

802

6

6



فهرست جلد انسادس من شرح المشوى

۰۰۶	ای حیات دل حسام الدین بسی
۰۴۳	سؤال سائل واءظی را از مرغیکه بر سر برض شهری نشسته بود
۰۵۸	نکوهیدن ناموسهای پوسیده را که مانع زوق ایمان
۰۶۶	مناجات و بناء از حق جستن از فتنه اختیار
۰۷۵	حکایت آن غلام هندو که برخداوند زاده خود هوا آورد بود
۰۸۰	صبر فرمودن خواجه مادر دختر را
۰۸۵	در بیان آنکه این غرور تنها آن هندورا نبود
۰۹۳	در عموم تاویل این آیت که کما اوقدوا نارا للحرب
۰۹۵	قصه هم در تقریر این آیت
۱۰۱	و آمدن پادشاه امرای و متعصبان در راه ابا
۱۰۵	مرافعه امرای آن حجت بشبهه جبرایانه
۱۱۲	حکایت آن صیادیکه خوشتر را در کبیه پیچیده بود
۱۱۷	حکایت آن شخص که دزدان قوچ او را بزد زدند
۱۱۹	مناظره مرغ با صیاد در ترهیب و در معنی ترهیبی
۱۳۲	حکایت آن پاسبانکه خاموش گردید تا دزدان رخت تاجران بردند
۱۳۴	حواله کردن مرغ گرفتاری خود را در دام
۱۴۱	حکایت آن عاشق که شب بیامد بر امید و عده معشوق
۱۵۰	استدعای امیر ترك مخمور مطر برا وقت صبح
۱۶۱	در آمدن ضریر در خانه مصطفی صلی الله علیه وسلم
۱۶۵	امتحان کردن مصطفی صلی الله علیه وسلم عائشه صدیقه را رضی الله عنها
۱۷۰	حکایت آن مطربکه در بزم امیر ترك ابن غزل افازید
۱۷۴	تفسیر قوله علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا
۱۸۶	تشبیه مغفلی که عمر ضایع کند وقت مرگ در آن نکاتك
۱۸۸	نکته گفتن آن شاعر جهت طعن شیعه حلب
۱۹۰	تمثیل مر در حص نابینده رزاقی حق را
۲۰۲	داستان آن شخص که بر در سربانی نیم شب سحروری میزد
۲۱۴	قصه احد احد گفتن بلال رضی الله عنه
۲۲۶	باز گردانیدن صدیق رضی الله تعالی عنه
۲۳۱	وصیت کردن مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم صدیق را رضی الله عنه

۲۳۹	خندیدن جهود و پنداشتن او که صدیق رضی الله عنه مغفول است
	درین عقد
۲۴۶	معاینه مصطفی صلی الله علیه وسلم با صدیق رضی الله تعالی عنه
۲۵۵	قصه هلال که بنده مختلص بود خدا را
۲۵۹	حکایت در تقریر همین سخن
۲۶۶	رنجور شدن ابن هلال و بی خبری خواجه او
۲۶۹	در آمدن مصطفی علیه الصلوٰه والسلام از بهر عبادت هلال
۲۷۳	در بیان آنکه مصطفی صلی الله علیه وسلم شنید که عیسی علیه السلام بر روی آب رفت فرمود
۲۸۲	داستان آن عبوزه که روی زشت خویش را چنדרه و کله کونه ساخت
۲۸۴	داستان درویش که آن خواجه کیلانی را دعا کرد
۲۸۸	قصه آن درویش که از آن خانه هر چه میخواست میگفتند که نیست
۲۹۲	رجوع بداستان آن کبیر
۲۹۹	حکایت آن رنجور که طیب در او امید صحت ندید
۳۰۸	رجوع بقصه رنجور
۳۲۱	قصه سلطان محمود و غلام هندو
۳۳۷	لیس للماضین هم الموت اعمالهم حسمرة الفوت
۳۴۶	بار دیگر رجوع کردن بقصه آن صوفی و قاضی
۳۵۱	رفتن صوفی بسوی آن سلی زنش و بردن او را
۳۶۰	رجوع بحکایت قاضی و صوفی
۳۷۰	طیره شدن قاضی از گستاخی زان رنجور
۳۷۲	جواب دادن قاضی آن صوفی را
۳۸۱	سؤال کردن آن صوفی قاضی را
۳۸۴	جواب گفتن قاضی صوفی را
۳۹۷	باز سؤال کردن صوفی از آن قاضی
۳۹۸	جواب قاضی سؤال صوفی را
۳۹۹	قال صلی الله تعالی علیه وسلم ان الله تعالی یبقی الحکمة علی السنة الواعظین بقدر هم المستعین
۴۰۳	دعوی کردن ترك و کرو بستن او
۴۰۶	مضاحك گفتن درزی و ترك را از قوت خنده بسته شدی
۴۰۹	رحم آمدن استاد بر آن ترك





Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Kişi	Hasan Husni P.
Yıl	
Eski No	802/6

- ۴۱۱ گفتن درزی ترك راهمی خاموش که  
۴۱۱ در بیان آنکه بیکار آن و افسانه جوان مثل آن ترك اند  
۴۱۵ مثل  
۴۱۸ باز مکرر کردن صوفی سؤال را  
۴۲۱ جواب دادن قاضی صوفی را  
۴۲۵ حکایت در تفریر آن که صبر در رنج کار سله تراز صبر در فراق بار  
۴۳۰ مثل  
۴۴۳ قصه فقیر روزی طلب بی واسطه کسب  
۴۶۶ قصه آن کنج نامه که در بهلوی قبه  
۴۷۳ تمامی قصه آن فقیر و نشان جای آن کنج  
۴۷۵ فاش شدن خبر آن کنج و رسیدن بکوش پادشاه  
۴۷۷ نومید شدن پادشاه از یافتن آن کنج  
۴۸۲ باز دادن پادشاه آن کنج نامه را  
۵۰۱ حکایت مرید شیخ حسن خرقانی  
۵۰۴ پرسیدن آن وارد از حرم شیخ که شیخ بکجاست  
۵۰۷ جواب گفتن مرید و زجر کردن مریدان طعنه را  
۵۲۳ واگشتن مرید از وثاق شیخ  
۵۲۵ یافتن مرید مراد را و ملاقات او با شیخ





# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل القسم السادس من كتاب المنوى المعنوى الالهى الربانى مظهر  
العجائب والعبير \* وصبره من بين اخواته الخمسة كالجبهة الفوقية المزنفة بنجوم العلوم  
التي يهتدى بها السالكون في ظلمات بحر الحوادث و بر الصور \* وابياته الشريفة  
كالشهب الزاهرة في طرد الخواطر النفسانية والافكار الشيطانية من قلوب اهل  
النظر \* وصلى الله على نبيه محمد سيد البشر \* وشفع المصحات يوم المحشر \*  
وعلى آله واصحابه الذين كانوا عند النبي كأنهم على رؤسهم الطير \* من حسن  
الآداب والسير \* اما بعد \* حمد الله العزيز الغفار والصلوة والسلام على نبيه  
محمد المختار \* اين مجلد ششم را نیز بر آن اعتبارات سابقه قیاسی کن زیرا این مجلد  
نیز بدان اعتبارات مذکوره بر سایر اخوات خود فضیلتی و درجاتی دارد که این نیز  
من حیث المرتبه چون جهت فوقانیست بنجوم علوم و عرفان مزین گشته \*  
و بمصایح معارف و ابقان منور شده لازم آمد که بحر شرح این مجلد را نیز رغبتی  
و همتی نمایی و سعی و جهدی کنی تا طالبان علم مشنوی و شاربان رحیق معنوی \*  
هر یار که ازین شرح شریف استفاده کنند ترادعای خیر یاد دارند و حب و حب  
توانند زمین سینه بکارند \* بدانکه آن زبده اولیای عال صفات \* و آن خلاصه  
اصفیای رفیع الدرجات \* مفتاح مغالقی ابواب مشنوی و مصباح ظلمات شکوک  
و شبهات معنوی بدینجا این دفتر چنین ابتدا کند و بفرماید (مجلد ششم از دفترهای  
مثنوی و مینات معنوی) مینات مینه نك جمیدر مینه برهانه و حجت دیرل یعنی  
معنوی اولان مینه لدن و مشنوی شریفك دفتر لدن النجی مجلد (که مصباح  
ظلام وهم و شبهت و خیالات شك و ریت باشد) که وهم و شبهت و خیالات شك  
و ریت ظلامك مصباحیدر مصباح چراغ منیر درل ظلام ظلمت معناسنه در  
وهم حواس خسته باطنه دن بر قوه مدر که در که جزئیاتی ادراك الیز و ادراکنده

دخی اکثر خطا و غلط ایلر شبهت التباسه دیرل یعنی شول خاطر به دیرل که انك حقیقی  
معلوم اولیه خیالات خیالك جمیدر خیال دخی حواس خسته باطنه دن بر قوت مدر که  
حواسدن زانله اولان صوراندن منقشه اولور و بوقوت خیالیه حس مشترکه  
خزینته کبی کلور شك بر نسنه نك وجودیه عدی مایبشده تردد ایلک در ریت قلبه  
قلق واضطراب و یرن خاطر به دیرل و شك معناسنه دخی استعمال ایدرل وهم  
و شبهت و خیالات و شك و ریت بوجه سی درونه کدورت و بریحی و قلبه ظلمت  
براغچیلردر اگر منور درون اولان بر مصباح اولمز ایسه قلب بونلر واسطه سیله  
مظلم و مکدر اولور پس دفاتر مشنوی شریفدن بود دفتر و براهین معنویدن بو برهان  
انور وهم و شبهت و خیالات و شك و ریت ظلامك مصباحی اولور و بوسراج  
منیرك انوار به سالک خانه دادن بو کونه ظلمتلی دفع و ازاله قیلور (و این مصباح را  
بحس حیوانی ادراك نتوان کرد) و بو مصباحی حس حیوانی ایله ادراك ممکن  
اولماز یعنی بز بوقسم سادسه مصباح ظلام وهم و شبهت دیو امیر ایلدک بو مصباح  
مصباح صوری دکدر که حس حیوانی ایله ادراك اولته بو مصباحی حس حیوانی  
ایلله ادراك ایلکه بر کسه قادر دکدر بونی بر بصر بصیرتی اولان کیمسه ادراك ایلر  
و بصر بصیرتی اولین و حیوانیت مرتبه سندن کدر قیلین کیمسه ل مجرد حس  
حیوانیه ایلله بو مصباحی ادراك ایلکه تاب و توان طومنز \* (زیرا مقام حیوانی اسفل  
سافلینست که ایشانرا از بهر عمارت صورت عالم اسفل آفریده اند) \* زیرا حیوانه  
منسوب اولان مقام و یا خود حیوانیت مقامی اسفل سافلیندر نتکیم \* ثم رد دناه اسفل  
سافلین \* آیت کریمه سیله مقام حیوانیت اشارت قیلنشدر که اول حیوانلری  
و حیوان منزله سنده اولان انسانی عالم اسفلک صورتنی عمارت ایلکدن اوتری  
یارا تمشیلردر یعنی بو حیوان سیرت اولان انسانی اسفل سافلین اولان دنیالك  
و عالم طبیعتك صورتنی تعمیر ایلکدن اوتری خلق ایلشیلردر اگر بونلر اولمیددی  
دنیا خراب اولیدی کا قال علیه السلام \* لولا الحقا لخربت الدنيا \* (و بر حواس  
و مدارك ایشان را دایره در کیده اند که از آن دایره تجاوز نکند ذلك تقدیر العزیز  
العلیم) \* و بونلرک حواس و مدارکی اوزره برداره چکمشیلردر حواس حسک  
و مدارك مدرکك جمیدر مدرک مصدر مییدر یعنی درک یعنی اول حیوان و حیوان  
منزله سنده اولان انسانك حسلری و ادراکلری اوزره برداره معنوی و سور غیبی  
چکمشیلردر که اول دایره معنویدن و سور غیبیدن بونلرک حواس و مدارکی  
تجاوز ایدمزلر و کندی مقید اولدقلری مرتبه لدن طشره کیده منزل بوداره  
معنوی و بونلرک حواس و مدارکی اوزره سور غیبی چکامك علیم و عزیز اولان  
خدائك تقدیر بدر پس اول الله هر شبهه بر حده بین و بر مرکز بین تقدیر ایلشدر که



اول شئی حق تعالیٰ تقدیر ایلدیکي حددن و دأرمدن تجاوز ایلکه قادر اولماز و یول بولماز \* (یعنی مقدار رسیدن نظر ایشان و جولان عمل ایشان بدید کرد) \* یعنی بونلرک نظر لربنک ابر شمسک مقصدارینی و دخی بونلرک عملیک جولانی اول عزیز و علیم اولان خدا ظاهر ایندی که اصلا بونلرک عملیک جولانی اول مقدار معیندن ایلر و کتر و انلرک مبلغ نظری خدای تعالیٰ تعین و تقدیر ایلدیکي حد معیندر تجاوز اینز (چنانکه هر ستاره رامقدار است و کارگاهی از فلک تا آن حد عمل او برسد) مثلاً اینچنین که هر بر ستاره اینچون فلکده بر مقدار و بر کارگاه وارد که انک علی اول حدده بک ابر بشور و اول حددن تجاوز اینز تکیم حق تبارک و تعالیٰ سوره یس ده بیور \* والشمس نجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم \* یعنی الله تعالیٰ آنلرندن بری و جلّه ستاره لردن بری شول شمسدر که جاری اولور انک اینچون اولان مستقره یعنی انک اینچون مخصوص و معین اولان قرارگاهه که انک دوری اول حدده معینده منتهی اولور و ایلر و کتمکه و اندن تجاوز ایتکه قادر اولمز پس شمسک مستقری مسافرک مستقرنه تشبیه اولندی تکیم مسافر دخی مسیره سنی قطع ایلدکه مسافرند سفری نهایت بواور ذلک شمسک جریانه اشارتدر یعنی اول جری بدیعکه حکم رابقه و عبرت فایده بی متضمندر که انده عقول و افهام معیره در اول جمیع مقدرات اوزره قدرته غالب اولان خداوندک تقدیر یدر اوبله عزیز که علی جمیع معلوماتی محیطدر و دخی حق تبارک و تعالیٰ (والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القديم) آیتک موجبده قره دخی یکر می سکر منزل تقدیر ایلددر تکیم کاشن راز صاحبی دیشدر \* بیت \* قمر بیست و هشت آمد منازل \* شود با آفتاب آنکه مقابل \* پس آنکه او چو عرجون قدیمست \* ز تقدیر عزیزیکه علمست (بیت) \* ده دوروزیم هر برچی بود \* در مهی قطع همه کردون کند (و ماه کندی اینچون مقدر اولان یکر می سکر منزلدن طشره سیر اینز بلکه همان کندی اینچون تقدیر اولان منازلده سیر ایلر و کذلک شمس دخی قمری ادراک اینز و انک منازلده کتر تکیم حق سبحانه و تعالیٰ حضرتلری بیور لر (لا الشمس یبخی لها ان تدرك القمر ولا الابل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون) یعنی شمس اینچون صحیح و مستقیم اولماز و کالابق و سهل کلز که قریله بیله بر رده مجتمع اوله و اتی شمس بر مکانه ادراک قیلز ز بر افر فلک اولده و اول اون ایکی برچی بر آید قطع ایلر و آفتاب فلک چهارمده در و اول اون ایکی برچی بر بیله قطع ایلر پس آفتاب سرعت سیرده ماه کی اواسد و ارن ایکی برچی اوتوز کونده قطع قیلده فصول سنه کندی و معیندن ساقط اولوردی و تگون نباته و تعیش حیوانه خال کلوردی و کیمه سابق نهار دکلدر و اهل تفسیر لیلدن

مراد آیت لیل و نهاردن مراد آیت نهاردر دیشدر که آیت لیلدن مراد قمر و آیت نهاردن مراد شمس اولور یعنی آیت لیل آیت نهاره سابق اولز و الی یوم القیام قمر ضیاده آفتابه سبقت قیلز و پوشوس و اقارک کلبی بر فلکده انبساط ایلر سیر ایلر که اصلا کندی دأرمدن و مسیره لردن تجاوز ایتکه و طشره کتمکه قادر اولمز پس وجود انسانی دخی آسمانه بکرز و انده اولان حواس و مدارک آسمانده اولان کواکبه بکرز که هر بر کوب کندی مدار و مسیره سندن نیجه تجاوز ایلکه قادر اولمز سه هر بر حوس و هر بر قوت مدر که دخی کندی اینچون معین اولان حددن تجاوز ایلکه قادر اولمز تکیم بو خصوصده بر آخر مثال دخی ضرب ابدوب بیور لر \* (و همچون حاکم شهریکه حکم اودر آن شهر نافذ باشد پس در ورای توابع آن شهر حاکم نباشد) \* و دخی بر شهرک حاکمی کییکه انک حکمی اول شهرده نافذ اولور پس اول شهرک توابعنک و راستنده حاکم اولمز کذلک حیوانیت مرتبه سنده اولان کیمه لک هم حساری و ادراک لری کندیلر مخصوص اولان دأرمدن حکملری نافذ اولور و کندیلر مخصوص اولان دأرک و حد معینک و راستنده انلرک حکملری نافذ اولمز و هر بر یسی کندیلرک محدود اولان حصه سندن تجاوز قیلز (عصمنا الله من حبسه و ختمه و ما حجب به المحجوبین بآرب العالمین) الله تعالیٰ حضرتلری بزی کندیلرک حبس سندن و ختمندن معصوم و محفوظ ایلر سون و دخی محجوبلری و ممنوع ایلدیکي شیلردن بزی معصوم ایلر سون آمین بآرب العالمین عصم فعل ماضی در باب ثانیدن موقع دعاده واقع اولدیغندن اوتری امر غائب معنایی و بر بلور و تقدیر کلام عصم الله حواسنا و مدار کنا من حبسه و ختمه و من حجاب ما حجب به المحجوبین دیمکدر فغن الله تبارک و تعالیٰ حضرتلری حواس ظاهره بی و حواس باطنه بی حبس ایلر اصلا مرتبه حیوانیتدن و مقام شهوانیتدن ایلر سون کورمه که و انک و راستنده اولان مقامک سوزنی اشتکه قادر اولمز و بر قلبه که حق تعالیٰ مهر اوره اول قلب کلام حق فهم قیلز و کندویه نافع اولان علی مضر اولان عملدن فرق و تمیز ایلز و فغن حق تبارک و تعالیٰ بر کیمه بی نورانی و ظلمانی اولان حجابات کثیره دن بر حجاب ایلر محجوب ایلر اول کیمه اول حجابک و راستنده ناظر اولمغه و انک فوقنده اولان مراتبی و احوالی کورمه که قدرت و رخصت بولماز تکیم حق تعالیٰ حضرتلری محجوب اولر حقند (و جعلنا من بین ایدیههم سدا و من خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا یبصرون) بیوردی و قلبلری فهم معانی قیلین و کوشلری مستمع و مدرک اولر کیمه لرحقند \* و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا \* بیوردی پس حق سبحانه و تعالیٰ به یار بنا سن بزم حواس و ادراک لری مقام محسوسانده حبس قیلز و بزم قلمری جهل و غفلت ختمی ایلر



مخوم ايله و بزی محجوب اولئر منزله قومه دیوروز و شب دعا ایلک سالکله  
لازم اولور و عاقل اولان همیشه \* اللهم ارنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه اللهم ارنا  
الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اللهم ارنا الاشياء كما هي \* دیودعال قیلور پس حق  
سبحانه و تعالیدن رجامن بودر که جله منک حسارنی غشاوه غفلت ايله مستور  
و محجوس اولمقدن و حجاب جهالت و ضلالت ايله محجوب قلمقدن مصون و محفوظ  
ایلسون آمین یارب العالمین چونکه هر قسمک اولنده قدوة العارفين و زیدة الواصلین  
اولان شیخ حسام الدین افندی حضرتلرینک قدس الله تعالی روحه اسم  
لطیفلری ايله نظمه شروع ایلک حضرت خداوند کاکارک دآب شریفلری  
اولدی ایلکه بوجلدک اولنده دخی بنه اول قاعده سابقه اوزره اول حضرتک  
نام شریفی ايله بوقسمک دخی نظم لطیفه شروع ایدوب اکا خطاب ایلک ایلکه بوکونه  
ابتدا یوردر \* مشوی \* ای حیات دل حسام الدین بسی \* میل می جوشد  
بقسم سادسی ) ای قلبک حیات اولان حسام الدین سادسه منسوب اولان قسمک  
نظمه چوقلق میل جوش ایلر حسام الدین افندیکنک اسم شریفلری حسن در  
و حسام الدین اول حضرتک لقیدر و اول حضرته حسام الدین دیواقب اولمده سنک  
تحقیق و بیانی جلد اولک دیباجه سنده و دخی جلد ثانیکنک اولنده قریب اولان  
یتلرده مرور ایلشدر اول محملارده طلب اولنه و حیات دل فی الحقیقه علمدر کما قال  
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب رضی الله عنه \* بیت \* حیات القلب علم فاعلمه  
\* و موت القلب جهل فاجتنبه \* و اصحاب فصاحت و ارباب بلاغت اکثر زمانده  
عادل و عالمی علم منزله سنه تنزیل ایدوب رجل عدل و رجل علم دیرل و محیی قلب  
اولان عالمی هم عین حیات قلب اولق مرتبه سنه تنزیل ایدوب اکافلان حیات  
القلب دیوتعبیر ایدرلر پس حضرت مولانا قدس الله سره الاعلی مرده دللری  
آب حیات علم و عرفانه زنده قیلان حسام الدین افندی حضرتلرینی قدس الله  
سره العزیز عین حیات دل اولق منزله سنه تنزیل ایدوب ای حیات دل اولان  
حسام الدین دیملکه اول حضرته خطاب قیلدیلر و قلب شریفلرندن بوقسم  
سادسک نظمه کله سنه و مواف اولمده چوقلق میل و محبت جوش و خروش  
ایلدیکنی هم اول حضرته مخبر اولدیلر و میل من جوشد بقسم سادسی دیبوب  
میل می جوشد دیملرنده نکته بودر که بوقسم سادسه قلب شریفلرندن جوش  
ایلین کثرت میل فی الحقیقه کندی وجود مجازیلری طرفدن اولیوب بلکه مقاب  
القلوب و الابصار و محول الاحوال و الافکار اولان خدای تعالی حضرتلری  
طرفدن اولدیغنی اشعار ایلر که قلب برشته مائل اولمز الا حق تعالی حضرتلرینک  
اول قلبی اول شیشه مائل قیلسیله و درون دلدن برشینک وجودینه میل و محبت

جوش و خروش قیلز الامقلب القلوب اولان خدایک اول قلبی محک و هیچ  
اولسیله قیلور بسی ده اولان بامصدریه و سادسی ده اولان بانبست ایچون اولور  
\* مشوی \* کشت از جذب چوتو علامه \* درجهان کردان حسامی نامه \*  
سنک کی بر علامه نیک جذبندن جهانه بر حسامی نامه کردان اولدی درجهان  
حسامی نامه کردان کشت تقدیرنده اولور و مشهور شده معناسی و یریلور حسامی  
نامه مشوی شریفک لقیدر حسام الدین افندی حضرتلری بونک تألیفه غلت  
غائبه اولدیغندن و اول حضرت بونامه شریفک نظمه کلسنی حضرت مولانادن  
استدعا قیلدیغندن اوتری و حضرت مولانا قدس سره دخی بونامه شریفی اول  
حضرتک بحر داستعالی ایچون ناظم اولد قلرندن اوتری بوحسامی نامه اول حضرته  
نسبت قیلندی و بوک حسامی نامه دیو لقب و یرلدی و سامی نامه هم دینلدی علامه  
مبالغه ايله بیلیجی دیمکدر حسام الدین افندی حضرتلری هم علم ظاهرده و هم علم  
باطنده علامه وقت ابدی و اول حضرت حضرت مولاناک وجود شریفلرندن  
بوسامی نامه نیک نظمه کلسنی استدعا قیلورلر و جاذب اولورلری و نظمه کلان  
و مکتوب و مسطور اولان ایسات شریفه بی و کلمات طیبه بی هم طالعده و سالکله  
تالی و ناقل اولورلری و بونی مستمع اولمده و معنائی شریفه سنندن بهره بولمده  
انلری جذب قیلورلری و اول حضرتک قوت جاذبه سیله مشوی شریفی انلرک  
لسانندن استماعه چوق کیمسه جمع اولورلری و اکثر طالب معرفت اوللرک قلبه  
بو کتاب مستطابک محبتی دوشوب بونک نسخه سنی آلورلری و تعلیمه اشتغال  
قیلورلری حتی اول حضرتک همت عالییه سی و قوت جاذبه سی ايله بوسامی نامه  
مشهور آفاق اولدی و اول زمانده هم بونک نام و نشانی جهان ایچره طولدی  
\* مشوی \* پیشکش می آرمت ای معنوی \* قسم سادس درغام مشوی )  
بویتنک لفظ شریفندن بالمطابقه مستفاد اولان معنی بودر ای معنوی اولان  
حسام الدین جلد سادسی مشونیک تمام اولدیغنی و قنده سکا ارمغان کتوررم  
و سکا آتی هدیه قیلورم دیمک اولور \* مشوی \* شش جهت رانورده زین شش  
صحف \* کی بطوف حوله من لم یطف ) ای حسام الدین چلبی بوشش صحفدن  
شش جهاته نور و یر تاکم انک حوائی طواف ایلله شول کیمسه که طواف ایلدی کی  
حروف ناصبه دندر تعلیل معناسنی افاده ایلر بطوف فعل مضارع مفرد مذکر  
فأبدر منصوبدر کی ايله فاعلی من در که محلا مرفوعدر لم یطف بعد مطلق مفرد  
مذکر فأبدر فاعلی تحتیه مستتر هو در که من لفظنه راجعدر حول بونده طرف  
معناسنه در اکامتصل اولان ضمیر غائب بیت اولنده اولان مشوی به راجعدر علی  
سبیل البذل شش صحفدن هر برینه راجع اولسه دخی جائزدر پس تقدیر کلام بوبله



دعوت اولور که ای حسام الدین چلی الی جهاته بوالی صحیفه اولان مشوبدن نور  
و بریعی اطراف و جوانیده ساکن اولان اقوام و طوایف بوشش مجلدن مانند نور  
ظهوره کلان معنائی منیرینی بر کور نام بومشوی شریفک حولی و خوره سنی  
طواف ایلین کسه طواف ایلله که بونک اطرافنی طواف ایلین کسه کعبه شریفی  
طواف ایلین قدر اجر و ثواب و اور بلکه کعبه حقیقینک راهنه سالک اولوب آتی  
طواف ایلک مرتبه سن بولور \* مشوی \* عشق ربابیج و باشش کار نیست \*  
مقصد او بجز که جذب یار نیست (عشق که پنج و شش ایلله کاری بوقدر زیر ایلک  
مقصودی یارک جذبیدن غیری دکلدر در عشق بونده عاشق معاشقه در مبالغه دن  
اوزی مصدر ذکر اولمشدر و تقدیر کلام بویله دبعث اولمشدر که عاشقک بش  
حواس و شش جهاتله کاری بوقدر و اول عاشقک مقصد اقصی و مطلب اعلامی  
یاری کندی به جذب ایلکدر و یا خود ایلک مقصدی یاری کند و سینه جذب ایلکدر  
بوندن غیری دکلدر عاشق عدو عدد قیدند اولمز و اهل صورت کی همان اسم  
ورسم مرتبه سنده قالز بلکه اول عاشق بوشش جهات اولان مرآت کونده آثار  
صفات یاری مشاهده قیلور و ایلک قربنی و رضائی قلاب محبتله کند و جانبینه جذب  
او اور و بش حسی دخی ایلک بیوردی بیبردیل و خرج قیلور و اول یار حقیقیدن  
نیجه واردات و فیوضاتک ظهور قطنه منتظر او اور و فتوحات غیبه و کشفات  
لاریبیدنک کلینی رجا قیلور \* مشوی \* بو که فیما بعد دستوری رسد \* رازهای  
کفتنی گفته شود ) اوله که بو کلامد نصکره اولان کلامه حضرت حق جانبدن  
بردستور بنده سوبلنسی لازم اولان رازل سوبلنش اوله بعد لازم الاضافه اولان  
ظروف مبنیه دندر و یا خود فیما بعد هذا الکلام تقدیرنده اولور \* مشوی \*  
بایانی کان بود نزدیکتر \* زین کلیات دقیق مستتر ) بنوع بیاله که اول بیان  
یقینک اوله بود دقیق اولان مستتر کنایتلردن یعنی بواوله که بو کلامد نصکره بردستور  
الهی ابرشه سوبلنسی لازم اولان سوزل سوبلنش اوله شول بر بیاله که بود دقیق  
اولان و محقق و مستتر اولان کنایتلردن فهمه نزدیکتر اوله و عقاله و طبعه ملائم کله  
زین کنایات دقیق مستتر بیوردقلری کنایتلردن مراد و دقیق و مستتر اولان  
عبارتلردن مقصود بوندن مقدم علی سبیل الکنایات بیوردقلری ایساندر که  
اول آیات و کلمات من وجه طالبک فهمنه نزدیکتر دکلدر چونکم بو پر کنایات اولان  
آیات مبتدینک فهمنه نوعا نزدیکتر دکلدر پس بیورر که بواوله که بوند نصکره  
دستور الاهی اوله و سوبلنسی لازم اولان رازل بر بیاله سوبلنه که اول بو کنایات  
دقیقه محققه طریق اوزره سوبلنن ایسات غامضه دن مبتدینک فهمنه اقرب کله  
\* مشوی \* راز جز بار از دان انباز نیست \* راز اندر کوش منکر راز نیست )

راز رازدان اولان کیمه دن غیر ایلله انباز دکلدر راز منکرک کوشنده راز دکلدر انباز  
اورتغه دیرلر یعنی اولیاتک رازی محرم اولان کیمه لدن غیر ایلله اورتی اولمز و مقارنت  
و مشارکت قیلز بلکه همان بحرمان سر برده راز اولان عارفله همدم اولور  
و امتزاج قیلور و منکر راز اولیا اولتله همدم اولمز و مقارنت قیلز را منکر راز  
اولیا اولان کسه رک کوشنه کتوب اولیاتک رازی بر بر سوبلک و نیجه راهین  
و دلائل ایلله اتی تحقیق و تقریر ایلک ایلک کوشنده اول راز اولیوب پیوده و بمعنی  
کلام او اور و لابد کان صدیق قیلوب تکذیب قیلور \* مشوی \* لیک دعوت  
واردست از کردگار \* با قبول و ناقبول اورا چه کار ) لیکن حضرت کرد کاردن  
دعوت وارد در قبول و ناقبول ایلله اورازد ایلک نه کاری وارد یعنی اگر چه راز منکرک  
قولا غنده راز دکلدر و رازدان اولان نبی و یا خود ولی اول رازک منکر قولا غنده  
راز اولیه جغنی و منکر اول رازی قبول قیلله جغنی بیلور ولیکن منکر و مستکر لری  
طریق حقه دعوت ایلک حضرت کرد کاردن وارده اولمشدر حضرت حق  
(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک) دیو کندی رسوله تبلیغ احکام ایلک ایچون امر  
بیورمشدر و دخی بوامندن امر معروف و نهی منکر قیلله و خیراته داعی اولغه  
مستحق و لایق اولان عالمه هم (واتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون  
بالعروف و ینهون عن المنکر) دیو امر معروف و نهی منکر قیلله و خلق خیراته  
داعی اولغه امر بیورمشدر خلقک قبولیله و عدم قبولیله انلرک نه کاری وارد که  
(وما علی الرسول الا البلاغ) آیتک و جنبه رسوله لازم اولان انجی بلاغ میندز  
\* مشوی \* نوح نه صد سال دعوت می نمود \* دمدم انکار قومش می فرود \*  
هیچ از کفتی عنان را پس کشید \* هیچ اندر غار خاموشی خزید ) نوح علیه  
السلام حضرت تلی طقوز یوز بیل قومی دعوت ایلدی دمدم ایلک قومک انکاری  
زیاده اولدی هیچ نوح حضرت تلی سوبلکدن عنانی کبرورک چکدیمی  
بومقرر در که چکمدی و هیچ خاموشی مفسار سنده اول حضرت سور تندیمی  
بومعاومدر که سکوت مفسار سنده سورتوب کمدی بو پینده استفهام تقریری وارد  
خزیدن سورتیکه و ایمکله که دیرل بونده صمت و سکوت جانبینه باب یاب کتمکدن  
و عاقبت سکوت ایتمکدن عبارت اولور بو بیتین شریفین اولاسوره عنکبوتده اولان  
بو آیت کریمه نک مضمونی اولور قال الله تعالی (واقدر سلنا نوحا الی قومه فلبث فیهم  
الف سنة الاخیسین عاما) یعنی تحقیقا هزار سال ایلدک نوحی قرمنه پس اول نوح  
قومک ایچنده یک سنه قرار ایلدی الالی سنه دکل زرا شهر روایت اولدر که  
بعدالار بعین حضرت نوح دعوت مبعوث اولوب طقوز یوز الی سنه دعوت ایلوب  
و بعد الطوفان الشمس بیل حیاته اولمشدر و بو آیتده حضرت حبیب الله و دخی



ناسی طریق حقہ دعوت قبلان مر شدله تسلیم واردر نابلیہ کفار و اذا وجفای فجاره  
صبر ایلد حضرت مولانا نیک بیت اولده نوح پیغمبر طغوز یوز ییل دعوت کوستردی  
یورد قلرندن مراد طغوز یوز ییله حصرو و تحدید اولمز بلکه دعوتک اکثر ایامی  
بیان ایلک مراد اولور و ثانی سورہ نوحده اولان بو آیت کریمه نیک مفهومی اولور  
کا قال الله تعالی حاکم اعنه (قال رب انی دعوت قومی لیل و نهارا فلم یزد هم دعائی  
الا فرارا) یعنی نوح علیه السلام دیدیکه یاری تحقیقا بن دعوت ایلدم قومی کجه  
و کوندز و یونلر بنم دعوت ز یاده ایلدی الا فرارلر بن ضحاک بو آیت کریمه نیک تفسیرده  
این عباس حضرت نرندن بویه روایت ایلر که ان قوم نوح کانوا یضربونه حتی یسقط  
و یظنون انه قد مات فیخرج فی الیوم الثانی و یدعوه الی الله سبحانه و حکمی محمد  
ابن اسمعیل عن عیید بن عمر البثی انه بلغه انهم کانوا یطشون به و یخفقونه حتی  
یغشی علیه فاذا افاق قال رب اغفر لقومی فانهم لا یعلمون و روی ان شیخا منهم جاء  
بنوکا علی عصا و معه ابنه فقال یابنی لا یغفرک هذا الشیخ المجنون فقال یابتی مکنی  
من العصا فاخذها من ایه فضرب نوحا فشجه شجه منکره فارحی الله الیه \*  
ان یؤمن من قومک الان قد آمن فلا تبش بمکاکا و ابغوا لول \* فانی معکم و مع ذک  
منهم فخذ دعوتهم فقل رب لا تدع علی الارض من الکافرین دیارا  
فارحی الله الیه ان اصنع الفلک \* مشوی \* کف از بایک و علا لای ساکن \*  
هیج واکررد ز راهی کاروان حضرت نوح علیه السلام دیدی کلاب  
صداسندن و دخی اورمدرندن و فغانلرندن هیج کاروان بولندن کبر و دوزی  
و مقرر در که بر قافله کلابک عوعوندن اوتری یولن کبر و دوزی پس بندخی بوسک  
سیرت اولانلرک طعن و انکارندن اوتری طریق دعوتدن نیچون دوزم دیدی پس  
هر وقتک نوحی اولان اهل روح و اصحاب فتوح هر بار که کندی قوملرندن  
جفا و اذا کورل بویه دیرل \* مشوی \* باش مهناب از غوغای سک \*  
سست کردد بدرادر سیرتک (با خود شب مهناب غوغای سکدن بدرک سیرده تک  
و پویی سست اولورمی بومقرر در که کلابک غوغا سندن بدر کندی سیر و سلوک کنده تک  
و پویی سست قبلن اگر چه کلاب دخی کندی عادتنی ترک ایلوب غوغادن و نباحدن  
فارغ اولمز کا قیل البدر یلوح و الکلب یخ \* پس بدر فلک عرفان اولان مر شدل  
سک سیرت اولان منکر و مفسد لک بودنیاده انلر اولان جفا و اذالندن و طعن  
و غوغا لندن سیر و سلوک لری قوبوب اندن رجوع قبلر و دعوت و اشاد ایلکدن  
فارغ اولمز \* مشوی \* مه فشاندن و روسک عوعو کندی \* هر کسی برخلف  
خودمی تند) ماء نورنی صاچروسک عوعو ایلر هر برکسه کندی خلقی اوزره  
طولانور یعنی خاصیت ماء نورنی زمین و اهل زمین نثار ایلکدر و خاصیت کلب

انک نورنه فارش و اورمکدر \* فطره الله الی فطر الناس علیها لا تبدل خلق الله \*  
آیت کریمه سنک موجه لاید هر برکسه کندی خلقت اصلیه سنک مقتضاسی  
اوزره طولانور \* و قل کل یعمل علی شاکلته \* نص شریفک موجه کل انسان  
کندی شاکله طبیعی سنک مقتضاسی اوزره عمل قبولر \* و کل اناء یترشح بما فیه \*  
قولک مفهومی هر کک کاسه وجودنده نه وضع اولدیسسه اول ظهوره کلور  
هر بار که اهل ضلالت و اصحاب غوایت اولان کسه لردن فسق و معصیت و کبر  
و نخوت و یونلر امثال اولان خصلت ظهوره کلسه اهل هدایت و اصحاب  
طاعت اولان صاحب سعادت لردن انلر رفیق و ملائمت و اطفاله بند و نصیحت  
و طریق حقہ ارشاد و دعوت ایلک صادر اولور \* مشوی \* هر کسی را خدمتی  
داده قضا \* درخور آن کورش در ابتلا (قضای الهی هر برکسه به بر خدمت  
و بر مشدر ابتلا و امتحانده اول کیمه نیک اول کورینه لایق یعنی هر برکسه بی  
حق سبانه و تعالیک قضای بر خدمت ایچون دوزمش و اول کیمه به ابتلا  
و امتحان و قند انک ذاتنه لایق اول خدمتی و برمش و اول کیمه اول خدمت ایچون  
مخلوق اولمش فکل میسر لما خلق له حدیثک حسبه هر کسه نه خدمت ایچون مخلوق  
اولدیسسه اول خدمت میسر اولمش و غیر بی اگا سعب و عیر کلش \* مشوی \* چونکه  
نکذار سک آن نعره سقم \* من مهم سیران خود را چون هم (چونک سک اول سقیم  
و قبیح اولان نعره ترک ایلر بن ماهم کندی سیرانی نیچون قورم یعنی چونک  
سک سیرت اولان منکر اول کندی سک سقیم و قبیح اولان انکار و طعنی ترک ایتمز  
و بره متابعت ایتمک طریقه کتمز بنکه ماء فلک معرفت و بدر آسمان علم و حکمت  
اولام کندی سیر و سلوک کی الک طعن و انکارندن اوتوری نیچون ترک ایدرم و ندن  
اوتوری ارشاد و هدایت یولنی قوبوب انک مقتضاسی اوزره کیدرم اگر اکا لایق  
اولان سیرت خسته طعن و انکار ایدوب اهل حق آزرده ایتمک ایسه بکالایق اولان  
خصلت حیده انک جفا و اذاسنه صبر و تحملی زیاده ایدوب نصیحت قیلمدن  
و داعی الی الخیر اولمقندن خالی اولمقددر \* مشوی \* چونکه سر که سر کی  
افزون کند \* پس شکر را واجب افزونی بود (چونکه سر که سر که لیکنی  
زیاده ایده پس شکره زیاده لک واجب اولور یعنی چونک بر مظهر قهر الهی  
اولان اکثی خویلرنی و ترش و بلرنی زیاده ایده پس مظهر لطف الهی و جمال  
ربانی اولان مر شده حسن خلقی زیاده قلیق و ارشاد و نصیحتده تلطف ایلک  
ور قله سوبلک واجب اولور \* مشوی \* قهر سر که لطف همچون انکین \*  
کین دو باشد کن هر اسکنجین \* انکین کر پای کم آرد زخل \* آبد آن اسکنجین  
اندر خلل (قهر سر که کبی لطف عسل کیدر که هر اسکنجینک ز کبی بویا کبی



اولور یعنی مظهر قهر اولان بدخو بلر طرفندن قهر و غضبک ظهوری سر که کبی  
و مظهر لطف الهی اولان نیکو لک و خوش خو بلرک وجودندن ظاهر اولان لطف  
و کرم صل کیدر هر سر کنکینک اصلی سر که ایله بال اولور و سر کنجین مفسد  
مزاج اولان صغری دفع قیلور و صلح مزاج اولور کذلک سر که قهر ایله عسل  
لطف بریره جمع اولسه و بر بر بلر ایله اختلاط و امتزاج قیلسه مفسد افعال  
و احوال اولان شیلری دفع ایدوب افعال و احوال صاحبی اولان مرشد منتظم  
الاحوال اولور و فعلنده و حالتده و اعتدال بولور اما کرم عسل ایاضی  
سر که دن اکسک کنوره اول سر کنجین خاله کاور زبرا اصل نافع اولان  
سر کنجین نه زیاده حاوونه زیاده حاض اولق کرک بلکه حلوه حاض اوله و اعتدال  
بوله تا کم مزاجه نفع قیلله کذلک مانند انکین اولان لطف و کرم سر که کبی اولان  
خشم و ستمدن اکسک اولسه و بر اهل نفسندن خشم و غضب ظهوره کلد کده  
بر اهل روح اکالطف و کرمله معامله و مقابله ایتمکی آرقیلسه لایدا اول اهل روحله  
اهل نفسک مایندده اولان نظام حاله خلل کلور و ایکسک مایندده سبب امتزاج  
اولان شیلر فاسد اولور و طریقتدن مخالفت و مغایرت ظهوره کلوب علاج پذیر  
اولمین درد بعد از ان ظهور قیور ﴿ مشوی ﴾ قوم بروی سر که می ریختند \*

نوح را در باغ و نوح می ریخت قند \* قند اورا بد مدد از بحر جود \* پس ز سر که  
اهل عالم می فرود) قوم اول نوحک اوزر بنه سر که لرد و کدیلر نوحه در باغ قلدی  
زیاده دو کدی یعنی قوم نوح حضرت نوح پیغمبرک اوزر بنه سر که کبی اکشی  
و ترشی اولان جفاری و اذاری صب ایلدیلر اما در بای لطف و کرم و بحر جود و نعم  
نوح حضرت نوحه لطف و احسان قدنی و رفیق و ملائمت شکرنی زیاده دو کدی  
انک قند نه بحر جوددن مدد اولدی پس سر که دن اهل عالم زیاده ابتدی بوم صراعه  
ایکی وجه جائزدر بری بودر که سر که اهل عالم مضاف اوقته و می فرودک فاعلی  
بحر جود اوله بوجه اوزره معنی اول نوحک قند خوینه مدد و معاونت بحر جوددن ابدی  
پس اهل عالم سر که خویندن انک قند خوینی و لطف و کرمی زیاده ابتدی  
دیمک اولور و بوجه دخی بودر که سر که اهل عالم مضاف اوقته بوجه  
اوزره معنی اول نوحک قندینه در بای جود و کرمدن اگر چه مدد و معاونت اولدی  
وانک قند کبی اهل اولان اخلاق و اوصافی تمام قوت و نبات بولدی پس اهل عالم  
سر که دن زیاده قیلدی یعنی سر که دن اکشی اولان خو بلر بنی انلر اتردی شول  
مرتبه که حتی حضرت نوح طرفندن انلر بد طایه هر وجهله مستحق اولدیلر  
پس حضرت نوح آخر الامر انلرک لطف و کرمله علاج پذیر اولد قلدینی مشاهده  
قیلد قده و محقق ییاد کده \* رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا \* دبو

انلر اوزره بدد عالبدی پس بوجه قوی و متکبر اولان طائفه بی حق تعالی حضرت تری  
هلاک قیلدی ﴿ مشوی ﴾ واحد کالاف که بود آن ولی \* بلکه صدق فرست  
آن عبد العلی) واحد کالاف کیمدر اول ولیدر بلکه اول عبد العلی بوز قندر  
بعضی لرولی بی الولی هو الفانی فی الله و الباقی بالله \* دیمکله تعریف ایتمشیر  
و عبد الرزاق قاشانی رحمه الله علیه اصطلاحنده بگونه تعریف ایدوب دبر الولی  
من تولى الحق امره و حفظ من العصیان ولم یخل و نفسه بالذلان حتی بلغه فی الکمال  
مبلغ الرجال قال الله تعالی (و هو تولى الصالحین) و عبد العلی شول کسه به دیرلر که  
انک قدری اقرانندن عالی اوله وانک همتی طلب معاینده سائر اخوانندن مرتفع اوله  
و هر عالی اولان رتبه حائز اوله و هر فضیلت سنیه به بالغ اوله کما قال القاشانی فی  
الاصطلاحات عبد العلی من علا قدره عن اقرانه و ارتفعت همته فی طلب المعانی  
عن همم اخوانه و حاز کل رتبة علیة و بلغ کل فضیلة سنیه ولیدن مراد بونده  
حضرت نوحدر که هر بنی ولیدر بغیر عکس قرن سکسان سنیه و اوتوز سنیه به دخی  
دیرلر بونده زمان واحدک اهل مراد اولور و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که قوت  
و قدرنده بر کسه یک کسه کبی کیمدر اول ولیدر بلکه اول علی و کبیر اولان خدائک  
بنده سی بوز زمانک اهلیدر یعنی بوز زمان اهل قدر انک قوت و قدرتی واردر بلکه  
جمع عالمک قوت و قدرتی انک وجودنده جمع اولمش و جمیع عالمی اول ولی کاملک  
باطنی احاطه قیلددر (بت) لیس من الله بمستنکر \* ان یجمع العالم فی واحد \*

بوییتی دین قتی خوب دیمشدر ﴿ مشوی ﴾ ختم که از در یاد و راهی شود \*

پیش او جیخونه زانو زند) کوپ که در یادن اکابر بول اوله اول کوپک اوکنده  
جیخونلر زانو اورر یعنی فی المثل بر کوپک درونته در یادن بر بول اوله اول کوپک  
صوبینه اصلا نقصان کلز و دنیا انک بیوک نهر لری آنک اوکنه دیزجو کرل یعنی اکا  
تعظیم و تفخیم ایدرل وانی کندیلردن معینده عظیم بیلورل و کبیر کوردرل کوپدن  
مراد بونده صور تا حقیر و فقیر و معینده عظیم و کبیر اولان و همیشه در بای حقیقتدن  
مدد و معاونت بولان ولی اولور و جیخونلردن مراد بر بوزنده اموال و ارزاقله  
قوت بولان و همیشه طالب در بای حقیقت اولوب اول جانبه جریان قیلان کسدر  
اولور ﴿ مشوی ﴾ خاصه این دریا که در باها همه \* چون شنیدند این مثال  
و دمدمه \* شده هانشان تلخ ازین شرم و حجل \* که قرین شدن نام اعظم باقلی)  
خصوصا بودر یا که جمیع در یار چونکم بومثال و دمدمه بی اشتدیلر انلرک دهانی  
بوشرم و خجلدن تلخ اولدی که نام اعظم نام اقله قرین اولدی خجل خا و جیمک  
قصدلر یله حیادن متعبر و مد هوش اولق معناینددر یعنی بر کوپه که در یادن بر بول  
اوله جمیع انهار دن اول عظیم اولور و جله سی اکاسر فرو قیلور علی الخصوص



بودر یای حقیقت که دوکلی در یار که مراد اندن قدرت و قوتند خالق جهانند  
در یاکلی اولان کسه در یعنی خصوصاً بوی بحر حقیقت که دوکلی در یاکلی اوسع  
واقوی اولان کسه چونکم بومثال ودمدمه بی اشتدیلر یعنی اول در یای حقیقتک  
خم وجود نوحه مددرسان اولدیغنی و معانوت قبلدیغنی کوش ابتدیلر انلرک  
جمله سنک اغزلری بوشرم و حیرتدن تلخ اولدی که اسم اعظم اسم اصغر قرین  
اولدی یعنی حق تعالی حضرت تریک اعظم اولان اسمی وصفی حضرت نوحک  
نام اصغرینه متصل اولدی وجودنده ظهوره کلدی وقوت و قدرتی اندن اظهار  
قبلدی و انک وجودی انک سطوت و غلبه سی قتنده فانی و متلاشی اولدی  
مشوی \* در مران این جهان بآن جهان \* این جهان از شرم میگرد  
جهان) بوجه انک اول جهان ایله قرانده بوجهان شرمندن جهان اولور آخرده  
قافیه واقع اولان جهان جیمک قفحه سبله قافیه معانی در یعنی بوجهان  
فانینک اول جهان باقی ایله معاونت ایلدیکی وقتند بوجهان فانی اول جهان باقی  
شرف و عزتی کورد کده شرم و حیرتدن صیر ایچی یعنی عدم جانبیه قافیه  
وفانی اولیچی اولور و کذلک بوجهانک اهلی اول جهان حقیقتک اهلنه مقارن  
اولد قده و انلرک عزت و شرفی مشاهده قیلد قده لابد بوجهانک اهلی کال  
نجاتلرندن مضطرب اولور حیرت و دهشتند قالور و کندیلرک عیب و نقصانی  
بیاورل \* مشوی \* این عبارت تنک و قاصر رتبت \* ورنه خس رابا اخص  
چدن رتبت) بوجهانک تنک و قاصر رتبتدر یوخسه خسک اخص و اشرف اولان  
کسه ایله نه مناسبتی وارد یعنی بوجهانک و الفاظ بغایت اضیق و مرتبه ده دخی قاصر  
والحقدر در یای معانی اکاصغر و متکلم اولان عالم و طرف مراد ایلدیکی معنایی  
کابینی اول عبارتند وضع ایدوب انکله ادا ایلکه قادر اولر انکچون بوجهان ایله  
اول جهانک قرانی وقتند دینک والاخص اولان جهانک و ادنا اولان جهان اهلنک  
اخص و اعلی اولان اصحاب حقیقت ایله نه مناسبتی وارد تا کم انلر ایله بونلر بربرده  
ذکر اولنلر بوجهان اهلله اول جهان اهلنک بر مصر عده و یا خود برینده ذکر اولنلری  
عبارت تنک اولدیغندن اوتریدر والا بوجهان اهلله اول جهان اهلنک مایینده بعد  
المشرقین تفاوت وارد و مایینلرند اصلاً مناسبت و مشابیهت بوقدر \* مشوی \*  
زاغ دررز نعره زاغان زند \* بلبل از آواز خوش کی کم کند \* پس خریدارست  
هریک راجدا \* اندرین بازار بفعل مایشا) زاغ رزده زاغله نعره سن اورر بلبل  
خوش اولان آوازندن فحن کم ایلرلر پس هریری ایچون جدا و باشقه مشتری وارد  
بویفعل مایشا بازارنده یعنی اگرچه زاغله باغله رده زاغ نعره سنی اورر و خوش الحان  
اولان بلابل و عنادله طعنه و شتملر قیلور سه بلبلر کندیلرک خوش و لطیف اولان

آواز لینی انلرک قبیح اولان نعره و صدالزندن اوتری ناقص قیلورلری بومقرر  
قیلر کذلک انبیا و اولیا بویاغ دنیا ده زاغ سیرت اولان منکرلرک و کافرلرک  
قبیح و بیجی سوزلندن اوتری کندی عین حکمت اولان پرمه سنی سوزلرینی  
وطالب و سالک اولنلر نافع کلان کلمات پر سوزلرینی ناقص قیلر و نصیحت  
و ارشاد ایلکدن هم فارغ اولرلر پس بونلرندن هر برینک جدا جدا مستقل  
مشترکلی وارد بونقدیر بازارنده بفعل الله مابث آمدن مراد تقدیر و قضادر که  
حق تعالی حضرتلری دبلدیکن ایشلر و دبلدیکن حکم و تقدیر ایلر پس بوندن  
مراد تقدیر و قضاده هر قومک برکونه مشتری و وارد و حکیم مطلق هر کسک  
مناغنه لایق برکونه خریدار خلق ایشدر که شیطاینک و شیطاین سیرت اولان کافر  
و فاسقلرک و مرایی و منافقلرک مشتریلری اهل ضلالت و اصحاب معصیتدر و انبیا  
و اولیانک و عاشق و صادق اولنلرک مشتریلری اهل طاعت و اهل هدایت و اصحاب  
سعادت و ارباب علم و معرفتدرلر بونلر اول خبیثلر بوبازار تقدیر ایچره نیجه  
ماثل اولر و نه کونه انلرک مناغله بی آملر ایه انلرهم بونلر میل قیلرلر و بونلرک  
لطیف اولان مناغله بی آملر \* مشوی \* نقل خارستان غدای آنشت \*  
بوی کل قوت دماغ سرخوشت) نقل خارستان غدای آنشتدر کلک رایحه سی  
سرخوشک دماغک فوتیدر نارک خار نقل و غدای کیدر بوی کل هم دماغ  
بالک قوت و غدای کیدر یعنی شول کسه لکه خارستان کی اوله ل انلر نقل  
و غدای آتش اولور و انلرک کل کی لطیف و کلستان کی شریف و لطیف  
اوله سرخوشان می محبت و باده نوشان میکه حقیقت اولان مقربان الهینک  
دماغ روحلرینه قوت اولور یعنی انلر بونلردن حظ آلورل و ذوق صفا بواورل  
مشوی \* کر پلیدی پیش مار سوا بود \* خوک و سگ را شکر و حلوا بود)  
اگر بر پلید و یا خود پلیدک زم اوکرده رسوای اولور خنزیر و کلبه اول شکر و حلوا اولور  
پلیدده اولان یا وحدت ایچون اولق و یا خود مصدریه اولق جائزدر وحدت  
ایچون اولور سه معنی اگرچه بر پلید کشتی و بر خبیث کسه زم قمرده رسوای و قبیحدر  
اما خنزیر و کلب سیرتند اولان کسه لره کوره او شکر و حلوا کی لذت و شیریندر  
و مصدریه اولدیغنی اوزره معنی اگرچه پلیدک یعنی کفر و ضلالت و فحش  
و معصیت و بونلرک امثالی اولان قباح و خبیثت هر نه ایه بزم او کو مزده  
فضاحت و شاعتدر اما خنزیر و سگ طبعند اولان بی دینلر نسبتله بوبلیدلرک  
هر بریسی حلوا یی شیرینی و سکر و انکین کیدر \* الخبیثات للخبیثین و الخیثون  
للخیثات \* آیتنک موجب خبیث اولنلر ایچون خبیثات خوش کلور و خبیث اولنلر  
هم خبیثات ایچون میل و محبت قیلور و بالعکس \* والطیبات للطیبین و الطیبون



للطبیات \* قول کریک مصداقچه جمیع طبیات طب اولتر ایچون خوش کلور  
وطیب اولتر دخی لایطیاته میل و محبت قیلور \* مشوی \* کر پلیدان این  
پلیدیها کنند \* ابها بر پاک کردن می تند \* اگر چه پلیدر پلیدلکاری ایلر  
آبلر پاک ایلمک اوزده طولورل یعنی اگر چه پلید و خیت اولر بو پلیدلکاری  
و قیج و خیت اولان عملری ایلر اما آب حیات کی پاک و طاهر اولان کسه  
اول خیلری پاک و طاهر ایلمک طولورل و آنلری تطهیر ایلمک سهیلر و اقداملر  
قیلورل \* مشوی \* کر چه ماران زهر افشان می کنند \* و رجه تلخان ماریشان  
می کنند \* محلها بر کوه و کندو و شجر \* می نهند از شهد انبان شکر \* اگر چه  
مارل زهر افشان ایلر و کر چه تلخانری بریشان ایلر لیکن زنبورل طاع  
و قوان و درخت اوزره شهد و شکر انبانی قورل بعضی نسخه ده انبان برینه انبار  
واقع اولشدر کند و کاف هر بینک فتحه سیله قوان دیدکلر بدر که آری انک ایچنده  
بال بیار شهد کوچ باله دیرل و تقدیر کلام و نمبر مرام بویه دیمک اولور که اگر چه  
مارسیرت اولان نفس اماره صاحبلی بزم اوزریمه زهرلین مساجرل وجهنم  
قبولری کی اولان اغزلین اجارل و نیجه خشمناک و زهرناک سوزل سو بیلر سه  
و اگر چه تلخکوی و بدکوی و سخت روی اولان ظالم بزم قلیزی بریشان ایلر سه  
زنبورل طاعلر و قوانلر و اغاجلر اوزره عمل مصفادن شکر انبارنی قور دقلری کی  
اصحاب حقیقت و ارباب علم و معرفت دخی سیرت حسنلر بک مقتضاسی اوزره  
شهد و شکر کی اولان نصیح و پندلر بی کابلر ایچره وضع ایلرل و یا خود علم و معرفت  
قندلر بی تلخکوی بلردن بریشان خاطر اولان کسه له بر سیدل تسلیم سو بیلر و شهد  
و شکر کی اولان نصیح و پندلر بیه بونلرک وجع و المی ازاله ایلرل \* مشوی \*  
زهرها هر چند زهری می کنند \* زود تر با فاشان بری کنند \* زهرلر هر قدر  
زهرلک ایلر سه تر با قلر آنلری قوری قوپارلر یعنی زهره شبه شده اولان اهل نفس  
واهل هوا هر قدر که زهرلکار ایلرل و تلخ و ترش سوزل سو بیلر سه اهل روح  
واهل هدی تر با قلر کی انلرک زهرلر بی ضرر و قهرلر بی قوری قوپارلر و حسن  
خلقه و اطف خصال الله انلرله مکالمه و معامله ایلرل اگر انلرک رعوت و خشونتی زیاده  
اولور سه لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لاجحة بینا و بینکم سلام علیکم لایبغنی الجاهلین  
دیوب و آنلری اول کار و عمل اوزره قویوب کندی کارلرینه کیدرل \* مشوی \*  
این جهان چنکست کل چون بنکری + ذره با ذره چورین با کافری ( بوجه الله  
چونکه نظر ایلر سه کل چنک در ذره ذره الیه دین کافر لکله اولدیغی کی یعنی  
بوجهان بالکله جهان چنکدر چونکم نظر حقیقت بین الیه نظر ایلر سه ذره بی  
ذره الیه چنکدر کدر سن دینی کافر لکله و اهل دینی بر کافر الیه چنکدر کورد بک کی

نهایی اسکثرینک چنکی فعلیدر \* مشوی \* آن یکی ذره همی برد بچب \*  
و آن دکر سوی عین اندر طالب \* ذره بالا و آن دیگر نکون \* چنک فعلیشان بین  
اندر ر کون ( مثلا اول بر ذره دو کلی صول جانبه پرواز ایلر و اول بر ذره طلبده  
صاغ جانبه پرواز ایلر بر ذره بالا و اول بر آخر ذره اشاعی به پرواز ایلر میل  
و حرکت ایلمکده انلرک فعلی اولان چنکی کور خلاصه کلام ذرات کائنات  
هر بر ذره کندی مقتضای طبیعتلری اوزره میل و حرکت قیلور و \* قل کل بعمل  
علی شاکانه \* موجبه انلردن هر بر یعنی کندی شاکله ذائیه و خاصیت طبیعتلری  
اوزره عامل اولمده در پس هر بری بحسب الافعال آخرینه مخالف اولور  
و نوعتبارله بری برلر یله فعلی چنک و خصوصت قیلور \* مشوی \* چنک فعلی  
هست از چنک نهان \* زین تخالف آن تخالف ایدان ( چنک فعلی نهان اولان  
چنکدر بو تخالفدن اول تخالفی بیل یعنی بو ذرات کائنات وجودندن اولان  
چنک فعلی و بو مخلوقات ذراتدن ظهوره کلان تخالف صوری نهانی اولان  
چنکندن ناشی اولور و بونلرک مایهاتک معنی عالمده بری برلرینه مخالف و مغایر  
حرکت ایلمک اقتضا ایلد کلرندن ظهوره کلور بو مخالف صوری دن اول نهانی  
اولان تخالفی بیل و بو تغایر حسیدن اول تغایر معنوی بی فهم و استدلال قیل  
توضیح معنی بودر که هر شیئت علم اللهده بر عین ثابته می واردر اشیاک علم اللهده  
اولان ذواته اعیان ثابته دیرل و حکم اکامایهات اشیا امیر ایدرل بو عالم شهادتده  
اولان اشیاک صور اجساد اعیان ثابته نک ظلالی کیدر و اعیان ثابته فی المثل  
اشخاص و حق تعالی حضر تلی نور آفتاب کیدر پس نور آفتابده هر بر شخص  
نه گونه حرکت ایلر سه انک سایه سی هم حرکت و سکوننده اکا تابع اولور چونکم  
بو عالم صور و اجساد نظر قیادک بونده اولان هر شیئت صورتی و جسدنی بری  
برینه مخالف بر گونه کارده و بر نوع عملده کوردلک که کویا بونلر فاعلا چنک ایدرل  
پس بونلرک فعلی اولان چنکی و بری برلرینه مخالف ظهوره کلان آهنکی نهانده  
اولان مایهاتک چنکندن و بری برلرینه مخالف و مغایر اولان آهنکسندن بو صورت  
ظاهرده اولان تخالف و تغایر دن اول نهانده اولان تخالف و تغایری بیل و بونلرک  
صورت ظاهرده اولان افعال متضاده و حرکات متقابله سنی عالم معینده اولان  
اعیانک مقتضیات متضاده سندن فهم قیل هر بر عین بر گونه فعل و حرکت اقتضا  
ایدر پس اول عینک بو عالمده اولان صورتی سایه شخصنه تابع اولدیغی کی اکا  
تابع اولور و کندی عین ثابته سنی مقتضاسی اوزره میل و حرکت قیلور پس بو عالم  
صورتده ظهوره کلان چنک و اختلاف اصل عالم معینده اولان اعیان ثابته نک  
چنک اختلافندن حاصل اولور و عاقل اولان بو تخالفدن اول تخالفه استدلال قیلور



﴿ مشوی ﴾ ذره کان محو شد در آفتاب \* جنک او بیرون شد از وصف  
 و حساب ( بر ذره که اودره افتاده محو اوادی اول ذره جنکی وصف و حسابدن  
 بیرون اولدی یعنی بر آنسانک که ذره وجود مجازی آفتاب حقیقتک عشق  
 و محبتده محو و امر و ارادنده فانی اوله اول کسه جنکی وصفدن و حسابدن  
 خارج اولدی ﴿ مشوی ﴾ چون ز ذره محو شد نفس و نفس \* جنک اکتون  
 جنک خورشیدست بس ( چونکه ذره دن نفس و نفس محو اوله اودره جنکی  
 شمدی انجق جنک خورشید در اولکی نفس فاک سکونیه وجود معنایه ثانجی  
 نفس فاک قحده سبله کلام معنایه در یعنی بر کسه ذره وجوددن وجود مجازی  
 و ناحق اولان کلام محو اوله انک جنکی حالا خورشید حقیقتک جنکی اولور خلاصه  
 کلام بر کسه جنک خورشید حقیقته نسبتله ذره کی اولان وجودندن نفسانیت  
 و بشریت مقتضای فانی اوله و نفسانی اولان نفس و کلام هم زائل اولسه  
 و اول کسه خورشید حقیقتک نورانیته منور اولسه انک خلقه جنک وجدلی  
 نفسانی اولز بلکه لله و فی الله حقانی اولور و هم انک وجودی حضرت حقه اولوب  
 اول اورته ده انجق بر و پوش اولور و حقیقتده انک وجودی واسطه سبله جنک  
 وجدلی حضرت حق قیلور \* و مارمیت اذرمیت و لکن الله رمی \* آیت کریمه سی  
 بومعنا به شاهد اولور ( فلم نقاوه و لکن الله قلهم ) قول شریفی هم بومعنا به  
 دلالت قیلور ﴿ مشوی ﴾ رفت از وی جنبش و طبع و سکون \* از چه انا الیه  
 راجعون ( اول ذره دن جنبش طبع و سکون طبع کندی نه دن انا الیه راجعون  
 مفهومندن مصراع ثانی از چه رفت از مفهوم انا الیه راجعون رفت تقدیرنده او اب  
 سؤال و جواب اولور و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که اوفانی فی الله اولان کسه جنک  
 ذره وجودندن جنبش طبیعی و سکون طبیعی هم کندی و اول کسه کندیسی  
 اخلاق بشریه دن و اوصاف طبیعه دن پاک و طاهر ایدنی ندن پاک و طاهر ایدنی  
 و انک وجودندن حرکات و سکنات طبیعه نه جهتن کندی دیرسک تحقیقا بر الله  
 ایچونز و تحقیقا بر همان اکار جوع ایدیلر ز مفهومته مظهر اولدیجی جهتن کندی  
 و اول هر نه مرتبه بدی ایه بلالره صبر ایدیلکی ( انا لله وانا الیه راجعون ) دیو  
 سوبلدیلکی و کندیکنک الله مخصوص و مملوک اولدیجی بیلوب هر دمه اکار جوع  
 ایدیلکی واسطه ایلدی ﴿ مشوی ﴾ ما بهر تو خود راجع شدیم \* و ز رضاع  
 اصل مسترضع شدیم ( بزسنک بحر که کندیمزدن راجع اولدی و رضاع اصلدن  
 مسترضع اولدی رضاع قحرا ایله سودا که دیرل مسترضع سودا میجی دیمک  
 اولور بوییت و دخی بونک مایه دنده اولان ایسات حرکات و سکنات  
 طبیعه دن پاک و بری اولان و هر دمه حق تعالی حضرت ترینه رجوع ایدوب

کندیلرنی فانی قیلان کسدلک لساندن دینش اولور و انلرک لسان حال بو گونه  
 زیم و تکلم قیلور که ای بحر جواد و کرم وای دزیای الطاف و نعم بزسنک بحر حقیقتک  
 جانبده کندی مجازی اولان وجود مزدن راجع اولدی وای مربی حقیقی  
 فیض و تربیتک آلدق و این علم و حکمتکدن مسترضع اولغله نشوونما بولدی پس  
 بزم وجود مزده اولان حیات و علم و ارادت و قدرت و سمع و بصر و کلام جله سنی  
 سندن آلدق و بوجه وجودی بر همان سندن بولدی ﴿ مشوی ﴾ در فروع  
 راه ای مانده زغول \* لاف کمزن از اصول ای بی اصول \* جنک ما و صلح مادر  
 نورعین \* نیست از ماهست بین اصبعین ( ای غولدن راهک فرو عینده قالش  
 کسه ای بی اصول اصولدن لاف اورمه بزم جنکمز و بزم صلحمز نورعینده بزدن  
 دکل بین الاصبغیندر یعنی انلرک لسان حال دخی بو گونه تکلم ایدوب اصول  
 راهندن بی خبر اولوب فروع راهده قالان کسه ره خطا بادرلای اقول و شیطا ک  
 و سوسه سندن طریق الهینک فرعلزده قالش و اغیار و سوا بی کورمه که مفید  
 اولمش اصولمز کسه لافی اصول طریقندن دم اورمه و بن اصول دینه واقف  
 و عالم دیمک مرتبه سنده طورمه بلکه طریق الهینک اصولنی بلکه همت ایله اولاصل  
 طریق الهی بودر که بیه سن بزم جنکمز و بزم صلحمز نور ذات الهیده بزدن  
 دکلر بلکه ایکی پرماغک بیتندندر کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ( ان قلوب  
 بنی آدم بین الاصبغین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء ) بو حدیث شریفک  
 تفسیری و تحقیقی هر دفترده مرار مرار ایشدر اصبعینی تاویل ایدنلر قهر و لطف  
 ایله تاویل ایشلدر چونکم سالک معرفتی کاله ابر کوره کندیکنک قلبنی حق تعالینک  
 اسماء متقابله سی مایشتده کورر و کندیکنک وجودنی دست حقه بر آلت مشاهده  
 قیلور و کندیکنک هر نه صادر اولور سه آنی حضرت حقدن قیلور بومر تبده  
 آنک جنکی و صلحی اصبعین الهیندن اولور لیکن اصول راهندن بی خبر اولنلر  
 و طریق الهینک فرو عینده قالنلر انک جنکنی و صلحنی آنک وجودندن قیلورل و فاعل  
 حقیقی مشاهده سندن غافل اولور ﴿ مشوی ﴾ جنک فعلی جنک طبعی  
 جنک قول \* در میان جزوها حریت هول ( فعلی اولان جنک و طبعی اولان  
 جنک و قول اولان جنک جزولر میانده هول بر حریدر جنک فعلی اولدر که بفاعل  
 بر فعلی اختیار ایدوب ایشلر بر ضعیف فاعل دخی انک فعلک عکسی و ضدنی اختیار ایدوب  
 ایشلر و جنک طبعی اولدر که بر شینک طبیعتی حار و بر شینک طبیعتی دخی انک عکسی بارد  
 اولور و برینک طبیعتی دخی رطب و برینک دخی اکامقابل بایس اولور و جنک قول  
 اولدر که بر کسه بر کسه به خوش کلین کلامی قذف قیلور اولدخی اکامقابل  
 بر ناخوش قول قذف قیلور پس بواج نوع اوزره اولان جنکدن اجزای عالم



ما یستاده بر قورقولو و صحنه‌هاک حرب واردر لایحه عناصر را بعدد مرکب اولان  
شماره بواج جنک برندن خالی دکلدر **مثوی** این جهان زین جنک  
قام می بود در عناصر در نکر تاحل شود ( بوجهان بوجنکدن قائم اولور  
عناصره نظر ایله تابو مشکل حل اوله یعنی بوجهان اضداد و بوعالم کون و فساد  
بوجنکدن قائم اولور و انتظام بواور اجسام و ترکیبات اصولی اولان چار طبعه  
نظر ایله تا کم سنک شبهه و اشکالک حل اوله کلیات جنک و نزاعدن خالی اولایحق  
اجزا و ترکیبات جنک و نزاعدن نیجه خالی اولور **مثوی** چار عنصر چار  
استون قویست که برایشان سقف دینی مستویست هرستونی اشکند آن  
دیگر استن آب اشکند آن شرر چار عنصر که پستان اولمشدر مثلاً درت  
قوی مستوندر که انلرک اوزرینه سقف دنیا مستویدر اول چار استوندر هر برستون  
اول بر آخرنی که مراید بچیدر مثلاً استون آب اول شرر استونی صیجیدر یعنی عناصر  
ار بعددن هر بریسی فی المثل بر قوی دیرک کیدر که بودرت دیرک اوزرینه سقف  
دنیا مستوی اواض و کار عالم بونلره نظام و قیام بولمشدر نه کم برخانه نک سقنی  
درت دیوار اوزره طوره شد بر پس سقف دنیا دخی بودرت عنصر اوزره استوار  
اولمشدر ولیکن بوجنکدن اوزره استونلرندن هر برستون اول بر آخرنی صیجیدر  
مثلاً صوا آشی صیجیدر بدن انسانیده دخی رطوبت غالب اولور سه بیوستی ازاله  
ایدیجی و بیوست دخی غالب اولور سه رطوبتی ازاله اید بچیدر کذلک برودت  
حرارتی و حرارت هم برودتی که مراید بچیدر **مثوی** پس بنی خاق  
بر اضداد بود لاجرم ما جنکیم از ضرر و سود ( پس خلقک بناسی اضداد اوزره  
اولدی لاجرم بر ضرر و سود جهندن جنکه منسوب یعنی بو خاق عالمک اجسادنک  
بناسی اضداد اوزره اولدیسه لاجرم بر ضرر و فایده جهندن جنک بلیز بر فایده  
مقد اولان کسه به مثلاً بر ضرر اولسقی فعلاً آنکله جنکه اولورز پس اگر آفایده  
اگر انفسده لاجرم بر کسه بر آخر کسه نک ضدی اولمقدن خالی اواز و بر فعل  
بر آخر فعله و یا خود بر آخر حاله ضدیت قیلقدن و مخالف کلکدن بری کلز  
**مثوی** هست احوال خلاق آن ذکر هر یکی باهم مخالف در اثر) بنم  
احوال اول غیرک خلا فیدر هر بریسی اثرده بری برینه مخالفدر یعنی بنم هر بر عالم  
اول بر آخر حالک مخالفدر مثلاً بنم شاد بلیکم حالی غمک خلاق و صحنم حالی سقامتک  
خلاق و فقرم حالی غناک خلا فیدر الحاصل بونلردن هر بریسی اثرده بر آخرنه  
مخالفدر نه کم صحت حالتک اثری سقامت حالتک اثره مغایر و غنا حالتک اثری  
فقر حالتک اثره مخالفدر و قس علی هذا سائر الاحوال و الآثار **مثوی**  
چونکه هر دم راه خود را میرویم باید بگریم ساز کاری چون کنیم ( چونکه بن هر دم

کندی بولی اورورم غیری کسه ایله نیجه ساز کاری ایلم یعنی چونکم بن هر دم  
احوال مختلفه سببیه کندی حضورم بولی اورورم و حضور قلبه مالک اوله بیوب  
اختلاف احوال مایبشده بحضور بی الفت طورورم غیری کسه ایله نیجه دوزنک  
ایلم و نه حاله اکامه وافقت و موافقت قیورم کندی کندی ایله دوزنک قیلقه  
و موافق اولمقد و دوزنک قیلقه قومن **مثوی** بوج لشکر هی احوال بین  
هر یکی بادیگری در جنک و کین) بنم احوال لشکرلرینک موجنی کور که احوالک  
هر بریسی بر غیری حاله جنک و کینه در یعنی بنم احوال لشکرلرینک بری برینه  
مخالف ظهوره آلا ن اواجنی کور که احوالسدن هر بر عالم بر آخر حاله جنک  
و کینه در مثلاً قبض بسط حاله جنک و کین ایلمکدر و کذلک سکر صحو حاله  
و شاد بلیک غم حاله جنک و کین ایلمکدر در که هر بریسی کندی به مقابل اولان  
بر آخر حال ازاله و محو ایلمک صد دنده در بواجبارله بری بریله جنک و نزاع ایلمکدر  
اولور در بو بیلرله انبیا و اولیادخی احوال مختلفه دن خلاص اولمقد قریبه اشارت  
بیور مشلدر زرا کندی بلی بی کامل ایکن احوال مختلفه دن اولمقد قریبی بیان ایلمک  
سائر اولیایی دخی بونه کوره قیاس ایله دیمک اولور و انبیا و اولیایلو بناندن خلاص  
اولمقدن و احوال مختلفه دن هم نجات بوله منزل که حق تبارک و تعالی انلره هر آنده  
بر شانله نبی ایلمکدن خالی دکلدر و بونلرک تاوینی مذموم دکلدر نه کم طریقت  
نامه ده درجه تلو یئنه بونک تحقیق و تفصیلی مذکور اولمشدر رانده طلب اولنه  
اما ( و مالی لا عبد الذی فطرنی و الیه ترجعون ) قیلقدن اولوب غیره تعریفصدر  
دینلنه هم وجهدن خالی دکلدر **مثوی** مینکر در خود چنین جنک کران  
پس مدار امید صلح دیگران) کندی بونک کی جنک کرانه نظر ایله پس  
غیر یلرک صلحی امید طوعه یعنی ای مختلف الاحوال اولان کسه کندی وجود کده  
اولان بونک کی قیل جنکه نظر ایله که همیشه تنازع احوال دن خالی دکلسن  
چونکم سن کندی وجود کده صلح و صلاحه قادر اولیسه سن پس غیر یلرک صلح  
اولسقی امید بی طوعه و کندی وجود کی اصلاح ایتمکی قویوب غیر یلرک وجودنک  
اصلاحنه اشتغال ایتمکه لازم اولان اولدر که انسان اولا کندی احوالی اصلاح  
قبله اندنصکره غیر یلرک حالی اصلاحه سعی ایله بعضی نسخه ده عصر اع ثانی  
پس چه مشغول بجنک دیگران واقع اولمشدر بونقدیر اوزره معنی ای مختلف  
الاحوال کندی وجود کده اولان بونک کی جنک وجداله نظر ایله چونکم سنک  
وجود کده بونک کی جنک وجدال واردر پس سن غیر یلرک جنک نه مشغولسن  
و عملک وجود کده اولان جدال و نزاعی کور و اندن خلاص اولمقد و نجات بولمقد  
سعی ایله کور **مثوی** یا مکر زین جنک حقت و آخرد در جهان صلح



يك رنگت برد) يا مكر بوجنكدن سنی حق تعالی كبرو آله سنی يك رنگ اولان صلح  
جهانته ايلته یعنی سن بوجنكدن مجرد كندی سببكه خلاص اولمغه قادر دكدر  
مكر كه حق تعالی حضرت ناری سنی بوجنكدن خلاص ایلید سنی يك رنگ اولان صلح  
جهانته ایلته كه اندن مراد عالم ارواح و مرتبه و حدتدر كه آند اصلا جنك  
و جدال بوقدر ﴿ مشوی ﴾ آن جهان جز باقی و آباد نیست \* زآنكه آن تركیب  
از اضداد نیست \* این تقای از ضد آید ضدرا \* چون نباشد ضد نباشد جز بقا  
اول جهان باقی آباددن غیري دكدر ز پراكه اول اضداددن تركیب دكدر  
ضد. بوتقانی ضددن كلور چونكم ضد اولیه بقادن غیري اولم یعنی اول جهان  
جان و عالم نهان باقی و معمور اولمندن غیري دكدر كه همیشه اول عالم باقی و معمور  
درز پراكه اول عالم اضداد اربعه دن مركب دكدر بوتقانی ایه برشته كندی  
ضدندن كلور چونكم برشتك اصلا ضدی اویه اك بقادن غیري اولم لا بد برشتك  
فاسی كندی ضدندن حاصل اولور چونكم جنت اعلانك تركیبی اضداد اربعه دن  
اولدی انكچون آنك هر شئی باقی اولدی و فنا و زوالدن آند اولم نجات بوالدی  
﴿ مشوی ﴾ نقي ضد كرد از بهشت آن بی نظیر \* كه نباشد شمس و ضدش زمهریر  
بهشت اعلادن اول بی نظیر اولان خدانی ضدا بوالدی بویه دبو كه آند شمس  
و آنك ضدی زمهریر اولم یعنی اول بیمل و بینظیر اولان پادشاه جنت اعلادن  
ضدی نقي اولدی بویه دبو كه اول جنت اعلاده حرارت شمس و پروت زمهریر  
اولم كافات الله تعالی فی سورة الانسان \* لایرون فیها شمس و لازمهریرا \* جنتك  
هوایی بغایت اعتدال اوزره درو آند. موجود اولان اشیا دخی اضداد اربعه دن  
تركیب اولمیدغه بناء لازمال همیشه كال اوزره در ﴿ مشوی ﴾ هست بی رنگی  
اصول رنگها \* صلحا باشد اصول جنكها) بی رنگك رنگك اصلایدر  
جنكك اصولی صلحددر جیع رنگك اصلای حقیقه نظر اولمیدغه بی  
رنگكدر كه جیع اشیا عالم وحدندن ظهوره كلسدر و عالم وحدت بی رنگر  
و بوجه الوان اول الوانك اصولی كی اولمیدر و بوجه دخی بودر كه بوزمیدر  
اولان اجسام والوان عناصر اربعه دن ظهوره كلس و بوجه لك اصول عناصر  
اربعه اولمیدر و اكثر حكما اتقانی ایلشدر كه عناصر اربعه رنگی  
بوقدر آب و هوایك رنگی اولمیدغی ظاهر و پیدادر و آندشه اولان رنگ آنلر قولنده  
آتشك ذنك دكدر بلكه اول رنگ حطبكدر و نفس آتش كه حرارتدر  
آند رنگ بوقدر و كذلك تراید اولان رنگ دخی آنلر قولى اوزره ترابك دكدر  
نفس تراب كه برشی یابیدر آند رنگ بوقدر دیر پس بوی رنگ اولان  
طبايع اربعه دن اجسام تركیب اولتوب هر بری برلوند ظهوره كادی

و بوجه الوانك واجسامك اصولی درت طبیعت اولدی و جنكك دخی  
اصول حقیقه نظر اولمیدر صلحددر زیرا بر انسان مادرندن طوغسه جنك  
و خصومت اوزره طوغز بلكه \* كل مولود یولد علی فطرة الاسلام \* حدیك  
موجبجه هر انسان مادرندن فطرت اسلامیه اوزره جنككمز و جدلسمز طوغز  
بعده آنك طبیعت ناملايم كلان كسه ایله جنك ایلكه باشلر پس جنك و جدل عوارض  
و فروعدندر و صلحد اصولنددر اگر نظر حقیقت بدله نظر اولمیدر هر شئی اصلنده  
نفس واحد حكمنده صلح اوزره ایدی بوزاع و اختلافات صكره دن بعض عوارض  
واسطه سببه ظهوره كلسدر شكم بومعنیله اشارت ایدوب بیورر ﴿ مشوی ﴾  
آن جهانست اصل این پرغم وثاق \* وصل باشد اصل هر هجر و فراق) بو پرغم  
اولان وثاقك اصلی اول جهاندر هر هجر و فراقك اصلی و صلدر یعنی بو پرغم  
اولان و آلام و شد ایدایله طولان خانه دنیاك اصلی اول جهان نورانی و عالم  
روحانیدر هر هجر و فراقك اصلی لا بد و صلدر كه قبل وجود الكائنات جمله  
موجودات عین جمعه و موثوق و مجموع ایدیلر پس بحكم \* وكل شئی فضلاء تفضیلا \*  
سنت الهیه خزینه بطونندن آنلری فتق و اخراج ایدوب \* الامر علی ما هو علیه  
كان \* هر شئی ظاهر و عیان اولدی اول مراتب فتق اسما و صفاتدر و آخر مراتب  
فتق صور موجوداتدر و اول مرتبه رتی ذات احدیت و آخر مرتبه رتی مرتبه  
انسانیدر و این فارض حضرت ناریك بوییتی بومعنیله اشارتدر (یت) قهت  
الشمری فوق الاثیر تق ما \* فتقت و فتق الرتی ظاهر سنتی \* و حق سبحانه و تعالی  
سوره انبیاده اول بوزمین و آسمانك بری برینه متصل و مرتوق اولمیدغی بعد آنلری  
فتق ایدوب هر بری آخرندن جدا اولمیدغی و ابریلوب بری برندن فرق بولمیدغی  
پیان قلمشدر نه كم \* اولم بالذین كفروا ان السموات والارض كانتا رتقا ففتقناهما  
و حملنا من الماء كل شئی حی - افلا یؤمنون \* بیورمیشدر ﴿ مشوی ﴾ این مخالف  
ازجه ایم ای خواجه ما \* وزجه زاید وحدت این اعدادرا \* زآنكه مافرعیم و چار  
اضداد اصل \* خوی خود در فرع كرد ایجاد اصل) ای خواجه نه سیددن بزبونك  
مخالفی یزوبو اعدادی وحدت نه دن طوغز اول جهندنگه بزفر عز و چار اعداد  
اصلدر اصل فرعه كندی خوینی ایجاد ایددی یعنی ای خواجه بزكه انسان بز  
هر بریمز مستقل جسم واحددر پس بزهر بریمز كندی تقسیم نه دن بویه مخالف  
و وجود واحد بوقدر اعداد افعالی نه دن طوغز و بوقدر اضداد احوالی نه سیددن  
ظهوره كتورر الجواب اول سیدنگه بزمن حیث الجسم فرعه و اضداد اربعه اصلدر  
وزم جسمن اول اضداد اربعه دن مركب اولمش و ظهوره كلسدر پس اصل كه  
درت ضددر كندی خوینی فرعك وجودنده ایجاد و احداث قلمشدر انكچون



بزم هر بر بزمك جسمنده نيجه احوال مختلفه ظهور قلمش واقع مال متضاده اندن  
ظاهر اولشد در اگر چه بر صورتا جسم واحدن لكن اصلند درت ضلك بريره  
تركيب وجع اولسيله شئ واحد كى اولشز انكيچون بوكونا كون جالزلدن  
جسمن برى دكلدر كه اصلنك مقتضا سندن خلاص اوله ميوب انك خويى  
طوتشد در ﴿ مشوى ﴾ كوهرجان چون ورأى فصلم است \* خوى او اين  
نيست خوى كبرياست اما كوهرجان چونكم فصللك وراسته در انك خويى  
بودكلدر خوى كبريادر فصلاردن مراد بونده درت عنصر در بعضى جوهرجان  
چونكم بو فصول از بعده و طبائع متضاده تك وراسته در نفخه آلهى و امر ربانى در  
پس انك خويى بو جسمك خويى دكلدر بلكه انك خويى خوى كبريا و خلق  
خدا در كه الله تبارك و تعالى حى و عليم و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متكلم در روح  
الهى دخی بو صفاتله موصوف و اول كبرياك خويى بلكه مختلفه در انك حى و صلی  
حب الهى و صلح ربانى در و كذلك بغضى و جنكى دخی بغض الهى و جنك ربانى در  
هر كيم روحنى جسمنه مغلوب ايله انك بغضى و جنكى نفسانى و جسمانى اولور  
و هر كيم جسمنى روحنه مغلوب ايله انك بغضى و جنكى حقانى و ربانى اولور نه كم  
انباى عظام صلاوات الله عليهم اجمعين جسملربنى روحلربنه مغلوب قبلدیلر  
و اخلاق الهیه ايله متخلق اولدیلر انلك جنكلى معینده جنك الهى اولدى  
و جله صلحلك دخی اصلى كلىدى ﴿ مشوى ﴾ جنكهساين كان اصول  
صلحاست \* چون نبى كه جنك او بهر خداست \* غالبست و چیره در هر دو جهان \*  
شرح اين غالب نكيجد در دهان جنكلى كور كه اول جنكلى صلحلك اصوليدر  
حضرت نبينك جنكى كى كه انك جنكى خدا دن اوز بدير اول نبى هرايكى جهسانده  
غالب و قويدر بو غالبك شرحى دهانه صغز يعنى هر حرب و قتال و جنك وجدال  
مذموم دكلدر بلكه بعض جنك وجدال وارد در كه اول صلحلك اصوليدر مثلاً نبى  
مكرم صلى الله عليه وسلم حضرت نرينك جنكى كى كه اول حضرتك جنك وجدالى  
الله تعالى دن اوز بدير و اعلاى دين و اجراى احكام رب العالمين ايجودر و انده اصلا  
غرض نفسانى و هواى جسمانى بو قدر \* يا ايها التى جاهد الكفار و المنافقين و اغلظ  
عليهم \* آيت كريمه سنك موجبجه هر قدر جهاد و قتال و غلظت و جدال  
ايلديسه امر حقه قلمشدر و حق تعالىك امريله اول حضرت ايكى جهانده غاب  
و قويدر بو امر حقه ايكى جهانده غاب و قوى اولان خليفه الهينك شرح  
و بيانى دهانه صغز و بولسانه كلز كه انك اسرارى بيابان و شرح جاني فى نهايت  
وبى كراندر ﴿ مشوى ﴾ آب جهوزا اكر توان كشيبد \* هم ز قدر تشنه كنى  
توان برید) آب جهونى اكر چكك ممكن دكل ايله هم تشنهك قدر اندن كسلك

ممكن دكلدر يعنى اكر چه بواذن حقه غالب اولان نبينك شرح و بيانى دهانه صغز  
ولسانه كلز اما فى المثل آب جهونى اكر بالكله چكك و ايجمك ممكن دكل ايله هم  
تشنهك مقدارينى دفع ايلك و كسلك ممكن دكلدر يعنى \* ما لا يدركك لا يتركك كاه \*  
موجبجه بركه اكر آب جهونى بالكله نوش ايلك قادر اولر ايله تشنه لكنى دفع  
ايلجك قدر اندن نوش ايلكى ترك ايلز بلكه دفع عطش ايله چك قدر اندن نوش ايلر  
كذلك اكر بو غالب و قوى اولان صغز برك علوم و اممرارى بوده اته كلز و لفظ  
و گايته صغز ايله هم انك بحر علومنه تشنه اولان طالبله غنا كلجك و ريان و سرباب  
اوله حق قدر شرح و بيان اولغندن و تعبير و تقرير قيلمندن عارى و برى اولق  
مناسب دكلدر و اول بحر معنويك علوم و اممرارندن بو كتاب مشوى بر جزيره  
كيدر ﴿ مشوى ﴾ كرشدى عطشان بحر معنوى \* فرجه كن در جزيره  
مشوى \* فرجه كن چند انكه اندر هر نفس \* مشوى رامعنوى بينى و بس \*  
اكر بحر معنويك عطشانى اولدك ايله مشوى جزيره سنده بر فرجه ايله مشوى  
شريف جزيره سنده فرجه ايله اولددر كه هر نفسده مشوى شريفى انجق معنوى  
كورده سن جزيره بالقمح دريا اورناسته صوبصبيان بركه اكاطه درل فرجه بالضم  
ايكى نشنهك ماينده اولان بارغه درل نه كم يشهاف فرجه درل اى اتفراج معنائى  
و برلر بونده فرجه دن مراد بحث ايلك و تعمق ايدوب بحر معنايه و غور مراده  
و اصل اولددر كتاب مشوى بحر علوم محمد بك بر جزيره سنده تثيل اولغندر و توضيح  
معنى بويله دبعك اولور كه بحر معنوى اولان اسرار نبوى و علوم مصطفىونك اكر سن  
عطشانى اولد كسه و اندن نوش ايلك قصد و عزيمت قبلد كسه بو مشوى  
جزيره سنده تيشه عقلايه بحث ايدوب بحر معنايه و اصل اولجيهك حفر ايله تا كم  
آب معنايه مانع و حائل اولان شبهه لى و شكلى شق ايدوب چاك ايليه سن شولقدر  
فرجه و حفر ايله و بحر معنايه اولقدر بولر و بارقلر ايله كه بحر معنوى كلوب مشوى  
جزيره سنى غرق ايلسون پس هر نفسده سن مشوى شريفى بحر معنوى كورده سن  
و علوم نبويه اتى احاطه قلمش و انك الفاظى اول معنوى اولان بحر جزيره كى قلمش  
مشاهده فيلسن ﴿ مشوى ﴾ باد كاه از آب جو چون وا كند \* آبك رنكى  
خود پيدا كند) باد كاهى چونكم آب جودن كبرو ايله آب كنديك بك رنكلكنى  
پيدا ايلر كه كاف هر يك قهقهه سيله صمان معناه سندر بونده شهاد و شكوكدن  
استماره اولور و باددن مراد بونده عقلدر چونكم مقدمات علوم نبويه فى بحر  
و مشوى شريفك الفاظى جزيره به تثيل ايتدى شدى مشوى شريفك معنائى  
اول بحر معنويك بر نهفته تشبيه ايدوب بيورلر چونكم باده عقل شكوك و شبهات  
كاهلر بينى آب جوى معنائى دفع و رفع ايله آب معنى كنديك بك رنكلكنى ظاهر



وهو يدا ايلر حتى الفاظ و عبارات و حروف و اصوات دخی گاه و خاشاك كې اولوب  
اول دخی برطرف اولدقده صرف آب معنی یوز کوستر و صفای معنوی ظهوره  
کلور **مشوی** شاخهای تازه مر جان بین \* میوهارسته ز آب جان بین  
انده مر جانك تازه شاخلرینی کور جان آبدن بتش میوهل کور یعنی اول **مشوینك**  
ایچنده مر جان علمك تازه اولان افغان و اغصانی بصیر بصیرله کور آب جانندن  
بتش و ماء حیواندن نشو و نما آلوب ظهور ایتش میوهله نظر ابر کور و دست عقله  
اول میوهلردن اجتناقیل و دهان جانله انلردن آکل اول تا کباباغ حقیقته بقی میوهلرك  
لذاتی نیجه اولور ایتش یله سن اندنصره صورتدن کذر قیلوب عاشق معنی اوله سن  
**مشوی** چون زحرف و صوت و دم بکاشود \* آن همه بگذارد و دریا  
شود \* حرف کو و حرف نوش و حرفها \* هر سه جان کردند در انتها ( چونکم  
مشوی حرف و صوت و دمدن بکا اوله دوکلی بی قوردر یا اولور حرف کوی  
و حرف شنو و جله حروف هر اوچی انتهاده جان اولور یعنی مشوی شریف  
چونکم حروف و اصوات و انفاس و کلمات قییدن بکا اوله و بوجابلی وجه  
حقیق سندن رفع قبله اول دوکلی ترك ایلر و صرف دریای معنی اولور و حروف  
و اصوات جابلی برطرف اولدقده نصره بحر وحدت ظهوره کلور که بوانتهای  
مراتب سلوکدر که وحدت مطلقه ک و راستنده بر مرتبه دخی یوقدر پس متکلم  
و مستمع و حروف و کلمات هر اوچی مقام انتهاده اولور یعنی وحدت مطلقه ک  
ظهوری فتنه متکلم و مستمع و حروف و کلمات تعینلری مغلوب و متلاشی اولوب  
جمله سی جان اولور و بوجه بی نور جانان احاطه قیلور و مستمع و متکلم و معمل  
بو مرتبهده مستغرق اولور و بو مرتبه به واصل اولان جان اغیار و سوی  
مزاجه سندن پاك و یری اولوب وحدت مطلقه دن غیری بی کورمز و کثرات  
اشیایله محجوب اولوب حقیقتدن غافل اولز **مشوی** نان دهند و نانستان  
و نان پاك ساده کردند از صور کردند خاك \* لیک معنی شان بود درسه مقام \*  
در مراتب هم میسر هم مدام ( نان و یریجی و نان آلیجی و پاك نان خوردن ساده  
اولور خاك اولور لیکن انلرك معنای اوج مقامده مرتبه لده هم میسر بلك قیحه سیله تفعیل  
باشندن اسم مفعولدر بود کله سی مصراع ثانیه صرف اولور سهولت معیندن اوتری  
یعنی نان آلیجی و نان و یریجی و نان پاك اصلنده خاکدن ظهوره ککشلر و مخلوق اولشاردر  
عاقبت الامر بواوچی صورتلردن ساده و عاری اولور و کندی اصلاری اولان زابه  
رجوع قیلور و عین تراب اولور پس بوندن بروهم ناشی اولور و پرسوال لازم  
کلور که اول سوال بودر چونکم نانستان و نان دهند صورتن عاری اوله  
و عین خاك اولق مرتبه سن بوله پس بو حشر و نشر و سوال و حساب بونلرك

نیمه اولور بیت ثانی ایلر و و همی دفع ایچون جواب بیوررل نعم نان دهند و نانستان  
و نان پاك اگر چه صورتلردن ساده و عاری اولوب خاك اولور ولیکن بونلرك  
معنیلری اوج مقامده یعنی مراتب ثلاثه ده که مراد اول مراتب ثلاثه ده نان  
دهنده مرتبه سی و نانستان مرتبه سی و نان مرتبه سیدر بو مرتبهده هر برینك  
معنیلری هم میسر و هم باقی اولور اول دکلدر که بونلرك معنیلری فانی اولوب میسر  
اولجیه ریلکه \* ان کل لما جیع لدینا محضرون \* آیت کریمه سنك موجبه جیع  
اشیا که بوعالم صورتن کذر قیلر بالکلیه فانی مطلق اولر بلکه عندالله حاضر  
و باقیلدر **مشوی** خاك شد صورت ولی معنی نشد \* هر که کوید شد  
تو کویش نی نشد ( اگر چه صورتا خاك اولدی ولی معنی خاك اولدی هر کیم که  
معنی خاك اولدی درس اکادی یوق معنی خاك اولدی یعنی نعم صورتا خاك  
اولدی و جسم خراب اولوب اصلته وصول بولدی ولیکن معنی خاك اولدی و فنا  
بولدی و هر شول کسه که انسان اولدی و بالکلیه منعدم اولدی درس اکادی که  
یوق بویه دکلدر انسانك معنسی فانی اولز اگر کافر ایسه ده انك روحه زوال  
و فناکلیز **مشوی** در جهان روح هر سه منظر \* که صورت هارب و که  
مستقر ( روح جهاننده هر اوچی مترقب و منتظر درگاه صورتن هارب کاهی  
مستقر یعنی عالم ارواحده هر اوچی که مراد اندن نانستان و نان دهند و ناندر  
امر حقه هر اوچی منتظر در بونلردن هر برینی کاهی صورت عالیه دن فرار  
ایدیجی و کاهی صورت عالیه قرار ایدیدر صورته کلردن اول هر شينك معنای  
عندالله حاضر و موجوددر **مشوی** امر ایددر صورر و درود \* باز هم  
ز امرش مجرد میشود ( ارواح و معانی به امر الهی کلور صورتلره کت دیر کیدر  
کبروهم انك امرندن مجرد اولور یعنی جیع ارواح و معانی حق سبحانه و تعالیینك  
تحت تصرفنده و حیطة ارادته داخلدر فخر بر روحه امر کله صورته وار  
و شکل و صورت عالیه موجود اول دیسه کلوب امر حقه مرادالله اولدغه  
کوره صورت باغله و کبرو اول مالک الملك انك صورتنده مجرد اولسته امر ایلر  
اول روح انك امرندن عالم صورتن مجرد اولور و عالم ارواحه وصول بولور  
الحاصل اگر انسان و اگر حیوان و اگر نبات و اگر جاد بوجه سی امر حقه  
عالم صورته کلور و امر حقه ینه عالم صورتن عالم معنایه راجع اولور هر شينك  
ملکوتی انك بد قدرت و اراده تنده در کافال الله تعالی \* فسبحان الذی یدعه ملکوت  
کل شیء و الیه ترجعون **مشوی** پس له الخلق وله الامرش بدان \* خلق  
صورت امر جان را کب برآن ( پس اول اللهم له الخلق وله الامر دیدیجی قولك  
معنای بیل خلق صورتن امر انك اوزر ینه را کب اولان جانندن بوبیت سوره



اعرافنده اولان بو آیه اشارتدر قال الله تعالى \* الاله الخالق والامر تبارك الله  
رب العالمین \* یعنی آگاه اولکه خالق اینک و یاخود بوطالم خالق و شهادت اول  
الله ایچوندر و امر اینک و یاخود عالم امر و ارواح انکیچوندر که اول اللهک شان  
شریفی متعالیدر یعنی چونکم هر شئی یک ملکوتی دست الهیده اوله و هر شئی عالم  
معتادن عالم صورته امر حقه کاه و عالم صورتدن دخی بته امر حقه مجرد اولوب  
عالم معنایه رجوع قبله پس له الخالق وله الامر قوائک معناسنی بیلکه خلقدن  
مراد صورت و امر دن مراد (قل الروح من امر رقی) موججه روحدر که  
اول صورت اوزره راکب و سواردر \* مشوی \* راکب و مرکوب در فرمان  
شاه \* جسم بر درگاه و جان در بارگاه) راکب و مرکوب شاهک فرماننده در  
جسم درگاه اوزره و جان بارگاهده در را کبدن مراد روح و مرکوب بدن مراد جسمدر  
یعنی راکب اولان روح و مرکوب اولان جسم هر ایکیمی شاه حقیقتک فرماننده در  
لیکن جسم و صورت درگاه الهی مشابه سنده اولان عالم سفلیده و مقام حسیده در  
و جان بارگاه عزنده و خلوت سرای الوهیده ساکندر \* مشوی \* باز جانهارا  
چو خواند بر صلو \* بانک ابد از نقیبان کائز لو) کبر و اول شاه حقیقی اول جانلری  
علو اوزرنده چونکم اوقوبه نقیب لردن صدا کاور بویه دیو که نازل اولک یعنی  
چونکم اول شاه حقیقی اسب جسمه راکب اولان جانلری عالم سفلیدن عالم علوی  
جانبته دعوت ایلده قاضی الارواح اولان نقیب شاه حقیقتک انلری عالم ارواحه  
دعوت ایلدیکنی فی المال بلورل و اول مدعو اولان روحلری ای روحلر تیر اولوک  
بدنلر اسبندن اشقه اینوک و امر حقه اجابت قیالوک دیولسان ملکوتیه الله بانک  
اوررل پس اول روحلر دخی طوطا و کرها بدنلر اسبندن اینوب امر حقه بته عالم  
ارواح و اررل و انده قرار قیلورل \* مشوی \* بعد ازین بارک خواهد شد  
سخن \* کم کن آتش هیزمیش افزون مکن \* ناچوشد دیکهای خردزود \* دیک  
ادراکات خردست و فرود) بو مرتبه دنا صکره سوز باریک و دقیق اولیسردر  
آتش کی الله انک هیزمینی افزون ایلله تا کم خرد اولان چولکلر ذوری قایمیه ادراکلر  
دیک خرد در و الحقد رینی سوز بو مرتبه به کالده و ارواح بدنلرندن جدا  
اولوب عالم ارواحه واصل واصلته بالغ و نازل اولور دیدیکم دنا صکره سوز زیاده  
ایجه اولیسردر بوند نصکره سوز سو بیک آتش باقی و هر سو بیلد کجه انک هیزمینی  
زیاده قلیق کیدر ایلدی آتش ایلله و اول آتشناک و سوزناک اولان سوزک مایه سی  
و هیزمینی مشابه سنده اولان کلام پرسوزی هم زیاده سو بیلد زیرا که اکثرناسک  
قدور ادراکائی خرد و پست در تا کم انلرک خرد و پست اولان ادراکلی چولکلر  
اول پرسوز اولان سوزلردن علی الفور جوشه کلیه و انلرک ادراکاتی باقوب خراب

قلیه بیلکه هر کسده عقلی یتدیک مرتبه دن سو بیک مرشد اولساره الزمدر کافال  
علیه السلام \* کلا الناس علی قدر عقولهم لا علی قدر عقولکم \* ورنه انبیاء اولان  
اولیایه هم نامی کنند می منزله لرنده تنزیل ایدوب انلرک ادراک یتدیک یردن  
سو بیک اهور \* و انهدا قال علیه السلام \* نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نزل الناس  
علی قدر منازلهم وان نکلم الناس علی قدر عقولهم \* و حضرت نبی مکرم  
صلی الله علیه وسلم بعد الموت اولان احوال برزخیه دن و امور اخرویه دن اکثر  
بلدکاری و کوردکاری نبی قاصر الفهم اولان خلقه کشف قیلر و خلق دخی امور  
اخرویه بی اول حضرتک بلدیکی کی بلرلر دی انکیچون یوردیلر \* او تعلمون  
ما اتم ملاقون بعد الموت ما اکتم طعاما علی شهوة ابد و لا شر بتم شرابا و لا دخلتم  
بیتا تظلاون به امر رتم الی الصدات تلذونه صدرکم و تبکونه علی انفسکم \* رواه  
ابن عساکر عن ابی الدرداء رضی الله عنه \* مشوی \* پاک سبحانی که سیستان  
کند \* در غم حرفشان پنهان کنند) پاک شول بر سبحانکه سیستان ایلر حرف  
غمانده انلری پنهان ایلر سیستان المالک دیرلر غم بونده نبات معنایه در ته کم  
مغرب نام لغتده دیر (الغمام قد یطاق علی القیث) غیث نباته دخی دیرلر و نباته  
مجازا غم تعبیر ایلرلر اما مجاز لغو بیدر بو تقدیرجه بونده حروف بر سبیل استعاره  
المانک برکاری منزله سنه و معانی المال منزله سنه تنزیل اولمشدر غم بونده پیده  
معنایه استعاره در دینلده هم جائزدر و تقدیر کلام و توضیح مرام بویه دیمک  
اولور که پاک و مقدس شول بر سبحانکه سیستان معانی ایلر حرف پیراقلرنده  
و یاخود پردلرنده اول معانی سیستانی پنهان ایلر اوراق حروف ایجه معانی  
المالر بی اول صانع بیچون کرله مشدر تا کم احتیاط و اهتمام ایدرک حروف پردلری  
ایجه موضوع و مخفی اولان معانی المالر بی بوله سن \* مشوی \* زین غم  
بانک و حرف و کفت و کو \* پرده کرسب نایدغیربو) بو بانک و حرف و کفت و کو  
غمانده بر پرده وارد که سیدین بویدن غیر کلز مصراع ثانی پرده هست تقدیرنده  
اولور و خلاصه کلام و توضیح مرام بویه دیمک اولور که بو صورت و صدا و حرف  
و کفت و کوی و ادابر کلرندن و یاخود پردلرندن بر پرده وارد که سبب معیندن  
همان انجیق طالب معنی اوللرک دماغ عقلته بر رایجه و شایبه کاور رایجه و شایبه دن  
غیری نسته کلز اول معنی الماسی بو الفاظ و حروف پردلرک نمحتده مستور و مخفی  
اولد یغسدن مشهور و معروف اولر و هر کس آتی مشاهده قلیقه قدرت بولر  
\* مشوی \* باری افزون کش تو این بورا بوش \* تادوی اصلت برد بگرفته  
کوش) باری سن بورا بیهی عقلکه زیاده چک تا کم سنک قولاضکی طومش اصل  
جانبته ایلته یعنی بو حروف و الفاظ پردلرک التشد مستور و مخفی اولان معنی



المالزندن ای مبتدی و طالب معنی اولان کسه سکا اول معنی الماری روغما اولمز و انلردن  
سکا بر راجحه دن غیری کلز باری اول حروف و الفساظ ایچنده موضوع اولان معنی  
المالزینک راجحه سنی دماغ عقلکله زیاده چک تا کم اول راجحه قولاق طومش  
سنی اصل جاتنه ایله راجحه دن مراد بونده معنیدن حاصل اولان خط و ذوق  
اولور و معنیدن حاصل اولان خط و لذت چوق کلد کده و قوت بولدقده راجحه  
آن طالبک جانی برکسه برکسه نک قولاغندن طوتوب کند و مراد ایلدیکی جاتنه  
جذب ایلدیکی کی جذب ایله و اول راجحه نک اصلنه اتی ایلتوب و اصل ایله  
پس حضرت مولانا طالب معنی اولان مبتدیه تعلیم و ارشاد ایدوب بیور رل  
ای طالب معنی اولان و یو حروف و الفاظی مطالعه قیلن کسه معانی الماری یو حروف  
و اصوات و بو تراکیب و کلمات پرده لرنک تشدد دیده جائله کورمه که اگر قادر  
اوله من ایسک باری مشام عقله اول معانی المالزندن حاصل اولان رواج طیبیه  
زیاده جذب ایله تا کم اول راجحه لر سنک جاتک قولاغنی طوتوب اصل معنی جاتنه  
سنی ایله و سیستان معانی به سنک جاتکی و اصل ایله اندنصرکه سیستان معانی  
نیجه اولور ایش کوره سن و آنک معنوی و روحانی اولان المارینی دست عقله  
دیره سن اول سیستان معنیه و اصل او انجه به دک وانی کنیدی که ملک قیلنجه به دک  
شرط اولدر که اندن مشام عقله کلان رواجی قوت حافظه ایله بر خوشجه حفظ  
قیله سن اگر اول راجحه بی قوت حافظه ایله حفظ ایتمک قادر اوله من ایسک اول راجحه  
معنوبنک اصلی اولان معانی سیستان به سنک چشم جاتکدن مستور و پوشیده  
اولور ته کم بویتلر بو مضمونی اشارت و دلالت قیلور ﴿ مثنوی ﴾ بونکهدار  
و برهبر از زکام \* تن بیوش از باد و بود سرد عام \* نانبنداید مشامت رازاثره  
ای هواشان از زمستان سردتر \* بوی نکه طوت زکامدن برهبر ایله عوامک  
سرد اولان باد و بودند تنکی اورت تا کم سنک مشامکی ائردن صوامیه  
ای انلرک هوا سی زمستاندن سردتر ننبنداید فعلی تنی مفرد مذكر فائیدر صوامیه  
معناسنه در که اندود لفظندن مشتقدر بادیل معناسنه در لکن بونده نفس  
مراد اولور بود وجود معناسنه در باشد اولان دماغه برودت هواندن  
احیاناز کلام طارض اولوب راجحه طیبیه آغزه قادر اولدینی کی فهم دخی جاتک  
قوت شامه سی کیدر فتن برکسه عوام ناسله صحبت قیلنه انلرک برودتی  
انک مشام جاتنه تأثیر ایدوب انک فهمنی کند ایله رل و راجحه معنوی ذوقندن  
آنی محروم قیلورلر انکیچون بویتلرله حضرت مولانا قدس الله سره الاعلی راجحه  
معنودن حظ الان طالبه نصیحت و ارشاد ایدوب بیوررل ای معنادن راجحه الان  
و سبب عرفانی و زوحانیدن فایحه بولان طالب اول بولدیغک معنوی اولان

راجحه بی محفوظ طوت و مشام اچانکه زکام کلدن و فهمک تند و کلیل اوله دن  
برهبر ایت بدنی عوامک سرد و یارد اولان وجودندن و تنندن لباس تقوا ایله  
صقایت تا کم انلرک نفسینک و نفسنک برودتی سکامر ایت قلیه و سنک مشام روحک  
انلرک ائردن بویاتمه ای طالب انلرک هوا سی شدت شادن سرد تر و یارد تر و برودت شتا  
ظاهر ایدانه ضرر و پرر اما بونلرک یارد اولان هوا ری جانه و دین و ایمانه ضرر و پرر  
اما ذن الله و ایا کم من مصاحبه العوام و حفظنا و ایا کم من مجالسه شرا الانام ﴿ مثنوی ﴾  
چون جاد افسرده اندوتن شکرف \* می جهدا تنفاسشان از تل برف \* بونلر جاد کی  
فسرده لوتن شکر فلدر انلرک نفس لری برف تلندن صحرار حضرت مولانا نک  
بیور دقلری قوم مطلقا معرفت الهیه دن خالی و درونلری محبت ربانیه و اخلاق  
روحانیه دن عاری اولان طائفه در اگر فقر و صلمانیده ایسه لده و خواص قلبی معرفت  
الهیه دن حظ آلان و درونی اخلاق روحانیه و محبت ربانیه ایله طولان کسه لدر اگر  
بحسب الصور هیئت عوامده ایسه لده پس عوام شکندده چوق خواص و خواص  
شکندده دخی چوق عوام و اردر لازم اولدیکه اولاعوام بیله اندنصرکه انلرک  
صحبتندن و مقارنندن احتراز قیلنه عوام شول طائفه در که فی نفس الامر جاد کی  
فسرده دلدر که درونلرنده معرفت الهی و کرمیت حب ربانی اولدیغندن برودت  
نفسانیه ایله درونلری منجمد اولمشدر اما هر بری تنبور اولدقلرندن تنلری شکرف  
و جسم اولمشدر بونلرک درونلری قارتبه سی کی سرد و یارد اولدیغندن نفسلری دخی  
اول قارتبه سی کی اولان درونلرندن ظهوره کلدیکندن بغایت سرد و یارد در که  
اصلا انلرک کلامنده بر سوز و حرارت و اثرشوق و محبت یوقدر ﴿ مثنوی ﴾  
چون زمین زین برف در پوشد کفن \* تیغ خورشید حسام الدین بزین \* ای طالب  
چونکم زمین وجودک بو برفدن کفن کیه حسام الدینک تیغ خورشیدنی اکاور  
زمیندن مراد بونده مخاطب اولان طالبک زمین وجودیدر برفدن مراد عوامک  
انفاسندن و مصاحبتلرندن حاصل اولان برودت نفسانیه در و حسام الدین اقتدینک  
تیغ خورشیدندن مراد بو مثنوبنک معانی و اسراریدر پس تقدیر کلام بو بوله دیغک  
اولور که ای طالب معرفت الهی چونکم سنک زمین وجودک عوامک بو برف  
و تیغ کی یارد و سرد اولان صحبتلرندن و نفسلرندن کفن کیه و تمام دل مرده و قالب  
افسرده اولق مرتبه سن بوله اگر بو کاعلاج و چاره استرایسک قدوة العارفین شیخ  
حسام الحق والدین حضرت تارینک خورشید کی اولان تیغی که بو مثنوبنک  
معناسیدر اکا ضرب ایله و جسم و جانکی بو مثنوبنک خورشید معناسنه همیشه  
مظهر و محل ایله تا کم تیغ خورشید حسام الدین وجود کده اولان فسرده لکی قطع  
ایدوب ازاله قیله و سنی برودت هوا ی نفسانیه دن قورتره و مرده و افسرده اولقدن



برای ایله \* مثنوی \* هین برار از شرقی سیف الفرا \* کرم کن زان شرق این  
درگاه را \* برف را خنجر زند آن آفتاب \* سیلها ریزد ز کجها بر تاب ( آگاه اول  
شرق در سیف الهی یوقاری کتور اول شرقی بودر گاهی کرم ایله اول آفتاب  
برف خنجر اورر طاعن لردن تراب اوزره سیلار دوکر شرقی مراد بونده کتاب  
مثنوی در سیف الهی مراد انک معانی واسرار بدر بلکه شرقی مراد مثنوی  
هر یقی و سیف الهی مراد هر یقینک معانی اولسته جائز در درگاه مراد  
طالب و جودی درگاه بدر که وجود طالب سلطان روح درگاه میثابه سنده در  
و آفتاب در مراد مشرق قلوب اولدینی اعتبارله مثنویک معانی سنده در برف خنجر  
اور می آتی اولدورب محو قیلندین کنایت اولور و کوهلردن مراد ترفع و تکبر  
صاحب لری اولان نفس لردن و سیلار در مراد کوز یا شلر بدر و تراب در مراد خاک  
زمین اولسته ده جائز و خاک بدن اولسته دخی جائز در توضیح کلام و نه بر مراد  
بویه دینک اولور که ای طالب معنوی آگاه اول مثنوی مشرقی معنوی اولان معانی  
حاشیه و معارف جائزه بی اخراج ایدوب ظهوره کتور اول شرقی معنوی بودرگاه  
وجودی کرم ایدوب قیزدرنا برودت قلبیه و انجماد نفسانیه دن خلاص اوله سن  
زیرا اول آفتاب معنوی و خورشید مثنوی برف هوای نفسیه خنجر اوروب انی  
اذابه و ازاله ایلر کوهلر کی مرفع و تکبر اولان وجود لردن سیلار کی کوز یا شلر بی  
خاک زمین اوزره و یا خود متواضع اولان خاک بدن اوزره دوکر آنک آفتاب معنایی  
وجود طالبه بر مرتبه تأثیر ایدر که آنک دروننده هوای جسمانی بدن حاصل اولان  
برف و یخ کی بارد اولان صفتلری ایدوب ازاله ایلد کد نصکر انک کوز لردن  
سیلاب سرشکی روان ایلر \* مثنوی \* زانکه لاشرقی و لاغربیت او \* بامنجم  
روز و شب حریت او \* که چرا جز من نجوم بی هدی \* قبله کردی از ایمنی و عی  
زیرا اول آفتاب معنوی شرقی و غربی دکلدر اول آفتاب معنوی روز و شب منجمه  
حریت بیهوده دیو که نیچون بندن غیری نجوم بی هدایی یلکدن و عبادن قبله  
ایلدک یعنی اول آفتاب معنوی برف و یخ کی بارد و سرد اولان صفات نفسانیه  
خنجر معنایی اوروب ایدر زیرا که اول آفتاب معنوی یعنی نور مثنوی شرقی و غربی  
دکلدر بلکه آفتاب روحانی و عقلمدر علم نجومه طالب اولان و اکا اعتقاد قیلان  
طائفه ایله کیمه و کوندز حربه منسوبدر و انرا یله جنگ و جدل قیلمده در بویه  
دیو که ای غافل و باطل نیچون بن آفتاب معنوی بدن غیری عالم معنیه و جهات  
عقلیه هدایتی اولین نجومی سن کور لکندن و لیم لکندن قبله انما اذیتک و انلرک  
احکام و آثارنی بیک طریقه کتدک سکا انفع و الزم اولان اولدر که عالم معنیه  
هدایتی اولیان نجومی قو بوب بن خورشید فلک معنی ایله آشنالک قبله سن و بی

قبله ایدینوب روشنائک بوله سن و لیم و ذمیم اولمده دن خلاص اوله سن حتی بهر  
بصیرتک کشاده اولوب آفل و زائل اولین خورشید باقیدن بهره بوله سن و نور آله سن  
\* مثنوی \* تاخوش ناید مقال آن امین \* دربی که لایح اب الاقلین ) تا کم  
سکا خوش کلز اول امینک نیبده اولان مقالیکه \* لایح اب الاقلین درامیندن  
مراد حضرت ابراهیم در بی ضم نون ایله حضرت قرآن کریمه در بر تفسیری جلد  
اولد قصه دیدن خلیفه لیلی رایانده مرور ایلددر انده طالب اولنه و بو بیت  
دخی بونک مابعدنده اولان بیتلر منجم اوللره خطابا تو بیخ اولق طریقه دینشدر  
و بونده منجمه دن مراد نجومی مؤثر حقیقی بیلان و انلر دانسته الصور و افلاک  
ثابتة الاجرام دیو اعتقاد قیلان فلاسفه در چینه کم بونلر نجومی مؤثر حقیقی بیلدیلر  
و انلرک وجودنی دائم و باقی زعم قیلدیلر حضرت ابراهیمک نجوم حقیقه \* لایح  
الاقلین \* دیمی انلره تاخوش کلامی نه کم پیورر ای منجم سن کواکبه بو مرتبه  
اعتقاد قیلدک و انلری دائم و باقی بیلدک که حتی اول امین اللهک حضرت قرآنده  
نجوم حقیقه ( لایح اب الاقلین ) پیور دینی مقال سنک خوشکه کلز و انلرک آفل  
و زائل اولدیفه سنک قبلک اعتقاد قیلار \* مثنوی \* از فرج در پیش مهستی  
کر \* زان همی رنجی زوانشقی القمر ) فرج دن ماهک او کتده کر بغلبدک  
اندن اوتری و انشقی القمر آیددن رنجیده خاطر اولور سن بو بیت سورته قرک اولنده  
اشارتدر کفار قریش سید عالمین معجز طالب ایلدیلر و اول کیمه مابدر اولمش ایدی  
دیدیلر که قریزه دوزیم ایله پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ماهه  
اشارت پیوروب ماه دوزیم اولدی اول حضرتک ری بریاندن و ری بریاندن  
یکوب بنه مکانه و اروب جمع اولدیلر پس جناب حق بنده لر بنه خبر و پر که \*  
اقتربت الساعة و انشقی القمر \* یعنی قیامت قریب اولدی و فرمنشقی اولدی  
انشقاق قریب ساعته علامتدر دیشلر و بوجه اوزره کتب سالفه ده مسطور در  
\* وان را آیه بعرضوا و یقولوا سحر مستر \* و اگر بو کافران آیات خدادن برآیت و معجزه  
کورسه لر اعراض ایدلر اکایماندن و تأمل و تفکر کردن و دیرلر سحر مطرد  
و مترادفدن که نیجه کره کردک دیرلر و بو آیت کریمه نیک بر مقدار تفسیری هم جلد  
اولده ضیافت تأویل رکبت مکس سرخنک اوسندد و قصه انشقاق قرده مرور  
قیلیدی فرج ز کیمه الکیم صاعده دید کلر بدر بو بیت دخی منجم اوللره خطابا  
و تو بیخا دینلدر یعنی ای منجم مذهبده اوللر قوس فرج دن ماهک او کتده کر  
باغلسن یعنی اکایات تعظیملر ایلر سن انکیچون \* اقتربت الساعة و انشقی القمر \*  
آیدک مفهومندن اینجه نور سن و معجزه رسوله انکار قیلور و دیرسنکه اگر فرمنشقی  
اولدی و آسمان زمین زول قیلیدی اقطار ارضده اولان بنی آدمک اکثری



آنی کورلردی و کتب توارنجه بازوب انک انشقاقه شهادت قیاورلردی بونی خود  
 اهل مکه دن خبری بلکه اصحاب رسولک بهضیبتدن خبری که کورشمش واقطارارضد  
 اولان کسهلردن بوکونه خبرشایع اولماشدر امدی انشقاق فردن مراد بوآسمانده  
 اولان قراولزواکا انسا نك حکمی تاثیر قیظ بلکه بوکلام مؤوالدر ساعتدن مراد  
 ساعت موت و فردن مراد روح حیوانی اولور وساعت موت قریب اولدقده روح  
 حیوانی ماهی منشق اولورده سبب بوکونه باطل تاویلایدرسن ﴿شوی﴾  
 منکری این را که شمس کورت \* شمس پیش تست اعلى مرتبت ای منجم بوکا  
 منکر سن که شمس کورت بیورلدی انکچونکه شمس سنک فنکده اعلى مرتبتدر  
 \* اذا الشمس کورت \* آینه اش ارندر یعنی شول وقتده که شمس تکویر اولنه  
 مراد قیامت قریب اولان وقتده طی اولوب مرتفع اولمیدر چن رتوبی دورسدر  
 فالدروب بریده قوسدر (کورت الثوب) دیرلر کذلک شمسک دخی اولوقنده  
 انواری دور بلوب حکمی زائل اوله (واذا النجوم انکدرت) دخی شول وقتده که  
 نجوم منظمس وتیره ومظلم و منکدر وخیره اوله وباخود منساقط و منائر اوله  
 بوآیت کریمه نك تغیری دردنجی جلدده در بیان آنکه شاهزاده آدمی بجه است  
 سرخنده نارسى اندر نفوس زوجت \* بیتک شرخنده هرور ایلدی انده طلب اولنه  
 و معنای بیت ای منجم منکر سن بوکلامه که شمس کورت بیورلمشدر سنک اوککده شمس  
 عالی مرتبه در نبراعظم و منور عالمدر نه که شیخ سهروردی هیاکانده شمسی بوکونه  
 مدح ایدر که هوشدید الرخش قاهر الغسق رئیس السماء فاعل النهار کامل القوى  
 صاحب العجايب عظیم الهیة الذى يعطى جیع الکائنات ضوءها ولا ناخذ منها  
 سؤال الله الاعظم الی کذا و کذا ﴿شوی﴾ از سناره دیده تصریف هوا \*  
 ناخوشت اید اذا النجم هوی) هوانک نصریفنی سناره دن کورمش سن سکا  
 بواجلیدن (اذا النجم هوی) ناخوش کلور دیده دیده تقدیرنده در نصریفنی  
 سناره دن کورمش سن سکا بواجلیدن ناخوش کلور مصراع ثانی \* والنجم اذا هوی \*  
 آینه اش ارندر اذا مقدم اولوب اذا النجم هوی دینک ضرورت شعردن اوزی  
 اولور شول زمانده که حضرت رسول علیه السلام دعوته شروع ایلدی کفار  
 طعن قیلیدلر محمد آبا و اجدادی دینن ترک ایدوب کراه وغوی اولدی پس جناب  
 حق نجمه قسم ایلوب بیورر جنس نجم حقیقون شول وقتده که نزول وسقوط  
 ایلیمه سنک صاحبکز محمد کراه وغوی اولدی مفسرلردن بهضیلتی نجمدن مراد  
 جنس نجم و بهضیلتی دخی ثیادر و بهضیلتی دخی رجم شیطین ایلین شهاب ناقدر  
 و بهضیلتی دخی نجم قرآن و بهضیلتی دخی نجم حضرت پیغمبردر دیمشار وهوابی  
 دخی هوی بهوی هویادن طومشدر بضم انها علی وزن غرو باطالع وصعود

معنای ویرمشلر زرا هوی النجم هویادیرلر طلوع وصعود ایلیمه بو معنی منجم  
 اولنک خوشنه کلور و بوکا هریری قرار قیاور و بهضیلتی دخی هوی بهوی  
 هویادن طومشدر بفتح الهاء قبول وزنده غروب ایلک معنای ویرمشلر زرا  
 هوی النجم هویادیرلر نجم غروب ایلیمه منجملر بو معنایه دخی راضیلردن و بهضیلتی  
 دخی سقوط معنایه اولان هوی بهوی دن طومشدر هوی النجم دیرلر نجم ساقط  
 اولدقده پس منجملر بو معنایه راضی اولزلر و بو معنی انلره ناخوش کلور آنکچونکه  
 انلرک قتند نجوم افلاکده هر کوزدر پس انلرک سقوط و انشازندن افلاکک  
 دخی شقوق وانفطاری لازم کلور بوابسه محالدر دیرلر و بونلرک قتند افلاک  
 مع کواکبها دائرة الصور وثابتة الاجرامدر آنکچون بونلر اذا الشمس کورت واذا  
 النجوم انکدرت و دخی اذا السماء انشقت و دخی اذا السماء انفطرت واذا الکواکب  
 انثرت \* آیتلری کبی آیتلری تاویل ایدرلر و بوآیتلردن مستفاد اولان معنایه ایمان  
 واعتقاد ایتزلر اکر بودینده دکل ایسهلر مطلق آیتلری هم انکار ایدرلر و اکر بودینده  
 ایسهلر آیتلره کلام الهی بیدردیو اقرار ایدرلر و لیکن \* اذا الشمس کورت \* دن  
 مراد ظاهرده فلك اوزره اولان نبراعظم دکلدر بلکه روح اوزره اولان شمس  
 عقلدر که وقت موت کلد که آنک انواری مکور اولور دیرلر \* واذا النجوم انکدرت  
 \* آیت دن دخی مراد وقت مرک کلد که نجوم کبی اولان حواس خسته ظاهره  
 و حواس خسته باطنه نك منکدره اولمیدر دیرلر \* واذا السماء انشقت \* واذا السماء  
 انفطرت آیتلرندن دخی مراد قیامت صغری اولان موت کلد که مانند آسمان  
 اولان سمرائیلنک منشق و منفطر اولسی و مانند کواکب اولان حواس ظاهره  
 و باطنه نك منشره اولسی و سقوط قیلتی اولور دیتاویل باطل ایدرلر ﴿شوی﴾  
 خود مؤثر تر نباشده زن \* ایسانان که بیرد عرق جان \* خود مؤثر زینا شهزهره  
 زآب \* ایسانا که کرداوتن خراب (ای غافل ماه خودناندن مؤثر زدکلدر ای چوق  
 نانکه جانک عرقنی که سرزهره خود آبدن مؤثر تراولزای چوق آیکه اوننی خراب  
 ایلدی یعنی ای منجم سنکه نجومک تاثیراتی کورب اکا اعتقاد قیلورسن وانی مؤثر  
 حقیقی بیاورسن ماه خود انسانک بدنه ناندن مؤثر زدکلدر بلکه نان ماهدن زیاده  
 مؤثر درای چوق نان اولور که آدمینک عرق جاننی قطع ایلروآنی اولدرر هیچ  
 اول زمانده سن اول که بی اتمک اولدردی دیرسن بلکه آنک بلدینه اسناد  
 ایلرسن و موتی زحاک تاثیرندن بیلورسن و طرب و نشاطی هم زهره دن فهم  
 قیلورسن خودزهره یلدری بدن انسانه آبدن زیاده مؤثر دکلدر زرا آیکه ویردیکی  
 حیاتی و طرب و نشاطی زهره ویرمکه قادر اوله مزای چوق آیک خاصیتی بدنه حیات  
 ویرمک لیکن باذن الله تعالی اول تنی خراب ایلدی نابو غازه طورمق ایل و یا استقا



مرضنه مبتلا اولد قده بدنی شبشور. کله خراب ایلدی آبلک یوقدر تأثیری وارایکن سن آتی مؤثر حقیقی بیلرسن. دانغاییش و طربی زهریه استاد ابدوب آتی مؤثر حقیقی بیلورسن و انک وسائر نجومک مهر و محبتی درونکده اضممار قیلورسن. **مثنوی** \* مهر آن درجان تست و پند دوست \* می زند در کوش تو بیرون ز پوست (ای نجم اول ستاره لک مهری سنک جانکده در و دوستک پندی سنک کوشکه پوستک طشره سندن اورر دوستدن مراد بونده الله و یا انسانه الله ایچون دوستلق ایدوب نصیحت قیلان و لیلر اولور و بوجله دن حسام الدین افندی حضرتلری اواسه دخی جائزدر که مشویده مذکور اولان مواعظ و نصایح انلرک پند و نصیحتدر پس تقدیر کلام بویه دیک اولور که ای نجم سن و وجود اشباهه نجومک تأثیراتی کوروب انلره اولقدر محبت قیلشسن و انلرک مهرنی درونکده اولقدر قومشسن که آنلرک مهر و محبتی سنک جانکه طواوب انده ساکن اولمشدر و دوستک پند و نصیحتی سنک قولاهکه پوستک طشره سندن اورر و درونکده تأثیر ایجاب اول پند و نصیحت طشره ده قالدور. **مثنوی** \* پند مادر نونکیرد ای فلان \* پند تودرمانکیردهم بدان (ای فلان اگر بزم پند من سکا تأثیر قیلان ایه سنک پندک دخی بزه تأثیر قیلان ییل یعنی ای فلان نادان چونکم بزم حقایق و ربانی اولان نصیحت من سکا تأثیر قیلده و سنی بزم مذهب و مساکم زجاذب اولمیدونی تحقیق ییل که سنک نجوم - فنده اولان پند و نصیحتک بزه تأثیر قیلان اول جانب ترغیب و تحریض ایلدک بزی اول سمت جاذب اواز (پت) آزد اختر کش منجم گفته چون هر اثر \* پاش او مسند باخترشد خدایش اخترست \* اختیاری نیست اورا اختیار از وی پیرس \* اختیار جله کم در اختیار داورست \* چرخ و نجوم و جز و مردم هر یک اینجا مضطربند \* اختیار جله پاش من یجب المضطربست. **مثنوی** \* جزمکر مفتاح خاص ایدزدوست \* که مقالید السموات آن اوست (الامکرد و سندن مفتاح خاص کله که سمواتک مفتاحلری انک ملکیدر بویست سوره زمرده اولان بویسته اشارتدر قال الله تعالی \* الله خالق کل شیء و هو دلی کل شیء و کبل یعنی الله تعالی جبع شیلرک خالقیدر کفر و ایمانیدن خیر و شریدن و نفع و ضرریدن هر نه ایه و اول الله جبع اشیا و وزره متولی و متصرف و حقیقظدر \* له مقالید السموات و الارض \* اول الله ایچوندر سموات و ارضک مفتاحی مفتاح کلیدر کمال حفظ و تصرفندن یعنی مالک امور علوی و سفلیدر که اندن غیری تصرف و حفظه کسه مالک دکلدر و حضرت عثماندن رضی الله عنه روایت اولور که حضرت پیغمبر علیه السلامدن سؤال ایلدیلر که مقالید سموات و ارض نه در یور دیلر لاله الا الله والله اکبر و سبحان الله و بحمد الله و استغفر الله و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء عایم بیده الخیر یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدير \* و توضیح معنی بویه دیک ار اور که ای نجم اول نجومک مهر و محبتی سنک جانکده اول قدر راسخ و ثابت اولمشدر که دوستک پندی سنک قولاهکه طشره دن طوقنور و بزم پند من سکا تأثیر ایتمز الامکرد و سندن مفتاح حاصل کله که افعال و اشیکالکی حل و کشاده قیلده که مفتاح آسمان و زمین آنک لایقیدر و انک قدرتی و ارادتی اللرنده در اول فلاح که سنک افعال درونکی ک شاده قیلده و سنی صراط مستقیمه هادی اولمیه اصلا بزم پند و نصیحت من سکا تأثیر اولور و سنک جانکده بوسوزلی قبول قیلان. **مثنوی** \* این سخن هم چون ستاره ست و قر \* لیک بی فرمان حق ندهد اثر (بوسوز فی المثل ستاره و قر کیدر لیکن بی فرمان حق اثر و رمز یعنی بوند و نصیحت متعلق اولان سوز فی المثل اگر چه ماد و ستاره کیدر ولیکن حق تعالی حضرتلری انک امر و فرمانی اولمجه نه ستاره و قر تأثیر ایلرونه بواکلام انور تأثیر ایلر اخصل اذن الهی اولمجه بوستاره و قر کی اولان کلامک دخی هیچ برکده نفع و اثری ممکن اولور. **مثنوی** \* این ستاره بی جهت تأثیر او \* می زند بر کوشهای وحی جو \* که بیاید از جهت تابی جهات \* ناند راند شمارا کرک مات (بوجهت ستر ستارنک تأثیری وحی جو اولان کسدرک قولعلری اوزره اورر بویه دیو که ای وحی جو اولان طالب لرجهت مرتبه سندن بی جهات عالمه کاک تا کیم سزی کرک موت بر تمیه ستاره بی جهتدن مراد بوا فلاک سبعه مانندی اولان مثنوی شریفدر و تأثیر اوستاره دن بدل واقع اولمشدر و تقدیر کلام بویه دیک کلمه سدر که بوجهت ستر اولان ستاره که اندن مراد بونده مسطور اولان معانی ایاتدر انک تأثیری وحی الهی طالب لری اولان عاشق لک استماعنه باذن الله تعالی طوقنور و کوش هوشلرینه اورر بویه دیو که ای جو بوند کان وحی الهی وای بوند کان راه اسرار نامتناهی عالم جهاندن خلاص اولوب بی جهاتک عالمه کاک و اسرار معانی جهته واصل اولک تا کیم موت ذبابی سزی بر غیه \* و هوای نفس کلابی سزک اوزر بکره هجوم ایتیه. **مثنوی** \* آنچنانکه شمع در پاش اوست \* شمس دنیادر صفت خفاش اوست \* هفت چرخ ازرق دررق اوست \* یک ماه اندرتب و دررق اوست (آنچلین که اول ستاره بی جهتک شمع در پاشیدر شمس دنیا صفتده آنک خفاشیدریدی ازرق اولان چرخ آنک رقیبت و عبودیتده در لیک ماه انک بونده و دفته در اوضمیری ستاره بی جهته هاند اولور رقی کسر رابه قوله و قولفده در لرب تب حایه در لرب و دق بر کونه مر ضددر که انسانی نحیف و ضعیف ایلر پس تقدیر کلام و توضیح مرام بویه دیک اولور که اول بی جهت اولان ستاره نک در پاش اولان شمع معنی و اول لامکان



اولان نجم معنای ضیا کستر اولان پر تو و لعه سی انجیلین در که بود نیایش می صفند  
و شانده انک خفاشی مثابه سنده در خفاش بود نیایش منک نورنی ادراک ایلکه نیجه  
قادر اوله مز سه بود نیایش می دخی اول ستاره بی جهتک و اول نجم هدایتک شعله سنی  
ادراک ایلکه قادر اولمز ازرق لونه منسوب اولان یدی فلک اول ستاره بی جهت  
ونجم هدایتک عبودیتده در ماه ییکی بویه سریع السیر ایکن آنک دردندن و آنک  
حسرتندن حاصل اولان ضعف و نحافت و نحول معناسنه اولور و ماهک روی زرد اولسی  
و هر آری باشنده نحیف و لاغر اولسی کویا که اول نجم هدایتک دردندن روی زرد  
ولاغر اولمشدر مقصود اول نجم معنوی شریف و عالی مقدار و بو آفتاب و ماهتاب  
اکناسبتله دنی و خد متکارد و عاشق زار کیدر دیک اولور \* مشوی \*  
زهره چنک مسئله دروی زده \* مشوی بافتدجان پیش آمده ( زهره بلدزی  
مسئله الی اکا اورمش یا خود معنی زهره بلدزی مسئله چنکی اکا چالشدر  
مشوی بلدزی تقد جانله ایلر و کلمشدر مصرع اولده چنک نیجه معناسنده  
اولق جائز و معروف اولان ساز معناسنه اولق دخی جائزدر یعنی زهره که چنکی  
سمک و مطرب افلاکدر سوال نیجه سنی اول ستاره بی جهت و نجم هدایت  
اورمش و یا خود سوال چنکی اکا چالش و اندن کدیه قلمش و راجی اولمشدر  
و مشتریکه بعد اکبر در تقد جانله ایلر و کلمش و اول نجم هدایتدن متاع سعادت  
آلفه طالب اولمشدر \* مشوی \* در هوای دستبوس اوزحل \* لیک خود را می  
نپند آن محل ( آنک زحل بلدزی دستبوسی هوا سنده در لیکن کندوبی اکا محل  
کورمز یا خود معنی کندوبی به آنی محل کورمز دیک اولور دستبوسدن مراد بونده  
تقر بدو محل بونده لایق و مستحق معناسنه استعمال اولور و تقدیر کلام بویه  
دیک اولور که زحل بلدزیکه فلک سابع اوزره بویه مرتبه عالی و تأثیر قوی صاحب  
بر کوکب ایکن اول ستاره بی جهت و نجم هدایتک الی اویمک یعنی اکا تقرب ایلک  
هوا سنده در لیکن کندوبی اول تقریه محل و مستحق کورمز و یا خود اول تقریک  
عظم شانی بیلدیکندن کندوبی اول سعادت مستحق بیلز زرا بیلور که کندیبی  
اول سعادت ایچون مخلوق اولما مشدر بوجه بگونه تغییر اولمقله مقبول اولور  
و ستاره بی جهتک دخی توضیح و تحقیق ان شاء الله \* هر ستاره خانه دارد در علا \*  
پلنک شرخنده کاور \* مشوی \* دست و پامریچ چندان خست ازو \*  
و آن عطارد صدقلم بشکست ازو ( مریخ دست و پایی اندن چوق خسته ایلدی  
اول عطارد آندن یوزقلم صیدی یعنی مریخکه جکر دوز افلاک و دلسوز اهل  
خاکدر اول ستاره بی جهتدن اوتری دست و پایی چوق مجروح و خسته ایلدی

و اول عطارد کاتب فلک ایکن اول ستاره بی جهتک اسرارندن اوتری یعنی انک  
اسرارنی تحریر ایلکدن اوتری نیجه یوزقلم شکست ایلدی بنه انک تحقیقنه و تحریرنه  
واصل اوله مدی \* مشوی \* با نجم ابن همه انجم یچنک \* کای رها کرده  
تو جان بکریده رنگ \* جان ویست و ماهمه رنگ و رقوم \* هر ستاره فکر اوجان  
نجوم ( بودو کلی انجم منجمله چنکده در بویه دیو که ای جانی قومش ورنکی کزیده  
قلمش منجم جان اول ستاره بی جهتدر و بزرنگ و رقومز آنک فکرینک هر ستاره سی  
جان نجومدر بعض نسخهده دخی \* کوکب هر فکر اوجان نجوم \* واقع اولمشدر  
و تحقیق کلام بویه دیک کلمشدر که بودو کلی کوکب و نجوم لسان حالله منجم اولان  
کسره ایلک چنک ایلکده و انلره بویه دیو نصیح و پند سو یلکده در که ای بی جهت  
اولان جانی قومش ورنک و الوانی کزیده و قبول قلمش منجم جان اول ستاره  
بی جهت و نجم هدایت اولان روح شریف در و بزرگله مز ارقام و الوانی زاول روح  
شریف فکرینک هر ستاره سی و آنک هر ستاره فکرینک کوکب با اناره سی جمیع  
نجومک جانیدر جانندن مراد بوندن اول مقدما ذکر سی سبقت ایلین ستاره  
بی جهتدر که اندن مراد بو کلامک معنایی و بو کلامک متکلمک روح شریفی  
اولمشدر که کلام متکلمک صفتیدر و همیشه آنکله قائمدر و متکلم اصل روح  
الهیدر که دائما حضرت حقله قائم و دائمدرو بروی کامل اولمز الارواح احدی  
و حقیقت محمدینک مظهری و خلیفه سی اولمقله چونکه روح محمدی بوجه عالمک  
جانی و صور عالم آنک قالی و الوانی کیدر پس هر مظهر حقیقت محمدیه اولان  
ولی کامل دخی بو صور اکوامک جانی و یوزمین و آسمان و آسمانده اولان نجوم  
بی پایان آنک رنگ و الوانی کیدر منجم لایسه اول نجومی جان منزله سنده طوتمشدر  
و انلری مؤثر حقیقی زعم ایتمشدر در پس انلرک قبله سی اولان نجوم انلره چنک ایلر  
و لسان حالله انلره بویه دیو سو یلر که ای بو عالمک جانی و بو کون و مکانک روح  
روانی مرتبه سنده اولان انسان کاملی قومش و رقوم و نقوش منزله سنده اولان  
نجوم و افلاکی قبله مقصود قلمش منجم بو عالمک جانی انسان کامل و ولی فاضلدر  
و زایسه اکا نسبت رنگ و رقومز و اول کلامک هر فکرینک بی جهت اولان ستاره لری  
سبب حیات نجومدر \* مشوی \* فکر کو آنجا همه نورست پاک \* هر رست  
این لفظ فکرای فکرناک ( فکر قنی انده دو کلی نور پاکدرای فکرناک بو فکر لفظی  
سندن اوتریدر یعنی ای منجم وای منجم مذهبده اولان طالب علم انجم بزرگ  
عالمک جانی مرتبه سنده اولان روح کامله فکر اسناد ایلدک و آنک هر فکرینک ستاره سی  
جان نجومدر دیو سو یلدک ای فکرلو اولان و بو علوم اشیا قوت فکریه ایله بلان  
بو لفظ فکر که بزرگ ایلدک سندن اوتریدر یوخسه اول روح کاملک مرتبه سنده



و قند فکر قی اول دوکلی نور پاکدر و مظهر سر اول کدر پس اکابر استادی  
مجرد سکانسته در بوخه آنک علوشانته نبته دکلدرز را مظهر حقیقت محمدی  
اولان قطب زمان و جان جهان هر نه بی یلورسه الهام الهی و کشف  
ربانی ایله یلور قوت فکر به ایله دکل **﴿ مثنوی ﴾** هر ستاره خانه دارد در خلا  
**﴿ هیچ ﴾** خانه در نکجده نجم ما هر ستاره علاءه خانه طوڑ هیچ بزم نجم من خانه به  
صغمن نجم مادیکارندن مراد کنند روح شریقلری اولنده جائزدر وعین ثابته لری  
اولق هم جائزدرز را هر کسک عین ثابته سی فلک الهید راسخ وثابت اولمش  
رنجم کیدر که همیشه انک زمین وجودینی منور البیجدر و هر کسک روحی دخی  
ولایت جاننده اولان آسمانده فرار قیاش بر کوکب دری کیدر پس بو کوکب صورینک  
افلاک اوزره خانه لری و مستقر لری واردر تنه کم و جلدک دیباچه سنده تحقیقی مرور  
ایلددر اما مظهر روح محمدی اولان ولی کاملک نجم روحی اصلخانه کون و مکانه  
صغمن تنه کم بویت شریقله بو معنایه اشارت البیوب بیوررل ای نجم لایدر هر ستاره  
افلاک علا اوزره بر معین برج و خانه طوڑ که اول معین اولان برج و خانه دن  
نجاوز ایتمکه قادر اوله من اما بزرگ وارثان روح محمدی و خلقای حقیقت احدی بز  
بزم نجم روح اصلا کون و مکانه صغمن و بروج و خانه آنی احاطه قیلز **﴿ مثنوی ﴾**  
جان بی سودر مکان کی در رود \* نور نامحدود را حد کی بود ( بی سو اولان جان  
مکانه بجن کیدر نامحدود اولان نوره حد بجن اولور اگر سن دیرسک که بو جسد جاهه مکان  
و خانه کی کلددر پس نامحدود اولان جان کلوب مکان و خانه به دخول قیاش  
و محدود و محاط اولمش اولور بو کا جواب ندر بو کا جواب اولدر که روحک جسد  
ایلله اواسی و اکادخول و حاول قیلسی جهندن دکلدر بلکه روحک جسد تعلقی  
انده تدبیر و تصرف ایلدیکی اعتبار ایلدر پس روح نامحدود جسد ایلله محدود اولمش  
لازم کلز و بعض نسخهده مصرع اول \* جای سوز اندر مکان کی در رود \* واقع  
اولمشدر بو نسخه اوزره معنی برخانه باقیچی و مکانی احراق و افتالیدیچی روح مکانه  
بجن کیدر نامحدود اولان نور حقه بجن حدوغایت اولور حق تعالی حضرتلرینک  
نورنه اصلا حدوغایت و جهت و نهایت اولمش احتمالی بو قدر روح ایسه امر ربانی  
و انوار الهی در هر شی متناهی و اولایتناهیدر **﴿ مثنوی ﴾** ایلک تمثیلی و تصویری  
کنند \* تا که در یاد ضعیفی عشقند \* مثل نبود لیک باشد آن مثل \* تا کند عقل  
محمدرا کسبل) ولیکن اصحاب یقین بر تمثیل و بر تصور ایدرل تا کم عشقند اولان  
برضعیف بو نوری اول تمثیل واسطه سیله بوله و اول تصور بر سیله اتی فهم و ادراک  
قیله اصحاب یقینک تمثیل ابتدکاری مثل اولمز مثال اولور تا کم محمد اولان عقله دلیل  
اوله و اتی حقیقته و اصل قیله مثل اصلده مثال ایدی کسبله قافیه اولمده دن اوزری

الفیایه قاب اولوب مشیل دینلیدی عقل محمد طو کش عقل دینک اولور بعض  
شارح کسبل کاف فارسینک ضمه سیله اگر چه بریره و بر یوله و برنسته به کوندرمک  
معناسته در لیکن بونده دلالت ایلک معناسته در استعمال حبیبله دیشلدر اگر  
کسبل لغتدرده بو معنازه بو نوره بودخی و جهندن خالی اولماز اما کسبل اوزمک  
و قطع ایلک معناسته کلدیکی لغتدرده مصر حدی بو معنی اوزره عقل محمدی محلدن  
اوزه و انک فسرده لکن قطع ایلله دینک اولور کسبله کاف نفس کلدن اولوب  
تشبیه ایچون اولسه تا کم مثال محمد اولان عقلی اریدوب سیل کی ایلله دیو معنی  
و بر لسه هم جائز اولور و تقدیر کلام بو یوله دینک اولور که بی سو و بی جهت اولان  
مکانه بجن کیدر و بی محدود اولان نور حقه حد و جهت نیجه متصور اولور اگر چه  
حق سبحانه و تعالینک نوری اولان روح حدی و جهت اولمز ولیکن اتی کاه صباچه  
و کاهی مصباحه تمثیل ایدرل و کاهی کوکب دری دینکله تصویر و کاهی ستاره  
بی جهت دینکله تعبیر ایدرل بو گونه تصور و تعبیردن مراد اولدر که تا کم روح  
اعظمک شاننی بیلکه عشقند اولان برضعیف العقل بو گونه تمثیل و تصویر  
واسطه سیله اول روح اعظمک شاننی بیله و انک معرفتده بو گونه مثال سیله بول بوله  
پس الله تعالی نوری مصباحه تمثیل ایتمکه الله نوری همان مصباح کی اولمش لازم  
کلز و روح اعظمه ستاره بی جهت تعبیرندن همان اول جهت سز بر ستاره کی اولمز  
بلکه بونلر مثالدر انکیچون ضرب اولور که نامجم اولانک عقلی حقیقت معنایی  
بیلک جایزه سیل کی روان اولوب و اصل معنایی فهم ایلکه دلیل اوله **﴿ مثنوی ﴾**  
عقل سرترست لیکن پای سست \* زانکه دل و بران شدست و تن درست ( عقل  
جزوی اگر چه سرتردر لیکن پای سستدر اندن اوزری که کوکلی و بران اولمش  
و تنی درست اولمشدر یعنی فسرده اولان عقل معناسته عالم معنایی و نور خدای  
تفهیم ایلکدن اوتوری بعض امثال ضرب اولمش لازمدر تا اتی محمد اولمادن  
خلاص ایدوب سیل کی عالم معنی جایزه روان ایلله نعم اگر چه عقل معاش بو امور  
دنیویه ده و تدبیر نفسانیه ده سرتریز و موشکافدر ولیکن امور اخرویه ده و تدبیر  
روحانیه ده و سکون طریق ربانیه ده سست پایدر بو بواده تک و بویه قادر دکلدر  
آنکیچون که بو عقل جزوینک کوکلی و بران اولمشدر و تنی درست و بسلمش  
**﴿ مثنوی ﴾** عقلشان در نقل دنیا بیچ بیچ \* فکرشان در ترک شهوت هیچ  
**﴿ هیچ ﴾** انلرک عقلی دنیانک نقلنده بیچ بیچدر انلرک فکری ترک شهوتده هیچ هیچدر  
یعنی بو وصف مذکور ایلله موصوف اولان کسه لک عقلی دنیانک نقلنده یعنی  
حظنده و نفعنده طو لا شمس و فکری ترک شهوت نفسانی ایلکده هیچ برشی دکلدر  
مقصود بونلرک عقلی دنیانک نفع و فائده سینه زیاده طو لا شمس و نفع و تقدیر



قیلش و بو نلرك نفسی مشتهیات نفسانیہ فی ترك ایلک خصوصتہ لاشی \* اولشدر  
دیمک اولور ﴿ مشوی ﴾ صدرشان در وقت دعوی همچو شرق \* صبرشان  
در وقت تقوی همچو برق ) انلرك صدری دعوی وقتندہ شرق کیدر انلرك  
صبری تقوی وقتندہ برق کیدر یعنی اول عقل معاش صاحب رینک قلبی دعوی  
وقتندہ آفتاب کی شمشعہ اور یحیی وانلرك تقوی وطاعت وقتندہ صبر  
ونحملری برق کی زائل اولیچی وفی الحال کلوب کیدیجیدر ﴿ مشوی ﴾  
عالمی اندر ہنر ہا خود نما \* همچو عالم بی وفا وقت وفا ) ہنزلدہ خود نما  
بر عالمدر اما وقت وفادہ عالم کی بی وفادر عالمست تقدیرندہ در ودخی همچو  
عالم بی وفاست تقدیرندہ در یعنی بو طائفہ شول بر عالمدر کہ ہنزلدہ کندوی  
کو ستر یجیدر وفا وقتندہ عالم کی بی وفادر لابد عقل معادہ واصل اولوب عقل  
معاشدہ فلان عالمک صفی و شانی بودر البتہ ہنزلدہ کندوی کو ستر یحیی و کندوی  
کور یحیی و شہرت و ریاست ایستچی اولور اما اگر وفا ایلکہ کلسہ بی وفا اولور مثلاً  
بوزمانہ علماسی کی کہ وفا و صلاحدن وجود لندہ اثر بوق امابی و فالقدہ ہر برینک  
آناری جو قدر ﴿ مشوی ﴾ وقت خود بینی نکندہ در جہان \* در کاوومعدہ کم  
کشتہ چونان ) خود بیتلک وقتندہ جہانہ صغیر اما کاوومعدہ نہ نان کی کم  
اولشدر یعنی بو عقل معاش مرتبہ سندہ فلان علمای رسوم خود بیتلک وقتندہ جہانہ  
صغیر و کمال کبرندن اہل حنفہ سرفرو قیلز و لکن بوغاز و معدہ ہوا سندہ نان کی کم  
اولش و انک حرصنہ اسیر اولوب قالش ﴿ مشوی ﴾ ابن ہمہ اوصاف شان  
نیکو شود \* بد نما ند چونکہ نیکو جو شود ) نعم بونلرك بود و کلی اوصافی نیکو اولور  
چونکہ نیکو جو اولہ بد قالز بو بیت سوال مقدرہ جواب اولور کا بن رسائل سوال ایدوب  
دیر کہ بونلرك اوصافی نیکو اولور بولہ قالوری جواب بیورر کہ انلرك بود و کلی اوصاف  
قبیحہ سی نیکو اولور چونکہ بونلر ایلک طالبی اولہ بونلردہ بد صفت قالز بعض  
نسخندہ نیکو جو برینہ نیکو خو واقع اولشدر بو تقدیر اوزرہ معنی بونلردہ  
بدخولک قالز چونکہ بونلر ابو خوب اولہ دیمک اولور ﴿ مشوی ﴾ کرمنی کندہ  
بود همچون منی \* چون بجان پیوست باشد روشنی ) اگرچہ بٹلک منی کی کندہ  
اولور چونکہ جائہ اولشہ روشنلک بولور یعنی اگرچہ قوقش و بدبوی اولش  
برشیدر لکن جائہ متصل اولدقدہ روشنلک بولور و اندن حیات آلور و انسانیت  
مرتبہ سندہ واصل اولور کذلک کبر و انسانیت دخی اگرچہ حد ذاتندہ بر مردار قبیح  
خصلتدر و لکن چونکہ اول کبر و انسانیت صاحبی بر جان پاکہ واصل اولہ وانکہ نیچہ  
مدت انسبت والفت قیلہ اندن روشنائی بولور و تبدیل اخلاق قیلور و حیوانیت  
صقلندن قورنلور اوصافی ملکہ ایلہ متصف اولور و انسانیت مرتبہ سنی بولور

﴿ مشوی ﴾ ہر جادی کو کندر و در نبات \* از درخت بخت اور وید حیات )  
ہر برجساد کہ اونباتہ توجہ ایلہ انک بخت و دولتی درختدن حیات بترو حیات  
صاحبہ خدا اولمق مرتبہ سندہ بتربوندہ جاددن مراد آب و خاک کدر و نبات مطلقاً  
زمیندن بتن نامیائہ دیرلر آب و خاک مرتبہ سیکہ جاد مرتبہ سیدر اسفل جمیع  
مراتبدر و نبات مرتبہ سی اندن اعلا در و حیوان مرتبہ سی نبات مرتبہ سندن  
اعلا در ﴿ مشوی ﴾ ہر نباتی کان بجان رو آورد \* خضر و ار از چشمہ حیوان  
خورد ) ہر بر نبات کہ اول جائہ بوز کنورہ خضر کی چشمہ حیواندن ایجر یعنی  
زمیندہ بتن ہر نبات کہ جان صاحبی اولان بر کسہ نک وجودنہ توجہ قیلہ و اکاغدا  
اولہ خضر پیغمبر علیہ السلام کی آب حیواندن ایجر و بمد حیات اولور و عین  
حیات اولور عین حیات اولمق مرتبہ سن بولور ﴿ مشوی ﴾ باز جان چون  
روسوی جانان نہد \* رخت رادر عمری پابان نہد ) چونکہ کبر و جان جانان  
جانبہ توجہ ابلسہ رخت و اسبابی عمری پابانہ قور یعنی چونکہ جان حیوانی  
بوزنی جانان جانبہ قویہ و مظهر جانان اولان بر انسان کاملہ او یہ لابد اول جان  
رخت و اسبابی بی پابان اولان عمرہ قور وابدی و سرمدی اولان حیائہ و سعادتہ  
واصل اولور والعیاذ باللہ من الخور بعد الذکور اگر بر جان انسان مرتبہ سندہ  
کاد کہ نصکرہ جانان جانبہ توجہ قیلہ و انک قرینی و لقاسنی طالب اولسد بلکہ  
حیوانیت مرتبہ سندہ توجہ قیلہ و اندن دخی تنزل ایدوب جادات کی \* صم بکم  
عمی فہم لایعقلون \* کلامنک مفہومندہ مظهر اولسدہ و انعامدن اضل اولمق  
مرتبہ سنی بولسد انک عمری و کندیسی ضائع اولور و خبردن و سعادتدن محروم  
قالور بس بو کونہ کسہ لردہ اصلاً خیر و شرف اولز خیر و شرف جانان شہرنہ  
متوجہ اولان کسہ لک وجودندہ اولور تہ کم بو سرخ شریف بو معنایہ دلالت قیلور  
﴿ سوال سائل واعظی راز مرغی کہ بر سر ربض شہری نشستہ بود سر او فاضلترست ﴾  
﴿ وعزیز تر و شیر یفترو مکر متر بادم اوجواب دادن واعظ سائل را بقدر فہم او ﴾  
سائلک بریسی واعظہ بر مرغدن سوال ایلسدیدر کہ اول مرغ بر شہرک  
باروسی او سندندہ او تو رمش ایدنی اول قوشک باشی فاضلتر و عزیز  
تر و شیر یفترو مکر متر در یا آنک قور و غمی واعظک دخی سائلہ آنک فہمی مقداری  
جواب و بر مسنک بیاندہ در ﴿ مشوی ﴾ واعظی را کفت روزی سائلی \*  
کای تو منبر راسنی تر قائلی ) برو اعظہ بر کون رسائل سوال ایدوب دیدیکہ ای واعظ  
سن منبرک سنی رکا قائلی سن یہنی واعظلر کر سینک سن اولورق و روشنلک قائلی سن کہ  
ہر مسئلہ بی مستمعینہ بر خوش بیان ایلرسن و ہر مشکلی طالب حل اشکال اولان  
کسہ لہ فتح و حل ایدوب بر خوش سوبلرسن دیدی ﴿ مشوی ﴾ یک سوالتم



و بگوای ذولباب \* اندر بن محاسن سؤال را جواب \* بر سر بار و یکی مرغی نشست \*  
از سر و از دم کداهینش بهست ( ای ذولباب بنم بر سوالم وارد بر بوجاهده بنم  
سؤاله جواب سو به یعنی لب لب و معرفتار صاحبی بنم اول سوالمه بوجاهده جواب  
و یروب انی بکا افهام و اعلام ایله بارونک باشی اوزره بر قوش او توردی اول قوشک  
باشندن و قویروغندن و قنغیسی ابودر بکاو مسئله بی بیان ایله دیدی \* مثنوی \*  
گفت اگر رویش بشهر و دمیده \* روی او از دم او میدان که به \* و رسوی شهرست  
دم رویش بده \* خاک آن دم باش و از رویش بجه ( واعظ سائله دیدی و بوم مسئله بی  
اکابو وجه ایله تعلیم ایلدی اگر اول قوشک یوزی شهره و قویروغنی کوی طرفه  
ایسه آنک یوزی ای سائل پیل که قویروغندن بکدر و اگر آنک یوزی کوی جانبته  
ایسه و قویروغنی شهر جانبته ایسه اول قویروغلا خاکی اول و آنک یوزندن صیحه  
و اعراض قبل بونده قویروغنی مراد جسد و رو بدن مراد قصد و همت اولور  
مثلا بر کسه نك اهل دنیا ایچنده قصد و همتی شهر حقیقت جانبته کورسک و اصحاب  
طریقته اهل معرفه مائل و محب مشاهده قیلک آنک قصد و همتی جسدندن  
شریف و فاضلدر آنک توجه و همتک بنده و خاکی اول و بر کسه نك دخی جسدی  
صلحا و عرفا ایچنده اولسه ولیکن آنک همتی و توجهی دنیایه و اهل دنیا جانبته  
اولسه آنک جسدی همتدن و توجهندن فاضلتر و شریفتر در آنک جسدنک قولی  
اول ولیکن همت و قصدندن اعراض و اجتناب قبل \* مثنوی \* مرغ  
یا پری پردنا آشیان \* بر مردم همنست ای مردمان ( عاشقی کالوده شد در خبر و شر  
\* خبر و شر منکر تودر همت نکر ( قوش آشیانه دک پروباله اوچارای مردملر  
مردمک پری همتیدر بر عاشقکه خیره و شرده آلوده اولدی سن آنک خبر و شرینه  
باقه همتنه باق همت قیلک قصدنه و توجهنه دیرل و فی الحقیقه همت انسانه  
پروبال کی اولمشدر \* و لهذا المرء یطیر بجناسی الهمة والنبه \* دینشدر قوش  
پواسته دک پروباله اوچدوغنی کبی مردم صاحب هوش دخی همت و نیت  
قنادر یله اوچار و مراتب سفلیه دن ایلر و بکر آشیانه اصله و مقام وصله ایرر پس  
چن بر عاشقی خیره و شرده آلوده کورسک سن آنک خبرینه و شرینه نظر ایله بلکه  
همته و نیتنه نظر ایله که ( همه المرء فیتنه ) دینشدر در آنک همتی آنک بهما و قینیدر  
چونکم اول عاشقک که همتی حضرت حقه اوله اکاهج قیمت و بها اولقی ممکن  
اولمز چونکم آنک همتی طایفه اوله صورتنا خبر و شر ایله آلوده اولسی و دون و سفلی  
مرتبه ده قالمسی اکاضیر و برمن \* مثنوی \* بازاکر باشد سپیدی نظیر \*  
چونکه صیدش موش باشد شد حقیر ( بازاکر سپید و بی نظیر اوله چونکم آنک  
صیدی موش اوله اول حقیر اولدی یعنی بر کسه فرضی باز سپید کبی بی نظیر اولسه

شاه جهانک مقبول و محبوبی کسه چونکم اول کسه نك صید و شکاری موش کبی  
حقیر اولان دنیا و آنک دولتی اوله لابد اولدخی دخی و حقیر اولور اگر چه بحسب  
الصورة و المرتبه شریف ایسه ده ز بر اهر کس همتی له وزن قیلور اگر صورتی  
و منصبی نظیف و شریف و همتی دون و حقیر ایسه اولدخی دون و حقیر اولور  
و اگر صورتی و مقامی دون و حقیر ایسه ولیکن همتی عالی و شریف ایسه اول کسه  
عالی قدر اولور و اکاشریف و عالی مميزات دینور \* مثنوی \*  
او بشاه \* از د و صد باز است زو صورت نخواه ( و اگر بر جغد اوله و آنک میلی شاهه اوله  
او معناده ایکی یوز باز در اندن صورت ایسته بعضی نسخه ده ( اوسر باز است منکر  
در کلاه ) واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره معنی اول جغد بازک باشد بر سن کلاهه نظر  
ایله دیک اولور بعضی نسخه ده دخی سره ضمیر له واقع اولمشدر که نیکو و برکزیده  
معنایسته او اور تقدیر کلام بویه دیک اولور که و اگر فی المثل جغد کبی پروانه نشین  
خور و حقیر کسه اولسه ولیکن آنک میل و توجهی شاه حقیقی جانبته اولسه و کچه  
و کوندز آنک رضاسنی و لقاسنی طلب قیلسه اول معنی کچه یوز شهباز کبیدرسن  
اندن صورت بازده اولمغی ایسته و آنک طریق و شریعت شهباز لیک همتندنه  
ولیا سنده اولمغی طلب ایله ز بر مقصود صورت دکلدر سیرندر بر کسه ده که  
شهباز طریق و آنک سیرتی اوله اول همان شهبازان طریق و عدادندن عد  
اولور و اول کسه ده که شهبازان طریق اولان سرفراز لک هیئت و صورتی اوله  
ولیکن سیرتی جفدل و خفاش لک سیرتنده اوله اول کسه هم معناده جفدل و خفاش لک  
زمره سندن عدا و انور پس \* ان الله یحب عالی الهم و یغض سفافها \*  
حدیثک موجه حق تعالی حضرت نوری \* من لک عالی سنی سورودنی و حقیر نه بغض  
ایلر و هم عالیه صاحبی اولان مراتب عالیه بولور و حضرت حقه قربنه و اصل  
اولور و بوهمنک مراتبی عند الله چوقدر \* مثنوی \* آدمی بر فدیك طشت  
خیر \* بر فرود از آسمان و از آئیر \* هیچ کرمناشنید این آسمان \* که شنید این  
آدمی بر غمان آدمی بر خیر طشتک قدی اوزره در اما آسمان و انیردن زیاده اولدی  
بر قدر یک طشت خیر دخی بعضی نسخه ده واقع اولمشدر بونده طشت خیردن مراد  
خیر تکنه سیدر و تقدیر کلام بویه دیک اولور که آدم اوغلی بحسب الصورة بر خیر  
تکنه سی قدر قد اوزره ایکن آسمان و فلکدن آنک مرتبه سی زیاده اولدی و معنی  
پونندن او چرخ بر بندن ارفع و اعلی کلدی ز بر آسمان هیچ کرمناش کلامی  
ایشتمدی بو مقرر در که ایشتمدی که اول کرمناش کلامی بو بر غم اولان آدمی  
ایشتمدی اکثر نسخه ده غمان واقع اولمشدر که غمک جعیدر که اولور که فصحا  
ذوی العقولدن اولین شیلری دخی زائد و ناقص اولدینی اعتبار له الف و نونه جمع



ایدرلر مثلا شبان ور وزان کی پس غمان دخی غمک جچی او اور و تقدیر کلام  
 بویه دیمک اولور که بو آسمان صورتا بویه طالبشان ایکن هیچ حضرت بزدان  
 طرفندن \* ولقد کرمتنا \* قولنی ایشتمدی که بو غلر ایله علو اولان بنی آدم آتی  
 ایشتمدی که حق سبحانه و تعالی ولقد کرمتنا بنی آدم \* بیورمغه انی مکرم و مشرف  
 ایتدی بوندن معلوم اولدی که سکا جسم و صورت شکل عظیم اولمغه قدر و اعتبار  
 یوق ایش بلکه نظر عقل و معرفه و علمه و حسن سیرته ایش \* **مثنوی** \*  
 بر زمین و چرخ عرضه کرد کس \* خوبی و عقل و عبارات و هوس \* جلوه کردی  
 هیچ تو بر آسمان \* خوبی روی و اصابت در کان \* مثلاً بر کسه زمین اوزره و چرخ  
 اوزره کندی خوبلغنی و عقل و عبارات و هوسنی عرض ایلدی بو مقرر در که ایلدی هیچ  
 بر مافل کندی جالنی و عقلک کالنی و عبارات و مقالنی و هوس بالنی اجرام عالیات اولان  
 آسمانه و دخی بوزمین بی کرانه عرض ایلدی و بویه دیوسو یلدی که ای زمین و آسمان بنم  
 بولطافت جالمی و عقل و کالمی کورک و بنم بعض آثارمه نظرا بر کورک و بن نیمه عاقل قدر  
 اولدی نمی اینن یلک بلکه حق سبحانه و تعالی حضرتلری هم بو آسمان و زمین کندی که  
 کالنی و آثار صنعنی عرض ایلما مشدر و انلر \* فاعتبروا یا اولی الالباب \* فاعتبروا یا اولی  
 الالباب \* دیوسو یلما مشدر کور که اماناتی بو اجرام عالیه و ارضه و جبال و آسیانه  
 \* انا عرضنا الامانه \* آیت کریمه سنک مو جنبه و الا عرض ایلدی بوجه سی اول  
 امانتی کورمه که استعدادلری اولدی بقدن آتی حامل اولمقدن ابا و اشفاق ایلدی بر  
 امانان صورتا بویه ضعیف و حقیرا یکن اول آسمان و زمین کورمدیکی امانتی  
 کوردی و ممکن اولدیغی مرتبه آتی محله یوردی هیچ سن آسمان جانبته جلوه  
 ایتدی خوبی روی ایل و کاند اولان اصابتله \* بخوبی روی و با اصابت در کان  
 تقدیرنده در کان ضم کافله ظن معناسنه و فتح کافله قوس معناسنه هم اولی  
 جائز در پس تقدیر کلام بویه دیمک اولور که ای مافل اولان کسه هیچ خوبی  
 روی ایل و فکر و ظنده اصابت ایتکله و یا خود سمانک تیرنده اصابت ایتکله آسمان  
 جانبته جلوه ایلر مین و ای آسمان بنم کوزل بوزمی کور و بنم فکرده و ظنده اصابت  
 ایلدی که و با تیر انداز اولدیغمه نظرا بیه دیوسو یلر مین بو مقرر در که جلوه ایلر  
 سن و نه انلر خطابا بگونه سوز سوزلر سن اما بر مافل و ذی روح اولان انسانه  
 کندی خوبی رویی و لطف خوبی کی عرض ایلر سن و اکاب بعض هنری سو یلر سن  
 \* **مثنوی** \* ییش صورتهای جام ای ولد \* عرضه کردی هیچ سیم اندام خود  
 \* بکدری زان نقشهای همچو حور \* جلوه آری با عجز و نیم کور \* جام  
 صورتلرینک او کنده ای ولد هیچ کندی سیم اندام کی عرض ایلر مین اول  
 حور کی اولان نقشلردن پکرسن نیم کور اولان عجز و بیه جلوه کنور رسن یعنی

ای اوغل جام دیوارنده رسم اولمش بی روح اولان صورتا کور کند و هیچ کندی که  
 لطیف اولان سیم اندام کی عرض ایلر مین و انلر مین کورک دیوسو یلر مین  
 بو مقرر در که کندی کی عرض ایلر سن و بنی کورک دیوسو یلر مین بلکه اول حور  
 مثال اولان نقوش جبهه دن کذر ایلر سن و ضعیف البصر اولان عجز و کلوب  
 جلوه ایلر سن و هر سو یلده جکی اکاسو یلر سن \* نیم کور کور مکده ضعیف اولان  
 کسته به دیرلر \* **مثنوی** \* در عجز و جیست کایشانرا بود \* که رازان نقشها  
 با خود بود \* تونکوی من بگویم در پستان \* عقل و حس و درک و تدبیر ست  
 و جان (عجز و دهنه و ارا بیه که انرا ایچون اولدی که بنی اول تفکر دن کندی سینه  
 قایدی ای ولد سن انی سو یلر سنک بنی آتی پاناسو یلر مین عقل و حس و درک و تدبیر  
 و جان وارد یعنی عجز و نک وجودنده خصلت و نه حالت وارد که اول جام  
 نقشلری ایچون اولدی که سنی اول عجز و نک اول نقشلرله معالیه و مکاله قتلقدن کندی  
 جانبته جذب ایدوب قایدی اگر سن اول عجز و نک وجودنده اولان خصلت و حالنی  
 سو یلر سن بن سکانی بیان ایتکله سو یلیم و اول عجز و نک وجودنده عقل و حس  
 و درک و تدبیر و جان وارد که سنی کندی سینه انلر ایله جذب ایلر و بو اوصاف و خصال  
 جام دیوارنده اولان صورت جبهه ده بو قدر \* **مثنوی** \* در عجز و جان آمیزش  
 کینست \* صورت کرما بهار روح نیست \* صورت کرما به کر جنبش کند \*  
 در زمان از صد عجز و بر کند (عجز و ده آمیزش کن بر جان وارد اما کرما بهار  
 صورتک روحی بو قدر جامک صورتی اگر جنبش ایده اول صورت فی الحال سنی  
 بوز عجز و دن قو پر یعنی عجز و نک وجودنده امتزاج ایدیمی بر جان وارد سنی  
 اول واسطه ایل کندی جانبته جذب ایلر اما جاملر دیوارنده اولان صورت  
 منقوشه نک عقل و روحی بو قدر اول اجلدن سن آنلرله الفت و انیت قیله مز سن  
 اگر جامک صورتی جنبش و حرکت ایلیدی و سکا ذی روح اولان انسان کی  
 لطیفه و شیرین سوزل سو یلیدی فی الحال سنی بوز دانه قار بدن قو پار ردی  
 و کندی سینه حریف و مصاحب قیلوردی زیرا جام دیوارنه کا اولور که اسناد  
 نقاش بر مایع صورت نقش ایلر که آدم آنک شکل موزوننده حیران اولور ولیکن  
 انسانک طبعنده اکامیل و محبت قویم فی الحقیقه اگر اول صورت ملیحه ذی روح  
 او اوب حرکت ایلر و سوز سو یلر قار بدن بخاطرک کوکلنی قو پاروب کند و سینه  
 اسیر و عاشق ایلیدی چونکم بود و کلنی نقوش و صور دن مقصود عقل و جان ایش  
 معلوم اولدی کر کدر که صورت قیدندن پکوب طالب عقل و جان اوله سن و بو صور  
 اکواندن مراده ایش آتی یله سن \* **مثنوی** \* جان چه باشد با خبر از خبر و شر \*  
 شاد با احسان و کر بان از ضرر (جان نه اوله خیر و شر دن با خبر اوله احسانه شاد



و ضرر دین گریبان اوله یعنی جانندن مراد مجرد حیات دکانر بلکه جان نه اوله  
دیرسک خیردن و شریدن خبردار اولند و احسانه شاد اولان و ضرر دین اغلیاندر  
بوخسه خیردن و شریدن خبردار اولینه و احسانه شاد او اوب ضرر دین گریه  
قیلینه جان دیمزل ﴿ مثنوی ﴾ چون سرو ماهیت جان مخبرست \* هر که  
او آگاه تر با جان ترست \* روح را تاثیر آگاهی بود \* هر کرا این پیش الهی بود  
چونکم جانک سرو ماهیتی علم و آگاهقدر هر شول کسه که اول آگاهتر با جانتر در  
روحک تاثیر آگاهی اولور هر کک که بو آگاهنی زیاده الهی اولور مخبر فتح  
میم و فتح بالله مصدر میسر خیرت معنایه خیرت علم و آگاهقدر دیر یعنی چونکم  
جانک ماهیتی و سری علم و آگاهقدر هر شول کسه که زیاده منته و آگاهدر اول  
کسه زیاده جانلور در روحک تاثیر آگاهقدر اولور و آگاهنی اولین روحک تاثیر  
اولز پس هر شول کسه به که بو آگاه و خبردار اولق زیاده اوله اول کسسه الهه منویدر  
و اکا اعل الله و عالم ربانی دینور ﴿ مثنوی ﴾ اقتضای جان چوای دل  
آکمست \* هر که او آگاه بود جانش قویست \* خود جهان جان سراسر  
آکمست \* هر که بی جانست از دانش نهیست ( ای دل چونکه جانک  
اقتضای آگاهقدر هر شول کسه که آگاه اوله آنک جانی قویدر جان جهانده  
خود سراسر آگاهقدر هر ککه جانسز در دانشدن تمهید یعنی ای دل جانک  
اقتضای لابد خدای تعالی حضرتلر دین آگاه اولق و آنک اوصافی و شانی  
بطیکدر پس هر شول کسه که حق تعالی حضرتلر دین آگاه اوله و آنک اوصافی  
و شانی یله آنک جانی قویدر جهان جان خود باشند باشه آگاهقدر اصلانده  
جمل و غفلت نسبتانی بو قدر پس هر شول کسه که بی جان اوله علم و دانشدن  
خالدیر لابد حق تعالی آنک ذاته و صفاته عالم اولق حیات ابدیه بی مقتضی اوور که  
جانندن مراد حیات ابدیه در و حیات ابدیه دخی لابد حق تعالی آنک ذاته و صفاته  
عالم اولغی مستلزم اوور پس بی جان اولان دانشدن نهی و بی دانش اولان دخی  
جانندن نهی اولق مقرر در انکیچون حضرت نبی علیه السلام \* الناس کاهم بوقی  
الا لعالون \* پیوردی ﴿ مثنوی ﴾ چون خبرها هست بیرون زین نهاد \*  
باشد این جهاندار ان میدان جاد) چونکم بو طبیعتدن خارج عمار و خبرل واردر  
بو جانلر اول میدانده جاد اولور یعنی بو طبیعتک بیلدیکی خبرلک و عمارک و راستنده  
نیجه اخبار و اسرار واردر بو طبیعتی اولان جانلر و نفسانی اولان روحلر اول میدانده  
جاد مقوله سیدر که او مقامده بو طبیعتی اولان روحلرک سر بتلمی و آکلی بو قدر  
پس بو روح بی علمه عالم اولان روح الهینک مایندده تفاوت قتی جو قدر  
﴿ مثنوی ﴾ جان اول مظهر درگاه شد \* جان جان خود مظهر الله شد

جان اول مظهر درگاه اولدی جان جان خود مظهر الله اولدی جان اولدن  
مراد علمی و آگاهی اولین جاندر و جان جانندن مراد عالم و آگاه اولان جاندر  
علی اولین جان حق تعالی حضرتلر یک درگاهک مظهری اولدی یعنی عبادت  
و خدمت مقامده قالدی اما جانک جانی که علم و عرفانی اولان انساندر جمیع صفاتی  
مستجمع اولان مسمی اللهک مظهری و مرآت اولدی و اکا خلیفه کلدی  
﴿ مثنوی ﴾ آن ملائک جله عقل و جان بدن \* جان نو آمد که جسم  
آن شدند \* از سعادت چون بران جان برزدند \* همچون آن روح را خادم  
شدند ( مثلا اول ملائکه جله عقل و جان ابدیلر انلر در نصیره جان نو کلدی که  
آنک جسمی اولدیلر چونکم ملائکه سعادتدن کندیلرینی اول جانده اوردیلر تن کبی  
اول روحه خادم اولدیلر یعنی اول آدم حضرتلرینه سجده قیلان ملائکه جله سی  
عقل و جان ابدیلر ولیکن انلرده علم و عرفان بوق ایدی انلر در نصیره بر جان جدید  
و عالم رشید کلدیکه اول علم و عرفانی اولین ملکر اول جان جدیدک جسمی  
منزله سنده اولدیلر و اکا تعظیم و انقیاد قیلدیلر و اتی خلیفه الهی و مظهر ربانی  
بیلدیلر و اکا سجده قیلدیلر چونکم سعادتدن اول علم و عرفان صاحبی اولان جانده  
کندیلرینی اوردیلر و آنک خدمتده و اطاعتی مقامده طور دیلر تن کنیدی نفی  
الهی اولان روحنه خادم اولدینی کبی اول ملکر دخی اول روح بر فتوحه خادم  
اولدیلر و اول خلیفه حقه اطاعت و انقیاد قیلدیلر و آنک کمال علم و عرفانی  
کوروب \* سبحانک لا علم لنا \* دیو کندیلر دخی علمی نافی اولدیلر ﴿ مثنوی ﴾  
آن بلیس از جان ازان سر برد بود \* یک نشد با جان که عضو مرده بود \* چون  
نبودش آن فدای آن نشد \* دست بشکسته مطیع جان نشد ( اول ابلیس  
جانندن اندن اوزی باش ایلتمش ایدی جاننه بر اولدی زیر عضو مرده ایدی  
چونکم اول ابلیس اول جان آگاه اولدی اول جان آگاهک فدای اولدی شکسته  
اولان ال جاننه مطیع اولدی یعنی اول ابلیس لعین مظهر الله و عالم و آگاه اولان  
جانندن اول سیددن باش چکدی و اعراض ایدی و اول جان آگاهله متحد و نفس  
واحد حکمنده اولدی زیرا که عضو مرده مشابه سنده ایدی انکیچون اول جان  
آگاهک حیاتی اکا سرایت قیلدی و آنک حیات طیبه سندن اول خیش زمره  
ملائکه حیات بو ادینی کبی حیات بولدی چونکم اول جان آگاهدن اکا خبر  
اولدی پس اول جانده فدا اولدی و اطاعت و انقیاد قیلدی فی المل اول ابلیس  
دست شکسته کبی ایدی جانده مطیع اولدی فخر رال قبرسه و یا خود بریده اولسه  
مقرر در که جانده مطیع اولن و اندن حیات بولز ابلیس دخی دست شکسته و عضو  
مرده کبی ایدی انکیچون اول روح الهیدن حیات پذیر اولدی اما ملائکه اعضای



زنده کبی ایدی اول روح الهینک حیات طیه سندن اثر پذیر اولدیله روحیات  
 نو بوالدیله \* مثنوی \* جان نشد ناقص کر آن عضو شکست \*  
 کان بدست اوست تاند کرد هست (جان ناقص اولدی اگر انک عضوی  
 صندیه که اول جانک الله در وار ایتمکه قادر اولور جانندن مراد بونده  
 حضرت آدمدر حضرت حق اولاق مناسب ولایق دکلدر وعضودن مراد  
 ابلیسدر و تقدیر معنی بویه دیک اولور که اول جان آکا و مظهر الله اگر انک  
 عضوی مثابه سنده اولان ابلیس شکسته اولدیه واکام طبع اولمقدن کبر و قالدیه  
 وایا واستکبار قیلدیه ناقص اولدی زیرا اول ابلیس انک الله در یاذن الله تعالی  
 اول خلیفه الهی انی هست و درست ایلمکه قادر در خلاصه کلام دیک اولور که  
 فتن برکسندک برعضوی کلسه ویا شکست اولسه لابد اول کسه ناقص اولور  
 چونکم آدم علیه السلام حضرت نوری جان کبی و ملائکه اکا اعضا و ابلیس اول جمله  
 اعضادن برعضو شکسته کبی اولدیه پس آدم علیه السلام حضرت نرینه ابلیس  
 شکسته اولمقدن ناقص اولاق و همی کلدی اول و همی ویتله دفع ابدوب  
 اول جان کامل کندیه برعضو کبی اولان ابلیس شکست اولمقدن ناقص  
 اولدی انکی چون کدا اول جان کامل خلیفه الهی در و خلیفه الهینک دست تصرفنده در  
 که انی هست و درست ابلیه و (اسلم شیطان علی بدی) دیوسو بیه که خلیفه عندها  
 الحقیق مستخلفک عیندر مستخلف جل شانہ شیطان هست و درست قیافه  
 وانی مظهر هدایت ابلیوب اسلامه کنورمکه قادر در کذلک آنک خلیفه سی دخی  
 کندینک ارادتیه و قدرتیه اول عضو شکسته مثابه سنده اولان شیطان هست  
 و درست ابدوب مهتدی قطعه قادر در ولهاذا قال فی حق نبیه (وانک اتهدی الی  
 صراط مستقیم) پس ابلیس آدمدن کسلکه آدم ناقص اولدی بلکه ابلیس  
 اول جان کاملدن مقطوع اولمقه ناقص اولدی \* مثنوی \* سردبکر هست  
 کوکوش دکر \* طوطی \* کومستعدان شکر \* طوطیان خاص را قندیت ژرف \*  
 طوطیان عام از آن خور بسته طرف (بومحمد سردبکر وارد رفتی غیری قولاق  
 اول شکر بر مستعد طوطی قنی خاص اولان طوطیلر ایچون بر عظیم شکر قند  
 وارد عام طوطیلرینک اول خوردن طرفی باغشتمشدر یعنی جان کاملک برعضوی  
 مثابه سنده اولان ابلیس شکست اولسی وانی هست و درست ابلیس اول روح  
 اعظمک الله اولسی خصوصتده بر آخر سر وارد که بوسری برکوش استماع  
 ابلیسه من اکا برغیری قولاق کر کدر که اول جان قولاغله استماع قبلتور و ذوق  
 وجدانله فهم اولتور بوشکر معنیه لایق و مستعد بر طوطی قنی که بر عظیم اولان  
 شکر معنوی دن اکا اعطا ایلم و خواصه لایق اولان شیرین سوزلی اکاسنوبلیم

بویاغ حقیقتک خاص اولان طوطیلری ایچون بر عظیم ذی شان قند معنوی  
 وارد که لطف اولمین ورمز و نکته بیلین عوام طوطیلرینک اندن کوزی بغلتمشدر  
 خاص الخاص اولان مارفلرک لذت الدقلری شکر معنی نه کونه معنادرانی کوره مزل  
 واندن حظ ولذت المغه قادر اوله مزل زیرا اول عظیم الشان اولان قند معنی  
 بوعوام سیرت اولان کسه لک غداسی دکلدر \* مثنوی \* کی چشمدرویش  
 صورت زان زکات \* معنیست آن نه فعولن فاعلات (صورت درویشی اول زکات  
 روحانیدن فتن طائر اول معنیدر فعولن فاعلات دکلدر یعنی بزکه (سردبکر  
 هست کوکوش دیکر) دیک اول سردبکر بزم خزینه اسرار مزدن برزکاتدر که  
 اکابی وجود اولان فقیر معنوی لایق اولور واندن فانی فی الله اولان درویش  
 معنوی حظ آکور ولذت بولور اول زکات سریدن درویش صورت فتن طاعم  
 اولور ولذت بولور اول سره متعلق اولان زکات معنادر فعولن فاعلات دکلدر که  
 آنی وزنه کنورم و سائر کلمات منظومه کبی انی نظم مرتبه سته بتورم فرضا اول  
 معنوی اولان زکاتی اگر وزنه کنورسم و نظم و ترتیب مرتبه سته بتورسم صورتا  
 درویش اولتور مجرد فعولن فاعلات بملکه اول سر و معنایی بملکه قادر اوله مزل  
 و مطلق اشعار و آیات اوقومغه و انلرک انفاظندن مستفاد اولان معنایی فهم قیلعله  
 اول سر و معنایی هم فهم قیله مزل بومعنوی اولان زکاتدن حظ المغه درویش  
 معنوی اولاق و تحصیل استعداد قیلق شرطدر \* مثنوی \* از خر عیسی  
 در بغش نیست قند \* لیک خر آمد بخلفت که پسند \* قند خر را کر طرب انکیختی \*  
 پیش خر قطار شکر ریختی (خر عیسان اول عیسانک شکر در بغ دکلدر لیکن  
 خر خلقنده که پسند کلدی و صغانی قبول ایدیچی اولدی قند حاره اگر طرب قویره  
 ایدی خراوکنه شکر قطاری دو کیلوردی بیت اول سوال مقدره جواب اولور  
 کان برکسندیر که قندستان معاینک صاحبزبنه لایق اولان بودر که هر کسه  
 معنی شکر لرینی واهب اولهل وکسندن انی در بغ ایجبوب هر کسه انی اعطا  
 و سخا قیلهل بیورلر عیسی مشرب اولان صاحب سعادتک کندی مر کبندن قند  
 در بغ دکلدر لیکن خر خلقنده شکر دن معرض اولدی و صلف قبول ایدیچی کلدی  
 اگر اول صاحب دولت اول خره مرحت ابدوب الک اوکنه وافر شکرلر د وکسه  
 اصلا اکامیل و رغبت کوسترمن و بر مقدار کاه اول حاره بیک قطار شکر دن احب  
 والذدر اگر قند معنوی و شکر و حانی خر سیرت اولان درویش صورته و عوام  
 طبیعه طرب و پریدی و نشاط انکیز اولیدی اول عیسی مشرب اول خر سیرتک  
 اوکنه نیجه قطار معنی شکر لرین دو که ایدی بوجه دخی جا زدر که دینه اول  
 خرک اوکنه قطار شکر د و کلیدی ریختی متعدی اولورسه فاعلی عیسی اولور و لازم



اولورسه اکافاهل لازم کایوب معنی بوجه شروح اوزره اولور \* مثنوی \*  
 معنی نختم علی افواههم \* ابن شناس اینست ره ورامهم ( نختم علی افواههم  
 کلامک معنای بونی اگاه ره واوله بومهمدر یعنی الله تبارک و تعالی حضرت تبارک  
 کلامک ظهري وارو بطنی وارو وحی وارو طاهی وارو پس سورة یس ده \* لیوم  
 نختم علی افواههم \* پیوردیغی آیت کریمه سنک ظاهر اولان معنای یوم آخرته  
 کفارک واهل انکارک حق تعالی آغزل بی مهر لکدر چونکم انلرک آغزلی مهر لته  
 انلر بر سوزی سوبلکه و بر شبی دخی آغزلی ایلک تناول ایلکه قادر اوله میدل  
 پس بو آیتک مفهومی حق کسدر بود نیاده مظهر اولشدر و حق تعالی حضرت تبارک  
 انلرک آغزلی حق کلام سوبلکدن و شکر معنای تناول ایلکدن باغش و ختم  
 ایلشدر پس بو آیت کریمه بر سبیل انلر دخی اشارتی شامل اولور و باطنی اولان  
 معنی حسیه بود ذکر اولان معنای هم بو آیت کریمه دلالت قیلور پس ( نختم علی  
 افواههم آیتک بوم معنای فهم ایل و راهرو اولان سالکاهم و لازم اولان اصل  
 بوم معنای فهم ایلکدر انکچونکه راهرو اولان صوفی فردایه منتظر اولمز بلکه اسرار  
 قیامتی حالا بود نیاده کورمه که سعی ایلر چونکم راه حق و حقایق شناس اوله  
 و معنای فهم قیل \* تموتون کاتمشون و تحشرون کاتمونون \* حدیثک موجب  
 یلور که هر کس نه کونه صفت غالب اوله لابد اول صفته یوم آخرته حشر  
 اولور مثلا بر کس نه بونده حق بتلکدن و حق کورمه کدان اعمی اولسه (من کان  
 فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی \* حسنه آخرته دخی اعمی اولور و بر کس نه  
 بود نیاده شکر رسیدن بی بهره قالسه آخرته دخی حظوظ اخرویه و لذات  
 روحانیه دن بی بهره قالور پس طارف حالا بود نیاده بر کس نه اذواق روحانیه و علوم  
 ربانیه بی عرض ایلر اگر انک اغزی انی تناول ایلکدن بسته اولور سه یلور که  
 حق تعالی انک آغز نه ختم اورم شد و اول کسه آخرته اول حالت اوزره کیدر سه  
 اول کسه نک اغزی هم لذات اخرویه دن مخموم اولشدر کر کدر که مؤمن اولان  
 کسدر دهان جاندن بود نیاده ایکن اول معنوی اولان مهر لری ازاله ایدوب  
 انبیا و اولیانک علملرندن حظا له کنوره و حضرت انبیاک پیوردیغی اوزره عمل قیلر  
 \* مثنوی \* تازراه خاتم پیغمبران \* بوکه برخیزد زلب بند کران \* ختمهای  
 کانبیا بکذا شدند \* آن بدین احدی برداشتنند ( تا کم پیغمبر لک خاتمک بولندن  
 بولایکه بدن بند کران قافه شول بر نوع ختملر که انبیا قودیلر انی احدی منسوب  
 اولان دبنله قالدردیلر یعنی رهرو اوللر هم اولان نختم علی افواههم کلامک  
 معنای حالا بود نیاده فهم ایلک اندن صکره کندی اب و دهانی اوزره معنوی  
 اولان قفل و ختمی کورمه و انک فتح اولسندن اوتری خاتم انبیا حضرت تبارک  
 طریقته سالک اولقدر تا کم پیغمبر لک خاتم اولان سید المرسلین صلی الله علیه و سلم

حضرت تبارک راه شریفه سالک اولق جهتندن بولایکه سنک اب و دهان کدن  
 اول ثقیل اولان قفل معنوی قاقوب زائل اوله و لب جاتک کشاده اولوب علم و عرفان  
 لغمدلر بن یوب و ایمان و ایقان طمأنینه کند و سنی سیر ایلر شول ختملر بیکه مقدم  
 کلان انبیا عظام علیهم السلام قودیلر کتدیله اول ختملری کشایند افعال معنوی  
 اولان علماء دین احدی واسطه سبیله آچدیله و رفع ایتدیله مقصود شول فیوضات  
 روحانیه و فتوحات ربانیه که سائر انبیا و مرسلین فتح اولدی و انلرک امتی اول  
 فتوحاته یول بولایوب آنک ابوابی بسته و قفل قالدی فتاح مطلق اول فتوحات  
 لدنیه و کشفات دنیویه بی خاتم الانبیا علیه السلام حضرت تبارک فتح ایلایوب میسر  
 قیلدی و انک دین مبینی اول فتوحات لدنیه نک افقائه فتاح قیلدی پس علم او صرفا  
 اول ختملری و قفلاری دین احدی مقتضایه رفع ایدوب آچدیله و اول فیوضات  
 و فتوحاته واصل اولدیله و اندن نیجه طالع لری بهره منسد قیلدیله \* مثنوی \*  
 فقهایی ناکشاده رفته بود \* از کف انا فقهنا بر کشود ( ناکشاده قفلار قالمش ایدی  
 اول قفلار انا فقهنا نک کفندن اچلیدی مصرع ثانی سورة فتح اوله اشارتد ر  
 جلد ثالث آخرینه قریب نظر کردن پیغمبر با سیران سر خنده بر مقدار تفسیری مرور  
 ایتدی بر مقدار دخی بونده لازم اولان تفسیر شریفی بودر الله تعالی حضری حبیب  
 خطابا ( انا فقهنا نک فقهامینا ) پیوردی یعنی یا محمد بز سکا فتح ایلدک مکرمی و یا خود  
 خیبری و ماضیه تعبیرو رسی و فقهی متحقق اولدیغندن اوتر بدر که فی الحقیقه  
 نزول ایتد کد نصکره حق تعالی مکه شهرتی و خیر قلعه سنی و دخی نیجه بلادی  
 اول حضرت فتح پیوردی فتحک صوری و معنوی اولغه شمولی و اردر صوری اولان  
 فتح مثلا فتح قلاع و بلدان کیدر و معنوی اولان فتح کشف علوم و عرفان و اسرار  
 نهان و فتح عالم جان کیدر حق سبحانه و تعالی اول حضرت صوری اولان نیجه  
 بلدان و معنوی اولان عالم جانی فتح پیوردی و انبیا عظامک واصل اولدیغی  
 و انلر فتح اولدیغی علوم و عرفانی و اسرار نهانی اول سلطان کائناته فتح قیلدی  
 ته کم پیورر علوم و عرفان و اسرار نهان خزینت لک ابوابی اوزره ناکشاده  
 قفلار و فتح اولماش مهر ل قالمش ایدی و انبیا عظام علیهم السلام انی آچه  
 میوب قومش کتمش ایدی انا فقهنا نک کفندن اول قفلر آچلیدی و اول نهانی  
 اولان علوم و عرفان حضرت خاتم انبیا مفتوح اولدی و انک امتک علمای  
 هم اندن و افر حظ الدی و هر بری استعدادی قدر اندن میراث بولدی \* مثنوی \*  
 اوشفیست این جهان و آن جهان \* این جهان زی دین و آنجازی جنان ( اول  
 پیغمبر علیه السلام بوجهانده و اوجهانده شفیعدر بوجهانده دین جانبیه و اول  
 جهانده جنتلر جانبیه زی زای مجسمه نک کسریله و اماله سی ایل جانب معنایه در



یعنی اول سید المرسلین و حبیب رب العالمین هم بوعالمده شفیع وهم اول عالمده شفیع  
 بوعالمده دین مبین جائنسه ارشاد و هدایت ایتمکله و \* اللهم اهد قومی فانهم  
 لا یعلمون \* دیودعا قیلغله شفیعدر و اول عالمده دخی جنت اعلا طرفسه  
 کتمکه امتی حقنده شفاعت ایدیحیدر و حق تعالی دن انلرک مغفور اولوب جنت  
 اعلایه داخل اولمردن اوزری دعا قیلجیدر \* مشوی \* این جهان کویده که  
 توره شان نما \* و آن جهان کویده که تومه شان نما ( اول شفیع الوری صلی الله  
 علیه وسلم حضرتلری بوجه سائده دیر که خدا یا سن یوامنه یولی کوستر و بونلره  
 هدایت قیل و اول جهاندده دیر که الهی سن بونلره جلالک ماهنی کوستر تام  
 بونلر سنک ج لک ماهنی بدر منبر کبی کوردر و سنی مشاهدده ایدر \* مشوی \*  
 پیشه اش اندر ظهور و در کون \* اهد قومی انهم لا یعلمون ( اول حضرتک  
 ظهورده و کونده پیشه سی اهد قومی فانهم لا یعلمون در یعنی اول سید المرسلین  
 و شفیع المذنبین حضرتلر سنک عادت کریمه و ظاهرده و باطنده صفت شریفه لری  
 عصاهات حقنده ای بنم اللهم سن بنم قومه هدایت ایله بونلر بنی بیلر و بنم کندیلره  
 نه مرتبه نافع اولدیغمه آگاه اولمزلر دیمک ایدی \* مشوی \* باز کشته اژدم  
 اوهرد و باب \* در دو عالم دعوت او مستجاب ( اول شفیع الورا لک دم شریفندن  
 هرایکی قبو اچلمشدر اول محبوب خدانک ایکی عالمده دعاسی مستجابدر یعنی اول  
 سید انبیانک دم مشکل کشاسندن بودنیاده اولان دین و دیانت بابی و آخرتده اولان  
 رحمت و مغفرت و جنت ابوابی اچلمشدر بوعالمده و اول عالمده اول سلطان کائناتک  
 دعاسی مستجابدر \* مشوی \* بهر این خام شدست او که بچود \* مثل او  
 فی بود و فی خواهید بود ( اول نبی بوندن اوزری خام اولمشدر که چود و کرمدن  
 نه آنک مثل و نظیری اولدی و نه اولسه کرکدر یعنی اول رسول خدا بوسیدن خام  
 انبیاء اولمشدر که چود و سخنده آنک مثلی اولدی و همدخی اولمشردر \* مشوی \*  
 چونکه در صنعت برداستاد دست \* فی نوکوی ختم صنعت برتوست ( چونکه  
 صنعتده استاد دست ابلته سن اکا ختم صنعت سنک اوزر یکدر دیمز میسن یعنی  
 فی المثل چونکم بر استاد کامل صنعتده سائر استادلر اوزره سبقت قیلسه و جله سنه  
 غالب اولسه سن اکا بوسنت ای استاد کامل سنک اوزر یکدر ختم اولمشدر و سنده  
 کال و نهایی بولمشدر دیمز میسن لابد سن خود بویله بر استاد کامل کورسک بویله  
 دیر سن پس اول خام جیع انبیا حضرتلر بنه بواعتبارله خام النبیسن دیدیلر که  
 نبوت انده ختم اولدی و فضائل انبیا و خصائل مرسلین انده کال بولدی و آنک  
 شرع شریفی هم جیع شرایعک اسرارنی و خصائصنی جامع اولدی پس نه اندن  
 صکره بر صاحب نبوت کاور و نه آنک شرع معتد نصکره بر شریعت اولور و زرا

کالدن نصکره سی زوالدر ( الیوم اکلت لکم دینکم ) آیتنک حسبنجه دین مبین  
 کالنی بولمش و نبوت و هر شریف صفت و خصلت اول حضرتده ختم اولمشدر  
 \* مشوی \* در کشاد ختمها توخامی \* در جهان روح بخشان حامی (  
 یا رسول الله ختملرک کشاندده سن خاتمن روح بخشار جهاندده خاتمن مصرع  
 نایده اولان حامی حامی خطیله و کسرتایله حامی طایب دیدک لری جواد کسه نک اسمیدر  
 لکن بونده مطلق جواد معناسنه در بونده غیتندن مخاطبه التفات اولمش  
 و تقدیر کلام بویله دیمک کلمشدر که ای کشاندده خزان اسرار خدا وای فتاح ابواب  
 مشکها ختملری آچققلنده و اقبال درونی فتح ایتمکله سن خاتمن فتح مشکلات  
 ظاهر و باطن ایلمک سکامسلم اولمش و سنده نهایت بولمشدر روح بخش اولان انبیا  
 و اولیا جهاندده سن حامی جواد و منبع فضل و دادسن که سکا معادل بر ماهوش  
 و کلام حیاتبخشکه مماثل بر کلام حیاتبخش کلمش و سنک لب جان بخشکله مرده  
 دللری احیا ایلدیلر کبی بر نبی اول مرده دللری احیا ایلمشدر \* بیت \* از روان  
 بخشی عسی ترنم پیش نمودم \* ز آنکه در روح فرازی جولبت ما هر نیست  
 \* مشوی \* هست اشارات محمد المراد \* کل کشاد اندر کشاد اندر کشاد ( المراد حضرت  
 محمدک اشارت لری بالکلیه کشاد اندر کشاد اولدی هست کلمه سی اولدی معناسنه در  
 سهوات معنی ایچون مصراع ثانی به قید اولدی کل بالکلیه دیمک معناسنه در  
 المراد مراد بودر دیمک معناسنه اولور الحاصل دیدک لری کبی کاهی المراد دخی دیرلر  
 پس تقدیر کلام بویله دیمک اولور مراد بودر که حضرت محمد مصطفیانک احادیث  
 شریفه سنده اولان رمز و کتابلر و سنت سنیه سنده اولان اشارت و بشارت  
 بالکلیه فتح اندر فتح و کشاد اندر کشاد اولدی اول حضرتک احادیث شریفه سنده  
 اولقدر فتوح و اول قدر اسرار روح وارد که حد و حساب کلز و آنک دیشده  
 و کلام بریقینده کشاد اندر کشاد اولدیغنه مؤمن اولنلر واتی تنبع قیلنلر اکا اصلا  
 و قطعاً انکار قیلزلر \* مشوی \* صدر هزاران آفرین بر جان او \* بر قدوم  
 و دور فرزندان او ( آنک جانی اوزره صد هزاران تحسین و آفرین اولسون  
 دور بونده عصر معناسنه در و قدوم کلت معناسنه اولدی تقدم معناسنه اولقدن اولی در  
 یعنی صد هزاران تحسین و آفرین و بی شمار صلوات و نجات جهان آفرین  
 اول روح الامینک جان شریفته فی کل اوقات و حین و اصل اولسون و دخی اول  
 حضرتک اولاد کر امنک زمانلری اوزره دخی انلرک وجوده کله لری و ظهور قطعه لری  
 اوزره صد هزاران آفرین اولسونکه آنک اولاد کر امنک هر بری طالع رحمت  
 و مفتاح ابواب جنت کلمشدر \* مشوی \* آن خلیفه زادگان مقبلش \* زاده اند  
 از عنصر جان و دانش \* کر ز بغداد و هری و از ریند \* بی مزاج آب و گل نسل



ویند) اول رسولك اول مقل اولان خلیفه زاده لری اول حضرتك انلر جان و دلی  
عنصرندن طوغشیلردر اکر بغداددن وهریدن وریدن ایسه زاده آب وکل  
من اجنسر انلر اول حضرتك نسلار بدر خلیفه زاده لردن مراد رسول اکرم صلی الله  
علیه وسلم حضرتك خلیفاسنك اولادیدر مثلاً حضرت ابو بکر اولادی و آنك  
اولادینك اولادی کبی و دخی حضرت عمر ك اولادی و دخی آنك اولادینك  
اولادی کبی و دخی حضرت عثمان اولادی و آنك اولادینك اولادی کبی و دخی  
حضرت علیك فاطمة الزهری حضرتك غیریسندن اولان اولادی کبی  
و حضرت رسول مكرم سنت سنیة سنی احیا قیلان و آنك علمه عالم اولان  
و بیوردی اوزره عامل اولان عالمهم رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حضرتك  
خلیفه لردن تمکم بیوردیلر (رحمة الله علی خلیفائی قالوا من خلیفوک بارس رسول الله  
قال علیه السلام الذین یحبون سنئی و یعلمون عباد الله) رواه الحسن البصری پس  
بو حدیث شریفك موجبه هر ولی آنك خلیفه سی اولور و هر سنت نبویه بی  
احیا قیلان وانی مؤمنلره تعالیم ایلین عالم دخی خلیفه رسول الله اولور و بونردخی  
بونلرك مؤمن و متقی اولان اولادی هم اول رسول اکرمك اولادی و انسانی اولور  
کافال علیه السلام (کل مؤمن تقی تقی الی یوم القیامة فهو آلی) اما کرتی و تقی اولسه  
اول حضرتنه ظاهره و باطناً تبعیت قبایله **اگرچه** بحسب الظاهر حضرتك  
نسل پاکندن کچینور سده اندن اولمز \* بیت \* چو کنعان را طبعیت بی هنر  
بود \* پیروزادی قدرش نیفزود \* هنر بنای اکر داری نه کوهر \* کل از خاوست  
و ابراهیم از آزر \* فاما تقی و تقی اولسه اول حضرتنه تبعیت قبایله بحسب الظاهر  
آنك آندن و انسلندن اولسه اول کسه معنیده اول حضرتك نسل پاکندن  
واهل بیتندن اولور نه کم (سلطان من اهل البیت) حدیث شریفی بومعنا به دلالت  
قیلور چونکم بومقدمه معاومك اولدی توضیح معنی بویه دیمك اولور که اول  
حضرت علیه السلامك مقل اولان خلیفه زاده لری که انلر اول حضرت  
مقدسهك جان و دل عنصرندن طوغشیلر و اولاد معنویه سی اولمشلردر جسد  
عنصریلری جهتندن طوغش و انسال صور بدن اولمش دکلردر بونلر اکر  
بغداد شهرندن اولسون و کره ریدن واکرری شهرندن اولسون آب وکل  
من اجنك اعتبارنسر بونلرهم اول روح اعظمك نسلاریدر که (انامن نور الله  
والمؤمنون منی) حدیث شریفی هم بومضمونی مؤید اولان احادیث شریفه دندر  
﴿ **منوی** ﴾ شاخ کل هر جا که رویدهم کست \* خنم مل هر جا که جوشدهم  
ملست (شاخ کل هر قنده که بندهم کلدمل کوپی هر نه زده که جوش ایدهم هم  
ملدر یعنی اول حضرت علیه الصلوة والسلامك شجره طیه روحندن برکل

معنیك شاخی هر قنقی زمانه ظهور ایدر و هر قنقی مکانده بترسه هم کلدلر  
و رایحه هم اول کل معنویك رایحه سیدر و شرایك کوپی هر نه زده جوش ایلر سه  
جوش ایلین هم ملدر پس جسد آدمی خنم کیسدر و علم احدی و ذوق احدی  
مل کیسدر هر قنقی کسهك وجودی کوپندن اول علم و اول ذوق جوشه کله همان  
اول حضرتك علمی و اول حضرتك ذوقیدر اکر محله تفاوت اولدیه ده  
اول علم و اول ذوقده تفاوت اولمز ﴿ **منوی** ﴾ کرز مغرب برزند خورشید سر \*  
عین خورشید ست نه چیرزی دکر) اکر فی المثل خورشید مغرب جابندن باش یوقارو  
اوزه عین خورشید در برشی آخر دکلدر یعنی بومقرر در که خورشید بو کونده برذر  
و هر زمان شرقدن طلوع ایتمك آنك عادیدر اما اکر اول خورشید بر کون مغربدن  
طلوع ایتمه و عکسنه کسه اول بر آخرشی اولمز و بر آخردن طلوع ایتمکله  
و باز کونه کتمکله انك ذاته مغایرت کلز بلکه اول مغربدن طلوع ایلین خورشید  
عین شرقدن طلوع ایلین خورشیددر بلافرق اما محله و دور و سیرده تفاوت  
اولمش اولور پس حقیقت محمدیه ازلا و ابدا بر خورشید معنیدر حضرت آدم علیه  
السلام که مشرق وجودندن ابتدا طلوع ابتدی اندنصر که هر بر پیغمبرك مشرق  
وجودندن طلوع ایدوب اول حضرتك جسد لطیفنده و عنصر شریفنده مقام  
استوایه کلدی و کمال بولدی اندنصر که هم هر ولیك وجودندن طلوع قیلدی  
و اول ول اول عصرده وارث احدی و قائم مقام محمدی اولدی چونکم برعارف  
اول عصرده اول قائم مقام محمدی اولان و وارث تام مرتبه سن بولان کاملی کورسه  
فی الحال یلور که بو خورشید اول خورشید و سیرت و خاصیت همان اول سیرت  
و اول خاصیتدر ولیکن بر آخر لباسله جلوه قیاس و بر آخر مظهردن ظهور کلددر  
(بیت) آن سرخ قبایی که چومه پاره برآمد \* امر و زدر بن خرقه ژنکار برآمد \*  
مثلاً (بیت) حز بن اولسه بر محبوب زیبا \* کیوب انواع الوابله دیا \* و پرر  
هر رنگ اکا بر در اوزیت \* کلور عشاقه درل در لوحات \* و بر محبوبك هر آند بر شانه  
و هر زمانده بر آخر شانه ظاهر و نمایان اولمندن انك ذاتك مغایر و مختلف اولمی  
لازم کلز (مصرع) این نیست تناسخ سخن و حدیث محض است \* بیوردقلری  
قول اوزره بو کائنات تناسخ دیمز ﴿ **منوی** ﴾ عیب چینا ترا زین دم کور دار \*  
هم بستاری خودای کردگار) الهی عیب چین اوللری بودمدن کورطوت هم  
کندی سنار لکله ای کردگار عیب چین عیب دوشورچی دیمکر و عیابه انکچون  
عیب چین دیدیلر که هر نه زده بر عیب و باعیه مشابه برشی \* کورسه  
آنی دوشوروب قلینده جمع ایلر و بعض محله آنی دم ایدوب سهو بیلردم  
بونده کلام معناسنده در چونکم بیت اولده روح الارواح اولان نور محمدی



خورشیده تشبیه اید و ب هر نه محلدن اول نور طلوع ایلرسه خورشید  
همان عینله بنه اول خورشید در دیشلر ایدی بوسوز عیب چینلر قتنده  
معبود رزیرا قاصر فهم اولان عیب یینلر بویله دیمکدن قیاس ایدرلر که اول  
مشرق خورشید محمدی اولان کسه نك وجودی یاعین محمد اوله و یا خود اول  
دخی بوسوزدن نبی اولق لازم کله پس اول عیب چینلرک بو کلامدن کور اولملری  
حقیقته دعا ایلوب پوررلر عیب چین اولان کسه لری سن بودم شریف و کلام  
اطیفدن ای کردگار هم کندی ستار لکله کور طوت والری بو کلامی او قومقدن  
دورایت ناکم انلر بو کلام حقیقت انجامده عیب کورمه لر و کندی ظن فاسد لرندن  
بو که طعن و قدح قلیله **﴿ مثنوی ﴾** گفت حق چشم خفاش بد فعال \* بسته ام  
من ز آفتاب بی مشال \* از نظرهای خفاش کم و کاست \* انجم آن شمس نیراندر  
خفاش ( حق تعالی دیدی بد فعال اولان خفاشک کوزنی آفتاب بی مشالندن  
بن با غلشم یعنی چونکم بن حضرت حقه ای کرد کار هم کندی ستار یکنله عیب  
چین اولان کسه لک کوزنی اورنوب بوندن کورایت دیودعا ایلدم حق تعالی  
حضرتلری بنم دعای قبول ایدوب دیدی بد فعل و بد خصال اولان خفاش  
سیرت لک کوزنی بنی نظیر اولان آفتاب معنوبدن با غلشم در اکسک و ناقص اولان  
خفاشک نظر لرندن اول آفتابک نجوی هم خفاصه در یعنی حق سبحانه و تعالی ایتدی  
خفاش سیرت اولان و خور شید معنوبک اتوارندن اعراض واجتناب قیلان کم  
و ناقص کسه لک نظر لرندن اول شمس معنوبک نجوملری مثابه سنده اولان علما  
و عرفا دخی خفاصه در فنده قالدیکه اول شمس معنوی انجمدن مراد بونده علما  
و عرفا اولور شمسدن مراد مطالع شمس حقیقت اولان ولی کامل اولور نه کم  
هر عصر ده قائم مقام محمدی اولان شمس معنوی بی حق تعالی حضرتلری عقل و عرفانده  
کم و کاست اولان خفاش سیرت لک نظر لرندن مسنور و مخفی ایشدرلک نور بیه نور اولان  
و مانند کواکب لیه عالم طبیعتده خلقده همنالان و ارشاد و هدایت قیلان عالم لرو عارفلر  
دخی بوضیف اولان ناقص لک نظر لرندن خفاصه قالدیلر و پوشیده اولمشلر در

**﴿ نکوهیدن ناموسهای پوسیده را که مانع ذوق ایمان ﴾**  
**﴿ و دایل ضعف صدقند و ازین صدها را ابله شده اند ﴾**

بوسرخ شریف پوسیده اولان ناموسلرک یرمکلکنک و قدح و مذمت اتمکلکنک  
بیانده در که اول پوسیده اولان ناموسلر ایمان ذوقنک مانعی و ضعف صدقک دایلیدر  
و نیجه یوز بیک ابلهک اول پوسیده اولان ناموسلر راه زنی اولمشلر در نکوهیدن ترکیجه  
بروب برچکه دیرلر و ناموسهای پوسیده دن مراد دنیوی و نفسانی اولان غرضلر  
و صورتی و جسمانی اولان ناموسلر در که بو نفسانی اولان چورک ناموسلر نیجه

بوز بیک ابله و نادانک یوانی اورمشدر و انلری ایمان و اسلام ذوقندن محروم قیلشدر  
مثلا راه حقه سالک اولق و برمر شده اتباع قلیق ایستنه سه بعض چورک ایمانی  
اولان کسه ل آتی تمییب و تعبیر ایللری نك خوفندن راه حقه سلوک ایدمز و خلقدن  
مار ایدوب ناموس جاهلیه نك ترکی بولنه کیده مز و کندیسنه دیر که خلق ایچینده  
بو قدر عرض و ناموس سمن وارد شدی بظریق حقه سلوک ایدوب برکسه به تابع  
اولور سق خلق عالم بزی عیبلر پس بو عرض و ناموسی ترک ابلهک اولیدر دیو ذوق  
ایمان و عرفاندن محروم اولور و آنک بو گونه عرض و ناموسله مقید اولسی ضعف  
صدقته و قله ایمان و عرفانته دلالت قیلور صدق قوی اولان کسه نك بو گونه  
ناموسلری بولنی اورمدی اما صدق ضعیف و ذوق ایمانندن بی بهره قیلان نیجه  
بوز بیک ابله و نادانک بو گونه چورک عرضلری و ناموسلری بولنی اوردی \*  
**﴿ چنانکه راه زن آن محنت شده بودند آن کوسفندان و غمی یارست گذشتن و پرسیدن  
محنت از چوبان که این کوسفندان تو مرا اکرند ﴾** انجیلین که اول کوسفندلر اول  
محنت بولنی اوروبی اولمش ایدیلر و اول محنت کوسفندلر دن زیاده خوف ایلدیکی  
ایچون اول کوسفندلر دن کذر ایلکه قادر اولدی و محنت چوبانه صوب و سؤال  
قیشدر بوبله دیو که ای چوبان سنک بو قیونلرک عجب بنی ایصررلری **﴿** گفت اگر  
مردی و در تورک مردی هست همه فدای تواند و **﴿** کر محنتی هر یکی را اژدر  
هایست **﴿** چوبان چونکه محنتدن بوسوالی ایشندی اکا جواب و پروب ایتدی  
اگر سن مر دایست و سنده رجولیت طبری و ارایسه بوجیع کوسفندلر سنک فدا  
وز بونک در و اکر محنت ایستک بو کوسفندلر دن هر بری سکا را اژدر هادر **﴿** محنتی  
دیگر هست که چون کوسفندان را بینه در حال از راه باز کردنیارد رسیدن ترسد که  
اگر برسم کوسفندان در من افتند و مرا بکرند **﴿** بر محنت دخی وارد که چون  
کوسفندلری کوره فی الحال بولدن کیرودوز چوبانه صور مقلقه قادر اولر اول  
محنت قورق و کندی سته بوبله دیر که اکر بن صور رسم کوسفندلر بکاد و شرلر  
و بنم باشمه اوشرلر و بنی ایصررلر چوبانندن مراد بونده عالم ربانی و مرشد راه  
زدانی اولور کوسفندلر دن مراد پوسیده اولان عرضلر و ناموسلر و دخی او هسام  
و خیالات فاسده اولور و محنتلر دن مراد عرض و ناموس قییدنده قالان و رسم  
و صورته اسیر اولان طائفه اولور محنتلر دخی متفاوتدر مثلا بریسی بوسرخ شریفده  
ذکر اولان اولکی محنت کیدر که طریق حقه بر مقدار سلوک ایلر و آنک بولنه  
فی الحال عرض و ناموسه متعلق بعض حاللر ظهوره کلور اول حاللر دن خوف  
و حذر ایلوب مبادا بونلر بنم عرضمه ضرر و ناموسمه کسر و شکست ایر کورردیوب  
توقف و تأخر ایلر و لکن بر طریق الهیده راعی و عبادت و طاعاته ساعی اولان عالم



ز بایندن سؤال ایله که جرأت و جسارت ایلر و دیر که ای مرشد ایلم وای صاحب  
عرض و نام اگر بن بو طریق کیدرسیم و بو مقامدن ایلر و نجا و ایدرسیم عجب بوناس  
بکاضر و برزلی و بونلر بنم اوزر یسه دوشوب و یاشمه اوشوب بنم عرض  
و نام و سیم کس و شکست ایر کوررلی اول مرشدانام و چوبان همای دخی اکابو کونه  
جواب و بروب دیر که اگر سن مرد طریق الهی ایستک بوجه سی سکافدا  
و قربان اولور و اگر سن مرد راه خدا دکل ایستک بولر که هر بریسی سکاژدرها  
کی اولور و عظیم ضرر و بر و بریسی دخی شول مختدر که چونک خلقک تعیب  
و تعیر ایتلرین کوره مرشدانام اولان عالم ربایندن انلرک طعن و قدحتک ضرری  
وار میدر و یا خود یوقیدر دیو سؤال و استفسار ایله که عار ایلر و قرقر که اگر اندن  
سؤال و استفسار ایلرسم عرض و نام و سیم اندن نقصان کاور دیر و بو قورقودن  
اصلا ایلر و بکده میوب نه بر عالم ربایندن سؤال و استفسار ایله که قادر اولور و نه طریق  
حقه ساوک قیاور بلکه همان خانه طبیعت ایچره سر بو شیده و مخت قالور  
﴿ مشوی ﴾ ای ضیاء الحق حسام الدین بیا \* ای صفة لروح سلطان الهدی \*  
﴿ مشوی ﴾ برام شرح مشروح ده \* صورت امثال ارار روح ده \* تا حروفش جمله عقل  
و جان شوند \* سوی خلدستان جان پران شوند ( ای حق تعالی نک ضیاسی اولان  
حسام الدین کل ای سلطان هدی اولان روحک صقالی مشوی به مشروح  
مشرح و برانک امثالتک صورته روح و برتا کم انک حروفی جمله عقل و جان اولر  
خلدستان جان جاننده پران اولر صقل کتاب و زنده برنده به صقل اوروب جلا  
و روشن ایتکه دیرل بعض نسخه ده روح نصکره و او عاطفه واقع اولمشدر بو تقدیر  
اوزره معنی ای روحک صقالی وای هدایتک ساطاتی دیمک اولور و صقال مصیقل  
معناسته اولور مشرح دیمک و رانک فقهه لایله اونلور دیر مرعی معناسته پس  
تقدیر کلام و توضیح مرام بویه دیمک اولور که ای حق تعالی حضرت تریک ضیاسی  
اولان حسام الدین کل مشوی شریفه مشروح اولان مشرح حالت ویر یعنی ظاهر  
و مبین اولان مرعای معنوی مرتبه سته اتی ایر کور تا کم مواشی نفوس طالبان  
انک کیه الفاضلین غدا پذیر اولر و نباتات معانیستندن هم وافر حظلر و لذتلر  
ونشو و غار بولر ای حیای بخش اولان عیبی دم اول مشوی شریفک صور امثال  
و قوالب اقواله نفس حیای بخش کدن روح ویر و انلری معانی اسرار الهی ایله  
زنده قیل تا کم انک حروف عالیستی جمله عقل و جان اولر جان طالتک خلدستانی  
طرفنه هر بر حرف و کلامی پران اولر و پرواز قبلر ﴿ مشوی ﴾ هم بسی  
توزار و اح آمدند \* سوی دام حرف مستحق شدند ( ای حسام الدین چایی  
هم سنک سبیکله عالم ارواحدن کلدیلر حرف دامتک جانبته مستحق اولدیلر

مستحق اصلاسته منع قیلنش معناسته در اما بونده مقید و محبوس معناسته اولور  
بعض نسخه ده حرف نصکره و او عاطفه واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره یعنی هم سنک  
سبیکله اول عقل و جان مثابه سنده اولان معانی عالم ارواحدن حروف دامتک  
جانبته کلدیلر و آندم محبوس و مقید اولدیلر دیمک اولور مشوی شریفک معانی  
لطیفه سی حسام الدین افندی حضرت تریک سعی و همتیله عالم ارواحدن  
بو حروف و الفاظ دامتک کیش و آندم مقید اولمشدر ﴿ مشوی ﴾ یاد عمرت  
در جهان همچون خضر \* جانفزا و دستگیر و مستر \* چون خضر و الیاس  
مانی در جهان \* تازمین کردن لطافت آسمان ( ای حسام الدین سنک عمرک  
جهانده خضر کی اولسون جانفزا و مستر اولسون خضر و الیاس علیهما  
السلام کی جهانده فلاسن سنک لطفکدن زمین آسمان کی اوله و الیا سده همزه  
وصاله اوفتور نقطه اوقونده وزنه خال کاور بیت اولک مصرع ثانیستند بر یاد  
لفظی مقدر اولسه ده جائزدر و بیت ثانیست مصرع اولنه مقید اولسه هم جائزدر  
و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که ای حسام الدین چایی سنک عمرک جهانده خضر  
علیه السلام عمری کی اولسون جان زیاده ایدیچی و عاجز لک دستگیری و مستر  
و دائم اولسون و یا خود معنی خضر و الیاس علیهما السلام کی جانفزا و دستگیر  
ضعفا و مستر و دائم جهانده فلاسن حتی بوزمین سنک لطفکدن آسمان کی نورانی  
اوله و معنیستند عاوشان بوله حضرت خضر علیه السلام قصه سی بر قاج  
مواضعده دور قیلشددر ﴿ مشوی ﴾ کفتمی از لطف تو جزوی زصد \*  
کرنبودی طمطراق چشم بد \* لیک از چشم بد زهر آیدم \* زخهای روح فرسا  
خورده ام ( ای حسام الدین سنک لطفکدن یوزدن بر جزوی دیر ایدم اگر چشم  
بدک طمطراق اولمیدی ولیکن بن زهر آیدم اولان بد چشمدن روح فرسا زخلم چشم  
چشم بددن مراد بونده کوزی دکن کسه ل دکلدر بلکه سوه نظر صاحب لیرد که  
بر شیک حقیقتی صحیح کور بجایر و حسد و بغض و عداوتله نظر ایدیجیلر در که  
طمطراق عظمت و خشمه دیرل یعنی ای حسام الدین افندی اگر بد چشم اولنلرک  
وسوه نظره سکا نظر قیلنلرک عظمت و خشمی و کبر و نخوتی اولمیدی بن سنک  
یوز لطفکدن بر جزوی سوبلردم و سنک بویند کان حقه اولان احسان  
و مکرمتکدن بر مقدار بیان ایلردم ولیکن زهر آب نفسلر اولان چشم بد و نظر اهل  
حسد ددن روح اسکید یچی و قلب انجید یچی زخلم چشم یاورمکه بوسوه  
نظر صاحب لری عدم معرفتکدن اهل حقه عدول و اولیا حقه دشمنی بد کوبلردر  
بن بونلرک الدن چوق زخلم چشم و هر بریک کزدم کی اولان دلندن چوق  
زهر لایحه شمش قورقمرکه سکادخی بو بد چشم لیرالم و بره ل دیدی ﴿ مشوی ﴾



جز بمن ذکرحال دیگران \* شرح حالت می یارم در بیان \* این بهانه هم زستان  
دلست \* که از ویاهاهی دل اندر کلبست ( غیر یارک حالک ذکرک رمزندن غیر  
ایله سنک حالک شرحنی تقریر و بیانه کنورمزم بوبهانه هم دله منسوب اولان  
دستاندر که اول بهانه دن کوکل ایاقلری برنوع کل ایجره در یعنی ای حسام الدین  
چلبی چونکم سنک لطفکدن سوبلکده و سنک حسن حالکی و فضل و کمالکی  
تعبیر و تقریر ایلمکده سکاچشم بدن و اهل حسدن ضرر ایشک احتمالی واردر  
پس غیر اهل کالک حالک ذکرک رمزندن غیر ایله و انلرک منساقب و حکایاتی  
ضممنده سنک اسرارکی و احوالکی اشارت و کتابت طریقیله شرح و بیان ایلمکدن  
غیری بن بیان ایلمکده قادر اوله مرزم و صراحة آتی کشف و عیان قیله مرزم اما حقیقه  
نظر اوانسه بودنی بر بهانه در و بوبهانه کوکل حیل سنکدر که اول بهانه و حیل دن  
کوکل ایاقلری برنوع معنوی با لطفده قالمش و حقیقت معنایه و اصل اوله میوب  
مذبذب اولمشدر اگر بودستان و بهانه با لطفدن اول کوکل ایاقلری خلاص  
اولیدی راست و درست اولان حقیقت معنایه وصول بولیدی و بوندن مقصودنه  
ایدوکنی بلیدی \* مثنوی \* صد دل و جان عاشق صانع شده \* چشم بدیا  
کوش بدمانع شده ( یوز دل و جان صانع عاشق اولمش اگاچشم بدیا خود کوش  
بدمانع اولمشدر یعنی بودنیاده نیچه یوز دل و جان صانع اکوان و خالق انس و جان  
حضرتلر بنک عاشق و طالبی اولمشدر ولیکن یارمز کوز و یارمز قولاق اول  
کسبه مانع اولمشدر چشم بدصانعی برخوش کوره مین و کوش بدصانع کلامنی  
برخوش استماع قیله میندر یعنی چوق کسه دل حق تعالی حضرتلرینه و دخی  
حق تعالی حضرتلر بنک وصولنه عاشق اولدی و میل و محبت قیلدی ولیکن بر سوءظن  
صاحبک طعنی و بر بدکوش مالککذم و قدحی آتی حقه عاشق اولقدن و آنک  
رسولنه انقیاد قلمدن مانع اولدی بوجه دن بر بسی ابوطالبدر و آنک قصه سنی  
بویتنلرله بیان ایدوب پیورلر \* مثنوی \* خودیکی بو طالسب آن عم رسول  
\* که نمودش شعله عربان مهول \* که چه کویندم عرب کر طفل خود \* او بکرد انید  
دین معتمد ( اول جله دن بری خود ابوطالبدر اول عم رسول که عربلرک شعله سنی  
و طعنه سنی اگاهیهب و مهول کورندی و دیدیکه عرب بکانه دیرل که کندی طفلندن  
او معتمد اولان دینی دوندردی یکی افضللری بو کونه محارده قول مقدره علت اولور  
عربان غفران وزنده و عرب ضعیفله عرب طائفه سنه دیرل و عرب قهقهه اوقاسه  
هم جائزدر ابو طالسب حضرت علی رضی الله عنک پدریدر و رسول اکرم  
حضرتلر بنک عمیدر و حضرت رسولک بعثتد نصکره وفات قلمش و کافر اولمشدر  
و حضرت رسول علیه الصلاه و السلام آنک ایمانه کلمنه چوق سعی و جهد

پیور مشاردر ولیکن \* آنک لانهدی من احبت ولیکن الله یهدی من یشاء \* آیت کریمه  
سنک موجبجه اکائاتیر قطامش و اولدخی مؤمن و مهتدی اولما مشدر و آنک ایمانه  
کلمه و کلمه سبب نه اولدیفنی بویتنلرله بیان ایلیوب پیور دل بوجه دن بری خود  
اول رسولک عیسی اولان ابوطالبدر و اکا عرب طائفه سنک طعن و تشنیعی مهول  
و مخوف کورندی و دیدیکه با محمد اگر بن سکایمان قیلورسم و تابع اولورسم عرب  
طائفه سنی بنم حقه مننه دیرل بویله دیرل که کندی طفلندن اوتری اول ابوطالب  
کندی معتمدی اولان دینی دوندردی و قدیم اولان آباواجدادی طریقیله  
دونوب کندی الله پیومش طفلک پیدا ایلمدی دینه داخل اولدی و اکا اویدی  
دیرل بن بو عاری قبول ایدم \* مرزم و سنک بولکه کیده \* مرزم دیو جواب و پردی  
\* مثنوی \* کفتش ای عمیک شهادت تو بکو \* تاکنم باحق خصومت بهرتو  
\* گفت لیکن فاش کردد از سماع \* کل سر جاوز الاثنین شاع \* من بمانم در زمان  
این عرب \* پیش ایشان خوار کردم زین سبب ( حضرت رسول اکرم صلی الله  
عابه و سلم ابوطالبه ابتدی یا ابا طالب سن بر شهادت ایله و بر کره اشهد ان لا اله الا الله  
واشاهد ان محمد عبده و رسوله دیو سوبله تاکنم بن سندن اوتری حقه خصومت  
ایلم و اکا بویله سو و یلمیکه الهی بنم عم ابوطالب سنک وحدانیتکه و بنم رسالتکه  
شهادت قیلدی و مؤمنلردن اولدی پس اتی اهل ناردن ایله ابوطالب حضرت نبی  
علیه السلام دن چونکم بو کلامی ایشستدی اکا جواب و بروب ابتدی نعم اگر چه  
بویله در ولیکن بوسوز قولقدن فاش اولور زیر اهر بر سر که ایکی دوداقدن  
مجاوز قیله و یا ایکی کسه دن مجاوز اوله لابد بین الناس شائع اولور و ظهور بولور  
پس بن بو عرب طائفه سنک دبلنده قالورم بوسیدن بن انلرک او کنده خوار و حقیر  
اولورم پس ( انصار و الانصار ) دیوب عاری و ناموسی ترک ایدم میوب اهل ناردن  
اولدی و حضرت نبی مکرم صلی الله علیه و سلم آنک اهل ناردن اولمشندن بزه خبر  
و پردی ( کافال علیه السلام اهون النار عذا یا ابوطالسب و هو متعل یغلین یغلی  
منهما دماغه ) رواه البخاری عن انس کذا فی المشارق و رواه احمد و مسلم عن ابن  
عباس کذا فی الجامع الصغیر \* مثنوی \* لیک کر بودیش لطف ماسبق  
\* کی بدی این بدلی با جذب حق ( لیکن اگر اکا لطف ماسبق اولیدی بویددلک  
جذب حقه چن اولوردی یعنی اگر چه حبیب اکرم صلی الله علیه و سلم حضرتلری  
آنک ایمانه کلمنه محبت قلدی و سماعی اولدی و ابوطالب عرض و ناموسک  
منکسر اولمشندن بددل و خائف اولدی ولیکن از لده آنک حقه لطف حق  
سبقت قلماشدی اگر آنک حقه لطف ماسبق اولیدی و حق تعالی حضرتلری  
آنک مؤمن اولسنی مراد قیلیدی حق سبحانه و تعالی کذب ایتمیله بو بددلک



و خائفك بن اولوردی مقرر در که اولردی زیر ابرقوانی که حق تعالی حضرت تری  
ایمان و اسلام جانته جنب ایسه اول قولك قبله اصلاعار و ناموسدن خائف  
اولق و طعن و تشنیع عوام کالهامدن حذر قتل قائلز اگر بر قوله ازله لطف  
الهی سبقت فیلیدی و اول قول علم الله مؤمن اولیدی بونده کافر اولز و انکار  
فیلردی (وما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله) آیت کریمه سنک موجبیه هیچ  
برنفسه مؤمن اولق صحیح اولز الا الله اذنبه و كذلك هیچ رمرشد و هادی  
(انک لا تهدی من احیت و لکن الله یهدی من یشاء) آیت کریمه سنک حسبیه  
دیلدیک کسه به هدایت قیلغه قادر اولز الا حق تعالی ک هدایت قیلبله وانی مهتدی  
ایلسبله اولور \* مثنوی \* الغیث ای توغیث المستغیث \* زین دوشاخه  
اختیارات خیت) ای خدا من مستغیث اوله نک غیاثین بوخیث اولان اختیار انک  
دوشاخه سندن الغیث غیاث مدده دیرل مستغیث مدد طلب ایلچی دیمکدر یعنی  
ای عون و مدد طالبی اولان کسه لک عون و مددی اولان خدا بوخیث اولان  
اختیار لک ایکی بلوک اولسندن مدد ایله و بزه ایکی بلوک اولسندن مدد ایله و بزی  
ایکی اختیار لک اور ته سنده مذبذب اولمقندن خلاص ایله تا کم سنک فتکده مقبول  
و مرضی اولمین اعمال اختیار قیلبه و زوسنک فتکده مرضی و مقبول اولان عمل  
هر قننی عمل ایسه آنی اختیار ایدوب اندن محروم اولیه وز \* مثنوی \* من  
زدستان و زمکردل چنان \* مات کشتم که بماندم از فغان) بن کوکک مکرندن  
و حبله سندن انجیلین مات اولدمکه فغاندن قائم یعنی ای خدای مستعان  
بن قلیک مکرو دستانندن انجیلین مات اولدم و شمول مرتبه مبهوت اولدم  
و پیدرمان قائمکه فغان و ناله قیلغه هم طاقم قالدی بودوشاخه اولان اختیار  
الهی بنی اولقدر عاجز و زبون ایله بیکه ناله و انین ایله هم وجودم قادر  
اولمدی بماندم از فغان دیمک چوق فریاد و فغان ایلمکدن عاجز قائم  
و فی درمان اولدم دیمکی اشعار ایلر \* مثنوی \* من که باشم چرخ باصد  
کار و بار \* زین کین فریاد کرد از اختیار \* گای خداوند کریم و رببار \* ده امام  
زین دوشاخه اختیار) بن کم اولامکه فلاک یوز کار و بار ایله بوکیندن فریاد ایددی  
اختیاردن بوبله دیو که ای کریم و حلیم اولان خداوند بوبایی طرفلو اختیاردن  
بکامان و بر یعنی بنکه انسان ضعیف نه شی اولامکه دوشاخه اولان اختیاردن  
ناله و فریاد قیلیم بو چرخ عالی بو مرتبه قوی و ساعی ایکن صدکار و بار ایله و بوقدر  
قوت و اقتدار ایله بو بوسودن اختیار قبولدن اوتری فریاد و فغان ایددی شول  
حینده که حق سبحانه و تعالی آنی مختار قیلانی و حامل تکلیف و امانت اولمی  
اکا عرض ایلدی پس بو آسمان طایشان اول زمانده فریاد و فغان ایدوب دیدی که

ای کریم و حلیم اولان یزدان بکاوایی چنال اولان اختیاردن امان و پرویی  
بوزدد و تذبذب و اختلافات احوال و انقلابات بالدن خلاص ایدوب امن و سلامت  
مرتبه سنه ایرکور که بن بوباری چه که قادر دکام \* مثنوی \* جذب یک  
راهه صراط المستقیم \* به زد و راه تردد ای کریم) ز برای خداوند حکیم صراط  
المستقیم یک راهه اولان جذبی ای کریم تردد یک ایکی بولندن یکدر یعنی بو چرخ  
عظیم صانع قدیمه هم بوکونه تضرع ایدوب دیدی ای خداوند حکیم صراط  
المستقیم یک طرف اولان جذبی و همیشه بی تردد و اختلاف و تیره واحده اوزره  
بر بوله کتک ایکی طرفلو اولان تردد بولندن ای کریم و حلیم بکایکر کدر دیدی  
\* مثنوی \* زین دوره کرچه همه مقصد تو بی \* لیک خود جان کندن آمد  
این دوی \* زین دوره کرچه بجز تو عزیم نیست \* لیک هر کرزم همچون بزم  
نیست) بوبایی بولدن دوکلی اگرچه مقصد سنسن لیکن بوباییکک خود جان  
چکشک کادی بوبایی بولدن اگرچه سندن غیری به عزم بوقدر لیکن هر کرزم  
بزم کبی دکادر بو بیلر دخی چرخ عظیم طرفندن دینلشدر و اول طرفدن هدایت  
و ضلالت بوللرندن نهایت مقصود خدای تعالی حضرت تری اولدیفته بوکونه  
اشارت قیلشدر که لسان آسمان بوبله دیر که خداوند بو خیر و شر و نفع  
و ضرر بوللرندن اگرچه بالکلیه مقصد همان سنسن و کل طریق نهایی لابدسکا  
مشی اولور لیکن بوزدد و تذبذب طریق جان چکشک اولدی و کاهی روح  
جانته مائل اولق و کاهی نفس و هوا به اویق جانته محکم جفا و اذا قیلدی امور  
آخره و حظ روحه و عبادت و طاعت مشغول اولور سق نفس رنجیده و پرالم  
اولور و اگر نفسک حنا و وطنه و مشتهایته اشتغال قیلور سق روح اذواق روحانیه دن  
محروم قالور و اشواق ربانیه و ارزاق سبحانیه دن بی بهره اولور و عظیم الم واضطراب  
قیلور (من احب دنیا به آخره و من احب آخره اضرب دنیا) حدیثک  
مفهومی اوزره دنیا به محبت ابدیسم آخره ضرر و آخره محبت ایلرسم دنیا به ضرر  
کاور پس بوباییکک جان چکشک کادی و بوبایی بولک اور ته سنده متردد اولق  
جان و تنه بیوک محنت و مشقت اولدی اسکچه (فایماتوا لوقم وجه الله)  
آیت کریمه سنک حسبیه بوبایی بولندن سندن غیری به قصد و عزیمت  
اولز و دخی (و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال) آیت کریمه سنک دلالت ایلمدی  
معنای باطنی اوزره بوبیین و شماله مائل اولان کسه لری هم سندن غیریسی تغلیب  
و تحویل قیلز ولیکن حقیقه نظر اولسه بزم رزم کبی اولز و نیم بحیمه مشایبه کلز  
و اهل جهنم اهل جنت ذوقنی بولز الحاصل قهر اطف کبی و نعمت نعمت کبی  
و راحت زحمت کبی و منحت محنت کبی اولز پس یکدل و یکجهت اولق اولی در



دیدنی \* مثنوی \* در بی بشتو بیانش از خدا \* آیت اشققن ان یحملنها  
 بونک بیانی قرآن عظیمه خدای تعالی دن ایشت اشققن ان یحملنها آیتی بوییت  
 سورة احزابك آخرتده اولان (انا عرضنا الامانة علی السموات والارض) آیت  
 کریمه سته اشارت اولور و بوییت کریمه نك تفسیری جلد اولده بیر چتکی حکایه مننده  
 هر ورایلسدی انده طلب اولنه و توضیح معنی بویله دیک اولور که بواستماک قبول  
 و اختیار ایلکدن فرار و اشفاق ایلدیکنک شرح و بیانی حضرت قرآنده (فابین  
 ان یحملنها و اشققن منها) آیتی خدای تعالی نك کلامدن استماع ایله کور که  
 بومر تبه قوی و متین اولان آسمان و زمین بارامانی چکمه که و اختیار ایله طاعت  
 ایتمکه قادر اوله میوب اندن فرار ایتدی و انسان درد مند (و خلق الانسان ضعیفا)  
 مفهومی منده مظهر ایکن هر چه باد آباد دیوب آتی حامل اولدی و ظلوم و جهول  
 اولدیفندن آتی ارتکاب قیلدی (یت) آسمان بارامانت نتوانست کشید \*  
 قرعه کار بنام من دیوانه زدند \* مثنوی \* این ترده هست در دل چون و غا \*  
 این بود به یا که آن حال مرا \* در تردمی زند در هم دگر \* خوف و امید بهی  
 در کروفر) بوتردد قلبده جنگ و غا کیسدر بویله دیو که بنم حاله بوی ابودر  
 و یا خود اوی ابودر تردده بری برینه اورر کروفرده خوف و بهلاک امیدی یعنی  
 کوکله بوتردد خار ج عالمده اولان جنگ و جدال کیسدر بر اکه قلبه ایکی خاطره کاور  
 و بری بر لبله منازعه قیور حتی کوکل ایکی کارک مایبندده متردد اوور و دیگر که عجبا  
 بنم حاله بهتر و انفع اولان بوا کار میسدر و یا خود اول بر کار آخر میدر تردد حالده  
 اول متردد اولان کسه نقصان خوفنی و بهلاک امیدی کروفرده بری برینه اورر  
 یعنی قلبه ایکی درلو کارک خاطره سی کلوب مستولی اوور و متردد اولان کسه اول  
 حینده مثلا دگر که اگر بن شو کاری ایشلرسم اندن نقصان خوفنی و واردر و دونوب  
 اول کاردن فائده اولق امیدی هم اکا اورر پس اول کاردن نقصان خوفنی کلد کده  
 آتی ایلکه مانع اولور و فی الحسالت به بهلاک امیدی کلد کده انی ایشلکه مائل اولور  
 و دیگر که بلکه بونم حاله انفع اوله و فی الحال به نقصان خوفنی اول ایشی ایشلکدن  
 آتی منع قیور و اول کسه بوا یکی خاطره مایبندده (مذبذب بین ذلک لالی هؤلاء  
 و لالی هؤلاء) قولنک مفهومی منده مظهر اولوب قالور خلصنا الله وایاکم من التردد  
 و الاضطراب و هدانا وایاکم الی الخیر و الصواب

\* مناجات و پناه از حق جستن از فتنه اختیار و از فتنه اسباب اختیار که سموات  
 \* وارضین از اختیار و از اسباب اختیار شکو هیده اند و ترسیده اند  
 بوسرخ شریف حق تعالی به مناجات ایتمک و فتنه اختیاردن و فتنه اسباب اختیاردن

اوزی حق تعالی حضرت تازیدن پناه و ملجا طلب ایتمک بیاننده درزیر آسمانلر و ارضلر  
 اختیاردن و دخی اسباب اختیاردن هیت آلدیلر و قورقدیلر \* و خلقت آدمی مولع افتاد  
 بر طلب اختیار و اسباب اختیار خویش \* و خلقت آدمی اختیار طلبی اوزره و کندینک  
 اختیارنک اسبابی اوزره مولع و حر یص واقع اولدی \* چنانکه بیمار شد اختیار  
 خود را کم یبند صحت خواهد که سبب اختیارست تا اختیارش بیفزاید و منصب  
 خواهد تا اختیارش بیفزاید \* آنچنین که آدمی بیمار اوله کندینک اختیاری کم  
 و معدوم کوره خدادن صحت استر تا آنک اختیاری زیاده اوله که صحت سبب اختیاردر  
 ز یرا صحت بر سرمایه در که استرسه آنکله آدمی ضلالت اختیار ایلر و استرسه  
 هدایتی اختیار ایلر و صحت بولد قد نصکره خدادن منصب استر تا آنک اختیاری زیاده  
 اوله ز یرا منصب دخی بر سرمایه در که آدمی استرسه آنکله شر اختیار ایلر و استرسه  
 خیر اختیار ایلر \* و مهبط قهر حق در اتم ماضیه فرط اختیار و سبب اختیار بوده  
 است \* و اتم ماضیه ده حق تعالی نك قهر نك هبوطی و نزولی فرط اختیار و سبب  
 اختیار اولشدر مهبط مصدر میمی اولورسه معنی بودر اما اسم مکان اولورسه معنی  
 محل هبوط قهر الهی و منزل نزول غضب ربانی اتم ماضیه ده اصل کثرت اختیار  
 و سبب اختیار اولشدر یعنی بونک فرط اختیاری و سبب اختیاری حق تعالی نك  
 قهر نه محل کله در دیک اولور \* هر کز فرعون کرسنه و بی نوا کس ندیده است \*  
 کور که فرعون هر کز بر کسه آج و بی نوا و محتاج کور میسدر پس اول بوقدر فرط  
 اختیار و سبب اختیار ایله از غن اولدی حتی ربوبیت دعوا سن قیلدی پس مهبط  
 قهر الهی اولدی بوندن ماعدا اتم ماضیه دن تقدر مقهور و ارایسه انلر که هلاکته  
 سبب فرط اختیار و اسباب اختیار اولشدر بوندن حصه بوا ولدیکه ورع و تقوا سی  
 اولین کسه اختیاردن و اسباب اختیاردن حذر ایتمک و قناعت بولنه کتک اولی  
 و الزمدر \* مثنوی \* اولم این جزرومد از تورسید \* ورنه ساکن بود این بحر  
 ای مجید \* هم از انجای این تردددادیم \* بی تردد کن مرا هم از کرم \* ابتلا ام  
 می کنی آه الفیث \* ای ذکور از ابتلات چون اثاث) الهی و سیدی و مولایی اول  
 بو بحر درونک جزرومدی سندن و سنک هوا کدن ایرشدی بو خسه بنم بودر یای  
 باطم ای مجید و حید اولان خدا ساکن ایدی که بنم قلبده هیچ بر جانیته میل قلمغه  
 اصلنده هیچ بر طلب بوقدر بلکه مقاب القلوب و الابصار و محول الاحوال  
 و الافکار سنسن خدا با هم اول بردنکه اطفکدن بکا بوترددی و یردک و بی  
 بین الامرین متردد و مقصیر اولق منزله سته ایر کوردک استر مکه لطف و کرمدن  
 هم بی تردد ایله و بی بو ورطه جبرندن خلاص ایدوب جاننی انعام و احسانکله  
 طویله سید این ضعیفی ابتلا ایلر سن آمد دسندن ای ذکور و رجال سنک ابتلا



وامتحان کردن اناندر پس لطافت کردن بزی امتحان قیله و بزی کندی نفسمه و اختیار هر  
بر آن یله اصمرله بلکه همیشه و کلسن اولوب بزی خیر او و نافع اولان عیالری  
میسرایله **مشوی** \* تابکی این ابتلا برب مکن \* مذهبی ام بخش و ده مذهب  
مکن) بوانلا نیجه به دك یار بی بی مبتلا ایله بکار مذهب بخش ایله اون مذهب اولله  
مالک الملکا غیر المغضوب اولان صراط مستقیم بزی هدایت قبل سبل متفرقه  
و طرق شیطانیه ده بزی پراکنده دل قیله و خواطر مختلفه و افکار متوجه ایله هم  
قلبری حیران و پریشان ایله بلکه بوجه دن سنک رضای شریفکه و تقای  
اطیفکه موصل اولان طریق مستقیم بزی موفق و ميسرایله کاه اول جانب و کاه  
بوجانبه مائل اولنلردن اولیه و زو کاهی ضلالت و کاهی هدایت و کاهی دنیایه  
و کاهی آخرته قصد و عزیمت قیله و ز **مشوی** \* اشتری ام لاغری و پشت  
ریش \* ز اختیار همچو پالان شکل خویش \* این تراوه که شود این سوکران \*  
آن تراوه که شود آن سوکشان) ای قوی و قادر اولان خدا بن برافقه سی یاغر لاغر  
اشترم کنده بک پالان شکل اولان اختیار مدن بوماند تراوه اولان اختیار کاه اولور که  
بوجانبه آخر مائل اولور اول تراوه کاهی اول جانب چکیچی او اور تراوه محفه به  
دیرل فی المثل انسان بر اشتر کیدر و روحانیه و دین و طاعت اولان میل بر تراوه  
کبی و نفسانیه و ضلالت و مصلحت اولان میل هم تراوه کیدر اگر اول جانب  
کران و ثقیل اوله بوجانب خفیف اولور و اگر بوجانب کران اوله اول جانب  
خفیف اولور بجن بدو و نك یوی بویه ناهوار اوله لایداول دوه اوله ناهوار  
اولان برك الله پشته ریش و لاغر اولور كذلك عاقل اولان انسان دخی بو کونه  
بارنا هموارك الله خسته دل اولوب تحیف و لاغر اولور **مشوی** \* بفکن  
از من حل ناهوار را \* تابینم روضه ابرار را) الهی بدن ناهوار اولان حلی  
براق تا تم روضه ابراری کورم ابرار برك جمیدر اصحاب صحبک جمی اولدیغی کبی  
بر محسن و مطیع اولان کسه به دیرل و ابراری \* هم المطیعون الذین لا یؤذون الذر  
ولا یفعلون الشر \* دیوانه بک ایشلردر و ابرارک روضه سندن مراد مقام لریدر  
پس تقدیر کلام بویه بک او اور که خدا یا بونا هموار اولان باری و بومختلف اولان  
اختیاری بنم ظاهر بدن آشفه براق ناخفیف الحاذ اولم و سکا کاله اطاعت قبل  
ویکدل و یکجهت اولان ابرارک مرتبه منی کورم و انلرک و اصل اولدیغی مقامه  
بندی اول مقامه و اصل اولام **مشوی** \* همچو آن اصحاب کهف از باغ  
جود \* می چرم ز ایفاظ نه بل هم رقود \* خفته باشم بر عین بار بار \* بر نکردم  
جز چو کو بی اختیار \* هم بتقلب تو نازات الین \* با سوی ذات الشمال ای رب  
دین) اول اصحاب کهف کبی که جود باغندن اولیم ایفاظدن دکل بلکه بونلر

رقود در دیدیک احوالن دن نه کم انلر حقه سده دیک \* و تحسبهم ایفاظا وهم  
رقود \* یعنی اول اصحاب کهف راقد و نام اولوب و کندی لک تدبیر و اختیاری  
قیدندن قورنلوب سنک باغ جود کدن اولتد قوری کبی بندی سنک باغ جود کدن  
اولیم و کندی وجود قیدندن خلاص اولم عین اوزره و یا خود یسار اوزره خفته  
اولم یعنی روحانیت و دیانت جانبی اوزره استراحت قیلم و یا خود بشریت  
و نفسانیت جانبیه بخود و بی اختیار آسوده اولم اختیار سز کوی کبی اولقندن  
غیری طویم بلکه سنک چو کان اراد تنکده و میدان حکم و تصرف کده بی اختیار  
کوی کبی استدیگی جانب غلطان اولم ای رب دین سنک تقلب کله ذات الیمینه دك  
و یا خود ذات الشمال طرفه بل و حرکت قیلم نه کم \* نقابهم ذات الیمین وذات  
الشمال \* مفهومی اوزره اصحاب کهف کاه ذات الیمینه و کاهی ذات الشماله تقلب  
ایداک بزدخی استر که سنک کهف اما نکه بی اختیار اوله و ز و بزی کیف مایشاء  
دباید بک کبی کاه روحانیت طرفه و کاهی جسمانیت طرفه و کاهی دنیا و کاهی  
آخرت جانبیه نقاب ایله سن نه کم حبیبک ( اللهم لاتکافی الی نفسی طرفه عین  
ولا اقل من ذلک) بیوردی بزدخی سنک جنبه بود عینی ایدر که بزی دخی کندو  
نفسمه طرفه العینده و اندن اقل اولان آمده حواله ایله سن بوینلر سوریه کهم فده  
اولان آیت کریمه به اشارت او اور قال الله تعالی فی حق اصحاب الکهف (و تحسبهم  
ایفاظا وهم رقود و نقابهم ذات الیمین وذات الشمال \* بو آیت کریمه نك تفسیری  
جلد اولده وزیر حکایه سنده مرور ایله دی انده طلب اوله **مشوی** \*  
صد هزاران سال بودم در مطار \* همچو ذرات هوا بی اختیار) صد هزاران  
سال مطارد اولدم هوانک ذره لر کبی اختیار سز اولدم یعنی بوطالم شهادته  
کلردن و بودام نه گرفتار اولمزدن اول عالم ارواحک چو لان کاهندن ذرات هوا  
کبی اختیار سز پروازده اولدم و سنک حول و قوتکله سیر و حرکت قیلم  
**مشوی** \* کفر فراموشم شدست آن وقت و حال \* یاد کارم  
هست در خواب از حال \* می رهم زین چار میخ چار شاخ \* می جهم  
در مسرح جان زین مناخ) اول وقت و حال اگر چه بکا فراموش اولمشدر  
بکا خوابده از حال ایلاک یاد کار اولدی بو چار شاخ اولان چار میخدن قورتلورم  
بومناخدن جان مسرخته صحرارم یعنی اگر چه اول عالم ارواحده اولان وقت  
و حال حالا بکا بوجسم مرتبه سنده فراموش اولدیمه بکا عالم خوابده از حال ایلاک  
اندن یاد کار و نمونه در هر شب بوجار عنصرك چار میخدن قورتلورم بومناخ  
طبیعتدن جازم ماسنه صحرارم مناخ اصلنده دوه چو که جک بیره دیرل بونده  
مقام طبیعت مراد اولوز مسرح مرعیه دیرل **مشوی** \* شیران ایام



ماضیهای خود \* میچشم از دایه خواب ای صمد ) کندبک اول ماضی اولان ایامک شیرینی ای صمد دایه خوابدن طنارم یعنی ای احد و صمد اولان پادشاه اول عالم ارواحده کندبک بکن کونلر بک شیرینی و لذتی خواب دایه سندن طاعنم اولورم و اول ایام گذشتهدن اولان لذتلی و چاشنیلری حالاعالم خوابده و اولورم و عالم خوابده هر نه عمل قیلورسم بی اختیار قیلورم چونکم بودنیادخی حلم نام کبیر استر مکه بونده دخی بی اختیار اولم و همیشه سنک ارادت و اختیار کله سیر و حرکت قیل \* مشوی \* جله عالم ز اختیار هست خود \* میگر یزد در سوی سرمست خود \* نادی از هو شیاری وارهند \* ننگ خمر و زمر بر خود می نهند ) جله عالم کندبک وجودندن و اختیارندن کندبک سرمست اولسی جانبته بخار تا بر دم هوشیار لقدن فورتهلر کندیلر بک اوزر بته خمر و زمر ننگی فورل یعنی اگر نفس الامر ده نظر اولسه جمیع اهل عالم کندبک وجودی قیدندن و اختیاری دامنندن کندبک سرمست اولسی و بخود و بی اختیار قالیسی طرفنه بخار خمر ایچمک و دودک و نای چالقی عینی کندیلر فورل و بین الناس بو حاللرله معیوب و مذموم اولغه راضی اولورل تا کم بر دم هوشیار لقی قیدندن فورتهلر و بخود لقی و بی اختیار لقی لذتی بولهلر \* مشوی \* جله دانسته که این هستی فحشت \* فکر و ذکر اختیاری دوزخست \* می کر یزد از خودی در بخودی \* یا بستی یا بشغل ای مهندی ) زیرا جله ناس بونی بتشدیر که بوجازی اولان و اراق فخر اختیاره منسوب اولان فکر و ذکر فی المثل دوزخدر یعنی اختیاره منسوب اولان فکر و ذکر و ذکر خلق مضطرب و متالم اولورل پس بوفکر و ذکر اختیاری فی المثل دوزخ کی اولور چونکم باخود اولقده و قید اختیاره قالمقده بو خلق عالم عذاب الیم کوررل آخر الامر باخود اولقی مرتبه سندن بخود لقی و بی اختیار لقی جانبته بخار یا بستی کله و باخود بر کار عمل شغل ایچمکه ای مهندی یعنی ای مهندی اولان کسه بو خلق عالم باخود اولقده و دائم اختیار ایچره قالمقده کورر که عظیم الم واضطراب وارد بر پس یا بستی اولقده و باخود بر کار اشتغال قلمقده کندیلرینی اوتغی و بخود اولقی مرتبه سنه بخارلر و بخود اولقندن اوتری بایک لر و باخود شراب ایچرل ولیکن بومستلک و بوکونه بخود لقی اذن حقه اولدی بچیون مقبول دکلدر ایچون اول حالت ایچره روح باقی قالیوب بته کندی منزلته عودت ایلر \* مشوی \* نفس را ز آن نیستی و ای کشتی \* زانکه بی فرمان شد اندر پیهشی ) الحاصل نفسی اول نیستلکدن کبر و چکر سن زیرا که بی هوشلای ایچره بی فرمان کندی یا بستی و یا خمر و یا خود زمرله و یا خود بونلر بکزر بر امرله کندبکی بر قاج ساعت نیست و بی خود قیلر سن و بی اختیار و بی هوش اوله سن نفسی اول بوقلقدن باخود لقی

و هشیار لقی منزلته چکر سن زیرا که نفس بیهوشلای عالته بی فرمان الهی کتش و اول بی خود لقی و سرمستلکی اول کندبسته اختیارا بتشدیر پس باخود لقی جنسندن فورتلغه و وجود مجازی قیدندن خلاص اولغه اذن الهی اولنجه قادر اوله من و مجرد بوکونه کیفیات و بعضی اسباب و آلات واسطه سیله زندان طبعندن و قید بشریتدن خروج قیلر من و نجات بوله من \* مشوی \* لیس للجن و لالانس ان \* تنفذوا من حبس اقطار الزمن ) جن ایچون و دخی انسان ایچون بوقدر زمانک اقطارندن یعنی کنارنک حبسندن نفوذ و خروج بوقدر سور و رحمانه اولان آیه اشارتدر تفسیری جلد اولده داستان چنکیده مرور ابتدی اده طلب اولنه \* مشوی \* لانفذوا الا بسطان الهدی \* من تجاوز یف السموات العلی ) سموات علانک تجاوز یفندن بر کسه به نفوذ بوقدر الاهدایت سلطانی ایله یعنی آسمان بلندک اورتلرندن بر کسه خروج ایچمکه قادر دکلدر الاهدایت الهی قوتیله و قوت ربانی واسطه سیله \* مشوی \* لاهدی الا بسطان یقی \* من حراس الشهب ( روح المتقی ) هدی بوقدر مکرشول سلطانه که متقینک روحنی شهبک حراسندن حفظ ایلر یقی فعل مضارع در و قی یقی دن بحفظ مناسبه اعرابدن محلی بحر و ر صفتیدر ساطانک حراس ضم حاه مهمله ایله حارسک جمیدر اصلنده تشدید ایله در وزن ایچون تخفیف ایله اوقنور شهب شهابک جمیدر شهاب رجم شیاطین ایچون رمی اولانان نجمه دیرل حراسک شهبه اضافتی بیانیه در روح المتقی یقی لفظنک مفعولیدر و بوقدر اوزره معنی شهب سابقه نک حارسلرندن اصلا بر احد ایچون هدایت و مطلوبه وصلت بوقدر الامتقینک روحنی حفظ ایلین سلطان سبیلله من حراسده حرف جر هدایه متعلق اولوب روح المتقی هدایه مفعول اولسه هم وجهدر بوجه اوزره تقدیر کلام لاهدایه روح المتقی من الحراس الی هی الشهب الزاهرة الامعاونه سلطان حافظ دیمک اولور یعنی متقی اولنلرک روحنه شهب ناقبک حارسلرندن اوتری تجاوز یف سعادتن نفوذ ایدوب عالم ارواحه و ملکوت سمایه و اصل اولغه هدایت بوقدر الاکل شی قبومیتیه حفظ ایلین سلطان سبیلله دیمک اولور کور که ارواح خبیثه سلطان الهی اولمدین آسمانه خروج ایلکه قصه ایدرل بر فحوای ( و یقذفون من کل جانب دحورا و لهم عذاب و اصب ) شهاب ناقب انلری خاک ملاصق و ملازب ایلر پس بر احد بلا اذن سلطان و اقی اکاصعود و عروجه و آندن نفوذ و خر وجه قادر دکلدر الا آنک اذن و ارادتیله پس بر کسه دخی کندی مرتبه بشریه و قیود جسمانیه سندن نفوذ و خروج ایدوب آسمان روحانیه خروج قیلر و وجود قیدندن خلاص اولغه قادر اولر الا حق تعالی حضرتلر بک اذن و ارادتیله \* مشوی \* هیچ کس را ناکرد



اوقنا \* نیست رعد در بارگاه کبریا ) هیچ کس به تا کم اول کسه فنا اولیه بارگاه  
کبریا به یول یوقدر یعنی بارگاه حضرت حق هیچ بر کسه ایچون یول یوقدر  
تا اول کسه فنا اولیه هماندمکه اول کسه فانی اوله بارگاه کبریا به انکچون یول اولور  
مشوی \* پیست معراج فلک این نیستی \* عاشقار مذهب و دین نیستی  
فلک معراجی نه در یوقلددر عاشقارک مذهب و دینی یوقلق و فنادر یعنی فلک  
معنایه آلت عروج و زربان نه در دیرسک یوقنای وجود مجازیدن که بالکلیه  
کنیدین حکمک و یخودلق شرابی ایچمکدر عاشقارک مذهبی و دینی همان  
کندیلرنی محو و فانی قلیق و خود بین و خودرای اولمقدن و انانیتله انصاف قلدن  
بالکلیه اولمقدن و یوقنایک شرح و بیانی حد و نهایت طومر و شرح و بیانه کلز  
مشوی \* پوستین و چارق آمداز نیاز \* در طریق عشق محراب ایاز ) عشق  
طریقته نیاز جهندن ایازک محرابی پوستین و چارق کلدی یعنی ایاز ابتدای حالده  
اولان پوستینی و چارقی سلطان محمودک عشق یولده محراب قبلدی نیاز مندلک جهندن که  
هر کون واروب پوستینی و چارقی کوروب ابتدای حالی یلوب کبر و عجبیدن بری  
اولوردی کذلک خاکله نطفه پوستین و چارق کیدر ایاز سیرت اولان عاشقارک  
طریق عشق الهیه نیاز جهندن بومانده ایاز چارق و پوستین اولان خاک و نطفه  
محرابی کلدی یوعاشقار هم هر دم خاک و نطفه بی نظر لاندن دور ایترزل و انلری  
کوردیکه کندی اصلارنی ییلوب و بی وجود اولدقلرنی کوروب کبر و انانیت سمته  
کلز \* مشوی \* کرچه او خود شاه را محبوب بود \* ظاهر و باطن لطیف  
و خوب بود \* کشته بی کبر و یاکینه \* حسن سلطان ارارخش آینه \* چونکه  
از همتی خود اودور شد \* منتهای کار او محمود شد ) اگرچه خود اول ایاز شاهک  
محبوبی ایدی ظاهر و باطنی آنک لطیف و خوب ایدی اول ایاز بی کبر و بی کینه  
اولش حسن سلطانه آنک یوزی بر آینه اولش ایدی چونکم کندی وارلغندن  
خود اول دور اولدی آنک کارنک منتهاسی محمود اولدی ایازک قصه بی مفصل  
و مشروح جلد خامسک او اخره قریب مرور ایلسدر بونده ایازدن مراد مرتبه  
محبوبیت ارن و یلبر اولور اسکرچه هر برولی پادشاه حقیقتک محبوبی اولدی  
ظاهری و باطنی لطیف و خوب اولدی ولیکن هر برولی بی ریایی کینه اولش و آنک  
روی جانی سلطان حقیقت بر لطیف آینه کلدر و سلطان حقیقت آنک مرآت  
وجهنده اوصاف و آناری ایله تجلی قلددر چونکم کندی وارلغندن اول محبوب  
الهی اولان ولی دور اولدی آنک جله کارنک منتهاسی محمود و مدوح اولدی  
نه کم ایازک کارنک نهایی مقام محمود اولدی و شاه محمودانی کندی مقامه اجلاس  
قبلدی کذلک ولی کامل دخی مرتبه محبوبیت اید کد نصکره آنک منتهای کاری

مقام محمود اولور \* مشوی \* زان قویتر بود تمکین ایاز \* که ز خوف کبر کردی  
احتراز \* اوممذهب کشته بود و آمده \* کبر و نفس را کردن زده ) ایازک تمکین  
و ثباتی اندن قویتر ایدی که ز کبر خوفندن احتراز ایدردی اول ایاز مذهب  
اولش ایدی کبرک و نفسک بوینی اورمش ایدی یعنی ایازک تمکین و ثباتی اول منصب  
و ماله مغرور و معجب اولمقدن قویتر ایدی که کبر خوفندن اول احتراز ایدردی و کبر  
و عجبیدن احتراز ایلدی ایچون هر کون پوستین و چارقه نظر ایتمک کیدردی ایازک  
تمکینی بوندن قوی و مرتبه سی بوندن عالی ایدی زرا اول ایاز اخلاق ذمیه دن  
بالکلیه پاک و مذهب اولمشدی و کیش کبرور پاک و نفس پر دغاک بوینی اورمشدی  
بس ایاز بو گونه کار و پی سازی چونکم کندیک مرتبه سی بوندن اعلا در ایچون  
ایلدردی دیسک جواب بیوررل و دیرل \* مشوی \* بابی تعلیم مبرکدان حیل  
\* یارای حکمتی دور از وجل \* یا که دید چارقش زان شه پسند \* کر نسیم نیستی  
هست بند ) ایاز بو حیل و کاری با تعلیم دن اوتری ایلدی با خود خوف و حذر دن  
دور بر حکمت ایچون ایلدی یعنی ایاز هر کون چارق و پوستنه نظر ایتمک حیله سنی  
یارای تعلیم انام ایتمش اوله و با خود کبر و غرور خوفندن دور بر حکمت خفیه ایچون  
ایتمش اوله با خود اکا چارق کورمک اندن اوتری مقبول و پسند اوله که یوقلق  
نسیندن وارلق بندر یعنی اکا چارق و پوستنه نظر ایتمک انکچون مقبول اولدیکه  
فنا و فقر حقیقی نسیندن و وجود مجازی برین کیدر بس هر کون اول چارق و پوستینه  
نظر ایتمکی سوزدی \* مشوی \* تا کاشایدنخه کآن بر نیستیست \* نایابد آن نسیم  
عیش و زینت ) تا شول دنخه آچه که اول دنخه یوقلق اوزره در تا کم اول حبشک  
وزینتک نسیمی بوله دنخه اگرچه قبر اوزره بنا اولان خانه به دیدیلر ولیکن هر دینه  
اوزره بنا اولان خانه به دیدیلر ولیکن هر دینه اوزره بنا اولان خانه بی دینه  
معناسند استعمال ایلدیلر بونده دینه معناسی مراد اولور و دینه دن مراد هم  
وجود حقانی و امیرار بانی دینه سی او اور و نقییر کلام بوله دیمک اولور که  
ایاز هر کون چارق و پوستینه نظر ایلمک ملازمت قیلور و اگر اغیب اولوردی  
تا کم شول دینه اکا قیغ اوله که اول دینه یوقلددر در چونکم اول یوقلق اوزره  
وضع اولسان دینه بی بوله تا اول عیش ایدی و زندگانی سرمدی نسیمی بوله  
و همیشه راحته و اصل اوله \* مشوی \* ملک و مال و اطلس این مرحله \*  
هست بر جان سبک و سلسله \* سلسله زرین بید و غره کشت \* مانند در سوراخ  
چاهی جان زدشت ) بومر حله تک ملک و مالی و اطلسی سبک و اولان جانک  
اوزرینه سلسله در بومر حله تک اهلی سلسله زرینی کوردی مغرور اولدی  
برچاهک سوراخنده جان دشتدن قالدی این مرحله دن مراد بو دنیا در یعنی



بودنیانك ملك و مالی و اطلس و لباسی و دولت و اقبال سبک و اولان جانك و طریق  
الهیة تیز و اولان صاحب عرفانك کردنی اوزره بر قید و سلسله کیدر رسالک  
مادامکه بوساسله بی کردن جانندن دور اینجه صحرای حقیقت جاننه کتمکه قادر  
اوله من زرا زر بن اولان سلسله بی کورد کده مغرور اولور و بومر حله دنیانك  
زیب و زورته الدانور پس جان روحانی و صحرای حقانیت سیزدن بر قیودایی  
ایچره قالدور بوطالم طبیعتده جانك قالمی بر سوراخ چاه ایچره قالمی کیدر و جاء  
و منصبه مبتلا اولمی بر سوراخ چاهه دوشوب انده قالمی و بر لطیف صحرانك  
سیردن محروم اولمق کیدر \* مشوی \* صورتش جنت معنی دوزخی \*  
افعی \* بر زهر و نقشش کارخی \* بومر حله دنیانك صورتی فی المثل جنت و معناده  
بر دوزخ بر زهر افعی و انك نقشی بر کار خدر پس بوسورتا جنت و معناده دوزخ کبی  
اولان جهانیه کولکل باغله و بحسب المعنی مار و بحسب الصورة پرنش و نیکار  
اولان دنیایه زنهاردل و یرمه که انك نوشی معناده نیشدر که عارفردن بری بو ینلری  
مناسب دیمشدر ( بیت ) دل درجهان میند که یار بست بی وفا \* جاهلیست  
بی شراب و شرابست بی صفا \* نوشش مچش که زهر افاعیست در عقب \* خورش  
مخور که رنج خارست در قفا \* مشوی \* کرچه مؤمن را سفرند هضر \*  
لیک هم بهتر بود ز اینجا کذر \* کرچه دوزخ دور دارد زونکال \* لیک جنت  
به دورا فی کل حال ) اگرچه مؤمنه سفر ضرر و یرمز و لیکن اول یردن کذر ایانك  
مؤمنه اول و بهتر در اگرچه دوزخ مؤمندن نکال و عذاب دور طوتار لیکن  
جیع حالده اکاجنت ابودریعی بودنیانکه معناده دوزخ کیدر مؤمن و متقی اولان  
کسه به بودنیان و مافیهانك اصلا ضرر و زبانی اولر دوزخ مؤمن و متقی اولان  
کسه دن نکال و عذاب دور طوتدینی کبی دنیاهم مکر و ضرری اول مؤمن  
و منفیدن دور طوتار و لیکن مؤمنه لایق اولان اندن کذر ر قطفدر و هر حالده مؤمنه  
جنت ملکی اولی و بهتر در ( بیت ) دع الفواد عن الدیازینتها \* فصفوها کذر  
والوصل هجران \* وکل وجدان حظ لا یثابله \* فان معناه فی الحقیق فقدان  
\* مشوی \* الحذر ای ناقصان زین کلرخی \* که بکاه صحبت آمد دوزخی \*  
ای ناقصان بو کلر خدن حذر ایانك که صحبت وقتده بر دوزخ کلدی یعنی ای ناقصان  
العقل اولان اهل دنیا بو بر کلر خ محبوبه کبی اولان دنیادن بغایت حذر ایانك که  
اکامقارنت و ملاقات وقتده اول بر دوزخ کلدی و انك قول بحسب الظاهر مضحک  
و فعلی مبکی اولدی کما قال الانوری من لسان الدنيا نصیحة لاهلها ( نظم ) هی  
الدنيا تقول علی \* فیها \* حذار حذار من بطشی و فتکی \* فلا یفرکم منی ابسقام  
\* فقول مضحک و الفعل مبکی \* و دنیانك صورتانقش و زیورله بر کلر خ عروس

و باطنده و حین صحبتده بر زشت و عبوس دپوسیرت اولدینی تعلیم ایلمکدن اوتری  
بو حکایت غریبه بی ایراد ایدوب بیوررل

\* حکایت آن غلام هندو که برخدا وندزاده خود پنهان هوا آورده \*  
\* بود چون دختر را با مهر زاده عقد کردند غلام خبر یافت رنجور شد \*  
\* و میخواست و هیچ طبیب علت او را در نمی یافت و او را زهره و بارای کفتنی \*

بوسرخ شریف و بویسان لطیف اول هند و غلامك حکایتیدر که سکندی  
افندیانك دخترینه نهانی محبت کتورمش ایدی چونکه اول دختری بر مهر  
زاده به عقد ایلدیلر اول غلام واقع اولان عقد و نکاحدن خبر بولدی زیاده المندن  
رنجور اولدی و نار فرقتدن ایدی و نحیف و لاغر اولدی و هیچ بر طبیب اول  
غلامك علت و مرضی بوله مدی و بيله مدی و اول غلامه کندی دردنی بر کسه به  
دیلمکه زهره و طاقت یوق ایدی تنکم نظم شریفده بیان بیوررل \* مشوی \*  
خواجه را بود هند و بنده \* پروریده کرده اور ازنده \* علم و آدابش تمام  
آموخته \* دردش شمع هنر افروخته \* پروریش از طفولیت بنار \* در کنار  
لطف آن اکرام ساز ) بر خواجهك هندو بر غلامی و ار ایدی بلسش آنی بر زنده  
ایلمش ایدی بومصرع آن خواجه آن بنده را پروریده و زنده کرده بود تقدیرنده  
اولور و اول بنده بی نه ایله زنده ایلدیکنه بو ینلرله اشارت ایابوب دبر خواجه اکا علم  
و آدابی تمام او کرشمش و اول غلامك قلبنده هنر شمعنی شعله لندرمش ایدی اول  
اکرام ساز لطف کناننده ناز ایله طفولیت زمانندنبری اول غلامی بلسش ایدی  
و کوچك ایکن اتی آلوب ناز و نغم ایله لطف و احسان قوجاغنده اول اکرام و انعام  
صاحبی خواجه آنی زبیه قیلش ایدی \* مشوی \* بوده هم این خواجه را خوش  
دختری \* سیم اندامی کشی خوش کوهری \* چون مر افاق کشت دختر طالبان \*  
بذل می کردند کابین کران \* میسیدش از سوی هر مهری \* بهر دختر دمبدم  
خوازه کری ) بو خواجهك هم بر خوش و ماهوش بر دختری و ار ایدی بر سیم اندام  
بر کش بر خوش کوهرا ایدی کش کاف فارسیك قنچه سبیه خوب و نازک معنانه در  
چونکه دختر مر افاق اولدی یعنی حد بلوغه قریب کلدی آنک طالبلری انکیچون  
کابین کران بذل ایلمدیلر و چوق مال و رزق و یردیله هر بر مهرک جانندن اول  
دخترک پدرنه دمبدم اول دختردن اوتری بر خوازه کر ایشوردی خوازه کر قیر دیلمچی  
معنانه در یعنی هر دم اول دختریک کوهردن اوتری اغیاطرفدن قیر کور بیچی  
نیچه کسه را کورلر و آنی طالب قیلورلر دی \* مشوی \* کفت خواجه مال را نبود  
ثبات \* روز آید شب رود ندر جهات \* حسن صورت هم ندارد اعتبار \*



که شود رخ زرد از یک زخم خار \* سهل باشد نیز مهترزادی \* کی بود غره بمال  
 و باری (خواجه چونکم اغنیا طرفندن کنیدی دختر نه بوقدر طالب کوردی  
 انلره میل ایچوب دیدی مالک ثباتی بوقدر زیر امال کوندز کاور کجه جهات ایچره  
 کیدر یعنی ماله دوام وثبت بوقدر فرضا بر کون کاور جمع اولور و اول کجه هم  
 بواطراف و جهات ایچره اکابار آفت ابر شملکه و باخود آتی بر حرامی المغله ضایع  
 اولور کیدر پس مائل اولان کسه لک قنده اول قیمت و اعتبار طومر حسن صورت  
 هم اعتبار طومر زیر رخ بر زخم خاردن زرد اولور یعنی دامادک احسن صورته  
 اولمی عند العقل مقبول و معتبر دکادر زیر رخ کلکون بر رخار زخندن قابلدر که  
 زرد اولور و حسن صورت خار محمله زوال بواور مهترزاده لک دخی سهل و بی اعتبار  
 اولور که اول مهترزاده ماله و هر نه مقبول ایسه مغرور اولور باری را مهسه لک  
 قصبه ابوانه دیر یعنی غنی اوغلی اولماغه هم اعتبار بوقدر که اول اسب و ماله  
 مغرور اوله واسب و مال الندن کتد کد نصکره بی مهترزاده \* مثنوی \* ای بسا  
 مهتر بچه کز شور و شر \* شد ز فضل زشت خود تک پدر \* برهنه رانیر کر باشد  
 نفیس \* کم پرست و صبرتی کبر از بلیس (ای چوق مهتر اوغلی که شور و شر دین که  
 کنیدی زشت اولان فغاندن تک پدر اولدی یعنی بد و نالو اوغلی اولماغه هم  
 اعتبار بوقدر زیر چوق دوللو اوغلی وارد که شور و شر دین کنیدی زشت  
 اولان فغاندن بایاسته عار اولدی و پدری اندن عار لندی و معیوب اولدی برهنه اولان  
 داماده هم اگر آنک هنری نفیس ایسه ده طایفه یعنی اکامیل ایچده و ابلیس دین برهنه  
 طوتکه بوقدر عدل و هنر صاحبی ایکن کور بچه مر دود اولدی و نه حالته گرفتار  
 کادی کم پرست اگر چه از طاب دیکدر اما پرست معنایسته استعمال اولنشدر  
 \* مثنوی \* علم بودش چون بودش عشق دین \* اوندی از آدم الانقش  
 طین (اگر چه ابلیسده علم و هنر و ارادی چونکم اکا عشق دین اولدی اول ابلیس  
 آدم حضرت تکریدن کورمدی الانقش طینی یعنی دین و یقین عشق اولدی فغاندن اوتری  
 اول ابلیس آدم حضرت تکرینک دینی و یقینی کورمدی بلکه همان طیندن ترکیب  
 اولان جسدنک نقشی کوردی \* مثنوی \* کرچه دانی دقت علم ای امین \*  
 زانت نکشاید دودیده غیب بین \* اونه بیند غیر دستاری و ریش \* از معرف پرسد  
 از بیش و کیش (ای امین اگر چه علمک دقتی بیاور سن لکن اندن سکا ایکی غیب  
 کور یچی کوز کشاده اولمز یعنی ای عاوم رسیده امین و فهم عقیله ده بین اولان  
 عالم اگر چه علم رسومک دقتی بر وجه کمال یله سن و علوم رسیده مدقق و موشکاف  
 اوله سن ولیکن اول دقت بین اولمندن و بوعاوم ظاهر بهیه کوشش قلندن سنک  
 ایکی غیب کور یچی کوزلک کشاده اولمز و سکا اول تحقیق و تدقیقندن نور انیت کار

سنک قلب کوزلر یکک کشاده اولمی علم دیندن و نور یقیندن اولور اگر بصر  
 بصیرتک و دیده سر یرتک کشاده اواق استرایسک علم دینه سعی قبل و علمکله حامل  
 اول ناکم هر شینک حقیقتی دیده غیب بینله کورمکه قادر اوله سن اول بی بصیرت اولان  
 عالم بر دستارور یشدن غیری کور من اول زیاده لکی و نقصانی معرفدن سوال ایلر یو بینده  
 مخاطبدن غایبه التفاتله معنی اول امین کسه غیری بر سنه کور من اگر آنک حضور نه بر ملبس  
 و مشکل کسه کسه آنک حالتی و سر بالی و زیاده لکنی و نقصانی یله میوب لاید آتی  
 بر معرفدن صورر بلکه کنیدی نفسک دخی زیاده لکنی و نقصانی یله میوب بر معرفدن  
 سوال ایلر اگر اول معرف اکا کنیدی نقصانندن خبر و بر موب سن بر فاضل و کامل  
 کسه سن دینه هم اعتماد ایلر حاصل کلام کنیدی حالتی کنیدی یلیوب غیر بلرک  
 تعریفله بیاور دیک اولور \* مثنوی \* عارفاتوا معرف فارغی \* خود همی  
 بینی که نور بازغی \* کار تقوی دار دودین و صلاح \* که ازو باشد بدو عالم فلاح  
 اما ای عارف سن معرفدن فارغ و بی نیاز سن کنیدی همیشه کور رسن که نور  
 بازغی یعنی ای عارف حقیقت بین کنیدی نفسکی یلکدن غیر یلرک تعریف  
 و توصیفندن فارغ سن سن کنیدی همیشه کور رسن که بر نور طالعسن سنک اگر  
 کنیدی یلکده و اگر غیری بی کورمکه معرفت تعریفنه احتیاجک بوقدر زیر  
 سن تقوی و دین و صلاح له متصف او اوب ایکی غیب کور یچی باطن کوزلر یکی  
 کشاده قیاس و فلاح بواشکدر پس کارک تقوی و دین و صلاح طوتار یعنی اصل  
 اعتبار تقوایه و دین و صلاحه در زیر ایکی طالعده فلاح و نجات اندن اولور بویات  
 شریفه جله سی خواجه نک لسانتنددر و بوندن حصه بواولور که برکده  
 کنیدی دختر بینی برداماده و یرمک ایستنه لاید بر دیندار و متنی و صالح کسه به  
 و یرمک استبه که دیاده و آخرتده نجات و فلاح دین و تقوی و صلاحله اولور نه کم  
 اول خواجه اصلا مالندن و منصبندن و مهترزاده لکدن و هنردن هیچ برینه رغبت  
 و التفات ایچدی \* مثنوی \* کردیک داماد صالح اختیار \* که بدو فخر همه  
 خیل و تبار \* پس زنان گفتند اور امال نیست \* مهتری و حسن و استقلال نیست  
 اول خواجه هو شیار بر صالح دامادی اختیار ایلدیکه او صالح جمع قوم و قبیله نک  
 فخری و کزیده سی ابدی پس زنلر دیدیلر اول دامادک مالی بوقدر یعنی خواجه نک  
 خانه سنده اولان و کاتعلق قیلان خاتونلر دیدیلر سن دخترینک کور یچی فلان  
 کسه به و یرمک استرس آنک خود مالی و رزقی بوقدر اولوغی و حسن و استقلال  
 بوقدر یعنی ناس مایشتده اولوغی و شکلا حسنی و استقلال و آدمیلکی بوقدر پس  
 سن آتی نه وجهندن داماد اقه قبول ایلر سن دیدیلر و بونلر نقصان عقللندن همان  
 ظاهرده اولان حسنه و مهترلکه باقوب معنوی اولان دولندن و عزتندن بی خبر



اولدیلر و بوزمانه نك اكثر ذكوري كبي ماله و منصفه طابوب دولت اخرويه دن  
 بي يه . قالدیلر . مشوی . گفت اینها تابع زهدند و دین . بی زرا و نجاست  
 بر روی زمین (خواجه زنلردن چونکم بوسوزلری اشدی انلره ایتدی ای خاتونلر  
 بوسرك دیدكلر بكن جله سی تابع زهد و دین درلر اول صالح و متدین پر بوزنده  
 اتونسز بر كنچ در فی الحقیقه اصل خزینه دیدكلری صلاح و تقوادر و كنچ معنوی  
 و خزینه اخروی صالح و متنی اولان كسه نك ذاتیلر . مشوی . چون بچده  
 تزویج دختر كشت فاش . دست پیمان و نشانی و قاش . پس غلام خردكاندر خانه  
 بود . كشت بیمار و ضعیف و زار زود . همچو بیمار و دق اومی كداخت . علت اورا  
 طبیعی كم شناخت ) چونكم جدله تزویج دختر دست پیمان و بر نشان و قاش ایله فاش  
 اولدی دست پیمان ال ارمغانی دیمكدر طرفیندن ال اله آلوب قول و قرار ایلكدر  
 نته كم نكاح اولدیغی و قتده زوج و زوجه طرفین و كیل اولان كسه لال اله آلوب  
 نكاح ایدرلر اكادست پیمان دیرلر مصرع نایده باه عربیه مقدر اولور بدست پیمان  
 و بنشانی و بقیماش تقدیرنده او اور یعنی چونكم اول دختر اول داماد صالحه جدا ایله  
 و دست و پیمان و بر نشان و دخی قاش ایله تزویج اولنسی و نكاح قیلنسی فاش  
 و آشكار اولدی پس اول كوچك غلامكه خواجه نك خانه سنده ایدی علی الفور  
 بیمار و ضعیف و زار اولدی دق مر ضنه منسوب اولان خسته كبی اول غلام اربدی  
 آنك مرضی بر طبیب آكلدی و اول نه مرضه مبتلادر اتی بله مدی . مشوی .  
 عقل میگفتی كه رنجش از دلست . داروی نقره غم دل باطل است ) عقل دبر ديكه  
 آنك رنجی قیلندند ننه اولان دارودل غمك حقه بطل در یعنی هر عاقل فراستله  
 بیلورديكه مرضی مرض جماعی دكلدر و دبر ديكه آنك رنجی درون دلدن و دل  
 دردنه ایسه بدنه ایلدكاری دارویی ایلك باطلدر . مشوی . آن غلامك  
 دم زدا ز حال خویش . كچه می آمد پرورد سینه ریش ) اول غلام جك كندی  
 حالندن دم اور مدی اگر چه كسه سینه سنده ریش كادی یعنی اگر چه اول غلام  
 جكك درونی در دفرافدن خسته و مجروح اولدی ولیكن اندن كسه به بر سوز  
 سوبلدی اصح اولان نسخه زده كچه ریش برینه زاه . بجه ایله كچه نیش واقع  
 اولمشدر بو تقدیر اوزره معنی اول غلام جك كندی حالندن هیچ بر كسه به دم  
 اور مدی و سوز سوبلدی . مشوی . گفت خاتون راشی شوهر كه تو . باز بر سش  
 در خلا ز حال او . تو بچسای مادری اور ابود . كه غم خود پیش تو پسدا كند )  
 بر كچه خاتونه اری دیديكه ای خاتون سن اول غلامك حالندن خلوته اكا آشكارا  
 صوروسن نیچون بویه ضعیف و نحیف اولدك دیو تنهاده آنك حالندن استفسار  
 ایله سن اكابر مادر برنده سن اوله كه كندی غنی سنك قتكده پیدا ایله بر ظرافته اندن

خبر آلفه سعی ایله بولایكه در دلتی سكا عبان ایله دیدی . مشوی . چونكه  
 خاتون كرددر كوش این كلام . روز دیگر رفت نزدیک غلام . پس سرش راشانه  
 میگردان سستی . باد و صد مهر و دلال و آشتی ) چونكه خاتون بو كلامی اشدی  
 و در كوش ایتدی بر غیری كونده اول خاتون غلامك قتنه كندی و اكا و افروزلر  
 ایتدی بوجه دن بری پس اوستی اول غلامك باشی ایکی یوزمهر ایله و شیوه و ناز  
 ایله و صلح ایله طرادی و اكا و افرو ملائیلر و ملاطفتلر ایتدی . مشوی . آنچنانكه  
 مادران مهر بان . نرم كردش نادر آمد در بیان . كه مرا امید از تو این نبود . كه دهی  
 دختر به بیکانه عنود . خواجه زاده ما و ما خسته جكر . حیف نبود كورود جای  
 دكر ) اول خاتون اكا اول قدر ملائمت و ملائمت ابلدیکه مهر بان اولان مادرلر  
 انجیلین ایدرلر اول غلامی بو ظرافته نرم ایلدی حتی اول غلام نطق و بیانه كلدی  
 و سر درونی اكا افشا و اظهار قیلدی بویه دیو كه ای خاتون بنم سندن اسیدم  
 بودكل ایدی دختری بر عنود بیکانه به و بره سن و بنم خواجه زادمی برا چنی كسه به  
 ایر كوره سن بزم خواجه زاده من و بر خسته جكر زحیف دكل میر كه او بر غیری  
 بیره كیده مصرع اول دختر تو خواجه زاده ماست و ما خسته جكریم تقدیرنده  
 اولور خواجه زاده من دیموب خواجه زاده ما و خسته جكر دیمه سنده نكته  
 كندی دخترك فراقندن خسته جكر او ادیغی كبی دختری دخی كندیك فراقندن  
 خسته جكر ظن ایلشدر انكیچون بر خسته جكر زحیف دكلدر كه اول بر غیری بره كیده  
 و آنك فراقی بی بویه خسته دل ایده دیو سوبلشدر . مشوی . خواست  
 آن خاتون زخمی كآمدش . كزند و زیام زیر اندازدش . كو كه باشد هندوی  
 مادر غری . كه طمع دارد بخواجه دختری ) اول خاتون شول بر خستد نكه اكا كلدی  
 و شول بر غضبندكه اول غلامك سوزندن اول حینه اكا مستولی اولدی و استدیکه  
 اول غلامه اوره وانی بامدن آشه آته كند بینه بویه دیديكه او كیم اوله بر آنه سی  
 خبه هنديكه خواجه سنك دخترنه طمع طوته و اكانهائی نیشق ایده . مشوی .  
 گفت صبر اولی بود خود را گرفت . گفت با خواجه كه بشنوا این شكفت . اینچنین  
 كراشکی خائن بود . ماكان برده كه هست او معتمد ) كبر و اول خاتون صبر اولادر  
 دیدی و كندی سنی طوندی و كظم قیظ ایتدی كلوب خواجه به دیدی ای خواجه  
 اشته بو عجب بونجیلین بر جالی قوش بجزری خائن اوله بزكان ایلتمشز كه او معتمد در كراه  
 چال قوشنه دیرلر كاف تصغیر ایچون و با وحدت ایچون اولور كاف نفس كله دن  
 اولور سه كرا نك مزكلك قوشنه دیر یعنی اشته بو عجب كه بونك كبی بر مزكلك  
 قوشی بزم خانه مزده خایندر بزايسك اول معتمد علیه در دیو ظن ایتش و كان ایلتمشز  
 پس بونك چاره سی هر نه ایسه سن بك بیلور سن دیدی



صبر فرمودن خواجه مادر دختر را که غلامی از جرمن من بی زجر اورا  
ازین طمع باز آورم به تدبیر که نه سیخ سوزد و نه کباب خام ماند

خواجه دخترک مادر نه صبر بیورم سستک بیانده در بویه دیو که اول غلامی زجر  
و منع ایله بن بی زجر اول غلامی بو طمع دن کیره کتور یرم تدبیر ایله اندن نه شش یار  
ونه ات کوینوب خام و نابخته قالور مشوی گفت خواجه صبر کن باو بگو  
که ازو بیریم و بد همیشه بتو تا مگر این ازدش بیرون کنم تو عا شا کن که  
دفعش چون کنم خواجه خاتوننه ایستدی ای خاتون صبر ایله واکا بویه دیو  
سویه که اول کسه دن دختری قطع ایدوب جدا ایدلم و آتی سکا یرلم تا کم مکر ایله  
بو طمع ای که فایسدن طشره ایلم سن عا شا ایله کور که آتی نیجه دفع ایلم و آتی  
بو سودادن کورنه حیل ایله بیرار ایلم مشوی تو داش خوش کن بگو میدان  
درست که حقیقت دختر ما جنت نست ماندانیم ای خوش مشتری  
چونکه دانسنیم تو اولیتری آتش ماهم درین کانون ما لیلی آنما و تو  
بجوتون ما ای خاتون سن اول غلام هندینک فلنی خوش ایله واکا بویه دیو سویه که  
ای غلام راست و درست یل که بزم دختر من تحفه قاشک جفت کدر ز آتی سندن  
شمد نصکره جدا ایلرز ای خوش مشتری رشیدی به دک بونی بله دک چونکم بلدک  
وستک اکامشتری و طالب اولدی که عالم اولدق پس سن جله دن اولیتر سن بزم آتش  
هم بزم بو کانون غمره در یعنی آتش عشقه مبتلا اولان غلامن هم بزم کنیدی  
اوجا غمره در ایلی بزم آتین و لایتم در و سن بزم بجوتون سن اورنه لقمه ابر باق  
و سچیلک بو قدر پس غم چکه و زمین سینه که هجران و فراق تخمینی اکه شمد نصکره  
مراده و اصل اولور سن دیو سویه دیو مشوی تا خیال و فکر خوش  
روی زند فکر شیرین هر در افریه کنسد جانور فر به شود لیک از عاف  
آدمی فر به زعزست و شرف آدمی فر به شود از راه کوش جانور فر به شود  
از خلق و نوش تا کم خیال خوش و فکر خوش اول غلامی ارره زیر افکر شیرین  
مردی فر به ایله و فکر ناخوش و خیال مولم و مشوش انسانی لاغر و ضعیف ایله  
جانور اگر چه فر به اولور و قوت بولور و لکن علفدن و نمکدن و ایچمکدن اما  
آدمی عزت و شرفدن فر به اولور و مولم اولین فکرلر دن و قلبه خوش کلان و سرور  
و یرن خیالردن قوت بولور اصل آدمی کوش بولسدن فر به اولور و مزاجنه ملائم  
و طبعنه موافق شیرین سوزل اشتکله قوت بولور اما جانور بو غازدن و نوشدن فر به  
اولور خلق کاو معناسنه در اما بوند نمکدن نگایه در و نوش دخی ایچمک معناسنه در  
پس حیوانک سزا و لم سته سبب نمک و ایچمکدر که انلرک در و ننده غم و هم بو قدر اما

انسانک فر به اولم سته سبب اصل سرور و شادیدر و بی غم و الم اولمدر فرضا  
برکسه نک قلبی همیشه سرور اولم سته و آنک قلبه لطیف و شیرین فکرلر و خیالر  
کله و اول کسه چوقلق اکل و شر به مقید اولم سته هم فر به اولور و جمعه قوت  
و اطاقت کلور اما برکسه فرضا لطیف طما ملر و غیس و نظیف غدار یسه ولیکن  
قلبنده ناخوش فکرلر و مولم خیالر اولم سته اول غدار آنک ایچنه سکیوب لاید کتد کچه  
نیف و لاغر اولور خواجه خاتوننه بویه دیدی واکا و اول غلامه خوش آئیده  
سوزل سویه دیو امر ایلدی مشوی گفت آن خاتون ازین نک مهین  
خود دهاتم یی بچید اندرین ایچنین زاری چه خام بهراو کو بیر آن خان  
ایلیس خو خاتون کنیدی زو جنه ایستدی ای خواجه بونک مهیندن  
و عاروشه بن دن خود بنم دهاتم بو خصوصه چن حرکت ایله واسنام بو گونه  
سوزی اکا ایچه سوبلر اول غلامدن اوزی بو بچلین هرزه بی نیچون چنیم دی اول  
ایلیس خوبلو خان اولسون یعنی اول دیو سببت اولان خاتنه دی که درد و غدن  
هلاک اولسون اکا بو گونه خوش آئیده سوزل سویه که نه لازمدر دیدی  
مشوی گفت خواجه نی مرس و دم دهش تارود علت ازو زین  
لطف خوش دفع اوراد لبر ابرمن نویس هل که صحت یابد آن بار کریس  
خواجه خاتوننه ایستدی ای خاتون عفت مشکون بوق بویه دبعه قورقه واکا  
دم و یر یعنی ریش خند ایله و آنک مزاجنه ملائم و طبعنه موافق  
سوزل سویه تا کم اول غلامدن علت و مرض و اطف خوش شدن کیده  
و خوش خاطر لر آتی سرور و فر به اید صکره آنک دفعی ای دلبر بنم اوزریمه  
باز قو که اول ایچه اگر بچی صحت بوله بار کریس و صف ترکیبدر ایچه اگر بچی  
معناسنه بوند دقیق فکر ایچی و ایچه خیال ایچی معناسنه استعاره اولور  
یعنی اول خواجه خاتوننه ایستدی ای خاتون بوند نه وار سن آنک دفعی بنم اوزریمه  
واجب یل سن اکا بنم دیدیکم اسلوب اوزر مکاره قیل تا کم اول ایچه فکرلر  
ایچی صحت بوله و اول مرضدن خلاص اوله مشوی چون بگفت  
آن خسته را خاتون چنین می نکبید از بخت بر زمین زفت کشت و فر به و سرخ  
و شکفت چون کل سرخ او هزاران شکر گفت که گهی میکفت ای خاتون من  
که مبادا باشد این دستان و فن چونکیم خاتون اول خسته به بویه دیدی اول  
حزین شاد اولوب بختزدن زمینه صفدی بخت صالقمه درلر بوند سرور  
و غرور ایله حرکت ایلمکدن کنایت اولور اول غلام بو سوزلری راست صانوب  
زفت اولدی و فر به و دخی سرخ روی اولدی قرمزی کل کی آچلیدی و هزاران  
شکر دیدی اول غلام گاه گاه خواجه نک زو جنه دیدی ای بنم خاتونم اولیه بودستان



وفن اوله و بو وعده دروغ و بو آلام بی فروغ بی خسته دل قیله ﴿ مثنوی ﴾  
 خواجه جمعیت بگردود دعوتی \* که همی سازم فرج راوصلتی \* تاجاعت عشوه بی  
 دادند و کال \* کای فرج بادت مبارک اتصال \* تابین ترشد فرج را آن \* سخن \*  
 علت ازوی رفت کل از شیخ وین ( خواجه جمعیت و بردعوت ابلدی و دیدیکه  
 فرج ایچون بروصلت دوزم و آتی برکسه ایله جفت ایلرم حتی جاعت اول غلامه  
 عشوه و کال و بر دیلر بویله دیو که ای فرج سکا اتصال مبارک اولسون یعنی جاعت  
 خواجه نک بارانی ابدی اکثر اول جمعیت سرنه واقف اولدیلر و اول فرج عرب  
 عشودل و بر دیلر و ریشخندلر قیلوب ای فرج اجتماع و اتصال سکا مبارک اولسون  
 دیدیلر حتی فرجه اول سویلتن سوزل یقین تراولدی و آنک قلبی اول وعده نک  
 ظهورنه اعتقاد قیلدی علت بالکلیه اندن کندی و آنک قلب و روحی بووصلتک  
 آرزوسنه دوشوب سرور و شاد بلیق مرتبه سنه بندی ﴿ مثنوی ﴾ بعد از آن  
 اندر شب کردک بغن \* امر در ایت حنا همچوزن \* پر نکارش کرد ساعت چون  
 عروس \* پس نمودش ماکیان دادش خروس ( اندن صکره کردک کیجه سنه  
 فن و صنعتله خواجه بر امرده زن کی حنا بقلدی حنا قنادید کلر بدر امر در  
 صقال سز کر بزیکده دیرل خواجه اول امر دک دست و ساعدنی عروس کی بر نش  
 ابلدی پس خواجه فرج عربیه ماکیان کوستردی اکا خروس و بر دی ماکیان لفظ  
 مفرد در ثاقق معنایه یعنی اکا عورت کوستردی لکن ار و بر دی وائی دخی اره  
 و بر دی اما اول کندونی اولندم صانوردی ﴿ مثنوی ﴾ مقنعه و حله عروسان  
 نکو \* کتک امر در ایت پوشانید او \* شمع راهنکام خلوت زود کشت \* ماند  
 هندو باچنان کتک درشت ( عروسان نیکونک حله سنی و مقنعه سنی کر ز امرده  
 اول خواجه کیدردی مقنعه کسریم ایله عورتلر باشلرینه قودقاری جنبه در یعنی  
 لطیف وز بیا کلینلرک فاخر لبه سارنی و نازک جنبه لری براقدی کرز بیکده کیدروب  
 آتی کلن صورتنه قودی و دوزوب قوشوب آتی براوک کوشه سنه اوتورتدی و اول  
 فرج عربی دخی دوزوب قوشوب اول ظاهری عروس و باطنی مرد عبوس اولان  
 کسه نک خاوتنه کتورتدی فرج عرب کال ذوق و سرور ایله و شوق و غرور ایله اول  
 عروسی کورد کده تمام سویندی و خواجه فی الحال شمع ظرافتله هنکام خلوتده  
 سوینردی پس خواجه طشره جقوب قیوی محکم بند قیلدی هندو دردمند  
 انجلیسین بر قوی و درشت کر بزیکتله خلوتده قالدی پس هندو دردمند اول  
 عروسه یا شمع استر کن اول مرد قوی اول هندو به محکم بایشدی پس فرج عرب  
 نیه اوغرا دغنی یلیدی ﴿ مثنوی ﴾ هندو کفر یاد میکرد و فغان \* وز برون  
 نشنید کس از دغنی زنان \* ضرب دغ و کف و نعره مردوزن \* کرد پنهان نعره

آن نعره زن \* نابروز آن هندو کرامی فشارد \* چون بود در پیش سکا انبان آرد  
 هندو جنگ چونکم اول مرد قوی نک کندیسنه محکم بایشد یعنی کوردی و فعل  
 شنیعه قصد ابلدی بکنی یلیدی فریاد و فغان ابلدی و چاغروب نداز قیلدی اما طشره دن  
 آنک آواز و صداسنی دغ زلردن اوتری کسه اشتمدی اول جنبه دغ اورمق وال  
 چالنی و مردوزنک نعره سی اول نعره اوروجی هندو نک نعره سنی پنهان ابلدی یعنی  
 خارج کردک خانه ده بر نیجه مردوزن طور مشلر ایلدی کی دغ چار و کی دخی ال  
 چار بار و کی دخی هالی هالی ایدوب نعره و غریور اور زلر ایلدی انلرک دغ  
 چالسه سی وال چرمه سی و غریور نعره اورمی اول نعره اوروجی و فریاد ایدیمی  
 هند و نک نعره سنی پست و پنهان ایلدی حتی صباحه دک اول امر در کرز اول  
 هندو جنگی صفدی و تمام استدی کی ایتدی فی المثل کلبک او کنده اون طفر جفی  
 نیجه او اور اول کلبک او کنده دخی هندوی بیچاره بر طفر جفی اون کی اولوب  
 صباحه دک اتی اور سهدی الحاصل نیجه یلور سه اوله ابلدی ﴿ مثنوی ﴾  
 روز آور دند طاس و بوغ زفت \* رسم دامادان فرج جام رفت \* رفت در جام  
 اورنجور جان \* کون دریده همچو دلق تونبان ( پس کوندن اول جاعت  
 طاس و بوغ زفت کتوردیلر داماد لر رسمی فرج جامه کندی دامادان جمع داماد  
 اولدینی اوزره معنی بودر داماد مفرد اولق و آن علامت جمع اولوب فرجه اشارت  
 اولق هم جاز در بوغ زفت جام اسبابیله طولو یوک بوغ دیمکدر پس تقدیر کلام بویله  
 دیمک اولور که بعد اللبیا واللی صباح اولدی فرج عرب ک حاله واقف اولان جاعت  
 کلدیلر و داماد اولان کسه ره عادت قدیمه اوزره بوغچه و طاس کتوروب جامه  
 آلوب کتدکاری کی انکیچون دخی طاس و بر یوک بوغچه اسباب و لباس کتوردیلر  
 اول فرج کو بیکور سمنده جامه کندی اول غلام هندی جامه رنجور جان کندی  
 کلخا نیجیلر دلق کی بری بر تلمش تونبان تونیشک جعبه در تونی کلخا نیجه دیرل  
 و کلخا نیجیلر اکثر یا اردی بر تلمش قفتان کیرل پس هندوی دردمندک دخی اول مرد  
 قوی نک کیری ضرر بدن بری کلخا نیجیلرک اردی بر تلمش دلق و خرقه سی کی  
 اولوب جامه جاتی رنجور و جسمی رفتور کندی ﴿ مثنوی ﴾ آمد از جام  
 در کردک فسوس \* پیش او بنشست دختر چون عروس \* مادرش آنجانسته  
 پاسبان \* که نباید کو کند روز امتحان ( پس جامده بوندی و لباسلری کیدی  
 جامدن کردک خانه به فسوس کلدی فسوس بونده مسخره معنایه خواجه نک  
 دختری اول فرجک او کنده عروس کی اوتوری ز را اول جامده ایکن فی الحال  
 اول دختری عروس شکند قویوب کردک خانه اوتور مشلر ایلدی و اول دختری  
 والده سی هم انده پاسبان اوتور شدی اندن اوتری که اولیه که اول فرج کوندن



عناد و غضبیدن اول دختری امثال ابلیس و انک چهره دلکش استنی کور دیکه کی  
 شهوت اکا غالب اولوب دختره مجامعته میل و رغبت ایلسون دیوقزک یاتنده مادری  
 نکهبان و حافظله اوتوردی **﴿ مثنوی ﴾** ساعتی درری نظر کرد از عناد \*  
 انکھان باهر دودستش ده بداد \* گفت کس را خود مبادا اتصال \* باجو تو  
 ناخوش عروس بد فعال \* روز و ریت روی خاتونان تر \* کیزشت شب بفر از  
 کیرخر ( فرج اول دختره بر ساعت مقداری من حیث العناد نظر ایلمدی اندنصره  
 هرا یکی ایله اول دختره قرش و پردی ده فتح دال ایله اون دیکدر معنی ابکی ایله  
 اکا اون برمنی و پردی دیکدر اما اصل نفر بن ایلمدی دیک معنایه در نه کم اکثر  
 خواتین برکسیه نفر بن و لغت ایلمد اشارت ایلمسه کال نفر بن مراد اولور و مدد سن بکا  
 ایلمی کورسن دیرا کرایکی ایله اشارت ایلمسه کال نفر بن مراد اولور و مدد سن بکا  
 کرکرسن بن سندن بیزارم دیک معنایه ایلمد قبولور پس اول غلام هندودخی  
 کچه اول ضربتی بد کد نصره کوندز آنک حسن و جمالنی کوروب بر ساعت نظر  
 ایلمد کد نصره فرشته اولوب اکا ایکی ایلمد اون برمنی نفر بن و پردی هیچ کسبه  
 سنک کی ناخوش و بد فعال اولان عروسه خود اتصال اولسون و هیچ برکسه  
 سنک کی صورتی کوزل و سیرنی خبیث ماعونه میل و محبت قیلسون اگر چه کوندز  
 سنک یوزک ترونازه اولان خاتونلر کیدر لیکن کچه سنک زشت و قبیح اولان ذکرک  
 خر ذکرندن بدتر در پس ( بیت ) هرل من هرل نیست تعلیمت \* بیت من بیت  
 نیست تعلیمت \* بیورد قلی قولک موجب کچه بوحکایه اگر چه ظاهرا هرلدر لیکن  
 معشیه جد و تعلیمدر و دنیانک تعلیمت معشیه نیه مشایه اولدیفنی طالبله تفهیمدر  
 نه کم بوقصه دن حصه اولدیفنی بیان ایلمد شروع ایدوب بیوردر **﴿ مثنوی ﴾**  
 همچنان جله نهم این جهان \* اس خوشست ازدور پیش از انکھان \* می نماید  
 در نظر ازدور آب \* چون روی نزدیک باشد آن سراب \* کند پیرست  
 اوواز پس جا بلوس \* خویش را جلوه کند چون نوحروس ( بوجهانک جله  
 نعمی انجیلین قبل الامتحان اراقدن زیاده خوشدر یعنی بوجهانک جله نعمی  
 و بهجت وزینتی اول دختر زیبا و دلبر رضا کی قبل الامتحان اراقدن زیاده خوش  
 و محبوبه دلکندر بوجهانک جله نعمی اراقدن اکا نظر ایلمد نظر نده لطیف  
 و شیرین آب کی کورینور اما چونکیم اکا قریب کیدرسن و تقرب ایلمد سن سراب  
 کی اوور کد اصلا عطشان اوللره انک نفع و فائده سی اولز کذلک طالبان دنیا هم  
 دنیانک حین صورتنه نظر ایدوب اکا تقرب قیلسلر هیچ برمنی انده ذوق و لذت  
 بولز برا اول دنیا باطنی قوتش عجزه در اما چوق جا بلوس ایلمدن کند یسته  
 عروس کی جلوه ایلمد و طالبلرینه عرض جمال ایدوب هرده برکونه زیب

وزبورله کورینور اما انک باطنی برزشت قوتش قاری کیدر که هر کیم انک باطنی  
 اولان وجهنی کورسه اکا نفرین و ربوب اندن حق تعالی حضرت تبارینه استعاده  
 ایلمک مقرر اولوردی نه کم بوحديث شریف دنیانک باطنی چرکن قوتش قاری  
 کی اولدیفنه دلالت ایلمد عن ابن عباس رضی الله عنه قال صلی الله علیه وسلم (توتی  
 بالذنب یوم القیامة علی صورة عیوز سمطاه زرقاء انیابها بادیة لایراها احد  
 الا کرهها من شرف علی الخلاق فیقال لهم اعر فون هذه فیه قولون نعوذ بالله  
 من معرفتها فیقال هذه الدنیا الی تفاخرتم بها و تقاتلتم علیها) **﴿ مثنوی ﴾**  
 دین مشو مغرور آن کلکونه اش \* نوش نیش آلوده اورا پیش ( زنه ار آنک اول  
 کلکونه سنه فرشته اولد آنک نیش آلوده اولان نوشنی طامنه یعنی آنک زهر آلوده  
 اولان شربتی و - لا و تنی ذوق ایلمد که انک زهر آلود اولان شربتی موجب  
 هلاک اولاقی مقرر در ( بیت ) نوشش پیش که زهر افایست در عقب \*  
 خورش مخور که رنج خارست در فضا **﴿ مثنوی ﴾** صبر کن کالصبر مفتاح  
 الفرج \* ثانیقی چون فرج در صد حرج ( دنیانک دیش و نوشندن صبر ایلمد که  
 صبر مفتاح فرج و مرقات کاید حرجدر تا کم فرج کی بوز شدت  
 و حرجه دو شبیه سن کور که فرج در دمنده اول دختر زیباک صورت  
 ظاهر سنه مقنون اولمغه نه ورطه لره اوغرادی و نه قدر حرج و زحمته مبتلا اولدی  
 نی طالب دنیا اگر سن دخی بودنیانک شکل و صورتنی کوروب اکا عاشق اولور سنک  
 لایدخلو نخانه باطنه داخل اولد قده چوق حرج و زحمت کوررسن **﴿ مثنوی ﴾**  
 آشکارا دانه پنهان دام او \* خوش نماید زاولت انعام او ( اول دنیانک دامی پنهان  
 و دانه سی آشکارا در سکا اولدن آنک انعمی خوش کورینور یعنی اگر چه سکا ابتدادن  
 دنیانک انعام واحدنی خوش کورینور اما حقیقه نظر اولسه دانه سی آشکارا  
 و دامی پنهان در آنک دامندن خلاصی اواق استرسک دانه سنه میل ایلمد و انک  
 زینت و بهجت و دوات و ثروته نظرایلمد بربوانه کتمه که عرنا زینتی آنک آرزو و وصالده  
 ضایع قلیه سن و صکره نادمردن اولیه سن ( بیت ) خوش عروسیست جهان  
 از ره صورت لیکن \* هر که پیوست بدو عمر خودش کابین داد \*

﴿ در بیان آنکه این ضرورتها آن هندور انبویلمد هر آدمی ﴾

﴿ بچین ضرور مبتلاست در هرمر حله الامن عصمه الله ﴾

بوسرخ شریف انک یاتنده در که بوغرور همان بالکر اول هندویه اولمدی بلکه  
 هر آدمی هرمر حله ده بونجیلین ضروره مبتلا در الاشول کسه بوغروره مبتلا  
 دکادر که الله تعالی آتی بوکونه مغرور اولمندن حفظ ایلمد که المعصوم من عصمه



الله دینشدر ﴿ مثنوی ﴾ چون پیوستی بدان ای زینهار \* چند نالی درندامت  
زارزار \* نام میری و وزیری و شهری \* در نهانش مرگ و درد و جان دهی (چونکم  
اول دنیا به اولاشدک ای طالب دنیا زینهار ندانمده نیجه کره زار زار بکمر سن بدن  
کسر بایله اوقنسه دخی جائز او اور زیرامنی چونکم سابق الذکر اولان دنیا به  
اولاشدهن ای طالب دنیا بیل واندن حذر قبل زیر صکره ندانمده چوق زارزار  
آغلر سن میرک و وزیرک و شاهلق نامی اگر چه ظاهر ا مقبول و خوشدر لیکن اول  
نامک نهانده مرگ و درد و جان و یرمکک وارد چونکم بر دولک باطنده جان  
و یرمکک و نیجه مرگ و درد اوله آنک ظاهر ده اولان نامندن و شرف و کامندن  
یکمک عاقله اولیدر ﴿ مثنوی ﴾ بنده باش و بر زمین رو چون سمند \* چون  
جنازه نه که بر گردن برند \* جله راحمال خود خواهد کفور \* چون سوار مرده  
آرندش بکور) بنده اول سمند کی بر یوزنده یور و جنازه کی اوله که خلق سنی  
بیونلری اوزره ایله کفور اولان کسه جله بی کندبسنه حال استمرده سوار  
کی که خلق اتی بیونلری اوزره قبره کتوررل سمند قوله آتیه دیرل و لیکن بونده  
مطلق آت معناسی مراد اولور کفور مبالغه ایله شکر سز کسه به دیرل سوار  
مرده دن مقصود میتد یعنی ای وزیر و امیر نامند اولان و دولت و ثروت و تنفر قیلان  
کسه اگر حیات حقیقه ایله سی اولق و زنده دالر منصبی بولق استرسک \* و عباد  
الرحن الذین یشون علی الارض هونا \* آیت کریمه سنک مفهومی اوزره بنده  
رحسان اول و بر یوزنده اسب مرکوب کی یور و میت کی اوله که سنی بر نیجه  
کسه بیونلری اوزره کوتوررل و خانه که کتوررل ته کم میتی بر نیجه کسه بیونلری  
اوزره کوتوررل آتی کور خانه به ایلتوررل ناشکور اولان دوللو جله نامی کندویه  
حمال استرو بوجه نک بوینه کندی باری قوقی مراد ایلر چونکم مرده دل  
اوله و کندی باری کردن ناسه تحویل قیله ناس اتی سوار مرده کی کور خانه سنه  
کتوررل وانک باری بیونلری اوزره کوتوررل پس بواغیا و اهل دنیا موی کیدر  
انکچون حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بیوردیلر \* ایاکم و بحالسه الموتی قالوا  
وما الموتی یارسول الله قال علیه الصلاة والسلام الاغنیاء و فی روایة اخرى اهل  
الدنیا) بونلرک بر نیجه و جوهله موتیه مشاهلری وارد اولامر ده دالر در که موتی  
نیجه ایشتر و سوز فهم ایتمز ایسه انلردخی کلام حتی ایشترل و دین و ایمانه  
متعلق اولان سوزلری فهم ایتمز و دخی مرده نیجه حرکت ایتمز سوز بونلر دخی  
طریق الهیده آنک کی حرکت ایتمز و بر مشایهت دخی بودر که خلق عالم مرده بی  
نیجه کوتوررل و کور خانه به کتوررل ایسه اول مرده دل اولان اهل دنیا دخی  
نیجه کسه لار بار اولوب انلر اتی کوتوررل و خانه سنه کتوررل ته کم بیوردلر

﴿ مثنوی ﴾ بر جنازه هر کرایینی بخواب \* فارس منصب شود عالی رکاب \* زآنکه  
آن تابوت برخلقست یار \* بار بر خلقان فکندند این کبار (خوابده هر کیمی جنازه  
اوزره کوره سن اول کسه عالی رکاب فارس منصب اولور جنازه کسر جیمه میت  
کوتوررکاری صال اغاجنه و تنه شوی تخنه سنه و تابوته دخی دیرلر بوراده تابوت  
معناسه کلور بو واقعه نک تعبیری بویله اولور کسه اول کسه منصبه را کب  
اولور و رکابی عالی اولان کسه ل مر تبه سن بولور زیر اول تابوت خلق اوزره یاردلر  
بوا کایر ایسه بارلری خلایق اوزره بر اقدیلر پس بوجه دن مرده به مشابه اولدیلر  
﴿ مثنوی ﴾ بار خود بر کس منه بر خویش نه \* سروری را کم طلب در ویش به  
پس ای غنی کندی بو کی کسه اوزره قومه کندک اوزره قوم سرورلکی طلب  
ایله در ویشلاک یکدر یعنی کندی بو کی غیری اوزره راقه کندی اوزر بکه  
قوو باری کندک کوتورر بین الناس سرور اولغی طلب ایله حقیقه در ویشلاک  
صور شده اولان سرورلکدن نیجه و جوهله اولیدر ﴿ مثنوی ﴾ مرکب اعتاق  
مردم رامیا \* ثانیاید نفرست اندر دوبا) خلقک بیونلری مر کبی باصمه تاسنک  
ایکی ایاضکه نفرس کلبه یعنی آدمیلرک رقابی مر کبی باصمه و چکنه تاک سنک ایاضکه  
نفرس مرضی کلبه نفرس بر مر ضرر که اکثر اکابر و اغنیاء ایاضکه پیدا اولور  
و آنک سیبی اصل رقاب ناسی باصق و چکنه کندلر دیمشلر پس اکثر اکابر رقاب ناسه  
باصد قیلندن اوتوری بومرض آنلره مخصوص صدر انلردن غیری به دکل ﴿ مثنوی ﴾  
مر کی را کاخرش توده دهی \* که بشهرمانی و ویران دهی (برمر کبه که  
عاقبت سنن اکافرش و بررسن زیر بر شهره بکزر سن و ویران کوی سن مصرع  
اولده اولان ده قمع دال ایله فرش معناسه یعنی اون بر مقله نفرین ایتمک معناسه در  
ودهی کسردال ایله فعل مضارع مخاطبدر و مصرع ثانیده دهی کسردال ایله لفظ  
مر کبدرده کوی معناسه و یا خطاب ایچون اولور تقدیر کلام بویله دبعک اولور که  
ای منصب و دولت صاحبی برمر کبه که آخر سن نفرین و بره سن مر کبدن مراد  
منصب اولور یعنی شول بر منصبه که آخر الامر سن نفرین و بره سن واندن نفرت  
ایله سن که شمعی بر شهره موره بکزر سن ولیکن اول مر کبه نفرین و لعنت  
و یردیکک و قنده ویران کوی کی سن ﴿ مثنوی ﴾ دهدهش اکنون که چون  
شهرت نمود \* ثانیاید درخت در ویران کشود \* دهدهش اکنون که صد بستانت  
هست \* تانکردی عاجز و ویران پرست (اکافرش و برشمیدیکه شهرسکا کورندی  
نارختی و برانده اجق اولیه سن اکاشمیدی فرش و یر که سکا یوز بستان وارد تاکم  
عاجز و ویران پرست اولیه سن دهدهشدهی ضمیر بیت سابقده اولان مر کبه عائد  
اولور بیت ثانیده اولان اش ضمیری دخی اکا عائد اولور کشود بونده کشودن



معناست که مصدر در شهر دن مراد بونده شهر حقیقت و منصب آخر در تقدیر  
کلام بویه دیمک اوور که ای اهل منصب چونکه سکا مهر حقیقت و منصب  
آخرت کورندی و آنک شرف و عزتی ظاهر اولدی حالاسن اول مرکب منصبه  
نفرین و پرواندن نفرت ایله تا کم رخت عمرکی و مناع حیاتکی بو ویرانه اولان  
دنیا ده آچق کرکز و آتی بو خرابه ده خرج ایتک و عبث بیر صاحبق عاقله لائق  
اولم ای بودنیا ویرانه سنده مرکب منصبه سوار اولان کسه حالاسن سن اول  
مرکب منصبه نفرین و بر زرا که سنک موی و روحانی نیجه یوز بستاک وارد  
حتی اول مرکب منصبه مقید اولمغه و آنک اسیری اولوب قالمغه عاجز و ویرانه  
پرست اولمیه سن که بودنیا آخرت نهسته سرتامره برانه کیدر و بونده اسیر منصب  
اولان طائفه فی الحقیقه عاجز و فقیه لر در و اهل غنائیس الغنی عن کثرة العرض انما الغنی  
غنی النفس حدیثک و و جنبه غنای نفسه مالک اولان عزیز در **مشوی**  
گفت پیغمبر که جنت ازاله \* کره می خواهی ز کس چیرنی بخواه \* چون  
نخواهی من کفیم مرزا \* جنت الماوی و دیدار خدا \* حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه وسلم ثوبان حضرت تلری نه خطابا یوردیلر که جنت اعلائی ثوبان حضرت  
اللهن اگر استرسک اصلا برکسه دن بر شیتی استه چونکم سن سوال ایتمه سن  
تحقیقا بن سکا جنت الماوی و دیدار خدایی کفیم بو بیلر ثوبان حضرت تلری نک  
روایت ایلدیکی بو حدیث شریفه اشارتدر عن ثوبان رضی الله عنه قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم من یضمن لی شیئا ضمن له الجنة قال ثوبان انا یا رسول الله فقال  
علیه السلام لا تسأل الناس شیئا ضمن لك الجنة فکان ثوبان لا یسأل الناس شیئا  
حتی سقط یوما سوطه فنزل واخذه و الامر احدان بناوله **مشوی**  
آن صحابی زین کفالت شد عیار \* تابکی روزی که کشته بد سوار \* ناز یانه از کفش  
افتاد راست \* خود فرو آمد ز کس آرا نخواست \* اول صحابی بو کفالتدن  
عیار اولدی عیار بونده قح عینله غل و غشندن خالص اولق معناست در  
و صحابیدن مراد رسول اکرم حضرت تلری نک معنی اولان ثوبان حضرت تلری بدر  
و تقدیر کلام بویه دیمک اوور که اول صحابیدن اولان ثوبان حضرت تلری نبی  
مکرم حضرت تلری نک بو کفالتدن غل و غشندن خالص اولدی حتی بر کون برمر که  
سوار اولمش ایدی آنک راست الندن ناز یانه دوشدی راست صفت اولدیغی اوزره  
معنی بودر اما صفت اولسه دخی جا زدر بو تقدیر اوزره معنی قامچی آنک الندن  
زمین اوزره راست دوشدی یعنی صحیح اول قامچی آنک الندن را اوزره واقع اولدی  
فی الحال کنیدیسی مر کبدن آشفه کلدی انی پیاده اولان کسه لر دن بکاشو ناز یانه بی  
البویرک دیو استدی بلکه سوال ایلکدن اجتناب ایدوب بنفسه کندی آتندن

آشنی اینوب و اول قامچی بی البوب اکا سوار اولدی پس بونده ناسدن سوال ایلکدن  
مذمتنه و مضرتنه تنبیه و اشارت اوور اکثر عرفا الله تبارک و تعالی حضرت تلری دن  
سوال ایتکه بیه استخیا ایتشلر و حضرت ابراهیم کی (علمه حسبنا بحالنا) دیوب  
آنک قدسی اوزره کتشلر در کمال ان عطاء الاسکندی فی الحکم ربنا استخیا العارف  
ان یرفع حاجته الی مولاه اکثره بعله و مشته فکیف لایستخی ان یرفعها الی خلقه  
**مشوی** آنکه از دادش نیاید هیچ بد \* داندوبی خواهش خود میدهد  
اول خدا که آنک دادندن هیچ بدکن سنک حاکمی بیلور و بر خواهشمن خود  
انی سکا و بر یعنی اول مطی و جواد اولان خدای تعالی که اصلا آنک داد و عطاسندن  
بدلک کلز و اول بر قوائه بد و قبیح اولان شلری عطا قیلر فرضا بر قول عطا به مستعد  
اولسه و لیکن ترک خواهش قیلسه آنک حالی بیلور خود بی سوال اکا لازم اولنی  
و بر پس عاقله لائق اولان بو اوور که جمع حاجتی حضرت حق عرض ایلیه  
و مرادنی همان اکا سوبیه (یت) حافظ آب رخ خود بر در هر سقه مر یز  
\* حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم \* وقال ابن العطار فی الحکم لا ترفن  
الی غیر الله حاجه فکیف یرفع حاجتک من لایستطیع ان یرفع حاجته عن نفسه  
**مشوی** و رب امر حق نخواهی آن رواست \* آنچنان خواهش طریق اندیاست \*  
بدنماید چون اشارت کرد دوست \* کفر ایمان شد چو کفر از بهراوست \* و اگر  
امر حقه اسید سن اول روادر انجلین خواهش طریق اندیادر چونکم دوست  
اشارت ایلدی بد قاز کفر ایمان اولدی چونکم کفر اتدن اوزیدر یعنی اگر ناسدن  
امر حقه استر و انلردن اذن الهی ایله سوال ایلرک اول سوال هر وجهله روا  
و سزادر زرا انجلین استمک و سوال ایلک اندیای عظام علیهم السلام طریق تلری بدر  
نته کم حق تعالی حضرت تلری حبیبه خطابا (خذ من اموالهم صدقه تطهرهم  
و تزکیهم بها) دیمکه نامک اموالندن صدقه اخذ ایلکه امر ایلدی پس حضرت  
نبی مکرم صلی الله علیه وسلم دخی ناسه سز اموال کزدن زکاة و صدقاتی  
اخراج ایدوب محلی اوللره و یرک دیوانلره سوبلدی پس بوناسدن سوال اولدی  
اما حضرت حق چونکم امر بیه اولدی بون سوال بد و قبیح اولدی نته کم شیخ  
محمد سررزی حضرت تلری دخی چونکم اشارت الهیه ایله شهره کلوب در بدر زنبیل  
کردان اولوب دروزه قیلدی وسائل اولدی بودخی مذموم و قبیح اولدی زرا  
دوست حقیقی چونکم سواله اشارت ایتدی بدلک و قبیح لک قالمدی بر کفر کسه  
آنک امرندن اوزری اوله اول کفر ایمان اولدی مثلا برکسه کفاره اسیر اولسه  
و کفار دخی اول مؤمنی کافر اولمغه اگر ایه قیلسه و اول دخی ظاهرا کافر اولسه  
اول کفر عین ایمان اولدر نته کم برکسه حین ضرورتده حرام یسه و اکل میت و اکل



لحم خنزیر ایست (فن اضطر غیر باغ ولاعاد فلاثم علیه) آیت کریمه سنک  
 موجب اول کسه حلال یش اولور زیراغیری به حرام اولان اول حینده  
 امر حقه اکا حلال اولدی کذاک کفر دخی بخنده اختیار اولنسه امر حقه  
او کفر ایمان اولور منوی هر بدی که امر او پیش آورد \* آن زنی که های  
 عالم بگذرد) هر بدی که اول اللهک امری ایلر و کتورر اول عالم نیکولندن ایلر و کچر  
 یعنی هر صورت ظاهرده قبیح اولان شیئی فعلی که اول حکیم اولان خداک  
 امر شریفی ایلر و کتورر و ظهور مرتبه منه بتورر اول بدو قبیح اولان شیئی عالمک  
 ایلرندن سبت ایلر مثلاً اصحاب کهفک قطعبری که حد ذاتده برید و نجس شیئی  
 ایکن چونکم آنک امر شریفی اول کلبی ایلر و کتورر اول کلب عالمک نیکولندن  
 ایلر و سبت ایلدی (بیت) چون سک اصحاب را دادند دست \* شد سر شیران عالم  
 جله پست \* ودخی حضرت خضر علیه السلامک فعلی کبی که بحسب الشرع  
 والعقل انک قتل نفس زکیه و خرق سفینه ایلدی بدو قبیح ایدی و ایکن چونکم  
 اول فعلل امر حقه ایلر و کلدی عالم خنقنک نیکو اولان افه لاندن اول سبت  
 فیلدی که حقیقتده اول فعلل عین حکمت و محضا مصلحت ایچون ایدی و بونک  
 عکسی بحسب الظاهر هر نیکو اولان شیریکه حق سبحانه و تعالیکن امر شریفی  
 مدبر قیله و قیله لردن عدایله اول عالمک قبیح اولان شیرلندن دوترو پست ترا اولور  
 مثلاً ابایس و باهم و برصیصا کید بونلرک هر بری عالمک نیکو کاری و عالی مقداری  
 ایدی چونکم حق تعالی بونلری مدبر ایلدی بونلر سار قیله لردن دوترو پست تر  
 واقع اولدیلر منوی زان صدق کر خسته کرد نیز پوست \* ده مده که  
صدهزاران در پوست (اول صدقن اگر پوست دخی خسته اوله نفرین و برمه که  
 صدهزاران در باشد اور نفرین مده اگر پوست اونتر خسته و شکسته کرد صدقن  
 مراد بونده صورت و دردن مراد معنی وسیرت و حسن خصلت اولور یعنی شول  
 بر صورتن اعراض ایلر واکا نفرین و برمه که آنک درونده نیجه یوزیک  
 معنی درلری و اخلاق حبسه و علم حکمت جوهرلری اوله اگر فرضی آنک پوستی  
 ویشرمی بحسب الظاهر فقیر و حقیر و شکسته دخی اولور سه ضرر و برمز زیرا  
 صدقن مقصود در و صورتن مقصود معنی بر در چونکم بر صورتک درونی بر معنی  
 اوله اول صورتک ظاهرا خسته و حقیر اولمی مذموم دکلدر منوی منوی  
 این سخن پایان ندارد باز کرد \* سوی شاه و هم مزاج باز کرد \* باز و در کان  
 چور زده دهی \* تارهد دستان توارده دهی) بوسوز پایان طومنز کبر و دودون  
 پادشاه جانبته و هم مزاج باز اول شاهدن مراد بونده شاه حقیقت در مصراع  
 ثابده اولان باز طوغان معنایه در ولیکن اندن مراد شول عالم معنی و عالم صورتک

صیادری اولان طریقت و حقیقت شهبازی اولور که فن بونلر صید و شکار ایتک  
 ایچون پادشاه حقیقتدن من وجه دور اولسه لر و عالم صوری و معنوی ده پرواز اید و ب  
 نیجه شکارل قیله لر فی الحال دوتوب ینه شاه حقیقتنه رجوع ایدرل پس حضرت  
 مولانا قدس سره الاعلی تجرید قاعده سی اوزره کندیلر ینه خطاب و بواسلوب  
 اوزره غیر لره تعریض و ارشاد ایدوب پیوررل بوتیمیر و تفریر اولتان سوزو بونظمه  
 کلان و مکتوب اولان کلام برسوز پایان و غایت طومنز بوسوزی سوبلکدن  
 و بونکونه معارفی تعبیر ایلکدن فراغت ایدوب شاه حقیقتک جانبته رجوع ایلر  
 و اول پادشاهه همیشه ثابت قیلان و راجع اولان حقیقت باز لرینک هم مزاجی  
 اول و انلرک مشرینده او اوب انلرک سبرتی اوزره پرواز قیل انلرک مزاج و مشربی  
 اولدر که هر بار عالم صورته میل ایدرل اندن نیجه معنی و مقصودی شکار ایدوب  
 فی الحال جناب حقه رجوع ایدرل و صورتی قوبوب معنی سمته کیدرل امدی ای  
 عالم صورنده قالان سالکده دهه منسوب اولان انون کبی کانه کبر و کت تا کم سنک  
 دستلر کده دهلکدن قورته اولکی دهه ایکی دالک بله فقه لر بله بر موضعک  
 اسیدر که انک التونی بغایت خالص اولور اکامتصل اولان بانبست ایچوندر فن  
 التون زیاده خالص اولسه زرده دهی کیدرل دیو اکانشیه ایدرل دستان قصه  
 معنایه اولسه دهه جازدر امام ستلرک جمعی اولتی محله انبدر مصرع ثابده اولان  
 ده دهی اولکی دالک قهی و ایکنجی دالک کسر بله اوقنور اکامتصل اولان یا  
 مصدریه در دهه ایکی ال ایلر نفرین و یرمک معنایه در پس تقدیر کلام بویله دیمک  
 اولور که ای صورته مائل اولان سالک بوعالم صورتن کذر قیلوب وزرده دهی  
 کبی خالص و بی غش او اوب معدن حقیقت کبر و کت و کان اصله بوعالم صورتن  
 رجوع ایت تا کم سنک اللرک بوعالم صورته دهه اولقندن و نفرین و یرمکدن خلاص  
 اوله منوی صورتی را که بدل ره میدهند \* از ندامت آخرش ده میدهند  
 اهل صورت بر صورته که کوکله بول و برلر ندامتدن آخر اول صورته دهه و برلر  
 یعنی بوعالم صورتک اسیری اولان طائفه هر بر صورتیکه کوکله لر ینه قوبه لر واکا  
 تعلق و محبت قیله لر آخر الامر کال ندامت لردن اول صورته نفرین و برلر انکچونکه  
 حقیقت کاری کورد کد نصره اول صورتی کندیلر عدو و رهن مشاهده  
 قیابور لر نکم حق تعالی حضرت لری حقیقت اعتباری ایلر (انما اموالکم و اولادکم  
 عدو لکم فا حذر و هم) پیوررل که بونکونه صورتلر اگر بر کسه بی حضرت  
 حقندن و عالم حقیقتدن دور و مهجور ایلر آخر الامر انک ضررنی مشاهده  
 ایلوب ندامتدن اکا نفرین و برلر منوی دزد را کان قطع بلخی میدهد \*  
 ذوق دزدی را چوزن ده میدهد \* ده بدادن دیدی از دست حزین \* ده بدادن



زین پریده دست بین ( مثلا دزد که - بین قصاصده اولان اول قطع بد ایلک که  
 تلک و بر اول - حینده دزدیک ذوقه زن کی نفرین و بر که اکثر نفرین و بر مک  
 زلرک عادتیدر که جن برشیدن بیرار اولسدر اول شیشه مقابل ایکی المرنی قارشو  
 ایدوب و یوزلانی اندن چو یروب نفرین و لعنت مکان سندن بیزارم دیر حزن  
 اولان زندن و یا خود غمکین اولان هندوی برمندن نفرین و برمکی کوردک بوالی  
 کساش سارقدن هم خرسزاق لذت و ذر دلاک صنعتند نفرین و لعنت و برمکی  
 کور که حین قصاصده کندیک مقدماتیل و محنت ایلدیکی فعل و صنعت نه مرتبه  
 نفرین و لعنت ایلر **مثوی** \* **چچسان قلاب و خونی و اوئد** \* وقت تلخی  
 عیش راده میدهند \* توبه می آرند هم پروانه وار \* باز سبب ان میکشدشان  
 سوی نار) قلاب و خونی و اوئد هم بونجین تلک و قتی عیشه نفرین و برر یعنی  
 سارق - حین قصاصده و فرج حزن حین لقاده اول مائل اولدیغی عیشه نه مرتبه  
 نفرین و بر دیشه قلاب و خونی و اوئد اولنر دخی محنت و نیش و قند عیشه  
 نفرین و لعنت و برر اول عیش و نوشدن توبه کتوررل هم پروانه وار نیسان  
 کیروانلری نار جاننه چکر یعنی بوطانفه کندیلرک کارلندن جن بر ضرر کورسدر  
 و الم چکسدر اندن توبه ایدرل چونکم اول بلا و آفت کیده نیسان انلری پروانه کی  
 کیرو اول نار مننه سندن اولان کار و کردار چکر **مثوی** \* **چچو پروانه**  
 زدوران نار را \* نوردید و بست آن سو بار را \* چون پیامد سوخت یرش را  
 کر بخت \* باز چون طفلان قناد و ملح ریخت ( بوطانفه فی المثل پروانه کی  
 ابراقدن اول ناری نور حقیقند نار کی اولان کاری نور کوردی و اول جانبه یوک  
 بغلیدی یعنی زیاده قصه و عزیمت ایلدی تا کم اول نور زعم ایلدیکی نار  
 کندیسی اوره اول نار انک پروبالتی باقر و اول پروانه دونوب اندن قاچر کیرو اول  
 محنت و ضرری فراموش ایدوب او غلجقلر کی دوش و طوزی دو کر ملح ریخت  
 بونده ملاحه و منفعتی دو مک و ضایع ایتکدن کنایت اولور بر خوش کیدر کن  
 دوش و سبب لذت و چاشنی اولان طوزی دو کوب ضایع ایدرته کم او غلجقلر  
 کذلک بو ذکر اولن طانفه دخی بر ششی کندیله محبوب و مقبول کور و ب اول  
 جانبه سرعتله کیدر کن او غلجقلر کی دوش و طوزی دو کوب فسادری  
 و قبا حشری ظاهر اولدیغی کی نادیب و قصاصه مستحق اولورل پس بر مقدار  
 نادیب اولور و حد اور بلور و بار بیچه زمان - پس قاند قد نصکره بر لاله بودا ملردن  
 کیرو آزاد اولور و پروانه کندیسی شمه اوروب پروبالتی بر مقدار سوخته قلوب  
 اندن کیرو نجات بولدیغی **کی** بونلر دخی اول بلادن تکرار نجات بولور  
**مثوی** \* **بازدیکر برکان و طمع سود** \* خویش زد بر آتش آن شمع زود \*

بازدیکر سوخت هم و اس بخت \* باز کردش حرص دل ناسی و مست) تکرار  
 نفع و سود کانی اوزره پروانه کندیسی اول شمع آتشی اوزره اوردی بر کره دخی  
 یاندی هم اند نصکره کیرو صیجادی کیرو حرص دل آتی ناسی و مست ایلدی  
 اس مبتلای شهوت و اسیر صورت اولان کسه لک هر بریسی - منیده پروانه به  
 بکرلر جن کندی مرادری شمع تقرب فیلسدر و اندن آزرده اولسدر قیجارل  
 بعد زمان اول ضرر و زیانی حرص و شهوت انلر فراموش ایدر یروب کیرو اول کار  
 و کردار مست و عاشق اولورل و انک وصاله میل و رغبت قیورلر **مثوی** \*  
 آرزمان کر سوختن و می جهد \* **چچوهند و شمع راده میدهد** \* کای رخت  
 تابان چوماه شب فروز \* وی بصیرت کاذب و غرور سوز) اول زمانکه پروانه  
 و پروانه به شابه اولان طانفه یا قناددن کیرو صیجارد قصه سی سبقت اباین غلام هندو  
 کی شمه قرش و بر رنه کم اول غلام هندو کندیک - شوقه سی اولان شمه نفرین  
 و یردی بویه دیو که ای دختر سنک رخک ماه شب فروز کی تاباندر و ای دختر سن صحبتده  
 کاذب و مغرور و سوزن یعنی سنک بر توجالکه مغرور اولوب کندیسی - سکامقارن  
 و صاحب قیلان طانگی بچین - پس من صورتا صادق و حین صحبتده کاذب  
 سز دیک اولور **مثوی** \* **باز از یادش رود توبه و انین** \* کاوهن الرحمن کید  
 ال کذابت) پس توبه و انین و ناله و حنین هم اندمکه اول بلادن قورنله کیرو انک  
 یادندن کیدر زیر حق تعالی کاذبلرک کید و مکرنی ضعیف و مست ایلدی شول  
 کسدر که باشلر نه بلا کدیکی زمانده توبه ایدر انلر توبه ده کاذبلر (توبه ال کذابین  
 علی اطراف لسانهم) - سبجه انلرک توبه سی همان لسانلرنده در چونکم اول بلا و امتحان  
 انلرک باشند کیده (ولور دوالعادوا لمانهوا عنه) آیتک - فیهومی اوزره همان نهی  
 اولد قلمی عمله عودت ایدرل پس حق تعالی کاذب اولنلرک کید و مکرنی ضعیف ایلشدر  
 هر بار که انلر نار کید و مکرنی ایقاد ایلر - حق تعالی حضر تلی آتی بر حاله اطفالر

**در عموم تاویل این آیت که کلا و قد و انار الحرب**

بوسرخده اولان آیت - سوره مائده اولان آیه اشارت اوور که اولی بودر  
 (والقیابینهم العداوة والبغضاء) یعنی بویهودیلرک مابینه عداوت و بغضا اقا  
 ایلدک پس بونلرک قلوبی بر برینه موافق و اقوالی بر برینه مطابق اولر (کلا و قد و انار  
 نارا للحرب اطفأ هالک) هر بار که بونلر رسول اله و اکاتب اولان مؤمنلر اله  
 حرب ایلکی مراد ایلر و انک اوزرینه شرو ضرر القیابینکی انار قبله و انکله  
 جنگ و جدال ایتک آتشی ایقاد و اشتعال ایلر الله تعالی انلرک حرب ایچون  
 ایقاد و اشتعال ایلد کلمی آتشی اطفأ ایلر یعنی بونلرک آتش شرفی مسلم انلردن  
 منع ورد ایلوب مابینلر نه ایقاع ایلر و یا خود بونلر هر بار که بر طانفه اله حرب ایتک



مراد ابله در حق تعالی انلری مغلوب قلوب حکم توراته مخالفت و امر حق  
خیانت نردن او زری ز برابر کره توراتک حکمن افساد ابله در حق تعالی تحت النصری  
مسلط قیلدی و بر کره دخی افساد ابله در مجوسیلری مسلط قیلدی و بر کره دخی  
افساد ابله در مسلمانلری مسلط قیلدی بو آیت کریمه نک اگر چه ورودی خاسدر که  
یهودیله حقنده در ولیکن بونک حکمی عامدر نته کم بو بیان لطیف بو آیت کریمه نک  
جمومی اوزره اولان حکمک تاویلنده در نته کم جوردر ﴿ منوی ﴾ کلام اوفدوا  
نار الوغا \* اطفأ الله نارهم حتی انطفأ ) هر بار که بو کاذب ناروغانی ایقاد ابله در  
الله تعالی بونلرک نارنی سویندردی حتی سویندی بوینده اولان ضمیر مطلقا جمع  
کاذب اولانلره راجع اولور که بیت سابقده هرور ابلدی و بونده و غادن مراد  
نفس و شیطانه اولان جنک و و غا اولور و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که طریق  
الهیده کاذب اولان قوم هر بار که نفس و شیطانه جنک ایتک نارنی درون دلارنده  
ایقاد ابله در یعنی انلره جنک ایتکه قصد و عزیمت قیلدر الله تعالی بونلرک  
نار عزیمتنی و شعله صدقنی سویندردی حتی بونلرک نار درونی دخی فی الحال سوینور  
حق تعالی بونلرک دروننده اولان نار قصدی و شعله عزیمتی انکیچون سویندردی که  
بونلر اول نار عزیمتی ایقاد و اشتعال قیلقد صدق دکلر بلکه کاذبدر انکیچون  
حق تعالی انلرک قلبک نار عزیمتی سویندردی حتی انلرک کانون دروننده اصلا  
عزیمت قلوب منطقی اولور و انلرک قلبی خیرجانبه اولان شعله عزیمتدن خالی  
قالور ﴿ منوی ﴾ عزم کرده که دلا انجامه ایست \* کشته ناسی زآنکه اهل  
عزم نیست ) طریق الهیده کاذب اولان کسه معصیت قیلندن طاعت جانبته  
عزم ایلمش کندی قلبنه بویه دیو که ای کوکل اول مرتبه طوره و کندیکی  
بو گونه بلایه اوره فی الحال بو عزیمی ناسی اولمش و بوقصدی فراموش قیلش  
زیرا که اهل عزم دکلر و بو عزمده کاذبدر انکیچون اول خیرجانبه اولان  
عزیمتی فراموش ایلر ﴿ منوی ﴾ چون نبودش تخم صدق کاشته \* حق  
برونسیان آن یکماشته چونکم اول کاذب اولان اهل هوایه اکلمش بر صدق تخمی  
اولدی و عزیمتی صادقانه قیلدی حق تعالی حضرتلری اول کاذبک اوزرینه اول  
عزیمتک نسیانی حواله ایلمدر انکیچون اول خیره اولان عزیمتی اویندر اکر اول  
عزیمتده صادق اولیدی حق تعالی اکانسیانی حواله قیلدی و انک عزیمتی منسی  
اولردی و شعله دروننه خال و نقصان کلردی ﴿ منوی ﴾ کرچه بر آتش  
زنه دل میرند \* آن ستارش را کف حق میکشد ) اگر چه اول کاذب دل آتش  
زنه سی اوزره اورر انک اول ستاره سی کف حق سویندردی آتش زنه چاقغه دیور  
ستاره دن مراد بونده کوکلدن ظهوره کلان قصدل و عزملردر و تقدیر کلام

بویه دیمک اولور که اگر چه طریق حقده کاذب اولان کسه کوکل چاقغنی اورر  
واندن نیجه عزملر و قصدل شراره سی ظهوره کلور ولیکن انک اول عزیمت و قصد  
و نیت ستاره لری کفار ادت الهی سویندردی انکیچون صدق و خلوصله اولین  
عزم و قصدک شعله و فروغی اولوب و نیجه سی ظهوره کلر

﴿ قصه هم در تقریر این آیت ﴾

بو قصه هم بو آیت کریمه نک تقریرنده در یعنی ( کا اوقدوا نار الحرب اطفأها الله )  
آیتک تحقیق و تاویلنده در ﴿ منوی ﴾ شرفه بشنید در شب معتمد \*  
بر گرفت آتش زنه کانش زند \* دزد آمد آن زمان پیشش نشست \* چون  
گرفت آن سوخته میکرد پست \* می نهاد انجا سرانگشت را \* تا شود استاره  
آتش فنا ) بر معتمد علیه کسه خانه سنده کجه ایچنده بر شرفه اشدی و یلدیکه  
کشدیک خانه سنده بر پیکانه کسه کلدی شرفه شینک قحبه آواز پای معناسنده در  
آتش زنه بی طوتدیکه آتش اوره یعنی چاقغنی اخذ ابدیکه چاقق چاقه و آتش یاقه  
خرسمن فی الحال کلدی و اول صاحب خانه نک قرا کو لقمده او کنده او توردی چونکم  
اول سوخته شراره لری طوتدی اول دزدانی پست ابدی یعنی چاققندن چیقسان  
شراره لری چونکم اول قاو طوتدی اما ظلمنده اولان دزدانی پر مغیله پست ایدوب  
سویندردی اول سوخته اوزره دزد سرانگشتی قوردی تا کم آتشک شراره لری محو  
و غانی اوله ﴿ منوی ﴾ خواجه می پنداشت کر خود میبرد \* این نمیدید او که  
دزدش میکشد \* خواجه گفت این سوخته نمک بود \* میرد استاره از تریش  
زود \* بس که ظلمت بود و تاریکی ز پیش \* می ندید آتش کشتی را پیش خویش )  
خواجه ظن ایلردیکه اول شرر کندی شدن او اوره یعنی سوینور اول صاحب خانه  
بونی کورمدیکه انی دزد سویندردی خواجه ابله اول شراره لری کندی کندن  
سوینور صانوب بهسانه بی سوخته به بواب دیدی بو سوخته نمک ابدی انک  
زلکندن و نمک لکندن استاره علی الفور سوینور خواجه حقیقت حالی انکیچون  
کورمدیکه خانه نک درونی اولدن چوق ظلمت و تاریکی ابدی لاجرم کشدیک  
او کنده آتش کش اولنی کورمدی یعنی صاحب خانه کندی او کنده اول آتش  
کش اولان دزدی انکیچون کورمدیکه خانه نک درونی اولدن زیاده ظلمت و زیاده  
تاریکی ابدی پس آتشک سوینمشی قاودن و یا خود کندی کندن ظن ابلدی  
اکثر کسه لک خانه قلبی دخی بو که بکرر کسه درونلرند فچن بر شعله عزیمی  
و آتش قصدی یاقق ایسته سهر آتی نهائی بر کشته وارد اکر ناس اول کشته  
آتش درون اولان کسه بی یله میوب انی کندی کندن منطقی اولدی ظن ابله



نه کم بو معناله اشارت بیورر **منوی** \* اینچنین آتش کشی اندر دلاش \*  
 دیده کافر نبیند از عیش ) بویچاین بر آتش کش آنک کوکلنده واردر اما کافرک  
 دیده سی آتی عشدن کورمز اندر دلاش ده که ضمیر ضمیر قبل الذکر قاعده سی اوزره  
 مایه دنده اولان کافره راجع اولور عیش عین مهمله نك و میث فحشه لایله کوزده  
 بر نوع هر صدر که رؤیته ضعیف و پر و کوزی قان بورر و تقدیر کلام بویله دیک  
 اولور که بوذ کر اولسان آتش کش کی کافرک کوکلی ایچره واردر ولیکن دیده  
 کافر اول نهائی اولان آتش کشی کورلکندن کورمز و عدم بصیرتی اولدیغندن  
 اول کانون قلبنده اولان شهله قصد و عزیمتی سویندن کیدر بیلز **منوی** \*  
 چون نمی داند دل داند + هست با کردند کردانده ) بردانده نك کوکلی  
 نیچون بیلز دون کسه ایله دوندر یچی واردر یعنی برعالم قای و نیچون بیلز  
 یعنی یلور که هر دور ایلین کسه ایله بر دور واردر که البته دور ایلین شی مدور سز  
 اولز و هر مفرک لایله محرك اولنجیه حرکت قیلز پس درون داده اولان قصد  
 و عزیمتی دخی لایله رفیع ایدیمی واردر البته انسانک درونه بر قصد و عزیمت  
 نه کشدی کنایله کلور و نه کشدی کنایله کیدر عند العارفین کنور یجسی و دخی  
 کیدر یجسی معلوم و مشهودد **منوی** \* چون نیکو بی که روز و شب  
 بخود \* بی خداوندی کی آیدکی رود ) نیچون دیمزن که روز و شب کنایله  
 خداوند سز کشدی کنایله کلوب کتوز و عاقل اولان نهاری کونشک طوغه سندن  
 وایلی دخی آفتابک غروب قیله سندن و آفتابک طالع و غروب بی دخی مجرد فلکک  
 دورندن و فلکک دورنی دخی مطلق عقول و نفوس سندن بیلز بلکه بوجه ده  
 متصرف اولان همان اول فاعل مختاری یلور و کچه بی کتورن و کوندزی  
 کیدرن دخی نهاری لیل دن سلخ ایلین همان اول خداوند حقیقی اولدیغنی یلور  
 ندمک سوره قصصده اولان بوایت کریمه هم بومعنایه دلالت قبولر \* قال الله  
 تعالی ( قل ارأیتم ان جعل الله علیکم الیل سرمدا الی یوم القیامة من الیه غیر الله  
 بآیکم بضیاء افلا تسمعون قل ارأیتم ان جعل الله علیکم النهار سرمدا الی یوم  
 القیامة من الیه غیر الله بآیکم بلیل تسکون فیه افلا تبصرون ) **منوی** \*  
 کرد معقولات میگردی بین \* اینچنین بی عقلی خودای مهین ) ای مؤثر حقیقیدن  
 غافل اولان کسه سن معقولات اطرافنه طولانورسن کور بونک کی کشدی عقل  
 سزلفکی ای مهین یعنی ای خور و حقیر اولان وای فاعل حقیقیدن غافل فلان  
 بو قدر زماندر معقولات اطرافنه طولانورسک امام مؤثر حقیقی کیم در بیلز و فاعل  
 حقیقیدن آکا و خبردار اولز سن کنایله کک بوعقل سزلفکی کور اگر سن صحیح  
 عاقل اولدک هر دارک بر مدوری و هر اړک بر مؤثری اولدیغنی یلور دك پس بوجه

افعال و آثارک فاعل و مؤثری واجب الوجود اولان حق تعالی حضرت تباری اولدیغنه  
 اقرار قبولر دك چونکم بو قدر آثارک مؤثر حقیقی و بو قدر افعالک فاعل حقیقی سندن  
 غافل اوله سن فی الحقیقه بغایت بی عقل سن و کشدی عقل سزلفکی دخی بیلز  
 و کورمز سن **منوی** \* خانه باینا بود معقول تر \* یا که بی بنایکوی بی هنر )  
 ای هنر سز سویله خانه باینا ایله می معقولتر در یا خود بتاسیزی معقول تر در لایله  
 هر عاقلک قنده معقولتر اولان بودر که هر بنایک البته بر بنایی واردر بتاسیزی بنا  
 ممکن د کلدن کذلک بویناه کاشناک دخی لایله بر بانی و صناعی واردر  
 و هر عاقلک قنده بو قدر مصنوعاتک صناعی اولدیغنی معقول و محقق قدر  
**منوی** \* خطا با کاتب بود معقولتر \* یا که بی کاتب بیندیش ای پسر \* جیم  
 کوش و عین چشم و میم فم \* چون بودی کاتبی ای منهم ) خط کاتب ایله می  
 معقولتر در یا خود کاتب سز می معقولتر در ای پسر فکر و اندیشه ایله هر خطک  
 کاتب ایله اولسی معقولتر در زرا بلا کاتب خط اولقی محالدر چونکم کاتب سز  
 خط اولقی ممکن د کلدن جیم کی کوش و عین کی چشم و میم کی فم صفحه رخسار  
 آدمیده کاتب حقیقی سزای عدم ایمانله منهم نیجه اولور بویله احسن تقویم اوزره  
 انسان صانع حکیم اولنجیه نیجه ظهوره کلور ( بیت ) استر بیک آلفه حکمت  
 کابندن سبق \* خامه قدرت نه بازمش صفحه رخسار باقی ( وهو الذی بصورکم  
 فی الارحام کیف یشاء ) آیت کریمه سنک حسنیجه انسان ارحام امهاتن دله دیک  
 کی تصویر ایلین اول مصور حقیقیدن و آنک صفحه جالنه صادر کی ایکی عینی  
 و جملر کی ایکی اذنی و نونلر کی ایکی ابروی و میم کی بردانه فی بحر ایلین  
 همان اول بحر منویدر **منوی** \* سمع روشن بی زکیرانده \* یا بکیرانده  
 داند ) ملاحظه بر کیرانده سز دخی روشنر یا خود بردانده اولان کیرانده  
 ایله می روشنر بومفرز و محقق قدر که شمع بر عالم و دانا کیرانده نك وجودیله روشنر  
 کیرانده طونجی دیمکدر مراد شمع یا فحی و آنک روشناکنه ضعیف کلد کچه آنک  
 فتلی مفاضله طونجی و قطع ایدیمی کسه در لایله شمع نور نه ضعیف کلد  
 آنک باشنی طونجی کسه نك تدبیری یله اول شمع روشن تراولور و اگر بر کسه  
 بر شمع باقه اولار روشنائی بولز و اگر باقه ولیکن کا کا آنک باشنی طونجی  
 روشن تراولز و اگر بر کسه بر شمع باقه اولار روشنائی بولز و فیلان آلفه تنویر  
 اتمه هم روشن اولز پس شمع هر جله بر عالم و دانا کیرانده به محتاجدر کذلک  
 هر شمع وجودی بر شمع کیدر لایله بردانده اولان صانع محتاجدر بود کلد که  
 اول مصنوع اولان شی بی صانع ظهوره کله بونی استناد آنک کی رونق و کمال  
 بوله **منوی** \* صنعتی خوب از کف شل ضریر \* باشد اول باز کف این بصیر )



ای بوانارک مؤثر حقیق شدن غافل بر خوب صنعت چو لاق اولان کورک گفتندی  
اولی اولور یا خود بصیر اولان الی طونجی کسه دغی اولی اولور بومقرر در که  
هر صنعت خوب لابد برالی طونجی و کوزی کورجی استاد کاملدن اولی اولور  
والا الی طونجین و کوزی کورمین کسه صنعت خوبی دوزمه که قادر اوله من پس  
بوقدر مصنوع خوبی که سن کوررین لابد آنک برصانعی وارد و اول صانع  
هم قابض و باسط وید قدرله آخذ و باطش در وهم بصیر و قدر در اکر قادر  
اولسیدی بوقدر مصنوعی کتم عدمدن مرتبه وجوده نیجه کتورردی و اکر بصیر  
اولسیدی بوقدر صنایع عجیبه بی بویه اشکال غریبه اوزره نیجه دوزردی  
و بوجایف اکوان اوزره بوقدر نقوش خطوطی نیجه یازردی بوندن معلومک  
اولسونکه اول صانع خیرهم بصیر و هم قدر در \* مشوی \* پس چردانستی که  
فهرت میکند \* بر سر ت دیوس محنت میرند \* پس بکن دفعش چو نمرودی  
بجک \* سوی او کش برهوانیر خدک \* همچو اسپه مغل بر آسمان \* تیری انداز  
دفع نزع جان) پس ای فاعل حقیقیدن غافل و عالمک صانعی اولان پادشاهدن  
جاهل اولان کسه چونکم بوقدر یلد که اول خداسنی عاقبت قهرایلو آخر  
الامر سنک باشک اوزره بلا و محنت دیوسنی اوررو سنی نیجه خسته لیکله و مر ضاره  
مبتلا قیلورو اولدر پس کندی تفکدن اول محنت و بلا بی و موت و قانی دفع  
ایله شول برغورد کی جنک ایله اول محیی و محبت اولان فاعل حقیقینک جانبته هوا  
اوزره خد نکدن اولان تیری چک ننه کم نمرود لمین کندی اعتقاد باطلی اوزره  
حضرت حق آسمان جانبته زعم ایلیوب آنکله محاسنت قیلوب و بر صندوقه  
نوب کر کسلر واسطه سیله سمایه جیقوب حضرت خدایله جنک ایدرم دیوها  
جانبته تیرلر آتشدر و بونک قصه سی تواریخده مسطور درای نادان سن مغل عسکری  
کی آسمان جانبته نزع جانی دفع ایلمکدن اوتری اوق آت ننه کم اول زمانده اولان  
تاتار طائفه سی بچن کندیلره متعلق برکسه خسته اولسه آنک افریاسی بریره کاوب  
آسمان طرفنه اوق اتارلردی و انلر بویه اعتقاد ایدرلر دیکه ملک الموت آسمان  
جانبته در و اول خسته اولان خانه یه هوادن بری کلور و آنک جانی بدندن نزع  
قیلور پس هوا جانبته تیراتارلردی تا کم انلرک سه هامندن ملک الموت خوف ایده  
و اول خسته آنک جانی اله میوب کیده اکر بعض خسته صحت بولسه انلر ملک  
الموت بزم تیرمزدن فرار قیلدی و خسته من آنک نیجه سندن نجات بولدی دیرلردی  
و اکر اول خسته اولورسه اول ملک الموت بر کرلو بردن کلدی و آنک جانی الدی  
دیو اعتقاد ایدرلردی ای محیی و محبت اولان خدادن غافل اولان نادان سن هم ایسترسک  
جاهل اولان تاتار طائفه سی کی جان نزعنی دفع ایلمکدن اوتری آسمان جانبته

اولی آت و کند سکدن و بار دوستکدن نزع جانی دفع ایت مغل تاتاره درلر  
\* مشوی \* یا کر بزازوی اکر تانی برو \* چون روی چون در کف او بی کرو \*  
در عدم بودی نرسنی از کفش \* از کف او چون رهی ای دستخوش (یا خود ای  
کندینک وجودنده متصرف اولان وجیع موجوداتده کیف مایشاه تصرف  
قیلان خدای تعالی حضرت تیرندن غافل اند فاج اکر قادر ایسک افطار سموات  
وارضدن جیقوب کت سن آنک ملکندن نیجه طشره کیدرسن چونکم آنک کف  
تصرفنده مرهون و مقید سن اصلا آنک دست تصرفندن کسه طشره کتمکه  
و آنک تصرف و ملکندن خروج و نفوذ ایتمکه قادر دکلدر هر نه بره کیدرسه  
آنک ملکند و آنک دست تصرفنده در آنک ارادتق اولی نیجه بریره کتمکه و حرکت  
ایتمکه هم قادر دکلدر اولای نادان سن عدمده ایدک اول قادر اولان خدای تعالی  
کف تصرفندن قورتلدک و بی وجودایکن آنک دست تقدیرندن نجات بولمک پس  
ای دستخوش اول پادشاهک کف ارادتندن و دست قدرندن بوجاله کلدکدن  
و وجود بولمک قدر نکره نیجه قورتلورسن بعضلر دستخوش بوجاله محلسده زیون  
و عاجز معنسانه استعمال اولور دیمشدر در سروری مر حوم دخی دستخوش  
خوبدست و تاز پرور معنسانه در دیمشدر اما دستخوش ای خوش صنعت دیمک  
معنسانه اولی ذکر سبب اراده سبب طریق اوزره قاعده یه موافق قدر یعنی ای  
البیک صنعتی خوش سنک صنعتک کندی الکن قورتلدی بی کی سن هم کندی  
صانعک دست تصرفندن نیجه قورتلورسن و آنک حکمندن و ارادتندن قاجوب  
نه جانبته فرار قیلورسن \* مشوی \* آرزو جستن بود بکر بخت \* پیش  
عدلش خون تقوی ریختن) آرزوی نفسی استمک حقندن قاجقدر اول خدایک  
عدلی او کند تقوی قاتی دو ککدر آرزو بونده نفسک مرادی و مشتھاسی  
معنسانه در و بر سبیل استعاره تحبیلله حضرت مولانا قدس سره الاعلی تقوایی  
بردی روح انسان منزله سنه تغزیل ایشلر در و حضرت حقندن قاجق نه وجهله  
اولدیغنی بوجاله تغییر ایدوب سنویه مشلدر که ای نفسک مشتھاسنه طالب اولان  
کسه نفسک مرا دنی و آرزو سنی استمک حق تعالیک اهرندن و دست ارادتندن  
قاجقدر اند نکره اول پادشاهک عدلی او کند تقوانک قانی دو ککدر و آنک  
روحنی ضایع ایتمکدر اما نفسک مرادی ترک ایلمک و کندیکی اول عادل اولان  
پادشاهک حکمه و ارادته تسلیم قیلک بواجبیلله خلقندن حقه قاجش اولورسن  
و آنک عدلی او کند تقوایی احیا قیلورسن که تقوی اصل ماسوادن برهیز خلققدر  
و ماسوادن برهیز قیاق ایسه نفسک آرزو و مرادی ترک ایتمکه اولور و حضرت  
حقک طاعنی بولمکه کتمکه میسر اولور پس هر کیم که کندی نفسک آرزو



و مرادنی ترك ابلدی و حق تعالی حضرت تری و کیل انخاذا ابدوب بالکایه کندی  
 امورنی اکاتسلیم و تقویض قیلدی کالیه منی اولدی و تقوایی احیا قیلدی منی  
 اولقی استین کسه بودنیانک حظوظ و لذاتدن پر هیز قیاق لازمدر ﴿ مثنوی ﴾  
 این جهان دامت و دانش آرزو \* در کر یازد آنها و آرزو \* چون چنین رفتی  
 بدیدی صد کشاد \* چون شدی در صد آن دیدی فساد ﴿ فی المثل بوجهان دامتدر  
 و انک دانه سی آرزوی نفسانیدر دانه لدن قاج و علی الفور یوز کتور مصرع ثانیه  
 اولان آرزو مر کبدر آرامدر زوز و زوزو افطندن محققدر روی آرزو تقدیرنده در  
 یعنی بوجهان فی الحقیقه دام کبدر و بودام جهانک دانه لری مشتهیات نفسانیه در  
 اول دام جهانک دانه لری مشایه شده اولان مشتهیات نفسانیه دن فرار ابله علی الفور  
 حضرت حقه یوز کتور و انک امر نه و حکمه انقیاد ابله و بوجهان صور بدن  
 اعراض ابدوب اول خداوند جلیک مشاهده سنه و جمال کائنات معاینه سنه توجه  
 ابله چونکم طریق حقه سن بودکر اوانسان کبی کیده سن نیجه یوز کشاده لك  
 کوررسن و نیجه بیک فتوحه کنیدی ابر کوررسن اما چونکم بونک ضدی اوله سن  
 و طریق حقه بودکر اوانسان قاصده نک عکسی اوزره سیر قله سن یعنی طالب آرزوی  
 نفسانی و مائل مشتهیات جسمانی اوله سن نیجه یوز فساد کوررسن و کنیدی  
 فاسد و حاصل هر مرتبه سنه ابر کوررسن ﴿ مثنوی ﴾ پس پیغمبر گفت استفتوا  
 القلوب \* کر چه معنیان برون کو بد خطوب ﴿ پس پیغمبر علیه السلام  
 حضرت تری دیدی قبلای بکردن استفتایک کر چه مقتضای سز طهرده خطوب  
 سوبار اگر چه سزک مقتضای بکر طهرده خطوب سوبار سه ده دیک هم وجه در  
 خطوب خاه نیجه نک ضمه سیله خطبک جعبدر خطب امر دیرلته کم هذا خطب  
 جلیل دیرل امر عظیم معناس و برلر بویات بو حدیث شریفه اشارتدر قال النبی  
 صلی الله علیه وسلم ﴿ استفت قلبک وان افشاک المقنن ﴾ رواه البخاری فی تاریخه عن  
 وابنه کذا فی الجامع الصغیر و حدیث شریفه حضرت نبی علیه السلام واحده  
 خطاب ابدوب حضرت مولانا بویات شریفه جمله ایراد ایلاننده نکته بودر که  
 بو حدیث شریفک موردی خاص حکمی عام اولدغه اشارت ایدرلر و توضیح معنی  
 بویله دیک اولور که هر بار که آرزوی نفسی ترك ابدوب حضرت حق جانبیه  
 متوجه اوله سن حضور قلبه و اصل اولورسن و نیجه یوز کشادک بولورسن اما بونک  
 حکسنه اولسک در ونکده نیجه فساد کوررسن پس پیغمبر علیه الصلوة والسلام  
 حضرت تری بیور دیلر سز قبلای بکردن فتوی طالب ابلک اگر چه مقتضای بکر سز  
 خارجده اواخر سوبار سه ده و صلاح و فسادک نه ایدو کنی تعلیم ایلر سه ده خارجده  
 اولان مفتی هر نه قدر صلاح و فسادنی سوبلر و ترقی و تنزل نه ایدو کنی بیان

ایلر سه بنه انسان کندی قلبنده صلاحنی و فسادنی بیک و ترقی و تنزل عالم اولقی  
 لازمدر ترقی و صلاح حضرت حقه متوجه اولقدن و قلبه محبت الهیه طولقدن  
 عبارت اولور و تنزل و فساد نفسک مشتهیاتنه منه حک اولقدن و حظوظ  
 ماحله به اشتغال قلمقدن کنایت اولور ﴿ مثنوی ﴾ آرزو بکذار تارحم  
 آیدش \* آزمودی که چنین می یابیش ﴿ آرزوی نفسی قوتاکم اول خدایه رحم  
 کله تجر به ایلدی که اکابونچاین کرک یعنی نفسک هر ادو آرزو سنی ترك ابله تاکم  
 اول خدایه رحم انک کله و سنک حالکی کورروب رحمت قبله نیجه کره تجر به  
 ایلدی که اول خدایه آرزوی ترك انک کر کدر ﴿ مثنوی ﴾ چون نشانی  
 جست پس خدمت کنش \* تاروی از جبر او در کاشنش ﴿ چونکم صبر امغه  
 قادر دکل سن سن اکا خدمت ابله تاکم انک حبسندن انک کاشنه کیده سن یعنی چونکم  
 حق تعالی حضرت تریک ملکندن چقمغه و دمت آصر فندن خلاص اولغه قادر  
 دکاسن پس لازم کلدیکه اکا خدمت ایلر سه سن تاکم حبسندن قور تلو اب انک کاشنه  
 کیده سن و مقصود ایلر سه قرار ایدر سن ﴿ مثنوی ﴾ دم بدم چون نومراقب  
 میشوی \* دادمی بینی و داوری غوی ﴿ دم بدم چونکم سن مراقب اوله سن ای غوی  
 همیشه دادود اور کوررسن یعنی اگر سن همیشه کنیدی احوالکه مراقب اوله سن  
 و هر بر فعاکی محاسبه قبله سن همیشه عادل اولان حاکی و انک عدانی کوررسن  
 یعنی اگر ابلک ایدر سک انک مقابله سنده حسن جزا مشاهده قبلورسن و اگر کلاک  
 ایدر ابلک هم انک مقابله سنده عاجله انک مثلی بر سینه کوررسن همیشه بودار مکافات  
 ایچره هر عملکه مناسب اول داوردن بزحمت کوررمک مقرردر ﴿ مثنوی ﴾  
 و ریندی چشم خود را از احتیاج \* کار خود را کی کرارد آفتاب ﴿ و اگر کنیدی  
 کوز یکی احتیاجدن باغلیه سن یعنی کنیدی احوالکه مراقب اوله سن و نفسانی  
 اولان کارله مشغول اولغله ﴿ حق تعالی حضرت تریک داور لکنی مشاهده قلمقدن  
 تمامی ایلر سه سن آفتاب حقیقی کنیدی کارنی فتن قور یعنی اول دائما هر کسه  
 عله کوره جزا و یرمکده درو هر کسی مستعد اولدیغی مرتبه به ابر کوررمکده در  
 اگر سن کوز یکی انک مشاهده سندن یاغلسک اول سکندی کارنی بنه ایلر  
 ﴿ و اندودن پادشاه بامرا و متعصبان در راه ایا زدر سبب فضیلت و مرتبت ﴾  
 ﴿ و قربت و جاهکی او بر ایشان بروجهی که ایشانرا تحت و اعتراض نماید ﴾  
 بوسرخ شریف پادشاهک امرایه و ایا زک ایلر سه منعصب اولان و انک حقتنه  
 تعصب قیلان طائفه به اول ایا زک سبب فضیلتنی و مرتبه سنی و قربتنی و انک انلر  
 اوزره جاهه لکنی آشکارا کوسر مسنک پیاننده در شول بوجه اوزره که امرایه و انک



حقننده متعصب اولان طائفه به حجت و اعتراض قالدیه \* مشوی \* چون  
امیران از خسد جوشان شدند \* قاقبت بر شاه خود طعنه زدند \* کین ایاز توند اردسی  
خرد \* جامکی \* سی امیر او چون خورد \* چونکم امیرل ایازه خسد ایلد کلرندن  
جوشان اولدیله و درونلرندن خسد صقاری قینایوب قاقبت کندی شاهلرینه  
طعنه اوردیله دیو که ای شاه عادل بونک ایازک اوتوز عقل طومر پس  
او اوتوز امیرک جامه لکسی نیچون بر یعنی انک قفتان بهاسی اولان قریه ل اوتوز  
امیرک قفتانی بهاسی اولان قریه قدر واردر پس انک بوقدر امر اوزره فضیلت  
ومزیتی نه در که انک جامه لکی بوجهل دن زیاده اوله دیدیلر \* مشوی \* شاه  
بیرون رفت با آن سی امیر \* سوی صحرا و کوهستان صید کیر \* کاربانق دبداز دور آن  
ملک \* گفت امیر براروای مؤتفک \* رو پیرس از کاروانلر ابرار رسد \* کز کدامین شهر اندر  
میرسد \* پادشاه اول اوتوز امیرایله طشره کندی صحرا و کوهستان جانیله صید  
طونجی و شکارل ابدیجی اولدیغی حالده اول ملک اراقندن بر کار وان کوردی  
برامیره دیدی ای عاجز و منقلب یوری مؤتفک عاجز و منقلب دیمک معناسنه اولور  
یوری وار رسد اوزره اول کاروانه صور که اول کاروان قنغی شهر دن ابریشور  
رسد یولدن گلنی و کیدنی کوزنمکه دیرلر و کوزه دجک محله دخی دیرلر یعنی وار اول  
کاربانک بولی اوستنده طور وانلر نه بردن کلور انلردن صور دیدی \* مشوی \*  
رفت و پرسید و پیامد که زری \* گفت عزمش تا بجادر ماندوی \* اول امیر کندی  
اول کاربانندن نه بردن کلور سز دیوس سوال ایندی انلر بری شهرندن کلورز  
دیو جواب و پردیلر و اول امیر پادشاهه کلدی بویله جواب و پردیکه پادشاه اول  
کاربان ری شهرندن کلورل پادشاه امیره دیدی اول کاربانک عزمی نه بره د کدرونه  
جانبه کیدرلر اول امیر عاجز قالدی وانلرک نه حایه کیده چکنندن خبر ویره میوب  
مقبر اولدی \* مشوی \* دیگر را گفت روای بوالعلا \* باز پرس از کاروان که  
تا بجا \* رفت و آمد گفت تاسوی بمن \* گفت رختش چیست هان ای مؤمن \* پس  
سلطان مجو اول امیری قویوب غیری امیره دخی دیدی ای بوالعلا یوری اول  
کارواندن کیر و صور که انلر نه بیره د کیدرلر و نه منزل و مقصده د ک سیرایدلر اول  
پیک هم کندی واروب اول کارواندن سوال ایندی و دونوب پادشاهه کلدی  
جواب و پروب دیدی پادشاهم انلر بمن جانیله د کیدرلر پس پادشاه اکادیدی  
ای مؤمن آگاه اول کاربانک رخت و متاعی ندره مؤمن امن قیلش معناسنه او اور  
\* مشوی \* ماند حیران گفت بامیری دکر \* که پروا پرس رخت آن نفر \* باز آمد  
گفت از هر جنس هست \* اغلب آن کاسه های راز بست \* اول امیر اول کاربانک  
رخت و متاعی نه ایدو کئی یله میوب وانلردن خبر ویره میوب حیران قالدی پس

پادشاه بر غیری امیره دخی دیدیکه یوری اول نفرک رخت و متاعندن کیر و صور  
پس اول امیر دخی واروب اول کاربانک رخت و متاعندن سوال ایلدی وانلر  
سزک متاعکز نه در دیوسو یلدی انلر اکا جواب و پردکد نصکره دونوب کیر و کلدی  
پادشاهه جواب و پروب دیدی پادشاهم هر جنسیدن واردر اما انلرک اغلب متاعی  
ری شهر نه منسوب اولان کاسه لدر دیدی رازدن مراد ری شهر یدر قین ری  
لفظک آخر نه یاه نسی کتور لسه برالف و دخی زاز یاده ایلوب اند نصکره یاه نسی  
کتورلر و بوامیرلر هر برینک عقلی کتد کچه اولکی امیردن ناقص اولدیفنه  
بومخلده اشارت واردر زیرا بوجهل سی پادشاهک خطابی ایشیدرلر و اول کاربانه  
کلان امیری کورلردی مع هذا تعقل ایدوب امدی بعض سوال دخی پادشاه بکا  
سوال ایلر سه بن کانه جواب و یرمک کر کدر دیو فکر و اندیشه قلیوب همان پادشاه  
نه دن سوال ایلر سه واروب انجق اندن جواب کتورلردی نه کم بوامیر رخت و متاعندن  
جواب کتوردی \* مشوی \* گفتی بیرون شدند از شهر ری \* ماند حیران  
آن امیر سستی \* چون پادشاه اکادیدی اول کاربان ری شهرندن قین طشره  
اولدیله وانلر نه زمان ده چقوب بومزله قاج کونده کلدیلر اول سستی اولان امیر  
حیران قالدی و اول ضعیف رو شاووز بون کیدشلو پیک بوسواله جواب ویره میوب  
عاجز قالدی \* مشوی \* همچنین تاسی امیر و بیشتر \* سست رای و ناقص  
اندر کروفر \* الحاصل بواسطه اوزره اوتوز امیره دخی زیاده رک سست رای  
و کروفرده ناقص ایدیلر هر بریسی جدا جدا واروب انجق همان نه دینلر سه  
خبر کتور دیلر وانلرک سست رای اولمسنه و کروفر عقلیه ده ناقص اولد قلیرینه بوحالت  
دلالت ایلر که بوجهل نک حضور نه پادشاه برینی اول مصلحت ایچون ارسال  
ایلوب اند نصکره اکا بافلان نیجه اولدی دیوسوال ایلد کسه اول جواب ویره میوب  
اول مصلحتندن اوتری برینی دخی کوندروب اول دخی انجق همان اندن جواب  
کتوروب ویره مد کده غیری امیرلر لازم اولان بوالدی که هر بری اول مصلحتنه  
کتد کده تعقل و تفکر ایدوب و کندیسه بویله دیوسو یلدی که پادشاه بنی اگر چه  
شو خدمته کوندردی اما اگر اول بندن مقدم کلان امرایه سوال ایلدیکنی بکا دخی  
بوکاربانک بعض احوالندن سوال ایلر سه اکا کوره جواب و یرمک لازمدر امدی  
جوابی بوقلم و بونلرک تقیر و قطیر هر حالنی سوال ایلدلم دیوب پادشاهه اند نصکره  
کیدلم تا کم بند نصکره بر آخر آدم کلکه محتاج اولیه و بر جزوی شیدن اوتری  
پادشاه بر آخر کسه بی ارسال قلیله بویله دیدی و کندی کندی بویله سو یلدی  
\* مشوی \* گفت امیرانرا که من روزی جدا \* امتحان کردم ایاز خویش را \*  
که پیرس از کاروان که از بجا است \* او برفت این جله و ابرسید راست \* بی وصیت



بی اشارت يك پيك \* حال شان دریافت بی ریبی و شك \* هر چه زین سی  
میراندرسی مقام \* کشف شد و آن یکدم شد غم ( پس پادشاه اول امر ای  
از نام ایدوب انله دید که ای امیر بن بر کون جدا کنیدی ایازی امتحان ایدوب  
بویله دیو که ای ایاز وار کار بادن صورانه بدن و نه جانیدن کلورل اول ایاز کنیدی  
بوجه بی راست و بی قصور و بی کاست صوردی و صبت سز و ایما و اشارت سز  
بر برانلرک حالی بی ریب و بی شك یلیدی و نیجه اولوب نیجه اولد قلمینه و نه جانیه  
عزم قیلد قلمینه بالکلیه عالم اولدی اندنصرکه بکاکلیدی هر نه که بواوتوز امیردن  
اوتوز مقامده کشف اولد بیه اندن او بر دمه غم اولدی سی مقامدن مراد  
بواوور که پادشاه بر امیری اول کار بانه خبر القدن اوزی کوندرد که بر مقامده  
ایدی اول کتد کد نصرکه بر مقامه دخی کلوب بر مقدار قائم اودی و اول کلد کدن  
صکره بر بن دخی کوندروب بر مقامه دخی کلدی و آند دخی اول کلنجه بر مقدار  
توقف قیلدی بواسلوب اوزره اوتوز مقامه دك نقل قیلدی و اوتوز که هر بی  
رخبر ایچون کوندروب انلرک هر بدن اول خبرک نیجه سی کشف اولدی اما  
بونلردن مقدم ایازی بر کون بر مقامده بر سبیل امتحان تنها بر کار بانه وار شو کار بان  
نه بدن کلور خبرال دیو کوندردی واروب انلرک جیع احوالندن استخبار و استفسار  
ایدوب پادشاهه کلدی پادشاه اکا هر نه سوال قیلد بیه بر جواب و یردی و بو  
اوتوز امیردن اوتوز مقامده کشف اولان معانی بر مقامده بالکر ایازک وجودندن  
بالتمام و الکمال کشف اولدی پس پادشاه انله دیدی ای امیرل سیرک اوتوز بکرک  
عقلندن بالکر ایازک عقلی زیاده در انکیچون انک جامه لکنی سزک جله کرک جامه  
لکنندن زیاده ایدوب دیدی پس بوند پادشاهدن مراد هر عاقل و عادل دنیا  
پادشاهی اولوب لابد بر زیاده عاقل کسی بی کنیدی به ندیم و ایاز کی مغرب قلوب  
و بعضی امر انک حقه حقه لری و پادشاه دخی انلره انت عقلی سزدن  
زیاده در دیمه سی اولسه ده جائزدر و پادشاهدن مراد پادشاه معنوی و ملک  
اخروی اولان مرشد کامل اولوب ایازن مراد عاقل و دانای آخرت اصحابی اولان  
مریدلری و مجتهدی انک حقه حقه قلوب و طمن و تشیع اوروب پادشاه معنوی  
اولان مرشد دخی انله بن ای کمال عقلندن زیاده فقهندن اوزی سزک جله کزن  
زیاده سودم وانی کنده خلیل و مصاحب اتخاذ قیلدم دیو جواب و یرمک دخی  
جائزدر ولیکن اکثر انسانک طبیی جیره مائل اولوب وجهد و اکنسای انکار  
قلوب مرشد طرفندن بومرید عالم و عاقلدر مجرد بن ای علمندن اوزی سودم  
دیه انلردان جیره تمسک ایدرل و بیلم حق تعالی ازله اکا اولقدر علم و عقل  
و یرمک بزه دخی کفایت مقداری بوقدر عقل و یرمک بونی زیاده ایملک نیجه قابلدر

دیو بی اختیار ارق بواند کدرل تنه کم بوسرخ شمر غله بو معنایه اشارت ایدوب بیوردر

﴿ مر افعه امر آن حجت بشهه جبرانه و جواب دادن شاه ایشارا ﴾

امر انک اول حجتی جبرانه اولان شبهه اله مر افعه قیلد انک و پادشاهک انله  
جواب و یرمک سنک بیایدر ﴿ مشوی ﴾ پس بگفتند آن امیران کین فنیست \*  
از عنا یتهاست کار جهد نیست \* قسمت حقست مه رار وی نفر \* داده  
بخست کل را بوی نفر ( چونکم امر اشاهدن ایاز حقه اولان بومدح و ثنائی  
ایشندیلر پس اکابر سبیل حجت اول امیرل دیدیلر که بوبرفندر اول اللهک  
عنا یتلردن جهد و اکنسایک کاری دکادر بلکه دادبار بدرماهک روی نفری قسمت حقدر  
کلک بوی نفری داده بخندر یعنی اول امیرل کنسیدلرک تقصیرنه معترف اولوب  
بلکه جبرانه بو گونه حجت ابراز ایدوب دیدیلر بوعقل و ذکا باشکه بر فندر که  
مطلق الله تعالی انک عنا یتلردن در سعی و جهدک بوند کار و مدخلی بوقدر تنه کم  
ماهه روی لطیف و رخسار منیری حق تعالی قسمت ایدوب اول ماه آتی جهده بولدی  
و کذلک بوی لطیف دخی کله کنیدی بخت مسودنت داده و عطا سیدر اول کل  
انی کبله حاصل قیلدی پس بزبوحصوصده نیه قادر ز دیدیلر ﴿ مشوی ﴾  
گفت سلطان بلکه آنچه از نفس زاد \* ربع تقصیرست و دخل اجتهاد \* ورنه  
آدم کی بگفتی با خدا \* ربنا انا ظلمنا نفشنا \* خود بگفتی کاین کناه از بخت بود \*  
چون قضا این بود حزم ماچه سود ( امر ا چونکم جبری اولان حجتلرین ابراز  
ایدیلر و بزبوحصوصده انجیق عقلی یتدیکی قدر تدبیر ایدک بوند بز تقصیر ایدک  
دیو سو یدیلر پادشاه انله جواب و یروب دیدی بلکه اول انکال که نفندن طوغدی  
لابد ایدکدن خالی دکادر بار ربع تقصیر و یا خود دخل اجتهادن اگر نقصان و خسران  
ایسه اول ربع تقصیردر و اگر نفع و فایده ایسه اول اجتهادک جلیبدر اگر چه  
بوجهده تقدیرک دخی مدخلی وارد ولیکن اختیار و تدبیر هم مطلق سلب اولنر  
والا آدم حضرتلری حین تقصیرده خدای تعالی حضرتلرینه ( ربنا انا ظلمنا )  
چن دیردی و نه وجهه کنیدی نفسته ظلم ایدیکنه اعتراف ایددی اگر اول تقصیر  
و کناه صافی بخت و تقدیردن اولیدی خود دیردیکه بو کناه بخندن ایددی چونکم  
قضا بوایدی بزم حزم و احتیاط مزنه فایده ایدر آدم حضرتلری خود بویله دیدی  
بلکه ای بزم ریمز و یروردر کار من بر تقصیرنه ظلم ایدک بو خطا و کناه بزم تقصیر من  
دندر دیو اعتراف ایددی ( ربنا ظلمنا انفسنا ) دیو سو یدیلر بوایت کریمک تفسیری  
جلد اولده \* اضافت کردن آدم زات خویش \* سر خنده مرور ایددی انده طلب  
اولنه بگفتی ده اولان یا حکایه ایچون در غفلت اولنجه که شعی و جان عالم خطاب



ایچوندر ظن ایلشدر انلرک و یردبکی معنی اختیار قیلیمه ﴿ مشوی ﴾ همچو  
ابلیسی که گفت اغویتنی ﴿ توشکستی جام و مارا میرنی ﴾ خود آدم حضرتلری  
ابلیس کی یردی که فیما اغویتنی سن صیدک بجای و یری اوررسن نه کم شیطان  
فیما اغویتنی دبدی یعنی سن بنی اغوا ایلدک سبیل دیوا اغوا و اضلال مطلق  
حضرت حقه اسناد ایلوب کندو بی مجبور و بی اختیار بیلدی و جام قصد  
و تدبیر مری سن صیدک و ینه بزه جامی نیچون صیرسن دیوا اوررسون دیک مفهوم  
سو بیلدی اما حضرت آدم بویه سو بیلدی و جبره متعلق کلام ایلدی بلکه عذر  
و تقصیر متعلق کلام سو بیلدی و ظلمی کندی نفسنه اسناد ایلدی بویته اشارت  
اولان آیت دخی جلد اولده اول سرخنده مرور ایلشدر ﴿ مشوی ﴾ بل فضا  
حقت و جهد بنده حق ﴿ هین باش اعور چو ابلیس خلق ﴾ بویته هم سلطان  
محمود اساندر یعنی امرایه خطابا دیر که اوله دکادر که بنده نک اعمال بالکایه  
فضادن اوله و بنده مطلق مجبور و بی اختیار اوله و یاخود بنده نک مطلقا جهد  
و اختیار یله اوله فضا و قدرک انده مدخلی اولیه بلکه فضا حقدور و بنده نک جهد  
و اختیار جزویه می دخی حقدور صفین ابلیس کهنه کی اعور اوله خالق کهنه  
معناستدر واعور بونده یک چشم معناستدر که مراداندن همان برجانبی کوریمی  
و درست کوریمیدر دیک اوور نه کم ابلیس همان بالکن بر طرفی کوریمیدر نه کم  
آدم حضرتلر بنده سجده ایلد فضا همان آدمک طینی کوردی دینی و یقینی  
حانین کورمدی و بوند نصیره حق تعالی اگابا ابلیس نیچون امری طومندک  
و آدمه سجده ایست و بکا طاعت ایست طریقه کتمدک دیدکده بالکایه فضا و قدر  
جانبی کوروب و اغوایی حضرت حقه اسناد ایلوب کندینک اختیاری و اقتضاسی  
کورمدی پس کر کدر که آدم اوغلی کهنه اولان ابلیس کی یک چشم اولیه و همان  
برجانبیه نظر قیله اگر فضا و قدر جانبی کور و آتی حق و ثابت یلور سه جهد  
و اختیار جانبی دخی کور و آتی هم باطل یلیوب حق و ثابت یله ﴿ مشوی ﴾ در تردد  
مانده ایم اندر دوکار ﴿ این تردد کی بود بی اختیار ﴾ این لزم یا آن کنم او کی کورد که  
دودست پای او بسته بود ﴿ مثلا ایکی کار اورته سنده ترددده قالمش بویکی کار اورته  
سند متردد اولق اختیار سن جن اولور بوکاری ایلیم یاخود اول کاری ایلیم اوکسه  
جن دیر که آنک ایکی ال و ایکی ایاضی بسته اوله یعنی ایکی ال و ایکی ایاضی بسته  
و مقید اولان کسنه عجباً شواشی می اشلیم و یاخود انی قویوب بوکاری اشلیم  
دیمز برا که اول مجبور و مضطر در ایکی کاردن بریسنی اشلیمه قادر اولد یعنی  
یلور و اصلا متردد دخی اولز انکیچون که تردد اختیار و استطاعتدن ظهوره  
کادر ﴿ مشوی ﴾ هیچ باشد این تردد در سرم ﴿ که روم در بحر و بابا لارم ﴾

این تردد هست که در موصل روم ﴿ بارای مکرنا بابل روم ﴾ پس تردد را بیاید  
قدرتی ﴿ ورنه آن خنده بود بر سبلی ﴾ هیچ بنم باشد بوزدد اوورمی بویه  
دیو که بخرده کیدم و دریا اوزره بی سفینه مشی ایدم و یاخود بالا و هواده اوچام  
یعنی هیچ سنک و بنم باشد در یاده یوریک و یاخود هواده اوچق ترددی یوقدر  
زیرا یلورز که در یاده یوزمکه و هوا اوزره پرواز ایلیمه بزه قدرت و استطاعت  
یوقدر اما باشد بوزدد وارد که موصله کیدم یاخود سحر او کر نکدن اوژی  
بابله دیک کیدم بابل عرافده شول موضعک اسیدر که هاروت و ماروت آند اولان  
قیوده حبس اولمشدر و بونک تحقیق و تفصیل بشجعی دفترده و اولکی دفترده  
هم مرور ایلشدر یعنی بومقدور بشرویمکن و بسر در که شویکی کارک مایشتد  
متردد اوله سن و دیه سنکه عجباً بن تجارت قطعدن اوژی موصل جانبیه می کنسم  
و یاخود سحر او کر نکدن اوژی چاه بابل سمتیه می سیر ایشم بویکینه انسانک  
قدرت و استطاعتی اولدیندن اوژی انسان بویکونه ایکی کارک مایشتد متردد  
اولور اما برکسه که ایکی کاردن بر ینه و اصل اولیه جفنی محقق بلسه اصلا متردد  
اولز وانک و صولته دخی قصد و عزیمت قیلر پس تردد بر قدرت و استطاعت  
لازمدر بوخسه اول تردد بر سبلی اوزره خنده اولور یعنی برکسه نک قدرتی  
و استطاعتی اولسه و مع هذا ایکی کارک مایشتد متردد اولسه آنک اول متردد  
اولسی صحیح و صادق اولز بلکه همان بر صقاله ینغه کولمک اولور و مجرد لغو و بازی  
قیلندن اولور ﴿ مشوی ﴾ بر قضا کم نه بهانه ای جوان ﴿ جرم خود را چون  
نهی ردیگران ﴾ خون کند زید و قصاص او بعمر و می خورد عمرو بر احد  
حدخر ﴿ چونکم جرم وزلت انسانک من وجه کندی نفسندن و اختیارندن  
ظهوره کاور پس ای جوان جرمی اشلوب قضا بهانه قومه کندی جرمی  
غیر یلر اوزره نیچون فورسن ونه جهنندن بوجرم بنم نفسندن دکدر قضا دندر  
و یاخود شیطانک اغوا سندن و یاخود عمروک و بکرک بنی اضلال ایلستنددر  
درسن مثلا زید قان ایلر و آنک قصاصی عمروده اولورمی عمرو خراجچر واحد  
اوزره حدخر اولورمی بومثبت و مقرر در که اولز بوینده استفهام تقریری معنایی  
وارد یعنی عمرو قان ایلسه زید انکیچون قصاص اولد یعنی مقرر و عمرو خراج  
ایچه اندن اوژی بکره حد اولد یعنی هم مثبت اولدیه سندخی بر جرمی اشلد کده  
جراسی غیر یلر به اولز بلکه همان سنکیچون اولور چونکم بویه درسن اول جرمی  
غیر یلر نیچون اسناد ایلرسن کر کدر که جرمی کندی نفسکه اسناد قبله سن وهم  
معترف اوله سن ﴿ مشوی ﴾ کرد خود بر کرد و جرم خود بین ﴿ جنبش  
از خود بین و از سایه بین ﴾ که نخواهد شد غلط پاداش میر ﴿ خصم را میداند



آن میر بصیر) ای مجرم کندی اطرافکی طولان و کندی جرمکی کور جنبشی  
کندی ذاتکدن کور وسایه دن کورمه که امیر غلط پاداش اواز بووجه اوزره غلط  
پاداش وصف ترکیبی اولور اما وصف ترکیبی اولسه هم جائزدر بووجه  
اوزره معنی امیرک پاداشی غلط اولسردر دیمک اولور خصمی اول امیر بصیر  
بیانور بعضی نسخه ده خصم رای داند آن خصم بصیر واقع اولشدر بوتقدیر  
اوزره معنی خصمی اول بصیر اولان خصم بیانور دیمک اولور امیر بصیردن مراد  
حق تعالی در که قوللرینک جیع احوالی کور بجی برامیر وحا کدر خصم بصیردن  
مراد هم اول خدای تعالی اولور که لابد کافر اولنره وجرم و معصیت قبلنره اول  
خدا خصم در جنبش از خود بین دیمک جنبش را از نفس خود بین واز سایه خود  
مبین دیمک تقدیرنده اولور وانسانک عند الحقیقین کندی نفسندن مراد اصل  
عین ثابت سی اولور و بوجسد اکانت سایه مشابه سنده اولور و اما محقق اولین کسه رک  
قتله نفسدن مراد بووجود مجازی وسایه دن مراد و سوسه شیطانی  
وافعال جسمانی واسباب دنیوی اولور بوابکی بیتک تحقیق و توضیحی بویه دیمک  
اولور که ای بنی آدم کندی احوال و اطرافکه طولان جنبش و حرکتی سایه کی اولان  
وجود مجازی دن کورمه دیمک اولور اما رجه ثانی اوزره معنی ای آدم اوغلی کندی  
اطرافکی طولان و کندی جرمکی کور جرم و معصیت طرفه اولان جنبش و حرکتی  
کندی نفسکدن بیل مانند سایه اولان وسوس شیطانیدن واسباب دنیوی  
و جسمانیدن کورمه که اول جرم و معصیت طرفه اولان جنبش و حرکتک  
مقابله سنده سن لابد امیر حقیقندن جزا و پاداش کور رسن زیرا امیر حقیقی  
غلط پاداش اولسردر لابد اول عالم و بصیر اولان امیر حقیقی کندی امر نه  
مخالفت قیلان خصمی بیانور باخود معنی ای مجرم جرم و معصیت طرفه ایلدیکاک  
جنبش و حرکت ایچون اول امیر حقیقینک سکا جزا و پاداشی کاور که اول امیر  
حقیقینک جزا و پاداشی غلط اولسردر و بر آخر کسه به اول پاداش انتقال  
واصابت قلیسردر زیرا اول عاضیله و کافرزه خصم اولان بصیر خصمی بیانور  
ولابد انک جزاسی و پاداشی هر نه ایسه اکا کوره ای و برر و مستحق اولسد بیخی  
مرتبده ای ابر کورر **مثنوی** چون عسل خوردی نیاید تب بغیر \* مزد  
روز تو نیاید شب بغیر) مثلا چونکم سن عسل یه سن حی غیری به کلدی سنک  
کوندزک مزدی کیجه غیره کلدی بیی محرک صفر اولان و طبیعت حرارت و یرن  
عسلی چونکم سن یندک آنک سته سی دخی سکا کاور بس حفظ نفسه متعلق بر فعلی  
که سن اشلیه سن آنک جزا و پاداشی هم سکا ماند اولور سنک کوندز اشلیدیکاک  
هلاک مزد و جزاسی کیجه غیری به کز بلکه بنه سکا کاور و هر کسک نفسی نه

عمل اشلسه لابد ای حمله اولور تنه کم (ولانرز وازره و زر اخری) آبت کریمی  
بومعایه دلات قیلور **مثنوی** درچه کردی جهد کان باتونکشت \* توجه  
کاریدی که نامدر بع کشت) ای بنی آدم سن نه جهد ایلد که اول سکا راجع  
اولدی سن نه اکدک که کشتک ر بع و محصول کلدی بو ینک ایکی مصرعده به  
استفهام تقریری وارد رزیرا تقدیر کلام بویه دیمک اولور که ای آدم اوغلی  
بودنیاده سن عمل و کارده سی و جهد ایلد که انک جزا و پاداشی آخر سکا ماند و راجع  
اولدی بومقرر در که انک جزا و پاداشی آخر الامر سکا ماند و راجع اولدی و سن بومزرعه  
دنیا ده نه کونه تخم اکد که اول مزروع اولان تخمک محصولی سکا کلدی  
بومعقد در که انک محصولی سکا کلدی لابد هر کس نه اگر سه آتی بچر و بودنیاه کلان  
لابد آخرت جاننه کوچرا کر بودنیاده علمک پاداشی کورمیده یوم آخرتده  
کورر و هر کسک علی کنده سته کلوب اکاقر بن و مصاحب اولور **مثنوی** فعل  
تو که زاید از جان و نیت \* همچو فرزندت بکیرد دامت) سنک فعلک سنک جان  
وتنگدن طوغر سنک فرزندک کی سنک دامتکی طونار یعنی هر نه کونه فعل که سنک  
جان وتنگدن تولد قیلور و ظهوره کاور لابد اول فعل سنک فرزندک کی سنک دامتک  
طونار و سکا نفاق ایدر **مثنوی** فعل رادر غیب صورت می کشد \* فعل  
دزدی را نه داری میرند \* داری مانند دزدی ایک آن \* هست تصور خدای  
غیب دان) انسان انک فعلی ایچون عالم غیبده صورت ایلر یعنی انسان بودنیاده  
بر عمل اشلسه لابد اول عالم مناسب عالم غیبده بر صورت قیلر مثلا دزدلک فعلنه  
بودنیاده بردار اور مزرعی بومقرر در که خر سزاق فعلندن اوزی بردار اور در اول  
دار اول خر سزاق علمک صورت جزا سیدر اما البته هر علمک صورت جزاسی انک  
صورتده هم مثلی اوراق لازم دگلددر مثلا دارد دزدلکه قیچن بکرز یعنی دارا غایبی  
خر سزاقه بکره مزی و لیکن اول دارا غایبی غیب دان اولان خدانک تصور ایلسیدر که  
دزدلک فعلنک مقابله سنده اولان جزا و پاداشی غیب دان اولان مصور حقیقی دار  
اغایبی شکنده تصور برابر **مثنوی** دردل شهنه چو حق الهام داد \*  
کین چنین صورت بساز از بهر داد) چونکم حق تعالی حضرت نلری شهنه نک  
کوکله الهام و پردی بویه دیو که ای شهنه سن دزدلک فعلنه عدل قیامندن اوزی  
بونجاین بر صورت دوز شهنه دخی قلبه کلان خاطره نک مقتضاسی اوزره دزدلک  
فعلندن اوزی دارا غایبی صورت دوزدی **مثنوی** تا تو عالم باشی و عادل  
قضا \* نامناسب چون دهد داد و سزا) تاسن عالم و عادل اوله سن قضاء الهی  
داد و سزای نامناسب نیجه و بر بومقرر در که قضاء الهی اصلا بر کسه به نامناسب  
جزا و بر مرن البته عالم و عاقل اولنره و عدل و انصاف قبلنره خیر و حسنات جزا و بر



و جاهل و غافل اولتره و ظلم و اعتساف قیلتلره بینه مناسب و حالربینه موافق جزا و پاداش و برر **مثنوی** \* چونکه حاکم این کند اندر کزین \* چون کند حکم احکم این خاکین ) چونکم بود نیاده حاکم اولان کزینده بونی ایلر بو حاکمکله احکمی نیجه ایلر یعنی بود نیاده حاکم اولان پادشاه بر کزین اولان و علم و عدلله اتصاف قیلان کسیه نک حقیقه بویه رعایت ایلروانی جساددن بر کزیده قیابو کند یسنه مقرب قیلر بو حاکمکله احکمی اولان پادشاهلر با دشاهی بیل نیجه حکم ایلر و عالم و عادل اولتره اول ته وجهله احسان قیلر بومقرر در که احکم الحاکمینک عدل و دادی بوجهله حاکمکردن زیاده در **مثنوی** \* چون بکاری جوئوید غیر جو \* قرض تو کردی ز که خواهی کرو ) چونکم ارپه که سن غیری بتر قرضی سن ایلدک کروی کیمدن استرسن یعنی چونکم سن بردنی و خیت تخم که سن انک جزاسی انک مثلندن غیری بتر لا بد عاده الله بویه در بغدادی اکسک بغدادی بتر وار په اکسک ارپه بتر مثلا سن برکسه دن استقراض ایلدک رهنی کیمدن استرسن بومقرر در که کند کدن استرسن یعنی اگر داین سندن رهن استرسه سن رهنی کیمدن استرسن چونکم سن استقراض ایلدک رهنی هم سندن استرس بومعنی خواهی بالبله اولدینی اوزره در اما بعض نسخه زده ز که خواهد واقع اولشد در بوقصدیر اوزره چونکم سن برکسه دن استقراض ایلدک اول کسیه رهنی کیمدن استرس بومقرر در که سندن استرس ( کل نفس بما کسبت رهینه ) آیتنک موجبجه هر نفس کسب ایلدیکی عله رهینه در چونکم عامل بر عمل فی المثل استقراض ایلده انک مقابله سنده انک نفسی رهینه اولمش اولور **مثنوی** \* جرم خود را بر کسی دیگر منسه \* هوش و کوش خود بدین پاداش نه \* جرم بر خود نه که تو خود کاشتی \* با جزا و عدل حق کن آشتی ) کندی جرمکی بر غیری کسیه اوزره قومه و کندی هوشک و کوشکی بو پاداش اوزره قوبه یعنی بر جرم و مصیبتی اشیوب انی بر غیری کسیه اوزره قومه و بن بوجرم و مصیبتدن بری و پاکم و اول اولسیدی بن بونی قتلزدم دیعه بلکه عقلکی و قولاضکی بوجرمک جزاسی و پاداشی اوزره قو جرمی اصل کندیکه قو که انی سن کندک اکدک سن حقت جزا و عدلله صلح ایلله که حق تعالی حضرتلری عادلدر اول اکدییک جرمک مقابله سنده هر نه بتور رسه راضی اول و باشکه هر نه کتور رسه هم انک حکمنه کندیکی تسلیم قیل **مثنوی** \* رنج را باشد سبب بد کردنی \* بد ز فعل خود شناس از بخت نی \* آن نظر در بخت چشم احوال کند \* کلب را که دانی و کاهل کند ) لابد رنجبه سبب سنک بد ایلک کندر کلمکی کندی فعلکدن اگاه بختکدن دکل یعنی سکار رنج و بلا کسه اکاسب سنک بد ایلک کندر قیچن بر بدک

کسه انی کندی بد اولان فعلکدن بیل طالعکدن بیلله زیر اول بخت اولان نظر چشمی احوال ایلر کلمی که دانه منسوب و کاهل ایلر که داندان کافک قعه سبیله صمناق و کافک صبه سبیله نجاست محلی اولان بره دیرلر بونده ایکسبیلده جائزدر یعنی اول بخت و تقدیر اولان نظر انسانک چشم جانی احوال ایلر یعنی راست و درست کور بچیلکدن اخراج ایدوب حقیقت بین ایلر زیر انسانک فعلی همان یالکز بخت و تقدیردن دکلدر بلکه کندی نفسنک اختیار ایلندن دخی اول فعلده مدخلی اولستنددر اگر برکسه همان یالکر بخت و یا خود تقدیر نظر قیسه راست بین اولیوب اول نظر کلب نفسی دنیا صمانقنه منسوب و جهد و اکتسابدن کاهل قیلور و یا خود کلب نفسی همان نجاسته و نجاست محلی اولان بره منسوب و نجاست بیکه معناد ایدوب و راه حقه سعی و جهد ایلکدن متکامل قیلور **مثنوی** \* متهم کن نفس خود را ای فنا \* متهم کم کن جزای عدل را ) ای فتنی کندی نفسکی متهم ایلله عدلک جزاسنی متهم ایلله که حق تعالی حضرتلری عادلدر انک بر قولنه و پردیکی جزا عدل اوزره در چونکم سن کندی نفسکده بر بلا کوره سن انی عدل الهیدن خارج بیلله و اول عدلک جزاسنی متهم قیلله بلکه کندی نفسکی **منهم قیل** **مثنوی** \* توبه کن مردانه سر آور بره \* که فن بعمل مثقال بره ) کناهکه توبه ایلله باشکی مردانه بوله کتور زیر افن بعمل مثقال ذره خیرا بره در یعنی جرم و عصیانکه نائب اول و مردار کی باشکی راه حقه کتور و کندیکی مطیع و منقاد اولان اهل خیر مرتبه سنه بتور که برکسه بر ذره مقداری خیر اشلده انی کورر و کذلک بر ذره مقداری شر اشلده هم انی کورر کافال الله تعالی ( فن بعمل مثقال ذره خیرا بره و من بعمل مثقال ذره شراره ) بو آیتنک تفسیری جاسد نالک آخرنده مرور ایلشد **مثنوی** \* در فسون نفس کم شو غره \* کافاب حق نبوشد ذره \* هست این ذرات جسمی ای مفید \* پیش این خورشید جسمانی بدید \* هست ذرات خواطر و افکار \* پیش خورشید حقایق آشکار ) زندهار نفسک فسون و حیلله سنه مفرور اولله زیر حق تعالینک آفتابی ذره لردن بر ذره بی ستر ایلر یعنی قیچن بر ذره قدر شر اشلده نفسک سکابونه جزیدر دیو افسون ایلسون و اگر افسون ایلر سنه حیلله سنه سن مفرور اولله که حق تعالینک عدلی ذرات اعمالدن بر ذره قدر عملی سترونهان ایلر بلکه بوم تبلی الی سرارده هر کسک اعمال و سراری ظهوره کلور و هر کس اشلدیکنی کورر ای مفید اولان کسیه بوجسمه منسوب اولان ذره لر بوجسمانی اولان خورشیدک نوری او کنده بدید و ظاهر در اما خاطره ل و فکر انک ذرات حقایق خورشیدنک او کنده آشکارا اولدی هست لفظی ایکی پنده بله ایکنجی مصرعله صرفی اولتور یعنی بو خانه



دلله اولان خاطره لك و فكر لك ذره لى حقیقتلر خور شیدی اولان نور الهیت  
اوکنده ظاهر و آشکارا در ذرات جسمانی خور شید جسمانیك نوری فتده نیجه  
ظاهر و عیان اولورسه ذرات افکار و خواطر دخی خور شید حقیقتك نوری  
فتده انك کی ظاهر و عیان اولور و بوقدر حقایق اشیا اول آفتاب معنویك  
نوری واسطه سیه ظهوره کلور اگر صور اشیا اول حقایقه پرده و حجاب اولسه  
هم صاحب بصیرت اوللره اول پرده و حجاب مانع اولمز و صاحب دل اولان عارف  
اول پرده و حجابك ورا سنده اولان حقیقتی بیلکدن جاهل و غافل قالمز مگر شول  
کسه که انك ادراکنده ضمهف اوله و حجاب و پردهك التسه مستور و مخفی اولان  
نهشی ایدوکنی بیلیم ننه کم بومنايه مناسبت بوسرخ شریقی بسط ایلوب طالب  
اوللره تعلیم و تفهیم ایچون یوزرلر

حکایت آن صیادی که خویشک را در کلاه پیچیده بود و دست کل  
ولاله را کلاه وار بر سر خود فرو کشیده تا سر خان او را کلاه پندارند

بوسرخ شریف و بویان لطیف شول بر صیادك حکایتیدر که اول صیاد کندبسی  
کیاهك ایچنده صارمش ایدی وکل ولاله دسته سنی کلاه کی ایدوب باشنه چکش  
و باشنی اول کل ولالهك التسه پنهان قششیدی تاقوشلر انی کیاه ظن ایلبلر  
و آن مرغ زیرك بوی اندی پرد که این آدمیست که برین شکل کیاه ندیده ام  
اما هم غلام بوی نبرد و بافسون او مغرور شد و زرا در ادراك اول قاطعی نداشت در  
ادراك مکر دوم قاطعی داشت و هو الحرس و الطمع و بوجه طبعك مایبندده  
بر مرغ زیرك بر از حق رایحه ایلندی و اول کیاهك التسه آدمی مخفی اولدیغنی  
فرا سنله بیلدی و اندن رایحه اخذ ایدیکه بو آدمیدر زرا بوشکل اوزره کیاه  
کورشمش اما اول مرغ زیرك هم غلام آلك آدمی اولدیغنه رایحه ایلندی و بوشکل  
و سالم آدمیدر بونی قطع ایلندی اول کیاه و حبشش ایچره مخفی اولان آدمینك  
افسونه مغرور اولدی و انك دو کدوی دنه لره مبل و طمع قبلدی زرا اول مرغ  
زیرك ادراك اولده بر قاطع طوعدی و ایکنجی مکر ادراکنده بر قاطع طوعدی و اول  
قاطع حرص و طمع در بوقدرهك تقدیری و توضیحی بویله ديك اولور که چونکم  
اول مرغ زیرك اول کیاه سبره ایچره مخفی اولان صیادی اگر چه برده دار بیلدی  
و اندن بر از حق رایحه الدی ولیکن اول صیادك کیاه و سه بره سی و دانه چینه سی  
انی مغرور ایدوب اول بیلکه و صیادك ذاندن رایحه المغه پرده اولوب اول مرغی  
شبهه و کانه بر اقدی اول مرغ ابتدا اول کیاه و شکوفه لری کورد کده بو نیم  
کوردیکم تحقیق کیاه در وی صیاد و بی دام مطلق دانه و چینه در دیور قاطع

ادراك طوعدی و کندبسی صیاد و دام شبهه سندن خالی ایلندی و ایکنجی  
مکر ادراکنده بو کیاه و دانه صیاد و دام سندن خالی مجرد نیم ایچون برده دار  
دیور قاطع ادراك طوعدی اول قاطع اولان ادراك حرص و طمع در  
حرص و طمع دانه و چینه بی کورد کده صیاد و دام خاطره سنی کوکدن کیدروب  
بودانه و چینه صیاد و دام سندن مفت و رایگان غذا و نعمتدر دیور قاطع ایلر لایما  
عند فرط الحاجة و الفقر قال النبی علیه الصلوة والسلام (کاه الفقر ان یكون  
کفر) علی الخصوص فقر و حاجت و فتده حرص و طمع هیچ شایه و شبهه طوعدی  
بالک مطلوب و محبوبی اولان شیت و صوانه و اخذنه قاطعی ادراك طوعدی و ایکنجی  
ضمندده نیجه عصیان و کفر و اربابده آنی قارموب انی کتورمه سنی و اقدام  
ایلر و انك مضرت و فسادنی کورمه بوب انك وصوله و حصوانه طالب اولور  
انکیچون حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم فقر کفر اولغنه قریب اولدی  
دیدی بوند فقردن مراد فقر ضروریدر که فقر و احتیاج غاب اولدقده و حرص  
و طمع برکده به اسنیلا قیلدقده کفر و معصیت دیوب هر نه ایلر سنی قول ایلر سنی  
فقر ضروری کفر ضروری به قریب اولدی ننه کم فقره منوی و اختیاری کفر حقیقی به  
قریب اولدی و بوند مرغدن مراد طالب حق اولان انسان اولور و صیاددن  
مراد مز و رواهل زرق و ربا اولان شیخلر اولور شیطان و دنیا اولسه ده جائز و مکر  
الهی اولق هم جائزدر و مشوی و رفتنه مرغی در میان مرغزار بودا ایجاد  
از بهر شکار دانه چندی نهاده بر زمین و آن صیاد ایچانسته در کین و خویشک  
پیچیده در برک و کیاه تادر اخذ صید بیچاره زرا) بر مرغ مرغزارك ایچنه کش  
ایدی اوراده قوشلری شکار ایلکدن اوزری دام و ارایدی اندر زمین اوزره برقاج  
دانه قوش ایدی و اول صیاد اوراده کینده اوتورمش ایدی اول صیاد کندی  
سنی برک و کیاه صارمش ایدی تا بیچاره صید بولدن آنک دامنه دوشه یعنی انك  
دانه لینه مائل اولوب بولدن جدا اوله دامنه کفر ترکله و مشوی و مرغك  
آمد سوی اوزنا شاخت پس طوافی کرد و پیش مر دناخت گفت او را کیستی  
توسبر پوش در بیابان در میان این وحوش بر قوشیغز ناشناخت اولدیغندن  
اول صیادك جانبته کلدی پس اول قوشیغز اول جانبی بر کره طواف و دور ایلدی  
اول کیاه ایچره مستور و مخفی اولان مر دک جانبته چایدی و انك قننه کلدی  
اول قوشیغز اول صیاده ایلدی ای سبر پوش سن بو بیابانده و وحوش اراسنده  
یعنی وحش ایلر میانده بیابان ایچنده بشار کیش سن نه کونه کسه سن دیو کا سوال  
ایلدی و مشوی گفت مر دناهدم من منقطع باکیاه و برک ایچا متفع  
زهد و تقوی را کزیدم دین و کیش و زانکه می دیدم اجل را پیش خویش



صیاد اول قوشه غره جواب و یروب ابتدی بن ناسدن منقطع اولمش بر مر دزاهدم  
بوراده برک و کیهانه انتفاع ایدیجیم بعضی نهنده منتفع واقع اولشدر بوتقدیر  
اوزره معنی بوراده برک و کیهانه فناءت قلیجیم دیمک او اور بن شول مر دزاهدم که  
زهد و تقوایی کنندیبه دین و کیش اتخاذا ایلدم زیر امرک واجلی کنندی او کرده  
کوردم و اولوی بکار باده قریب یلدم انکیچون جله ناسدن منقطع اولوب عزات  
اختیار قیلدم و دنیادن بتل ایدوب بومقامده عبادت حق مشغول اولدم دیدی  
مشوی \* مرک همسایه مر او اعظ شده \* کسب و دکان مر ابرهم زده \*  
چون با خرفرد خواهم ماندن \* خونبا ید کرد باهر مر دوزن \* همسایه نک موقی  
بکا و اعظ اولشدر که (موت الجار کفی یک واعظا) حدیثیه بنم دل و جام عمل قیاشدر  
نم کسب و دکانی بر برینه اور مشدر یعنی بریشان وز روز برایشدر چونکم  
آخرده خلقدن فرد و جدا قالسم کرک پس مر دوزنله انسیت و خوی ایلک کرکز  
زیرا طاقت انلرک هر برندن جدا اولق و تنهاسا قلیق مقرر در \* مشوی \*  
رو بخواد کرد آخر در لحد \* آن به اید که کم خوبا احد \* چون زنج را بست خواهد  
ای صنم \* آن به اید که زنج کتر زنم \* آخر الامر لحد بوز اینسم یعنی قبر جانده  
توجه قیلم کر کرد پس شمدی یک کلور که احده خوا بلم و حضرت حقله  
انسیت قیای صنم چونکم زنجی باغلق استرل شمدی اول یک کلور که چکه بی  
آزهرق اورم زنج چکه به دیرل یعنی ای مخدوم چونکه که حین موده چکه بی  
باغلیسر لر در حال با و اولی اولدیکه چکه چالیم و کفت و کویه مشغول اولیم زنج  
زد یعنی استهز اگر د استعمالده بویه در پس اول مر دزاهد اسانندن بو گونه  
مواعظ و نصایح تعبیرنه شروع ایدوب پوررل \* مشوی \* ای بر رفقت  
و کر آموخته \* آخر سنت جامه نادوخته \* رو بخت آرم کز روی رسته ایم \* دل چرادری  
و قایان بسته ایم \* ای ز رفقت و کره او کرشم کسه آخر سنک لباسک جامه نادوخته در  
ز رفقت بر گونه التوناو مقبول قفتاندر جامه نادوخته دن مراد کفندر که انسانک  
آخر اباسی اول دیکلمش بر پاره سیدر عاقبت یوزی خاک که کتور برز که اندن بتشدر  
و اول خاکسدن ظهوره بتشدر پس کوکلی نیچون بی وفاله باغلمش یعنی بی وفا  
اوللر نه سبیدن کوکل و برش و تعلق ایشدر اصلر خاکسدر عاقبت بنه اکابوز  
قورز کر کرد که شمدی جله بی ترک ایدوب انک خوی طونه وز \* مشوی \*  
جد و خویشان ما قدیمی چار طبع \* مانجویشی عاریت بستم طمع \* سالها هم صحبتی  
و همی \* با عناصر داشت جسم آدمی \* بزم جدمز و قدیمی اقر با من چار طبعیندر  
بر طاریت خصم لفته طبع باغلق یعنی بزم جسمک جدی و قدیمی خویشاوندی  
باد و آب و آتش و ترابدر بر ابسک صکره دن عاریتی اولان اقر با و تعلقاته طمع باغلق

و آنلره الفت و انسیت ایلدک حال بو که بواقر با و تعلقات عاریتیدر و عناصر اربعه  
اقر بای قدیمیدر زیر انچه بلار هم صحبتلیکی و همدملکی جسم آدمی عناصرله  
طوندی و طبایع اربعه ایله بوجه دن مقدم جسد آدمی مصاحبت و مقارنت ابتدی  
پس جسم آدمینک قدیمی اقر با و اصول عناصر اربعه در \* مشوی \*  
او خود از نفوس و از عقول \* روح اصول خویش را کرده نکول (اول آدمینک  
روحي خود نفوسدن و عقولندر روح کنندی اصولی نکول ایلشدر نفوس  
نفسک جمیدر نفوسدن مراد بونده نفوس ناطقه وارواح علویه در عقولدن  
مراد عقل کلیه در یعنی اول انسانک روحی خود ارواح علویه دن و عقول کلیه دن در  
نهایت مافی السباب روح بو عالم جسمانیته و مرتبه طیبته میل ایشکله کنندی  
اصولندن نکول و عدول ایلشدر و کنندی اصول اولان ارواح و عقول مر تبه لرینی  
فراموش قیلمشدر \* مشوی \* از عقول و از نفوس بر صفا \* نامه می آید بجان  
کای یوفا \* بارکان بیخ روزه یافتی \* روز باران کهن بر تافتی (بر صفا اولان  
عقول و نفوسدن جانیه معنوی نامه کلور بویه دیو که ای یوفا بش کونک یار جکرل  
بولدک یوز یکی باران کهندن دوندردک یعنی انسانک روحنه بر صفا اولان عقول  
وارواح طرفدن همیشه معنوی نامه کلور و خبر کلور بویه دیو که ای وفاسی بوق  
وجهلی و غفلتی چوق بز که سنک باران قدیمک بزدن اعراض ایلدک و بش التي  
کونک باران جفر بولدک سنک حالک او غلجقلمر حاله بکرز بارکان یارکک جمیدر  
یار کده کاف تصغیر ایشوند \* مشوی \* کودکان کرچه که در بازی خوشند \*  
شب کسانشان سوی خانه میکشند \* شدرهنه وقت بازی طفل خرد \* دزداناکه  
قبا و کفش برد \* کودکلر اگر چه که بازیده خوشلر در کچه و فنی انلری کندی  
متعلقاتی چکه رک خانه جانبیه چکرل مثلا کوجک او غلجقلمر او بون وقتده لباسن  
چیقاروب برهنه اولدی خرسز کلوب ناکاه اول قبا و کفشی قادی \* مشوی \*  
آنچنان کرم او بازی درفتاد \* کان کلاه و پیرهن رفتش زیاد \* شب شد و بازی  
اوشد بی مدد \* روند ادر که سوی خانه رود (اول طفل خرد انجاین لعبه و لهوه  
کرم دوشدی و حرارتله مشغول اولدیکه اول کلاه و پیرهن انک فکر و یادندن کنندی  
و لباسنی و اسبابنی بالکایه فراموش ابتدی اول طفل او غلجقه مشغول ایکن کچه  
اولدی انک لعب و بازی بی مدد اولدی و عدلن کبر و قالدی طفل لباس  
و جامه می اندی نیچون یوزی طونمز که اوی جانبیه کیده و اقر با و تعلقاته بی خوف  
و بی الم نقل ایده پس بوقصه دن حصه بودر که دنیانک کارنه کر میله مشغول اولان  
کسدر اطفال خرد کیدر بودنیا هم لعب و بازیچه کیدر \* مشوی \*  
فی شندی انما الدنیا لعب \* باددادی رخت و کشتی مر تعب (انما الدنیا لعب آیتی



او قومدکی واشندکی رختی باده و پردک و مرآب اولدک بویات سوره منکبوند  
اولان آینه اشارت در تفسیری جامد خامسده تفسیر آیت وان الدار الآخرة سرخنده  
مرور ابتدای وسوره انعامده وسوره حدیدده دخی بوکه مانند آینه واردر  
یعنی ای بودنیانک کار و بارنه مشغول اولان کودک سیه ت من حق امالی حضرت ناریک  
دنیا دکلدر الایاب و له و در بیوردی آیت کریمه دخی گوش ابتدای تا کم رخت  
عربی باده وایه و پردک و انکی چون آخرته کتکدر مرتبه و خائف اولدک پیش  
از آنکه شب شود جامه بچو \* روز را ضایع مکن در گفت و گو \* اندن اولکه  
شب مرک کاه جامه بی بسته ایامکی کت و کود ضایع ایله یعنی اوام کجه سی  
کاردن مادم لباس تقوای و جامه عمری طالب ایله جامه عمر بقای و لباس تقوای  
اله کنور ایامکی قبل و قالده و بحث وجدالده و مالا یبشید ضایع ایله \* مشوی \*  
من بصحر اخاوتی بکریده ام \* خاق را من دزد جامه دیدم ( ای مرغ زیرک  
بن صحراده برخاوت اختیار ایلمم ز بر اخاوتی بن دزد جامه کورمشم یعنی اول صیاد  
صحرانشین و خاوت کزین اگرچه اول مرغ دانه چینه بوکونه نصیحت ایلمر ولیکن  
هر نازک دنیا و طالب قرب ولی اولان که در طالب آخرت اولغه مستعد اولان  
کمه له بوکونه سویلر ای مؤمن و مستفید اولان که به بن بصرای عالمده برخاوت  
و عزلت اختیار قیلمم ز بر اخاوت عالمی بن جامه عمری و لباس تقوای اوغورلیجی  
کورمشم \* مشوی \* نیم عراز آرزوی دلمستن \* نیم عراز غصه های  
دشمنان \* جبر را برد آن کاهرا این برد \* فرق بازی کشته ما چون طفل خرد  
عمرک نصی دلمستنک آرزو شدن عمرک نصی دخی دشمنلرک غصه لندن دلمستن  
مراد کوکل ایچی دوستلردر دلمستن برینه دوستان دخی نسخته در و بویینک  
ایکی مصرعنده رفت افطاری مقدر اوور یعنی عمرک نصی کوکل ایچی دوستلرک  
آرزو شدن کندی و عمرک نصی دخی دشمنلرک غصه لندن کندی جبه بی اول ایلندی  
کلاه بی بویلندی یعنی جبه دین و تقوای دوستلرک آرزوی کیدردی و کلاه عمر  
و طاعتی دشمنلرک غصه لری کیدردی بر ایسک طفل خردکی غرق لعب و بازی  
اولمشز و بودنیانک لهو و بازی مثابه سنده اولان کار و بارنه اشتغال قیلمشز  
\* مشوی \* نک شبانگاه اجل نزدیک شد \* خل هذا الایاب بسک لاتعد  
اشته اجل کجه سی نزدیک اولدی شولعی ترک ایله ز بر ابواب سکاکفایت ایلمر  
یا خود سنی پاره پاره ایلمر بولعه سن عودت ایله بسک کفایت ایلمر مناسبه در کاف  
عربیدر کاه اولور که عرب ز باز فارسیدن بعض کله بی معرب قیلوب استعمال ایلمر  
نته کم اهل فرس لسان عربی استعمال ایلمر کله بی و یا خود بس بس دن اولمده  
قابلدن بوتقدیرجه بولعب سنی پاره لدی و هلاک قیلدی دیک اوور \* مشوی \*

هین سوار توبه شود در دزد سر \* جامه ها از دزدستان باز پس \* مرکب توبه عجایب  
مرکبست \* بر فلک نازد یک لحظه ز پس ( آگاه اول توبه به خوار اول دزده  
ایرش جامه لریکی کیر و دزددن ال دزددن مراد دنیا و شیطاندر که عمر جامه سنی  
ودین و تقوی اباسنی بود دنیا و شیطان و هو الوغور لشد پس تیر اول توبه آینه سوار اول  
و سارق اولان دنیا به و شیطان ابریشوب اول مسروق اولان عمر جامه لری  
سارقدن کیر و ال یعنی تلافی اوقات و تدارک مافات ایله و توبه و انابت واسطه سیله  
سینا کی حسنه تبدیل اید کور مرکب توبه عجایب مر کیدر بر لحظه بدستدن  
فلک اوورر چهار یعنی جمیع معاصی و مناهیدن رجوع ایلمک فی المثل بر عجایب معنوی  
مر کیدر بر کسه اکا سوار اولده بر لحظه مر تبه سفلی دن مر تبه اعلایه عروج ایلمر  
\* مشوی \* لیک مرکب را نکه می دار از آن \* کو بدزدید آن قیامت رانهان \*  
ناندزد مرکب را نیز هم \* پاس دار این مرکب را دم بدم ( ولیکن مرکب  
توبه بی نگاه طوط اول کسه دن که اول سنک قبای نهان اوغورلدی تا کم سنک  
مر کبکی دخی اوغورلیه بومر کبکی دم بدم حفظ طوط یعنی اگرچه مرکب توبه  
عجایب مر کیدر سن اکا سوار اولد قدده بر لحظه ده اسفلدن اعلایه ابریشور سن  
ولیکن لازم اولان بودر که اول مرکب توبه بی شول سارقدن صافله و حفظ ایله که  
اول سارق سنک قبای عمری نهانی اوغورلدی اول جامه عمری اوغورلین  
سارق مرکب توبه کی هم اوغورلیه الحاصل بومرکب توبه بی دم بدم حفظ  
آیت و سارق مغنوبدن بغایت حفظ و حیات قبل تالی دخی اوغورلیوب سنی هم  
جامه سز و هم مر کب سز قومه

\* حکایت آن شخص که دزدان قوچ او را بدزدیدند \*  
\* بدین قناعت نکردند بحیله جاه را هم دزدیدند \*

بوسرخ شریف اول شخصک حکایتیدر که دزدلر آنک قوچنی اوغورلیدیلر اول  
دزدلر بوقدرله قناعت ایتمیدیلر حیل ایله اول قوچ صاحبک جامه لری هم اوغورلیدیلر  
\* مشوی \* آن یکی قیج داشت از پس میکشید \* دزد قیج را برد و حبلس  
را برید \* چونکه آک شد دوان شد چپ و راست \* نایب کاز قیج برده کجاست  
اول بر کسه قوچ طوتردی آرددن انی چکردی دزد اول کسک اردندن ظرافله  
اول قوچک ایینی کسیدی و قوچنی ایلندی چونکم قوچ صاحبی آگاه اولدی صافه  
وصوله دوان اولدی تا بوله که اول اوغورلش قوچ فنده در \* مشوی \*  
بر سر چاهی بدید آن دزدرا \* که فغان میکرد کای و او یلکا \* گفت نالان از چه  
ای اوستاد \* گفت همین زرم در چه فتاد ( اول قوچ صاحبی بر قیونک باشند



اول دزدی کوردی اما آنک بآنند قوچ بوقی ایدی واول قوچی اوغورلین دزد ایدوکنی قوچ صاحبی هم بیلدی اول دزد بویله دیو فغان ایلردیکه ای واولینا واحسارنا چونکم قوچ صاحبی آنک اغلدیغنی و فریاد و فغان ایلدیکنی کوردی اکادیدی ای او فتصاد نه دن نالانسن اول دزد اکادیدی ای مرد جواد بنم التونم همبانی قویه دوشدی و کبسه ایچره یوزمقدار التونم واریندی اول کبسه زر بنم قویندن بوقویه ایچره کندی دیدی ﴿ مشوی ﴾ کرتوانی درروی بیرون کشی ﴿ خمس یدهم مرزا با دخلوشی ﴾ خمس صد دینار بستان بدست ﴿ گفت او خود این بهای ده چفت ﴾ کردی بر بسته شده در کشاد ﴿ کرچی شد حق عوض اشترباد ﴾ دزد اکادیدی یاخی اگر سن بوقیونک ایچنه کتمکه قادر ایسک اول التونی الوب طشمره چکه سن و کبرو بوقارو کله سن خمس سکادخلوشلغله و یرم یعنی بشده برنی سکاصفای خاطره عطا ایلم دیدی یاخی بوز التونک خمسنی الکاه الورسن و بکا عظیم احسان و کرم قیلورسن لطف ابله اگر قادر ایسک بویلدیکی دریغ ابله دیدی قوچ صاحبی اندن چونکم بوسوزلی اشدیدی کندی کندی به ابتدی بوخود اون قوچک بهاسیدر بکایوندن بونفع وفائده اولز کرچه برقبو باغلندی ایسه اون قبو آجلدی اگرچه بر قوچ کندیسه حضرت حق آنک مقابله سنده عوض اشدو یردی و بنی بودوانه و غنابه ایر کوردی ﴿ مشوی ﴾ جاهها بر کنند و اندر چاه رفت ﴿ جاهها را بردهم آن دزد تفت ﴾ فی الحال اول قوچ صاحبی جامدلرین چبقار دی و چاه ایچره کندی هم اول قوچی اوغورلین قوچ صاحبک جاهه لرین دخی علی الفور ایلندی وانی الوب کر میله خانه سی جانیسه کندی ﴿ مشوی ﴾ حازمی باید کرده ناده برد ﴿ حزم نبود طمع طاعون آورد ﴾ بر حازم کر کدر که تاپولی بر کویه ایلته حزم اولزسه طمع طاعون کنورر حزم شدت رایه و احتیاطه دیرل حازم زیاده احتیاط و اهتمام ایدیحی کسه به دیرل یعنی بویولده زیاده احتیاط و اهتمام ایدیحی بر طاقل کر کدر که بولی قریه امنه دک ایلته و دزدلردن و حرامیلردن خالی اولان مقامه دک کندیسنی واصل قیله اگر بویولده حزم و شدت رای اولز ایسه لابد حرص و طمع طاعون کنورر و انسانی مطعون اولان خسته مر تبه سسته یتورر پس اول دزدک وصفنی بیان ایلکه شروع ایدوب بیوررل ﴿ مشوی ﴾ اویکی دزد دست فتنه سیرتی ﴿ چون خیال اورا بهردم صورتی ﴾ کس نداند مکر و الا خدا ﴿ درخدا بکر بز و واره زان دفا ﴾ اول ذکر اولتان دزد زیاده فتنه سیرت بردزددر که خیال کبی آنک هر دمده بر صورتی وارد و بوفتنه سیرت اولان دزددن مراد شیطاندر که خیال کبی هر دمده آنک مکر و حیله سندن خدای تعالی به قاج و اول حیله و دغاندن کبرو

قورتل زیرا برکسه شیطان رجیمدن حق سبحانه و تعالی حضرت تهرینه التجا ایتمسه و آنک شرومکرندن قاجوب اول پادشاه کریمک طاعتی طریقه کتمسه اول شیطانک مکر و دغاسندن خلاص اوله مرز و حضرت حقک عون و عنایتی اولین کسه آنک شرو فساددن نجات بوله مرز

﴿ مناظره مرغ با صیاد در ترهب و در معنی ترهبی که مصطفی علیه الصلوة ﴾  
﴿ والسلام نهی صکر داز آن امت خود را لارهبانیه فی الاسلام ﴾

بوسرخ شریف اول مرغ ز برکک صیاده ترهب خصوص سنده مناظره و مباحثه قیلنک یاننده در ودخی شول بر ترهبک معناسنده در که مصطفی علیه السلام اول ترهبیدن کندی امتنی نهی ایلدی بویله که لارهبانیه فی الاسلام یعنی اول حضرت علیه السلام بیوردیلر که دین اسلامده رهبا نیت یوقدر و رهبا نیتک بر مقدار تحقیق جلد خامسده ﴿ در بیان آنکه قوله علیه السلام لارهبانیه فی الاسلام ﴾ سرخنده مرور ابتدی ﴿ مشوی ﴾ مرغ گفتش خواجه در خلوت مثبت ﴿ دین احد را ترهب نیت ﴾ از ترهب نهی کردست آن رسول ﴿ بدعتی چون در گرفتی ای فضول ﴾ مرغ اول سبزه بوش اولان و ترهب و زهد قیلان صیاده ابتدی ای خواجه خلوتده طورمه دین احد ایچون ترهب نیتک دکلدر یعنی دین احدیده ترهب قیلنک و ناسدن منقطع اولنق ایوو مقبول دکلدر زیرا اول رسول خدا ترهبیدن نهی ایتمشدر پس ای فضول سن بو بر بدعتی نیچون طوطک و دین اسلامده مقبول اولین رهبا نیتی نه دن او تری اتخاذایتنک ﴿ مشوی ﴾ جمعه شرطت و جماعت در غار ﴿ امر معروف و منکر احتراز ﴾ رنج بدخوبان کشیدن زیر صبر ﴿ منفعت دادن بخلقان همپو ابر ﴾ دین اسلامده اولنه جمعه شرطدر و نمازده جماعت اولنق هم شرطدر امر معروف و منکر کردن احتراز هم شرطدر جمعه بی ترک قیلان و تارک جماعت اولان کسه نک اسلامی درست و صحیح اولز زیرا حضرت نبی علیه السلام ﴿ الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة الا ربعة عبدا مملوکا او امرأه او صبیا او امرأه یضا ﴾ رواه طارق شهاب و جماعت سنت مؤکده در اگر بر قوم آتی ترک ایلدهر انلرله مقاتله ایتمک جائز اولور و اگر برکسه ترک ایلده یا ضرب شدید و یا حبس مدید لازم کالور جماعتله نماز قیلنجیه دک و امر معروف و نهی منکر ایلمک فرض کفایه در البته بر شهرده امر معروف و نهی منکر ایلمکه برکسه مستحق اولسه اکا امر معروف ایتمک و منکر کردن دخی نهی ایتمک واجب اولور پس مسلم اولنه جماعت ایچره اولنق و بدخولک صبری التنده رنجی چکرک خلافتیه ابرکی منفعت و یرمک لازمدر تنه کم حضرت نبی علیه الصلوة والسلام بیوردی ﴿ الذی



يَخَاطِبُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى إِذَا هُمْ خَيْرٌ مِنَ الَّذِي لَا يَخَاطِبُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى إِذَا هُمْ  
﴿ مَثْوَى ﴾ خَيْرٌ أَسْأَلُ النَّاسَ أَيْ يَدْرُ كَرَنَهُ سَنِيَّ جِهَ حَرِيْبِي بِأَمْدَرِ  
أَيْ يَدْرُ نَاسَكَ خَيْرَ لَوْ سِي نَاسَهُ نَفَعَ إِيْلَكَ دَكْلَ إِيْلَكَ مَدْرَ إِلَيْهِ نَهَ حَرِيْبِي  
مَدْرَكَكَ بَارَهَنَهُ دِرْزَ بُوَيْتَ بُوَحْدِيْتِ شَرِيْفَهُ أَشَارَتِ أَوَّلُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
(خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمُ لِلنَّاسِ) رَوَاهُ الْقَضَاعِيُّ عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَعْنِي نَاسَكَ خَيْرَ لَوْ سِي  
أَوَّلُ دَرَكَهُ نَاسَ إِيْجَنْدَهُ أَوَّلَهُ وَنَاسَهُ بِأَصْنَعْتِهِ وَبِأَعْلَمَ وَمَعْرِفَتِهِ وَبِأَرْشَادِهِ وَنَصِيْحَتِهِ  
مَنْفَعَتِ قَبْلَهُ أَكْرَسَنَ حَجْرَ مَثَابَهُ سَمْنَدَهُ دَكْلَ إِيْلَكَ بُوَحْجَرٍ وَمَدْرَهُ نِيْجُونِ حَرِيْبِ  
وَمَصَاحِبِ أَوَّلُ رَسَنَ ﴿ مَثْوَى ﴾ دَرْمِيَانِ أَمْتُ مَرَحُومِ بَاشَ \* سَنَتِ أَحَدِ  
مَهْلٍ مَحْكُومِ بَاشَ (كُلُّ رُوَا أَمْتُ مَرَحُومَةٍ أَوْرَثَهُ سَمْنَدَهُ أَوَّلُ حَضْرَتِ أَحَدِ عَلَيْهِ  
السَّلَامُ سَنَتِي قُوَّةً مَحْكُومِ أَوَّلِ بُوَا أَمْتُ مُحَمَّدٍ مَرَحُومَةٍ دَرَكَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) (أَمْتُ  
هَذِهِ أَمَّةٌ مَرَحُومَةٌ لَيْسَ عَلَيْهَا عَذَابٌ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَا عَذَابُهَا فِي الدُّنْيَا الْفَقْرُ وَالزَّلَازِلُ  
وَالْقَتْلُ وَالْبَلَاءُ) رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ عَنْ أَبِي مُوسَى وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (أَمْتُ  
أَمَّةٍ مَرَحُومَةٍ مَغْفُورٌ لَهَا مَثَابُ عَلَيْهَا) رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمَكْنِيِّ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
وَسَنَتِ سَنِيَّةُ أَحَدِي أَوَّلُ دَرَكَهُ أَكَا تَابِعِ أَوَّلَانَ تَرْهَبُ وَاعْتِزَالَ قَبْلَهُ أَمْتُ مَرَحُومَةٍ سَنَتِ  
إِيْجَنْدَهُ أَوَّلَهُ وَأَنَّكَ حَكِيمٌ لَهَ مَحْكُومِ أَوَّلُ الْفِ وَمَا أَوْفَ أَوَّلَهُ وَنَاسَهُ مَخَاطَبُهُ قَبْلَهُ  
﴿ مَثْوَى ﴾ دَرَجَوَاتِ كَفْتُ صِيَادِ أَيْ عِيَارِ \* نِيْسَتِ مَطْلَقِ إِيْنِ كَهَ كَفْتُ  
هُوَ شَدَارُ \* هَسَتْ تَهَابِي بِهِ أَزْ بَارَانَ بَدَ \* نِيْكَ بَادِ چُونِ نَشِيْنَدِ بَدَشُودِ) بِسَ  
صِيَادِ أَوَّلِ مَرِغِ زَبْرَكِهِ جَوَابِ وَبِرْمَكَا كَسَدَهُ دِيْدِي أَيْ عِيَارِ بُوَسُوْزِيْكَهَ دِيْدِكَ  
مَطْلَقِ دَكْلَرِ هُوشِ طَوْتُ بَعْضِ نَسَخْتَهُ صِيَادِ أَيْ عِيَارِ بِرِيْنَهُ صِيَادِ عِيَارِ وَافِعِ  
أَوَّلُ شَدَرِ يَعْنِي چُونَكُمِ أَوَّلِ مَرِغِ زَبْرَكَنِ أَوَّلِ كِيَاءِ إِيْجَرِهِ مَخْفِي أَوَّلَانَ صِيَادِ بُوَخَاطَبُهُ  
وَمَصَاحِبُهُ مَطْلَقِ أَوَّلَانَ سِرْزَلِي كُوشِ اِيْتِي اكَاجَوَابِ وَبِرْمَكَا كَسَدَهُ أَوَّلِ صِيَادِ  
عِيَارِ دِيْدِي أَيْ قُوشِ بُوَسُوْزَلِي سَنِ دِرْسَنِ مَطْلَقِ دَكْلَرِ بَلَكَهَ مَقِيْدَرِ هُوشِ طَوْتُ  
سَنِ عُمُومِ نَاسَلَهُ صَحِيْبَتِ قِيْلَاقِ وَأَنَلَرِ إِلَيْهِ أُنِيْسَ وَجَلِيْسِ أَوَّلِقِ لَازِمِ دَرِ ظَنِ اِيْلَشِ سَنِ  
لَكِنِ بُوَظَنِ عَيْنِ خَطَا دَرِ تَهَالِقِ بَارَانَ بَدَ دَنِ بَكْدَرِ اِيُوَكَهَ بَدَكَهَ إِلَيْهِ أَوْتُورِسَهُ  
بَدَ أَوَّلُورِ يَعْنِي هَرَكَهَ صَحِيْبَتِ قِيْلَاقِ اَبُو دَكْلَرِ بَارَانَ بَدَا إِلَيْهِ مَصَاحِبَتِ قِيْلَقَدَنِ  
خَلُوْتُ نَشِيْنِ أَوَّلِقِ وَفَرْدِ وَبِكَا أَوْتُورِ مَقِيْجِهِ وَجُوْهَلَهُ أَوَّلِي وَبِهْتَرَدَرِ اِنَكِيْچُونِ كَهَ  
بِرَايُوَكَهَ بِرَقِيْجِ وَبِدَخُوَكَهَ إِلَيْهِ أَوْتُورِسَهُ لَإِيْدَاوُلِ اِيُوَكَهَ هَمِدِ خُوْ أَوَّلُورِ وَأَوَّلِ  
بِدَوَقِيْجِ أَوَّلَانَ كَسَدَهُ نَكْ خُوْبِي اَكَاسِرَايَتِ قَبْلُورِ كَهَ صَحِيْبَتِ مَوْثَرِهِ وَطَبِيْعَتِ سَارَقَهَ دَرِ  
وَشِيْ مَقَارَتِكَ حَكِيْمِي أَخَذَ اِيْلَرِ اِنَكِيْچُونِ حَضْرَتِ نَبِيْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرُورِ (مِثْلُ  
الْجَلِيْسِ السَّوْءِ كُنَا فِخْ الْكَبِيْرَ أَمَّا اِنِ يَحْرِقُ ثِيَابَكَ وَأَمَّا اِنِ تَجِدُ مِنْهُ رَاحَةً خِيْبَةً)  
﴿ مَثْوَى ﴾ كَفْتُ عَقْلَ هَرَكِرَانِيْ بُوَدَرِ سُوْخِ \* بِدَشِ عَاقِلِ أَوِچُوْسَنَكِتِ وَكَأُوْخِ

أَوَّلِ صِيَادِ عِيَارِ أَوَّلِ مَرِغِ بَدِيْدِيْكَهَ أَيْ مَرِغِ شُوْخِ هَرَكِيْ كَكَا عَقْلَدَهُ مَكْنِيْ  
وَرِسُوْخِ أَوَّلِيْهِ أَوَّلِ كَسَدَهُ عَانَاكَ قَشَدَهُ سَنَكِ وَكَأُوْخِ كِيْدَرِ اَنَكِ كِيْ مَتْلُونِ  
وِيْ وَفَارِ كَسَدَهُ إِلَيْهِ صَحِيْبَتِ قِيْلَقَدَنِ سَنَكِ وَكَأُوْخِهِ صَحِيْبَتِ قِيْلَاقِ هَرَارِ بَارِ أَوَّلُورِ  
﴿ مَثْوَى ﴾ چُونِ حَسَارَتِ اَنَدَكَهَ نَافِشِ اَمْنِيْسَتِ \* صَحِيْبَتِ أَوَعِيْنِ  
رَهْبَانِيْسَتِ \* هُوشِ اَوَسُوْیْ عَافِ اَشَ \* چُوْخَرِ \* بَكْدَرِ اَزُوْیْ تَانَدَنِيْ فِيْ خَبَرِ \* زَانَكَهَ  
غِيْرَ حَقِّ هَمِهَ كَرْدَرِفَاتِ \* كَلِّ اَنَدَكَهَ حِيْنِ فَهَوَاتِ (حَسَارِ كِيْدَرِ أَوَّلِ كَسَدَهُ كَهَ اَنَكِ  
أَرَزُوْسِيْ نَانِ وَطَهَامَدَرِ اَنَكِ صَحِيْبَتِ رَهْبَانِيْكَ عِيْنِيْدَرِ أَوَّلِ كَسَدَهُ نَكِ هُوشِيْ خَرَكِيْ  
هَمَانِ عَافِ جَانِيْنَهُ أَوَّلُورِ أَوَّلِ كَسَدَهُ دَنِ كَذَرِ وَفَرَاغَتِ إِلَيْهِ تَاكَمِ أَوَّلِ خَرَسِيْرَتِ اَدَانِ كِيْ  
خَبَرِ سَرِ قَالِيْهِ سَنِ زَبْرَا كَهَ حَضْرَتِ حَقْدَنِ غِيْرِيْ جِيْجِيْ عَارِفَاتِ أَوَّلُورِ هَرَكَلِيْجِيْ  
بِرَحِيْمَتِ نَصِيْحَتِهِ بِسَ أَوَّلِ كَلِيْجِيْدَرِ يَعْنِي هَرَشُوْلِ كَسَدَهُ نَكِ كَهَ رُوْزُوشِ بِأَرَزُوْ  
وَمَشْتَهَاسِيْ نَانِ وَغَدَا أَوَّلَهُ أَوَّلِ كَسَدِهِ فِي الْمَثَلِ حَارِ كِيْدَرِ اَنَكَلَهُ مَصَاحِبَتِ عَيْنِ رَهْبَانِيْندَرِ كَهَ  
دِيْنِ اِسْلَامَدَهُ اَنَكِ إِلَيْهِ صَحِيْبَتِ اِيْلَكَ يُوَقْدَرِ زَبْرَا اَنَكِ هُوشِيْ خَرَكِيْ عَافِ جَانِيْنَهُ  
أَوَّلُورِ أَوَّلِيْهِ كَسَدَهُ دَنِ كِيْچِ تَاكَمِيْ خَبَرِ قَالِيْهِ سَنِ وَيْ مَعْرِفَتِ أَوَّلِيْهِ سَنِ زَبْرَا حَقِّ  
نَعَالِيْ دَنِ غِيْرِيْ هَرَنَهَ قَسْرَشِيْ وَارَابِسَهُ دُوَكَا سِيْ چُوْرِ عِيْشِ أَوَّلُورِ وَفَنَابُورِ وَهَرَكَلَهُ  
جَكِ بَعْدِ حِيْنِ كَلَشِ حَكْمَدَهُ وَهَرَاوَلَهُ جَقِيْ أَوَّلَشِ حَكْمَدَهُ دَرِ اِنَكِيْچُونِ حَقِّ نَعَالِيْ  
حَضْرَتِ لَرِيْ (كُلُّ مَنْ عَلَيْهِ هَافَانِ) بِرُورِيْ بَقِيْ دِيْمَدِيْ وَصِيْفَتِهِ مَسْتَقْبَلِ إِلَيْهِ اِيْرَادِ اِيْلَدِيْكَهَ  
هَرَفَانِيْ أَوَّلَهُ جَقِيْ هَمَانِ فَاَنِيْ أَوَّلَشِ حَكْمَدَهُ دَرِ ﴿ مَثْوَى ﴾ هَرَجَهَ جَزَانِ وَجَهَ  
بَاشَ رَهَالَكِتِ \* مَالِكِ وَمَالِكِ عَكْسِ اَنَدَكَهَ مَالِكِتِ) هَرَنَهَشِيْ كَهَ أَوَّلِ وَجَهَ  
بَاقِيْدَنِ غِيْرِيْدَرِ هَالَكِدَرِ مَالِكِ وَمَالِكِ أَوَّلِ بِرْمَانَكَاكَ عَكْسِيْدَرِ يَعْنِي هَرَنَهَشِيْ كَهَ أَوَّلِ  
وَجَهَ حَقِيْقَتِيْنِ غِيْرِيْ أَوَّلَهُ اَلَانَ مِنْ حَبِيْثِ الْحَقِيْقَةِ هَالَكِدَرِ وَحَالَهُ مَوْجُوْدِ كُوْرِ عِيْسِيْ  
سَرَابِ وَغَايِشِ آبِ قِيْلَتِنَدَرِ كَهَ وَجُوْدَلَرِيْ حَقِيْقِيْ دَكْلَرِ نَقْدَرِ مَالِكِ بِحَازِيْ وَنَقْدَرِ  
مَالِكِ بِحَازِيْ وَارَابِسَهُ جَاهِ سِيْ أَوَّلِ مَالِكِ حَقِيْقَتِيْكَ عَكْسِ وَسَابَهَ سِيْ كِيْدَرِ  
﴿ مَثْوَى ﴾ كَرَجَهَ سَابَهَ عَكْسِ شَاخَتِ اِيْ بِسَرِ \* هِيْچِ اَزْ سَابَهَ نَشَانِيْ خُوْرِدَرِ  
\* هِيْنِ زَسَابَهَ شَاخَرَامِيْكَنِ طَابِ \* دَرِ مَسَبِّ رُوْحَدَرِ كَنِ اَزْ سَبَبِ) اَكْرَجَهَ سَابَهَ  
شَاخَتِ عَكْسِيْدَرِ اِيْ بِسَرِ لِيْكَنِ هِيْچِ سَابَهَ دَنِ مِيُوِيْكَهَ قَادِرِ أَوَّلَهُ مَزْ سَنِ آكَاهُ أَوَّلِ  
سَابَهَ دَنِ شَاخِيْ طَلَبِ إِلَيْهِ مَسِيْبَهَ كِتِ سِيْدِنِ حَذَرِ إِلَيْهِ يَعْنِي بُوَكَا ثَنَاتِ فِي الْمَثَلِ سَابَهَ كِيْدَرِ  
وَجَنَابِ حَقِّ شَاخِ كِيْدَرِ بِسَرِ اِيْ بِسَرِ بُوَظَلَالِ كَا ثَنَاتِ اَكْرَجَهَ حَقِّ سَبْحَانَهُ وَنَعَالِيْ  
حَضْرَتِ لَرِيْكَ عَكْسِ وَثَرِيْدَرِ هِيْچِ سَابَهَ نَكِ وَجُوْدَنَدَنِ مِيُوِيْكَهَ قَادِرِ اَوَّلِيْدِيْكَ  
كِيْ بُوَكَا ثَنَاتِكَ وَجُوْدَنَدَنِ دَخِيْ نَفَعِ وَفَائِدَهَ بُولَفَهَ قَادِرِ اَوَّلِ مَزْ سَنِ بِسَرِ لَازِمِ كَلَامِيْكَهَ  
آكَاهُ أَوَّلُورِ بُوَسَابَهَ كَا ثَنَاتِنِ كَذَرِ فَيَلُوبِ بُوَنَكِ مَوْجِدِنِيْ طَلَبِ قَبْلَهُ سَنِ اَكْرَعَا قَلِ  
اِيْلَكَ بُوَعَالِ اَسْبَابِنِ حَذَرِ اِيْدُوبِ مَسِيْبَهَ كِتِ وَبُوَا سَبَابِ وَوَسَائِلِنِ نَظَرِيْ قَطْعِ



ایدوب موجود حقیقی جانبته سیرایت ﴿مثنوی﴾ بار جسمانی بود و بیش ترک  
 صفتش شومست باید کرد ترک \* حکم او هم حکم قتل او بود \* مرده اش خوان  
 چونکه مرده جو بود (جسمانی اولان بارانک رویی مر که در یعنی جسمانی اولان  
 یارک توجهی لایده موت و فساد یافته در انک صحتی شومد رانی ترک ایلک کر کدر اول  
 یار جسمانیست حکمی هم انک قتلک حکمیدر اکا مرده او قو چونکم مرده جو اوله  
 پس دنیا مرده حکمنده در و طالع دنیا هم مرده حکمنده در انکی چون حضرت  
 نبی علیه السلام ایاکم و محالسه الموتی قالوا و ما الموتی یارسول الله قال اهل الدنیا  
 یوردیلر ﴿مثنوی﴾ هر که بایں قوم باشد راهبست \* ککه کاوخ و سنک  
 اورا صاحبست \* خود کاوخ و سنک کس راره نزد \* زین کاوخان صدهزار آفت  
 رسد (هر شول کسه که بوقوله اوله راهبدر که کاوخ و سنک اکا صاحبدر خود  
 کاوخ و سنک کسه ک یولان اورمدی اما بول کاوخلردن صدهزار آفت ایر بشور  
 یعنی هر شول کسه که بومر ده دل و قلبی حی و لاینامدن غافل اولان قومله مصاحب  
 اوله راهب اولدر که کاوخ و سنک مثابه سنده اولان جاهل و نادان طاسفیه سی اکا  
 مصاحبدر که بولرک هر بریسی بحر و مدرکی بی فهمی خبرلدر مع هذا نیجه  
 کسه لک یولان اورلر وانی حیات جاودا ندین محروم قبولر جامد اولان کاوخ و سنک  
 خود کسه ک یولنی اورمدی و برکسه بی اضلال ایدوب طریقیدن دور قلمدی  
 اما بولرک و کاوخ مثابه سنده اولان غافل نادانلردن سالک راهقه نیجه بوزیک  
 آفت ایر بشور و بولرله مصاحب ایلک باشه نیجه بلا و محنت کلور ﴿مثنوی﴾  
 گفت مر غش پس جهاد آنکه بود \* کین چنین رهن میان ره بود \* از رای حفظ  
 و باری و نبرد \* برده نایمن آید شیر مرد \* عرق مردی آنکه پی پداشود \* که  
 مسافر همزه اعدا شود (قوش چونکم ترهب اختیار ایلین مر دصباک سوزنی  
 کوش ایستدی اکا جواب و ربوب دیدی پس ای خلوت و عزتندن حظ ایلین راهب  
 جهاد اول زمان صحیح اولور که بونجاین رهن یول اورته سنده اوله حفظدن  
 و یار یلقدن و جنگدن اوزی شیر مرد اولان کسه نایمن اولان بوله کلور که انک  
 شیر مردلکی ظاهر اوله و باقوه اولان صفتلر فله کله ز بر امر دلک عرق اول زمانده  
 پیدا اولور که مسافر همزه اعدا اوله مادامکه بر مسافر اعدایه مقارن اولیه آنک  
 مردلکی نهدن ظاهر اولور و انک دلبره دلاور اولمی نه سیله عیان کلور ﴿مثنوی﴾  
 چون نبی السیف بودست آن رسول \* امت او صفدر اند و خول (اول رسول  
 اکرم صلی الله تعالی علیه وسلم چونکم نبی سیف اولمشدر یعنی انان نبی بالسیف  
 وانا لقتول الضحوک قوائک \* و جنبه اول حضرت نبی بالسیف اولدی و کفار  
 و فجارله غزا و جهاد قیلدی بلکه اول حضرتک وجودش ربی هم الله سیوفندن

برسیف مسلول اولدی کافال کعب بنی زهیر رضی الله عنه (یت) ان السول  
 لسیف یستضاهه \* مهند من سیوف الله مسلول (اول حضرتک امتی و تابع سنتی  
 اولان بهادرلر دخی صفدرل و خالدر صفدر پهلوانه و خل ارککه دیرل یعنی  
 پهلوان و ارکک ارلدر دیک اولور ﴿مثنوی﴾ مصلحت دردین ماجنت و شکوه  
 \* مصلحت دردین عیبی غار و کوه (بزم دینزده مصلحت جنگ و شکوه در اما دین  
 عیساده مصلحت غار و کوهدر یعنی بودین محمدیده اصل مصلحت یاجنگ صوری  
 و باهیت صور بدر و یاخود جنگ معنوی بدر جنگ معنوی مثلانفسله و شیطانله  
 جنگ و حرب ایلک و انلره مهیب و دلاور کورنمکدر و فاسق و فاجر اولان طاسفه  
 ایله دخی لسان ایله مجادله قیلق و انلره نصیح و بند و یرمک هم جنگ معنویدر اما عیبی  
 دیننده اصل مصلحت ناسدن منقطع اولوب طاعتلره کتمک و مغایرهلر ایجره خلوت  
 و عزت اختیار ایتکدر دین اسلامده بویسه جائز دکلدر بلکه مصلحت بین الناس  
 اولوب نفسله و اعدای دین ایله مجاهده قیلقدر ﴿مثنوی﴾ گفت آری که  
 بودیاری وزور \* نابقوت برزند برشور شور \* چون نباشد قوتی برهیزبه \* در فرار  
 لایطاق آسان نیجه (اوصیاد سبز پوش چونکم اول قوشدن بو کونه کلماتی ایستدی  
 اکا جواب و ربوب ایستدی بلی اگر حضرت حقندن بار بلیق وزور اوله و اهل حق  
 اوللر دخی معاونت قیله و قوت و یره تا کم قوتله اول مجاهد اولان کسه کندبسی  
 شروشوره اورده و اهل شرت و اصحاب ضلالله مقابله قیله و انلره مجادله ایلکه  
 قادر اوله چونکم بر قوت اولیه انسان کندبسی شروشوره اورمقدن برهیزایمک  
 اولی و اصحاب ضلالله مقابله ایتکدن محل آخره نقل احربدر چونکم بر قوتله مقابله  
 و مجاهده و مجادله ایلکه قوت اولیه لایطاق اولان شیدن فرار ایلکه آسان  
 صیحه که \* الفرار عما لایطاق من سنن المرسلین \* دینلشدر اکثر اولیا و علماء مقابله قلعده  
 طاسقاری اولمقدن و بر قومه نصیح و ارشاد تأثیر قیلقدن اول قومدن قاجشدر  
 و لایطاق اولان شیدن فرار ایلک سنن مرسلیندندر دیو اول بردن بر آخر یره  
 کوچشدر ﴿مثنوی﴾ گفت صدق دل بیاید کار را \* ورنه یاران کم یاید یار را  
 \* یارشو تیار بینی بی عدد \* زآنکه بی یاران بمائی بی مدد (چونکم مرغ صیاد سبز  
 پوشدن بو کلامی کوش ایستدی اکا دیدی ای زاهد کار و عمله صدق دل کر کدر  
 بوخسه یاران یاره کم کلر و بر یار صادق معین و ظهیر اسک اولمرسن صدقه یار  
 اول تا خلقدن بی شمار یار کوره سن ز یرا که یار انسر مدد سزودر مانسر قالورسن  
 انسان مدنی الطبعدر بری برینه محتاج اولمقدن خالی اولمرسن صدقه یار اولمرسک  
 سکا دخی کسه صدقه یار اولمرسک معاونت و مظاهرهت قیلز ﴿مثنوی﴾  
 دیو کر گشت و تو همچون یوسفی \* دامن یعقوب مکنارای صنی \* کرک اغلب آنکه پی



کیر بود \* کرزه شیشک بخود تنهارود ( فی المثل شیطان کر کرد و سن یوسف کی  
سن یس ای صنی یعقوب یغمبرک دامننی الکن قومه کرک اغاب کوسفندی اول  
زمان طویجی اولور که رمدن شیشک جدا اولوب تنها کیده بوینلر بوحديث  
شریفک مضمونه اشارت اولور قال صلی الله تعالی علیه وسلم ( ان الشیطان ذنب  
الانسان کذئب القم یاخذ الشاة القاصية والدایة قایاکم والشعاب وعلیکم  
بالجماعة والعامة والمسجد ) رواه احمد عن معاذ عن رضی الله عنه یس بوحديث شریفک  
مفهومی اوزره شیطان فی المثل ذنب انساند و سن یوسف کی سن لازم کلدیکه  
سکامانند یعقوب اولان مرشدک دامننی وصحبتنی ترک ایلمه به سن زیراقوردغالبا  
اول زمانده غمی طویجی اولور وانی صید قیلور که سوریدن شیشک جدا اولوب  
تنها ویکنا کیده وجاعندن آیر یلوب باشقه باشنه سیرایده شیشک انواع غمندن  
برنوعدر فارسیده و ترکیده هم شیشک درلر \* مشوی \* آنکه سنت باجاعت  
ترک کرد \* درچنین مسجع نه خون خوبش خورد ) او که جاعته سنتی ترک ایلمدی  
بو یله مسجده کنندی خوننی بدعی بوهر در در که بدی یعنی شول کسه که حضرت  
نبی علیه السلامک سنت سنیه سنتی جاعته ترک ایلمه و حضرت رسولک سنتیه کتیه  
وجاعت مسالینه هر وجهله موافقت ایتمه اول کسه بونک کی محل سباع اولان  
دنیاده لاید کنندی قاننی بر و یو کونه دیو و ددمکانی اولان عالم طبعیده کنده بسنی  
هلاک ایدر \* مشوی \* هست سنت ره جاعت چون رفیق \* بی ره و بی  
یارافتی در مضیق ( فی المثل سنت راهدر وجاعت رفیق کیدر یواسمز و یارسز  
مضیق دوشرسن یعنی رسولک سنت سنیه می حضرت حقه موصل هر راه  
مستقیدر و آنک اوزر نه سالک اولان جاعت مسالین رفیق کیدر یواسمز و یارسز  
اواسک لاید مضایقه به دوشرسن و ضلالت و غوایت و رطه لینه گرفتار اولوب  
شاشرسن \* مشوی \* راه سنت باجاعت به بود \* اسب یاسبان یقین  
بهتر دود ) چونکم حقیقت حال بودر سنت بولی جاعته بهتر اولور یقین بودر که  
اسب اسبلره خوشتر کیدر یعنی یقین بودر براسب بر یوله رقاچ اسبلره کتسه لاید  
خوشت کیدر اما بالکرت کتسه اواقدر خوشتر کتس سنت بولنه دخی برکسه نیجه  
رققا و همراهله کتسه خوشتر و آسوده تر کیدر \* مشوی \* لیک هر کراه  
راهره مدان \* غافلان خفته را آکه مدان \* همهی راجوکر و یابی مدد \*  
همدل و همدرد وجویان احد ) اگرچه طریق حقه کتک و سنت بولی اوزره  
سیر ایتمک همراه لازمدر و ایکن هر کراهی همراه بطله و صورنا اهل هدایت و باطنا  
معدن ضلالت اولنلری کنده رفیق و همدم قلمه خفته اولان غافلری آگاه  
بطله که بیدار شکنده چوق غافل و خفته واردر که بحسب الظاهر کنده بسنی آگاه

و بر انبله کوستر و ایکن معنیده خفته و کراهدر بوطر بق الهیده برهمراه ایسته که اندن  
مدد بوله سن همدل و همدرد وجویان احد اوله سن یعنی شول برهمراهی ایسته که  
اول همراه سنکله یک دل اوله و همدرد اوله واحد و معد اولان خدای تعالی بی  
همیشه طلب قبله \* مشوی \* همهی نی کو بود خصم خرد \* فرصتی  
جو بد که جاعه تو برد \* می رود بانو که باید عقبه \* که تواند کردت انجانهبه \*  
باتومیکرد برای سود خویش \* هین منوش از نوش اوکان هست نیش ) شول  
برهمراه دکل که اول خصم خرد اوله بر فرصت استیه که سنک جاعه کی ایلمه سنکله  
یله کیده که بر عقبه بوله که آنده سنی نهب و غارت ایلمه سنکله طولور کنندی  
نفعندن اوزری صفین انک نوشندن ایچمه که اول نیشدر یعنی طریق آلهیده لاید  
همراه کر کرد ردیدیکم شول بریار و همراه دکلدر که اول عقلاک و خردک خصم  
ودشمنی اوله و بر فرصت استیه که سنک جاعه دیانتکی و لباس تقوی و طاعتکی قاپه  
وسنی لباس ادب و تقوادن برهنه و طاری ایلمه و سنکله یله همراه و یله کیده تا کم  
سنک یولکده بر عقبه بوله وسنی صعب و شدید شنبه مبتلا کوره که اول حینده سنی  
نهب و غارت ایلمک قادر اوله هماندمکه سنی نهب و غارت ایلمک بر فرصت بوله  
فی الحال فرصتی کرمیوب سندن مرادنی حاصل قبله انک کی همراه سنکله مجرد  
کنندی سود و نفعندن اوزری طولور آگاه اول زنههارانک نوشندن نوش ایتمه زیرا  
معناده انک نوشی نیشدر و انک مقارنتی مهلاک دین و مبطل کیشدر \* مشوی \*  
بابود اشتزدلی چون دید ترس \* کویدت بهر رجوع از راه درس \* بار را ترسان  
کنداشتزدلی \* اینچنین همراه عدودان فی ولی ) و یاخود شول برهمراه دکلدر که  
راشتزدل اوله چونکم خوف و ترس کوره سکاراهدن رجوع ایلمکدن اوزری درس  
دیه باری اشتزدلکندن ترسان ایلمر بونک کی همراهی دشمن بیل ولی بطله و اشتزدل  
صورتا جسور و باطنا قورق و ائیم اولان کتسه به دیرلر یعنی یاخود بوطریق  
آلهیده شول برکسه به همراه اوله که اول کتسه دوه کی قورق و ضعیف القلب  
اوله که بوطریق الهیده کنندی خوفندن سکا طریق الهیدن رجوع ایلمکدن  
اوزری درس سو یایه و راه حقه ایلمر و کتمکدن سنی صوق و منع ایلمه بو یله همراهلر  
اشتزدل اولد قلندن و ضعف قلبه مبتلا کلد کلرندن کنندی یارنی دخی خائف  
و ترسان ایلمر بو یوله سالوک ایلمر سنک عرضک و مالکک نقصان کلور و جسمک  
دخی ریاضت و عبادتله نیجه آفت و محتسره مبتلا اولور یس بو یوله کتمکدن  
کنده یکی جاعه و مال کتسه مشغول ایتمک یکدر دیر بونجاسین بولداسنی سن دوست  
بطله دشمن بیل \* مشوی \* بار را از راه بردان را هزن \* مرد نبود آنکه  
افتدز برزن ) باری اول راهرن بولندن ایلمور هر داولز اول کتسه که زن الته



دوشه یعنی اول بول اور یچی وطریق حقہ ماثل اولانی منع قبلیچی باری بولدن  
کیدرر و کندی تحت تصرفه الوریس اردکدر شول کسه که زن کی اولان  
نفسک و اهل نفسک تحت تصرفه دوشه و اول نه دیرسه اکامطیع و منفاد اوله  
﴿ مشوی ﴾ راه جانبازیت در هر غیبه ﴿ آفتی در دفع هر جان شسته ﴾  
راه دین زان رو پر از شور و شریست \* که نه راه هر محنت کوه رست \* در ره این ترس  
امتحانهای نفوس \* همچو پرو بزن تمیز سپوس) بویول جانبازاق بولیدر هر  
غیبه ده هر بر جان شیشه نك دفعنده بر آفت وارد در دین بولی اول بوزدن شور  
و شردن پردر که هر محنت کوه رك بولی دکلدر بویولده بوزس نفوسک امتحانلر بدر  
کپک تمیزینه الک کی غیبه شیشه وزنی اوزره حصیر قامشی و بر نوع اولقدر که  
اندن چوال ایلرل و سازلق مناسبه هم کلور و میشه لک دخی دینور و غیبه مصرع  
ثانی به مصروف اولور و تقدیر کلام بویله دیک اولور که بوحق بولی جانبازلق  
بولیدر بویوله جان بذل ایدنلر کیدرلر و بویوله کیدنلر اولازک جان و تن ایدرلر  
بویولده هر میشه لکده هر دل شیشه نك دفعی خصوصنده بر آفت وارد در دین  
بر جان و دلی شیشه کی ضعیف اولان کسه بویوله کتسه انک اوکته بر آفت کلور  
و اول آفتی کوردیکی کی اول شیشه دل فی الحال بویولدن رجوع و نکول قیلور  
بودن اول سیدن شور و شردن پردر و بلا و خطر دین طلوردر که هر محنت کوه رك  
بوسیدن بولی دکلدر بلکه هر دلبر و دلاور اولان عاشق و صادق بولیدر پس  
بو بولده بو خوف و خطر نفوسک امتحانلر بدر الک اوندن کپک تمیز ایلسنه  
امتحان و آلت اولدینی کی تنه کم الک کپکی اوندن تمیز ایدوب جدا ایلر بو خوف  
و خطر هم بو بولده چوق نفوسنی سپوس کی آبروب جدا ایدر ﴿ مشوی ﴾  
راه چه بود پر نشان پایها \* یارچه بود زرد بان رایها) راه نه اوله پایلرک پر نشانی  
اوله یارکیم اوله رایلرک زرد بانی اوله حق تعالی به موصل اولان بول نه اوله دیرایسک  
انیا و اولیانک پایلرله پر نشان اولان بولدر اگر بو بولده یارکیم اوله دیرایسک  
رایلرک زرد بانیدر که هر دم سنک عقل و رایکی بر مرتبه زاده ایلنه و سنی دانما  
عروج و ترقی ایدر مکه سبب اوله ﴿ مشوی ﴾ کیم آن کرکت نیاید احتیاط \*  
بی زجیمت نیانی آن نشاط) طوتم که اول کرک سکاکلیه احتیاط جهتدن جمعیتسز  
اول نشاطی بوله مز سن بوییت شول کسه ل طرفندن ناشی اولان سوال مقدره  
جواب اولور که انلر دیرلر بزم همراهه و دلیل پرانتهاهه احتیاج جز بوقدر و بزم ذنب  
انسان اولان شیطاندن قورقومن واضطرار بزم بوقدر زیرا بزم یاده احتیاط ایلوب  
جمله دن پر هیز قیله رز بویله سوبلین کسه ره جواب و یروب بیوردر فرض ایدلکه  
اول انسان کری شیطان سنک کمال رأی و احتیاط کدن اوتری سکاکلیه و سنی اغوا

واضلال قلبیه سن جمعیتسز اول روحانی اولان نشاطی و حقانی اولان ذوق  
و انبساطی بوله مز سن و اهل صفا جمعیتسز اولان سرور و حوره تنهار و لکده  
نائل اوله مز سن ﴿ مشوی ﴾ آنکه تنها در ره ی اوخوش رود \* بار فیکان  
سیرا و صد توشود) اول کسه که تنها بویولده اوخوش و لطیف کیدر آنک سیری  
رفیقارله بوزقات اولور یعنی راه حق اول کسه که منفرد اولدینی حالده خوش کیده  
رفقا ایله کندیکی زمانده انک سیر و سلوی بوزقات اولور و جماعته نشاط و سروری  
دخی ارتق اولور ﴿ مشوی ﴾ با غلبی خرز یاران ای فقیر \* و نشاط آبد  
شود قوت پذیر \* هر خری کز کاروان تنهارود \* بروی آنره از تعب صد تو  
شود \* چند سیخ و چند چوب افزون خورد \* تا که تنها آن بیابانلر (ای فقیر  
خره غلظت و حاقله کندی یاراندن نشاط کلور و قوت پذیر اولور یعنی حمارک  
طبعنده بویله غلظت و کثافت و ارایکن بیله کندی جنسندن اولان یارلندن  
قوت پذیر اولوب نشاطه کلور و بویله کلسر و فتور سز روان اولور اما هر بر خر که  
کارواندن تنها کیدر اول بول تعب و زحمتدن اول خر اوزره بوزقات اولور  
بر قاج سیخ و بر قاج چوبی افزون بر تانم اول خر تنها اول بیابانی قطع ایلنه سیخ  
بونده بز لکجه معناسنه در فی الواقع خر لک طبعنده بو خاصیت وارد که البته بویله  
تنها کتسه کسل اوزره کیدر اما بر قاج کندی جنسیله کتسه قوت و نشاط اوزره  
کیدر ﴿ مشوی ﴾ مرزا میگوید آن خر خوش شو \* کر نه خر همچنین  
تنهارو \* آنکه تنها خوش رود اندر رصد \* بار فیکان بی کان خوشتر رود)  
تحقیقا سکا اول تنها کیدن خراسان حاله دیرایک نصیح و پندی خوش ایشتر اگر  
خر دکل ایسک بونجاین تنها کتسه تا کم بوراهه کسل و فتورله سیر قلبیه سن و سیخ  
و چو به محتاج اولیه سن اول کسه که بول کوز نمکدن تنها خوش کیدر رفقا ایلله  
کلسر خوشتر کیدر ﴿ مشوی ﴾ هر بنی اندرین راه درست \* مجزه بنمود  
و همراهان بچست) هر بنی بود درست و راست اولان بولده مجزه کوستردی و هم  
اهل راه ایستندی یعنی هیچ برنی اولدی که بود درست و راست اولان بولده تنهارو  
اوله و بی همراه منفردا سیر و سفر قیله بلکه هر بنی بو خاقده مجزه و پینه کوستروب  
بونلردن رفقا و انصار طلب ایلدیلر تنه کم حضرت عیسی علیه السلام (من انصاری  
الی الله) دیدی بوجه ناسدن (قال الخوار بون نحن انصار الله آمنا بالله واشهد بانا  
مسلمون) دیدیلر پس هر پیغمبر کندیلره بوناسدن یار و معین طلب ایلدیلر بونندن  
معاوم اولایک بویوله جماعتسز و همراهسز کیدلر تنه کم مشهور مثل سدر یا لکز  
طاش دیوار اولر و یا لکز دیوار اوزره هم سقف خانه طور مز ﴿ مشوی ﴾  
کر باشد یاری دیوارها \* کی بر آید خانه و انبارها \* هر یکی دیوارا کر باشد جدا \*



سقف چون باشد معلق در هوا) اگر دیوار لك بر برینه معاونت و بارنگی اولیه خانه و انبار لك بن بوقارو كلور مشلا هر دیوار اگر بر بندن جدا اوله سقف هواده معلق نیجه اولور یعنی لابد برخانه لك وجود نه وسقف خانه لك قیامنه برقاج دیوار لازمدر تا كم اول خانه لك سقفی اول دیوار لك سبيله قائم اوله و دیوار لك دخی طاشیدن و كرمچدن طاشلك و كرمچلك بر بره جمع اولمی و بری برل یله اتحاد و اتصال قلمبی لازم اولور كه بنیان مرصوص وجوده كه و بر نیجه دیوار اول طاشلك بر بره مجتمع اولمستدن بنا اولنه پس ( المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا ) حدیثك موجبجه مؤمن مؤمنه بار و معین اولسه و بر نیجه سی اتفاق و اتحاد قیسه بعضی بعضی شد ایلین بنیان مرصوص کی اولور و بری برل یله قوت و معاونت و برر ﴿ مشوی ﴾ كرمباشد باری ﴿ حبر و قلم ﴾ کی قندبر روی كاغد بارقم \* این حصیری كه كسی می كسرد \* كرمه پیوندش بهم بادش رد) اگر حبر و قلمك بارنگی اولیه كاغد لك بوزی اوزره قچن رقم واقع اولور حبر بونده مر كب معنانه در كانب معنانه دخی اولسه جائزدر یعنی اگر مر كله قلمك بری بر یله بارنگی اولسه و یا خود قلم كاغده معاونت قلمسه كاغذ لك بوزی اوزره خط و رقم قچن واقع اولوردی بو مقرر در كه اولزدی بو بر حصیر كه بر كسه دوشر اگرانی بری برینه پیوند ایتمه سن اتی باد ایلنور بوهم وجهدر اگر انك بری برینه پیوندی اولیه بادانی كیدر و بریشان ایلر یعنی شر بر حصیر كه بر كسه اتی بر اوزرینه دوشر اگر انك قائمشلرنی بو ربایف اولان كسه بری برینه متصل قلمسه یل اتی بریشان ایلردی بوندن معلوم اولدی كه بر نیجه شیتك بر بره مجتمع اولمی بری برینه قوت و برر ایش پس طاب حق اولان سالكلرك دخی بری بر یله اتفاق و اتحاد قلماری جله سنه هر وجهله قوت و متانت و برر ﴿ مشوی ﴾ حق زهر جنسی جوز و چین آفرید \* پس نتایج شد ز جعبت بدید) حق سبعله و تعالی هر بر جنسندن چونكم زوجین خلق ایلدی پس نتیجه ل جمعیتدن بدید اولدی یعنی (ومن كل شیء خلقنا زوجین لعلكم تذكرون) آیت كرمه سنك موجبجه و دخی (سبحان الذی خلق الأزواج كلها مما تنبت الأرض ومن انفسهم و مما لا تعلمون) نص شریفك حسبجه حق تبارك و تعالی هر شئی چفت براتمددر اصلابك شیء برانماشدر بالكرایق حق تعالی به مخصوصدر اما غیر بیلره بری بر یله مزوج اولق و اجتماع قلمی لازمدر ز بر نتیجه ل لابد جمعیتدن ظاهر اولور و برقاج شیتك بر بره جمع اولمستدن بر نیجه شیء وجوده كلور ﴿ مشوی ﴾ او بكفت و او بكفت از اهتراز \* بحث شان شد اندرین معنی دراز) او دیدی و او دیدی اهتراز جهتندن انلك بختی بو معنانه دراز اولدی اهتراز حر كت واضطراب

معنانه در مصرع ثانی به صرف اولمبوب مصرع اوله دخی صرف اولسه جائزدر بو تقید بر اوزره معنی حر كت واضطراب جهتندن اول قوش جهیت خصوصنده اولان دلائل و براهینی سو یلدی و جلوتی خلوت اوزره ترجیح ایلدی و اول صیاده هم خلوت و عزت خصوصنده اولان براهین و دلائلی سو یلدی و عزت و خلوتی خلوت و جلوت اوزره ترجیح ایلدی الحاصل بو نلك بختی بو معنانه اوزون اولدی ز بر اریسی خلوتی جلوت اوزره تفضل و ترجیح قبلدی و بریسی دخی جلوتی خلوت اوزره تفضیل و ترجیح قبلدی و هر بریسی كندی مذهبی تأید ایلكدده طول و دراز بختلر ایلدی ﴿ مشوی ﴾ مشو بر اچاك و دلخواه كن \* ماجرار اوجز و كوتاه كن) ای مولانا مشوی بی چاك و دلخواه ایله ماجرایی موجز و كوتاه ایله خطاب تجرید قاعده سی اوزره كندی وجود شریف برینه در یعنی ای مولانا مرغ ایله صیاد مایندده واقع اولان ماجرایی موجز و مختصر ایله و مشوی شریفی ثقیل و كران ایتمه تانیجه كسه لك قلمبه طول كلامدن ملات و سامت كلبه بلكه چاك و كوكل استیجی ایله تا كم بو كامطامعه قیلان كسه لك قلمی بوندن نفرت قلمبه ﴿ مشوی ﴾ بو آزان كفش كه كندم آن كیست \* كفت امانت از بدیم بی وصیت \* مان امانت امانت یش من \* زآنكه بندگانند ما را مؤمنن) بو قدر مباحثه و مناظره دضر كره اول صیاده دیدیكه بو سنك او ككه اولان بغدادی دانه لری كیمك ملکی و لا بقیدر جواب و بر و بدیدی بی وصی اولان بنیمن امانتدر بنم او كده اولان امانت مال امانتدر ز را كه بوئاس بی مؤمن ظن ایدرل صیاددن مراد بونده شول كسه اولور كه آنت ظاهری سبز و لطیف اوله و نعمت و دوات و تشریفه انده نیجه ایشامك و خاق و انامك مالی و مدع و امانت اوله و آنك باطنی قهر الهی و غضب ربانی اوله و مرغدن مراد ملك و ماله حریص اولان و حظ نفسی طلب قیلان كسه اولور قچن بر ملك و ماله حریص اولان و نفسك مشتهاسنی طلب قیلان كسه بر كسه لك قتمه یا مال ایشامی و یا خود ارزاقی خاق و انامی كورسه فی الحال اتی اكل و بلع ایتمكه حریص اولور و آنی اخذ ایتمكه طمع قیلور و دبر كه بونی بكا و بر شمد بك ضرورتی دفع قلم و برقاج كون بوندن قائده و نفع ولم ﴿ مشوی ﴾ كفت من مضطرم و مجروح حال \* هست مر دار این زمان بر من حلال \* هین دستوری از بن كندم خورم \* ای امین و پارسا و محترم) اول مرغ اول صیاده ایلدی بی مضطرم و مجروح حال مر دار بو زمان بكا حلالدر آگاه اول بردستور ایله بو كنده دن بیم ای امین و پارسا و محترم یعنی چونكم اول مرغ حریص اول دانه لری كوردی و كندینك اكا احتیاجی اولد بقتدن كند بستی مضطرب لبوب نفسی اكا بو كونه فتوی و پردی



اول کندینک نفسک فتواسی اوزره دیدی بن مضطرم وخسته حالم پس فالضرورات  
 تبیح المحذورات قولک موجبچه بوزمانده مردار و حرام بکا حلالدر امدی بنم  
 اضطرارمدن آگاه اولوب بکار دستور و یر تا کم بوحق ایتم اولان کند مدن اکل  
 و بلع ایلم ای محسرم اولان زاهد و امین بیاورسن که حین ضرورته بو کونه  
 مرداری بیک جائزدر دیدی مشوی گفت مفتی ضرورت هم توی \*  
 بی ضرورت کر خوری مجرم شوی \* و ضرورت هست هم پرهیزه \* و ر خوری  
 باری ضمان آن بده ) اول صیاد مرغی بو کونه جواب و پروب دیدیکه ای مرغ  
 مفتی ضرورت هم سنسن یعنی ضرورته فتوی و یرن نفسکدر پس ضرورت  
 صحیح اولمز ضرورتسزا کر مردار و حرامی رایسک مجرم اولورسن وجه آخر  
 مفتی ضرورت مرتبه سنی پلان سنک قلبک و عقلمکدر اگر ضرورتسز مردار  
 و حرامی رایسک لابد مجرم و عاصی اولورسن و اگر ضرورت دخی و ارایسه هم  
 مردار و حرامی نمکدن پرهیز ایلم یکدر باخصوص که اول مال ینیم اوله و اگر  
 اول مال ینیمی رایسک و حق عبادی اخذایلر ایسک باری انک اوده کنی و بر یعنی  
 لابد اگر مال ینیم و اگر حق عبید بالضروری بتمک لازم کلورسه اداسنه ضامن اول  
 و حق تعالی سکا انک اداسنه هر نه قدر قدرت و یرسه انی ادا ایلمکه سعی قیل  
 دیدی مشوی مرغ پس در خود فرورفت آن زمان \* توساش  
 سر بستند از حذب عنان \* چون بخورد آن کندم اندر فح بماند \* چنداویس  
 و الانعام خواند ) چونکم مرغ بوسوزلی اول صیاددن اشدی پس اول زمان  
 تفکر ابتدی و اندیشه به باندی انک توسن نفسی جذب عنانیدن باشی الدی یعنی  
 انک تند و حرون اولان نفسی عنان عقلی جذب و ضبط ایلین روحندن باشی  
 قور تروب اول دانه لری بیکه قصد و نیت ایلدی چونکم اول کندی بدی فح  
 ایچره قالدی اول بو بلایه دوشد کد نصرکه نیچه پس و نیچه و الانعام اوقدی یعنی  
 قوش اول دانه بی بدی و موت و هلاک فتنه دوشد کد نیچه پس و دخی نیچه  
 سورة الانعام اوقومغه باشدی تا کم اول حینده پس اوقومق و سورة الانعام اوقومق  
 اکافعه و یر مشوی بعد در ماندن چه افسون و چه آه + پیش از آن بایست  
 این دود سیاه \* آن زمانکه حرص جنید و هوس \* آن زمان میکو که ای  
 فریادرس ) عاجز قالد قد نصرکه و بلایه مبتلا اولد قد نصرکه افسون نه و آه نه یعنی  
 افسون ایلیوب اوفورسک و یا خود آه واه قیلک ایکیسی به بر ابردر اول بلایه مبتلا  
 اولزدن مقدم کر کدر بودود سیاه یعنی بو کونه آه و دود سیاه قبل البلا لازمدر  
 بوخسه بعد البلا بونک نفع و تأثیری اولان اول زمانکه حرص و هوس درون دلدن  
 حرکت ایلله اول زمان دیکه ای فریادرس یعنی درونکده حرص و هوس حرکت

ایلدیکی زمانده ای فریادرس دیو حق تعالی به دعا ایلله و الا بعد وقوع البلاء دعا  
 ایلم نهی مفید اولور مشوی کان زمان پیش از خراب بصره است \*  
 بو که بصره و اردهم از شکست ) اول زمانکه بصره خرابلقدن اولدر بولایکه  
 بصره کبر و قورته هم اول شکستدن یعنی جناب حقه دعا و زاری ایلمک وقت  
 و زمانی اول زماندر که حرص و هوس حرکت ایلله که اول زمان حضرت حقه  
 ای فریادرس دیو دعا ایلله که دین بصره سی حرص و هوا عسکردن خراب اولیه  
 بولایکه دین بصره سی هم اول شکسته لکدن قورته و خلاص اوله و اگر بصره  
 دین حرص و هوس عسکر به خراب اولد قد نصرکه فریاد و فغان ایلمک سکا  
 نافع اولمز نه کم بعد خراب البصره بغداد خلیفه سنک امداد ایلمسی نفع قطدی بو کلام  
 بین الناس مشهور مثلدر یعنی چن برکته برنسته نک زمانی کد کد نصرکه اکافعه  
 و عزیمت قیلله بعد خراب البصره دیرل و آنک قصد و عزیمتک عبث و بیهوده  
 اولد بفته بو مثل ایلله کتابت ایدرل مشوی ایلم لی یا بایک یا تکللی \* قبل  
 هدم البصره و الموصلی ) ای بنم یا کیم وای تکلیم بنم ایچون اغله بصره ایلله  
 موصلاک خرابندن اول بای اغلیچی تکل اوغلی اولش اغلیچی کسه به دیرل مؤثقی  
 تکللی در که تکللی اوغلی اولوب اغلین عورته دیرل بو بیت دخی ضرب مثل اولور  
 بلا کزدن اول انک دفعنه سعی ایلمکه و انکیچون اغلیوب فریاد ایلمکه  
مشوی نفع علی قبل موتی و اعتر \* لاتح لی بعد موتی و اضطبر ) بنم  
 موعدن اول بنم اوزریمه نوحه و فغان ایلله و باشک اوزره خاک صیاج بنم ایچون  
 نوحه ایلله موعدن نصرکه اضطبار ایلله نفع ناح بنوح دن امر حاضر در نوحه ایلله  
 معانسه و اعتر امر حاضر در افتعالدن عین مهمله ایلله در باشک طبراق صیاج  
 معانسه لاتح ناح بنوح دن نهی حاضر در و اضطبر امر حاضر در افتعال بایندن  
 صبر ایلله معانسه و خلاصه کلام اولدر که برکته اولزدن اول آنک صحنی امیدی  
 ایلله نوحه ایلمک و انک هجرندن اوتری باشک طبراق صیاجک فی الواقع عبث  
 و بیهوده دکلدر اما بعد الموت نوحه ایلمک مناسب دکلدر بلکه صبر و تحمل ایلمک  
 کرک و بوندن دخی مفهوم اولان اگر اغلیوب ایلمک رسک زماننده دیمک اولور  
مشوی ایلم لی قبل ثبوری فی النوی \* بعد طوفان النوی خل ایلمک )  
 بنم ایچون بعد و فراقده هلاکدن اول کر به ایلله طوفان نصرکه اغلیقی ترک ایلله  
 ثبورتانک ضمه سیله هلاک معانسه در نوی نوله بعد و فراق معانسه در خل امر در  
 ترک ایلله معانسه بو بیت دخی بلا و محنتک و وقوعندن اول و طوفان فرقتک  
 استیلا سندن مقدم بکا و تضرع ایلله دفعنه چاره استرک انک ظهورندن اول چاره  
 ایسته دیمکی افاده ایلر و الا برشی اولدندن و بر بلا کد نصرکه انک دفعی ایچون



تدارك ايلك صفت ويهوده در ديكى افهام ايلر \* مثنوى \* آرزمانكه  
ديوى شدراهن \* آن زمان بايست يس خواندن \* پيش از آن كاشسته گردد  
كاروان \* آن زمان چو يك زن اى پاسبان ( اول زمانكه شيطان سنك يولك  
اوريجى اولدى اول زمان كرك يس اوقى اندن اولكه كاربان شكسته اوله وصنه  
اى پاسبان چو يكى اول زمان اور يعنى شول زمانده كه شيطان سكاراهزن اوله  
وسنك متاع ايمان واسلامى غارت قبله اول زمانده يس اوقى واوراد واذكاره  
مشغول اوقى رنده در كه تاتلاوت قرآن و ذكر رحانه شيطاني طرد ايله سن نام  
سنك متاع ايمان واسلامى غارت وتاراج ايلكه قادر اوليه چونكم سنك ايمانكى  
واسلامى دزد شيطان غارت قبله وسندخى حالت نزهه گاه سن اندنصكره يس  
اوقى وقرآن سكا چوقاق نفع و برهر زيرا كاربان صمزدن اول پاسبان  
اولان كسد قالمق وچوبك اوردق وقافله خلقى آكا و خبردار قلاق رنده اولور  
وانلر نفع قيلور اما كاربان صند قدنصكره و كاربان خلقك متاع واسبابى غارت  
اولد قدنصكره پاسبانك چو يك اورمى و فریاد قلمسى اصلا مفيد اولمز ونفع قلمز  
تنه كم بو حكايه دن معلومك اولور

حكايت آن پاسبان كه خاموش كردید تادزدان رخت ناجران  
بردند بكلی بعد از آن هيا هوى و پاسبانى ميكرد

اول پاسبانك حكايتي در كه خرسزل كارباني كچه ايله غارت ايلكه كلكلرند  
خاموش اولدى وسكوت قيلدى حتى دزدل تاجر لرك رخت و متاعنى ايلنديلر  
وبالكليه غارت ايلنديلر اندنصكره فریاد و فغان و پاسبانلق ايلدى اما بعد  
خراب البصره واغارة القافله آنك فریاد و فغان ايلسنك قائده سى اولدى  
مثنوى \* پاسبانى خفت و دزد اسباب برد \* رخنهار از بر هر خاكى فشرد \*  
روز شد بيدار شد آن كاروان \* دید رفته رخت وسیم واشتران ( بر پاسبان  
يادى و دزد اسبابى ايلندى رخنه لرى هر رخاكك الله صعدى يعنى بر كاربان  
بركسه بى ايلرندن پاسبان ونكه بان ايدوب اول كچه كنديلر ياندیلر و پاسبان دخی  
بر زماندنصكره يادى و خرسزل كلدی كاربانك رخت واسبابى الدى وانلر رخت  
واسبابى واروب هر خاكك الله صعدى و دفن ايلدى كوندز اولدى اول كاربان  
خوابدن بيدار اولدى سیم ورختى واشترلى كتمش كوردی يعنى صباح اولوب  
كاربان خلقى چونكم خوابدن بيدار اولدیلر سیم وزرلى ورخت واشترلى  
كتمش و خرسزل كاوب انلر غارت ايتمش كوردیلر \* مثنوى \* پس  
بدو گفتند اى حارس بكو \* كچه شد این رخت و این اسباب كو \* گفت دزدان

آمدند

آمدند اندر نقاب \* رخنهار دند از پشم شتاب ( پس كاربان اهلى اول پاسبانه ديديلر اى  
حارس سويله ككه بورخت نه اولدى و پاسبان قنى پاسبان انلر ديدى  
خرسزل نقاب ايلجره كاديلر يعنى يوزلرینه نقاب اوروب نقاب و حجاب ايلجره  
كاديلر رخنلرى و متاعلى بنم اوكدن شتابله ايلنديلر وسرعتله اخذ ايلنديلر  
مثنوى \* قوم گفتندش كه اى چون تلريك \* پس چه ميكردى كى اى مرده  
ريك \* گفت من يك كس بدم ايشان كروه \* باصلاح وباشجاعت باشكوه  
قوم اكا ديديلر كه اى قوم ديهسى كى اولان پس سن نه ايلدك كيم سن اى ارده  
فلاجق تلريك قوم ديهسى ومرده ريك ارده فلاجق ديكدر يعنى اول قوم  
اول پاسبانه ديديلر اى قوم ديهسى كى ضعيف و بى ثبات اولان پس سن اول  
حينده نه ايندك و اى ارده فلاجق ياسن نه كسد سن وسنى نيچون پاسبان قوديلر كه  
خرسزل كلكده سن برهائى وهوى ايله سن وانلر كلكديكى بزه سويليه سن ديديلر  
چونكم پاسبان كاربان اهلندز بو كونه دتاب آمير كلاتى اشتمدى انلر جواب  
وروب ايلدى بن بر كسه ايدم انلر كروه ايديلر سلاح وشجاعت وشكوه وهينله يعنى  
اول خرسزل سلاح وشجاعتله وشكوه وهينله بر كروه ايديلر و بن بالكرز بر كسه ايدم  
ورخت واسبابى غارت قيلدیلر \* مثنوى \* گفت اگر در جنگ كم بودت اميد \*  
نعره زن كای كرىمان برجهيد ( كاربان اهلى اول پاسبانه ديدى اى نامبارك  
اكر سنك انلرله جنگ ايلكه اميدك كم ايسه بر نعره اور بويله ديو كه اى كرملر  
خوابدن قالمق دزدل كلدی بيدار و آكا اولك \* مثنوى \* گفت آن دم كارد  
بنموند وتبع \* كخش ورنه كشميت بى در يغ \* آن زمان از ترس بستم من دهان \*  
این زمان هيهای و فریاد و فغان \* آن زمان بست آن دم كدم زم \* این زمان  
چندانكه خواهی هی كنم ( پاسبان كاربان اهلنه بو طریقه جواب وريدكه  
اول دمهده بكاخرسزل بچاق وتبع كوستردیلر بويله ديو كه خوش اول وسكوت قبل  
بو خسه بزمى بى در يغ و بى ترجم قیلورز اول زمان خوف وحذر دن بدهائى  
بقلمد اما بوزمان هيهای و فریاد و فغان ممكندر اول زمان بنم اول دم ونقسم  
باغلندى نجهدم اورم ونعره و فریاد قلم اما بوزمانكه خوف وحذر بوقدر استرسك  
فریاد و فغان ايلرم ديدى پس بوقصه دن حصه نه ايدو كنى بيان ايلكه شروع  
ايدوب بيوررل \* مثنوى \* چونكه عمرت برد ديوفاضحه \* بى نك باش اعوذ  
وفاضحه ( چونكم عمرى سنك ديوفاضحه ايلندى يعنى رسواى ايديجى شيطان  
چونكم سنك متاع عمرى غارت ويضا ايلدى اندنصكره اعوذ وفاضحه بى نك  
اولور يعنى نقد عمرى شيطان سرقه قيلد قدنصكره وعمر نازنين ضايع اولدق دن  
صكره اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ديوشيطاندن حضرت حقه التجا قلىق



وانك شردن امين اولق همچون قانع اوفق ملاحظدن خالی اولور و دزدلر کاربان  
اهلنك رخت و متاعنی آلوب کتد کد نصره پاسانك فریاد و فغان ایلسنه مشابه  
کلور پس ناله و حنین و قنبله اولسه ملیح و بانك اولور و اگر وقتله اولمز ایسه  
منفعت و ملاحظدن خالی کلور ﴿ مثنوی ﴾ کرچه باشدی بمک اکنون حنین \*  
هست غفلت بی نمکتر آن یقین \* همچین هم بی نمک می نال نیز \* که ذلیلا ترا نظر  
کن ای عزیز \* قادری بیکه باشد بابکاه \* از توجیزی فوت کی شد ای اله ( اگرچه  
عمر ضایع اولد قد نصره شمدی حنین و ناله الیک بی نمک و بی ملاحظت اولور اما غفلت  
اول بی وقت اولان ناله و حنیندن یقین بودر که زیاده نمکسزدن بی باری بی وقت  
اولسون ناله و حنین ایله بونجیلین هم نمکسزدن ناله و فریاد ایله بویله دیو که ای  
عزیز و عالی اولان پادشاه بو ذلیل و حقیر اولان بنده لریکه نظر ایله الهی سن قادر سن بی وقت  
اوله و بابا وقت اوله سندن برشی ای اله چن فوت اولدی قادر یدیه مصدر به اولمقدن  
خطاب ایچون اولق محله انطب و فهمه اقر بدر و خطاب حضرت حق در یعنی  
الهی برشی یابی وقت اولسون و بابا وقت اولسون سن انی کاله ایر کورمه قادر سن  
ای بنم اللهم سنک خزینة قدر تکدن برشی چن فوت اولدی مقرر در که اولدی  
و هیچ بر مطلوب سنک ملک کدن غائب اولدی و سنک ارادت نکسر هم طالبه وصول  
بولدی ﴿ مثنوی ﴾ شاه لا تأسوا علی ما فاتکم \* کی شود از قدرتش مطلوب کم  
بویت سوره حدیده اولان بوایت کریمه اشارتدر قال الله تعالی ( لکیلا تأسوا  
علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم والله لا یحب کل مختال فخور ) بوايتک تفسیری  
جلد نالیده خواجه حکایه سنده و بعض رده دخی مرور ایلدی معنای بیت اولدر که  
اول قادر اولان اله لا تأسوا علی ما فاتکم قوائک شاهیدر انک قدر سندن مطلوب  
چن کم اولور یعنی ای انسان سنک نفسلر بکری خلق ایغردن اول نقد ر بلا و مصیبت  
و باصحت و نعمت سزه کلور سه و باخود سزدن فوت اولور سه آنی اول پادشاه  
کتاب معین ده اثبات ایلدی تا کم سزدن فوت اولان شیلر محزون اولیه سز و کلان نعمت  
ورا حنلر هم زیاده فرحانک اولیه سز که اول فرح سزی مختال و فخور اولق مرتبه سنه  
ایر کور چونکم عمر دخی سزدن فوت و ضایع اوله اکادخی محزون اولماک بلکه انک ضایع  
اولسنی دخی اول پادشاهک قضا و قدر ندن بیابوب دعا و تضرع الیک و مطلوب و مراد  
اولنی اندن استک کر کدر که اول قادر بیچونک خزینة سندن هیچ مطاوب که و غائب اولدی

﴿ حواله کردن مرغ گرفتاری خود را در دام بفعل ﴾

﴿ و مکر و زرق زاهد و جواب گفتن زاهد مرغ را ﴾

مرغک حواله ایله سیدر کنیدیک دامه گرفتار لغنی زاهدک فعل و مکر و زرق و خدعه سنه  
وزاهدک جواب و بر مسیدر مرغ ﴿ مثنوی ﴾ گفت آن مرغ این سزای او بود که فزون

زاهد ارا بشود ( اول مرغ چونکم دامه گرفتار اولدی دیدی بواول کسه نک  
سزاسیدر که او کسه زاهدک فسونی ایشید و وانلرک فزون و فسانه سنه اعتماد  
ایدوب ایش اید ﴿ مثنوی ﴾ گفت زاهد فی سزای آن نشاف \* کو خورد  
مال یتیمان از کزاف ) زاهد دیدی یوق بویله دکلدر اول نشافک سزاسیدر که  
اول مال یتیمی کزاف ایله یبه نشاف کشف و زننده اگرچه لغتده کرده و نان پاره بی  
چولک ایچنه باتورب آنی بین کسه یه دیرلر اما بونده وزن ایچون تخفیف اولنوب  
بی عقل اولان وادنی شبهه طمع قیلان کسه مناسبه استعاره اولنمشدر یعنی  
چونکم مرغ کنیدیک گرفتار لغنی زاهدک مکر و زرقنه اسناد قیلدی زاهد دخی  
آنک گرفتار لغنی کنیدیکن فی ایدوب انک قلت عقلک و طمعک لایق اولدیغنی اکا  
اعلام ایلوب دیدیکه یوق یوق اول گرفتارانی بنم مکرمدن و زرقدن دکلدر بلکه  
اول طمعک و قلت عقلک سزا و لایقیدر که او یتیم لک مالی کزاف جهشتدن اکل  
و بلع ایله بونده قوشدن مراد محتاج و حریص اولان و حرامی اکل و بلع قیلان  
کسه ل اولور و زاهددن مراد شیطان اولور که اول حرامی محتاج و حریص اولنلر  
عرض ایدوب کو ستر فین بر محتاج و حریص اول حرامی اکل و بلع قیلده دایم  
بلا به گرفتار اولور فین اول مبتلا اول حینده شیطان لوم ایلده ( فلا تومونی  
ولو مو انفسکم ) آیتک مفهومی اوزره بنی لوم ایلیک کنیدی نفسلر بکری لوم ایلیک  
دیو اول غری جواب و برر اما نفس الامر ده نظر اولسه مبتلاک گرفتار اولسی  
و شیطانک اغرا قلسی آثار قضای الهیدر که حکم قضا ظهوره کلد کده کو کلد  
دانه دنیا جانبیه میل و طمع حاصل اولور و شیطان دخی آنی اکل و بلع ایلمکله اغوا  
و تحریص قیاب اول حریص اولان کسه دخی بر مقتضای حکم قضا آنی اکل  
اولور و دام بلا ده قالو پس چاره سی ایچ فریاد و حنین و کریمه و این ایدوب  
حضرت مقاب القلوبه نوحه کر اولق و تضرع قیلدر ﴿ مثنوی ﴾ بعد

از آن نوحه کری آغاز کرد \* که فح و صیاد لر زان شد زرد \* کرتنا قضهای  
دل پشتم شکست \* بر سرم جانایابی مال دست ( اندنصره اول مرغ نوحه  
کر لکه آغاز ایلدی که فح و صیاد درددن لر زان اولدی اول مرغ بویله دیو نوحه  
وزاری ایلدی که قلبک تناقض لرندن بنم پشتم صندی بنم باشم اوزره ای جان کل  
الکی سور یعنی زاهد اکانام جواب و بر دکنصره مرغ بیچاره نوحه کر لکدن  
چاره بولوب اغلغه و نوحه لر قنلغه باشلیدی که انک سوز و دردندن دام  
و صیاد دترجی و اضطراب ایلجی اولدی بویله دیو نوحه لر قیلدی که قلبک  
تناقض لرندن و بری برینه مقابل و مخالف اولان فکر لرندن و خاطره لرندن  
بنم ظهرم منکسر اولدی بنم باشم اوزره کل ای جان دست لطفکی سور که کریم



و رحیم اولئک شاندند که بر غریب و بیچاره بی کورس ملر اکا لطف و مرحمت  
ایدوب اللہنی انک باشی اوزره سوررلر و اکا بو گونه اطف و مرحمت ایتمکله راحت  
و بررلر **مشوی** \* زیر دست تو سرم را راحتیت \* دست تو در سکر بخشی  
آیتیت \* سایه خود از سرم بر مدار \* بی قرارم بی قرارم بی قرار ( ای محبوب  
حقیقی سنک دست لطفک التده بنم باشم بر راحت و اردر سنک دستک سکر  
بخشیده بر آیدر سکر بن مهمله ایله اولورسه مستاک معنانه اولور بهض نمخده  
شین مجمه ایله شکر واقع اولمدر بو تقدیرجه ذکر لازم اراده ملزوم قاعده سی  
اوزره شکر کردن مراد نعمت اولور و تقدیر کلام بوبله دیک اولور که ای کریم و رحیم  
اولان پادشاه سنک لطف و عنایتک انک التده بنم باشم عظیم راحت و اردر  
سنک دست لطفک مستاک بخش ایلمکده و با خود نعمت و عطا و بر مکده بر عظیم  
آیت و بر یوک علامتدای پادشاه اکرم کندی سایه عنایتکی بنم باشم بو قارو  
طونم ز برای قرارم و بی قرارم و بی قرار یعنی ای لطف و رحمت صاحبی سایه حیات و ظل  
عنایت و هدایتکی بنم باشم ابراق طونه و دور ایتمه زرا قرارم و عبور قراردن  
زیاده بری و خالی یم امیدد که کال اطفکدن بنم باشم سایه اطف و عنایتکی  
رفع ایتمه سز **مشوی** \* خوابها بیزار شراز چشم من \* در غمت ای رشک  
سرو و یاسمن \* کریم لایق چه باشد کردی \* نامزایی را بپرسی در غمی ( خوابلر  
بنم کوزیدن سنک غمکده ای سرو و یاسمن رشکی اولان اطیف بیزار اولدی یعنی  
ای سرو و یاسمنک مغبوطی اولان محبوب سنک غمکده شول مرتبه سهره مبتلا  
اولدمکده خوابلر بنم کوزیدن بیزار اولدی اگر بنم سنک لطف و عنایتکه لایق  
و مستحق دکل ایسم نه اوله اگر بر دم بر نامزایی بر غمده صوره سن یعنی بر لطفه  
لایق اولین کسه بی برغم ایچره مبتلا ایکن لطف و رحمت ایدوب خاطر ن صوره سن  
و لطف و کرملر قیله سن **مشوی** \* مر عدم را خود چه استحقاق بود \*  
که بر و اطف چنین درها کشود ( تحقیقا عدمه خودنه استحقاق و ارابدی که  
اکا سنک لطفک بونجولین قبول آجدی یعنی اگر بنم سنک لطفکده مستحق دکل ایسم  
هم باک بوقدر زرا عدمک خود بوقدر لطف و احسانه نه استحقاق و ارابدی  
انک اصلا بوقدر لطف و احسانه استحقاقی بوق ایکن سنک لطفک اکا بوقدر قبولی  
آجدی و کثر مخفییدن بوقدر جواهر موجوداتی اخراج ایدوب انک او زربنه  
صاحبی **مشوی** \* خاک کرکین را کرم آسیب کرد \* ده کهراز نور حس  
در جیب کرد \* پنج حس ظاهر و پنج نهان \* که بشر شد نطفه مر دار از آن  
الهی او بوز طیراغه سنک کرمک طوقندی اون کهری حس نورندن انک جینه  
ابتدی ککرکین او بوزه دیرلر بونده حقیر و خوار معنایی مراد اولور آسیب

ایکی کشتی بان یانه بری برشته طوقنده دیرلر بونده مقارنات معنایی مراد اولور  
یعنی خدایا سنک کرمک خاک حقیر مقارنات ابتدی حس نورندن اون کهری انک  
جینه ابتدی اول اون حسک بشی حس ظاهر و بشی دخی حس نهانیدر که  
نطفه مر دار اول حواس خسته ظاهر و حواس خسته باطنه دن بشر اولدی  
و انسانیت مرتبه سن بولدی حق تعالی خانی نطفه مرتبه سنه و نطفه بی علقه  
و علقه بی مضغه مرتبه سنه کتوروب اندنصره اند استخوان خلق ایدوب  
اکالحم و پوست کیدرد کدنصره نفع روح ایدوب بش حس ظاهری و بش دخی  
حس باطنی و یدی وانی بوطالم شهادته کتوروب انسانیت مرتبه سنه ایر کوردی  
**مشوی** \* توبه بی توفیق ای نور بلند \* جیست جز ریش توبه ریش  
خند \* سلطان توبه یک یک بر کنی \* توبه سایه ست و توما ( روشنی ) ای نور عالم سنک  
توفیقکمز توبه ایکن توبه نک ریشنه ریشخند ایلمکدن غیری ندر یعنی ای بلند  
و عالی اولان سنک نور توفیقک و هدایتک اولمخجه توبه و انابت ایکن همان  
توبه نک صفائنه کولک و اکا استهزاء ایلمکدرا کر سنک توفیقکمز فرضی برکسه  
توبه ایله توبه نک بقیلری بر بر قور بر سن فی المثل توبه کولکه دروسن بر روشن  
ماه سن ماه روشنک فتنه سایه نک وجودی و اردر **مشوی** \* ای ز تو ویران  
دکان و منزل \* چون شالم چون بفشاری دلم \* چون کریم ز آنکه بی تو زنده  
نیست \* بی خدا و ندیت بودنده نیست ( ای خدا سنک تبدیل و تغیر کردن بنم  
دکان و منزل و یراندز چرونکم سن بنم قلبی صغه سن بنم بیچون ناله ایتم یعنی  
چونکم سن بنم قلبی صغوب قبضه براغه سن لاید بکا ناله ایکن لازم کلور و سکا  
النجاو نضرع انک بکا واجب اولور بنم سندن غیر نیجه چارم زرا که سنسز عیج زنده  
بوقدر سنک خداوند لک کمر بنده نک وجودی بوقدر هر نه قدر زنده و ارابه  
سنکه زنده در و هر قدر بنده و از ایله سنکه موجود و قائمدر **مشوی** \*  
جان من بستان تو ای جارا اصول \* ز آنکه بی تو کشته ام از جان ملول ( بنم جانمی  
من ال ای جانک اصولی زرا که سنسز بنم جانم ملول اولمشم پس سنکه اولوق  
حیات ابدیه بولمدر و سنسز اولوق ملالات و فلا کتنده قائمدر **مشوی** \*  
عاشقم من رفن دیوانکی \* سیرم از فرهنگی و فرزانی ( بن دیوانه لک فنی اوزره  
عاشقم فرهنگک و فرانله کن سیرم یعنی بن عقل جزو یدن نجات بولوق و غشقه  
دیوانه و مجنون اولوق فنی اوزره عاشقم و استاد کامل و عاقل اولوق فتندن سیر  
و بیزارم که عقل عقالد و اهل حال اولم بو فرهنگ و فرزانه لک و بالدر **مشوی** \*  
چون بدر دشترم کویم راز فاش \* چندان بن صبر و زحیر و ارتعاش \* در حیا نهان  
شدم همچون سنجاق \* نا کهان بجهم از بن زیر لحاف ( چونکم شرم و حیا پرده سی



یرتله رازی فاش سو یلم بوسبردن وزحیردن وارتعاشدن نیجه به دك شرم و حیاده  
بن سجا ف کی پنهان اولدم ناکهان بوز برحاشادن صحرارم سجا ف سجا ف  
دیدکار بدر یعنی چونکم شرم و حیادست جنونله دروغده اولان رازی آشکارا  
سو یلم بوسبردن و ایچ آفرینی و اضطراب و لرزه ایلك نیجه به دك بوزمانه دك شرم  
و حیایا ایچره کراندم قفتانك سجا ف کی ناکهان بوشرم و حیایا بورغانك الشدن  
صحرایه بوب قالقلم و بی برده و حجاب اولورم ﴿ مشوی ﴾ ای رفیقان راههارا  
بست بار \* آهوی لنکیم و او شیشکار \* جز که تسلیم و رضا کو چاره \* در کف  
شیرز خون خواره \* ای رفیقان یار یولری باغلسدی بز آهوی لنکر و اول حضرت  
شیشکار در تسلیم و رضادن غیری قنی بر چاره بر قان ایچی ارکاک ارسلانك نیجه سند  
یعنی ای طریقت بولداشلری وای حقیقت قرداشلری بار حققی جله بوللری باغلسدی  
اول حضرت فی المثل شکار ایچی شیردرل و بز آهو کی لنکر آنك نیجه تصرفندن  
نیجه خلاص اولور و بوجز و قصور ایله بز او قوی و قادر ك ضبط و حکمتدن نیجه  
خروج قیور و نوجهله فورتلور و تسلیم و رضادن غیری بر چاره قنی فی المثل  
بر خون خواره اولان شیرز کفنده اولد قد نصکره چاره سی تسلیم و رضادر که او هر  
نیجه بیاورسه اوله ایلیه و بنده دخی امرنی اول حضرت ته تفویض ایدوب  
( و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ) دیو سو بایله ﴿ مشوی ﴾  
اوندارد خواب و خور چون آفتاب \* روحهارامی کند بی خورد و خواب \*  
که پیامن باش یا مشوی من \* تابینی در بجلی روی من \* ورنیدی کی چین  
شیدا شدی \* خاک بودی طالب احیاشدی ) اول پادشاه لایوت و لاینام  
بر موجب لانا خنده سنه و لانوم آفتاب کی خواب و خور طومز وینمز و او بومز  
وینمز و ایچمزننه کم ( و هو یطعم و لاینام ) پیوردی و حضرت نبی صلی الله علیه  
و سلم دخی ( ار الله لاینام و لاینبخی له ان ینام ) دیو خبر و بردی خواب و خور جسمك  
حالدیر اول پادشاه لم یزل جسم و جسمانی دکلدر روحلری بی خورد و بی خواب ایلم  
بویله دیو که ای روح کل بن اول بابنم همخویم اول تا کم تجلیده بنم بوزمی کوره سن  
یعنی چونکم اول پادشاه حقیقی آفتاب انور کی خواب و خور طومز استر که روحلر  
دخی کند و اخلاقه مخلق و اوصافیه متحقق اولد انکی چون روحلری بی خواب  
و خور ایلم و هر بری کندی صفات علیه سبله انصاف قیلقدن اوزی اسان  
حقیه ایله انلره بو گونه خطاب ایدوب سو یلم که ای روح کل کند بیلکی فانی ایدوب  
بن اولکه اصلنده بنم امرم و نور من یا خود بنم خلق و خویمله تخلق ایله تا کم  
تجلی اسماء و صفاتده بنم باقی اولان و جهمی کوره سن و جمال با کماله بصیر بصیرتکی  
ابر کوره سن و سن من وجه بنم و جهمی کورمش سندر و اگر کورمیدك یقین بویله

شیدا او اوردك اصلنده خاک ایدك طالب احیا اولدك و کادك شمعدی انسانیست  
مرتبد سن بولدك خاک مرتبه سندن سفر ایدوب طالب احیا اولق و بوشهد  
انسانیه کلك سنك بنم روی شریفی کوردیککه دلالت و بنم بویته بلی دیو  
اقرار ایلدیکنه شهادت ایلم ﴿ مشوی ﴾ کرزی سویت ندادی او علف \*  
چشم جانت چون رساندست آن طرف ) اگر سکا بی جهتدن اول خدا علف  
و بر میدی سنك جانك کوزی اول طرفده نیجه قالمش او اوردی علفدن مراد  
بونده مطلق غدا در کرک غدا ی روحانی اولسون و کر که غدا ی جسمانی اولسون  
یعنی اگر اول و هاب و رزاق اولان پادشاه سکا عالم بی جهتدن غدا و بر میدی سنك  
جانك دخی اول جانبدن حظ و بهره بولیدی سنك جانك کوزی اول طرفده  
نیچون قالوردی و نه سیدن اول حظ و بهره کلان عالم بی جهته نکران اولوردی  
﴿ مشوی ﴾ کر به سوراخ زان شد معتكف \* که از آن سوراخ شد او معتكف \*  
کر به دیگر همی کرد پیام \* کرشکار مرغ باید او طعام ) مثلا کر به اول سیدن  
سوراخ اوزره معتكف اولدی که اول کر به اول سوراخدن معتكف اولدی یعنی  
علف و غدا بی اول سوراخدن بولدی غیری کر به دخی بام اوزره دور و حرکت  
ایلمز برا اول کر به طام اوزره مرغی شکار ایلمکدن طعام بولدی پس آنک میل  
و حرکتی طعام اوزره اولدی اولکی کر به اگر سوراخدن غدا بولدی اول  
سوراخه ملازمت قیازدی و ایکنجی کر به هم خانه نك طامی اوزره صید مرغان  
قیلمیدی و انلرک صید و شکارندن حظ و لذت آلمیدی طام اوزره دار اولزدی  
بوندن معام اولدیکه هر کس نه جانبدن لذت بولسه بهر حال اول جانبه مائل  
اولور وانی کندی به قبله قیلمز ﴿ مشوی ﴾ آریکی راقبله شد حولا هیکی \*  
و آن یکی حارس برای جامی \* و آن یکی بیکار و رودر لامکان \* که از آن سو  
دادیش نوقوت جان ) مثلا اول برینه جلا هلق قبله اولدی و اول بریسی جامه لکدن  
اوتری حارس اولدی یعنی برکسه وار که جولاهلق صنعتی قبله ایدوب اکا  
متوجه اولدی و برکسه دخی قفتانقدن اوتری و شاهك و طبغه سنه و عاند سنه  
واصل و نائل اولقدن اوتری حارس و پاسبان اولدی و اول کسه دخی بی کسب  
و بی کار بوزی لامکانه در که اول طرفدن ای رزاق مطلق سن اکافوت جان و پردك  
یعنی ای رزاق انس و جان وای خالق کون و مکان شول کسه که بی کسب و بی کار  
اولمش و لامکان جانبته توجه قیلشدر سن اکا اول جانبدن رزق جان و حظ جنسان  
و برمشکدر انکی چون اول کسه لامکان طرفنه متوجه اولمشدر ﴿ مشوی ﴾  
کار او دارد که حق را شد مرید \* بهر کار اوزهر کاری برید ) کاری اول  
طور که حضرت حقه مرید اولدی آنک کارندن اوزی هر بر کاردن کلسدی



یعنی فی الحقیقه کار و کرداری اول گنده طوتر که حق بهانه و تعالی بی دلچسپی  
و طلب ایلمچی اولدی اول پادشاهک کارندن اوتری هر بر کارندن منقطع اولدی  
و همانک پیوردیغی اعماله اشتغال قیلدی \* مشوی \* دیگر آن چون کودکان  
این روز چند \* تائب تر حال بازی میکنند \* هرید حق اولدن غیر یلر او غلجفار  
کی یو بر قاج کون رحلت کجه سنده کلب و بازی ایدرل یعنی هر شول کسه ل که  
کار حقه مشغول اولیدر او غلجفسلر کی یو بر قاج کون دنیادن آخرته انتقال  
وارتحال ایلمکاری کجه به دك او یون او یسارل و یهوده کاره مشغول اولورل  
\* مشوی \* خواب کی کوز بقظت می جهد \* دایه و سواس عشو ش  
میده \* رو بختب ای جان که نکذاریم ما \* که کسی از خواب بجه ساند ترا  
بر خوابناککه او بقظندن اوتری خوابدن سحرار و سواس دایه سی اکا عشو و بر  
و بر کد بوری ای جان او بو که بزق و مز که سنی بر کسه خوابدن قالدره بی شول  
بر کسه که نوم غفلتله خوابناک اوله و بقظه و انبیا جهندن خواب غفلندن یوقارو  
قالققی و بیدار اواق استیبه و سواس دایه سی اکا دروندن فریب و عشو و بر  
و اکابو کونه و سوسه ایدوب دیر که بوری ای جان خواب غفلت ایچره یات او بو  
و حضوره و ذوقه و اروپ آخرت غمندن و فردا المندن بری اول که بزق و مز که  
بر کسه سنی بو خواب غفلندن و نوم راحت و نعمندن قالدره و بیدار قباله  
\* مشوی \* هم تو خود را بر کنی از بخت خواب \* همچو نشنه که شنود او بانک  
آب) هم سن کنیدیکی بخت خوابدن قورده سن شول نشنه کی که او بانک آب اشندی  
یعنی دایه و سواس همیشه سکا عشو و یروب حبله و فریله سنی خواب غفلتله مبتلا  
ایلمر که هم سن کنیدیکی اصل خوابدن قورده سن و قالدره سن شول نشنه کی که  
اول آبک صداسنی اشندی \* مشوی \* بانک آم من بکوش تشکان \* همچو  
باران میرسم از آسمان \* برجه ای عاشق بر آور اضطراب \* بانک آب و نشنه و انگاه  
خواب) ای عاشق بن نشنه لک قولاغنه صدایم باران کی آسمانن ایر بشورم ای  
عاشق خوابدن یوقارو صجره اضطراب کتور بانک آب و نشنه و اندنصره خواب  
اصلا مناسب دکلدر یوینلر حضرت حق جانندن دینلشدر حضرت معشوق  
حقیقی خواب غفلت ایچره بتان طالبلره بو کونه تنبیه و اشارت ایدوب پیورر که  
ای طالبان بن که معشوق حقیقی یم نشنه اولان عاشق لک کوش هوشنه بن بانک آب  
جایککه انلرک کوشی بنم کلامی استماع ایلمد کارنده صددل و جانله کوش انلک و آنده  
اولان آب معنای نوش ایتمکے رغبت ایدرل باران آسمانن زمین نشنه جانینه نیجه  
ایریشورده بن هم آسمان معنویدن اراضی قلوب طالبینه فیضات سبحانیه و تجلیات  
لطیفه و جلاله ایریشورم و انلرک قلوبی تازه و سیراب ایلمر حضرت

حق تعالی تک آسمانن ایر شده سی و آسمان دنیا به نزول قلبی خصوصنده حدیث  
شریف واقع اولمشدر قال صلی الله تعالی علیه وسلم (اذا مضی شطر اللیل او نشاء  
بنزل الله الی سماء الدنيا فيقول هل من داع فيستجاب له وهل من مستغفر فيغفر له  
وهل من سائل فيعطى سؤله) و فی روایه آخری (ان الله تعالی یمهل حتی اذا کان ثلث  
اللیل الاخر نزل الی سماء الدنيا فينادی هل من مستغفر هل من تائب هل من سائل  
هل من داع حتی ینفجر الفجر) رواه الامام احمد فی مسنده عن ابی هریره پس بو حدیث  
شریفک مفهوم لطیف اوزره حق سبحانه و تعالی رحمت و مغفرتیه نصف اللیل  
دنصره بندرل یمه تقرب ایدوب پیوررل ای عاشق خوابدن یوقارو قاق و خروش  
و اضطراب کتور و دعا و زار بلك ايله بنم آب لطف و رحمت سکادر کل بنی نوش ايله  
دبو خطاب ایلمکده و سن خوابده بو سکا لایق و مناسب اولنلردن دکلدر صفتن  
بو فرصتی ضایع قیله و ناغم و غافل اوله که نوم و غفلت سنی مطلوبکدن محروم ایلر  
نته کم بوسرخ شریفده اولان طالبی نوم و استراحت وصال جانانن محروم ایلدی

\* حکایت آن عاشقکه شب بیا مدبر امید و عده معشوق آن وثاقی که اشارت \*  
\* کرده بود و بعضی از شب منتظر بود خوابش بر بود معشوق آمد بهر انجاز \*  
\* و عده و اورا خفته یافت جیش بر جوز کر دواور خفته گذاشت و باز گشت \*

بوسرخ شریف و بو بیان لطیف اول عاشقک حکایتیدر که معشوقک و عده سی  
امیدی اوزره کجه اول حجره به کلدی که معشوق اشارت ایلمشدی وثاقی و اوک  
کسر بله حجره و خانه مناسبند در و اول عاشق کجه دن بعض وقتده معشوق  
گلسته منتظر اولدی و خواب آنی قایدی و او بودی و اول عاشقک معشوقی انجاز  
و عده ایلمکدن اوتری یعنی و عده بی رینه کتور مکدن و ادا قیلندن اوتری نصف  
اللیل کچد کدنصره کلدی و اول عاشق یرنده خفته بولدی معشوق اول عاشق  
خفته نک جینی بر جوز ایددی وانی خفته قویوب کندی و رجوع ایددی  
\* مشوی \* عاشق بودست در ایام پیش \* یاسان عهدندر عهد خویش \*  
سالها در بند وصل ماه خود \* شاه مات و مات شاهنشاه خود) بر عاشق ایام  
سالفده کندی عصر نده یاسان عهد اولمشدی یعنی زمان سابقده بر عاشق  
کندی عصر نده باره اولان عهدنی حفظ و حراست ایلمچی اولمشیدی نیجه  
یار اول عاشق کندی ماهنک و صلی قیدنه مات و کندی شهنشاهنک مات ایلمی  
یعنی کندی معشوقه سنک مات و مغاوبی و بالکلیه مستهلاک و مقهوری اولمش  
ایلمی شاه مات بالکلیه مستهلاک اولمقدن کتایت اولور \* مشوی \* عاقبت  
جوینده یابنده بود \* که فرج از صبر زابنده بود (عاقبت جوینده یابنده اولور که



فرج صبردن زاینده اولور یعنی من طلب وجد وجد حدیثک موجبیه عاقبه الامر هر طالب مطلوبی بولور که الصبر مفتاح الفرج کلامک حسبیه فرج وشادی صبردن طوعیجی اولور وصبر و تحمل عاقبت سرور و جوری فتح قیلور پس اول عاشق نیجه ایام جوینده اولدی و معشوقک فرافته و جفا سینه صبرل و تحملار قیلدی عاقبه الامر اکامعشوقی مایل اولدی و فرج و سرور ظهوره کلدی ﴿ مشوی ﴾ گفت روزی یار او کامشب بیا \* که بختم از بی تولو بیا \* در فلان حجره نشین تا نیم شب \* تا پیام نیم شب من بی طلب بر اون اول عاشقک یاری اکا دیدیکه بو کیجه کل سندن اوتری او بیا پیشورم او بیا بو کرجه به دیرل بونده بقلوا معناسی مراد اولور یعنی انک یاری اکا دیدیکه ضیافت ایلمکدن اوتری سکا بقلوا پیشورم بو کیجه بزم خانه مزه کل دیدی نصف اللیله دک فلان حجره ده اوتور تا کم نصف اللیله بی طلب و بی دعوت سکا بن کلورم سنکله صحبت قیلورم دیدی ﴿ مشوی ﴾ مرد قربان کردونانها بخش کرد \* چون بید آمد مهش از زر کرد \* شب در آن حجره نشست آن کرم دار \* بر امید وعده آن بار غار ) مرد عاشق چونکم معشوقدن بومرزه بی اشتدی قربان ایتدی و انکار بخش ایلدی چونکم آنک ماهی غبارک التمدن ظاهر کلدی یعنی چونکم انک ماه بختی غبار نحو سنک تختدن بوقار و کلدی و طالع اولدی بواجلدن اول مرد عاشق نالرو بردی و قربانلر قیلدی اول کرم دار یعنی حرارت کردار اولان عاشق کیجه اول حجره ده اوتوردی اول بار غارک وعده سی امیدی اوزره کرم کاف فارینک فتحه سیله اولدیغی اوزره معنی بودر اما کاف هر ییک ضمه سیله اولور سه غصه معناسه اولور کرم دار غصه او دیمک معناسه اولور ﴿ مشوی ﴾ بعد نصف اللیل آمد بار او \* صادق الوعدانه آن دلدار او \* عاشق خود را افتاده خفته دید \* اندکی از آسین اودرید \* کرد کانی چند اندر جیب کرد \* که تو طفلی کیرانی می باززد ) اول عاشقک یاری نصف اللیله نصکره موعود اولان خانه به کلدی انک اول دلدار ی صادق الوعد اولنر کی وعده سینه و فاقیلدی کنیدنک عاشقنی اول حینه دوشمش یانمش کوردی براز جق انک بکندن یرندی برقاج جوزلر انک جیبی ایجره ایلدی و کانه اول عاشقه لسان اشارتله بویه دیو سوبلدیکه سن طافلسن بونی طوت زردا وینه زرد بونده مطلق جوز و مویزه اولان ابدلر ننه کم بعضی اطفال قرعه صالوب جوز اوینارلر ﴿ مشوی ﴾ چون سحر از خواب عاشق برجهید \* آسین و کرد کانه را بید \* گفت شاه ماهمه صدق و وفاست \* آنچه بر ما میرسد آن هم زماست ) چونکم وقت سحر عاشق خوابدن صجره دی یکی و جینه ده اولان جوزلری کوردی یعنی یرنلش و جینه جوزلری طولش کوردی یعنی ییلدیکه

کندی وعده سینه وفا ایلش و کلوب عاشقنی اول حالت ایجره کوروب بو کنایتلری اکا قیلوب ینه کندی مقامه کتش پس اول عاشق کندی قباحتنی بیابوب دیدی بزم شاهمز دوکلی صدق و وفادر اول نسته که بزم اوزر مزه ایشور اول هم زدنلر یعنی بزم نفسره هر نه کونه خسمران و ضرر کلور ایه ( وما اصابتک من سبته فن نفسك ) آیتک موجبیه ینه کندی نفس زدنلر پس اطفال سیرت اولان طابیلرک حالی بوعاشقهک حاشه بکرز چونکم بونلرک حالی بیان یوردیلر کنیدنلرک حالی و کنیدنلر کی همیشه بیدار دل اولان اصحاب کالمک شانی دخی بیان ایلمکه شروع ایلدوب یورلر ﴿ مشوی ﴾ ای دل بی خواب مازین اینیم \* چون حرس برام چو یک می زیم ) ای خوابسز کوکل بز بوندن امیز حرس کی طام اوزره چو یک اورورز حرس بونده حارس معناسه در اکثر اطفال سیرت و عجم دیار ینک طاملر ینک اوستی دوزدر بر صاحب دولتی بکلمک لازم کلسه برقاج کسه طاملر اوزره چو قوبانی دشمنلر صباحه دک حراست ایلدرل و الیرینه چو یک آلوب و بیدار اولوب طالع فجره دک طورلر پس عاشقان الهی دخی طام اوزره صباحه دک بیدار اولان حارسلر کی او یوم یوب احیاء ایل ایلدرل و بونلری کندی بارلری خفته و در خواب کورمز و بونلر اطفال سیرت اولمقدن و اعب و بازی قلمقدن اینلر و نیم و غافل اولمقدن برلدر کاقبل ( بیت ) عجا للمحب کیف بنام \* کل نوم علی المحب حرام ﴿ مشوی ﴾ کردکان مادرین مطحن شکست \* هر چه کویم از غم خود اندکست ) بزم جوز مزه بو مطحنده صندی هر نه سوبلرسک بزم غمزدن اندکدر مطحن دکر منه دیرل بونده مراد بوعالم دنیا در افلاک آسیابک اوست طاشی کی یوقاروده همیشه دونه که وزمین دکر منک آلت طاشی کی برقرار اوزره طوره مقدمه در واجساد خلایق دانهل و جوزلر کی بویکی سنک مایینده خرد و شکست اولمقدن در اما عاشقنلرک جسملری کندی اختیارلر به عشق مطحنده شکست اولمش پس هر نه قدر بونلرک غم و انکسارندن برکسه تعبیر و بیان ایلده در بادن برقطره و کونشدن رذره قدر اولز ﴿ مشوی ﴾ عاذل چند این صلاهی ماجرا \* بندکم ده به سدا زین دیوانه را \* من نخواهم عشوه هجران شنود \* آزمودم چند خواهم آزمود ) ای عاذل بو ماجرا صلاسی نیجه به دک بوندنصکره دیوانه به بند و برمه بن هجران عشوه سنی اشتمک استمزم صنددم نیجه به دک صندمق استمزم عاذل لوم ایدیجی معناسه در کمده مده معناسه در یعنی عاشقنلری سلامت اید یجی بو بین العقله جاری اولان احواله صلا ایلمک نیجه به دک و سن نیچون بوعاقللرک مایینده مسد اولان کار و کرداری ترک ایلرسن دیو بکایند و نصیحت و بر منک نه زمانه دک بوزمانه نصکره دیوانه عشق اوله بند و نصیحت و برمه زیا



بن باریک هجران و فراقك فرب و عشوه سنی اشك و قبول ایتك استنرم شمدیه دك  
دفعاته نجر به قیلدم و كرات و مر آله هجرانی امتحان ایلدم شمدنصره نیجه به دك  
نجر به ایلیم مجرب اولنی نجر به ایلک \* ع \* من جرب المجرب حلت به الندامة \*  
قولك مصداقجه سبب ندامت اولور \* مشوی \* هر چه غیر شورش  
ودیوانگیت \* اندرین ره دوری و یکانگیت ) هر نه که شورش و دیوانه لکک  
غیر بدر بو بولده اراقاق و یکانه لکدر یعنی هر نه کونه حالت و خصلت که عشق  
حقه مجنون و دیوانه اولفدن غیر ی اوله بو طریق الهیسه یکانه لککه و حقندن  
بعد اولفه سیدر شورش بونده جنون معناسنه در و جنوندن مراد عشق ایله  
مستور اولق و دیوانه لکدن مراد عقل جزو بدن نجات بولفدن فی الحقیقه  
هر شول کسه که هنوز دخی عقل جزوی عقابله مقید اوله و عشق الهیله مستور  
و مغلوب اوله اول کسه قرب الهیدن دور و اسرار ربانیدن یکانه و مهجور در  
مشوی \* هین بنه بر پام آن زنجیرا \* که در یدم سلسله تدبیرا \* غیر آن  
جمع نکار مقیم \* که دو صد زنجیر آری بکلم ) نیز بنم ایغم اوزره اول زنجیری  
قوز بر این سلسله تدبیری یرتم و پاره پاره ایتدم بنم اول مقبل اولان نکارمک  
جمعندن غیر ی اگر ایکی یوز زنجیر کنوره سن قطع ایلرم خطاب عاذل و لاثم  
اولان کسه له اولور یعنی ای عاذل و لاثم اولان کسه چونک بن دیوانه عشق یار  
اولدم و ترک صبر اختیار قیلدم و تدبیر و تدارك سلسله سنی یرتم و پاره پاره ایتدم  
آگاه اول اول زنجیری که دیوانه له اوردر سن ای بنم ایغم اوزره قو که دیوانه اولنلر  
زنجیرده اولق او ایدر ولیکن بکازنجیر کنور رسک و بنی زنجیر ایله مقید قورسک  
بنم مقبول و مقبل اولان نکارمک زلفندن کنور که بنی ضبط و ربط ایلیم اگر بنم  
نکارمک زلفندن غیر نیجه یوز زنجیر کنور سن و بنی انلرله باغلیوب مقید قیل سن  
فی الحال بوجه یی یرتم و پاره پاره ایدرم که بنی اصلا نکارمک زلفندن غیر ی  
بر زنجیر طوغمز و دل دیوانه اندن غیر ی یرده قرار ایتم نکاردن مراد بونده محبوب  
حقیقی و انک جمعندن مراد اوصاف متکثره و متقابله سی اولور که وجه و حدی  
و روی ذات احدیتی ستر ایلدیکی ملایسه ایله اوصاف کثیره زلفه مشابه اولمشدر  
و عشاق الهیک دل دیوانه لری اول صفات متسلله ایله مقید اولمشدر بوجهندن  
اول صفات متسلله انلره نسبت زنجیر کی کلشد و عشاق الهیک دل دیوانه لری بنی  
سلسله اوصاف الهیسن غیر ی برشی مقید قیل هنر و عقال عقل انلری ضابط  
و رابط اوله هنر که انلرک روحی قیود کونیه دن حر اولمش و عرض و ناموس و رطه حندن  
نجات بولمشدر \* مشوی \* عشق و ناموس ای برادر راست نیست \* بر در  
ناموس ای عاشق نیست ) ای برادر عشق و ناموس راست دکلدر ناموس قیوسی

اوزره ای عاشق طورمه یعنی عشقه ناموس مانعه الجمعدر شیشه ایله سنک کی  
ایکیمی برره کلز عشق کلدکد نصره لابندام و ناموس درست قالمز و عاشق اولان  
مار و ناموس اندیشه سنی قیلر ( بیت ) کرابای خاطر در آمد بسنک \* نیندیشد  
از شیشه نام و سنک ) پس ای عاشق نام و ناموس قیوسی اوزره طورمه و اگر نام  
و ناموس استرسک عشق دعواسنی اوزره \* مشوی \* وقت آن آمد که من  
عربان شوم \* نفس بگذارم سراسر جان شوم ) انک وقتی کلدیکه بن ملابس  
کونیه دن عربان اولم و نقشی قویام سراسر جان اولم یعنی شول و صالک زمانی  
کلدیکه بن ملابس کونیه دن عربان اولم و نجرد قیل و نقش صورتی ترک ایلیم  
و باشندن باشه روح مجرد اولم \* مشوی \* ای عدوی شرم و اندیشه یسا  
\* که در یدم پرده شرم و حیا ) ای شرم و اندیشه نك عدوسی کل که بن شرم  
و حیا پرده سنی یرتم یعنی ای فکر و حسابانک دشمنی اولان بارکل بن خلقدن اوتانق  
پرده سنی یرتم و مار و ناموس حجابی چاک چاک ایتدم \* مشوی \* ای ییسته  
خواب جان از جادوی \* سخت دل یارا که در عالم تویی ) ای جانک خوابی جادو  
لکدن باغلمش ای یار که عالمده سخت دل سنسن جانندن مراد روح حیوانی  
اولور که خواب اکالایقدر و جانندن مراد روح الهی اولوب خوابندن مراد راحت  
روح اولسه دخی جائزدر یاردن مراد اگر جناب حق اولور سه انک سختدل  
اولسی کال استغادن نکایت اولور و اگر مظهر الهی اولان بر انسان کامل و مرشد  
واصل مراد اولور سه انک سختدل اولسی عاشقانه عدم التفادن صبارت اولور  
و تقدیر کلام بویه دیک اولور که ای جانک راحتی سحر حلالدن باغلمش و سبب  
استراحت اولان خوابی بنم روحندن ازاله ایدوب بنی سحره مبتلا ایلش دلدارم  
بو عالمده کمال استغایله موصوف و عاشقانه عدم التفاته معروف ای بار همن  
سنسن که صبر و فراری زائل ایلک سنک شانکندر \* مشوی \* هین کلوی  
صبر کبروی فشار \* ناخنک کرددل عشق ای سوار \* تان و زدی خنک کردد داش  
\* ای دل ماخاندان و منزلش ) ای معشوق حقیقی نیز صبرک بوغازنی طوت و صیق  
تا کم ای سوار عشق کولکی خنک اوله تا کم عاشقک کولکی یاغیه انک کولکی خن  
خنک او اورای بزم کولکزن انک خاندان و منزلدر صبره کلو استادی مجاز یدر و عشقه  
دخی دل استادی مجاز یدر مراد اکام مظهر و منبع اولان کولکدر یعنی ای یار حقیقی  
نیز صبرک بوغازنی طوتوب صیق واتی زبون و مغلوبایت که انده قوت و ثباب  
قالیه تا کم مظهر عشق اولان کولک سعادتلور و احتلو اوله تا کم او کولکل نار عشقه  
یاغیه اول عشقک مظهری اولان کولک خن سعادتلور و احتلو اولورای بزم کولکزن  
اول عشقک منزل و خاندانی و مقامی و مکانیدر \* مشوی \* خانه خود را همی



سوزی بسوز \* کیست آن کس که بگوید لایحوز \* خوش بسوز این خانه را ای  
 شیر مست \* خانه عاشق چنین اولیترست ( ای معشوق حقیقی کنندی خانه عشق  
 باقی استراییک باقی کیمدر اول کسه که جائز دکلدر دیر بوخانه بی ای شیر مست  
 خوش باقی عاشقک خانه سی بونجیلین اولیتردر یعنی ای بار حقیقی و محبوب معنوی  
 کنندی عشقکه وشوقکه خانه اولان قلبی باقی استراییک نار عشقکه اتی احراق  
 ایله اول کسه کیمدر که سکا اعتراض ایله وسنک خانه قلب عاشق نار عشقکه باقدیفکه  
 جائز دکلدر دیوسویله هیچ بویله دیر کسه بو قدرای مست و مستغنی اولان شیرودلیر  
 ودلیر بوخانه قلبی نار عشقکه خوش باقی عاشقک خانه درونی بونک کبی یا توب باقلق  
 اولیدر \* مثنوی \* بعد ازین این سوزز اقله کم \* زآنکه شمع من بسوزش  
 (روشنم) بوندنصره بسوزی قبله ایلم زیراکه شمع بن سوزشله روشنم یعنی  
 بن عاشقک خانه قلبی نار عشقکه باقی بوندنصره بن همان اول سوزدرونی قبله  
 ایلم زیراکه بن شمع عشقم باغله روشن اوورم و باندخه زیاده نورانیت بو اورم  
 \* مثنوی \* خوابرا بکذار امشب ای پدر \* یک شبی در کوی بی خوابان گذر  
 ای پدر بویکجه خوابی ترک ایله بر کجه بیدارلک محله سینه اوضه یعنی ای طریقتده  
 پدر مرتبه سینه واصل اولان کسه بویکجه خوابی ترک ایله بر کجه اویقوسرلر  
 محله سینه اوضه و بیدار اولان عاشقک مکانه واروب انلرله قرار ایله \* مثنوی \*  
 بنکراشه ارا که بجنون کشته اند \* همچو پروانه بوصلت کشته اند \* بنکرا این کشتی  
 خلقان فرق عشق \* ازدهایی کشت کوی خلق عشق (نظرایله بونلره که بجنون  
 اولمشدر پروانه کبی وصلت سبیل کشته لدر کور بو خلقک کشیلری فرق عشقدر  
 کویا عشقک بو فازی برادرها اولدی یعنی عقل مرتبه سنده قالان و عقل عقاله  
 مفید اولان کسه شول کسه لره نظرایله که عشق الهی ایله بجنون اولدیلر و پروانه  
 کبی کنیدیلرینی نار عشقکه اوروب وصلت یار ایله کشته اولدیلر و یا توب باقلوب  
 کنیدیلرینی محوقیدیلر نظرایله بو خلافتک وجودلری کشتی سینه که فرق اولمشدر  
 عشق فی الحقیقه دریا کیدر و بو خلافتک وجودلری انده فرق اولمش عشقک بو فازی کویا که  
 لابد هر کسک سفینه وجودی بر کونه عشقه فرق اولمشدر عشقک بو فازی کویا که  
 برادرها اولمشدر که بو قدر خلایق کنندی بو فازه جذب ایدوب بو عشقدر  
 \* مثنوی \* ازدهایی نایدودلر با \* عقل همچون کوه را او کهر با \* عقل  
 هر عطار کا که شد ازو \* طبله سارا ریخت اندر آب جو ( برادرها که نایدودلر بادر  
 کوه کبی اولان عقله اول کهر بادر هر عطارک عقلی که اندن آگاه اولدی طبله لی  
 آب جو به دو کدی یعنی عشق برادرها کیدر که جله خلایق بو عشقدر اویله  
 ازدرها که نایدود و نایدودلر بادر طاع کبی ثابت و راسخ اولان عقلی اوصمان

چو بی کبی قابی و کنیدی سینه جذب ایدیمیدر نند کم نیجه متین و بامکین عقلانک  
 عقلی کنیدی سینه جذب ایدوب عاشق شد اقیاشدر هر عطارک عقلی که اول عشقدر  
 آگاه اولدی و انک رایحه سندن دماغ جانی ماطر قلبی عقل و فضل و علم و هنر و تدبیر  
 وند ارک طبله لرینی بالکله جوی فتابه دو کوب بوجه نک ترکن ویردی و صورت  
 طالعندن بکوب مقام عشق و محبتده طوردی ننه کم شیخ عطار حضرتلری عشق  
 الهیدن خبردار اولدیغی کبی جله دکان و کارگاهدن بکوب نسی و ارایسه بذل  
 ایدوب جوی فتادن ایچوب فانی اولوب مقام حقیقه واصل اولدی \* مثنوی \*  
 رو کزین جو بر نیایی تالید \* لم یکن حقاله کفوا احد ( یوریکه بوجویدن ابدیدک  
 یوقار و کله مزین حقا بودر که بر احد آنکچون کفو اولدی جویدن مراد بوند  
 جوی فنا اولور و لم یکن له کفوا احد آیت کریمه سنک تفسیری ایکی دفترده  
 جویان حکایه سنده سوره نک اولندن آخرینه و ارنجیه دک مرور ایشدرانده طلب  
 اولنه یعنی ای عاشق یوریکه بوجوی فتادن ابدالا بادیوقار و کله مزین و فنا اولدی  
 دنصره بویغیرتله متصف اولان وجودله موجود اوله مزین و اول معشوق حقیقی به  
 مغایر بوجود ایله بوجوی فتادن ظهور قبله مزین زیر حقیقت بونندن اول  
 معشوق حقیقی ایچون هیچ بر احد مثل و نظیر اولدی و اکاجفت و مقارن کلندی  
 هر بر عاشقکه جوی فتابه داخل اوله و مجازی و موهومی اولان وجودنی فانی  
 قبله بقاء حقایقه باقی اولور و اوصاف ربانیه ایله انصافی قیلور و کنندی معشوقله  
 مایبندده اولان مغایرت و انذیت بالکله زائل اولور و حضرت حق حقه کورروانی  
 سینه انک نور یله ییلور و اول مرتبه ده عاشق و معشوق بر اولور بر آخر کسه آگاه واصل  
 اولق و مقارن کلک ممکن اولمز بس هر شول کسه که جوی فتابه داخل اوله بردخی  
 فتادن اولکی وجودله یوقار و کلز و اول وجود ایله حضرت حقه واصل اولمز بلکه  
 حضرت حقه واصل اولان نور حقه انصافی قیلان وجود اولور \* مثنوی \*  
 ای مزور چشم بکشاو بین \* چند کوی می ندانم آن و این \* ازوبای زرق و محرومی  
 بر آ \* در جهان سی و قیومی درآ ( ای عشق و فطاطر یقنده مزور اولان کسه چشم  
 جانکی آج و حقیقت منسابی کور نیجه برین بونی و آئی بیلزم بر عاشق شیدام  
 دیوسو یلرسن وین آئی و بونی برین فرق ایلزم دیو استغراق دخواستی ایلرسن  
 زرق وریاوشه هود حقانیدن محروم اولق روحه و بامر منی کیدر بس زرق  
 و محروملق و بایستندن یوقار و کل جانکی زرق وریاوشه هود قورروب سی و قیومک  
 جهانه کل سی و قیوملق جهانندن مراد حقیقت عالمدر که عین حیات و محض  
 قیومیتدر که حق تعالی نک صفاتی مرتبه سته کل و انک جانیله سی اول و قیومیتله  
 قائم اولوب زوال و فسادن نجات بول دبع اولور \* مثنوی \* نامی بنم



همی بینم شود \* و بنند تمهات میدانم شود ( تا کم نمی بینم همی بینم اوله و بوسنك  
ندانمك میدانم اوله یعنی ای مزور چشم جانکی آج تا کم سنك بن کورمزیم دبديكك  
عالم همیشه کورمكلكك اوله و بوسنك بن آتی و بونی بیلزم دبديكك و بیلزلكلكك  
کیدوب عین بلككك اوله و جانك علم و عرفانه طوله و بوکونه مست و شبدا اولمقدن  
قورنله ﴿ منثوی ﴾ بکدر از مستی و مستی بخش باش \* زین تلون نقل کن در  
استواش ( بوتزو بر هوا ایله اولان مستلکدن کیچ و مستلک بخش ایلیچی اول  
بوتلوندن استواسته نقل ایله یعنی بونفاتی و جسمانی اولان مستانه لکدن کچوب  
و شراب الهیدن ایچوب مست حقانی اولمقدن نصکره سائر طالبه دخی روحانی  
و حقانی اولان مستلکی بخش ایلیچی اول بوتلون و تیدلادن اول محبوبك  
استوا و اعتدال مرتبه سته نقل ایله و استقامت مفسانده قرار ایله تا کم صاحب تمکین  
اوله سن و تلونات نفسانیدن قورنله سن ﴿ منثوی ﴾ چند نازی نواز بن مستی  
بست \* بر سر هر کوی چندان مست هست ( ای مزور سن بو مستلکه نیچه بر ناز  
و تفاخر ایلمسن کافیدر هر کویك باشی اوزره چوق مستر و اردر یعنی ای اهل  
زرق و تزویر بو کونه تزویر ایله اولان مستلکه ناز و مفاخرت ایله بوقدر زمانه دك  
بو کونه مستلکه ناز ایلدك کفایت ایلمر محله نك باشند سنك کی نیچه نیچه مستر و اردر  
﴿ منثوی ﴾ کردو عالم بر شود سر مست یار \* جله نك باشند و آن يك نیست خوار  
\* این زیساری نیاید خواری \* خوار که بود بن برستی ناری \* کرجهان بر شد ز نور  
آفتاب \* کی بود خواران تف خوش التهاب ( اگر ایکی عالم سر مست یار ایله پرا و اسه  
یعنی عالم ظاهر و عالم باطن یارك سر مستی اولان عاشقانه طولسه جله سی پرا و لور  
اول بر خوار و حقیر دکلدرز برا انلرك جله سی نفس واحد کی اولمقدن جله سندن  
بر در زل اما شرف و عزت حسیه نیچه بوزيك در زل بو سر مست یار اولنار  
چوقلقدن هم خواران بولم خوار و حقیر کم اوله دیرسن ناری اولان برتن پرستدر نار  
خشم و شهوته منسوب اولان تن پرست اگر پرا و لسون و اگر عالم انلره طلو و لسون  
ینه خوار و حقیر اولمقدن خالی دکلدر اما سر مست یار اولان عاشقانه طولسه جله سی  
نور آفتاب کیدر فی المثل اگر جهان آفتاب نورندن پرا و لسه و عالم شعاع شمسله  
طولسه بخن اول خوش التهاب خوار و حقیر او اور یعنی آفتابك اول خوش  
اولان شعاع و التهابی عالم طولقه خوار و حقیر اولم ﴿ منثوی ﴾ لیک با این  
جمله بالاتر خرام \* چونکه ارض الله واسع بود و رام ( ولیکن بوجه ایله بیه  
بالاتر صالان چونکم ارض الله واسع اولدی و رام اولدی یعنی ای تزویرله مست  
حق اولان اگرچه من وجه شریف و عالی ایسه کده بوجه حالته بیه بالاتر صالان  
چونکم حق تعالی حضرتلر نك ارضی واسع و رام اولدی لازم کلدیکه همی

عالی ایلیوب ارض الله واسع سیرنه قدم قویه سن و اولکی مقامکدن کذر ایدوب  
مقام قاب قوسین اوادنی به دك سفر قیله سن ﴿ منثوی ﴾ کرجه این مستی  
چوباز اشهبست \* برتر از وی در زمین قدس هست \* رومرافیلی شواندر امتیاز \*  
دردمنده روح و مست و مست ساز ( اگرچه بو مستلک باز اشهب کیدر یعنی  
بو عالم ظاهرده مست خلق اولمق اگرچه او طوغان کی ایسه ده اول مستلکدن  
برتر زمین قدسده مستلک و اردر زمین قدسدن مراد ارض حقیقت و مرتبه  
الوهیتدر یعنی مرتبه حقیقتده بوسنك باز اشهب کی اولان مستلککدن برتر و امتیاز  
مستلک و سر خوشلق و اردر پوری جله دن ممتاز اولمقدن و امتیاز بولمقدن روح  
نفخ ایدمکلکده و مست حق اولمقدن و مست ساز اولمقدن براسرافیل اول اکثر  
نسخه ده مصرع نایده هیچ و او واقع اولممشدر بو تقدیر اوزره معنی پوری  
جمله دن امتیاز بولمقدن مست ساز اولان مسته نفخ روح قیلقدن براسرافیل اول  
و مرده دلره نفخ روح قبل تا سنك دم حیاط خشکله مرده دلره زنده اوله و حیات  
طیبه بولهر ديك اولور ﴿ منثوی ﴾ مست راجون دل مزاح اندیشه شد \*  
این ندانم و آن ندانم پیشه شد \* این ندانم و آن ندانم بهر جیست \* تابکوی آنکه میدانیم  
کیست ( مستك چونکم قلبی مزاح اندیشه اولدی یعنی بر سر خوشککه قلبی مطایبه  
ولاغ فکر ایدمچی اولدی بونی بیلزم و آتی بیلزم ديك اکا پیشه و عادت اولدی ای  
مست اولان و کندبسی مسکور قیلان بونی بیلزم و آتی بیلزم ديك ندن اوزر بدر  
نادیه سن اول کسه بی که ز بیلورز کیدر یعنی مست اولوب بونی بیلزم برواله و حیراتم  
دیک مقبول دکلدر بلکه بزم بیلدیکز کی بونی بیلوب اول کسه بی که ز بیلورز  
انی کیدر سو بلیه سن بوندن مراد مقام سکردن کیچوب صحوه کله سن و بو عالمی  
و اول عالمی حقیقتله بیه سن و اول کسه که بر آتی بیلورز مراد اندن خدای تعالی در  
سندخی بیه سن اول کیدر ﴿ منثوی ﴾ نفی بهر ثبت باشد در سخن \* نفی بگذار  
و ثبت آغاز کن \* نیست این و نیست آن همین واکگذار \* آنکه آن هست  
از پیش آر \* نفی بگذار و همان هستی پرست \* این درآموزای پدرزان ترك مست  
نفی اثبات ایچوندن سوزده نفی قوئندن باشله بو بوقدر و او بوقدر دیککی آگاه  
اول قوا و اول کسه که اول و اردر انی او که کتور نفی قوه همان و ارفه طاب ای پدر  
اول ترك مستدن بونی او کرن یعنی سخن بر سوزده بریسی نفی اولسه لابد بر آخر  
شبنك اثباتندن اوتری اولور مثلاً لا اله الا الله کی که معبود بالحق اولین آلهه نك  
جمله سنی نفی ایلک معبود بالحق اولان الله تعالی حضرتلرنی اثبات ایلکدن اوتر بدر  
بس سن نقدر نفی اوله حق شیلر و ارایسه انی قوا اثبات اولان شیدن ابتدایه و انی  
بیلوب همان اندن سو بیه بوشی بوقدر و اوشی بوقدر و بی بونی و انی بیلزم دیککی



تیرا اول قواول کسه که موجود حقیق در ای ایلر کتور و ایات هر تبه سنده بتور بود کلدور و اود کلدور و بونی بیلزم و آتی بیلزم دیونی ایلکی ترک ایلده و همان دایم ثابت اولان موجود حقیقی به طاب و بونی واتی یلورم و هر شیده همان آتی مشاهد قیلورم دی صافن بونی واتی بیلزم دیمه ای بدر بونی اول ترک مستندن اوکر نکه اول این ندانم آن ندانم دین مطربه کورنه دیدی و آنک این ندانم و آن ندانم دیمسی مقبول ایتموب رد ایلدی

﴿ استدهای امیر ترک مخمور مطرب را بوقت صبح ﴾

مخمور اولان امیر ترک وقت صبحده مطرب ایستد ایستدک بیاتده در صبح صباح ایچان شرابه دیرل ﴿ و تفسیر این حدیث که ان الله تعالی شرابا اعده لا وایا نه اذا شربوا سکر و اذا سکر و اطابوا ﴾ و دخی بو حدیث شریفک تفسیر یدر که حضرت رسول اکرم صلی الله تعالی علیه و سلم پیور دیرل تحقیقا الله ایچون بر کونه شراب وارد که اول شرابی کندیک و لیرندن و دوستلرندن اوزری اعداد قیلش و مهیا و حاضر ایلشدر بجن اول و لیر اول شرابی ایچمه لردی مست و سکران اولور لردی و شول وقتده که مست و سکران اوله پاک و طیب اولورل دنیا شرابندن ملوث اوللر کی ملوث اولور لردی بلکه الاوث نفسانیدن و اخبات بشریه دن بالکله طاهر اولور لردی و بو حدیث شریفک آخری بودر ﴿ و اذا اطابوا طاشوا ﴾ و بجن پاک و طاهر اولسه لردی وجود بارندن و تن ثقلندن خفیف اولور لردی طاش یطیش طیشادور بجن بر کسه خفیف اولسه ﴿ و اذا طاشوا طاروا ﴾ و بجن خفیف اولسل ثقلت تملقاتندن طار اولورل و اوج معناده جولان ایدرل جو حقایقده ﴿ و اذا طاروا طاروا ﴾ و بجن اوج معنایه طبران اینده مل طرب و نشاط ایدرل ﴿ و اذا قاموا هاموا ﴾ و احوال مذکورده نصکره صورت عالندن کبدوب عالم معناده قائم اولوب حیران و هام اولورل ﴿ و اذا شخصوا و اجروا ﴾ اندنصکره کوزلین مرتفع و یا خود کشیدلری مرتفع اولوب کورلر عجائب ملکوتی و ضرایب جبروتی و اسرار لاهوتی شخص دیرل فین بر کسه مرتفع اولسه و یا خود شخص بصره دیرل فین کوزنی بر رهد که قوسه ﴿ و اذا ذابوا اخلصوا ﴾ اندنصکره وجود بشریه لری اریر و فنا بولور خالص و پاک اولورل ﴿ و اذا بلغوا و صلوا و اذا وصلوا بقوا ﴾ اندنصکره مرتبه و حدنه بالغ و واصل اولورل و بجن واصل حق اوللر باقی اولورل بقاء حقله ﴿ و اذا بقوا صاروا ملوکا قی مقلد صدق عند ملک مقتدر ﴾ و بجن باقی اوللر ملوک اولورل مکان صدقه پادشاه مقتدرک قتلده ﴿ و اذا وجدوا هذابقولون قولایفه حه الا السکاری ﴾ و بجن بواسطه ل شوخه کون اولان معناری دیرل که آتی فهم ایلده الاسکران حقیقی

اولان عاشق فیه ایللر ﴿ می درخم اسرار از آن میخوشد ﴾ تاهر که بجز دست از آن می نوشد ﴿ یعنی می راز و اسرار کو بنده اول سیدین جوش و خروش ایلر تاهر شول کسه که لباس انانیدن و جامه مغارندن مجرد در اول میدان نوش ایلده ﴿ قال الله تعالی (ان الارار بشر یون من کاس) نکیم حق تعالی حضرت لری سوره انسانده بو شرابی نوش ایلین ابرار حقند پیوردی تحقیقا اوصاف بشریه و مقتضای نفسانیه ملاسه سندن مجرد اولان ابرار شول بر کاسدن نوش ایدرل که (کان من اجها کافورا) آنک مزاجی کافور اولدی ابرار برک جعیدر ارباب ربک و اصحاب صبحک جعی اولدیغی کی و هم المطیعون الذین لا یؤذون الذر و لا یفعلون الشر کاس ذکر محل و اراده حال قیلندن یعنی شول بر خردن ایچرل که اکامرح اولسان کافور اولدی برودت و غذ و شیده و کافور جتنده بر صینک اسمیدر دیمشدر و بعضار انده کیفیات کافور خلق اوورده کافوره مزوج اولش کی اولور دیمشدر ﴿ این می که تو میخوری حرامست مای مخوریم جز حلالی ﴾ جهد کن تازیست هست شوی ﴿ و شراب خدای مست شوی ﴾ بو شرابی که سن نوش ایلر سن حرامدر بر حلالدن غیر می ایچمز جهد ایله تاپینندن هست اوله سن و خدایک شرابندن مست اوله سن یعنی ای مزور و مرایی اولان کسه شو شرابی که سن خلقک وجودی کاسه لردن ایچر سن و انلرک تعظیم و التفایله مست اولوب خوش بکر سن بو حرامدر زیر مستلک که الله فی الله اولیه اول مستلک فی الحقیقه سبب آنامدر اما بر حلالدن غیر شراب ایچمه زهر نه که اگر صوری و اگر معنوی شراب نوش ایلده وز حلال و زلالدن جهد و سعی ایله تا کم بوقلق و می مرتبه سندن قورتلوب حقله وار اوله سن و بقای حقیقی بوله سن و خدای تعالی حضرت لریک شراب محبت و حدتندن مست اوله سن و کندی وجودک قیدندن قورتلوه سن و اغیار و سوی اکدار کدن نجات بوله سن ﴿ مشوی ﴾ اعجمی ترکی سهر آسکاه شد ﴿ و زخار خمر مطرب خواه شد ﴾ بر اعجمی ترک سهر وقتنده آگاه اولدی و خمرک خمارندن اوزری مطرب خواه اولدی یعنی ایچدیکی خمرک کسل و ثقلتی دفع ایلکدن اوزری بر مطرب و ایرلیجی خوش الحان کسه بی طلب ایلدی تا آنک نعمات طرب افزاسیله ذوق و صفار بوله و آواز جانیخشیله نیجه سرور و نشاطه نائل اوله و مطرب ایکی قسمدر بریسی روحانی و بریسی جسمانیدر روحانی اولان مطرب شول عالم ربانی و آگاه کتنده مقامات الهیدر که آنک نعمات بر لذات و کلیات حیات مضاهاتندن بزم طریقتده شراب معرفتی نوش قیلان و آنک کلیات لذیذه سنه کوش اوروب مستمع اولان عاشقده نیجه طرب روحانی و ذوق و صفای ربانی کله و بی شمبار سرور و نشاط حقایق حاصل اوله آنک کلیات طیبیه و نعمات حسنه سی اناری بر مرتبه مست و مستغرق ایلده که غم دنیادن خلاص اوللر و قید



من و ما دن بالکلیه نجات بولور و جسمانی اولان مطرب دخی شول طرب دهنده  
و نشاط افزاینده اولان خوش آواز که آنک نغمه روح افزاستند جانه صفا  
و قلبه ذوق و جلایه تنه کم بویکی قسم اولان مطرب بلرک بیانه شروع ایدوب  
بیوردر ﴿ مشوی ﴾ مطرب جان مونس مستان بود \* نقل وقوت و قوت  
مست آن بود \* مطرب ابشار اسوی مستی کشید \* باز مستی از دم مطرب چشید  
جان مطربی مستان الهیست مونس اولوب مستلک قوتی و نقل قوتی اول مطرب اولور  
یعنی مست شراب محبت الهی اولان عاشقک قوت جانی و قوت جنسانی اول  
مطرب جانک و مونس مستانک کلام دلکشاستند و ادا و صدای روح افزاستند  
حاصل اولان ذوق روحانی و لذات حقانی اولور مطرب انلری مستلک جانینه  
چکدی کبرو مستلکی مطربک دمندن طاندی یعنی مطرب حقانی و آگاه کننده  
اسرار ربانی اولان مرشد بومستان شراب محبتی اولامی و حدندن و شراب  
محبتدن مست اولوق جانینه چکدی کبرو بومستان الهی هر بریسی مستلکی اول  
مطرب روحانینک دم خیا بخشندن طاندی و آنک روح افزاستند ذوق ایندی  
﴿ مشوی ﴾ آن شراب حق بران مطرب برد \* وین شراب تن ازین مطرب  
چرد) اول مست ربانی شراب حق اول مطرب روحانی سبیل ایلنور و بومست  
نفسانی تن شرابی بومطرب جسمانیدن اولنر برد ایلنور دیمکدر بونده اخذ ایلر  
و جذب ایلر معنایه استعاره اولنشدن چرد اولنر دیمکدر بونده غذا بولور و حظ  
آلور معنایه استعمال قیلمشدر اولکی مصرعه اولان مطرب بدن مراد مطرب  
روحانی و اینکجه مصرعه اولان مطرب بدن مراد مطرب جسمانیدر و تقدیر کلام  
و توضیح مراد بویله دیمک اولور که اول مست الهی و شراب رحیق توحید  
ربانی شراب حق اول مطرب روحانی و مرشد ربانی سبیل اخذ ایدوب نوش ایلر  
و اغیار و ماسوایی بالکلیه فراموش ایلر و بومست حفظ نفسانی شراب تنی  
و ذوق بدنی بومطرب جسمانینک اصوات حسته و نغمات لذیذه سندن آلور  
و آنک آواز حیا بخشندن قوت و صدای جسمانی بولور اگرچه صوت حسن  
روحانیدر اما جسمانی و شهوانی اولان کسه نیک بدنه متعلق اولان ذوق  
و شوقی نهیج ایلر پس جسمانی اولان کسه جسمانی اولان مطرب بدن  
تن ذوقی الور اما روحانی اولان کسه اول مطرب بدن دکلک آواز خوشی  
اککا روحانیتی زیاده ایلر اول مطرب جسمانیدن روحانی اولان غذا و ذوق  
و صفار بولور البته سماع هر کسک قلبنده اولان حالتی مهیج و محرک اولور اهل تنک  
جسمه متعلق اولان حفظ و لذاتی زیاده بولور و اهل روحک روحانیتی و ادوایی  
و حالاتی مهیج و محرک اولور پس اهل روح مطرب سندن ذوق روحانی بولور و اهل تن

اندن شراب تنی و ذوق بدنی نوش قبلیور ایکی کسه نیک بر مطربی دکلک سنده لابد  
تفاوت وارد بری اندن بر کونه لذت الور و اول بری دخی بر کونه لذت بولور تنه کم  
سماعک مایند، تفاوت اولدینگی کبی مطرب لفظی دخی اگرچه بر کله در اما بواسطه  
معنی اولان کسه نیک مایند، هم چوق تفاوت وارد بری تنه کم و تفاوتله اشارت  
ایدوب بیوردر ﴿ مشوی ﴾ هر دو کرک نام دارد در سخن \* لیک شتی این حسن تا  
آن حسن) هر ایکی سوزده اگر بر نام طوزده لیکن بوحسندن اول حسنه دکلک  
فرق عظیم وارد بریسی بومطرب جان و مطرب تنک هر ایکی اگرچه سوزده  
بر اسم طوزده و ایکیسه بیلک بحسب اللفظ مطرب دینور ایسه لیکن بوحسندن  
اول حسنه دکلک تفاوت بی شمار وارد بری مجرد ایکی کسه نیک نامی حسن اولغله ذاتلری  
دخی حسن اولوق لازم کلز و ایکی کسه بیه مطرب دینکله ایکی تنک بیلک ذاتلری بر اولوق  
کورنر بلکه چوق بر اسمده مشترک شیلور وارد که نلرک ذاتلری اصلایر برینه بیکر من  
﴿ مشوی ﴾ اشتباهی هست لفظی بر میان \* ایت خود کوز آسمان تار آسمان \*  
اشترک لفظ دائم رهنست \* اشترک کبرو مؤمن در تذات) انلرک مایند اگرچه  
لفظه منسوب بر اشتباه وارد و لیکن آسمانندن خود ربسمانه دکلک قنی ربسمان  
ایلیکه دیر لفظک اشترکی دائم رهنر کبرو مؤمن اشترکی تنه در یعنی بومطرب  
ایله اول مطربک مایند لفظه منسوب اشتباه و اشترک وارد که ایکیسه بیلک  
مطرب دینور و لیکن آسمانندن ربسمانه لک برابر اولوق قنی آسمانله ربسمانک مایند  
عظیم تفاوت اولدینگی کبی مطرب الهی ایله مطرب جسمانینک و مست خلق اولان  
ایله مست حق اولان کسه نیک مایند آسمان ایله ربسمان قدر فرق وارد اگرچه  
هر بری لفظده مشترک ایسه لده معنی حبیله مشترک دکلر در مثلاً عین لفظی کبی که  
بر نیجه معنی مقابله سنده وضع اولمشدر کونش معنایه و کوز معنایه و انون  
معنایه و چشمه معنایه وضع اولمشدر لفظ عین بوجه معنایه اشتراک دلالت  
ایلر پس اشترک لفظ همیشه رهنر که چوق کسه لفظک مشترک اولسینه انک دلالت  
ایلدیگی بعض معانیدن غافل اولور و آن مدلول اولان معنای دخی بری برینه  
متقارب و مساوی قیاس قبلیور حال بو که بویله دکلک کافر ایله مؤمنک تنده  
اشترکی وارد و کذلک بشر اولغده هم بوجه انبیا و اولیا و کفار و اشقیانک اشترکی  
وارد تنه کم (قرآننا بشار مثلکم) دیو حق تعالی حبیبیه امر ایدوب حضرت  
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم کافرله بدخی سزک کبی بر بشرم و بشریتده  
سزکله مشترک دیو تحقیق بیوردی پس اول حضرت علیه الصلوٰه والسلام  
و سائر انبیا و اولیا انک اشقیایله بشریتده مشترک اولمالر بیه معناده و مرتهده هم مشترک  
اوللری لازم کلز بلکه بشردن بشره بین السماء و الارض فرق وارد تنه کم حق تعالی



پیورز ( وما یستوی الاعی والبصر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور  
وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ) \* مثنوی \* جسمها چون کوزه های بسته سر \*  
تا که در هر کوزه چه بود آن نکر \* کوزه آن تن برآب حیات \* کوزه آن تن  
برآز زهرمات \* کر عطر و فش نظرداری شهی \* ور بظرفش بنکری تو کرمی (   
مثلا جسمی باشی با غلغله کوزه کی در تا که هر کوزه ده نه اوله اکا نظرایله اول  
تن کوزه سی آب حیاتن پردر بون کوزه سی زهر مآدن مآودر اگر مظر و فنه نظر  
طو ترایسک شاهسن واکر انک ظرفه نظرایله سن کراهنسن یعنی بو خلقک جسمی  
فی المثل باشی باغلو کوزه و اوستی اور تلش کاسه کی در هر برینک ایچنده بر کونه  
حالت و بر نوع صفت و خصالت وارد تا کم هر کسک کوزه وجودنده نه کونه  
صفت و خصالت وارد سن اکا نظرایله مثلا اول برتن کوزه سی آب حیات معنودن  
پردر و بون کوزه سی دخی زهرمات نفسانیدن پردر علم و عرفان و اسلام و ایمان  
و تحقیق و ایقان و شهود و عیان آب حیات کیدر بعض کسک کوزه تنی بو کونه  
آب حیات طلودر و جهل و غفلت و کفر و معصیت و شک و شبهت و بونا امثالی  
اولان صفت و خصالت زهرمات کیدر بعض کسک و جودی کوزه سی دخی  
بو کونه زهرمات معنوی اولان صفت و خصالت طلودر پس سن اگر وجود  
کوزلرینک ایچنده مظر و ف اولان صفات نظیر طو ترایسک شاه معنوسن واکر  
بو وجود کوزه لرینک ظرفه و شکل و صورت نظیر طو ترایسک سن کراهنسن زیرا  
چوق کسک و جودی وارد که بحسب الظاهر جیل و ملجدر اما باطنی خبیث  
و قبیحدر و چوق کسک دخی باطنی جیل و منیردر اما بحسب الصورة زشت  
و حقیردر پس ناظر سیرت اولان عارف و عاقلدر و ناظر صورت اولان غافل و جاهلدر  
\* مثنوی \* لفظ را مانده این جسم دان \* معنیش رادر درون مانند جان \*  
دیده تن داناتن بین بود \* دیده جان جان پرفن بین بود ) پس لفظی بو جسمه  
مانند و مشابه بیل انک معناسنی درونده مانند جان بیل دیده تن داناتن کوریجی  
او اور اما جان کوزی پرفن اولان جانی کوریجی او اور یعنی الفاظی دخی همان  
نسانک اجسامی کبی بیل هر بر لفظک معناسنی درونده اولان جان کبی بیل  
هر جسمک جانی بر کونه اولدینی کبی هر لفظک معناسنی دخی بر کونه در اما همیشه  
بو تنه متعلق اولان ظاهر کوزی تن کوریجی او اور و دخی مکنوبه اولان الفاظ  
و حروفه نظر قلیجی او اور لفظلرده اولان معناری کورمکه و تلرده اولان جانلره  
نظر ایر کورمکه بو کوزک استعداد و قابلیتی بو قدر و جانه متعلق اولان دیده که  
اکا بصیر بصیرت دیرلر بو بصیر بصیرت پرفن اولان جانی کوریجی و در و نده  
اولان احوال و اوصافه نظر ایر کوریجی و الفاظ و حروفه اولان معناری هم

پیلیجی و اسرار و نکات عالم اولیجی اولور اگر دیده جان بین طو ترایسک هر لفظک  
سیرتی و حقیقتنی پیلوب مهتبلردن او اور سن واکر دیده جان بین طو ترایسک همان  
دیده تن طو ترایسک و ناظر صورت اولور ایسک سیرت و معنیدن غافل اولوب ضال  
و کراه قالور سن \* مثنوی \* پس زلفش لفظهای مثنوی \* صورتی ضالست  
و هادی معنوی \* درنی فرمود کین قرآن زدل \* هادی بعضی و بعضی رامضل (   
پس مثنویک لفظلرینک نقشلردن صورته منسوب اولان ضال و معنوی اولان  
هادیدر قرآنده حق تعالی بو یله پیور دیکه بو قرآن دلدن بعضیسته هادی  
و بعضیسته مضلدر یعنی مثنوی شریفک الفاظ شریفه سنک نقشندن هر کیکه  
صورت ظاهره سنه منسوبدر و سر و معنادن غافلدر ضالدر انکی چون که بو مثنوی  
شریفک بعض ایاتی و حکایاتی وارد که اگر ظاهر نه حل اولنسه عین ضالاندر  
مثلا هر زیساته متعلق اولان حکایات کبی و بعض اسرار غامضه بی جامعه اولان  
ایات کبی بو کونه ایات فنی چوقدر بو جله دن بری و سرخ شریفه واقع اولان  
بو بیت لطیفدر که پیورر ( بیت ) می در خم اسرار از آن میجو شد \* تا هر که بجز دست  
از آن می نو شد \* اگر بو میدن مرادی سور بدر دینده عین ضالاندر پس مثنوی شریفک  
صورت ظاهره سنه منسوب اولان کسک ضال و مضل اولور اما معناسنه منسوب اولان سیرتی  
ور حزننی بیلان کسک هادی و مهتدی او اور مثلاً دیر که بو میدن مرادی محبت الهیدر  
و مجرد اولمق لباس شهوانیت و قیود نفسانیدن مجرد اولمقد هر شول کسک که  
قلبی ملابس کویه دن مجرد اوله اول کسک بو میدن نوش ایدر شول کسک که  
مثنوی شریفک الفاظک معناسنی بو کونه پیاورلر و بواسلوب اوزره تعبیر و تحقیق  
قیاورلر انلره مثنوی شریف هادی او اور و شول کسک که بونک صورته منسوب  
او اورلر و الفاظندن مستفاده اولان معانی الیه بلاناً و یل عمل قیاورلر مثنوی شریف  
انلره سبب ضلالت و باعث غوایت او اور حضرت قرآن دخی اکثر کسک به سبب  
ضلالتدر و اکثر کسک به دخی سبب هدایتدر ته کم حق تبارک و تعالی حضرتلری  
قرآن عظیمه پیوردی که بو قرآنک مثلی قلبدن بعض کسکله هادی و بعضلره دخی  
مضلدر کما قال الله تعالی فی سورة بنی اسرائیل ( ان هذا القرآن یهدی للی الی  
اقوم ) و قال فی سورة البقرة ( یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به  
الا الفاسقین ) بو آیت کریمه نک تفسیری جلد اولک دیباجه عربیسنده و دخی  
بعض مواضعه مرور ایلشد در انده طلب اولن \* مثنوی \* الله الله چونکه  
عارف گفت می \* پیش عارف کی بود معدوم شی \* فهم تو چون باده شیطان بود \*  
کی تراوهم می رحان بود ) الله الله چونکم عارف می دیدی عارف قشده معدوم  
شی چن او اور سنک فهمک چونکم باده شیطان اوله سکا قچن می رحان و همی



اولور یعنی الله حق چونک بر طرف کمال می دیه و یا خود شراب و ساقی دیو  
 سوبله اول عارفك قنده معدوم و فانی اولان شیء حکمنده اولان جمع اشیا بسه  
 بر مقتضای (کل من علیها فن) و بر وجوب (کل شیء هالك الا وجهه) عارفك  
 چشم شهودنده الا زنی و بی وجود در پس معدوم و بی وجود اولان شیء  
 انلك قنده نیجه شیء می اولور که حتی انلرق الحقیقه معدوم اولادن مست اولور  
 و چاشنی ولذت بوله ل انلر مست اولور و چاشنی ولذت بولزل الامی سجاتی و باده  
 رجانبیدن که اول باده و آنک ذوقی همیشه باقی و آتی عارفك روحنه حق تعالی  
 حضرتلری ساقیدر اما ای ناقص المعرفه اولان که سید عارفك می دیمه سندن  
 چونک سنك فهم وادراکات باده شیطان اوله یعنی انک می دیمه سندن سنك عقالک  
 ام الخبایث اولان می حرامی فهم قیله سکامی رجانی و هم ایتمک فچین میسر اولور  
 و سنك و همکه و عقلک می رجانبک خیالی نیجه کاور چونک سن عارفك می  
 دیمه سندن شیطان باده سنی فهم ایده سک بومرردر که سنك و همکه و عقلک باده  
 رجانی خاطره سی و شانه سی کار دیمک اولور بو وجه دخی جائزدر که دینه ای ناقص  
 المعرفه اولان کسه سنك فهمک چونک باده شیطان اوله چون تشبه ایچون  
 اولوب سنك فهمک باده شیطان کی اوله سکامی رجانی و همی فچین میسر  
 اولور دینه دخی جائزدر و فی الحقیقه شول کسه که هنوز دخی اشیا فهم ایدیچی  
 اوله خدادن و خدا انک اولیا سنك ذوقندن فهم ایدیچی اولیه انک فهمی باده  
 شیطانی کی اولوب اول کندی فهمندن مست اولور و می رجانی و همندن  
 محروم قالور ﴿ مشوی ﴾ این دو اتبازند مطرب با شراب \* این بد ان  
 و آن بد بن آرد شتاب) بوا یکسی یعنی مطرب ابله شراب انبازلدر  
 بواکا و او بو کاشتاب کنور مطرب که آگاه کتند مقامات الهی و شراب که  
 محبت ربانی و ذوق سبحانیدر بوا یکسی بری بر لیه یارل و بری بر لینه  
 معینلدر بو مطرب اول شرابه و اول شراب بو مطرب به سرعت و شتاب کنور یچی  
 و بری بر لینه رفعت و میل ایدیچیدر لابد مطرب شرابی و شراب دخی مطربی  
 مقتضی اولور زیرا مرشد بانی حقانی اولان ذوقی و حقانی اولان ذوق دخی  
 ربانی اولان مرشدی مستلزم اولور ﴿ مشوی ﴾ برخساران ازم مطرب  
 چرند \* مطربانسان سوی میخانه رند) برخسارل مطربک دمندن اولورل مطربلر  
 انلری میخانه جانبته ایلانورل یعنی خیر الهیدن زیاده بخور اولان مستلرا آگاه  
 کتند مقامات الهی اولان مرشدک دم حیات بخشندن لذت آلورل و غذا بولورل  
 و مرشد طریق الهی اولان مطربلر هم اول میخورلری میخانه حقیقت و مصطفی  
 محبت جانبته ایلانورل و اول شراب الهینک معدن مقرنه انلری واصل ایدرل

﴿ مشوی ﴾ آن سرمیدان و این پایان اوست \* دلشده چون کوی در چوکان  
 اوست) اول مطرب سرمیدان و بو میخانه انک پایاندر کوکل انک چوکاننده کوی  
 کی اولشدر یعنی اول مطرب حقیقت عشق و محبت میدانک باشی والی اولشدر  
 و میخانه حقیقت انک نهایی و پایانی کلشدر که بر سالت میدان محبت داخل  
 اواق امتدنده اولامطرب روحانی اولان مرشد ربانی به کاور واندن ابتدا قیلور پس  
 مطرب روحانی میدان محبتک باشی اولور و کوکل انک چوکان ارادتند کوی کی  
 اواض اولور و عاقبت الامر اول میدان محبت غلطان اولورق اول میدانک پایانی  
 اولان میخانه حقیقه کلوبانده قرار قیلور ﴿ مشوی ﴾ در سر آنچه هست گوش  
 آ بجارود \* در سرار صفرا ست آن سودا شود) سرده اول نسه که وار در  
 گوش اورایه کیدر سرده فرضا اگر صفرا وار در اول سودا اولور بو بیتک ایکی  
 مصرعنده بیه واقع اولان سرکه لری فتح سین ابله او فمقدن کسر سین ابله  
 اوقفتی فهمه اقرب و محله انسیدر زیرا فتح سینله اولدنی اوزره معنی باشد  
 هرته کونه حالت و ارایه قولی اول جانبته کیدر و اول حالت متعلق اولان سوز  
 لری استماع ایدوب قبول ایدر فرضا باشد اگر آثار صفرا اولسه اول صفرا محترق  
 اولدقده سودا اولور صفرا بی اولان کسه سودای اولور اطباء بویه دیمه لردر که  
 صفرا محترق اولسه سودایه تبدیل اولور اگرچه صفرا انک و سودانک محارری  
 دروندر لکن انلرک اثر لری دماغده در بوتقریله باشد صفرا و سودا وارد در دیمک  
 جائز اولور اما بو محاده صفرا و سودادن مراد حقیقت صفرا و حقیقت سودا دکلدر  
 بلکه صفرا عقل و هوشدن نکایت و سودای عقل و بی هوش اولمقدن عبارت  
 اولور و خلاصه کلام بویه دیمک اولور که باشد هرته فکر و حالت غالب اولسه  
 قولاق اول جانبته مائل و تابع اولور فرضا اگر باشد عقل و هوش اولسه عاقبه  
 الامر اول سودای عشقه بیهو شلکه تبدیل اولور اما سر کسر سینله  
 اوقنورسه یعنی بویه دیمک اولور باطنده اول حالت که وارد در و غالبدر لابد قولاق  
 اول جانبته مائل اولور و اکامتعلق اولان کلتی استماع ایدوب قبول قیور فرضا  
 اگر باطنده صفرا اولسه محترق اولدقده اول سودا اولور عقل دخی بویه در اگر باطنده  
 عقل اولسه سوز عشقه اول عقل محترق اولدقده سودای عشقه و بیهو شلغه تبدیل  
 اولور و بو معنایه بو بیت شریف دخی دلالت و شهادت قیلور ﴿ مشوی ﴾  
 بعد ازان این دو بیهوشی روند \* والد و مولود آنجایک شوند) اندنصرکه بوا یکسی  
 بیهو شلغه کیدرل والد و مولودانده بر اولور این دودن مراد بر قاج وجه اولی جائزدر  
 اول باشد اولان حائله کوشده اولان استماع اشارت اولوب معنی بویه دیمک  
 اولور که صفرا عقل سودای عشقه تبدیل اولدقده انصرکه بوا یکسی که مراد



اندرن باشد. اولان حالت و کوشده اولان دکلک و سوز فهم ایلکدر بیهوشلاک  
بجانبه و حیرت مقامنه کیدرل باشد اولان حالت که فی المثل والد کیدر و کوشده  
اولان استماع که فی المثل مولود کیدر اول مرتبه فرق و تمیز کیدوب بر اولور  
وثایا این دو کوشه و صفرایه اشارت اولوب کوشدن مراد دکلک و صفرا دن مراد  
اکلق و فهم ایلک اولوب صفرای عقل سودای عشقه منقلب اولدقدن صکره بو کوشده  
اولان دکلک و هوشده اولان اکلق بیهوشلاک جانبته کیدرل کوشده اولان دکلک فی المثل  
والد کی و هوشده اولان اکلق مولود کیدر بویکیسی اول مرتبه بیهوشلاک بر اولور  
دیک اولور تا این دو مطرب الیه مخموره اشارت اولوب معنی بویه دیک اولور که صفرای  
عقل سودای عشقه منقلب اولدقدن صکره بو مطرب الیه سرمست اولان مخمور  
بیهوشلاک عالمه کیدرل والد که مراد اندن مطرب روحانیدر و مولود که مراد  
اندن شارب باده رحانیدر بویکیسی اول بیهوشلاک مرتبه سنده بر اولور  
وواله و سکران اولوب و سسلاک و بیکلک اورتی لعدن قاقوب و شیکلاک و مریدلاک  
یقینی بر طرف اولوب نفس واحد اولق حکمی بواور و بومرتبه فرق و تمیز  
کیدوب مستغرق اولورل نه کم شاربان باده صوری اولورل دخی مجلس کرم  
اولدقدن و سکر نهایت بولدقدن امیرلاک و اسیرلاک یقینی بر طرف اولوب جمله سی  
بکرنک اولور و فقر الیه غنی بر اولور و درد شاد بیکلاک صلح قیامور **مشوی**  
چونکه کردند آشتی شادی و درد **مطرب** اترک مایسدار کرد چونکه سرور  
و در دیری بر الیه صلح ایلدیلر مطربلری بزم ترکز بیدار ایلدی یعنی چونکم مرتبه  
سکرده شادی و راحت و الم و نغم و نغم بری بر الیه صلح قیلدیلر و تفرقه و تضاد  
کیدوب احوال متضاده بر طرف اولدیلر بزم ذکر ایلدیکمز امیر ترک مطربلری  
ایضا ایلدی و انله ای مطربلر نغمی و ترنم ایلک و بکایا بیت و بار غزل سر آغاز ایلک  
دبو سوبیلدی **مشوی** **مطرب** آغازیدیتی خوابشاک **که انانی الکاس**  
یا من لارا ک **مطرب** بر خوا ایلک بیته باشلدی بویه دیو که ای شول کسه که بن سنی  
کورمزیم بکار کاس اناله ایله کاس شرابله طلو اولان قدحه دیرل بعض نسخه ده  
خو ایلک برینه سوزناک واقع اولمشدر اما اصح اولان نسخه ده خوابشاک کدر  
و محله انسب اولان هم بودر بویک خوابشاک اولسی مطربک ساقی حقیقی  
کورمسی و آتی کشیدن بعید صائب اکاندا قیلسی ملا بیه سیله اولور و من دن  
مراد حضرت حق و ساقی مطلق اولور یعنی چونکم شارب خمر اولان ترک  
مخمور مطربدن بر معنیدار قوله سر آغاز ایتکی طلب قیلدی مطرب بر مشعر خواب  
غفلت و موهم بعد و مفارقت اولان بینی ایرلامغه و سرود ایلکه باشلدی و دیدی که  
ای شول ساقی حقیقه بن سنی کورمزیم بکار شراب مشاهده و معاینه الیه بر اولمش

برکاسه صون تا آتی نوش ایدم و کسندمدن کجوب کیدم و سنی سنک نورکله  
مشاهده ایدم **مشوی** **انت** وجهی لایعجب ان لم اراه **غایه** القرب حجاب  
الاشباه **سن** بنم وجهم **سن** اگر بن اول وجهی کورمزیم اسم عجب دکلدرزیرا  
غایه قرب حجاب اشتباهدر وجهدن مراد بونده حقیقتدر که وجه الشی حقیقه  
دیکله و دخی حقیقه الشی وجهه دیکله تعیر و تفسیر ایدرل نه کم کل شی هالک  
الوجهه آینه ده وجهه ده اولان ضمیر شیهه راجعدر دین محفلر کل شی هالک  
الوجهه ای الاحقیقه الشی دیکله تفسیر ایلشدر پس حقیقه الحقایق اصل  
حق تعالی حضرت لر بر اولیه اولحق اکانت وجهی و انت حقیقی دیو خطاب ایلک جائز  
اولور پس بو اعتبار اوزره اول مطرب جناب عزته و ساقی حقیقه بو گونه خطاب  
ایدوب دیدیکه ای محبوب حقیقی و ای ساقی باقی **سن** بنم حقیقه **سن** بن اول حقیقه  
حقیقتی بکایا قربی اولدیتسندن اوتری کورمزیم اسم عجب دکلدر که غایت  
قرب اشتباه و التباسدن اولان بجا بیدر که حق تعالی کمال ظهوری خفا سینه سبب  
اولوب الیک شهود و مشاهده سینه غایت ظهوری نصاب اولمشدر و کذلک انسانی  
زیاده قربی شبهات و شکوک نوعندن الیک معنایه بر حجاب اولمشدر (وهو معکم  
ایماکنم) دیمش ایکن و دخی (واعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه) بیورمش ایکن  
و دخی (ونحن اقرب الیه من حبل الورد) دیو تحقیق قیلش ایکن بزبوانلرک  
معنایسندن و سرندن غافل اولوب و اول حضرتک بزه غایت قر بنی الیه میوب بیکله  
بزم دائمز و حقیقتی اندن جدا و آتی بزدن بعید ظن ایلوب بوطن و شبهه بزه عین  
حجاب اولمش و بزم عینرک معاینه سندن اعمی قالمشدر و شیخ حضرت لر بیور دقلری  
رباعی بو مضونه خوش دلالت و شهادت قیلشدر (رباعی) تو همت قدما ن لیلی  
تبرقت **وان لک ما یبشای مع اللیما** **فلاحت** فلا والله ماثم مانع **سوی** ان طرفی کان  
عن حسنهما **مشوی** **انت** عقلی لایعجب ان لم اراک **من** وفور الاتباس  
المشتبک **سن** بنم عقل **سن** اگر بن سنی کورمزیم اسم عجب دکلدر مشتبک اولان  
التباسک و فورندن اوتری شک فرشددر مق خلط کی و تداخل معنایسندر نه کم  
تشبیک الاصابع دیرل تخیل و تداخل معنایسندی و بررل مشتبک مختلط معنایسندر اولور  
انت عقلی دیک انت منجلی فی عقلی دیک تقدیرنده اولور و عقل حق تعالی ک  
نوری و عقلم اولان تدبیری فی الحقیقه حق تعالی ک تدبیری اولد بخی اعتبارله  
حق تعالی به انت عقلی دیک جائز اولور که خالق عقل و عقلم منجلی و مدبر همان  
اولدر و عقل الیک ارادتی اولنجه بر تدبیره قادر اوله مرز و تقدیر کلام بویه دیک  
اولور که ای خالق عقل اولان لطیف پادشاه **سن** بنم معقول **سن** و باخود عقلم  
منجلی و مدبر **سن** بن سنی اگر مختلط اولان التباس و اشتباکک و فرت و کثرتندن



اوری کور من هم التبه عجیب و غریب دکادر زرا انسانك وجه عقلی مختلط اولان  
التباسدن وری برینه تداخل قیلان اشتباك و اشتباهدن اوری کور من پس  
اوهم مشتبه و خواطر مشتبه بریر جمع اولسه وری برینه تداخل قیلده صورت  
عقلده متجلی اولانی و تدبیر قیلانی و حلی و ریدن اقرب اولان وجه حقیقی  
انسان کور منك عجیب و غریب اولان ﴿ مشوی ﴾ جنت اقرب انت من جبل  
الورید ﴿ کم اقل یا ابداء للبعید ﴾ سن بکاجل و ریدن اقرب کلامک نیجه بریادیم  
یا حرفی بعید ایچون ندادر بو بیت سوره قافده اولان بو آیت کریمه به اشارت اولور  
قال الله تعالی ( ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما وسوس به نفسه ونحن اقرب الیه  
من جبل الورید ) یعنی تحقیقا بز خلق ایلدک انسان و زیلور ز اول شئیکه الیک نفسی  
انی وسوسه ایلر وسوسه صوت خفی به دیرل و بر انسانه بوین طمرندن اقرب و معنای  
بیت بو یله دیک اولور که ای ساقی باقی وای بند، زنی همیشه حافظ و وافی من  
بکایونم طمرندن قریب زوینم دانمسن بکازد بکتر کلامک بن نیجه بری الهی وای  
پادشاهلر پادشاهی دیو یا حرفیله ندا ایلرم یا حرفی خودا کتر بعید ایچوندر یا حرف  
ندادر قریبه و اوسطه و بعید انکاه ندا اولور اکثر بعید ندا اولدنی ایچون پادشاه  
لله بعید دیمش لر دیو یا حرفیله ندا اولمغه بر منادی و رخن منادا اقتضا ایلر برکده  
حق تعالی بی کندی به قریب صانوب و لیکن کندی سنی اندن غیری و جدا یلارب  
بالله دیسه اگرچه کندی زعمده قریبه ندا ایلر سده فی الحقیقه ینه بعیده ندا ایلش  
اولور ز بر منادی الیه منادا مغایرت انذینی اقتضا ایلور و انذینیت ایلده محل توحید اولور  
پس حضرت حق کندی دن غیری و جدا یلار و اکا و اعتبار له بالله دیوندا قیلان کسه  
فی الحقیقه اهل توحید اولمزنه کم اهل توحید اولان مشائخک التوحید استعاط  
الاضافات پیور دقنری بومعنا یله دلیل اولور و این فارض حضرتلرک بو بیت شریفی  
هم بومضمونی ناید قیلور ﴿ بیت ﴾ و قدر فت تاه الخطاب بیتا ﴿ و فی رفوها  
عن فرقة الفرقی رفعتی ﴾ ﴿ مشوی ﴾ بل اغا لطمه نادى فی الفقار ﴿ کی اکتف  
من معی من اثار ﴾ بلکه بن بونلرمه فالطه ایلرم قفارد ندا ایلکله تا کم غله یله اولان منی بن  
اثاره ایلین کسه دن کم ایلیم بم بل اضراب ایچوندر اغا طه مفعله بائندن نفس  
متکلمدر ضمیر حضرت حق دن بعید اولان ناسه راجعدر قف ار کسر قافله خالی  
اولان ارضه و پسا بانه دیرل کی حروف ناعبه دندرا اکتف تفهیل بائندن نفس  
متکلمدر جعل معنایی متضعدر اثار فتح همزه ایله غار یغاردن روزن خاف بخاف  
نفس متکلم اولمغه جازدر غیرتدن نسه کم فار از جل علی اهل یغار غیر او غیره  
و غارا دیرل حق برکده اهل اوزره غیرت ایلده فتح همزه ایله اثار بغیردن فعل  
ماضی اولمغه جازدر و مصرع اول جمله منسأ نعه اولوب سؤال مقدره

جواب اولور کأن رسائل دیر که یا بعید ایچوندر بن آتی شمدن سکره اسامه کتور منم  
دیک مناسبی اشعار ایلدک حال بو که سن ندا ایلرسن و حق تعالی بی کندی کن بعید  
متزله سنه قویوب یا الله دیو سوبلرسن دیر جواب بیورلر بلکه بن بویله دیکله  
بونامی غلطه را غورم و بو خلقه اظه اار غلط ایلرم اگر سن بوناسه نیجه اظه اار  
غلط ایلر سن و بونلری نه حیثیتدن غلطه را غور سن دیر ایسک بن صحرا  
ویا بانلر ده چاغروب یا الله دیو ندا ایلرم تا کم غله اولان محبوبی شول کسه دنکه بن  
اکا غیرت ایلرم تا کم قلم اگرچه انک بعدر بصبرتی غله اولان محبوبی کور من  
ولیکن بن کال غیرتدن انی اول اعنی دلدن بواسطه ستر و پنهان ایلرم و اگر  
اثار فتح همزه ایله افعال بائندن فعل ماضی اوقور سه معنی بویله دیک اولور که  
بلکه بن قفارد ندا ایلکله بو حق دن غافل اولان ناسه اظه اار غلط ایلرم تا کم  
بنله اولان محبوبی شول کسه که غارت قیلجی و یغمسا ایدیجی بیکانه و نا بحر مدر  
اندن کم قیلر اگرچه انک بصبر بصرتی اول بنله اولان حضرت محبوب به بی کور  
من ایلده بنله یله اولان حقیقت محبوب به بی و حضرت معشوقه بی بنم اکا کال  
غیرتدن کندی سنی نا محرم اولان کور دلدرن ستر و پنهان ایلرم حال بو که اول  
کور دل انی کورمکه و انک جال با کالنه نظرایر کورمکه قادر دکادر نسه کم حضرت  
عائشه صدیقه بر اعانت قبولدن ایچر و کادیکنی کورد کده فی الحال استنار و احتجاب  
قیلدی حضرت رسول ارم صلی الله علیه وسلم اکا ایچون استنار و اختفا ایلرسن  
بو خود بر اعاد کوزلی سنی کور من دیو سؤال ایلد کده حضرت عائشه حضرت  
پیغمبر علیه السلام اول بنی کور من ایلده بن انی کورورم و سنک بکا کال غیرتکی  
یلورم دیو جواب و ردیجی بوسرخ شریفه معا وک اولور و نیجه و مقصوده  
ایدوی هم عن قریب ظهوره کلور ان شاء الله تعالی

﴿ در آمدن ضریر در خانه مصطفی علیه السلام و کر یختن عائشه ﴾  
﴿ رضی الله عنها از پیش ضریر و گفتی رسول که چه می کریزی ﴾  
﴿ او ترا نمی بیند و جواب دادن عائشه رسول الله صلی الله علیه وسلم را ﴾

بوسرخ شریف و بیان لطیف ضریرک کلسیدر حضرت مصطفی صلی الله علیه  
وسلم سعاد تخانه سنه و حضرت عائشه صدیقه نک رضی الله عنها اول ضریرک  
او کندن قرار ایلد و حضرت رسول علیه الصلوة والسلام حضرت عائشه به  
دیسیدر که اول ضریر بدن نه غارسن اول ضریر سنی کور من و حضرت عائشه نک  
رسول الله جواب و ردیدر ﴿ مشوی ﴾ اندر آمد پیش پیغمبر ضریر ﴿  
کای نوا بخش تنور هر خبر ﴾ ای تو میر آب و من مستقیم ﴿ مستغاث المستغاث



ای سابقیم ( پیغمبر علیه السلام حضور شریف فرشته بر ضریر کلامی و دیدیک  
ای هر خیرک تنوره نوا بخش اولان رسول نوا بونده نصیب و قدرت معناسنه در  
خبردن مراد مایه تنوردن مراد آتش شوقله کرم اولان طالبک وجودی اولور  
و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که اول اعی حضرت مصطفی به دیدی ای هر  
مایه ک تنوری مشابه سنده اولان طالب بر حرارت نصیب و قدرت بخش ای این  
نبی عالی جناب ای رسول خدا سن فی المثل بر آب و بن مستقیم المستغاث ای بنم  
ساقیم یعنی ای رسول خدا سن آب حیات معنائک امیر و مالکین و بن مستقیم  
مستقی اولان آیه طوبیوب همیشه عطشان اولدینی کی بن دریای معانیدن  
جریان ای این بنایع کلک طالب و عطشان نیم ای بکاساقی اولان سندن مدد سندن  
مدد بوشنه بی اول آب حیات معنوی بن ریان الیه و بکاشفای صدر و بر جک عادن  
سویه دیدی ضریردن مراد عبدالله بن ام مکتوم اوله دخی محتملدر که بعض  
زمانه کلوب و خانه رسوله داخل اولوب (علانی معامک الله) نبی اولد منبع آب حیات  
معنوی بن سلم طایبی اولور دی و اذن بعض یلمد بکی سهوال قیور دی  
﴿ مشوی ﴾ چون در آمدن ضریر برادر شتاب عاقله بکر بخت بهر احجاب  
زانکه واقف بود آن خانن پاک \* از غیوری رسول رشکک ( چونکم اول اعی  
حضرت رسول علیه الصلاه والسلام - ماد تخته ل ینک قیوسندن ایچروسره تله  
کادی عاقله رضی الله عنها حضرتلری احجاب واستار ایلمدن اوزی فرار بندی  
و بر حجابک و برده ک اردنه کندی انکچون که اول خانن پاک رشکک اولان  
و غیرت حضرت حقله اتصال قیلان رسول علیه السلام غیور لغدن واقف  
ایدی یعنی اول خانن عفت مشعون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم  
بغایت غیور اولدینی یلور ایدی انکچون اول اعادن اختفا واستار ایلدی  
﴿ مشوی ﴾ هر که زیبا تر بود رشکش فزون \* زانکه رشک از ناز حیرد  
باینون ( هر که زیبا تر در انک رشکی فزون اولور زیرا که ای او غلار رشک نازدن  
حاصل اولور بنون انک جمیدر یعنی هر شول کسه که زیاده زیبا و بغایت دل بالوله  
انک رشک و غیرتی غیر یلردن فزون و اکثر اولور زیرا ای بنم معنوی اولان اولادم  
رشک و غیرت کمال نازدن حاصل اولور و ظهوره کاور چونکم حضرت حبیب  
اکرم صلی الله علیه و سلم جلهدن زیبا و غیر یلردن زیاده بر محبوب و دل بالادی  
انک رشک و غیرتی هم غیر یلردن زیاده اولدی ﴿ مشوی ﴾ کنده پیران شوی را  
فا دهند \* چونکه از زشتی و پیری آکهند ( شکم قوقش قاریلار لینه  
قاورلر چونکم زشتلکندن آکاهلدر قاعریجه ضریر دیدکاریدر یعنی شول  
عورته دیر که برارک اولی خاننک اوزر بنه واره اول صکره واران خاتونه

قومه دیرلر چونکم قوقش قاریلر کندیلرک قریه قاری اولدیلر بن وزشت اولوب  
ملاحت و حسن و لطافتدن دور قالدیلرندن آگاه و خبردار اوله کندیلرده رشک  
و غیرت قلوب ارلری اولنکه و اوزرلر بنه بر غیرتی خانن آلفه رضا و برلر  
واولندرلر انلرک بی رشک و بی غیرت اولملری بی لطافت و بی ملاحت اولدیلرندن  
و کندیلرک دخی بی جلال و بی ملاحت اولدینی یلار کلدن ظهوره کاور  
﴿ مشوی ﴾ چون جلال احدی در هر دو کون \* کی بدست ای فرزند انیش  
عون \* نازهای هر دو کون اورارسد \* غیرت آن خورشید صوره تورارسد ( حضرت  
احده منسوب اولان جلال کبی هر ایکی کونده قیچن اولمشدرای کسه فرزندانی  
اکاهوند هر ایکی کونک نازلی اکایر بشور غیرت اول بوزقات اولان خورشید  
یشور یعنی هر ایکی عالمه بوضورت و معنی و دنیا و آخرت جهانشده حضرت  
احده منسوب اولان ملاحت و لطافت و کمال کبی قیچن اولمشدرای فرزندانی  
و عون ربانی اکامین و ناصر اولان کسه باخود معنی آنک جلالی کبی هر ایکی عالمه  
بر جلال قیچن اولمشدرای شول کسه که فرزندانی اکامین و ناصر در هر ایکی کونه  
ناز و تفاخر ایلمک اکالایق اولور پس غیرت دخی اول بوزقات آفتاب انور کبی  
اولان سراج منیره لایق اولور که انک مثلاً نظیری عالمه نه کاش و نه کاه جکر در  
﴿ مشوی ﴾ که در ادمکنم بکیوان کوی را \* در کشیدای اخزن هی روی را \*  
در شعاع بی نظیرم لاشوید \* ورنه پیش نور من رس - و اشوید ( و اول آفتاب  
معنوی بویه دیر که بن کیوانه کوی بر اقدم ای اخترلر زندهار بوزگری پرده خفایه  
چکیکر بنم بی نظیر اولان شعاعده لا اولیکز بوخسه بنم نورم اوکند رسوای  
اولیکز اخترلر دن مراد بونده شول عاقلار اولور که نور عقاله ظلمت جهل و غفلتی  
و تاریکی حجاب و سفاقتی از الیه ایلدرلر پس اول خورشید معنوی و نور الهیث  
انسان حالی کندی عصر شریفند اولان عقالیه بلکه عصر شریفند نصره  
کلوب انک شرعنه تابع اولین اهل نهایه هم بویه دیر که بن شول خورشید الهی ام  
که جرخ سابع اوزره اولان کیوانه کوی گفت و کوی صالدم و نورمی عالمه  
طولدر و زمین و آسمانی روشن قیلم ای اخترلر مانند ای اولان عقال وای مصایح  
ارضه کلان اهل نهی یوزلر بکری و کوزلر بکری پرده خفایه چکیکر و دور رسد  
هر بر بکر باشقه باشقه یوز کوس - بر محبوب مغلوب و محنتی اولیکز بن خورشید منیرک  
بی نظیر اولان شعاعده محو و ناپیدا اولیکز والا بنم نور لامع و شعاع ساطع اوکند  
رسوای اولدر سکر و اخترلر کبی بی نور و بی برتوقا و رسکر ﴿ مشوی ﴾ از کرم  
من هر شیبی غائب شوم \* کی روم الامیم که روم \* ناشیابی من شیبی خفاش وار \*  
برزنان برید کر دابن مطار ( کرمدن بن هر کیمه غائب اولورم قیچن کیدرم کترم



الا کوستر یرم که کیدرم تا کم سز بنسز بر کجه خفاش کی برادر ارق بو طارک  
اطر افنده اوچکز هر مشیدن مراد هر بشر بنه متصف و محنتی اولدقلری وقت  
اولور که حکمت الهی بونک اوزر بنه در که هر کجه که آفتاب غارب اوله واختفاقله  
نجوم و کواکب رونما اولور و کندی خاصیتلری هر بری اظهار قیور اندنصکره  
بنه آفتاب طلوع ایدوب عالی منور قبلسدقده نجوم و کواکب محنتی اولور پس  
آفتاب معنوی اولان نور احدی بویله در هر بار که کمال کر مندن اول خورشید  
الهی به شب بشریت غلبه ایدوب حجاب بشر بنه غائب و محنتی اولسه اندن  
بالکلیه غارب و غائب اواق لازم کار بلکه حکمت و اصلحه کاه کاه استنار و اختفا  
ایک هم اول حضرتک شاندن ایدی تا کم مانند نجوم اولان عقلا و اغشیاهم  
کندی عقلر بنک خاصیتلری و قدرتلری کوستر بنه کم بومعنا به تنبیه و اشارت  
ایدوب بو بیتلری اول حضرتک لسان شریفندن ترجان اولوب تعبیر یوردر  
دیرلر که ای مانند نجوم و کواکب اولان عقلا و اغشیاهم کندی کر مندن هر شب  
بشریت غائب اولدقده غائب و محنتی اولوب کندی نوری و هجراتی حکمت  
و اصلحه پنهان ایلم بن فی الحقیقه عدم جانتدقچن کیدم یعنی بالکلیه غائب اولوب  
کتمزم الابن کندی عالم غیبه کیدر کوسترم انکچونکه تاسمزای عقلا و اغشیاهم  
بنم نورم و قدرتمسز شب پرور کی بودنیا کجه سنده بو محل طیران اولان زمینک  
اطر افنده برزنان اوچه سز و بو طالده کندی پروبالکر و دوات و مالکزه مغرور اولوب  
بر فاج کون خوش کجه سز ﴿ مشوی ﴾ ﴿ و طواوسان بری عرضه کشید باز مست

و سرکش و محب شود بنکر بدان پای خود را زشت ساز ﴿ و چو چارق کو بود شمع  
ایاز ﴾ طواوسان کی بر بری خلقه عرضه ایلکیز کیر و مست و سرکش و محب اولیکز اول  
کندی زشت ساز اولان پایکره نظر ایلکیز شول چارق کی که اول ایازک شعی ایدی  
یعنی اول حضرتک لسان شریفی عقله و دوات و ماله مغرور اولان کسسه لره  
بویله دیر که ای عقله و ماله مغرور اولان عقلا و اغشیاهم سولری بوناسه عقلکر  
و مالکزه برنی عرضه ایلکیز و زم قوت عقابه و زینت مالیه مزی کوربکر دبو سولیکز  
انلره بو گونه عرض نیت ایلد کد نصکره کیر و کندی عقلکره و مالکزه مغرور  
اولوب انکله مست و سرکش و محب اولیکز و نور حقه منضی و مستنیر اولقدن  
خفاش کی نفرت قیلکیز اگر چه زینت ظاهر کره و دوات باهره کره مغرور اولور سز  
اما کندی بیکر قبیح دوزنلو و خبیث و صفاو پایکره مثابه سنده اولان پایه کره نظر  
ایلکیز شول چارق کی که ابتدای حالده اول ایازک ایافنده ایدی سلطان محمودک  
درگاهنه کلد کده آتی آیفندن چقاروب شمع کی او کنه قودی و همیشه اکانظر  
قیاب کندی بنک ماضی اولان زینته مغرور اولمزدی و اولکی حالسی بیلوب مال

و ثروت سیدله کندی حدندن تجاوز قیلردی ﴿ مشوی ﴾ ﴿ و تاسم صبح بهر کو  
شمال \* تانکر دیدار منی ز اهل شمال \* ترک آن کن که در از دست این سخن \* نهی کردست  
از درازی امر کن ﴿ صبح و فنی سز کو شمالدن اوزری یوز کوستر یرم تا کم بنلکدن  
اهل شمال اولیه سز یعنی صبح روحانیه ملک ظهوری و فنی ای عقلا سز نادب و کوشمال  
ایلکدن اوزری وجه منبری کوستر یرم تا کم کیر و انانیدن اهل شمالدن اولیه سز اهل  
شمالدن مراد اهل دوزخ دیر یعنی سز نور حقیقی و ضیاء روحانیتی صگاه کاه  
کوستر دیکم اندن اوزریدر که تا کم کندی حد کر ییله سز و عقلکره و مالکزه مغرور  
و انانیت سیدله اهل دوزخ مرتبه سن بولیه سز اول ذکر ایلدیکم معارفی ای مولانا  
ترک ایله بوسوز اوزوندن امر کن اولان پادشاه در از افندن نهی ایلد سدر بو بیت  
نجر بد قاصده سی اوزره کندی نفس شر بفله بنه خطاب ایتک اوزره دینشدر  
پوردرلر که ای مولانا اول بنی مجتباتک مدح و ثنای صحنه دیدیکم سوزی  
ترک ایله بوسوز فنی اوزوندن امر ایلدیکم اولان سلطان اطاول کلام ایلکدن نهی  
قیلشدر امر کن وصف ترکیدر امر ایلدیکم معنایه مراد اندن حضرت رسول  
اکرم صلی الله علیه وسلم اواق قهقهه اقرب کور بنور

﴿ انجان کردن مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم عائشه راضی الله عنها که  
﴿ چه پنهان میشوی پنهان مشو که اعی ترا نمی بیند تا بدید آید که عائشه  
﴿ از ضمیر مصطفی علیه السلام واقف هست باخود مقاد گفت ظاهرست ﴿

بو سرخ شریف حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم حضرت عائشه  
صدیقہ ای انجان ایلیدر بویله که نه پنهان اولور سن پنهان اوله زیرا اعی سنی  
کورمن انجاندن مراد نه ایدو کنی بیان ایلکه شروع ایلوب پوردرلر ظاهر کله که  
حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه  
وسلم ضمیر منیدن واقف و خبردار میدر باخود ظاهر کلامک مقلد میدر  
﴿ مشوی ﴿ گفت پیغمبر برای انجان \* اونمی بیند ترا کم شونهان \* کرد اشارت  
عائشه بادستها \* اونه بیند من همی بینم و را ﴿ حضرت پیغمبر علیه السلام انجاندن  
اوزری عائشه حضرتلرینه دیدی اول ضریر سنی کورمن آرنهسان اول یعنی  
کندی اندن نهسان ایدوب کرله دیدی حضرت عائشه رضی الله عنها اللریله  
اشارت ایتدی اول بنی کورمن سه بنانی کورورم یعنی اللریک اشارتندن او بنی کورمن  
ایسه بنانی کورورم دیک معنایه ایهام و افهام ایلدی بو خصلت اول حضرت  
مقدسک زیاده صفت و کمال ادبیه دلالت ایلر که کندیک آوازی دخی اندن اخفا  
ایلمش اولور ﴿ مشوی ﴿ غیرت عقلست بر خوبی روح \* برز تشبیهات و تمثیل



این نصوص (روح قدس) خویشتن اوزره غیرت عقل در بونصوحك نمیل  
و تشبیهاتدن بر اولسی نصوص مبالغه ایله نصح ابدیچی دیمکدر و نصوصدن  
مراد حضرت مولاناك قدس سره وجود اظیفلری و مشوی شریفلری دخی  
اولق جا زدر که وجود اظیفلری اولسون و بونکاب شریفلری اولسون مبالغه ایله  
نصح ابدیچی اولدقلری روشن و ظاهر در و بونکاب شریف تشبیهات و تمثیلاته  
ملودر و کتابیات و اشاراته ملودر مقصود اولان معنی بونده بلا تمثیل و لا کنایه  
حقیقت اوزره سوبلشمش و مکشوف و برهنه تعیر اولمشمشدر بلکه یارحکابه  
ضمیمه و یا خود بر کونه کتابت و بر نوع اشارته تعیر و تقریر اولمشمشدر که اول  
اشارتدن اول معنی مفهم اولور ته کم حضرت عائشه صدیقہ نطقه ضریرینی  
کورمز ایسه بنانی کوررم دیوسو یلیوب لکن بلانطق الیله اشارت ایدوب  
انك اللہك اشارتدن بومعنی مفهم اولدی اما اعمی اولان بواشارتدن مفهم  
اولان معنایی دخی اشارتی کورممدی و بیله مدی و حضرت عائشه نك بومعنایی  
نطقه تعیر ایلیوب اشارته تفهم ایلمسی حضرت رسول اکرمك انك اوزرینه  
کمال غیرتی پیدا بکنندن اوتری ایدی کذلک ولی کمالک عقلی حضرت محمد کبی وانك  
روحی حضرت عائشه کیدر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت  
عائشه نك خویشتن اوزره نه وجهله غیرت ایلدیلر ایسه و حضرت عائشه انك غیرتی  
یلبوب نه کونه اشارت قیادیلر ایسه عقل دخی روحك خویشتن اوزره بویله غیرت  
ایلور روح کندیك مرادنی سوبلك ایسته سه کوردل اولنلرك استماعدن حذر  
ایدوب اول مراد و معنایی صراحة نطقه کنور میوب بلکه بانشیه و کتابت  
و یا خود تمثیل و اشارته انی سوبلر و عارف اولنلر و حک مراد و مقصودی اول  
اشارتدن نه ایدو کنی فهم ایلر اما اعمی اولنلر اشارات و کتاباتی کورم میوب مراد  
و مقصودنه ایدو کندن قافل قالورل ﴿ مشوی ﴾ با چنین پنهنائی کین روح  
راست عقل بروی این چنین رشکین جراست (بونک کبی بر پنهنائقله که روح  
ایچون وارد عقل انك اوزرینه بونک کبی نیچون رشکین در یعنی روح قدسی  
بر خزینه پنهنان و خفی ایکن با خصوص که انك جمال با کمالی اعمی دلاردن مستور  
و پنهنان ایکن عقلاک انك اوزرینه زیاده غیرت چکد بکنندن انك محتجب و مخفی  
اولد یعنی است ﴿ مشوی ﴾ از که پنهنائی کنی ای رشک خو آنکه پوشیدست  
نورش روی او ای رشک خویلو کیدن پنهنان ایلرسن انی که انك نوری انك  
روینی اورمشمشدر یعنی ای رشک خوا اولان عقل کیدن کبر لسن ونه کونه کسه لدن  
پنهنان و مخفی ایلرسن شول روح اعظمی که انك نوری انك وجهنی ستر ایلددر و خفاسی کمال  
ظهور نندرنه کم اول روح اعظمک مرآت وجودندرو نما اولان و تجلی قیلان آفتاب

حقیقتك صفات نه سبب کمال ظهوری و انك روی شریفه بحساب انك نور بدر  
﴿ مشوی ﴾ می رود بی روی پوش این آفتاب ﴿ فرط نور او ستر و پوش رانقاب  
از که پنهنان میکنی ای رشکور ﴾ کا قتاب از روی نمی بیند اتر (بو آفتاب معنوی  
بی روی پوش کیدر انك بوزینه نقاب انك فرط نور بدر ای رشکور کیدن پنهنان  
ایلرسن که آفتاب اندن بر اثر کورمز یعنی بو آفتاب حقیقی بی حساب و بی نقاب کیدر  
وجهله بی روی پوش تجلی ایدر انك رویه نقاب انك افراط نوری وانك پنهنان  
اولسنه سبب کمال ظهور بدر ای رشکاو و غیرتو اولان عقل کیدن ستر و اخفا  
ایلرسن که بو آفتاب عالمتاب اول آفتاب معنویدن اثر کورمز یعنی بو آفتاب حقیقی  
بی حساب و بی نقاب کیدر وجهله بی روی پوش تجلی ایدر انك رویه نقاب انك  
افراط نوری وانك پنهنان اولسنه سبب کمال ظهور بدر ای رشکاو و غیرتو اولان  
وانك جمال شریفی نه مرتبه اظهر و انور ایدو کنی بیلز ﴿ مشوی ﴾ رشک  
از ان فرزندت اندر تم ﴿ از خودش خواهم که هم پنهنال کم ﴾ زانش رشک  
کران آهنت من ﴿ باد و چشم و گوش خود در جنگ من رشک بنم تم ایچنده اندن  
افزونتر در که انی استرمکه کندمدن هم پنهنان ایلیم بنم کران آهنت اولان آتش  
رشکمدن کندی ایکی کوزم و ایکی قولنامه بن جنکده یم یعنی رشک و غیرت ایچره  
بنم تم اندن زیاده رکدر که اول آفتاب وحدت و محبوب حقیقی بی استرمکه کندی  
نفسدن هم ستر و پنهنان ایلیم و نفسه هیات سن اول محبوب بله نیجه آشنا اولور سن من  
آنکه آشنا اولور سن دیوسو بایم بنم ثقل قصد او و قوی عزیمتو اولان زیاده رشکمدن  
کندی ایکی کوزمه جنکده یم که سن اول محبوب حقیقی بی مشاهده ایلرسن  
دیو کذلک ایکی قولنامه دخی جنکده یم بویله دیو که ای بنم ایکی گوشم ستر اول  
محبوبك کلامنی استماع ایلرسن کوزم وجهله عضر لم قولنامه اول حضرتك  
کلامنی استماع ایلد بکی وقتنه اولیدی بزجهله سرتاپا گوش اولیدی و اول حضرتك  
کلام حیاتبخشی گوش قلیدق دیور رشک ایدرل ته کم این فارض حضرتلری  
دخی بومعنا به مناسب بیورل بیت ﴿ فی غبط طرفی مسعی عند ذکرها ﴾ و تحمد ما  
افته منی بقیه ﴿ اغار علیها ان اھم بحسها ﴾ و اعرف مقداری فاذکر غیرتی  
﴿ مشوی ﴾ چرن چنین رشکینست ای جان و دل ﴿ پس دهان پر بند و گفت را  
بھل ﴾ چونکم ای جان و دل سنك بونجیلین بر نظم رشک و غیرتک وارد ریس  
اغزی اول محبوبك کلامنی سوبلکدن باغ و سوبلکی ترك ایله ﴿ مشوی ﴾  
رسم ارخامش کم آن آفتاب ﴿ از سوی دیگر بدر اند بحجاب در خوشی گفت ما ظاهر  
شود ﴿ که زمزم آن میل افزونتر شد ﴾ اگر بن خاوش اولم قورقم که اول آفتاب  
آخر جانبدن بحبابی بر ترخوش اولمده بزم گفتن ظاهر او اور که معمدن اول میل



افزونتر اولور یعنی دهامی اول آفتاب معنویك قریبی سوبلکدن باغلفه وانك بنده  
اولان تجلیسی تکلم ایلکدن سکوت ایلکه قورقم زیر اول آفتاب معنوی اگرین  
سکوت ایلسم بر آخر جانیدن بجهاب و نقابی چاک ایدوب پنا اولوره لامع و ظاهر  
اولور و بنم قبل و قالسز اول بنم مطلع وجود مدن آشکارا قیلور بزم اول حقیقی  
اولان آفتابه متعلق گفت و گو بزم خوش اولفده دخی اظهار اولور واکام متعلق  
اولان قبل و قال ترك ایدوب سکوت قیلفده لسان حال بزم باطنك اسرارنی دخی  
زیاده انطاق و اظهار قیلور زیرا اول آفتابی ظهوردن منع ایلک انك ظهوره  
میلی دخی زیاده ترك اولور و هر بار که صمت و سکونه انك طلوع و ظهوره بر برده  
قبله سن اول طلوع و ظهوره دخی زیاده مائل اولور و کندبسی دخی اظهار و این  
واشهر قیلور ﴿ مشوی ﴾ کربفر بحر غرش کف شود \* جوش احیت  
بان اعراف شود ( اگر بحر غره ایلده انك غره سی کف او اورانك جوشی احیت  
ان اعراف اولور غره اگر مق و نعره اور مق معنایه در لکن بونده جوش و خروش  
انك معنایه استماره اولمشدر و اسماره مکینه طریقی اوزره بحر هم ارسلانه  
تشبیه قیلمشدر و فی الحقیقه در باجوش ایلوب نعره اورده انك جوشندن کفار  
و حبابلر حاصل اولور کانه انك جوشی احیت ان اعراف قولك مفهومنی  
ادا قیلور کذلک باطن اولیاده اولان بحر معنوی غره ایدوب جوش و خروش  
ایلسه انك جوش و خرو شدن نیجه وجد و حالت و کشف و کرامت و بونلر  
امشالی اولان بعض صفت و خصات ظهوره کلور که اول دریای معنویك بونلر  
کلمری و موجلری کی اولور اول بحر معنویك جوش ایلسی احیت ان اعراف  
سرفی و معنایه اشعار و اعلام قیلور که هرولیک ذاتندن ظهوره کلان وجد  
و حالت و کشف و کرامت باطننده اولان بحر معنویك تلاطم و تقاضیندن حاصل  
اولور وانك اول یوزدن بیلنکه میل و محبت قیلدیندن ظهوره کلور نشه کم بحر  
وحدت و در بای حقیقت غیب هویتده ( کان الله ولم یکن معشی ) حدیثك مفهومی  
اوزره انکه برشی بوق ایکن و دخی اول برشیک معلوم و معروفی دکل ایکن کیرو  
مخفیلاک مرتبه سندن ظهوره کلوب بیلنکه میل و محبت ایلدی نشه کم ( کنت کثر الخفیا  
فاحیت ان اعراف فخلقت الخلق لان اعراف ) دیو بوحدت قدسی بی سوبلدی  
وجلا و استجلا اقتضا ایدوب بو قدر اسماء و صفات و آثار و افعال و کماله ظهور  
ایلدی بو عموم اوزره اولان ظهور دمنصره هر عصرده کندینک دوسلری خاص  
بنده لری وجودندن دخی انواع اوصاف و اسرار و معلوم و آثار ایل ظهور  
ایلیوب بیلدی و کشف نقاب ایدوب اهل دله عبان اولندی ﴿ مشوی ﴾ حرف  
کعتن بستن آن روز نیست \* عین اظهار سخن پوشید نیست ( حرف سوبلک

اول بر روزنی باغلفه در سوزی عین اظهار ایلک انی اور تمککدر پوشیدنی اوست  
تقدیرنده اولور روزنده اولان یا وحدت ایچون اولور و روزندن مراد کندبیلرک  
وجود شریفی اولور که آفتاب معنوی اول حضرتک روزنه وجودندن خلق طالع  
بر تو صالشم و ضیا کستر اولمشدر بواعبار اوزره هرولیک وجود شریفی دخی  
روزن مثابه سنده اولوب اول آفتاب حقیقی اولیا سنک وجودلری روزنه سندن  
بو عالم طلوع قیاش و بر تو صالشمدر اما اول آفتاب معنوی بدن سوز سوبلک فی الحقیقه  
اول روزنی باغلق و سوزده انی اظهار ایلک معناده انی پوشیده قیلقدن بر ابرم و حد  
اول وحدت مطلقه دن طالعیت سوز سوبلسه لابد مغایرتی موهم سوز سوبلکدن  
و کندبسی من وجه غیرى عد ایلکدن خالی اولر پس عین اظهار ایلکده انی  
ستر ایلش اولور نشه کم بو بیت شریف دخی بو معنایه ایضاح و روشن قیلور بیوررلر  
که اول وحدت کونشدن حرف و کلام سوبلک وانک نورندن و طلوعندن بوناسه  
بیان ایلک اول روزنی باغلق و من وجه اول آفتاب معنوی بنم روزن وجود مدن  
طاوع ایلدی دیکی ابهام قیلقدن زیرا عینله اظهار سخن اول وحدت کونشنی  
اور تمکک و ستر ایتکلکی مقتضی اولور که اظهار کلام مغایرت شایه سندن خالی  
اولر نشه کم شیخ الاسلام ابوانصار هرول حضرتک بو بیت شریفی بو معنایه  
دلات قیلور که منازل السائرینک آخرنده بیور مشلدر ( بیت ) ما و احد الواحد من  
واحد \* وکل من و حده جاحد ) بونک شرحی و بوجه مناسب اولان تحقیقدر  
﴿ مشوی ﴾ ببلانه نعره زن در روی کل \* تا کنی مشغول شان از بوی کل \*  
تاقل مشغول کرد دگوش شان \* سوی روی کل نیر دهوش شان ( ببلار کی  
کاک یوزننه نعره اور تا کم اول ببلاری کاک بویندن مشغول ایلده سن تا کم اول  
ببلارک کرشی قوله مشغول اوله انلرک هوئی کاک یوزی جاننده اوجیه کلدن مراد  
بونده جمیع اسماء و صفاته متصف اولان معنای الله در و ببلار دن مراد کندبیلرینی  
اول حقیقت کلندن جدا بیلان عاشق و طالع ایلدر پس موحد کامل و مظهر  
وحدت مطلقه اولان مرشد فاضل حق عاشقان خدایه اول کل معنوی بدن سوز  
سوبلک و سر و معنی بیان ایلک ابسنده کندبیلرینی دخی نوعانندن جدا اولمش  
واکانه مشق قیاش عاشقانه منزله سنه تنزیل ایلر اندنصره عاشقانه و ببلانه تکمیل  
نفوس طالبین ایچون و تشویق سالکین ایچون شول باطنلره اولان کل معنوی بدن  
خبر و برلر و مناسنه اول حقیقه قار شو نعره اوررلر اگر چه انلر من وجه اول  
کل معنوی جاننده رغیب و تشویق قیلورلر ولکن من وجه انلری اول کلماته مشغول  
ایدوب اول کل معنویك رایحه سندن انلری اول کلمات طیبه واسطه سیله محجوب  
قیلورلر نشه کم بو بیتله بو معنایه اشارت ایدوب بیوررلر ای مولانا عاشق اولان



بلبلار کبی اول باغ در ونکده عیان و نمایان اولان حقیقت کلنه فرشو نوره را اوره نك عشق  
و شوقه متعلق سوز سوله تا کم اول حقیقت کلنك بلبلار بینی بوئیدن اكا متعلق اولان گفت  
و کویه مشغول ایلمه سن که انلرک هنوز دخی انک رایحه سن المغه استمداد لری یوقدر پس  
اول جانبیدن انلره نیجه سوز سوله و سرلر بیان ایله تا کم انلرک کوشی قوله مشغول اوله  
کاک وجهی جائینه انلرک عقلی پر واز ایتمه بلکه اول کل حقیقتنك نه اید و کنی  
بیله ل تاندر یجمله آنک رایحه سن آلمغه تحصیل استمداد قبله ل **مثنوی**  
پیش این خورشید کو ايس روش نیست \* در حقیقت هر دلیلی رهنیت  
بو خورشیدك او کنده که اوز یاده روشند در حقیقتده هر بردلیلی بر رهنند یعنی  
بو ذکر اولان خورشید حقیقتنك حضورنده که اوز یاده روشند و خورشید انوردن  
اول اظهار در حقیقتده نظر اوانسه هر بردلیلی انک معرفتده رهنند زرامستدل  
اولان کسه لا بد دلیلی مدلولدن غیری کورسه کر کدر که پس هر نقدر بر کسه  
اول آفتاب وحدتک معرفتی و اثباتی ایچون بردلیلی کنورسه اول دلیل معرفت  
مدلوله حجاب اولور و مستدل رهن اولور بر آفتابدر که انک حضورنده غیری یوقدر  
پس غیری شی ایله آتی بر کسه بیلک استمه سه هیله بلمه کدر و یا خود بر ضعیف  
جراغله خورشید انوری و صبح اظهاری طلب الیک کیدر

**حکایت آن مطرب که در زم امیر ترک این غزل آغازید \* کلی یاسوسنی یاسرو**  
**یاماهی نمی دایم \* ازین آشفته بی دل چه می خواهی نمی دایم \* و بانك**  
**برزدن ترک او را که آن بکو که می دانی و جواب دادن مطرب امیر را**

بوسرخ شریف و بویاب لطیف اول مطربك حکایه سیدر که امیر ترکک زمنده  
بو غزلی اوقعه شروع ایدوب کل مین یاسوسن مین یاسرو یاماه مین بیلزم  
و بوی دل آشفته دن نه استرسن بیلزم و ترکک اول مطربه بانك اورمیدر بویله  
دیو که آتی سوبله که یاورسن و اول مطربك امیر جواب ویرمیدر **مثنوی**  
مطرب آغازید پیش ترک مست \* در حجاب نغمه اسرار الست \* مطرب ترک مستک  
او کنده نغمه حجابده اسرار الستی ابرافه باشادی عند اهل الذوق والشهود  
خوش الحان اولان مطربك نعماتده اولان لذت و حللوت الست خطابنده اولان  
لذتلدن برچا شنیدر بچن خوش آواز اولان مطرب ترنم و تفتی ایلمسه آنک نعمات  
لذیذده سندن اهل وجد اولان کسه ل الست خطابنك لذتی یواورل و اسرار الستی  
انک الحان و نعماتندن فهم قبلورل بو محله مناسب اولان تحقیق دردنجی دفترده  
سبب هجرت ابراهیم بن ادهم سرخنده **لیک بد مقصودش از بانك رباب بیتک**  
**شرخنده مرور ایلمشدر انده طلب اولنه** **مثنوی** **من ندانم که تو ماهی**  
**یاوشن \* من ندانم ناچه می خواهی زمن \* من ندانم ناچه خدمت آرمت \* من زم**

یادر عبارت آرمت \* این عجب که نیستی از من جدا \* می ندانم من کجام تو کجا \*  
من ندانم که مرا چون میکشی \* گاه در برگاه در خون میکشی (بن بیلزم که سن ماه مینسن  
یا خود صنم مینسن بن بیلزم سن بدن نه استرسن ای محبوب حقیقی بن بیلزمکه  
سکانه خدمت کنورم بیلزمکه خاموشی اولم یاسنی عبارتده کنورم یعنی بوجهل دن  
سنت رضای شریفکه موافق اولان قنغی عمل ایدو کنی بیلزم یوقدیر که بدن  
جدا دگلسن نتمک (و نحن اقرب الیه من جبل الورد) پیوردنک دخی (وهو  
معکم ایما کنتم) دیو خبر و یردک مع هذا بن بیلزمکه سن قنده سن بن قنده سن و سن بمله  
هر یرده نه جهتدن بیه سن و سن بکاجیل و یرده دن نه کونه افر بسن بن اکا گاه  
اولزم دیدی بن بیلزم که بنی نیجه چکر سن گاه یرده و گاه خونده اولدر رسن مصرع  
ثابده اولان کشی ضم کافله اوقته محله مناسب او اوردی اگر چه مصرع اولده  
هم ضم کافله اوقته دخی جائز و مصرع ثابده دخی قبح کافله اوقتی هم جائزدر  
و بر بحرک ضدی اولسده جائزدر بو تقدیر اوزره معنی بیلزمکه بنی نیجه چکر سن  
گاه یرده و گاه بحر خونه چکر سن دیمک او اورد کشی ضم کافله اولدیغی اوزره بن بیلزمکه  
بنی نیجه اولدر رسن گاه خا **کده** و گاهی بحر خونده اولدر رسن دیمک او اورد  
اگر بسینه معناسنه اولورسه اذن مراد صدر اعلا او اورد و خوندن مراد قهر  
و بلا او اورد و بو تقدیر اوزره معنی بن بیلزمکه بنی نیجه چکر سن گاه صدر اعلا به  
و گاه قهر و بلا به چکر سن و ضم کافله اولدیغی اوزره معنی بن بیلزمکه بنی نیجه  
اولدر رسن گاه صدر اعلا به و گاه قهر و بلا به اولدر رسن دیمک او اورد  
**مثنوی** **همچنین لب در ندانم باز کرد \* من ندانم من ندانم ساز کرد \***  
چون زحد شدی ندانم از شکفت \* ترک مارازی حراره دل گرفت (اول مطرب  
یواسلوب اوزره لنی ندانم دیمکه آج دی من ندانم من ندانم دیمکه ترتیب و دوزن  
ایندی چونکم می ندانم دیمک حددن کندی و بیلزم بیلزم دیمکی مطرب زیاده  
چوق ایندی تعجبندن بزم ذکر ایلمدیمک ترک بو حرارتدن کو کلی طوتلدی یعنی  
طارلدی و منقبض اولدی **مثنوی** **بر چه بیدان ترک و دوسنی کشید \***  
**تا علیها بر سر مطرب رسید \* کر زرا بگرفت سرهنکی بدست \* گفتنی مطرب**  
کشی این دم بدست (اول ترک مست فی الحال صبرادی و بردبوس چکدی تا کم  
علیها مطربك باشی اوزره ابرشه علیها بونده شروضرر معناسنه در یعنی ترک  
مست مطربك تکراری ندانم دیمسندن متالم اولوب و غضبه کلوب دیوس چکدی  
تا کم مطربك باشه اوره و اکا ضرر ایر کوره برچاوش کرزی ایله طوتدی اکا دیدی  
لایق دکادر مطرب کشاک بودم بدو قیقد ر عیشنه نقص و یرمه و بودرد معنده  
ضرر ایر کورمه دیدی **مثنوی** **گفت این تکراری حدومرش \* کوفت**



طبع را بگویم من سرش \* قلبا نامی ندانی که بخور \* و رومی دانی بزین مقصود \*  
 آن بگوای کیج که می دانیش \* می ندانم می ندانم در کش (امیرتک سرهنکه بوکونه  
 جواب و یرویدیدیکه انگ بوی حدوی عدد اولان تکراری هر عدد معناسنه در  
 بنم طبعی دو کدی و قلبه زحمت و یردی بن هم انگ باشنی دو کرم و اکا بویه  
 دیوسو کریمکه ای قلبان بترایدک هرزه به یعنی ای دیوت چونکم بر نسنه بی بترسن  
 آتی دیمه واکر بیلورسن آتی مقصود اوزره چال بزین بونده چال معناسنه در مقصود  
 بر مقصود نقد برنده در یعنی اگر سوبلیدیک سوزدن نه ایدوکنی بیلورسک  
 سازی مقصود اوزره چال دیدی ای ابله آتی سوبله که آتی بیلورسک بیلورم بیلورم  
 دیکه چکمه و بوکونه اداری تکرار تکرار ایتجه دیدی \* مشوی \* من پیرسم  
 کز بکایی هر مری \* تو بگوئی فی زلیخه نه ازهری \* فی زبغ ادونه موصل فی طراز \*  
 در کشی درنی و فی راه دراز \* خود بگو من اربکام بازره \* هست تنفج مناط ایجابله  
 بن صورارم نه یردن سن ای کشی سن نه بلخندم و نه هری دیم در سن نه بغداددن  
 نه موصلدن نه طرازدن فی دیمکه راه دراز چکر سن خود بن فندم سوبله کبرو  
 قورتول تنفج مناط ایلك بو محله بلاهت در مری فتح میله و فتح رایله او قنور سه  
 معاند معناسنه اوور مری ضم میله و کسر رایله افعال بایندن ارادت ایدیکه معناسنه  
 دخی جائز اوور طراز کسر طایله بر شهرک استیدر مناط ناط بنوطدن اسم مکاندر  
 بونده مقام معناسی مراد اوور تنفج مناط دیمک تزین مقام دیمک معناسنه در  
 و تقدیر کلام بویه دیمک اوور معناسنه اولان مطرب بن سکا سوال ایلرم بویه  
 دیو که سن نه یردن سن سن یرسن بن بلخند دیمک و هراه شهرندن دخی دکام و بغداد  
 شهرندن و موصل شهرندن و طراز شهرندن دکام بوق بوق دیمکه و اندن دکام  
 بوندن دکام دیوسو بیلکده اوزون بول چکر سن و طول و دراز ستمه کیدرسن خود بن  
 فلاندم دیوسو بویه و بکافتنی یردن ایسک آتی پان ایلوب سوال و جوابدن کبرو  
 قورتول زرا بو مقامده و بو محله تنفج مقام و تزین آواز و کلام ایلك بلاهت  
 و حیا قدر اصل مقصود بویه دیمکدن هر نه ایتجه آتی سوبله دیمکی افاده قیلور  
 \* مشوی \* بابیر سیدم چه خوردی ناشتاب \* تو بگوئی فی شراب فی کباب \*  
 نه قدیدونه ژیدونه عدس \* آنچه خوردی آن بگوئنه او بس (یا خود بن ناشتاب  
 سن نه بدک دیوسو رسم سن درسن نه شراب و نه کباب بیدم اصح اولان نسخه رده  
 تون نافیه ابله واقع اولشدر بو تقدیر اوزره سائل اولان امیرتک مقید اوای اولی  
 اوور اما مصرع ثانی به صرف اولشده دخی معنادن خالی اولور بهض نسخه ده  
 با ابله واقع اولشدر بو تقدیر اوزره مصرع ثانی به صرف اولشده اولی کلمشدر  
 و سروری مرحوم بو معنایی اختیار قلمشدر پس تقدیر کلام بویه دیمک اولش

یا خود ای مطرب بکاشتاپ و عجله ابله نه بدک دیوسو سوال ایلسم سن فوری فی نه شراب  
 ایچدم و نه کباب بیدم در سن نه قدیدونه ژیدونه مرچک بیدم دیوسو بیلرسن شها  
 اول نشنی که بدک آتی سوبله و بکا کافیدر زرا خیر الکلام ماقول و دل در مقصود  
 هر نه ایتجه آتی سوبله و بکا کافیدر زرا خیر الکلام ماقول و دل در مقصود  
 خانی در از از بهر چیست \* کفت مطرب زانکه مقصودم خفست (بو اوزون  
 سخن خانی ندن او تور بیدر مطرب ایتدی اندن او تریدر که بنم مقصودم خفیدر  
 سخن خاوصف ترکیبدر سوز چکنه بیچی معناسنه اکامصل اولان یا مصدریه در  
 مطربدن مراد بونده آگاه کشته مقسمات الهی و سراینده اسرار نامتهاهی  
 اولان عالم ربانی و مر شدرا مزدا نیدر و ترک مستدن مراد شراب شهوتله مدهوش  
 و باده دواتله سرخوش اولور در حقن آگاه کشته مقسمات الهی و سراینده  
 راز ربانی اولان مر شد فانی هر شیک فانی اولد بغه نظر ایدوب مست صورت و هستی  
 اولان مغرور له محض نصیح ایچوز بد بیکنی فی و بد بیکنی فی و بیلدیکنی فی و قائم اولد بیکنی  
 شهری فی قیلسمه انگ بوانی قیلد بگندن فقی کیزلو مقصودی وارد لرک مست  
 باده وجود مجازی اولان کشیلر آنک بونکده سندن خبردار اولیوب منالم اولور لر  
 وانک فی و فتادن سوبلستدن الم چکوب اکاطمن و نویخ قیلور لر کانه دیر لر که هیچ  
 اولمکدن و یوق اولمندن غیری رس و سوز بیلر سن و یوقلغه متعلق اولان کلامی  
 سوبلستدن غیری به قادر اولر سن بویه او یوق بویوق دیمکدن و اول دکدر  
 دیوتعبر ایلمکدن مقصودندر دیرل اندر دخی بوکونه جواب و یرلر که زم بوکونه  
 سوزلردن زیاده کیزلو مقصودم وارد لر و اول خنی اولان مقصود بو ینلردن ظاهر  
 اوور و بولکچک سرخندن هم بیان و عیانه کاور \* مشوی \* می رمد اثبات  
 پیش از فی تو \* فی کردم تباری اثبات بو \* درنوا آرم بنی این سازرا \* چون بگیری  
 مرک کویدر ازرا (اثبات سنک نفسکدن اول سندن نفرت ایلر بواجلدن بن فی  
 ایلدم تاسن اثباتدن رایحه ایلته سن بن بوسازی فی ابله نغمه به کنورم چونکم سن  
 اوله سن راز حیاتی مرک سوبلر این سازدن مراد بونده اثباتدر که سازه تشبیه  
 اولمشدر و مطرب نیست یرنده دینلشدر و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که ای  
 مطرب نیچون همان نفیدن سوبلر سن هیچ اثباتدن سوبلر سن و بو طعنه اوران  
 امیردی ای امیر بن همان انکیچون نفیدن سوبلر مکه سن کندی و جیع اشیایی  
 من حیث الحقیقه فی قیلردن اول وجود حقیقی اثبات ایلك سندن اولور کبرو سن قبل فی  
 الاخیار و السوی اثبات موجود حقیقی ایلكه قادر اولر سن و لاله دیوتنی جیع  
 آلهه قیلیمنجه معبود بالحق اولان واجب الوجودی اثبات قیلیمن سن سن پس بن  
 ندانم ندانم دیمکه بیلدیکمی فی ایلدم تا کم سن مثبت اولان علم و عرفاندن رایحه



الهن وسندخی یلیدیکندن و بولدیکندن کجوب حقیقت علم و عرفانه واصل  
اوله سن نه کم (بیت) عارف اولق استرایسک کل ندانم درسن آل \* یلیدیکندن  
یکمین عرفانه اولمز آشنا \* دیمشدر پس بندخی بواثبات سازنی نغمه به نئی ایله  
کتوررم واتنی و بونی نئی ایتمکله مقصود بالذات اولانی اثبات ایلمک مرتبه سینه  
بتوررم چونکم سن اولمزدن اول اوله سن و مجازی و هو هو می اولان وجودی  
نئی قیله سن موت اختیاری سکا وجود حقیقی و حیات ابدی رازنی سوبلر و جله بی  
نغیدن مقصود بالذات نه ایدیکنی سکا کشف و بیان ایلرته کم بومعنی مناسبته  
بوحدیث شریفک تفسیرنه شروع ابدوب بیوررل

﴿ تفسیر قوله علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا ﴾

بوسرخ شریف حضرت رسول علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا بیورر قبری فولک  
تفسیر بدر اول حضرت بیورر اولمزدن اول اولیکر یعنی موت اضراری کلزدن اول موت  
اختیاری ایله فانی اولیکر و کندیگری وجود مجازی قیدندن بری قیلک و اخلاق ذمیه در  
واوصافی بهیمه دن نجات بولیکر و نفسگری همان اهل قبور دن حد ایلکیز دیمک اولور  
و بوحدیث شریفک تفسیری در دنجی دفترده ماهی حکایه سنده دخی مرور ایلشد رانده  
طالب اوله ﴿ بیت ﴾ بمیرای دوست پیش از مرگ اگر نوزندی خواهی \* که ادریس  
از چنین مردن بهشتی کشت پیش از ما \* ای دوست اولمزدن اول اول اگر سن  
زنده لک استرک زیرا ادریس پیغمبر علیه السلام بونک کی اولومدن بزدن  
اول جنتلک اولدی و اولمزدن اول اولدیکی چون جله مزدن اول جنته دخول  
قیلدی حضرت ادریس علیه السلام اولمزدن اول اولدیکنک و جنته جله دن  
اول دخول قیلدینک قصه سی ایکی مواضعده مرور قلمش و بوجلدده دخی  
اوائله قریب ذکر اولمشدر تکراره حاجت یوقدر ﴿ مشوی ﴾ جان بسی کندی  
واندر پرده \* زآنکه مردن اصل مدناورده \* تا بیری نیست جان کندن تمام \*

بی کمال نردبان نایی پیام \* چون ز صد پایه دو پایه کم بود \* بام را کوشنده نامحرم  
بود (جانی چوقاق قویاردک و پرده ده سن یعنی چوق جان چکشیدک و بلا  
واضطراب کوردک ولیکن هنوز دخی حجابده سن زیرا که اولمک اصل ابدی سن آتی  
کتورمک یعنی موت اختیاری ایله نفسی اولدرمک جمیع عبادات و ریاضاتک اصلی  
ایدی سن آتی کتورمک و کندیکی اولمزدن اول اولمک مرتبه سینه بتورمک تا کم  
سن بو طریق الهیسه موت اختیاری ایله اولیه سن جان چکشک تمام اولمز یعنی  
سعی و کوشش نهایت بولز زردبان کامل اولمجه طامه کاهه مز سن اول اولمجه  
سقف حقیقت اوزره صعود قیله مز سن بامدن مراد وجود حقیقی و حیات ابدی  
اولور و بر حیات ابدیه بامنه واصل اولمده اولادرت موتی اختیار ایتمک لازم کاور که

اول درت موتدن برینه موت ایض دیرل که آندن مراد آچقلقدردر ایکنجه سینه  
موت اسود دیرل که آندن مراد خلقت جفا و اذاسنه صبر و تحمل ایلمک اولور  
اوچنجیسینه موت اجر دیرل که آندن مراد نغمه مخالفت ایتمکدر در دنجیسینه موت  
اخضر دیرل که آندن مراد کسر نفس ایچون اسکی خرقه کیمک اولور و بوموتلردن  
صکره یوز درجه دخی قسم اولمشدر که اول یوز درجه لک هر بریسی زردبانک  
بر پایه صبر چونکم اول یوز پایه دن ایکی پایه مثلاً اکسک اولسه و اول درجه لره  
سالك واصل اوله میوب انلردن آشفه قالسه کوشنده و سعی اولان سالك  
حقیقت باشه نامحرم اولور و سقف وحدت مطلقه به واصل اوله میوب اول مرتبه دن  
کبر و قالور ﴿ مشوی ﴾ چون رسن یک کز ز صد کز کم بود \* آب اندر دلو

از چه کی رود (مثلاً صد کز رسندن بر کز کم اوله آب دلو ایچره قیودن چن کیدر  
یعنی فی المثل برقیو اولسه انک صوبینه یوز آرشون ایله واصل اولنسه چونکم  
اول یوز آرشون ایدن بر آرشون اب اکسک اولسه اول قیودن قوغه نك ایچنه  
صوکتز و طالب آب اولان کسه کندی قوغه سینی اول قیودن آله پرایمز کذلک  
بو طریق الهیسه ذکر اولشان یوز درجه دن بری اکسک اولسه سالك چاباطندن  
کندی دلو وجودنی آب حیات حقیقه ایله برقیله مز و آب حیات واصل اوله مز  
و کندی دلو وجودنی اول آب حیات ایچره غرق ایلنه مز ﴿ مشوی ﴾ غرق

این کشتی نیایی ای امیر \* تا که نهی اندرو من الاخیر \* من الاخر اصل دان  
کو طار قسز \* کشتی \* وسواس و غی را غارت (ای امیر بوسفینه بی غرق بوله  
مز سن تا کم من اخیری الک ایچنه قومیه سن من اخیری اصل بیل که اول روشندر  
وسواس و غی کشتی سنی غرق ایدیمچدر من بطمان معاشنه در طاری کجه طوغی  
بر روشن بلدزه دیرل بونده روشن معاشنه اولور اما طاری اصل کجه کلیمی و دق  
باب قیلیمی کسه به دیرل بونده منزلته واصل اولیمی معاشنه استعاره اولق دخی جائز  
اولور غی ضلالت و کراهنه دیرل بونده کشیدن مراد غوایت و ضلالت و خطا  
و معصیتدن بر اولان وجود کشتی سیدر و بویتلر غی و ضلالت معنی اولان وجود  
کشتی سنک دریای صفوته و بحر حقیقه مستغرق اولسی نه خصلته اولسی بیان  
قبایوب و من اخیردن مراد بوند موت فنا اولور و تقدیر کلام بویه دیمک اولور ای  
امیر بو وجود کشتی سنی بحر صفوته و دریای حقیقه مستغرق بوله مز سن تا اول  
کشتی \* وجودک ایچره موت فنا بطمانی قومیه سن مثلاً بر کسه ک برکیسی اولسه  
اکا یوز بطمان قوندقه بانه و غرق اولسه و اما طمان طغوز بطماندن بانه  
و غرق اولسه اکا آخری بطمانی قومیه اول بانه پس بر سالك مادامکه موت  
فنا بطمانی درونته قومیه اول کندیکنک کشتی \* وجودنی بحر صفایه مستغرق کوره مز



پس آخری بطمانی که مراداندن موت و فساد اول جله عبادات و ریاضات  
اصلی در که اول نجم ناقب کی درونه نور و ریجی و باب مقصودی دق اید بجای در  
ودخی و سوسه و ضلالت کشتی سنی غرق اید بجای در ﴿ مثنوی ﴾ آفتاب کشد  
ازرق شود \* کشتی هس چونکه مستغرق شود \* چون غردی کشت جان کنند  
دراز \* مات شود صبح ای شمع طراز \* تانکشتند اختران ماهان \* دانکه پنهانست  
خورشید جهان (ازرق اولان کشد آفتابی اولور هوش و معاش کشتی سی  
چونکم مستغرق اوله یعنی عقل و معاش کشتی سی چونکم بحر صفایه و نور خدایه  
مستغرق اوله بوقه مینا و کتید اعلانک آفتابی کی خاق عالم نور پاش اولور ای  
اهل وجود چونکم سن موت اختیاری ایله اولیه سن و اوصاف بشر به و اخلاق  
بهیچدن بالکلیه کندی بری قلیله سن وفاتی اولیه سن جان چکشک اوزون اولور  
و سکا اضطرار و الم زیاد کاور صبح حقیقتک نوری و ظهوری قنده ای نشانیانو  
و نقشا و اولان شمع مات اول نام جان چکشیدن قورته سن طراز طانک کسر یله جامه نث  
علمه و نشانه درل شمع طراز و قله و رنگاره مزین و ملون اولان شمعه دیرل  
یعنی ای کندی سنی شانلو و زینلو ایلین شمع صبح حقیقتک روشنی قنده کندی  
محو وفاتی ایله تا کم الم واضطرار بدن قورته سن تا کم بزم اخترل مز بهان اولیه  
بالکه خورشید جهان پنهاندر اخترل دن مراد بونده حواس خسته ظاهره  
و حواس خسته باطنه در خورشید جهان مراد منور سموات و اراض اولان  
خورشید حقیقتدر یعنی ماد امکه بزم نجوم و کواکب مشابیه سنده اولان حواس  
ظاهره و حواس باطنه مز مقتضیات احکامی و خورشید حقیقتک نوری قنده  
مغارب و مختفی اولیه (و بی بسمع و بی بصرو بی بطش و بی بشی) مفهومی بولیه  
بلکه خورشید حقیقی هنوز دخی نهان و ظلمات بشریت غالب و حواس ظاهره و حواس باطنه  
اخترل ینک احکام و مقتضیات ثابته و راسخه در ﴿ مثنوی ﴾ کرز بر خود زن منی درهم  
شکن \* زانکه پنبه کوش آمد چشم تن) کرزی کندی که اور بنلیکی قبرزرا که تن  
چشمی کوش هوشک پنبه سی کادی یعنی بوبدنک کوزی همیشه صور و الوانه  
باقی و محسوساته نظر قلیجیدر فی المثل عقل قولا غث و نث سی و طقاجی کیدر  
لازم کدی که ریاضت و طعن و ملامت کرزی کندی که اوره سن و اتانینکی شکست  
و باره پاره قیله سن تا کوش هوشکدن پنبه غفلتی اخراج ایدوب حضرت حقله  
استماع ایدنلردن اوله سن وفاتی و بی وجودل مرتبه سن بوله سن ﴿ مثنوی ﴾  
کرز رخودی زنی خودای دنی \* عکس نست اندر فعالم این منی \* عکس خوددر  
صورت من دیده \* در قنال خویش بر جو شیده \* همچو آن شیری که در چه  
شد فرو \* عکس خوددر اخصم خود پنداشت او) کرزی خودای دنی کندی که

اوررسن بنم فعالده بوبنک سنک عکس کدی یعنی (الو من مرآة المؤمن) حجبجه بنم ذاتم  
سکامر آه کی واقع اولوب بنم فعالده کور بنن بنگ سنک عکس اثر کدر چونکم  
سن بنم فعالم آینه سنده کندی فعالکی و آنارکی و مرآت صور نمده کندی  
عسکی کوردک کندی قتالکه جوش و خروش ایش و کرزی دخی کندی  
کندی که اور مشن و کندی کندی که فی الحقیقه مخلصه ایلکه طور مش سن شول  
برشیر کی که چاهه اشغه کندی کندی که عکسکی او کند بنگ خصمی ظن ایدنی  
نته کم اول شیر غاطیبتک قصه سی تفصیلا جلد اولده مرور ایدنی سندنخی  
ای امیر اول شیر کی بنم وجودم آینه سنده کندی عکسکی کوروب آنی  
غیری ظن ایدوب اکاحله قیلدک خبرک بوقه اول حله بی و جفایی سن به سکا  
قیلدک و بنم ننی ایدبیکمدن و نفعه متعلق کلام و ادابی جوق سوبلدیکمدن  
اینجوب بخصور اولدک دیدی ﴿ مثنوی ﴾ ننی ضد هست باشد بی شکی \*  
تاز ضد صدر ابداتی اندکی \* این زمان جز ننی ضد اعلام نیست \* اندر بن  
نسات دمی بی دام نیست) ای امیر بی شک ننی هسک ضد بدرتا کم ضد دن ضدی  
براز جق یله سن بوزمان ننی ضد الملکدن غیری اعلام بوقدر بونشاند دامت  
بردم بوقدر یعنی ای امیر بی شک و بی شبهه ننی وعدم اثبات وجودک ضدیدر  
(الاشیاء تعرف باضدادها) موجنبجه هرشی اصل ضد یله یلنور و منکشف اولور بن  
اکثرا کلامی ننی ایله ابراد ایلدم تاسن ضدی ضد دن بر مقدار یله سن مثلامن ندانم  
دیدم بویه دیکه مجازی اولان یلکی وجودمدن ننی ایلدم بوندن حقیقی اولان  
یلتکه ایدیکنی یله سن و بن نیست دیدم بوندن دخی مرادم ننی وجود مجازی  
ایلکدر پس بوندن دخی اثبات وجود حقیقی الملکی فهم قیله سن بوزمان بود نیاده  
ننی ضد ایلکدن غیری فی الحقیقه اعلام بوقدر مثلامعبود بالحق اولان خدای  
تعالی حضرت لر بنی بقوله اعلام و اثبات ایلک استه سک اولاباطل اولان آلهه ک  
جمله سنی ننی ایدوب لاله دیرسن اندنصرکه الا الله دیومستجمع جیع صفات  
اولان مسمی الاهی اثبات ایدوب اندن اعلام ایلرسن و هر نه شنی که حقیقده  
اعلام ایلک مراد ایلک بوزمان انک مجازی اولان ضدی ننی ایلکه اول شیک  
حقیقی بودر دیوسو یلکه اعلام ایدرسن الحاصل بونشسته عنصر به ده هیچ  
دامسز بر دم و بر قدم بوقدر ننی نفعه ملحق اولسه اثبات معنایی ثابت اولور پس  
معنی بونشسته عنصر به ده دام واردر دیک اولور و دامسدم مراد کوکل هر نه شنی  
ایل مقید اولور سه اولدر و مقید لک ضدی آزاده لکدر و حقیقت آزاده لک  
هیچ بر که به مبسر اولماز الاننی اغیار و ما سوی قیله و اولر دن اول اوله تا کم مطلقا دام  
اولار نشسته عنصر به دن آزاده اوله وزنده لک حقیقته وصول بوله ﴿ مثنوی ﴾



بی حجاب باید آن ای ذولباب \* مر کر ابکرین و بردر آن حجاب ( ای ذولباب اگر  
سکا اول محبوب بی حجاب کرک ایسه مر کی قبول ایله اول حجابی یرت یعنی اگر  
اول آفتاب جهاتابی کورمک واکابی حجاب و بی نقاب نظر جانی ایر کورمک  
ای لباب صاحبی سکا لازم ایسه موت اختیاری بی قبول ایله اول حجاب بشریتی  
ونقاب انانی چاک ایله تا کم اول حضرتک مشاهده جالی سکا مبسر اوله اولمکله  
آنک رؤیتنه جانت فرصت بوله که حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم یور مشارد  
\* انکم لن ترؤا ربکم عز وجل حتی تموتوا \* رواه الطبرانی فی السنه عن امامه  
﴿ مشوی ﴾ فی چنان مر کی که در کوری روی \* مرک تبدیلی که در نوری  
روی \* مرد بالغ کشت و آن بچی برمد \* رومنی شد صفت زنکی سترده \* خاک  
زر شد هیئت خاکی نماد \* غم فرج شد خار غمناکی نماد ( انجیلین بر مرک دکل بر قبر  
کیده سن بلکه تبدیلی اولان مر کدر که بر نوره کیدرسن مثلاً مرد بالغ اولدی  
و اول او غلبه خلق اولدی بر روی اولدی زنکیک صبغه سی بونولدی خاک التون  
اولدی خاکک هبتی قالدی غم فرج اولدی غمناکک خاری قالدی یعنی موت  
اختیاری آنک کی بر اولوم دکلدر که اوله سن و مقبره به کیده سن بلکه تبدیه  
منسوب اولان مر کدر که ظلمدن اولورسن و نوره کیدرسن ظلمناکک صفتک  
زائل اولمی اولمک و نوره واصل اولوب نورانیتله زنده اولمقدر مثلاً بر کوچک  
طفل مرد بالغ اولسه آنک بچه لکی اولور و اول مرد بالغ اولور و بر مثل دخی  
بر زنکی عربک سیاه رنگی قازنده و بونلسه صکره آنک بر بنه بیاض رنگ کلسه  
زنکیک رنگی کیدوب بر روی اولور مثال آخر خاک معدنه زرا اولدی پس آند  
خاکک شکلی قالدی مثال آخر بر آدم غمناک ایدی غم فرجه تبدیل اولدی  
غمناکک خاری قالدی پس بونلر هر بری حالت اولیدن اولدی حالت اخری ایله  
زنده اولدی پس بونلره مرک تبدیلی دینلدی ﴿ مشوی ﴾ مصطفی زین  
کفت کای اسرار جو \* مرده را خواهی که بینی زنده تو \* می رود چون زندگان  
بر خاکدان \* مرده و جانش شده بر آسمان \* جانش را ایدم بیالامسکنست \*  
کریم در روح او را نقل نیست \* زآنکه پیش از مرک او کردست نقل \* این بگردن  
فهم آیدنی بعقل \* نقل باشدنی چون نقل جان تام \* همچو نقلی از مقامی تا مقام  
حضرت مصطفی علیه السلام بوسیدن دیدیکه ای اسرار طالبی استر می سنکه  
مرده بی زنده کوره سن یعنی ای طالب اسرار سن بونی استر می سنکه بر باطن مرده  
و ظاهر ازنده بورر کسه بی کوره سن اول کسه باطن اولور و ظاهر ازنده لکی  
خاکدان اوزره کیدر باطن اول جله اخلاق بشریه ده اولمقدر و آنک جانی آسمانه  
عروج قیلمشدر آنک جانتک بودم بالاده مرتبه اعلا ده بر مسکنی وارد اگر

صورنا اولور ایسه و مرده اولور ایسه آنک روحنه نقل یوقدر زیر امرک صور بدن  
اول اول روح بشریه مرتبه سندن کندی عاقله نقل ایتمشدور و کندی اصله  
و مقاماته حالا بونشته عنصریه ده ایکن واصل اولمقدر بومعنی اولمکله فهم کاور  
عقله کاور دکل یعنی روحک بوجسمه ایکن کندی اصله نقل قلمی و مقامه  
واصل اولمی اولزدن اول اولمکله و مجازی اولان وجودنی محو و فانی قطفله  
فهم کاور و مدرک اولور و مجرد عقله بیلن (من لم یذق لم یدر) دیناشدر و فوت اختیاری  
ایله اولین و کندی اصله حالا بونشته عنصریه ده ایکن واصل اولین کسنده  
موت اختیاری ایله اولن و کندی اصله و مقامه واصل اولان اصحاب فضائلک  
مراتبی بیلن و سرلری و ذوقلری فهم قیلزلر انکیچون (و یعرف ذا الفضل ذووه)  
کلامی بومضایه مشاهد اولمقدر نعم اصلنی بولان و مقامه واصل اولان روحک  
بونندن نقلی اولور اما عوامک جانتک نقلی کی دکل بلکه بر مقامدن بر مقامه دک  
نقل ایلمک کی اولور (المؤمنون لا یوتون بل یقلون من دار الی دار) حدیث شریفک  
موجبیه خواصدن اولان مؤمنلر سجن دنیادن سرای آخرته انتقال و دار ضرور دن  
دار سروره ارتحال ایدرلر اما عوام ناس بویه دکلدر بلکه انلر دار دنیادن سجن  
عقبایه انتقال ایدرلر و دار سروری قویوب دار محنت و منزل قبور جانتک کیدرلر  
﴿ مشوی ﴾ هر که خواهد که بیند بر زمین \* مرده را می رود ظاهر چنین  
\* مر ابو بکر نقی را کو بین \* شدز صدیق امیر المحشرین \* اندرین نشأت نکر  
صدیق را \* تا بمحشر افزون کنی تصدیق را ( هر شول کسه که بوزمین اوزره کورمک  
استر بر مرده بی که ظاهر را بونجیلین بورر اول کسه به نقی اولان ابی بکر رضی الله عنهی  
کوردی که اول حضرت صدیق لقندن امیر المحشرین اولدی بونشته عنصریه ده  
صدیق حضرتلر بنه نظر ایله تا کم حشره تصدیق افزون ایله سن یعنی شول  
کسه که بر روزنده بر مینی ظاهر ده بر یوزنده اولان آدم بر بوریدی کی بورر کورمک  
استر اول کسه به سن جمیع ماسوی دن نقی و نقی اولان ابو بکر رضی الله عنه حضرتلر بنی  
کوردی نده کم بوحديث شریف بومضایه دلالت ایدر که پیوردی \* من اراد ان  
ینظر الی وجه میت یمشی علی وجه الارض فلیطرق الی ابی بکر \* وفقی روایة اخری  
فلینظر الی ابی قحافة \* اول حضرت صدیق جھتدن صوری و معنوی اولان  
محشرلرک امیری اولدی محشرین کدر ایله محشرلرک جعیدر و محشرلر دن مراد  
هم دنیاده اولان و هم آخرنده اولان محشرلر در و حضرت ابو بکر الصدیق  
رضی الله عنه بودنیاده و آخرنده اولان محشر و مجامعک امیری و سیدیدر بونشته  
عنصریه ده صدیق حضرتلر بنک وجودنه نظر ایله تا کم حشره جسدیه تصدیق  
زباده ایله سن اگر بونشته عنصریه ده صدیق کورمک نجه متصور در دیورسه



جواب اولدر که چونکم حضرت نبی علیه السلام (من اراد ان ينظر الى وجه ميت  
يعيش في وجه الارض فليتنظر الى ابني بكر) پوردي بواكلامه اقرار ايلك هماناني نشسته  
عنصر برده كورمك منزله سنده اولور ويا خود هر عصرده اول حضرتك سر نه  
مظهر نيجه صديق واردر انلردن برينه نظر ايله سك همان ابو بكر الصديق رضی  
الله عنه حضرتلری كورمش كی اولورسك وانی دخی ظاهر ازنده ونفسی مرده  
كوررسن و همانانی كوردك كی حشر اجساد اقرار و تصدیق زیاده قیلورسن که  
حق تعالی حضرتلری مرده بی احیا ایدوب بر یو زنده پورتمكه قادر ایدو كی  
یلورسن ﴿ مشوی ﴾ پس محمد صدق قیامت بود نقد \* زآنكه حل شد در فانی  
حل وعقد) پس حضرت محمد علیه السلام نقد یوز قیامت اولدی زیرا که حل وعقد فنا  
سنده حل اولدی قیامتك معنای بعد الموت نبی و اولق و حیات و اولق در معنوی و صوری  
اولغه منقسم اولور قیامت صوری هر کس اولد کد نصکره قبردن بعث اولوب حیات  
بولقد و قیامت معنوی بشریت صفتلردن بر صفتك اولسی وفانی اولسی و ائك  
بدلی صفات الهیه دن بر صفتك حیات بولسی اولور بر كسه جیع صفات بشریه  
بی ازاله ایدوب اوصاف الهیه ايله متصف اولنجه به دك قات قات مرده اولمش  
وقات قات زنده اولوب قیامت معنویه دن نيجه قیامت كورمش اولور زیرا  
اول مجازي و نفسانی اولان حل وعقدی فانی قیلدن محو اولدی تا مظهر حل  
وعقد حقیقی اولوب خلافت الهیه مرتبه سنی اكملت اوزره بولدی و بوجهانده  
امر حقله حل وعقد صاحبی اولدی انلك جله سنك افضلی و اكلی اولدی پس  
بواستبارله حضرت محمد مصطفي صلی الله علیه وسلم حالا نيجه نقد قیامت اولور  
﴿ مشوی ﴾ زاده ثانیست احمد درجهان \* صد قیامت بودا و اندر عیان )  
احمد علیه الصلوة والسلام حضرتلری جهانده زاده ثانیدر اول حضرت عیانه  
یوز قیامت ایدی یعنی حضرت احمد علیه السلام بوجهانده ابکی کره طوغشدر  
اولا بر کره والده سندن طوغدی و بو دنیا به کلدی و ثانیاً طبیعت مادرندن تولد  
قیلدی و ملکوت سمایه واصل اولدی پس اول حضرتك امتدن اولته واکا کال  
تبعیت ايله تبعیت قیلته هم لازم کلدیکه اول دخی ابکی کره طوغه تا کم ملکوت سمایه  
داخل اولته کم پور دیلر (لن یلج ملکوت السماء من لم یولد مرتین) چونکم اول  
حضرت هر تقدیر مرتبه به واصل ایه اتی تارك اولدی و صفات بشریه بی  
امانه قیلدی و حیات حقیقه ايله حی اولدی و حضرت حی و قیوم ايله قائم اواق  
مرتبه سن بولدی عیان و آشکارا اول حضرته نيجه یوز قیامت اولدی زیرا قیامتك  
معنای بعد الموت قائم اولق و حیات بولقد اول حضرت ایه صفت بشریه  
دن نيجه دفعه اولد کد نصکره حیات الهیه ايله زنده و اوصاف ربانیه ايله فرخنده

اولشدر ﴿ مشوی ﴾ زوقیامت راهمی پرسیده اند \* ای قیامت تا قیامت راه  
چند \* باز بان حال می گفتی بسی \* که زحشر حشر را بر صد صکی ) اول  
حضرتدن همیشه قیامتی صوره شلردر کانه بویه دیوای قیامت قیامت دك بول نقدردر  
اول حضرت زبان حالله چوقلق دیرل دیکه محشر دن حشری بر كسه صورری یعنی بی به  
اکتر ناس (متی قیام الساعة یار سول الله) دیو صورلردی اول حضرت خود عین  
قیامت کندیلری ایدی پس کانه اکادیرل ایدی که ای قیامت کبری قیامت صغریه  
دك نقدر زمان واردر اول حضرت دخی زبان حالله انلره چوقلق بویه در دیکه  
محشر دن حشری بر كسه صورری بی خود عین محشر معنوی ام سزه لازم  
اولان اصل بنم نه کونه محشر اولد یعنی بلك و نه کونه قیامت اولد یعنی عالم  
اولقدر بورایه مناسب اولان تحقیق و بوجهله لازم کلان تفصیل در دنجی دفترده  
تفسیر (یا ایها الزمل) سر خنده \* هر که کوید کو قیامت ای صنم ) بلك  
شر خنده هرور ایلشدر انده طلب اولنه ﴿ مشوی ﴾ بهر این گفت آن  
رسول خوش پیام \* رمز مو تو اقبل موت یا کرام \* همچنان که مرده ام من قبل  
موت \* زان طرف آورده ام من صیت و صوت \* پس قیامت شو قیامت رایین \*  
دیدن هر چیز را شر طست این ) بوندن اوزری دیدی اول خوش پیام اولان  
رسول مو تو اقبل موت رمزنی یا کرام یعنی اول رسول خوش پیام و پیغمبر عالی  
کلام علیه الصلوة والسلام بوسری اعلام و بونکنه بی افهام ایلیمکدن اوزری  
ای کرام موتوا قبل ان تموتوا رمزی دیدی و بوموتوا قبل ان تموتوا کلامك  
رمزی بویه دیک اولدیکه ای طالب حیات ایدیه اولان و قیامت معنویه نك  
هدیه سنی جست و جو قیلان کسه انجلین که بی اولزدن اول اولدم و مجازی  
اولان وجودی محو وفانی قیلدم اول طرف حقیقیدن بو قدر صیت و صوتی  
کتوردم و تحقیق مرتبه سنه یزدم پس سندنخی قیامت اول قیامت  
کور هر جبرك کور سنه بو شرطدر یعنی اگر قیامت معنویه بی کورمك استر  
سك و حشر روحانك مشاهده سنه نظر ایدرسك پس سکا دخی لازم کلدیکه قیامت  
اوله سن قیامت معنویه بی کوره سن و کندی وجود کده حشر اوله سن تا حشر روحانی  
نه ایدو کنی بیه سن و مشاهده قیله سن زیر اهر شیک حقیقتی کورمكه اول شیک عینی  
اولق شرطدر مادامکه بر شیک عینی اولیه سن اول شیک حقیقتی بلك وانی  
کابینگی مشاهده و معاینه قیلق مبسر اولمز ﴿ مشوی ﴾ تا نکر دی اوند اتی اش  
تمام \* خواه آن اتوار باشد با ظلام \* عقل کردی عقل را دانی کال \* عشق کردی  
عشق را دانی زبال ) تا کم اول اولیه سن اتی تمام بیلز سن کر کسه اول اتوار  
اولسون استرسه اول ظلام اولسون یعنی تا کم سن اول قیامت معنویه نك بالفعل  
کند بسی اولیه سن اتی با تمام بیلز سن استرسه اول اتوار اولسون استرسه اول



ظلام اولسون لایدر نوری بیلک استه سگ اول نور کصینی اولق کرک و بر ظلمتی هم بیلک  
استه سگ اول ظلمتک هم عینی اولق کرک در مثلاً اگر عقل اولسک عقلی کاله بیلور سن  
وعقل نه ایدر کنه عالم اولور سن و کذلک اگر عشق اوله سن عشقک یاغش فقیله لری  
بیلور سن زبال زباله نک جمیعدر زباله یاغش فقیله دیر لری الحاصل هر شبی  
حقیقتله بیلکه اول شینک عینی اولق لازمدر کرک بر شبی حقیقتله بیلک استه سگ  
انک عینی اولغه سعی ابله تا کم آتی حق البین بیله سن **مشوی** **کفتی**  
برهان این معنی مبین \* کریدی ادرالک اندر خور داین \* هست انجیر این طرف  
بسیار خوار \* کرید مرغی فنی انجیر خوار بن بومعنائک برهانی آشکارا و مبین  
سو بیلردم اگر بونک لایق ادرالک اولیدی بو طرفده انجیر چوق خوار و حقیر در  
اگر بر انجیر بیجی فنی ابریشور سه مبین بان بیندن قح میله صیغه مفعول اولمده جائز  
در وایان بیندن ضم میله صیغه فاعل اولمده جائز در بعض نسخه ده بسیار ابله  
خوار ماینده و او عاطفه واقع اولمده و معنی رنه دعوی واقع اولمده و تقدیر کلام  
بو طه دیمک کلسدرای طالب سن بومعنائک برهانی هر شینک عینی اولمده انی حقیقتله  
بیلور سن دیدیمک دعوائک عینی بن ظاهر و آشکارا سو بیلردم و آتی وضوح اوزره تعبیر و تقریر  
ایلردم اگر بومعنائک لایق ادرالک اولیدی و بوسری فهم ایلکه بر عقل طالب کلیدی  
بونی کا آشکار ایلک قابل اولور ایدی بو طرفده انجیر معرفت زیاده خوار و حقیر در  
اگر بوجانبه بر انجیر معرفت اکل ایدیجی خوش همان کلسه اکابو کونه معارفدن خدال  
و یرمک سهل و آسان ایدی زیرا بو طرفده علوم و معارف انجیر نه نهایت بو قدر  
و بین اسرار لطائف بوجانبه فنی چوقدر همان انجیر معارفی بیکه مستعد بر قوشک  
کلسه موقوفدر چونکم بوجانبه انجیر معرفت بیجی بر قوش کله انک هوشی بو طرفده  
انجیر معارفی فنی ارزان بو اور و بوسکونه معرفتله استدبکی کبی واصل اولور  
**مشوی** **در همه عالم اگر مرد و زنند** \* دیمدم در نزع و اندر مردند \* آن  
سخنشان را و صیغه شمر \* که پدر کوید در آن دم با پسر \* دوکلی طالع اگر مردل  
و اگر زنلدر دیمدم نزعده و اولمده در لری انلرک سوزلری و صیلور عدایله که پدر  
پسرینه اول دمه سو بیلر یعنی عالتک دوکلی برنده اگر مرد و اگر زن هر تقدیر  
و ارایسه دیمدم بونلرک جله سی حالت نزعده و اولمده و فانی اولمده در لری  
شو اعتبار ابله که عالم جمیعاً اضراد اراض ابله ایکی زمانده باقی دکلدر پس جله  
اشیا مجدد الا مثال و منعاً قب الاشکالدر طرفه العینده جمیع اشیا منعدم  
اولوب فی الحال انک مثالی الله تبارک و تعالی ایجاد ایلر پس بواشیاء مستمر شکل  
کور بنور نه کم بونک تحقیق جلد اولده خر کوش حکایه منده \* آن زبیری مستمر شکل  
آمدست \* بیتک شرحنده مرور ایلدند و آنده طلب اولنه پس بوعالم اگر حقیقتله نظر

اولمده هر آنده فانی اولمده و ینه فی الحال حیات بولمده و حشر اولمده خال  
دکلدر چونکم قضیه بونک کبیر بوعالمده نقد ذکور و انث و ارایسه دیمدم  
حالت نزعده و اولمده و فی الحال ینه حیات بولمده و اول حالت اوزره موجوده  
اولمده در موت اضطراری کلتجه به دک پس سن انلرک اول سو بیلدکاری سوزلری  
و صیلور عدایله ته کم پدر کندی پسرینه اول حالت نزعده سو بیلر و اوام و قنه  
قریب اولمده کندی اوغله و صیلر ایلر اگر چه بو هر دم اولان حالت نزعی  
مشاهده ایلکه قادر اوله من ایلک یاری کل آت قریب موجبه هر کلتجی  
کلتش طوت و هر اوله جنی اولمش فرض ایت چونکم جمیع مردوزنک مرده و فانی اولمی  
محققدر سن انلره مونه قریب اولمش و حالت نزعده و شوب جان و یرمکه مشغول اولمش  
کسلر کبی نظرایت **مشوی** **نابروید عبرت و رحمت بدین** \* نابروید یخ بغض و رشک  
و کین \* تا کم بو نظر سیبیله عبرت و رحمت به تا کم بغض و رشک و کینک بیخی  
منقطع اوله سن بوعالمده اولان مردوزنک جله سنه باعتبار مابوول ابله حالت نزعده  
کلتش و اولمکه قریب اولمش نظرایله تا کم سکا بوجهلدر بر عبرت کله و بوجهل نک  
اوزرینه سنک قلبکده مرحمت و شفقت به حتی سنک بونلره اولان بغض و عدایتک  
و حسد و کینک اصلی و کوی درونکدن منقطع و منقطع اوله و بو مردوزنه سنک  
قلبکده اصلاً بغض و حسد قلوب بونلره نظر مر حمله نظر ابدنلردن اوله سگ  
**مشوی** **نوبدان نیت نکرد اقربا** \* ناز نزع او بسوزد دل ترا \* کل آت آت  
آرا نقدان \* دوست رادر نزع و اندر نقدان \* سن اول نیتله اقربا که نظرایله  
تا کم انک نزعندن سنک قلبک یانه یعنی سن کندی اقربا و تعلقاتکه دخی انلری  
حالت نزعده اولمش و اولمکه قریب کلتش نیتله نظر ابله تا کم انک هر برینک نزعندن  
و مرده اوله جفندن سنک قلبک انلره یانه عندالغفل هر کلتجی کلجیدر و هر اوله  
جق اولمش حکمنده در سن انی نقد بیل دوستی حالا نزعده و نقدده بیل یعنی جله  
مخلوقانک و جمیع اقربا و تعلقاتک فانی اولمی و شربت موتی نوش قلبی مقرر در  
سن انلره همان حالا فانی اولمش دیونظر ابله زیرا هر کلتجک وقوعی متحقق  
اولدقد نصکره همان سن آتی حالانقد اولمش طوت و جله دوستلریکی دخی بنمش  
و کلتش فرض ایت و کندیکی دخی اصحاب قبولدن عدایله **مشوی** **وزغرضها**  
زین نظر کردد حجاب \* این غرضها را برون افکن زجیب \* و ریاری  
خشت بر عجزی نیست \* دانکه عاجز را کزیده معجز نیست \* عجز زنجیر نیست زنجیرت  
نهاد \* چشم در زنجیرنه باید کساد \* و اگر غرضلر بو نظر دن حجاب اولور سه  
بو غرضلری چیپکدن طشره براق و اگر بو غرضلری جیب درونکدن طشره  
کیدر مکه قادر دکل ایلک فوری بر عجز اوزره طورمه بیل که عاجز ابله بر کزیده  
معجز وارد و عجز فی المثل بر زنجیردر اول سکا زنجیر قودی اوسنی زنجیر قودی



دعك دخی و جهدر جشمی زنجیره نه آچق کر کدر زنجیره وصف ترکیبدر  
 زنجیر قوی بی معنایه یعنی اگر خلق عالمه بو کونه نظر الی کدن وانلری حال مرده  
 وفانی کور مکن اغراض نفسانیه و مقتضیات جسمانیه سکا حجاب  
 اولورسه و سنی بوروتدن منع قیلورسه بو ضرری جیبدر و نکدن طشرآت  
 تا کم حقیقت کاری مشاهده ایلکه قادر اوله سن و اگر اول ضرری جیبدر و نکدن  
 طشره کنور مکه قادر دکل ایسک فوری برعجز اوزره توقف قیله بلکه بونی پیل که  
 هر عاجز الیه بر کزیده عاجز ایدیمی وارد هر چه برکسه بلامعجز عاجز اولق احتمالی  
 بو قدر بهر حال عاجزی بر عاجز ایدیمی وارد و فی الحقیقه اول معجز قادر و قوی  
 اولان خدای تعالی حضرت تبارک و تعالی بر عجز فی الملک بر زنجیر کبدر اول قوی و قادر  
 اولان خدای تعالی عجز زنجیر بته قودی و عجز زنجیری سنک وجود که اوردی پس لازم  
 کلدیکه چشم قلبی سنک وجود که زنجیر عجزی قوی بی خدایه آچه سن و بو عاجز  
 و فی الحقیقه ضعیف و فقیر اولان مخلوقدن اول قوی و قادر اولان بادشاهک درگاهنه  
 التجا بدوب قاجه سن ﴿ مشوی ﴾ پس تضرع کن که ای هادی زیست \*  
 باز بودم بسته کستم این زجبت \* سخت ترا فرستده ام در شرف قدم \* کانی خسرم  
 ز قهرت دمدم \* از نصیحتهای تو کر بوده ام \* بت شکن دعوی و بنکر بوده ام ( \*  
 پس اول بادشاه لم یزله تضرع الیه و بویه دیوسویه که ای هادی زیست یعنی  
 ای معیشت و حیاتک هادیسی بن آچق و آزاده ایدم حالا عجز و قصور الیه بنده و عقید  
 اولدم بوندن الهی بن قدمی شرمه نصبت ایشلکه محکمرک صفتشم و ذنب و خطا  
 بولنده ثابت قدم اولشم تحقیق سنک قهر کدن بن دمدم خسرمده ام که بنده ایمان  
 تحقیقندن و عمل صالحدن اثر و مایه بو قدر و ایمان تحقیق صاحبی اولین و عمل صالح  
 قیلان انسان ایسه تحقیقا خسرا نده اولور نه کم حضرت قرآنده ( و الله صر ان  
 الانسان لني خسر الا الذين امنوا وعملوا الصالحات ) دیکله بو معنایه اشارت یوردک  
 الهی بن شول بدتر و ایزم که سنک نصیحتلر کدن کرا اولشم و سنک کلام مجید که  
 بنده لک ایچون یوردیغک مواظظ نافعه دن تغافل و تعامی قلمشم و بی بهره قالشم  
 صورتا بت صبی دعوا سن ایدوب مناده بکر اولشم یعنی بحسب الظاهر لا اله الا الله  
 دیکله جمیع باطل اولان آلهلری کسر و نفی ایتک دعوا سن قیلور ایکن بحسب  
 الباطن ( افرابت من اتخذ الهه هوا ) آیتک مفهومه داخل اولان هوا پرستلر مرده سنه  
 داخل اولشم دی و کندیکی مجرم و عاصی یلوب بو کونه تضرع و مناسحات الیه  
 دعك اولور ﴿ مشوی ﴾ یاد صنعت فاضل تبارک و تعالی \* مرک مانند خزان  
 تو اسل برک \* سالها این مرک طلبات میرد \* کوش تو یکه جنبش می کدر ( \*  
 سکا صنعی یاد ایلکمی فرضت یا خود مرکی یاد ایلکمی فرضت زدر مرکی یاد ایلک

فرضت زدر زیرا مرک مانند خزان و سن اصل برک کی سن صنعتده صساد ضله  
 اوقنوب ناخطاب ایچون اولق اولدر اگر چه فتح صادله اوقنوب ناخطاب ایچون  
 اوله دخی جائزدر و صنع یعنی مصنوع اولوب یعنی بویه دعك اولور که ای غافل  
 سکا بو مصنوعاتی یاد ایلکمی واجبدر و باخود سکا کندی صنعکمی یاد ایلک  
 واجبدر و باخود موت و فنا می یادوتد کر ایلک واجبدر موت خزان بلی کبدر  
 و سن برک و بارک اصلی اولان یخ و شجره کی سن چونک خزان بلی  
 کی اولان با داجل کله سنک شجر وجود کدن بالکله برک و باری و کار و کرداری  
 دو کروشنی جله کار و کردار دن عاری و خالی ایلر پس سکا و بهار عمرک آخر اولسنی  
 و با دفنائک خزان بلی کی کلسنی و سنی مرده و پزمرده قیلسنی یاد ایلک سکا لازمتر  
 کابی و فرضت اولدی ( بیت ) آنا اولدی که آخر اوله نو بهار عمر \* برک خزان  
 دوفسه کرک روی لاله رنگ \* آخر مکانک اوله کرک جرعه کی خاک \* دوران الدن  
 ارسه کرک جام عیشه سنک \* آدم اودر که آینه وش قلبی صاف اوله \* سینه که نیلر  
 آدم سنک کینه پانک \* نیجه ایام و سالدر که بو موت و فنا طبلن چالارسنک کوشک  
 بیکه حرکت ایلر یعنی نیجه شهرور و اعوامدر که بو موت و فنا کوشه صیت و صدال  
 ایلر با خصوص که مرده را و کجه مؤذلو و حده لاشیریک له دیوسویلر ولیکن سنک  
 کوش هوشک بو آوازه لری ایشتیوب و آخر دم برایش ایتوب حفظ نفس و هو او هوسه  
 مشغول اولور سن چونکم بیک اجل کله و سنک بو غازی ایدق قیله اول زمانه سنک  
 کوشک بی وقت استماع ایلکه باشلر و وجودک آخرت ایچون کار ایلکه بی محل  
 حرکت ایلر ولیکن اول حینه بیکه حرکت ایلک چوقلق نفع و فائده سی اولر  
 و شمدی غافل او اوب عمری ضایع قیلانه اول حینه تدارک خالده قیله ﴿ مشوی ﴾  
 گوید اندر نزع زجان آه مرک \* این زمان کردت زخود آگاه مرک \* این کلوی مرک  
 از نعره گرفت \* طبل اوبشکافت از ضرب شکفت \* ورد قایق خویش را در یافتی  
 \* رمز مردن این زمان در یافتی ( بو کونه غافل حالت نزعده جان و دلدن آه مرک  
 دیرای غافل مرک سنی کند کدن بو زمان آگاه ایددی بو بنده غافلدن مخاطبه التفات  
 وارد و مصرع ثانی استفهام اوله دخی جائزدر بو تقدیر اوزره بو کونه غافل  
 صحیح زمانده مرک و فانی فراموش ایدوب مرک و فانی یاد ایلر شول دمکه حالت  
 نزع دوشه نزع حائده جان و دلدن آه من الموت دیر و اول حینه بیکه عمری ایچون  
 نیجه حسرت و غمیر ای غافل سنی موت کند کدن بو زمان آگاه ایددی سبسنک  
 بو زماندن مقدم عقلت قسده ایدی و موت صیت و صد داشتی و نعره و آوازی  
 بو زمانه دک ایشتمدی مرک کلوسی نعره دن طوتلدی ضرب عجبیدن انک طبلی  
 بارلیدی بو بنده استعاره تخفیل و اوردن اول طریق اوزره موت بر شخص نعره زن



متره سه تنزیل اولمش و زیاده محکم طبل چالچی مرده تشیل قیلنشدن یعنی ای موت وقتان قافل موت بو خاق عالم هر ساعت شولقدر نعره اورد و یونلره ایها الناس بدن آگاه اولک دیوتنبیه ونا کیدر قیاب چاغر که بوغازی بر نعره اوردن طوتلق مرتبه سینه وارمش و کوج طبلانی اولقدر محکم چالمش که انک صجیب و غریب اولان ضربندن ایفاظ و تنبیه ایچون چالدیغی طبل پاره لک مرتبه سنی بولمش اما سنک قولقه که انک صداسی کیرمش و سنک جانکه آنک پند و نصیحتندن اثر ایرمش سن کندیکی دنیوی و نفسانی اولان دقایقه اوردمش و مختلط قلمش سن وادلک رمزندن قافل اولمش سن انکچون اولمک رمزنی بوی وقت اولان زمانده بولمک و حالت نزع دوشد که موت نه ایش بیلدک اما بوندن اول عمر تازینی ضایع قیلدک و یهوده یره انک و بونک موتی ایچون کر یان اولدک و طاقت اندیش اولمک مغفل و جاهل قالدک

تشییه مغفلی که عمر ضایع کند وقت مرگ در ان تنکاتک توبه واستغفار کردن  
کیرد و بتعزیه داشتق شیعه اهل حلب هر سالی در ایام عاشورا بدر وازه  
انطاکیه و رسیدن غریب شاعر از سفر و رسیدنکه این غریب بوجه تعزیه است

بوسرخ شریف شول بر مغفلاک تشیه اولنسی و تشیل قیلنشدن سیدر که عمر تازینی صبت بره ضایع ایلر و مرگ وقتی اول تنکاتک اولان زمانده و زیاده ضیق اولان وقتی امانده توبه واستغفار ایلمکک طوتر اهل حلبک شیعه سنک هر ییلده ایام عاشوراده انطاکیه قاپوسنک در واز سته تعزیه و ماتم قاملرینه و اول حالده سفردن بر غریب شاعراک ایره سیدر و اول شاعراک سوال ایلمه سیدر بویله دیوکه بوغر بو و فغان نه تغزیه درو کیمک ایچوندر و شیعه طائفه سنک اول شاعره جواب ویرملرینک یاننده در که نظم شریفده مسطور در

مثنوی روز عاشوراهمه اهل حلب  
باب انطاکیه اندر تابش کرد آید مردوزن جمعی عظیم  
ماتم آن خاندان دارد مقیم ناله و نوحه کنند اندر بکا  
شیعه عاشورا برای کر ملا  
بشمرند آن ظلمها و آماج  
کز برید و شمریدان خاندان نعره هاشبان مبرود  
دوویل و وشت برهمی کرد همه صحرادشت  
عاشورا کونی جمیع اهل حلب انطاکیه قپوسنده  
اخشامه دکن مردوزن بر عظیم جمع ادلوب و بریره جمع کلور و اول جمع اول خاندان نبوتک مقیم ماتمی طوترل خانداندن مراد بونده  
حضرت امام حسین و انک اهلی و اولادی او اور که کر بلاده شهید اولدیله  
بکاده ناله و نوحه ایلرل شیعه طائفه سی عاشوراده کر بلا ایچون یعنی کر بلاده  
شهید اولان حسین و انک اولادنه محبت ایلرلندن اوزی و شیعه طائفه سی عاشورا کونی

برره جمع ادلوب نوحه و فغان ایلدرل اول ظلمری و آماجاندلری شمار ایلدرل که اول خاندان نبوت یزیددن و شمرذی الجوشندن کوردیلر نه ظلمرونه کونه آماجاندلر کوردیلر سه اول کون بونلر آنی عد و شمار ایلدرل و مرثیه لر اوقوردل و انلرک سرگذشتنی ذکر قیاورلر انلرک ویل و وشته نعره لری کیدر وشت و اولک قحیله صداعتنا سینه در یعنی بونلرک یا ویلی دیلمکه وصیت و صدا ایلمکده نعره لری واقع اولور دوکلی صحرای و دشت بونلرک نعره لرندن پراولور و ناله و فغانلر ایلله طول

مثنوی یک غریبی شاعری ازیه رسید  
روز عاشورا و آن افغان شنید  
شهر را بکذاشت و آن سواری کرد  
قصه جست و جوی آن هیهای کرد  
بر غریب شاعر عاشورا کونی بولدن شهر حلبه ایرشدی و اول شیعه نکه انطاکیه قپوسنده اولان فریاد و فغانی ایشندی شهری ترک ایتدی یعنی شهره کتمکدن فراغت ایدوب اول جانبه رأی ایتدی و شیعه طائفه سنک طور دقلری جانبه کندی اول هیهایک وهای و هوایله اولان فریاد و بکاتک جست و جویینه قصد ایتدی

مثنوی برس و برسان می شد اندر افتاد  
چیت این غم بر که این ماتم فتاد  
این رئیس زفت باشد که مرد  
ایچنین مجمع نباشد کار خرد  
نام او القاب او شرح دهد  
که غریب من شما اهل دهید  
چیت نام و پیشه و اوصاف او  
تا بگویم مرثیه زالطاف او  
مرثیه سازم که مر دشاعرم  
تا از بجا برک و لالتکی برم  
اول شاعر افتاد و طلبده بتور دیکنی صوران و سوال ایدن کسه کی صوره صوره کندی راست کلدیکنه دیردی بوغم ندر بوماتم کیمه واقع اولدی  
بو اولو عظیم رئیسدر که اولدی بونجیلین مجمع کار خرد اولمز بهر حال بو مجمع بر سبی وارد بر بوقدر ناله و بکانهی یره دکلدر آنک نامنی و اول وفات ایلین رئیس شهرک القابی بکاشرح و برک زرا بن کوبک غریبی ام و سز اهل قریه سز غریب اولان حقیقت کاره واقف دکلدر کر کدر که ای اهل قریه بن غریبه بو کارک حقیقتندن خبر و بر سز اول وفات ایلین رئیسک نامی و پیشه سی و اوصافی ندر تا کم انک الطافندن اوزی مرثیه دوزمکه بن مر دشاعرم تا کم بو یردن ازیق و بشی ایلتم یعنی اول مرثیه بی سو یلمکله و اول رئیسک اوصافی تعیر ایلدیکم سیله بو مجمع بن بر مقدار طعام و غذا الم و اول رئیسک جانی ایچون خیر دعای قیل دیدی

مثنوی آن یکی گفتش که هی دیوانه  
تونه شیعه عد و خانه  
روز عاشورانی دایکه هست  
ماتم جانی که از فرنی بهست  
پیش مؤمن کی بود این غصه خوار  
قدر عشق کوش عشق کوشوار  
پیش مؤمن ماتم آن پاک روح  
شهره تر باشد صد طوفان نوح  
اول بریسی بو جله دن اول شاعره خطاب ایدوب دیدی هی کشتی دیوانه مبسن سن شیعه دکل عد و خاندان رسول مبسن



روزها شورایی مکر بطریقیست که وارد بر جانک مائی که اول برقرندن به در یعنی جان منزله ستند اولان حضرت امام حسینک مائی بطریقیست که اول جان و با خود انک مائی برقرندن یکدر مؤمن اولان کسه لک او کنده بو غصه و غم چن خور و حقیر او اور کوشک عشق مقداریدر کوشوارک عشق کوشوار کو به به دبرل بونده حضرت امام حسیندن کنایت اولور و کوشدن مراد حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم اولور مثلاً بر کسه لک بر حبیبی اولسه اول کسه کندی حبیبک کوشنی تقدیر سورسه اکاتعلق ایلین کوشواری دخی اولقدیر سورس حضرت حبیب اکرمه بر کسه تقدیر عاشق ایلسه اول حضرت کوشوار منزله ستند اولان حضرت امام حسین رضی الله عنده دخی اولقدیر عاشق اولور محبک کوشنه محبت قبلان مشهوره ثلدر کوشوارنه دخی قباور مؤمن اوللرک او کنده اول روح پاکک مائی و اول جکر کوشه مظهر سر اولاکک عضه و غی صد طوفان نوحدن مشهور تر در پس سن انک مائی بتامک وانک ایچون بکا وانین قطامک عجز در دیدی و بونوع اوزره اول شاعره وافر طعن و توبیخ ایلدی

نکته گفتن آن شاعر جهت طعن شیعه حلب

مثنوی گفت آری لیک کودور یزید کی بدست این غم چه در اینجارسید چشم کوران آن خسار ترا دید کوش کران آن حکایت راشید خفته بودستید تا اکنون شما که کنون جامه در بید از مرا پس عزرا خود کنید ای خفتگان زآنکه بدمر کبست این خواب کران شاعر اول خطاب و خطاب ایلین شیعه به بو گونه جواب و ربوب دیدی بلی بیاورم بو کون حضرت امام حسینک شهید اولدینی عاشورا کونیدر لکن قتی دور یزید بو غم و ماتم چن اولشدر و یلور مین نه عصرده ظهوره کلسدر نه عجب بویره کیچ ایرشدی بو خسارت که سز انکچون ماتم طویر سز نامه معلوم و نامه مشهور اولان خسارت اردن دکادر اول عصرده اولان خسارتی کورلرک کوزی کوردی صاغر لک قولخی اول حکایتی اشندی یعنی اول خسارت بر مرتبه ظاهر و آشکارا اولدیکه حتی کور اوللرک کوزی آتی کورمک مرتبه سینه ایرشدی و اول حکایت کابلده شولقدیر نحر بر اولندی و خلق ایچنده اولقدیر سو یلندیکه آتی صاغر اوللرک قولخی اشتمک مرتبه سینه واردی مکر که سز بوزمانه دک باتش و او یومش سز تاشندی سز جامه کزی عزرا و ماتمدن اوزری بر تار سز و بو قدر زماندن بری بکن مصیبه اعتبار ایدر سز ای خفته در مضی ماضی چونکه قضیه بویه در پس عزرا و مائی کندی اوزر بکره ابلک اغار سکر کندی بکر ایچون افلاک زبرا که بو خواب کران بر رامن اولومدر و بو غفلت مفرطه

بر قیج

بر قیج حالتدر اغلیوب فر باد ایلر سکر بوندن اوزری اغلیوب فر باد ابلک بو خسه اول روح حالیک شهید اولد یغنه و کندی مقامسه رحمت قیلد یغنه نیچون ماتم طویر سز دیدی مثنوی روح ساطاتی ز زندانی بچست جامه چه دریم و چون خابیم دست چونکه ایشان خسرو دین بوده اند وقت شادی شد چو بشکستند بند سوی شادروان دوات تاختند کنده و زنجیر را انداختند ای شیعه ساطاتی اولان روح بر زنداندن صیحه دی جامه بی نیچون بر تلم و نیچون ال چکنیم بو وجه اوزره ساطاتیده اولان بانسی اولوب ساطاتی روحک صفی اولشدر اما با وحدت ایچون اولوب روحه مضاف اولسه دخی جائزدر بو وجه اوزره معنی بر ساطاتک روحی بر زنداندن صیحه دی یعنی زندان طبیعت و سجن بشریتدن خلاص اولدی انک خلاص اولسیچون نیچون جامه جاک ایلر و نیچون المزی چکنر چونک اول ساطاتلرک هر بریسی دین خسروی اولشدر شادیلک وقتی اولدی چونک بدی صدیلر یعنی سرور و شادیلک وقتی اولدی چونک بدی صدیلر دوات شاد و انک جائینه چایدیلر کندی و زنجیری آندیلر شادروان بساط کیره دبرل کتیده ایاق باغنه دبرل بونده سسلرک ایاقه اورد قلری طومرق معنسه در یعنی چونک بدی صدیلر دولت و سعادت حقیقی بساطتک جائینه سرعت ایتدیلر و شتابله کتیدیلر پای جانلرنده اولان کندی و زنجیر لوازم بدی آندیلر و باره باره ایتدیلر مثنوی روز ملکست و کاش و شاهنشهی کرتوبیک ذره از ایشان آکهی ورنه آ که برو برخو دکری زآنکه در انکار نقل و محشری بدل و دین خرابت نوحه کن کهنی بیند جز این خاک کهن ملک و شاهنشاهلق و کاش کونیدر کاش لطافت و خوبی معنسه در یعنی انلرک شهید اولوب روح شریفلرک بو عالم طبیعتدن رحلت ایلنسی ملک ابدی و خوبی سرمدی کونیدر و شاهنشاهلق موصیبر اکر سن مراتب علیه سندن رذره قدر آگاه ایلک و اگر آگاه دکلسک پوری کندی که افله زبرا که نقلک و محشرک انکارنده سن یعنی اغلق سنک کندی ایچون انفعدر زیر اسن بو دنیادن آخرته نقل ایلک و محشر و نشر اولنک و هر کس جز اسنی بولنک انکارنده سن وار کندی خراب اولان دینک و قلبک اوزره نوحه ایلک که سنک قلبک بواسی خاکدن غصیری عالم کورمز یعنی بو کهنه اولان عالم خاکدن غصیری به نظر ایر کورمز پس انک کبی دل و دین اوزره نوحه ایلک لازمدر مثنوی ورمی بیند چرا نبود دلبر پشت دار و دل سبار و چشم سیر در رخت کوازی دین فرخی کر بیدیدی بحر کوکف مخفی آنکه جویدید آب را نکند در یغ خاصه آنکه دین آن دریا و میغ و اگر سنک خراب اولان قلبک نقل و محشری کورر ایلسه و محشرده اولان

بر قیج



دولت و سعادت نظر ابر کور رسنه نیچون دلیر اولمز و نیچون پشت دار و دل سپار  
و چشم سیر اولمز پشت دار ارقه طویلی و دل سپار کوکل اصمراچی و چشم سیر  
کوزی طوق دیکدر و لیکن پشت دار توکل و اعتماد و دل سپار تفویض و تسلیم  
و چشم سیر قناعت قیلقدن و غنی قلب اولقدن عبارت اولور و تقدیر کلام بویه دیک  
اولور که چونکم سنک قلبک محشرده اولان دولت و سعادت کورر نیچون اول  
جانبه دلیر اولمز و نیچون حضرت حقه اعتماد و استناد ایدوب توکل قیلز و نیچون  
کوکل اگا و رمز و اصمراز و نیچون غنی القلب اولوب حرص و طمع ندن اجتناب  
قیار سنک یوز که دین باده سندن فر خلق قنی اگر سن بحری کوریدک کف سخی  
قنی یعنی اگر سن بنم دینم وارد و بن دین شرابی نوش ایدلردنم دیک سنک  
یوز که دیک فر خلقندن و فرور و نغسندن علامت و اثر قنی که سیمای خود باطنده  
اولان اوصاف و خصایلدن مخبر و معرف اولور (سیمای قنی و جوههم من ارا السجود)  
آیتی بومنایه دلالت قیلور و الظاهر عنوان الباطن کلامی دخی بومنایه هم شاهد  
اولور اگر سن بحر حقیقتی کوریدک سنده جود و محال قنی اول کسه نهی  
کوردی آبی نشنه لدن دریغ اینز علی الخصوص اول کسه که اول دریای میخی  
کوردی یعنی باخصوص که بر کسه حق تعالی ک دریای فیضه و سحاب کرم  
و لطفه نظر ابر کوردی اول کسه عطشاندن آبی دریغ اینز و محتاج اوللری منع  
ایدوب بخیل و ممک اوللری بولک کتر

تمثیل مرد حرص نایبند رزاق حق را و خزان رحمت اورا بعموری که  
در خرمکاه بزرگ بادانه کندی می کوشد و میجوشد و می لرزد و بنجیل  
می کشد و سعت آن خرمن را نمی بیند

بوسرخ شریف حق تعالی ک رزاق قلفنی و دخی انک خزان رحمتی کورمین مرد  
حرصک شول بر موره تشیه اولتمسک و تمثیل قیلتمسک بیاید که اول مور اولو  
و عظیم خرمکاهه بر کندی دانه سنی ایلر اول دانه اوزره جوش و خروش ایلر  
وزیاده حرصندن انک اوزرینه لرزان اولور و نجیل و سرعتله آتی خانه سنده چکر  
اول خرمک و سعتی و زیاده و فرتنی کورمز منوی مور بردانه بدان لرزان  
بود که زخر منهای خوش عیان بود می کشد آن دانه را با حرص و بیم  
که نمی بیند چنان چاشنی عظیم (موردانه اوزره اول سیله لرزان اولور که خوش  
خرمنلردن عیان اولور یعنی خوش اولان خرملری کندیدن مور بردانه اوزره  
حرص اولور و اول دانه اوزره لرزان و اضطراب قیلور اول دانه بی نیجه حرص  
و خوفله چکر که اول مور انجیلین عظیم بر چچی کورمز و انجیلین یوک خرملره

نظر ابر کورمز باخصوص که اول مور بردانه بی بر سنده دن بر سنده به وار نیجه به دک  
یسه اگا کفایت ایلردی نه کم طبیعت حیوانه عالم اولان حکما بویه دیکلردن که بر مور  
بریلدن بر یله دک بردانه بی یسه دو که دهمز مع هذا اول بردانه به قناعت ایتوب  
زیاده حرصندن نیجه دانه لر جمع ایدوب اول جمع ایلدیکی دانه لر با بهض حیوانه  
غدا اولور و با خود برالتند چور و یوب قیلور منوی صاحب خرمن همی  
کوریدک می ای زکوری پیش توم دوم شی \* توزخر منهای مان دیده \*  
که بدان دانه بجان پیچیده (صاحب خرمن سوبلر که می مور حرص ای  
کورلککدن سنک او ککه معدوم و لاشی شیدرسن بزم ارزاق خرمنلردن همان  
آتی کورمشین سن اول دانه اوزره جان و دل ایله طولاشمش و صارلکسین  
منوی ای بصورت ذره کیوان را بین \* مورلکی روسلیمار این \*  
تونه ابن جسم توان دیده \* واره می از جسم کر جان دیده (ای صورنده ذره  
کیوانی کور یعنی ای صورتا حقیر و صغیر اولان بواستای و کیوانی کور که حق  
تعالی (وفی السماء رزقکم و ما نعدون) پیوردی سن مورلکسن پوری سلیمانی کور  
یعنی سن بر حقیر و ضعیف قریحه سن پوری سلیمان حقیقتی کور که اول نقد خدم  
و حشم و خورنده به مالکدر سن همان بوجسم دکل سن سن اول دیده سن که  
انسان دیده منزله سنده در جسمدن کیرو قورتلور سن اگر جانی کورمش ایسک  
یعنی ای صورتا مور ضعیف کی اولان انسان همان بوجسم دکل سن بلکه سن  
دیده کائنات و چشم موجودات منزله سنده سن جسم کورمکدن قورتلور سن  
اگر جانی کورمش ایسک کر کدر که نفس ناطقه به اقبال ایده سن وانک فضائلی  
استکمال ایسک طریقه کیده سن همان نفس ناطقه ایله انسانن جسمه انسان  
دکل سن کافال البستی (بیت) اقبل علی النفس واستکمل فضائلها \* وانت  
بالنفس لا بالجسم انسان \* با خادم الجسم کم تسعی لخدمته \* انطلب الربح فیما  
فیہ خسران \* منوی آدمی دیدست و باقی کوش و پوست \*  
هرچه چشمش دیده است آن چیز اوست (هرنه بی که اتی کوز کورمشدر اول  
شی اودر یعنی انسان کوزدر و کورمکدن عبارتدر جسم انسانیده کوریمی و یلیچی  
و ادراک قیلیمی نوره آدمی دینور و باقی و ما عدا اولان لحم و پوست و اعضا  
و جارج و اعصاب و استخواندر آدمینک بصر بصیرتی هرنه کوردی و هرنه شی  
ادراک قیلدیه اول شی آدمینت قیمتی و اول آدمی هم اول شی قدردر الحاصل  
آدمی هرنه شی کوروب بیادی واکا محبت و همت قیلدیه همان اول شی ایله  
وزن اولنور و قدر و قیمته آنکه برادر منوی کور را غرقه کندیک  
خرمزم \* چشم خرم چون باز باشد سویم \* چون بدر باره شد از جان خرم \* خرم



باجهون برآرد اشتم) کوهی رخم تمدن غرقه ایلر خک کوزی بم جانبته چونکم  
کشاده اوله چونکم جان خدن دریاه یول بوله خم جیگونه عربده و غلبه کتور  
اشتم لغته بر قاج معنایه کلور بونده عربده و تحکم و غلبه معنایه مراد او اور  
یعنی مثلا بر کوپک کوزی چونکم دریا جانبته کشاده اولسه و دریا دن اکا همیشه  
مدد و معاونت کسه اول برکوب آبدن بر عظیم کوهی غرق ایلر چونکم کوپک  
جانبندن و درویندن دریاه یول اوله اول کوپک فی المثل بر عظیم نه ره نیجه تحکم  
و غلبه کتور ایه کذلک بر انسانکده دیده جانی دخی دریای حقیقت جانبته  
همیشه کشاده اولسه و اکا اول دریای حقیقتن دائم مدد و معاونت کسه اول  
انسان طاقا کبی نیجه وجود صاحبزنی غرق ایلکه قادر او اور شه کم حضرت  
موسی علیه السلام طایغ کبی اولان فرعون توابعیله بیله غرق ایلدی چونکم  
بر کسه ک درویندن دریای حقیقتن یول اوله و دریای حقیقتن انک دروینده همیشه  
مدد و معاونت کله اول کسه بود نیاده جیگونه سرایت اولان و آب عقل و فهم له  
طولان کسه به غلبه و تحکم ایلر ﴿ مشوی ﴾ زان سبب قل گفته دریا بود \*  
هر چه نطق احدی کو یا بود \* گفته اوجله در بحر بود \* که دالش را بود در  
دریا نفوذ) اول سیدن قل گفته دریا اولدی هر نه بیکه نطق احدی کو یا  
اولدی اول حضرتک گفته سی جله در بحر اولدی که اول حضرتک قلبک دریاه  
نفوذی اولدی نفوذ ذال هیچ ایله او نفوذ و بود اکا قافیه اولفدن اوری ذال  
هیچ ایله او نفوذ لسان عجمده دال ذال او فتنی و ذال دخی دال او فتنی جازدر  
یعنی دریاه متصل اولان خم جیگونه غالب اولدیغی و طاقا لری غرقه قیادیغی  
سیدن هر نه کلامی که احد علیه السلام حضرت ترینه منسوب اولان نطق سو یلجی  
اوله اول قول گفته دریای حقیقی او اور و آتی حق تعالی حضرت لری اول حضرتک  
دروینده وحی قیور (وما نطق عن الهوی ان هو الا وحی بوحی) آیت کریمه سی  
بومعنایه شاهد او اور اول پیغمبر علیه السلام گفته سی جله بحر حقیقتک  
درلری و جواهر لری ایلر که اول حضرتک قلب شریفک دریای حقیقتن یولی  
و وصولی اولدی و دریای حقیقتن اول حضرتک قلبه همیشه فیض و مدد  
کادی پس انک مبارک دهانندن جریان ایلین پیایع حکم حکم الهی اولدی  
وانک لسان شریفندن ظهوره کلان احاطت قدسیه به کلام الهی دینادی  
﴿ مشوی ﴾ داد دریا جور زخم ما بود \* چه عجب در ماهی دریا بود)  
دریا نک داد و عطاسی چونکم خم آبدن اوله یا خود معنی دریا نک دادی چونکم  
بزه مضاف اولان خدن اوله نه عجب بر ما هید دریا اوله خدن مراد حضرت  
رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اولور و ماعربی او اورسه آب و عجمی او اورسه

بزه مناسبه اولور و ما هیدن مراد خواص بحر حقیقت اولان ولی کامل اولور  
و تقدیر کلام بویه دیک اولور که دریای حقیقتک داد و عطاسی چونکم بزم  
جسمزدن اولان و یا خود بزه متعلق اولان رسول علیه السلام خم وجودندن  
اولدی و اول حضرتک وجود شریفندن بری و قدر فیوضات الهی ظهوره کادی  
عجب کادر که ماهی بحر حقیقت اولان برولینک باطنده دریا اوله شه کم (لایسمنی  
ارضی ولا سمائی ولكن یسعی قلب المؤمن التقی التقی الوریع) حدیث قدسی یعنی  
بومعنا بی مؤید او اور و ماهی بحر و حقیقت اولان عبد کمالک وجودنده دریای حقیقتک  
او ادیفته بو کلام قدسی دلالت قیور ﴿ مشوی ﴾ چشم حس افسرده بر نقش  
مر \* نس می بینی و اوم - سقر) چشم حس نقش مر او زره افسرده سن اتی مر  
کور سن اول مستقر کورر مردن مراد بو عالم صور بدرتش تانک ضعیله تواشدن  
مخفقدراش مصرع اواده اولان مره عائد او اور و اوضیری بیت اولده اولان دریای  
حقیقتک ما عیسه عائد او اور تقدیر کلام بویه دیک اولور که حس کوزی بو مر  
خلق اولان عالم صورینک نقش و نیکاری اوزره طوکش و باطن صور و اشکالی  
کور میوب انک ملکوتندن و حقیقتن اعمی قائمدرای ظاهر بین وای بی یقین سن  
بو مر خلق اولان عالم صورینک نقشه کورمکه مر کورر سن و اول ماهی بحر  
حقیقت اولان انسان کامل بو عالم صورینک ملکوتنی و حقیقتی کورمکه اتی مستقر  
کورر بو عالم صورینک نفوش و اشکالنه نظر اولسه مر و وفاتی و زاندر اما چشم  
حقیقت بینله باطنه و حقیقتن نظر اولسه معدن و مستقر در پس حقیقت بین  
اولان انسان بو عالم باطنه و حقیقتن ناظر اولوب مستقری کورر و حالا بو عالم صورده  
معدن حقیقتن نظر ابر کورر ﴿ مشوی ﴾ این دوی او صاف دید احوالست  
ورنه اول آخر آخر اولت) بوا بیکلک احوال اولان دیک و صفایدر بو خسه  
اول آخر آخر اولدر یعنی کوپی غیری و دریای غیری و بو عالم ظاهری  
غیری و عالم باطنی غیری کورمک احوال اولان کورمه نک و صفایدر که احوال اولان  
کوزهنوز دخی مغایرت و اثبتندن پالک وری اولمشدر لابد چشم احوال خلیفه بی  
غیری و مستحقانی غیری و عالم ظاهری و عالم باطنی غیری کورر دیده حس سرایی  
آب صافی و نقطه جواله بی دایره کورر بیکی کی مع هذا بویه دکلدر بلکه اول سراب  
بر نمایشد و مرئی اولان دایره اصلنده بر نقطه در و احوالک دخی ریشی بر کورمسی  
غاطدر پس حقیقتن خلیفه مستحقک عیندر و بو عالم ظاهر عین باطندر و عالم  
باطن هم باعتبار ظهوره عین ظاهر در و بو اعتبار اوزره اول عین آخر و آخر عین  
اولدر (هو الاول والاخر والظاهر والباطن) آیت کریمه سی بومعنایه شاهد  
و ادلدر زیرا حقیقتن ظاهر الله و باطن الله و اول الله و آخر الله عین ظاهر شده



باطن و عین باطنی ظاهر در عین آخریت اول و عین اولیت آخر در ( بیت )  
 هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن \* بجزایا و یامن هو کسی دیگر نمی دانم \*  
 پیورد قلمی بیت شریف هم بومی اوزره دلیل باهر در و شیخ اکبر رضی الله عنه  
 حضرت تریک فتوحات مکیه ده سبحان من اظهر الاشياء وهو عین هوسا دیدکاری  
 قول ودخی ( بیت ) فی کل شیء آیه \* تدل علی انه واحد ) پیورد قلمی  
 بیت هم بوفوی اوزره برهان ظاهر در و بویک و بوفولک تحقیقی جلد اولک و اوائله  
 قریب وزیر حکایه سنده \* تو وجود مطابق فانی نما \* بیتک شرحنده مرور باشد در  
 انده طلب اوله و احول دو بین اولفدن و بوعلمه و سره انکار قیامدن حذر قیانه  
 ﴿ مثنوی ﴾ هی زجه معلوم کرد داین زبیت \* بعث راجو کم کن اندر بعث  
 بحث \* شرط روز بعث اول مردنست \* زآنکه بعث از مرده زنده کردنست )  
 هی بوعلم ندن معلوم او اور بعثدن معلوم اولور بعثی استه بعث خصوص سنده بحث  
 ایله روز بعثک شرطی اول اولمک در زبیت مرده دن زنده ایلمک در بعث افتده  
 برندن برنسته بی قو پاره نه دیر قیامت انکچون بعث دیدلر که هر کس مقبره سندن  
 قو پار یابو حیات بولور و قائم اولور اما بعثه اول اولمک شرط در زیر اولمجه  
 و مقبره ده نیجه زمان مدفون اولمجه بعث اولق و حیات بولاق احتمالی بوقدر  
 پس بعث دخی عند المحققین ایکی قسم در بری بعث صور یدر که اول موت اضطراری  
 ایله بوجسددن اولد کدنصرکه و قبره داخل اولد قدنصرکه قبردن بعث او اوب  
 حشر اجساد اولور قیامت کبری کسری و حقیقی اول کون ظهوره کلور  
 و حقایق هر کسه اول کون عیان و آشکار اولور و بری دخی بعث معنوی یدر که سالت  
 موت اختیاری ایله اولد کدنصرکه و فانی اولد قدنصرکه و مجازی اولان وجودی  
 قیدندن نجات بولد قدنصرکه و انوار ذاتیه ایله نیجه مدت مدفون اولد قدنصرکه  
 الله تبارک و تعالی حضرت تری آتی ( آخر ج بصفتی من رآک رآتی ) قولک مفهومی  
 اوزره مرتبه فنادن مرتبه بقا بالله صفات الهیه ایله منصف اولد بی حاله  
 بعث و اخراج ایلمر پس اول سالت بومر تبه ده بقای الهیه ایله باقی و حیات ربانیه ایله  
 حی اولور و هر نه قبلور سه همان حضرت حقه قبلور بومر تبه ده او اشیا بی حقدن  
 غیر و حق اشیا دن غیر کور من بلکه خلقی حقه قائم و حق مرآت وجود  
 خلافتده ظاهر و مجلی کور و بر کثرت کورر که فی الحقیقه عین وحدت در  
 و بروحدت کورر که کثره اشیا ده نمایان اولمدر پس بومر تبه ده اکا ظاهر عین باطن  
 و باطن عین ظاهر و آخر عین اول و اول عین آخر کور نور و بوعلم بعث معنوی ایله  
 بولور و بصر حقانی ایله مشاهده قیلور انکچون بویک ایله بوعلمک معلوم  
 و بوسرک مفهوم اولمسه طریق نه ایدو کنی طالب لره تعلیم ایدوب پیوردر هی طالب

بوعلم ندن معلوم و بوسرندن مفهوم او اور در ایستک بعث معنوی دن معلوم او اور  
 مادامکه بوجود مجازیدن اولیه سن و کیر و فنا مرتبه سندن بعث اولیه سن بوعلم  
 سنک معلومک اولز پس بوعلم اگر سکا معلوم اولق کر کسه معنوی اولان بعثی  
 ایسته و بوبعث خصوص سنده عقلکله بحث ایله بوجود اندر مجرد عقله و بوندن  
 بحث ایتمکله بیلنر بلکه بالفعل بعث اولفله بیلور تنه کم روز بعثک اسراری دخی  
 مقبره دن بعث اولد قد نصرکه بیلور و مشاهده قیلور روز بعثک شرطی اول اولمک  
 اولد بیگی کی بعث معنویک دخی شرطی اولاموت اختیار یله اولمک و بوجود مجازی  
 قیدندن خلاص اولمقد در زیرا که بعث مرده دن زنده ایلمک لکدر مادامکه سن  
 موت اختیار یله اولیه سن معنی منبعت اولز سن و مادامکه معشاده بعث اولیه سن  
 بو ذکر اولان علم لدنی و سر الهی نه دیمکدر بیلنر سن اگر بونی بیتک استرک بونک  
 شرطی و طریق بعث اولمقد در و افنای وجود قیامدر معلومک اوله ﴿ مثنوی ﴾  
 جله عالم زن غلط کردند راه \* کر عدم ترسند و آن آمدن شاه ) جله عالم بوسیددن  
 بول غلط ایتمدیلر که انلر عدمدن قور قور و او پناه کلدی عدمدن مراد بونده  
 عدم اضافدر که مراد وجود مجازیدن فانی اولمقد در یعنی جله عالم بوسیددن بولی  
 بتور دبلر و غلط ایتمدیلر که انلر بونی اولمقد در و افنای وجود قیامدن قور قور و حال  
 بو که اول بوقلق انلر پناه کلدی و انلر ملجاء و ماوی اولدی پس سعادتله زنده  
 اولق اسنین کسبه ارادته اولمک لازم اولدی تنه کم ( مت بالاراده تحیی بالسعادة )  
 دیندی و محبوب حقیقه و اصل اولق اسنین کسبه بی نفسی و انانیتی محو و فانی ایلمک  
 واجب و لازم اولدی کافال المغربی ( بیت ) من یطلب فی الحب من حب وصال  
 \* من غیر فناء نفسه فهو محال \* ان نتهی ان تبلغ و صل المحبوب \* دع نفسك فی الدرب  
 و تقدم و تعال ﴿ مثنوی ﴾ از کجا جویم علم از ترک علم \* از کجا جویم سلم  
 از ترک سلم \* از کجا جویم هست از ترک هست \* از کجا جویم سبب از ترک دست )  
 علی قندن استر ز ترک علمدن و سلمی قندن استر ز ترک سلمدن هستی قندن طاب  
 ایلمر ترک هستدن سبی قندن طلب ایلمر ترک دستدن یعنی حقیقه بیلکی و علم  
 الهی ایله عالم اولغی قندن طلب ایلمر کندی ترک بیلدیکنی ترک ایتمکله و فنا بولنه  
 کتمکله ( مصرع ) بیلدیکندن کچمین عرفانه اولز آشتا \* دیمشدر لایب بوعلم  
 لدینک طالبی اولان کسه کندیکنک مجازی و رسمی اولان علی ترک ایلمک  
 استر تا کم صفای دل حاصل اوله و بوعلم شریفه واصل اوله و کذلک صلح  
 حقیقی بی دخی ترک صلح نفسانیده دیله مک کرک مادامکه نفسله و شیطانله  
 و اهل نفسله و احزاب شیاطین ایله برکسه نک صلی اوله اول کسه صلح حقیقی  
 ندر یله من و حضرت حقه و انبیا و اولیا علیهم السلا میله صلح قبله من



ووجودی قتل استیلم در اینک ترك وجود مجازی ایلمکن استك كرك مادانكه  
 بووجود مجازی هستی موهومی برنده اوله وجود حقایق الهی و مجازی اولان  
 وارائی برکسه ترك ایلمجه حقایق اولان وارائه اولکسه واصل اواز پس هستی  
 حقایق طالبی هستی مجازی ترك و فنا ایتمک بولور ترك وجود ایتمک وجود  
 حقایق صاحبی اولور حقیقت باغک سینی بر قتل استیلم در اینک دستي ترك  
 ایلمکن استك كرك مثلا برکسه بوعالم صوریده بر باغه کبرسه و برالما آغچی اوزر  
 بر نجه الما کورسه لابد آتی المغه برال لازمدر که السز اول المای المی میسر اولر  
 اما حقیقت باغک عکسدر برکسه حقیقت باغنه کیرمک استسه اولارک وجود  
 ایلمک استر اندنصر که اول حقیقت باغک الماسی المغه ترك دست ایلمک استر البه  
 کنديك دستي و قدرتی و نصرتی و ارزعم ایلمن کسه اول معنوی و حقایق اولان  
 سبی المغه قادر اولر از کجا جویم سبب بر بنده بعضی نهمده از کجا و بیم دست  
 واقع اولشدر لکن اصح اولان اولک بدر مشوی هم توانی کردیام  
 المین \* دیده معدوم بین راهست بین ) ای نعم المین اولان پادشاه هم سن قادر سن  
 معدوم بین اولان کوزی موجود کور یچی ایلمک یعنی ای کوزل معاونت ایلمچی  
 خدا معدوم کور یچی کوزی موجود کور یچی ایلمک سن قادر من بو خلافتك  
 کوزلی جیعا فی الحقیقه معدوم اولان شیلری موجود کوررل و حقیقتده موجود  
 اولنی دخی معدوم کوررل الهی سن شول کوزل همین سنکه بو خلقك معدوم  
 کور یچی کوزل بی موجود کور یچی ایلمن سن مشوی دیده کواز عدم  
 آمد بید \* ذات هستی راهمه معدوم دید ) بر کوز که او عدمدن بید و ظاهر  
 کلدی وارلق ذاتی دوکلی معدوم کوردی یعنی بر کوز که اول کوز اصلنده عدم  
 ایدی عدم نصرکه وجوده کلدی و ظاهر اولدی اول ظاهر کوزی هستی  
 حقیقتك ذاتی دوکلی معدوم کورر و حقایق اشیا بی هم کوره بیوب معدوم صانور  
 اما بو موهومی و مجازی اولان وجودی موجود و باقی کورر لابد حقیقت بین  
 اوله بیوب غلط کورمکن خالی اولر مکر اول کوز مبدل اوله و نور الهی ابله منور  
 اولنی مرتبه سنی بوله مشوی این جهان منظم محشر شود \* کرد دیده  
 مبدل و انور شود \* زان نماید این حقایق ناتم \* که بر بن خامان بود فهمش  
 حرام ) بو منظم اولان جهان محشر اولور اگر ایکی کوز مبدل و انور اوله اول  
 سیدن بو حقایق ناتم کور بنور که بو خامان اوزره انك فهمی حرام اولور یعنی  
 بو منظم و مرتب اولان جهان محشر اولور و سراز و حقایق بوعالمده هم ظهوره  
 و صیانه کاور اگر ایکی کوز غلط کورمکن خلاص اولوب تبدیل اوورسه  
 و نور حقه منور اولوب بو اشیا به اول انور اولان کوزله نظر قیاورسه نتم

حضرت رسول صلی الله علیه و سلم اوغلانی زید ریاضته تبدیل دیده قیلوب  
 انك كوزلی انوار الهی الهم نور اولدقد نصرکه بوعالمده محشری کوردی و احوال  
 آخرته نظر ابر کوردی نتم ( مکائی نظر الی اهل الجنة یشعرون فیها و انظر الی  
 اهل النار یتعادون فیها ) دیدی و حضرت نبی علیه السلام اکا حیات قازم یوردی  
 و یونک تحقیق جلد اولک آخرته قریب مرور قیلدی و حضرت علی کرم الله وجهه  
 و رضی الله عنک ( او کشف الغطاء ما زددت یقینا ) پیورملری هم بومعانی مؤید  
 اولدی اول حضرت حقایق اشیا و احوال دار عقبی شول مرتبه ظاهر و پیدا  
 اولش که اگر غطا کشف اولسه اکا مور اخرویه و حقایق کونیه دن بر یقین  
 زیاده اولیه و اول حینه حقایق تمام کورمک کلیدی انکی چونکه اول حضرت  
 حقایق کونیه بی بالتام و الکمال بود نیاده مشاهده قیلشدر بو حقایق اشیا  
 بوعالمده اهل حس اوللره و همان صورته قیللره انکی چون ناعم کور بنور که  
 بو خام اوللره و کمال مرتبه سن بولیوب اسرار حقیقتدن محروم قیللره اول حقایق  
 فهم ایلمک بود نیاده حرام اولدی و بالتام حقایق مشاهده ایلمک انلره یوم آخرنده  
 میسر کلدی اما اولر دن اول بعث اوللره و نور حقه بو اشیا به نظر قیللره حقایق  
 اشیا بود نیاده حالا کشف اولوب بالتام کورندی اما هنوز دخی بو وجود مجازی الیه  
 زنده اوللره بو حقایق فهم ایلمک حرام اولدی و یونلر بونعمت و لذتدن محروم  
 قالدی مشوی نعمت جنات خوش بردوزخی \* شد محرم کرچه حق  
 آمد سخی \* در دهانش تلخ آید شهد خلد \* چون بیود از وافیان در عهد خلد  
 خوش اولان جناتك نعمتی دوزخی اوزره محرم اولدی اگر چه حق تعالی سخی  
 کلدی اول دوزخینک دهاته شهد خلد تلخ کلدی چونکم عهد خلدده و افیلردن  
 اولدی بیت اول سوال مقدره جواب اولدی کانه سوال لازم کلور دینه و هاب  
 مطابق و جناب حق فیضنده خود بخول بو قدر اول خاملره دخی بو حقایق تمام  
 کوسرسه و انلره دخی بونعمندن و برسه اولر میدی جواب پیوررل اگر چه حق تعالی  
 حضرتلری سخی و جواد کلدی و انك فیض و عطا کسترلکی شایه بخلدن پاک  
 و مژده اولدی ولیکن دوزخه منسوب اولان قوم اوزره خوش اولان جنات طایفهك  
 نعمتلری محرم اولدی انکی چونکه انلر جناتك نعمتلرینه تحصیل استعداد ایلمدی  
 زیرا ( الخیثات الخیشین و الخیشون الخیشات ) آیتك مفهومی اوزره جهنم که  
 فی الحقیقه جای خیشدر خیشلر ایچوندر و خیشلر دخی انکی چوندر ( و الطیبات  
 للطیبین ) آیتك موجب اوزره جنات دخی فی الحقیقه طیباند طیب و طاهر اوللر  
 ایچوندر طیب و طاهر اوللر دخی انکی چوندر برکسه دخی هنوز خیش ایکن  
 بلا استعداد نعم طیبی استسه و حق تعالی اکا و برسه اول نعم طیبهك اهل دخی



خیثاته اهل اولان كسه به اول طبیب اولان نعمتاری ایر کورسه اول خیثاته اهل اولان خیث اول نعم طبیه بی قبول قلیه وانی اخذ و تناوله دخی قادر اولیه ابدی بلکه خلد برینك شهد و سگری اول خیث اولان دوزخینك دهاته تلخ کلبیدی و اول شهد و سکردن استکراه قلیدی چونکم خلد برینك عهد نده و طر بقنده و اقلردن اولدی و عاشقار و صادقلر کی اولدی و انك بولنه سلوك قلیدی پس اول خلد برینك نعمتندن و لذتندن هم ذوق المدی و لذت بولدی حالا بودنیاده شول جاهل و غافل اولان كسه ل که جنان جنانه متعلق اولان علوم و عرفانی اولیا و عرفا انلر عرض ایلمسه ل و كلک بومعارف یقینه و نعم روحانیه دن اکل ایدك دیو سولسلر انلر نعم روحانیه نك و ادواق جنانیه نك اشتراستندن فرار ایدرلر و جهنم کی اولان نفسلرینك مرادی و مقتضای جانبیه کیدرلر چونکم اولیا و عرفا رضی الله عنهم دخی بواهل هوا و ارباب دنیا نك كند یلرینك متاعنه عدم رغبتلرین کوره ل و بونلرک فانی اولان دنیا نك متاعنه میل و محبت ایلد کارینه نظرا بر کوره ل انلرک بوطائفه به روحانی اولان متاعی و ربانی اولان ذوق جانی و علوم و عرفانی و یرمه و بیع اتمکه میل و رغبتلری اولز **✽** مشوی **✽** مر شمارا نیز در سودا کری **✽** دست کی جنبه چو نبود مشتری **✽** کی نظاره اهل بخریدن بود **✽** آن نظاره کول کردیدن بود (تحقیقا سزه دخی آتی اهل دنیا سودا کرلکده چونکم مشتری اولیه ال فین حرکت ایلر نظاره فین المقلقه اهل او اور اول نظاره کول طو لملقلقه اهل اولور بونك ابکی مصرعنده بيله اولان نظاره نظر ایدیمی معنانه در اصلنده تشدید ایلد در وزن ایچون مخفف او فتور و مصرع نایده اولان نظاره کوله صفت او اور و کردیدن لفظانندن مقدم مضاف مقدر اولور اهل کردیدن تقدیرنده اولور مصرع اولده اولان اهل بخریدن بومعنا به دلالت قبول و تقدیر کلام بویه دیمک او اور تاجر ان معنوی و خواجکان بازار حقیقینك حقانی اولان متاعلری طالب و راغب اولیان اهل دنیا و اصحاب هوا به و یرمه و انلرله بیع و شرا ایلکه میل و رغبتلری اولز و بونکه انلرک دخی الیری وارمز تحقیقا ای اهل دنیا سزه دخی اگر مشتری اولسه بیع و شرا وقتنده مجرد متاعلری نظر ایدیمی اولان احقه اول متاعلری و یرمه الکر فین وارر و قبلکر اکا فین میل و رغبت قبول بازار ایچره مجرد اسباب و متاعه نظر ایدیمی كسه آتی المقلقه فین اهل اولور اول کول اولان نظر ایدیمی بازار ایچره دوغملککه و طو لملقلقه اهل اولور و بازاری کوشه بکوشه طو لملقوب دکانلرده اولان ساعه و متاعی سیر قبول و کند یستی مشتری شکنده قوبوب آتی بونی خریدار اولسه مشغول او اور **✽** مشوی **✽** پرس رسان کین بچند و آن بچند **✽** از بی تعبیر

وقت و ریشخند **✽** از ملولی کاله بچند و از تو **✽** نیست آن کس مشتری و کاله جو **✽** کاله را صد باردید و باز داد **✽** جامه کی چود او چود باد (اول کول اولان نظر ایدیمی بازار ایچره صورارق سوال ایلد رک بویه دیو که بومتاع نیجه به و اول متاع قاج افجه به تعبیر وقتنده و ریشخنددن اوزری ملولقندن سندن کاله استر اول كسه مشتری و کاله جو دکلدر یعنی بازار ایچره دور قبلان واکا و بونکا ناظر اولان کول بازار ایچره بونجه به در و اول متاع قاج افجه به در دیو وقتی بچور مکدن اوتوری و بازار کانه ریشخند و استهزادن اوزری دکان بدکان کزوب صوره صوره طو لانور و سیر و دور قبولر بونکونه کول سندن متاعی ملولقندن استر بویه کسه فی المثل و فی الحقیقه صحیح مشتری و کاله جو دکلدر بلکه همان انك دکاننه واروب متاعلریه مشتری اولانی کند بینه عادت قشدر و انك بونك متاعنه لاغله مشتری اولمشدر بونك کی بی معنی اولان زواند روز کار کاله بی صشدبار کوردی و کبرو صاحبیه و یردی جامه اوله جق متاع و قاشی اول یاده فین او بولدی اول باد هوا و او بولدی اطلس و قاش الا ن صحیح مشتری جامه اوله جق قاشی برایکی کره او بولدرد کد نصکره افجه سن و یروب آتی آلور اما صحیح مشتری اولین یاده و بی معنی کوه زلک ایدوب بر نیجه دفعه او بولدرد کد نصکره بر نیسنه بی بهانه ایدوب آخر آتی بینه المز **✽** مشوی **✽** کوفدوم و کرو فر مشتری **✽** کومزاح کنکلی و سر ستری **✽** چونکه در ملکش نباشد حبه **✽** جز بی کنکل جه جوید حبه **✽** در تجارت نیستش سرمایه **✽** پس چه شخص زشت اوجه ساینه) فنی مشتری نك قدومی و کرو فری فنی کنکلی و سر سری اولان كسه نك مزاحی چونکم اول سر سر بونك ملکنده برجه اولیه کنکادن غیری برجه بی نه استر انك تجارتده بر سرمایه سی بوق پس انك زشت اولان شخصی نه بر ساید نه مزاح لاغله دیرل و کنکل دخی لاغله و کوه زلکه دیرل کنکاید اولان یانه بیه اولق و مصدر به اولق هم جائزدر سر سری عبث و بیهوده لکه دیرل و تقدیر کلام و توضیح مرام بویه دیمک او اور که بر بازار بر مشتری نك کلکی و کرو فر قلیسی فنی و بزه بیهوده و بی سرمایه اولان کوه زلک لاغی و کوه زلکی فنی که بویا بکسنك مایبندده مناسب بوق و تفاوت فنی چوقدر چونکم اول بیهوده اولان کوه زلک ملکنده بردانه و برجه اولیه کوه زلک ایلکدن و لاغ قیاقندن غیری برجه بی اول نیجه استر برجه و جامه بی اول بیهوده و بی سرمایه استر الا کوه زلکدن اوزری و عمرن کچوروب اتی و بونی استهزا قیلقندن و مشتری کور نمکدن اوزری ایلر چونکم بر یاده و بی معنی اولان کوه زلک تجارت و بیع و شرا قیلقنده بر سرمایه سی اولیه بلکه مرادی انك همان کوه زلک اوله بویه خیث زشت و قبیح اولان شخصی



نه و بر کولکه نه انک شخص فیجی الیه بر کولکه نک فرقی بوقدر بواصله  
 کولکه سی کو کچک دیرل بونلک بازار کانه فائده سی بوق وزحقی قتی بوقدر  
 بو کونه کسه لک دکان او کنده فارلی اولسندن غیری و مشتری کورینوب و یهوده  
 به کوه زک قیلیمسندن دکان او کندن کتمی و غیری به قصد و عزیمت ایتمی  
 بازار کانه هر وجهه انفع و اولیدر کذلک بو طریقت و حقیقت بازارنده دخی بو کونه  
 نیجه کوزلربی معنی و یهوده چوق بی مایه لر واردر که کندی بلربی متاع علم  
 و معرفت مشتری اولق شکند و کاله اسرار و حکمته خریدار اولق هیئتند  
 کوسر درل و کلوب بازار حقیقته کیرلر و صاحب مقام اولان ر بازار کان اخروی  
 و خواجه معنویک متاع و حکمته و ذوق و معرفت مشتری کورینوب کوه زک  
 قیلورلر زمانه نصیره اندن فراغت ایدوب بر آخر مقامه کیدوب واروب اول  
 مقام صاحبی اولان صاحب دولک متاعه مشتری اولق و آنی آلق شکند  
 کورینورلر مراد لری همان تضییع عمر اولوب فی الحقیقه انلک متاعه مشتری  
 اولد فلرندن ماعدا آند و بوند عمر لری ضایع ایدوب یهوده به کرمکندن  
 و کوه زک قیلیمندن خالی اولورلر بو کونه زواید روزگارک بر نیجه کلمسندن و انک متاع  
 علم و حکمته مشتری اولسندن کلمسی و مشتری اولماسی نیجه و جوهله اولیدر  
 زیرا بویه نفوس ضایعه نک ملکند و رجه قدر دانش اولیه و طریقت بازارنه  
 راز حق سرمایه الیه کلمه انک شخص زشتی ندر و بر سرمایه ندر بویه کوه زک  
 شخص فیجندن بر کولکه نیجه و جوهله یکدر پس ای طالب اسرار الهی وای  
 خریدار علوم و حکم ربانی اگر بو بازار طریقت کک و متاع حکمتی و کاله اسرار  
 و معرفتی المی استر ایسک بو بازاره سرمایه الیه کل اگر بوند سرمایه سز کور  
 ایسک دستاری طولد بر عمر سن و بو متاعلردن بر متاع الهی سن (یت) ای نهی  
 دست رفته در بازار + ترست بر نیآوری دستار **مشوی** مایه در بازار این  
 دنیا ترست مایه انجا عشق و دو چشم ترست \* هر که اوی مایه در بازار رفت \*  
 عمر رفت و باز گشت او خام و رفت (مایه بودنیانک بازارنده سیم و زر در مایه اند  
 عشق و دو چشم زدر هر شول کسه که بازاره بی سرمایه کندی عمری کندی  
 و او حرارت خام کیر و دوندی یعنی بودنیانک بازارنده مایه سیم و زر در بودنیانک بازارنده  
 بر کسه سیم و زر سز بر متاعی الفه قادر اوله من و بی سرمایه بر بازار کندن بر کاله بی  
 بر مشتری اشتراقه من و طریقت بازارنده سرمایه عشق و محبت و ابکی اغلر کوزد و  
 و سوزدر بر کسه نک اغلر کوزی و عشق و سوزی اوله بو بازار طریقتندن بر متاع  
 آله من و بازار کان معنوی اولان عز بزلدن هم چوقلق نفع بولمن الحاصل شول  
 کسه که بو بازار طریقته سرمایه سز کندی یعنی سرشک دیند سز و سوز سینه سز

و عشق و محبت سز قصد و عزیمت ایدنی انک عمری بپانه کندی و اول قوری خاماک  
 و پنجه لکله کیر و دوندی و تهی دست بر شینه و اصل اولوب کالول کندی  
 منزله بشی (اولک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فار یحت تجارتهم و ما کانوا  
 مهتدین) آیت کریمه سزک مفهومی بو کونه لک حقیقته دیشلدی **مشوی** \*  
 هی بکابودی برادر هیچ جا \* هی چه بختی بهر خوردن هیچ با (هی قنده ایدک  
 ای برادر دیشک هیچ جادیر هی یکدن اوزی نه بشوردک دیشک هیچ جادیر  
 بابونده شور بامه ناسنه در بو بیتک هر مصرعی هم سوال و هم جواب اولور و تقدیر  
 کلام بویه دیمک اولور که بو بازار طریقته تهی دست کیدن و بی سرمایه قصد  
 و عزیمت ایدن کسه به اگر سن دیشک هی برادر قنده ایدک و نه یرده کز سن اول  
 سکاسان حاله جواب و ربوب دیر هیچ یرده ایدم یعنی هیچ نفع و فائده سی اولین  
 یرده ایدم دیر و دونوب اکادیشک یکدن اوزی بو آندک نه بشوردک و اطعمه  
 روحانی و اغذیه نور ایدن کندی روحک ایچون شیده نک نه بشوردک اول سکادر  
 هیچ شور با سن بشوردم و کندی بی معنی و بی فائده اولان یرله دوشوردم اصلا  
 کندی روح و قلبم ایچون هیچ بر شور بای نورانی و غذای روحانی پنجه ایدم میوب  
 شوبله محتاج و کدا و بی نوا و بی غذا فالدم دیر **مشوی** \* مشتری شونا بچند  
 دست من \* لعل زاید معدن آبت من) مشتری اول تابنم المخلده به بنم بو کلو  
 اولان معدنم لعل طوفه آبت آبتن افطنند در آبتن بو کلو اولغه دیرل معدنندن  
 مراد بوند در و ندر و لعلدن مراد جواهر معانیدر و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که  
 ای طالب اسرار الهی وای راغب متاع حکم ربانی صحیح مشتری اول تا کم بنم  
 بدعقل و دست لسانم اول نورانی و ربانی اولان متاعلری و بر مکه حرکت قیل  
 اند نصیره بنم جواهر معانی الیه بو کلو اولان معدن درونم سکانه معنوی و درر  
 روحانی طوغوره تا کم اول لعل روحانی بی المغله غنی القلب اوله سن و کز لا یغنی نه  
 ایدو کنی بیه سن و کدا چشم اولفندن و خلقه عرض احتیاج قیلفندن قورنله سن بلکه  
 نیجه محتاج و کداره دخی منفعت رسان اوله سن **مشوی** \* مشتری کرچه که  
 سست و بار دست \* دعوت دین کن که دعوت وارد دست \* باز بران کن حجام روح  
 کبر \* درره دعوت طریق نوح کیر \* خدمتی میکن برای کرد کار \* با قبول  
 ورد خلقات چه کار) مشتری اگر چه سست و بار در دعوت دین الیه که دعوت  
 وارد در بازی بران الیه حجام روحی طوت دعوت بولسد طریقی نوحی طوت  
 کرد کار حضرت لرندن اوزی بر خدمت الیه خلافتک رد و قبول الیه مکانه کار وارد  
 بو خطاب علی طریق التجرید کندی نفس شریفه اینه اولسده جاز و حسام  
 الدین افندی حضرت لرینه اولسده جاز و هر عصرده مرشد راه اولان و دین



حقه دعوت قبلان اصحاب حکمته و از باب علم و معرفت اولیای دوازده جز در پس تقدیر کلام و توضیح مرام بویه دینک اوور که ای صاحب علم و معرفت وای مالک کاله حکمت اولان مرشد یوزمانده مشتری اولتر اگر چه سست و باردایسه ده سن انله منع دینی عرض ایلکدن و کاله یقینی کالوک الوک دیوسو بیلکدن فارغ و بری اوله سن دین مینه بو خلقی دعوت ایله که دعوت ناس ایلک وارد اولمشدر ننه کم حدیث رسواده بویه کلشدر ( مروا بالمعروف و ان لم تعافوه و انهم و ان المکر و ان لم یجیبوه کله ) رواه الطبرانی فی الاوسط عن انس ای شهباز طریقت باز همتی فضای شریعت جاننده پران ایله و روح حجامه سنی طوت و صید ایتمکه مستعد اولان سنی آزرده ورنجیده قیامورسه راه دعوتده حضرت نو حک یوانی طوت که اول اذا و جفایه نیجه صبر ابتدی ایسه سندخی آنک کی صبر و تحمل ایت الله تبارک و تعالی حضرت تارندن اوتری برخدمت ایله و ناسه بند و نصیحت و موعظه و حکمتی الله ایچون سوبله سکا خلقک رد و قبول ایللیله نه کار وارد و سکا لازم اولان لله فی الله ناسه تبلیغ احکام الهی قیاق و برای کرد کار آمر بالمعروف و ناهی عن المنکر اولمشدر کر کسه خالق سنک سوزکی قبول ایندون و کر کسه ایتمسون و کر کسه ردایتمسون کر کسه برکسه نك خانه دروننده سنک آوازی ایتمکه و انکله ایش ایتمکه استعداد و قابلیت اولسون و کر کسه اولسون نندم بوسرخ شریفده واقع اولان مطرب کنسدی عادت و خصلتی ترک ایتمیوب اگر آدم اولان خانه نك قبوسنده و اگر آدم اولمین خانه نك قبوسنده چالیدی و چاغردی و درون خانه ده آدم وارمیدر یوقیدر دبعدی

داستان آن شخص که بر در سرایی نیشب سحوری میرد همسایه او را گفت که آخر نیشبست سحر نیست و دیگر آنکه درین سرایی کسی نیست بهر که میرنی و جواب گفتن مطرب او را

بوسرخ شریف و بویان لطیف اول شخصک داستانیدر که بر سرایک قبوسی اوزره نصف اللیلده سحوره منسوب اولان طبلی و نوینی اوردی سحور رمضان شریفده سحره قریب بین طعامک اسمیدر و عادتدر که بعضی سحورچیلر سحره قریب طبلک چالوب دف اوروب خانی بیدار ایتمکدن اوتری آواز ایدرل اول سرایک یاننده اولان همسایه اول شخصه ابتدیکه آخر شمدی نصف اللیلدر سحر دکلدر و بردخی اولدر که سرای ایچنده برکسه یوقدر پس سحوری یوقوده نه دن اوتری اوررسن و مطربک بویه دین همسایه جواب ویرمیدر ( مشوی ) آن یکی میرد سحوری بردری در کهی بود و رواق مهتری نیشب میرد سحوری را

بجید \* گفت اورا قائلی کای مستد \* اول وقت سحرزن این سحور \* نیم شب نبود که این شر و شور ( اول مطرب سحوره منسوب اولان طبلکی برقبونک قتمده چالیدی اول خانه پردرگاه ایدی و بره نك طاق و رواق ایدی نصف اللیلده سحوره منسوب اولان دفی اول مطرب جد و اقدامله چالیدی همسایه لردن بر قائل اول مطرب دیدی که ای استعداد ایدیچی یعنی ای مدد و معاونت طلب قبلچی اولا بوسحوری سحر وقتند چال که آنک وقتی سحره قریب چالتمقدن تا کم خلق اندن بیدار اوله و سحوریمکه رغبت قیلر بوشر و شورک وقتی نیم شب دکلدر بلکه بونک وقتی سحره قریب نك لیلده چالتمقدن مطربک چالاقوسنه شروشور تعیر اولغسی بدعت اولد بفتدن اوتری و دخی و قبله اولد بفتدن اوتری بدعت مشوی )

دیگر آنکه فهم کن ای بوالهوس \* که درین خانه درون خود هست کس \* کس در نیجانبست جز دیو و پری \* روزکاری خود چه یاره میرنی \* بهر کوشی میرنی دف کوش کو \* هوش باید تابدا داند هوش کو ( برغیری سوزدخی اولدر که ای بوالهوس فهم ایله که بوخانه نك دروننده کسه وارمیدر یوقیدر بیلله سن یهوده بره نه طبلک چالارسن و نیچون آوازه ایلرسن بوراده خود دیو و پریدن غیری کسه یوقدر پس کنسدی روزکاری نیچون یاره قیامورسن و ضایع ایلرسن ظاهر بودر که دخی برقولقدن اوتری چالارسن کوش قنی عقل کر کدر که بیلله هوش قنی یعنی بوچالوب چاغردیفکی برکوش صاحبنک استماعندن اوتری چالارسن و بوکونه نفعه ل و آوازه ل ایلرسن قنی بوخانه ده کوش صاحبی بوسنک چالوب چاغردیفکی فهم ایلکه وصیت و صداکی اکلغه بر عقل کر کدر بونده عقل نه چونکم بریده کوش و هوشدن اثر اولیه یهوده بره نه صبت و صدا ایلرسن دیدی ( مشوی ) گفت کفتی بشنواز چاکر

جواب \* تاغانی در تعیر واضطراب \* کر چه هست این دم بر تو نیشب \* نزد من نزدیک شد صبح طرب \* هر شکستی پیش من پیروز شد \* جله شها پیش چشم روز شد ( اول مطرب اول قائله و حقیقت کاردن غائله دیدی ای غافل چونکم بوسوزی دیدک بوچا کردن اکا جواب ایش و اول سکا دیه جکم جواب و کلامی برخوش فهم ایت تا کم تعبده واضطرایده قالمیه سن و شبیهه و شکو که مبتلا اولیه سن اگر چه سنک قتمده بودم نیشبیدر بنم قتمده صبح طرب نزدیک اولدی و روز روشن ظاهر اولغه قریب اولدی هر تقدیر انکسار و انهرام و ارا بیه بنم اوکده ظفر اولدی و در سنک مرتبه سن بولدی جله کیچمه ل بنم کوزم اوکنده کوندر اولدی بوندن مقصود و مال اولدر که مطرب سحور زندن مراد بیدار کنند کان خلایق و سرایند کان اسرار و دقائق اولان مرشد و هادیلر و بوناسی خواب غفلندن ایضاظ ایلین منادیلر اولور چونکم بونلر خلقی بیدار



ایلمکدن اوتری پوشب دنیاده صیت و صدا ایلمدلر ایها الناس انبهوا من الغفلة قبل الموت و عجلوا بالتوبة والطاعة قبل الفوت دیوس و یایله و صبح حقیقت قریب اولدی و روز آخرت و روز قیامت قریب کادی آگاه اولک و کندیکری بیدار قیلاک دیوندا و صدا ایلمدلر بونلرک اسرارندن و حقیقت کفارتندن غافل و جاهل اولان بعض کسهلر یالسان حالله و یازبان مقالله بونلره دیرلر بوکونه نصیح و پندک بویله ظلمات و غفلات زماننده اولاوقتی دیکلدر و ثانیای و اعظ و ناصح اولان کسهلرک بولکله کی دگاه مکله برکوش و بوسوزکی اکلغه هم برهوش کرکدر بومومعه و بوزمانده سنک سوزکی کیم دکاروسنک کلامکی کیم فهم ایلمر نیچون بیهوده بیر صیت و صدا ایلمر سن و بوسوزکی سن کک ایچون سولرسن و بوناس ایچره خودسنک نصیح و پندیکی قبول ایلمر بوقدر پس صیت بیر نیچون تعب و مشقت چکر سن و شوره بیر بوکونه تخم نفیسی نیچون اکرسن و بونلر دخی انلره بومطرب سهورزنک و بریدیکی جوابی و برلر **مشوی** **پیش توخونست آب رودنیل** **\* نزدمن خون نیست آبست ای نیل \*** درحق تو آهنت و آرزخام **\* پیش داودنی مومت ورام \*** پیش تو کدیس کرانست و جیاد **\* مطربست او پیش داوداوستاد** ای غافل سنک او ککده نیل چایک آبی فی المثل خوندرای او او بنم قتمده خون دکلدر صودن نیل بزرک و نیک مناسنه در یعنی ای بزرک و نیک اولان غافل برشی **\* سکانسته زشت و قبیح و بر آخر کسه یه نسته اولشی \*** نیک و ملیح اولاق چوق واقع اولمشدر جله دن بری سنکه فرضا قبطیان دن اواسک آب نهر نیل سنک قتمده قان کورینور و نیکه سبطیلردن اواسم قان کوریمبوب بکآب شیرین کورینور مثال آخر سنکه هنوز دخی صورت سن و سر خلافت الهی دن خالی سن سنک حقه اولشی **\* آهن و مرمر در یعنی آهن و مرمر کی غلیظوشدیدر اما اول آهن داودنیلک او ککده مومدر واکارامدر کذلک مظهر خلافت الهی اولان هر وایک او ککده و هر وارث نبی اولان صفینک قتمده حدیدکی محکم و شدید اولان شیرموم کی ملایم اولمش وانلره اولشی **\* رام کلشدر مثال آخر سنکه هنوز دخی ملکوت اشیا دن غافل سن و اسرار خدادن جاهل سن سنک قتمده طاغیرز یاده ثقیل و جامه ددر اما خلیفه الهی اولان داودک قتمده اول طاغ اوسناد مطربدر کذلک وارث نبی اولان هر وایک چشم شهودی قتمده بوجال راسیات و سار جادات مسجلر و لسان ملکوتیه الیه مطربلدر **مشوی** **پیش تو آن سنک ریزه ساکنست \*** پیش احمد و فصیح و قانعست **\* پیش تو استون مسجد مرده ایست \*** پیش احمد عاشق دل برده ایست **\* جله اجزای جهان پیش عوام \*** مرده و پیش خداداناورام **مثال آخر سنک او ککده اول سنک ریزه ساکندر اما احمد علیه السلام او ککده******

اول فصیح و قانعدر بونک قصه سی و بوند نصکره اولان پنده استون قصه سی جلد اولده بر برلر پنه قریب مرورالمشدر و بویندن اول اولان قصه لرم کرات و مراله سبقت قیلشدر یعنی بواشیانک باطنندن غافل اولان سنک چشم شهودک او ککده بو حصه ساکت و بی نطقدر اما حضرت احمدک قتمده فصیح و بلیجی و قنوت بلیجی در یعنی دعا بلیجی و مسبح او ایچدر مثال آخر سنک قتمده استون مسجد بر مرده در اما احمد حضرت تلیرنک او ککده بر عاشق دل برده در یعنی مسجد ایچره اولان استون خنامه سنک چشم شهودک او ککده اگر بر مرده و ساکت چوب ایسه احمد حضرت تلیرنک قتمده اول کولکی کفش و محبوبه بذل وجود ایتش بر عاشق خو بدرس هر عصرده عوامله وارث احمدی اولان اولیای کرامک مرتبدری هم بویله تفاوت و بواشیایه نظرلری هم بری برندن متیان و متباعددر الحاصل جمیع اجزای جهان عوام ناسک او ککده مرده و افسرده لر در و خداتک او ککده داناورامدر و اهل خداتک قلمنده هم هرشی **\* داناورامدر اگر داناورام اولیلدی حق تعالینک جلدنه هر بری ملتس اولدقلری حالده آتی تسبیح و تنزیه قیلزلدی واکرام اولیلدی حضرت خداتک امرنه وایک انبیاسنک و اولیاسنک امرنه انقیاد ایلمزلدی چونکم هرشی حق تعالینک حکمه مطیع و بنده و جله موجود **اکرم نبوت واکر** مجود هر نه ایسه حضرت حقه داناورنده اولدیه و حضرت حق هر وجهله بنده سنک حاله علیم و بصیر کادیه و هرشی **\* الله تعالیدن خالی اولوبوب جله اشیا حضرت حقه قائم اولدیه عارف و دانا اولان کسه هیچ برشتی و هیچ بر مکانی حضرت حقدن خالی کورمزقن بر عارف برجای خالی ایچون برکار ایلمسه عوام آتی تهی و باطل ظن ایلبوب طعن و تشنیع ایدرلر وایک مرادنه واقف دکلدر کندی یلدکلری سمته کیدرلر نه کم اول غافل مطربک مرادنه واقف اوله میوب اول خالی اولان خانه یه نیچون سحورزن اولورسن دیو طعن ایلمدی اول دخی اول غافله بوکونه جواب و یوب سویلدی **مشوی** **آیچه کفتی کاندرین خانه و سراسر نیست کس چون میرتی این طبل را \*** بهر حق این خلق زرهامی دهند **\* صداساس خیر و مسجد می نهند \*** مال و تن در راه حج دوردست **\* خوش همی بازند چون عشاق هست \*** هیچ می کویند کان خانه نهیست **\* بلکه صاحب خانه جان مختیست** اما اول نسته یکه دیدی بو خانه و سرایده کسه بوقدر بو طبل نیچون جالارسن و بوسیت و صدایی نیچون ایلمسن جواب اولدر کور که بو خلق حق تعالی حضرت تلیرنک اوتری سیم وزرلر و برلر نیچه بوزیک خیر و مسجدک اما سنی قورلر یعنی حضرت حقدن اوتری مسجدک و مدرسه لک و بونلرک کی خبرک بنیادنی وضع ایدرلر ماللرنی و تیلرنی دوردست اولان حج بولنده****



یعنی کعبه شریفک عمیق و بعید اولان طریقندہ مست اولان عشاق کی خوش  
 اوینادر و بندل و اتفاق ایدر هیچ بو خلق دیرلمیکه اول خانه کعبه نهی  
 و خالیدر بزبوتھی و خالی اولان خانه ایچون نیچون بوقدر زحمت چکوب مالزی  
 و تیزی بندل ایلر بلکه بونلریاورد که خانه صاحبی جان بخشی اولان جان کیسدر  
 صورت خانه ظاهر امری و صاحب خانه آندہ حاضر و مخفیتر شد که جان بوجسم  
 ظاهره نسبتله پنهان و مخفیتر ﴿ مشوی ﴾ برهمی بیندسرای دوست را  
 \* آنکه از نور الهستش ضیا \* بس سرای پرزجم و انبھی \* پیش چشم عاقبت  
 بینان تهی \* هر کرا خواهی تودر کعبه بجو \* نابویدر زمان اویش رو (دوستک  
 سرابنی هبشه پرکورر اول کسه که اکاتور الهیدن ضیا وارد رجوق جمدن و انبه  
 لکدن بر اولان سرای عاقبت بینانک کوزی اوکنده تهی در بس بونده بیه عربله  
 بسیار معناسند در بیهجمی ایلہ اولق مناسبتدن خالیدر بس تقدیر کلام بویله دیمک  
 اولور که شول کسه که نور الهیدن ضیا آله و انک دل و جانی حق تعالی کنندی  
 نور بیه منور و بیناقبله دوستک خانه سنی اول دوستله مملو کورر اگر چه بحسب  
 الظاهر خانه کعبه ده و خانهای مسجد رده دوست کورر نمازیده ده انکیچون کعبه  
 شریفه و سائر مساجده هم بیت الله دیدیلر و کذلک بحسب الظاهر جمدن و کثرت  
 ناسدن طلوجوق اولور عاقبت بین اولان روشن دیدرک چشم شهودی قننده  
 تهی و خالیدر بلکه انلرک کوزی اوکننده بوارضک اوزرنده هم اصلا برکسه  
 بوق بوخانه زمین شو بله حالا خالی و تهیدر نه کم (کل من علیها فان) آیت کریمسی  
 بومعایه شاهد قویدر کل من علیها بنی دیوصیفه مستقبل ایلہ اراد اولنمسنده  
 نکته بودر که بوزمین اوزره هر نه قدرشی و ارایسه فانی اولسی محققدر بس عاقبت  
 بین اولان کسه لک چشم عقلی قننده بوخانه زمین حالا جمیدن و کثرتدن خالی  
 و تهیدر بواعتبار ایلہ اکثر کثرت و جماعتله بر اولان خانه له نظر ایلسلر پر و مملو کورر هر خانه که  
 کورر و بعض تهی و خالی اولان خانه له هم نظر ایلسلر پر و مملو کورر هر خانه که  
 خلقه مضاف اوله اگر حالا خالی بر ایسه ده آتی تهی کورر و هر خانه که حضرت  
 حق مضاف اوله حالا اگر خالی و تهی ایسه ده آتی پر کورر بس خانه کعبه خانه  
 الهی اولدی ایسه بواعتبار ایلہ سن هر کیمی استرایسک کعبه ده استه تا کم فی الحال  
 اوسنک بوزک اوکنده بته و حاضر اوله بوبیت شریفک توضیح و تحقیق بودر که  
 چونکه خانه کعبه بی بیت الله فرض ایندک و الله تعالی حضرت نلری اول خانه کعبه ده  
 بصر بصیرتله حاضر و ناظر مشاهده ایندک پس اولین و آخریندن هر قننی کعبه بی  
 استرایسک کعبه ده حق قننده استه تا کم اول کسه سنک و جهک اوکنده حاضر  
 اوله که هر کس (ان کل لما جیع لدینا محضرون) آیت کریم سنک و جینجه حضرت

حق قننده حاضر در چونکم سن حضرت حق خانه کعبه ده حاضر کوره سن  
 هر قننی کعبه بی استرایسک هم حضرت حق قننده حاضر بولور سن که اصلا برشی  
 و بر کس حضرت حقه دن خالی و بعید دکلدر بواعتبار ایلہ هر کیمی استرایسک  
 کعبه ده بولق مبر اولور چونکم کعبه سوریده هر کیمی استرایسک بواعتبار اوزره  
 بولق ممکن اوله کعبه معنوی ده اولان خانه دلده دخی هر کیمی استرایسک بولق  
 و انک حضرت حق قننده اولان ذاتی و صفاتی مشاهده قیلق ممکن و مبر اولور  
 ﴿ مشوی ﴾ صورتی کوفایر و عالی بود \* اوز بیت الله کی خالی بود \* او بود  
 حاضر منزله از رتاج \* باقی مردم برای احتیاج (بر صورت که اول فاخر و عالی اوله  
 اول بیت الله دن بچن خالی اولور اول رتاجدن منزله و حاضر اولور باقی مردم  
 احتیاجدن اوتری حاضر اولور رتاج کسررای مهمله ایلہ بونده شول باغلو اولان  
 بیوک قبودر که انک بر کوچرک قیوسی اوله بقال اربع الباب ای اقلقه بس رتاج بونده  
 مطابق مطابق و اتفاق اولان بایدن عبارت اولور بوندن غیری معنائک مناسبتی اولماز  
 صورت فاخر و عالیدن مراد بونده اولیا و اصفیایانک بر کزیده سنک صورتیدر که  
 اکاباب الهی باغلو دکلدر بس توضیح معنی و تحقیق بخوی بویله دیمک اولور که  
 اولیا و اصفیادن بر صورتکده فی الحقیقه اول فاخر و عالی اوله و قطیبت و غوثیبت  
 مرتبه سن بوله اول الله اندن بچن خالی اولور اصلا بر دم اول بیت الله دن خالی  
 اولماز اگر چه جسم حسیله بیت الله دن خالی و بعید اولسه ده صورت مثالیه و هیأت  
 روحانیه سیله اندن خالی اولماز را اول کامل و عالی همیشه حاضر اولور غلق ابدن  
 منزله اولدیغی حالده که اکه کعبه نث قیوسی و کعبه یه وارمنک دخی قیوسی بهر  
 حال مفاق و مسدود اولماز باذن الله هر نه زمان استه سه اکاباب الهی مفتوح اولمدر  
 اما سائر مردم اول خانه به احتیاجدن اوتری کلددر هر برینک بهر حال یادنیوی  
 یا اخروی براحتیاجی وارد راما اول صورت فاخر و عالی صاحبی اولان انسان کالک  
 دنیوی و اخروی احتیاجی بوق و خانه حقه اول احتیاجدن اوتری دخی کلز بلکه  
 نیچه مردم لریک عبادت لریک قبوله شفاعت قیلقدن اوتری و انلرک دعا لری  
 و رجالی قبول اولمقدن اوتری کاور ﴿ مشوی ﴾ هیچ میگویند کین لیکها \*  
 بی ندایی میکنیم آخر چرا \* بلکه توفیق که لیک آورد \* هست هر لحظه ندایی  
 از احد (حجج هیچ دیرلمیکه بولیسکری برنداسز ایلر ز آخر نیچون ایلر بلکه  
 بر توفیق که حاجیلر لیک کتورر هر لحظه حضرت احددن برندا اولدی لیسک  
 کله سنک معناسی و تحقیق جلد ثانیده و بعض مواضعده دخی مرور ایلشدر  
 معناسی اقلت لحد متک اقامه بده اقامه و اطاعت لامرک اطاعة بعد اطاعة دیمکدر  
 بس تقدیر کلام و تفسیر مرام بویله دیمک اولور که زیارت کعبه یه متوجه اولان



حاجلر کعبه یوانده هیچ دیرلر میکه بزک لیک اللهم لیک لاشریک لیک لیک دیرز  
حضرت حق جانندن بز برندا اولمقسن بولیک دیمک لری آخر بز نیچون ایلر و تکرار  
بولیک خطابی بوخالی و تنها اولان بره رده کیم ایچون سو یلر و بلکه حاجلر شول  
رنوفیق الهیکه لیک دیمکی کنور و انلر لیک دیمکی میسر ایلر اگر نظر اولسه هر لحظه  
انلر احد و صمد جانندن بز نادر \* مشوی \* من بودام که این قصر و سرا  
بز جان افتاد و خاکش کیمیا \* من خود را بر طریق زیر ویم \* تا ابد کیمیا  
می زیم \* تا بچو شدن بز چنین ضرب سحر \* در درفشانی و بخشایش بحور  
بن راجحه ایلر یلور مکه بوقصر و سرای جان بز می واقع اولدی و انک خای کیمیا  
اولدی کندی مس وجودی زیر ویم طریق اوزره تا ابد اول سرای کیمیا  
اوزره اورم تا کم بونک کبی سحر چالقدن در افشانقده و بخشایشده بحور  
جوشه کاه بحور یاله بحرک جمیدر بوینلر دخی اگر چه سحر وزن اولان مطرب  
اسانندن اکا بوخانه ده کسه بوقدر دیوا اعتراض ایلن قائله جواب طریقله دینلشد  
ولکن بونده مطرب سحر وزن دن مراد اولا حاجی اولوب قصر سرای خالیدن  
مراد خانه کعبه اولوب بوخانه نهی و خالیدر بوقدر صبت و صدای و دعای  
بوخانه خالی اوزره نیچون ایلر سن دین معترض جاننه هر بر حقیقت بین و صاحب  
یقین اولان حاجی دیرن مشام جان و راجحه عرفانه یلور مکه بوقصر و سرای  
کعبه بز جان واقع اولدی و انک ترابی کیمیا اولدی بن کندی باقر کبی اولان  
وجودی آشفه بوقارو کتمک طریق اوزره کاه علوی و کاه سفلی سیرایتک وسی  
قیلق بولی اوزره تا ابد الا باد اول خانه نک خاکینک کیمیا ساسی اوزره اورم و انک  
اکبر نایر اولان خاکنه مس وجودی اورمقله کندی تبدیلی قیلورم و انک  
کیمیاوش اولان ترانندن نیچه عزت و شرفلر بولورم بنم بولوب اوزره سحر  
چالیدن و اول خانه نک قیوسی اوزره بوکونه ندال و صدال و دعال و رجار  
قیلیدن تا کم بحور رحمت و مغفرت عفو و مکرمت بخشایشده و در افشانقده  
جوشه کاه و در رحمت و مغفرتی و جواهر لطف و مکرمتی بنم اوزر یه تشار قله  
و ثابا مطرب سحر وزن دن مراد بر مرید مستر شد اولان کسه اولوب و قصر  
و سرای دن مراد بر مرشد خانه سی اوله اول مرشد زیاده فقیر اولیدن و افنای  
وجود ایدوب خلقت کوزلندن سرواختفا قیلیدن اکثر کوردلر انک خانه سنده  
کسه بوق ظن ایلوب وانی لاشی منزله سنده قوبوب انک خانه سعادتیه ملازمت  
قیلان و انک سرایتک اطرافنی حاجی کبی طائف اولان مریده طعن ایدوب ذرل  
بو اوده برکته بوقدر بوقدر جوش و خروشی نیچون ایلر سن اول مرید صادق دخی انلر  
بوکونه جواب و ربوب دیرکی ای معترض اولان قائل بن مشام جاننه استعمام ایلوب

یلور مکه بوقصر و سرای جان بز می اولدی و انک طیراغنی بکا کیمیا کلدی  
بن وجودم باقرنی اشغنی بوقری کتمک طریق اوزره و بوخانه سعادتک اطرافنی  
طواف انک طریق اوزره تا ابدی انک خاکینک کیمیا ساسی اوزره اورم و انک کیمیا  
سیرت اولان ترانندن نیچه عزت و سعادت انک سبب قیلورم تا کم بونک کبی صبت  
و صدادن و تضرع و دعادن در افشانقده و بخشایشده علم و معرفت و سر و حکمت  
بحرلری جوشه کاه و نیچه در جواهر معانی و اسرار ی بکا جود و بخشایش و ثاب  
مطرب سحر وزن دن مراد مرشد طریق و هادی راه حقیقت اولان شیخ کامل  
و ناصح فاضل اوله و قصر و سرای دن مراد انک صبت و صدای ایلدیکی و علوم  
و معارف سو یلدیکی مسجد اوله و معترض اولان قائلدن مراد حالا بوخانه دنیاده  
برکوش هوش صاحبی کورمین و بوخانه دنیایی حالا کوش و هوش صاحبی  
اولان طالب و مستر شدن خالی کوروب اول شیخ کامله و ناصح فاضله ای بوخلقه  
بند و نصیحتلر ایلدیکی و بوناسه صبت و صدایله علم و معرفت سو یلدیکی بوخانه  
عالمه شدی برکوش هوش صاحبی بیدار کسه بوق و جاهل و فاضل اولقده  
چوقدر که عالم انلر ظلمت غفلتیه شب تاریک کبی اولمش و انلر که جهل و حساقی  
ظلمت شب کبی عالمه طولمشدر پس سن بویله شب غفلت زماننده برکوش هوش  
صاحبی بیدار دل کسه بوق ایکن بوخانه مسجد ایچره کیم ایچون خالوب چاغر رسن  
و نیچون بوقدر فریاد ایدوب باغر رسن اول مطرب الهی و مرشد بانی بوکونه  
اعتراض ایلن کسه یه بویله جواب و ربوب دیرای بوقصر و سرای الهی که  
مسجد در بیت الله اولدیغنی اعتبار یله بز جان واقع اولدی و انک خای کیمیا کبی  
کلدی بن وجودم مسنی آشفه و بوقر و حرکت انک طریق اوزره کاهی پست  
و کاهی بلند و کاهی نرم و کاهی تیرسوز سوزیک طریق اوزره تا ابدی انک کیمیا ساسی  
اوزره اورم و آند بوقدمتی ادا ایلک ایچون مقیم و معنکف اولوب طورورم تا کم  
بونجیلن سحر چالقدن و خواب غفلتیه خفته اولان خلقی ابقاظ قیلقدن حق تعالی  
حضرتلرینک رحمت و مغفرتی و لطف و مکرمتی بحرلری در افشان اولقده و بخش  
و عطا قطفده جوش و خروشه کاه و بکا نیچه لطفلر و کرملر قله بنم بوقصبت  
و صدادن مراد مجرد سمیع و بصیر اولان الله ایچوندر بوخسه بنم آوازی دکلن  
و کلامی استماع ایلن کسه لدن اوزری دکادر بوخانه عالمه برکوش هوش صاحبی  
اولان ایلنده و بنم کلامه و آوازه برکیمیه قوق اورم و کسندو بی بیدار دل  
قیلر ایلنده بن بوقصبت و صدای ایلکدن و بونلر بوکونه سوزلری سو یلدیکن  
خالی و بز اولم دیر \* مشوی \* خلق در صف قتال و کارزار \* جان همی  
بازند بهر کردار \* آن یکی اندر بلا ایلوب وار \* و آن یکی در صابری یعقوب وار \*



صد هزاران خلق نشسته مستند \* بهر حق از طمع جهدی می کنند \* من هم  
از بهر خداوند غفور \* می زخم بردر بامیدش \* کورم ز بس خلق فتاک  
و کارزارک صفته کردگار حضرت تلذدن اوتری همیشه جان باز اولور و آتی اول  
بردن غائب یلوب جان عزیز بی انک بولنه فدا قیلورر مثلا اول برکسه بلا ایچره  
حضرت ابوب کیدر و اول بری دخی صابر لقمه یعقوب کیدر نیجه بوز بیک خلق  
تشنه و مستند حق تعالی نك رضا شدن اوتری طمعلندن بر جهد ایدر و انک  
عبادت و طاعتی بولنه کیدر هیچ دیرل میکه چونکم حق بزدن غایدر بزبوجانی  
نیچون فدا قیلورر و بولارندن اوتری صابر اولورر و حضرت حقندن اوتری  
نیچون سعی و جهد قیلورر ز مؤمن اولنلر خود بونی دیمزل پس ای معترض اولان  
هم بی خداوند غفور حضرت تلذدن اوتری بوقی و اوزره انک امیددی ایله \* کور  
اورورم یعنی بیدار کننده غفلا و سرابنده اسرار خدا اولان مطرب روحانی و عالم  
ر باقی بویله دیر که ای بوصیت و صدانک حقیقتندن غافل چونکم بو ذکر اولنلر  
خلافتک حالی بویله در بن هم خداوند غفور حضرت تلذدن رضای شریفندن  
اوتری اول اللهم اطف و کرمی امیدی ایله باب الهی اوزره \* کور اورورم و لله  
وفی الله خلقی بیدار قیلورم اگر بنم آوازی ایشیدوب بیدار اولورر و قوت و غدا  
معنویدن روز آخرت ایچون اکل و بلع قیلورر ایسه یارنکی کونده قوت بولورر  
و سیر اولورر و اگر بنم آوازم واسطه سیله بیدار اولورر و خواب غفلتی ترک قیلورر ایسه  
یارین آج قالورر و مضطرب و متالم اولورر بیدار اولستندن فائده یوق و غافل و نام  
قالستندن هم ضرر و زیان یوقدر بلکه بونک مقابله سنده بکاجر جزیلی حضرت  
غنی مطابق و بر و بی غنا و سعادت مرتبه سنده اول ایر کورر \* مثنوی \*  
مشتی خواهی که ازوی زبری \* بهر حق که باشد ای جان مشتري \* می خرد  
از مال انبانی نجس \* می دهد نور ضمیر مقبوس ( مشتري استریمسن که اندن  
التون ایله سن و متاعی اکا و یروب اندن نمی بی قصور اخذایده سن بویله بر مشتري  
استرایسک حضرت حقندن ابوی جان و دل چن مشتري اولور اصلا حضرت  
حقندن ایو مشتري اولر عاقل اولان مالنی و نفسنی انک بولنده بذل ایدوب  
انک مقابله سنده ملک جنتی آلور و حق سبحانه و تعالی مؤمن قوللر نك نفسنی  
و ماللر بی اشترا قیلور و مقابله سنده جنت ملکنی انلره عن و برر کما قال الله تعالی  
فی سورة التوبة ( ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة )  
بو آیت کریمه نك تفسیری جلد اولده عرب بادیه نشین حکایه سنده \* در پذیر  
از فضل که الله اشتری \* بیک شریخته دخی و بعض مواضعده مرور ایلشدر  
اول غنی اولان خدا نك مالکدن نجس اولان بر طفر جق آلور اقتباس اولنلر بر نور

ضمیر و بر ضمیر منسوب نور و پردنک دخی وجه در ضمیر یده اولان باوحدت  
اولمق و نسبت ایچون اولمق جازدر مقبوس کسر بایله صیغه فاعل اوزره اوقمقیدن  
فتح بایله صیغه مفعول اوزره اوقمق فیه افر بدر بو تقدیر اوزره نجس فتح جملة  
اوقمور یعنی حق سبحانه و تعالی شول غنی و کرم اولان مشتیدر که سنک مالکدن  
و نفسکدن بر نجاست طفر جغنی آلور و انک مقابله سنده مشکوئیه دن اقتباس  
اولنلر بر نور ضمیر و برر و سنک خانه درونکی روشن و منور اولمق مرتبه سنده  
ایر کورر \* مثنوی \* می ستاند این پنج جسم فنا \* می دهد ملکی رهن ازوهم ما \*  
می ستاند قطره چندی زاشک \* می دهد کوثر که آرد فندرشک \* می ستاند آه  
پرسودا و دود \* می دهد هر آه را صد جاه و سود ( خدای تعالی حضرت تلذدی  
یوقانی اولان جسمک یعنی آلور یعنی بویله پاره سی کبی جامد اولان فانی جسمی  
خریدار اولور انک مقابله سنده بزم و هم وادرا کزدن خارج بر ملک کسیر و بر که  
( مالا عین رأی ولاذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ) حدیثک و وجبجه آتی  
بر کوز کورمش و بر قولق ایشتمش و بر بشرک قابله انک خیالی و تصویری  
خطره لری مرور ایشتمشدر اول کرم و رحیم اولان پادشاه کوز باشند بر قاج  
قطره لری آلور و انک مقابله سنده شول آب کوثری و بر که قند اکارشک کتورر  
و شهد و شکرانک لذت و حلاوتی قشند لذتی و حلاوتی بتورر وانی شارب  
اولنلرک درونی نیجه مرور و نشاط و ذوق و انبساط کللری بتورر اول رحیم و دود  
اولان خدا پرسودا و پردود اولان آهی آه ایدیمی و ناله قیلیمی قوللرندن آلور  
هر بر آه و هر پردود سیاهه صد جاه و صد دفع و سود و بر و وافر آهی اولنلری  
خات و قربت مرتبه سنده ایر کورر \* مثنوی \* باد آهی کابر اشک چشم راند \*  
هر خلیلی را بدان آوا خواند ( شو بر باد آه که اشک چشم ابری اتی سوردی  
و کوزلردن قطرات سرشکی باغدر مغه باعث اولدی تحقیقا خدای تعالی حضرت تلذدی  
حضرت خلیله اول سبیلله آوا او فودی ته کم سوره توبه ده اول حضرتک حقنده  
پیوردی ( ان ابراهیم حلیم آوا ) و دخی سوره هودده پیوردی ( ان ابراهیم لاواه  
منیب ) آوا زیاده آه و واه ایدیمی کسه به دیرل یعنی تحقیقا حضرت ابراهیم علیه  
السلام حلیم و جوق تاوه ایدیمیدر چونکم حق تعالی خلیلی او اولکله توصیف  
ایدوب مدح ایلدی عاشق و سالک اولنلر دخی اغماق و آه و واه قلیق و حلیم و منیب  
اولمق لازم کلدی \* مثنوی \* همین درین بازار کرم بی نظیر \* کهنها  
بفروش و ملک نقد کبر \* و تراشکی و ربی ره زند \* تاجر ان انبیا را کن سند \*  
بس که افروزد آن شه نشه بخشان \* می تناند که کشیدن رخنشان ( آگاه اول  
بو کرم و بی نظیر اولان بازارده اسکیلری صات و نقد و جدید اولان ملکی طوت



یعنی بوفرسوده و کهنه اولان مالی و ملکی و نفسی حضرت حق بولنده بذل ایت و انک مقابله سنده ملک نقدی اخذایت و اگر سنک پولکی بر شک و بر ریب اوره و سکاره زن اوله اول حینده تاجران معنوی اولان انبیای عظام علیهم السلامی کندیکه سنده ایله کور که انار بو بولده نقد نفع و سود بولدیلر و بذل ایلدکاری اشیاء مقابله سنده حضرت حق دنیوی و اخروی نه عزت لرونه کونه سعادت لار دیلر چونکم بونلر بو بولده ضرر و زیان ایلدیلر سن دخی قلیکدن شک و شبهه بی کیدروب بونلرک بولنه کیمت و ملک کهنه بی حضرت حق بیع ایت که انک مقابله سنده ملک کیر بولنه سن و نعیم بی نظیره و اصل اوله سن کور که اول شاهنشاه انلرک بخت و دولتی شول قدر چوق زیاده ایلدیکه طاعنلر انلرک رختنی چککه قادر اولمز و عذللر انلرک علو شانی و رفعت مکانی ادراک قیلر و الله دین بیاند فالز و حق بولنده محنت و ریاضت چکن فضل الهیدن محروم اولمز دنیاده و عقابده بردولته ایرر که سلاطین جهان انک دولته ایرمدی و اکار شک ایدرلر و انک خدمت نه و زیارته کیدرلر نه کم حضرت بلال رضی الله عنه بر بنده ایکن احد احد دیکه فرخنده اولدی و حق بولنده ریاضت و بلایه صبر و تحمل ایتمکه کور صکره دنیوی و اخروی قدر دولت و سعادت بولدی

قصه احد احد کفایت بلال در حجاز از محبت مصطفی علیه الصلوة والسلام در آن چاشنگاهها که خواجه اش از منصب جهودی بشاخ و خارش میرد پیش آفتاب حجاز

بوسرخ شریف بلال حضرت نلرینک حجاز و لایتنک حرارتنده حضرت مصطفی علیه السلام محبتدن اوتری احد احد دیکه سنک قصه سیدر شول قوشاق و قتلنده که انک خواجه سی جهود لک تعصبندن اوتری آتی شاخ خارله یعنی برخار انجبله حجازک آفتابی اوکنده اور زدی و اکا احد احد دیکه واحد دیکه میل ایله دیو چوب خار ایله دو کوب اوزر بنده اور زدی چنانکه از زخم خار خون از تن بلال رضی الله عنه بر می جوشید از واحد احدی جست بی قصد او و انجبلین که انک تن مبارکته خارله اور زدی خارک زخندن قان بلال حضرت نلرینک تن مبارکندن قیناردی و هر اوردیقه بدن شر یفتدن قانروان اولوردی اول بلال رضی الله عنه سندن احد احد دیکه صیحراردی انک قصد سیر یعنی اختیار یسر انک دهانشدن احد احد دیکه چقار و ظهور ایلردی چنانکه از درد منشدان دیگر ناله می جهودی قصد زرا از درد عشق منتهی بود و انجبلین که اندن غیری درد منشدن هم بی قصد و اختیار ناله صیحرار کذلک حضرت بلالندن هم بی قصد و بی اختیار

احد احد دیکه صیحرایوب دهانشدن طشره چقاردی زرا درد عشقندن علو اولمش واحد واحدک محبتله طولش ایدی (کل اناء یترشح بما فیہ) موجنبه انک درد عشقه علو اولان اناء وجودندن احد واحد دیکه ظهوره کاوردی و اهتمام دفع درد مدخل خار را نبود و همچون سهره فرعون و جرجیس و غیرهم مما لا یعد و لا یحصى دردک دفعی اهتمامه خار ایچون مدخل اولمدی یعنی بلال رضی الله عنه حضرت نلریندن درد عشق دفع ایتمک اهتمامه خارک مدخلی اولمدی بومعناده جائزدر کندی وجودندن درد خاری دفع ایتمک اهتمامه بلال رضی الله عنه مدخلی و اختیاری اولمدی و کندی وجودندن دفع ایتمک اهتمام قیلدی و اول جهوده تابع و مائل اولمدی فرعونک ساحر لری کبی کندی اللرینی و ایافلرنی قطع ایتمک دفعی اهتمام قتلدیلر و بی اختیار (آمنای رب العالمین رب موسی و هارون) دیدیلر دخی جرجیس پیغمبر کبی کندیکن قتل اولمشنک دفعه اهتمام قیلدی و خلق ایمانه دعوت ایتمکدن قتل فورقوسندن اوتری معرض اولمدی بلکه کافر ل آتی حرب شدید ایله دو کوب اولدرد کچه اول بنه حیات بولدقده انلری دین و ایمانه بالضروری دعوت ایلردی و بونلردن غیری دخی لایمده و لایحصى قیلندن جان باز و سر باز عاشقار چوقدر بلال حضرت نلری دخی کندی وجودندن درد خاری دفع ایتمک اهتمامه مدخل طوتمیوب بی اختیار احد احد دیردی نه کم نظم شر یفتد دخی قصه سی مفصل و مشروح اولشدر و مشوی که تن فدای خار میگردان بلال \* خواجه اش میرد برای کوشمال \* که چرانویاد احد می کنی \* بنده بد منکر دین منی) اول بلال حبشی رضی الله عنه تن مبارکتنی خارله فدا ایلردی انک خواجه سی ایسه کوشمال و نادیبدن اوتری آتی دو کردی و دیردی که نیچون سن یاد احد ایلرسن و ندن اوتری احد احد دیو و بولرسن ای بنده بد بنم دیکه منکر سن اگر سن احد احد دیکدن و دین احد احد اقرار و تصدیق ایتمکدن رجوع قیلز و بنم دیکه مائل اولمز ایتمک بوجوب التئنه اولمک مقرر در دیردی بلال حضرت نلری مقدما امیسه بن خلف نام بهود یسک بنده سی ایدی چونکم حضرت بلال بن ریاحک حضرت احد احد محب اولدیغنی و اکا ایمانه کلدیکنی و تصدیق و اقرار قیلدیغنی یلدی اکا جور و جفاری زیاده قیلدی هر بار جور و جفایی اکا رجوع ایتمون دیو زیاده ایتمکجه انک عشق و محبتی زیاده لک بولدی (بیت) آنجا که مشهای کمال ارادتست هر چند جور بیش محبت زیادتست و مشوی میرد اندر آفتابش او بخار \* او احد میگفت بهر افتخار \* تا که صدیق آن طرف بگذشت تفت \* آن احد گفت بکوش او برقت \* چشم او پر آب شد دل بر عنا \* زان احدی یافت بوی آشنا) اول جهود آفتابک حرارتنده اول بلال رضی الله عنه شایخ خار ایله اور زدی



اول بلال افتخاردن اوتری احدیدردی و دو کلد کچه احد احد دمسيله افتخار  
ایلدی حتی که برکون ابو بکر صدیق رضی الله عنه اول طرفدن علی الفور  
حرارتله کچدی اول احد دیمکک انک قولاغنه د کدی و اول دردوسوزله احد  
احد دیمککی کوش ایتدی اول ابو بکر رضی الله عنه کچشم مبارکی اشکله  
پراولدی و کوکلی عتتا واضطرابه طولدی زیرا اول احد دیمکدن آشنارایچه سن  
بولدی و اول احد احد دیمکک حضرت حقه آشنا اولدیغنی بیلدی و انک ناله  
وصداستندن اکا آشنای رایچه سی کلدی \* مشوی \* بعد از آن خلوت بیدش  
پندداد \* کز جهودان خفیه می دار اعتقاد \* عالم السرمست پنهان دار کام \*  
گفت کردم توبه پیش ای همای (اندنصره ابو بکر رضی الله تعالی عنه حضرت تری  
اول بلالی خلوت کوردی و برکون تنها بولدی اکاپند و نصیحت و پردی بویه  
دیو که اعتقادی جهودلردن خفیه طوت و ایمان و عرفانکی اول بی دینلردن سر  
و پنهان الله حق تعالی حضرت تری عالم السر و الخفیاند کامی کرلو طوت یعنی مراد  
و مقصودی پنهان ایت حضرت بلال حبشی رضی الله عنه چونکم صدیق اکبر  
حضرت لردنن بو کلامی استماع ایلدی اکا دیدی سنک او ککده ای همای توبه قیلدم  
و ایمانی و عرفانی بونله افشا ایلکدن رجوع ایتدم توبه او سون بردخی بویه  
سو بلیم و بوسری اول نایم رله افشا الایم دیدی \* مشوی \* روز دیگر  
از بکه صدیق تفت \* آن طرف از بهر کاری می رفت \* باز احد بشنید و ضرب  
زخم خار \* بر فروزید از داس سوز و شرار \* باز پندش داد باز توبه کرد \* عشق  
آمد توبه اورا بخورد ) بر غیر کونده ارکندن صدیق حضرت تری حرارتله اول  
طرفه برکاردن اوتری کندی و حضرت بلال رضی الله عنه مضروب اولدیغنی  
محله جانیندن گذرایتدی کبر و احد دیمکی اشندی و خار زخمتک ضربینی کوش  
ایتدی اول حضرتک قلیندن سوز و شرار شعله لدی و آتش حرقت و او عت  
درون دلندن بالکلندی کبرو برکون آتی خالی بولدی اکاپند و نصیحت و پردی  
و اول بلال توبه قیلدی و افشای راز ایلکدن رجوع قیادی عشق کلدی انک  
توبه سن بیدی یعنی اگر چه ابو بکر رضی الله عنه پندی قبول ایدوب اول حینه  
احد احد دیمکدن و سر درویی افشا ایلکدن توبه ایلدی لکن فی الحال عشق  
کلدی و سلطان محبت اکا مسلط اولدی فی الحال انک توبه سنی یدی و ز بنهار  
بردخی توبه ایلدی \* مشوی \* توبه کردن زین نمط بسیار شد \* عافیت  
از توبه او بیزار شد \* فاش کرد اسپردن رادر بلا \* کای محمد ای عد و توبها \*  
ای نمن وی رک من رز تو \* توبه را کجا بجا باشد درو \* توبه رازین پس زدل  
بیرون کنم \* از حیات خلد توبه چون کنم ) بونمطدن توبه ایلک چوق اولدی

و بواسلوب اوزره تبت و رجعت دیوسو بیک وافر کلدی عاقبة الامر توبه دن  
توبه قیلدی آخر کار سمرنی فاش ایلدی و تنفی بلایه اصمرا دی بویه دیو که ای محمد  
ای توبه لک عدوسی یعنی عاشق لک توبه سنی صبحی و از الله قیلچی محمد مصطفی  
علیه السلام ای بنم تم وای بنم طهرم سندن پردر توبه نك انده و سنی چن اولور  
یعنی بنم تم و درونم سندن و سنک عشقکدن بر مرتبه طولش و عالا مال اولشدر که  
توبه نك اکا صفحه بحالی اولماز و سنک عشق و محبتکدن غیر برشی کلسه بنم  
وجود مدد \* بر بولماز توبه بی بوندنصره کوکلدن اخراج ایلرم حیات خلدن  
نیجه توبه ایلرم سنک محبتک خود عیش اید و حیات بخلدن حیات ابدی و عیش  
سرمیدن عاشق نیجه توبه ایلسون و محبوب جان بخشدن رجوع ایلدم دیو نه  
لسانله سو بلسون عاشقه بویه سو بیلکدن ترک جان و تن ایلک آسان کاور  
\* مشوی \* عشق قهارست و من مقهور عشق \* چون شکر شیرین شدم  
از شور عشق \* رک کاهم پیش تو ای تندباد \* من چه دایم که کجا خواهم قند ) عشق  
قهاردر وین انک مقهوری یم یعنی بلال حبشی حضرت تری دیدی عشق بر غالب  
و قهاردر وین انک مغلوب و مقهوری یم عشقک شورندن شکر کی شیرین اولدم  
یعنی عشق و محبتک شورشدن بندن مرارت کیدوب خلوت معنی و لطافت روحانی  
بولدم و شهد و شکر کی شیرین و لذیذ اولدم ای تند باد کی اولان عشق بن سنک  
او ککده صمان چوبی ام بن نه بیلور مکده قنده دوشرم بن سنک دست تصرفکده  
بی وجود و بی قدرتم تدبیر و تصرف هر وجهله سنکدر \* مشوی \* کره لالام  
کر بلالام می روم \* مقتدی آفتاب می شوم ) اگر هلالام اگر بلالام یلرم سنک آفتابکه  
مقتدی اولورم عشقک آفتابندن مراد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه  
وسلمدر و خطاب عشقه در یعنی ای عشق و محبت و اگر بنم اسم بلال و جسمم مانند  
هلال ایدمه سنک آفتاب اولان حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم مانند ماه  
مقتدی و تابع اولورم و اول شمس فلکک عشق و محبتندن قر کی نور استفاده  
قیلورم و همیشه اکا پیر و اولورم \* مشوی \* ماه را باز منی وزاری چه کار \*  
در پی خورشید بویید سایه وار ) ماهک زفتلک وزار بیلکله نه کاری واردر سایه  
وار خورشیدک اردنجه یلر یعنی ماعک جسمات و محافظه کاری اولیوب بیلکه  
انک کاری سایه وار خورشیدک اردنجه بیک اولدیغنی کی بن ماه فلکک محبتک دخی  
کاهی هلال کی ضعیف و نحیف و کاهی بدر کی جسم و لطیف اولمسيله کارم  
یوقدر بیلکه بنم کارم اول خورشید حقیقتک و آفتاب فلکک معنویک سایه سی کی  
اردنجه کیمک و ماه کی اندن نور استفاده ایتکدر \* مشوی \* باوصا هر کو  
قراری میدهد \* ریش خند سبب خود می کشد ) قضای حقه هر شول کلسه که



برقرار و بر کنديك سبيله ريش خندايلر صفاله و بيقه كولك استهزادن كتابه در  
يعني حق تعالىك قضايت هر شول كسه كه برقرار و كنديك تدبيره اعتماد و آينه  
استناد ايدوب برحالت اوزره كنديسي ثابت قدم اولق مرتبه سته ايركورر  
اول كسه في الحقيقه كنديك بيقه و صفالته كولر و كندي كندى به استهزا ايلر  
زير انديرك تقديره فائده سي اولر و عاقل اولان كسه قضايله مقابله قلمز  
مشوى \* برك كاهي پيش باد آنكه قرار \* رسته نيزي و آنكه اتى عزم كار)  
بادا و كننده بر برك كاهي اندنصره قرار و بوهركن ممكن دكلدر قضاي الهى  
بادصصر كى و قلب آدمى برك كاه و يادشت و صحرا ايجره بر بركيدر بادصصر  
برك كاهي و پرى نجه تحويل و تغليب ايلرسه قضاي الهى دخی قلبى انك كى تغليب  
و تحويل ايلر كا قال عليه السلام (القلب كرىشة في الفلاة تغلبها الرياح ظهر البطن)  
پس برك كاه كى اولان قلب آدميك بادتنه قضا او كننده قرارى اولر رسته نيز اوله  
اندنصره عزم كار بوى خود كسه قلمز زيرا قيامت كوفى كار كوفى دكلدر بلكه  
ناس اول كونده سكران اوله و اكثرى مست و مدهوش قاله لكا قال الله تعالى  
(وترى الناس سكرارى و ما هم بسكرارى) پس قضاي الهى روز رسته نيز كيدر  
چونكم ظهور ايله كار عزم ايلك باطل او اور مشوى \* كره در انبام  
اندر دست عشق \* يكدمى بالا و يكدم پست عشق \* اوهمى كرد اندم بر كرد سر \*  
نه زير آرام دارم في زير) مثلا عشق الله طفرجق ايجره كره به بدم عشقك  
بالاستديم و بدم پست عشقم او بى باشى اطرافته طولندرنه آتده آرام طوتم  
نه او سته بوينلر عاشقك حالتى تمثيل و تصور ايلك طريق اوزره دنياش و عشق  
برقوى مرده و عاشق طفرجق ايجره اولان كره به تشبيه قلمشدرسته كم حضرت  
بلال كندى حالتى تمثيل ايدوب پوردر بن عشق الله في المثل برقوى مردك  
الله طفرجق ايجره اولان كره به ضعيف كى بدم عشقك بالاستديم و بدم دخی  
پستده ام اول عشق بى باشك اطرافته دونددر نه كم برقوى كسه انبان ايجره  
اولان كره به بى باشك اطرافته دونددر بن ضعيف انبان ايجره اولان كره به نعيم  
كى نه بالاده آرام طوتم و نه پسته و نه اعلا در قرار ايدرم نه سفليده نه كم كره به  
بچاره انبان ايجره بى قرار و آواره اولوب اعلا در و اسفله آرام طوتم و بالا و پسته  
قرار ايتز مشوى \* عاشقان در سبل تدا افتاده اند \* بر قضاي عشق دل  
بنهاده اند \* همچو سنك آسياندر مدار \* روز و شب كردان و نالان بى قرار \*  
كردش بر جوى جوان شاهد ست \* تانه كو بد كس كه آن جورا كدامت)  
عاشق در في المثل سبل تنده دوشمشدر عشقك قضا و حكى اوزره كولر قومشدر  
يعني عشق بر سبل تنده كيدر عاشق اول قوى و تدا اولان سيله دوشن و انك مقضا سته

و حكيمه كولر قوياي كسته كيدر پس عاشق در عشقك قضا سته كولر قومشدر  
و رضا و برمشدر بونلر مداره اولان دكرمن طاشى كى كچه و كوندز بى قرار  
دو نجه و ناله قيلميدر اول سنك آسيانك كردشى جوى جولر اوزره شاهددر  
ناكسه ديمه كه اول جورا كددر جوى جوان جوى جونك جميدر جوى جو  
وصف تركيدر جوى ديلجى و ايرمق طلب ايديجى مناسبه اصلنده جوينده  
جوى ايدى تركيب اولوب جوى جو اولاسدى و جوى جوى جوان كلدى يعنى  
سنك آسيانك دور و حركتى ايرمق طالبى اولنلر و انك نه فعلده اولديغى بلك  
ديليانله دليل و شاهددر تا كم جويندگان جو ديمه به كه اول ايرمق را كده  
و ثابتدر كذا لك عاشقك وجودك كردش و حركتى جوى عشق طالب اولنلر شاهد  
و شان عشق بلك استينلر دليلدر تا جويندگان جوى عشق اولنلر ديمه به كه  
جوى عشق و محبت برقرار اوزره را كد و ثابتدر بلكه عاشقك وجودنده اولان  
دوز و حركتى كوردكلرنه بيله كه عشق نوبنو جارى اولقده و عاشقك وجودنده  
كونا كون تصرف قيلقده در مشوى \* كرمى بلى نوجورادر كمين \*  
كردش دولاب بيرونى بين ) اگر سن كينده اولان جوى كورمه سن بيرونده اولان  
دولابك كردشى كورمى اگر سن كينده اولان جوى عشق و شوق كورمى ايسك  
بيرونه منسوب اولان چرخك كردشى كور و آنك هميشه دور و حركت ايلديكنه  
نظر ايركور مشوى \* چون قرارى پست كردون را ازو \* اى دل اختر  
وار آرايى مجو) چونكم كردونك اول جوى عشقك ن برقرارى بوقدر اى دل  
اختر كى هم سن بر آرام استه يعنى بوافلاك نسمك عشق و شوقندن اوترى بر آن  
قرارى بوقدر هميشه بونلر عشق و شوقيله دولاب كى دونه كده و دور و حركت  
قيلقده دررل اى كولر هم سن اختر كى اولوب بر آرام استه بلكه سن دخی فلاك  
دوار و اختر نوار كى بر آن و بر ساعت قرار ايتوب حركت شوقيله دوز و حركت  
ايله ديمك اولور اتفاق حكما بونك اوزرنه در كه افلاك حركتى حركات شرقيه در كه  
هر برفلكك وجودنده مدبر اولان عقل مافوقنده اولان فلكك نفسنه و عقلنه  
عاشق در و حقيقته بوجه سى حضرت حقه عاشق در پس بونلر دور و حركتى  
في الحقيقه حركات شوقيه اولور و بونلر عشق و شوقيله دونوب هميشه بيله  
دور و حركت قيلمز مشوى \* كرزى در شاخ دستى ي هلد \* هر كجا پيوند  
سازى بكسله) اگر فرضى بر شاخه ال او ره سن عشق سنى جن فور هر قنده  
پيوند دوزه سن خبار و قطع ايلر يعنى اى عاشق فرضا اگر سن عشقك خلاص  
اولق ايجون شاخدرن بر شاخه سنك ايدوب الكه آتى محكم طوتمك عشق  
سنى جن فور هر نه اتصال ايله سن و پيوند دوزه سن لاد آتى قطع ايلر و سنى



همان کندي زبونی و بغاوی قیامور \* مثنوی \* کرمی بینی توندور قدر \*  
 در عناصر جوشش و گردش نکر \* زانکه گردشهای آن خاشاک و کف \* باشد از  
 غلیان بحر باسرف \* باد سرگردان بین اندر خروش \* پیش امرش موج دریا  
 بین بجوش ( اگر سن قدر ک تدویری کور هنر ایسک عناصر دره اولان جوشش  
 و گردش نظر ایله زیرا اول خاشاک و کف گردشهای باسرف اولان بحر ک غلیانند  
 او اور بادی سرگردان خرو شده کور انک امری قنده موج دریای جوشده  
 کور خاشاک کدن مراد خاک و کفدن مراد بار اولور و بوی پلرده عناصر ار به  
 ذکر اولنش اولور و بحر باسرفدن مراد عشق الهی اولور و قدر و قضای الهی ک  
 صورت تفصیلیه سی او اور و قدر محبت ذاتیه ک مظاهر محبت ازلی اولان اشیا  
 اوزره اجالا و تفصیلا حکمندن و تاثیرندن عبارت او اور و بوافلاک تسهده  
 اولان دور و حرکت تقدیر الهی ک تدویری ایله اولور اگر سن قضا و قدر ک بوافلاکی  
 دوند رستی کور میه سن و بونک دور و حرکت ک تقدیر الهی ک اولدیغنی بیلکه  
 قادر اولیه سن بو عالم سفلیه عناصر از بهه نک وجودنده اولان گردش و جوشده  
 نظر ایله زیرا که اول خاشاک مشابه سنده اولان خاشاک گردشهای یعنی تبدیل و تحویل اولری  
 و کونا کون معادن و نباتاتی اخراج قیلری و کذلک کف مشابه سنده اولان نازک و حرارت ک  
 گردشهای باسرف اولان بحر محبت ازلیه نک جوشش و غلیانندن اولور و بونلر ک وجودی  
 و ظهوری قاضیت ان اعراف قولک مداولی اولان محبت ذاتیه دن وجود و ظهور کور  
 باد سرگردانکه عناصر از بهه دن بریدراتی دخی بحر محبت ک هوا سیله خرو شده  
 کور اول بحر باسرف ک امری او کنده عناصر از بهه دن بری دخی که موج دریادر  
 جوشده کور الحاصل عناصر از بهه نک هر بریسی دریای محبت ذاتیه نک خس  
 و خاشاک کیدر دریا اوزره اولان کف و خاشاک دور و حرکتی در بادن  
 اولدیغنی کبی بو عناصر از بهه نک دخی جوش و خروشی و دور و جنبشی بحر محبت  
 ذاتیه دندر که سرفا حیت بونلری بویه جوش و خروشه کتورر \* مثنوی \*  
 آفتاب و ماه دوکا و خراس \* کرد میکرد و میدارند پاس ( آفتاب و ماهتاب  
 ایکی خراس کاویدر اطراف دولانور و حفظ طوترل خراس اسب و استر و بقر  
 و خرد و ندردی دکر منه دیرل اصلند خراسیاب ایدی ابتدا آتی خرد و ندرد بکیچون  
 صکره تخفیف اولوب خراس دیندی و حیوان دوندردیکی دکر منه اطلاق اولندی  
 بویته آفتاب و ماهتاب ایکی دکر من کاونه و فلاک دخی خراسه نشیه قیلندی  
 و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که بو آفتاب و ماهتاب ایکی دکر من کاوی کیدر  
 اطراف دولانور و نورانیلریله حفظ و حیات ایدرل \* مثنوی \* اختران هم  
 خانه خانه میدوند \* مر کب هر سعد و نحسی میشوند ( اختران هم خانه یارل  
 هر سعد و نحسک مر کبی اولور یعنی اختران کردون هم بر بر جیدن بر آخر برجه

کیدرل باذن الله هر بر سعد و نحسک مر کبی و مظهری اولورل و کاه نحو سنی  
 و کاه سعادتی تقدیر الهی ایله اظهار قیامور \* مثنوی \* اختران  
 چرخ کر دورندهی \* وین حواس کاهلند و سست پی \* اختران چشم و گوش  
 و هوش ما \* شب بجا اند و بیداری بجا \* کاه در سعد وصال و دلخوشی \* کاه  
 در نحسی فراق و بیهشی ( اختران چرخ اگر چه هی کشی دور درلر بوسنک  
 حواس کاهلار و سست پی لدر که انلر ک نحو سست و سعادت پی و دور و حر کتنی بیلکه  
 قادر اوله من بومعنی دور دالک ضمیمه بعید معناسنه اولدیغنی و مصرع ثانی  
 استفهام اولدیغنی اوزره در اما بوندن اولی اولان معنی اوادر که دور دالک فقه سیله  
 او قنوب دار معناسنه اوله و مصرع ثانی به استفهام انکاری معناسی و بریلوب  
 بو تقدیر اوزره معنی بویه دیمک اولور که هی کشی آکا اول بوجرخ کردونک  
 اخترلی روز و شب اگر بر جیدن دارلر ایسه و بوسنک حسلرک هم کاهلار و سست  
 پی لیدر بوسنک حواس خسته ظاهر ک و حواس خسته باطنک هم روز و شب اختران  
 کردون کبی دور اید بیلر و بر مرتبه دن بر مرتبه سیر اید بیلر در بزم هوشم  
 و گوشم و چشمم اخترلی کور کچه قنده درل و بیدار اولد قنده قنده درل یعنی  
 بو حواس خسته ظاهر دن هر بریسی کچه اولوب خوابه وارد قنده کندی  
 خانه لیدن کیدرل و عالم خیالی سیر ایدرل و کوندز اولوب بیدار اولد قنده بیه  
 هر بریسی کندی خانه لینه کیدرل و هر بریسی اختر کبی بو کونه دور و حرکت  
 قیامورل \* کاه اولور که وصال دل و خوشلقی وقتند سعدند کاه اولور که  
 فراق و بی هشا ک نمهند او اور یعنی اختران کردون کاهی نحو سستند و کاهی  
 سعادتند اولد قیلری کبی حسلری دخی کاهی نحو سستند و کاهی سعادتند  
 او اورلر هر کاه که دل خوشلفند و کندیلر ملایم و لذیذ کلان حالتلرده اوله لار لره  
 ذبیت سعادتند اولق کیدر و هر بار که بر حس کندی به ملایم و نافع اولان حالتدن  
 بعید و جدا اوله و بیهوشلفند قاله انلر نسبت بو حالتلر نحو سست کبی اولور پس  
 بو حواس ظاهره و حواس باطنه هم بو اعتبار اوزره کاه وصال و دلخوشلق سعدند  
 اولقندن و کاهی فراق و بیهوشلق نحو سست کرفتار کلکدن خالی اولرل پس انفس  
 دخی آفاقه مطابق کادی و آفاق احوالی نیجه مختلف ایسه انفسک دخی احوالی  
 انک کبی مختلف اولدی \* مثنوی \* ماه کردون چون درین کردید نیست  
 \* کاه تار یک و زمانی روشنست \* که بهار و صیف همچون شهود شیر \* که سیاست  
 کاه برف و زمهریر ( ماه کردون چونکم بود و نمکده در کاه تاریک و بر زمان ر و شندر  
 یعنی ماه کردون دخی بزم حسلریز کبی مختلف الاحوال اولقندن و کاهی نقصان  
 و کاهی کمال بولقندن خالی دکلدر کور که کاهی مختلف اولوب تاریک و ظلماتی



اولور و گاهی انجلاور و ششاق بواب عالی منور قیلاور و گاهی ذاته نقصان  
کلوب حین محافده نحیف و زار اولوب هلال اولور و گاهی کندیکه زیاده اولوب  
بدر کامل اولور پس تبدل و تغیردن بر دم خالی اولمز کذلک بوعالم هم فصل  
اربعه دن خالی دکلدر کور که گاهی بهار و گاهی صیفدر شهد و شیرکی که اوج آی  
دخی فصل بهار و اوج آی دخی فصل صیف شهدایه شیرکی احلی والذدر و اوج  
آی دخی فصل خریفدر که هرکوتب کیدر و اوج آی دخی فصل شادر که برف  
وزمه هر یک سیاهنگاهیدر که برودت هوا و برف و یخ و شدت شتاد وانه و نباته سیاهنگاه  
کیدر **منوی** چونکه کلیات پاش اوجه کوست **منوی** و سجده کن  
چوکان اوست **توکه** یک جزوی دلازین صدهزار **چون** نباشی پاش حکمش بی  
قرار **چون** کم کلیات اول خدانک حکمی اوکنده طوب کیدر زبون و سجده کن  
چوکان اودرای کوکل سنکه بوضه هزاردن بر جزو سن سن انک حکمی اوکنده  
نجه بی قرار اولیه سن یعنی چونکه بوافلاک نسه و عناصر اربعه و موالید ثلاثه  
بالکایه اول خدانک حکمی اوکنده کوی کیدر و انک چوکان امر نه و نضایه  
بوجه سی سجده ایدیمی و مغلوب و زبون او لیدر ای کوکل بوضه هزار اولان  
موجود اتدن و نجه بوزیک اولان مخلوقاتدن سنکه بر جزو سن انک حکمی  
اوکنده نه حاله بی قرار اولیه سن و نه کیفیتله تبدل و تغیرده و اختلاف احوالده  
قالبه سن چونکه کلیات بویه مختلف الاحوال و ابعث سنک کی جزو سنک اختلافده  
و تبدل و تغیرده اولسی خود بطریق الاولی اولور چونکه قضیه بویه در پس  
سکالزم کلور که هر وجهله کنیدی انک قضایه تسلیم ایل و اول نجه مراد  
ایلر سه انک مرادی اختیار ایل **منوی** چون ستوری باش در حکم  
امیر **که** در آخر حبس و گاهی در مسیر **چون** که در بخت بندد بسته باش **چون** که  
بکشاید برور بسته باش ای دل اول امیر حقیقینک حکمی اوکنده بر ستور کی  
اولگاه آخورد **حبس** و گاه مسیره اول چونکه سنی بجه بغلیه بسته اول چونکه  
چوزه بوری بر جسته اول ستور بینه دیر یعنی اسب و استردن و اشتردن و خوردن  
هر نه کم بینه صالح اوله اکاستور دیر و خلاصه کلام و نتیجه مراد بویه دیک  
اولور که ای کوکل اول امیر حقیقینک حکمی اوکنده بر بیک کی اول هر کب گاهی  
آخورد بغلو و گاهی سیر و حرکنده اولدیمی کی سن هم اول پادشاهک حکمیه  
گاهی دنیا آخوردن و قیوددن بویه و جسمانیه ایل بسته و مقید اول و گاهی بی قید و آزاد  
اولوب روحانیت مسیره رنده سیر و حرکت قیل چونکه سنی اول امیری نظیر یخ  
طبیعت باغلیه و یاخود برشته قلبی تعلیق ایدوب حبیل بجه سنی مقید ایل بسته  
و مقید اول و قضایه رضا و ربوب کنیدی انک حکمیه تسلیم قیل چونکه علاقه بی

قطع ایل و سنک باغلی کی حل ایدوب سنی آزاده قیل و صحر اقمده اول و آزاده لک  
شکری قیل و همیشه اکاحامد و شاکراول **منوی** آفتاب اندر فلک کر **بجه**  
**در** سیدرو بی کسوف می دهد **از** ذنب برهیز کن **هین** هوشدار **تا** نکر دی  
توسیه رودیک وار **آفتاب** فلکده اگری صحرار سیاه رویلکده اکا اگری صحرامسی  
و یاخود الله تعالی کسوف و پردنیدن برهیز ایل آگاه اول عقل طوت تا کم سن  
چولک کی سیاه روی اولیه سن یعنی چونکه خدای تعالی حضرت تری سنی قیوددن  
آزاد ایل و صحر ایچی اول لکن راستک و در سنک طریق اوزره اگری صحر اقمده  
حذر ایل کور که آفتاب فلک اوزره طریق مستقیمدن عدول ایدوب اگری صحر ارقی الحال  
اول اگری صحر اقمی اکا سیاه رویلکده کسوف و بر یاخود اول اگری کندی بجه چون  
خدای تعالی انک نورنی کیدر و سیاه روی اولق مرتبه سنه ابر کور ر جلدی اولک  
اوله قریب **بدر** کستانی کسوف آفتاب **شد** عزازیلی زجرأت ردباب **بدر** دقلری  
بیت شریف دخی بومضونی مؤید اولور و بویا به مناسب اولان رقاچ سوز بویتنک  
شرحنده مر و راغشدر و عقده ذنبک تحقیق هم جلد اولک آخر نه قریب اولان  
**چون** ذنب شعاع بدری راخسوف **بیتک** شرحنده کذر قلمشدرانده طلب اولنه  
و بونده ذنبدن مراد نگاهدر یعنی ای خورشید عالم کی اولان آدمی ذنب و خطادن  
برهیز ایل آگاه اول عقلاک باشکه طوت تا کم سن دود نگاهدن چولک کی روسیاه  
اولیه سن ز بر اهر بار که بنده بر کنه ایشله انک قلبده برسیاهنکه پیدا اولور  
اکر تائب اولوب اول کنه اوزره مصر اولور سه انک قلبک ظلمت و سواد بی زیاده  
اولوب انک قلبی ظلمت و سواد احاطه قیلور کافال علیه السلام کلام الذنب العبد ذنبنا  
حصلت فی قلبه نکتة سوداء ان تاب واستغفر صقلت وان زاد زادت حتی تعلو قلبه  
فذلکم الان الذی ذکره الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون  
**منوی** ابراهیم تازیانه آتشین **می** زندش کانیچان رونی چنین **بر** فلان  
وادی پاران سومبار **کوشمالش** میدهد که کوش دار **ایرا** بجه هم آتشین  
تازیانه اوررل اکا بویه دیو که انجیلین کیت بویه دکل فلان وادی به باغدر بوجانبه  
باغدرمه اکا کوشمال و بررل بویه دیو که فولا ق طوت یعنی رعده نامنده اولان  
ملکک سحابه آتشین اولان تازیانه برنی اوررل و شو جانیه کیت سن استندیکک  
جانیه کینه دیوانی مراد الله هر نه جانیه اولور سه سائق اولورل فلان وادی به باغدر  
بوجانبه باغدرمه دیو اکا کوشمال و بررل و بزه فولا ق طوت و سوزمن قبول ایت  
دیو تادیب و تهدید قیلورل نه کم حدیث شریف بومعنائی مؤید اولور و بومضونه  
شهادت ایدر قال صلی الله علیه وسلم **(ملک من ملائکة الله مؤکل بالسحاب معه**  
**محاریق من نار یسوق بها السحاب حیث شاء الله)** رواه الترمذی عن ابی عباس



مشوی \* عقل تواز آفتابی پیش نیست \* اندران فکری که نهی آمد میست  
 \* کز منته ای عقل تو هم کام خویش \* نایب آن کسوف او پیش ( ای سالک  
 سنک عقلک بر آفتابیدن زیاده دکلد رشول بر فکری که نهی کادی طورمه ای  
 عقل سن هم قدمی اگری قومه تا کم انک اول کسوفی او ککه کلیه بعض نسخه ده  
 بومصرع بویه واقع اولشدر ( نایب آن خسوف رو به پیش ) بوتقدیر اوزره  
 معنی تا کم اول یوزخسوفی سنک او ککه کلیه دیمک اولور یعنی ای سالک سنک عقلک  
 خورشید انوردن زیاده دکلدر کور که اول کندی طریقندن بر مقدار مخرف اولغله  
 اکا کسوف واقع اولدی سن هم کندی امر اولدیغک طریقندن تجاوز قیله وشول  
 بر فکری که حق تعالی سنک نهی واقع اولدی اول فکری طورمه یعنی هر نه فکری  
 نهی ابتدیه اول فکر و اندیشه اوزره مصر اوله وثوقف قیله ای عقل سندخی  
 هم کندی قدمی اگری قومه و امر اولدیغک طریقندن تجاوز قیله تا کم اول  
 آفتابک کسوفی سنک او ککه کلیه وسن هم اگری کندیگک ایچون نورک زائل اوله  
 و خدای تعالی سنی اول کز رولک سبیله مواخذ قیله \* مشوی \* چون کنه  
 کتر بودیم آفتاب \* منکسف بینی و بینی نور تاب \* که بقدر جرم میگردم ترا \* این  
 بود تقدیر در داد و جزا ( چونکم کناه کتر اوله آفتابک یعنی منکسف کور رسن و بینی دخی  
 دخی نورانی کور رسن یعنی چونکم بو آفتاب صور بنک کندی طریقندن مخرف  
 اولسی و خطا قیله کتر اوله انک نصفی منکسف و نصفی دخی نورانی کور رسن  
 کذلک وجود انسانی عقل دخی آفتاب کیدر بن امر اولدیغی طریقندن  
 بالکلیه تجاوز قیله تمام منکسف اولوب نوری قائم اما انک خطاسی اگر کتر اوله  
 و طریقندن بر مقدار تجاوز قیله انک تجاوز ایندیگی خطایونه کندیگی قدر ذاتی  
 منکسف و ظلمانی و بر مقدار دخی منجلی و نورانی کور رسن کانه حضرت حق  
 طرفندن بویه دیمک اولور که ای عاقل بن سنی جرمک قدر طوتم و کناهک قدر  
 اخذ ایدرم داد و جزا ده تقدیر بو اولور و عدل بونی اقتضا قیله اگر عفو و مغفرت  
 اولرایسه سینه ( و جزا سینه سینه مثلها ) حسبجه سینه مقداری جزا و بر یلور  
 \* مشوی \* خواه نیک و خواه بد فاش و ستیر \* بر همه اشیا بصیر و بصیر \* استه نیک  
 استه بد فاش و مستور هر نه ایسه دوکلی اشیا اوزره سمیع و بصیر حق تعالی نیک  
 بلا حاجه سمیع و بصیر اولسنک تحقیق در دنجی جلدک اولنه قریب فرض از سمیع  
 و بصیر گفتن سر خنده هرور ایاشدر انده طلب اولنه یعنی جناب حق جل شانیه  
 بنده لرینه بیور ای بنده اگر نیک اولسون و اگر بد اولسون مستور و آشکارا  
 تقدیر شی اولور سه اولسون دوکلی اشیا اوزره سمیع و بصیرزد و کلینک احوالی  
 کورورز و هر کس اقوالی اشیدرز و انلرک فعلته و قولته کوره جزا و بریز دیمک

اولور \* مشوی \* زین گذر کن ای پدر نوروز شد \* خلق از خلاق خوش  
 بدفوز شد ( بوسوزدن ای پدر گذر ایله نوروز اولدی خلق خلاقدن خوش بدفوز  
 اولدی بعض نسخه ده خلاق خود واقع اولشدر بدفوز بهره مند و خوش حال  
 معناسنده کاور بدفوز آخرک چوره سنه دخی دیتور خوش بدفوز شد بوتقدیرجه  
 خوش دهان اولدی دیمک اولور و خلاق کسر ایله اوقتیوب قطعه اوقتیور  
 اما قطعه اوقتیوب اضافله اوقتیور سه بدفوز بهره مند و خوش حال معناسنده اولدی  
 اولی اولور تقدیر کلام بویه دیمک اولور که ای پدر بو گونه سوزدن و کهنه اولان  
 روزدن گذر ایله زیرانوروز اولدی و یکی حالت ظهوره کادی خلق کندی  
 خلاقندن خوش دهان اولدی ولذت بولدی یا خود معنی خاق کندی خلاقندن  
 خوش حال اولدی و بهره و نصیب بولدی دیمک اولور \* مشوی \* باز آمد آدب  
 جان در جوی ما \* باز آمد شاه مادر کوی ما \* می خرامد بخت و دامن می کشد \* نوبت  
 توبه شکستن میرند \* توبه را بار در سیلاب برد \* فرصت آمد با سبنا را خواب برد  
 آب جان بزم جوی مزه کبر و کادی بزم شاه بزم کوی مزه کبر کادی بخت صالو ر  
 و دامن چکر توبه صیحلیق نوبتی چالار توبه بی کبر و سیلاب التدی فرصت کادی  
 با سبانی خواب التدی یعنی آب حیات معنوی کبر و بزم جوی وجود مزه کادی و بزی  
 احیا قیله بزم شاه بزم کوی در و مزه لطف و احسانیه کادی و حسن جالیله  
 نجلی قیله بوی حینه بخت و دولت خرامان اولور و دامن چکر و تفرناز قیلور  
 توبه صیقلمک نوبتی کاور و عاشق اولان بویه موسمه توبه بی شکسته  
 قیلور توبه بی تکرار سیلاب عشق و محبت قیله فرصت کادی با سبانی خواب  
 حیرت قیله و عقل با سبانی وله و خیرتله نام اولوب توبه بی سیلاب محبت کوزدی  
 کندی \* مشوی \* هر خاری مست کشت و یاده خورد \* رخت را امشب کرو  
 خواهیم کرد \* زان شراب لعل جان جان فزا \* لعل اندر لعل اندر لعل ما  
 هر خاره مذوب اولان کسه یاده ایچدی و مست اولدی رختی بو کجه رهین ایتک  
 استر جان فزا اولان جانک اول شراب لعلدن بزم لعل ایچره لعل ایچره لعل وارد رخا ریده  
 اولان یا نسبت ایچوندر و مصرع اول هر خاری یاده خورد و مست کشت تقدیرنده در  
 خاریدن هر ادختر محبتله مخمور اولان عاشق در ورختدن مراد وجود مجازی و لوازم  
 جسمانی در شراب لعلدن مراد محبت الهیدر که شاربانی محبت اولشدری مست  
 و مستغرق ایلیچدر آخر که لعل مایه مضاعفدر اندن لب مراد اولور و تقدیر کلام  
 و توضیح مراد بویه دیمک اولور که هر تقدیر شراب محبت حق نوش ایلسین مخمور  
 و ارایسه یاده محبتی ایچدی و مست اولوب کندی بو کجه برای طالب  
 شراب محبت الهی اولان کسه رخت وجود مزه و متاع باد و بود مزه اول



شراب الهی در اتری رهن ایستگ است و تا کم وجود منی بود دنیا کجاست سنده اول  
 شراب الهی در اتری رهن قویا و زوانک مقابله سنده شراب محبتی آلب ایچه و زمست  
 اولوب کندیمزدن کجه و زاکر سندی بزم کبی بو شراب الهی در ایچمک و مست اولوب  
 کند کدن کچک استرایک کل بروشب دنیا ده رخت و خود کی و مناع بادو بودی بوخیر  
 الهی در اتری رهن ایله تانیدن بزم کبی سندی نوش اید سن و کندیک قراموش ایدوب  
 بخودر یولنه کیده سن اول جان زیاده ایدیمی جانک لعل کبی اولان شرابیدن  
 و اول جانه حیات و یرن محبت الهی ک می نایندن بزم لیزده قات قات لعل وارد یعنی  
 دهان زده قات قات جوهر معنوی واضع اف مضاعف اذواق روحانی وارد  
 لایق قطع بز اول شراب محبتی نوش ایدیمی و کندیمزی قراموش ایدوب بی وجود  
 اولنار یولنه کیدیمی بز **منشوی** \* باز خرم کشت مجلس دلفروز \* خیر دفع  
 چشم بد اسپند سوز \* نعره مستان خوش می آیدم \* تالبد حاناچین می یایدم  
 کرو مجلس خرم اولدی دلفروز قالی چشم بدی دفع ایچون اسپندیاق مستلر نعره سی  
 بکا خوش و لطیف کلور تالبدای جان یونجیلین کر کدر یعنی مجلس روحانی کبر و کوکل  
 شعله لندریجی خرم اولدی و رونق و اعلافت بودی قالی اعدا و حصادک سوه  
 نظر لرنک شوملغنی دفعدن اتری اوزرلک باقکه بو چشم لرنک برامن نظر لرنی دفع  
 ایلکدن اتری اوزرلک مجربا تندر بکامست شراب عشق اولنرلک نعره سی خوش  
 کلور و مستانه های و هوای قتلری درونم ذوق و صفال و یر تالبدی ای جان بکا  
 بو یله کر کدر که مجلس روحانی همیشه خرم و دلفروز اوله مست شراب الهی اولان  
 عاشق لرن مستانه نعره ل اوره و بی اختیار های و هوای قیلله و حضرت بلال رضی الله  
 عنه کبی احد احد دیمک یاخود الله الله دیمک یاخود الله هو دیمک یاخود هو هو  
 دیمک و الحاصل محبوب حقیقینک نام شریفی بلا تصنع و لاریا ذکر ایلمک انک  
 دهانندن مستانه وار صدور ایلیه چونکم حضرت مولانا قدس سره الاعلی  
 کند یلرک وجد و حالتی و مجلس لرنه حاضر اولان عشاق الهی ک دخی ذوق  
 و محبتی حضرت بلال رضی الله عنه ک احوالی تعبیر و تقریر ایلمک مناسبه ذکر  
 ایلدیلر و انک قصه سی ضمیمه و کند یلرک وجد و حالتی و عاشق لرن دخی ذوق بالی  
 بیان یور دیلر کبرو حضرت بلال رضی الله عنه ک حالتی بیان ایلمک شروع  
 ایدوب یور **منشوی** \* نک هلالی بابلالی یارشد \* زخم خار اورا کل  
 و کلزار شد \* کر زخم خارشی غریبال شد \* جان جسم کلشن اقبال شد \* اشته  
 بر هلال بر بلال ایله یار اولدی زخم خار اکا کل و کلزار اولدی بنم جسم جانم کلشن  
 اقبال اولدی بعض نسخه ده جانله جسم مایه شده و او عاطفه واقع اولمشدر بو تقدیر  
 اوزره معنی لکن بنم جسم و جانم کلشن اقبال اولدی دیمک اولور هلالدن مراد

یونده نخواست جسم در اگر چه هلال بر بنده نک اسپد در که حضرت بلال رضی الله  
 عنه ک قصه سنک عقبنده انک قصه سی کلسه کر کدر بو محله مراد هلالدن اول  
 بنده اولق مناسبندن زیاده دور در تقدیر کلام بود که اشته هلال کبی برضعیف  
 و نحیف جسم بلال حبشی حضرت لری ایله یار اولدی زخم خار اول بلال رضی الله  
 عنه ک هلال کبی اولان مبارک جسمه زیاده شد و قدن کل و کلزار اولدی اگر اول  
 عاشق صادق تن مبارکی زخم خار دن غریل کبی دلمک دلمک اولدی لکن انک  
 اسان حال بنم جسم و جانم کلشن اقبال اولدی دپردی بو مصرع حضرت بلال  
 رضی الله عنه طرفدن دیشلش و رجائیت طریقه انک لسانندن تعبیر قلمشدر  
**منشوی** \* تن پیش زخم خاران جهود \* جان من مست و خراب آن و دود \*  
 بوی جانی سوی جانم میرسد \* بوی یارمهر بام میرسد \* تن اول جهودک خارنک  
 زخمی او کند در و بنم جانم اول و دودک مست و خرابیدر جانه منسوب اولان  
 رایحه بنم جانم جا نبشده ایریشور بکارمهر بامک رایحه سی ایریشور یعنی بلال  
 رضی الله عنه حضرت لری بو یله دپردی اگر چه تن اول جهودک خارنک زخمی  
 او کند در لکن بنم جانم اول محبوبک مست و خرابیدر رجان رایحه سی بنم جانم  
 طرفه کلور و بنی مست و خراب قیلور مهربان اولان یارک رایحه سی بکار ایریشور  
 و بنی مست و مدهوش ایلم **منشوی** \* از منوی معراج آمد مصطفی \*  
 بر بلاش جذالی حبذا \* چونکه صدیق از بلال دم درست \* این شنیداز  
 توبه اودست شست \* حضرت مصطفی علیه السلام معراج جانبندن کلدی  
 انک بلال رضی الله عنه اوزره جذالی حبذا دیمسی اولدی یعنی چونکم حضرت  
 مصطفی علیه الصلو و السلام معراج جانبندن کلدی کندی بلالنه بابلال حبذا  
 بنم ایچون که سنک کبی بر مقبول الهی بنم امتندن اولدی یوردی نه کم صحیحینده  
 واقع اولمشدر که حضرت نبی صلی الله علیه و سلم معراجدن کلد کدنصره حضرت  
 بلال رضی الله عنه دیدی (بابلال حدثنی بارجع عملک فی الاسلام فاتی سمعت  
 دق نعلیک بینیدی فی الجنة) حشو نعلیک دخی روایتدر و دخی بعض روایت اوزره  
 اول حبینه حضرت نبی علیه السلام حبذالی حبذا یورمشدر بو حدیث آخری  
 و شرحی او چنجهی دفترده مرور ایتشدر حضرت بلال رضی الله عنه حکایه مستنده  
 حاصل کلام چونکم صدیق رضی الله عنه حضرت لری دم درست اولان  
 بلال رضی الله عنه عهده یعنی نیتی راست و درست اولان بلال رضی الله عنه عهده  
 بونی اشدی انک توبه سندن ال بودی یعنی بوقدر سپارش و وصیتد نصکره  
 چونکم آنک احد احد دیمسی بنه کوش ایتدی انک توبه ایلمندن ال یوبوب  
 فراغت ایتدی



باز گردانیدن صدیق رضی الله عنه واقعه و امتحان بلال رضی الله  
عنه را و ظلم جهودا را بروی واحد احد گفتی او را افزون شدن کینه  
جهودان و قصه کردن آن قضیه پیش مصطفی علیه الصلوة والسلام  
و مشورت در خریدن آواز جهودان

بوسرخ شریف صدیق رضی الله عنه حضرت تیری بلال حضرت تیری و افقه سنی  
و امتحان و ابتلا سنی و اول بلال رضی الله عنه ک اوزرینه جهود لک ظلمی و اول  
بلالک احد احد دینی و اول احد احد دیکه جهود لک کینه سنک افزون اول سنی  
و اول قضیه بی مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم او کنده قصه ایلمنک و اول بلال  
حضرت تیری جهود لک صانوان المقلده مشورت قلمنک بیانده در مثنوی  
بعد از آن صدیق پیش مصطفی \* گفت حال آن بلال با وفا \* کان فلک پیامی  
میمون بال چست \* این زمان در عشق و اندر دام تست ( اندر صکره صدیق  
رضی الله عنه حضرت تیری مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت تیری حضورنده اول  
با وفا اولان بلال رضی الله عنه ک حالنی سو یلدی و انک قصه سنی و ماجرا سنی بر بر  
نقل ایلمدی بویله دیدیکه یار رسول الله اول فلک پیامی و چست و چاک اولان میمون  
بال یعنی فلکی او لجوی و قلبی میمون و مسعود اولان چست و چاک بلال  
رضی الله عنه بوزمان سنک عشقه و سنک دام کده در یعنی سنک عشقه که دو شمش و دام  
محب که گرفتار اولشدر مثنوی \* باز سلطانست زان جغد آن رنج \* در حدیث  
مدفون شدست آن زفت کنج \* جغدها بر باز استم می کند \* پروبالش بی  
کاهی می اند \* جرم او اینست کو بازست و بس \* غیر خوبی جرم بوسف  
چست پس ) بلال حضرت تیری باز سلطاندر اول جغد لک رنجده یعنی اول بلال  
حبشی رضی الله عنه شول سلطان حقیقینک معنوی بازیدر که اول بقوشلردن  
رنج و المده در فی المثل زفت اولان کنج و عظیم اولان کنج رنج حدیثه مدفون  
اولشدر و خبیث و بلید اولان جهود لک ایچره قالمشدر تنه کم هر عصرده مقبولان  
در کاه الهی اولان اصحاب بال و اهل ذوق و حال دخی بلال رضی الله عنه کبی  
اهل دنیا ایچنده و اصحاب نفس و هوا میباشند حدیثه مدفون اولان کنج کبی  
مدفون اولشدر و بوملر ایچره فلان باز لکبی خسته حال و شکسته بال قالمشدر  
جغد لک باز معنوی اولان و لیلر بودنیا ویرانه سنده ستم و جفا ایلملر انک پروبالنی  
بر کنه سز قو پارلر یعنی باز سلطانی اولان ولی خداتک پروبالی مثابه سنده اولان  
جسمی و یا خود مالی و یا خود ذوق بالنی قو پاروب انک کناهی بوق ایکن انی کسر  
و شکسته ایلملر انک جرمی بودر که اول باز سلطانی و شهباز روحاندر بوسه فلک

پس خو باقدن غیری جرمی ندر یعنی یوسف علیه السلام حضرت نری بوقدر چاهه  
انلدی واسیر اولوب بازار دده ساتلدی ونیجه مدت زندان ایچره قالدی انک خود  
اصلا بر جرم و کناهی بوق ایدی مکر بونلره سبب انک حسن روی و اطف و خوبی  
اولدی کذلک هرمل خدایه کشدی عصر بنده نیچه جفا از اولش وانلر نا اهل اولان  
طائفه دن نیچه ستار کور مشدر انلرک جرم و کناهی اولدیفندن دکلدر بلکه اول  
بدبختلرک انلره غرض و حسد لری اولدیفندن و بونلرک مقبول و پسندیده اولان  
احوالی انلره ناپسندیده کلدیکندن اول شوم اولان بوملر بوشه بازله بوقدر اهانت  
و جفا روا کور مشلردر و بونلره بوقدر ستم و ایذا بی ایر کور مشلردر ﴿ مثنوی ﴾  
جعفر او برانه باشد زاد و بود \* هستش ان بر باز آن خشم جهود \* که چرامی  
یاد آری زان دیار \* یاز قصر و ساعدان شهریار ( جعفر ک زاد و بودی و برانه  
اولور اندن اوتری انلرک باز اوزره خشم جهودی اولدی جعفر دن مراد بونده اهل  
دنیا اولور یعنی جعفر کی اهل دیسانک طوغمی و موجود اولسی و برانه دنیا ده  
اولور وانلر بودتیا و برانه سنی کندیلره جنت و دار راحت انخا ذ قیلور اول سیدین  
باز سلطانی اوزره بونلرک جهودانه خشمی وارد بر بویه دیو که نیچون اول دیار حقیقین  
یاد کتور رسن یا خود اول شه بارک ساعدندن و قصرندن ذکر ایلسن یعنی اهل  
دنیا ولی خدایه درلر زسکا انکیچون اهانت و حقارت ایلر سن بزم منزل و مقام زده  
اول دیار حقیقین یاد ایلسن اول شهر بار حقیقینک مقام و مرتبه سنی و ساعد  
ارادت و قدرتی طور من سو ایلسن بزمه که راضی دکلر ﴿ مثنوی ﴾ درده  
جعفران فضول میکنی \* فتنه و تشویش درمی افکنی \* مسکن مارا که شد رشک  
اثیر \* تو خرابه خوانی و نام حقیر \* شیداوردی که تا جعفران ما \* سر ترا سازند شاه  
و پیشوا ) ای باز جعفرک کو بنده فضولای ایلسن یعنی ساکن و برانه دنیا اولان  
اهل دنیا نک موطن و مسکنده کستاخاق ایدوب سزک منزلت کز خراب و بریکز  
را بدرد یوتشویشلره دوشور رسن بزم مایبغزه فتنه و تشویش براغور رسن و بزی  
دغدغه و تشویشلره دوشور رسن بزم مسکنز که رشک اثیر اولدی یعنی بزم اولریمز  
و منزللریمز که فاک اکار شک و غبطه قیلدی سن خرابه اوقور رسن و نام حقیر ایله  
اکانام دنیا دبوسو ایلسن شیدا کتوردک تا بزم جعفر بزم یعنی سن بزم مایبغزه زرق  
و ریاکتور رسن تا بزم جنسمن اولان بوملر و بو برانه دنیایی مسکن طوئن شوملر  
تحقیق سنی شاه و پیشوا دوزلر و سنی کندیلره مقدا انخا ذ ایدوب سنک امر که مطیع  
و منقاد اوللر ﴿ مثنوی ﴾ وهم سودایی در ایشان می تنی \* نام این فردوس  
ویران میکنی \* بر سر ت چندان زبیم ای بد صفات \* که بکوی ترکشید و ترهات  
سن سودایی اولان و همی انلره طوفور رسن بوقدر دوسک نامنی ویران ایلسن فردوس



انواع انجاری جامع اولان بستانه درلور و برجستك دخی استیدری تنی تیدن لفظندن  
اگرچه طوقومق مناسبه درلور بونده خلط ایلک مناسبی مراد اولور یعنی  
جهدلر باسلطانی اولان ولی خدایه دیرلی شیدوزراق سودایه منسوب اولان  
وهمی انلره القا ایدوب خلط ایلرسن بوساکن اولدیفن فردوس برینک نامنی و برانه  
ایلرسن و بو که دنیای دنی و جای سفلی دیوسو بیلرسن پس بر دخی ای بد صفات  
سنگ باشکه اولقدر اورورز که شید و ترهانی ترك ایشکی سو بیلرسن و زرق و مگری  
لا بد ترك ایلرسن نه کم جهودل حضرت بلال رضی الله عنه من احد احدیعی  
ترك ایلدیه دیو اور دیلر و اگر من بوبله درسك برسنی دو که دو که اولدور و زدیو او زرنه  
طوردیلر نه کم انک حالی بیان ایلکه شروع ایدوب پیورلر **مثنوی** پیش  
**مشرق چار میخمش میکتند** تن برهنه شاخ خارش می زتند **از تنش صد جای**  
**خون برمی جهد** **او احد میگوید و سمری نهد** **بنده سادام که پنهان داردین**  
**سر پیوشان از جهودان امین** **عاشق است اورا قیامت آمدست** **تادر توبه بر بسته**  
**شدست** حضرت صدیق رضی الله عنه رسول اکرم صلی الله علیه و سلم  
حضرت ترینه ابتدای بارسول الله جهودل اول بلالی مشرق او کتند چار میخ  
ایلر تنی برهنه اکاشاخ خارا ورلر و آفتابه قرشوائی عربان ایدوب دیکنلود کنکه  
دو کوب بدن مبارک کنی نیچه بدن آزرد و مجروح قبلورلر انک تن مبارک کنین یوز  
بدن قان صحرار اوایسه انلر اور دجه احد احدیر و حکم حقه باش قورا کاجوق  
بند و نصیحتلر و یردم بوبله دیو که دینی پنهان طوط و سمری جهودان امیندن  
ستر ایدوب اخفایت اما انک ستر اسرار وضبط کفتاره بحال و اختیاری یوقدر  
عاشق در فی الحقیقه اکا قیامت کلتدر حتی توبه قبوسی اکا بغلو اولمشدر نه کم قیامت  
صوری کلد کده توبه قبوسی بغلور و کسه توبه ایلکه قادر اولمز و توبه ایلسه  
دخی توبه سی قبوله کلز **مثنوی** **عاشق و توبه یا امکان صبر** **این محالی**  
باشد ای جان بس سطر **توبه کرم و عشق** همچون ازدها **توبه وصف خلق**  
وان وصف خدا **عاشق قلی و توبه** یا خود امکان صبرای جان بوزیاده سطر  
بر محال اولور بعض نسخه ده یاربینه نقطه واحد الیه با واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره  
معنی عاشق و امکان صبر الیه توبه بویکیستك مابیننی جمع ایلک و عاشق اولفته  
تأبلیکی و صابر لکی کند و به عادت قنای بو چوق بو غون و غلیظ بر محالدر زیرا  
توبه فی المثل بر کوچك قورد جفز و عشق از در هادر توبه وصف خلق و وصف  
مخلوق حادث وفانی و عشق وصف خالق قدیم و باقیدر پس حادث وفانی اولان  
مخلوقك و صفتك قدیم و باقی اولان خالقك وصفی قنده نه وجودی وارد رجنید  
قدس سره العزیز حضرت ترینك (اذا قرن المحدث بالقدیم لم یبق له اثر) پیور دقلری

بومعنايه دلالت ایدر پس خورشید محبت طالع و ظاهر اولدقده توبه سایه وار زائل  
وفانی اولور **مثنوی** **عشق ز اوصاف خدای بی نیاز** **عاشق بر غیر**  
او باشد مجاز **زانکه او حسن زرائد و آمدست** **ظاهرش نور اندرون دود**  
آمدست **عشق بی نیاز اولان خدایک اوصافنددر عاشق خلق اندن غیری به**  
مجاز در زیر اول غیری حسن زرائد و دکلشدر انک ظاهری نور اندرونی دود کلتدر  
عشق افراط محبت دیرلر افراط محبت ایسه بی نیاز اولان خدای تعالیك وصفلرنددر  
نه کم حضرت فرآند بر محله **(قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحببکم الله)**  
و بر محله دخی **(بحبهم و بحبونه)** پیور دی محبت الهی قدیم و حقیقیدر و محبت بنده  
اگر خدایه اولسون و اگر ماسوا به اولسون حادث و مجاز یدرز را که اول خدادن  
غیر منزله سنده واقع اولان شیلرک حسنی یالدر کلمش و حسن الهی الیه انلرک  
ظاهری مزین اولمشدر آنک ظاهری نور و باطنی دود سیاه کبی کلتدر بواشیاده  
اولان حسن و ملاححت حقیقی دکلدر عار بنیدر کافال ابن الفارض **(یت و کل**  
**ملیح حسنه من جالها)** **معارله بل حسن کل ملیح** **مثنوی** **چون رود نور شود**  
**پیدا دخان** **بفسرد عشق مجازی آن زمان** **وارود آن حسن سوی اصل خود**  
جسم ماند کنده و رسوا و بد **چونکه نور کیده** **ودخان پیدا اوله عشق مجازی**  
اول زمان طوکر اول کند و اصلی طرفه کبرو کیدر جسم کنده و رسوا و بد قالور  
یعنی بر محبوب اولان ایشیک وجودنده اولان نورانیت و حسن و جمال کیده و دخان  
کبی اولان ظلت و کثافت ظاهر و پیدا اولور اول زمانده اکا عاشق اولان کسه نک  
مجازی اولان عشق فسرده اولور و اول عشقه نقصان و زوال کلور اول حسن  
و جمال کنده نک اصل و معدنی طرفه کبرو کیدر و جسم قوقش و رسوای و قیچ  
اولوب قالور **مثنوی** **نورمه راجع شود هم سوی ماه** **وارود عکس**  
زدیوار سیاه **پس بماند آب و کل بی آن نکار** **کرد دان دیوار بی مه دیوار**  
مثلا ماهک نوری هم ماه جانیسه راجع اولور اول ماهک عکس و برتوی دیوار  
سیاهدن کبرو کیدر پس آب و کل اول نکار سز قالور اول دیوار بی ماه دیو کبی اولور  
کذلک ماه حقیقیتك نوری اولان روح هم اول ماه حقیقی جانیسه راجع اولور  
دیوار سیاه کبی اولان بدک عکسی و برتوی اول اصل طرفه کبرو کیدر پس بواب  
و کلدن مرکب اولان جسد اول محبوب سز و نقش و مرغوب سز قالور اول دیوار  
بدن روح کتد کد نصکره دیو کبی او اور و عاشقه اندن نفرت کلور **مثنوی**  
قلب را که زر زروی او بچست **باز رفت آن زربکان خود شست** **پس مس رسوا**  
بماند دودوش **زوسیه روز بماند عاشقش** **مثلا قلبك که التون آنک یوزندن**  
صحرادی اول زر کبرو کندهی کانه کندهی و او نور دی یعنی بر قلب التونک که



یوزنده اولان التون کتسه کبر و واروب کند و کانه رجوع ایلر و انده قرار ایدوب  
 اوتورر پس رسوای اولان باقر دودکی قاور و سیاه رولغی ظهور کاور انک عاشقی  
 اندن سیاه روت قاور و اندن زیاده رسوای اوور ﴿ مشوی ﴾ عشق ینانان  
 بود برکان زر ﴿ لاجرم هر روز باشد بیشتر ﴾ زآنکه کارادر زری نبود شریک  
 مر حبا ای جان زر لاشک فیک ( اما ینارک عشق کان زراوزره اولور کان زردن  
 مراد جمیع حسن و جمالک و لطف و کمالک اصل و معدنی اولان مرتبه الوهیت  
 و مقام حقیقتدر ینا و بصیر اولان اولیانک عشقاری و محبتلری اصل جمیع جمال  
 و کمال اولان مقام حقیقتدر لاجرم هر کون انک عشق زیاده اولور و ساعت  
 بساعت انک عشق و محبتده ترقی قیلور زیرا که کانه زر لکده شریک یوقدر کذلک  
 کان جمیع کمال و جمال اولان مقام حقیقتده حسنه و جالده و اطافده و کمالده اصلا  
 بر شریک و نظیر یوقدر مر حبا ای زرمعدنی سنده شک و شبهه یوقدر یعنی ای کان  
 کل جمال و کمال سن و سعتله و زیاده لطافتله ظاهر اولدک و عاشقانه بیکه رحب و راحت  
 و یردک اصلا سنک بی نظیر اولدیکده شک و شبهه یوقدر و بی شریک و بی مثال  
 اولدیکده هم حجت و براهین قتی جو قدر ﴿ مشوی ﴾ هر که قلبی را کند انبار کان  
 وارود زرتا بکان لامکان ﴿ عاشق و معشوق مرده زاضطراب ﴾ مانده ماهی رفته  
 زان کرداب آب ( هر شول کسه که بر قلب کانه شریک ایلده زر لامکانده اولان  
 کانه دک کبر و کیدر عاشق و معشوق اضطرابدن اولمش اگر کردابدن آب کتمش  
 ماهی قالمش قلبدن مراد بونده هر ملج و جلیل اولان ممکن الوجود در که انک  
 صورت ظاهره سی قلب التون کبی حسن و جماله آراسته اوله پس تقدیر کلام  
 یویله دیعک اوور که هر شول کسه که قلب التون کبی اولان ممکن الوجودک مزخرف  
 و مزور اولان حسنی و جلالی کوروب اکا عاشق اولسه و آتی معدن حسن و جمال  
 اولان محبوب حقیقی به محبتده شریک قیلده اول زر حسن و جمال لامکانی اولان  
 کانه رجوع ایلر پس عاشق و معشوق اضطرابلرندن اوور مثلاً بر کردابدن  
 آب کیدوب و ماهی یوستده قالوب نیجه الم واضطرابله مرده اولدینگی کبی اول  
 مجازی اولان عاشق و معشوق هم آب حیات قدیر و بدندن و آبکیرتندن فنا و زواله  
 یوزطوند قد نصکره الم واضطرابده اولور ﴿ مشوی ﴾ عشق ربانیست  
 خورشید کمال ﴿ امر نور اوست خلقان چون ظلال ﴾ عشق ربانی خورشید کالدرد  
 امر انک نور یدر خلایق ظلال کبیدر امر دن بونده مراد روح در تنه کم حق  
 تعالی حضرت تلی (قل الروح من امر ربی) یوردی و دخی (الاله الخالق والامر) آینده  
 اولان امر ایله عالم ارواح مراد اولندی و یو بیت عشق ربانی و روح انسانی  
 و اجسام خلایق تفهیم ایلکدن اوتری تمثیل طریقله دینلشدربی مثلاً عشق

ربانی خورشید کالدرد روح انک نوری و پرتو یدر و اجسام خلایق کولکدر کبیدر پس عشق  
 ربانی جان جان و حیات حیات جهان کبیدر چونکم مناسبله عشق حقیقی انک  
 بر مقدار شرحن بیان ایلدیلر کبر و مظهر عشق حقیقی اولان بلال حبشی رضی الله  
 عنه حضرت تلی انک قصه سنی بیان و ابو بکر رضی الله عنه حضرت تلی انک لسانندن  
 انک حالی و ماجرا سنی تعبیر و تقریر ایلکده شروع ایدوب یوردر ﴿ مشوی ﴾  
 مصطفی زین قصه چون خوش بر شکفت ﴿ رغبت افزون گشت هم اورا بگفت ﴾  
 مستمع چون یافت همچون مصطفی ﴿ هر سر مویش ربانی شد جدا ﴾ محمد  
 مصطفی صلی الله علیه و سلم یوقصده دن چونکم خوش آجلدی یعنی بلال رضی الله  
 عنه حضرت تلی انک قصه سنی ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرت تلی اول سلطان  
 کاشانه تعبیر و تقریر ایلدیکری حینده اول حضرت کل کبی یوقصده نک استماعندن کشاده  
 اولدی و اظهار فرح و سرور قیلدی ابو بکر رضی الله عنه حضرت تلی بلال رضی الله  
 عنه انک قصه سنی تقریر ایلکده رغبتی زیاده اولدی هم اول پیغمبر عالی جنابه انک ماجرا سنی  
 علی ماجری بالتام سویلدی حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم کبی چونکم بر مستمع  
 یوادی اول ابو بکر رضی الله عنه حضرت تلی انک هر سر مویش بشقه بر زبان اولدی  
 و بلال حبشی رضی الله عنه حضرت تلی انک احوالی و افراط محبتی بر تعبیر و بیان  
 قیلدی ﴿ مشوی ﴾ مصطفی گفتش که اکنون چاره چیست ﴿ گفت این بنده  
 مرا اورا مشتریست ﴾ هر بها که کوید اورا می خرم ﴿ در زبان و حیف ظاهر  
 نکریم ﴾ کوا - میر الله فی الارض آمدست ﴿ مخزنه خشم عدو الله شدست ﴾  
 چونکم مصطفی صلی الله علیه و سلم حضرت تلی ابو بکر الصدیق رضی الله عنه  
 حضرت تلی بلال رضی الله عنه انک قصه سنی اشندی اکایتدی شمدی یو خصوصده  
 چاره ندر حضرت ابو بکر الصدیق رضی الله عنه رسول اکرم صلی الله علیه و سلم  
 حضرت تلی بنده دیدی یار رسول الله یو بنده تحقیقا اکامشتریدر هر نفدر بهسا که اول  
 جهود سویلر آتی چوق سو یلتمیوب آتی آلورم زیانه و حیف ظاهره نظر قیلزم  
 و متاع و مالک چوق کنسیدیکنه باقوب بهر حال آتی خریدار اولورم زیرا اول  
 بلال رضی الله عنه ارضده الله تعالی انک اسیر و بنده سی گلشدر اما الله عدو سنک  
 خشمک مخزنه و زبونی اولمشدر پس آتی اول عدو اللهک پنجه غضبندن خلاص  
 ایلک هر وجهله لازم کش و واجب اولمشدر دیدی

﴿ وصبت کردن مصطفی علیه السلام صدیق را رضی الله عنه که ﴾  
 ﴿ چون بلال را رضی الله عنه مشتری میشوی هر آینه ایشان از سبزه ﴾  
 ﴿ برخوانند فزود بهای او مراد رین فضیلت شریک خود کن ﴾  
 ﴿ وکیل من باش و نیم بهما از من بشان ﴾







اولور یعنی خرابی فهم کی اولان جاعل و غافلک قنده اشک بونجی کی صورتنا  
 کوزل و معینه جله دن ادنی وارذل اولان احق و نادانله جوهر جان و معدن عالم  
 و عرفان اولان کسه بر در زرا اول اشک در معنوی و بحر روحانی خصوصاً  
 عظیم شک و شبهه سی وارد **﴿ مثنوی ﴾** منکر بحرست و کوهرهای او \* کی  
 بود حیوان درو پیرایه جو \* در سر حیوان خدائنهاده است \* کوشود در بند لعل  
 و در پرست \* هر خراب را هیچ بدی کوشوار \* ککوش و هوش خر بود  
 در سبزه زار \* خر منکر بحر در وانک کوهر لیک دخی منکر بدر حیوان لایعالم  
 چن در جو و پیرایه جو اولور بومقرر در که اولم خدای تعالی حیوانک باشند  
 قوم مشدر که اول حیوان بند لعل و در پرست اوله تحقیقا هیچ اشک کک کو به سنی  
 کوردکی انلرک قولاغنده کو به اولم خرک کوش و هوشی سبزه زارده اولور یعنی  
 خر سبیرت و حیوان طبیعت اولان انسان بحر معنویک وانک روحانی و نورانی  
 اولان در لیک منکر بدر حیوان سبیرت اولان آدمی چن در معنای دیلیچی  
 و کند بی جواهر ایمان و عرفان بزیچی اولور که حیوان سبیرت اولان آدمیک  
 باشند خدای تعالی حضرت تری بوسودای قوم مشدر که اول اهل روحانی قیدنده  
 اوله و در معنای پرستش قبله هیچ خرک قولاغنده سن در و جوهر دن کوشوار  
 کوره مزسن بلکه خر سبیرت اولان بد کوهر لیک کوش و هوشی همان علف زرده  
 اولور همیشه خورد و خوابه و کبر و کلو به میل و محبت قبلور **﴿ مثنوی ﴾**  
 احسن التقویم در والتین بخوان \* که کرامی کوهرست ای دوست جان \* احسن  
 التقویم از عرش افزون \* احسن التقویم او فکر ت برون \* احسن التقویم آیتنی  
 والتین سوره سنده اوفو که ای دوست جان کرامی کوهر در یعنی حق تعالی  
 حضرت تری تین وزیتونه قسم ایلیوب دیر که تین وزیتون حقیقور تحقیقا بر انسانی  
 صورتنا و معنا احسن صورتند و اجل هیاتند خلق ایلاک انسانک معینه احسن  
 تقویم اوزره خلق اولنسی انک جانک اوصاف الهیه ایله انصاف قلسی و نور  
 الهی اولم سبیل در که جان انسانی فی الحقیقه عزیز و شریف جوهر در اول احسن  
 تقویم اولان جان عرشدن فزوندر یعنی افضل و اوسعدر تده کم (لایب معنی ارضی  
 و لاسمائی و لکن یعنی قلب العبد التی التی الورع) حدیث شریفی بومعنا به دلالت  
 ابیر الحاصل احسن تقویم اولان جان فکردن بیرون در فکر و خیال آنی ادراک  
 قادر اولم و وهم و ادراک انک کونه کوهر عالی ایدو کنی بطر سوره والتینک و احسن  
 تقویمک تفسیری بشیخی دفترده (لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم) سر خنده  
 مرور ایلاک در انده طلب اولنه **﴿ مثنوی ﴾** کر بگویم قیمت ابن ممتنع \*  
 من بسوزم هم بسوزد ممتنع \* لب پنده اینجا و خرابن سومران \* رفت ابن صدیق

سوی آن خراب) اگر بن ممتنع اولان کوهرک قیمتی سوبیلم بن وهم مستمع اولان  
 کسه یازاین ممتنعدن مراد جوهر جاندر یعنی اگر بن بوممتنع و عالی اولان جوهر  
 جانک و اول جوهر جانم مظهر اولان بلال رضی الله عنهمک قیمتی سوبیلم  
 بو کلامه قوای اولان ممتنع هم بونک سوز و حرارتنه تحمل ایله میوب یا تمق  
 لازم کاور پس بومخلد سکوت ایله و ابکی باغله و خری بوجایبه سورمه و بوممتنع  
 النظیر اولان جوهر جانندن بوجانیک اهله بر سر و بره معنی ایر کورمه بلکه حضرت  
 ابو بکر رضی الله عنه نه ایله آنی سوبله الحاصل بو صدیق حضرت تری اول خرل  
 جانینه **﴿ مثنوی ﴾** و اول جوهر عالی قدری انلرک الندن المغه عزیمت ایندی  
**﴿ مثنوی ﴾** حلقه در زرد چودر را بر کشود \* رفت بخود در سرای آن جهود \*  
 بخود و سر مست و پر آتش نشست \* از دهانش بس کلام تلخ جست \* کین ولی الله را  
 چون میرتی \* این چه حقدست ای عدوروشنی \* حضرت ابو بکر رضی الله عنه  
 جهودک قبوسک حلقه سنی آوردی چونکم جهودای ایشیدوب قیوی آجیدی  
 حضرت ابو بکر رضی الله عنه بخود بو اختیار اول جهودک سراینه ایچرو  
 کیردی و کندی بخود و سر مست و پر آتش اونوردی و اول حضرتک دهان  
 شریفتدن بخودانه چوق آجی سوز صیجادی بسیار گفتار تلخ نک اغرندن صادر  
 اولدی و بوبله بدیکه ای عدو الله بول الهی نیچون اوررسن ای روشناک  
 دشمنی بونه حقد و غضبدر که بونک کبی بره معدن جوهر توحید و روشنا اولان الله  
 دوستنی احد احدید یکچون طور رسن و بو کاسن احد احدیدیه دیرسن  
 واحدی سومه دیواورز بنه طور رسن **﴿ مثنوی ﴾** کر ترا صدقیست اندر دین  
 خود \* ظلم بر صادق دلت جون می دهد \* ای تودردین جهودی ماده \* کین کان  
 داری تو بر شهزاده \* در همه زاینه کز ساز خود \* منکر ای مردود نفرین ابد ای لعین  
 فرضا اگر سنک کندی دینکده بر صدق اولیدی و یهود بلکه سن صادق  
 اولدک صادق اولان کسه اوزره ظلم ایلاک سنک قلبک نیجه رضا و پروردی بوندن  
 معلوم اولدیکه کند و دینکده هم بر صدق بوقدر ای بی دین سن جهوداق  
 دیننده ماده و مخت سن که بو کانی سن بر شهزاده اوزره طور رسن شاهزاده دن مراد  
 بونده حضرت بلالدر وانک شهزاده اولمسی معنی اعتبار یله در که حضرت نبی  
 علیه السلام (انامن نور الله والمؤمنون منی) یور مشدر اول حضرتک روح شریفی  
 ابوالار و احدر مؤمن اولنلر اول حضرتله صحبت قیللرک ارواح شریفه لری معینه  
 اندن طوم مشدر بو اعتبار ایله حضرت بلال حبشی رضی الله عنه دخی شهزاده  
 اولمشدر نه کم سلمان رضی الله عنه حضرت تری فارسدن ایکن (سلمان من آلی) دینمشدر  
 بلال رضی الله عنه حضرت تری دخی معینه اول حضرتک آلدن اولمشدر



بوتقریله اگاشهرزاده دینش در بودکاو به کندو کز دوزنلواولان آینه دن واکری  
 تربیتا و اولان مرآت وجود کدن باقیه ای ابدتقرینک مر دودی یعنی ای ابد متصل  
 ومضاف اولان لعنتک مر دودوملعونی سن کنندی اکری دوزنا و اولان آینه  
 وجود کدن بودکاو به نظر ایتمه دیدی ﴿ مشوی ﴾ آنچه اندم از لب صدیق  
 جست ﴿ کر بگویم کم کنی تو پای و دست ﴾ آن ینابع الحکم همچون فرات ﴿ از دهان  
 اوروان از بی جهات ﴾ همچو آن سنجی که آب شد روان ﴿ نه زیبا و مایه دار دهنه از میان  
 اسپر خود کرده حق آن سنک را ﴾ بر کشاده آب میانک را ﴿ اول کلامکه اول دمه  
 صدیق رضی الله عنه - حضرت ابی بکاب و دهانیدن هجرادی و چشمه لسانیدن  
 جریبان ابلدی اگر بنانی سکالایتم سو بلام اسم سن دست و پایکی بتوررسن و عقل  
 و رأیی ضایع البرسن اول حکمتک ینابعی فرات کی انک دهانیدن بی جهات  
 عالمیدن دوان و روان اولدی و نیجه حکمتک و نصیحتک اول حضرتک چشمه  
 لسانیدن ظهوره کادی و جریبان قیلدی میناشول بر جریکی که اندن بر آب لطیف  
 روان اولدی اول حجره پهاوسندن مایه طورتونه میانندن مایه طوتر بلکه اول  
 آب لطیف عالمی جهندن کلوب قدرت حقه آنک وجودندن جریبان ایلرو حیردن  
 مراد حضرت موسی علیه السلام عصالله آوردی و این ایکی چشمه ک  
 انک وجودندن ظهوره کادیکی بجز در ﴿ و اذا نسفتی موسی لقوه فقلنا اضرب  
 بعصاک الحجر ﴾ آیت کریمه سبله بوحجره اشارت قیامت شد و بآیت کریمه ک  
 تفسیری و حیرک شرح و تحقیق بر قاج محله مرور ایلشدن بوجه دن او چغی  
 دفته غلام اسود حکایه سنده حضرت رسول صلی الله علیه و سلم انک مشکی  
 بر ایلسی سر خنده مرور ایلشدن انده طلب اولنه الحاصل حق سبحانه و تعالی  
 حضرتلری اول سنجی کنندی قدرته وقایه و پرده ایلشدن مینارنک اولان آبی انک  
 وجودندن آتش و اجرا قیلشدن کذلک حضرت ابوبکر رضی الله عنیهک لسان  
 شریفندن دخی حکمت ینبوهلری اجرا قیامش و انک وجودنی و اساننی کنندی به  
 سیر قیلشدن ﴿ ان الله يقول الحق علی لسان عبده ﴾ حدیثک موجبیه الله تعالی  
 حضرتلری کلام حق کنندی عیدنک لساندن سو بلام و اول عیدنک اختیاری بوق  
 ایکن نیجه اسرار و حکمی انک دهانندن اجرا و اظهار ایلر ﴿ مشوی ﴾  
 همچنان کز چشمه چشم نونور ﴿ اوروان کز دست بی بخل و فتور ﴾ نی زیبه آن مایه  
 داردنی ز پوست ﴿ روی پوشی کرد در ایجاد دوست ﴾ انجیلن که سنک چشمک  
 چشمه سندن نوری اول خدا بخل سز و فتور سز روان ایلشدن اول کوزل کدن  
 همیشه روان نونه پیه دن مایه طورتونه بوسندن بلکه اول نور همیشه ایجاد الهی  
 ابله ظهوره کاور نهایت مافی الباب دوست حضرتلری نوری ایجاد ایلکده پیهی

و پوستی رو پوش ایلش و بونلری کنندیک فیض و ایجادنه پرده قیلشدن اگر کسه  
 کوزک نوری پیه دن کورر و بوسندن صانور اما حقیقتده اول نور اول دوستند  
 ﴿ مشوی ﴾ در خلای کوش یاد جاذبش ﴿ مدرک صدق کلام و کاذبش ﴾ آن چه  
 یادست اندر بن خرد استخوان ﴿ کو پذیرد حرف و صوت قصه خوان ﴾ استخوان  
 و بادر و پوشست و بس ﴿ درد و عالم غیر بزندان نیست کس ﴾ مستمع اوقائل او بی  
 احتجاب ﴿ زانکه الاذنان من رأس ای مثاب ﴾ کوشک خلا سنده انک جاذب اولان  
 بادی انک کاذب و صادق اولان کلامنی مدرکدر اول خرد اولان استخوانده  
 اول نه کونه بادر که اوقصه خوانک حرف و صوتنی قبول ایلر استخوان و باد  
 انجق رو پوشدر ایکی عالمده حضرت بزندانن غیر کسه بوقدر فی الحقیقتی  
 احتجاب مستمع و قائل اولور ز پرا ای مثاب اولان کسه ایکی قولاق باشندن شته کم  
 حضرت نبی علیه السلام ﴿ الاذنان من الرأس ﴾ بیوردی انکیچون باشه مسح اولان  
 صوابه قولاقده هم مسح اولور اکابر آخر صوابه مسح اولغدیغی قولقارک باشند  
 اولدیغی اشعاردر حکمتک قوی بودر که انسانک کوشنک سوراخته مغزه قریب  
 جلد طبل کی بر رقیق دری واردر و اول سوراخ ایچره بر مقدار باد وارد رخن  
 خارجدن بر صوت شدید ظاهر اولسه هوای کتوروب سوراخ کوشه بتورر  
 و سوراخ کوشده اولان باد انکله متکیف اولوب اول جلد رقیقه طوفند قدده اتی ادراک  
 ایلر دیملشدن و بوسمعک و بصیرک و سار جسدک تحقیق و تفصیلی هیاکله اولان  
 شرحزده مذکور اولشدن انده طلب ایلنه و عندا هل الله حکما و عقالنک بوسوزلری  
 مجاز یدرو بونک حقیقتی اصل بودر که حضرت مولانا قدس سره العزیز بویتلرله  
 بیان پیوررلر و بونکونه تحقیق ایدوب دیرلر که کوشک خلا سنده یعنی صماخنده  
 و سوراخته حرف و صوتنی کنند و سنده جذب ایلین باد که اول کلامک صدقنی  
 و کذبنی ادراک ایلدیجیدر نظرایله اول خرد و صغیر اولان استخوانده و انک  
 سوراخته اول نه بادر که اول باد قصه اوقویچی و سوز سو بلیچی کسه لک حرف  
 و صوتنی قبول ایلر و اتی ایشیدوب فهم ایلز بادک ذاتنده خود بوقدرت و بوخاصیت  
 بوقدر بلکه فی الحقیقه سمیع خدای تعالیدر و استخوان و باد و کوش انجق بررو  
 پوشدر نفس الامر نظر اولنسه ایکی عالمده بیه حضرت بزندانن غیر هیچ برکسه  
 بوقدر ﴿ کان الله ولم یکن معه شیء ﴾ و الان کاکاندر حقیقتیه نظر ایلنسک اول و آخر  
 و باطن و ظاهرده همان آتی کورردک عندا هل الشهود بلا احتجاب سمیع و متکلم  
 و مستمع و قائل همان اولدر و بوناسک سمع لری و بصیر لری حقیقتده اول خدانک  
 سمع و بصیرتک فرعی و جزوی مثابه سنده در و آنک سمع و بصیرت اصل و کل مثابه سنده در  
 اذنان ای مثاب اولان کسه رأسدن جزو اولوب و جزو کلاک حکمنده داخل اولدیغی



مقرر اولیحق بو خلافتك دخی سغلی سمع الهیدن جزو ثابته سنده در بونلرك سمعی  
 مجاز یدر و حقیقتنده سمع همان اولدر که حقیقتنه ناظر اولان موحدلر انکیچون  
 (انا قول وانا اسمع لیس فی الدار غیر نادیار) دیشلدر ﴿ مثنوی ﴾ گفت رحمت  
 کرهمی آید برو \* زربده بسنانش ای اکرآم خو \* ازمنش و آخرچومی سوز  
 ودلت \* بی مؤنت حل نکرد دمشکات ( چونکم اول جهود ابو بکر رضی الله  
 عنہک کند بسنه اولان عتاب و خطاینی کوردی اکا جواب و ربوب دیدی اکرانک  
 اوزرینه سکامرحمت ایتک کلورایسه التون و برای اکرآم خویلوای بندن صاتون  
 آل بندن آئی کیرو آل چونکم سنک قلبک اکابار مؤمنسن سنک مشکاک حل اولز  
 یعنی سیم وزرو یرمک مؤنتی ارتکاب ایتمیجه سنک مشکاک حل اولز و اول بنده  
 سنک حکمک الته کلز چونکم سنک قلبکده اکا حرقت و شفقت و رحمت واردر کتور  
 روی وافرالتون و برآئی بندن صاتون آل دیدی ﴿ مثنوی ﴾ گفت صد خدمت  
 کنم بانصد سجود \* بنده دارم نکولکن جهود \* تن سپیددل سیاهش  
 بکبر \* در عوض ده تن سیاه و دل منبر ( حضرت ابو بکر رضی الله عنه چونکم  
 اول جهودک بو طعن آمیز اولان کلامنی وسوزنی اشندی اکا ابتدی بو خصوصده  
 یوز خدمت ایلم و خدا حضرتلرینه شکرانه بش یوز سجود قیلم اکر آئی بکا  
 صبار ایسک بن سکا نیجه مال و مناع و بره بن جله دن بری برنیکوروی بنده طو رزم  
 لکن اول جهوددر انک تنی پیاض و یوزی ماه کیسدر و لکن قلبی ظلمت کفرایله  
 سیاهدر آئی طوت انک صوضنده تنی سیاه و قلبی ماه کی منور اولان بلال رضی الله  
 عنہی بکا و بر و بیع ایت دیدی ﴿ مثنوی ﴾ پس فرستاد و پیاورد آن همام \*  
 بود الحق سخت زیبا آن غلام \* انحنانکه ماند حیران آن جهود \* آن دل جون  
 سنکش از چارفت زود \* حالت صورت پرستان ابن بود \* سنک سان از صورتی  
 مومین بود ( پس ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرتلری سعاد تخانه لرینه برکه  
 کوندردی اول همام واروب اول غلامی اول مکانه کتوردی الحق اول غلام فتی  
 زیبا یدی و خو بروی و بغایت دل با یددی انجلین فتی زیبا ایدیکه اول جهود آئی  
 کوردیکی کی حیران قالدی انک اول طاش کی اولان کولکی فوری برندن کندی  
 (والجنس الی الجنس بمیل) حسبجه علی الفور اکامیل و محبت ابتدی الحاصل  
 صورت پرستلرک حالتی بو اولور انلرک سنکی بو صورتدن مومین اولور یعنی صورته  
 طیان معنبدن بی خبر اولان طائفه نك خصلتی بو اولور که انلرک قاره طاش کی  
 غلیظ اولان قلبلری بر صورت ملجه دن موم کی ملائم اولور و حصاره دن اقسی  
 واشد ایکن بر صورت زیبایی کوردکاری کی انک شوقندن فی الحال ملائمت  
 و ملائمت اظهار قبلور ﴿ مثنوی ﴾ باز کرد استیزه و راضی نشد \* که برین

افزون بدی هیچ بد \* یک نصاب نقره هم روی فرود \* تا که راضی گشت حرص  
 آن جهود ( کیرو اول جهود عنناد ایلدی و حضرت ابو بکر رضی الله عنهک  
 کریمیت کوروب مجرد اول غلام سپید مقابله سنده بلال رضی الله عنه حضرتلرینی  
 و یرمکه راضی اولدی دیدیکه یا بابا بکر هیچ بدسز بونک اوزرینه افزون و یرمکه  
 دیرل بی بدی فرق یعنی بلا مفارقه بهر حال بونک اوزرینه دخی فضله و یرمکه  
 و اول غلام سپیدرودن زیاده بعض نقد دخی طلب ایلدی پس ابو بکر الصدیق  
 رضی الله عنه حضرتلری هم هیچ مالک زیاده اولدیغنی قابر محبوب بر نقره نصابی  
 دخی اول غلام سپیدک اوزرینه زیاده ایلدی نصاب اصله دیرل بونده ایکی یوزدر هم  
 اواق مناسب کور یوز یعنی ابو بکر الصدیق حضرتلری اول غلام سپیدک  
 اوزرینه ایکی یوز نقره زیاده ایلدی تا کم اول جهودک حرصی راضی اولدی رضایی  
 حرصه اعتدال مجاز یدر و حقیقتی تا کم اول حرص اولان جهود راضی اولدی  
 دیمک اولور پس اول غلام ایله اول مالی الوب حضرت بلالی ابو بکر حضرتلرینه  
 تسلیم قیلدی و ابو بکر الصدیق حضرتلری بلال رضی الله عنهی یانه الدی  
 چونکم حضرت صدیق رضی الله عنه بو قدر مالی و ربوب اتی صاتون الدی  
 و ابتغاء لوجه الله آزاد قیلدی کافر لرتک حقه طعن ایلدیرو بو یله دیوسو یلدیلر که  
 بلال رضی الله عنهک ابو بکر الصدیق رضی الله عنه قتند مالی واریلدی اول  
 مال و نعمت مقابله سنده آئی الدی و آزاد قیلدی پس بو آیت کریمه انک حقه نازل  
 اولدی قال الله تعالی ( وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجهه به الاعلی  
 ولسوف یرضی \* ابو السعود افندی تفسیرنده دیر که والآیات نزلت فی حق ابی بکر  
 الصدیق رضی الله عنه حین اشتری بلالا رضی الله عنه فی جماعة کان یؤذیه  
 المشرکون فاعتقهم ولذلك قالوا المراد بالاشقی ابو جهل او امیه بن خلف و قدروی  
 عطا والضحاک عن ابن عباس رضی الله عنه انه عذب المشرکون بلالا و بلال  
 یقول احدا حد فر به النبی صلی الله علیه وسلم فقال احده یعنی الله تعالی بنجیکم ثم قال  
 لابی بکر الصدیق رضی الله عنه ان بلالا یعذب فی الله ففرق مراده علیه السلام  
 فانصرف الی منزله فاخذ رطلا من ذهب ومضى به الی امیه بن خلف وقال اتبعنی  
 بلالا رضی الله عنه قال نعم فاشتراه فاعتقه فقال المشرکون ما اعتقه ابو بکر الصدیق  
 رضی الله عنه الا لید کانت له عنده فزلات و بورطلا من ذهب روایتی غلام سپیدایله  
 و نقره دن انک اوزرینه بر نصاب زیاده ایلدی قولنی مانع اولز زبرا بود دخی روایت  
 اولمشدر والله اعلم بالصواب

﴿ خند بدن جهود و پنداشتن او که صدیق رضی الله عنه مغفونست درین عقد ﴾



منوی \* قهقه زدن آن جهود سبک دل \* از سرافسوس و طیزوغش  
و غل) چونکم صدیق حضرت تری بلال حضرت تری الدی اول جهود نادان حضرت  
صدیق رضی الله عنہی بوعقد و بیده مغبون صانوب کلدی اول سبک دل افسوس  
و طیزوغل و غش جهندن قهقهه اوردی و حضرت ابو بکر الصدیق رضی  
الله عنہ استهزا قیلدی \* منوی \* گفت صدیقش که این خنده چه بود \*  
در جواب پرسش او خنده فرمود ( صدیق حضرت تری رضی الله عنه اول جهود  
دیدیکه بو خنده نه اولدی و بو خنده به قهقهه به نه سبب اولدی اول جهود ابو بکر  
الصدیق رضی الله عنه حضرت تری سبک پرستنده و جوابنده خنده بی زیاده ابلدی  
\* منوی \* گفت اگر جدت نبودی و غرام \* در خریداری ابن اسود غلام \*  
من زاستیره نمی جوشیده می \* خود بعشر اینش بفروشدی \* کونیزد من  
نیزد نیم دانت \* تو کران کردی بهایش را بپانک ) و اکابو یله دیوسو بیلدیکه  
یا بابا بکر اگر سبک جدک و غرامک اولییدی غرام عشق معناسنه در یعنی دیدیکه  
اگر سبک بو اسود غلامک خریدار افنده زیاده جدک و افراط محبتک اولییدی  
بن استیره ایلکدن جوش ایلیدم و بکاغلام سپید رودن زیاده مال و یرم دیو  
سو بیلیدک خودانی بووردیک مالک عشرنه صانیدم زیرا اول بلال رضی  
الله عنه بنم فتمده یارم دنک کلز دانت ربع درهمه دیرل بونده زیاده حقیر و قلیل  
شیددن عبارتدر یعنی بنم فتمده او برادنی و حقیر شیدد کردی سن انک بهاسنی صبت  
و صدا ابله آخر ایلدک یعنی اوشو یله در و بو یله در دیکله وانک اوزرینه کر میت  
کوستروب محدود ساعی اولغه انک بهاسنی چوق ایلدک بو خسه اول بنم فتمده  
بحق درهمه دکرزدی دیدی \* منوی \* پس جوابش داد صدیق ای غبی \*  
کوهری دادی بجوزی چون صبی \* کونیزد من همی ارزد دو کون \* من بچانش  
ناظر ستم تو یلون ) چونکم ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرت تری اول جهودک  
تهکم واستهزا ایلستی کوردی پس اکا بو کونه جواب و یردی و دیدیکه ای کول  
وضعی صبی کی بر جوهری بر جوزه و یردک حد ذاتنده بلال رضی الله عنه بر کوهری  
مثالدر و بنم سکا و یردیکم مال انک بهاسنه نسبت بر جوزه کیدر که اول بنم فتمده  
ایکی کونه دکر زیرا بن انک جائنه و دیننه و ایمانه ناظرم انکی چون اول بکایی کوندن  
یکدروسن انک لون و شکله ناظر سن و جانی کورمه کدن غافل و قاصر سن انکی چون  
سبک فتمده بر شیده دکر \* منوی \* ز سر خست اوسیه تاب آمده \* از برای  
رشد این احق کده ) اول بلال رضی الله عنه فی المثل معنیده ز سر خدر صورتا  
سیاه تاب کلددر بواحق کده نک رشکندن اوزری احق کده احق قلی محلی دیکدر  
رشد بونده غیرت و حسد معناسنه در یعنی بلال حضرت تری رضی الله تعالی عنه

حد ذاتنده قرمزی خالص التون کیدر انک صورتا سیاه رنگ کلدی بواحق قلی  
محلی اولان دنیا اهلک اکا غیرت و حسد ایلرندن اوزر بدر که بواحق قلی صورتا  
سیاه اولدیغن کوروب اکا رشک و حسد ائیدر اول بولون سیاه ایلچنده بواحق قلی  
رشد و حسدی زخندن امین اوله و بونادانلرک چشم بر خشدن قسرت و اختفا قلیه  
\* منوی \* دیدم این هفت رنگ جمعه \* در نیاید از نقاب آن روح را )  
جسملرک بو هفت رنگ اولان دیدم سی بودنی و جده در بو هفت رنگ اولان جسملرک  
دیدم سی نقابندن اوزری اول روح مقدسی ادراک ایلده من و جده اول اوزره هفت  
رنگ دیدم نک صفتی اولور و دیدم نک هفت رنگ اولمی بدی طبقه اولدیغی  
اعتبار یله در و وجه ثانی اوزره هفت رنگ جسملرک صفتی اولور و جسملرک هفت رنگ  
اولمی هفت اندام اولدیغی اعتبار یله در که انک جسمی بدی اعضا اوزره در  
هر بر عضوک شکلی بر کونه اولمده هفت رنگ تعبیر اولنش اولور هفت رنگ  
جسملرک صفت اولوب مضاف اولقی و دیدم دخی هفت رنگه مضاف اولقی  
هم و جده در بو وجه اوزره معنی جسملرک بو هفت رنگنک یعنی هفت اندامک  
دیدم سی نقاب و حجاب جهندن اول روح بانی ادراک قلیه من و چشم حسن اول  
نور اعظمک رؤیتنه و معاینه منه قادر اوله من \* منوی \* کر مکیسی کرده  
در بیع پیش \* دادی من جمله ملک و مال خویش \* ورمکس افزودنی من  
زاهتمام \* دامنی زر کردی از غیروام ) اگر سن یعه مکسلکی زیاده ایلیدک  
بن کندومک جمله ملک و مالی و یردم مکس عشره و با جداره دیرل اکا متصل  
اولان یا مصدریه اولور و تقدیر کلام بو یله دیمک اولور که ای صورت برست اگر سن  
آنی بکایع ایلکده عشرانغی و با جدارانی زیاده ایلیدک و عناد ایدوب بنم سکا  
و یردیکم بهایه راضی ایلیدک بن سکا جمله مال و ملکمی هر نه ایسه و یردم  
واگر سن عشرانغی و عنادی دخی زیاده ایلیدک بن اهتمام براتک التون غدی  
دخی فیریدن استقراض ایلردم و سکا آنی و یروب بنه آنی سندن صساتون آکوردم  
مکس قیل و زتنده انتقاض من معناسنه اولقی هم جائزدر بو وجه اوزره معنی اگر  
سن قیمت و بها اکسلکنی یعه زیاده ایلیدک یعنی بن اکا تقدیر قیمت و بها و یرسم  
بو مکیدر و ناقصدر دیو سو بیلیدک بن کندومالک جمله سنی سکا و یردم و اگر  
اکا دخی راضی اولز ایلک غیر بلردن و افرا تونی استقراض قیاوردیم دیمک اولور  
\* منوی \* سهل دادی زانکه ارزان یافتی \* در ندیدی حقه را نشکافتی \*  
حقه مر بسته جهل نو بداد \* زود بینی که چه غنبت اوفتاد \* حقه بر امل را  
دادی بیاد \* همچو زنی در سیه روی نوشاد ) سهل و یردک زیرا که اوجوز  
بولدک دری کورمدک حقه بی یارمدک یعنی حضرت بلال رضی الله عنه فی المثل



درونی بر درو جوهر بر حقیقه سر بسته کی ابدی سن آتی او جوز بولدك و ادنی  
 بهاله بر نادنك التدن صاتون الدك اول سیدن انك درونی یو قلوب سهل و آسان  
 بکاواردك باشی باغلو حقه بی سنك جهلك و یردی و بویه سیاه انك حقه نك  
 ایچنده نه اولسه کر کدر دیوب جاهلاک ایدوب آزنسته به طمع قیابوب آتی بکااير  
 کوردك عنقریب کور رسن که سکا نه غبن واقع اولدی اول بر حقه پراهل کی ابدی  
 سن پراهل کی اولان حقه بی باد هوا به و یردك مع هذا بن رج وفائده قیلدم دیو  
 غبن و خسران ایچره شاد و مسرور سن شول زنگی عرب کی که سیاه و یافده  
 شاددر **مشوی** عاقبت واحسرتا کوبی بیسی \* بخت و دوات راف و شد  
 خود کسی \* بخت باجابه غلامانه رسید \* چشم بد بخت بجز طاعن ندید \* ای  
 نادان عاقبت چوق بوندن او تری واحسرتا دبه سن و یوز یانی ایلدو ککدن او تری  
 وافر غلر و غصه لیه سن خود بر کسه بخت و دولتی صاتری بومقرر در صاتمز  
 اما سن بخت و دواتکی صاتدك بلال رضی الله عنه سکا دیوی و اخروی بخت  
 و دولت ابدی انك قدرنی بلایوب کم به به آتی بیع ایندك بخت سکا غلامانه جابه الیه  
 ایرشدی و سنك غلامك اولق شکانه کدوب و غلاما لمر جابه سنی کیوب کادوب  
 سنکه کورشدی لکن سنك بد بخت اولان چشك ظاهر دن غیری کورمدی و آتی  
 کندونك قول صانوب ورنکته و شکانه باقوب درونته و سرنه نظر ایر کره مدك  
**مشوی** او نمودت بندی خوب بخت \* خوی زشت که دبا و مکر و فن \*  
 این سه اسرار و تن ایدرا \* بت پرستانه بکیرای ژاژخا \* این تراوان مر ایدیم  
 سود \* هین لکم دین ولی دین ای جهود) اول بلال رضی الله عنه سکا کندینت  
 بنده لکنی کوسرتدی اما سن انك معشیده اولان افتدیلکنی کورمدك واهه ذاسنك  
 خوی زشتك اول صاحب سعاده مکر و فن قیلدی واکاموحد اولدیفیچون ایدا  
 وجفا ایلکی روا کوردی اشته یواسراری سیاه و تنی سپید غلامی بت پرستلر کی  
 ای ژاژخا طوت و بوسورتا ملج و معنیده قبیح اولنی آلوب اول صورتا سیاه و معنیده  
 ملج و جیل اولنی بکا تسلیم ایت بوسنك ایچون واول بنم ایچون اولون بر سود  
 ایندك و معنیده چوق فائده و نفع ایندك آگاه اول ای جهود سزك دینک سزك  
 ایچون و بنم دینم بنم ایچوندر (لکم دینکم ولی دین) تقدیرنده در و بومصرع  
 سوره کافرینك آخر نه اشارتدر که حق تعالی (لکم دینکم ولی دین) بوردی  
 بونك تفسیری نیجه مواضده مرور قیلدی **مشوی** خود سزای بت  
 پرستان این بود \* جلش اطلس اسب او چوپین بود \* همچو کور کافران  
 ردود نار \* وز برون پر بسته صد نقش و نگار) پس صدیق حضرتلری اکا  
 دیدی خود بت پرستلر سزاسی بواوور انك جلی اطلس انك اسبی چوپین اوور

بت پرستدن هر اد بونده مجرد صورت پرستلردر و یو پینلر اگر چه حضرت صدیق  
 رضی الله عنه لساندن اول جهوده خطا بادینلشدر و لکن هر عصرده صورت پرست اولنه  
 و شکل و اونه میل و محبت قیلنه تعریض قیلنشددر فی الحقیقه صورت پرست اولنلرک لایقی  
 بواوور که براسنك مثلاً جلی اطلس اولسه همان انلرک نظری اکادرا کر انك اسبی چوپین  
 ایسه ده انلرک سیرته و درونه نظرا تمکه لیاقتلری یوقدر مثلاً صورت پرستلرک  
 محبوبی اولان صورت کافرلرک قبرنه بکزرکه درونده پر دودنار درو بروندن  
 نیجه یوز نقش و نگار با غلنشددر صورت پرست اولان کسه انك نقش و نگارنی  
 کوروب اکامائل اوور و درونته اولان دودوناردن غافل قالور **مشوی**  
 همچو مال ظالمان بیرون جال \* وز درونش خون مظلوم و وبال \* چون منافق  
 از برون صوم و صلات \* وز درن خاك سیاه بی نبات) صورت پرستلرک میل و محبت  
 ایلدکلری صورتک بر مثال دخی بودر که ظالمک مالی کی طشره سی زینت و جمال  
 و درون جهندن اول خون مظلوم و وبالدر و یوم آخرتده هم عذاب و نکالدر  
 اما هل ضلال انك ایچق ظاهرده اولان زینت و جمال کوروب درونده اولان  
 وبال و نکالندن غافل اولشلردر بر مثال دخی بودر که اول صورت حسنه منافق  
 کی برون صوم و صلات و دروندن بی نبات اولان خاك سیاهدر **مشوی**  
 همچو ابرضای بر فروغ \* نه درونفغ زمین نه قوت بر \* همچو وعده مکر و کفایت دروغ \*  
 آخرش رسوا و اول با فروغ) صورت پرستلرک میل و محبت ایلدکلری صورت جلیله نك  
 مثال و منافقک هم صوم و صلاتک مثال شول بر فروغ قرار کیدر یعنی کورلدیسی  
 و طافردیسی چوق بی آب اولان صحاب کیدر که ایدنه نفع زمین و نه قوت پرواردر  
 بر بانك ضعیفه بغدادی معاشده در یعنی اول کورلدیسی چوق بغمور سز ایلرک زینت  
 نفی و غمرا اولان بغای اولفه فائده سی یوقدر و اول صورت حسنه و عدل مکر  
 و کفر دروغ کیدر آخری انك رسوای و اول با فروغدر تنه کم اول جهودك  
 حضرت بلال رضی الله عنه مقابله سنده صاتون الدیغی بنده صاحب جمالک  
 هم مثال بویه در اول صورت پرست انك ظاهرنده اولان لطافت و جالنی کوروب  
 باطننده اولان خبائت و قباحتندن غافل اولوب آتی خریدار اولدیفنه اول حینده  
 شاد و خرم اولدی و ابو بکر رضی الله عنه حضرتلری حضرت بلال رضی الله  
 عنهک جمال جانی کور و ب و انك علوشانی یلوب آتی الدیغنه هم عظیم شاد  
 و خندان اولدی **مشوی** بعد از آن بکرفت اودست بلال \* آن ز زخم  
 ضرس محنت چون خلال \* شد خلال در دهاتی راه یافت \* جانب شیرین زبانی  
 می شنافت) اندنصره اول ابو بکر صدیق رضی الله عنه بلال رضی الله عنه  
 حضرتلرینك النی طوندی اول محنت دندانك زخندن خلال کی اولان بلال



رضی الله عنہم الی طوتدی برخلال کی اولدی بردهانه بول بولدی برشیرین  
 زبانی جانبته سرعت قیامی ضرر دیشه دیرل محنته اسناد اولمقی استماره  
 تحبایه طریقی اوزره در محنت بردرنده ذی زاب جانوره تمیل قبلنوب اکادندان  
 اسناد قبلنشدن انشبت المیه اظفارهایبندده موت برسباده تشبیه قیامشدر اکا اظفار  
 اسناد اولمقی کی یعنی حضرت ابو بکر الصدیق رضی الله عنه جهوده بوقدر  
 حساب و سرزاش قیام قد نصکره بلال رضی الله عنه ای الذی قد نصکره بلال  
 حضرت تریبک الی طوتدی اول محنت جانورینک دیشک زخیدن و ضرر بدن  
 خلال کی ضعیف و ضعیف اولان بلال رضی الله عنه الی طوتدی و حضرت  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم جانب شریفارینه الوب کندی اگرچه زخم  
 محنتن برخلال کی تحبیف اواش ایدی لکن بردهانه بول بولدی که الی مکی یوق  
 و برشیرین زبان و نصیح الاسان جانبته سرعت قیام که الی مکی جهنده نظیری  
 بوقدر **﴿ مثنوی ﴾** چون بدیدان خسته روی مصطفی **﴿ خرمشیا فتاداو بر قفا  
 تابدیری بی خود و بی خویش ماند چون بخویش آمد ز شدی اشک راند ﴾** چونکم  
 اول خسته مصطفی صلی الله علیه و سلم حضرت تریبک روی شریفی آوردی مغشیا  
 عایه ساقط اولدی اول قفای اوزره دوشدی خردوشدی دیک مناسبه در فتاده  
 دوشدی دیک مناسبه در و مراد انک قفای اوزره دوشمقی تفسیر و بیان اولور  
 تا کم کج زمانه دک یعنی چوق و قه دک بی خود و بی خویش قالدی و بی عقل و بی  
 هوش یادی چونکم کندبسته کادی شاد بکندن کوز باشی سوردی و وافر بکا  
 ایلدی **﴿ مثنوی ﴾** مصطفی اش در کار خود کشید **﴿ کس چه داند بخششی  
 کورار سید چون بود می که برا کس میرزد مقلدی بر کج پرتو فیرزد ﴾** مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم حضرت تری زیاد شفت ورافتندن اول بلال رضی الله عنه  
 کندی کار نه چکدی و در آغوش ایدی کسه نه پیلور شول بر بخششی که اکا  
 ایرشدی منلابر باقر نیجه اولور که کندبستی اکسیر اوزره اوره بر مقاس نیجه اولور که  
 پرتو فیر اولان کج اوزره اوره بلال رضی الله عنه حضرت تریبک حالی بونک کی  
 اولدی کویا برهس ایدی خالص التون کی اولدی و بر مقاس ایدی کج وافر  
 وصول بولدی **﴿ مثنوی ﴾** ماهی پزمرده در بحر افتاد **﴿ کاروان کم شده  
 زد بر رشاد کویا پزمرده ماهی بحر دوشدی کاروان کم شده کندبستی رشاده  
 آوردی یعنی بر بگردن جدا اولمش و قور و افده قالمش ماهی بحر دوشد کده  
 نیجه زنده و شاد اولورسه و بر یوان پزمش کاروان کندبستی رشاده آورد قده  
 و طوفری بولی بولد قده و مراده واصل اولد قده نه مرتبه خرم و شاد و آزاد  
 اولورسه بلال رضی الله عنه حضرت تری دخی بحر نور مصطفی صلی الله علیه و سلم**

دوشد کده اول مرتبه شاد اولدی و کاروان کشته نك رشاد بولدیغی حینده  
 اولان خرم و آزاده لکندن زباده خرم و آزاده اولدی **﴿ مثنوی ﴾** آن خطا  
 باقی که گفت اندم نبی **﴿ کرزند بر شرب رآید از شبی ﴾** روز روشن کرد آن شب  
 چون صباح **﴿ من نتانم باز گفت آن اصطلاح ﴾** اول خطابری که نبی علیه الصلو  
 والسلام حضرت تری اول دمه بلال رضی الله عنه حضرت تری نه دیدی اگر فرضا  
 شب تیره اوره ایدی شلکدن یوقار و کوردی و شبک اندن زائل اولور دی  
 اول شب تیره صباح کی روز روشن اولوردی بن اول اصطلاحی آشکارا دیمکه قادر  
 دکلکه اول نورایتنه متعلق اولان اصطلاحات و عباراتی تعیرایک ممکن اولان  
 و اول سرو معنی عبارات و اصطلاحات صغیر **﴿ مثنوی ﴾** خود تودانی  
 کا فتابی در جل **﴿ تاجه کوید بانبات و باد قل ﴾** خود تودانی هم که آن آب  
 زلال **﴿ می چه کوید بار یاحین و نهال ﴾** خود سن پیلور سنکه بر آفتاب برج حله  
 تا کم نیانه و دقله نه سوبلر دقل خرما افاجک اوزرنده اولان خام و نا بخشه خرماره  
 دیرل یعنی ای عاقل اولان کسته آفتاب جل برجنده نیانه و خام اولان خرماره  
 نه ایلدی کنی خود یاور سن بونی دخی بیل که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 آفتاب روحی بلال رضی الله عنه حضرت تریبک وجودلرینه آتی ایلدی و آتی بهار  
 زمانده اولان نباتات و ریاحین کی تروازه قیلدی خود سن بونی پیلور سن که  
 اول آب زلال ریاحین و نهاله مقارن اوله انلرک وجودنه فی الحال تازه و زنده و طری  
 و طراوت و یرمکی سوبلر آب زلالک اسان خاصیتی ریاحین و نهاله لطافت  
 و طراوت و یرمکی سوبلر هم اندم که آب زلال ریاحین و نهاله مقارن اوله انلرک  
 وجودنی فی الحال تازه و زنده و طری و فرخنده ایلر **﴿ مثنوی ﴾** صنع حق  
 با جله اجزای جهان **﴿ چون دم و حرفست از افسونگران ﴾** جذب یردان  
 با اثرها و سبب **﴿ صد سخن کوید نهان بی حرف و لب ﴾** حق تعالی ک صنعی جله  
 اجزای جهان افسونکرلر دن دم و حرف کبدر یعنی افسونکر اولان کسه لک  
 نفسندن و کلامندن بعض شیلر نیجه زنده اولورسه و حیات بواوب حرکت  
 قیلورسه اجزای جهانک جله سنهم صنع الهی بو خاصیتی و بر افسون عیبی  
 کی هر برج زو بر کونه حیات ایر کورر حضرت یردانک جذب و اثره و سبیلره  
 حرف سنر و لب سنر نهانی نیجه سوز سوبلر و انلر نیجه دور لو حالت و حیثیت بخش ایلر  
**﴿ مثنوی ﴾** زآنکه تأثیر از قدر معمول نیست **﴿ لبک تأثیرش از و معمول  
 نیست ﴾** چون مقلد بود عقل اندر اصول **﴿ دان مقلد در فروغش ای فضول ﴾**  
 کر پیرد عقل چون باشد مرام **﴿ کو چنانکه توندانی و السلام ﴾** تأثیر قدردن  
 معمول دکلکدر بومقرر در که تأثیر قدرک معمولی و جله تأثیرانده قدر عاملدر



لیکن اول قدرت تأثیری اولقدردن معقول دکلدر مصرع اولده استفهام تقریری معنایی واردر تقدیر کلام بویله دیک اولور بویله دیکلدر که بوجهانده اولان جمع تأثیر تقدیر الهیده معقول اولیه بومقرر در که بوجهانده اولان تأثیراتک جمله سی تقدیر الهییدن معمولدر و تأثیر فی الحقیقه تقدیر کدر ولیکن اول تقدیرک تأثیری یالدا هه اندن معقول اولز بلکه عقل جزوی هر بر تأثیری که بوجهانده کورر اول تأثیری مؤثر صور بدن بیلور وانی سبب اوله اسناد قیلور واول تأثیرک اصلندن غافل اولور چونکم عقل جزوی اصوله مقلد ایدی فروعه دخانی مقلد بیل اصول جمله تأثیرات و ارادات الهی وقضا و قدر الهی ور یاندر و بونلر هم اعیان ثابته نک و اسماء الهیه نک اثرل بدر عقل جزوی ایسه اسماء الهیه بی بلکه و اعیان ثابته عالم اولقه و قضا و قدرک اسرارنه شعور بولقه انبیاء علیهم السلام و اولیای عظامه مقلددر چونکم عقل جزوی اصول تأثیرانده مقلد اولدی فروع تأثیراتی بلکه هم آتی سن مقلد بیل ای فضول که اول عقل بوفروع و آثاری هم حقیقته بیلیمش و اول نه جهندن فروع اولدیفنه عالم اوله مشدر پس اگر عقل جزوی سؤال ایلده مراد نجه اولور مراد مراد معنایه در بونده اصل و مقصود معنایی مراد اولور یعنی اگر عقل جزوی سؤال ایدوب دیرسه که چونکم بن اصولی و فروعی بلکه مقلد اولشم پس اصل و مقصود نجه اولور آتی بکایدلر کورلم کادی اصل مراد و مراد اجلیین اولور که سن بتلزن سن و بلکه هم قادر اولز سن زیرا سنک وجود که آتی بلکه استعداد و قابلیت بوقدر آتی بیک عقل که میسر در پس آتی سن محرد بوا دراک جزوی ایله بیله هن سن والسلام تم الکلام

﴿ معاتبه مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم با صدیق رضی الله تعالی عنه ﴾  
 ﴿ عنه که ترا وصیت کردم که بشرکت من شر تو چرا بهر خود تنهت ﴾  
 ﴿ خریدی و عذر کفایت صدیق رضی الله عنه ﴾

حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم صدیق رضی الله عنه حضرت نرینه معاتبه قیل سنک بیانیدر بویله دیو که یا بابکر مقدما بن سکا وصیت ایلد که بونی بنم مشار کتله اندن صاوتن ال سن بونی نیچون کند کدن اتری تنها الدک و حضرت صدیق رضی الله عنهک بوجهانده عذر دیمه سنک بیانده در ﴿ منوی ﴾ گفت ای صدیق آخر کفمت \* که مرا هم باز کن در مکرمت \* گفت مادوبند کال کوی تو \* کردمش آزاد من بر روی تو \* تو مرا میدارینده و بار غار \* هیچ آزادی نخواهم زینهار \* که مرا از بند کیت آزاد بست \* بی تو بر من محنت و بیداد بست ( حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ابو بکر الصدیق رضی الله

عنه حضرت نرینه بر سیل عتاب بو کونه خطاب ایدوب بیوز دیلر که ای صدیق آخر بن سکا دیمه دمی آخر خود بن سکا دیم که بومکر متده بی اورتاق ایله و نصف بهاشنی دخی بدن آلوب بوجهانده بی شریک ایله حضرت ابو بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه اول حضرت بو کونه جواب با صواب و پروب دیدیکه بار رسول الله بر سنک کوبک ایکی بنده لری بز بوقولاک اول قولکی سنک وجه شریفک شوق اوزره آزاد ایلدم پس سن بن قولکی آنک رنه بنده طوت و بار غار انخا ذابت زینهار بن هیچ آزاداق استنم یعنی بنم مرادم ایدی سکا قول اولقدر و بنده لک و انکنده لک قیامدر ز را بکا سنک بنداک کدن آزاد لک واردر سن سنز بنم اوزریمه محنت و بی مراداق واردر ﴿ منوی ﴾ ای چهار ازنده کرده ز صطفا \* خاص کرده عام را خاصه مرا ( ای جهانی اصطفادن زنده ایش یعنی ای بر کزیده لکن خلق جهاتی زنده قیام و خرم و فرخنده ایش مصطفی صلی الله علیه وسلم عامی خاص ایش خصوصاتی یعنی عام مرتبه بنده اولان انامی ایمان و اسلامه خاص خدا قیام و علی الخصوص بوجهانده بن بنده سنی خاص انحصار مرتبه سنه و اصل ایش سید الاناریدی ﴿ منوی ﴾ خوابها میدید جانم در شب \* که سلام کرد قرص آفتاب \* از زمین بر کشید او بر سما \* همراه او کشته بودم ز ارتقا \* کفتم این ما خولیا بود و محال \* هیچ کردم مستحیل و صف حال ( بار رسول الله بنم جانم شباب زمانده و جوانانی اوانده خوابلر کوردی اول خوابلردن بری بوابدیکه بکا نامده قرص آفتاب سلام قیلدی زمیندن بی اول آفتاب آسمان اوزره چکدی و جیقاردی بن اول آفتابک ارتقا و باندلک جهندن همراهی اولمش ایدم یعنی بر مرتبه رفی قیلوب عالی مقام اولدم که حتی اول آفتابه همراهلک قیام ایدم پس بیدار اولدقد نصکره کندی کندیمه دیدم بواقعه ماخولیا و محالدر ماخولیا اگر چه نتیجه سی اولین خیالات سوداوییه دیرل بونده اضغاث احلام مراد اولور یعنی بعد البظه بن کندی کندیمه دیدم که بومشام اضغاث احلام قیلندندر و محالدر هیچ بر مستحیل اولان شیء و صف حال اولورمی بو خود اولز یعنی بر کسه به آفتاب سلام و یرمک وانی زمیندن چکوب بوقارو چیقاروب کندی مرتبه سنه قریب ابر کورمک بر امر مستحیلدر مستحیل اولان ایسه و صف حال اولماز ایددی بواقعه نک ظهور و صورت باغلی و نتیجه و رمسی محالدر ﴿ منوی ﴾ چون زایددم بلیدم خوش را \* افرین آن آینه خوش گیش را \* چون زایددم محال حال شد \* جان من مستغرق اجلال شد \* چون زایددم خودای روح البلاد \* مهر این خورشید از چشم فتاد ( چونکم ای آفتاب منوی سنی کوردم کندیمی کوردم یعنی چونکم سن شمس هدایتی کوردم سنک نو که کندیمی دخی کوردم



آفرین اول آینه خوش کیشه یعنی اول سنک آینه حقیقت نما اولان و خوش دین  
ولطیف آیین اولان وجود شریف که بنی بکا کوسستردی چونکم سن ایکی جهان  
کونشی کوردم بکاحال اولان حال اولی اول واقعه ده خورشیدک بکاسلام  
ورمه سندن مقصود بیدمکه سن خورشید معنویک بکاسلام و رمسی وانک بنی  
زمیندن چقاروب آسمانه ایر کورمسی سن آفتاب منیرک بن فقیری زمین بشریتدن  
نورانیکه جذب ایدوب کندی صحبت شریفکه ایر کورمسی ایش شمدی بنم  
جام اجله مستغرق اولدی وسکا مقارنت ومصاحبت سبيله دوات عظمی  
وسمادت کبری بولدی چونکم سنی ای روح البلاد خود کوردم بودخی وجه در  
چونکم سنی کوردم ای روح البلاد بوخورشیدک مهر و محبتی بنم کوزمندن دوشدی  
یعنی مقدما سن خورشیدی کورمزدن اول بنم کوزمده خورشید صورینک عظیم  
شانی واریادی وانک عاو مرتبه سن کوروب اکامهر و محبت واریادی اما چونکم  
سن خورشید دوجهای کوردم تحقیقا ای جمع بلادک روحی بوخورشید صورینک  
مهر و محبتی کوزمندن دوشدی بوکا اصلا رغبت و عشق و محبت قالدی سنک بکا  
و بر دیک ارتقا و رفعت بو صوری اولان ارتقا و رفعتدن نیجه وجوهله اولی  
وافضلدر مشوی کشت عالی همت از تو چشم من \* جز بخوری نکرد  
اندر چن \* نور چشم خود بدیدم نور نور \* خور چشم خود بدیدم رشک خور \*  
یوسفی چشم لطیف و سیم تن \* یوسف ثانی بدیدم در تومن \* در پی جنت بدم  
در جنت وجو \* جنتی بخود از هر جز و تو) بار رسول الله سندن بنم چشم عالی  
همت اولدی یعنی سنک همکندن بنم چشم جام همت بولدی و بلند نظر اولدی  
ولهذا چنه خورلقدن غیرله نظر قیلز بو عالمه اولان باغ و بوستانه بلکه کون  
و مکانه ملتفت اولز بن نور استدم خود نور نوری کوردم والشفه الله که جمع انوارک  
معنی اولان سن سراج منیر و خورشید بن نظیره ارشدم بن خور استدم خود رشک  
خوری کوردم یعنی مقدما بر محبوب پر نور طلب ایدم بحمد الله شمدی خور باریک  
مغبوطنی و محبوب باریک مرغو بنی کوردم بن بر لطیف و سیم تن یوسف استدم سنک  
وجود شریفکه بن بر یوسفستان کوردم یوسفستان یوسفک محلی دیمکدر  
یوسفدن مراد بونده حسن و جمال و کمال صاحبی بر محبوب معنوی یعنی ای رسول  
خدا بن بو آنه دک بر حسن و جمال و لطف و کمال صاحبی بدن شریفی نور توحید الیه  
سیم کی بیاض و خالص اولش بر محبوب معنوی استدم که اکا عاشق اولم و خدمتار  
قیلواندن نیجه لذت بولم بحمد الله تعالی سنک وجود شریفکه جمع حسن و جمال  
و لطف و کمال صاحبی اولان محبوب باریک محلی و معصننی کوردم وجهه سنی سنده  
جمع اولش مشاهده قیلدم صورتا و معناسن جمله خو بلردن احسن واجل

و خلقا و خلقا جمع محبو بلردن الطاف و اکرامن بو آنه دک جنت اردنجه جنت  
وجوده ایدم بکاشمدی سنک هر بر جز و کدن بر جنت کورندی جنت انواع اشجار  
و اناری جامع اولان شول بستانه درل که انک درختلری زمینی اورتمش اوله و جنت  
ایکی قسمه منقسمدر برینه جنت آجله درل که یوم آخرتده اکامؤمنار داخل اولده  
کر کدر که هر کس استعدادی قدر آمده مرتبه لرن بولسدر کر کدر و برینه دخی  
جنت عاجله درل که اول بودنیاده الله تعالی حضرت تباریک عارف قولرینه مبسر  
اولش و عارف و عالم اول جنت عاجله به روحانیتله دخول قیامش و انده نیجه ذوق  
وصفا بولسدر بکا قال بعض العارفین ان فی الدنیا الجنة عاجله من دخلها لا یشاق  
الی الجنة الا جلة قیل ماهی قال معرفة الله کذا فی شرح الحکم پس حضرت  
رسول اکرم صلی الله تعالی علیه وسلم هر رجزونده معرفة الهیة دن نیجه معرفت  
واریادی حضرت ابو بکر الصدیق رضی الله عنک اول معرفت جنتلری اولان  
رسول علیه الصلوة والسلام حضرت تباریک هر جز و کدن مرئی و مشهودی اولدی اول  
جنت معنویه و روحانیه لذت لرن و راحه لرنی بولدی و جنتی بخود از هر جز و کدن بکام  
بو معنایه اشارت قیلدی مشوی هست این نسبت بمن مدح و ثنا \*  
هست این نسبت بنوقدح و هجا \* همچو مدح مرد چو بان سلیم \* مر خدارا  
پیش موسی کلبم \* که بجوم اسبشت شبرت دهم \* چارفت دوزم من و بیشت  
نهم \* قدح اورا حق بمدحی بر گرفت \* کر تو هم رحمت کنی نبود شکفت )  
یوسفک حقکه ایدیکم مدح و ثنا بکانبست مدح و ثنادر اما سکانست قدح  
و هجادر یعنی شو مدح و ثناله بکه بن سن سلطان عالیشانک حقده ایدم اول مدح  
بنم مرتبه مه نسبت مدح و ثنادر اما سن سلطان عالیشانک علو قدرینه نسبتله  
هجو و قدح منزله سنده در مثلاً سلیم اولان مرد چو بانک حضرت موسی کلبم  
علیه السلام حضورنده خدای تعالی حضرت تباریک ایچون اولان مدحی کیدر که  
اوچو بان حق تعالی حضرت تباریک بو گونه مدح ایددی که ای بنم محبوب و معبودم  
اگر بن سنی بولایدم سنک امیشکی استیدم و سکا سود و بریدم سنک چار فکی دیکدم  
وسنک اوکیکه قوییدم بو گونه و صفاری اول چو بان مدح صائندی امان الحقیقه  
بومد حله عین قدح اولدی ولیکن حق تعالی حضرت تباریک اول چو بانک قدحی  
مدح ایدکله طویدی بر مدح مرتبه سنده طویدی دینسه دخی وجه در و اول  
چو بانه حق تعالی رحمت ایددی اگر سندی ای حق تعالی سنک حبیبی بکار رحمت  
ایدنک عجب دکلدر که سندی حق تعالی حضرت تباریک اخلاقیه منخلق خلق  
عظیم صاحبی ربی کریم دیدی مشوی رحم فرما بر قصور فهمها \*  
ای ورای عظمها و فهمها) ای رسول خدا فهملرک قصوری اوزره رحم پیورای



و هملرك و عقلرك و راسي يعني اي او هام و عقولك و راسته اولان سلطان اعظم  
و حبيب اكرم سن بزم فمهلر برك قصوري اوزره مرحت قيل و سـنك حـفكه  
ايلديكمز تقصيراتي صفو بيوردیدی بويئلو و بوعذرل اگرچه ابو بكر الصديق  
رضي الله عنه حضرتك لسان شريفدن اول سلطان كاشانه خطابا دينشدر  
وايكن بونده تنبيه و اشارت واردر شومعني اوزره كه اول حضرت عليه الصلوة  
والسلامي بركه كاهو حقه مدح و ثنا ايلكه قادر اوله من و هر تقدير مطري اوله  
وانك مدح و ثنا سنده عظيم مبالغه قيلسه ينه انك شانه لايق مدح و ثنا قبله من  
زيرا كور كه افضل اصحاب كزين و اكمل ارباب صديق و يقين اولان حضرت  
ابو بكر الصديق رضي الله عنه اول حضرتك حقه ايلديكي مدح و ثناك قصورنه  
معترف اوليقي و اول حضرتنه بويكونه اعتذار قيليجي غيري كـدر اني كاهو  
حقه نجه مدح قبلورل و نه وجه ايله اكاينا ايلكه وانك اوصاف عظيمه سني سويلكه  
قادر اولور اصلا بركه اتق بونطق و بوده ناله مدح ايلكه قادر اولر (بيت)  
فان فضل رسول الله ليس له \* حد فيرب عنه ناطق بقم \* مثنوي \* ايها  
العشاق اقبال جديد \* از جهان كهنه نوكن رسيد ) اي عشاق اقبال جديد  
نوكن اولان جهان كهنه دن ايرشدي جهان كهنه دن مراد جهان قديمدر كه  
في الحقيقه اول جهان قديم نوكندر پس حضرت مولانا قدس الله سره الاعلى  
اول جهان كهنه و قديم دن هميشه على التوالى نوينو نجه حالروني شمار اقبالر  
ايرشديكني عشاقه بيلدروب و انلره تنبيه و خطاب ايدوب دير كه اي عشاق الهى  
يكي اقبال و تازه نوو بر حال يكي ايديجي و نوو تازه قيليجي جهان قديم دن يه ايرشدي  
مثنوي \* زان جهان كو چاره بيجاره جوست \* صدهزاران نادره دنيا  
دروست ) اول جهان دنكه او بيجاره نك چاره سن ديليجي در صدهزاران دنيا نك  
نادره سي انده در يعني سكايديكم جهان كهنه نوكن اول جهاندر كه بيجاره اولان  
كسه لك چاره سني استيجي و بي مدد و بي درمان اوللره مدد و درمان ايليجي در  
دنيا نك نجه بوزيك عجيبه و غريبه اولان كياب و عزيز الوجود اولان شيلر نك  
اصلي اول جهاندر در مقصود بوجهان دن جهان الهى و عالم الهى و معنوي در  
و كانه حضرت مولانا بر حال دن بر آخر حاله و بر مقالدن بر آخر مقاله نقل ايلدكلر ينه  
بسط مقدمه بيوررلر و صديق رضي الله عنه حضرتك قصه سندن وانك  
حضرت نبي صلى الله عليه وسلم ايله اولان مكالمه سني بيان ايلكدن رجوع ايدوب  
اول قصه بي مقال كهنه مقامنه قوبوب بلال رضي الله عنه و هلال  
حضرتك نك حسب خالي و انلرك اسرار نك مقالني بيان ايلكه اشارت و بشارت  
ايدوب بيوررلر مثنوي \* ايشروا يا قوم اذا جاء العرج \* افرحوا باهوم

قد زال الحرج \* آفتابي رفت در كازه \* هلال \* در تقاضا كه ارحنا بلال ) اي قوم  
بشارت اولسون سزه فرح و قتي كلدی اي قوم فرحناك اولك تحقيق حرج كندی  
يعني اي قوم عشاق پري بريكره بشارت و برك زيرا بر آخر سرور و شادي و قتي  
كلدی و فرحناي اولك زحمت و ملالت و سامت زائل اولدی ايشيدك و بوقصة  
جديدى كوش ايلدككه بر عظيم الشان اولان بر آفتاب هلالك حقير و صغير اولان  
خانه سنده كندی كازه كاف عرييله حقير و صغير اوه ديرلر هلال حق تعالينك  
مقول بنده لرندن بر بنده نك اسميدركه قصه سي عن قريب بوسرخ شريفده  
مذكور اولور و آفتاب دن مراد حضرت رسالت الله صلى الله عليه وسلم در يعني اول  
آفتاب معنوي و خورشيد روحاني هلال نام بنده نك سكاكن اولديني حقير و صغير  
اولان خانه به كندی تقاضاده بوييله ديوكه اي بلال زى دكلسدر و آواز خوشككه  
بزم بورغونلغمري كيدروب بزه راحت ايركور ارحنا يا بلال قولك تحفه جلد  
اولده در معني معني اين حديث كه مصطفى صلى الله عليه وسلم فرمودانلر بكم الى  
اخره سرخنده \* جان كالت ونداي او كال \* مصطفى كويان ارحنا يا بلال \* بيتك  
سرخنده مرور ابتدى انده طلب اولنه مثنوي \* زيراب مي كفتي از بزم  
عدو \* كوري \* او بر مناره رويكو ) اي بلال عدونك خوفندن محبوبك نام شريفني  
زيراب ديرك يعني عدوي دين اولان جهودك و مشركك قورقوسندن معذما  
حضرت حقك نام شريفني كيرلوسو بلردك انك كورلكنه شمدى مناره اوزره  
صعود ايله و اول حضرتك نام شريفني الله اكبر ديوسويله و دخی اني آواز بلند  
يله نجيديله تاكم سنك لطيف آواز كدن راحت بوله و زه ذوقلري و صفال حاصل  
قيله و زديدي مثنوي \* مي دمدر كوش هر غمكين بشر \* خيراى مديره  
اقبال كير \* مي درين حبس و درين كند و سپش \* عين كه تا كس نشود درستي بخش )  
هر غمكينك قولفنه بشير نفخ ايلريهني سو بيراى مدير قالق اقبال يوان طوتاي  
بو حبسده و بوقر قشده و بويكهله ده قالش آگاه اول تاكسه ايشتميه قورتلدك خوش  
اول بشيردن مراد بونده مؤذندر حضرت بلال رضي الله عنه شامسبتله و داعي  
الى الله اولان مرشد اولق دخی جائزدر نته كم (ومن احسن قولامن دعا الى الله )  
آينده اولديني داعي الى الله اولان مندن مراد هم مؤذندر ديمشلروهم مرشد  
اولان عالم ربايندرد بويك تحقيق ايلشدر كند كاف فارسينك فتحه سيله فوقش ديمكدر  
درين كنددرين جاي كند تقديرنده در سپش بته ديرلر بودخی درين تقديرنده در  
و بومصرع اي درين حبس و درين جاي كند و درين سپش مانده تقديرنده اولورمي  
دمد اگرچه لغت حبيله نفخ ايلر معناسي و يربلور ليكن ميگويد معناسه استعمال  
اولور و تقدير كلام و تعبير مراد بوييله ديمك اولور كه هر چهل و غفلته غمكين اولان



کسکه رک کوش هوشه بشیر الهی اولان بلال رضی الله عنه حضرتلرینک قائم  
مقامی اولوب اذان و یرن مؤذنلر و دخی داعی الی الله اولان هر شدلر بویله  
دیوموبلر ای حضرت حقه دن غافل اولوب اردنه کیدن قاتی اقبال و دوات  
بولن طوت و سبب فلال و نجاح اولان صلاته کل و حضرت ربکه توجه ایدوب  
تضرع و نیاز ایلله که صلوة سبب فلاح و راه نجات و ای بوحس طبیعتده و منتق  
اولان جای خبیثه و بتلکه قاش یعنی ای بوطالم طبیعتک حبسنده و قوتش اولان  
دنیا برنده و بتلر و پیره رکبی اولان افکار فاسده و همرات شیطانیه ده قاش کسه  
آگاه اول قورتلرک بوسوزی اغیاردن کسه به دینه تا انلرا نیت و نیتک بشیره متابعت  
ایلدن سن لایحه بس طبیعتدن و جای کسندنی ویدن و انکار نه سانی و همرات  
شیطانیدن قورتلورسن و فلاح و نجات بواورسن و مراد و مقصود و اصل اولورسن  
اما زنهار بواورساری اغیاره دینه خوش اول تا کم اغیاردن برسی بونی ایشیه  
مشوی **چون کفی خاموش کنون ای یارمن** \* کزین هر مو برآمد طبل زن \*  
انچنان کر شد عدور شک خو \* کویدان چندین دهل ربابک کو ( ای نیم یارم  
شمدی کند یکی بچون خاموش ایلرسن کفی شری معنایه اولوب ای نیم یارم شمدی  
بچون خاموش بواورسن دینک اولور جا زدر که هر مو بک دیندن طبل زن کادی  
و وحدت حق اولان و ادلام قیادی عدوی رشک خوانچایین اسم اولدیکه دیر  
بوقدرده لک صداسی قنی بوینلر اگر چه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم  
طرفدن بلال رضی الله عنه حضرتلرینه خطاباد بنلشدر لکن هر عصرده دوات  
دین و ایمانه واصل اولان و نعت عرفان و ایقانی بوان کسلره ( و اما بنعمت ربک خذ  
آیت کریمه سنک موجه اول نعمتن محمدت ایلک و دین مینک شانی اسلان ایتک  
ایچون اندن سولیک وانی اولان و افشا ایلک لازم اوللردن درسته کم حضرت حبیب  
اکرم صلی الله علیه و سلم بلال رضی الله عنه حضرتلرینه بو گونه خطاب ایدوب  
بیوررلر ای نیم یارم شمدی الله تعالی حضرتلرینی ذکر ایلکدن و انک حد و ناسنی  
بی خوف عدو علی ملا الناس سوللکدن بچون خاموش اولورسن و وجهه رابه  
توحید و تهلیل قیلقدن بچون سکوت قیابورسن که هر قیلاک دیندن بر طبل زن  
ظهوره کاوب سر توحیدی اعلان و اظهار ایلدی حسد خو یاو عدو دین و دشمن  
اهل یقین انجیلین اصم اولدی و بی اذعان قالدیکه بوقدر مؤذنلرک بش نوبت طبل  
زنلکن و نعره زن کوروب لکن انلرک بانک و صدالرینک سری معنایلرندن غافل  
اولوب بوقدر طبلک بانک اوصداسی یعنی سرو معنای قنی دیر نه کم برکسه محکم  
صاغر اولسه طبلک جائد یعنی کورر ولیکن صبت و صداسنی امتناعه قادر اوله  
من بوقدر طبلک بانک و صداسی قنی دیر کذلک کوش هوشی اصم اولان کسکه رک

هم مؤذن اوللرک و راه حقه دعوت ایدنلرک نعره زنلکندن معنی فهم ایدم میوب بوقدر  
طبل زنک بانک و معنای قنی دیر مرشد آوازی امتناعه قادر اولان صاغر اولان  
صغرلر هم انلرک افغانی و حرکاتی کوررلر ولیکن بونلرک سرو معنای نه دردیوانلردن  
معرض اولورلر و بونلرک سرو معنای کورر میوب فعللرینه و حرکاتلرینه انکار  
قیلورلر **مشوی** \* میر تدبر روش ریحانکه طریست \* اوز کوری کویدان  
آسب چیت \* می شکجید حور دستش می کشد \* کور حبران کر چه دردم می کند \*  
\* این کشاکش چیت بردست و تم \* خفته ام بگذار ناخوابی کم \* آنکه در  
خوابش همی جوی ویت \* چشم بکشاکش مه نیکو پیست ( عدور شک خونک  
یوزی اوزره ریحان اورر که طریدر اول کورلکندن دیر بوا سبب و زجت نه در  
انک الی حوری چکر و شکجه ایلر کور حبرانکه بو بکندن در دایلمنم دستم و تم  
اوزره بو کشاکش عجب ندر دیر وای جذاب اولان کسه بنی خفته قوتار خواب  
ایلم دیرای کوردل اول کسه بیکه انی خوابده همیشه دیلرسن اول سنی جذاب  
اولان و کندبسته چکن اولدر کوزی که آج اول نیک بی اولان ماهر یعنی حسد  
خویاو اولان عدویه ریحان کبی خوش بوی اولان پسند و نصیحت بر محبوب  
معنوی اولان مرشد و هادی طرفدن انک یوزنه قرشو طوقور که حد ذاتده اول  
پند و نصیحت ریحان و سنل و ضمیران کبی لطیف و طریدر ولیکن اول ضال و مضل  
کور دبللکندن دیر بوزجت ندر و بو بکنا بچون طوقور و بچون زجت و مشقت  
و یرر کویا اول کوردل بر لطیف حوری الله پاشوب کندبسته چکر محکم حتی  
اول کورک الی اغریدر کوردل ایه اول جذاب اولان حورینک حسن جلالی  
کوره میوب انک اقدامده حیراندر بویله دیو که بو آدم بکانه سبیدن در دایلم  
و بو کسه بنی بویله چکوب بچون کندی حالمه قوموب رنجیده ایلر عجباییم دستم  
و نیم اوزره بو کشاکش ندر و بنی چکن نه کونه کسه در پس اول جذاب اولان  
محبوبه دیر که ای اذا خوبی خواب غفلت ایچنده باتمش قوتا کم خواب غفلتده  
استراحت قیل و بو خواب غفلت ایچره بعضی رؤیا کورم و نفسک مراد ایلدیکی  
نعمتله و راحتله ارم پس بو کونه کوردلله دینور که ای کوردل اول نعمتی که  
خواب غفلت ایچره دیلرسن و اول وصلتی که بونوم جهالت ایچره طلب ایلرسن  
اول وصلت و نعمت خود فی الحقیقه سنی جذاب اولان محبوب و دلبردر اگر حقیقت  
کاری کورمک استرابسک چشم جانکی آج و برخوشجه نظرایله کور که اول ماه  
نیکویی در که مرشدل واسطه سیله سنی کندبسنک وصلته و مشاهده سنی نعمته  
جذب ایلر حتی سنی رنجیده ایتک مر تبه سینه ابر کورر بیکه باشکه نیچه بلال کتورر  
تا اکا طوعا مطیع و مفاد اوله سن و کندبکی تسلیم قیله سن و سنی کندبسته بویله



جذب ایتکدن مقصودنه ایدوکنی بیله سن که بوجه سنی دعوت قناعتدن و دعوت  
اجابت ایلدیکه بلا و محنتله سنی امتحان ایتکدن مراد اولدر که سن اول جذب  
اولان محبوبی بیله سن واکا صد دل و جان ایله مطیع اوله سن تا کم خواب غفلت  
ایچره استدیکک ذوق و نعمتی کوزیکی آچوب بیدار اولدقده مشاهده قیله سن  
واستدیکک محبوب همان سنی کندینه جذب قیلن محبوب ایدوکنی بوجه یقین  
برخوش کوره سن **مشوی** **زبان** **بلاهار** **عزیزان** **پیش بود** **کان** **نجمش**  
**یار** **باخوبان** **فرزد** **لاغ** **باخوبان** **کندر** **هر** **هر** **هی** **نیر** **کور** **ار** **ایشور** **اند** **کهی**  
**حویش** **رایکدم** **بدین** **کور** **ان** **دهد** **ناغر** **یواز** **کوی** **کور** **ان** **بر** **جهد** **اول** **میدین**  
**بلال** **عزیز** **اوزره** **زیاده** **اولدی** **که** **اونجمشی** **یار** **خوبلره** **زیاده** **ایلدی** **خوبلر** **سبیله**  
**زیاده** **ایلدی** **دیمک** **هم** **جائزدر** **نجمش** **تغیر** **وزنده** **جش** **دندر** **جش** **قیل** **قازغنه**  
**درل** **نه** **کم** **جست** **شعره** **دیرل** **چن** **رکسه** **رکسه** **موی** **قاز** **بوب** **یولسه** **پس** **بونده**  
**نجمش** **یوزده** **اولان** **قبلی** **ازاله** **قلمق** **مناسنه** **در** **نه** **کم** **محبوبلر** **مشاطه** **له** **یوزل** **ینک**  
**قیلار** **بنی** **بولدرلر** **اما** **اکثر** **شعرا** **یونی** **نازوشیوه** **ودل** **باق** **ایلك** **مناسنه** **هم** **استعمال**  
**ایلرل** **که** **تزیین** **وجه** **حسن** **و ناز** **مناسنه** **مستلزم** **اولدیفندن** **اوتری** **پس** **یار** **حقیقته**  
**نسبتله** **نجمش** **اظهار** **ناز** **و عرض** **جمال** **ایتکدن** **کنایه** **اولور** **نجمش** **تعب** **مناسنه** **ده**  
**کاور** **نه** **کم** **نسایله** **ملاعبه** **ایلین** **کسه** **به** **دینور** **بومخلده** **بومعنی** **دخی** **برنده** **اولور**  
**وبو** **یت** **ثانی** **بومعنی** **تأیید** **قیلور** **نه** **کم** **پورور** **اول** **یار** **هر** **بر** **یولده** **خوبلرله** **لاغ**  
**ایلرکاهی** **کورلری** **دخی** **قینادر** **وجوشه** **کتورر** **مثلا** **بردم** **کندیسنی** **بو** **کورلره** **و** **یرر**  
**حتی** **کورل** **کوبندن** **فر** **بونالره** **ظاهر** **اولور** **برجهد** **اگرچه** **صیغار** **مناسنه** **در**  
**لکن** **بونده** **ظاهر** **اولور** **مناسنه** **اسماره** **اولمشدر** **و توضیح** **معنی** **و تحقیق** **خوی**  
**بویله** **دیمک** **اولور** **به** **من** **زمانده** **بار** **حقیقی** **کوردل** **اوللره** **بویله** **معامله** **ایلر** **اما** **اکثر**  
**زمانده** **عزیز** **الوجود** **اولان** **یکوله** **و خوروله** **بومعنی** **بی** **زیاده** **قیلاندن** **اوتری**  
**بلال** **و عنال** **عزیز** **الوجود** **اولان** **کسلر** **اوزره** **زیاده** **اولدی** **نه** **کم** **(اشد** **البلاه**  
**علی** **الانبیاء** **ثم** **الامثال** **فالامثال)** **حدیث** **شریفی** **بومعنی** **بایه** **دلال** **قبلی** **زیرا** **که**  
**یار** **حقیقی** **اول** **حسن** **و جمال** **و باخود** **ملاطفه** **ولاغی** **خوبلره** **زیاده** **ایلدی**  
**خوبلردن** **مراد** **انبیاء** **علیهم** **السلام** **و اولیه** **وعلماء** **و صلحاء** **رحمة** **الله** **علیهم** **اجمین**  
**و بونلرک** **امثال** **اولان** **اتقیا** **اولور** **و بار** **حقیقی** **بونلری** **برشیده** **مقید** **و مبتلا**  
**قلمی** **و بعد** **ینسه** **آزاده** **ایدوب** **برذوق** **و برکونه** **خوش** **حال** **ایلمی** **کویا** **که**  
**بونلر** **لاغ** **و لطیفه** **کی** **ایلك** **اولمشدر** **پس** **هر** **بر** **یولده** **یعنی** **هر** **برجانبه** **توجه**  
**ایلسلر** **بهر** **حال** **بونلری** **کام** **مقید** **و کام** **آزاده** **و کام** **منقبض** **و کام** **کشاده** **قیلقدن**  
**خال** **اولز** **بویله** **اولجیق** **بو** **خوبلره** **و بینا** **اولان** **محبوبلره** **هر** **بر** **یولده** **لاغ** **و لطیفه**

ایش او اور اما کا. کاهی کوردل اولنلری دخی برحاله مبتلا ایلر و انلری دخی  
بروجهله جوش و خروشه کتورر بردم کندیسنی برکوردل اولان عوامه و یرر  
یعنی بونلرک مرادی و مقصودی اوزره اولور حتی انلرک قبیله سندن هویله هایلله  
غر یوزار یلکلر ظهوره کاور همایندمه استنار و احتجاب ایلله انلردن اول غریو  
وناله کیدوب یننه نفلر ینک مقتضاسته مشغول اولورل پس یار حقیقی ک مظهری  
اولان انبیا علیهم السلام و اولیای عظام دخی بو خلق و بوصفت اوزره خلقله  
معامله قیالور ل اکثر زمانده معنوی اولان خوبلره و روحانی اولان محبوبلره لاغ  
و لطیفه ایدوب انلره معامله و مکالمه قیالورل و کام اولور که بو کوردل اولان اهل  
دنیا دن برینه کندیلرینی کوستروب انلره معامله و مکالمه قیالورل تا انلردن غریو  
وناله کام و اول دلیر معنوی ک مرتبه سنی و شان شریفی بیله نه کم حضرت حبیب  
اکرم صلی الله علیه و سلم هلالک کوردل اولان خواجه سنک او ینه کلدی و اول  
حضرت اکا کندوبی کوسترد که نصکره هلالک دخی اکا علوشانی و جمال جانی  
کوستردی و اکا ای کوردل سنک خانه ک ایچره بویله بر صاحب جمال و محبوب  
معنوی وارد رسن آتی نیچون کوره مرزن و انک قدر شریفی نیچون بیله مرزن  
دوستانلر و تو بختلر ایلدی نه کم بوسرخ شریفدن انک حالی معلومک اولور

قصه هلال که بنده مخلص بود خدای ابرو صاحب بصیرت بی تقلید  
پنهان شده در بندگی مخاوفات جهت مصلحت نه از عجز چنانکه لقمان  
و بوسف ز روی ظاهر و غیر ایشان بنده سبایس بود امیر بر آو آن  
امیر مسلمان بود اما چشم بسته

بوسرخ شریف هلالک قصه سیدر که هلال خدای تعالی حضرت تری بنه خالص  
و مخلص بر بنده ایدی و تقلید سز صاحب بصیرت ایدی اما مخلوقا تک بنده لکنده  
پنهان اولمش و اخفا قلمش ایدی و انک بنده لکی التند مختفی اولمش ایدی و کذلک  
بوسف صدیق صلوات الله علی نبینا وعلیه حضرت تری دخی ظاهر یوزندن بنده  
اولمش و عزیز مصره نیجه زمان خدمت ایش ایدی و بوندن غیری نیجه صاحب  
سعادت لری بنده لک اختیار قلمش و بنده اولمش تختده مختفی اولمش در ملا اولیادین  
بری دخی خبر النساج قدس الله سره العزیز حضرت تری کی که اول دخی برکسته نک  
بنده لکنی اختیار ایشدر و بونک قصه سنی نفعستده مسطور اولدیفنی اوزره  
اولدر که اوائل حالده ریاضت کش و تارک دنیا مشایخ عظامه خدمت قلمش و مرید  
و محب صاحبی اولمش برکسته ایدی اکثر زمانده مقایر مسلمان زیارت ایدوب  
کوردستان ایچره کردی بر آخر شهرده برکسه قول قاجروب شیخ ساکن اولدیفنی



رده اول بر عبدك خبرين الديو و آني بولغه عزيمت قبلدى اول شهر ك كنار نه كلى  
 كورد بكه كورستان ايجره بر كسه كزر آني كندوسنك بنده سنه بگز دوپ ياته كلى  
 حكمت الهى شيخى كند ينك بنده كرىخسه مى صانوب اكاسن بنم قاجان قولم  
 دكلمسن ديو سوال ايلد كده شيخ دخی كال اعطندن لاديموب نعم بن اول عبد انقم  
 ديمش اول كسه دخی بنم اكر صحيح قولم دكل ايله ده بود دخی اكابكر بوني انك  
 برنه طورتم ديوب منزلنه كنورمش و اول كسته نك وافر جلاهلر نكاهى وارا يمش  
 شيخى انك برنه قو يوب بو بزرى طوفو سار بنده ر كى ديوب امر ايلش شيخ دخی  
 اول خدمت اوزره نيجه شهور واعوام مقيد اولمش و كار قياش مكر كه شيخك بعض  
 خلفاسى اول شهره كالورل و انده اولان خلق ارشاد قيلورل ايمش پس اول زمانده  
 شيخك برخليفه سى اول شهره ككش و شيخى بنده كه انخاذا ايلين خواجه واروب  
 اندن بيت و انابت قياش و كندى خانه سنه اتى دعوت ايلش بعد الطعام شيخك  
 خليفه سى اول خواجه به ديمش كارو كسك نه بوزدندر خواجه ديمش برقاج جلاه  
 نكاهم وارد و برقاج بنده لم وارد و انلر بظوفورل پس آنى فروخت ايدوب آنكله  
 بكيزر ديمش شيخك خليفه سى آنى كورمكه رغبت ايدوب كار خانه به ككش كورسه  
 كندى شيخى انك بند لرى ايجره نسج ثياب ايلر هم اندم الله و اياغنه دشمش  
 خواجه اكائك تعظيم كوروب حيران قالمش و ديمش كه بو كيمدر كه سن انك ان  
 اياغن او پرسن اول كسه بنم شيخم بدر ديمش و خواجه دخی حقيقت حاله واقف  
 اولمش تكرار انك بنده و مريدى اولمش و جلاه كار خانه سنى و مال و ملكنى شيخه  
 تسليم قياش و اول كرىخه اولان بنده سنى دخی بولمش بو مناسبتله اول عز برك  
 نقى خير التماج قالمش همچنان هلال رضى الله عنه حضرت نلرى دخی اوليا الهه دن  
 ايدى اما بر اميرك بنده سى ايدى و انك اسب و اسبقرنه خدمت ايلردى و اول امير  
 مسلمان ايدى اما هنوز دخی چشم بسته ايدى بصر بصيرتى كشاده اولمش و احوال  
 باطنى و حقايق مشاهده قلمش ايدى و دانداعى كه مادرى دارد \* ليك چوقى  
 بوهم درنار د \* اعمامى مادر زاد بيلور كه بر مادر طور ليكن نيجه ايدوكن و همه  
 كنوره مزى يعنى بر كسه انان كورطوغسه اناسنك وارايدوكن بيلور وليكن نه شكله  
 و نه هيئته و نه صورتده و نه حالته ايدوكنى و همه كنورمكه قادر اولز و تعقل دخی  
 قيلز صكره دن اعمى اولسه هم مادر نك نه شكله ايدوكنى و نه صورتده و نه لباسده  
 اولديغنى و همه كنورمكه قادر اولز پس (ليس الاعمى من يعمى بصره انما الاعمى  
 من نعمى بصيره) حديثك موجب جبه اصل اعمى بى بصيرت اولند پس بصيرتى  
 كور اولان كسه دخی كند و سنك مريدى اولديغنى بيلور وليكن انك نه حالده  
 و نه صفته اولديغنى و هم وادرا كه قادر اولماز و اكر بائين دانش تعظيم مادر كند

ممكن بود كه از اعمى خلاص يابد اذ اراد الله بعد خيرا فتح عيني قلبه ابصره  
 بهما الغيب \* اكر اول كوردل يودانشله و بو قدر ادر اكلاه مادر معنوب سنه  
 يعنى مريد سنه تعظيم و تكريم ايله ممكن اولور كه اول تعظيم سبيله عماى دلدن  
 خلاص بولور و بى بصيرت اولقندن قورتلور كه حضرت رسول اكرم صلى الله  
 عليه وسلم يور مشلردر شول دمكه الله تعالى حضرت نلرى بر صده نه خبر مراد ايله  
 انك قلبك ابكى كوزنى فتح ايلر اول ابكى كوز سبيله آنى عالم غيبه و اسرار  
 لار بيه بصير ايلمك ن اوزرى قلبك ابكى كوزدن مراد بى عقل و بى دخی فكر  
 صابدر كه بو ابكىسى قلبه ابكى كوز كيدر كه بونلره بصيرت و ديدنه دل دخی ديرل  
 چن حق تعالى بر قوله خبر مراد ايله انك كوكل كوزنى كشاده ايلر پس اول كسه  
 اسرار باطنى و احوال غيبى بيليجى و مستورانه مطلع اوليجى اولور و اين راه را  
 زندي دل حاصل كن كين زندى تن صفت حيوانست \* بو بولى دل زند لكندن  
 حاصل ايله كه بو تن زنده لكى علم و معرفتله ميسر اولور نه كم دل مرده لكى جهل  
 و غفلتله ظهوره كالور كافال على كرم الله وجهه (بيت) حيا القلب علم فاعلمه \*  
 و موت القلب جهل فاجنبه \* پس معنى بويه ديك اولور كه بوقلب كوزى  
 كشاده قياش و عالم غيبه ناظر اولق بولنى قلبك حياتدن حاصل ايله زيرا بو بدنك  
 اكل و شربله زنده اولسى و بو بدن كوزنك اشكاله نظر قطعى صفت حيوانيه در  
 انسان اودر كه قلبى علم و معرفت ايله زنده قلبه و بصر بصيرتى نور هدايته منور  
 ايله اندن صكره اول بصر بصيرتله بواطن اشيايه نظر قلبه پس حقيقت نه ايدوكنى  
 كور و ت بيله تاش و شهه دن بى اوله \* مشوى \* چون شيدى بهض  
 اوصاف بلال \* بشنوا كنون قصه ضيف هلال \* از بلال او پيش بوداندر  
 روش \* خوى بدرا پيش كرده بدكشش (اى مستمع اولان و بو كلام هدايت  
 انجائى اصفا قيلان كسه چونكم بلال رضى الله عنه حضرت نلرى نك و صفقر نك  
 بهض سنى استماع ايلدك شمدى هلال حضرت نلرى نك ضيف نك قصه سنى ايشت و انك  
 ز ياده رياضت و مجاهده دن هلال كى ضعيف و خلال كى نحيف اولديغنى كوش  
 ايت سلوكده و طريق حقه و روشده اول هلال بلال رضى الله عنه حضرت نلرى نك  
 ز ياده ايدى خوى بدى اول هلال چوق ز ياده ديه لمش ايدى ككش كانك ضيفه سبيله  
 كشتن لفظندن اسم مصدر در اما سهولت معنى ايجون بونده اسم مفعول معناسى  
 و رادى \* مشوى \* نه چو تو پس رو كه هر دم پس زى \* سوى سنى  
 مى روى از كوه رى) سنك كى پس رودكل كه هر دم پست تر سن كوه رلى كندن  
 سنك جانينه كيدر سن سنكيد و جوهر رده اولان يار وحدت ايجون اولوب  
 رجوهر دن اعراض ايدوب بر سنك جانينه كيدر سن ديشه دخی جازدر يعنى



هلال حضرت نوری ای سالک شکانده اولان کسه سنک کی اسفل دکل ایدیکه  
 سن هر نفعده سفلیک کیدرسن مرتبه انسانیت که جوهر پندر اول انسانیتک  
 شرف و قدرنی بیایوب اتدن اعراض واجتناب قیاب سیم وزر که جعرو مدرکی  
 جادات قیلند رانک جانبده کیدرسن و اکامیل و محبت ایدوب کوهر عری  
 انک بولنه خرج ایدرسن حتی کتدیکه قلبک \* فهمی کالحجاره اواشد قسوة  
 آیت کریمه سنک مفهومی اوزره حجر کی غلیظ اولور بلکه من حیث القسوة حجر دن  
 اشد اولور و منزله جادات که اسفل جمیع منازلدر وجودک اسفل جمیع منازل  
 اولان جامد منزله سنه دک کتدیکه تنزل قیلور \* مشوی \* انجنان کان  
 خواجه رامه جان رسید \* خواجه از انام و سالش بر رسید \* گفت عمرت چند  
 سالست ای پسر \* باز کو و در مدزدو بر شمر \* مثلاً انجیان که اول خواجه به  
 مهمان ایرشدی خواجه اول مهمانک ایامندن و سالندن اوزره ایرشدی یعنی اول  
 مهمانک ایام و سالنک اوزرندن ایرشدی و اونه سندن بری کلدی سوال قیلدی بر رسید  
 افطی از افطیه استعمال اولدقده اوزرندن بری ایرشدی و اونه سندن بری کلدی  
 معنائیه استعمال اولتور و ناغورندن و اصلندن سؤل قیلدی دیکه محله ادا اولتور  
 بر رسید بر رسید معنائیه در وزن ایچون و او زیاده اولدی یعنی رسید ایکن پور رسید  
 اولدی که سؤل ایلدی معنائیه در دین شارح خطا ایلشرا و اصح اولان نسخه  
 بخلاف سؤلشدر زیر اجماع اصح اولان نسخه رده بر رسید ایکی رایله ثابت  
 اولشدر پس اصلنده رسید ایدی وزن ایچون و او ایله پور رسید اولدی دیو و او یازنلر  
 افطی و معنی کله بی تحریف قتلشدر در خواجه اول مهمانه دیدی سنک عمرک  
 ای پسر قاج بیلدر کیرو سوله او غورله اتی عبدالله مدزدا کرچه او غورله معنائیه در  
 لیکن پنهان الله و کتم قیله معنائیه و بر یاور \* مشوی \* گفت هجده هفده  
 یا خود شازده \* یا که پازده ای برادر خوانده \* گفت واپس واپس ای حیره سرت \*  
 باز میر و تابکس مادر \* مهمان خواجه به جواب و ربوب ایدیکه ای برادر خوانده  
 اون سکر اون بدی یا اون اتی یا اون بشدر اون سکر هفده اون بدی شازده اون اتی  
 یا زده اون بشده درل برادر خوانده برادر او قمش و قدش دیش معنائیه در  
 پس خواجه مهمانه دیدی ای سنک باشک بولاش وای سر اسیمه اولش کیرورک  
 کیرورک کیرو کیت نامادریک کسه یعنی ای سر اسیمه اولان کسه کیروارد که کیت  
 کندیکه اشاعه تنزل ایت آنه کک فرجه دک که ابتدالندن ری ظهوره کلدک  
 و بوقدر ترقی و تصاعد فیلسفک شدی مرتبه علویدن سفلیسی جانبده تنزل  
 ایت و کندیکه کلدیکک بره کیت دیدی و بومعنی مرتبه اسفلندن ظهوره کلوب  
 و انانیت مرتبه و اصل اولوب احسن تقدیم بولاقده نکره تکرار حیونیتیه

و جادیه تنزل اولین کسه ره واسفل السافلین اولان مقام طیبیه مر دود اولان  
 طائفه به توبیح و تعریض اولور و بومعنائی مؤید و مقرر بو حکایتی دخی نظمه  
 کتوروب پیوررل

حکایت در تقریر همین سخن

\* مشوی \* آن یکی اسبی طلب کرد از امیر \* گفت روان اسب اشهب را بکیر \*  
 گفت این را من نخواهم گفت چون \* گفت او واپس روست و بس حرون \*  
 سخت پس پس می رود او سوی بن \* گفت دهمش را بسوی خانه کن \* مثلاً اول  
 برکسه اول امیردن بر اسب طلب ایلدی اول امیر اول کسه به دیدی پوری اول اسب  
 اشهبی طوت یعنی اول بیاض اتی اخذ ایت دیدی اول طالب اسب امیر دیدی یا امیر  
 بن اول اسبی ایسترم امیرا کادیدی نیچون ایسترم اول طالب اسب اول امیر دیدی  
 اول اسب کیرواردنه کیر بیجدر و زیاده حروندر اگر برکسه اکابنسه و کندیک  
 خانه سی جانبده توجه ایدوب اتی سورمک دیلسه اول اسب محکم اردنه اردنه کیدر  
 پس جانبده پس دیب معنائیه در بوند قویرق جانبی مراد اولور یعنی اول اسب  
 زیاده اردنه اردنه قویرق جانبده کیر بیجدر دیدی امیر دخی اکایتدی چونکم  
 بویه در اول اسبک قویرقنی خانه جانبده ایله تا کم اردنه اردنه کیده و سنی خانه که  
 واصل ایده پس بواسیدن مراد نفس و انک دمندن مراد شهوت اولدقده و برکسه  
 اول اسب نفسی ایلرو سوردیکه اول شهوت جانبده کیر و کندیکنه اشارت ایدوب  
 قصه دن حصه نه ایدو کندیک بیتیه شروع قیله پیوررل \* مشوی \*  
 دم این استور نفست شهوت \* زان بب پس پس رود آن خود پرست \*  
 شهوت اورا که دم آمد زین \* ای مبدل شهوت عقیبش کن \* چون پنددی  
 شهوتش را از رغیف \* سر کند آن شهوت از عقل شریف \* همپوشی که  
 بیری از درخت \* سر کند قوت ز شاخ نیکبخت \* بوسنت نفک استورنک دی  
 شهوتدر اول سبیدن اول خود پرست پس پس کیر یعنی بوسنت مر ک نفک مشتهای  
 نفسانی قویرق مثابه سنده در انکیچون بونفس مر کی ایلرو کتوب اردنه اردنه  
 کیر و بو خود پرست همیشه کندیک مشتهای جانبده سیر ایدر انک شهوتی که  
 دیدن دم کلدی یعنی اول مرکب اشتها سی که اصلندن و کوکندن اول مشتهای  
 اکا قویرق کی اولدی اتی مبدل شهوت عقیب ایله یعنی جسمه و دنیا به متعلق  
 مشتهای ای تبدیل ایدیبی عقیده اولان مشتهای و روحانی اولان آرزو له تبدیل  
 ایله خاصه کلام لابد نفس کندیک آرزو و مشتهای جانبده کیر بیجدر و مشتهای  
 اولین جانبدن نفرت ایدیبجدر چونکم انک طاقی بودر لازم کلدیکه انک شهوتنی



و آرزوی عقبا جانیه دوندردن که عقباتك شهوتی و نه حتی باقی وایدردنیانك  
شهوت و نه حتی قانی و سرایع الزوال در چونكم نعمت اخرویه دن نفسك حفظ الله  
واكاشتها و آرزو قبله طوره بوب اول جانیه کیدر و سن آتی دنیا سمته سورسك اول  
دقی جانیه سورتنوب سیرایدن پس انك مشتهای آخرت جانیه دوندردنك مكا  
هر وجهه انفع و اولیدر چونكم سن اول مر کب نفسك شهوتی رغبتدن باغلبه سن  
یعنی اتی نان بکدن و صومون چیمکدن مع ابلیه سن اول شهوت عقل شر بکدن  
باش ایلمر یعنی اول شهوت عقل شر بکدن باش یوقارو کنورر عقله وادرا که مبدل  
اولور و عذلك منضاری هر نه ابلیه آتی آرزو قیامر مثلا شول پر شاخ کبی سن آتی  
آخاجدن کسر سن نیکبخت اولان شاخدن قوت باش یوقارو ایلمر یعنی باغلبه سن  
مایتنده فادندر که جن بر دیوه دار آخاجك دیدن بعضی شاخلر بنده آتی کنسرل  
وقام ایلمر تانك قوتی اصل اولان شاخه بور بوب اول میوه دار اولان آخاج  
قوت بوله و اگر اول بقا نازه شاخلری کسمه سدر اول میوه دار اولان آخاجه ضاف  
کاور پس عقل اول میوه دار اولان آخاج کیدر و شهوت نفسی اول میوه دار  
اولان آخاجك دیدن بت نازه شاخلر کیدر اگر اول نازه شاخلر کبی اولان شهوات  
نفسیه بی قطع ایلمر قاع ایلمر سن انك قوتی عقله کاور و درخت عقل قوت بواره  
و روحانی و عقلی اولان میوه لری رخوشجه بنورر ﴿ مشوی ﴾ چونکه کردی  
دم اورا آن طرف ﴿ کرود پس پس رود نامکشف ﴾ چونكم اول نفس مرکبك  
دمنی اول طرفه ابلیه سن اگر پس پس کیده مکشفه دك کیدر مکشف اکتشاف  
قیلش یا خود محل اکتشاف دیک اولور بونده مقام و مسکن مراد اولور یعنی چونكم  
سن نفس مرکبك قوتی بروغی مشابه سنده اولان مراد و مشتهای اول طرف آخرته  
و جانب حقیقه دوندردن اگر اردنه کیدر و مشتهای سمته سیرایدن سده مقام  
و مسکنه دك کیدر و کشف حقیقه دك سیرایدن ﴿ مشوی ﴾ حبذا اسبان رام  
پیش رو ﴿ نه پس رونه حرونی را کرو ﴾ حبذا شول پیش رو اولان رام اسبان  
نه اردنه کیدر بی و نه حروناغه کرودر یعنی نه کوزلدر شول مالک الملکه رام و متفاد  
اولان و محبشه حضرت حق جانیه ایلمر و کیدن نفس آنلری که انلر عوامك نفسلری  
کبی اردنه کیدر بی و مشتهای نفسانی و آرزوی دنیوی جانیه سیرایدن دکلردر  
و تدلکه و عناد و کبر و سرکشکه دخی مرون و مقید دکلردر ﴿ مشوی ﴾  
کرم رو چون جسم موسی کلیم ﴿ نابهر باش چو بهنای کلیم ﴾ اول اسبان رام  
کلیم اولان موسی علیه السلام حضرت تریك جسمی کبی کرم رودر بحر بنده دك اکا  
بهنای کلیم کیدر یعنی اول پیش رو اولان اسبارك (والسابقون السابقون اولئك  
المقربون) آیت کریمه سینه اشارت اولان ولیدلر و مقربلر دکلر کلیم الله اولان

موسی علیه السلام حضرت تریك جسم شریفی کبی راه حفته کرم رودر که اول  
موسی علیه السلام مجمع البحریندك بر کلیمک و سعفی و عرضی کیدر یعنی اول مرتبه  
کرم رودر فارس لری روم در یاسنك جمع اولدیغی بره دك کتمك اکابر کلیمک بهنایی  
قدر کتمك کبی اولدی و بر قاج آدم آتی کلدی بو یتلر سوره که هفده اولان آیت  
کریمه دك معنائه اشارت اولور که الله تبارك و تعالی سوره که هفده اندن حکایه  
ایلمر بوردلر (واذ قال موسی لقناه لایرج حتی ابلاغ مجمع البحرین او امضی حقا)  
بو آیت کریمه دك تفسیری و مجمع البحرینك و حقب لفظنك شرح و تحقیق جلد  
ثالثه دقوق حکایه سنده سر طلب کردن موسی خضر را علیه السلام سر خنده  
﴿ اجعل الخضر لامری سیبا ﴾ یتلک شرح حنده مرون ایلمدی انده طلب اولنه  
﴿ مشوی ﴾ هست هفتصد ساله راه آن حقب ﴿ که بکرد و عزم در سیران حب ﴾  
اول حقب بدی بوز یلاق بول اولدی که اول موسی علیه السلام حقب سیرانده عزم  
ایلمدی مصرع اولده اولان آن افطی حقبه مضاف اوقوب حقبك آن ولایتی  
بدی بوز یلاق بول اولدی دیک هر وجهه در و مصرع ناییده اولان آن لفظی هم  
نفس کاهدن اولوب لایق معنائه اولوب موسی علیه السلام حقب لایق سیرده  
عزم ایلمدی دیک هم جائزدر حقب لفظنده علما اختلاف ایلملر در بعضیلر یتلش  
یلدر دیشلر بعضیلر دخی سکسان یلدر دیشلر و بعضیلر حقب زمان طویل  
معنائه در دیشلر و بعضیلر دخی دهر معنائه در دیشلر ابو حنیفه رضی الله عنه  
حضرتلری بنم فتمده نه قدر زمانه دلالت ایلمدی محدود و معلوم دکلدر دیشلر  
و بعضیلر دخی حقب بدی بوز یلدر دیشلر حضرت مولانا قدس الله سره الاعلی  
بو معنایی اختیار ایلملر در حقب بدی بوز یلاق بولدر دیو بو یتلده تحقیق بیور مشارددر  
یعنی حضرت موسی علیه الصلوة والسلام خضرک محبتنده شول مرتبه کرم رو  
اولدی که انك محبتی سیرنده بدی بوز یلاق بوله عزم ایلمدی علمادن بعضی کسینه بو یتلده  
شبهه به دوشوب و فقیر بو گونه سوال ایلمدی که حکما بوارضی بدی اقلیمه تقسیم  
ایلملر در و مهوره اولان و بنی آدمه ممکن کلان انجیق ربع مسکوندر و اهل  
مساحه نك بحثی بولك اوزره در که بر تبر و قارس ربع مسکونك بر طرفندن  
طوره بوب منزل بمنزل کنسه اوج یلده انك بر آخر طرفنه و سر حدنه ابریشور  
پس حضرت موسی علیه السلام خضرک محبتی سیرنده بدی بوز یلاق بوله نیجه عزم  
ایتمش او اور بو فقیر آ که اینکی وجهه له جواب و بر دم اولا دیدمکه ربع مسکونك  
کسه فرض ایلمکه بر طرفندن بر آخر طرفنه طوغری کنسه اوج یلده وارر ایش  
اما بر فارس تبر و طوغری کتبوب انده بر مراد استنه نیجه یک ایام و ساله دك انك  
اطرافنی و جوابینی سیرایتمکه و سیاحت قیافه قادر اوله من پس حضرت موسی



عليه السلام كتمى بوفيلدن اولور و ثانيا حضرت موسى عليه السلام حضرت  
خضر كى محبتك سيزنده يديوز بيل كتمى بلكه يد بيوز بلاق بوله كتمكه عزيمت  
قيادى كه آيت كريمه بومعنايه دلالت ايلر كه حق تعالى حضرت تلى مجمع البحر ينده  
حضرت خضر عليه السلام ملاقات اولمقلقه موسى عليه السلام الهام و اشارت  
بيوردى پس موسى عليه السلام حضرت تلى كند و خدمتده اولان يوشع عليه  
السلام حضرت تلى بيه ديدى بن مجمع البحر ينده دك سبر و سفر ايتككن زائل اولوبوب  
حتى مجمع البحر ينده دك واصل و بالغ اولمجه دك كيدرم يا خود انده موعود اولان  
خضرى بول من ايسم يديوز بيل سبر ايدرم بونك معناسى اكر حضرت خضر  
عليه السلامى اول محله بوله من ايسم فرضا يديوز بلاق بوله اولسه بكونك انك  
مكاشه دك كيدرم و مقامته دك سبر ايدرم ديك اولور پس اول موسى عليه السلام  
يديوز بلاق بوله كتمكه عزيم ايتش و عزيمى دى ثابت اولمش اولور وليكن بوندن  
يديوز بيل انك محبتى سيزنده كتمش و قطع راه ايتش اولمز قليتال مشوى  
همت سبرنش چون اين بود \* سبر جانش تابديلين بود \* شهسواران در سياقت  
تاخستند \* خر بطن در پايكه انداختند \* چونكم اول موسى عليه السلام تذك  
سيزنه متعلق اولان همى بواوله انك جائك سبرى عليه دك اولور شهسوارلى  
سياقده سورديلر اماخر بطلى پايگاهه آتديلر خر بط برقاج معنابه كلور بونده  
قرنى يوك كسلر مراد اولور پايگاه هم برقاج معنابه كلور بونده آخور يا آبخانه  
معنالى مراد اولور و خلاصه كلام بويله ديك اولور كه ميدان محبتك شهسوارلى  
اولان انبيا عليهم السلام و اوليا رحمة الله عليهم اجعين جله به سبقت قطعه و پيش  
رو اولمقه ايلور سورديلر و كنديلر بن مرته اعلايه اير كورديلر اما قرنى يوك احق  
خرلى آخوره بر اقديلر و آبخانه به آتديلر و انلردى آخور لده و آبخانه لده خدمتده قرار  
ايلديلر مشوى \* آبخانه كاروانى مرسيد \* دردهى آمد در رباب زبده \* آن بكي ايت  
اندر بن رد الجوز \* باز اندازم اينجا چند روز \* بانك آمدنى پنداز از برون \* وانكه ايتى  
تودر آدر اندرون \* هم برون افكن هر آنچه افكند نيست \* درميا با آنكه اين مجلس  
سنيست \* انجلىن كه بر كاروان ايرشدى بر كويه كلدى بر قيو بى آچق كوردى  
اول كاربان خافندن بر ريسى ديدى بورد الجوزده برد الجوز به ساره قريب  
بر مشهور صووغك آيدر يعنى انلردن برى ديدى بويله بر محكم صووقده بوخاهده  
برقاج كون بوخاهده باري يتلم و يوكى بواوه براغم درون خانه دن بر صداكاسى  
يوكى يوكى طشردن آت يعنى ثقلنى طشردده براغوب و اندنصكره سنى درون  
خانه به ايجر و كل هم طشردده بر اق هر شول نستهنى كه انك بر اقنى ترك ايتى  
لازمدر اول بر اقنى ترك ايتى لازم اولان شى ايله ايجر و كله بومجلس بفسايت

عابد و الحاصل (يت) ان تشتهى ان يتابع وصل المحبوب \* دع نفسك في الدرب  
تقدم و زمال \* بيتك مفهومي سو بيلدى و دى (يت) تصوف بار اولوب بار اولمه قدر  
كل و كارزار اولوب خار اولمه قدر \* قولك معناسى ادا ايلدى پس سالكه لازم  
اولان اولدر كه برعالى محله داخل اولق استبد كده نقدر بارى و ارايه خار جده  
قويوب اندنصكره ايجر و كيره وانك اهليه باراوله و صافى بى خار كل و كارزار كى  
اطافت اظهار قبله كندى بارى انلرك اوز رينه نحميل ايله بلكه مروت اودر كه  
انلرك بارنه تحمل ايله نه كم هلال رضى الله عنه حضرت تلى كور كه رايبرك بارى  
ارتكاب ايلوب اكاينده و خدمتكار اولدى وانك اسب و استر نه سايلك قلدى  
چونكم حضرت مولانا قدس الله سره العزيز هلال رضى الله عنه حضرت تلى  
فصه سى مناسبيله ايكى مثل و بر حكايه بسط ايلوب خدمتده بوقدر معارف  
جليله و نكات لطيفه بيورد قلند نصكره بيه هلال رضى الله عنه حضرت تلى  
حكايه سنى تصوير ايله شروع ايدوب بيوردل مشوى \* بدهلال استاد دل  
جان روشنى \* سايس و بنده امير و مومنى \* سايسى كردى در آخران غلام \* ايك  
سلطان سلاطين بنده نام \* هلال رضى الله عنه حضرت تلى استاد دل و جان روشن  
بركسه ايدى بر مومنى اميرك سايسى و بنده سى ايدى اول غلام آخورد \* سايلك  
ايلردى يعنى اميرك آخورنده انك آتلى بيه خدمت و تيمار ايلردى وليكن معناده  
سلطان سلاطين و نامى بنده ايدى بنده لك نامك انده اختفا ايتش ملوك معنوبه دن  
بر صاحب سعادت ايدى مشوى \* آن امير از حال بنده بى خبر \* كه نبودش  
جز بليسانه نظر \* آب و كل مى ديد و دروى كنجى \* پنج و شش مى ديد و اصل پنجى \*  
رنك طين پيدا و نور دين نهان \* هر پير اينچنين بدرجه سان \* اول امير بنده  
مقبولك حالندن بى خبر ايدى وانك ظاهرنى كوروب سر در و نشدن غافل و بى بصير  
ايدى كه اكه ابليس كى نظر قيامدن غيرى اولدى ايليك نظرى همان آدم عليه  
السلام حضرت تلى انك ظاهر نه اولوب انك باطنندن غافل اولد بى كى اول امير دى  
هلال رضى الله عنه كى ظاهرنى كوروب اسرار باطننه ناظر اولدى بلكه آب و كل  
كوردى و انده مسد فون اولان كنجى كورمى پنج و شش كوردى و اصل پنجى  
كورمى مى ديدك فاعلى ابليس اولوب اول ابليس آب و كل كوردى و اول آدم  
عليه السلام وجودنده مسد فون اولان كنجى كورمى و پنج و شش كوردى  
وليكن اصل پنجى كورمى ديك دى جائز در اما دل بى معنى بوندن اوليدر  
پنجدين مرادش حواس در شستن مرادش جهاتدر و بويش حواسك و جهاتك  
اصلندن مراد اسماء و صفات الهيدر بويش حواس شش جهاتك آينه زنده  
روحها و اشدر وليكن چشم ابليسانه بويش حواس و شش جهاتك ظاهر نه نظر



ایدوب اصل و معنی استندن محروم و غافل قالمشدر و انوار الهی و اوصاف ربانی  
مشاهده شدن بی بهره و بی نصیب اولمشدر پنج و شش کوردی و اصل پنجم  
کورمدی دیکده بر نکته لطیفه دخی و اردر که بونج و شش اداری تردبازره  
مخصوص اولان ادالدر پس بو ادال بونکنه بی ابهام ایلر که اول ابلیس و باخود  
ابلیس نظری کی نظر ایلان امیرور پس بو او بوند پنج و شش کوردی و لیکن بونج  
و شش اصل و نتیجه سی ندرو استناد بولم بدن نه مراد ایلرانی کورمدی و حقیقت  
کاره نظر ایر کورمدی دیک اولورنک طین پیدا و نور دین نهان هر چه بر جهانده  
بونجیلین ایدی نظر ار کورمدی یعنی آدم علیه السلام حضرت تارینک طیندن  
ترکیب اولان جسدنک رنکی ابلیسک کوزنه عیان و انک نور دینی و سر یقینی انک  
کوزندن مخفی و نهان اولدی بویله اولق همان آدم علیه السلام حضرت تارینه  
مخصوص اولدی بلکه هر بر ایمر بوجهانده بونجیلین اولدی لابد بونلرک همان  
شکل و صورتی کوروب (مالهذال رسول بأکل الطعام و یمشی فی الاسواق) دیوب  
ودخی ما اتم الابشر مثلاً دیو بونلر بالوا وجهه خطاب ایلوب همان صورت  
بین اولدیلر و احوال درونه نظر فیافدن محروم قالدیلر **مثنوی** آن مناره  
دید و دروی مرغنی **مرناره شاهبازی رفتی** \* و آن دوم می دید مرغ برزنی \* لیک  
موی اندر دهان مرغنی (مثلاً اول برکسه مناره بی کوردی انده اولان مرغنی  
کورمدی باوجود که مناره اوزره بر رفتن شاهباز و ار ایدی و اول ایکنجیسی مرغ  
برزنی کوردی لیکن مرغنک دهانده اولان موی کوردی بویتلرده نظر تفاوت  
اولدیغنی اشعار ایدر و فی الحقیقه نظردن نظره چوق تفاوت و اردر برکسه و اردر که  
انجیق مناره بی کورمکه قادر امانک اوستنده اولان مرغنی کورمکه قادر اوله من  
و برکسه دخی و اردر هم مناره بی هم مرغنی کورمکه قادر اولور امامرغنک آغزنده  
اولان موی کورمکه قادر اوله من و بونلرده من و مرغدن مراد و بوند مرادنه  
ایدیکنی بویتد نصکره توضیح و بیان ایدر **مثنوی** آنکه او بنظر  
بنور الله بود \* هم ز مرغ و هم ز موی که بود \* گفت آخر چشم موی موی نه \* نایدی  
مویکنه ایدر \* آن یکی کل دیدن نشین در و حل \* و آن در کل دیدن بر علم و عمل  
اوله کسه که الله نور یله نظر ایلچی اوله هم مرغدن و هم مویدن آگاه اولور  
یعنی شول عارف که بر انسانک وجودنه الله نور یله نظر قیله اول عارف انسانک  
هم مرغ علمدن و هم انده اولان سر یقین و نور دیندن آگاه اولور اول عارف که  
انسانک مناره وجودنده اولان علم و طاعت مرغنک دهانده اولان موی دینی  
و سر یقینی کوردی اول عارف انجیق برکسه نکه مناره وجودنده اولان علم مرغنی  
کوروب انده اولان موی یقینی کورمین بی بصیرنه دیدی آخر ای بی بصیرت چشم

سری موی یقین اوزره قو و سر دینی کورمکه همت ایله تا کم موی کورمیدسن  
کره آچلر یعنی نور دینی و سر یقینی مشاهده قلیله سن مشکل حل اولمز و صدره شفا  
کلز اول برکسه انسانی نقش او بر و حل کل کوردی و اول برکسه انسانی بر علم و عمل  
کل کوردی یعنی بنی آدم انظارده متفاوتدر مثلاً اول برکسه انسان کاملدن برینه  
نظر ایلدی آنی بر و حل نقش او طین کوردی و طیندن ترکیب اولمش صافی بالحقه دن  
نقش و تصویر قیلمش انجیق بر صورت جسد مشاهده قیله و اول بری دخی  
انک نظر ایلدی کی انسان کامله نظر ایلدی علم ایله و عمل ایله بر اولمش و طاعت  
بولمش کل و باغ معنوی کوردی کل کاف عربینک ضمیمه اوقنوب آنی علم و عمل  
ایل طولمش و جله اخلاق حسنه بی جامع اولمش و اجزا مشاهده اولان انسانک  
مراتبک جله سنی احاطه قیلمش کل کوردی دینده دخی جائز اولور پس مناره دن  
و مرغدن مراد و بوند مقصود نه ایدوکنه بویتلرله اشارت ایدوب **پوردر**  
**مثنوی** تن مناره علم و طاعت همچو مرغ \* خواه سیصد مرغ کبریا  
دو مرغ \* مردا وسط مرغ بیند او پس \* غیر مرغی اویتدیش و پس \* موی  
آن نور بست پنهان آن مرغ \* که بدان پاینده باشد جان مرغ \* مرغ کان مویست  
در منقار او \* هیچ عاریت نباشد کار او \* علم اواز جان او جوشد مدام \* پیش  
اونه مستعار آمده و ام (تن فی المثل مناره علم و طاعت مرغ کبیر استقرنک اوچوز  
قوش طوت و استرابنک ایکی قوش طوت امامر د اوسط انجیق مرغ **کورر**  
بر مرغدن غیری پیش و پسده نسته کورمن باخود معنی بر مرغدن غیری پیش  
و پس کورمن موی اول بر پنهان اولان نور در مرغنک لایق که مرغنک جانی  
اول نور ایله پاینده و باقی اولور بر قوش که انک منقارنده اول موی و اردر هیچ انک  
کاری عاریت اولمز انک علی مدام انک جانتدن جوش ایلر انک اوکنده نه مستعار  
کادی نه وام کادی بویاسات شریفه نکه تحقیقی و بولکات لطیفه نکه توضیح  
و تفسیری بویله دیک اولور که مقدمایم ذکر ایلدی کورمن مناره دن مراد دینی آدمدر  
وانده اولان مرغدن مراد علم و طاعتد که فی المثل تن مناره به علم و طاعت انده اولان  
مرغه بکزر بر آدیت ننده استقرنک اوچوز کونه علم و اوچوز کونه طاعت  
فرض ایله استقرنک ایکیوز کونه علم و ایکیوز کونه طاعت فرض ایله بوند مقصود  
تفهیم ایچون بر مثالدر بوخسه کثرت و قلنی بیان ایلک دکلدور و مر در دخی اوچ  
قسمدر بر قسمی مبتدی و بر قسمی دخی متوسطدر بر قسمی دخی متعبددر مراد مبتدی  
انجیق شکل و صورت کورر و علم و معرفته ناظر اوله من و مراد متوسط دخی علم و معرفت  
کورر نور دینه و سر یقینه ناظر اولمز اوکنده اردنده همان علم و معرفت مرغنی  
کورر علم و معرفت مرغدن غیری نسته کورمن امامر د مثنوی مرغ علمه لایق



اولان و مرد مطبوعه مخصوص کلان موی پنهان ناظر اولور که اندن مراد نور نهائی و سرر باید رفته کم بیوررل موی اول پنهان اولان بر نور و مرغه لایق یوزمویدن مراد علمه و عالمه مخصوص و لایق اولان شول بر نور نهائیدر که مرغ کی اولان عالمک جانی اول نور واسطه سبیله باقی و دائم اولور پس شول بر مرغ کی اولان عالمک دهانند که اول موی کی نهان اولان نور الهی و سر ربانی موجود اوله هیچ انک کار و عملی عاریتی و تقلیدی اولان بلکه ذاتی و تحقیقی اولور و اول عملی تحقیق اوزره قیلور و انک علمی علی الدوام انک جانشدن جوشه کاور انک علمی انک او کند نه دین و نه مستعار کلدی یعنی اول تحقیق و کامل کندو علمی بر آخر کسه دن دین آلدی و استعاره دخی قلدیکه حتی انک علمی انک او کتبه رهن اوله و مستعار اوله و عاقبت اندن زائل اوله

✽ رنجور شدن این هلال و بی خبری خواجه آواز رنجوری ✽  
✽ اودر تحقیر و ناشناخت او و واقف شدن دل مصطفی از رنجوری ✽  
✽ و حال او و افتقاد و عیادت رسول الله صلی الله علیه و سلم این هلال را ✽

بومقدما ذکر اولان هلالک رنجور اولسنک و انک خواجه سنک اول هلال رضی الله عنک رنجور لغندن و اول هلالک تحقیرندن اوتری یعنی حقارت منسوب اولسندن و ناشناختندن اوتری بی خبر لکنک بیاتند در و حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم قلب شیرینک اول هلالک رنجور لغندن و حالندن آگاه و خبردار اولسنک و بوهلالی رسول اکرم حضرتلری افتقاد ایدوب عیادت قیلسنک تحقیقند در ✽ مشوی ✽ از قضا رنجور و ناقص شد هلال مصطفی را و حی شد غماز حال ✽ بد ز رنجوریش خواجه اش بی خبر ✽ که بر لوبد کساد و بی خطر ✽ خفته نه روز اندر آخر محسنی ✽ هیچکس از حال او آگاهی ✽ هلال رضی الله عنه حضرتلری قضاء الهی بدن رنجور و ناقص اولدی و خلاصه دونوب بدن تحقیق نقصان بولدی مصطفی صلی الله علیه و سلم حضرتلرینه و حی غماز حال اولدی یعنی هلال رضی الله عنک حال بر ملائی حضرت حق تعالیسنک و حی و اشارتی کلوب حضرت مصطفی علیه السلام قلب شریفه غمز ایدیمی اولدی و کشف و عیان قیلدی اول هلال رضی الله عنک رنجور لغندن انک خواجه سی بی خبر ایدی زیرا اول هلال اول امیرک قتده کساد و بی شرف ایدی خطر بونده شرف معنانه در یعنی امیرک قتده انک رجحانی و شرقی اولدیغندن اوتری خسته لکندن اصلا انک خبری اولدی آخو رایچه بر صاحب احسان و اهل شهود نامزاج و عیان طقوز کون یاتمش ایدی هیچ کسه انک حالندن آگاه دکل ایدی پس زار و زبون آخو رایچه بی کس و تنها قالدی ✽ مشوی ✽ آنکه کس بود و شهنشاه کسان ✽ عقل صد چون قلزمش هر جارسان ✽ و حیض آمد رحم حق عمنوار شد ✽ که

فلان مشتاق تو بیمار شد ✽ مصطفی بهر هلال یا شرف ✽ رفت از بهر عیادت آن طرف ✽ در پی خورشید و حی آن مه دوان ✽ و آن صحابه در پیش چون اختران ✽ اول کسه که فی الحقیقه کس و دخی جمیع کس لک شهنشاهی ایدی اول حضرتک یوز قلزم در یاسی کی اولان عقلی هر بره ایشیمی ایدی اول حضرته و حی الهی کلدی رحم حق اکا عمنوار اولدی بویه دیو که ای بکا حبیب و خسته دل اولنره طیب سنک فلان مشتاقک بیمار اولدی و خسته و شکسته لکدن خلال کی ضعیف و نیاز اولدی پس مصطفی صلی الله علیه و سلم حضرتلری یا شرف اولان هلالندن اوتری اول طرفه عیادتدن اوتری کتدی و انک خاطرینی صور مقدن اوتری اول امیرک خانه سته طوغری عزیمت ایدی اول ماه معنوی و حی الهیسنک خورشیدی ایزنده دوان اولدی یعنی آفتاب و حی حقه تابع اولوب و اندن نور استفاده قیلوب انک اردنجه سیر قیلدی و اول صحابه دخی اول ماه معنویسنک اردنجه کواکب سیاره کی روان اولدیلر و انک اردنجه سیر و حرکت قیلدیلر ✽ مشوی ✽ ماه می گوید که اصحابی نجوم ✽ لیسری قدوه و لاطغی رجوم ✽ ماه معنوی سولار بنم اصحاب نجوم در سری ایچون مقتدا و طاغی ایچون رجوم در سری سنک ضعی و رانک قتیله کیجه سیر ایدیمی به دیرل قدوه کسر قافله و ضم قافله دخی مقتدا معنانه در یعنی تحت رسالتک شاهی و فلک نبوتک ماهی اولان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حضرتلری بیوررل ✽ اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ✽ یعنی بنم یار انم نجملر کیدر ای بنم انم بونلرک هر قنغی سنه سز اقتدا ایلر کز مهتدی اولور سز و مطلوبه یول بولور سز حق تعالی حضرتلری بونلرک مصاییح وجودلر به فلک شریعتی مزین قلمشدر و بونلرک وجود منسیری بو عالم ظلمده و غفلتده سیر قیلنلرک و سالک راه حق اولنلر ایچون مقتدا و طاغی و باغی اولنلر ایچون رجوم اولمشدر انلر که شیطان سیرتلا و ابلیس طبیعتلر در بونلرک انوار قلبیه سی شهاب ثاقب کی انلری فلک دینه و سما بقیه قریب اولمقندن و اندن استراقه قیلقدن منع و طرد ایدرل حتی بونلره تابع اولیان و اقتدا قیلان ملاعین دنیاده مهتدی اولوب و مطلوبه یول بولوب اولد کد انصره جهنمک اسفله کیدرل ✽ مشوی ✽ میرا گفتند کان سلطان رسید ✽ اوز شادی بی دل و جان برجهید ✽ برکان آن زشادی زد دودست ✽ کان شهنشاه بهران میرآمدست ✽ میره دیدیلر که اول سلطان کاشات و اشرف موجودات ایرشدی یعنی هلالک خواجه سی اولان امیره مبشرلر بو گونه مرده و پردیلر که اول سلطان کاشات و اشرف موجودات علیه اکل النبیات حضرتلری بوجانبه ایرشدی اول امیر فی الحال شادیلکندن بی دل و جان برندن صیجاردی اول ظن اوزره شادیلکدن ایکی الین بری برینه اوردی که اول



شهنشاه اولان مېردن اوزی کله در و بویه قیاس ایلدیکه اول ماه ذلک رسالت کندیک زبارتیدن اوزی میر و حرکت قیاسدر \* مثنوی \* چون فروید آمد ز غره آن امیر \* جان همی افشاند بامزده بشیر \* پس زمین بوس و سلام آورد او \* کرد رخ را از طرب چون ورد او \* گفت بسم الله مشرف کن وطن \* تا که فردوسی شود بن ایمن \* تا فراید قصر من بر آسمان \* که بدیدم قطب دوران زمان \* چونک اول امیر بشیر دوز بشارتی اشندی غره دن اشافه کلدی و قصر عیالستدن نزول قیلدی بشیرک اجرت قدیمی ایچون جان صاحبی یعنی مژده و یرن کده لره سیم وزر و یرمک حادث ایکن سیم وزر یرنه اول امیر بشیرک اجرت قدمدن اوزی جانی نثار ایلدی اندانصرکه رسول علیه السلام حضرت ترینه زمین او یک و سلام اینک کنوردی یعنی حین افتاده زیاده رعایت و خدمت اینکدن اوزی زمینی او پدی و حضرت رسول علیه الصاوة و السلامه بار رسول الله دیوس سلام و یردی و بوزی طریدن کل کبی ناز و خندان قیلدی بدیکه بسم الله و طنی مشرف ابله تا که ملک قدوم شریفکاه بوانیمن بر فردوس اعلا اوله و بوخانه وجود اطفک رویتندن جنت اعلا کبی رونق و شرف بوله حتی بنم قصر ملک قدری آسمان اوزره زیاده اوله و معناده فلک کیوانه برابر کله که بن قطب دوران زمانی کوردم و مرکز دایره جهانیه نظر ابر کوردم سنک قدم قودیفک خانه آسمان اوزره تفاخر ایلسه لایق و سنک بر آن مشرف قیلدیفک مسکن زمین و زماندن اشرف و اعلام دیسه صادق قدر \* مثنوی \* گفتش از بهر عتاب آن محترم \* من برای دیدن تو نامدم \* گفت روح آن تو خود روح چیست \* همین بفرما کین بچشم بهر کیست \* تا شوم من خاکبای آن کسی \* که بیاغ اطف نستش مفری \* اول امیر عتاب ایلکدن اوزی اول رسول محترم صلی الله علیه و سلم دیدی ای امیر بن سنی کورمکدن اوزی کلدیم و سنی زبارت اینک ایچون بوخانه به دخول قیلدم پس امیر اول سلطان اعظمه دیدی که یار رسول الله بنم روح سنکچون یعنی سکافدا اولسون خود روح ندر نیز یور که بونکاف کیمدن اوتر بدر بچشم تکلف معنانه در یعنی بوکافت و زحمتی کیمدن اوزی ارتکاب قیلدیکز و بوستلره کیمک ایچون قدم شریفکری رنجیده بیوردیکز تا که بن اول کسه نك خاکبای اولم که انک سنک لطفک باقنده بر مغر سی وارد در مغرس دیکمه دیکه جک یره دیرل کاه اولور که غراس معنانه دخی استعمال ایدرل بونده ایکی معنی یله جاز او اور یعنی اول امیر حضرت رسول علیه السلامه دیدیکه بونکافی کیمدن اوزی ایلدیکز بونده کنه خبر و یرک تا که بن اول کسه نك ایانک ترابی اولم که سنک اطفک باقنده انک ردیکه سی اوله و یاردیکمه جک یری اوله دیدی \* مثنوی \* چون چنین گفت او و نحو ترا

براند \* مصطفی ترک عتاب او بخواند \* پس بگفتش کان هلال عرش کو \* همچو مهتاب از تواضع فرش کو \* آن شهی در بندگی پنهان شده \* بهر جاسوسی بدینا آمده \* چونک اول امیر بونجلمین دیدی کیر و نحوئی کندیبستدن سوزدی و تواضع و مسکنله عرض عبودیت ایدوب سوزی شکسته لکبی سوبلیدی پس مصطفی علیه السلام حضرت تری اکا عتاب ایلک ترکنی او قودی و نعر بض و توبیخ ایلک لکی قودی پس ملائمه اکا دیدیکه اول عرشک هلال قنی کال تواضعدن مهتاب کبی فرش اولش قنی اول برشاهد که بنده لکده پنهان اولمشدر دنیابه حاسوسلکدن اوزی کله در پس اهل دنیا انک ظاهر نه باقوب و آتی بر حقیر بنده و غلام صانوب شاه معنری و شهنشاه اخروی اولدیفندن غافل و جاهل قالمشدر \* مثنوی \* تو که کوکان بنده و آخر جی ماست \* این بدآنکه کنج درو برانه است \* ای عجب چونست از سقم آن هلال \* که هزاران پدر هستش باعمال \* گفت از رنجش مرا آگاه نیست \* لیک روزی چند در درگاه نیست \* صحبت او باستور و استرست \* سببست و منزلش این آخرست \* ای امیر سن دیمه که اول هلال بزم بنده من و آخر جیمزد یعنی اول هلال بزم قوایر و سببست در دیمه بونی بلکه کنج و یرانه لده در اول دخی معناده بر کنج الهی و خزینه اسرار ربانی و نامتناهیدر ولیکن بویه خراباقده کیر انش و بنده لک ایچره پنهان و مستور اولمشدر ای عجب سقمندن و خسته لکدن اول هلال نهجه در که هزاران پدر انک باعمالیدر یعنی نهجه بدر منیر کبی عالی قدر و صاحب صدر اولان کسلر انک ایانک ترابی اولغه لایقدر و اول هلال بویه بر عالی قدر و فایقدر امیر حضرت رسول علیه السلامه دیدی یار رسول الله انک رنجندن بکا آگاهانق بو قدر و بن انک خسته و رنجور اولدیفندن خبر دار دکلم ولیکن بو قدر وار که بر قاج کوندر درگاهده دکلد که بو قورده کور نمز بر انک صحبتی یشلره و استرله در سببستدر انک منزل آخورد یعنی انک رنجور اولمشندن انکچون آگاه دکلم اوسار بنده لکبی بمله صاحب دکلد بلکه انک صاحبی اکثر اسب و استرله در اول سببستدر و انک منزل و مسکنی بو آخورد دیدی

در آمدن مصطفی علیه الصلوة و السلام از بهر عبادت هلال

در ستورگاه آن امیر و نواختن مصطفی صلی الله علیه و سلم هلال را

مثنوی رفت پیغمبر بر غبت بهر او \* اندر آخر آمد اندر جست و جو \* بود آخر مظلم و زشت و پلید \* و بن همه برخاست چون الفت رسید \* بوی پیغمبر بید آن شیرز \* همچنان که بوی یوسف را بیدر \* حضرت مصطفی



صلی الله علیه وسلم اول امیرك ستورگاهنه هلال رضی الله عنه حضرت تریبی عبادت  
قیلقدن و آئی او خشمقندن اوزری ایچر و کبردی ورغبتله اول هلالدن اوزری کندی  
آخور ایچره جنت و جوایلدی و هلالی طلب قیلدی آخور قرانلق و زشت و پلیدی  
اندن استکراه اولور و نفرت قیلنوردی ولیکن بود کلاوز شتکلو و پلیدلکلو و تار یکلکار  
فالقدی و زائل اولدی چونکم الفت ایشدی ته کم برکسته نك برجای خبیثه بردوستی  
اولسه اول دوستنی کورمکدن اوزری اول جای خبیثه کلسه اول دوسته الفت  
وانسبت زیاده اولدیقندن اول بردن خبثت و کراحت مرتفع اولور و زار اولان  
کسه اول یره اول دوستندن اوزری الفت قیلور اول شیرز پیغمبر علیه السلام  
حضرت تریبک رایحه طیبه سنی ایلندی یعنی اول ارکک ارسلان کی اولان هلال  
رضی الله عنه حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آخور ایچره کیردیکی کی  
مشام جانله آنک بوی لطیفنی استشماس ایلندی انجلین که یوسف علیه السلام  
حضرت تریبک رایحه سنی بدری یعقوب علیه السلام ابراقندن استشماس ایلندی  
(اتی لاجدر یح یوسف اولان تقندون) دیو حضورنده اولنله جواب و بردی  
کذلک هلال رضی الله عنه حضرت تری دخی حضرت نبی صلی الله علیه وسلم  
بوی شریفنی آنک کی بوادی و ابراقندن آئی استشماس قیلدی ﴿ منوی ﴾  
موجب ایمان نباشد معجزات • بوی جنسیت کند جذب صفات • معجزات از  
بهر قهر دشمنست • بوی جنسیت بی دل بردنست • قهر کردد دشمن  
امادوستنی • دوستی کردد پیسته کردنی • معجزات موجب ایمان اولر جنسیت  
رایحه سی جذب صفات ایلر معجزات معجزه نك جمیدر معجزه شوق خارق عادی به  
دبرلر که مقدور بشر اولیه و اتی بر بشر اظهار ایلکه قادر اولیه و اول خارق عادت  
خلقی اعجاز ایلله انبیای عظام علیهم السلامدن ظهوره کلان خوارق عادتک  
انواعی کی که اول خوارق عادات انلرک صادق رسول اولسنه دلالات و شهادت  
ایدرو لیکن هر نه قدر معجزه اولسه البته معجزه موجب ایمان اولر اگر معجزه موجب  
ایمان اولیدی نمرود حضرت ابراهیم علیه السلامه ایمان کتوریدی و فرعون  
موسی علیه السلامدن بو قدر معجزات کثیره کوردی اکا ایمان کتورمدی و ابو جهل  
و ابولهب حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلمدن بو قدر معجزات و خوارق  
عادات کوردی و آیات و بینات مشاهده قیلدی مع هذا مؤمن اولدی و تصدیق  
قیلیدی بوندن معاون اولدیکه معجزه موجب ایمان اولدی موجب ایمان اصل  
جنسیتدر که علت ضم اولور و الجنس الی الجنس میل موجب معجزه جنس جنسه البته  
میل قیلور و جنسیت رایحه سی البته جنس اولان صفتری کندی جائنه جذب  
ایلرنه کم هر بر پیغمبر کندویه ایمان کتورن امتنی مایبندده اولان جنسیت سیبیه

کندیلر جذب قیلدیلر و مؤمنلر دخی پیغمبرلرده اولان صفاتی کندیلرک صفاتنه  
جنس کوروب مؤمن اولدیلر امام سنی یوزنده انبیایله جنس اولیان کفره و غیره  
انلردن هر قدر معجزه کوردیلر ایسه ایمانه کلیوب وانلره بلکه معرض اولوب  
انکاری زیاده قیلوب کندیلر جنس اولان شیاطینه تابع اولدیلر و شیطان  
اولان اهل ضلالتنه تصدیق قیلدیلر پس معجزات ندن اوزریدر دیرایسک معجزات  
اعدانک قهرندن اوزریدر و جنسیت رایحه سی کوکل ایتمکدن اوزریدر و قلبی  
جذب ایتمکدن اوزریدر یعنی انبیای عظام علیهم السلام شول کسه لک که قلبی  
آلشالردر و کندیلرینه جذب قیلشالردر جنسیت رایحه سیله آلشالر و اول واسطه  
ایله کندیلر جذب قیلشالردر یوخسه مجرد معجزات واسطه سیله جذب قیلامشالردر  
اگرچه معجزات بعض کسه لک ایمانته و اقرارنه سبب اولشدر لیکن فی الحقیقه  
اول معجزات موجب ایمان و اقرار اولشدر بلکه مؤمنک قیلبنده اولان بعض  
شکوک و شبهاتی دفع قیلشدر و موجب ایمان و جذب جنان رایحه جنسیت اولشدر  
و معجزات همان قهر دشمن ایچون ظهوره کیشدر معجزاتدن دشمن قهر اولور  
وانلره معجزات و انکسار کلور اما دوست مقهور اولر و دوسته معجزه ایلک دخی لازم  
کیردوست بر بوی باغلمش یقین اولور یعنی دوست دشمن کی بر بوی باغلمش  
اولر بلکه دوست دوسته صد دل و جانله طوعا مطیع و منقاد اولور و متابعت  
و موافقت قیلور بوندن معلوم اولدیکه هر شول کسه لک که پیغمبرلر بلا معجزه  
ایمان کتوردیلر انلرده اصلا پیغمبرلر عداوت و مخالفت شایه سی بوق ایدی  
مثلا ابو بکر الصدیق رضی الله عنه حضرت تری کی و بلال و هلال رضی الله عنهما  
حضرت تری کی وانلر که پیغمبر معجزه واسطه سیله ایمان قیلدیلر و تابع اولدیلر  
انلرک درو تنده عارضی عداوت و نفسانی مخالفت و ارایدی اول معجزه عارضی  
اولان عداوت و نفسانی اولان مخالفتک ازاله سسته سبب اولوب و رایحه جنسیت  
انلرک روحنی و قلبی ایمان و اسلام جائنه جذب قیلوب خلت اصلیه و قرابت  
روحانیه لری واسطه سیله مؤمن اولدیلر و پیغمبر علیه السلامه اطاعت و انقیاد  
قیلدیلر ﴿ منوی ﴾ اندر آمد اوز خواب از بوی او • گفت سر کین دان درون  
زین کونه بو • از میان پای استوران بدید • دامن پاک رسول بی ندید • پس ز کج  
آخرامد غر غزان • روی بر پایش نهاد آن پهلوان • اول هلال رضی الله عنه  
خوابدن اول پیغمبرک رایحه سندن بیدارلق ایچره کادی یعنی چونکم حضرت  
مصطفی صلی الله علیه وسلم آخور ایچره داخل اولدی اول حضرتک بوی شریفنی  
هلالک دماغ جائنه و اصل اولوب هلال حضرت تری مصطفی صلی الله علیه وسلم  
حضرت تریبک رایحه طیبه سندن خوابدن صبحر ایوب بیدارلق ایچره کادی و متنبه



و متیظ او ابوب کندی کندی به دیدی درون سر کینداده بو کونه زانجه دن  
 مجیدر سیر کیندن ایچره بو کونه لطیف رایحه دن و بونوع طیب و جاغز افایحه  
 کیندنر دیوب نظر قیلدی استورلک ایاغی اوز تان سندن کوردی بی ندیر اولان  
 رسول اکرم علیه الصاوة والسلام حضرت تلوینک دامن پاکنی یعنی آخر ایچره اولان  
 حیوانلک ایاقلرینک ارالزندن حضرت رسول علیه السلام دامن پاکنی کوردی  
 اول حضرت علیه الصاوة والسلام کندی جاننه کلور پس هلال رضی الله عنه  
 حضرت تلی دخی آخورک بوجاغندن سورتنی سورتنی کلدی یوزنی اول پهلوان  
 حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم پای شریفنه قودی و انک قدم شریفی  
 وس ایدوب یوزل سوردی ﴿ مشوی ﴾ پس پیبروی بر رویش نهاده  
 ﴿ بر سر و بر چشم و رویش بوسه داد ﴾ کفت یار باچه پنهان کوهری ای غریب  
 عرش چونی خوشتری ﴿ پس پیغمبر علیه السلام حضرت تلی منور یوزنی اول  
 هلالک یوزنه قودی باشی اوزره و انت کوزی اوزره بوسه و ردی یعنی یعنی انک  
 کوزنی و یوزنی او پدی و یوزنی انت یوزنه قودی دیدیکه عجبانه پنهان کوهرسن  
 ای عرشک غریبی نیجه سن خوشتر مبین یارب بو کونه محالده عجبانه استعاره  
 اولور یعنی حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم بیل تعجب هلال  
 حضرت تلوینک حال و خاطرین صوروب دیدیکه ای عجب سن نه کبرلو کوهرسن  
 ای عرشه منعلق اولان غریب حالک نیجه در خوشتر میدر ﴿ مشوی ﴾ کفت  
 چون باشد خودان شوریده خواب ﴿ که در آید در دهانش آفتاب ﴾ چون و دان  
 نشنه کو کل چرد ﴿ اب بر سر نهادهش خوش می برد ﴾ هلال رضی الله عنه  
 حضرت تلی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حضرت تلی به بو کونه جواب باصواب  
 و یروب دیدیکه یار رسول الله خود اول خوابی شوریده و پریشان کسه نک حالی  
 نیجه اولور که انک دهانش آفتاب کله و خورشید جال و شمس کال آنک آغز نه  
 و یوزنه و کوزنه بوسه قبله بن شوریده خوابک حالی بو کسه کیدر که سنک کی آفتاب  
 منوی و شمس روحانی بن شوریده خوابک کلوب آغز نه و یوزنه بوسه و ردی  
 و شول بر تشنه نک حالی نیجه اولور که اول بالحق اولتاری یعنی زیاده عطشان  
 اولدیغندن نمناک اولان بالخی بلار و انکاه صوسزلانی بر مقدار دفع ایلر ایکن آب  
 زلال انی باشی اوزره فور و خوش ایلور و اول تشنه آب زلالک اوزرند و مطلوبی  
 اولان بحر شیرین طرفته آقوب کیدر ایکن اول آب زلالدن استنبی قدر مرادی  
 اوزره نوش ایدر بنم حال دخی بو تشنه نک حالنه بکرر که بوندن مقدم بن تشنه کل  
 نمناک یلایان کسه به بکرردم بحمد الله سن آب حیات معنوی کلوب بن تشنه بی زبان  
 ایلدک و مطلوب اولان بحر حقیقی جاننه واصل ایدوب متغری آب حیات قیلدک

و بحر حیات اوزره بنی سیر ایتکه قادر ایلدک دیدی  
 ﴿ در بیان انکه مصطفی صلی الله علیه وسلم شنید که عیسی علیه  
 السلام بر روی آب رفت فرمود که لوازداد بقینا لشی علی الهواء ﴾  
 بوسرخ شریف انک بیانیدر که مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت تلی اشدیه که  
 عیسی علیه السلام حضرت تلی آب اوزره کندی و بحر اوزره استنبی کی  
 سیر اشدی پیور دیکه اگر اول عیسی علیه السلام بقینی زیاده اولیدی و حضرت  
 حقه کال بقین حاصل قیلدی هوا اوزره یورو پیدی ﴿ مشوی ﴾ همپو عیسی  
 بر سرش کید فرات ﴿ کایمنی از غرقه در آب حیات ﴾ کویدا حد کر بقینش افزون پدی  
 خود هوایش مر کب و مأمون پدی ﴿ همپو من که بر هوا را کب شدم ﴾ در شب معراج  
 مستحب شدم ﴿ پس هلال رضی الله عنه حضرت تلوینک لساندن بویات شریفه بی  
 نرجان اولق اوزره ادا پیور لر حضرت هلال رضی الله عنه دیدیکه شول کسه نک حالی  
 نیجه اولور که عیسی علیه السلام حضرت تلی کی فرات آنی باشی اوزره طوته بویه دیو که  
 سن آب حیانه غرقه و هلاک اولمندن ایمن سن عیسی علیه السلام حضرت تلی  
 فرات اوزره یوروب غرق اولمندن ایمن اولدینی کی آب حیات دخی اکادیه که  
 سندخی غرق و هلاک اولمندن ایمن سن و هلاک و زوالدن بر سن حضرت احد  
 صلی الله علیه وسلم در اگر اول عیسی علیه السلام بقینی زیاده اولیدی خود هوا  
 اکامر کب اولوردی و اول آفتلردن مأمون و مصون اولوردی بنم کی که بن هوا به  
 راکب اولدم معراج کچه سی هوا به مستحب اولدم یعنی پراقه راکب اولوب  
 هوا اوزره سیر قیلدم و معراج کچه سنده حق الیه صاحب اولدم و عشق یار الیه  
 مقارنت قیلدم ﴿ مشوی ﴾ کفت چون باشد سکی کوری پلید ﴿ جست او  
 از خواب خود را شبرد ﴾ فی چنان شیریکه کس تیرش زند ﴿ بلز بیش تیر و پیکان  
 بشکند ﴾ و هلال رضی الله عنه حضرت تلی به کندی کانی تمثیل ایدوب دیدی  
 ای حبیب خدا بر پلید کور کلب نیجه اولور که اول خوابدن صیجادی کندی سنی  
 شیر کوردی انجیلین شیردکل که کسه اکاتیر اوره بلکه انک قورقوسندن تیر و پیکان  
 صتر و منکمر اولور بن هم صیجریوب کندی بر شیر دلبر کورد م انجیلین شیر دلبر که  
 تیر و پیکان انک خوفندن صتر ﴿ مشوی ﴾ کور بر اشکم روند همپو مار ﴿  
 چشمها بکشد در باغ و بهار ﴾ چون بود آن چونکه از چونی رهید ﴿ در  
 حیاستان بی چونی رسید ﴾ مار کی قارنی اوزره کیدیچی کور کوزلنی باغ و بهاره  
 آچدی اول کورک حالی نیجه اولدی ایسه بنم دخی حال بویه اولدی و باطم  
 کوزلی آجیلوب منوی اولان باغ و بهاری مشاهده قیلدی نیجه اولور اول کسه  
 چونکه چونلقدن قورتلدی اوزره ده اولان چون اشباع و اولیه اوقتیوب چونکه



معناسته اولدینگی اوزره تعیر کلام بویه اولور اما اشباع واولیه اوقوب مضاف  
تقدیر اولسه بونده دخی اولی اولور و بوجه اوزره معنی بویه دیک اولور که  
نیجه اولور اول اهل چونکه چونلقدن قورتلدی بی چونه منسوب اولان حیاستانه  
ایرشدی یعنی شول حالت اهل و کیفیت وکیت صاحبک حالی و شانی نیجه  
اولور که کیفیت وکیت مرتبه سندن قورنله و بی چون و بی چکونه اولان حیاستانه  
ایرشه که انک عقل و فکر و ادراکی ممکن اولیه و عقل و فکر اول حیاستانک نیجه  
ایدیکنی ونه کونه اولدینگی بویه ﴿ مشوی ﴾ کشت چونی بخش اندر لامکان \*  
کرد خوانش جله چونها چون سکان \* اوز بیچونی دهدشان استخوان \*  
در جنابت من زن این سوره بخوان \* تاز چونی غسل ناری تو تمام \* تو برین مصحف  
منه کف ای غلام ( اول کسه ننگ حالی نیجه اولور که لامکان عالنده چونی بخش  
اوله انک خوانشک اطرافنده جله چونلر یعنی نه قدر حالت و کیفیات اهل و اربسه  
سکار کبی اوله اول برکسه بی چونلق نعمتندن وسفره سندن آنلره استخوان و یرای اهل  
چون جنابتده ابرسم اول سن بوسه و وره بی اوقومه تا کم سن چونلق جنابتندن تمام  
غسل کتورمه سن سن ای غلام بومصحف اوزره ال قومه بویستلر دخی  
حضرت هلال رضی الله عنه لسانندن ترجانیت طریقه دینش و چون  
و چکونه دخی معنوی اولان جنابتلردن برکونه جنابت اولد بغه اشارت  
قیلنشد ر اصل جنابت و طهارت درت فمدر و بودرت قسم اولان  
جنابتک دردنجی مرتبه سی جنابت سردر و جنابت سرهنوز دخی باخود  
اولق و چون و چکونه لوشده فالقدر و طهارت سر بالکلیه باخود اولقدن  
طاهر اولقدر و کندوی فانی قلیق و چون و چکونه لوشندن نجات بولقدر ( بیت )  
تو خود را تابکلی در نازی \* جنب دایم ترا و نامازی \* دین قائل بو معنایه اشارت  
قیلشد چونکم بومقدمه معلوم اولدی بی بویات ثلاثه ننگ محسولی  
بویه دیک کلدیکه ای زبده اکوان وای خلاصه کون و مکان بنم حال و شام شول  
انسان کاملاً حال و شانی کبی اولدیکه اول چون و چرا قیدندن خلاص اولوب  
و کیفیت وکیت حبسندن نجات بولوب عالم لامکانده قرار قیلوب چونلق بخش  
ایلیچی و کیفیت و حاللری و یریحی اولدی انک بیچون اولان سفره و خوانشک  
اطرافنده جیع چونلر اهل و جله کفیلرک و حاللرک اصحابی سکار کبی امید وار  
اولشلر اول طرفدن خدای زنی آلفه رقب و رصده قششدر اول انسان کامل  
و قطب فاضل اینه بی چونلق سفره سندن اهل چون اولشلره و حالت و کیفیت  
حسبند محبوس و مسجون قانلره استخوان و یرر و هر برینک طبیعت مناسب  
و استعداد نه موافق اولان خدای آنا فائز آنلره باذن الله ابرکور ایشسته بنم عالم

و شام بواولدی و روح روانم سن اکمل انسانک حسن نظر بیه بوقطیت و غوثیت  
مرتبه سی بولدی دیدی پس جنابت سره مبتلا اوللره و طهارت حقیقندن بی بهره  
قائلره هلال لسانندن بو کونه خطاب ایدوب بیورلر که ای چون و چرا لوشنده فلان  
وای جنب معنوی اولان معنی یوزنده من حیث الباطن جنابت مرتبه سنده ایکن  
بو بیچونلق کلامنه متعلق اولان سوره بی اوقومه و بولکات طبیعتی لسانک  
کتورمه بلکه آداب بودر که بو بیچونلق عالته منسوب اولان سوره بی و کلامی  
چون و چرا جنب لکنده ایکن لسانه کتورمه سن زیر جنبله قرآن اوقومق جائز  
اولدینگی کبی سرقرآنه متعلق اولان کلامی دخی هنوز سکرک جنب ایکن لسانه  
کتورمک روا و سزادکدر تا کم سن چون و چرا لوشندن سرکی تمام تطهیر  
قیلده سن ولم و کیف جنابتندن بالکلیه قورتلده سن سن ای غلام دست لسانکی و کف  
زبانکی بواسرار الهی مصحفنک اوزرینه قومه و بیچونلق مصحفنی قاری اولوب  
اوقومه که ( لا یسه الا المطهرون ) آیت کریمه سنک معنای باطنی سی اوزره بواسرار  
الهی مصحفنی من حیث الباطن جنب اوللر اوقومق و دست لسانک اوزرینه  
قومق جائز و وادکدر نه کم ظاهرده اولان مصحف شریفی ظاهری جنب اولان  
کسته مس ایتمک و اندن تلاوت قلیق هم جائز دکدر بلکه ( وان کتم جنباً فاطهروا )  
نص شریفنک موجب جنب اولان جنابتندن اول غسل ایدوب کند یلری پاک  
و طاهر قلیق واجب و اند نصکره مصحف شریفه ال قوسه و اندن بقاچ آیت  
کریمه اوقوسه جائز و مناسبدره الا فلا پس مادامکه سر جنابت معنوی بدن هم طاهر اولیه  
اسرار حقه منسوب اولان کلامی اوقومق و انک مصحفنه دست زبانی قومق پاک  
و طاهر اوللر و سرفی اغیار و سوادن تفسیل و تطهیر قیللر مذهبده جائز و لایق  
دکدر ﴿ مشوی ﴾ کر بلیدم و رظیفم ای شهان \* این بخوانم پس چه خوانم  
در جهان \* تو مرا کو بی که از بهر ثواب \* غسل ناکرده مرودر حوض آب \*  
از برون حوض غیر خاک نیست \* هر که اودر حوض ناید پاک نیست ( اگرین  
بلیدم و اگر نظیفم ای شاهلر بونی اوقومیم پس جهانده نه اوقومیم مثلاً سن بکا  
دیر سنکه نوایدن اوتری غسل ایلمش ایکن حوض آبه کتمه حوضنک طشره سنده  
خود خا کدن قبری بوقدر هر شول کسه که حوضه کلیه پاک دکدر حوضندن  
مراد بونده انبیا علیهم السلام و اولیای عظامدر و انسان کامل اوللرک باطنیدر که  
آب حیات الهی و ماء اسرار ربانی ایله طلودر بویستلر حضرت مولانا قدس الله  
سره العزیز لسانندن اولور و هلال رضی الله عنه لسانندن اوله چون و چرا لوشنده  
ماوت اوللره اسرار حقه متعلق اولان کتسار بی نالی اولمغه و بیچونلقه متعلق  
اولان سرو کلامی نطقه کتورمکه تعلیم بیورد قیللر نصکره بنه کشیدلر بی مخاطب



منزله سته تنزل ایدوب اگر پاک و اگر پلید هرته ایسه علی کلا التقدیرین اول  
معنوی اولان آب حیاته تقرب قیلخی وانکه روح و فانی مطهر اولخی اولی والبق  
کوررل و بواسوب حکیم قاعده سی اوزره طابله و سالکله بوندن بوکونه بهره  
ایر کوررل و دیرل که ای آخرت شاهلری و حقیقت ماهلری اگر بن پلید و ناپاکم و اگر  
نظیف و پاک هرته ایسه بواسراره متعاقب کتاری او قوموب پسر جهاندنه اوقویه که  
حتی اول بنم سمری و بنی جنابت معنوی بن پاک و طاهر قبله دلم لدنی و اسرار الهی  
شول آب پاک کیدر که لابد آتی اوقویانلری و کندیلری انک حوضه قویانلری پاک  
و طاهر قیلخی والواث قلبیه و روحیه دن مطهر اولی کیدر سن ایسک فی الملک بکا  
دیرسن که نوایدن اوتری الوث باطنیه دن و نجاسات قایه دن غسل ایلدین آب  
حیات حوضی اولان انسان کاملک باطنیه کته و کندیلکی الملک باطنیه ساکن  
اولان آب علم الیه طاهر ایته اولانلرک حوض درونک درونده خاکدن غیری  
و خاکدن ترکیب اوانان اجسامدن غیری نسته بوقدر آب معنوی و مایه روحانی خود  
انلرک حوض درونده در پس هر شول کسه که حوض باطنیه کلیه و فانی و روحانی  
انده ساکن اولان آب حیات معنوی بن پاک و طاهر قیلخه فی الحقیقه اول کسه پاک  
دکدر بلکه اول کسه معنویه جنیدر و انک سمر و فانی و اخلاق هوزدخی پاک  
و طاهر اولما شدر ﴿ مشوی ﴾ کر نباشد آب هارا این کرم \* کوپذرد  
مر خبت رادم بدم \* وای به شتاق و برام بداو \* حسرتنا بر حسرت جاویداو \*  
آب دارد صد کرم صد احتشام \* که پلید از اپذرد و السلام ) اگر آبلرک بو کرمی  
اولمیدی که اول آبلر خبی دم بدم قبول ایلر وای شتاق اوزره و دخی وای انک امید  
اوزره و اول شتاقک جاوید اولان حسرتی اوزره حسرت اولیدی آب نفسنده  
صد کرم و صد احتشام طوتر که پلیدلری قبول ایلر و السلام آبلردن مراد بونده  
حیاض بواطن انبیا علیهم السلام و اولیای عظامده اولان الطاف الهی و انوار  
ربانیدر که مطهر قلوب آدمی و مزنی نفوس انسانیدر و انلرک دروننده اولان  
الطاف الهی و انوار ربانی آبلرینک شانی اولور که نفوس انسانیده اولان خبائیلری  
و نجاساتلری کمال کرمندن قبول ایلوب انلری پاک و طاهر ایلر اگر الطاف الهیه  
و انوار ربانیه نک بوفضل و کرمی اولمیدی انک مشتاقلری اوزره و اول مشتاقلرک  
امیدی اوزره وای ابیدی و اول مشتاقک حسرتی اوزره حسرت اوراق لایق ابیدی  
اما بحمد الله آب لطف الهی و بحر نور ربانی یوز کرم و نیجه یوز احتشام طوتر که  
اول پلیدلری و خبائیلری قبول ایلر و انلری خبانت و نجاساتلر دن پاک و طاهر قیاور  
و ذنوب و عیوب الوائندن منی و مزنی ایلر و السلام ﴿ مشوی ﴾ ای ضیاء الحق  
حسام الدین که نور \* پاسبان تست از شر الطیور \* پاسبان تست نور و ارتقاش \*

ای نو خورشید مستراز خفاش ) ای حق تعالینک ضیائی اولان حسام الدین  
که نور الهی شر الطیور دن سنک پاسبانکدر شر الطیور دن مراد بونده خفاشدر  
و اکاشر الطیور تسبیح اولمشی جیع حیواناته و وحوش و طیوره نافع اولان و محبوب  
کلان شمسی دشمن انخاذا ایدوب اندن اجتناب و فرار ایلدیکی اعتبار ایلدر  
چونک خفاش نور آفتابی دشمن انخاذا ایلدیکی اعتبار ایلدر شر الطیور اولدی شمس  
معنوی اولان انبیا علیهم السلامی و اولیای عظامی دخی دشمن انخاذا ایلین آدمیلر  
دخی شر الدواب اولدی و ( لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها  
و لهم آذان لا یسمعون بها اولسک کالانعام بل هم اضل ) آیت کریمه سنک  
موجبده بونلر انعامدن اضل و خفاش دن ادنی و اسفل کلدی پس حسام الدین  
افندی حضرتلری که کزیده اولیادن بره طلع آفتاب الهی و مشرق انوار ربانیدر  
شر الطیور مشابه سنده اولان بی بصیرتلر انک نورنی کور میوب اکا انکار و عداوت  
قیلده لرینه و آنک نور باطنی انک ذاتنی انلرک شر و مکرندن حراست و صیانت  
قیلدیغنه بو پیتلرله اشارت ایدوب بیوررل ای حق تعالینک ضیائی اولان  
حسام الدین که سنک نور باطنک شر الطیور مشابه سنده اولان بی بصیرتلر دن سنک  
پاسبان و حارسکدر سنک نورک و اول نورک ارتقاسی یعنی کتدیگه بلند و عالی اولسی  
و ترقی قیلسی خفاش فیش منزله سنده اولان کوردلرک ضررندن سنک پاسبان  
و حافظکدر سن خفاشلردن مستر اولان خورشید معنوی سن خفاش کی کور اولان  
بی بصیرتلر خورشید معنوی بی کورمکه قادر اوله منزل ﴿ مشوی ﴾ چیست  
برده پیش روی آفتاب \* جز فرونی شعله تیزی تاب \* برده خورشید هم نور  
ربست \* بی نصیب از روی خفاشت و شبست \* هر دو چون در بعد برده مانده  
اند \* یاسید رویا فسرده مانده اند ) آفتابک یوزی او کونده برده نه در تابک  
تیرالکشدن و شعله نک فرو نلغندن غیری یعنی آفتابک یوزی او کونده برده و حجاب  
انک همان تابنک حدتی و شعله نک زیاده لکبدر پس خورشید معنوی اولان  
ولینک وجهنه دخی برده و حجاب همان کندینک شعله علمنک فرو نلغنی و تاب  
روحنک و فرت و حدتیدر خورشیدک برده سی هم نور رب العالمیندر اندن بی نصیب  
اولان شیر و شبدر هر ایکسی چونک برده نک بعدنده قالمشدر یاسیا هرو و یا خود  
فسرده قالمشدر سیاهر و لوق شبه و فسرده لک شب پر به کوره اولور خلق شبده  
ساکن اولدیغی اعتبار ایلر سیاهر و لوق خفاشه کوره اولسه دخی جاز اولور بهض  
نسخده بعد ایلر برده ماینده و او عاطفه واقع اولمشدر بو تقدیر اوزره هر ایکسی  
چونک بعدده و برده قالمشدر دیمک اولور و محصول بینین شریفین بویه دیمکی  
افاده قیلور که خورشیدک برده سی نور رب العالمین اولدیغی کی خورشید معنوی



اولان ولیرک هم برده سی و نقابی نور رب العالمین در اول خورشید معنوی شک نور  
وضیاستند بی بهره و بی نصیب خفاش کی کور اولان و شب کی درونی ظلمتله  
طولان کسه لر در چونکم بونلرک هر ایکسی برده و بعد ده قالمشله نور الهی  
وضیای ربانیدن دور و مهجور اولمشلدر یاشب کی سیاه و و شیره کی کریمت  
آفتابدن محروم اولوب افسرده قالمشلدر هر بری بی نصیب شیره کیدر و هر درونی  
جهالت غفلت و کفر و معصیته طولان شب تاریک کیدر که بویکیسی خورشید  
معنوی اولان ولیردن وصفیلردن بی بهره اولمشله و محروم قالمشلدر ﴿ مشوی ﴾  
چون نیشی بعضی از قصه هلال \* داستان بدر آراند مقال \* آن هلال و بدر  
دارند اتحاد \* ازدوی دورند از نقص و فساد \* آن هلال از نقص در باطن  
برست \* آن بظاهرا نقص تدریج آورست ( ای حقیق ضیائی اولان  
حسام الدین چونکم هلالک قصه سندن بعضی بزدک مقاله بدرک داستانی کنور  
بونده هلالدن مراد آسمان طریقتده نوظهور اولان مرید اولور کندیکه نورانی  
زیاده اولوب ترقی سده اوله حتی صکره بدر کامل اولوق مرتبه سنی بوله و بدردن  
مراد وارث نبوی و قائم مقام مصطفوی اولان ولی کامل و مرشد فاضل در نه کم  
عصر نبیده قصه سی مذکور اولان هلال مرید قابل و حضرت نبی صلی الله  
علیه وسلم بدر کامل ابدی بعد عصر النبی هم هر مرید هلال کی و هر مرشد فاضل  
بدر کامل کی اولور و هلال و بدر معنی یوزندن اتحاد طورلر ایکلیکدن بونلر  
دورلدر و نقصدن و فساددن هم مهجورلدر مرید ایلله مرشد مایینده ایکلیک  
یوقدر و نقص و فساد دخی اولمز اول هلال رضی الله عنه اگرچه بحسب الظاهر  
نقصانده ایسه من حیث الباطن نقصانندن بری و خالیدر اول ظاهر ایسه نقص و یا خود  
ظاهرده اولان نقص تدریج آورلکدر که کندیکه ترقی قیامده و کامل اولمده در  
چونکم برکسه عاقبه الامر کامل اولوق محقق اولسه باعتبار مابول الیه اکا کامل  
دینیک صحیح اولور ﴿ مشوی ﴾ درس کویدشب بشب تدریجرا \* در تائی  
بردهد تفریجرا \* در تائی کویدای عجز اول خام \* پایه پایه بر توان رفت بسام  
هلال شب بشب تدریج ایچون درس دیر تائیده تفریجه برور بر بونده نفع  
معنا سینه اولوق فهمه افر بدر تدریج درجه درجه ترقی ایتمکه دیرل و تفریج غم  
و غصه بی ازاله ایتمکه دیرل هلال یکی طوغان ماهه دیرل و یکی طوغان ماه طریق  
الهیده هنوز سالک اولان کسه لره شب بشب تدریجله ترقی ایلمکه درس سوبلر  
لسان حاله تعالیم ایلر ز را هلال تائی ایلمکلکده تفریجه نفع و بر یعنی تائی ایلله  
بدر کامل اولوب نقصانندن قورتلوب فرج بولورم سندخی نقصان غنندن خلاص  
اولوق استرایک تائیده خلاص اولور سن و تدریجله کمال بولورسن دیر هلال شب

بشب تائی ایلله زیاده اولوق و ترقی قیام حالنده دیر ای مبالغه ایلله عجزه قیلجی اولان  
خام کسه طام اوزره کتمکسه پایه پایه قادر اولورسن یعنی بام مراده و سقف کاله  
ایتمکه قدمه قدمه و درجه درجه کتمکله وصول بولورسن والا بجز دسرعت و عجزه  
ایتمک بویولده قائده سی اولمز و عجز اولان بجز عجزله ایلله ترقی قیام و مراده  
ایرمز ﴿ مشوی ﴾ دیک راند ریج و استادانه جوش \* کار ناید قلیه دیوانه  
جوش ( ای آتش بزا اولان دیک تدریجله استادانه قیسات دیوانه جوش اولنک  
قلیه سی کاره کلز و عجزه برامز مصرع اولده اولان جوش امر در بجوش تقدیرنده در  
تدریج دخی بتدریج تقدیرنده در تدریجله استادانه قیسات آهسته آهسته  
قیامقندن عبارت اولور و دیوانه جوش بونک ضدیدر که عجزله ایلله فوری قیامدوب  
دیوانه لکی آتی طاشمرقندن وائک قیامتکی بیلامکدن کنایت اولور قلیه مشهور  
طعامک استمیدر بونده مطلق طعام اولوق مناسبت و یو پتده دخی تائی مستحب  
اولدیفته اشارت بیورمشلدر و کاتنه دیمشلدر که دیک تدریجله استادانه قیسات  
نیجه لازم ایسه و بلا تائی عجزله ایلله دیوانه وار قیساتان قلیه نیجه کاره کلز و مقبول  
اولمز ایسه سندخی ای نا پخته اولان وجود کی پخته قیلق و خام اولان نفسکی پشوروب  
کاله ایر کورمک استین وجودک چولمکنی آتش عشق اوزره قویوب تدریجله استادل  
کی قیسات تا کم آتی پخته قلیه سن ولدت و حلاوتده کمال مرتبه سن بوله سن شول  
دیوانه قیساتان و سفیهانه او بیتان عجزلر کی اولمه که انلر علی الفوری طریقه  
کلورل و فوری بانوب یا قیورلر آرزمانده آتشلری سوب و جودلری نا پخته و خام  
قالور وائلرک قلیه نفسی کاره یارامیوب بی چاشنی و بی لذت اولور ﴿ مشوی ﴾  
حق نه قادر بود بر خلق فلک \* در یکی لحظه بکن بی هیچ شک \* پس چرا شن  
روز آن را در کشید \* کل یوم الف عام ای مستفید ( حق تعالی حضرت نلری  
فلکی خلق ایلک اوزره بر لحظه ده کن امر یله هیچ شکسنز قادر دکلیدی بومقرر در که  
اول افلاک کن دیسه ابدی هیچ شکسنز بر لحظه ده بوافلاک تسعه متکون اولوردی  
وفی الحال عدمدن وجوده کلوردی ننه کم ( انما امره اذا اراد شیئ ان یقول له کن  
فیکون ) آیت کریمه سی بومعنا به شاهد اولدی پس نیچون آتی الی کونده چکدی  
هر بر کونی بیکبیل ابدی ای مستفید یعنی حق تعالی حضرت نلری بر لحظه ده کن  
دیمکله عالم عدمدن عالم وجوده کتوره که قادر ایکن پس نیچون بوارض و سمایی  
الهی کونده و هر بر کون بیکبیل قدر ابدی عالم عدمده عالم وجوده کتوردی انکیچون که  
تدریج و تائی اول حکیم وعلیمک شعاربدر ﴿ مشوی ﴾ خلقت طفل ازجه  
اندرونه مهست \* زانکه تدریج از شعساران شهست ( طفلسک رحم مادرده  
خلقنی نه سیدن طغوز آیده در زیر اندریج و تائی اول پادشاه اعظمک شعاربدر عادتندندر



بر طلاق ماده جسمانی سی اولان نطفه صلب پدرن رحم مادره دوشه اول  
نطفه تدر بجه فرق کونه دك علقه واول علقه دخی فرق کونه دك مضغه واول مضغه  
دخی فرق کونه دك تدر بجه عظام مرتبه سته کلوب لیم کسوه سنی کبراند نصکره اکا  
روح نفخ اولوب حرکت ایلکه باشلر طقوز آی تمام اولدقده کالان بولوب رحم  
مادردن تولدایلر بورایه مناسب اولان تحفه بقدن برقه دار جلد اولك آخرنه  
قریب سوال کردن آن مرد کافر سرخنده \* هفت اختره جین رامدنی \* بیتك  
شرخنده مرور ایلدی انده طالب اولنه ﴿ مثنوی ﴾ خلقت آدم چرا چر اجل  
صبح بود \* اندر آن کل اندك اندك می فرود) آدم علیه السلام حضرت تبارك  
خلقتی نیچون فرق صباح اولدی اول کلدن حق تعالی آزاد زباده ایلدی یعنی (خیرت  
طینه آدم بیدی ار بهین صباحا) حدیث قدسینك فراسجده الله تبارك و تعالی  
حضرت تبارك آدم علیه السلام حضرت تبارك باخفتنی فرق صباحه ایکی اللریله که  
مراداندن صفین مقابلتندر دیشلر تخمیر قیلدی و آز هر کون انك یاخفتنده  
زیاده ایلدی بعدار بعین اول کل تمام جسمه مسوی شکسته کلد کده اکا نفخ روح  
ایلدی بوجه دن معلوم اولدی که تدر یج و تانی شعار الهی و عادت بایندرو بنده لینه  
دخی تانی ایلکه تعلیم در پس عاقله لازم اولان تدر یج و تانی بی کندی سته عادت قبله  
واوصاف حقه متصف اوله و شیطان صفتی اولان عجله دن پرهر ایلله و بر مرتبه به  
مستحق و مستند اولمدنی انك وصوله سرعت قلیه ﴿ مثنوی ﴾ فی چوتوای  
خام کا کنون تاخنی \* طفلی و خود را توشختی ساختی \* بر دویی چون کدو  
فوق همه \* کونزایای جهاد و مجاهد) ای خام سنك کی دکل که شمعی چاپك  
طفل سن و کنديکی سن شیخ دوزدك کدو کی دو کلینك فوقی اوزره بلدك قنی سکا  
بای جنك و مجاهده یعنی حق تبارك و تعالی حضرت تبارك تانی و تدر یجی کندی سته  
شعار ایدوب آدم علیه السلام حضرت تبارك فرق کونه کاله ابر کوردی و انسان  
مرتبه سته کنوروب خلیفه قیلدی ای خام و عجول سنك کی دکل که طریقتده  
شمعی چاپك و معناده طفل نابالغ ایکن کنديکی پیر کامل و مر دبالغ شکسته دوزدك  
و اطفال سیرت اولان دنیا کود کلرینه کنديکی بر شیخ عاقل کوسزدك جهنه و اقباله  
مشغول و منهك اولدك و قبی کی علی الفور بتدك و جله نك فوقی اوزره باب  
نصیر ایتدك قنی سکا نفسله مجاهده قلیق و شیطانه محاربه قلیق زیرا مردان  
الهی بوجه به سبقت ایتمشدرو بوجه نك فوقه کتمشدر الا پای مجاهده  
و قدم ریاضت و مکابده ایله چونکم سنده پای مجاهده و قدم مکابده اولیه مجرد  
غرور نفسانی و سرور جسمانی ایله تفوق و ترقی قلیق نتیجه و برمن و قبی کی تیز  
بنوی کسدنك خانه سی سعاده ابرمن ﴿ مثنوی ﴾ تکیه کردی بر درختان

و جدار \* رشدی ای افرعك هم قریع وار \* اول ارشد مر کت سروسهی \*  
لیك آخر خشك و بی مغز و نهی \* رنگ سیرت زید شد ای قریع زود \* زانکه  
از گل کونه بود اصلی نبود) درختلر اوزره و جدار اوزره تکیه ایلدك ای کلجکز قبی  
کی هم یوقارو کتدك اول اگر سنك مر کت سروسهی اولدی ایسه لکن آخر  
قوری و بی مغز و خائین ای قبی سنك سیر اولان رنگك قوری زرد اولدی زیر  
کل کونه دن ایدی اصل دکل ایدی افرع کله دیرلر اکا متصل اولان کاف تصغیر  
و تحقیر ایچوندرو بونده معناده طفل سیرت اولان و ظاهرا منصب مشیخته سرعت  
قیلان و متشیخ اولان کسدلری حضرت مولانا قدس الله سره العزیز قباغه تشبیه  
قلمشدر بر قیاق زمان ترو تازه کورینوب و قوری ظهوره کلوب و آرزمان ایچنده  
ینه زائل و قانی اولوب نتیجه سی منفعتدن خالی اولدیغی ملا بسه ایله و افرع  
عبارتی قرعه کوره خوب واقع اولدقندن ماعدا افرعک باشی قرعه مشابه  
کلدیکندن غیری افرعک دیه کاله انك فضوللغنه هم کنایت ایلشدر در پس بویات  
تکته نك محصول بویله دیک اولور که ای فضول اولان کلجکز اشجار منزله سنده  
و جدار مشابه سنده اولان و جادات و نباتات مرتبه سنده قیلان مریدلرک و محبسلرک  
اوزره انکا واستناد ایلدوب قبی کی صدر اعلا و مقام بالا به یوقارو کتدك بلکه  
من حیث المعنی کدد کدن اعلی اولنلرک اوزرینه تفوق و تصدیر ایتدك فرض ایدلم  
اگر سنك مر کت اول حالده سروسهی کی محبوب و محبوبه اولدیسه و نتیجه سروسه قد  
کسدلر سنك خدشکی ارتکاب قیلدیسه و لکن آخر دمدن سن اول رونق و لطافتدن  
محروم اولوب خشك اولورسن و قبی کی بیغز قالورسن و دولت و عزت و ریاست  
ورفتندن بالکلیه نهی و خالی اولورسن ای قبی کی علی الفور تصدیر و ترقی قیلان  
و درونی علم و عدلن خالی اولان اول سنك ظاهرده اولان رنگ و سیرتک و رونق  
و لطافتک علی الفور کیدوب زرد اولورسن عاقبت شرمنده و خجل قالورسن زیرا که  
اول رونق و لطافت صوری کل کونه قیلندن ایدی ذاتی و اصلی دکل ایدی شول  
زینت و لطافت که ذاتی و اصلی اولیه اول چوق کیمبوب زائل اولور و زبور  
تزویر ایله کنديکی دوزوب قوشوب خلقه عرض جلال ایلین زشت و پلیدك  
عارضی و عاریتی اولان زیب و زیوری عارضه دن چوق کیمبوب زائل اولدقده  
انك ذاتی اولان زشتلیکی و اصل اولان مکروهلیکی ظهوره کارر شول بر زشت  
اولان قوقش قاری کی که یوزنه کل کونه ل سوروب التوتلی نقطه لایله صورتنی  
بازردی لکن انك زشت اولان یوزی کل کونه بی قبول ایتموب زشتلیکی و مکروهلیکی  
قوری ظهوره کوردی نته کم بود استادن معلومک اولور



داستان آن عجزه که روی زشت خویش را چندان  
و کلکونه ساخت و ساخته نمی شد و پذیرائی آمد

اول عجزه نك داستانیدر که كندی زشت اولان یوزینه چند ره و کلکونه دوزدی  
چندره دن مراد ایكله یوزی اصمق و فصاحله انك تویلری یولقد در و کلکونه که  
قرللق دیدکاریدر اند نصکره اول قرللقی یوزه دوزمکدر نه کم بو عجزه كندی  
یوزنی قصاصاجله یولدقد نصکره قرللق اورردی امادوزلمش اولمز و قبول ایدیحی  
کلردی **مثنوی** بودیک ییری نودساله کلان \* بر تشخ روی ورنکش  
زعفران \* چون سرسفره رخ اوتوی توی \* لیک دروی بودماده عشق شوی \*  
ریخت دندانهایش و موچون شیرشد \* قدکان و هر حشش تغیر شد \* بر طهسان  
باشندن زیاده بیوک پیره زن وار ایدی انك رو بی پرچین ورنك روی زعفران  
ایدی تشخ بور شفافه در لر یعنی اول طهسان یا شنده اولان بیوک  
قرینك یوزی بکام بکام اولوب بور شمش و روی زعفران کبی  
صاری اولمش ایدی سفره نك یاشی و یوزی کبی انك رخلری قات قات ایدی ولیکن  
انك وجودنده ارمیجی قالمش واره و جاعه عاشق اولمش ایدی بر مرتبه کهنه  
قری اولمش ایدی که انك دیشلری دوکلدی و یاشنك صاچلری و قیلای سودکبی  
بیاض اولدی قدی پای کبی اکلدی و انك حرحسی تغیر و تبدیل اولدی  
**مثنوی** عشق شوی و شهوت و حرصش تمام \* عشق صید و پاره پاره  
کشته دام \* مرغ بی هنگام و راه بی رهی \* آتش بدرین دیک نهی \* عاشق  
میدان واسب و پای نه \* عاشق زمر و لب و سرنای نه \* اگر چه انك جسمه  
فناکش و حسن و لطافتی زائل اولمش ایدی اما ارعشقی و انك شهوت و حرص  
و شوقی تمام ایدی ارسید ایلكه عشق یرنده و دام پاره پاره اولمش ایدی یعنی  
ارصید نه واسطه و آلت اولان حسن صورتی و شکل و هیئتی پاره پاره اولوب  
خراب اولمش اما ارسید ایلكه اولان عشق و جاعه اولان شهوت و حرصی تمام  
یرنده قالمش ایدی مثلاً اول عجزه وقتسز قوش و بر بولسز بول ایدی بر آتش  
بوش چولك دبنده ایدی یعنی اول عجزه بی هوش فی المثل بروقتسز او تن  
قوش کبی ایدی و دخی براونه سی چتماز و کسه به بول اولمز بول کبی ایدی یعنی  
اگر چه بول شکنده ایدی اما کسه اکاکمه تنزل قیلز و سفر ایتمک مائل اولزدی  
بواعتبار الیه راه بی ره کبی ایدی و دخی بر بوش چولك التسه چوق آتش کبی  
اگر چه آتش حرصی یرنده ولیکن پنجه لیمک بر کسه بولزدی اگر چه عاشق  
میدان ایدی ولیکن آتی و باقی بوق زمره عاشق و سرناسی بوق زمره دود که

دیرل یعنی اول قاری میدان شهوتك و مجامعتك عاشق ایدی ولیکن آتی و پای  
و آتی بوق ایدی و دودك چالغه عاشق ایدی ولیکن لب و سرناسی بوق ایدی اگر  
عجایزك طبعنده بو گونه شهوت برستك مر کوز اولوب زائل اولمز ایش و بومر تبه  
ساختورده فرتوت و فرسوده اولدقد نصکره هم ارعشقتدن و ذکر شوقدن  
وازلز ایش **مثنوی** حرص در پیری جهود از ابعاد \* ای شقی که  
خداش این حرص داد \* حرص پیرك وقتده جهودلر ایچون اولسون ای بدبخت  
بر شقیکه خدا اکا بو حرصی و بردی یعنی فرج و کلویه حرص اولق شول  
مرتبه اقبیح و افضحدر که هیچ برکسه ایچون لایق و مناسب اولمز با خصوصکه  
پیرك وقتده حرص کلو و کیرو آز اولق شول قدر اشع و اقطعه در که جهودلر  
بیله لایق کلزای بدبخت شول بر شقی که خدای تعالی حضرتلری اکا بو گونه حرص  
و بردی و آتی عبد الفرج و عبد البطن مرتبه سته ایر کوردی حضرت نبی علیه  
السلام بو گونه حرص فرج و کلو اولان کسره بدعا ایلیوب (نفس عبد فرجه  
نفس عبد بطنه نفس و انکس) یوردی بونلرک هلاک ایچون بوبله بدعا ایدی  
**مثنوی** ریخت دندانهای سک چون برشد \* ترك مردم کرد و سرکین  
گیر شد \* این سکان شصت ساله و انکر \* هر دی دندان سکن تیر تر \* چونکم  
کلب پیر اولدی انك دند انلری دوکلدی مردمی ترك ایدی و سرکین کیرا اولدی  
اما بوالتمش بالاق سکاره نظر الیه هر برده انلرک کوپك دیشی تیر تر در یعنی  
چونکم کلب قوجه به و دیشلری دوکله مردمی طلقدن و انلره اورمکدن  
واذا قیامه بدن فارغ اولوب انجی نجاست طومغه و سرکین اکل ایتمک قانع اولور  
اما بوالتمش بایشنه اولان کوپکلری کور که هر دمه بونلرک کوپك کبی آدم  
طالع دیشلری تیر تر در نجاستدن و سرکیندن بدتر اولان خرامی یاد کلرندن ماعدا  
نیجه کسه لک اتین دخی بیکه دیش پلرلر و نیجه لری دخی کلت کبی اورمکله آزرده  
ایلرل **مثنوی** پیرست رار بخت پشم از پوستین \* این سکان پیراطلس  
پوش بین \* عشقشان و حرصشان در فرج و زر \* دمبدم چون نسل سکن بین  
پیشتر \* قوجه کاپك پوستندن بشمی دوکلدی و چلق قالدی بواطلس پوش  
اولان قوجه کوپکلری کور که بونلر سکن بدتر اولدی انلرک عشقنی و دخی فرج  
وزره اولای حرصی دمبدم نسل سکن کبی زیاده رک کور یعنی بواطلس پوش اولان  
قوجه دجه مردم آزار اولوب دنیا به میل و محبت قیسلان بی دینلر نیجه و جوهله  
کلابدن بدتر در ذرا قوجه کوپك قوجه دقه در یسندن یوکی دوکلور  
کوباکه اول بیچاره کور کبی و لباسی ترك ایدوب حریان قالور اما بواطلس کیهی  
کوپکلری کور که حریر کیمک رجاله حرام ایکن بونلر قوجه دجه حریر کوب



واطلساره کورکار قلیوب بوستان زباده ایدرل باخو صکه بونلرک عشق و حرمی  
فرج و زره هر دمه نسل کلاب پشته اولدیغی کچی و کور کوپک یا ور یلری  
طور مقدرن اور بوب نجه چرق او اور ایسه بونلرک دخی مقتضای فرجه و جمع  
سیم وزره حرص و محبتلری طور مقدرن زباده اواقده در بونلر شول عبید در هم  
ودیناردر که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بونلرک حقده (لعن عبد  
الدینار لعن عبد الدرهم لعن عبد بطنه لعن عبد فرجه) پیور مشدر مثنوی \*  
ایچنین عمر بکه مایه دوزخست \* مر قصایان غضب را سخطست \* چون  
بگویندش که عرتود راز \* می شود دل خوش دهانش از خنده یاز \* این چنین  
نفرین دعا پندار داو \* چشم نکشاید سری بر نار داو \* کر بدیدی یک سرمه واز  
معاد \* اوش کفتی ایچنین عرتوباد \* بونجاین بر عمر که مایه دوزخسدر تحقیق  
غضب الله قصایلری ایچون \* لحد ر بهی بونجاین بر عمر و زند کانیکه جهنم  
سرمایه سیدر حق تعالی ک غضبی ملکارتیه سلخ خانه کیدر و قصایلرک سلخه محل  
اولان خانه لری کچی مر دار و بچدر مع هذا اول کاب بی دانش کندیک بومر تبه  
نجس و خبیث اولد بقتدن بخیر اولوب چونکم اکاد بسلر دی سنک عرک اوزون  
اولسون دلخوش او اور و آنک دهانی کولمکدن کشاده او اور و بویه دیمکدن  
عظیم حظ اور و بوتی کند بینه خیر دعا یلور بونجاین نفرین و لغتی اول غافل  
و جاهل کند بیتی ایچون ابودما زعم قیور بصر و بصیرتی آچز و باشنی خواب  
غفلتدن یوقارو قالددرمز تا کم کند و سنک نه مرتبه خبیث و پلید عمره مبتلا اولدیغنی  
کوریدی و مرجع و معاد جانیته نظر ایر کوریدی اگر معاد جانیبندن بر سر و قدر  
زند کانیلک کوریدی و عیش آخرته ذره قدر نظر ایر کوریدی اول قوجه کوپک  
بویه دین کسه به بونجاین عمر سنک اولسون دیردی اوش اگر چه او اشدن مر کیدر  
قار سیدر و ایکن اول پیر صکه طاند اواقی ایله ابهام اطیفدن خالی دکادر نته کم  
بوقصه ده واقع اولان کیلانی کند بینه دعا یلاین درو بشته خداسنی سلامته  
بنم کینک مقامه ایرشدرسون دیو جواب و یردی

داستان درویش که آن خواجه کیلانی را دعا کرد \*

که خدا ترا بسلامت بخان و مان برساند \*

اول درویشک داستان و حکایه سیدر که اول خواجه کیلانی به دعا یلیدی بویه  
دیو که خدای تعالی سنی سلامته خانمانکه ایرشدرسون مثنوی \* کفتیک  
روزی بخواجه کیلی \* نان پرستی ترکد از نیلی \* چون ستر زنان بکفت ای مستعان \*  
خوش بخان و مان بازش خودرسان \* کفت خان ار آنست که من دیده ام \* حق

ترا انجار ساند ای دزم) بر کون کیلانی برخواجه به برز نیله منسوب بر نان پرست  
جری واقوی کدادیدی تراکک معناسنه در اما بونده جری واقوی معناسنه استعاره  
اولور یعنی بر کون کیلانه منسوب اولان برخواجه به زنبیل ایله در یوزه قیلان و نان  
و غذایه زیاده حریص اولان قوی کدادیدی چونکم اول خواجه دن نان الدی  
حضرت خدایه خطاب ایدوب دیدی ای مستعان بوخواجه بی کندیک خانمانه  
کیرو خوش ایرشدر و اونده اولان کسه لایله بوتی خوش کورشدر مکر که اول  
خواجه نک کیلان و لایتنده اولان خانمانی و بران ایدی یا خود کندیک خانمانه  
موجب محنت و آفت نجه شی و ارایدیکه خواجه انلردن بغایت رنجیده ورمیده  
اولمشدی بوسه پیدن اکا بویه دعا یلاین کدایه جواب و یروب دیدی خان اگر  
اودر که بن کورمشم ای چرکین یوزاو کدا حق تعالی اول یره سنی ایرشدرسون  
و بوقصه دن حصه اول اولدیکه اگر کندی عمرنک بر اهل دنیا و یران و خراب  
اولدیغنی بیلیدی اکا عرک زیاده اولسون دین کسه لره بوخواجه کیلانیلک کدایه  
و یردیکی جواب کچی و یردی و بویکونه دعادن حظ ایلیوب نفرت قیلوردی چونکم  
پیور دقلری کلانده معانی و اسراره متعلق اولان کلانته نسبتله ادنی اق شایه سی  
توهم اولندی بووهمی دفع ایملک ایچون و بوالحق اولان سوزلری سو بلیکه  
سبب نه اولدیغنی بیان قیاق ایچون بویتلری ایراد ایدوب پیورر مثنوی \*  
هر محدث را خسان باذل کنند \* حرفش ارعالی بود نازل کنند \* زانکه قدر  
مستم آید نیا \* برقد خواجه برد در زی قبا \* چونکه مجلس بی چنین پیغاره  
نیست \* از حدیث پست نازل چاره چیست \* هر محدثی خساره باذل ایملر آنک  
حرفی اگر عالی اوله نازل ایملر باذل بونده خور و حقیر معناسنه در یعنی هر قدر  
بلیغ و فصیح سو بلیجی و حقایق و دقایق ایلیجی متکلم اولسه مستمع اوللر  
چونکم خس و دنی اولدر لاید اول متکلمی حقیر و دنی سو بلیجی ایملر اگر اول  
محدثک حرف و کلامی فی الحقیقه عالی اولور سده اتی پست و نازل ایملر  
زیرا که نبا مستمع اولان کسه لک فهمی مقداری کلور نته کم درزی قیاقی خواجه نک  
قدی اوزره کسرتیا خبره دیرر یعنی هر بلیغ اولنه لازمدر که کلامی مقتضای مقامه  
کوره سو بلیه و مستمع اوللرک فهمی مقداری ادا ایلیه نته کم لسان شرعه  
دخی هر کسه عقلی یتدیکی قدر سوز سو بلیکه و فهم یتدیکی مقداری تعبیر کلام  
ایملکه اشارت اوامشدر و (کلوا الناس علی قدر عقولهم لاعلی قدر عقولکم)  
دیمکله امر قیلشدر و دخی (نحن معاشر الانبیاء امرنا ان نزل الناس منازلهم  
ونکلم الناس علی قدر عقولهم) دینلشدر پس علیم و حکیم اولان کسه دن نیا و کلام  
کلز الامستم اوللرک فهمی مقداری ظهوره کلور نته کم براسناد خیاط بر لایسی



برخواجه ایچون قطع ایلك استسه لایبانی اول خواجه نك قدی مقداری قطع  
قیلور چونكم مجلس بونجیلین پیغاره سیز دكدر نازل اولان پست سوزدن چاره  
یوقدر پیغاره لغتده برقاچ معنایه کلور بونده سفلی ودنی ديك معنایه مراد اولور  
یعنی چونكم مستمع اولنلرك مجلسی بونجیلین دنی وسفلی اولنلردن وعقل وفهمده  
ناقص وقاصر قائلردن خالی دكدر پس الحق وسفلی سوز سوبلك لازم کلور  
ومتكلمه واجب اولور اکثر ناسك طبیعتی هرله مائل واكثر نك دخی مشربی  
قصص وحکایه مائلدر یخن بولره بر محدث حقایق ودقایق علیه واسرار ومعارف  
یقینیه سوبلسه فهمه قادر اوله مدقلرندن اندن ماول اولورل ونفرت قیلورل پس  
علیم وحکیم اولان محدث انلرك هر تبه سنه تنزل ایدوب گاه قصص وحکایات  
سویلیوب اندن انلرك عقلی یتدبکی قدر بعض معانی واسرار درج ایلرودخی  
گاهی هرل کونه بعض سوز سویلیوب اول هرلده نیجه جد وحکمی درج و بیان  
ایلرنته کم حضرت مولانا قدس سره العزیز حضرتلر نك دأب شریفلری واسلوب  
اطیفلری بودر که کندیلر تمام نیجه علوم واسرار نقل ایتمک قادر برعالی کلام صاحبی  
ایکن گاه اولور که بعض هرل کونه حکایاتر سوبلكه تنزل یوردرل بوندن مقصودلری  
یو کونه حکایاتر مائل اولان کسه ره دخی بواسلوبه اشارت قیلق ونعلیم معانی  
ایلكدر نته کم بوعجوزه حکایه سی دخی بوقیلدندر که بونك ضمیمه چوق پشد  
ونصیحت بیور مشلر ومستمع اولنلره وافر منافع وفوائد درج ایلش ایلدر \* صفت  
آن عجز \* مثنوی \* واستان هین این سخن را از کرو \* سوی افسانه عجزه  
بازرو \* چون من گشت و در بن ره نیست مرد \* نوبته نامش عجزه سال خورد \*  
بوسوزی تیر اول رهندن کبر وال عجزه نك افسانه سی جانبته کیروکت بویت  
برسبیل نجرید کندی نفس شریفلرینه خطاب ایلك طریق اوزره دینلشد  
ننه کم اول عجزه سالورده نك قصه سی مقدما بر مقدار ذکر ابابوب اول مقداری  
اول محله قویوب مناسبله الکلام یجر الکلام موجبجه بعض نصایح وفوائدك  
تعبیر مشغول اولشلر بوقصه نك بقیه سی کانه اول محله رهن قیلشلردی  
شمعدی کیرو اول عجزه دن مراد کیم ایندوکنی تعبیر شروع ایلوب وکندی  
وجود شریفلرینه بو کونه خطاب ایدوب یوردرل که ای مولانا تیر اول بوعجزه به  
متعلق اولان سوزی اول محله کر واولمقدن کبر وال اول عجزه نك افسانه سی جانبته  
کیروکت واول عجزه دن مراد کیلدرلر آنی بومحله تعبیر و تقریر ایت چونكم اول  
کسه من اولدی و بو بواده مراد کلدن سن انك نامنی عجزه سالورده قویبعنی  
چون برکته چوق یاشلو قوجه اوله وبوطریق الهیده اراولیه ورجال مر تبه سنه  
ایرمه سن انك نامنی چوق یاشلو قوجه قری قوکه بویله کسه اگر چه صورتا قوجه

مراد یسه ده معناده چوق یاشلو قوجه قاربیلر کیلدر \* مثنوی \* نه مر اورا  
رأس مال و پایه \* نه پذیرای قبول مایه \* نه دهندنی پذیرنده خوشی \* نه در  
ومعنی ونی معنی کشی \* نه اول سیرت عجزه ده اولان مر دك رأس مالی ونه بر پایه سی  
وارونه بر پایه نك قبولی قبول ایدیچی اولور رأس مالیدن مراد بونده یا سر مایه  
دیندر که مراد استعداد ادودینه قابلیتدر یوخسه رأس مال دنیوی مراد اولق  
چندان مناسب اولز و پایه دن مراد دخی پایه دین اولق اولیدر و پذیرا بونده ضبط  
ایدیچی معنایه در تقدیر کلام بویله ديك اولور که اول عجزه سیرت اولان  
مراد ایچون نه سر مایه دین ونه پایه یقین واردر ونه مایه دینی قبول ایلكه قبول  
ایدیچیلک واردر یعنی قبول استعداد دخی انك وجودنده لیاقت وقابلیت یوقدر  
نه خوشلخی قبول ایدیدر یعنی نه دینه منسوب اولان خوشلخی ویریچی ونه آنی  
برخوشلخی ویرندن قبول ایدیدر انده نه بر معنی ونه معنی کشلک واردر یعنی نه انك  
وجودنده معنای حقیقیدن بر معنی وارونه اهل معنادن معنی جذب ایتمک استعداد  
وقابلیت وار \* مثنوی \* فی زبان فی کوش فی عقل و بصر \* فی هس ونی بهشتی  
ونی فکر \* فی نیاز ونی جالی بهر ناز \* نوبتویش کنده مانتد نیاز \* فی ره ی بیرده اونی  
بای راه \* فی تبش ان فجه رانی سوزواه \* انك نه زبانی ونه کوشی ونه عقل ونه  
بصری واردر ونه هرشی ونه بهشلیکی ونه فکری واردر یعنی اول قوجه قاری  
کی اولان پیرونا باله نك نه طریق الهیده بر سوز سویلیجهك زبانی وارونه برحق  
کلامی دكکه کوشی وارونه عقل دیانت اندیشه سی وارونه بصر بصیرتی وار بلکه  
(صم بکم عی فهم لایه قلون) آیت کریمه سنك مفهومه مظهر اولان قومدن  
اولش وحق کلامی دكکه کن بی کوش وحق سوزی سوبلکدن هم انلر کی ابکم  
قالمشدر نه انك دینه وتقویه متعلق برهوشی وارونه محبت خدادن بهشلیکی وارونه  
آخرته متعلق فکرلری وار بلکه بونلرك جله سندن خالی وبریدر نه حضرت خدایه  
ونه اهل دله نیاز واحتیاجی وارونه اهل دل کی ناز ایلکدن اوتری برجال وار یعنی  
مرشد صاحب جلال وعالم واهل کمال اولنلره نیاز قلیوب وعرض احتیاجی  
یوق باخصوص که کندینک طالبلره ناز ومفاخرت ایلکدن اوتری برجال وکالی  
دخی یوق بلکه پیاز کی قات قات قوقش وهر برخیت صفیتی بری برندن زیاده  
اولمشدر نه بر یولی اوقطع الیش ونه انك بوله باغی وار اول خبه نك نه حرانی ونه  
سوزواهی وار فجه دن مراد اول عجزه سیرت اولان پیرنا بالقدر واکا فجه تعبیر  
اولنسی بواعبار ایلدر کندی پیرهن سیرت اولدیغدن ماعد اشریعت وطریق  
ارلندن بر مر د بالغ ایل جمع اولوب و انك تحت تصرفه کند یعنی تسلیم قلیوب  
بلکه مجامعتی ومصاحبی حرام اولان اهل شهوات واصحاب ضلالت ایل مجامعت



و مقارنت قیافه در یعنی بو گونه عجزه سیرت وفا حشه طبیعت اولان پیر پی طاعت نه طریق الهییدن بر یولی قطع الیش و نه انک طریق حقه کتمکه بر ایاضی وارونه اول فاحشه سیرتک دروینده بر حرارتی و نه سوز و نه آهی وار بلکه بوجه دن انک خانه درونی تهی و خالیدر اگر بو ذکر اولنان صفتلردن بر یسنی اندن ایسته سک انک خانه وجودنده بوله مز سن و منفعت و دینه برار بر خصلت ایسته سک اکه واصل اوله مز سک مکر انک خانه درون وجودنی محل نجاست و خانه بول و غایط ایله سن نه کم بو حکایه ده واقع اولان درویش بر خانه به کلوب اندن هر نه ایسته سید بوله مدینه کده اول خانه نک ایچنه نفوط و تبول ایلمکدن اوزری داخل اولدی که بوسرخ شربیدن معلومک اولور و قصه دن حصه نه ایلمکی هم ظهوره کاور

قصه آن درویش که از آن خانه هر چه میخواست میگفتند که نیست

منوی سائل آمد بسوی خانه خشکانه خواست بآرنامه گفت صاحب خانه نان اینجاست \* خبر می این دکان نایاست \* گفت باری اندکی پیهم بیاب \* گفت آخر نیست دکان قصاب \* گفت پاره آرده ای کد خدا \* گفت پندار بیکه هست این آسیا \* گفت باری آب ده ازم کرعه \* گفت آخر نیست جو یا مشرعه بر سائل بر او جانیده کلدی اول اودن خشک انک پانازه انک استدی ترانه نازه انک معناسنه در صاحب خانه اول دیلمچی به اندی بواوده انک قنده در خبره میسن بواوچن انمکی دکانیدر یعنی ای سائل سر اسیمه میسن بوخانه انمکی دکانیدر که بوندن انک استرسک بوخانه انمک محلی دکلدر انمکی وار انمکی بیلردن استه دیدی پس سائل اول خانه صاحبه دیدی باری راز جق ایچ باغی بول خانه صاحبی اول سائله اندی ای کدا آخر بوخانه قصاب دکانی دکلدر پیه پاره قصاب دکانده بولور وار آئی انلردن استه پس سائل او صاحبه بنه دیدی ای کد خدا یعنی او صاحبی باری بر پاره اون و بر خانه صاحبی اکاجواب و ربوب ظن ابلرسکه بو آسادر یعنی بویه قیاس ابلرسکه بوخانه دکر من اوله اون دکر منده اولور اگر اون حاجتک ایسه وارائی دکر منده استه پس سائل دونوب بنه خانه صاحبه دیدی ای صاحب خانه باری مکرعه دن بر ایچم صوو بر مکرعه آب خورده دیرلر کیجه صوت دیدکلدر صاحب خانه اکا دیدی بواو ابرمق با خود صومحلی دکلدر صواسترسک چشمه ده جاید چو فرانده استه منوی هر چه اودر خواست از نان تاسپوس \* چریکی میگفت و می کردش فسوس \* ان کدا در رفت و دامن بر کشید \* اندران خانه بحسب خواست رید (الحاصل اول سائل ناندن سپوسه دک یعنی انمکدن کپکه دک هر نه استدیه صاحب خانه اکانکنه او وطن

آمین سوز سوبلدی وطن و تسخیر ایلدی چریک نکته لو وطن آمین سوز معناسنه در افسوس طنز و تسخیر ایلکه دیرلر چونکم اول کدا صاحب خانه دن هر نه استدیه بولدی و اول خانه بی استدیکی شلردن خالی بولدی فی الحال ایچر و کندی و انکنی بوقار و چکدی و چرندی اول خانه ایچری رید ایچون تدبیر الیه نجاستک ایستدی رید نفوط ایتمک معناسنه در حسب کسر حاله اجر و ثواب و تدبیر دیرلر منوی گفت می می گفت تن زن ای دزم \* تادرین و برانه خود فارغ کم \* چون در نهانیت وجه زیستن \* بر چنین خانه باید یستن (صاحب خانه چونکم سائلک خانه ایچره نفوط ایتمک عزیمتی کوردی می می نه ابلرسن دیوب اکا عتاب و خطاب ایلدی سائل دخی اکا بو گونه سوبلدیکه ای چریکین وزشت ایسم اول و سکوت قبل تا کم بوخانه و برانده کندی تقاضای دروندن فارغ ایلم سن قضای حاجت ایلمد کسه بن بوند قضای حاجت ایلمک نفوط و تبول ایلم که بوندن انسب محل اولز چونکم بو محله وجه معاش بو قدر بونجیلین خانه اوزره نجاستک کرک چونکم بر اوده زندگانیک ایتمک ایچون بر قوت و غذا اولیه انک ایچنه حدنک لازم اولور و نجاستک لایق کلور دیدی و قصه دن حصه بواو ایلدی که بر کسه نک وجود خانه سی که علم و عبادن و اخلاق حسنه دن خالی و منافع اخرویه دن و فوائد دنیویه و دینیه دن عاری اولوب خانه خراب کی نهی اوله اول کسه نک خانه وجودی محل نجاست و جای خیانت اولغه لایق اولور بهر حال انسان اولتره یا اخروی و بادیوی بر خصلت و بر صنعت لازم اولتردند تا کم خلقه منفعت رسان اوله و مجرد بطلالردن اولیه که ان الله لا یحب البغایین پور لمشدر اول کسه که جیفه اللیل و بطلال النهار اوله و لاجل الاکل تبدیل شکل قیله انلر استر و خردن بلکه حروم دردن دخی بدزدن را (بیت) مسکین خرا کر چه بی نمیرست \* چون بار همی کشد عز پرست \* دینلشدر حروم دردن دخی نیجه انتفاع کورلشدر پس انسان اولته بهر حال منفعت رسان اولغه بر حالت و بار صنعت لازم اولتردند

منوی چون نه بازی که کبری تو شکار \* دست آموزشکار شهر یار \* نیستی طاموس با صد نقش بند \* که بنفش چشمهار و شن کنند (ای می دنا بالغ سن چونکم بر باز دکلن که سن شکار طونه سن بازیده اولان یا نفس کلدن اولور سه بازی عربی اولور طوغان معناسنه نفس کله دن اولیوب و حدت ایچون اولور سه باز فارسی او اور هم طوغان معناسنه یعنی سن شکار طوینچی بر طوغان دکلن شهر یارک شکاری اولان او کرشم طوغان کی یعنی شول باز بلند پرواز اولان اصحاب رازدن دکلن که پادشاه حقیقینک دست عشق وید مجتبه او کرنوب اکا شکار اوله سن ودخی عالم معنویه روحانی و نورانی نیجه شکار طونه سن ودخی بوز نقش و نگار



ایله بند اولمش یعنی نیجه نقوش والواله باغلمش طاوس دخی دکاسن که سنک  
نقشکله چشملری روشن ایله لر یعنی طاوس کی زیب و زیور ایله ونقش ورنکله  
ملون اولمش برصاحب جلال و باهل کال و یاخود مالک مناع و مال دکلسن که خلق  
عالم سکانظر ایتکله کوزلری روشن قیله روسندن بو قدرله متفع و مستفید اوله لر  
﴿ مثنوی ﴾ هم نه طوطی که چون قدرت دهند \* کوش سوی گفت شیرین  
دهند \* هم نه بلبل که عاشق و ارزار \* خوش بنال در چن بالاله زار \* هم نه هدهد که  
بیکه اکتی \* نه چولکاک که وطن بالا کنی \* هم طوطی کو یاد کلسن که چون بکم  
سکافند و بر کوشی سنک شیرین کلامک جابنه قویه لر یعنی طوطی کی بر شیرین  
سخن کسه دکلسن که چون بکم سکا لطیف و شیرین غذا ویره لر و کوشا ربی سنک کلام  
شیرینکه فو بوب سنی دکلیه لر هم بلبل خوش الحان دکلسن که عاشق کی زار افله چنده  
بالاله زارده خوش ناله ایله سن و نطیف آواز لر و شیرین ادا لر و صدای قیلوب و وزون  
سوزلر سویله سن هم هدهد دخی دکلسن که بیکلر ایله سن و سبأ معبودن سلیمان  
علیه السلام سیرت اولان کسه لر (و جنتک من سبأ بنی یقین) دیو سویله سن و ماینده  
واسطه اولوب اخبار یقینیه نقل ایلیوب طالبی مطلوبه آشنا قیله سن و مطلوبدن  
طالبه خبر کنوره سن لکک کی دخی دکلسنکه وطنکی بالا ایله سن یعنی لکک  
دید کاری قوش کی دکلسنکه مقامکی اعلا ده ایله سن و لکک دیو سویله سن  
معناسی لک الحمد و لک الشکر و لک الحکم و لک الماک دیمکدر و ملک و حکمی و حمد  
و شکر ماک الماک اولان پادشاهه تخصیص ایلمکدر ﴿ مثنوی ﴾ درجه  
کاری تو و بهر جت خرنده \* توجه مرغی و ترا بچه خورنده \* پس سن ای بی هوش  
نه کارده سن سنی ندن اوتری آسونلر سن نه قوش سن و سنی نه اکل ایله و نلر یه سنی  
بودنیاده ای بطلال و زواید روز کار نه کار و عملده سن که سنی بوناس آله لر نه شبه  
برارسن که سنی خریدار اوله لر سن قوشلردن نه قوش سن که سنی قبول ایله لر  
ونه ایله هضم اولنور سن تاسنی انکله بیهلر و هضم ایله لر پس انسانه بهر حال  
برخصلت لازمدر که انکله عند اهل الحق هضم اوله و مقوله کسه چو نکم  
بوخصلتلردن برخصلت اولیه باری برهمت کر کدر که درگاه حقه انکله متوجه اوله  
بیهوده و سمر سری اولان و عمرنی عبث بره ضایع قیلان بنده اللهه کال فضلکدن  
عنایت ایله دیو دطا و تضرع قیله ﴿ مثنوی ﴾ زین دکان بامکیسان برتر آ \*  
تادکان فضل کاله اشتری (ای بی مایه اولان غافل بو یا مکبس اولنلرک دکاندن  
یوقار و کل فضل دکانه دککه الله اشتری در مکبس بهایی اکسک ابدیچی کسه به  
دیرلر مکس مکس دندر مکس انتفاص الثمن معناسنه در بوتقد برجه مکبس فعیل  
وزنده ناقص ثمن معناسنه اولقی اول اولور و بعض نسخه ده دخی نوله واقع

اولشدر بوتقد برجه مکبس مکبسک جعی اولوب مکبس مبع وزنده کاس  
بکبس دن اسم مقول اولقی اولی اولور که کیاستدن اولور که کیاست زیر کله  
و فرط عقله دیرلر اما شعی مرحوم بامکیسان با ایله اولد یعنی جائز کورشمش و نون  
نافیه ایله اولقی لازمدر دیو بویه یورمشدر که مکبس میمک و کاف مریدنسک  
کسریله محایا معناسنه در که شرف و حرمت معناسنه در عرب حایاه فی البیع دیر  
چن برکسه محایا ایله یعنی متاعک عینه نظر ایله و اکابر متاعی رعایت طریقله  
و یرسه پس مکبس بو اعتبارله غایت خوب واقع اولشدر بامکیسان شرف و حرمت  
و رعایتسزل معناسنه اولور و جان عالم مرحوم دخی بونی اختیار ایتشدر اما ضاعندن  
خال دکلدن و تقدیر معنای بیت بامکیسان با ایله اولد یعنی اوزره بویه دیمک اولور که  
ای بی سرمایه اولان مفاس بو بهایی اکسک ابدیچی اولان کسه لره ملتبس  
و متعلق اولان دکاندن یوقار و کل که مراد اول دکاندن عالم اسبایدر و نامکیسان  
نوله اولد یعنی اوزره معنی بو کیاست سزل و نام مقولر و نام قبولر دکاندن ای  
بی مایه ترقی قیل حتی فضل الهی دکانه و اصل اول که الله تعالی مؤمنلردن غفلر  
و ماللرنی اشترایلدی و انلره انک مقابله سنده جنت اعلا بی غن و بردی تنه کم سوره  
توبه ده (ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة) پیوردی  
بو آئیده مؤمنلرک معیوب اولان نفسلرینی آلوب انک مقابله سنده انلره زیاده آغریه الو  
اولان جنت اعلا بی غن و بر دیکنه اشارت اولشدر و بو آیت کریمه نک نفسی  
جلد اولده عرب بادیه نشین حکایه سنده مرور قیلشدر ﴿ مثنوی ﴾ کاله که  
هیچ خلفش ننکرید \* از خلافت آن کریم آن را خرید \* هیچ قلبی پیش او مردود  
نیست \* زآنکه قصدش از خریدن سود نیست) بر کاله به که خلق اکا هیچ باغدی  
و خلافتدن و کهنه اولمشدن اوتری اکا اصلا التفات ایتدی اول کریم آتی صاتون  
الدی و کال فضل و کرمدن اول کهنه اولان متاعه مشخری اولدی هیچ بر قلب  
مزور اولان نسنه انک او کنده مر دود دکلدن زبرا اول غنی و کریمک آتی صاتون  
المفقده مقصودی سود دکلدن یعنی برکسنه نک کاله نفسی هر نه قدر کهنه و معیوب  
اولسه فرضا خلق عالمدن برینک قتنده مقبول و مرغوب اولسه و اول کسه به کاله  
برعیب کی اولان نفسی اول غنی مطلقه عرض ایله وای غنی و کریم اولان خدا  
بو نیم برعیوب اولان نفسی کال فضلکدن اشترایلدی دیو سویله اول کریم  
و رحیم اولان خدا آنک برعیب اولد یعنی نظر قیلوب آتی اندن خریدار اولور و انک  
مقابله سنده مضاعف مضاعف اجر عطا قیلور هر تقدیر قلب اولسه اول قلب  
مزوری برکسه حضرت خدایه عرض قیله هیچ بر قلب انک درگاهندن مر دود  
اولزاندن اوتریکه اول غنی و کریم اولان پادشاهک اول کاله برعیب المقصدن



و قلب مزوری خریدار اولمقدن مقصودی کند بینه برتفع و فائده اولسون ایچون  
دکدر بلکه انک خریدار اولمقدن مقصودی کال فضل و کرمی کندی اظهار ایلیوب  
درگاهنه متوجه اولان بیچاره به انعام و احسان ایله کدر الله تعالی انک افعال معال  
بالا اراض دکدر (ان الله یغفر الذنوب جیعا انه هو الغفور الرحیم) آیت کریمه سنک  
مفهوم لطیفی اوزره جیع ذنوبی مؤمنلردن عفو و مغفرت ایله و درگاهنه متوجه  
اولتلی رحمت و مغفرتنه مستغرق ایله و جرم و خطایی چوق قیللره (لا تنظروا من  
رحمة الله) دیو بشارت و برهان بنده به لایق اولان ممکن اولدیغی مرتبه  
قباحتی بیلک و جرمنه معترف اولاق اول غنی و کریم اولان پادشاهدن رحمت  
و مغفرت طلب ایله کدر پس یوقدر فوائد و نصایح یوردقلردن نصکره ینته اول  
عجوزه نك - نگاهنه رجوع ایدوب یوردر

﴿ رجوع بد استان آن کیر ﴾

﴿ مشوی ﴾ چون عروسی خواست رفتن آن خریف \* موی ابرو پاک کردن  
مستخیف \* پیش رو آینه بکرفت آن عجز \* تیار ایدرخ و رخسار و پوز \*  
چند کلکونه بمالید از بطر \* سفره رویش نشد پوشیده تر \* چونکم اول خریف  
عروس لکه کتمک استدی ابروسنک موی بی اول خیف طلب ایدیمی پاک ایلدی خریف  
خاه مجله ابله کوز فصلنه دیرل بونده بومعید مراد اولسه چار اولور شوا اعتبارله که  
اول عجوزه نك بهاری بکوب خزان زمانی کی فسرده و پزمرده اولمش اوله اما  
خریف خرافدن اولاق اولیدر که خرافت فساد عقله دیرل و خریف عقله خال  
کلس بونامشه دیرل مستخیف خیف ندر بونده خیفدن مراد برقاج وجه اولاق  
جائزدر اول خیف لغتده غمد سکنه یعنی بچاق قنه دیرل پس مستخیف قین اولاق  
طلب ایدیمی دیک اولور و رجلاک ذکر یی بچاق منزله سنه تنزیل اولتوب عجز  
کندی فرجی اکافین اولاقی طلب ایلش اولور و تاسا خیف صواقند بیلک  
یوکسک برینه دخی دیرل پس بر سبیل کنایه ذکر صواقند بیلک یوکسک رنه تمثیل اولتوب  
مستخیف صواقند بیلک یوکسک بری اولان ذکر یی طلب ایدیمی معناسنه اولور  
ثالثا خیف صارقش دری به دخی دیرل پس بر سبیل کنایه صارقش در بدن مراد  
ذکر اولوب اول صارقش دری پاره سی کی اولان ذکر یی طلب ایدیمی عجوزه  
اولور و توضیح معنی بویه دیک اولور که چونکم اول قیش آینه بکزه بن بونامش  
قاری کلک لکه کتمک استدی قاشلر بیلک قیللر بی اول قین اولاق طلب ایدیمی  
ویا ذکر طلب ایدیمی پاک ایلدی یعنی قاشنده اولان باوه قیللری یواوب ازاله قیلدی  
اول قوجه قاری بوزی اوکنده آینه طوتدی یعنی اوکنه آینه قوبوب اکانظر

ایندی تا کم بوزی و رخسارنی و آغزنی بزه اوله عجزه زیاده سرور و شاد بیلکندن  
بوزنه برنجیه کره کلکونه سوردی انک بوزی سفره سی اورتلش اولدی وانک  
بوز بیلک بو کشلر نی و بورشقلر بی اول کلکونه ستر قیلدی ﴿ مشوی ﴾  
عشرهای مصحف از جامیرید \* می بجفسانید بررو آن پلید \* تاکه سفره روی  
او پنهان شود \* تانکین حلقه خوبان شود ( اول عجزه مصحف عشرلری  
یرندن کسدی و قو باردی اول پلید بوزی اوزره اول التونلر اولان نقطه لری  
یاشدردی عشردن مراد مصحفه اولان شول نقطه لردر که هر فاصله ده کاتیلر  
آنی یاسرخدن بالا جورددن و بالتوندن وضع ایدرلر اکثر اون آینه بر نقطه مصحف  
شریفک کنارنه وضع ایدوب اول نقطه بی عشره علامت ایدرلر بونده عشردن  
مراد اول عشرده اولان نقطه ل اولمقدن قابلدنر و یا خود کنارده و مصحفه التوندن  
عشرلر یازرلر اول عشرلر اولمقدن قابلدنر پس اول پلید مصحفک عشرلری یرندن  
قو پاروب خالر کی بوزینه یاشدردی تا کم انک بوز بیلک سفره سی پنهان اوله یعنی  
بوز بیلک بورشقلری اول عشرلرک نموده اورتلر تا کم بوز بوزله خوبلر حلقه سنک  
نکینی اوله نکین یوزک قاشنه دیرل بوراده ممتاز و برکزیده معناسی مراد اولور یعنی  
اول پاید کندی بوزی مصحف عشرلرندن آراسته ایلدی تا کم خوبلر و محبو بلر  
بجمله نک ممتاز و برکزیده سی اوله وارآنی کوردیکی کی برکزیده خه بان صانوب  
انک مجامعته زیاده رغبتلر و محبتلر قیله ﴿ مشوی ﴾ عشره هابر روی هر جای نهاد \*  
چونکه برمی بست چادر می فتاد \* باز او آن عشره را باخود \* می بجفسانید  
بر اطراف رو \* باز چادر راست کردی آن نکین \* عشره افتاد از رو بر زمین )  
اول مکاره عشرلری بوزی اوزره هر یه قودی چو نکم چادرنی بغلدی عشرلر  
دوشدی یعنی عشرلری بوزنه قودقدن نصکره چادرنی و یشغنی بوزنه بغلادیغی  
کی اول عشرلر آنک بوزندن دوشدی کیرو اول عجزه اول عشرلری تو کرکله  
بوز بیلک اطرافنه یاشدردی کیرو چادرنی و یشغنی اول حبله و مکرده بهادر اولان  
زن راست ایلدی عشرلر انک بوزندن زمین اوزره دوشدی نکین کاف فارسیک  
کسر یله بهادر معناسنه در بونده حبله و مکرده بهادر اولاق معناسی مراد اولور  
﴿ مشوی ﴾ چون بسی می کرد فن و آن می فتاد \* گفت صداعت بر آن ابلیس  
باد \* شد مصوران زمان ابلیس زود \* گفت ای قبحه قدید بی ورود \*  
من همه عمر این نیند یشیده ام \* فی جز توفیقه این دیده ام ( چونکم اول محاله  
و مکاره چوقاق فن ایلدی اول عشرلر بوزنده طور میوب دوشردی کوردیکه  
انک بوزنده اول عشرلر طور من آنی شیطاندن ظن ایلیوب یوز لغت اول ابلیسک  
اوزرینه اولسون دیدی و ابلیس بر تلیسه بی حضور لغندن نفرین و لغت ایلدی



ابلیس دخی اول مکاره نك كندینه لعنت و نفرین ایلدیکنی استماع ایلوب علی الفور  
اول زمانده ابلیس پرتلیس دخی اکا فرشو مصور اولدی و مثل قیلدی ای بی ورود  
اولان قید قعبه دیدی یعنی ای قدس و عیسر اولان قور یش قعبه و ملعونه  
بن دوکلی عمرده بوحیه و مکر فکر ایلشم و نه سندن غیری بر قعبه دن و ملعونه دن  
یونی کورمشم یعنی سندن غیری رفا حشه دن بو کونه دوزنی و مکر بو آله دك  
کوردمکه انك غیری سکه و طفسانه ایه اند فصره بوزن دوزوب ایه حرص  
اوله علی الخصوص مصحفك عشران یزیدن قویاروب انکه بوزن تزیین  
و ترتیب ایله ای ملعونه هیچ بود نیاده بواشد لشیدر و یا خود بو کونه  
بر حبله کور لشیدر بو کونه مکر و تلیسی کسه اشلمش و بر مکاره بو کونه  
فکری خاطرینه کتورمشدر **منوی** **نخم** نادر در فضیحت کاشنی  
در جهان تو محفی نکذاشتی \* صد بلیسی تو خیس اندر خیس \* ترک من کوای  
عجوز دزدیس \* چند دزدی عشر از روی کتب \* ناملون سازی رویت همچو سبب  
ای ملعونه فضیحت و قبا حنده **نخم** نادر اکدک یعنی بو کونه فعل خبیثی اشلکده  
بر عجب **نخم** اکدک و بدعت سیئه دیکه سنی دكدک جهاند سنی بر مصحف قومد ککه  
انلر اکثر نك عشر لری او غور ادك سن خیس اندر خیس سن یوز ابلیس سن  
ای یس خسری نك ابله خیس عسکره دیرلش کونه طائفه نك اجتماع اولدیغی  
اعتبارله بری مقدم بری مینه بری مبره بری قلب بری دخی صفدر پس ابرص مرضه  
دیرل جذام زحمت دخی **ککاهی** تعیر ایدرل بعض نسخه ده دزد برینه در دواقع  
اولمشدر در دیس در دلو دك مناسبه اولور و محصول بیت بویه دك اولور که  
سن ای پرتلیس یوز ابلیس عسکری ایچره یوز ابلیس عسکری قدر سن ای ابرص  
زحمتل و عجزه بی نك ابله و نفرینی و لغتی کندک ایچون سویله ای محتاله و مکاره کتاب  
یوزندن عشری نیجه براو غورل سن تا کم یوز یکی الما کی انکه ملون دوز سن پس  
بو عشر او غورلین عجزه دن مراد شول زشت روونفسند اولان بدخو قعبه  
طبیعت و فاحشه سیرت کسه اولور که نفند زشت و قبیح ایکن مشتهای نفسانیه سی  
اوزره خلقه عرض جال ایلکدن اوتری کندی نك زشت اولان وجودنی یا آیات کریمه  
ایله و یا احادیث شریفه ایله و یا خود علوم و معارف اولیا و کلمات اصفیا ایله تزیین  
و تاوین اتمک استیوب هر چند بونلری کندی سینه یا شد رقی استه سه بونلرا کار بسته  
اولیه و انك خبانت خوینی و قباحت روینی من وجه ستر قطیه و لیکن اول  
بدخو زشت رو تکلف و تصنع ایدوب بونلره کندی دوزوب قوشوب خلقه  
کوسترش ایله و بن سویله بر خویم و لطیف محبوم دك مضنوننی سویله بو کونه  
کسه ره توخیخ و تفریع ایدوب قصه دن حصه اولدیفته دخی بو بیتلره اشارت

قباب پورلر **منوی** **چند** دزدی حرف مردان خدا \* تافروشی و ستانی  
مر حبا \* نك بر بسته ترا کله کون نکرد \* شاخ بر بسته فن عرجون نکرد \* عاقبت  
چون چادر مرکت رسد \* از رخت این عشر هاند رفتند \* مردان خداتك حرفتی  
ای بدخو زشت رو اولان مزور نیجه براو غورل سن تا کم آتی صانه سن و خلقدن  
مر حبا آله سن نك بر بسته سنی کله کونه ایلدی بر بسته اولان شاخ فن عرجونی  
ایلدی یعنی انبیا علیهم السلام و اولیای عظامك حروف و کلماتی کتابلردن او غورلین  
وانلر کلماتی ایله کندی سنی تزیین و تمویه ایلین مرابی و مزورنه زمانه دك مردان  
خداتك حروف و کلماتی او غورلوب تا آتی خلقه صانه سن و بونا سدن انك  
مقابله سنده مر حبا خوش کلدک دیکه و انلر دعوتنه واروب نفیس خدایکی  
اله سن هر چند که سن بوانبیا علیهم السلام و اولیای عظامك کلمات طیبه سیله وجه  
ذاتکی کله کونه ایلک استه سک بو تصنع ایله بر بسته اولان نك سنی کله کونه قیلز  
وسنک وجه باطنک بو عاریتی اولان زیور پرتزور دن حسن جمال بولز نه کم بر بسته  
اولان بداق عرجون صنعتی ایلز عرجون خرمانك صفتنه متصل اولان اگری  
و قوری چو بدر یعنی بر شاخی بر خرما اغا حنه صکره دن کتوروب باغله سک اول  
بر بسته اولان شاخ خرمانك کندی ذاتندن بق و خرما صالقمی پتورن عرجون  
فتی ایلکه قادر اولز پس علم و معرفت شول کسه نك که ذاتندن پنه و بر کسه دخی  
غیر نك علانی و کلامی سرفه ایدوب کندی سینه باغلیه و ناسه بو بنم ذاتندن بتدی  
و بنم درخت وجود مدن شویله میوه ظهوره کلدی دیوسه و بویه هر چند او یله  
اولان عوامی فریفته ایلوب ایناندر رابسه ده محقق اولان اصحاب بصیرتی فریفته  
ایلکه قادر اوله مز زرا انلر بر بسته بی بر بسته دن فرق و تمیز ایلکه قادر لر در خرما  
پتورن عرجونک فن و صنعتی خرما اغا حنه باغلیش اولان شاخ عاریتی ایلکه  
قادر اولدیغی بونلر نیجه یلورلر مرابی و مقلد اولان مخلص و محقق اولنلر فن  
و صنعتی ایلکه قادر اولدیغی هم بویه یلورلر ای عجزه سیرت اولان و کندی سنی  
زیور تر یله مزین و مز خرف قیلان خود نما و خود فروش عاقبه الامر چونکم  
مرکت چادری سکا بر شه و یک اجل کلوب سنکله کوروشه سنک یوز کدن بو عشرل  
اشعه د و شر یعنی بو آیات و احادیث ذاتکی تزیین ایلدی نك کلمات و خلقه بن عالم  
و عالم و یا خود خوش خوی و لطیف روی و شیرین کوی بر کسه نیم دیوسه یلدی نك  
مقالات بالکله سنک ذاتکدن زائل اولور و سنک زشت اولان وجه باطنک ظهوره  
کلوره اول کون اتی زیور تر یله بزه مکه قادر اولز سن و کندی قباحت و خبانشکی  
سترفله مز سن **منوی** **چونکه** آید خیر خبران رحیل \* کم شود زان  
پس فنون فال و قیل \* عالم خاموشی آیدیش بیت \* وای آنکودر درین انبش



نیست) چونکم اول رحلت خیر خیرنی کله یعنی دنیادن آخرته اول کوچک وقتند  
اولان قالی قالی دیمک ظاهر اوله اندنصره قال وقیل فنلری کم اولور و بوعبارت  
واستعارت و بلاغت و فصاحت و رنکین سوز و قیل و قاله متعلق اولان معرفت  
بالکلیه فنا و اولور خاموشی عالمی کلور مقدم سن طور یعنی موت سببیه خاموشی  
عالمی کلور اول عالم کلردن اوله سن توقف قیل و ساکت اول بیست بابت  
لفظندن محققدر که استادن لفظندن امر در طور توقف ابله معنایه بوجه دخی  
جائز در دینه خاموشی عالمی او که کلور سن توقف الهوای اول کسه به که انک دروننده  
حضرت حق و در آخرته برانس یوسف در یا خود معنی وای اول کسه به که انک  
دروننده اول خاموشی که برانس یوسف یعنی ای قیل و قاله معتاد اولان و بوقت  
و کویه الفت و انسبت قیلان خاموشی عالمی بر کون کلور سن اول کلردن مقدم  
طور و سکوت ابله که انسبت قیل وای اول کسه به که حاله که انک دروننده صمت  
و سکوت ابله که برانس اولیه و کندبسی مالا یعنی سوبلکدن بری قیل و همان  
بوقیل و قالدن لذت آله و موجب صمت و سکوت اولان موت و فنادن غافل اوله  
﴿ مشوی ﴾ صیفی کن یک دوروزی سینه را \* دفتر خود ساز آن آینه را \*  
که ز سایه یوسف صاحب قران \* شد ز لایعای عجز از سر جوان \* پس ای سینه سنی  
گفت و کوزنکار به مکر را یابن برابکی کون که مصفله \* ذکر الهی ابله بر صیفی ابله  
و حق تعالی حضرت تبارک الله ات نفسی تقواها و زکها و انت خیر من زکها و انت  
ولها و مولاها و بودعا ابدوب سوبله که ( فدا فلیح من زکیها و قد خاب من دسیها )  
آبتک موجب نفی سنی تصفیه قیلان و زکیه و تطهیر ابلین کسه فلاح بولدی  
اول آینه بی کندبیکه دفتر دوز یعنی برابکی کون سینه کی غل و غشدن پاک ابدوب  
آینه کی پاک مصیقل و بجلی ابله اول سینه آینه سنی کندبیکه دفتر و کتاب دوز و آینه  
اولان احوال و اسرار ای اونی و کور که اول سینه آینه سنی صافی اولد قد نصکره  
صور معانی نیجه کورینور و اشکال روحانی آینه نیجه ظهوره کلور چونکم ای عجز  
سیرت سن سینه کی آینه کی بجلی و مصفی ابله سن و بر سینه سی آینه کی اولان  
خوبه مقارنت قیل سن اول آینه کی اولان سینه به مقارنت قیل واکا و اصل  
اولق و اسطه سندن عجزه سیرت اولق کیدوب یکی باشند تازه و نوجوان  
اولور سن و نه کم مشهور در که عجزه اولان زلیخا یوسف علیه السلام صاحب قرانک  
سایه عتاب و ظل مقارنتدن باشند تازه جوان اولدی و قاری کیدوب چهره سی  
حسن و لطافت بولدی بونک قصه سی یوسف و زلیخا نامده اولان کتاب درده مسطور  
اولدی اجمالی بودر که زلیخا یوسف علیه السلام عشقند فوج قاری اولدی  
یوزی و کوزی یورشیدی انک یوزنده حسن و ملاحتدن اصلاثر قالدی شول

مرتبه ده که خلقت نظر لیدن بیه دوشدی بر کون یوسف علیه السلام حضرت تبارک  
رهگذرانده سائجه سنه او توردی یوسف علیه السلام حضرت تبارک اول جایدن  
چکر کن آتی کوردی بیه محبوب بعض باراننه بو کیدر دیوسوال قیلدی بو اول سنک  
عشق کده شکسته و خسته اولان زلیخا در دیو جواب و رد بیلر الله الله بوشدی  
بوشکله می کیرمش دیو وافر تعجب ابلد کد نصکره انک دروننده مرحمت کلوب  
زلیخا به بقین واروب انک حالتی و خاطرنی صورتی زلیخا چونکم یوسف علیه  
السلام بو التفاتی کوردی باشند تازه اولدی ورنک وروینه حسن و لطافت  
کادی دیر و بر قول اوزره دخی یوسف علیه السلام اکادعا بولدی فی الحال یوسف  
علیه السلام دعاسی بر کانیله اول قاریلق کیدوب اون سکن باشند بر لطیف  
و تازه صاحب جمال اولدی دیو تعجب ابلر پس ای عجزه سیرت اولان کسه سندن دخی  
یوسف علیه السلام معنوی و محبوب روحانیک سایه همته قرین اولک و انک  
خبر دعاسی السک وانی کندی سینه که آینه قیلک لاید سندن دخی عجزه سیرتک  
کیددی و زلیخا باشند تازه و جوان اولدیغی کی سن هم اول صاحب جمالک و کالک  
مقارنتدن تازه و جوان اولدک و کندبکی بر لطیف و خوب و نظیف محبوب بولدک  
مولانا حافظک ( بیت ) کرچه برم نوشی تنک در آغوشم کش \* تا مهر که زکار  
نوجوان بر خبرم \* دیدبکی کلام سندن مقصود و مراده ابدو کنی هم بیلدک  
﴿ مشوی ﴾ میشود مبدل بخورشید مموز \* آن مزاج باردرد العجز \* میشود  
مبدل بسوز مرغی \* شاخ خشک نخل مرده مانی \* کور من بین خورشید مموز  
سببیه مبدل اولور اول برد العجزک مزاج باردی و کذلک مریمه منسوب اولان  
سوز ابله مانده منسوب اولان مرده کی قوری نخلک شاخی مبدل اولور بعض  
نسخه ده دخی مصرع ثانی شاخ اب خشکی بخیل خرمی واقع اولمشدر  
و شارح دخی بونسخه بی اخبار قیلشدر بونسخه اوزره معنی مریمه منسوب  
اولان سوز ابله بر خشک لب شاخ خرمه منسوب اولان نخله به با خود بر خرم  
نخله به مبدل اولدی دیمک اولور حضرت مریم عیسی علیه السلام حضرت تبارک  
حامله اولد قد مضطرب اولسی و سوز و کدازل اظهار ابدوب و تنی و نسیا و منسیا  
نابود و ناپیدا اولسی تمنی قیلسی و انک سوز و دعاسی واسطه سببه قوریمش خرما  
افاجی تر و تازه اولسی و لطافت و طراوت بولسنک قصه سی کرا و مرارا  
هر بردفتره مناسبه مرور قیلشدر با خصوص سوره طه ده ( و هری البک یجذع  
النخله تساقط علیک زطبا جنبا ) آینه ده مفصل و مشروح ثابت اولمشدر  
ایراده حاجت یوق مموز یای آبلرندن براسی آیک اسمیدر که مشهور در بونده خورشید  
مموزدن مراد سوز و حراره متعلق اولان محبة الله و معرفه الله در برد عجز



مشهور قوجه قاری صوغوغی دیدکاری بهاره قریب اولان صوغوغی قدر که  
مشهور و متعارفد ر بوند مراد اسکرجه عجز اولنلرک وش یوخه واروب  
قوالریشه و مزاجلرینه ضمه کلان وجودلرند و مزاجلرند اولان برودت  
مراد اولور که انلرک وجودند و مزاجند حرارت و کریمت قالیوب مزاجلری  
فسرده و جسدلری مرده کبی اولور ولیکن بوند مراد برسپیل کثایه عجز سیرت  
اولان یارد طبعلرک مزاجند اولان برودت اولور و توضیح کلام و تعبیر مرام  
بویله دیک اولور که ای عجز سیرت اولان وای ییره زتلر کبی بی حرارت و بی کریمت  
قلان فسرده دل شوق و حرارت متعلق اولان خورشید محبت و آفتاب معرفت  
سبیله اول سنک برد العجز کبی اولان مزاجک مبدل اوله و قلبکدن فسرده لک  
کیدوب درونک بر شوق و حرارت کله و اول شوق و حرارتله زمین وجودک نشو  
و نمایوله و رونق و لطافت بوله و کذلک سنک قور عیش نخله کبی اولان بابس وجودک  
مریمه منسوب اولان سوز و کداز واسطه سبیل بر خرم خرما و بریحی نخله کبی  
اوله و بیوست و برودت کیدوب درخت وجود که بر قوت و حالت کلوب تا کم  
نخله مریم کبی نیجه عمر زوره و سنک طهارت و زاهدتکه اول معنی میوری دلیل  
اوله و شهادت قلبه ﴿ مثنوی ﴾ ای عجز چند کوشی بافضا نقد جوا کتون  
رها کن مامضا چون رخت رانست درخوبی امید خوا کلکونه نه و خواهی  
مدید ای عجز سیرت اولان کسه قضایه مقابل نیجه برچا شور سن که قضایه  
کچن زمانکده بویله بدخو و زشت رو ایلش شمدی ماضی بی ترک ابله و هر نه ابله  
کچن کچدی دیوسویله و نقد نه ابله انی طلب ابله و ممکن اولدیغی مریمه نقد  
عمری طاعت حقه عجز زانه صرف ابله چونکم سنک بوزک خوب اولغه امید  
یوقدر استرسک کلکونه قواسترسک مداد قومداد مر که درل مدید اوقتی امید  
قافیه اولمقدن اوزیدر بویتدن منفهم اولان معنی اعلی داشت مناسبدر چونکم  
طیب الهی برکسه نک علاج پذیر اولسنی کورمه و برکسه دخی کندینک خلقت  
ذاتیه و صورت اصلیه سننی بعضی علاجله تبدیل ایلکه قادر اوله انک ظاهر نه  
کلکونه کبی لطیف رنگار قویه سنک یند ملاحت پذیر اولز و مرکب کبی خبیث  
و قبیح رنگارده قوسک هم انک صورت اصلیه سنه عیب و شین و برمز زبرا اصلنده  
دخی زشت و قبیحدر مرکب قوسک هم زشت و قبیحدر پس خلقت اصلیه سی  
بدو صورت ذاتیه سی اصلنده اقبح و افسد اولنه علاج مناسب اولز تنه کم بر طیب  
برنجوری کوروب انک علاج پذیر اولدیغنه عالم اولدقده انک تریمه و معالجه سندن  
فارغ اولدی و رجوع قلبدی و بوسرخ شریفندن بومعنی معلومک اولور که  
بوسرخ شریف بو ذکر اولان معنایی مؤید اولدی

﴿ حکایت آنرنجور که طیب درو امید صحت ندید ﴾

﴿ مثنوی ﴾ آن یکی رنجور شد سوی طیب گفت نبضم را فرو بین ای اییب \*  
تاز نبض آکه شوی از حال دل \* کدرک دستت بادل متصل ( مثلا اول برنجور  
طیب جا نینه کندی اول رنجور طبییه ابتدی ای اییب و عاقل الکی آشغه ایدوب  
بنم نبضی کور تا کم نبضک حرکتندن قلبک حاله آکاه اوله سن و درونده  
اولان مرصه شعور بوله سن که الله اولان طمر قلبه منصلدر و درونده اولان  
حالتی بیلکه ظاهرده اولان نبضک حرکتی دلیلدر تنه کم عرفا الظاهر عنوان  
الباطن دیوب ظاهرده اولان اقوال و افعال دن باطنده اولان اسرار و احواله  
استدلال قبلورر ﴿ مثنوی ﴾ چونکه دل غیبت خواهی زوئمال \*  
رو بچو که بادلسنش اتصال ( چونکه قلب غیبر غیب بونده غائب مناسبه در  
یعنی چونکم قلب غایبدر اگر اندن مثال استرسک وانک حالندن خبر طویع طاب  
ایدرسک اندن استه که انک قلبه اتصال و ایدر مثلا صنوبری الشکل اولان مضغه  
باره سیکه اکا قلب دیرل چن قلبه و درونده بر مرض اواسه انی خارجه بیلک  
استین طیب اکامنصل اولان طمردن استروانک حرکتندن قلبک صلاحته  
و فسادنه استدلال ایلر و کذلک شول نفس ناطقه که اکادخی مشایخ قلب دیرل  
چن بوقلبک دخی صلاح و فسادنی برکسه بیلک استه که اکامنصل اولان جوارح  
و اعضادن یلور و جوارح و اعضانک حرکتندن باطنده اولان قلبک احواله  
استدلال قبلورتنه کم حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بر نماز قیلان رجلاک ظاهر  
اعضاسنده اولان عدم خشوعنی کوروب انک قلبک عدم خشوعنه جوارحنک  
عدم خشوعی دلالت ایلر بیوردی تنه کم ( او خشعت جوارحه لخشع قلبه ) دینی  
بومعنایه شهادت و دلالت ایلدی پس اصحاب فراست الظاهر عنوان الباطن  
دیوب ظاهرده اولان حرکتندن باطنده اولان محرکه استدلال ایدرل تنه کم  
بیوررر ﴿ مثنوی ﴾ بادینهاست از چشم ای امین \* درغبار و جنبش برکش  
بین \* کزیمینست اووزان بازشمال \* جنبش برکت بکویت وصف حال (  
ای امین باد چشمندن پنهادر اول بادی سن ضبارده و جنبش برکده کور یعنی ریح  
اگرچه چشم ناسدن پنهان و مخفیدر که برکسه انی کورمه که قادر اوله مز و لیکن  
سن اول ریحی باغبانک حرکتند و یا اورافک جنبشند کور که اول بادیعین  
جانندن اسبجیدر و یا خود شمال طرفندن اسبجیدر برکک جنبشی سکا و صف  
حالی سوبلر کذلک انسانک جسدلری اورافک حرکتلری دخی سکا باطنده محرک  
اولان هوالرینک قننی طرفدن اسدیکنی خبر و بر مثلا برکسه بی طاعت و عبادت



و صلاح و فلاح ستمه حرکت ایلر و میل و محبت قیلر کورسک اتی محرك اولان  
 هوا یمن طرفندن کلهشدر و اول کسه ( واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین ) آیدله  
 مشار الیه اولان اصحاب یمندن اولمشدر و برکته دخی فساد و معصیت  
 و کفر و ضلالت طرفته حرکت ایلر کورسک و اول جانبه میل و محبت ایلش مشاهده  
 قیلسک اتی محرك اولان هوا شمال طرفندن کلهش و اول کسه ( واصحاب الشمال  
 ما اصحاب الشمال ) آیدله مشار الیه اولان اصحاب شمالدن اولمشدر ﴿ مشوی ﴾  
 مستی دل ارنمیداتی که کو \* وصف اواز نر کس مخمور جو ( سن کوکل مستلکی  
 بیلزایسک بویله دیو که قنی کوکل مستلکی انک وصفنی مخمور اولان نر کسدن استه  
 مخمور اولان نر کسدن مراد مست و مخمور اولان کوزدر فنی برکسته نر کوکلنک  
 مست اولمستی بیلک ایسته سک اول مستلک وصفنی انک کوزلندن استرسن اگر انک  
 کوزلنده خار علامتی وارایسه انک درونی دخی مستدر و اگر انک کوزلنده اثر خار  
 بوغیسه انک درونی مست و مخمور دکادر که لاید درونده اولان صفت و حالنک  
 عکس و اثری بیرونده اولان اعضابه و سیمایه چقیسه کر کدر و اعضا و سیمایه درونده  
 اولان حائلره و صفتلره دلیل اولسه و اتی تعرف قیلسه کر کدر انک چون الله تبارک  
 و تعالی حضرتلری ( يعرف المجرمون بسیماهم ) پیوردی و اصحاب رسول حقنده  
 ( سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ) دیو کلام مجیدنده خبر بردی که بونلرک  
 تنهاده اولان سجودنک آثار و انواری و جهلرنده پیدا و ظاهر اواش ایدی پس  
 فنی شراب مجیدن برعاشه ک فانی مست اولسه انک فانیست مست الهی اولمستک  
 عکس و اثری ظاهرده اولان عینده و ذاتنه خروج ایلر و انک خارجه اولان عینی  
 انک مست الهی و مخمور خبر بانی اولدیغنه دلالت قیلر انک خارجه اولان عینده  
 مست حق اولغنه شهادت ایلر نیجه اثر و علامت ظاهر اولور و اول اثر و علامت  
 انک جان و دلنک مست الهی اولدیغنه دلالت و شهادت قیلر ﴿ مشوی ﴾  
 چون ز ذات حق یعدی وصف ذات \* باز داتی از رسول و مہجرات \* مہجراتی  
 و کراماتی خفی \* برزند بر دل زیران صنی \* که درونشان صد قیامت نقد  
 هست \* کترین آنکه شوده مسایه مست ) چونکم حق تبارک و تعالی حضرتلرینک  
 ذات لطیفندن بعد اوله سن وصف ذات حق رسولدن و مہجراتدن آشکارا بیلور سن  
 حق سبحانه و تعالی عالم باطندن بو عالم ظاهری قولر نه کنده بی بیلدر مکن اوتری  
 رسول کوندردی و اکا خار ق مادت قوت و قدرت و یردیکه انده اولان قوت  
 و قدرت سائر بشرده اولدی و اول خار ق عادت اولان قدرته مہجری دینلدی پس  
 اول رسول علیه السلام بو عالم ظاهرده اولان ناسه کلوب حق تعالینک ذاتندن  
 وصفاتندن پیغمبر اولدی و انبا و اخبار قیلدی بو اعتبار ایله اکا پیغمبر و نبی علیه

السلام دینلدی چونکم سن حق تعالینک ذاتنی و صفاتی اندن بعد اولدیغک  
 اعتبار ایله بیلده سن انک ذاتنی و صفاتی اللهک رسولندن بیلور سن و انک مہجراتندن  
 انک کمال قدرتنه و قوتنه استدلال قیلور سن چونکم رسول علیه السلامدن ظهوره  
 کلان مہجرات ظاهره و آیات باهره نر دوری مرور قیلدی و نبوت ختم اولدی اول  
 مہجرات حضرت نبی علیه السلامک مقامنک قائملری و وارثلری اولان و لیلرده  
 و صفیلرده مخفی اولوب اکا کرامات دینلدی و مہجراتلر کراماتک فرقی انجق و لیدن  
 صادر اولسه کرامت نپیدن صادر اولسه مہجری دینکدر لکن نحدی و دعوا یه  
 مقارنت شرط اولدی ز بر ایکیسی یله خار ق عادتدر اما پیغمبر علیه السلامدن  
 ظهوره کلد که مہجری دینور و ولیدن ظهوره کلد که کرامت دینور اما اولیانک اصل  
 مقبول اولان کرامتی مخفی اولان کرامتدر و بویتلر دخی کرامات معنوی نر مقبوله  
 اولسنه دلالت و شهادت قیلشدر پیور لر که بر نوع خفی اولان مہجرات و بر نوع  
 خفی اولان کراماتک حقیقته بر اولدیغنه اشارت وارد که ایکیسی یله معنیده  
 خار ق عادتدر اما نپیدن صادر اولد قد مہجری دینور و ولیدن ظهوره کلد که  
 کرامت تعبیر اولنور بعد عصر النبی اول مہجرات صنی اولان پیرلرک دروننده خفی  
 اولدی و انلرک دروننده اولان مہجری معنوی و کرامت خفینک اثری و بر توی مستعد  
 اولان طالب قلبنه طوقنور که اول پیرلرک دروننده نقدر و نیجه یوز بیک قیامت  
 وارد که انلر نیجه یوز کره اولد کدن و فانی اولد قد نصکره حیات الهیه ایله حی  
 اولمشدر و حضرت حقله قائم اولق مرتبه سن بولشدر چونکم بونلرک دروننده  
 قیامت معنویه دن نیجه یوز بیک قیامت وارد که کترین قیامت اولدر که اکا همسایه  
 اولان مست و سکران اولور و عالم صور بدن فراغت قیلور نه کم صوری اولان  
 قیامت کلد که و ناس اکا مقارن اولد قد سکران اولور کافال الله تعالی ( وری  
 الناس سکاری و ماهم بسکاری و لکن عذاب الله شدید ) کذلک اولیای عظامک  
 باطننده اولان قیامته مقارن اولان ناسی دخی سن بصر بصیرتله انلر نظر ایلسک  
 سکاری کورر سن حال بو که بونلر ظاهر اسکاری دکلددر و لکن بونلر حقنده  
 عذاب الله شدید وارد عذاب لذیذ و شیرین معناسنه در بونلر الله شرابنک شدت  
 لذتندن مست و مسکور اولمشدر ﴿ مشوی ﴾ پس مجلس الله کشت آن نیک  
 بخت \* که پهلوی سعیدی بر درخت ) پس اول نیک بخت مجلس الله اولدی که  
 بر سعیدک پهلوسنه رخت ایلندی یعنی اول بختی نیکو و طالعی سعادتلو اولان  
 طالب و سالک فی الحقیقه اللهله مجلس اولدی و حضرت حقله صحبت قیلدی که  
 بر سعید ورشید اولان هر شدک حضور نه رخت و مناعنی ایلندی و کسندوی اکا  
 تسلیم ایلندی و انکه صحبت طوبی نده کم ( من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس



مع اهل التصوف ( کلامی هم بود معنایه دلالت و شهادت قبلدی ﴿ مشوی ﴾  
 معجزه کان برجادی زداثر \* باعصایا بحر یا شق القمر \* کر اثر بر جان زند  
 بی واسطه \* متصل گردد به پنهان رابطه ) معجزه که او برجساد اوزره اثر  
 آوردی اول جادیا عصا و یا بحر و یا شق القمر در که عصا مار و بحر راه و ماه شق اولدی  
 نه کم حضرت موسی علیه السلام معجزه سی عصای اژدرها قبلدی ( فالتی  
 عصاه فاذا هی ثعبان مبین ) آیتی بو که شاهد اولدی و دخی اول حضرت  
 عسایله وحی اولدینی اوزره بحر آوردی بحر اون ایکی بول اولدی و هر بر بولدن  
 بر سبط کذر قبلدی و فردخی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم معجزه سیله  
 شق اولدی پس معجزه بونلرک وجودنه اولان تاثیر قبلدی اندنصرکه بونلر واسطه سیله  
 بو معجزه لری کورن کسه لک قلبه و روحه اثر معجزه طوقوب انلر اول رسول  
 ایمان کتوروب تصدیق قبلدی اگر رسولک اول معجزه سی بی واسطه جادات  
 متأثره جانه اثر اوره اول جانه پنهانده رابطه متصل اولور اول جانه نهانده  
 رابطه سی مؤثره متصل اولور دینسه دخی وجه در و خلاصه کلام اولدر که  
 نبیدن ظهوره کلان معجزه که اول معجزه مثلاً باعصا و یا بحر و یا قرکی جادردن  
 برجاده اثر آوردی و تأثیر قبلدی و اول متأثر اولان جاد واسطه سیله اول عصرده  
 اولان مؤمنلرک جانه اثر قیاب اولر اول مؤثره مؤمن اولدیله و اول واسطه الله  
 تصدیق قبلدیله اگر رسولک اول معجزه سی بلا واسطه طالب اولنلرک جانه اثر اوره  
 وانلرک درونسه تأثیر قبله لابد مؤثره انلرک جانه رابطه و تعاقب متصل اولور  
 وانلرک جانی حقیقی اولان مؤثره و آلمک رسولنه جادات اوزره تأثیر ایلین معجزه لری  
 کور مکسر تصدیق قیابور مؤمن اولور ﴿ مشوی ﴾ برجادات آن اثرها  
 عاریه ست \* آن بی روح خوش منوار به ست ( جادات اوزره اول اثر عاریه در  
 اول اثر منوار به اولان روح خوشیدن اوزریدر یعنی معجزه رسولک جادات  
 اوزره واقع اولان اثرلری مثلاً عصانک ثعبان اولسی و بحرک متفلق اولوب  
 کالطود العظیم طورسی و ماهک منشق اولسی کی که جادات اوزره عاریتی ایدی  
 رسولک صدقنه دلالت و شهادت ایلکدن اوزری اول معجزه نلک اثرلری جادات  
 اوزره بر مقدار طوروب پنه زائل اولدی و اول معجزه نلک اثرلری اصل متواری  
 و پنهان اولان روح خوشیدن اوزری اولدی که مؤمنک روحی انی کوروب اول  
 واسطه الله مؤثره ایمان قبلدی و اکا تصدیق ایلدی ﴿ مشوی ﴾ نا از ان جامد  
 اثر کبرد ضمیر \* جذبان بی هیولای خیر \* جذبا خوان مسیحی بی کی \* جذابی  
 باغ میوه مریمی ( تا کم اول جامد دن ضمیر اثر پذیر اوله جذبا نان خیر هیولا سنسر  
 جذبا بر مسیحک نقصانسن اولان خوانی مسیحی ده بانسبت ایچون اولوب

نه کوزلدر مسیحه منسوب اولان کلامک سنر خوان دیمک دخی جائزدرنه کوزلدر  
 باغسنر مریمه منسوب اولان میوه هیولا اصله دیرلر مثلاً بر خانه نک اصلی حجر و شجر  
 و تر ایدر اکا هیولای خانه دیرلر پس هیولای نان خیم و هیولای خیر اون اولور  
 خوان مسیحیدن مراد حضرت عیسی علیه السلامه نازل اولان مائده در که  
 بی تعب و بی زحمت اول مائده حضرت عیسی علیه السلامه ( اللهم ربنا انزل علینا  
 مائده من السماء ) دیو دعا ایلد که آسمان طرفندن نازل اولدی و انلک قوی اندن  
 اکل قبلدی و بوندن خوان مسیحیدن مراد ظاهرده اولان معجزه سنر قلبه و روحه  
 نازل اولان غذای روحانی و مائده معنویه مثلاً ایمان و عرفان و ایقان کی و میوه  
 مریمیدن مراد حضرت مریمه بی کسب و بی سبب حق تعالی حضرت نلرک  
 قشندن کلان رزقدر که حضرت زکریا علیه السلام هر بار که اول مریمک اوزرینه  
 داخل اولسیدی انک قشده رزق کورردی نه کم سوره آل عمرانده حق تعالی اکا  
 منسوب اولان رزقندن اکا خبر و یروب دیدی ( کلماد خل علیها زکریا بالمحراب  
 وجدعنده رزقا قال یا مریم انی لک هذا هومن عند الله ) و بو محله میوه  
 مریمیدن مراد نفسه معجزه صوری واسطه سنسر من عند الله کلان و حاصل  
 اولان رزق معنوی اولور و بو یتین شریفینک تقدیری و تحقیق و تفسیری بویه  
 دیمک اولور که حضرت رسول خدادن ظاهر اولان معجزه نلک جادات اوزره  
 اولان اثرلری متواریه اولان روح خوشدن اوزری عاریتیدر تا کم اول عصرده  
 حاضر اولان خلقک ضمیری اول متأثر اولان جامد دن اثر پذیر اوله و مؤثر اولان  
 معجزه صا حینه اقرار و تابع اوله اما هیولای خیر واسطه سنسر اولان انلک نه  
 کوزلدر که خبره وانی بو غورمه محتاج اولدین بر حاضر انلک اوله و بر کر سنه نلک  
 اول انلک قارننی طپوره بویه انلک نه کوزلدر هیولای خبره محتاج اولان ناندن  
 بکدر پس بر ایمان که معجزه صوری واسطه سیله اوله و بر کسنه نلک جانی اول معجزه  
 صوری واسطه سیله اولان غذادن طویه معجزه صوری واسطه سنسر اولان  
 ایمان اندن محبوبه و مقبولتردر نه کم خبردن اولان ناندن اصل خیر اولدین الله  
 قشده بی تعب و بی زحمت بلا واسطه کلان نان محبوبه و مقبولتردر کذلک بی کم  
 و بی زحمت اولان مائده روحانی و نعم ربانی خوبتر و محبوبتر شول معجزه صوری  
 واسطه سنسر حاصل اولان ایمان و عرفان خوانندن و کذلک باغسنر اولان  
 رزق مریمی باغ ایل و یاغچله ایل اولان میوه لردن و رزق لردن خوبتر و محبوبتر  
 اولدینی کی بر مؤمنک نفسه معجزه صوری واسطه سی اولدین من عند الله کلان  
 رزق روحانی و مائده ایمانی خوبتر و محبوبتردر انکچون حضرت رسول صلی الله  
 علیه و سلم معجزه سنی کوروب ایمانه کلان کسه نلک ایمانندن حضرت رسول



عليه السلامی کور محبوب بعد عصر النبی وجوده کلوب اکایمان کتورن کسندرك  
ایمانی افضل واقوی اولشد و بونک تحقیقی جلد اولک آخرنه قریب بقیه قصه  
زید سرخنده \* پس بغیت نیم ذره حفظ **ککار** \* به که اندر حاضری زان  
صدهزار \* بپشتک شرخنده مرور قشدر انده طالب اولنه \* **مثنوی** \*  
برزند از جان کامل معجزات \* بر ضمیر جان طالب چون حیات \* معجزه بحرست  
وناقص مرغ خاک \* مرغ آبی دروی این از هلاک \* کاملک جانندن معجزات  
طالبک ضمیر جانی اوزره حیات کبی اورر معجزه فی الشل بحردر و ناقص مرغ  
خاکبدر مرغ آبی اول معجزه ده هلاکدن ایمندر و کاملدن مراد بونده حقیقتده  
محمد صلی الله علیه وسلم حضرتلر یدر بده هر شول ولیکه حقیقت محمدیه نیک  
مظهری اوله و کندی عصر نده وارث محمدی وقائم مقام احدی اولوب طالبلره  
ارشاد و تریه قبله اول کاملک جانی حقیقت محمدیه به مرآت او اور و روح محمدینک  
معجزاتی انک آینه جاننده ظهوره کلور فخن اول قائم مقام نبوی اولان ولی کاملک  
جانندن اول معجزه نیک بر توی و اثری بر طالبک ضمیرنه طوقسه اکا کرامت دینور اما  
کرامتله معجزه نیک حقیقتی بر در نته کم اصحاب کلامدن اکثر علمادخی بومذهب دهاب  
اولشار و بویله اتفاق قیلشدر که ولینک کرامتی انک متبوعی اولان نبی علیه السلامک  
معجزه نیک عکس و اثر یدر اولیای محمدی صلی الله علیه وسلم وجودلرند اولان  
کرامات غلبه بواعتبار اوزره حضرت محمد علیه السلامک معجزاتنک عکس و اثری  
اولور و ناقصدن مراد ایمانده و عرفانده ناقص اولان کسه لر اولور و مرغ آیدن  
مراد ایمان و عرفان آینه اهل اولان مریدلر و طالبلر اولور و تقدیر کلام بویله دینی  
افاده قیلور که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و ارثی اولان مرشد  
کاملک جانندن معجزات نبویه کرامات نامیله مسمی اولدیغی حالده طالبک ضمیر  
جاننده حیات کبی اورر و عقلنی و قلبنی و روحنی انک احباقیلور و طالب اول حیات  
قلبییه و قوت روحانییه کندی دروننده معاینه و مشاهده قیلور و یلور که اول  
حیات قلبیه و قوت روحانییه کندیکنک مظهر حقیقت محمدیه اولان مرشدنک  
جانندن ضمیرنه طوقندی و انک جاننده اولان معجزات نبویه و اتوار و اسرار محمدیه نیک  
عکس و آثاری کندیکنک جان و جنانده کلدی و بر توفالیدی فی المثل معجزه بر دریا کبیر  
ایمانده و عرفانده ناقص اولان جاهلار و غافلر مرغ خای کبیر مرغ خای در یاد نیجه  
هلاک اولورسه ایمان و عرفانده ناقص اولان جاهلار و غافلر دخی بر وارث نبی اولان  
ولیدن اثر معجزه اولان کرامتی کوردکلرنده هم اکا انکار ایتمکله هلال اولورلر و اول  
بحر معجزه دن منتفع اولوب محروم قالورلر اما مرغ آبی کبی اولان اهل ایمان  
و اصحاب ایقان اول بحر معجزه ده هلاک اولمقدن اینلردر زیرا اول شیخ کاملک

جانندن بونلرک جاننده واصل اولان معجزه بونلری عاجز قیلز و بونلری مهلاک  
اولز بلکه بونلره قوت و قدرت و یرز و بونلر دخی اول قوت و قدرتی عین روح  
نبویدن یلور و کندی شیخی مظهر حقیقت محمدیه مشاهده قیلور پس هر وجهله  
انک وجودندن کلان آثار و حالات اکا نافع اولور \* **مثنوی** \* عجز بخش جان  
هر نامحرمی \* لیک قدرت بخش جان همدی \* اول وارث کاملک جانندن ظهوره  
کلان معجزه هر نامحرمک جاننده عجز بخشدر و لیکن همدی اولان جاهله قدرت بخشدر  
یعنی اول مرشد کاملک جانندن ظهوره کلان کرامت اگرچه هر برناهل  
و نامحرمک جاننده عجز و بریحی و آتی ضعف و فنور مرتبه سنه ایر کور یجیدر  
ولیکن هر بر همدک جاننده قوت و بریحی و کمال مرتبه سنه ایر کور یجیدر  
\* **مثنوی** \* چون نیایی این سعادت در ضمیر \* پس ز ظاهر هر دم استدلال کیر \*  
که اثرها بر مشاعر ظاهرست \* و بن اثرها از مؤثر مخبرست \* چونکم ای طالب  
بوسعادتنی سن ضمیر کده بولیه سن پس ظاهر دن هر دم استدلال طوت که اثرلر  
مشاعر اوزره ظاهر در بواثرلر مؤثر دن مخبردر مشاعر مشعرک جمیعدر حواس  
خسته ظاهریه دیرلر پس توضیح معنی بویله دینک اولور که وارث کامل اولان  
مرشد فاضلاک جانندن طالبک جاننده نور معجزه اورر و اثر کرامت البینه تأثیر قیلور  
اما اکا اهل اولان دروننده آتی بواور و اهل اولوب ناقص اولان آتی بولیوب عاجز  
قالور چونکم ای طالب سن بوسعادتنی یعنی بواثر معجزه و کرامت اولان ولی  
شناسلخی ضمیر کده بولیه سن وقائم مقام محمد علیه السلامی کبیرد آتی بلیه سن  
پس ظاهر اجساد باقوب هر دم ظاهر دن باطنه استدلال طوت الظاهر عنوان  
الباطن دیشلردر بوحققتدر که باطنده اولان مؤثرک اثرلری مشاعر اوزره ظاهر در  
و بوحواس ظاهره اوزره اولان اثرلر باطنده اولان مؤثر دن خبرور یجیدر خلاصه  
کلام بودر که فخن سن کندی درونکده بر ولینک جانندن کلان کرامتی و سعادتنی  
بولیه سن و انک اهل کرامت و صاحب سعادت ایدوکنی بلیه سن پس سکا آتی بیلک  
لازم او اورسه انک ظاهر نه باقوب ظاهرند اولان آثار دن باطننده اولان مؤثره  
هر دم استدلال ایله که باطنده اولان مؤثرک اثرلری حواس ظاهره اوزره حقیقوب  
پیدا اولور و بوحواس ظاهرده اولان اثرلر باطنده اولان مؤثر دن طالبه اخبار  
قیلور مثلاً ولی الله دو سنه دیرلر و بر کسه نیک الله دوستی اولدیغنه انک حواس  
ظاهره سی الله بیور دینی امر اوزره اولدیغی دلالت ایلر و کذلک کلامی دخی  
باطننده ناطقه اولان نفسنک مرتبه سنه دلالت قیلور که اسان ترجیحان چناندر  
و کذلک اعضاده اولان افعال هم درونده اولان فاعلاک نه مرتبه ده اولدیغنه  
دلالت قیلور فخن بر کسه نیک ظاهرده اولان جمیع احوالی و افعالی و اقوالنی



حضرت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم است سینه سینه موافق کورسک و انک  
جمله حواسنی امر حقه مطیع و متقاد اولمش مشاهده قبایک بهر حال اول کسینه  
ولی الله بند زیر اولی خدا اولین کنندی نفسنی شرع مصطفایه طایبق النعل  
بالنعل او بدیره من بلکه گاه اولور که شریعت مخالف و آداب طریفته مغایر اندن  
آثار نفسانی و افعال شیطانی ظهوره کلور و انک شاعر شده اول اثر پیدا اولور  
پس ظاهرده اولان اثرلردن باطنده اولان مؤثره استدلال ایلک بو ذکر اولسان  
اسلوب اوزره اولور اما بواسطه دخی خیلی قوت و معرفت لازمدر که اول قوتله  
برکته ظاهرده اولان آثارلردن باطنده اولان مؤثره استدلال ایلکه قادر اوله  
و ظاهرده اولان افعال و اقوالدن باطنده اولان مؤثره مقام و نه مرتبه ایدوکنی  
بیله **مثنوی** هست پنهان معنی هر دارو بی **همچو سحر و صنعت**  
**هر جادو بی** چون نظردر فعل و آثارش کنی **کرچه پنهانت اظهارش کنی**  
قوتی کان اندرونش مضمضست **چون بفعل ایدعیان و مظهرست** مثلاً هر بر  
دارونک معنای پنهاندر یعنی هر دارونک خاصیتی اول دارونک باطنده مخفی  
و پوشیده در مثلاً سحر کی و هر جادونک صنعتی کی که هر جادونک صنعتی اول  
جادونک وجودند پنهاندر مادامکه انی اظهار ایلده چونکم اول سحری فعله کنوره  
اول زمانده اول جادونک سحری و سحرده تقدیر استاد اولدیغنی ظهوره کلور  
چونکم سن اول ساحرک فعله و آثارنه نظر ایلده سن اگرچه انک فاعلی و مؤثری  
منه ناده پنهاندر سن آنی اظهار ایلرسن زیر اشول بر قوت که اول قوت بردارونک  
دروننده و یا بر ساحرک دروننده مضمضدر چونکم اول قوت فعله کله عیان و مظهردر  
چونکم بو مقدمه و بو مثل معلوم اولدی استاد طریقت اولان بروی و بر مرشدی  
بو کا کوره قبایس ایله که برولینک و مرشدک معنای و خاصیتی و باطنده اولان  
قوتنی اگر بیلک استرایسک ظاهرده اولان افعال و آثارنه نظر ایلده تا انک ظاهرده  
اولان آثارلردن باطنده اولان مؤثرنک قوتنه و مرتبه سنه عالم اوله سن بواسطه  
ایله زمان سلفده کلوب بوجهاندن کدر قیلان و ایلرک بیله اثرلرینه نظر اولند قدده  
مرتبه لری و عملرینک معرفت لری و مرتبه لری و احاطه ایلدیکی دائره بی مشرب  
و مذهب لری بیلک ممکن و قابلدر نه کم (مصراع) کلانندن اولور معلوم کشینک  
کنندی مقداری) دیشلردر لابد آثار مؤثره دلالت ایدیمیدر ایددی باطنده مخفی  
اولان مؤثرک نه مرتبه قوت و قدرتی و ارایدوکنی بیلک استرسک خارج عالمده  
اولان آثارنه نظر ایلده تا که انک نه مرتبه قوت و قدرت صاحبی اولدیغنی و نه مرتبه  
قدر و مراتب و مقاماتی احاطه قیلدیغنی و نه کونه فعل و صنعت قادر اولدیغنی  
بیله سن و معلوم ایلده سن **مثنوی** چون با کار این همه پیدا شدت چون

نشد پیدازناثیر از دست **نی سببها و اثرها مغز و پوست** چون بجوی جلکی  
آثار اوست) چونکم آثار ایلده بو ذکر اولسان شیلرک دو کلبی سکا پیدا اولدی  
سنک ایزدک و صانعک تأثیردن نیچون پیدا اولدی یعنی نبینک باطنده اولان مثلاً اندن  
ظهوره کلان آثار سببیه مؤمن و عاقل اولنره معلوم اولدی و انک حق پیغمبر  
اولمی ثبوت بولدی و کذلک اولیای کرامک وجودی دخی انلردن ظهور ایلان  
آثار حسنیه و افعال غریبه سببیه انلر مرید اولان و اعتقاد قیلان طالبانیه پیدا  
و ظاهر اولدی و کذلک ادویه نیک خاصیتی تجربه ایلدی و ساحرک دخی  
سحری و صنعتک آثاری ظاهر اولقله اول ساحر معلوم اولدی چونکم بوجه  
مؤثرک وجودی آثاری سببیه سکا پیدا و آشکارا اولدی پس سنک خالق و صانعک  
بو قدر افعال عجیبه و آثار غریبه نیچون پیدا اولدی آفاقده و انفسده و هر دمده  
بو قدر آیاتی کوستر و بو قدر تأثیراتی اظهار ایلرکن اول سکا نیچون هر شییندن  
ظاهر اولدی سیلر و اثرلر مغز و پوست هر نه ایسه چونکم استیه سن جمله سی  
انک اثرلری دکلیدر مصرع اولده اولان فی کله سی مصرع ثانیده اولان آثار اوست  
افطنده صرف اولنور چون بجوی جلکی فی آثار اوست تقدیرنده اولور و بوینده  
استفهام تقدیری معنای وارد و تقدیر کلام بو یله دیمک اولور که جمیع سیلر و جمیع  
اثرلر جمله مغزل و پوستلر هر نه ایسه آثاری و جمیع اشیا چونکم جمله سنی طلب  
قبایله سن و بونلرک اصلنی و حقیقتنی بیلک مراد ایلده سن جمله سی انک آثاری دکلیدر  
بو قدر و محققدر که بوجه اشیا جمیع انک آثاریدر و مؤثر حقیقی بوجهده همان  
اولدر سائر اشیا و وسایط و اسباب منزله سنده در چونکم آثارلردن مؤثره استدلال  
ایله سن حضرت حق اگرچه ابطن من کل بطوندر بواسطه ایلده اظهار من کل  
ظهور کور رسن و بوجه آفاقده و انفسده اولان تأثیراتی همان اندن مشاهده  
قلوب رسن **مثنوی** دوست کبری چیزهارا از اثر **پس چرا ز آثار بخشی**  
**بی خبر** از خیال دوست کبری خلق را **چون نکیری شاه غرب و شرق را**  
این سخن بابان تدار دای قباد **حرص مارا اندرین بابان مباد** شیلری اثرلردن  
اوتری دوست طوترسن پس نیچون آثار بخش اولندن بی خبر سن یعنی مؤثر اولان  
شیلری اثرلردن اوتری و انلرک اثری سکا خوش کلدیکی ایچون انلری دوست طوترسن  
وانلره محبت ایدرسن پس نیچون سن اول شیلره آثار بخش اولان مؤثر حقیقیدن  
بی خبر سن اصل دوست طوتغه لایق خود اولدر خلقی برخیا لدن اوتری دوست  
طوترسن یعنی بو مخلوق خیال مثابه سنده اولان اثرلردن اوتری محبوب انخذا ایدرسن  
پس شرق و غربک شاهنی نیچون دوست طوتغیه سن که بو قدر افعال عجیبه  
و آثار بدیهه اول پادشاه حقیقینک ارادت و قدرتیله ظهوره کلشدر و فی الحقیقه



هرشیده مؤثر همان اول اول شد در غیریک تأثیری مجاز بدر چونکم رنجورک اثر نبضندن  
انک دروننده اولان مرض مؤثره استدلال اولتیق مناسبتیه بوقدر اسرار و معانی  
سویلدیلر بو کونه اسرار و گفتارک نهایی اولدیفته بویتلرله اشارت قیاب  
بیوررلای شاه و قباد منزله سنده اولان بو مؤثراته و آثار و نایثاته متعلق اولان  
سوز پایان طومر بو کونه سوزی سویلدیکده و بونوع معارف و اطایبی نقل ایلکده  
واقع اولان حرصه بزم پایان اولد- و نکه علوم و معانی به اولان حرص بغایت  
مقبولدر و انک استماعنه و کسب و تحصیلنه اولان حرص دخی مشروع و معقولدر  
انکچون الله تبارک و تعالی حضرتلری حیینه علمه قانع اولوب انک همیشه  
زیاده اولمستدن اوتری ( و قل رب زدنی علما ) بو آیت کریمه علمه حرص اولغی  
افاده ایلدی و بو حدیث شریف دخی علمه حرص اولنک فضیلتی بیان قیلدی  
نته کم حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و سلم بیوردی ( منهومان لا یسبحان طالب  
الدنیا و طالب العلم و هما لا یستویان اما طالب العلم فیرداد فی رضی الرحمن و اما  
طالب الدنیا فیرداد فی الطغیان ) رواه ابن مسعود رضی الله عنه

﴿ رجوع بقصه رنجور ﴾ باز کرد و قصه رنجور کو \* باطیب آکە ستار  
﴿ خو ﴾ نبض او بکرفت و واقف شد ز حال \* که امید صحت او ید محال

ای مولانا اثر دن مؤثره استدلال ایلکه متعلق اولان کلماتی سویلدیکسن کیرودون  
رنجورک قصه سنی سویله ستارخ و اولان آگاه طیبیه یعنی اول ستار خویلو اولان  
آگاه و خبردار طیبیه اول رنجورک قصه سی نیجه اولدیسسه آنی سویله و اول  
طیب آگاه اول رنجور ایل نه کونه معامله قیلدیسسه انی بیان ایل اول طیب آگاه  
اول رنجورک نبضنی طوندی و حالتدن واقف اولدی و انک دروننده اولان مرضه  
شعور یوادی که اول رنجورک صحت بولمق اییدی محال ایدی کوردیکه اندن  
صحت بولغه قابلیت یوق پس انک حالتدن خبردار اولوب سن قابل علاج دکلسن  
دیددی بلکه ستارقله معامله ایلدی طیبیدن مراد بونده طیب الهی اولان مرشد  
و مر بی اولور و رنجور دن مراد امراض قلییه صاحبی اولان مرض نبض معنوی  
اولور فن برطیب الهی بر رنجور معنویک نبضنی طونسه و آثار ظاهره سندن  
و حرکات جوار حندن باطننده اولان مؤثره و محرکه استدلال ایدوب انک حائنه  
واقف اولسه اگر علاج پذیر اوله جفتی یلورسه بومر ضک چاره سنی شونی ایشاک  
و شونی ایشاک در دیوب تعیین ایلر و انک علاج و تریه سته مشغول اولور و اگر انک  
صحت بولسی محال اولورسه و علاج پذیر اولدیفنی حیانه کلورسه بونظم شریفده  
ذکر ایلد کیری طیب آگاه اول رنجور تباهه نه دیدی ایسه اول طیب الهی

دخی اول معنوی اولان رنجور بویله در ﴿ مشوی ﴾ گفت هر چت دل نخواهد  
آن بکن \* نارود از حمت این رنج کهن \* هر چه خواهد خاطر تو و امگیر \*  
تاکرد دصبر و پرهیزت زحیر \* صبر و پرهیز این مرض را دان زبان \* هر چه  
خواهد دل در آرش در میان ( طیب اول رنجور اییدی ای رنجور سنک کوکلک  
هر نه بی ایسترایسه ایله تا کم بورنج کهن سنک جیمکدن کیده هر نکم سنک خاطرک  
دیلر ایسه انی کند کدن کیرو طومنه تا کم صبر و پرهیز سکا ایچ آفریسی اولیه  
و صبر و پرهیز دخی بر طرفدن سنی آزرده و رنجیده قلییه صبر و پرهیزی بومر ضه  
زبان ییل هر نه بی که کوکلک ایسترایسه آنی اورنایه کتور و آنی ایشله و نه بی دیلر  
ایسنک انی قلیقه باشله دیدی ﴿ مشوی ﴾ ایچنین رنجور را گفت ای عو \*  
حق تعالی اعملوا ماشئتوا ( بویت سوره سجده حمده اولان آیت کریمه یه اشارتدر  
( قال الله تعالی اعملوا ماشئتتم انه بما تعملون بصیر ) بو آیت کفره حقتده نازل  
اولمدر اعملوا امری اگر چه بحسب الظاهر ترغیب ایچوندور ولیکن بحسب المعنی  
تهدید و ترهیب ایچوندور یعنی ای کافرلر سز استدیکنز کاری ایشلیک تحقیقا اول  
الله سزک ایشلدیکنر شقی هر نه ایسه بصیر در اکا کوره جزاسنی و برر و معنای  
بیت بویله دبعک اولور که بو ذکر اولسان رنجور کی علاج پذیر اولمین رنجور  
طیب نه دیدی ایسه ای عی حق تعالی دخی علاج پذیر اولمین و ارشاد و تریه بی  
قبول قیلین کافرله دخی ( اعملوا ماشئتم ) دیدی کانه بو آیت کریمه بومعنائی افاده  
ایلدیکه ای قلیلرینک مرضی علاج پذیر اولمین کافرلر وای بنم طرفدن ارسال  
اولنان طیبیه تصدیق و اقرار قیلین رنجورلر چونکم سز کندی مرضلر کره کثرت  
علاج ایلین طیبیه متابعت قیلر سز و انک سز تعلیم ایلدیک اوزره عامل اولر سز  
پس سز هر نه دیلر سز انی ایشلیک جزاسی اگر خبر و اگر شرینه سز طند اولور  
و هر کس نه عمل قیورسه اول علی اگر احسان و اگر اسامت کندی نفسی ایچون  
قیلور ( ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها ) آیتی هم بومعنایه شاهد  
اولور و دخی ( من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فلنفسه ) نص شریفی هم بومعنایه  
دلالت قیلور پس برکسه ده ادب و حیا اولمقدن صکره اکا استدیکی شقی ایشله  
دینور نته کم اذالم تسخ فاصنع ماشئت حدیثی دخی بومضمونی مؤید اولور  
﴿ مشوی ﴾ گفت هین روخیر بادت جان عم \* من نماشای لب جوی روم \*  
بر مراد دل همی کشت او بر آب \* ناکه صحبت را یسا بد فتح باب ( چونکم اول  
رنجور طیبیدن اعمل ماشئت مفهومنی اشندی اکا اییدی ای جان عم سکا خیر  
اولسون بوری آگاه اول بن جوی کشارنک نماشاسنه کیدر مکه بنم کوکلم  
آبروان کشارنک سبیرن اسر پس اول رنجور کوکلک مرادی اوزره آب اوزره



طولندی وصوکنارنک سیرنه عزیمت و حرکت قیادی تا کم صحت ایچون قیام بابوله  
 واستدیککی علی ایتمک و مراد ایلدیککی سیرنه کتمکله اکاصحت کله و مزاجی مرض  
 و علتدن بری اوله **﴿ مثنوی ﴾** برب جو صوفی بنشسته بود \* دست و روی  
 شست و پای می فرود \* اوقفایش دید چون تخیلی \* کرد اورا آرزوی سبلی \*  
 بر قفای صوفی خیره پرست \* راست می کرد از برای صقع دست \* کار زوراکر زانم  
 نارودد \* آن طیبیم گفت کان علت شود ( چونکم اول رنجور مقتضای قلبی اوزره  
 بر ابرمق کارنه کلدی اول ابرمق کارنده بر صوفی اوتورمش ایدی الی و یوزنی  
 یوردی و پاکک زیاده ایلدی اول رنجور صوفینک قفاسنی کوردی بر تخیلی  
 کبی اول صوفی به بر سبلی آرزوسنی ابتد یعنی بر تخیله منسوب و خیال ایلکه  
 مخصوص کسه کبی اول بیمار اول صوفینک اکسه سنه بر طبانجه اوزرمق آرزوسنی  
 تخیل ایلدی خیره پرست اولان صوفینک قفاسنی اوزره ضعفدن اوزری الی راست  
 ابتد خیره بلغور شور باسنه دیرل بونده خیره پرست لوت پرست دیمکدن کنایه  
 اولور ولوت پرست دیمبوب خیره پرست دیمیری انلر اکثری بلغور پلاونه و شور  
 باسنه مائل اولدیغنی و اکثر آتی اکل قیلدیغنی اشعار قیلور یعنی ولوت و بونه حربص  
 اولان صوفینک اکسه سنی اوزره طبانجه اوزرمقندن اوزری اول بیمار الی راست  
 ابتد کندوسنه بوبله دیوکه اگر قلمده اولان آرزوی سورمز اسم و دروغندن  
 اخراج قیلر اسم تا کم اول آرزود روغندن کسده اول طیب بکادیدیکه اول  
 آرزو علت اولور و بنم مرضی زیاده قیلور ایدی بنم قلمده بوصوفی به بر طبانجه  
 اوزرمق آرزوسنی واردر پس بر مقتضای امر طیب اول طبانجه بی بوصوفینک  
 قفاسنه اوزرمق و قلبی بو آرزودن خالی قیلق لازمدر دیدی بونده تنبیه اولدر که  
 اکثر بیمارک مزاجی مختل اولدیغندن عقل و فهمه دخی فساد و خل کلوب طیبیک  
 سوزینی و رمزنی راست فهم ایلکه قادر اوله مز و انک قلبی دخی کندی به نافع  
 اولان برشی آرزو قیلله مز بلکه بوبونه غیره اید اوجفا ایتمکی آرزو ایلر طیبیک  
 بوکا کوکله نه استرسه و آتی ایشله دیمسی اصلا سن دلاج پذیرا و لر سن و صحت  
 بولر سن دیمکی افاده ایلدی بومر یض بونکنه بی برخوش فهم ایتمبوب قیاس  
 ایلدیکه طیب بوکاوار کوکله نه استرسه آتی ایشله تا کم اول استدیککی ایتمک  
 و آرزوی درونی اجرا و انفاذ ایلکله صحت بوله سن و علت و مرضندن قورته سن  
 دیمش اوله تنه کم اکثر علاج پذیر اولین جاهل و غافل مرشد و مز بی اولان طیب  
 الهی زیاده بمحضور اولدقده و انده علامت حرمان و شفا مشاهده قیلدقده و ارسن  
 یلور سن کوکله نه استرسه آتی ایلله دیرل اول احق بوسوزی ابو سوز صاوب  
 و کندیسنه نافع یلوب اول طیبیدن دور اولور و نفستک مقتضا و مشتهای اوزره

سیر و حرکت قیاور و صبر و پرهیز بکاضر در دیوب حضرت قرآنی کندینک  
 مرادی اوزره تاویل قیاور تنه کم اول رنجور طیبیک سوزونی و نکته سنی راست  
 فهم ایلوب طیب بکا عمل داشت دیدی بنم کوکام ایسه بوفقیه طبانجه اوزرمق  
 آرزو ایلدی پس بو آرزودن صبر ایتمک ایسه بکا تهلکه کلدی بر کسه نفسنی  
 تهلکه به القا ایتمک جائز اولدی لازم کادیکه بن بو آرزوی اجرا ایلیم دیو تاویل  
 باطل سمته ذاهب اولوب اکثر فهملکندن دیدی **﴿ مثنوی ﴾** سلیش اندر  
 برم در معرکه \* زآنکه لا تلقوا بایدی تهلکه \* تهلکه ست این صبر و پرهیز  
 ای فلان \* خوش بکویش تن مزین چون بدلان ( اول صوفی به معرکه ده سه  
 ایتمکده اولورم و اکا طوق قفاده و زجت قفاده قفاسنه بر سه ایلوب اورورم اندن  
 اوتریکه حق تعالی ( لا تلقوا باید یکم الی التهلهک ) یوردی بو آیتک تفسیری جلد  
 اولک آخرنه قریب هر ترضی حکایه سنده هرور ابتد یعنی اولی رنجور ابتد  
 بن بوصوفینک قفاسنه انکچون معرکه قفاده سه اولور و معرکه حق تعالی کلام  
 مجیدنده ستر نفسکری تهلکه به القا ایتمک دیونهی ایلدی پس ای فلان رنجور  
 بوصبر و پرهیز ساکنست تهلکه در که طیب بکایوبله دیدی ایدی اول صوفی به  
 خوش اورا پس اوله بددلر کبی بددل قور قفاده دیرل یعنی قور قفلر کبی  
 سکره ایدوب صبر قیلله بلکه مرادک اکا اوزرمق اولدقده وارث اولان مرشد  
 و مرئی اولان ولیرک و عالمیرک کلامنی کز فهم ایلوب انلر کلاسنده اولان رموز  
 و نکاتی پله میوب کندی نفسلرینک هواشی و اشتهاشی اوزره بونلرک کلاتنی تاویل  
 قیلان رنجورل اولور و بونلر کندی در و تنده بوبله تخیل قیلور که بر خسته ل  
 و شکسته ل ز بزه نفسمز آرزوسندن صبر و پرهیز ایتمک عین ضرر اولور بلکه موجب  
 هلاک اولور نفسی ایسه هلاک القا ایتمک جائز دکلدر لازم کادیکه نفسمز هر نه بی  
 آرزو ایدرسه اکا ویره و ز بزه بوفاده اولور اگر غیر یلره ضرر قیلور سه ده دیرل  
 و نفسلری حرامدن و ظلمدن هر نه بی مراد ایلر سه اتی ایشلرل بوطانقه به مباحیون  
 دیرلر که هر سنه بونلرک قتده مباح اولمش و بونلر کندی نفسلرینه حرامی  
 الضرورات تبیح المحظورات دیوب کندیلری خسته و مضطر حد ایلوب مباح  
 یلشدر **﴿ مثنوی ﴾** چون ز دش سبلی برآمدیک طراق \* گفت صوفی می  
 هی ای قوادعاق \* خواست صوفی تا دوسه مشتش زند \* سبلیت و ریشش  
 یکایک بر کند \* باز اندیشید از ضعف درا \* گفت اگر مشتی زخم کرد دفشا  
 چونکم اول بیمار اول صوفینک قفاسنه بر سه اوردی بر طراق کلدی یعنی انک  
 سه ایلله صوفینک قفاسنه اورمسندن بر صدا ظاهر اولدی صوفی اول بیمار دونوب  
 دیدی می می ای مامی کیدی قواد کیدی و عاق عاصی معناسنه در یعنی ای



عصیان ابدی قلیان آگاه اول نه ایلرسن دیدی اندنصکره صوفی هم استندیکه  
اول زنجوره برایکی یومرق اوره انک صفاتی و یقنی بر رفویره واکا ابدیکی سندن  
اوتری تادیب قیله و محکم ضرب اوره کبرو زنجورک ضمه سندن اندیشه ایلدی  
کندبسه دیدیکه اگر اکا یومرق اور رسم فنا اولور و فی الحال اولوب بکافصاص  
لازم کلور پس اکامشت اور مقصدن صبر قیلوب آتی دو کندن پرهیز ایلدی پس بورنجور  
سله زندن مراد کیم ایدیکنی پسان ایلکه شروع ایلوب پیوررل **﴿ مثنوی ﴾**  
خلق رنجوردق و بیچاره اند \* وز خدای دیوسیلی باره اند \* جله در ایلدای بی  
حرمان حربص \* در قفای هم کرجویان نقیص ( خلق دق رنجوری و بیچاره  
درل و دیوک خداعتدن سیلی باره درل دق حایه مشابه بر مضعف مر ضدر که  
عاقبت صاحبی هلاک ایلر باره بونده حربص معناسنه در یعنی بو خلق عالمک اکثری  
رنجور دق اولان کبی رنجورل وهم چاره سزلردر که مر ضلرینه چاره اولمقدن  
قالملر وصحت قلبیدن محروم اولملر درو شیطانک فکر و خدعه سندن بی کناهلرک  
قفاسنه سبلی اور مغه حربص لر در جله سی بی جرم اولنلرک ایلداسنه و بی کناه  
اولنلر جفا قتلغه حربص لر در بری برل نیک قفاسنده نقیص طلب ایلجیلر یعنی  
بری برل نیک ایدنجه عیب و نقصان استیجیلر در مثلاً بر فقیری کور سه لراتک  
قفاسنده دیرل بوخره پرست صوفیدر و پردرویشی کور سه ل بو کما چشم بردی  
ور ذیل کسدر دیرل وار دنجیه بو کونه طعنه اوررل کندی حالتده اوللر کونا  
کون جفال و ایدار فیلورل **﴿ مثنوی ﴾** ای زندی بی کناهارا قفا \* در قفای  
خود غمی بی جزا \* ای هو ارا طب خود پنداشنه \* بر ضعیفان صقع رابگه شته )  
ای بی کناهلر قفا اور بجی وای بی جرم اولنلر ادا و جفا ابر کور بجی سن کندی  
قفا کده جزایی کور مر سن یعنی سنک بر بی کناه اور دینک قفانک و ابر کور دینک  
ایدا و جفانک اکسهنده اولان جزاسنی کور مر سن و سکا اول ستم و جفادن اوتری  
نه عقاب اولسه کر کدر آتی بلر سن ای هوای نفسی کندبسه طب ظن ایلش غافل  
یعنی نفک مشتها و مقتضاسنی کندی درد نیک دفعنه علاج و شفا زعم ایلش  
جاهل و بو اجلدن ضعیفلر اوزره سله بی حوله ایلش ظالم و باطل **﴿ مثنوی ﴾**  
بر تو خندید آنکه گفت این دواست \* اوست کادم رابکندم رهنماست \*  
که خورید این دانه ای دو مستین \* بهر دار و ناک و ناخالدین ( سنک اوزرینه  
کولدی اول کسه که سکا بود و ادر دیدی یعنی سنی مسخر لغه آلدی و سنی استهزا  
قیلدی شول شیطانکه سکا مراد نفسی و مشتهای جسمی هر نه ایلسه و یرمک  
دوا در دیدی اول ایلش پرتلیسر که آدم علیه السلام حضرتلرینه جسته  
بغدادی بیکه بول کوسر بجیدر و صورت صلاحدن کلوب آدمه حوایه بویه

دیجیدر ای ابدی مستین بودانه بی دار و شفا سندن اوتری بیکر تاجنت ایچره سن  
ایکیز خالدر دن اوله سن مستین بیکر کمر یله اسم فاعلدر صیغه مفرد در  
معاونت طلب ابدی معناسنه شمعینک قحیله او قنور دیمی مناسبتدن قتی بعید در  
خالدین دالک کمر یله او قنور که خالک جمع مذکر سالدیر و بو یلر سوره اعرافک  
اولنلر قریب اولان بو آتله اشارت اولور حق تبارک و تعالی حضرتلری ایلنک  
آدم ایلر حوایه کلوب صورت صلاحدن اضلال و اغوا ایلدیکنی بو کونه حکایه  
پیوررل ( وقال ما نه یکمار یکما عن هذه الشجرة ) یعنی شیطان دیدی آدم و حوا  
علیهما السلام سزی نهی ایلدی ربکز شول شجره کندمدن ( الا ان تکونا  
ملکین ) مفعولله در علی تقدیر المضاف ای کراهه ان تکونا ملکین یعنی الاسرک  
ملک اولمکزی کراهندن اوتری نهی ایلدی ( او تکونا من الخالدين ) و یا خود  
ملک جسته خلود کز کراهتی ایچون نهی ایلدی محصل اکر بر سکز بو شجردن  
ملاشکه صفتیه متصف اولوب باغ جسته بخلد او اور سر ( وقاسمهما ) و آدمه  
حوایه شیطان قسم ایلدی مفاعله بایندن اولسی مبالغه ایچوندر ( انی لکما  
من الناصحين ) تحقیق این سره ناصح لر دیم دیدی **﴿ مثنوی ﴾** اوش اغزانید  
اور ادر قفا \* آر قفا واکشت وکشت این راجزا \* اوش اغزانید سخت ادر زلق \*  
ایک پست و دستگیرش بود حق ( اول شیطان اول آدمی اکافقا اور مقصد و سله  
چالقه طبر ندردی حتی جنت ملکندن سورلکه و بودار محنته کلکه سبب اولدی  
اما اول قفا کبر و دوندی و بو شیطانه جزا و سزا اولدی و معناده سله بی شیطانک  
قفاسنه آدم اوردی اگر چه اول شیطان اول آدمی طبر علقده قتی طبر ندردی  
ولیکن حق تعالی حضرتلری انک معین و ظهیر و دستگیر اولدی پس شیطانک  
آتی محکم طبر ندر سندن اکا ضرر اولوب بلکه نفع اولدی و معنیده ضرر شیطانه  
کادی **﴿ مثنوی ﴾** کوه بود آدم اکر بر مار شد \* کان تر بافت و بی اضرار شد )  
آدم علیه السلام حضرتلری فی المثل کوه ابدی اگر چه بر مار اولدی کان تر باقدر  
و اول بر مار اولسی اکا بی اضرار اولدی یعنی آدم علیه السلام حضرتلری وقار  
و سبکینه و تمکین و ثباته و علم و معرفته برجیل را سخ کبی ابدی اگر چه کناه  
و خطائله بر مار اولدیکه خطا و عصیان فی المثل مار کیدر ولیکن اول آدم تر باقی  
علم و معرفت معدنی ابدی انکچون خطا و عصیان اکا ضرر و برمدی نه کم حیه  
و دیمان طافه ضرر و یرمز **﴿ مثنوی ﴾** نو که تر باقی نداری ذره \* از خلاص خود  
چرا بی غره \* آن تو کل کو خلد لانه ترا \* و آن کرامت چون کلیمت از کجا \* تا ببرد نیفت  
اسمیل را \* ناگنی شهراه قهر نبل را ( سنکه بر ذره بر تر باقی طومر سن بودنی  
وجه در سنکه بر تر باقی طومر سن آدم پیغمبر علیه السلام نسبت ذره سن کندی



خلاص کردن همچون غره سن انك كې كوه برتر باق اول مكار وعافك حيله ومكرندن  
خلاص اولمچق من بن شيطانك مكرندن خلاصم ديمك ومغرو اولمق ندن اوزر بدر  
باخصوصكه سن كندى وجود كده علم ومعرفندن برذر قدر تر باق بطوبه سن  
وشيطان سنى زهر لكده اكاتوبه واثاثه برچاره ايتيه سن اكر سن دير سنكه بن  
حضرت حقه متوكلم اكر بنى ناره اتار سه ده راضى ام هر نيجه پيلور سه كندى اكا  
تقويض وتسليم ايلشم سكا حضرت خليل عليه السلام كې توكل ايلك قنى كه نمرود  
آنى ناره القابله كده حق تعالى به اولان كال توكلندن حضرت جبريل عليه السلام دن  
معاونت طلب ايلدى واول كرامت حضرت كايم الله عليه السلام كې سكاقتدن  
تا كم سنك تيغك اسمعيل عليه السلامى كسميه يوم مصرع بيت اولده واقع اولان  
حضرت خليل عليه السلامه كوره در تا كم قعر نيل شاهراه ايله سن يوم مصرع مصرع  
ثابته واقع اولان حضرت كايم عليه السلامه كوره در بو پيتلرده لف ونشر غير  
مرتب او اور وقدير كلام بويله ديمك اولور كه خليل عليه السلام آساسكا اول  
توكل ايلك قنى كه تا كم سنك تيغك اسمعيلك بوغازنى كسميه قصه سى مشهور در  
ونجه كره دخی مرور ايلشدر واول كرامت حضرت كايم الله عليه السلام كې  
سكاقتدن تاسن نيل دريا سنك قعرنى شاهراه ايلوب اتدن آسوده بكمه سن وفرعون  
تفك شرنندن سالم اوله سن وامان بوله سن چونكم سنده بوقوت وبو كرامت  
اوليه پس همچون مغرور اولور سن و كندىكي خلاص اولمش صانور سن  
مثنوى كرسعيدى از مناره اوقيد بادش اندر جامه افتاده رهيد \*  
چون يقينت نيست آن بخت اى حسن \* نوچرا بر باد دادى خويشتن \* اكر بر سعيد  
مناره دن دوشدى ايسه ياد انك جامه سته دوشدى وقور تلدى چونكم اول بخت  
سنك اى حسن يقينك بو قدر سن همچون كندىكي باده وردك بو پيتلر سوال مقدره  
جواب اولمق طريق اوزره هم مثل موقعنه واقع اولمشدر كه نه بعض مغرور  
بويله ديرلر كه عصيان انبيا عليهم السلام دن بيله صادر اولشدر ونجه سعادتن  
ظهوره كاشدر وانلره ضرر قيامشدر پس رب معصية ميمونه موجبه بعض  
معصيت ميمونه در بوايشلديكم معصيت هم بكاضرر و برهوب ميمونه اولور بويله  
دين عاصي به مثل طر يقيله جواب وروب پوررلر اكر فى المثل برسيد بر مناره دن اشغه  
دوشه فضايله وامر حقه بر محكم ياد انك جامه سته طولسه واول كسه هلاك اولوب  
خلاص اولسه بونادر الوقوعدر چونكم سكاى كوزل بويله بخت وطالع صاحبي  
اولمق يقين بو قدر ومن كندىكك خلاص اوله جغكي پلرسن پس همچون كندىكي  
باد هوايه و بررسن ومناره دن اشغه دوشور رسن طوتهلم كه حضرت آدم عليه  
السلام مناره دن دوشمش اكا ضرر اولوب نفع اولمش سن نه پيلور سنكه سكا دوشمش

ضرر اوليه ومعصيت زيان قتيبه مثنوى زين مناره صدهزاران  
همچو عباد \* مى فتادند و سر و سر ياد داد \* سر نكون افتاد كا ز زين منار \*  
مى نكرتو صدهزار اندر هزار \* بومناره دن صدهزاران قوم عاد قومی كې  
دوشديلر وسرى وسرى باده و پرديلر باد دادند تقديرنده اولورى فتادند بو كا  
دلات قیلور ومناره دن مراد سعادت مرتبه سى اولور يعنى بومناره كې اولان  
مرتبه سعادت دن عاد قومی كې صدهزاران قوم دوشديلر وسرلى وسرلى ياد  
هوايه و پرديلر وهلاك اولديلر بومناره كې اولان سعادت مرتبه سندن باشى آشفه  
دوشمشلره سن نظر ايله نيجه يوز يك قوم ايجره نيجه يوز يك واردر كه سعادت  
مرتبه سندن اسفل السافين اولان شقاوت زمينه دوشمشلردر و انده هلال اولمشلردر  
مثنوى نور سمناسى تبيداتى بقين \* شكر باها كو وميرور زهين \*  
برمساز از كاغد واز كه مير \* كه در آن سودايسى رقتست سر \* سن اى ناقص  
المعرفه اولان رسنبازاغى يقينا پلرسن اياقلىك شكر دن ايله و براوزره يورى رسنباز  
اينده اوبنان جانباز دیرلر اما بونده مراد انبيا عظام واولياء كرام اولور كه انلر  
طريقت اينده رسنبازلر وحقيقت يوانده جانبازلر در جانباز اولان كسه رسن اوزره  
كيف مايشاء كيدوب كلكه قادر در اما ركسه اكا تقليد ايله بدخی رسنبازلق ايدرم  
ديوب بلايقين كندىك صنعتى دكل ايكن برايه جيقوب اتده بورمكه قصد ايله  
برقاچ قدم كندىن اتدن دوشوب هلاك اولمق مقرر در پس اكا زمين اوزره دوز  
بوروبوب اول نعمت ك شكرنى بيلك اوليدر پس شول كسهلر كه مجرد انبيا عليهم  
السلام واوليائى عظامه تقليد ايتكله شهوات نفسانيه ومقتضيات جسمانيه ايلرنده  
بدخی بورورز ديوب مشتهى نفسانى ايندن برايه جيقفه قصد ايله اتده  
رسنبازلق ايتكله قادر اوله ميوب اتدن دوشمى وهلاك اولمى مقرر اولور چونكم  
نااهل سن رسن شهوت نفسانى اوزره بورومكه يقينا اقتدارك اوليه سار اس  
كې سن هم امر اولنديك اوزره زمين شريعتده بورى وعقل وروحك قدملر يك  
شكرنى ايله وحدك دن زياده تجاوز قيله كاغدن قناد قورق دوزمه وطاغدن  
اوجه زيرا اول سوداده چوقلق باش كمشدر يعنى ذنندن پروبالى اولان طوره  
تقليد وتشبيه ايدوب كندىكه كاغدن پروبال دوزوب بزبوكسك طاغدن اشغه  
اوجه كه بو اوچق سوداستده چوق باشلر كمش وچوق كسه ل تقليد ايله اوچق  
استد كده ترك سر ايتشدر پس محقق اولان انبيا عليهم السلام واوليائى عظامك  
عقلارى وفهملى قنادلى بررسنه واصلدر انلر هوايه پرواز ايلين طيور كيددر  
اكر بزبوكسك مرتبه دن كنديلر ين آسولر جناحين علم وعمل ايله پرواز ايدوب  
كنديلر بنى هلاك اولمق دن قورنارر و اشغه دوشمشلر هم اول جناحينه هلاك



مرتبه شدن خلاص اولوب نجات بولور اما ای نااهل سن انلره تقلید و تشبیه  
ایتمکله کاغد اوزره بازیان عیلمدن و عملدن مجازی و ماریتی چناحین دوزوب  
بر یوکک مرتبه دن کندی یکی شهوات نفسانی و مقتضای جسمانی اسفلته القی  
ایتنک اول عاریتی پرزله پرواز ایتمک و کندی یکی خلاص قیغه قادر اوله میوب لابد  
اسفل السافلینده کیدرسن و کندی یکی ضایع و هلاک ایدرسن اولی اولان بودر که  
همان بیوردقلری اوزره زمین شریعتده یور بوب پر بسته اولان پروبال عقلیه  
ایله هوا و هوس جانبیه پرواز ایتنک قصدندن حذر ایلیه سن پس اول صوفینک  
قصده سی مناسبتیه بوقدر معارفی بیوردقلرنه نصیره بنه اول صوفینک حالی بیان  
ایتمکله رجوع ایدوب بیوررل \* مشوی \* کرچه آن صوفی بر آتش شد زخشم \*  
لیک او بر عاقبت انداخت چشم ) اگرچه اول صوفی خشمیدن بر آتش اولدی ولیکن  
اول چشمی عاقبتیه آندی یعنی اگرچه اول مضروب اولان صوفی رنجورک اکا  
طبایحه اورم مسندن پر خشم اولدی و غضبه کادی و اول دخی اول رنجوره بر قاج  
مشت اورمق استندی ولیکن اول صوفی عاقبتیه نظر ایتدی و اول کارک خاتمده  
و نهایشنی تفکر قیلدی و نهایت امره ناظر اولدی \* مشوی \* اول صف  
بر کسی ماند بکام \* کونکیرد دانه بیند بند دام \* بنذا در چشم پایانین راد \*  
کنکه دارند تنی را از فساد ) صفک اولی کام ایله بر کسه اوزره قالور که اول دانه بی  
طوعیه دامک بندنی کوره یعنی مقام و مرتبه نیک اولی مراد ایله و دوات ایله شول  
بر کسه نیک اوزرینه باقی قالو و دایم اولور که اول کسه بر شینک همان اولنده اولان  
حظ ولذتی طوعیه بلکه انک نتیجه و عاقبتیه نظر ایلیه دانه دن مراد بونده هر شینک  
اولنده اولان حظ ولذت و دامدن مراد انک آخرنده اولان قید و محنت اولور پس  
هر کم صف اولده دانه بی کور میوب دامه نظر قیلسه و بر شینک اولنده اولان حظ  
ولذته باقیوب آخرنده اولان درد و محنته ناظر اولسه اول کسه اول صفده و آخر  
صفده مراد ایله اولور و دامه گرفتار اولمقدن قورتلوب آسوده قالور حبذا شول  
عاقل و کامل اولان کسه نیک ایکی پایان کور یجی کوزنه که اول ایکی کوزنی فساددن  
نگاه طوثرل یعنی نه کوزل و محبوبدر شول عاقل و کامل ایکی کوزلی که پایانین اوله  
و هر شینک عاقبت و خاتمده سنه نظر قیله و انک اول ایکی کوزی بدنی فساد و هلاکدن  
حفظ و حراست قیله و شر و ضرر دن اکا پاسان اوله ز \* مشوی \* آن زبایان  
دید اجد بود کو \* دید دوزخ راهم اینجا مو بو \* دید عرش و کرسی و جنات را \*  
نادریدا و پرده غفلات را ) اول پایانین اولان ایکی کوز حضرت اجد صلی الله  
علیه و سلم پایان کور مسندن ایدیکه او اجد علیه السلام دوزخی هم بونده مو بو  
کوردی آن لفظی بیت اولده اولان دو چشم پایانینه اشارت اولور کو که اول فطندن

مخففدر دید اجد افطنده مضاف اوقدور پایان دید پایانین معنائیه وصف ترکیبی  
اولور و تقدیری بویه دیمک اولور که حبذا شول راد و جواد اولان کسه نیک ایکی پایان  
کور یجی کوزلینه که اول ایکی پایانین اولان کوزل اجد علیه السلام حضرتلرینک  
پایان دیدندن اولدی و اول حضرتک نتیجه و غایت کور مسندن ظهوره کلدیکه  
اول حضرت علیه الصلوة و السلام بوعالمده دوزخ که کفر و انکارک و اعمال  
سینده نیک نتیجه و عمره سیدر مو بو کوردی و عاقبت کاره بودنیاده ایکن نظر ایر کوردی  
اول حضرت عرش و کرسی بی و جشملری بودنیاده ایکن کوردی تا کم اول حضرت  
علیه السلام غفلاتلر پرده سنی برندی و اول پایانینک واسطه سیله جاعت مسلیندن  
حجاب غفلاتی ازاله ایتدی \* مشوی \* کرهمی خواهی سلامت از ضرر \*  
چشم ز اول بند و پایانینکر \* تاعده هارایینی جله هست \* هسته ایشکری  
محسوس هست \* این بین باریکه هر کش عقل هست \* روز و شب در جست  
وجوی نیست ) اگر سن ای مؤمن و عاقل ضرر دن همیشه سلامت استر ایسنک  
کوزی هر شینک اولندن باغله آخرنه نظرایله چونکم سن اول بین اولمقدن گذر  
ایدوب آخر بین اوله سن حتی عدملری وار کوررسن سنلره محسوس هست نظر  
ایلمسن یعنی ضرر لر دن سلامت استر ایسنک کوزی هر شینک آخرنه و خاتمده سنه  
اقبالیه بوعبار ایله جله یوق و فانی اولان شیلری موجود کوره سنکه ( وان کل  
لما جمیع الدینا محضرون ) آیت کریمه سنک موجبیه هر شینکی که الان معدوم  
کور بنور اول الله قتنده موجود و حاضر در و بوعبار ایله هم حاله ست اوللره  
محسوس و آشکارا هست نظر ایلیه سن یعنی بوحالا موجود اولان شیلری آشکارا  
حسسه هست و دنی کوره سن اگر عاقبت بین اولمغه و معدومی موجود کورمه که  
وهنوز وجوده کلین شینی طلب قیغه قادر دکل ایسنک باری بونی کور که هر شول  
کسه نیکه عقلی واردر کجه و کوندز اول کسه نیستک جست و جوینده در یعنی  
هر عاقله نظر ایله کور که اول عاقل روز و شب معدوم اولان شینی طلب  
قیغه در \* مشوی \* در کدانی طالب جودی که نیست \* درد کانه طالب  
سودی که نیست \* در مزارع طالب دخلی که نیست \* در مغارس طالب  
نخلی که نیست \* در مدارس طالب علمی که نیست \* در صوامع طالب حلی که  
نیست ) مثلاً کدا لقد بر جودک طالبی کیم دکلرد دکانلرد بر سودک  
طالبی کیم دکلدر یعنی کدا لقد و دیلنجیلکده اولان کسه بهر حال بر جودک  
طالبیدر که اول جود عدهده و غیبده در پس اول کدا لقد اوللره معدوم  
اولان جودی طالب اولور کذلک هر دکانده او تور انلر آینه بر سودک طالبیدر  
اول سود عالم غیبده در حاضر اولمش و انک الله کلمه شد در مزرعه لده هر دخلک



طالب کیم دکلدر و مغر سارده بر نخلک طالب کیم دکلدر یعنی هر قدر اکجی و ارایه  
بهر حال مزرعده لده بر دخل و محصولک طالبیدر که اول دخل و محصول عدمه  
و عالم غیبده در پس اول اکجی غائب و معدوم اولان دخلی طالب اولش اولور  
و کذلک دیکمه دیکمه چک برارده خرما افغانجی استین کسسه طلب ایلر که اول  
خرما افغانجی هنوز دخی چکر دکن حاصل اولمش و ظهور کلمش اوله و مدرسه لده  
بر عک طالب کیم دکلدر و صومعه لده بر حاک طالب کیم دکلدر که مدرسه لده  
اولش شول بر عک طالبیدر که هنوز اول علم کنندی به حاصل اولمش و آتی بتامشدر  
کذلک صومعه لده اولش هم بر حاک و بر صفت حیدرک طالبیدر که هنوز اول  
صفت حیدر به اول کسه و اصل اولمش وافی کنندی به خلق و خوی قیامشدر  
اما که نیست لفظلری استفهام اولیوب معنی بویه اولسه هم جایز در هر شول کسه که  
عقلی وارد کد القده بر جودک طالبیدر که اول جود یوقدر و دکانلده اوتوران  
بر سودک طالبیدر که اول سود یوقدر یعنی اگر جود و اگر سود هنوز انلر و اصل  
اولمش غایبه در و کذلک زار علممز ارعه بر دخلک طالبیدر که اول دخل یوقدر  
و مغر سارده بر نخلک طالبی که اول نخل یوقدر مدرسه لده بر عک طالبی که اول علم  
یوقدر صومعه لده بر حاک طالبی که اول علم یوقدر یعنی بونلری طالب اوله  
مطلوبلری دخی حاضر اولمش و عالم غیبدن ظهور کلمش دیک اولور بونلری  
شارح مشوی اولش بر آخروجه اوزره تاویل ایللر اما نظر اولسه مناسبدن بعد کتشلردر  
محله مناسب اولان اصل معنی بودر شمع می حوم بویه دیر صاحب عقل اولان  
کسه سوالده بر جود و عطایه طالبیدر که اول جود و عطایه بوجهانده یوقدر و جان  
حالم می حوم دیر کد القده بر جود و مخایه طالبیدر که یوقدر یعنی که فقر و فساد  
بر جود و مخایه طالبیدر که اول جود و سخادر و کذلک فقر و فساد بختشایش  
و احسانلری یوقدر و همی و صوری جود و سخایله تقیدلری یوقدر و قس علی  
هذا سائر تعبیرانهم مشوی هسهارا سوی پشت افکنده اند \* نیستهارا  
طالبند و بنده اند \* زانکه کان و مخزن صنع خدا \* نیست غیر نیستی در انجلا  
یوقدر اقلار هستلری پشت جانینه بر افشلردر اکثر نه خنده دخی سوی پس واقع اولشدر  
یوقدر اوزره معنی موجود اولنلری آرد جانینه بر افشلردر دیک اولور بونلری  
طالبلر و بنده لدر یعنی بو ذکر اولان کسه لدر هر بریستی کور که موجود اولان  
شیلری آردلر نه براغوب معدوم اولان شیلرک طالبلری اولشدر در زرا که خدای  
تعالی صنعک مخزنی و معدنی انجلا ده نیستلکدن غیری دکلدر یعنی حق سبحانه  
و تعالی صنعک مخزنی و معدنی چونک انجلا ده و ظهورده یوقلدن غیری دکلدر  
بلکه آنک صنعک کارگاهی یوقلدن هر نه بی کتور رایسه مخزن عدمدن وجوده

و ظهوره کتورر بواجلیدن عاقل اولنلر موجود اولنلری قویوب موجود اولمین  
و ظهوره کلین شیلرک طالبی اولورر مشوی پیش ازین رمزی بگفتیم  
ازین \* این و آراتو یکی بین دومین \* گفته شد که هر صنعتگر که رست \* در صنعت  
جایگاه نیست جست \* بوندن مقدم یوقیلدن بر رمز دیمش ایدک بورمزی و اول  
مقدم دینلن رمزی سن بر کور ایکی کورمه که بونلرک حقیقی و مفهومی بر در نه کم  
مقدما دینلش اولدی که هر صنعتگر که بندی یعنی هر استاد اهل صنعت که بوعالده  
ظهور ایندی صنعتده نیست اولان جایگاهی طلب قیلدی یعنی هر استاد صنعتی  
ظهوره کتورر مکده یوقلق یرنی و محلی طالب اولدی مثلا مشوی جست  
بناموضعی ناساخته \* کشته و یران سقفها انداخته \* جست سفا کوزه \* کش آب  
نیست \* و آن در و کرخانه کش باب نیست \* وقت صیداندر عدم بدجله شان \*  
از عدم آنکه کر بزان جلله شان \* بنابر ناساخته موضع استندی اویله ناساخته  
موضع که و یران اولمش سفقری آتیش یعنی کور که معمار بدوزلش و یران اولمش  
و سفقری دوشمش موضع استر ناساختنی او یوقلقده و جوده کتورر و کذلک سقا هم  
بر کوزه استر که انده آب اولیه و اول در و کر بر خانه استر که آندیه باب اولیه پس بونلر  
نظر اولسه یوقلقی طالب اولور صید و قنده بونلرک جلله سی عدمه اولدی  
یعنی برشی و بر مراد صید ایلک و قنده بواسطه کور که جلله عدمه فالیدلر و طالب  
عدم اولدیلر اند نصکره بونلرک جلله سی عدمدن کر بزان اولدیلر یعنی هر نه بی  
عدمدن شکار قیلورلر ایکن عجبدر که اند نصکره نه عدمه بونلرک جلله سی قرار  
قیلدیلر مشوی چون امیدت لاست زو رهبر چیست \* با انیس طبع  
خود استیز چیست \* چون انیس طبع توان نیستیست \* از فنا نیست این رهبر  
چیست \* چونکم سنک امیدک لادر اول لادن رهبر ته در یعنی چونکم سنک امیدک  
و مطمح نظرک عدمدر پس اندن رهبر واجتباب ایلک نیچوندن عدم خود سنک  
انیس طبعکدر کنندی انیس طبعکله استیز و عنادندر کرک ایدیکه سنک انکله  
عناد قلیوب و ضد اولیوب الفت و انیت قیلدک چونکم اول یوقلق سنک طبعکله  
انیس و البقدر پس قادن و یوقدن بو رهبر ندر سنک انیس طبعک بو یوقلدن  
و طبیعتکه انیس اولان حالت ایله نیچون ضد اولور سن و عناد قیلور سن دیدکلری  
کلامی تفسیر و توضیح ایلکه شروع ابدوب یوررر مشوی کر انیس  
لانده ای جان بسر \* در کین لاجرای منظر \* زانکه داری جلله دل بر کنده \* شست  
دل در بحر لا افکنده \* پس کر بزان چیست از بحر مراد \* که بشتت صد هزاران  
صید داد \* بر سکا سن عدمه و یوقلقه بالطبع انیس والیفسن و عدم دخی سنک  
طبعکله مونسدر دیدک اگر سن ای جان سرله و طبعکله لایه و عدم و قنایه انیس دکل



ایست پس من لا و عدم کینده نیچون منتظر سن خود یوقلق بوسونده او نوروب  
عالم غیبیدن کلچکه منتظر اولوب امید طو ترسن زیر اهرنه بی که طو ترسن اندن  
کوکلی قورمش و قالدرمشن کوکل شستن بحر لایه و عدم دریاسنه برافشسن  
یعنی هر نه مالک اولد کسه اکا قلبک میل و محبتندن قلوب هنوز دخی ظهوره کلین  
مراده سنک قلبک میلی و تعلق آرتق در بوا اعتبار الیه سن موجود اولاندن کوکلی  
قورمش و معدوم و غائب اولنی آلفه و صید ایلکه کوکل قویوب منتظر اولمشن  
چونکم قضیه بویه در پس بحر مراددن قاجق ندر که اول بحر مراد سنک ششکه  
صد هزاران صید و یردی بحر مراددن مراد بحر لادر یعنی یوقلق دریاسه بدر  
و خلاصه کلام یوق بحر یک نفس الامر ده نظر اولسه مراد ریاسیدر که بوقدر  
آرزو و مراد اول یوقلق جانتندن طبعه و روحه کلوب و اصل اولقده در چونکم  
شان بویه در پس شول مراد و مقصود بحری اولان عدمدن فرار ایلک نیچوندر که  
اول بحر عدم سنک قلبک شسته صوری و معنوی بوقدر صید و شکارل و یردی  
وسکا بوقدر مرادری و مقصودری ابر کوردی عدمدن مراد بونده عدم اضافیدر  
یعنی عالم باطن و عالم لامکان و عالم غیبدر که عین وجوددر مطلق عدمکه بوقادر  
اول مراد دکلدر که مطلق عدم عدمدر و متمدر بوجازی اولان وجوده و عالم  
ظاهره کوره اول وجود حقیقی و عالم باطنی اولد یعنی اضافه اعدام تعیر اولور  
والا اگر حقیقت کاره و نفس الامر نظر اولسه بوعالم ظاهر من وجه عدم و اول  
عالم باطن عین وجوددر و بوجاز اول حقیقتدر و مرک بوجود مجازی و برک اول  
وجود حقیقتدر لاید بوجود صوری و مجازینک فاسی اول وجود حقیقتک  
وصوله و لقاسنه سبب اولور **مثوی** ازچه نام برکرا کردی نومرک  
**جادوی بین که نمودت مرک برک** هر دو چشم بست سحر صفتش **تا که جازاد رجه**  
**آمد رغبتش** برک نامنی سن نیچون مرک ایلرسن جادولکی کور که سکاری مرک  
کوستردی سنک هر ایکی کوز یکی انک صنعتک سحری باغلدی تا که اول جانک  
ایله چاهه رغبتی کلدی یعنی موت و فنا که حقیقتده قوت و قوت روحدر شوا اعتبار  
ایله که روح کلدی اصلنی بولور و آلام شداید دنیو به دن و محنت و مشقت طبعه به دن  
آزاد اولور بوا اعتبار له مؤمنه تحفه اولور و حق تعالینک لقاسنه و سبله اولور پس  
سن بوقدر خصائل و فضائل جامع اولان برک نامنی نیچون مرک قویوب اندن  
بومر تبه نفرت ایلرسن حق تعالینک مکرنی کور که سکافی الحقیقه برک اولنی مرک  
کوستردی و شیطان و نفس و هوای طبیعت هم اول مکره تقویت ایدوب موتی  
تحفه ایکن مکروه و منفور کوستر مکه سبب اولدیلر اول صانعک صنعتک مکر  
سنک ظاهر و باطنک کوزلنی باغلدی تا که جانک میلی و رغبتی چاهه دنیا به کلدی بوزندان

طبیعت اول سنک جانک میل و رغبت قیلدی اگر صانع الهی و مکرر بانی سنک ظاهر  
و باطنک کوزلنی باغلیدی و موتی سنک طبعه مکروه و منفور ایلیدی سنک  
جانک بوجا دنیا به میل و رغبت قیلریدی و بوزند ان طبیعته تعلق ایلریدی  
بومر ایدیکه سنک جانک بوجا دنیا به اصلا میل و رغبت قیلیدی **مثوی**  
در خیال اوزمکر کردگار **جمله صحرا فوق چه زهرست و مار** لاجرم چاهه را  
پناهی ساخت **تا که مرک اورا بچاه انداخت** آنچه کفتم از غلطهات  
ای عزیز **هم برین بشویدم عطار نیز** اول جانک خیالنده مکر کرد کار دن فوق  
چاه واقع اولان صحرائک جمله سی زهر در و مار در لاجرم چاهی اول چاهه بر پناه  
دوزمشدر تا که مرک اول جانی چاهه آتشدر اول نسته بی که ای عزیز سنک  
غلطلر کدن دیدم هم شیخ عطار قدس سره العزیز حضرتلرینک نفس شریفی  
دخی بونک اوزرینه ایشیت یعنی اول سنک جانک خیالنده و ظنده حق تعالینک  
مکرندن اولان اولدر که بوطیعت قیوسنک فوقنده اولان عالم ارواح صحرائسنک  
جمله سی و دشت آخرتک جمعیسی زهر و قهر و مار و کزده لایه بوجا طبعه به دن  
چاقوب صحرای عالم ارواحه و اصل اولدنده آتی اول زهرلر و مارلر آزرده قبله  
لاجرم خیالنده بویه اول عالمه سوءظن اولد یعنی سیدن بوجا طبیعتی کند و سینه  
بر ملجا و ماوی دوزمشدر تا که مری زشت و قبیح کوروب مرک آتی چاهه طبیعتنه  
آتشدر انکیچون اول چاهه طبیعتی کندینه مکر و ممکن ایتشد چاهه ایکن خبری  
یوق کندینه چاهه صانور و الحاصل اول نسته که سنک غلطلر کدن بزیدک  
ای عزیز هم بوسنک غلط کور مکاک اوزره و بزم سنک غلط کور مکاکندن غلط  
ایلدیکه سوبلدیکم کلام اوزره شیخ عطار حضرتلرینک پیوردقلری کلامی  
دخی استماع ایله که فریدالدین عطار حضرتلری بو حکایتی بر آخر اوزره نظمه  
کتورمشلردر بونده دخی مؤبداعلی هذا المعنی مثوی بحر نه نظمه کتور لدی

**قصه سلطان محمود و غلام هندو**

**مثوی** رجه الله علیه گفته است **ذکر شه محمود غازی گفته است** کزغزای  
هندیش آن هم **در غنیمت او فتادش یک غلام** پس خلیفهش کرد و بر تختش نشاند  
بر سه بکر بدش و فرزند خواند **طول و عرض و وصف قصه توبتو** در کلام  
آن بزرگ دین بچو **شیخ عطار علیه رجه الغفار حضرتلری کتابلرندن مصیبت**  
نامه نام کتایده دیمدر غازی اولان شاه محمود کذرد کرنی دلمشدر یعنی انک  
حکایه سنی کتایده کتابلرندن اول کتایده اوتوزنجی مقالنه نک آخرنده بویه ذکر  
قیاسدر که هند غزاسنده اول همایک او کتایده غنیمندن بر غلام دوشدی هند اقلینه



ملوك اسلاميه دن ابتدا غزا ايلين شاه محمود خضر تلي اولاشد چونكم ديار  
هند غزا ايلدي غنيمته ائك حضورته بر غلام هندی واقع اولدي پس اول شاه  
همام اول غلامی کتوروب کندی دیارنده خایفه ایلدی و تخت اوزره آتی نصب  
قیلدی سپاه اوزره آتی کزیده ایلدی واکافر زند او قودی یعنی اوغل دیدی  
بوقصه نك و صفی و طول و عرضی قات قات اول دین اولوسنك کلامندن استه  
وانك کلامنده بوقصه بالتیم تحقیق وتفصیل اولمشدر ﴿ مشوی ﴾ حاصل  
آن کودك برین تخت انظار ﴿ شسته پهاوی قباد شهر بار ﴾ کر به کردی ایشک می  
راندی بسوز ﴿ گفت شه اورا که ای پیروز روز ﴾ از چه کر بی دولت شدنا آواز ﴿  
فوق املائی قرین شهر بار ﴾ تو برین تخت ووزیران و سپاه ﴿ پیش تخت صف  
زده چون نجم و ماه ﴾ حاصل کلام و قصه اول کودك هند بونخت اطیف اوزره  
شهر بار اولان قبادك پهلوسنده اوتورمش قباد عجم شاهلرندن بر شاهك اسیدر  
ایکن بونده مطلق شاه دیمك معنای مراد اولور نضار نضار دندر نونك ضعی  
و قحبه او قنق دخی جائزدر نضارت طراوت و بهجت و لطافت منالینه استه حال  
اولور والتولی معنایهم استعاره قیلور بونده التولی دیکه جائزدر و اطیف  
واحسن دیمك هم جائزدر یعنی حاصل کلام اولدر که اول غلام اول شهر بار  
اولان قبادك قنده اول تخت زرین اوزره اوتورمش کر به ایلدی و حرارته  
وسوز ایله کوزلرندن اشك چشمنی سورردی و کوز یاشلرین آفیدوب آه ایلدی  
پادشاه اول غلامه دیدی ای پیروز روز پیروز روز کونی ظفر او و طالعی سعادتاو  
معنایهم در زیر کاه اولور که روزی طالع معنایهم استعمال ایدر یعنی پادشاه  
اول غلامه دیدی ای طالعی سعادتاو غلامندن آغلسن دولت سکانا کواری  
اولدی املاک فوقه سن قرین شهر یار سن نا کواری سکمیچی و هضم اولمچی  
معنایهم در املاک ملکات جمعیدر اکا متصل اولان یا خطاب ایچوندری یعنی ای غلام  
نه سیدن آغلسن بویله دولت سکانا سکمدی و هضم اولدیمی سن ملکک فوقه  
شهر بارک قرین و صاحبسن سن بونخت زرین اوزره و وزیر و سپاه سنك  
تختک او کنده نجم و ماه کی صف اورمشدر و سکا فرشو بوقدر خدم و خشم  
ال قوشوب دورمشدر پس بویله عزت و دولته ایکن آغله سبب دیر دیدی  
﴿ مشوی ﴾ گفت کودك کر به ام زانست زار ﴿ که مرامادر در آر شهر  
و دیار ﴾ از نوم تهدید کردی هر زمان ﴿ بیخت در دست محمودارسلان ﴾ پس  
پدر مرامادر رادر جواب ﴿ جنك کردی کین چه خشمست و عذاب ﴾ می نیایی  
هیچ نفرین دکر ﴿ زینچین نفرین مهلاک سهلتر ﴾ سخت بی رحمی عجب سنگین  
دل ﴿ که بصد شمشیر اوزاقانلی ﴾ چونکم اول کودك سعادت قرین شاه کزیدن

بولکلامی اشدی اکا جواب و بروب اشدی ای شاه قباد بنم زار لاله کر به یادم و فر  
اندن اوتیردیر که بنی مادرم اول شهرده و اول دیارده یعنی هند دیارنده ساکن ایکن  
هر زمان سندن بکانه دید ایلدی و سنی محمود ارسلانک الله کورهیم دیوسو کوب  
سویلریدی یعنی هر زمانکه مادرم بکافاقوب غضب ایلیدی سنکله بنی قورقودردی  
و بکایدعا ایلید سنی ارسلان کی اولان شاه محمودک پنجه منده کورهیم دیو بدعا  
قیلوردی پس پدرم مادرمه جواب و بر مکده جنك ایلدی بویله دیوای زن بونه  
خشم و نه عذابدر یعنی چونکم بنم مادرم بکابو کونه سو کوب نفرین ایلیدی  
پس بنم بابام آتی اشد کده اول مادرمه بویله جواب و بروب دیردی و جنك  
ایلردی که ای خانون کندی جکر کوشک اولان اوغلو که بونه خشم و نه عذابدر که  
بومرتبه سن اکا نفرین و بدعا ایلید سن هیچ بوندن غیری نفرین بوله مر میسن  
بونک کی مهلاک اولان نفریندن سهلتر یعنی ای مر حسن بونک کی برمهلاک  
سو کشدن و نفرین ایلیدن سهلتر غیری نفرین ایکن بوله مر میسن که حتی  
اوغلو که انکله سو که سن و بویله دیمک ن غیری نفرین ایلید سن ای عورت حتی  
بی رحمن و عجب طاش کورکلاوسن که بوز شمشیر ایله سن اول فرزندکی قاتلسن که  
اوغلو که سنی شاه محمود الله کورهیم دیمک بوز شمشیر ایله آتی قتل ایکن کیدردیدی  
﴿ مشوی ﴾ من زکفت هر دو حیران کشتی ﴿ در دل افنادی مرا بیم و غمی ﴾  
ناچه دوزخ خوست محمودای عجب ﴿ که مثل کشتت در ویل و کرب ﴾ من همی  
رزیدی از بیم تو ﴿ خافل از اکرام و از تعظیم تو ﴾ مادرم کونا بینداین زمان ﴿  
مر مرا بر تخت ای شاه جهان ﴾ بن ایسم هر ایکسنك سوزندن حیران اولوردم و پدر  
و مادرمک بو کونه تهدید و تخویفندن سندن نفرت قیلوردم بنم کوکله برغم  
و قورقو دوشردی بویله دیو که نای عجب سلطان محمود نه دوزخ خویدر و زشت  
رویدر که اول و یلده و کر بده مثل اولشد ر یعنی کر بتلرده و بلا و سختلرده اول  
سلطان محمود بو کونه مثل قیلشد هر بار که پدرم سنك مذمتکه متعلق اولان  
اول سوزلی کوش ایلیدیم بن سنك خوفکدن دزر و مضطرب اولوردم سنك  
اگر امکدن و تعظیمکدن خافل ایدم سنك بو کونه اکرام و تعظیمکی بیلدیکمدن جاهل  
ایدم بوزمانده بنم مادرم حتی تابی ای شاه جهان بونخت زرین اوزره کوره و بنم  
بو واصل اولدیم دولت و سعاده نظر ابر کوره پس اولردن اول اولمکی و فقر  
حقیقی مرتبه سن بولمکی سلطان محمود کی بیل حد دانشنده کمال فقر و فنا عظیم  
سلطنتدر اما طبیعت اندن عقلی قورقودر نه کم بومعنايه اشارت ایدوب بوقصه دن  
حصه نه اولدیفنی بیان پیورر ﴿ مشوی ﴾ فقر آن محمودست ای بی صفت ﴿  
طبع از و دایم همی ترساندت ﴾ کر بدائی رحم این محمودراد ﴿ خوش یلوی



عاقبت محمود یاد \* فقر آن محمود است ای بیم دل \* که شوزان مادر طبع مضل  
ای ستمگر فقر اول سنگ محمود کدر طبع اندن سنی همیشه قور قور فقر در فقر در مراد  
بونده ملک کور مکدن کندوی بی بری قیاق و اولز دن اول اولک و فسا اندر فسا  
اولقدر یعنی ای و ستمگر و غنا سر اولان کسه فقر حقیقی که بخود وی وجود  
اولی و افشای وجود مجازی قطقدر اول سنگ محمود کدر ولیکن مادر طبع ملک اول  
فقر معنوی بدن سنی همیشه قور قور و صنین بی وجود اولغه قریب اوله که انک  
پنجه سنده محمود قانی اولور سن دیو تخویف ایلر اما بو کریم وجود اولان فقر محمودی  
بیایدک و انک عظام شانه عالم اولیدک خوش دیردک عاقبت فقر محمود اولسون و جام  
بو فقر محمود همیشه مقارنت و مصاحبت قیاسون ای قور قور کوکاو فقر معنوی  
اول سنگ سلطان محمود کدر که اول سنی عالیقدر و صاحب صدر قیادی اول مضل  
اولان طبع ملک مادر ندن اول محمود اولان فقر ک مذمت و قدحی اشته و انک تخویف  
و تهدیدنه قوای طوئوب اول فقر محمودی مذموم و معیوب زعم ایتمه که سلطنت  
ایدیه انک مقارنذله بو انور و دولت سرمدیه اکا و اصل اولغه اله کاور چونکم اکا  
و اصل اوله سن طبیعت مادر ینک سنی اندن قور قور معنی مجرد کذب صریح اولدیفنی  
مشاهده قبلور سن \* مشوی \* چون شکار فقر کردی یوبین \* همچو کودک  
اشک باری بوم دین \* چونکم سن فقری شکار ایلنه سن یقین بودر که کودک هندی  
کبی بوم دینده کوز باشی یاغدر رسن بووجه اوزره کردی کاف عربی ایلله اوقنور  
اما کاف فارسی ایلله اوقنوب شوی معنایه اولانی دخی جازدر بو تقدیر اوزره معنی  
چونکم سن فقره شکار اوله سن یقین بودر که قیامت کوننده اول کودک کبی کال  
سرور کدن کوز باشی یاغدر رسن و اول فقر معنوی ینک سکاور دینی عزت و شرفی  
اول کون مشاهده قبلدقد مادر طبیعت انک حقه اولان کذب و افترا سنی پیلور سن  
\* مشوی \* کرچه اندر پرورش تن مادر ست \* لیک از صد دشت دشت ستمگر ست \*  
تن چوشد بیمار دار وجوت کرد \* و ر قوی شد مر ترا طغوت کرد \* اگرچه پرورش  
ایجره تن مادر در ولیکن یوز دشت دشت دشت تر در تن چونکم بیمار اولدی سنی دارو  
چو ایلدی و اگر قوی اولدی ایسه تحقیقا سنی طغوت ایلدی طغوت اگرچه صحنه  
و هوایه و شیطان دینور اما بونده با شیطان دیک معنایه اولور و یاخود مبالغه ایلله  
طغیان ایدیچی معنایه اولور یعنی اگرچه بوسنک تنک روحکه پرورش قلعده  
و اکا مر بی اولقد مادر کبی مشقدر ولیکن یوز دشت دشت زیاد سکادر زرا  
سنی دولت ایدیه و سعادت سرمدیه دن منع ایلر و فقر معنوی بدن سنی قور قور  
الحاصل اکانه سقامت یاردر و نه صحت و نه نعمت یاردر زرا اگر آنی ریاضته براقسک  
خسته و بیمار اوله سنی علاج و دوا استیجی ایلر و اگر نعمت و راحت مشغول

ایسک قوی اولدقد و قدرت بوالدقد سنی شیطان ایلر تا کم عامی اولوب طغیان  
قیلور سن و خرد و سرکش اولور سن \* مشوی \* چون زره دان این تن  
پر حیف را \* نی شتا را شاید و نه صیف را \* بو پر حیف اولان تنی زره کبی پیل  
نه شتابه لایق اولور و نه صیفه یعنی بو پر ظلم و پر ستم اولان بدنی فی المثل پر حربه  
آلت ایچون دوزلش زره کبی پیل که زرهی قیشت کیسک برودتی دفع ایلز و یازن  
کیسک حرارتی هم دفع ایلز بس زره نه صیفه و نه شتابه برآمدیغی کبی بو تن پر حیف  
دخی نه بیمارغه برار و نه صحت برار اگر صحت و نعمت غالب اولسه سکابر یوزدن ضرر  
و برر و اگر محنت و سقامت غالب اولسه هم بر جانیدن دخی سکالام واضطراب  
ایر کورر همان بونی شیطانله و هوایله محاربه ایلکدن اوزری مکر بر آلت انخاساز  
ایدوب بلا و جفایه صبر و تحمل ایلکده اوله سن \* مشوی \* یار بدنی کوست  
بهر صبر را \* که کشاید صبر کردن صدر را \* یار بد صبردن اوزری نیکودر زرا  
صبر ایتک صدری آجر یعنی بو تن که یار بد مثابه سنده در انک مرادنی و یرمکه  
وانک هوا سنه اولدقد صبر ایتک اولیدر زرا نغسه مخالفت قیلقد صبر ایتک  
قایی کشاده قبلر و صدره انشراح و سلامت و برر انکیچون الصبر مفتاح الفرج  
پوراشدر \* مشوی \* صبره باشب منور داردش \* صبر کل باخار اذفر داردش \*  
صبر شیر اندر میان فرث و خون \* کرداورا ناعش ابن البون \* صبر جله انبیا  
بامکران \* کردشان خاص حق و صاحب قران \* ماعک ظلمات شبه صبر ایلدی  
آنی منور طور پس هر کم ظلمت شب محنته و تاریک مشقت و ریاضته صبر  
و تحمل ایلله انک روحی ماه کبی انور اولور کلک جفای خار صبر ایلدی آنی اذفر  
طور اذفر زیاده قوفا و دیکدر بس برکسه دخی خار شتابه سنده اولان جفا و آزاره  
صبر و تحمل قیسه اول کسه کل کبی زیاده خوش بوی اولور و صبر آنی نازه  
خوی و اطیغ روی قیلور سودک فرله خون پینده صبر ایلدی آنی ابن ابونک  
ناعشی ایلدی ابن ابون شول دوه کوچکنه دیرل که ایکی باشی تمام ایدوب اوچجی  
باشنه کیره ناعش رافع معنایه در فرث بغرسق ایجره اولان نجاسته دیرل و مصرع  
اول سوره نحلده اولان بو آیت کریمه به اشارت اولور (قال الله تعالی وانکم  
فی الانعام لعمره نسفیکم ممافی بطونه من بین فرث و دم لبناخالصا سالفا لیسارین)  
بو آیت کریمه تفسیری ولینک فرث و دم میانشده ظهوره کلینک تحقیقی جلد  
ناینک اولنده واقع اولان یتلرک شرحنده مرور ایلشد رانده طلب اوله و بونده  
معنی شبرک نجاستله فان مایشده نیجه زمان صبر قیسی و بویاکیسک جفا و اذاسته  
تحمل ایلدی آنی ابن ابونی رفع ایدیچی ایلدی بلکه هر طعناک جسدنی قائم قیایچی  
ومشی و حرکت قوت بولیچی ایلدی جله انبیا علیهم السلام منکرله صبر ایلدی



یعنی انبیای عظامك جمله سی منكر لك طعن وانكار نه وجها و آزار نه صبر ایلری  
انلری خاص حق و صاحب قران ایلدی یعنی بونلرك جفا و آزار نه صبر و تحمل  
ایلمی خاص حق اوللر نه سبب و علامت اولدی بوجهانده انلری اول صبر صاحب  
قران وزیده اکوان ایلدی **مثنوی** هر کراینی یکی جامه درست \* دانکه  
اواز ایکسب و صبر جست \* هر کرایدی برهنه و بی نوا \* هست روی صبری  
اوان کوا \* هر که مستوحش بود بر غصه جان \* کرده باشد بادغای افزان \* مثلا  
هر کیم ایچون بر درست جامه کوره سن پیل که اول کسه اول جامه بی کسبه  
و بر کاره صبر ایتمکله استدی یعنی هر کیم که لباسی درست و نو و پاکیزه کوره سن  
یونی تحقیق بلکه اول کسه آتی بهر حال یا کسبه و یا لک حصوله سبب اولان  
کاره صبر ایتمکله آتی اله کتوردی و هر کیم که برهنه و بی نوا کوره سن و لباسدن  
عاری و قدرندن و رزقندن پری کوره سن اول کسه نك عربان اولسی و محتاج قالمسی  
انك کسب و کاره صبر ایلمکله شاهد اولور و انك صبر سزافته اول اثر  
دلالت قیاور هر شول کسه که بر غصه جان مستوحش اوله پیل که بردغایه افزان  
ایلمش و یا خود دغالفله اوافتران ایلمش اولور دغافله به درلر اکامصل اولان  
یا اگر وحدت ایچون اولور سه بردغایه دیمک اولور نسبت ایچون اولوب بردغایه  
منسوب حیل کارایله افزان ایلمشدر دیمک دخی جائزدر و مصدر به اولوب دغالفله  
افتران ایلمشدر دیمک دخی جائزدر مستوحش بونده حانك قحبه اسم مفعول  
صیغه سی اوزره اوفتمق محله مناسبدر یعنی هر شول کسه که اندن وحشت اولمش  
و نفرت قیلمش جانی بر غصه بر کسه اوله اول کسه پیل که بردغایله افزان ایلمشدر  
اگر بر کونه حیل و خدعه ایله افزان ایلمیدی عاقل اوللر اندن نیچون استیجاش  
ایدرلدی و اول نیچون مستوحش اولوب منفور اولوردی **مثنوی** صبر  
اگر کردی زالف بی وفا \* از فراق او نخوردی این قفا \* خوی باحق ساحتی چون  
انکین \* بالین که لاحب الافلین \* اگر اول جانی بر غصه اولان کسه بی وفایک  
الفتندن صبر ایلمیدی انك فراقندن بوقفای بی مزی خوی حضرت حقله دوزردی  
انکین ابن اله خوی دوزدیک کی بوبله دیو که بن آفل اوللری سو مزم بوجه  
اوزره کردیده و نخوردیده و ساختیده اولان یار حکایت ایچون اولور و کردی  
و خوردی و ساختنک فاعلاری بیت اولده واقع اولان بر غصه جان اولور و توضیح  
معنی اول جانی بر غصه اولان مستوحش و قرین دغا اگر وفا سر اولان یارک  
و کار و کردارک الفتندن و مقارنندن صبر ایلمیدی انك آیر یلقندن و جدالفتندن  
بوطبانجه بی مزی جانم نه عجب بر غصه و بر غم اولدی دیمزدی بلکه عمل ابن اله  
خوی دوز و ب آشدیغی کی اول دخی حضرت حقله خوی دوزیدی و زائل

و بی وفا اولان شیلری بن سو مزم دیوب غیری ترك ایلمیدی اما کردی و خوردی  
و ساختیده یار خطیب ایچون اولق هم وجه در که ایکی بیتدنصکره واقع اولان  
اوچنجی بیت هم بومعنایه دلالت قیاور و هم یارک خطیب ایچون اولسته قرینه  
اولور و یار خطیب ایچون اولدیغی اوزره معنی ای بی وفا اولان دنیاه و بی ثبات  
اولان اشباه مائل اولان والفت و محبت قیلان کسه اگر سن بی وفا اولان شیک  
الفتندن صبر ایلمدیک انك فراقندن و جدالفتندن بوطبانجه بی مزی انکین ابن اله  
خوی دوزدیک کی حضرت حقله خوی دوزردک و غیری شیلر حقله بن آفل  
اوللری سو مزم دیردک نشه کم حضرت ابراهیم (لاحب الافلین) دیدی  
و بو آیتک تفسیری بر قاج محله مرور ایلدی جمله دن جلد اولده اوایله قریب  
وزیر حکایه سنده مرور ایلدی انده طاب اولده **مثنوی** لاجرم تنها تنهاندی  
همچنان \* کاشی مانده راه از کاروان \* چون ز بی صبری قرین غیر شد \*  
در فراقش بر غم و بی خیر شد \* لاجرم بر غصه جان تنها قالمیدی انجیلین که بولده  
کارواندن بر آتش قالمش چونکم صبر سر لقندن غیره قرین اولدی انك فراقنده بر غم  
و بی خیر اولدی اگر نمائیده اولان یا خطیب ایچون اولور سه بویتمده واقع اولان  
شدا فظلمنده هم یار خطیب مقدر اولوب غیر شدی و بی خیر شدی تقدیرنده اولور  
بو تقدیر اوزره معنی ای مائل دنیا و مافیها لاجرم تنها قالمیدیک انجیلین که کارواندن  
بر آتش قالمش اولدی چونکم صبر سر لقندن قرین غیر اولدک و بی وفا اولان شیک  
مصاحبت و مقارنت قیلدک انك فراقندن بر غم و بی خیر اولدک و بواجلمدن غم  
و غصه ایله طولدک **مثنوی** صحبت چون هست زرده دهی \* پیش  
خان چون امانت می نهی \* ای مؤمن عاقل سنک صحبت چونکم زرده دهی  
کیبد رخایک او کسده آتی نیچون امانت قورسن زرده دهی زرخالص دیمکرد  
و خایندن مراد بونده تن شهوانی و اهل دنیا و اهل هوا اولور یعنی ای عاقل اولان  
کسه سنک مصاحبت و مقارنتک چونکم معصیده زرخالص کی عزیز و شریفدر  
آتی خان اولان تن شهوانی او کسده و دولت دنیوی و هوای نفسانی و اهل دنیا  
و اهل هوا و احزاب شیاطین اولان خایلرو بیوفالر قتلزنده نیچون امانت قورسن  
بو صحبتک قدرتی بونلر نه بیاورلر و بونلر بوامانتی نیجه صیانت قیاورلر بلکه  
اضاعت قلعی مقرر در **مثنوی** خوی باوکن کاماتهای تو \* ایمن آید  
از اقول و از عنو \* خوی باو ان که خورا آفرید \* خو بهای انبیا پرورد \*  
خوی انکله ایله که سنک اما نلرک افولدن و عتودن ایمن کله افول غروب و زوال  
معناسه اولور عتو تجاوز ایلمکله دینور بونده خیانت معناسی مراد اولور یعنی  
خوی و الفتی اول حافظ و ناصر اولان خدای تعالی ایله ایله که سنک اگر صحبتک



واكر صحتك واكر جاك واكر ايمانك اما تلى ايمانك غروب وزوالدن و خاتملك  
 خيانتدن خوي و انبى اول امين و حفيظ اولان حضرت خدا اليه ايه كه خويلى  
 خلق ايلدى انبىاي عظامك خويلى بسايدى يعنى الفت و انبىاي اول خويلى  
 خلق ايلدى خالق اليه ايه كه انبىاي عظامك اخلافتى تر بيه ايدوب كاله اير كوردى  
 و هر بى كندى اخلاقيله مخلق اولق مرتبه سته و اصل ايلدى حتى بوجه دن  
 كندى حبيبتى خلق عظيم صاحبي ايلوب (وانك لعلى خلق عظيم) ديمكله اول  
 حضرت خطاب ايدوب و اول حضرت عليه السلام دى ريسنك كنوبه اولان  
 تا دىني مشاهده ايدوب (ادبى ربي فاحسن ادبى) يوردى \* مثنوى \*  
 بره بدهي ربه بازت دهد \* پرورنده هر صفت خود رب بود \* بره پيش كرك  
 امانت مى نهى \* كرك و يوسف را مفرما هم مى \* كرك اكر باو نمايد و بهى \*  
 هين مكن باور كه نايد زو بهى (اكر سن اول كريم و غنى اولان خدايه بره  
 و ريسك اول سكا كبر و سوري و بر هر صفتك پرورنده سى خود رب اولور و بهى  
 سن هر نه شبي كه حق تعالى حضرت تلىك بولنده بذل قيله سن اول سكا انك مقابله سنده  
 اضماف مضاعف اجر و بر هر صفتى بسليبي و هر حالتى و خصصلى كاله  
 اير كوريجي رب العالمين اولان پادشاهدر كه هر شبي آنافا تا ز بيه ايله كاله  
 اير كوريجي امانت امانت اول امين و حفيظ اولان خدايه اكر صحتكى و اكر الفت  
 و انبىاي امانت قوم بوب قوز و بى قورد او كنده امانت قورسك كه انسانك  
 صحتى و صحتى و سار صفت و خصصلى فى المثل قوزى كيدر و نفس و شيطان  
 و اصحاب نفس و احزاب شيطان فى المثل ذباب كيدر سن كتور رسن قوزى كبي  
 اولان صحتكى و الفت و انبىاي امانت قوم بوب شريف و اطيف اولان حالت  
 و خصصلى بونلك او كنده امانت قور سن صفتين صفتين زنهار قورده و يوسف  
 همراهك يورمه زيرا قورد يوسف همراه اولوب اكا ضرر و زيان ايرشدر پس  
 هر نه حالت شريفه بى كه كرك طبيعت اولان كسلك قورده امانت قوم به سن يوسف  
 عليه السلام ايله قوردى همراه قياق كبي و خان و حدود اولنلك قورده بر شريف  
 شبي و ديت قومى كبي اولور پس ضرر و زيان امانت اولنلك اكر كرك طبيعت  
 اولان كسك سكار و ياهاق كوستره آكا اول اعتماد ايلكه اندن بهلاك كلز يعنى  
 بر كنه نك خوي و درونى قورد كبي اوله و بحسب الصورة سكا دلك و لملك و جابلوسى  
 قياق اظهار قيله اكا اعتماد و تصديق ايله كه درونى قورد كبي اولان و اخلاق  
 جوانيه ايله طوان نفس اماره صاحبندن ابولك و خير قياق كلز بلكه انك  
 تعالى سكا بهر حال بر ضرر و زيان ايرشدر مكن اوتورى اوور \* مثنوى \*  
 جاهل اربا نونايه همدى \* عاقبت زحمت زنداز جاعلى \* اود و آلت دارد و خنى بود \*

فعل هر دو بيكمان پيدا شود) اكر جاهل سكا همدلك كوستره عاقبت جاهل كندن  
 سكا زخم اوور يعنى اكر دين و طريقه جاهل و حقيقت انسانيه دن غافل بر كسسه  
 اى عاقل سكا همدلك قيله و بر زمان سكا موافقت و مرافقت كوستره  
 عاقبت جاهل كندن سكا زخم اوور و بطول كندن سنك وجود كه لابد برالم اير كورد  
 اول جاهل فى المثل ايبى آلت طور معيده اول خشادر هرايى آلتك فعلى كانه سز  
 پيدا اولور خنى اول كسسه به ديرل كه انك اركبي ذكرى و عورت كبي فرجى اوله  
 اود و آلت ديدكلى آلتلردن مراد بونلر اولور و هر ايكس سنك فعلى بيكمان پيدا  
 اولور ديدكلى اول در كه انك ذكرى بر عورت اقتضا ايلور و فرجى برار اشتها ايلر  
 اكر ايبى آلتك ييله اشتها سى برابر اولور سه فقها اكا خشا مشكل ديرل كه اكا هم  
 اره و ارق لازم و هم بر عورت آلى لازم اولور پس جاهل خشا مشكل كيدر  
 \* مثنوى \* اود كررا از زنان پنهان كند \* تا كه خود را خواهر ايشان كند \*  
 شاه از مردان بكف پنهان كند \* تا كه خود را جنس ان مردان كند \* اول خنى  
 مثلا زنلرله خلط ايلسه انلردن ذكرى پنهان ايلر تا كم كندى سنى اول زنلرله قورده اش  
 ايله و آنى كندى جنس لردن صانه ل و اكر ارلرله صحت قيله فرجى ايله پنهان  
 ايلر تا كم كندى سنى اول مردلر جنسى ايله فقها بويه ديمشدر كه اكر برخشانك  
 فرجك اشتها سى ذكرى سنك اشتها سى اوزره غالب اولور سه آنى اره و برمك لازم  
 اولور و اول اننى حكمنده اولوب ميرائده دى اننى حكمنده اولور و اكر خنى  
 اولان كسك نك ذكرى سنك اشتها سى فرجك اشتها سى اوزره غالب اولور سه اول خنى  
 ار حكمنده اولور و اكا عورت البو برمك لايق اولور و ميرائده دى ار حكمنده  
 اولور اما خشا مشكل كه انك ايبى آلتك دى اشتها سى برابر اولسه اكر فقها  
 بونده عاجز قالشدر با خصوصكه حين ميرائده انو بى غاب و فرجك شهوى  
 زايد اولان بنم ذكرى سزيم غالبدر و ذكرى سنك حظى فرجك حفظندن زايددر  
 ديو عوى قيله بونى تير خيلى مشكدر ديمشدر اما حضرت على كرم الله وجهه نك  
 خلافتلى زمانده بومسئله دى حل اولمش نه كم حنين رازى (يا ايها الناس  
 اتقوا ربكم الذى خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها) آيتك تفسيرنده  
 بو حكايى ايراد ايلوب دير حضرت على رضى الله عنه و كرم الله وجهه نك عصر  
 شريفنده بر جلك برقاج قزلى و ارايدى انلك بريسى خنى ايدى بدرينك  
 وفاتندن اول خنى قز قزداش ايله يك رنك كنوب رجولى طرفى مغلوب عدا ايلوب  
 انو بى عدا ايلوب روز و شب انلر ايله و سار نوانله خلطه قياور و صحت قياوردى  
 چونكم پدى وفات ايلدى (وللذ كرم مثل حظ الانثيين) آيتك مفهومى بيلد كندن  
 و ميرائى سار قز قزداش لردن آرتق بكمه رغبت قيايدى بندن بنم رجولىتم غالبدر



دیودعوی ایلدی حضرت علی رضی الله عنہک حضور شریفہ کادیلر اول  
قرقرنداشلری خنثی حقدہ دیدیلر کہ بوکسه بزندنر خنثی دعوی ایلوب دیدیکه  
نعم نم ایکی آنم واردروایکن رجولیم غالبدر پس بن بولردن دکلمرجالدیم چونیکم  
حضرت علی کرم الله وجهه آنک بودعواسنی کوردی یوردیکه حضرت بنی علیه  
السلام (خلقت المرأة من الضلع الايسر) یورمشدر بوختانک اضلاعنی عدایلیک  
اگر برضلعی ناقص ایسه رجل حکمنده در واکرایکی طرفک اضلاعی برابر ایسه  
مرأه حکمنده در اول خشانک اضلاعنی عدایلدیلر اکسک اولیوب برابر چیقدی  
وانک انثی جنسندن اولدیغی بودلیل ایله ثابت اولدی وخنثی اولدیغی ظهوره  
کلدی برجاهلک دخی مقتضای روحانیه سیله مشنهای جسمانیه سی برابر اولسه ولیکن  
اول بنم مقتضای روحانیتیم غالبدر بن زمره رجالدیم دیودعوی قبایسه قائمقام  
نبوی اولان شیخ عارف قدس الله سره العزیز آنک آثار روحانیتیه و آثار جسمانیته  
نظر ایلر جسمانیتدن برمرتبه اکسک اولورسه انی رجالدن عدایلر اکر ایکی جانبک  
اثرلی برابر اولورسه معناده انشادن عدایلر ﴿منوی﴾ کفت بزندان زان کس  
مکتوم او ﴿شله سازیم برخرطوم او﴾ تا که پینان مازان ذودلال ﴿دریابندازفن  
اودرچوال﴾ بزندان حضرتلری آنک اول کس مکتومشدن آنک خرطومی اوزره  
دوزه رزدیدی خرطوم حیوان پرونده دیرلوکس مکتوم مستور اولان فرجه وشله  
دخی فرجه درلر بونده کس مکتومدن مراد عیب مکتوم وخبث مستوردر و بوییت  
سوره نونده اولان (سنم علی الخرطوم) آیتک مفهومنه اشارت اولور و مفسر  
اصل بوآیت ولید بن مغیره حقدہ نازل اولشدر دیشلر ولید بن مغیره بر حرامزاده  
ایدی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اکثرذا وجفایلدی وکندینک  
عینی کبرلیدی واشرف فریشتیم دیودعوی ایلوب نازیلردی دیو تحقیق الیشلردر  
پس حق تعالی آنک حقدہ دیدی بزآنک بورنی اوزره عنقریب برعلامت قیلورز که  
اول علامتدن آنک عیب مکتومی آشکار اولور وخبث باطنی ظهوره کاورونی الحقیقه  
صکره آنک بورننده بر جراحت پیدا اولمش که اولججه یه دک آنک اثری بورنندن  
کتمش ایا بو محلدہ اوصییرلری شول انثی سیرت وخنثی طبیعت اولان جاهل وغافلہ  
عاند اولور که اول خشانقنه دلالت ایلین عینی کم ایلوب رجولیتیه دلالت ایلین  
قوت عقلیه و قدرات علمیه دن لاف و کزاف اوروب کندینسی رجال هیئتده کوستر  
ومردان الهی صورتده نمایان قیلور وقائم مقام نبوی اولان اهل حقہ انکار  
ایدوب خلقه کبر و نازطهارایلر ونیجه ساده دل ناپناری چوال مکرنه قوی عقدن  
اوتری کندینک حسن حالی ولطف خصالتی سویلر پس حضرت مولانا قدس  
سره الاملی (سنم علی الخرطوم) آیتک دلالت ایلدیکی مفهوم اوزره حضرت

حق جانبدن مترجم اولوب وحکایه قیلوب یوردر حق تعالی دیدی اول خنثی  
سیرت و انثی طبیعت اولان جاهل وغافلک اول کس مکتوم کی اولان عیب  
مستورندن آنک خرطومی وروی اوزره بر اثر و علامت دوزه رزوانک سیاننده بر نشان  
و برکونه حالت قیلورز که تا کم بزم پینا قولرمن اول دلال صاحبندن و آنک فشدن  
چوال ایچره کلیدلر دلال جلال وزننده نازه دیرلر یعنی بزم بصیر اولان و سیایه  
نظر قیلوب احوال درونه آنکله استدلال قیلان عارف قولرمن اول کبر و ناز صاحبک  
سیاننده اولان خشانق علامتی و انشالی نشاننی مشاهدہ ایلوب آنک فن و حیلہ سندن  
اوتری چوال مکتومی ایچره کلیدلر و آنک دام زرق وریانده کرتسار اولیلر  
﴿منوی﴾ حاصل آن کر هر ذکر نابدیری ﴿مین زجامل ترس اکر دانشوری  
دوستی﴾ جاهل شیرین سخن ﴿کم شکر کاهست چون سم کهن﴾ حاصل کلام  
اولدر که هر ذکر دن ارلک کلز آگاه اول اکر دانشور ایسک جاهلدن قورق شیرین  
سخن اولان جاهلک دوستلغنی ایتمه زیرا که اوسم کهن کیدر ذکر بونده ارلک  
معنانه درنته کم (ولذکر مثل حظ الانثین) آیتده اولان ذکر هم ارلک معنانه در  
وجاهل شیرین سخنندن مراد بونده شول طساتلوسوزلو و کولر یوزاوشریعت  
و طریقت علمی بیلین و حقیقتدن خبردار اولین مدعی و مزورلر اولور که رجال الله  
لباسنه بورونوب و مردان الهیک شکلی و هیئتنی اورتونوب خلقه مر دبالغ  
صورتنده کورنوب ارلک دعواسنی ایدرلر و خلقی بواسلوب ایله باشلرینه جمع ایلیک  
سمته کیدرلر پس بو یوقارو دنیبری ذکر اولسان کلامک حاصلی اول اوابیکه  
هر ذکر دن و هر مرد الهی شکلنده اولان اردن ارلک کلز یا خصوصکه ارشکلنده  
کورینن خرجاهل اوله آگاه اول ای طالب اکر دانشور ایسک و علمدن وعقادن  
اثر و خبر طور ایسک دینه و یقینه علمی اولین جاهلدن قورقکه اول جاهل طالبه  
عظیم ضرر ایلر و طالب جاهل اولمسنه و ابندی مرده دل قالسنه سبب اولور  
اگر سن دیرسک که بنم مصاحبت ایلدیکم شیخ اگرچه دین و طریقته جاهل ایسه  
بزمه اول بر خوش دوستلق قیلر و بزم عرض محبت ایلوب کولر یوز کوستر و شیرین  
سوزلر سویلر جواب اولدر که شیرین سخن اولان جاهلک دوستلغنی زلفهار اشته  
و قبول ایتمه زیرا که آنک دوستلغنی معناده زهر قاتل و سم هلاهلدر شواستبار ایله که  
جهل سبب موت قلب اولور و جاهلک دوستلغنی قبول ایدن و سوزنی اشیدن  
کسک قلبی اولور و اگر حیات قلبیه سی و ارایسه لابداکا نقصان کلور بهر حال  
جاهل ایله همنشین اولان و آنکله دوستلق قیلان عاقله دخی اول قدر ضرر و آفت  
اصابت ایلر که آنک ضرری سم کهنک ضررندن آرق اولور الحذر الحذر ای  
جان بدر شول ارل صورتده و خزل هیئتده اولان جاهل خزل که سنی علم دینندن



و معرفت رب العالمیندن بی نصیب و بی بهره قویله و سکا بوعلمک کسب و تحصیل  
نه لازمدر عارفانک بوندن بری اولمقدرد بهر و کول یوز و طلو سوزله سنی الدایوب  
کندیله تابع ایلدر **مشوی** \* جان مادر چشم روشن کویت \* جرغم  
و حسرت از آن نفرویدت) جاهل شیرین سخن سکا ای جان مادر وای چشم  
روشن دیرلکن غدن و حسرتدن غیری اندن سکا زیاده اولمز یعنی کول یوزلو  
و شیرین سوزلو جاهل سکا ای اناک جانی وای کوزک توری دیور مرتبه اظهار  
محبتلر ایلر و لطیف سوزلر سولر که سنک قلبکی بولبله اوغورل و سنی بوضعله  
مرید و محب ایلر ولیکن حقیقه نظر اولسه انک بولبله دیسندن و سکا بولکونه  
مرض محبت ایتمسندن غم و حسرتدن غیری سکا برنسنه زیاده اولمز بر اول  
جاهل و عاقل سنی کندی کبی منافع دینه و اسرار یقینه تحصیلدن عوق ایلر  
وفواید اخرویه و انوار قلبیه کسبندن هم مشغول ایلوب محروم فیلور  
**مشوی** \* مرید را کوید آن مادر چهار \* که زمکب بچه ام شد پس  
زار \* از زن دیگر کرش آوردی \* روی این جور و جفا کم کردی \* از جزو  
کر بدی این بچه ام \* این فشاران زن بکفتی نیز هم ( مثلا بر فرزندک اول مادری  
پدرینه آشکارا دیر که مکتبدن بنم طقم زیاده زار اولدی اگر آتی سن بر غیری زندن  
کتوریدک آنک اوزرینه جور و جفای کم ایایدک اگر بنم یورم سندن غیریدن  
اولیدی بوفشاری اول زن دخی هم دیدی یعنی فی الملک جاهلک برکسه به محبت  
و مرحمتی جاهل اولان مادرک کندی فرزندینه محبت و مرحمت ایلمی کیدر که  
اول فرزندک عاقل اولان پدرینه آشکارا بولبله دیر که ایار بنم اوغلا بچم ملامت  
قلقدن و انده محبوس اولمقدن صبقلدی و جوق ضعیف و زار اولدی فرضی آتی بندن  
کتور محبوب بر آخر خاتوندن کتوریدک اول طغله بوجور و جفای روا کور میبدک  
باخصو صکه بونی بندن کتور دک و کندی یلکدن وجود مرتبه سته بتوردک  
پس کندی جکر کوشه کاک اوزرینه بوجور و جفای نیچون روا کور رسن اگر  
فرضی بو بنم فرزندم سندن غیریدن اولیدی و بر آخر بابانک یلندن ظهوره کلیدی  
و بر آخر خاتوندن متولد اولیدی بوباطل سوزی اول زن دخی سکا دیردی چونکم  
بوولد سندن غیرینک یلندن ظهوره کادی و بندن غیرینک رجندن تولد قطلدی  
پس نیچون بوجفا و آزاری بوکارا کور رسن دیر کندی اوغلینه بولکونه مرحمت  
ایلیوب غم بر واپکن حقیقه اکاعدات ایلمش اولور و معناده اکاعظم ضرر  
وزیان فیلور جاهل اولان مریدک دخی مرحمت و شفقتی مبدی اولان سالکه  
بو قیلندن اولور و بومادر و پدردن مراده ابدوی بویشلر دن ظهوره کاور  
**مشوی** \* همین بچه زین مادر و تیسای او \* سنی بابا به از حلوی او \*

هست مادر نفس و باباعقل راد \* اولش تنکی و آخر صد کشاد ( زنهارای  
بچه بومادر دن و انک تیساندن بابانک سله سی اول مادرک حاواسندن یکدر بچه کلیمی  
بانک و جیمک قهرله اوفتوب حرف ندا مقدر اولمق محله انسیدر اما بانک کسر یله  
و جیمک دخی کسر یله جهیدن لفظسندن امر حاضر اولسه دخی جائزدر بوتقدیر  
اوزده معنی آگاه اول ای بچه مادر دن و دخی انک عشووه و محبتده صجره بابانک  
سله سی انک حاواسندن یکدر دیمک اولور اولکی وجه اوزده همین زنهار معناته  
اولور و تیا عشوویه و محبتده دینور و مادر دن مراد آفاقدن اهل نفس اولان  
جاهل بیاددن مراد عاقل و کامل اولور و انفسده مادر دن مراد نفس و بیاددن  
مراد عقل اولور نته کم بویت بومعنا به دلالت فیلور مادر سنک وجود کده نفس  
و باباعقل راد در اول عقلک اولی تنکک و آخری صد کشاد در و توضیح معنی  
یتین شیر یغین بولبله دیمک اولور که زنهار ای بچه منزله سنده اولان و طغله مشابه  
کلان کسته بواهل نفس اولان جاهل مریدن و انک عشووه و محبتدن و مر جتندن  
(عداوة العاقل خیر من صداقة الجاهل) حدیثک موجبیه بابای معنوی اولان عقلک  
سله سی و عداوتی اول جاهلک صداقت و حلاوتندن نیچه و جوهله سکا اولی  
و انفعدر انکیچون حدیث شریفده (خیر الابین من علك) یورلشدر کذلک آفاقدن  
اولان اهل نفس اولان جاهل مریدن صاقتدیغک کبی کندی وجود کده دخی  
مادر جاهل کبی اولان نفسکدن و انک سکا اولان عشووه و شفقتدن زنهار  
حذر ایلر که سنک نفسک مادر مشفق کیدر و عقلک جواد بابانک کیدر مادر نفسک  
سکا عشووه و شفقتک اولی اگرچه بر مقدار کشاده لک و شاد بیلکدر لیکن آخری  
یوزکونه تنکک و منقبض اولمقدن اما عقل جوادک سکا نادیب و زیاده کوشمال  
قیلمسنگ اگرچه اول بر مقدار تنککدر اما آخری یوزکونه کشاده لک و قح  
یاددر کذلک آفاقدن اولان جاهل مریدن سکا مرحمت و شفقتی و ظاهرده اولان  
نعمتی و حلاوت و راحتی اگرچه بر مقدار سکا کشاده لک و راحت جسمانی و بر  
اما معناده سنی نیچه علوم و معانی کسبندن محروم فیلور و سکا نیچه قح باب اولمقدن  
رهزن اولور و عاقل و کاملک اگرچه نادیب و کوشمال قلمی و سنی بیکدن  
و ایچمکدن و حفظ نفسه مشغول اولمقدن منع ایلیوب تحصیل علوم و معارفه ترغیب  
ایلمی و نفسکی ریاضت و مجاهده به بر اقبی اگرچه اول وهله ده سکا بر مقدار تنکک  
و انقباض و بر و لیکن عاقبت و آخرده نیچه معانی و سعاداته واصل اولور سن  
و نیچه فیوضات و فتوحاته ظفر بولور سن و لهذا قبل (یت) بقدر الیکدن تنکسب  
المسالی \* و من طلب العلی سهر الیالی **مشوی** \* ای دهنده عقلها  
فریادرس \* ناخو اهی تو نخواهد هیچ کس \* هم طلت از نیت و هم آن نیکو بی \*



ما کیم اول تویی آخر تویی \* هم بگوئیم تو بشنویم تو باش \* ماهمه لاشیم  
 باچندین تراش ( ای عقلار ویرجی و بنده لری حقیقت مرتبه سینه ابر کور بجی  
 خدا فریاده ابرش و بزه مدد و معاونت ایلوب هدایت قبل تا کم سن برنسته بی  
 استمه سک و برشتی مراد الله سک هیچ برکسه آنی استمر الهی وسیدی هم طلب  
 سندن وهم اول نیکولک سندن راولا برقولکی برنیکولکه طالب ایلر سک و آخر  
 اول نیکولکی اکاعطا ایلر سک بزکیم اول سنسن آخر سنسن هو الاول والاخر  
 والظاهر والباطن یو ردیفک نص شریفه و ججه باطن و ظاهر هم سنسن  
 چونکم اول و آخر و باطن و ظاهر همان سنسن هم سن سن سوبله وهم سن ایش  
 وهم سن اول یزد و کلیم لاشی \* ایز بو قدر یونقله تراش یونقله به درل که او برشتک  
 اصاندن یونلش اوله بونده تراشدن مقصود قوت و قدرت و نعمت و ثروت و یونلر  
 امثال اولان صفت و حالت در که انسان بوجه صفت و حالله یله حد ذاتده  
 فانی و لاشی در العبد و ما یملکه کان لمولاه حسنه صبد و انک مالک اولدیغی  
 شی \* هر نه ایسه مولاسنکدر پس بزم دو کلیم فی الحقیقه لاشی \* و معدوم بزم  
 وجود لیم و مالک اولدیغمن شیلر هر نه ایسه بالکله ای بزم سیدمن و مالکمن  
 هب سنکدر \* مثنوی \* زین حواله رغبت افزادر \* سجود \* کاملی \* جبر  
 مفرست و خجود \* جبر باشد پروبال کاملان \* جبر هم زندان و بند کاهلان \*  
 همچو آب نیل دان این جبر را \* آب مؤمن را و خون مر کبر را \* الهی بو حواله دن  
 سجوده رغبت زیاده ایله جبرک کاهلانکی و خجود لکنی بزه کوندرمه خود سوبنکه  
 دیرل یعنی الهی وسیدی بو بزم اوزر بزم اولان حواله دن و تکلیفدن سن بزم ساجد  
 اولقلقه و جنبه عبادت و طاعت قطفله رغبت زیاده ایله جبر مذموم کاهلانکی  
 و قلب سیونکلکنی بزه کوندرمه جبر کاهلارک پروبال او اور و انلری اوج حقایقه  
 پرواز قطفله قوی و قادر قیلور جبر هم کاهلارک زندانی و بنده او اور جبردن  
 مراد حول و قوت همان الله اسناد قطفی و هر شینه استطاعت و قوتی همان اللهدن  
 بیلک کر کدر و برشتک وجود نه ارادت الله تعلق ایلمه بجه اول شی \* اولدیفته عالم  
 اولقدر و انسان کنندی اختیار جزو یسینی دخی اگر خبره و اگر شره صرف ایلمسینی  
 همان الله تعالیک ارادندن و اختیارندن بیلکدر پس بوجبر دینده کامل اولان  
 موحد و عارف لردن اوتری پروبال او اور و انلری طاعت و عبادت حقه جست و چاک  
 قیلور و جبر نفسنده کاهل اوللره مشتهای نفسه میل و محبت ابدوب اوزر لردن  
 اسقاط تکلیفات قیللره هم بند و زندان او اور و کاهلار جبرک پروبال اولسی و انلری  
 طاعت حقه چاک قلمسی شوا اعتبارله او اور که انلر کوررل که حول و قوت ججه  
 الله کدر و الله دیندیک او اور و الله دیندیک اولماز پس اول حاکم مطلق طاعت

چست و چاک او اور و همیشه اکا توجه قیلور و انک امرین طووز اما کاهلار هم  
 جبرک بند و زندان اولسی و انلری سجن بطائنه حبس قلمسی شو و جهله او اور که  
 کاهلار هم کوررل که حول و قوت همان الله کدر حتی کنده لارک اختیار جزیه لری  
 دخی مغلوب اختیار کلیه الهی کوررل و کنندی اختیار جزو یه لری ارادت الهی اولیجه  
 خیر و شره صرف ایلمکه قادر اولدق لری هم مشاهده قیلورل پس مشر بلری کاهل  
 اولدیغندن و نفسلری دخی بطائنه میل قیلدیغندن درونلرنده اولان بومعرفت  
 جبریه انلرک اسقاط تکلیفات ایلمسه سبب اولوب بطالت زندانی ایجره آنلری  
 محبوس و مقید ایلر پس بوجبری سن آب نیل کی یل مؤمنه آب و تحقیق کبره قادر  
 یعنی آب نیل آل موسایه روان و آل فرعون قان اولدیغی کی جبر و علم توحید دخی  
 لابد مؤمن اوللره و الله و رسولنه تبعیت قیللره آب صافی کی حیات بخش او اور  
 و اما فرعون نفسه تابع اوللره و کافر او اب شیطان او بایلره قان کی نجس او اور  
 و انلره حرمان و خذلان و بر و حیات طیه دن محروم قیلور شه کم آب نیل سبطیلره  
 آب زلال و قبطیلره قان اولدی و بونک قصه سی جلد اولک دیباجه سنده و هو  
 کنیل مصر شراب للصایرین و حسره علی آل فرعون و الکافرین قولک شمر حنده  
 مرور قیلدی \* مثنوی \* بال بازارا سوی سلطان برد \* بال زافار ابکور  
 ستان برد \* بال و بر بازلی سلطان جانبته ایلنور بال و بر زاغلی کورستان جانبته  
 ایلنور بالدن مراد جبر و یازدن مراد کاهلار و زافار بال مراد کاهلار در بال و بر بازلی  
 سلطان جانبته ایلنور و زافار دخی کورستان جانبته آلوب کنده کی  
 جبر هم دینده کامل اوللری سلطان حقیقت جانبته ایلنور و کذلک کاهل اولان  
 زاع سیرت و زغن طبعی لری دخی مرده مقامی اولان دنیا جانبته ایلنور که فی المثل  
 دنیا و مافیها کورستان کیدر انده ساکن اوللره و حضرت حقدن غافل  
 قاللره کورستان ساکن اولان موتی کیدر و لهذا قال علیه الصلوٰه والسلام  
 (ایاک و محالسه الموتی قالوا و ما الموتی یارسول الله قال اهل الدنیا) خلاصه کلام  
 جبری و علم توحیدی مشایخ عظام و اولیای کرام باران نیسانه دخی تمثیل  
 ایلش لردن باران نیسان صدف دهانیه دوشه در و مار آغز نه دوشه زهر قاتل  
 او اور و دخی باران باغه یاغسه لاله بنور و شوره یه یاغسه خار و خس بنور دیش لردن  
 (بیت) بارانکه در لطافت طبعش خلاف نیست \* در باغ لاله روید و در شوره  
 بوم خس \* بو بیتله هم بو مضمونی تأیید ایش لردن برکسته جنید حضرت تریته  
 کلوب دیدیکه یا شیخ فلان کسته دیدیکه بزی الحقیقه برقبو کی یزاکر آچر لسه  
 آچلوررز واکر اوزر لسه اوزر لور زجنید حضرت لری پیور دیلر که بونی دین قاتل  
 باموحد کامل و باطلد کاهلدر بویه دین قاتله نظر قیل اگر دقایق شریعه دن



واعمال مر عبدهن بر دقیقه بی ترک ایلز ایسه اکاتب اول و اگر کاهلاردن و تنبیلاردن  
ایسه اندن اعراض الیه واجتساب قبل دیدی \* مثنوی \* باز کرد اکنون  
تودر شرح عدم \* که چو باز هرست و پنداریش سم ( ای مولی جبره متعلق  
اولان سوزدن عدم و فنا مشرخته شدی سن کبر و دون که عدم باز هر کبیر ای  
طالب سن آنی سم صانور سن یعنی فقر و عدم معیده باز هر کبی فوائد عظیمه و منافع  
کثیره صاحبدر اما سن آنی بملر لکدن سم قائل وزهر هلاهل صانور سن اول خود  
نیجه زهر لری دفع ابدی و در دره دو اوشفا و لیجدر \* مثنوی \* همچو هندو  
نیجه هین ای خواجه تاش \* روز محمود عدم زسان مباح ( مذکور اولان هندو  
نیجه کبی ای خواجه تاش بوری عدم محمودندن زسان اوله یعنی اول هند و اوغلی  
مادر و پدرنک قتده ایکن سلطان محموددن خوف و حذر قیلدیغی کبی بوری  
سن هم محمود اولان فقر و عدم مدن خوف و حذر قبله و مادر طبعک تخویفات  
و تهدیداته فوایق اورمه که اوفقر و عدم محمودنک عظم شائنه عالم دکلدر و سکا  
جا علانه مر حجت اتمکله سنی انک شرف و عزتندن محروم ایلر \* مثنوی \* از وجودی  
زس کا کنون درونی \* آن خیالت لاشی و تولاشی \* لاشی بر لاشی \* عاشق شدست  
\* هیچ فی مر هیچ فی راره زدست ( ای خواجه تاش سن بر وجوددن قور فکه  
شمدی انده سن اوسنک خیالک لاشی و سندی لاشی \* سن بر لاشی \* بر لاشیه عاشق  
اولمدر هیچ بوق هیچ بوق بولنی اور مشدر بونده وجوددن مر ادشول اوصاف ذمیجه  
و اخلاق رده ابله موصوف اولان وجود مجازی و ذات موهومیدر که انک خیال  
و کندوسی معدوم و لاشی حکمنده در پس ای شده خدا اگر خوف ایلر ایسک  
شول وجود مجازی و ذات موهومیدن خوف ابله که شمدی سن انده مقید و محبوس  
سن سنک بو وجود مجازیده اولان خیالک و مبتغای بالک حد داننده لاشیدروسن  
حقیقته هم لاشی و معدوم سن فی الحقیقه موجود حقیقی همان حضرت حقدر  
واندن غیری اولان کل شی \* الان نفس الامر ده هالک و لاشیدر اما نفس الامر  
نظر ایتوب بوعالم فناء نظر ایلرک بر لاشی \* بر لاشیه عاشق اولمشدر که بو کوردیکک  
شئلر حقیقته معدوم و لاشیدر وحد داننده عاشقده و معشوقده هیچ بوقدر  
ولیکن حقیقته هیچ بوق اولان شی \* هیچ بوق اولان شیک بوانی اورمشدر  
حقیقت بین اولنرک قتده بوضو اشیاء ( کسر اب بقیعة بحسبه الظمان ) آیتنک  
مفهومنده داخلدر \* مثنوی \* چون برون شد این خیالات از میان \*  
کشت نامعقول تو بر تو عیان ( چونکم موت اضطراری کلد که بو خیالات مشابه شده  
اولان غیریت و اثبیت و اضداد و اختلافات اورنه دن طشره کیده و حقیقت  
مطلقه ظهور ایده سنک نامعقولک سکاعیان اولور یعنی حالاسکامعقول اولین

وحدت مطلقه و مفهومه سکامین حقیقت واحدهنک سری و شانی بعد موت  
الاضطراری عیان و نمایان اولور و لیکن اول کون حقیقت سکاعیان اولمشک  
اصلانفع و فائدسی اولز و اسرار و وحدتک اول کونده ظهوره کلمی و حقیقته  
معدوم و فانی اولدیغی سنک معلومک اولسی سکاملک اولز و مقام کلز اگر بودنیاده  
حالا ( مونوا قبل ان تموتوا ) حدیثیه عمل ایدوب اولمزدن اول اولور ایسک وفانی  
اولمزدن مقدم مجازی اولان وجودی محبت الهیه ده فانی فیلور ایسک و حقیقت  
مطلقه بی حالا یلور ایسک و کندی حقیقی اولان ذاتی شمدی بولور ایسک بعد  
موت الاضطراری دخی اصلا غلط ایتوب خلقه نامعقول اولمشلر اول حینده  
معقول و عیان اولمده و خیالات اورنه دن کیدوب حقیقت ظهوره کلد که  
اول حقیقتک مشاهده سی سکاملک اولور و اول وحدت مطلقه سکامینه سی  
سکا مرتبه و مقام کلور غبر یلر اول کونده فوت اولان امور ایچون غم یسدر سن  
اصلا برغم یزسن و ناس اول حینده ( یا حمرنا علی ما فرطت فی جنب الله )  
دیسه رسن قطعا یا حمرنا دیمز سن بودنیادن آخرته نقل ایلن طائفه اصلا  
اولد کیری ایچون غم یسدر بلکه انلردن فوت اولان معنی ایچون وسعادت ایچون غم  
یسدر و یا حمرنا دیلر شته کم بو معنایه اشارت ایچون بو حدیث شریفی اراد ایدوب  
بیوردر ( لبس للاضن هم الموت انما لهم حمرة القوت ) حضرت رسول علیه  
الصلوة والسلام بیورمشلر در ماضی ایچون هم موت بوقدر تحقیق انلر ایچون حسرت  
فوت واردر یعنی بودنیادن یکن و شراب موت فانی ایچن طائفه ایچون اصلا  
اولد کیری ایچون غم و الم حسرت بوقدر تحقیقا انلر ایچون فوت اولان سعادتک  
حسرتی واردر که انلرک هر یسی ( یا حمرنا علی ما فرطت فی جنب الله ) دیرلر و جانب  
طاعة الله ایلد کیری تفصیر اوزره غلر و حسرتلر برلر \* مثنوی \* راست  
گفتست آن سپهدار بشر \* که هر آنکه کرد از دنیا گذر \* نیش در دودر بغ  
غبن موت \* بلکه هفتش صددر بغ از بهر فوت \* که چرا قبله نکردم مرک را \*  
مخزن هر دوات و هر برک را ( اول بشرک سپهداری راست دیمشدر یعنی جمیع ناسک  
زیده سی و جنس بشرک افضل و بر کزیده سی طوغری سولمشدر بوبله دیو که  
هر شول کسه که دنیادن گذر ایتدی و دنیایی قوبوب آخرت جانبته کندی اکا  
موت دردی و در بغ و ضرری بوقدر و اول اولدیکندن اتری اصلا مقبون  
و محزون اولز و در دودر بغ دخی قیلز بلکه اکافوت اولندن اتری صددر بغ  
واردر و مویه مناهب و متوجه اولدیغنه و اختیار یله اولدیکنده و کندیبی فناء  
قیلدیغنه در بغ و حسرت بر بوبله دیو که یا حمرنا بن اختیار مله مرکی نیچون قبله  
ایلدم هر دولت و هر مرکک مخزنه نیچون متوجه اولدم که موت و فانی اختیاری



هر دولت معنی و هر نعمت و قدرت مخزنش ایش شمدی یلدم و بودم آنک سرته  
عالم اولدم اما چه بود بعد خراب البصره **مشوی** **ک** قبله کردم من همه عراز  
حول **ک** آن خیالاتیکه کم شد در اجل ( ای دریغایی دوکلی عمرده احوالک بدن  
قبله ایلدم اول بر خیالاتیکه اجل وقتند کم اولدی حول شاشیغه دیرل یعنی هر اوله  
و دنیا دن آخرته نقل قبله امور آخرت کشف اولد قده بویه دیر که ای دریغ  
دوکلی عمرده درست بین اولدیغمدن و حقیقتی معاینه قیلدیغمدن دنیاه اولان  
شول اوهام و خیالات مشابه سنده اولان شیرلی کنده قبله قیلدم و اکا متوجه  
و متعشق اولدمکه بوعالمه انلرک قائده سی اولدی و خیالات کبی کم و ناپیدا اولوب  
شمدی انلردن برشی قائده سی **مشوی** **ک** حسرت آن مردگان از مرگ  
نیت **ک** زانست کاندن نقشها کریم ایت **ک** ماندم این که آن نقشت و کف  
کف زدر یا جنبید و یا دعلف) اول مردلرک حسرتی موندن دکلدر انلرک حسرتی  
اندن اوزیدر که نقشلده بزطوردق یعنی انلرک حسرتی نقشلده بزطوردق و اول  
نقوشک محبتده بزوقوف قیلدی و انک نقاششدن بی خبر اولدی دیو دیر بوخسه  
اصلا اولد کارندن اوزی غم و حسرت برلر بلکه انکچون حسرت برلر و بویه  
دیرلر که دریغ و حسرتا بزنیاده بونی کورمد که بوضوور اشیا نقشدر و کفدر  
کف ایه در یادن حرکت ایلر و علف بولور یعنی اول حینده بونلر دیر که  
حسرت بزه که بزنیاده بونی کورمد که بواشیانک وجودی نقش کیدر و در یانک  
کپوی کیدر کف در یادن حرکت ایلر بوب اندن غذا بولدی کبی بوضوور اشیا  
دخی دریغای حقیقتدن حرکت قیلور ایش و اندن قوت و غذا بولور ایش بزبونی  
شمدی به دک حقیقتله یله مدک و اشیا نک حرکاتی و وجودنی همان دریغای حقیقتدن  
ابد و کفی اصلیه مشاهده قیلدی بلکه انلرک حرکاتی بزکنندی وجودلرندی  
ضائوردق و دریغای حقیقتی انلردن بعد زعم قیلوردق شمدی بیلد که بزم اول  
ظن ایلد بکمز اوزر دکل ایش دیر و بوی و غلر و حسرتلر بیهل **مشوی** **ک**  
چونکه بحر افکند کف را بیر **ک** تو بکورستان روان کفها نسکر **ک** پس بکو  
کو جنبش و جولان تنان **ک** بحر افکند دست در بحر انتان **ک** تابکوبندت بلبانی  
بل بحال **ک** که زدر یا کنه ازمان سوال) چونکم بحر وحدت و دریغای حقیقت  
کفلر مشابه سنده اولان اجساد و اجسامی بروخا که براقدی سن ای دریغای حقیق  
ایله حرکت قیلان زنده و ارمقبره لکه کیت او کفلر مشابه سنده اولان جسدلر نظر ایله  
کور که انلرده اصلا حرکتدن و قوت و قدرتدن و نعمت و ثروتدن و دولت و عزتدن  
و بونلر اشیا اولان حالت و خصالتدن بر اثر قائده سی بونلر دیر که قنی سزک  
جنبشکر و جولانکر بحر سزری بحرانه براقدر بحر ان بانک ضعی و حاکم سکونیه

خسته به حادث اولان تغییر دیرل و بونی طیب اولنر استعمال ایدرلر نه کم هذا يوم  
بحران دیرل و بونده بوزلق و خراب اولق **مشا سنده** در یعنی اول کور سنده اولان  
جسدلر دیر که قنی سزک حرکاتکر و جولانکر شمدی بحر سزری بوزلقه و خراب  
اولمغه براقدی تا کم اول کور سنده بی حرکت اولان و بی حیات قیلان تنلر سکا  
سویله لر لب و دهاله دکل بلکه لسان حاله بویه دیو که سوالی دریغای حقیقتدن  
ایله بزدن ایله که بز نقطه و تکلمه قایلر دکلر بلکه فی الحقیقه متکلم و قادر همان  
اولدر و قدرت و قوت همان آنکدر **مشوی** **ک** نقش چون کف کی بجنبید  
بی زواج **ک** خاک بی بادی بجا آید رواج) نقش کف کبی موجدن بروج اولمندن  
چن حرکت ایلر زوجه زازاند اولر ایه **ک** بی بودر اما زاندر فرض او انور سه  
معنی نقش کف کبی موجدن چن حرکت ایلر خاک بر باد سز چن اوج اوزره کلور  
یعنی بونقوش کائنات و صور موجودات و اشکال حیوانات جمله سی در با اوزره  
اولان کفلر کیدر و دخی اوج اوزره صعود ایلر و حرکت قیلان تراب و غبار کیدر  
موجدن در با اوزره اولان کفلر حرکت قیلر و باد سز هم خاک و غبار اوج اوزره  
صاعد اولر و جنبش و حرکت ایلر کذلک بوی کفلر کبی اولان نقوش کائنات و غبارلر  
کبی اولان صور موجودات اول دریغای حقیقتک تحریری و جزرومدی اولمجه  
چن حرکت ایلر بومقرر در که اصلا بر نقش نقاش ازلیک ارادتق اولمجه جنبش و حرکت  
قیلر و کذلک خاک و غبار مشابه سنده اولان اجساد و اجسام ارادت الهیه بادی  
اسمیه اوج وجود اوزره صعود قیلر و مرفع اولر و جنبش و حرکت ایلر  
بوجه بی حرکت حقیقتده حقد و وجهده منصرف همان اولدر نه کم (مان دایه  
الاهو آخذ بخاصینها از ربی علی صراط مستقیم) آیت کریمه سی هم بوضوور  
دلالت و شهادت قیلور **مشوی** **ک** چون غبار نقش دیدی بادی **ک** کف  
جه دبدی قلمر ایجادیین **ک** هین بین کز نو نظر آید بکار **ک** بافت شخصی و لحمی  
بودنار) چونکم غبارنی کوردک بادی کور کفی چونکم کوردک قلمر ایجادنی  
کور آگاه اول کور که سندن نظر کاره کلور سندن باقی وجودک برشم و برلم  
و بودنار در یعنی ای بودنیاده زنده اولان و معرفت حق طلب قیلان عاقل چونکم  
غبار مشابه سنده اولان نقش کائناتی و صور موجوداتی جنبش و حرکت ایلر  
کورد که ارادت الهیه بادی هم کور که بوجه نقوش انک تصرفله حرکت ایلر  
چونکم بوی کفلر مشابه سنده اولان اجسام و اجساد مجی و ذهابده و رفتن و ایله  
کوردک ایجاد در یاسنی هم کور که بوجه اجسام و اجساد اول قلمر ارادت و ایجادک  
تحریرک و تصرفله حرکت قیلورلر و آمد و شده اولورل اول دکلدر که بواجسام  
واجساد کندی طبیعتلرک مقتضای اوزره حرکت قیلورلر ای مؤمن و عاقل



آگاه و خیردار اول (فانظروا كيف بدأ الخلق) آیتك موجب به عمل ایدوب بوخلفه  
 انظر عبرته نظر قلوب و بصیر بصیرت به اشیای برخوش کور که سندن کاره همان  
 نظر کاور و سنك خلق کردن و ایجاد کردن دخی مقصود بواسطه نظر قیاس و درست  
 کورك و حقیقت بین اوراق او اور که سن انسان الهین منزله سنده سن و سنك باقی  
 وجودك بر لحم و بر شمع و در آرش و ارش کبی اولان استخواندر و اعصاب و اطماردر  
 سنك بو حقیقت بین اولان نظر کردن قطع نظر بو جسمك و لحم و شمعك و استخوان  
 و اعصابك اصلا کاره کلز و حیواناتك لحم و شمع کبی هم اولمز زرا انلك اکثر سنك  
 لمجدن و شمعندن و پوستندن و استخوانندن بر نفع اولور و بر فائد کاور **مثنوی**  
 شمع تودر شمعها نفوذ تاب \* لحم تو مخمور را نامد کباب \* در کداز این جله  
 تن را در بصیر \* در نظر رود در نظر و در نظر (اما ای بنی آدم سنك شمعك شمع  
 تاب زیاده ایلدی و سنك لحم مخموره کباب کلدی یعنی بعض حیواناتك یاغی شمعاره  
 ضیا و نور زیاده ایلدی کبی سنك جسد كاك یاغی موم اولدی و موملر و روشنك  
 زیاده قیلدی چونك شمعك کاره کلدی لحمك دخی بر مخموره کباب اولدی و بریان  
 اولغه و یخکه لایق کلدی و پوستك و استخوانك و اعضا و اعصابك هم بویه در که  
 اصلا بونلردن بر یسی بر نفع و کاره کلز چونك بو محققدر جله تنکی بصیرت خصوصه  
 اربت نظره کیت نظره کیت نظره کیت یعنی چونك سنك جسمك بر کاره برامد بیه  
 حالا بو جله تنکی بصیر بصیرت تحصیلنده اذیه و افتابیت و همیشه کره بعد کره  
 نظر یوانه کیت تا کم اول نظر واسطه سبله بواسطه حقیقتی کوره سن و بوضوح  
 عالی و اجساد بنی آدمی فی الحقیقه محرك کیدر اکانظر ابر کوره سن و نظر كادنی  
 و اوسط مرتبه لایق سنكه انظار دخی چوق تفاوت وارد **مثنوی**  
 يك نظر دو كز همی بیند ز راه \* يك نظر دو كون دید و روی شاد \* در میان این  
 دو فرقی بی شمار \* سرمه جو و الله اعلم بالسرار \* مثلا بر نظر یولدن ایکی ارشون  
 کورر بر نظر ایکی کون کوردی و روی شاهی کوردی یعنی نظر دن نظره چوق  
 تفاوت وارد بر نظر وار که طریق الهیدن ایچق ایکی ذراع مقصداری یول کورر  
 و بر نظر دخی وار که دنیای و آخرتی کورر و روی شاه حقیقتی مشاهده قبولر بوا یکی  
 نظر لك میانشه بی شمار بر نوع فرقی وارد بوا یکی نظر لك میانشه اولان فرقی  
 کورمکدن اوتری کندی بصیر بصیرتک ایچون سرمه معرفت استه والله تعالی  
 اسراره اعلمدر و طالبه حضرت حقیدن و اهل دلدن چشم جانی و دیده جنسانی  
 ایچون سرمه عنایتی و کمال هدایتی طلب ایلک اهرم و الزامد ر تا کم اول سرمه  
 عنایت و کمال هدایتله انك نظری روشن اولوب هر شینك میانشه اولان فرقی  
 و انظارك میانشه اولان تفاوتی بلکه و کورمکه قادر اوله **مثنوی** چون

شیدی شرح بحر نیستی \* کوش دایم تادر بن بحر نیستی \* چونکه اصل کار کا  
 آن نیستیست \* که خلایق نشانت و تهیست \* جله استادان بی اظهار کار \*  
 نیستی جویند و جای انکسار (چونك نیستك بحریك شرحنی اشندك یعنی  
 چونك فتاوهدم در یاسنك شرح و تحقیقی کوش ایتدک سعی و کوش ایلد همیشه  
 نابوقفر و فنا بحری ایچره طوره سن و بو بوقلق در یاسنه مستغرق اولوب انانیت  
 قیدندن قوریتله سن چونك کار کا هك اصلی اول بوقلقدر که خلایق نشان و تهیدر  
 یعنی اصل جمیع کار کا اول بوقلقدر که اول بوقلق مرئیه خلا و بی نشان و غیریدن  
 و سوادن تهی و خالیدر حالا بو مقرر در که جله استاد اظهار کاردن اوتری و صنعتلرنی  
 ظهوره کنور و بپیدا و آشکار ایلکدن اوتری بوقلق و جای انکسار استر یعنی بوعالمه  
 اولان صانعلرک جله سی کندی صنعتلرنی اظهار ایلکدن اوتری متکسر و خراب اولش  
 راستر و بوقلق طلب ایدر **مثنوی** لاجرم استادان صد \* کار کا هش  
 نیستی و لا بود \* هر یک این نیستی افزون ترست \* کار حق و کار کا هش آن سرست  
 لاجرم استاد استادی حضرت احد و صد آنک کار کا هش بوقلق و لا اولور  
 یعنی استاد استادی اولان احد و صد حضرتلرینك کار کا و محل صنعی آنک  
 کار کا هش بوقلقدر لاجرم پس یومقدمه معلومك اولد بیه و بوهلم سکا حاصل  
 کاد بیه بیل که هر فتنه که بو بوقلق افزونتر در حق کار و کار کا هش اول طرفدر  
 یعنی هر فتنی که سنك وجودند که بوقفر و فنا صفتی و عدم لاحاطتی زیاده رك  
 اوله حق تعالینك کاری وانك کارینك محلی اول طرفدر در فانی اولان که سنك  
 وجودی حضرت حقه فتاوی قدر آینه اولور و اول حضرت حقه آت  
 کاور قدرت و قوت و ارادت و نعمت الهی انده نمایان اولور و الحاصل اندن هر نه  
 ظهوره کاور سه آتی حضرت حق اظهار قبولر و اول اورنه لقمه همان بر آت  
 ملاحظه اولور **مثنوی** نیستی چون هست بالاتر طبق \* بر همه بردند  
 درویشان سبق \* خاصه در ویشی که شدی جسم و مال \* کار فقر جسم داردنی سؤال  
 \* سائل آن باشد که مال او کداخت \* قانع آن باشد که جسم خویش باخت (نیستك  
 چونك بالاتر طبق اولدی بواجلندن درویشلر دو کلی شی اوزره سبق ایلدی  
 علی الخصوص بر درویش که جسمسز و مالسز اولدی کار فقر جسم طو تر سؤال  
 دکل سائل اول اولور که انك مالی اریدی قانع اول اولور که کندی جسمی او نیستدی  
 درویش فقیره دیرلر که فقیر دخی عند الاولیا رضی الله عنهم اوج قسمدر بر قسمی  
 ظاهرا و باطنا درویشدر خاصه درویشی که شدی جسم و مال دید کلری بوقسمه  
 اشارندر که ظاهرده مالی اولیه و باطنده دخی کندیك وجودی و جسمی اولیه  
 بلکه العبد و مایملکه کان لمولاه موجبیه انك وجودی هم مولاسنك اوله و بر قسمی



دخی وارد که اول ظاهر اذمال و باطن ادر ویش و بی مالدر بوقسم دخی العبد  
و ما یملکه کان لمولاه حسبه کندیسی و مالک اولدیغی شیلر هرته ابدیه مولاسنک  
اولمشدر انک اورناده اصلا وجودی و جسمی و مالی یوق حکمنده درو بر قسم دخی  
اولور که ظاهرا فقیر و بی مالدر و باطنا وجود و جسم صاحبیدر و آنک کاری  
اغنیادن در بوزه و سؤالدر بوسه و نه فقیرک فقری کاره کلز و عند الاولیا  
بو کافر محمود دینیز و ترغیب و تخریض ایلدکاری فقر و فسادن هم بوقسم بر مراد  
اولز بلکه مدوح و محمود اولان فقردن مراد باطن ظاهرا ملک و مال صاحبی  
اولوب باطن فقیر اولمقد ر و یاخود ظاهرا و باطن فقیر اولمقد ر پس بویات  
ثلاثه نک تحقیق و توضیحی بویه دیک اولور که بوقلق و فقیرلک چونکم بالارک  
طبق و عابریک مرتبه اولدی ابدیه و ایندا درویشلر دو کاینک اوزرینه سبقت  
ایلدیلری و بی وجود اولنلردن ایلر و کتدیلر علی الخصوص شول بر درویشکه  
هم ظاهری و هم باطنی درویش اولدی هم جسمانیست و هم مالیست اولدی  
نه ظاهرده مالی و نه باطنده کندیجی وارکاری اصل فقر جسم طویر که  
اول جسمانی بوقلق و بی وجود اولمقد ر ماله محتاج اولوب ناسدن سؤال  
قیلان فقیر بو بولد کار طویر بوقونه فقردن حضرت نبی علیه السلام (اللهم  
انی اعوذ بک من الفقر) دیو حضرت حقه صغمنشدر و اتمه دخی بوقونه فقر  
مذمومدن حضرت حقه صغمنی تعابیم قلمشدر سائل اول ماله محتاج اولان  
کدا اولور که انک مالی اریدی و فانی و ضایع اولدی و ماله محتاج اولدیغندن ناسه  
عرض احتیاج ایلوب انلردن سؤال قیلدی اما قانع اول کسه اولور که کندی  
جسمانی حضرت حقک محبتنده و طاعتنده اویناندی و جسمک مشتهانی  
و مقتضاسنی ترک ایندی و مینشدن ادنی شینه قناعت ایندی و غنی القلب اولدی  
مرتبه سته بندی بوقونه قانع صورنا اگر فقیر ابدیه ده معاده غنیدر که لایقنی اولان  
کوزه و اصلدر مشوی پس زدردا کنون شکایت برمدار کوست سوی  
دوست اسبی راهوار چونکم کاری فقر جسم طویر پس جسم کلان درد دن  
شمدی شکایت طومعه بلا و محبتدن ناسه شکایت اتمه که اودرد و بلادوست جائینه  
ردولک آتدر سنکه اول اسب بالایه سوار اوله سن سنی دوسته ایلرور (اذا احب الله  
عبدا ابتلاه و اذا صبر احبناه) حدیثک مفهومی اوزره حق تعالی حضرتلری  
بر قولنی سوسه اتی مبتلا ایلر و اگر اول بنده صابر اولورده سار ناسدن اتی اجبا  
و اصطفا ایدوب کندیجی مقرر بلرندن قیلور پس درد و محنت معناده نعمت  
و نعت اولدی زیرا دوستک وصوله و سبیل اولان نسته معاده عظیم نعمت  
و مختدر بهض نسخه ده کوست سوی نیست اسبی راهوار واقع اولمشدر بوقدر

اوزره معنی اول درد بوقلق جائینه بر راهوار اسبدر پس ایدن شکایت طومعه زیرا  
بوقلق مقام امندر مقام اتمه و سبیل و ذریعه اولان درد و بلا هم بر کم شی اولز  
پس ایدن شکایت ایلک مناسب کلز دیک اولور مشوی این قدر کفتم  
باقی فکر کن فکر اگر جامد بود و ذکر کن ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را  
خورشید این افسرده ساز فقر و فتنانک فضیلتنی بوقدر دیک باقیسنی  
سن فکر ایل که کندی درونکده فقر و فتنانک باقی اسرارنی و فضائلنی هم قوت فکر به  
واسطه سبیل بوله سن و بوقلق نه دیکدر اتی حقیقه سبیل سن امدار و نکه اولان  
قوت فکر به اگر جامد اولدیه و برودت هوای نفسانیه ایل طویر کدیسه بوری  
الهی ذکر ایله زیرا فکری حر کنه کتورر ذکر حق بوطویر کش اولان فکرک  
خورشیدی دوز که خورشید انور محمد اولان اتی نیجه مدام ایلرده ذکر الهی  
دخی محمد اولان فکری اویله آریدوب آب روان کبی ایلر تا کم آب عالم باطنه  
سریان و جریان ایلوب اول فکر بحر حقیقه و اصل اولمقد قابل اولور مشوی  
اصل خود جذبه ستیک ای خواجه تاش کار کن موقوف آن جذبه مباش  
زانکه ترک کار چون نازی بود نازی در خور و جان نازی بود اصل خود جذبه در  
لیکن ای خواجه تاش کار ایل اول جذبه به موقوف اوله یعنی طریق الهیه  
حق تعالیک وصوله و مقام حقیقتک دخولنه و سبیل اصل خود جذبه الهیه  
و جذبه الهی اولدر که حق تعالی بر قوائیک قلبنی و روحنی فلاب محبتله کندی  
مشاهده سته و قرینه چکه وانک قلبه حق البقین تخمنی اکه حتی اول بنده بی  
بی اختیار جله اغیار و سوی مرتبه سندن کچه و شراب حقیقتی اول ساقی حقیقتک  
دستندن ایجه و کندی مجازی اولان وجودی قیدندن کچه بوطریق الهیه  
اصل وصول حقه و سبیل و ذریعه بودر لیکن ای بنم کبی حضرت مولانا ک بنده بی  
اولان کسه بوجذبه به موقوف اوله چونکم وصول حقه اصل و سبیل جذبه الهی  
ایمش ابدی جذبه حق کلسون بنی بندن آلون دیوب اول جذبه به توقف و انتظار  
قیله و کار و کعب ایلکدن فارغ اوله بلکه ممکن اولدیغی مرتبه طریق الهیه  
کار و عمل قطفه مشغول اول کاه فکر ایل و کاه ذکر ایل و کاه جد ایل و کاه شکر ایل  
تا کم بوقونه نوافلی ادا ایلکده حضرت حقه تقرب قیله سن و حضرت حقک سنی  
سومنه مستعد اوله سن هماندمکه حضرت حق سکامحبت ایلله جذبه خدا  
حضرت حقک سکامحبت ایللندن عبارت اولور نتمکم (لا یزال العبد یتقرب الی  
بالتواقل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه و بصره) حدیث شریفی بومعنایه  
دلات و شهادت قیلور پس کار و عمل جذبه به و سبیل و جذبه وصول حقه و سبیل  
اولور بویه اولدیسه کار و عملی ترک ایلوب جذبه به موقوف اولدی بونده اولز



ترك كار و عمل ايلك بر ناز ايلك واستغاثت كې اولور ناز واستغاثت ايله جانباز ايلكه  
 نېچه لايق اولور عبده لايق اولان مولاسي بولنه جانباز اولمقدور وانك رضاسني  
 اله كنورمكه سعي قيلمقدور ناز واستغاثت مولايه لايق اولور و نياز واقفكار بنده به  
 مناسب كلور چونكم بنده به مناسب اولان مولاسي بولنده جانباز اولمق و تضرع  
 و نياز دن خالي اولمقدور ﴿ مشوي ﴾ في قبول انديش و في ردای غلام \*  
 امر را ونهي را مي بين مداد \* مرغ جذبه نا كهان پرد ز عش \* چون بدیدی  
 صبح و شمع آنكه بكش ) ای غلام نه قبولي فكر ايله و نه ردی فكر ايله مدام سن  
 امری ونهی کور مرغ جذبه نا كهان عشدن پران اولور چونكم صبحی كوره سن  
 و شمعى اندنصكره سو بندر العش بضم العين والتشديد شول قوش بواسته ديرلر كه  
 آغاج بودا قلمند چور دن چو بدن و ضربیدن جمع ايدوب بيت دوزر اول قبال  
 المعرفة اولان كسه لك و همندن ناشی اولان بوسه و خاطره بي دفعه همچون دينشدر كه  
 اول خاطره بودر اكثر قليل المعرفة اولان كسه ر بوبله ديرلر كه چونكم (قبل من قبل  
 في الازل بلاعلة و رد من رد في الازل بلاعلة) كلامك مفهومی محقق و ثابت اولمشدر  
 بنكه ازل آزالده بلاعلة مقبول اولمقدور اولدمسه بكا بوكار و عمالك نه فائده سی  
 واردر كذلك اگر بن ازل آزالده بلاعلة مردود اولمقدور اولدمسه هم بكا بوجهد  
 و عمالك نه نفی واردر بوانديشه عند الجمهور باطلدر انكچون حق تبارك و تعالی  
 حديث قدسي بنده بيورر (عبدی اطعني كما امرتك ولا تعانني ما يصططحك) پس عبده  
 لايق و لازم اولان اول دكلر كه حق تعالی آني يا قبول ايلش و يا خود رد ايلش  
 اوله و آني انديشه قبله بلكه عبده لايق و لازم اولدر كه امر اولنديغي اوزره عمل  
 قبله پس ای غلام بوبولده نه مقبول اولمق فكر ايله و نه مردود اولمق فكر ايله  
 بلكه مدام حق تعالیك امر نه و نهيه نظر ايله (وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم  
 عنه فانتهوا) آيتك موجبچه هر نه كم امر اولدك ايله و رسول و خدا آني  
 امر قبلد بيه آني اخذ ايله و هر نيكم نهی قبلد بيه اندن اجتناب ايله قوله  
 لايق اولان اخذ بيسك امر ايلديكني طومق ونهي ايلديكندن قاچمقدور چونكم  
 ای غلام سن همیشه امر ونهي كوريجي اوله سن وقادر اولدق حضرت حقه  
 اطاعت و انقياد قبله سن جذبه قوشی نا كهان كندی مقام و مرتبه سندن پرواز  
 ايدوب سبك وجود كه قوز و سنی بوكلفت و زحمت و رطبه لاندن خلاص ايلر  
 چونكم صبح حقیقی كوره سن شمع خدمت و رياضته احتیاج قالمز اندنصكره  
 ترك و ازاله ايلسك لايق و جائز اولور صبحدن مراد بونده حق اليقين اولور شمعدن  
 مراد مع الكلفة و الزحمة اولان خدمت و عبادت اولور (واعبد ربك حتى  
 ياتيك اليقين) آيت كرمه سبك دلالت ايلديكي معنای باطنی اوزره عبادتك متها می

صبح بقيك ظهور يدر چو نكم صبح يقين ظهور و طلوع ايله عبادت عبودته  
 تبديل اولور و عبادتله عبودت مايشده فرق اولدر كه عبادت مع الكلفة و الزحمة  
 اولان خدمته ديرلر و عبودت حلاوت و لذتله اولان خدمته ديرلر مثلاً عبادت عابدلك  
 كار يدر و عبودت عاشقلك كرده يدر بر عاشق معشوقه خدمتی كلفت و زحمتله  
 قبلر بلكه صد دل و جانله و نېچه حلاوت و لذتله قبلور و بونده چونكم صبح كله  
 شمعى سو بندر ديلمندن مراد چونكم صبح يقين ظهوره كله كلفة و زحمتله  
 اولان عبادتی كيدر كه اندنصكره عبودت كلور و سن كندی محبوبكه صمد دل  
 و جانله اول وقتده عبودت قبلور سن ديك اولور ﴿ مشوي ﴾ چشمها  
 چون شد كذاره نور اوست \* مغزهای بند او در عين پوست \* بيند اندر ذره  
 خورشيد بقا \* بيند اندر قطره كل بحر را ) چشمه لر چونكم كذاره اولدی  
 نور اودر اول نور عين پوستده مغزل كورر بودخی وجه در كه دینه چشمه لر چونكم  
 كذاره اولدی انك نور يدر بوجه اوزره نور كسر الله اوضميرنه مضاف او قور  
 و او مقدم اولان صبحه عالم اولور كه اندن مراد صبح يقيندر كذار نافذ متناهي در  
 یعنی يكجی ديمكدر و توضیح معنی شول كوزلر كه چونكم حجابلردن نافذ اولدی  
 و برده لردن ايلزي كچدی اول صبح بقيك نور يدر يا خود معنی محضا نور همان  
 اولدر زيرا اول كوزل عين پوستده یعنی بواجساد صورده لبر كورر و حقایق  
 مشاهده قبلور ذره ده خورشيد بقای كورر كل بحری مشاهده قبلور ذره دن مراد  
 بر شيتك وجودی و خورشيد بقادن مراد حضرت حقدر قطره دن مراد بر انسانك  
 وجودی و كل بحردن مراد جمع اسما و صفاتی جامع اولان مرتبه حقیقتدر  
 و تقدير كلام بوبله ديك اولور كه چونكم كوزل حجابلردن نافذ اوله نور محض اودر  
 اول كوزل پوستلرده مغزل كورر و هر شيتك وجودنده خورشيد حقیقی مشاهده  
 قبلور و هر انسانك قطره ذاتنده كل بحر حقیقی معاینه قبلور الحاصل بر شيد  
 حضرت حق كورمك ذره ده خورشیدی كورمكدور و بر كسه لك قطره وجودنده  
 حق تعالی بی اسما و صفاتله منجلی مشاهده قلیق قطره ده كل بحری مشاهده قلیقدر  
 مولانا جامی رحمه الله علیه (بيت) جهان مرآت حسن شاهد ماست \* شاهد  
 وجهه فی كل ذرات \* ديمكه بومعنايه اشارت قلمشدر و كلشن راز صاحبي هم  
 بواياله بواي سرای مشعر اولمشدر (بيت) اگر يك قطره رادل بر شكافی \* برون  
 آيد از صدف بحر صافی \* بهر جزوی ز خاك از بنكري راست \* هزاران آدم اندر روی  
 هویدا است \* باعضايشه هر چند پیل است \* در اسماء قطره مانند نیل است \* دل  
 هر حبه صد خرمن آمد \* جهانی در دل يك ارزن آمد \* و به پریشه صد جای



جانی • درون نقطه هفت آسمانی • چهار اسر بسر آینه دان • بهر يك ذره  
دروی • مهر تابان

بار دیگر رجوع کردن بقصه آن صوفی و قاضی

مشوی گفت صوفی در قصاص يك قفا • سر نشاید باد دادن از عی •  
خرقه تسلیم اندر کردم • بر من آسان کرد سیلی خوردنم • صوفی چونکم اول  
طبايحه اوران بیماری ضعیف کوردی عاقبت اندیش اولوب اکا طبایحه اورمقدن  
حذر قیلدی و کندوسنه دیدی بر فغانك قصاصنده باشی اعمال کردن یله و بر مک  
لابق اولز یعنی بن بوسله زن اولان بیمار شمیدی بر طبایحه اور رسم بو بیمار اولور  
پس شرعا بکا قصاص لازم کلور او یله اولیحق کورلکدن وعاقبت بین اولمقدن  
باشی یله و برمش اولورم عاقبت بین اولمقدن اوزی باشی یله و بر مک زن جنسمه  
لابق دکلدر که بنم بو بنمده خرقة تسلیم بنم اوزر یه سله بکلکی آسان ایتدی یعنی  
بو خرقة صوفیان فی الحقیقه خرقة تسلیم بنم بو بنمده اولان بو خرقة تسلیم بنم طبایحه  
بکلکی بنم اوزر یه آسان ایلدی دیدی بوندن مقصود بو صوفی لساندن طریق  
صوفیه ده اولان سالکاره مقتضای طریقی بیان ایلکدر که خرقة پوش اولان  
صوفیه اولالازمدر که عاقبت اندیش اوله اندنصکره اگر خلق عالمدن بر جفا و آزار  
کورسه و انلردن سیلی خور اواسه صبر و تحمل قبله نقل اولنور که بر کون ابراهیم  
بن ادهم حضرتلری بر صوفی ایله بر بازارده کیدر کن عوام ناسدن بر کسه انک اکسه سته  
بر محکم طبایحه اورمش ابراهیم بن ادهم حضرتلری اول سنک دیدیکک دیار بلخده  
قالدی دیوب دخی ارتق سوز سو بلوب بکوب کنش انک یاننده رفیق اولان  
صوفی انک در ویشلکنی و تحملنی پسند ایش و کلوب کندیکسنک شیخته  
بوسر گذشته بی حکایه قیلش و دیمشکه بو کون ابراهیم بن ادهم بر کسه بر طبایحه  
اوردی شیخ دیمشکه به ابراهیم بن ادهم نه دیدی در ویش دیمشکه اول سنک  
دیدیکک بلخده قالدی شیخ دیمشکه هنوز دخی اول بلخ دیارنی اونتماشمی صحیح  
درویش و صوفی اولیدی بونی هم دیمزدی دیمش و جله منقبه سندن بری دخی  
بودر که بر کون اول حضرت پوشهرک کنارنده کزر کن بولدن بر قاج آتلو کلوب  
اکاتیر یزه بر قوناق بری کوستر یز پوشهره هنوز کلش مسافر یز دیشلر اول  
حضرت دخی بسم الله دیوب بونلرک اوکنه دوشوب انلردخی انک اردینه دوشوب  
کیشلر اول حضرت بونلری بر کورستانه کنورمش و انده طورمش انلردیمشله که  
یزه بر قوناق بری کوستر اول دیمشکه بنم یللبکم قوناق بری بودر بن بوندن خبری  
قوناق بری بلزم اول ستوار غصبه کلوب النده اولان قچی ایله اول حضرت

وافر ضرب اورمش و انک بدن مبارکنی زیاده آزرده قیلش صبر و تحمل ابدوب  
اصلا اکا بر سوز سو بلمش مکر اول برده بر کسه واریعش اول ضارب اولان سوار  
اول بردن بر مقدار کتد کد نصکره اول کسه اکا دیمشکه بو قچی اور دیکک کسه  
یلور میسن نه کونه کسه در دیمشکه بلزم اول کسه ابراهیم بن ادهم در دیو خبر و برمش  
مکر کم اول سوار انک نام شریفنی اشید برمش کلوب ایافته دوشمش و توبه کار اولوب  
مردلرندن اولمش و دنیایی اول دخی ترک قیلش • مشوی • دید صوفی خصم  
خود را سخت زار • گفت اگر مشت زخم من خصم وار • او یک مشتم بر برد  
چون رصاص • شاه فرماید مر از جرو قصاص • صوفی کندیکک خصمی قتی  
زار کوردی یعنی سله اوران بیماری زیاده ضعیف مشاهد قیلدی کندیکسنه دیدی  
اگر بن اول بیمار خصمانه مشت اورسم و آنک وجود یه بر قاج و مرق ابر کورسم اول  
بیمار بنم بر بومر یغدن قلائی کبی به دو کیلور پس شاه بکا زجر و قصاص بیورر  
(ان النفس بالنفس) آیتک مقتضای شرعا بنی دخی اولدر مک لازم کلور دیدی  
و بو کونه تصور ایلدی • مشوی • خیمه ویرانست و بشکسته وند •  
او بهانه می جود نادر فتد • بهر این مرده در یغ آید در یغ • که قصاصم افتد اندر  
ز بر یغ • چادر و براندر و میخ صمشر او بهانه استر نادوشه یعنی صوفی دیدیککه  
بو بیمار فی المثل ویران خیمه در و میخی صمشر او جزئی بهانه استر تا آشفه دوشه  
پس بو مرده دن اوزری در یغ کلور بکا تیغ التمه قصاص واقع اوله ایلدی بو که  
اورمقدن و طوقمقدن حذر ایلک لازمدر دیدی • مشوی • چون غمی  
تانت کف بر خصم زد • عزمش ان شد کش سوی قاضی رد • که ترازوی  
حقیقت و کله اش • مخلص است از مکر دیو و حیل اش • چونکم صوفی کفی خصم  
اوزره اورمغه قادر اولدی یعنی عاقبت اندیش اولدیقتدن اولر بخوری دو که که  
جرات قیلدی انک عزیمتی اول اولدی که اول بیماری قاضی جانبده ایلته کندیکسنه  
بو یله دیدیککه قاضی ترازوی حقدن و انک کله سیدر دیوک مکرندن قاضی خلاص  
ایدیجی و انک حیل سندن هم خلاص ایدیجیدر مخلص میک ضعی و لامک کسریله  
اوقد یغی اوزره معنی بودر اما میک قعبله و لامک قعفی ایله اوقنورمه اول قاضی  
دیوک مکرندن و انک حیل سندن محل خلاصدر دیمک اولور و خلاصه کلام صوفی  
قاضی حضورنه واروب محکمه ده حقی بیماردن طلب ایلکی اول کوردی و حسن  
ظن ابدوب زمانه سنده اولان قاضیلری میران حق صاندی و دیدی • مشوی •  
هست او مقرض احقاد و جدال • قاطع جنگ دو خصم و قیل وقال •  
دیودر شبیه کند افسون او • فتها ساکن کند قانون او • اول قاضی حقدنک  
و جدالک مقرضیدر ایکی خصمک جنگنی و قیل وقالی قاطعدر احقاد حقدنک



جمعی در حق کینه دیر یعنی حاکم شرع شریف اولان قاضی ناسک کینار بنک  
و بعد از اینک مقراضیدر وایکی خصمک مایندده واقع اولان قبل و قال و جنگ  
و جدالی قطع ایدیمیدر انک ما اندافسون اولان کلامی دیوی و اهل مکر و ریوی  
شیشده ایلر ته کم سلیمان نبی علیه السلام بر دیو مترد اواسه و حددن تجاوز قبلسه  
فی الحال انی طوتد بروب آتی بر شیشه ایچنه قویوب و انک اوزریشنه افسون او قیوب  
شیشه ایچره آتی حبس قیوردی تا خاق انک شمرندن و فسادندن امین اولورلری  
کذلک حاکم شرع شریف اولان قاضی سلیمان وار دیوسیرت و شیطان طبیعت  
اولان اهل نفس و هوا بی زندان ایچره حبس قیوردی یا خود حاکم شرعیه آتی مقید  
ایدوب مضابط اولور اول قاضینک قانونی فتنه لری ساکن ایلر و فوغاری دفع  
ایدوب اهل فسادی دفع ایلر \* مشوی \* چون ترازو بد خصم بر طمع \*  
سرکشی بگذار دو کرد تبع \* و ترازو نیست کرافزون دهیش \* از قسم راضی  
نکرد آ کھیش \* چونکم بر طمع اولان خصم راز و کوره سرکش کلی ترک ایلر  
و تبع اولور یعنی طمعله درونی بر اولان و بر آخر کشته نک حقی المنه طمع قبلان  
خصم چونکم ترازوی شر یعنی کوره بالضروری اول طمع قور و شرع شریفه  
تابع اولور و اگر ترازو اولز ایلر اگر ارافزون و پره سن قسمدن آکا هلقه راضی  
اولز قسم کسر قافله بهره و نصیب معناسنه و فتح قافله بولک و بدین قلیق  
معناسنه دخی کاور بولده بوه معیارک جله سی قابلدر و جائز اولور یعنی اگر اور تاده  
تراز و اولیه اگر اول خصمه کندی حقندن زیاده و پره سن بهره و نصیبندن اول  
آکا ایکن ینه راضی اولز یا خود بر آخر خصمک یمینندن اول آکا ایکن انک آکا  
آکا هلقه راضی اولز زرا طمع لایدر ضایع منع ایلر اما ترازو اولد قد نصکره  
هر که حقی وزن ایلر پس بهره حال حقه آکا اولان خصم بالضروری راضی  
اولور میزان شرع هم بولده در \* مشوی \* هست قاضی رحمت و دفع سیر \*  
قطره از بحر عدل رستخیز \* قطره کرچه خرد و کونه پابود \* اطاف آب بحر ازو  
پیدا بود \* قاضی رحمت حق و دفع سیر اولدی رستخیز بحر بنک عدلندن  
بر قطره اولدی دفع بونده دافع معناسنه در عدل عادل معناسنه اولدیغی کی عادل  
قاضی حق تعالی بنک خلق اوزره ر حق اولدی و سیر و عثادی محضا دفع ایدیمیدی  
اولدی و قیامت کونینک دریای عدلندن بر قطره کلندی و بر غونه اولدی حق تعالی  
روزر رستخیزده اولقدر بین العباد عدل ایلر که حق بویوزلی قیونندن بویوز سر  
قیونک حقی آلیوز و اصل لا برکسه ده برکسه نک حق قالیه پس اول دریای  
عدلندن بود نیاده اولان قاضیلر فی المثل بر قطره و بر غونه کی اولدی قطره اگر چه  
صور تا خرد و کونه با اولور یعنی اگر چه بود نیاده اولان عادل قاضی صور تادر بلی

عدله نسبتله کوچک ایاضی قصه اولور اما بحرك آبک لطافتی اندن پیدا اولور  
یعنی دریای عدل الهینسک اطفی و اثری اندن هم ظهوره کاور و بونک عدلنده  
اولان لطافت اول بحر عدالتک کال لطافتنه دلالت قیلور \* مشوی \* از غبار  
بالداری کله را \* توزینک قطره بینی دجله را \* غباردن اگر کله بی بالک طونه سن  
سن بر قطره دن دجله بی کورر سن کله پر دیه و چشمک تیره لکنه دیرل بونده برده چشم  
دیمک اولور یعنی اگر غبار جهل و غفلندن دیده دلی بالک طونه سن سن بر قطره کی  
اولان عادل قاضینک وجودندن دجله عدل حق کورر سن و فرعدن اصله استدلال  
قیلور سن و بونونه دن اول دریای عدل نه کونه اولدیغی بیلور سن و اندن خبردار  
اولور سن \* مشوی \* جزوها بر حال کله شاهدست \* تاشق غماز خورشید  
آمدست \* زیرا جزول کال لک حاله شاهد اولور تا کم مشرق آفتابیده اولان  
شفق خورشیدک غمازی کلشدر شفق مشرق طرفنده قبل طلوع الشمس ظهور  
ایلین و مغرب طرفنده بعد غروب الشمس باقی اولان حرته و بیاضغه دخی دیرل  
ننه کم قبل طلوع آفتاب مشرق طرفنده اولان شفق هم آفتابک طلوع و ظهورنه  
دلیل اولور و بعد غروب آفتاب مغرب طرفنده اولان شفق هم آفتابک وجودینه  
دلالت ایدر و اندن غماز اولور کذلک قاضی عادل دخی حق تعالی بنک شمس عدلنده  
دلالت قیلور و اندن غماز اولور \* مشوی \* آن قسم بر جسم احد را ند حق  
\* آنچه فرمودست کلا و الشفق \* بویست سوره انشقاقده اولان بویست کریمیه  
اشارت اولور قال الله تعالی ( فلا اقم بالشفق ) لازا ندر لافسمک تفهیری  
جند اولده طوطی حکایه سنده مرور ایلدی یعنی پس بن شفقه قسم ایلرم و شفقی  
شول حرته درل که افق سماده بعد الغروب ظهور ایدر ( واللیل ) دخی لیل حقیقون  
( و ما وسق ) دخی لیلک جامع و سائر اولدیغی اشیا حقیقون و سق جمع ایتمکه  
دیرل استوسقت الابل دیر سن حق ایللی جمع قیلک ( و القمر اذا تسق ) و دخی  
قر حقیقون شول وقتکه مجتمع اوله ( ل ترکین طبعا من طبق ) ای بی آدم البینه  
ملاقی و را کب اولور سرز حالا بعد حال که مطابق اوله حال ثانی اوله شدت عذابده که  
مراد موتدر و بعد الموت اولان احوالدر دیمشدر بعضیلری طبق طبقه نک جمعیدر  
طبقه مرتبه دیرلر کوبه مناسب اولنده بودر دیمشدر تقدیر کلام ای بی آدم را کب  
و ملایق اولور سرز مرتبه بعد مرتبه نیجه احواله که بعضیسی بعضیسنندن ارفع  
اوله موت و سائر مرتبه بعد الموت اولان قیامت و مواطن قیامت اوله ( فخالهم  
لا یؤمنون ) فاذا کان کذلک بواحوال مقرر اولیمق بوا انسان ایچون له شی واردر که  
یوم قیامت تصدیق ایتمزل و معنی بیت اولدر اول قسمی حضرت حق احمد حضرت تار بنک  
جمعی اوزره سوردی اول نسته بی که کلا و الشفق بیور مشدر کلا بونده یا حقا



مناسبت اولور و باز آمد در دینور که قرآند فلا اقم بالشفق در کلا بوقدر کلا بونده  
 انجیق تا کید لفظ و وزن ایچون کتورمش اوور پس شفقتن مراد عنداهل التحقيق  
 حضرت احمد صلی الله علیه و سلم جسم شریفی اولور شومناستله که شفق  
 خورشیدرک وجودینه دلالت قیلدینی کی حضرت نبی علیه السلام جسم  
 لطیف هم خورشید حقیقتک ذاته دلالت ایدینی اولدی پس حق تعالی حضرتلری  
 بوافق سماده اولان شفق قسیم ایلدیه اول حضرتک شفق جسم شریفنه مشابه  
 اولد یعنیون قسم ایش اولورنه کم ضعیفی به قسمی اول حضرتک نور ضعیفه مشابه  
 اولد یعنیون اولدی و یونک تحقیق ایکجهی جلدک ایلانه قریب \* والضعیفی نور ضعیف  
 مصطفی \* بیتک شرحنده مرور قیلدی انده طلب اولنه \* مثنوی \* موربر دانه  
 چرا لزان بدی \* کرازان یک دانه خرمن دان بدی \* موربر دانه اوزره نیچون لزان  
 اولوردی اگر اول بردانه دن خرمن دان اولیدی موردن مراد عدالت جو اولان  
 انسان ودانه دن مراد بودنیاده اولان عادل قاضیک عدلی و خرمن داندن مراد  
 معدن معدن اولان عدل الهی اولور و تقدیر کلام بویه دیمک کاور که مور ضعیف  
 کی اولان انسان قاضیک وجودنده اولان دانه عدالت اوزره نیچون لزان اولوردی  
 وندن اوتری بردانه قدر عدله طمع قبولوردی اگر اول بردانه قدر عدلدن خرمن  
 عدلی بلیجی اولیدی اول دانه عدل بر عظیم خرمندن ایدیکنی بلیدی ودانه دن  
 خرمنه استدلال قیلدی اصلادانه قدر اولان عدله نفاق قیلدی و ملتفت اولوردی  
 بلکه اول دانه قدر عدلدن تجاوز ایدوب خرمنکاه عدله متوجه اولوردی و مرادی  
 هر نه ایه اندن طلب قبولوردی \* مثنوی \* بر سر حرف آ که صوفی بی دلست  
 \* در مکافات جفا مستعمل است \* بو گونه معارف سو بلیکدن ای ولانار جوع  
 ایدوب خرفک طرفنه کل که صوفی بی دادر جفانک مکافاتده مستعملدر بو پیتده  
 نجر بد قاعده سی وارد نجرید اکاد بر که برکسه کتد بسنی بر آخر شخص منزله سنده  
 تنزیل ایدوب اکا خطاب ایلنه ته کم بو پیتده در یعنی ای ولانا بو قلیلی کثیره استدلال  
 ایلک و بو تقدیم اولان سوزلر کی سوز سوزیک سمندن رجوع ایدوب صوفیک  
 حالته مناسبت اولان حرف و کلامی سوزیک جانبته کلکه صوفی بی دادر و انک  
 کوکلی کندی ضبطنده دکادر کندینه واقع اولان قفا و جفانک مکافاتده اول  
 صوفی استیجال ایدیدر و خرمنی قیوب دانه جانبته کیدیدر و حقنی بودنیاده  
 آلفه سعی ایدیدر \* مثنوی \* ای تو کرده ظاهرا چون خوشدلی \* از تقاضای  
 مکافی غافل \* یا فراموش شدست آن کردهات \* که فرو آویخت غفلت پردهات  
 ای سن ظلمرا ایشسن نیجه خوشدلسن مکافیک تقاضا سندن قافلسن یا خود اوستک  
 ایشلرک سکفراموش اولشدر که غفلت سکفر دل آصدی کرد کاف عربیک

کسر یله کردار لفظندن محققدر ایش مناسبت در اکامتصل اولان ها علامت جعددر  
 تا خطاب ایچوندر و توضیح معنی بودرای فلان کسه سندی بودنیاده نیجه  
 ظلمرا ایشسن و نیجه مظلوملره ستم و جفا ایشسن نیچون خوشدلسن مکافی اولان  
 مظلومک تقاضا سندن مکر قافلسن اگر مکافات طلب ایلین مظلومک تقاضا سندن  
 غافل اولیدیک بو ظلمری ایتدیککد نصکره خوشدل اولزدک و قلبکی غافل قیلزدک  
 مصرع ثانی استقهام اولق هم وجه در بو تقدیر اوزره معنی ای ظلمری ایلین کسه  
 نیچون خوشدلسن مکافیک تقاضا سندن غافل مینس یا خود اول سنک ظلمرک  
 سکفراموشی اولدیکه غفلت سنک ایل اول ایشلر مایینه پردل آصدی انکیچون  
 اول ایتدیکک ایشلر سکامنسی اولدی حتی خوشدل اولدک و انک استیجالندن  
 فراغت قیلدک \* مثنوی \* کره خصیه استی اندر قفات \* جرم کردون  
 رشک بردی رصفت \* لیک محبوس برای آن حقوق \* اندک اندک عذری خواه  
 از عقوق \* نایکبارت نکیرد محسب \* آب خود روشن کن اکنون یا محب  
 اگر سنک قفا کده خصمرا اولیدی کردون جرمی سنک صفاک اوزره رشک ایتیدی  
 لیکن اول حقوقدن اوتری محبوسسن آرزق آرزق عقوق قدن اوتری عذرا سسته  
 تا کم محسب سنی بر او ضرورن طوتمیه ای محب کندی صویکی شمعی روشن ایل  
 یعنی ای ظالم اولان وای خلقه جور و ستم قبلان اگر سنک قفا کده خصمرا اولیدی  
 و سندن انلر طلب حقوق قیلیدی کر دونک ذاتی سنک صفونک اوزره رشک  
 و غبطه ایلدی ولسان حاله نولیدی بنم دخی حالم و صفام شو جور و جفا کدر  
 ندن پاک اولان مؤمنک صفامی کی اولیدی دیوسو بلردی ولیکن سن اول حقوق  
 عیاددن اوتری بودنیاده و رطات نفسانیه و قیودات جسمانیه ده محبوسسن آرزق  
 آرزق اول ایشلر یکک عقوقدن اوتری عذر دیله و اگر حقوق صاحبی حاضر ایه  
 و اتندن استیجال ایلک ممکن ایه استیجال ایله والا توبه و استغفار ایله و حضرت  
 حقندن عفو و مغفرت طلب ایلوب الهی تبت و رجعت دیوسویه تا کم اول  
 احسان ایدینی امر و نهی ایدینی پادشاه سنی بر دفعه ده طوتمیه و بر او ضرورن  
 سنی مواخذه ایتیه ای محب عفو و رجعت لازم اولان بودر که شمعی بودنیاده  
 کندی آبرو حکمی و جوی وجودیکی کدورات مظالمه دن روشن و پاک ایله والا صکره  
 نادم اولورسن و عذابه گرفتار کاورسن

رفت صوفی بسوی آن سبلی ز نش و بردن اورا بر قاضی

مثنوی رفت صوفی سوی آن سبلی ز نش \* دست زد چون مدعی  
 در دامش \* اندر آوردش بر قاضی کشان \* کین خرا دبار را بر خرنشان \*



بازنم دره اوراده جزا \* آنچنانکه رأی تو بیند سزا \* کانه از جر تو میرد در دمار \*  
 بر تو تاوان نیست آن باشد جبار ( صوفی اول کندینک سلی زنی جابنه کندی  
 مدعی کی اول سله اوران رنجورک دامنسه ال اوردی اول رنجوری چکه رک  
 قاضینک قته کنوردی بویه دیو که بوادیاره متعلق اولان خری خرا اوزره اوتورت  
 یعنی بومدر اولان اشکی بر اشک اوزره نصب ایدوب شهر ایچره بونی تشهیر  
 ایت دیدی یاخود دره زخبله اکا جزا و بر یعنی قعیله اکا اوروب جزا ویر  
 آنچنانکه سنک رأیک سزا کورر واکالایی اولان حد هر تقدیر ایسه آنی یلور  
 دره دالت کسر یله طوره دیدک بیدر بونده قعیله اولور زرا اول کسه که دمار  
 وانتقام وقتند سنک زجر کدن اولور و سنک ضرب کدن هلاک اولور بودخی  
 وجه در زرا اول کسه که سنک زجر کدن و قهر کدن هلاک اولمده اولور سنک  
 اوزر یکه اودک اولمز اول جبار اولور جبار جیمک ضمیمه هدر و لغو معناسنه در یعنی  
 ای قاضی برکسه که سنک ضربک التده اوله سنک اوزر یکه ایدن دیت لازم کلز  
 انک قانی لغو و هدر اولور دیدی \* مشوی \* در حد و تعزیر قاضی هر که  
 مرد \* نیست بر قاضی ضمان کونیت خرد \* نائب حقست و سایه عدل حق \*  
 آینه هر مستحق و مستحق \* کوادب از بهر مظلومی کند \* فی برای عرض و خشم و دخل  
 خود ) قاضینک حد و تعزیرنده هر شول کسه که اولدی قاضی اوزره ضمان بوقدر  
 زرا اول خرد و حقیر دکلدر یعنی مثلا برکسه به شرعا حد لازم کلسه و یاخود  
 تعزیر لازم کلسه و قاضی اول کسه به حد اورمق پیورسه و یاخود تعزیر قیاسه  
 و اول کسه قاضینک حدی التده و یاخود تعزیری آلتده اولسه قاضی اوزره ایدن  
 ضمان و دیت لازم کلز زرا اول قاضی صغیر و حقیر دکلدر بلکه انک مرتبه سی  
 شریف و مالیدر اول قاضی نائب حقدر و سایه عدل حقدر هر مستحق و هر مستحق  
 آینه سیدر اولکی مستحق کسر حائله اسم فاعل صیغه سی اوزره حق طلب  
 ایدیچی معناسنه در و ابکنجی مستحق فتح حائله اسم مفعول صیغه سی اوزره حق  
 طلب اولمش معناسنه در یعنی قاضینک مرتبه سی و قاضی حقیر و صغیر دکلدر  
 آنچونکه قاضی بر یوزنده حق تعالینک نایی و خلیفه سیدر و حق تعالینک عدلک  
 سایه سیدر هر حق طلب ایلین مدعینک و حق طلب اولمش مدعی علیه  
 آینه سیدر که ایکسینک بیه صورت حالی آنده نمایان اوور و شکل دعواری انک  
 مرآت حاکمه ظهوره کلور اندنصره دعوی شرعا هر نه اقتضا ایدرسه اکا کوره  
 حکم قبولر که اول قاضی ادبی مظلوم قدن اوزری ایلر عرضدن و خشمدن اوزری  
 و کندی دخلندن اوزری ایلر عرض بونده کسر عینله اوقنسه ده جاز و فتح عینله  
 اوقنسه دخی جائزدر کسر عینله اوقنورسه غرض نفس و حسد و وقار معناسنه

اولور و فتح عینله اوقنورسه متاع معناسنه در یعنی قاضی اوزره آنکچون ضمان و دیت  
 لازم کلز که اول قاضی برکسه به اگر تأدیب ایسه بر آخر کسه نك مظلوم قدن  
 اوزری تأدیب ایلر کندی و قارندن و نفسندن اوزری تأدیب ایلر و کذلک غضب  
 نفسندن اوزری و کندی دخی و نفندن اوزری هم تأدیب ایلر پس بوقدر  
 اوزره اگر اول قاضی برکسه بی حدیا تعزیر التده اولدرسه اکادیت و ضمان  
 لازم کلز اما اگر عرض و وقارندن اوزری یا متاع دنیو بدین اوزری و یا غضب نفسانیدن  
 و یاخود دخل و نفع جسمانیدن اوزری اگر برکسه بی دو کسه و اول کسه انک کوتکی  
 التده اولسه اکادخی دیت لازم کلور و بوینک مفهوم مخالفی بومعنائی افاده ایلر  
 \* مشوی \* چون برای حق و روز آجله ست \* که خطایی شد دیت بر عاقله ست  
 چونک قاضی حقدن اوزری و روز آجله دن اوزری قاضیدر اگر بر خطا واقع اولدرسه  
 دیت عاقله اوزره در روز آجله دن مراد روز قیامتدر یعنی چونک قاضی حضرت  
 حق امرندن و رضاسندن اوزری و روز قیامتده خبر و ثواب بولمقندن اوزری  
 قاضیدر اگر انک کوتکی التده بر خطا واقع اولسه و دو کیدی کسه اولسه قاضی  
 اوزره دیت لازم کلز بلکه دیت عاقله اوزره لازم اولور عاقله نك تحقیق و خطا ایلر  
 اولن مقولک دینک عاقله اوزره لازم اوله سنک شرحی اوچنچی دفترده کواهدادن  
 دست و پاسرخنده \* که خطا کشتم دیت بر عاقله ست \* یینک شرحنده مرور  
 ایلشدر بومسئله انده طلب اولد \* مشوی \* آنکه بهر خود زند او ضامنست \*  
 و آنکه بهر حق زند او آمنتست ) اول کسه که کندی اوزری اورر او ضامندر  
 و اول کسه که حقدن اوزری اورر او امیندر یعنی اول کسه که برکسه به کندی  
 نفسندن اوزری و مقتضای جسدن اوزری اورر اگر اول کسه اولورسه ضارب  
 اولان ضامن اولور و اوزر یکه دیت لازم کلور اگر قاضی ایسه ده قاضینک اوزر یکه  
 دیت لازم کلدیکی حکم شرعی اوزره بی غرض اوردینی ایچوندر اگر آنده دخی  
 غرض نفسانی اولسه سائر خلقه شرطا هر نه لازم کلورسه اکادخی اول لازم  
 اوور اما اول کسه که برکسه به حضرت حقدن اوزری اورر و انک امرنی برینه  
 کنورر اول کسه امیندر اگر قاضی دکل ایسه ده زرا امر حق اوزره برای رضای  
 الهی برکسه بی اولدرسه اکا اصلا ضمان و دیت لازم کلز بلکه مثاب اولور  
 و مواخذة شرعیه دن هم امان بولور پس کندی نفسندن اوزری اولدر نه دیت  
 لازم اولدینی و حضرت حقدن اوزری اولدر نه دیت و ضمان لازم اولدینی  
 کی تعلیم ایلکدن اوزری بومسئله بی بویشلرله بیان ایدوب پیورر \* مشوی \*  
 کر پدر زدمر پسرا او بمر \* آن پدر را خونیه باید شمرد \* زآنکه اواز بهر  
 کار خویش زد خدمت او هست واجب بر ولد ) فرضی اگر پدر پسر نه اورسه



اول پسر اولسه اول پدره خونبها صایق کر کدر یعنی بر بابا کندی اوغلی  
دو کسه و انک اوغلی اولسه انک باباسه کندی اوغلندن اوزی دیت و یرمک  
لازم اولور ائدن اوزیکه اول پدر پسرینی کندی کارندن اوزی اوردی اول  
پدرک خد متی ولد اوزره واجبدر یعنی بابا انک کندی اوغلندن اوزی قان بها  
و یرمسه علت و سبب اولدر انکیون انک اوزرینه دیت لازم کلور قال صاحب  
التغایه رجل ضرب امرأته فی ادب فانت فلیسه الدیة والکفارة وکذا الاب  
والوصی فی الولد الصغیر عند ابی حنیفة رجة الله علیه مذهب ابو حنیفة  
رجة الله علیه بودر اکریا کندی اوغلی تأدیب ایچون و تعلیم قرآن  
ایچون ضرب ابلسه و انک اول ضربندن اولسه باباضمان اولور کما قال  
فی القدوری الاب او الوصی اذا ضرب به للتأدیب فانت ضمتا عند ابی حنیفة  
رجة الله علیه خلافا لهما و جامع اصفره دخی بویه دیرکده اذا ضرب  
الاب ابنه علی تعلیم القرآن او الادب فانت قال ابو حنیفة علیه الدیة ولا یرته وقال  
ابو یوسف و محمد رجة الله علیهما یرته ولا شی علیه **مشوی** چون معلم  
زد صبی راشد تلف **برمعلم** نیست چیزی لا تخف **کان معلم** نائب افتاد و امین  
هر امین راهست حکمش همچنین **نبت** واجب خدمت استارو **پس** نبود  
استار بزرگش کارجو چونکم معلم برکود که اوره و اول صبی اوله و تلف اوله معلم  
اوزره برشی لازم اولور و اکاضمان لازم کلرسن قورقه زیرا اول معلم معینه نائب  
حق اولدی و امین اولدی هر امینک حکمی هم بونجیلین اولدی یعنی هر امین  
ایچون اول امینک حکمی هم بومعلم حکمی کی اولدی برکسه برکسه بی امین  
اتخاذ ایدوب برشی اکامانت قوسه و اول شی اول امینده تلف اوله اول امینه  
ضمان لازم کلر کذلک استاد و معلم هم امینلدر فخن بر طفلی باباسی اذنبه دو کسه  
و اول طفل اوله ضمان لازم کلر کما قال صاحب التغایه و المعلم اذا ضرب الصبی  
بذن ابیه فانت لم یضمن و معلمک ضمان اولدیفته اصل سبب اولدر که استادک  
خدمتی اول صبیته اوزرینه واجب و لازم دکلدر والدک خدمتی کندی ولدیک  
اوزرته واجب اولدینی کی بلکه شاگردک استاده خدمتی مستحبانددر پس  
استاد اول شاگردینه زجر ایتمکله کارجو اولدی یعنی استادک شسا کردنه زجر  
و تأدیب ایلمی ائدن کندی نفسی ایچون کار استیجی اولدی بلکه اول صبی به  
اورمسی بنه صبی به تفع اولغندن اوزی اولدی پس ماینبند غرض نفسانی  
اولدیغیچون اکا ضمان لازم کلدی و بومصرعدن منقهم اولان اولدر که اگر  
استادهم کندی کارندن اوزی شاگردینه اورسه و تأدیب و تعظیم ایچون  
اورمسه اکاهم دیت لازم اولور دیککی اشعار قیلور کذلک بابادخی کندی اوغله

شرعا لازم اولان حدی اوردی و اوغلی اول ضرب التده اولسه اکاهم دیت  
لازم کلر نه کم حضرت عمر رضی الله عنه کندی اوغله حد خری اوردی و اوغلی  
حد تمام اولردن اول اولدی حدک باقیسنی انک مینه اوردی بنه حضرت عمر  
رضی الله عنه دیت لازم کلدی پس بوندن حصه و نتیجه بو اولدیکه هر کسه که  
الله ایچون کار ایلله بهر حال اکامو آخذ لازم کلر اما الله امر یله کار قیلین و امر حق  
اوزره ضارب اولمین و قتل قتلین کسه به بهر حال عتاب وارد اولور و دیت لازم کلور  
**مشوی** ورید رزدا و برای خود زدست **لاجرم** از خون بهسادادن  
نرسن و اگر پدر اوغله اوردی ایسه کندی نفسندن اوزی اورمشددر لاجرم  
خون بها و یرمک کندن او قور تلدی و بویتلدره واقع اولان مسئله اکثره بنامدر  
اکثریا بابا اوغلی کندی خدمتندن و کارندن اوزی دو کر بو اجلندن انک اوزرینه  
اوغلی اولدر کده خو نبها لازم کلور اگر بابادخی اوغلی کندی کاری ایچون  
دو کسه بلکه یا تأدیبیدن اوزی و یا تعلیم قرآنندن اوزی معناد اوزره دو کسه  
و انک اوغلی اولسه عند الامامین اکادیت لازم کلر اما معلم دخی اگر کندی کاری  
ایچون و کندیگ هرادی ایچون دو کسه و اول شاگرد اولسه اکاهم دیت  
لازم کلور پس بوجه دن مقصود بی خود اولقی و کاری حضرت حق ایچون  
قتلی اولور **مشوی** پس خودی راسر برای ذوالفقار **پنخودی**  
شوقانی درویش وار **چون** شدی پنخود هر آنچه تو کنی **مارمیت** اذرمیت  
ایمنی **آن** ضمان برحق بودنی برامین **هست** تفصیلش بقعه اندر مین **چونکم**  
کندی بلکه اولان ضرب و قتل ایچون شرعا مؤاخذه لازم کلدی ایسه  
پس ای ذوالفقار کی قاطع اولان کندیلکک باشی کس یعنی کندی نفسکک  
مراد و مقتضای اوزره کار و عمل قیلنی و نفسکدن تیغ حکمی قطع ایدوب  
ازاله ایله درویش وار بر پنخود وفانی اول یعنی بر پنخود و بی وجود درویش  
نیجه فانی و پنخود ایسه سن هم بی وجود اولوب فانی و پنخود اول و مقتضای  
نفسانی کندی کدن فی و ازاله قبل چونکم سن بی خود اوله سن و مقتضای نفسکی  
فانی قیله سن هر نه بی که امر حق اوزره سن ایلله سن مارمیت اذرمیت موجبجسته  
ایمنسن بومصرع سورة انفالد اولان آینه اشارتدر و بو آیتک تفسیری جلد  
اولک او ائله قریب وزیر حکایه سننه مرور ایشلدر یعنی چونکم سن بی وجود  
وفانی اوله سن هر نه بی که سن ایشلدر ایسک حقیقتد انک فاعلی حضرت حق  
اولور و سنک وجودک حضرت حقه بر آلت اولور و سن **ومازمیت** اذرمیت و لکن  
الله رحی **آیتک** مفهومه مظهر اولور سن و عتاب الهیدن و مؤاخذه شرعیدن  
نجات و امان بولور سن اول ضمان بوقدر رجه امین اوزره اولر حق اوزره اولور



زیرا امین آلت حق و نائب الهی اولور و اول امیندن حقیقتده ظهور ایلین حقیقتده حضرت  
 حقندن ظهور ایلر آنکچون امین الله اولان کسه دن برقل صادر اولسه انک ضحانی  
 حق الله اولان بیت المالدن لازم کلور بومسئله نك تفصیلی و تحقیقی فقهیه متعلق  
 اولان کتابلر ایچره بیان اولمشدر مبین میمک قهقی و بانک کسریله متین و زنده  
 اسم مفعولدر بان بیندن بیان اولمش مناسبه اکر چه ضمیمه افعال باندن اسم  
 فاعل صیغه سی او زره او قسسه دخی جائزدر لکن اولکی معنی انسب و اولیدر  
 ﴿ مشوی ﴾ هر دکائی راست سودایی ذکر \* مشوی دکان فقرست ای پسر  
 هر بردکان ایچون بر آخر سو دا وارد ای پسر مشوی شریف فقر دکاییدر  
 یعنی بو ذکر اولئان مسائلک تفصیلا بونده بیان اولمش مناسبه سبب و علت اولدر که  
 هر بردکان ایچون بر صفت اولدیغی کچی هر رفتن ایچون هم بر کتاب واردر مثلاً  
 مسائل کلامیه نك دکائی کلام کتابلری و مسائل اصولیه نك دکائی اصول کتابلری  
 و مسائل فقهیه نك دکائی فروع کتابلر ایدر اما مشوی شریف فقر و قنادکایدر  
 بونده مسئله فتا و بقا وارد و بومسئله فسا و بقانک طالبلری فقرادر بو کتاب  
 شریف اصلنده فقر و فنا علمنی مبین اولور و فقر و فنا عانی استین بو مشوی دکاتنده  
 بولور ﴿ مشوی ﴾ دردکان کفشکر چرمست خوب \* قالب کفشست  
 اکر بینی تو چوب \* پیش قرازان قزواد کن بود \* بهر کز باشد اکر آهن بود  
 کفشکر دکاتنده خوب چرم وارد اکر سن انده چوب کوررسن اول قالب کفشدر  
 قرازل او کسند قزواد کن اولور اکر انلک دکاتنده آهن اولور سه کزدن اوتری  
 اولور کز کاف عربینک قهقهه ترکیه ارشون دیدکلریدر که آنکه بر ازل بر او چلر  
 ادا کن دکن دندر دکن شول لونه دیرلر که سیاهه مائل اوله مثلاً مسکی و سنجاب  
 رنگلری کچی وادکن بیاب و قاشدن رنگی سیاهه مائل اولان شیلر اولور قزخام  
 ابریشمه دینور و توضیح معنی بویله دیک اولور که ردکاتنده آلات و اسبابدن بعض  
 شیلر بولنقی اول دکاتک انواع صنایعدن بر نوع صنعت مخصوص اولسنی منع ایلر  
 تنه کم بشمعی دکاتنده قالب خوب کون و سختیان اولور اکر دکان کفشکرده سن  
 چوب باره کورر ایسک اول قالب کفشدر و کفش دوزمکه آلت اولان شیلردر  
 و کذلک قرازل دکاتنده خام ایسک و سیاهه مائل اولان رنگدره ابریشم و قاشلر  
 اولور اکر قرازل دکاتنده آهن قسندن برنسنه اولور سه اندازه دن اوتری اولور  
 پس براهل صنعتک آلتی اهل حرفندن بر نك دکاتنده بولنقی واکالت اواق اول  
 نوعی کندی طرزندن و صنعتندن اخراج ایلر کذلک هر برنده تصنیف اولئان  
 کتابده انواع فنوندن بر نیجه مسئله بولسه اول کتابی اول نوع قندن اخراج ایلر  
 مثلاً فقه کتابلرند دخی تفسیردن و حدیثدن و مناسبتده بعض عقلی و نقلی کلام ابراد

اولمقدن خالی اولور و مناسبتده بو گونه شیلر ابراد ایسک اول کتابی اول قسندن  
 اخراج ایلر پس بو مشوی شریفده دخی انواع علوم و فنوندن مناسبتده ذکر اولسه  
 و نیجه کلمات نقل قیلنسه بو کتاب شریفک دکان وحدت اولمشنه و فقر و فنا علمنی  
 بیان قیلنسنه مانع اولور ﴿ مشوی ﴾ ﴿ مشوی ﴾ مادکان وحدتست \* غیر واحد  
 هر چه بینی آن تست ) بزم مشوی بزم فی الحقیقه دکان وحدتدر واحدن غیر  
 هر نیجه کوره سن اول تیسدر یعنی بزم مشوی بزم حد ذاتنده وحدت مطلقه  
 اسرار نك دکائی و علوم لدنیه و معارف یقینیه نك دکاتیدر بو کتاب شریفک  
 ایچنده واحد حقیقینک اسرارندن غیر و توحید الهینک گفتارندن  
 ماعدا شول کفتار نیکه کوره سن اول کفتار فی المثل بعض کمنسه لک  
 بو کلامه باش قومسندن اوتری تیدر و بونی اوقومسندن اوتری برای مصلحت  
 اول برائیدر بو خسته اول دکاتدر که علم توحید بندن غیر اولان کلمات  
 و حکایات و ضروب امثال و عبارات و استعارات بونده اصالة ذکر اولمش اوله بلکه  
 وحدت مطلقه نك علمندن غیر هر تقدیر علم و مسئله ذکر اولمش اوله علملره مائل  
 اولان و اول فخره روز و شب سرفر و قیلان طائفه نك بو علمه باش قومسندن و سرفرو  
 ایلسندن اوتریدر ﴿ مشوی ﴾ بت ستودن بهر دام عامه را \* همچنان دان  
 کافرانق العلی \* خواندشدر سورة والجم زود \* لیک آن فته بداز سورة نبود  
 \* جله کفار آن زمان ساجده شدند \* هم سری بود آنکه سر بردر زنده بو ایسات  
 ثلاثه اولابو مقدمه بی بلکه موقوفدر اول مقدمه بود سورة نجم نازل اولدقد  
 سید الانام علیه الصلوة والسلام حضرت نلری اول سورة شریفی معجزه حرمده  
 جمعیت کثیره مایشتند تلاوت ایلدیلر که اول جمعیته هم مؤمنلر هم بت پرست  
 کافرلر و ارایدیکه حضرت رسول علیه السلامه قواقی اوروب اندن صادر اولان کلام  
 شریفی استماع ایلدر لیدی چونکم اول حضرت اول سورة شریفی ابتداسندن  
 تلاوت ایدوب ( افرأیتم اللات والعزی ومنات الثالثة الاخری ) آیتسه کلدی  
 بر زمان توقف قیلدی فی الحال شیطان اول حضرتک قرآننه بر سیل و سوسه نلک  
 الفرائق العلی فان شفاعنهن لترنجی کلامنی القا و ادخال ایلدی و اول حضرتک لسانی  
 طرفندن بو کلام فته انکیزی کفار استماع ایلدکلرند بلی حقیقت حال بودر کور  
 حق تعالی حضرت نلری کندی کلامنده بزم تیلر بزمی مدح ایلشدر دیدیلر و مسرور  
 و شاد اولدیلر چونکم سورة شریفه نك آخرنه دکن اول حضرت اوقودی بو سورة  
 شریفه نك آخرنده واقع اولان معجزه آیتسندن اوتری اخذ و صمد اولان خدایه  
 معجزه قیلدیلر مؤمنلر هم جیعا سجده ایلدیلر و کافرلر هم انده تقدیر و ارایسه بوجه  
 اله بیه معجزه ایدوب کندی بتلرندن اوتری اول خدایه باش قودیلر و سجده



قیلدیلر پس حضرت جبریل علیه السلام او حینده نازل اولدی و حقیقت حال اول حضرت نه اعلام قیلدی حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم بو حالدن غمناک اولدی و قلب شریفارینه عظیم خوف کلدی پس حق تعالی حضرتلری اول حضرت نه تسلیه و بر مکن اوزری سوره مجده اولان بوایت کریمه بی ازال قیلدی (و ما ارسلنا من قبلك من رسول) یا محمد بزار سال ایلدک سندن اول رسوللردن بر رسول (ولانی) و انبیا دن بر نبی بی رسوله نبیک مایینده فرق اولدر که رسول صاحب شریعت اولدو و نبی رسولک شریعت تابع اوله و یا خود رسول اولدر که اکا کتاب منزل اوله و ملک نازل اوله و نبی اولدر که کتابی اولیه لکن الهام اوله یا واقعه ده یا قابله پس عموم و خصوص اولور مایینلرند (الا اذا نفی) الا نفی برشی نمنی ایلمردی و یا تلاوت ایلمردی (الشیطان فی امینته) مقصود و مراد ایلمدی شینده شیطان اکا القا ایلمردی (فینسخ الله ما بلی الشیطان) پس حق تعالی باطل و زائل قیلر شیطانک القا ایلمدی و اکا مائل قیلدر من (ثم یحکم الله آياته) اندنصرکه محکم قیلر الله تعالی آياتی و اثبات ایلمرد لائل و بیناتی (والله علیم حکیم) الله تعالی علیمدر احوال خلقه و هر نه ایشلر سه حکمت اوزر در وفی هذه الآية دلالة علی جواز السهو علی الانبیاء و تطرق الوسوسة (لجعل) انا کم حق تعالی قیلر (ما بلی الشیطان فتنة) شیطان القا ایلمدی شینی آزمایش و امتحان (للذین فی قلوبهم مرض) اول کسلا ایچونکه قیلرند ربیب و شک و شبهه وارد چونکم بو مقدمه معلومک اولدی پس معنای آياته کلمه معنای بیت اول اولدر که بتی عامه نک دامن و صیدن اوزری او کملکی انجیلین ییل که الغرائق العلی در و غرائق غرنوقک جمیعدر غرنوق کسر غیلله و فتح نوله بویینی اوزون صوفوشنه درل و بعضیلر قره قوشه دخی غرنوق دیشلر بوند غرائقندن مراد عالی کردن اولان صیقل اولور که انلردن شفاعت رجا اولور و بیت برستلر انلره عبادت و خدمتار قیلوردی و معنای بیت ثانی اولدر که حضرت نبی علیه السلام اول تلك الغرائق العلی فان شفاعتھن لترضی کلامی و منات الثالثة الاخری آیتند نصرکه اوقودی علی الفور و لیکن بو کلام فتنه ایلمدی سوره دن دکل ایلمدی بلکه شیطانک القاستن ایلمدی بعض کسلا تأدب ایلمدی بو کلامی شیطان اول حضرتک صوته مشابه کفار طرفند القا ایلمدی دیشلردر اما اکثرک قوی بودر که شیطان وسوسه طریقله اول حضرتک صوت شریفنه بوسوزی القا ایلمدی و اول حضرت طرفند بوسوزی فی الحال سویلمدی دیشلردر حضرت مولاناک خواند شددر سوره و النجم زود دیملری هم بو معنای مؤید اولور و معنای بیت ثالث اولدر که چونکم اول حضرتک لسانی طرفند بو کلام صادر اولدی

و سوره آخر اولدقده اول حضرت مؤمنلر ایله بیله حضرت خدایه مجده قیلدی جله کفار اول زمانده ساجد اولدیلر و اول حضرت موافقت قیلدیلر هم برسر ایلمدی اولکه سرلر بی در حقه اولدیلر و اول حینده درگاه حق مؤمنلرکی باش قویوب ساجد اولدیلر و اول کافرک ظن غالی بو ایلمدی حضرت رسول اکرم علیه السلام تلك الغرائق العلی دیمکه انلرک پلری مدح قیلش اوله و انلرک مدحی نا کید قیلر بلکه اول حضرتک لسانی طرفند بو کونه کلامک صادر اولستنده هم برسر و بر حکمت و ارادی جله اسرار و حکمتدن بری بودر که انلر بو کلام واسطه سیله اول حینده مؤمنلرکی باش قویدیلر و جله به موافقت قیلدیلر پس بوایت لانه نک محصول و مآلی بویله دیمک اولدی که بوشنوی شریف اسرار تو حبیدک کانی و علم وحدت مطلقه نک دکاید ر بوند واحد حقیقینک ذاته و صفاته متعلق اولان علم وارد و واحد حقیقین فیری بو کاید هر لیادن و ضرر و ب امثال و قصص و حکایاتدن و عبارات و استعاراتدن هر نیکیه کوره سن اول بعض کسلاک بوعله باش قومسندن و مرفرو قیلستندن اوزری دیشلدر بونلر هم معنیله پلر کیدر بو کونه پلری عامه دن اوزری مدح قیلش و انلرک مرفرو ایلمسندن اوزری بو کاید شریفه واحد حقیقینک سرندن و علمندن و فیری کلامی ایراد ایلمک و سوبلک همان تلك الغرائق العلی کلامی کی ییلکه حضرت نبی علیه السلامک لسانی طرفند بو کلام ظهوره کلدی کذلک بو کتاب شریفده مذکور اولان علم وحدت و سر احدیتدن غیر یستی تلك الغرائق العلی قیلستندن ییل و موحد اولوب بو ذکر اولنان علملردن مقصود نه اید و کونه عالم اول دیمک اولور بوشنوی بعد ازین حرفست بیجا بیج و دور با سلیمان باش و دیوار مشور) بوند نصرکه بیجا بیج و دور بر حرف وارد سن سلیمان علیه السلامه اول دیواری فارشدرمه حرفدن مراد بوند کلام اولسده جاز و طرف اولوق دخی جازدر بیجا بیج معقد و مشکل معنانه در دور عمیق معنانه در مشور فرشدرمه و تحریک ایتمه معنانه در مصرع ثانیده واقع اولان خطاب تجرید قاعده سی اوزره کندی وجود شریفارینه اولمده جاز و حسام الدین افتدی به اولسده جاز اولور و بو کلامک و حرف عظیمک ذکر اولنسی طالب اولان کسسه به اولسده دخی جازدر پس خلاصه کلام و توضیح مرام بویله دیمک اولور که بو ذکر اولنان نکات و اسرار نصرکه بر عظیم حرف و گفتار دخی وارد که اول گفتار قتی معقد و مشکل و عقله آنک فہمی بعید و حد ذاته اول کلام عبقدر ای طالب سر الهی سن همان سلیمان علیه السلام حقیقی الیه اول دیو حیرت و عجزیت طبعیت اولان طائفه بی اول حرف عظیمک سوبلنسی سبیلله



نحر يك ائمه كه انلك اول حرف عظیمی استماع ایلکه لایق کوشکاری و حرف  
عظیمی سرنی فهم ایلکه مستعد هوشکاری بود و ولها اول بیجا بیج اولان  
کلام عظیم اگر سو یلک لازم کلسه سلیمان زمان ایله اول اصحاب عرفان  
غیر بیانی فهم ایلدکلرندن دیوکی حرکت کله و کبر و عناد لینی وانکار  
و فسادلینی اظهار قیله پس اول فهمدن دور اولان حرفی سو یلک اولی  
اولور وقاضی و صوفیک حکایتیه رجوع ایدوب انلك حالی و ماجرا سنی نقل  
ایلك طالب اولنلر ایچون انفع کاور دیک اولور

رجوع حکایت صوفی وقاضی

مشوی هین حدیث صوفی وقاضی یار \* وان ستمکار ضعیف زار زار \*  
گفت قاضی ثبت العرش ای پسر \* تبار و نقشی کنم از خبر و شر \* کوزنده کو محل  
انتقام \* این خیال کشته است اندر مقام \* تیر اول ای مولا ناقاضیک و صوفیک  
حدیثی کنور و اول زار زار اولان ستمکار یعنی صوفی \* درد منده طابعه اوران  
ظالم بیمارک حدیثی دخی نطق و بیانه کنور و تحقیق و تقریر ایلك مرتبه سنه  
یتور چونکم صوفی کند و سنه سله زن اولان کسه بی قاضیک حضور ین کنور دی  
واندن شکایت ایلدی بو ظالم بن بی کناهه بر طابعه آوردی بنم حقی ای نائب  
الهی بوندن الیو رد بو سو یلدی قاضی اول صوفی به خطاب ایدوب دیدی  
ای پسر عرشی ثابت ایله تا کم انک اوزر ینسه خیردن و شردن بر نقش ایلیم یعنی  
ای اوغل بین الناس مشهور و متعارف اولان امثالند که ثبت العرش ثم النقش  
دیرلر یعنی سقی ثابت ایله اندن صکره ا کا نقش ایله نقش سقوله قائم اولور مادانکه  
محل نقش اولان سقوف ثابت اولیه ا کا نقش ایلك ممکن نیجه اولور بو مقرر در که  
محل نقش اولان سقوف ثابت اولیجه نقاش ا کا نقش ایلیم من کذلک خیردن  
و شردن و نفعدن و ضرردن اولان حکم نقش عرش قیلندند ر لایدر بحله  
محتاجدر که انکله قائم اوله پس سن اولو محکوم علیه اولغه لایق بر محل اثبات ایله  
تابن خیردن و شردن انک اوزر ینسه شرمانه لازم کلور سه حکم ایلیم دیدی قنی  
اور بیجی قنی محل انتقام بو بیمار سقامنده بر خیال اولشدر یعنی ای صوفی سنک خصم  
انتقام ایلدیک کسه خسته لکده بر خیال کی ضعیف و نحیف اولشدر حتی محل  
انتقام اولقندن کذر قیلشدر قنی سکا اور بیجی و قنی انتقام محلی بر خصمکه تابن  
اندن سنک حقی الیو ینم و حکم شرعی اجرا ایلیم \* مشوی \* شرع  
بهر زندگان و اغنیاست \* شرع بر اصحاب کورس \* تان کجاست \* آن گروهی  
کز فقیری بی سرند \* صد جهت از مردگان قانی زند \* مرده از یک روست

فانی در کزند \* صوفیان از صد جهت قانی شدند ( ای صوفی شرع زنده لردن  
و اغنیادن اوزریدر شرع اصحاب کورستان اوزره قنی اولور شول بر گروه که  
فقیرلقدن بی سر درلر مرده لردن یوز جهت قانی رکبرلر مرده کزند و ضررده  
بر یوزدن فانیدر اما سو فیلر یوز جهت قانی اولشدر پس سن اگر صوفی ایسک  
یوز جهت مرده و قانی اولان طائفه دن اولش اولور سن سنه دعوی و نزاع یلر  
دیک اولور و بو یلتر قاضی استاندن صوفی و درویش اولنلرک مرتبه سنی اول  
مدعی اولان صوفی به تعریض و خطاب ایتمکله بیان قیلنور و بونده شرعدن مراد  
امور محکمه و قضایه مخصوص اولان احکام شرعیه اولور نه کم بو یلترک قاضی  
استاندن دینلمی هم قضایه مخصوص اولان شرع اولدینه دلالت و شهادت قیلور  
اکثر استعمال حلیله شرع قاضیله متعلق اولان احکام و امور اطلاق اولک  
کلسه در نه کم بر کسه نیک بر کسه ایله دعوائی اولسه شرع الله دیرلر و کسه بی  
شرع شرعیله ایلست دیرلر پس بو محله شرعدن مراد تکالیف شرعیه در دین  
کسلر خطا ایلشدر اما مضاف مقدر اولوب اکثر حکم شرع تقدیرند، دیندنه  
هم جائزدر اکثر بو گونه توجیه و تأویل اولراب کسه تکالیف شرعیه زند کان  
و اغنیادن اوزریدر و اهل فنا که (موتوا قبل ان تموتوا) مفهومه مظهر اولوب مرده  
حکمنده اولشدر پس مرده خود جمیع تکالیفدن بریدروهم نامه وصول بولوب  
قانی محض اولک در پس الفاس فی امان الله مفهومه اول دخی تکالیفدن بریدر  
دینور سه نه کم بعض شارحلر بویه دیمشدر بو سوز ملاحظه به حجت اولور و بعض  
فقروقه اصحابلرندن تکالیفات سقوطی لازم کلور بونی خود فقر تام صاحب لری  
اولان اولیا رضی الله عنهم دن و عرفان هیچ بر بی دیمشدر و اهل فنادن قانی  
اوادقد نصکره شرع شریف و صوم و صلو که بی لازم کلان تکلیف ساقط اولور  
دیو بیان ایلشدر در نه کم بعض ملاحظه ترک صوم و صلو ایدوب انلره اسقاط  
تکلیف ایلدکلرندن سؤال اولند قدده حضرت مولانا نیک بو یلترله جواب ویرلر  
ایمش پس بویات ثلاثه نک توضیح و تفسیر نه کله لم قاضی صوفیان حقیقیک  
و فقرای الهیک مرتبه لری بیان ایلك اوزره اول مدعی اولان صوفی بی ایکی وجهله  
الزام ایلوب دیر اولای صوفی بو سکا ضارب اولان بیمار بر مرتبه نحیف و زار  
اولشدر که محل انتقام دکلر قنی زند و قنی محل انتقام که ناندن انتقام اله سن  
دیدی و انیسای صوفی بو شرع که سن حاضر اولدک و بوا حکام شرعیه اجرا  
اوله جق محکمه به که سن کادک بونه لری زند اولنلرندن و اغنیادن اوزریدر بو حکم  
شرعی اصحاب قبور اوزره قند، واقع اولور اول بر گروه خودز یاده فقر و فاقرلرندن  
بی سرو پالدر و اول گروه عالی ظاهرا مرده اولان کسه لردن یوز جهتندن



فانی تر در زیر اوت اضطراری اله مرده اولان جسدینه و روح حیوانیه سنه کلان  
 کردند و ضرر ده بوجهدن مرده و فانیسدر اما صوفی اولان حال حیاتلر نه نیجه یوز  
 جهندن فانی اولشلر و فناندر فنا مر تبه سن بولشدر (یت) قبور الوری تحت  
 المطارق والثری \* رجال لهم تحت الثیاب قبور \* دینلشدر پس اگر سن اهل  
 قبور دن اولد کسه و فنا مر تبه سن بولد کسه سنه بود دعوی و نزاع نلر دیمکی افاده  
 ایلر و جه آخر اوزره معنی بویه دیمک اولور که ای صوفی اکثر احکام شرع نفسلر زنده  
 و غنی اولان فرخنده لردن اوتزیدر صوفیلر که اهل قبور و اصحاب کور حکمنده در  
 انلرک اوزر نه شرع شریفک اکثر احکامی واقع اولمز نکات و حج و جهاد حکملری  
 کبی شول بر کرو هککه فقیر لکدن بی سرو پا اولشلر در و فقر و فنا مر تبه سن بولشدر  
 انلر ظاهر امر ده اوللردن یوز جهندن زیاده فانیلر در ظاهر امر ده اولان بر یوزدن  
 فانی اما صوفیلر نیجه یوز جهندن فانیلر در پس انلر احکام شرعیه ک اکثرندن  
 خلاص اولشلر و فقر و فنا اختیار ایمکله اغنیای اوزره واجب اولان تکالیف  
 شرعیه دن نجات بولشدر بو گونه دعوی وجدال و قبل و قال نفسلری زنده اولان  
 اغنیایه لایق اولور فنا لدر فنا مر تبه سن بولان و نفسلری مرده اولان صوفیلر  
 و فقیرلر شرعیه ک و دعوی قنای نیجه مناسب کلور دیو سو بلدی **مشوی**  
**مرک یک قنلت و ابن سبدهزار** \* هر یکی را خونیهایی بی شمار \* کرچه  
 کشت این قوم را حق بارها \* ریخت بهر خونیهها انبارها (مرک بر قلندر  
 و بو صوفیلرک اولسی او جیوز یک قلندر هر بر اولمک ایچون بی شمار خونیهها واردر  
 اگرچه بو قومی حق تعالی نیجه کره اولدردی خونیهها لردن اوتزی انبارلر دو کدی  
 یعنی موت اضطراری بر کره اولمکدر که اول روح بدندن جدا اولمقدر بو گونه اولمک  
 صوفیلرک اولسنه کوره سهدر و بو صوفیلرک اولسی نیجه یوز یک کره اولمکدر بویسه  
 بر کره اولمکدن هزار بار اشد و اصعد رنه کم امام قشیری حضرتلری (فتوبوا الی بارئکم  
 ما قتلوا انفسکم) آیتند در (التوبة بقتل النفوس غیر منسوخه فی هذه الامه الا ان بنی اسرائیل  
 کان لهم قتل انفسهم جهرا وهذه الامه توهم بقتل انفسهم معنی) کافال علیه السلام  
 (موتوا قبل ان تموتوا) والناس يتوهمون ان توبة بنی اسرائیل اشق و لیس کاتوهم و افان  
 ذلک کان منهم فی حالة واحدة و علی الخصوص من هذه الامه قتلوا انفسهم  
 بسیوف الریاضات و المنع عن الشهوات کافیل (یت) لیس من مات فاستراح  
 بمیت \* انما المیت میت الاحیاء \* اگرچه بو قومی حق تبارک و تعالی نیجه کره تیغ  
 محبتله اولدردی ولیکن بونلرک هر بر اولسندن اوتزی بی شمار خونیهها لر و بردی  
 و هر فانی اولملری مقابله سنه دیت انبار الطافی نثار قیلدی ته کم حدیث قدسیسنده  
 (من احبني قتلته ومن قتلته فانا دیته) پیور مشدر بر کسه بی که اول اولدره انک

خونیهایی اولدر و بر کسه نک که خونیهایی حضرت حق اوله اول کسه ایچون  
 نیجه انبار الطاف و خزان انوار و اعطاف نثار اولمشدر و بذل قیلنشددر  
**مشوی** \* همچو جر جیس اندهر یک در سرار \* کشته کشته زنده کشته  
 شصت بار \* کشته از ذوق سنان داد کر \* می بسوزد که بزنی زخی دکر \* والله  
 از عشق وجود جان پرست \* کشته بر قتل دوم عاشقترست (بو صوفیلرک هر رسی  
 سرار ده جر جیس کیدر لالتش کره کشته اولمش و زنده اولمشدر و حضرت جر جیس  
 پیغمبر عایه السلاطین قاج کره کشته اولسنده اختلاف واردر شصت بار پیور ملری بونده  
 تحدید ایچون اولماز بلکه تکثیر ایچون اولور و حضرت جر جیسک قصه می مشهور در  
 یعنی بو صوفیان دین و عاشقان اهل یقیندن هر رسی سرلرنده و باطلنرنده کرات  
 و مر اته کشته اولشلر و ینه فی الحال حق تعالی بونلری احیایدوب حیات بولشدر  
 مثلا اوائل حالده هر بار که بر حالت نفسانیه و صفت جسمانیه ابله انلرک وجودی  
 متصف اولوب نیجه زمان اول حال اوزره بونلر زنده کانی لک قیلندر اول وجودی  
 بونلر امانه ایدوب و اول صفت و حالتی بونلر افنا و ازاله ایدرل اول حالت و صفتک  
 بر ینه حق تعالی بونلر حالت روحانی و صفت ملکی و ربوب وجود روحانی  
 و صفت ملکی صاحبی اولورل پس نقدر صفت جسمانی و حالات نفسانی و ارایسه  
 انلرک هر بر بی امانه و ازاله ایلک بر کره اولمک کبی و هر بار که حالت روحانیه  
 و صفت ملکیه ابله متصف اولسدر تکرار زنده اولق و حیات بولق کبی اولور  
 شول زمانه دکهه بالکایه صفات بشریه دن و اوصاف جسمانیه دن خلاص  
 اولورل و اوصاف ملکیه و حالات روحانیه ابله تمام اتصاف قیلورل و اتیس اولورل  
 و روحانی و صلی و معرفتله نورانی بوجود بولورل پس عشق دوست بونلری  
 بومر تبه ده دخی قومن جسمانیته مر تبه سنندن تدر یجیله نیجه مرده اولوب اوصاف  
 روحانیه ابله نیجه زنده اولدی ایسه هم هر حالت روحانیه و صفت ملکیه بی دخی  
 تدر یجیله امانه و ازاله ایدرل هر بار که بر صفت روحانیه بونلردن زائل اوله انک  
 بر ینه بی زوال و لا یزال اولان صفت حقانی کلور پس بونلر هر صفت روحانیه بی که  
 وجود حقیقلرندن امانه و ازاله ایلدر چاشنی موتی ذائق اولورل شول مر تبه  
 دکهه وجود نورانی و روحانیدن و اوصاف ملکیه دن هم مرده اولوب فانی اولورل  
 چونکم فنا لدر فنا مر تبه سن بولدر بقای حقه باقی اولورل و اما بقای الهی ابله  
 و حیات حقیقیه ابله حی اولنجیه دک و کندی حقیقلرنی بولنجیه دک دوستک تیغ  
 عشق بونلری اولدر مکن و تکرار انک تجلیات لطیفه و جالیه می بونلری دیری  
 کور مکن خالی اولمز پس بونلرک هر بر بی سرلرنده نیجه کره اولمش و نیجه کره دخی  
 حیات بولمش اولور اول داد کر اولان پادشاهک زخم سنانندن کشته اولان بنار



بویله دیو که بکازخم دخی اور یعنی اول عادل اولان پادشاهک رخ و سنانی محبتک  
 زنجندن مقول اولان عاشق بنار و سوزان اولور و بویله دیر که ای عادل اولان  
 پادشاه بکا اول تیغ محبتله برزخم دیگر اور و بنی بوجود مجازیدن اولدر تا کم  
 حیات حقیقه بولم و سناکه زنده اولم و الله جان پرست اولان وجودک عشقنه کشته  
 ایکنجی قتل اوزره عاشقتردر یعنی جان باقی به طالب اولان و محبوب حقیقی به  
 خدمت ایدن وجودک عشقندن کشته اولان کشته ایکنجی کره کشته اولم  
 عاشقتردر ته کم منصور بیورر ( بیت ) اقلونی اقلونی باثقه \* ان فی قتل حیاة  
 فی حیات \* و این فارض دخی نایه سنده دیدی ( بیت ) ولم یسعی بالقتل نفسی  
 بل لها \* به تسعی ان انت اتلفت مهجی \* دیو محبوب حقیقی به خطاب ایدوب  
 بویلی س و بلدی پس بولردن اولد کد نصرکه اولمکه عاشق اولاق و یارک تیغ  
 عشقنه کشته اولخی نمی قیاق چوق واقع اولمش و کلامی دخی کندیلرک  
 حسب حاله دلالت قشدر بو خصوصه سوز چوق و ابراده حاجت یوقدر پس  
 یتنه قاضی صوفی به نه دبیدیکی بیان ایکنکه شروع ایدوب بیورر \* مثنوی \*  
 گفت قاضی من قضایا در حیم \* حاکم اصحاب کورستان کیم \* این بصورت  
 کر نه در کورست پست \* کورها در دودمانش آمدست ( قاضی صوفی به ابتدی  
 بن زنده نک قضایا در حیم بن اصحاب کورستانک حاکمی ام بن اصحاب کورستانک  
 حاکمی دکلم بو بیمارا کر صورنده اگر کورده پست دکل ایسه ده کورلر انک دودمانه  
 کشدر دودمان قیله به دیرل بونده دودماندن مراد اول بیمارک جسدی اولور که  
 جسد حواس ظاهره و باطنه ایله و قوای جسمانیه و روحانیه ایله بر قوم و قبیله کییدر  
 بو تقدیرجه انک قبیله جسدنه کورلر کشدر دیک انک هر برحسی مرده اولوب  
 دودمان جسدنه مدفون اولمش مرده کبی اولد یقندن کایت اولور پس  
 بو اعتبار ایله انک جسدی قبیله سنه قهرل کاش اولور شمعینک و جان عالمک ابتدیکی  
 تاویلار بو محله برنده اولمز و خلاصه کلام و توضیح مر ام بویله دیک اولور که  
 قاضی صوفی به کندیکن مرتبه سنی و صوفی اولنلرک دخی مرتبه سنی و رنجور معنوی  
 اولان اهل دنیانک دخی مرتبه سنی تعلیم و تفهیم ایلمک طریق اوزره دیدی ای  
 صوفی بن دار و برانده اولان حی کسارک قاضیسی ام بن اصحاب قبورک حاکمی دکلم  
 اما صوفیلر اصحاب قبور دندر زرا ( کن فی الدنیا کاتک غریب اوطار سبیل  
 وعد نفسک من اهل القبور ) حدیث شریفک موجب اولانلرک اول مرتبه سنی  
 کندی نفسلری اصحاب قبور دن عدا یلنکدر و ثابا ( موتوا قبل ان تموتوا ) حدیث  
 شریفک موجب اولنلرک مرتبه سنی اولاردن اول اولمک و فنا اندر فنا اولمقدن پس  
 بو اعتبار ایله اصحاب کورستان عدادندن اولورلر بن ایسم اصحاب کورستان

حاکمی دکلم پس بو تقدیر اوزره سنانک دعوائی استماع الیزم خصمک اولان  
 رنجور دن هم حقیکی البو برمه حصو مت قیلزم زیرا سن نفسی اولنلر  
 عدادندن اولد یلک کبی اول دخی قلبی و روحی مرده اولنلر قییلندندر انکچون  
 حضرت نبی علیه السلام ( ایامک و بحالسه الموتی قالوا وما الموتی یارسول الله  
 قال اهل الدنیا ) ای صوفی بواهل دنیا اولان رنجور مرده حکمنده در بوز رنجور  
 صورنده اگر مقبره ایچره پس اولدی ایسه و کوره صور تا دخول قیلدی ایسه  
 اول بیمارک دودمان جسدنه کورلر کشدر انک هر برحسی معشیده  
 اولشدر و کندی محل و موضعه مرده کبی مدفون اولشدر قبر ایچنده مدفون  
 اولان موتی به نیجه بر سوزی استماع ایلمکه قادر و افهام ایلمکه مقتدر اوله من ایسک  
 بومر ده دخی بر کلامی استماع ایلمکه قادر اوله من سن انکچون حق تعالی  
 حضرتلری کافر حقیقه رسولنه خطاب ایدوب ( انک لا تسمع الموتی ) دیدی و بر آخر  
 آیتنه دخی ( و ما انت بمسمع من فی القبور ) بیوردی پس بومر ده دل اولان رنجورک  
 هر برحسی مقبره مدفون اولان میت کبی بی فهم و بی ادراک اولشدر و بونک  
 عقلی و قلبی اولشدر چونکم بودخی مرده حکمنده در بو کادخی قضا لاحق اولاق  
 برنده اولمز دیدی \* مثنوی \* بس بدیدی مرده اندر کورتو \* کورر ادر مرده  
 بین ای کورتو ) ای صوفی قبر ایچنده مرده بی چوق کوردک ای کور قبری سن  
 مرده ده کور یعنی بوجهانده کور ایچنده مرده لری قتی چوق کوردک مقابر ایچره  
 مدفون اولان مرده لری هر کس دخی بونی کورر و قبر ایچره مرده کورمک  
 مستبعد کلدن ای کوردل اگر بصیرت صاحبی ایسک قبری مرده نک وجودنده  
 کور که مستبعد اولان بودر که برکسه مرده اوله و کندی قبری کونوروب خلق ایچنده  
 یورویته کم بو کونه مرده لردن بریسی دیشدر ( بیت ) جهانه قدوت حق ایله  
 بر یورر اولیم \* مددا و اووریرم بن قولکه چاره کرک \* شول کسه لکه جهل و غفلته  
 اوله و حقاقت و سفاخانه مرده دل اوله اول میت کییدر وانک جسدی اکانسینه  
 قبر کییدر بویله کسه ل جسدلرند ساکن قبر کییدر انکچون حضرت نبی علیه  
 السلام قراده ساکن اولنلر حقیقه ( ساکن الکفور کساکن القبور ) بیوردی اکثر اهل  
 قری جهل و غفلته مرده دللردن پس جاهل و قافل اولان روستایلر میاننده ساکن  
 اولاق قبور ایچره ساکن اولاق کییدر انکچون حضرت نبی علیه السلام ( لا تسکن  
 الکفور فان ساکن الکفور کساکن القبور ) بیوردی بو حدیث شریفک سببی اولدر که  
 چونکم اهل کفور جهل و غفلته مرده دل اولد قلمی جهندن اهل قبور مشایه  
 اولدیلر ایسه هر کم انلرله زیاده مجالست و مصاحبت ایلمسه هم انلر کبی مرده دل  
 اولاق و حیات قلبیه دن محروم قالمق مقرر در زیر اصحبت مؤثره و طبیعت سارقدن



لا بد شي: مقارنتك حكمي اخذ ايلرس جسدي قيرني كوتوروب اول بورين طائفه  
ايله ( لا تجالسوا الموتى الا وهم اهل الدنيا ) حديثه عمل ايدوب بحالست قطعدن  
زنده دل اولنره حذر ايلك لازم اولنردندر ومقبورسن كوتوروب بر يوزنده بورين  
مرد دل طئالدين حذرو برهيز ايلين عاقل وحازم اولنردندر ﴿ مشوي ﴾  
كرز كوري خشت بر تو افتاد \* عاقلان از كوري خواهند داد \* كرد خشم و كينه  
مردم كرد \* هين مكن بانقش كرمابه نبرد ) مثلا بر كوردن سنك اوزريكه  
اكر كريج دوشه طاقلر كوردن چن دادسترلر مرده نك خشم و كينه سي اطرافنده  
طولنه آگاه اول نقش جام ايله جنك ايله كوردن مراد بونده مرده دل اولان غافل  
وجاهلك جسدي اولور و خشتدن مراد انك باطبا نجه اورمسي و باطاش اورمسي  
و باچوب اورمسي اولور يعني قاضي صوفي اولنره تعريض ايدوب و اهل دنيا نك  
مرتبه زني بيلديروب اول صوفي به خطيبا دير كه مثلاي صوفي بر مقبره دن سنك  
اوزريكه بر كريج و باطاش دوشه وسني آزرده قيلسه اكر سن عاقل و عارف ايلك  
اندين دادخواه اولز سن شكابت قيلز سن زيرا عاقل و عارف اولنر قيردن داد  
استر و شكابت اينزل چن مرده طرفندن سكار زخم كلسه اكا كينه ايلك و خشم  
قيلق اطرافنده طولنه آگاه اول نقش جام ايله جنك وجدال ايله اي صوفي عنده اهل  
التحقيق بو صور خلق انام نقوش جام كيدير بونلر واسطه سيله بر كنده به چن بر زخم  
كلسه اكر اول كسه موحد اولان عارفلر دن ايسه اي فاعل حقيقيدن بيلوب انلر  
ايله جنك وجدال ايلز كما قال السعدي ( بيت ) درين نوع از شر ك پوشيده هست  
كه زديم بيازرد و عروم بخت \* كرت ديدنه بخشد خداوند امر \* نبيني دكر صورت  
زيد و عمرو \* اكر اول كسه شرك خفي صاحبي جاهل و غافل ايسه اول نقش جام  
مثابه سنده اولان صور و آلا نك جنك وجدال ايلر عنده العارفين بوناس مرده  
حكمنده در چن بونلر بوزندن بر كنده به بر ضرب و آسيب ايرشه اكر اول كسه  
عارف ايسه مرده در خشم و كين ايلك نجه مناسب اولر سه اول مرده دل اولنره دخی  
خشم و كين ايلك اويله مناسب اولز بر كنده به بر قيردن بر كريج دوشه اول قيردن  
شكابت قيلق و دادخواه اولق نجه لازم كلر ايسه بر صاحب قبر اولان مرده دلدن  
دخی بر ضرب و زخم كلسه اندين دخی شكابت قيلق و دادخواه اولق اويله لازم كلز  
﴿ مشوي ﴾ شكر كن كه زنده بر تو زرد \* كانكه زنده رد كند حق كردد \* خشم احيا  
خشم حق و زخم اوست \* كه بحق زنده ست آن پا كيزه پوست اي صوفي شكر ايله كه سكا  
بر زنده اورمديكه اول بر كنده به كه زنده رد ايلدي حق رد ايلدي احيا نك خشمي حق  
خشمي وانك زنجير ز بر اول پا كيزه پوست حضرت حقه زنده در بونده زنده دن مراد  
( الناس كلهم موتى الا العالمون ) حديثك موجب عله ربا نيه در و علماء ربا نيه

اول كسه زدر كه كند بلزدن مرده وفاتي اولوب حضرت حقه زنده و باقي اولر  
و دست حقه آلت اولر پس قاضي صوفي به تسليه و يروب بويله دير كه اي صوفي  
و ارشكر ايله كه بر عالم رباني و حضرت حقه زنده اولان برولى يزداني سكا اورمدي  
زيرا اول كسه بيكه بر زنده دل اولان عالم رباني رد ايله اي حقيقتده حضرت حق  
رد ايلشدر كه آنك آجيسي والي كلك احتمالي بو قدر بوني بويله پيل كه حضرت  
حقه حى اولان احيا نك خشمي و زنجير كه اول پا كيزه پوست حق تعالى حضرت نلر ايله  
زنده و حيات الهيه ايله حى و فرخنده در پس بونلر نك نفخه الهيه ايله زنده و روح  
رباني ايله فرخنده اولدقار نك تحقيقه شروع ايدوب بيوررر ﴿ مشوي ﴾  
حق بكشت اورا و در پاچه ش دميد \* زود قصابانه پوست ازوي كشيد \* نفخه  
دروى باقى آمد تا مآب \* نفخ حق نبود چون نفخ آن قصاب ) حق تعالى اول زنده بي  
اولدردي و پاچه سته او فوردى قصابلر كي پوستي اندين چكدي نفخ اول زنده نك  
وجودنده مآب و مرجعه دك باقى كلسدي زيرا نفخ حق او قصابك نفخي كي اولز  
نفخ بلي امساك ايلكه صالح اولان جسمك نجويفته او فورمكه ديرل اما بو محله  
ماده قابليه به حيات حقيقيه بال فعل افاضه ايلكندن كناه در و پاچه بونده مرتبه  
سفليه واقع اولان جمدن عبارتدر قصابه مناسب اولنره تعبير اولمش و جسد  
پاچه اطلاق اولمشدر پس بويين شريفينك تحقيق و توضيحي بويله ديك  
اولور كه حق سبحانه و تعالى اول زنده دل اولان ولي كاملي اولايغ محبتله ذبح  
ايدوب حيوانيت بدن اولدرمش و اوصاف بهيميه ايله متصف اولان وجودنى  
كشته قتلش وانك پاچه منزله سنده اولان جسمه روح قدسي نفخ ايدوب قصابلر  
كي فوري انك پوستك لوازمي و مانند قشر اولان صورتك مقتضياتي و احكامي  
انك وجود حقيقي سندن چكوب سيل ايلدي واني لوازم پوستدن منسلخ اولمش  
روح مجرد قيلدي و اول زنده دك وجودنده مرجع و مآبه دك نفخ اولنسان  
روح قدسي باقى قالدی قصابك نفخه سي كي بر دمد زائل اولدي و حق سبحانه  
و تعالينك نفخه سي اول قصابك نفخه سي كي اولز ﴿ مشوي ﴾ فرق بسيارست  
بين التفخين \* اين همه زينست و آن مرجله شين \* اين حيات ازوي برید  
و شده مضر \* و آن حيات از نفخ چون شد مستر ) بوايكي نفخه نك مياننده فرق  
چو قدر زيرا بود و كلي زين و اول طرف جله شيندر و بوحياتي منفوخ فيه دن  
كسدي و مضر اولدي و اول حيات نفخ حقندن مستر اولدي يعني نفخ قصابه  
نفخ حقك مابينده فرق بسيار و تفاوت بي شمار واردر كه اول نفخ الهى دو كلي  
زينت و حيات و اطافندر و بونفخ قصاب سر تا سر شين و مضر تر زيرا بو قصابك  
دم و نفسي منفوخ فيه اولان حيواندن حياتي قطع قيلدي و اكا مضر اولدي



اول نفخ حقدن اولان حیات مستر اولدی وادی قالدی و کذلک محل نفخه الهی  
اولان روح قدسی صاحب ربك دملری و نفی نفی الهی و نفس ربانی کی  
مرده دله حیات ابدیه و بریجی و انلری سعادت مریدیه مرتبه سیه ابر کور بچیدر  
اما قصب سیرت و سلاخ طبیعت اولان ظالم خونخوارک و مردم آزار ستکارک  
و جاهل و فاضل اولان بد کردارک نفسلری و کفتارلری بونلرک عکسی قلبلری  
اولدر بریجی و حیات طیبه دن دور اید بچیدر \* منوی \* این دم آن دم نیست  
کا بدان بشرح \* همین برآزین قمر چه بالای صرح (بودم اول دم دکلدر که اول  
شرح کاه آگاه اول بوقیو دیشدن قصرک بالاسنه کل صرح کاه مهمله ابله  
قصره دیلر بونده مراد علم البقین مرتبه سی اولور و قمر چه دن مراد جهل و غفلت  
مرتبه سی اولور یعنی نفخه که اوفورمکه و دمه دیلر بونفس رجائی و نفخه ربانی  
اول نفس دکلدر شرح کاه و بیان اوله آگاه اول ای طالب نفخه الهی و نفس  
رجائی اولان کسه قمر جا غفلتدن علم و معرفت قصرنه بوقاری کل تا کم نفخه  
الهی نه دیمکدر بیلنه سن و نفس رجائی نه ایدیکنه هم عالم و آگاه اوله سین  
\* منوی \* نیستش بر خرنشاندن بجهت \* نقش هیزم را کسی بر خرنهد \*  
رنشست اونه پشت خرنزد \* پشت تابوتیش اوبترسزد (ای صوفی اول رنجوری  
خر اوزره اوترنق بجهت دکلدر یعنی اول مرده دل اول بیماری اشکه بندرب تشهیر  
ایک اجتهاد اولمش و مشر و ع و معقول کورلش حکم و رأی دکلدر برکسه  
هیزم نقشی حار اوزره قوری بومصرعه استغهام انکاری وارد یعنی هیچ  
نقش خطی اشک اوزره قویوب تشهیر قیلر و کابو سیاستی روا کورمن ای ابله  
اول بیمارک اوتورمسی پشت خره لایق دکلدر اکا ربابوت ارقه سی اولق لایق اولور  
بویله مرده دلر و رنجورلری اشک ارقه سته بندرمکه بیله لایق دکلدر بونلره  
لایق اولان تابوته بندرمکدر دیدی \* منوی \* ظلم چه بود وضع غیر موضعش \*  
هین مکن در غیر موضع ضایعش (ظلم ندر بر شبنی موضعندن غیر بی وضع  
ایلمکدر آگاه اول ای صوفی موضعندن غیر ده اول شبنی ضایع ابله نه کم ظلمه  
عدلی تعریف ایدنلر بگونه تعریف ایدوب الظلم وضع الشی فی غیر موضعه  
و العدل وضع الشی فی موضعه دیمکدر پس ای صوفی شمدی بورنجوره بقصاص  
حکم ایلمک حکمی موضعنه و محلله قلمش اولورز بلکه بوخته و بیمار من وجه  
ظلم قیلورز کل بود عوادن فراغت قیل و بوزاعدن بری اول دیوب اول رنجوره  
مرحت قیلدی و اوصوفی بی قیوب اول ظالم مرده دله زمانه قاضیلری کی  
مائل اولدی \* منوی \* کفت صوفی پس روادار بکه او \* سیلیم زدی  
قصاص و بی نسو \* این روا باشد که هر خرسی قلاش \* صوفیاز اصغ اندازد

بلاش (صوفی قاضیدن چونکم بوقدر حکمت آمیز و معرفت انکیر اولان کلماتی  
اشندی و بود دفع خصم ایچون ابراز ایلدی کی مقدماتی کوش ایتدی اکا ایتدی قاضی  
افندی وان سلیم بوردیفک کلمات جیمه اهب برنده پس سن بونی رواطو تر مبین که  
اول رنجور بکاسیلی اوره قصاص سزودانکسز نسو ر بع در همه دیرلر و اکثر پول  
دیمکه استعمال ایدر یعنی صوفی قاضی به ایتدی بن سکاراضی ام سن رواطو تر مبین که  
اول او باش بکابر سله اوره و اکا قصاص اولیه و اندن جریمه هم آکیده بلکه مجا اومت  
یره خلاص اوله ای افندی بوروا اولورمیکه بر اشک دکر منینک خری اولان لوند  
و خرسین بلاشی صوفیله صفغ آنه یعنی بر خرسین لوندک بلا سبب صوفیله طبا بجه  
اورمسی و سله چالسنی رواطو تر مبین وانی جریمه سز و قصاص اولقسن بن  
بورادن خلاص ایدر مبین بن مقتضای شرع شریف اوزره هر نه اید بونده  
حقیمی طلب ایلرم سن قاضی سن بوردیور لونه دیر سن \* منوی \* کفت  
قاضی توجه داری پیش و کم \* کفت دارم در جهان من شش درم \* کفت قاضی  
سه درم تو خرج کن \* آن سه دیکر را با آن دهی سخن \* زارور رنجورست و درویش  
و ضعیف \* سه درم در بایش ترور غیف ( چونکم قاضی صوفینک بوداد خواه  
اولسنی کوردی و حقنی طاب ایلکده ثابت قدم اولد یعنی مشاهده قیادی دونوب  
رنجوره دیدی ای رنجور سن پیش و کم نه طو تر سین یعنی قلیل و کثردن نه قدر نده  
مالکسن اول رنجور قاضی به دیدی جهاند بن الی درم طو تر درم فارسی و درهم  
هر بیدر یعنی ای افندی بوجهاند بن همان الی آنچه مالکم دیدی بومحلده  
شارح خلط کلام ایلشدر شش درم من مرادش جهاتر دیوسویشلدر در  
اعتماد اولنجه و استماع قیلنجه پس قاضی اول بیمار شغفت ایدوب دیدی ای ضعیف  
اوچ درهمی سن خرج ابله که بر ضعیف سن اوچ آنچه بی دخی بی قیل و قال اول  
صوفی در دمنده و بر که اول صوفی زارور رنجور و درویش ضعیفدر اول صوفی به  
اوچم در کرک تره و رغیف ایچون رغیف کرده به دیرلر یعنی صوفی ریاضتله زارور بیمار  
اولشدر و فقرله شکسته و ضعیف اولوب کرسته قالشدر ای رنجور اول اوچ آنچه  
اکاره و صومون آلمدن اوزری لازم حکم ایلدیمکه بی قیل و قال اول اوچ آنچه بی  
بودر ویش و فقیر اولان صوفی به و بره سن دیدی \* منوی \* رفقای قاضی  
افتادش نظر \* از رفقای صوفی آن بدخوبتر \* راست میگردانی سیلیم دست  
\* که قصاص سیلیم ارزان شدست \* سوی کوش قاضی آمد بهر راز \* سیلی زدی  
رفقای او غراز \* کفت هر شش را بگیرد ای دو خصم \* من شوم از ادوی خرخاش  
ووصم ( چونکم قاضی سله نک جریمسنی اوچ درهم حکم ایلدی اول رنجورک  
نظری قاضینک قفا سده دوشدی قاضینک قفا سی صوفینک قفا سندن خوبتر ایدی



یعنی بیمارک نظری چونکم قاضیک اکسه سنه دوشدی و واقع اولدی کوردیکه قاضیک اکسه سی صوفیک اکسه سندن خوبتر و بوطیانجه اورمغه اندن لایقتردر هماندم اکاسیلی اورمقدن اوتری الی راست و مهیا ایلدی و کندیسنه بویه دیوسو یلدیکه بنم سله مک قصاصی ارزان اولشددر چونکم برسه اورمک جریمه سی اوج درهم اوله اول اوج درهمدن یکجوب بوقاضیک اکسه سنه برطیانجه اورمق خودالیق واحقدر پس قاضیک قولنی جانبته کلدی رازدن اوتری قاضی افندیکن قولغه بررازو برنهانی سوزسویار شکنده اولوب آنک قولنی جانبته کلدی قاضی افندی هم کندیسنه برراز سویار و کندیسنه نافع کلام نقل ایلر صانوب قولنی آنک جانبته برخوش طوقی و یردی هماندم اول رنجور اول قاضیک اکسه سنه حددن تجاوز برسه اوردی فراز بونده اعلا و حددن تجاوز معاسنه در یعنی آنک قعاسنه هماندم بر اعلا طیانجه اوردی اندن صکره قاضی ایله صوفی به خطاب ایدوب دیدی ای ایکی خصم هرالتی در همی طوتک و مایینکرده اوچراخجه قسمت ایدک بن آزادوبی خرخاش و بی و صم اولورم خرخاش جنک و جدله دیرلر کجه خربلدی دیمکدر و صم عیبه دیرلر یعنی اول رنجور کندیسنک ایکی خصمه دیدی ای بنم ایکی خصم بر مقتضای حکم شرعی بوالقی اچیه بی آنک و مایینکرده اوچراخجه توزیع ایدک بن بوحله عیسر و نزاع و جدلسر اولورم استدیکم بیه توجه قیاورم دیدی وقاضیک ظالمه مرحت و شفقت قلمی و مقتضای شرعی قویوب اکامائل اولسی باشنه بوقدر فلاکت و محنت کنوردی

طیره شدن قاضی از کساختی زان رنجور سیلی  
باره و سرزنش کردن آن صوفی قاضی را

بوسرخ شریف قاضیک طیره اولسی یعنی قاضیک اول سیلی باره اولان رنجورک کستا خلقتدن بمحضور اولسی و اکاشم قلمبیدر و اول صوفیک قاضی به سرزنش و توبیخ ایلسی و نصیحت آمیز سوزسویلسیدر \* مشوی \* کشت قاضی طیره صوفی کفت هی \* حکم تو عدلست لاشک نیست غی \* چونکم اول رنجور قاضیک اکسه سنه بر اعلا طیانجه اوردی قاضی افندی طیره اولدی و خشم و غضبه کلدی استدیکه رنجوری اولدر بنجه دو که صوفی فی الحال دیدی هی قاضی افندی نیلرسن آگاه اول سنک حکمک عدلدر لاشک ظلم و ضلالت دکلددر کندی ایلدیکک حکمه راضی اولمق علامت اسلام و هدایت دکلددر \* مشوی \* آنچه پسندی بخودای شیخ دین \* چون پسندی بر برادرای امین \* ای شیخ دین اول نسنه بیکه کندی نفسکه بکمر سن و روا کورم سن ای امین برادرک اوزره آتی نیچون بکنور سن

ونه حاله

ونه حاله اتی روا و سزا کور رسن کندی نفسنه محبوب کلان نسنه لری برکسه دین برادر نه روا کورمه اول کسنه مؤمن کامل اولر و ایماندن اول کسه حظ ولدت بولر کال صلی الله علیه و سلم (لایومن احدکم حتی یحب لایحه ما یحب لنفسه) روا احمد و مسلم و البخاری و الترمذی و ابن ماجه عن انس رضی الله عنه شیخ دین دیماری و اکامین تعبیر ایلری تهکم و توبیخ طریقله اولور \* مشوی \* این ندانی که بی من چه کنی \* هم در آن چه عاقبت خود افکنی \* من جفر بڑا خواندی در خبر \* آنچه خواندی پس عمل کن ای پدر \* ای افندی بونی بمرسن که بدن اوتری قیو قرارسک هم اول قیو به عاقبت کندیکی بر افرسن خبر مصطفی علیه الصلوه والسلامدن (من جفر بڑا لایحه وقع فیه) حدیثی او قومدکی سن خود بوحدیثی او قودک اول نسنه بی که او قودک پس ای پدر آنکه عمل ایله علمکله حامل اولدقدن صکره سکا اول علمک نه فائده سی واردر او قودیک طوترسن و علمکله عمل ایترسن کورسک باشکه بودخی نه سرزنش لرونه کونه ایشلر کنوردی دیدی \* مشوی \* این یکی حکمت جنین بدر قضا \* که را آورد سیلی بر قفا \* وای بر احکام دیگر های تو \* تاچه آرد بر سر و بر پای تو \* ای قاضی سنک بو رحکمک قضاده بونجیلین اولدی که سنک قفاک اوزره سله کنوردی یعنی سنک حکم و قضاده بر حکومک بونجیلین قفاک اوزره طیانجه اورلمق لازم کنوردی و سنی بو مرتبه به یتوردی وای سنک غیری حکملرک اوزرینه تا کم اول سنک غیری حکملرک سنک باشک و اباشک اوزره نه کونه رشکار کنور و یلور مین سنی اول حکملرک نه مرتبه عذاب و عقابه یتور بر حکمکدن اوتری بوقدر کوتک بیجک و ارقیاس ایله غیری حکملرکدن اوتری نه قدر کوتک بیسک کر کدر حکایت اولنور که هارون رشیدک برادری بهلول دانا معاده عاقل و صورتا مجنون نما برکسه ایدی برکون کندی برادری هارون رشیدک سراینه کلدی و آنک نشینی اولان قصره داخل اولدی کوردیکه اورنالی نکهبانلردن خالبد در چیقوب هارونک تختی اوزرینه پادشاهانه مربع اوتوردی نکهبانلر و خدمتکار لر آنک بو و دشمن کوروب فی الحال کلوب اکا بر قاج دکک اوروب تختدن اشغه ایندر دیر بهلول های های ایدوب اغلدی حینفا و در یغادرک آواز یله فریاد ایلدی هارون آنک آوازی ایشیدوب خلوتخانه سندن طشره چیقدی و اول نکهبان تخت اولان خدمتکارلر سؤال ایلدیکه بودیوانه نیچون بویه آواز ایله فریاد ایدر خدمتکارلر جواب و یروب دیدیلر پادشاهم کساختلی ایدوب کلوب سنک تخت شریفک اوزره اوتورمش بولدیق تأدیاله اکا بر قاج دکک اوردق انکچون آغلر دیدیلر بهلول انلردن بوسوزی اشتدی هارونه خطاب ایدوب ایدی والله بالله باخی انلر بی دو کد بکشدن اوتری آغلرم



پس هارون اكا توجه ابدوب دیدی یا چون اغلرسن بهلول اكا بگونه جواب  
و یروب دیدیکه سنك مقامكده برآن اوتوره غله بوقدر كوتك بدم سن بوقدر  
زماندر بوتخت اوزره اوتور رسن الله یاور رسن نقدر كوتكر یسك كركدر  
بن سنگچون اغلرم یوخسه بنم دیدیم كوتكك المی برآن ایچنده بکوب کندی دیدی  
هارونه انك سوزی محکم تاثیر ایتدی پس اكه دونوب دیدی یاخی بکابر نصیحت ایله  
اول كوتكردن خلاص اولغه وسیله و چاره ندر سو یله بهاول ایتدی حدكدن تجاوز  
ایته وحق تعالینك مخلوقنه ظلم و جور ایلك یولنه كتمه ناکم آخرت كوتكرندن امین  
اوله سن وعذاب و عقاب الهیدن نجات بوله سن وزنههار و زنههار ظالمه مین اوله  
(الظلمة و اعوانهم فی النار) حدیث شریفك موجبیه سنكخی ظالمه یله جهنمه  
معذب اولیه سن و انله میل ایتمكه نار جهنمك سكامس المنسه كندیکی لایق قلیله سنكه  
حق تعالی حضرتلری كلام مجیدنده (ولا تركنوا الی الذین ظلموا فتمسكم النار)  
بیوردی آگاه اول و بو نصیحتله عمل قبل دیدی **مثنوی** **ظالمی را**  
**رحم آری از کرم** \* که برای نفقه بادت سه دره \* دست ظالم را بیرچه جای آن \*  
**که بدست او نهی حکم و عنان** \* تو بدان بزمانی ای مجهول داد \* که نژاد کرکرا  
اوشیرداد (بر ظالمه کرمدن ای قاضی رحم کنور رسن بویه دیونفقه دن اوتری  
سکاویج درم اولسون یعنی بی محل اولان کر مکدن بر ظالمه مرحت کنوروب  
دیر سنكه ای ضعیف و نزار سکا نفقه دن اوتری اول اوچ دره م اواسون وارسن آتی  
کندیکه کفاف ایله دیرسن ظالمك الی کس اول نفقه نك نه محلیدر و اول مرحت  
و شفقتنه نیجه لایقدر که سن حکمی و عثانی انك الله قویه سن و عنان اختیاری  
و حکم شریفی انك الله تسلیم ابدوب اول مالک اولدیك دره مالک نصفی وارسن  
نفقه ایله دیه سن ای دادی مجهول و عدلی نامعقول اولان قاضی سن شول یکی به  
بکر سنكه کرکک نسبت اول سود و یردی نژاد بونده نسب و یاوری معناسنه در  
یعنی ای عدلی نامشروع و دادی نامعقول و نامعلوم اولان قاضی سنك اول زنجور  
اولان ظالمه مرحت ابدوب نفقه و غذا و بر مکلك اكا بکر که بر یکی بر قوردر  
یاور یسنی ضعیف و نزار کوروب اكا مرحت ابدوب سود و یروب و بسلیوب قوت  
بولدقدن صکره اول قوردر یاور یسنی اول یکی بی پاره یله ظالمه میل و مرحت ایلك  
نتیجه سی بویه اولور ظالم اگر فقیر و ضعیف ایسه اكا میل و محبت ایلك حاکم اولان  
کسه به لایق دکلدر بلکه مقتضای شرع شریف هر نه ایسه حاکم اولان کسه  
همان آتی اجرا ایلك لازمدر دیدی

**جواب دادن قاضی آن صوفی را**

**مثنوی**

**مثنوی** **کفت قاضی واجب آیدمان رضا** \* هر قضا و هر جفا کا رد قضا  
این دلم باغست و چشم ابروش \* ابر کر بدباغ خندد شاد و خوش \* خوش دلم در  
باطن از حکم زبر \* کرچه شدرویم ترش کالحق مر (قاضی صوفیدن چونکم  
بوسوزلی اشندی اكا ایتدی ای صوفی بزه قضایه رضا و یرمك واجب کاور  
هر قضا و هر جفای که قضای الهی کنوره اكا رضا و یرمك لازم اولور و بو  
زنجورک بزه واقع اولان قضا و جفای اصل من عند الله در حق تعالیدن کلان  
حکم و قضایه راضی اولقی و قلبی اندن شاد و مسرور بواق بنم کارمدر دیدی  
فی المثل بنم بو کوکام باغدر و چشم ابر کیدر اگرچه ابر اغلرباغ شاد و خوش کور  
کذالك بنم ابر چشم دخی قضای الهینك اول ضرر بندن آغلیوب قطرات سرشکی  
دو کر ولیکن کوکام باغی اندن شاد و خرم اولور و رونق و لطافت بولور زیرا که  
حکمدن باطنده خوش دلم اگرچه یوزم ترش اولدیکه الحق مر در زبرضم زالله  
و ضم بالله زبورک جمیدر ز بور یازلش نسته به دبرل مکتوب کی ز بردن مر اد بونده  
کتاب مینسده مکتوب اولان مقدرات او اور یعنی باطنده لوح محفوظه یازلش  
اولان حکمدن خوش دلم و متالم دکلم اگرچه بحسب الظاهر بنم یوزم ترش و تلخ  
اولدیسه ده زیرا که حق سوز آجیدر لایدر آجی نسته بی برکسه ذائق اولسه یوزی  
و کوزنی اول کسه اکشدرا مالک نفعی مشاهده قلیدیجی جهندن اندن شاد  
و مسرور اولور پس ای صوفی سنك دخی سوزك حقدر و حق ایسه مر در اندن  
اگرچه ظاهر اثرش روا اولور سم عجب دکلدر بن باطنا خوش دلم و درونده ناخوش  
اوللردن دکلم **مثنوی** **سال فقط ز آفتاب خیره خند** \* باغها در مرک و جان  
کندن رسند (خیره خند اولان آفتابدن فقط و سالد باغها در مرک و جان چکشکه  
ایریشور یعنی فقط باران اولدیجی سئنده آفتابک پهوده کولسندن و هو انك  
یوزی کشاده او اوب تبسم قلمسندن باغرا اولکه و جان چکشکه کاورل و مرده  
و پزمرده او اورل و بی برک و بار قالورل و لطافت و رونقندن قاری و خالی او اورل  
پس آفتابک باغله چوق کولسندن و هو انك یوزی کشاده اولسندن هو انك یوزی  
یولامسی و ابرک کر به قلمسی انفع و اولدیر کذالك عند العقلا برکسه نك یوزی کلمسندن  
کوزنك آغلمسی انك قلبنه انفع اولور و اول قطرات سرشك انك جنان جنان  
حیات و بر **مثنوی** **ز امر حق و ابکوا کثیرا خوانده** \* چون سر بریان  
چه خندان مانده (حق تعالینك امرندن (ولیکوا کثیرا) آیتنی او قومشن  
سر بریان کی نه خندان فالشن حق تعالی حضرتلری سوره توبه ده (فلیضحکوا  
قلیلا ولیکوا کثیرا) بیوردی اگرچه بو آیت کفره نك یوم قیامتده چوق آغلیوب  
آز کواد کربنی بیان ایدروا مر صیغه سنده خبردر ولیکن مؤمنله بونده چوق آغلك



آزكوك ديمكه تعريض و تنبيه و ارادر بواستبار ايله محقق اولنلر ( فليضحكوا قابلا  
وليبيكوا كثيرا ) امرنى حالى اوزره اوقيوب حق تعالى اى و مئرز چوق آغلك آزكوك  
ديوامر ايلشدر ديديلر و بوايتك تفسيري بشيحي دفتك اوابيله قريب ( سبب  
رجوع كردن آن مهمان ) سرخنده \* گفت فليبيكوا كثيرا كوش دار \* بيتك شرخنده  
مرور ايلشدر انده طلب اولته و مصرع ثانی بین الناس متعارف اولان امثالندركه  
بركسه بی چوق كول كورسدر بشمش باش كبی نه صریدرسن دبرل \* كثر الضحك  
تميت القلب حديثك و جنبه چوق كولك قلبی اولدبرر و قلبك اولمى دخی آدمی  
چوق كولدرر اوله نك دیشلری صریدنی كبی قلبی اولن كسه نك دخی دیشلری  
صریدن خالی اولن \* مثنوی \* روشنی خانه باشی همچو شمع \* كرفر  
و باشی تو همچو شمع دمع \* آن ترش روی \* مادر پاد \* حافظ فرزندش دازهر ضرر  
اكر سن شمع كبی دمی اشغه صابحه سن یعنی اكر شمع كبی باتوب سرشك دیده کی  
یاغدرپ اشغه صابحه سین خانه قلبك روشلكی اولورسن و ظلت درونی ازاله  
قیلورسن و چوق ضررلر دن قورتلورسن و خلاص اولورسن تنه كم اول مادرك  
و پادرك ترش رویانی فرزندك هر ضررلر دن حافظی اولدی زیر پادرمادر اوغلنه  
ترش روی و تلخ كوی اولدغه فرزندك انله مغرور اولوب مؤتب اولور و ضررلر دن  
اول واسطه ايله قور تیلور اما پادرمادر همیشه اوغلنك یوزنه كولسدر و اكا  
كشاده روی و شیرین كوی اولسدر فرزندك انله مغرور اولوب بی ادب اولور و لب  
وله و اشتغال قیلور پس نیچه ضررلر مبتلا اولور كذا لك مادر نفسك ترش روی  
اولمى و پدر عهك فرزندك قلبه بنده لك قلمی فرزندك قلبی نیچه ضررلر دن حفظ  
و حایت ایلر \* مثنوی \* ذوق خنده دیده ای خیره خند \* ذوق كریه بین كه  
هست آن كان قند \* چون جهنم كریه آرد یاد آن \* پس جهنم خوشتر آمد از جان  
ای یهوده كویچی ذوق خند بی كوردك خیر خند یهوده كویچی معناسنه در  
یعنی ای طور محبوب كولن كسه كولنك ذوقنی كوردك و خندك طعمی لذتی نیچه  
اولور ایش پللك كریه نك ذوقنی كور كه اول كان قنددر یعنی آغلك ذوقنی دخی  
بر كور كه آغلك ذوق معنیده قند معنی كبی لذت و شیرین اولدی و كریه دن حظ  
آلنلر قندك كولك برشی دكادر چونك جهنم كریه كنوره اتی یاد ایللك كریه كنور  
پس جهنم چناندن خوشتر كلدی مصرع اولده آن لفظی جهنم عا د اولور و یاد  
آن لفظی جهنم بدل اولور و تقدیر كلام چونك جهنم كریه آرد یاد آن كریه آرد  
پس جهنم از جان خوشتر آمده باشد ديك اولور اولی كریه آرد سكوت كیننده  
اولوب یاد آن جهنم كسی را كریه آرد تقدیرنده اولور یعنی بر كسه به اول جهنمی  
یاد ایللك كریه كنوره اول كسه جهنمی تذكر ایلله و آغلبه اول كسه كریه ایچره

بر ذوق و حالت بولور كه آنی چنانك یادنده بولمز و جتسلری تذكر ایتمكه اول  
ذوقه و اول حالت ابرمز پس جهنم بواستبار ايله چناندن خوشتر كلس اولور  
اكر چه چنانك تذكرندن بر كونه سرور و ذوق كلور و لكن نفس اندن حظ آلور  
و بوجهنك یادندن حزن و انكسار و بكام حاصل اولور و لیكن اول كریه و انكسار  
ایچره ر و حه بر ذوق و حالت كلور كه جتسلر ك یادندن حاصل اولان ذوق  
و سرورلر اول خوشتر و لذت تركلور بوییت شریفده مشرب محققینه موافق  
و مشهد عارفینه مطابق بر معنی دخی و ارادر كه اول معنی جهنم دن مقدم مضاف  
مقدر اولوب آن لفظی حضرت حقه راجع اولمقدرد و تقدیر كلام چون اهل  
جهنم اول خدانك یادنه كریه كنوره پس جهنم انله چناندن خوشتر كله ديك  
اولور و بومعنی شیخ طاهر حضرتلری منطق الطیرده نظمده كتور مشلر و تصریح  
بیور مشلر در بیورلر چونك اهل جنت جنتك نعمتلری ايله شاد و خندان اولوب  
اهل جهنم دیله كی با اهل نار كورك بر نیچه ذوقلر و لذتله مستغرق اولمشور و دوستك  
و صابله و نعمتله راحت ابدیه بولمشور اما سز بویله محذول و مقهور قالمشور  
دبوب تباهی و تفاخر ایدلر و اصحاب ناردخی اصحاب جنته ندا ایدوب دیله با اهل  
الجنة اكر چه بزد دوستك فراقندن صورنا كریه و محنت ایچره بزمایزه دخی بو فرقت  
و محنت و بو كریه و كر بت ایچره بر كونه ذوق و حالت اولدیکه اندن سز بی خبر سز  
تنه كم اونوز در دخی مقاله ده شیخ ابو علی قدس الله سره العزیز طوسیدن بو مضمونی  
نظمده نقل ایلشدر ایرادی نطوبل كلامه باعث اولور \* مثنوی \*  
خنده هادر كریه آمده كنیم \* كنج درو بر انها جوای سلیم \* ذوق در غمهاست بی كم  
كرده اند \* آب حیوانرا بظلمت برده اند ) تنه كم خندلر كریه لده مكثوم كلدی  
كنیم یعنی مكثوم ای سلیم كنجی و برانه لده استه سلیم بوتده ساده دل معناسنه در  
ذوق غملا در ایزی كم ایشلر در آب حیوانی ظلمته ایلشدر در كرده اند و برده  
اندكله رینك فاعلی حضرت حقدر بو تقدیر چه جمع تعظیم ایچون اولور كه حق  
تعالی بی لفظ جمله ذكر ایللك بلغاتك كلامنده چوق واقع اولمشدر و بودخی  
جائزدر كه بولفظلك فاعلی فی الحقیقه حضرت حق اوله و لكن مجازا ذوق غمده  
بولن عارفلر كم كرده اند لفظك فاعلی اولوب و آب حیوانه ظلمته بول ایلشدر  
رده اند لفظك فاعلی اولق هم جائزدر بو تقدیر چه ظلمت باقی معناسنه اولوب  
آب حیوانلر در ظلمت بی برده اند تقدیرنده اولور و بوجه اوزره ذوق غملا در  
ولیكن ذوق غملا بولن عارفلر ایزی آیشلر و بول كم ایشلر در تا كم عوام ناس  
اكا بول ایلشدر آب حیوانه بول ایلشدر ظلمته بول ایشلر در ديك اولور و بوییتن  
شریفینك تحقیق بویله ديك اولور كه ای حقیقتدن غافل اولان حد ذاتنده



خنده غلر و سرورل کر بهار ایچره مکتوم و مدقون اولدی ته کم \* حفت الجنة  
 بالمکاره ( حدیث شریفی بومعنايه شهادت ودلالات قبلتی و حضرت علی کرم الله  
 وجهه حضرت تباریک (سبحان من اتسعت رحمة لاولیائه فی شدة نعمته واشتدت  
 نعمته لاعدائه فی سعة رحمة) یوردقلری هم بومضمونی مؤید و مقوی اولدی پس  
 ای اله و سلم القلب اولان کسه کنجی و برانه زده استه و خنده لری کر بهارده  
 و ذوقلری غلرده طلب ایله ذوقلر و شادیلر فی الحقیقه غلر ایچره درلیکن حق  
 تعالی حضرتلری بولقد ایزی کم ایتمشلدرد هر کس غلرده اولان ذوقه بول  
 و ایز بوله من و ظلمده اولان آب حیات و اصل اوله من مکر که اول هادی هدایت قبله  
 و توفیقی برکسده رفیق ایله ته کم کنديک عارف قوللری توفیق رفیق ابدوب  
 هدایت قبلدی انلر عون حقه کر بهار ایچره خنده و غلر ایچره ذوقلر و صفال بولدیله  
 و آب حیات ظلمده و اصل اولدیله ولیکن ایزان تدبیر و ایزی ناپیدایتیلر تا کم هوام ناس غلر  
 ایچره موجود اولان ذوقه بول نه جهندندر بیه میوب ظاهرده اولان خنده و سرور  
 یوانه کندیله و کندیله غلره و المله بولدن گرفتار ایتدیله **منوی**  
 باز کونه نعل دره تارباط \* چشمه سار چارکن در احتیاط \* چشمه راجارکن  
 در اعتبار \* یارکن باچشم خود دوچشم یار ( یولده نعل باز کونه در  
 رباطه دک کوزلری احتیاط ایلمکده درت ایله اعتبارده کوزلری درت ایله  
 سنک کوزلری یکه یارک ایکی **کوزنی** یار ایله رباط کاربان سرایه دیرل  
 بوند مرتبه حقیقت و قرارگاه وحدت مراد اولور یعنی رباط حقیقت و قرار  
 گاه وحدته ارنجه یه دک و حق الیقین مرتبه سنه و اصل اولجه یه دک طریق  
 الهی نعل معکوسدر یعنی افعال الهی نعل باز کونه کیدر مثلاً غم ایچره شادی  
 و شادیلک ایچره غم مدغدر نعمت ایچره نعمت و نعمت ایچره نعمت و نعمت  
 ایچره محنت و زحمت ایچره راحت و صورت باطلده حق مخفی و منکدر پس ای مالک  
 راه الهی بویولده احتیاط و اهتمام ایلمکده کوزلری درت ایله کنیدی ایکی  
 کوزلیکه اعتماد ایله بلکه عبرت آلمقده و تفحص قلمقده کوزلری درت ایله  
 و کوزلری درت ایله دیکن مراد یارک ایکی کوزلی کنیدی ایکی کوزلیکه  
 یار و مقارن ایله دیکنر چونکم یارک و مرشد سعادت کردارک ایکی کوزلی کنیدی  
 ایکی کوزلیکه یار قبله سن و سن انک کوردیکنه تابع اوله سن غلط بین اولمقسن  
 خلاص اولورسن و حقایق اشیا انک رؤیت و مشاهده سی واسطه سیله معاینه  
 قیلورسن و گمراه اولمقسن قوریلورسن **منوی** **منوی** امر هم شوری بخوان  
 اندر صحف \* یارباش و مکوش از غراف) و پنده شوری سورده چده اولان آیه  
 اشارتدر و بواتک تفسیری بشجی دفترده مهمان حکایه سنده مرور الشدر

انده طلب اولنه صحفدن مراد بوند حضرت قرآن اولور و معنی صحفده امر هم  
 شوری ابنی اوقی بار ایچون اول ازدن اکافی دیمه افی تضریری مشعر برکله درته کم  
 برکسنه متضریر و عالم اولسه یوزین کوزین کشیدوب افی دیر یعنی ای سالک راه الهی  
 بویولده زیاده احتیاط و اهتمام ایلمکدن اوزی کوزلیکی درت ایلمک لازم کلور  
 و کوزلی درت ایلمک برعالم و عاقل و مرشد کامل ایکی کوزلری کنیدی کوزلری  
 تابع قلمقسن و انک ایکی کوزلری کنیدی کوزلری یکه یار و معین ایلمکدن عبارت  
 اولور و بوزلری درت ایله دیمک و یارک کوزلری کنیدی کوزلری یکه یار و معین  
 ایله دیوسو یانک مال و نتیجه سی انکله مشاوره ایله و اکثره شکلیکی اکاسویه  
 دیمکی افاده قیلور که حق تعالی حضرتلری انصار قومی ایله کنیدی مایلدن  
 مشاوره قلمخی کنیدیله عادت ایلمکدن اوزی (و امر هم شوری بینههم)  
 دیمکله قرآن عظیمده مدح ایلدی پس سندخی بوات کریمه حضرت قرآندن  
 اوقیوب بونکله عمل ایله و بریار و معین اولان عاقل و مرشد کامل ایله همیشه  
 مشاوره ایله و اول سنک طبعکه مخالف اگر رسوز سو یلر ایه زنه ناز و استغنا  
 جهندن تضریری مشعر برسوز سو یله بلکه انک یوزنه مقابل افی دیمه ته کم الله  
 تبارک و تعالی حضرتلری سوره بینی اسرائیلده و الدینه افی دیمکدن نهی ابدوب  
 (فلا تقل لهما اف ولا تنهرا و قل لهما قولا کریم) یوردی پس (خیر الایوبین  
 من علیک) حدیثک موجبجه ابوبنک خیر لوسی سنک مرشدک و معالک اولدی  
 چونکم ابویه ناز و استغنا جهندن افی دیمک و تضریری مشعر سوز سو یلک لایق  
 و جائز اولمجه خیر الایوبین اولان مرشد و معال افی دیمک اولوبله جائز و لایق  
 دقل قنده قالدیکه ناز ایلمه سن و خیانتی مشعر سوز سو یله سن **منوی**  
 یار باشد راهرا پشت و پناه \* چونکه نیکو بشکری یارست راه \* چونکه درباررسی  
 خاش نشین \* اندر آن حاقه مکن خود را نیکین ( راه پشت و پناه یار اولور  
 چونکم ابونظر ایلمه سن بول یار درباردن مراد بوند مرشد هدایت کرداردر یعنی  
 راه حقه ارقه و صفتحق بر معین و ظهیر مرشد کامل اولور چونکم آتی کوره سن  
 و نظر حقیقی به ابر کوره سن همان یاردن عبارت اولور (الرفیق ثم الطریق)  
 حدیثک سری بومعنايه اشعار قیلور یاره مقارنت قلمک ادبی واردرو اصحاب  
 هدایتله مصاحبت ایلمک شرط و مشروطی واردرو مادامکه اول شرط بولمجه  
 مشروط هیچ بولمز و اول ادبه رعایت قلمجه انلر صحبت شریفه سندن و مقارنت  
 طبعه سنندن انتفاع اولمز و جمله مشروطه سن بری اولدر که چونکم یاران حقیقت  
 ابر بشه سن و اصحاب هدایتله کوروشه سن خاموش اوور بلکه کنیدی انلر  
 خدمتکاری اولق مرتبه سنه بتور اول حلقه ده کنیدی نیکن ایله نیکین یوزک



فاشته دیر بوند. صدر نشین اولمقدن کایت اولور یعنی چونکم اول باران طریقتک  
صحنلرینه واصل اوله سنن خاموش اول و سیکوتی کندیکه لازم قیل وانلرک  
مجلسنده کندیکه صدر نشین قیل کبر و انانیته منصف اوله بلکه کبر و انانیته ترک  
ایدوب اول مجلسک متبوع و مقتدایی اولان کسه به متوجه اول انک کلامی  
دیکه و استماع و قبول ایله **﴿ مثنوی ﴾** در نماز جمعه بنکر خوش بهوش \* جمله  
جمعندوبک اندیشه خوش \* رختهارا سوی خاموش کشان \* چون نشان چو بی  
مکن خود را نشان ( نماز جمعه ده هوشله خوش نظرایله جمله جمعلردروبک  
اندیشه و خوشلردربک اندیشه اند و خوش اند تقدیرنده در یعنی ای صحبت اهل  
جمعه داخل اولان سالک جمعه نمازنده نظر عقله اگا حاضر اولان مؤمنلر جماعتده خوش  
نظرایله که انلرک جمله سی بر رده جمعلردرب و بر اندیشه لردر که جمله سنک اندیشه سی  
امامه تابع اولقی و امر حق علی الاتفاق برینه کتوروب جمعیله طاعت فقطدر  
و جمله سی خاموش اولوب و سکوت قیاب خطیبک کلامه قواق ط و مقدر پس  
بوندن ادب او کرنوب صحبت اهل جمعه داخل اولدقده هم بو آدابه رعایت ایدوب  
بوشر طی برنه کنور وانلرله یکدل و یکجهت اولوب **﴿ کندیکه بی نشان اولقی ﴾**  
مرتبه سنه بتور رختلری خاموشلق جانبته چک چونکم نشان استیه سن کندیکه  
نشان ایلله یعنی اهل جمعک میانه داخل اولدقده اولاشرط طریقت و ادب صحبت  
اولدر که جمله گفت و کویه متعلق اولان رختلری یکی و آنلر یکی خاموش اولقی جانبته  
چکه سن وصعت و سکوتله خوی ایلله سن چونکم طریقت و حقیقت اهلک میانه  
نشان استیه سن و شهرت بولقی و مشهور و متعارف اولقی طلب ایلله سن شرط  
اودر که کندیکه نشان ایلله سن بلکه بی نام و نشان اوله سن و کندیکه بی خود  
وفائی قیلله سن تا کم بو بی نشانلقده نشان بوله سن و بی خودلقده و بی وجودلقده  
وجود و نشان بوله سن و نشان صاحبی اوله سن **﴿ مثنوی ﴾** گفت پیغمبر کدر  
بحر هموم \* در دلالت دان تو یار انرا نجوم \* چشم در استاد کان نه ره بچو \* نطق  
تشویش نظر باشد مکو ( پیغمبر علیه السلام حضرتلری پیوردیکه هموم در یاستده  
دلالت ایلکده سن اصحابی نجوم یل نه کم ( اصحابی کالنجوم بایهم افتدیم اهدیم )  
یعنی بنم یارانم نجوم کیدر بونلردن هر قفسنه افتدا ایلله سزمهندی اولور سز  
چونکم اول حضرت بویه پیوردی پس هر کم اول حضرت و ارث کامل اولدیه  
واکاف مقام و خلیفه اولقی مرتبه سی بولدیه ( الشیخ فی قومه کالنبی فی امته )  
حدیثک موجب کندی عصر نه و قومک ایچنده پیغمبر کی الیک دخی اصحابی  
غیر بچرند دلالت ایلکده نجوم کی اولور نه کم حضرت نبی علیه السلامک  
بارانی مطلوبه وصول بولدیلر کذلک کندی عصر بنک پیغمبری کی اولان وارث

کاملک بارانی دخی فلک طریقتک نجومی کی اولور و بحر هموم و غومده بونلر دلالت  
قیلور و بونلره مقتدی اولان دخی بحر هموم و غومدن خلاص اولور ( وهو الذی  
جعل لکم التجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر ) آیت کریمه سی لسان اشارته  
بومعنا به دلالت قیلور و دخی ( العلماء مصابیح الارض و خلفاء الانبیاء و ورثتی و ورثته  
الانبیاء ) حدیث شریفی هم بومضمونه شاهد اولور پس ای سالک طریقی الهی  
کوز یکی فلک طریقتک ستاره لر اولان مرشدل اوزره قوو بول ایسته یعنی خلفاء  
انبیاء و مصابیح ارض و سما کی عالم عرفانه کوز قو وانلردن نظری دورا یتوب  
طریقی حق انلر واسطه سیله طلب ایلله ( وبالجم هم بهندون ) آیت کریمه سنک  
مفهومی اوزره سن هم نجم فلک هدایت اولان اصحاب سعادتله مهندی اولان  
اهل طریقتدن اوله سن و مقصود و مطلوب بکه انلر واسطه سیله بوظات طبیعتدن  
بول بوله سن نطق تشویش نظر اولور سوبله یعنی چونکم اول ستارگان فلک  
طریقت اولان باران صفایه کوز قویه سن شونی بونی سوبلدن و تکلم ایلکدن  
حذر ایلله زیر انطاق و تکلم نظره تشویش و دغدغه و بر پس سوبلمک اولدر  
**﴿ مثنوی ﴾** کرد و حرف صدق کوبی ای فلان \* گفت تیره در تبع کرد در روان  
\* ان نخواندی کالکلام ای مستهسام \* فی شجون جرمه جلال کلام ( اگر ای فلان  
ایکی صدق حرفی سوبلیه سن تیره سوز تبعده روان اولور تیره بولانیق گفت تیره دن  
مراد کلام دروغ اولور ای آشفته و حیران بونی او قومدکی که کلام شجونده در  
اول کلامی جرایلر کلامک جرایلی عستهسام هایم و حیرانه دیر شجون شجونک  
جمعیدر شجون غصن معنانه در نه کم الحدیث ذو شجون دیر ذو فون معناسن  
و برلر یعنی ای هایم و حیران اولان کسه سن بونی او قومدکی که الکلام ذو شجون  
جر الکلام دیلمشدر یعنی کلام دالار و بوداقلر صاحبیدر نه کم براغاجک  
و بوداقله یا شوبانی کندیکه جرایلرک بر قاج دال و بوداقل اول جرایلرک  
بوداقله تابع اولور کذلک کلام هم ذو فون و ذواغصاندر اگر سن ایکی و یا اوج  
کرچک سوز سوبلیه سن کلام دروغ دخی اگا تابع اولور زرا الکلام شجون  
جره جرایلر الکلام دید کلری قولک موجب بهر حال سوز سوزی چکر پس صدق  
اولان کایت ایچنده یا کذب و یادروغه متعلق و یا غیبه و قدح و ذمه متعلق کلام  
سوبلش اولور سن پس اول کذب و دروغ واسطه سیله عتاب و عقابه مستحق  
اولور سن لازم اوله سیکه افظدن و تکلمدن حذر ایلله سن **﴿ مثنوی ﴾**  
هین مشوشارع در آن حرفی رشد \* که سخن زوهر سخن را می کشد \* نیست  
در ضبطت چو بکشادی دهان \* از بی صافی شود تیره روان ( آگاه اول حرف  
رشد شارع اوله یعنی طوفری کلام سوبلمک شروع قیلله زیرا اندن سوزل



ضمیری سوزی چکر یعنی طوغری سوز سوزیلکدن تکلم ایلاک بر آخر سوز سوزیلکی  
جذب ایلا و سوزی چوق سوزیلن کسه اگر صدق سوزیلر سده ایچنده یرقاج  
دروغ تیره سوز سوزیلکدن خالی اولر چونکم دهانکی آچه سن اودهانک  
ولسانک سنک ضبطکده اولیه لابد صافیدنصکره تیره روان اولور و یاخود  
یعنی صافی سوزدن اوتری تیره سوز هم روان اولور دیکلک اولور و بوسوزلر  
دهانی کندی ضبطکده و اسانی تحت حکمتده اولین کسه لره کوره اولور که  
(من کان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او يمسك) حدیث شریفیک  
موجبجه ودخی (قل الخير والافاسکت) حدیثیک حسبجه خبر سوزیلر سده هر تقدیر  
سوزیلر سده سوزیلر سوز منع بوقدر منع شول کسه به در که دهانی کندی ضبطکده  
اولیه و خبر کلام سوزیلک واسطه صبله شمره و کذب متعاق کلام سوزیلر بوقونه  
کسه به خیردن و شتردن هر نه ایسه کلام سوزیلر بین اهل الطریق سکوت  
قیلای اولی او اور اماخیر محض اوللر و الهام حقه مظهر کللر هر نه سوزیلر  
خیردر نه کم بومعنایه اشارت ابدوب یوردر ﴿ مثنوی ﴾ آنکه معصوم ره  
وحی خداست \* چون همه صافست بکشاید رواست \* زآنکه مابینطق رسول  
بالهوی \* کی هوا زاید ز معصوم خدا \* خوبش متن راساز منطقی زحال \*  
نانکردی همچو من سخنر مقال (اول کسه که وحی خدا بولک معصومیدر چونکم  
دو کالی صافدر سوزیلک دهان آچه روادریزیرا که اول عظیم اولان رسول  
علیه السلام هوا ایله نطق ایلدی معصوم خدادن چن هوا طوغرای صوفی  
کندیکی خالدن بر منطق دوزنا کم بنم کی سخنر مقال اولیه سن دیدی منطقی  
مقبیل وزنده مبالغه ایله نطق ایدیچی معناسنه اولور و رسوله اولان تنوین  
تعظیم ایچوندر تنکیر وحدت ایچون اولوب رسولدن بر رسول هوا ایله تکلم ایلدی  
دینسه دخی جائز اولور اما آیت کریمه به تلخیص اولدینی ملا یسه ایله بوینلر  
حضرت نبی علیه السلام حقند اولوب رسوله اولان تنوین تعظیم ایچوندر  
دیکلک اولیدر که حق تبارک و تعالی اول حضرتک حقند سورة والجم (وما یناطق  
عن الهوی ان هوا لا وحی یوحی) پیوردی یعنی اول رسول معظم هوای نفسندن  
ناطق ایلاز انک ناطق دکلدر الاشول و حیدر که اگر بیسی طرفندن وحی اولندی  
واول کلامی سوزیلک امر و اشارت قیلندی پس قاضی اول صوفی به تعریف  
وصمت و سکوتک فضائلی تعلیم ایلاک ایچون سوزیلر ولکن حضرت مولانا قدس  
سره العزیز انک لسانندن صامت اوللک و سکوت قیلک صوفی اوللره و اهل ساوک  
زهره سنه دخول قیللره لازم اولدینی تعلیم ایلا و پیوردر اول پیغمبر علیه السلام که  
وحی خدا بوللک معصومیدر چونکم دو کالی غل و غشدن صافدر اگر اول حق سوزی

سوزیلک و نصیح و پند ایلاک دهان آچه روا و صرادر زیرا که اول رسول مکرر  
صلی الله علیه وسلم هوای نفسانیه ایله نطق ایلدی و تلقاه نفسندن مقتضای نفسی اوزره  
سوز سوزیلدی معصوم خدا اولان نبی علیه السلامدن چن هوای طوغر معصوم  
الهی اولان پیغمبر ذیشانندن هوا طوغر و هوای نفسده متعاق کلام دخی اندن  
صدور و ظهور ایلاز هر کیم اول حضرتنه وارث کامل اوله و قائم مقام نبوی اولی  
هر تبه سنی بوله اول دخی هوای نفسانیه سندن سوزیلر و طبعیک مقتضاسنه موافق  
کلام نقل ایلاز بلک کلام الهیه ایله سوزیلر و نصیح و پند ایلاسه لله و فی الله نصیح  
و پند ایلاز اما هنوز دخی وارث اولین الهام و خلافت نبویه هر تبه سنی بولین  
کسه لره اول و انفع اولان اولدر که هنوز سوزیلکدن و تکلم ایلاکدن برهیز و حذر  
ایله زیرا اوله کسه کلام دخی هوای نفسانه مطابق سوزیلکدن خالی اولر  
و نصیح و پندی مقتضای طبعنه موافق ایلدیکیچون خالص دکلدر اولیه اولیحق  
کلام دخی و گفتار صدق کندی مرادندن اوتری سوزیلش اولور و کلامک تحتده  
اکافانده اولمایدن ماعدا بلک نیجه حضرت اولور چونکم قضیه بویه درو بومقدمه  
معلومک اولدی پس ای صوفی کند یکی قیل و قالدن بری و عاری ایلر بوق  
خالدن کندیکی زیاده نطق ایدیچی دوزنا کم بنم کی قیل و قالک زبونی اولیه سن  
صوفیلره لایق اولان ذوق حالدن و قیل و قالدن فارغ بالدر دیدی

﴿ سؤال کردن آن صوفی قاضی را ﴾

﴿ مثنوی ﴾ گفت صوفی چون زیلک کانت زر \* این چرا نفعست و آن دیگر  
ضرر \* چونکه جله از یکی دست آمد دست \* این چرا هشیار و آن دست  
آمدست (چونکم قاضی صوفی به سنک هر تبه و مقامک سوز سوزیلک و نطق  
ایلاک دکلدر دیو ابهام و اعلام ایلدی و دخی اکامشایخ صوفیه نک اسرار علومندن  
نیجه کلمات سوزیلدی و کندیکنک اول علمدن آگاه و خبردار اولدینی اشعار و افهام  
ایلدی صوفی فی الحال کندی یلیدیکنی سوزیلکدن و اکا تعریف و توبیخ ایلاکدن  
فارغ اولوب و کندیسنی سائل منزله سنه تنزیل قیلوب مشکلی اولان مسئله بی اندن  
سؤال ایلدی و اکا بویه دیوسوزیلدیکه ای زداینده ژنکار قلبی وای کشاینده  
مشکلات شرعی چونکم زر بر کاندندر بویچون نفعدر و اول غیر بیسی نیچون  
ضرر در یعنی صوفی ایتدی ای قاضی افندی چونکم بوقدر اسرار و علوم پیوردر  
بنم بومشکلاتی دخی حل ایله جله دن بری بودر که چونکم ذهب نوعی بر معدنندر  
بوذهب نیچون انفعدر و عالی قیمتدر و اول بر آخر ذهب نیچون دون قیمت و ضرر در  
چونکم معدن بر اوله و اندن ظهوره کلان شی بر نوع اوله پس اصل بر اینکن



و فرغ دخی بر نوع ایکن بونوعک مایبندده بواختلاف و مغایرتک سبی و حکمتی ندر  
معدنن مراد بونده معدن حقیقتدر و زردن مراد دوکلی اشیا اولمغه جائزدر  
(الناس معادن کعادن الذهب والفضة) خدیت شریفتک مفهومی اوزره  
نوع انسان اولق دخی جائزدر که انسان نوعی اگرچه ذهب کی برنوعدر ولیکن  
بونوعک مایبندده تفاوت فتی چوقدر (باینها الناس اقوار بکم الذی خلقکم  
من نفس واحدة) آیت کریمه سنک دلالت ابدا بکی معنی طبقه حق تعالی  
حضرت تری نامی نفس واحده دن خلق الماشدر و اول نفس واحده نوع انسانه  
معدن کی اولشدر و اول نفس واحده دن مراد عند المقصر بن ابوالبشر علیه  
السلام حضرت تریدر و عند المحققین عقل کادر که اکا حقیقت محمدیه دخی دیر  
بوجه به اول حقیقت اصل و معدن کی اولشدر و بوجه سی مع تباین حالانهم  
و اختلاف طبقاتهم اول معدنن ظهوره کاشدر چونکم جله سی برالدن کاشدر  
یعنی چونکم بوجه بنی آدم و خلق عالم برالدن کاش و دست قدرته ظهور قشدر  
بونچون هشیار و اول بری ست کاشدر و بوبری نیچون مائل اولمش و اول بر  
آخری ندن دیوانه اولشدر ﴿مثنوی﴾ چون زیك در یاست این جوهاروان \*  
این چرافوشست و آن زهردهان) چونکم بوجو یلر در یادن رواندر یعنی  
بوانهارک جله سی بر در یادن بری جاری اولور پس بونچون نوشدر و اول نیچون  
زهردهاندر در یادن مراد در یای حقیقت اولور و جو یلر دن مراد اگرچه انواع  
مخلوقات اولسه ده جائزدر اما بنی آدم اوانق محله مناسبدر نه کم جمیع بنی آدم اگرچه  
در یای حقیقتدن بری بوعاله کاشدر ولیکن ابکی صنف اولشدر بر صنفی (هذا  
مذهب فرات) آیتنک مفهومنه مظهر اولان مؤشدر و بر صنفی دخی (وهذا المذهب  
اجاج) قولک مفهومنه مظهر اولان کافر در مع هذا بوا یکی صنفک مبدی بر در  
و جله سنک خالق حضرت حقدر ﴿مثنوی﴾ چون همه انوار از شمس بقاست \*  
صبح صادق صبح کاذب از چه خاست) چونکم دوکلی انوار شمس بقاستندر  
صبح صادق و صبح کاذب نه دن قالدی شمس بقادن مراد حضرت حقدر  
یعنی چونکم بودو کلی انوار بقا آفتابندن ظهوره کلدی صبح صادق و صبح  
کاذب نه سیدن حاصل اولدی صبح صادقندن مراد جمیع انبیا و مرسلین  
صلوات الله علیهم اجمعین و اولیای صالحین و راست و صادق اولان مؤمنیندر  
و صبح کاذبندن مراد اهل نفاق و اهل ریا و اصحاب زرق و دغا و اهل دنیا و اهل نفس  
و هوادر و دخی بونلر امثال ظاهری نورانی و باطنی ظلماتی اولان اشبادر  
﴿مثنوی﴾ چون زیك سرمه ست ناظر را کحل \* از چه آمدراست بینی  
(و حول) چونکم ناظره کحل بر سرمه دندر راست ینلک و حول نه دن کلدی حول

شاشیغه واکری کورمکه دیر ل کحل حوله قافیه اولقسدن اوزری قیح حاله اوقنور  
سرمه دن مراد بونده دیده عقلک رؤیتنه سبب اولان هدایتدر (ربنا الذی  
اعطی کل شیء خلقه ثم هدی) آیتنک مفهومی اوزره هر شینه حق تعالی خلقتی  
اعطا ایلد کدنصره آتی استعدادنه مناسب بر مصلحتنه هدایت قبلدی پس هدایت  
الهی دیده عقلک سرمه سی کی اولدی چونکم عقله نظر قیلان ناظر لک سبب  
رؤیت اولان کلی بر جنس سرمه دندر اوله اولیحق بوناسک بعضسنک دخی  
اکری کورمسی نه سیدن اولور ﴿مثنوی﴾ چونکه دارالضرب راسلطان  
خداست \* تقدرا چون ضرب خوب و نارواست) چونکم دارالضرب سلطان  
خدا در نقدک ضربی نیچون خوب و ناروا در دارالضرب ضرب بخانه دیدکری  
بر در که انده اچده و التون کسرل دارالضربدن مراد بونده بوجهاندر و نقددن  
مراد بوجهان ایچره اولان انساندر و اکوان اولسه ده جائزدر یعنی چونکم  
بوضرب بخانه جهاتک ساطاتی خدا در و فاعل مطلق جله شیده متصرف همان  
اول حضرت حقدر پس تقدیرله سنده اولان انسانک ضربی یعنی نقش و صورتی  
نیچون بعضسنک خوب و بعضسنک ناروا اولوب معیویدر کذلک بونلرک بعضسنک  
نقش باطنلری هم خوب و ملیح و بعضسنک نقش باطنی ناروا و قبیحدر انسانک  
صورت ظاهر سی و صورت باطنی سی یعنی خلق و خلق بوضرب بخانه عالمک  
سلطاتی و مالکی اولان خدای تعالینک خلق ایتمسنددر نه کم (والله خلقکم  
وما تعملون) بیوردیخی آیت کریمه نک حسبجه بوجهنک اعیانی و احوال و اعمالی  
خلق ایلین همان اولدر پس خلق و خلق ظاهرا و باطنا جله نقش و تصویر همان  
انک اولیحق بونقش خوب و بونقش ناروا دیمک ندر ﴿مثنوی﴾ چون خدا  
فرمودر هر ارامن \* این خفراز چیست و آن یک راهزون) چونکم خدای تعالی  
حضرت تری بوله بنم یولم دیدی بوبری نه دن خفیر و اول بری ندن راهزدر خفیر خاه  
معجه نک قحیله عهده و قایدیچی و امین و صادق معالنده هم استعمال اولور  
بوراده بدرقه و مرشد معناسنه استعاره اولق مناسبدر مصرع اول سورة  
انعامده اولان آیت کریمه اشارتدر که اول آیت بودر (وان هذا صراطی  
مستقیما) و سورة یوسفده دخی (قل هذه سبیلی ادعوال الله علی بصیة) بیوردیچی  
چونکم حق تعالی حضرت تری صراط مستقیم بنم صراطم بیوردی و سبیل قویه  
بنم سبیل بیوردی پس بوضراط مستقیمه قولاوز و مرشد اولان و عهدنه و قایلان  
نه دن قولاوز و عهدنه وافی و امین اولدی اول بری نه دن بول اور بیچی و غدار  
و خائن اولدی ﴿مثنوی﴾ از یک اشکم چون رسد حروسفیه \* چون  
بقین شدا و ولد سرایه) بر بطندن حروسفیه نیچه ایراشور چونکم (الولد سرایه)



حدیثك مفهومی یقین و محقق اولدی یعنی ولد پدر ینك سری اولدیغی وانك  
صلبندن کلدیکی یقین و محقق اولدی پس بر بطنندن عاقل و سفیه نه کیفیتله تولد  
ایدوب بوماله ایرشور الضدان لایحه تعان دیدکاری قول خود مصدق در پس  
عاقل ایله سفیه ضد در و بویاکیسی بر بطنندن نه حالله ظهوره کلدیلر بونك سری ندر  
﴿ مثنوی ﴾ وحدتی که دید با چندین هزار \* صد هزاران جنبش از عین قرار  
روح حقیقی بوقدر هزاره کیم کوردی صد هزاران جنبش عین قرار دن یعنی بوقدر  
هزار هزار اضداد و اختلافه و کثرات و تعیناتله روح حقیقی کیم کوردی و بوقدر  
جنبش و حرکانه عین قرار دن کیم نظر ایر کوردی که بوقدر کثرات و اختلاف  
وحدت مطلقه دندرو بوقدر جنبش و حرکات دخی دائم و قائم و برقرار و بردوام  
اولان ذات الهی دندرو چونک ذات برقرار و بردوام اوله بوقدر جنبش و حرکات نه دن  
اولور دیدی و بوجه له نك سرندن و حکمتندن سوال ایلدی و قاضی دخی اول  
صوفیک بو آخرده واقع اولان سواله کوره جواب ویرمک ضنده جله اسله شته  
دخی جواب اولق طریق اوزره بومعنا نك بیانه شروع ایدوب پیورر و براساوب  
اوزره جواب ویرر که معناده انك هر بر سواله جواب اولور

﴿ جواب گفتن قاضی صوفی را ﴾

﴿ مثنوی ﴾ گفت قاضی صوفیا خبره مشو \* بک مشالی در میان این شتو \*  
همچنانکه بی قراری عاشقان \* حاصل آمد از قرار داستان ( قاضی چونک  
صوفیدن بواصلی و مآلی بر اولان سوالی که اشندی اکا خطاب ایدوب ایتدی ای  
صوفی خبره اوله و دیده عقلکی قاشمش و کلیل قتله بومعنا المعنی اولان اسله \*  
مختلفه نك بیاننده بندن بر مثل ایش و بو خوب مقالی کوش ایت اول مثال خوب بودر  
انجیلین که عاشق نك بی قرار لغی دلستانك قرارندن حاصل کلدی یعنی طوائف  
عشاقك بی قرار لغی و کونا کون حرکاتی دلستان اولان محبوبك قرار و ثابتندن  
حاصل اولدی ﴿ مثنوی ﴾ اوچو که در ناز ثابت آمده \* عاشقان چون  
بر کهارزان شده \* خنده اوکر بها انکجه \* آب رویش آب روهار پنجه \*  
مثلا اول داستان ناز و استقامت به سنده طاغ کی ثابت و راسخ کلش عاشق بر کلر  
کی لرزان اولش اول محبوبك خنده سی عاشق لردن کر به قورمش آنک آب روی  
آب روی دوش یعنی مؤثر بر و مختلفه چوق اولق و فاعل بر و افعال متوجه  
و کثیر اولق مخلوقات ایچره میله بولور جله دن بر محبوب صوری بر قرار اواسه  
انك عاشقاری بی قرار اولور و انلر ده احوال مختلفه ظهوره کلور پس محبوب  
حقیقی اولان قاعل مطلق هم اکا کوره قیاس ایله که انك ذاتی همیشه بر قرار در

اما انك مظاهر اسماء و صفاتی اولان اشیا حرکات کونا کوندن خالی دکلدی  
کیمی آغافده و کیمی کولمکده و کیمی شاد اولمده در الخاصل هر شیک  
مرات وجودنده بر کونه نجلی قیاش و هر کیک مظهر فده بر کونه  
صفاته ظاهر اولمشدر بو اشیا نك کثراتی و اختلافاتی اوفاعل حقیقیك وجودنه  
اختلاف و برمز و بو آثار و افعالک مغایراتی انك ذاته خلل ایر کورمز نه کم  
بحرک امواجك کثراتی و اختلافاتی ذات بحر خلل و برمز وانك وحدت ذاته  
ظاهرده اولان نقصان و اختلافات نقصان ایر کورمز ﴿ مثنوی ﴾ این همه  
چون و چگونه چون زید \* بر سر دریای بیچون می طبد \* بود و کلی چون و چگونه  
زید کی دریای بیچونک اوزرند \* حرکت ایلر زید کو که دیر در دریای حقیقیته  
حد ذاتنده بیچون و بی چگونه در و بو کیفیت و کیته موصوف اولان اشیا اول  
دریای حقیقه نسبتله کفله و جابله کیدر پس بو اشیا نك حرکاتی اول دریای حقیقیك  
ارادت و قدرتی ایله اولور نه کم کفله دریایک یوزنده دریایک جز و مبدله و تلاطمیله  
حرکت ایلر پس بومعنا بی افهام و اعلام ایچون حقیقت و وحدت مرتبه سن دریایه  
و اشیا و اشیا مختلفه بی دریا اوزره اولان کفله و تشبیل ایدوب پیورر بود و کلی  
کیفیت و کیت و نوعیله موصوف اولان اشیا کفله و جابله کی اول بی کیف و بی کم  
اولان دریای حقیقیك ظاهرند انك ارادت و قوت و قدر تیهله حرکت ایلر  
﴿ مثنوی ﴾ ضد و ندش نیست در ذات و عمل \* زان پیوشیدند هسینها حل  
\* ضد و ضد ایدودم \* حتی کی دهد \* بلکه از و بکر یزد و بیرون جهد \* اول بحر  
حقیقت و دریای وحدتک ذاتنده و علنده ضدی و ندی بوقدر وار لقلر حله لری اندن  
کیدلرند بالکسر مثل و شبه و نظیر معناسنده یعنی خدای تعالی حضرت لری نك  
ذاتنده و فعلنده ضدی و نظیری بوقدر جمیع موجودات وجود حله لری اول واجب  
الوجوددن کیمش اول حی و قیوم اولان حندن وجود بولشدر ضد و ندی وجود  
و هستك فین و بر بلکه اندن فخر و طشره صبرار یعنی الله تعالی نك ذاتا و صفاتا  
و افعالا ضدی و ندی بوقدر اگر حق تعالی ک جل شانده ضد و مثلی اولسیدی بر ضد  
کنندیک ضد نه نیجه وجود و وارلق و پردی بلکه اول ضد کنندیک ضدندن  
فرار ایدردی و طشره فخر دی پس ایکی سندن بریسی باطل اولوردی و عملدن کیر  
قالوردی معلوم اولدی که حق تعالی حضرت لری نك اصلا و قطعه اضدی بوقدر  
﴿ مثنوی ﴾ ندچه بود مثل مثل نك و بد \* مثل مثل خویشی رایی کند \*  
نداغنده در مثل در نيك و بد مثل مثل کنندیک مثلنی فین ایلر یعنی نداغنده مثلدر  
کر کسه ایونک مثل اولسون و کر کسه بدک و اذا کان كذلك نیکدن و بددن  
مثل اولان شی کنندیک مثلنی نیجه ایجاد ایلر مثلا انسان کند و کی برانسان



ایجاد الملکه قادر اولمز و قس علی هذا سائر الامثال اگر حق تعالی حضرت تر بنک  
دخی وجودده بر مثلی اولدی کندی مثلی ایجاد الملکه قادر اولور دی معلوم  
اولدیکه اوله بی شریک و بی نظیر اولان پادشاهک اصلاضدی وندی بوقدر  
مشوی \* چونکه و مثل آمدندای متقی \* این چه اولیتر از آن در خالق  
ای متقی چونکم ابکی مثل کلدیلر بو مثل خالق الله اول مثل بدن اولی رکدر  
متقینک اوج مرتبه سی وارد اولی شرکدن برهیز ایلک و اینکجه سی صغیر بدن  
اوجنجه سی ماسوادن برهیز ایلک معنی لاری اولور و شرکدن و ماسوادن برهیز  
ایلین کسه به متقی دیو خطاب اولسه و باعتبار مایول الیه و یا خود تفلا متقی  
دینک صحیح اولور بوند بویه در یعنی ای شرک جلی و شرک خفیدن بلکه ماسوادن  
اتفا ایلکه قابل اولان کسه چونکم فرضی وجودده ایکی مثل کسه ل و ذائده  
وصفانده و افعاله بری برینه شبیه و نظیر اولسه ر خالق جیع مخلوقات اولمده  
بو مثلدن اول بر آخر مثل بدن اولی اولور بو مقرر در که ایکی مثلدن بریسی احسن  
الخالقین اولمده اولیتر اولمز بلکه احسن الخالقین و خیر المقدرین اولان همان اول  
وجودده شریکی و مثلی اولین واحد حقیقیدر \* مشوی \* بر شمار برکستان  
ضدوند \* چون کنی بر بحر بی ندست و ضد (بستانک بری عددلری اوزره ضدوند  
و بی ندو ضد اولان بحر اوزره زیاده کف کیسدر کنی ده اولان یا وحدت ایچون  
اولمقدن زیاده لک معنایی افاده ایلک اولیدر که فارسیده اکش بویه محله لده یا کتور لسه  
زیاده معنایی و بر بلور اگر وحدت ایچون طو تلو رسه بی ضد و بی ند اولان بحر اوزره  
بر نوع کف کی دینک اولور صحیح اولان نسخه لده بر یا هر یله دریا فارسیله  
بر بحر ناسخک خطاسیدر و تقدیر کلام بویه دینک اولور که مخلوق و موجود اولان  
اضداد و اتحاد بنساخته بت نباتات و اشجارک اورا فنک اعدادی مقصداری اول  
بی ضد و بی ند اولان بحر اوزره اولان کفرک بری برینه مثلا ضدیتی و ندیتی اولسه  
اول کفرک بری برینه ضد اولمندن بحرک ذائده دخی ضدی اولق لازم کلز بو مثلدر  
و بو مثلدن مقصود در بای حقیقینک ضدی وندی اولدینگی تفهیدر یعنی اول بی ضد  
و بی مثل اولان دریای حقیقینک ظاهر ند اولان بی شمار اعداد و اتحاد و برک بنساختن  
زیاده اولان اختلافات و مغایرات کفر و زیدلر کیسدر کفرک و زیدلر کثرات  
و اختلافاتدن اول دریای حقیقینک ذاتی هم متغیر و مختلف اولمز و بو قدر کثرات  
اشیا نلک وحدت ذائده نقصان و بر مرتبه کم امواج در یادری یلک ذائده کثرت و بر مرتبه  
پس بو قدر اعداد و اتحادی اول واحد حقیقی ایجاد و اظهار اولمندن ایلک  
وجودنک ضدی وندی لازم کلز و بو مخلوق حیسانده و علمده و ارادت و قدرده  
و جمع و بصرد و تکلمده و سائر صفاتده هم اکامثل اولمز بلکه (لین کثله شی

و هو السميع البصير) آیت کریمه سنده کاف زائد اولدینگی قدرجه صفاتده دخی  
اصلا ایلک برشی مثلی اولمز \* مشوی \* بی چکونه بین تو بردومات بحر \* چون  
چکونه کجند اندر ذات بحر \* کترین لغت اوجان تست \* این چکونه و چون جان  
چون شد در ست (ای مر دصوفی سن بردومات بحری بی چکونه کور بحرک ذائده  
چکونه نیمه صفر یعنی صفر ایلک ادنی لغتی سنک جانکدر جانک چکونه سی نیمه  
درست اولدی یعنی درست اولدی بحر دن مراد بحر وحدت و وانک بردوماتدن  
مراد اوصاف متقابل و افعال متضاده سیدر حد ذائده حق تعالی حضرت تر بنک  
اگر ما هیات صفات متقابل سی اولسون و اگر حقایق افعال متضاده سی اولسون  
کیفیت و کیتدن بری و عاریدر اولانک جیع صفاتی مخلوقک صفاتی کبی گاه زائد  
و گاه ناقص اولمز و بر آینه دخی محتاج اولمز و کذلک جیع افعالی دخی مخلوقک افعالی  
کبی معلل بالاغراض دکادر انکچون حق تعالی حضرت لری چونکم ارجم از احبند  
نیچون کافری کافر خلق ایدوب اکا کفرندن اوزری صذاب ایلدی دینز و نیچون  
بر بخاری و یارکلی انسان ایلدی دیو سوال قیلنر که (لا یسئل عیقل و هم یسئلون)  
انکچون یورلمشدر که ایلک اگر ذات شریفنه و اگر صفات علیه سنه و اگر افعال  
طبیعه سنه اصلا و قضا چون و چکونه صفر پس لازم کلدیکه ای صوفی سن بحر  
حقیقینک جیع صفات متقابل سنی و افعال متضاده سنی چونند و چکونه سن  
کوره سن و نیچون بو کسه هادی و مظهر هدایت اولدی و اول بر آخر کسه مفضل  
و اهل ضلالت اولدی بونلرک موجودی خود فی الحقیقه حضرت خقدر دیمیه سن  
و بر بطندن ایکی ضد نیچون ظهور کادی و کافرندن کافر اولدی و مؤمن ندن  
مؤمن اولدی و بعض کسه نلک عقلی حق تعالی نیچون زیاده قیلدی و بعضینک  
دخی عقلی نیچون ناقص ایدوب شبه و احق ایلدی سوال ایلده سن که ایلک افعالی  
چون و جرادن بریدر و کذلک اول بحر حقیقینک ذات بیچوننه هم اصلا چون  
و جرا صفر عقل ایلک ذات بیچوننی نه کونه ایدو کنی بتلر زرا اول چوندن  
و چکونه دن مرزه و مقدسدر اول بیچون اولان قادری کترین لغتی یعنی ادنی صنعتی  
سنک روحکدر بو سنک چانکه نه کونه دینک و جان نه کیتله مکیدر  
دیو سوال ایلک نیچون درست اولدی سنک روحک اول پادشاه بیچونک بر ادنی  
احسانی ایکن اندن سوال ایلده لره (قل الروح من امر ربی) دیو حضرت  
حبيب اکرم صلی الله علیه و سلمه خطابا جواب ویرلدی چونکم سنک روحک  
بویه بیچون و چکونه اوله وار قیاس الیه ذات باری نیمه بیچون و چکونه اولور  
مشوی \* پس چنان بحری که در هر قطره آن \* از بدن ناشی تر آمد عقل  
و جان) پس انجیلین بر بحر که ایلک هر قطره شده عقل و جان بدندن ناشیه کادی



ناشی بونه بیکانه و نامحرم مناسبت در بحر ذرات الهی دروانك قطره لریدن  
مراد شئون ذاتیه و تجلیات احدیه و مفاتیح غیبیه در توضیح معنی بویه دیک  
اولور که پس مکا دیدیکم بحر ذرات الهی انجاین بر بحر نامتناهیدر که انك قطره لر  
کی اولان هر بذاتیه و تجلیاتیه و مفاتیح غیبیه سنده عقل و جان بدندن بیکانه رک  
و نامحرم ککادی کا قال الله تعالی (وعنده مفاتیح الغیب لایعلمها الا هو) تنه کم  
بدن انسانی عقل و جانک ماهیاتنی بطیکده و بونلرک ذاتنی حق البقیین  
مشاهده و معاینه قطعه نیجه نامحرم و بیکانه ایسه عقل و جان هم بحر حقیقت اولان  
جناب عزتک شئون ذاتیه سنی و مفاتیح غیبیه سنی بطیکده اندن دخی ناشیر و نامحرم در  
مشوی کی بکجد در مضیق چند و چون عقل کل انجاست از لایعلمون  
اول بحر احدیت چند و چون مضیق چند صغار عقل کل اول مرتبه ده لایعلمون  
قیلند در چند کیت و چون کیت مناسبت در عقل کلدن مراد (اول ما خلق الله  
العقل) حدیث شریفله مشارالیه اولان عقل اولدر که اکا حقیقت محمدیه دخی  
دیر و عقل کلک ینه ذاتنی اکل لایعلمون قیلندن اولدر یفته رسول اکرم صلی الله  
علیه وسلم حضرت تباریک (سبحانک ما عرفناک حق معرفتک) پیورد قلمی دلالت  
و شهادت ابلر و ینه ذات الهی عند الجمهور مجبور و طلقدر و بورایه مناسب  
اولان کلمات قصیده ثابته ده واقع اولان شرح جزک دیباچه سته قریب مقصد  
اولدر تحقیق و تقریر و تحریر قلمشدر اند طاب اولدره و توضیح کلام بویه دیک  
او اور که اول بحر احدیت کیت و کیت مضیق صغیر و اول غیب هویت عقل  
و قیاس محسوسه کلز و عقول و ارواح اول حضرتک ینه ذاتنی بطز عقل کلک بو قدر  
عظم شانی و کمال علم و عرفانی و اربکن بومرتبه ده لایعلمون مفهوم منه مظهر  
اولدردن و (سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا) دینلردندر مشوی عقل کوید

مر جسد را کای جاد بوی بردی هیچ از آن بحر معاد جسم کوید من بقین  
سایه توام باری از سایه که جوید جان عم عقل جسده دیر که ای جاد اول  
بحر معاددن رایحه الدکی بحر معاددن مراد ذات الهی در هرشی لایلد (منه بدأ  
والیه يعود) مفهومی اوزره اندن ظهوره کلدی و ینه اکا عودت ایلر یعنی عقل  
بومرتبه ده زیاده و له حیرتندن جسدک بلکه حضرت حقندن بر رایحه طوبیعی  
و ار اوله دیوطن ایدوب اکا بو گونه لسان عقله خطاب ایدوب دیر که ای  
جاد هیچ اول معاد دریا سندن بر رایحه الدکی و بر معرفت طوبیعی جسم  
دخی عقله دیر تحقیق بن سنک سایه کم ای جان عم کولکدن کم بار بک استر  
عقله و معرفتده و ادراکده و فراستده هر وجهه بن سکنا بعم بنم ذامده خود  
هر نه وار ایسه سنکدر پس بدن ای عنک جانی نه معاونت استرسن دیر

مشوی عقل کوید که آن حیرت سراست که سزا کستاختاز  
ناسزاست) عقل دیر که بواول حیرت سرا دکلدر که سزا کستاختازدر ناسزاد ن  
حیرت سرا حیرتخانه دیکدر و حیرتخانه دن مراد مرتبه حقیقت اولور یعنی  
چونکم جسد عقلک کند پسندن معرفت الهیه ده معاونت طلب ایلدیکنی  
کوروب تعجب ایلد که عقل دخی جسد مرتبه احدیتک ده شفره و مقام حقیقتک  
حیرت سرا اولسنی افهام و تعلیم ایلکدن اوتری دیر که ای جسد سن بنم کال حیرتندن  
نه تعجب ایلر سنکه بومقام حقیقت اول حیرت سرا دکلدر که بونده عند العقل  
سزا و اولدر هم سزا و اوله بلکه سزا و اولدر بومرتبه ده ناسز اولدر و  
اولدردن کستاختازدر جمله سی شوا اعتبار ایل که ناسزا اولان ابله و نادان اگر چه  
من وجه کستاخ و بی ادب ایسه من وجه کستاخ و بی ادب دکلدر مثلا حضرت  
حق یلدم و آنکه آشنا اولدم و اسرارنی و صفاتی مشاهده قیلدم دیر پس  
بو یوزدن کستاخ اولمش اولور اما اکثر عالم و عاقل عند العلماء و العقلا سزا  
و مقبول ایکن و ادراک ایلدکاری معنی و یلدکاری سر معقول ایکن من وجه کستاخ  
و بی ادبدر مثلا شول جهندن کستاخ اولور که حضرت حق ذاتنی و صفاتی  
بیش و آنکه آشنا اولمش اعتقاد ایدر حال ایو که کندیلرک عقلک حضرت  
حقندن یلدیکنی و انک سرندن و شهودندن مشاهده قیلدینی هم بخلافدر  
زیرا عقل مخلوقدر و عقلک جمله ادراک ایلدیکنی معنای دخی مخلوقدر کا قال  
صلی کرم الله وجهه (کل ما یعلم عقلک فالله خالقک) پس عقلک هر یلدیکنی و جمله  
مشاهده قیلدینی مخلوق اولیحق جن حق تعالیک ذاتندن و باصفا تندن ادراک  
ایلدیکنی معنایه بو ذات الهی در دیو اعتقاد ایسه مخلوقه خالق اعتقاد ایلش اولور  
و کندی یلدیکنی معنای آله و رب اتخاذ ایلش اولور پس معقول و مخلوق اولان  
معنای آله ظن الیکده و حضرت حق یلدم دیوزعم قیلده و کندو بی آئی بیش  
و اکا آشنا اولمش صامقده ناسزا اوللرک کستاختازندن زیاده کستاخلق قلمش  
و انلردن زیاده بی ادب اولمش اولور و حضرت حق یلنر بو گونه یلنمش و جناب  
حقه سزا و مقبول اولنر بو وجهه سزا و مقبول اولمشلردر بلکه روحانی و جسمانی  
اولان وجودلرنی نفی ایدوب عقله حضرت حق یلکندن و اکا مخلوقی آشنا  
بولقندن عاری و بری اولوب کسندو بی یلان ینه همان کندی ینه آشنا اولان  
و ینه همان کندی و سی ایدو کنی مشاهده قیلوب و بو عالم کثرتی اسما و صفاته  
آینه کور مشا و هر شیده اگر شریف اگر حقیر و اگر کبیر هر نه ایسه همان  
انی کور مشا و بویه کورنلر (ما رأیت شیأ الا و رأیت الله فیه) دیشلردر و چونکم  
بومرتبه به مقرب اولان عارفله بو آشالقی غلبه ایلایه و انلرک چشم شهودنده سزا



واناسرا قلوب جله سی مظهر الهی اولوب شریقی و حقیری اسما وصفات خقه  
مرآت کورر \* منوی \* اندر اینجا آفتاب انوری \* خدمت ذره کنند  
چون چاکری \* شیران سویش آهوسر نهد \* باز اینجا زرد تیهو پرنهد  
بوراده بر آفتاب انور بر چاکری بر ذره به خدمت ایلر شیر بوجا بده آهونک اوکنه  
باش قور شیر کسر راله مضاف او قور بوجا نیک شیری آهونک اوکنه سر قور دیمک  
هم وجه در کذلک باز کسر زائله او قوتوب بوجا نیک بازی تیهونک قنده بر قور دیمک  
اولور و جازدر اما قطعه او قونور سه باز بومر تبه ده تیهونک قنده قناد قور دیمک  
اولور تیهو چیل دید کلری قوشه دیر که اکثر طوغانه آتی آلدردر پس توضیح  
معنی بوبله دیمک اولور که بوم مقام حقیقیک مشاهده سی و نور وحدتک غلبه  
و معاینه سی مرتبه سنده آفتاب انور کبی غالب قدر و صاحب صدر اولان کامل و مکمل  
اولان عزیز پادشاهلر بر ذره نک چاکری کبی خدمت ایدر اول شاییدن که  
اول ذره بی مظهر الهی و مرآه اسما وصفات ربانی کوردر شسته کم ایکی جهان  
کونشی حضرت سید الکونین و مغیر الثقلین صلی الله علیه وسلم امیرک سائیه سی  
اولان هلاله کلدی و اکا تعظیلر و تکریملر قیلدیلر بشیر الهی اولنر و قوت و قدرت  
حقانی ایلل انصاف قیلنر بومر تبه ده کندی شکارلری مشاهده سنده اولان ضعیفیه  
باش قورر و تواضع قیلورر بوجا نیک شکار کنند اولان باز عالی پروازی تیهو کبی  
خبر اولان که از تذل و افتقار عرض ایدر سبب اولدر که اوله تیهو مشاهده سنده  
اولان حقیری مظهر اسما وصفات الهی و مرآت نجلی ربانی کورر و اول  
آهو منزله سنده اولان فقیر و ضعیفی حق تعالینک مخلوقی و لکن معنوی مشاهده  
قیاورر بلکه انک مرآت وجودند حق تعالینک نیجه سرو حکمتی و نیجه قوت  
و قدرت بی کوردر پس بالضروری کندی مرتبه لادن نزل ایدوب اول صورت اضعیف  
و خفیه اولان که لادن استمداد قیلورر و انلره تواضع اولورر و انلردن معاونت  
طلب ایدرر \* منوی \* این ترابا ورنیاید مصطفی \* چون زمکینان همی  
جوید دعا \* بوسکا باور کمرسته مصطفی علیه السلام حضرت تلی مسکینلردن  
نیچون دعا استردی مسکین بغایت فقیر دیر یعنی اگر بر آفتاب ذره به خدمت  
قیلسی و بر شیر نرک آهو اوکنده باش قومسی سکا اعتماد ایلک کمرسته و ایستغنی  
اولر سه نیچون حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم مسکینلردن و فقیرلردن دعا  
طلب ایلر و انلره استفتاح و استنصار قیلوردی نه کم ابوالدرداء رضی الله عنه  
حضرت تلی روایت یوردر کان النبی صلی الله علیه وسلم (یستفتح بصعالتک  
المهاجر بن) و امیه بن عبد الله دن طبری بو حدیثی روایت ایلر قال کان النبی  
صلی الله علیه وسلم (یستفتح و یستنصر بصعالتک المسکین) و بعض یرده فقرای

مسئله ملاقی اولسه لردی بزی دعادن اوتمه دید کلری هم روایت صحیح ایلل  
روایت اولمش و کتب احاد شده ذکر قیلنشد \* منوی \* کر بکوی از بی  
تعلیم بود \* عین نجھیل از چه رونفهم بود \* بلکه می داند که کنج شاهوار \*  
در خرابیها نهد آن شهریار (اگر سن دیر سنکه حضرت مصطفی صلی الله  
علیه وسلم مساکیندن دعا استمسی انلرک دعا سنده اول حضرتک احتیاجی اولدیندن  
اوتری دکل ایدی بلکه امته تعلیمدن اوزیدر عین نجھیل نه بوزدن تفهیم ایدی  
یعنی تعلیمک معنای تفهیمدر اول حضرت ایسه زمره مساکیندن لاعلی التعین  
دعائنی ایلردی اگر اول حضرتک انلردن دعائنی ایلمسی تعلیم ایچون اولیدی سز دخی  
بنم کبی بو کروندن دعا طلب ایلک دیردی چونکم بوبله دیدی بلکه کندیلر  
طلب ایلدی پس تعلیم ایچون اولدی نجھیل اولدی نجھیل ایچون اولان حال  
ایسه تعلیم و تفهیم ایچون اولق مبسر دکلدر بو طریق ایلل تعلیمک مآلی کا نه  
امته دیمکدر که سز بو خصوصده جاهلسر و حقیقنه واقف و عارف دکلدر  
پس فقرا و مساکیندن مدد طلب ایلک نامر ادیکرک حصولی مبسر اوله اما قننی  
فقیرونه کونه مسکینک دعاسندن نفع اولسنی و مراده وصول بولسنی تعیین یورمدیلر  
پس عین نجھیل اولدی عین نجھیل ایسه تعلیم و تفهیم ایچون اولر پس اول  
حضرتک فقرا و مساکیندن دعا طلب ایلمسی بلکه انکیچون ایدیکه اول حضرت  
یلوردیکه شاهوار اولان کنجی اول شهریار خرابلقلرده قور یعنی بلکه اول  
حضرتک فقرا و مساکیندن دعا طلب ایلمسی انکیچون ایدیکه یلوردی اول شهریار  
حقیقت شاهانه اولان خزینه بی منکسر القلوب اولان فقرا و مساکینک ویران  
و خراب اولان قیلرنده قور کا قال الله تعالی فی حدیثه القدسی (اناعند منکسرة  
القلوب) پس اول حضرت منکسرة القلوب اولان مسکینلرک ویران اولان  
وجودلرنده اول کنج شاهواری کورر و اول خزینه اسرارای مشاهده قیلوردی  
پس انلردن استمداد ایدوب دعا طلب ایلردی \* منوی \* بدکانی نعل معکوس  
و یست \* کر چه هر جزویش جاسوس و یست (بدکانی نعل اول خرابلرک نعل  
معکوسیدر اگر چه انک هر بر جزوی انک جاسوسیدر مصرع اولده اولان وی  
ضمیری و مصرع ثانیه اولان اش ضمیری و دخی وی ضمیری بیت اولک مصرع  
ثانیسنده موضع کنج شاهوار اولان خرابیهایه راجع اولور خرابیها خرابک جمیدر  
و خرابلردن مراد خود بیلکدن قورتلان و شوم عاداتی ویران قیلان و بی وجود  
وفائی اولان فقیرلر و مسکینلردن بونلرک وجودی شول و برانه به بکرر که انده  
بر عظیم شاهانه کنج اوله اما عوام ناس و اصحاب حدیس و قیاس بونلرک حقسنده  
بدکان اولقسندن خالی اولر و دیرلر که بوبله بر خراب اولش و برانه و باخود



بی عقل دیوانه ده کنج الهی تیر بونلر انک حقیقه بدکان اولماری انک نعل باز  
کونه سیدر اگرچه اول ویران اولان فقیرک هر جزوی انک جاسوسیدر ولیکن عوام  
ناس و اهل قیاس انک جاسوس الهی اولدیغنی بیلرلر و انک دروننده خزینه حق  
اولدیغنه عارف اولرلر اول سیدنکه انلرک ظاهرده اولان و یراتلق و خرابلق نعل  
باز کونه اولوب خلق عالم انلرک حقیقه بدکان اولسنه انلرک صورت ظاهرده اولان  
خرابلقاری سبب اولوب انلرک وجودنده اولان خزینه حق بواجلندن کورمنزل  
حتی اگر انلردن بریسی دخی بونلره بن حضرت حق سورم و وجودم عین مظهر  
الهیدر دیو بو کونه تصریح ایلیه فی یاسفاشته حل ایدرلر و یاخود دیوانه در دیرلر  
نته کم ابن فارض رضی الله عنه حضرت تالرینه دیدیلر و انلرکندی خوللرندن بو بیتله  
خبر و ردیلر (بیت) ولوقیل من تهوی و صرحت باسمها \* لقیل کنی اومه طیف  
جنته \* مثنوی \* بل حقیقت در حقیقت غرقه شد \* زین سبب هفتاد بل صد  
غرقه شد \* بلکه حقیقت حقیقه غرقه اولدی بوسیدن یتش فرقه بلکه یوز  
فرقه اولدی لفظ بل اضرب ایچوندر و بویت مقدم اولان در خرابیها نه دآن  
شهر یار مصرعی او زره عطف اولوب اندن مضروب اولور کانه موضع کنج  
لهی اولان خرابلرک وجودی حقیقت حقه مغایر اولق و همی بوردقلری کلامدن  
اصحاب دل حقیقه بدکان اولان کسه زدن ناشی اولمش ایدی بویتله هم اول  
و همی دفع ایدوب بیوررلر اول شهر یار حقیقت کنجی خراب اولان فقیرلرک  
وجودنده قور و اول فقیر و مسکین اولان انسانک حقیقتی بو مرتبهده حقیقت  
حقه مغایر اولر بلکه حقیقت انسانیه حقیقه الهیهده فرق و مستغرق اولور  
و حقیقت انسانیه ممکن الوجود اولقد ر و حقیقت الهیه وجوب وجود در  
چونکم ممکن الوجود امکانی فانی قبله و بحر حقیقهده مستغرق اوله واجب  
الوجود دن غیری قالماز و بوندن قلب حقایق دخی لازم کلز یعنی حقیقت بشر  
حقیقت خدایه منقلب اولدی دینز و حلول و اتحاد معناری دخی هم بوانز  
بلکه ممکن الوجود غبار امکانی ازاله قبلدند نصرکه و بحر حقیقهده مستغرق  
اولدند نصرکه همان اول واجب الوجود قالور دیمکی افاده ایلرنته کم کلشن  
راز صاحبی قدس سره بیوررلر (نظم) چو ممکن کرد امکان رفشاند \*  
بجز واجب دکر چیزی نمائد \* وجود هر دو عالم چون خیالست \* که در وقت  
بقاعین زوالست \* نومعوم و عدم پیوسته ساکن \* بواجب کی رسد معدوم  
ممکن \* و معنی مصرع ثانی اول سیدن اصحاب عقول یتش فرقه بلکه یوز فرقه  
بلکه دخی زیاده اولدی بوندن مقصود تحسید اولوب تکثیر اولور و توضیح  
معنی انسانک حضرت حقه وصولی کنیدنک حقیقتی اولان امکانی بحر حقیقهده

فرق وفانی ایلمکله میسر اولدی و حقیقت حقیقه غرق و مستغرق اولماقوله  
وصال الهی بولندی اما اصحاب عقول انبیا علیهم السلام و اولیای عظامک  
وفانی فی الله اولان اصغیانک بحر حقیقه واصل اولماری نه وجهله اولدیغنی  
بیه میوب هر بری عقلی یتدبکی قدر بندهنک حضرت حقه اتصالی شومذهب  
اوزره در دیو اعتقاد ایدوب بوسیدن اصحاب عقول نیجه یوز فرقه اولمشلردر  
مثلا بونلردن بهضیبسی بندهنک حضرت حقه واصل اولسی حضرت حق انک روحنه  
و قلبنه حلول قیلسی اولور صاعشلردر بومذهب باطلدر و بونلردن بهضیبسی دخی  
انسانک عقلی و روحی ترقی ایدوب نیجه زماندنصرکه و ارر حضرت حقه واصل  
اولور و انسانک اتحاد قیلور دیمشلر و وصلت حق بویه ظن ایلشلردر و بودخی  
باطلدر و بعضلر دخی انسانک وجودی اتوار و اوصاف الهیهه ایله منور اولوب  
اولوب و آهنگ ناردن حرارت قبول ایلدیککی کبی اندن نیجه حالت قبول ایلر  
و وصالدن مراد بودر دیمشلر بودخی ضعیفدر الحاصل اصحاب عقولک هر بریسی  
کندی عقلی یتدبکی قدر بر معنی سوبلیوب بوسیدن وصلت الهیهده نیجه یوز  
فرقه اولمشلردر اما بومعنی من لم یذق لم یدر قیلانند ر و کندی حقیقتی بالکلیه  
فانی و غرقه ایدوب حقیقت مطلقه بی عین حقیقه مشاهده قیلن کسه لک  
بیلدکاری و دیدکاری بو خصوصده من وجه صحیح و من وجه هم غیر صحیحدر اما  
(کل حزب بما لیدهم فرحون) آیت کریمه سنک حسبجه نظر اولسنه هر فرقه  
بنه کندیلرک بیلدیکنه و بوالدیغنه فرحانک اولوب حق بودر و غیر بیسی باطلدر  
دیمشلر ولیکن حقیقت ظهوره کلد کده انلرک حضرت حقه اولان یقینی و وصلت  
همان کندی اعتقاد لینه و عقلا رنک مجموعی اولان معنایه واصل اولماریدر  
بو خسه صحیح حضرت حق بیلاری و مرتبه حقیقتی مشاهده قیلاری دکدر  
نته کم مولانا جامی علیه رجه الباری سلسله الذهبه بیوررلر (بیت) خلق عالم همه  
درین کارند \* رو بوهم خیال خود دارند \* همه اندر خدا پرستی فاش \* لیکن  
آرز صفت خدای تراش \* هر کسی بر امید بهبودی \* بسته یاخود خیال معبودی \*  
بعبادت اگرچه مشغولست \* عابدان اله بمغولست \* روز محشر که بر عوم بشر \*  
حق نیجی کند بجمله صور \* آن نیجی ز حضرت احدش \* نبود جز بوفق  
معقدش \* جز در آن صور ارشود ظاهر \* کرد داز جاهلی بد و منکر \* چون  
نیجی که در معاد بود \* همه بر طبق اعتقاد بود \* مکن آرا یا اعتقادی خاص \*  
شوز قید هر اعتقاد خلاص \* نیست حصری خدای را وحدی \* که مقید شود  
باعتقادی \* شو بولای جله معتقدات \* بو که یابی ز قید حصرنجات \* مثنوی \*  
باتو قلاشیت خواهم گفت هان \* صوفیا خوش بهن یکشا کوش جان \* آگاه



اول سنك قلا شلنگي سويلك استرم اي صوفي كوش جانكي خوش بهن آج بهن  
واسطه دبرل هان تنبيه ايجوند ر قلا شلنگه اولان باه صدر به واكلا صق اولان  
تاخطاب ايجوند ر قلاش بهوده و صبت سوزه دبرل بهضار قلاش صم قافله  
قل ما غلت افطندن تركيب اولتوب صكره ديله ديكني سويلك معنا سنده استعمال  
اولندي ديشلردن و ديله نه كلورسه سويلكدن صبارت اولور ديو تعبير ايلش لردن  
پس بودني بي معني سوز سويلك معنا سينه او اور پس تقدير كلام و تعبير مرام  
بويه ديك اولور كه اول قاضي اول صوفي به بو قدر علم اذن سويلكدن واكلا بو قدر  
اسرار و معارف صوفيه تعبير ايلد كد نصكره انك كنسدي حقنده اولان طعن  
وتو بهني صوفيله لابق اولد يني دني اكا تعليم ايدوب دير كه اي صوفي آكا  
و متبه اول و كوش جانكي بنم كلام هدايت انجاءه خوش و اجمع آج تا بنم سوزلرم  
سنك كوش هوشكه سهولته داخل اوله سنك بهوده و مالا يعني اولان سوزلرم  
ديكلك و صوفيانه اولان نظري سكا تعليم ايلكلك استرمكه اول صوفيانه اولان  
نظر بودر **مثنوي** **م** مرزا هم زخم كا بد ز آسمان \* منتظري باش  
خلعت بعد از آن \* آن قصادي صفارا هم بين \* كردان با كردن آمداي  
امين ) اي صوفي هر زخمكه سكا آسمانن كلور اند نصكره خلعت منتظر اول اول  
قفاي كوردك صفاي هم كور زيرا اي امين او بلي طرفي بيون ايله كلدي كردان  
با كردن آمد اي امين ديك بسر فرحت صبر زخله كلدي ديكدن كتابت او اور  
و بو مثلك اصلي فصايلردكانده و راز و شده اوله كلشدر فتن بر كسه فصايلردن  
اتالقي لازم كاسنه اكا رايكي وقيد او بلي اتندن و بو ط اطرافندن و بر سهار  
و بر مقدار دني راز و به انك يا نجه كردان پاره سي قورل وزن تمام اولد قد نصكره  
اول كردن پاره سي داوب اول بو ط اتينك پاچه سينه كچوررر و بو ط اتني نفيس  
و كردن اتني اكانسته خيسدر لكن اكثر ي بري ينسز اولد يفته بناه ضرب مثل  
اولشدر و بين الناس نعمت نعمت اولر و ينسز صبر تسمز اولر ديك محارنده  
بو مثل ديله كلشدر سروري افتدي مر حوم دني بو مثلك اصلي و حقه بتي بويه  
اولد يفته ذاهب اولوب ديشدر اي امين او بليغك اطرافي بويه كلشدر يعني  
او بليغك اتني اگر چه نفيس و بو ينك اتني اگر چه خيسدر لكن بري ينسز اولر  
زيرا سرور و نعمت و غم و نفمت و كنج و مار و كل و خار و بار و اغبار بري ينسز  
قربندر و ياردر انتهى كلامه و حضرت مثنويك بر قاچ موضونده بو مثلك اصلي  
فصايلردكانه مخصوص اولد يفته حضرت مولانا نصريح ايلش لردن اما شمي  
سروري مر حومك كلامني فهم ايدم يوب وانك او بليغك اتني نفيس و بو ينك اتني  
خيسدر ديكه شدن مر اد هورنك او بليغك اتني نفيس وارنك بو ينك اتني خيسدر

ديكدر زعم ايلوب او بليغك اطرافي بويه كلز ديو نخطنه ايش و پناه كمشدر  
واستشهاد ايجون مهر و مشردين هم رايكي بيت كينور مشدر اما بو مثلك ماخذني  
واصلي هورنك او بليغك ارنك بويي دكلدر زيرا حين جاعده ارنك بويي هورنك  
او بليغك اولفندن قتي مستبعد در اما بو مثلك اصلي و ماخذني ذكر اولنان لم  
كردن و لم راندر وليكن جاعده مباشرت ايلين كينه لرك كرداني كردنه اليجه  
اول زحني ارتكاب قيلمينه كال راخه و اصل اولر ديكه هم ايهام اولور ديكه  
وجه در والا بو مثلك اصلي بوندن اولد يني قتي ظاهر در و بويكي ينك تحقيق  
بويه ديك اولد يكه اي صوفي هر زجت و محنت و بلا و آفت كه سكا عالم اعلان كله  
و يا خود بر كسه بوزندن ارادت حقه سكا واصل اوله و نفسي آزرد و رنجيده  
قيله ( قل كل من عند الله ) آيت كرمه سنك موجه بودني الله سندر ديوب  
اول محنت و آفند نصكره خلعت منتظر اوله ( افضل العباد انتظار الفرج ) بويشدر  
اگر چه اول كرده كلان قفا و جفاي كوردك انكله بيله اولان سرور و صفاي  
هم كور كه اي امين كردان با كردن آمده مشهور مثل اولشدر و حق تعالى حضرت تلي  
( فان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا ) ديوب كلام مجيدنه تسليه لعباد خبر  
و بر شدر چونكم هر عصره ايكي سر محقق اوله پس نيجون بن غم چكرم و من هم  
الم واضطر ايد اولور سن كا قبل ( بيت ) اذا اشتدت بك الباي ففكر في الم نشرح  
\* فسر بين بسر ين اذا فكره فافرج \* و كا قبل ( بيت ) شاد از آنم كه دل من  
غميت \* كا آمدن غم سبب خرميت \* ان مع العسر جويسر ش قفايت \* خرم  
از آنم كه كلام خداست **مثنوي** **م** كونه آن شاهست كت سيل زند \* كه  
نه تاج و تخت بخشد مستند ) اول شاه دكلدر كه سكا بر سيل اوره كه انك مقابله سنده  
مستند تاج و تخت بغشله بو مقرر در كه بخش ايلر اگر سله سكا خلق واسطه سيله  
كلور سنده يعني سنكه مر دم و محد اوله سن و هر نه شي كلور سه آل من عند الله  
كلد يكي بيله سن و حضرت حقدين كانه صبر قيله سن وانك اجر نه و حسن جزا سينه  
منتظر اوله سن اول عليم و حكيم و اول كرم و رحيم اولان با ديشاه دكلدر كه سكا با مع  
الواسطه بابلا واسطه بر زخم اوره و سني آزرد و رنجيده اولقي مر تبه سنده اير كوره وانك  
مقابله سنده سكا استناد اولش نجه تاج و تخت معنوي و بر ميه و سني نجه مر اتب  
اهلي و مطالب اسنايه اير كور ميه بو محالدر لايد ( انما يوفي الصابرون اجرهم بغير  
حساب ) آيت كرمه سنك موجه صابر قولر ينه اول پادشاه لم رزل اجر و ثوابي  
بغير حساب ولا مكيسال و بر و انلري بر ميه اير كورر كه ( لا عين رأت ولاذن  
سمعت ولا خطر على قلب بشر ) مضموني انك حقنده هم صادق اولور **مثنوي** **م**  
چله دنيا را پر پشه بها \* سيل را رشوت بي منها \* كردنت زين طوف زرين جهان



جست در دزد و زحق سبلی ستان ) جله دنیانك عند الله بهاسی جناح بعوضه  
قدر بلكه جله دنیانك عند الله پریشه قدر هم وزن و مقداری یو قدر کا قال علیه  
السلام (اوكانت الدنيا زن عند الله جناح بعوضه ماسق منها كافرا شربة  
ماء) اما سبلی ایچون بی نهایت رشوت وارد رشوت اصلنده مقصوده موصل اولان  
سینه دیرلر بونده مراد مقصود و مراده موصل اولان عطیة الهی و موهبت رحمانی  
اولور یعنی حضرت حقن کلان بلا و محنت ایچون انك مقابله سنده نیجه مقصود  
حقنیه موصل بی نهایت احسان و عطیه لواردر دیمك اولور ای مرد صوفی  
اكر قائل ايسك بویونوی جهانك بوزر بن طوقندن فوری او غورله حضرت حقن  
برسله ال در دزد اكر چه او غورله دیمك مناسنه امر در لیکن اندن خلاص ايله  
دیمك مناسنه استعاره اولور و توضیح معنی ای صوفی اكر كرجك صوفی ايسك  
بویونوی بوجهانك التونلی و كشلی اولان طوقندن و جائلندن و حلی و جواهرندن  
فوری خلاص ایدوب حضرت حقن بلا و محنت المغه متوجه اول كه ولا و محنت  
بلا و محنت ایچنده در پس اهل دنیا کی غلطین اولوب ظاهر نعمت و راحت نظر  
قطه كه حقیقه عارف اولقندن محروم اولیده سن \* مشوی \* آن قفاها انبیا  
برداشتند \* زان بلا سرهای خود افراشتند ) اول قفال بكه انبیای عظام یوقری  
طو ندیلر یعنی شول جفا و اذال بكه انلر تحمل ایندیلر او بلادن كندی باشلری عالی  
ایندیلر یعنی حضرت حقن کلان و جهت خلعندن دخی انلره مستولی اولان  
بلا و جفاله صبر و تحمل ایلدكلی ایچون بویه عالی قدر و سرافراز اولدیلر جله دن  
سبقت قیادیلر كه (اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل) دینلشد \* مشوی \*  
لك حاضر باش در خود ای فتی \* تابخانه او بیاید مر ترا \* ورنه خلع را بردا و باز  
پس \* كه نیایدم بختانه هیچ كس ) ولیکن كند كده ای قفا حاضر اول تا كم اول سنی  
خانه ده بوله والا اول خلعنی كبر و اردنه ایلنور بویه دیو كه بن خانه ده هیچ كسه  
بولدم یعنی چونكم حضرت حقن سكار بلا و محنت كله و سنی آزرده ورنجیده  
قیله لا بد انك مقابله سنده نیجه خلع معنوی و نعمت صوری كوندر بلكه نیجه  
اتوار و اسرار حلالی سبك خانه قلبكه كتورر ولیکن اكر سن نفسكده حاضر  
و آگاه بولور ايسك اول نجلی و تسلیدن بهره بولور سن والا اول نجلی و تسلیدن  
بی نصیب اولور سن نه كم شیخ الاسلام عبد الله انصاری رضی الله عنه حضرت تلی  
نجلی خد آگاه و بیگاه ایدول بر دل آگاه آید پوردر پس ای مرد صوفی سن  
هم اكر حضرت حقن کلان قفا و جفانك اجر و صفاسنی بواق امترا ايسك  
ای فتوت صاحبی كندی وجود كده حاضر و آگاه اول تا كم اول حضرتك نجلی  
و تسلیمی كاد كده سنی اوده بوله و سنی حاضر و آگاه همان كندیك قدومه منظر

اولش كوره والا اول پادشاه كريك سنك جانكه كلان نجلی و تسلیمی نورانی  
و روحانی هر نه نعمت و خامت و هر نه كونه ذوق و حالت یله كوردی ایسه كبرو  
كتوردی بکی مقامه ایلنور و دیگر كه بو مختزده نك خانه وجودنده هیچ كسه بولدم  
و آتی غیر جانیه كمش و عقل و فهمنی وسائل و اسباب طرفه صرف ایتمش  
كوردم دیر اول بلا مقابله سنده كله جك نعمت مخصوصه به مظهر اولقنه حاضر  
و آگاه اولق و بو بكا حضرت حقن كادی دیو صبر فطیق و اول جانیه متظفر اولق  
شرطدر اكر فی المثل بر مبتلا و مختزده خانه در و نده حاضر و آگاه اولسه حضرت  
حقن اول بلا مقابله سنده اكا پر نعمت كده هم آتی حضرت حقن بطرز پس اول  
حضرت حق جانندن كلجك نجلی و تسلی به غافل اولان كسه اهل و مستحق اولر دیدی

باز سوال كردن صوفی از آن قاضی

\* مشوی \* گفت صوفی كه چه بودی این جهان \* ابروی رحمت كشادی  
جاودان \* هر دی شوری نیاوردی به پیش \* بر نیاوردی ز تلوی نه شاش نیش  
\* شب ندزدیدی چراغ روز را \* دی نبردی باغ عیش آموز را \* جام صحت را نبودی  
سبك تب \* اینی را خوف ناوردی كرب \* خود چه كم كشتی ز جود و رحمتش  
\* كرنبودی خر خسته در نعمتش ) صوفی قاضی به تکرار سوال ایدوب دیدی  
حلال ای مشكلات وای كشیته مسائل مضلات كنه اولیدی بوجهان ابدی  
و جاودتی ابروی رحمت آچیدی و همیشه كشاده روی اولوب خاق عالمه لطف و راحته  
صاچیدی هر بر دمه انسانك او كنه بر نوع شور كتور میدی اول جهان تاویشلرندن  
نیش كنور میدی یعنی تغییرات و تبدیلات و تلوی نیات و تحویلات و آدمی به  
نیجه نیشلر كنور میدی و هر دمه آتی بر كونه شور و محنته بتور میدی كیجه تولیدی  
كوندرك چراغنی او غور لیدی و نیش عیش آموز اولان باغی ایلنیدی عیش آموز  
وصف تركیدر عیش او كر نیچی مناسنه بونده عیشه معناد اولیچی مناسنه اولور  
یعنی صوفی دید بكه اكر كیجه كوندرك چراغنی كی اولان كوفشی المسه و ظلمت  
عالمی احاطه قطه بلكه همیشه كوندز اولسه و عالم ظلمت شیدن نجات بولسه نه  
اولور دی و كذلك كوز فصلی عیش و طراوته معناد اولان یاغك عیشنی و لطافتنی  
كیدر میدی بلكه باغ و بوستان همیشه تروانه اولیدی و روی زمین دائمابهار اولوب  
هر دم لطیف ازهار و عماره طو لیدی و صحت چامنه سبك تب اولیدی و ایمانكه  
خوف كر بیلر كنور میدی یعنی انسانك جام لطیف كی اولان صحنه طاش كی  
اولان حی كلیدی و انسانی خسته و شكسته قلییدی و دخی ایمانك حاله خوفندن  
نیجه غلر و كر بیلر كلوب اول ایمانكی ازاله قلییدی خود اول خالق جهانك جود



ورجستن نه کم و ناقص اولوردي اکر نموده صیقلی و طارلی اولیدی خرخشه  
خرخشه دندر خرخشه معصره و منکته به دیرل که انکه بر شنی صیقلی بونده  
خرخشه طارلی و صیقلی و مضطرب اولی معار بته استعاره اولور یعنی صوفی  
دیدیکه اکر بوجهان ذکر اولتان حالات لطیفه اوزره برقرار اولیدی اول خالق  
جهانک جود و رجستن نه ناقص اولوردي و انک نموده الم واضطراب اولیدی  
بلکه همان دوکلی نعمت محض اولیدی انک کمال کر منه نه نقصان کلوردي دیدی

جواب قاضی سؤال صوفی را وقصه ترک و دزدی را مثل آوردن

منشوی گفت قاضی بس نهی روضوفی \* خالی از فطانت چوکاف  
کوفی \* توبشایدی که آن بر قنداب \* قدر خیاطان همی کفتی بشب \* داستان دزدی  
آن طائفه \* می نمود افسانههای سالقه \* چونکم صوفی قاضیدن وجه دن خالی  
و حکمتدن نهی سؤالر ایلدی قاضی اکاطن و تویخ انکله بوکونه سوبلیدی  
و دیدیکه ای صوفی زیاده نهی روضوفی \* ن کاف کوفی \* کی درونک فطنتدن  
خالدیر نهی روده روضم رالیه اوقتیق وجه و فتح رالیه اوقتمده وجه در اگرچه  
شمار حلقه رالیه اوقتیق مناسب دکادر دبعلازم رالیه اوقتیق اوزره معنی  
زیاده خالی وجه و نهی صورت بر صوفیسن دیمک اولور و فتح رالیه اوقتیق  
اوزره معنی زیاده نهی کیدیچی و طریق تصوفده معنادن خالی سیر ایدیچی  
بر صوفیسن دیدی دیمک اولور و دخی کوفی خطمه منسوب اولان کافک درونی خالی  
اولدینی کی سنک درونک هم خالدیر فطنت و ذکادن بونده صوفی بی کاف کوفی به  
تشبیه ایلک کوفی اولان کافک درونی خالی اولدینی مناسبته در که صوفیک  
دخی درونی اول کافک درونی کی خالدیر دیمک اولور ای صوفی سن ایشمدکی که  
اول بر قنداب یعنی شیرین زبان اولان قصه خوان کجه ایلخیا طارک قدر و خیانتی  
مجلسنده حاضر اولنله و انک کلامی اصفا قیلنله سوبلیدی بر قنداب قصه  
خوانه دیرل شیرین زبان و احلی دهان اولوب مستمین انک کلامندن لذت و حلاوت  
بولدقلری اعتبار ایلله اول خیاطلر طائفه سنک داستانن و سالقه اولان افسانه لرینی  
و سابقه اولان حکایتلرینی کوستردی بودخی وجه در اول طائفه نک دزدلکنک  
داستانن حکایات سالقهده کوستردی و سالقه اولان افسانه لرینده مستمینه  
عیان و بیان ایلدی \* منشوی \* قصه پاره ربای در برین \* می حکایت کرد  
اویا آن و این \* در سمر میخو اند دزدی نامه \* کرد اوجع آمده هنگامه \* مستمع چون  
یافت جاذب زان وفود \* جله اجزایش حکایت کشته بود \* اول قنداب اولان  
قصه خوان برین وقتده در زیارک پاره ربایلی قصه سنی یعنی برکسه جامه سنی

کسمکک زماننده در زیارک پاره قاعده لر حکایه سنی بوکه واکا اول شیرین زبان  
حکایت ایلدی سمرده دزدنامه اوقودی یعنی حکایه ایلکده سارقلر قصه سنی مسطور  
اولش بر کتاب اوقودی اول قصه خوانک اطرافنه بر هنگامه جمع کیش و بر قوم  
انک سوزنی دیکدن اوتری مجلسنه حاضر اولش ایلدی چونکم شیرین لب اول  
وجوددن جاذب مستمع بولدی وفود و فودک جمیدر بونده وفود و جماعت مناسبه  
اولور یعنی چون اول قصه خوان کندی مجلسنده اولان جمیعدن کلام جاذب  
ایدیچی مستمع بولدی انک جله اجزایش چونکم حکایت سوبلیچی اولشایدی  
وانلرک حسن استماعنی کوروب حکایت سوبلکده تمام شوقه و ذوقه ککشایدی  
قال صلی الله علیه وسلم (ان الله تعالی یلقی الحکمة علی السنة الواظین بقدر هم المستمین)  
حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم پیوردی تحقیقا الله تعالی حکمتی و اعظلمک  
اساننه مستمع اولنلرک همنلری مقداری تلقین ایلر اکرم مستمع اولنلرک همنلری  
و توجهلری معل و ناصح جانبته زیاده اولور سه حق تعالی دخی انلرک لسانه علوم  
و حکم سوبلیکی دخی زیاده توفیق و ميسرايلر دیمک اولور و حکمتک تعریف  
و تحقیق اوچنچی دفترک دیباچه سنده مرور ایلشدر انده طلب اوله \* منشوی \*  
جذب معصت ارکسی را خوش لیست \* کرمی وجود معل از صیبت \* جذب  
سمندر اکر برکسه ایچون بر خوش لب و ارایسه مملک کرم اولسی و وجد قلمسی  
صیدندر لیده اولان یا وحدت ایچوندر مصدر به اولی دخی جازدر صبی فعل  
و زننده صباوتندر صباوت میل و محبتسه دیرل دخی انکچون صبی به صبی دیدیلر  
اکثر کوردیکی شیشه مانل اولور بس تقدیر کلام بویه دیمک اولور که اکر برکسته نک  
خوش لبکی و شیرین لبکی و ارایسه سمعک جذبی واکا متوجه اولان طابلق  
حسن استماعدر نه کم مملک تعلیمده شوقی و وجدی و جهدی اطفالک میلندن  
و تعایمه رغبت قیلر دندر \* منشوی \* چنکی را کونوازدیست و چار \* چون  
نباشد کوش کرد دچنک بار \* فی حراره یادش آیدنی غزل \* فی ده انکشتش  
یچنبد در عمل \* مثلا بر چنکی ایچونکه اول لیست و چار اوخشر یعنی بیکری دورت  
شعبه بی چار چونکم کوش اولیه چنک اکابوک اولور انک یادینه نه حراره کلور  
نه غزل کلور و نه آنک اون بره فی عملده حرکت قیلور علی موسقیده برکسه اول  
زمانده اوستاد کامل اولور که اون ایکی مقامی و بیکری درت شعبه بی و فرق سسکر  
ترکیبی چالغه و ایلغه قادر اوله لیست و چاردن هر اد بیکری درت شعبه در حراره  
مطر بلر اصطلاحنده تحریر و نغمه ایلکده دیرل قول و غزل و کار و عمل مطر بلرک  
اصطلاحندن و کار و عمل هم مطر بلرک اصطلاحندن مثلا قول و غزل بر پیتله  
و بار غزل ایلله تغنی و زرم ایلکده دیار و کار و عمل تحریر و نغمه بی ایلد کد فصره



بر اصول اوزره ترغبات ايلك و يار پيشرو چالغدر پس حاصل كلام بويلا دبعك  
اولور كه علم موسيقده استاد اولان بر مطرب كه اول اكر نيزن و اكر ربايزن و اكر  
خواننده و اكر چنكدر هر نه ايسه او اون ايكي مقامى و بكرى درت شمعى و فرق  
سكن تركي چالغه قادر اوله چونكم ردكلر واستماع ايلركه اوليه چنكيك چنكي  
كندويه باروهر مطربك آتئ كندوسنه خوار اولور فرضا مطربك يادنه نه تحريك  
ايلك ونه قول و غزل سويلك كلورونه آنك اون برمنى كار و عملده جنبش و حركت  
قيلور بلكه بوجه سنك كار و عملنه سبب مستمع اولور هر قدر مؤلف و مصنف  
اولور سه ده نظر اولنسه هم بويلا در اكر بر مؤلف بر فنك طالبى كورمه اول قنده  
بر كتاب تأليف و تصنيف ايلز و برواعظ دخی كندوبى اصفا ايلز بركه كورمه  
بر سوز سويلز ﴿ مثنوى ﴾ كرنبودى كوشهاى غيب كبر \* وحى ناوردى  
ز كردون بك بشير \* ورنبودى ديدنهاى صنع بين \* نه فلك كشتى نه خنديدى زمين  
اكر فرضا غيب كبر كوشلر اولميدى كردون بر بشير بو خاقه وحى كنور مپيدى  
بشيردن مراد نيدر يعنى بونى عليه السلام آدم ايجره عالم غيبك سوزن طوبى  
و جهان لاريك كلامنى فهم ايديجى قوللر صاحبي اولميدى بر نبي آسمان طرفندن  
وحى حق كنور مپيدى و بوناسه حضرت حقك كلامنى و رسالتنى و احكامنى  
يتور مپيدى نه كم اجاره و اشجاره و حيواناته وحى حق كنور مديار انلرده كوشهاى  
غيبك اولميدى اوزى امانى آدم ايجره وحى حق دكلكه و اكلفه مستعد و لابق  
جوق قوللر واردر پس انبياء عظام اول غيبك اولان قوللردن اوزى وحى حق  
كنور مديار و اول صنع كوريجى كوزل اولميدى نه فلك اولوردى ونه زمين كوردى  
يعنى بو خلق عالم ايجنده الله تبارك و تعالى حضرتلر بك صنعت عجيبه و قدرت  
غريبه سنى كوريجى كوزل اولميدى نه بوافلاك تسمه ظهوره كلوردى ونه بوزمين  
اشجار و انهار و انهاريله خندان اووردى اكر بوناس ايجنده بصير صاحبي  
اولميدى (خلق سبع سموات طباقا مازى فى خلق الرحمن من تفاوت) ديدكده نصكره  
(فارجمع البصر هل ترى من فطور) ديوكيمه ديردى و كر بونى آدم ايجره  
اهل نظر وجود بولميدى الله تعالى حضرتلرى بوزمى آثار رحمتله احسا  
ايلك كد نصكره (فانظر الى آثار رحمة الله) ديوكيمه امر ايلردى بوندى  
معلوم اولديكه عالم غيبدن هر ريشي كندوبنك اهل ايجون ديتلش و خلق  
اولنشد ﴿ مثنوى ﴾ اين دم اولاك اين باشد كه كار \* از براى چشم  
تيرست و نظار (بولولاك دى بواولور كه كار الهى چشم تيردن و نظاره دن  
اوتريدر يعنى الله تبارك و تعالى حضرتلر بك حضرت رسول اكرم صلى الله عليه  
وسله خطابا بولولاك لولاك لما خلقت الافلاك) بيور دقلى حديث قدسى

بومعنائى مشعر و بونكتهنى مذكر اولور كه كار الهى و صنع نامشاهى تير كوريجى  
كوزدن و مبالغيله نظر قيليچى بر انساندن اوزى اولور اوتير چشم و نظاره اولان  
كاملارك اكلى و تبارك افضل حضرت سيد المرسلين و حبيب رب العالمين صلى الله  
عليه وسلم در چونكم فى الحقيقه انسان العين اول سلطان الكونين اولدى اولاك  
خطابى اول حضرتك حقيقه ديتلدى كان حضرت صانع حكيم طرفندن بويلا  
ديتلك اولديكه حبيب من بوجه انسان كامل اولنلك ميانده صنعى و صانعى  
كورمكد. و معايه قلمقه تير چشم اولدك پس نم بو كارم و صنع پاك و افلاك  
بالذات سندن و بالتبع غير يلدن اوزى خلق اولنشد اكر سنك وجود شريفك  
فرضى اولميدى بن بوافلاكى و صنع باى خلق ايلزدم بوجه نك خلق اولنسه  
علت غايه سنك وجود شريفكدر ﴿ مثنوى ﴾ عامه را از عشق همخواه  
و طبق \* كى بود پرواى عشق صنع حق (عامه نك همخواه نك و طبقك عشقندن  
صنع حقك عشق پرواى حق اولور همخواه دن مراد زن و طبقك مراد طعام  
و غذا در ذكر محل اراده حال قيلندن اولور يعنى بوافلاكى و صنع با كيكه حضرت  
صانع ايجون خلق ايلدى تير بين اولان خواص ايجون ظهوره كنوردى  
عامه ناس ايجون دكل زيرا عوامك همخواه عشقندن و طبقلر اوزره موضوع  
اولان اطعمه نفيسه به اولان اشتياق و اشتها سندن حق تعاليك صنع با كيك  
پرواى عشق انلرك وجودنه حق اولور و انلرك اول صانع ايجونك مشاعده سنه  
وانك صنع با كنده اولان اسرار عجيبه و معايه غريبه نك معايه سنه نجه رغبت  
قيلور انلرك ميل و رغبتى همان كنديك و كندى نفسلر بك مشتبهاتى جا نينه  
اولور ﴿ مثنوى ﴾ آب تماچى زبرى در تغار \* تاسكى چندى نياشد طعمه خوار  
اى عامه ناسدن اولان كسه مثلا سن بر تماچ صوينى تغار دوكرسن تا اول برده  
بر قاج طعمه ايجى كلب اولنجه انكيجونكه اول آب تماچك اهل و مستحق اول  
كلابدر پس حكيم مطلق دخی هر كسك ذاتنه لابق اولان غذاى اكاو بر  
و مستعد و مستحق اولدبغى اطعمه هر نه قيلندن اولور سه آنى مستحقته ابر كورر  
﴿ مثنوى ﴾ روسك كهف خداوندش باش \* تار هاند زين تغارت اصطفاش  
پورى اول خدا نك خداوندلكي كهفك سكى اول تا كم انك اصطفاسى سنى بو تغار دن  
فورتر تغار دن مراد بوند موضع اطعمه جسمانى و محل اغديه نفسانى اولان  
طبقلر و صحنلر اولور خداوندده اولان بامصدر به اولور و تقدير كلام بويلا  
ديك اولور كه اى اسير فرج و كلو اولان كسه پورى اول صانع حكيم و خالق  
قديم خداوندلكي كهفك و ر بويت و رزاقينى غارنك كلبي اولوب هميشه اكا موجه  
اولوب خدمت قبل تا اول پادشاهك اصطفاسى سنى بو كلاب دنبانك يك بدكلى



تغصاردن خلاص قيله واكل وشرب جسمائده انلره مشاركت ايلكدن نجات  
ويرو سني بوجله كلابك مابيننده كزيده ايدوب اصحاب كهف روييت اولان  
تارقلره انيس وجالس ايدوب ( وكلهم باسط ذراعيه بالوصيد ) مفهومي سنك  
حقكده دخی صادق او اوب انلرك ساكن اولديغی كهف رويته ملازمت  
قيلردن ومقبول درگاه الهی اوللردن اوله سنن پس مناسبتله بوقدر معارف  
بيوردقلردن نصكره بنه اول قصه خوانك خياطلرك دزدلكك قصه سني سويلدكني  
نقل ايلكه شروع ايدوب بيورلر **مثنوی** چونكه دزددهای بی رحانه  
گفت \* كه كشد آن درزيان اندر نهفت ) چونكم بی رحانه اولان دزدلكلری  
ديدی اول درز بلر نهانده اول دزدلكلری ايدرلری چونكم اول قصه خوان  
اول جماعت ايجره درز بلرك كز لوابلدكلى بی رحلركی خرسز قللری وپاره  
رباقللری سويلدى **مثنوی** اندر آن هنگامه تركی از خطا \* سخت  
طيره شد كشف آن خطا \* شب چوروز رسخيران رازها \* كشف می كرد از پی  
اهل نهی ) اول هنگامه ايجره خطا شهرندن برك اول پردك كشفندن محكم  
غضبناك اولدی خطاگاه ايجره نك قصه سيله برديارك اسيدر غطاغيناك كسرله  
پرده معناسنه در طيره خشم معناسنه در یعنی قصه خوانك درز بلرك دزدلكنى  
نقل ايلديكى جميت ايجره خطا شهرندن برك واربدي قصه خوانك كشف  
حجاب ايلسدن و خياطلرك خيانتنه و فضااحتنه متعلق سوز سويلسدن محكم خشمناك  
اولدی كان قصه خوانی تحميق وتسفيه ايدوب ديديكه درز بلر ترك وصاحب  
بصيرت اولين كس لردن سرقه قبله ر وپاره ربا اوله ل جائزدر اما عقلى باشنده  
اولان اهل بصيرتدن انلرك كوزى او كنده انلر ايجره پاره ربا اولور و خرسزاق  
قيلورل پس اول قصه خوان اول كيجده اهل نهيدن اوزى روز رسخير كی  
رازلى كشف ابتدی یعنی روز قيامتده ( يوم تبلى السرائر ) مفهومی اوزره  
رازلى وسرلری نجه كشف ايلرسه اول قصه خوانده اول كيجده اول جميت  
ايجره خياطلرك رازلى وسرلری اهل عقل اوللردن اوزى كشف وبودر ز بلرك  
شوكونه نهانی دزدلكلری واردر ديوانلره سويلدى **مثنوی** هر يك آبی  
تودر چنكى فراز \* بينی آجما دودر كشف راز \* آزمازا محشر مذكوردان  
\* و آن كلوى راز كورا صوردان \* كه خدا اسباب حشمی ساختست \* و آن  
فضايح را بكوى انداختست ) مثلا هر قنده سن بر چنكه قریب كلسن اول محله  
ابكى خصمی كوررسن فراز بونده قریب معناسنه اولقده جائز واورز بنه كلك  
معناسنه اوانى دخی جائزدر یعنی فی المثل هر قنده كه سن بر چنكه حال كلسن  
وقریب اوله سن اول محله ابكى عدو بری برلر نك عینی ورازى كشف

ایرلر كوررسن سنكه اهل نهيدن ايسك اول زمانى مذكور اولان محشر پیل  
اول سروراز سويليجی بوغازى همان صوریل یعنی اول بر كسك نك رازنى ونهاند  
اولان عینی سويلین واطهار ایاين حلقوی صوراسرا فيل عليه السلام كی پیل  
تنه كم اسرافیل عليه السلامك صورندن نفخه ظاهر اولقده اول دمده هر كسك  
سرارى ظهوره كالور وضمايری آشكارا اولور كذلك بورازى سويلین خصمك  
بوغاز نده وهم مقابله سنده اولان خصمك اول دمده سرورازى ظهوره كالور  
پس اول راز كواولان حلقوی صور فرض ايله واول سرورازك آشكار اولديغی  
زمانى محشر مذكور اعتبار ايله كه خدای تعالی حضرتلری خشمه منسوب اولان  
سيلرد وزمشدر واول فضيحتلری كويه آتشدن یعنی بر نجه كسك نك عینی ونهانی  
اولان رازنى يوم قيامتده ظهوره كگردن وفاش وپیدا اولردن مقدم بودنياده انك  
رازنى وعینی ظهوره كنورمكن وخلق طالع ييلدرمكن اوزى حق تعالی خشم  
وغضب منسوب سيلرد وزمشدر واول سيلر واسطه سيله بر قاج كسك برلر يله  
چنك وجدل ايلر واول بونك وبودخی انك عینی ورازى كشف ايدوب سويلرل  
حق تعالی حضرتلری انلرك قباحتنى وفضاحتنى بواسطه ايله محله به اثار وخلق  
انلرك عيوني افشا واطهار ايلر **مثنوی** بسكه غدر درز يازا ذكر كرد  
\* حيف آمدرك را خشم ودرد \* گفت ای قصاص در شهر شما \* كيست  
استازدربن پيشه ودغا ) اول قصه خوان اول كيجده درز بلرك غدر وخبانتنى  
چوقی ذكر ايلدى كه اول خطا شهرندن اولان تركه حيف وخشم ودردكلى  
كان بويله ديوكه حيف او در دانه احق قوم اولور شول كسك لركه خياطه واره ل  
و ثيابى انلره ويره ل و خياطلر انلرك كوزى او كنده اول نيبانى كسر كن اندن پاره  
آله ل وسرقه ايله ل مكر كه جامه كسدين كسك نك با كوزلى كور ويا خود عقلدن  
وبصيرتدن اول كسك دور و مهجوردر بوشنك سويلديكك اى قصه خوان نه باوه  
سوزدرد بو خشمه كلى وديديكه اى مبالغه ايله قصه دييجی سرك شهر كرده  
شوصنعتده ودغاده استساد تركيدر یعنی بوحيله ومكرده بوصنعت وفقدرده سرك  
شهر كرده زباده استساد قنغی خياطدر بكادى كوره يم وين بوسك ديدبكك  
سوزلى نجر به وامنهان ايله يم ديدى

**مثنوی** دعوى كردن ترك وكروست او كه درزى از من چيرى نتوان بردن

**مثنوی** گفت خياطست نامش پورشش \* اندرین جستی و دزدی خلق  
كنست \* گفت من ضامن كه باصدا اضطراب \* او نيسارد برديشم رشته ناب )  
قصه خوان اكا ابتدی بوشهرده برخياط واردر انك نامی پورششدر تركه جكر



اوغلی دیمکدر اول خیاط بوجستلکده و دزدلکده خلق اولدر بچیدر بر مرتبه  
 دزدلکده جست اسناد در که کوزدن سره بی چالغنه قادر در دیدی ترک  
 کرو با عیوب اول قصه خوانه دیدی بن فلان شبی سکا و بر مکده ضامن و متکلم که  
 یوز اضطراره و نیجه یوز سهله خیاط که اول درزی بنم او کده برقات ایلکی ایلنکه  
 قادر اولز یعنی بنم اکا ایلندیکم اطللسدن بنم او کده اول بر ایلک قاتی المغه قادر  
 دکدر قنده قالدیکه اول اطللسدن بر باره و یا ایکی باره آله اگر اول درزی بنم اکا  
 ایلندیکم اطللسدن اوغور لیه بیلور سه سکافلان شبی و بر مکده ضامن دیدی رشته  
 ایلک تاب بونده قات معانسه در بوکلم معانسه اولق دخی جائزدر مشوی  
 پس بکفتدش که از تو جست تر \* مات او کشتند در دعوی میر \* رو بهقل خود  
 چنین غره مباح \* که شوی یاره در بن تزویر هاش ( پس مجلسه حاضر اولان  
 جماعت اول ترک دیدیلر ای ترک سندن جست تر عقلده و حرم و احتیاط ایلکده  
 سندن چابک و چالاک چوق کسدر اول خیاطک مات و مغلوبی اولدیلر سن دعویده  
 اوچه و عقلکه طیبانوب دعوی ایله کندی حد کدن ایلری یکمه پوری کندی  
 عقلکه بو نیلین غره اواره و فطنت و ذکاوتکه مغرور و مفتون اولوب اعتماد قله که  
 سن انک تزویر لکنده یاره اولور سن و اول حبله و خدعه یباشلد قد نصکره سن انک  
 حبله و خدعه سنده عقل و فکری ضایع فیلور سن مشوی \* کرم ترشد ترک  
 و بست آجاکرو \* که نیار در دهنه کهنه نه نو \* مطمعانش کرم ترک دندزد \* او کرو  
 بست و دهان زار کشود \* کر کرو این مر کب تازی \* من \* بدهر اردزد دغا شم  
 او بن \* ورتاند برداسی از شما \* واستاتم بهر رهن مبتدا ( الانسان حر یص  
 لما منع ) حسبجه اول ترک کر متر اولدی و عناد ایدوب اول برده اکا عارض اولدره  
 کرو بغلدی یعنی او ج قودی بویه دیو که اول پورش نام درزی بدن نه اسکی  
 ونه یکی بر باره بی المغه قادر اولز مطمع اولسارانی کرم تر ایلدیلر فوری اول خافل  
 ترک کرو باغلدی و دهانی آجدی مطمع اطماع ایدیمی معانسه افعال یابندن اسم  
 فاعلدر یعنی اول ترکی طبعه دوشوریمی کسدر ای کر متر و شوقناک ایدوب او کدل  
 قومغه قزدردیلر اول ترک دخی فوری عناده کاوب او ج باغلدی و اغر آچوب انلرک  
 اورته سنده کندی اسینی رهن قودی انلر بویه دیو که ای یارانم بنم یونازی  
 اولان مر کیم یعنی بوغری اولان اسم سزه رهن اولسون و بریرم اگر اول خیاط  
 فن و صنعتله بنم کوزم او کنده قاشمی اوغور لیه و اگر اول درزی بنم قاشمدن بر باره  
 اوغور لیه قادر اولر سه بنم اسم معادل سزدن بر اسب ابتداده رهندن اوزی  
 کرو آلورم یعنی دخی خیاطه و ارمزدن مقدم شدی سزدن بنم انجه مشابه  
 ابتداده بر اسب آلورم و بن دخی اسبی اورتایه فورم اگر اول بی الدار سه و بنم

قاشمدن یاره آلور سه بنم اسم سزک اولسون و اگر یاره آلفه قادر اوله مز سه  
 سزک اسکر بنم اولسون دیدی مشوی \* ترکرا آن شب نبرد از غصه خواب  
 \* با خیال دزدی کرد او حراب \* بامداد ان اطلسی زددربغل \* شد بازار  
 و دکان آن دغل \* پس سلامش کرد کرم و اوستاد \* جست از جالب  
 بر حیش کشاد \* کرم پرسیدش ز حد ترکیش \* نافکند اندردل او مهر خویش  
 چونکم اول طائفه ایله اوج باغلدی انی اول کجه غصه دن خواب ایلندی یعنی  
 اول ترک اولقدر غصه سندن اول کجه او یومدی صباحه دک درزینک خیالی  
 ایله او محار به ابتد کانه اول درزی بنم قاشمدن یاره بی شویه آلور سه بنم آتی بو کونه  
 اخذ ایدیم و اگر ظرافت ایلر سه بنم آتی محکم کوزه دیم و فلان ایدر سه فلان ایدیم  
 دهرک آنک خیالی ایله جدال ایلدی صباح اولدی فی الحال اول ترک بر اطلسی  
 قولتوغنه اوردی بازاره و اول دغل و بر جل اولان درزینک دکانه کندی پس  
 اول دغل اولان درزینک دکانه بیدی اکا کرم سلام و پردی واستاد یزدن  
 صحرادی ولی انک تر حینه آجدی ترجیب مر جبا دیمکک و مر جبا دیو تعظیم  
 ایلکه دیرل یعنی چونکم اول ترک درزینک دکانه بیدی پس اکا کر میله سلام  
 و پردی و اول حبله ده اوستاد اولان درزی ترکی کورد کده یزدن یوقری قالدی  
 و اغرنی اول ترک مر جبا خوش کلدک و صفا کلدک و قدم کنوردک و بزی خاکدن  
 قالدردک دیو تعظیم ایلکله کشاده قیلدی الحاصل ترکک حدندن زیاده کر میله  
 حالی صورتی یعنی اول ترکک حد و طور ندن زیاده درزی انک حالی شوق  
 و کر میله سوال ایلدی کانه در حالکز ابو مبسر خوش مبسر نه عالمدره سز نه ایش  
 طور سز دیو تعظیم و تکریمی مشعر و خاطر نواز لنی مذکر سوزل سوبلیدی نام  
 اول ترکک قابله کندی مهرنی بر اقدی و بو کونه ریش خند ایتمکله انک کوکلنی  
 اوغور لیوب در و تنه داخل اولدی مشوی \* چون بید ازوی نوای بللی  
 \* پیش افکند اطلس استنبلی \* که بیر این راقبایی روز جنگ \* زیر نام و اسع  
 و بالاش تک \* تک بالا بهر جسم آرای را \* زیر و اسع تانکیر دپای را ( چونکم  
 اول ترک اول درزیدن نوای بللی کوردی یعنی بلبک آواز و نغمه سی کی اول  
 درزیدن لطیف صدا و شیرین ادا استماع ایلدی بغایت محظوظ اولوب وانک خوش  
 آمدی ترکک طبعه خوش کاوب فی الحال استنبوله منسوب اولان اطلسی اول  
 درزینک او کنه بر اقدی و اول درزیم بو کونه خطاب ابتد که ای استا و اطلسی  
 جنگ کوندن اوزی بر قباکس و اول قبانک کو بکدن آشفه سی واسع و آنک کو بکدن  
 یوقار یسی تک و صقمه اوله کو بکدن یوقار یس تک اولسی جمعی بزه مکدن  
 اوزیدر که صقمه قفتان بدنی بزه یوب کوزل کوسر و اول قبانک کو بکدن آشفه سزک



واسع اولسی انکیوتدر تا باقی طومبه و یور رکن اول قبانک اتکاری ایاقلره  
زجت ایتیه دیدی **منوی** گفت صد خدمت کنم ای ذو و داد  
در قبولش دست بریده نهاد پس به پیود و بند اوروی کار بعد از آن  
یکشنادلب رادرفشار اول استاد چونکم ترکدن کندی جائنه اولان میلی  
کوردی ا کا تعظیم الیه و محبتله دیدی ای ذو و داد صد خدمت ایلم ای قبول  
الملکده الی کوزی اوزره قودی تنه کم عاتدر بعض کسهل برکسهل برسوزی  
وتکلیفی ایشدکلی وقتله الارینی کوزلی و باشلی اوزره قورل کانه بو کارک  
قبول باشمز و کوزمز اوزره در دیمکی کنایت ایدرل و اول درزی دخی الی کوزی  
اوزره قودی و ترکه انک قبول بنم باشم و کوزم اوسته اولسون دیمکی ابهام قیلدی  
پس درزی اول اطلسی اندازه ایله اولدی و اول درزی روی کاری کوردی  
یعنی ایشک وجهنه نظر ابر کوردی نقدردن اول ترکه قباچقار و نقدر زیاده قالور  
اول خوب و تخمین ایدوب تمام یلدی و کوردی اندنصرکه اول درزی دوداخی  
فشاره آجدی یعنی بی معنی اولان گفتاری سولمکه و ترکی اول گفتاره مشغول  
ایلمکه آخر آجدی **منوی** از حکایت های میران دکر و زکر مه اوصطای  
آن نفر و زنجیلان و زنجیرانشان از برای خنده هم داد اونشان و همچو آتش  
کرد مقراضی برون می برید و لب پرافسانه و فسون اول درزی آخر آجدی  
غیری امیرلک حکایتلرندن سولدی و اول نفرک کرملرندن و طالردن و بخشلرندن  
اول ترکه نقل و تعبیر ایلدی و بخشلرندن و اول بخشلرک زیاده دونلقندن خنده  
ایلمکدن اوتری اول درزی نشان ویری بخشیر خشاره دندر خشاره خای  
مجهه نك ضمه سیله هر نسته نك باتلوسنه و کتوسنه دیرل بقال فلان من الخشارة  
اذا کان دوتا والخشارة من الشعر مالا بله پس بخشیرک نفعیلدن اولسی مبالغه  
افاده ایدر فی الحال اول درزی آتش کبی مقراضی طشره ایلدی اول اطلسی  
کسیدی انک ای پرافسانه و افسون اولدیغی حالده یعنی اغری افسانه و افسونه  
طولدیغی حالده اول اطلسی کسیدی دیک او اور

**مضاحک گفتن درزی و ترک را از قوت خنده بسته**  
**شدی دو چشم تنک او و فرصت یافتن درزی**

درزینک مضحکه ل سولمکن و ترک قوت خنده دن یعنی غلبه ضحکدن و زیاده  
کولمکدن آنک ایکی تنک اولان کوزی کندی تنک نذر ایلدیکی کاری و عهد ایلدیکی مصلحتی  
کورمکدن بسته و پوشیده اولمکن و درزینک پاره ربای اولمغه و استراغه قطعه فرصت  
بولمکن بیا ننده در **منوی** ترک خندیدن گرفت از داستان چشم تنکش  
کشت بسته آن زمان پاره دزدید و کردش زیران از جز حق از همه  
احیانهمان درزی شول مطایبه لری ایلدی و اول مضحکه لری سولدی کترک

انک داستاندن کولمکن طوندی و فقهقه به شروع ایتدی اول زمان انک تنک  
اولان کوزی حقیقت کورمکدن و درزینک دزد لکنه نظر ابر کورمکدن بسته  
اولدی چشم تنک تعبیر ایلدی اول ترک خطانک تا نار اولمسته دلالت ایدر و دخی انک  
کوزی واسع بین اولدیغنه و چوق کورمکدن هم اشارت ایلر پس درزی اول  
ترک کولمکه مشغول اولدیغنی و مضحکه دن لذت آلوب کوزلینک بسته اولدیغنی  
کوردیکی کبی انک اطلستندن بر پاره بی اوغورلیدی وانی اوغلوغنک الله فی الحال  
نهان ایلدی حقندن غیریدن دوکلی حیلدن نهان یعنی اول ترک اطلستندن  
بر پاره بی اوغورلیدی و دوکلی احیادن وزنده اولان اشبادن کبرلی الاحضرت  
حقندن دکل انی اوغلوغنک الله ایتدی و کزلدی **منوی** حق همی  
دیدان ولی ستار حوست لیک چون از حد بری غماز اوست (حق تعالی  
حضرتلری انی کوردی ولیکن ستار خودر یعنی حق سبحانه و تعالی اول درزینک  
پاره اوغورلستنی کوردی اول خدای تعالی ستار العیوبدر اگر چه حق تعالی  
ستار خودر لیکن سن حددن ایتنه سن غماز اودر یعنی اگر چه ستار العیوبدر اما سن  
حددن تجاوز ایلر ایلک رسوای ایلدیجی هم اولدر **منوی** ترک را از لذت  
افسانه اش زفت از دل دعوی بیشانه اش اطلس چه دعوی چه رهن  
چه ترک سرمست در لاغ ای اچی ترک اول درزینک لذت افسانه سندن  
آنک بیشانه اولان دعویسی کولمکدن کندی نه نك اطلسی نه نك دعویسی نه نك  
رهنی ترک سرمستدر لاغده ای پاشاچی همزه نك وجیم فارسینک کسر یله وزیره  
و پاشایه دیرل بعض نسخه ده ای واقع اولیوب در لاغ اچی واقع اولمشدر بو تقدیر  
اوزره ترک وزیره و پاشانک لاغده سرمستدر دیک اولور پس خلاصه کلام بویه  
دیک اولور که اول غافل ترک اول خیاط حبله کار افسانه سولستندن کندی  
کندیستی خیاط حبله کارک حکایه سولسته و افسون و فسانه ایلسته بر مرتبه  
مشغول ایتدی که نه اطلس خاطر ند قالدی و نه دعوی و نه رهن انک خاطر ند قالدی  
همان اول مضاحکی کوش ایتکه مشغول اولدیغندن بوجه سنی فراموش قیلدی  
ای پاشا اول ترک لاغ و لطیفه دکل کده سرمست اولوب کندی تنک دعواسنی  
و عهدنی اوشتدی شول کسهل کبی که اول عالم السنه حضرت حقه عهد و میثاق  
بغلیوب بو قدر جاعت ملائکه ایچره بی دعواسنی ایللیوب بودیاد کانه کلد کده  
و خیاط روز کارایه مقارنت قیلد قده اطلس عمرنی خیاط روز کاره و یروب اندنصرکه  
انک مضاحکه و مطایبه سنه مشغول اولوب اول عالم السنه ایلدیکی عهد و دعوائی  
اوتمشلردن و خیاط دهر هر کون بونلرک اطلس عمرندن شب و روز مقراضیه بر پاره  
کسوب اوغورلیدی کورمکدن کندیلری انک لعب و لهونه و لاغ و لطیفه سنه



مشغول اولمش اورد \* مشوی \* لایه کردش ترك كز بهر خدا \* لاغی کویان  
 مرشد مغندا \* گفت لاغی خندمینی آن دغا \* که فتاد از فقهه او بر قفا  
 پاره اطلس سبک بر نغز \* ترك غافل خوش مضاحک می مرزد \* ترك خیاطه  
 لایه و تضرع ایلدی بویله دیوسو یلدی که ای استاخذادن اوزری لاغ سوبله که  
 اولاغ و لطیفه بکاغدالتش اولدی یعنی بکاسک لاغ و لطیفه سوبلک خوش  
 کلدی وغدا اولدی اول دغادرزی برخندمین لاغ دیدی یعنی اول حیل کار خیاط  
 بر کوله ولاغ دخی سوبلدی و برخند و بریحی مطایبه نقل ایلدی که اول ترك  
 فقهه ایلکدن قفاسی اوزره دوشدی یعنی ایلک لاغدن بر مرتبه خط ایلدی که  
 فقهه ایدرک صرقي اوزره یقلدی همان دم خیاط اطلس پاره سنی سر عله ایچ  
 طون بغه سته اوردی سبک بونده سرعت معنایه استعاره اولور بغه ایچ طون  
 بغه سته دیرلر ترك غافل ایسه خوش مضحکه امر مرزدن بدن لغظندن فعل  
 ماضیدر امر معنایه یعنی خیاط ترك اطلسدن بر پاره بی دخی ایچ طونک بغه سته  
 اویلغی ایچنه فوری قودی اما اول ترك اندن غافل خوش مضحکه امر و اول  
 خیاطک لاغ و لطیفه سندن تلذذ ایلدی \* مشوی \* همچین بار سوم ترك  
 خطا \* گفت لاغی کوی از بهر خدا \* گفت لاغی خندمین ترزان دوبار \* کرد  
 اوبن ترك را کلی شکار \* چشم بسته عقل بسته مولهه \* مست ترك مدعی  
 از فقهه \* پس سوم بار از قبادز دید شاخ \* که زخندش بافت میدان فراخ \*  
 بونجاین او چنجی که خطا شهر نه متعلق اولان ترك خیاطه ایلدی ای استاخذادن  
 اوزری بر لاغ دخی سبک لاغ و لطیفه کدن عظیم حظا یتدم اول خیاط حیل کار دخی  
 ایکیجی که دیدی لاغدن خندمین تر بر لاغ دیدی یعنی او چنجی که زیاده  
 کولدر یچی بر لاغ دخی سوبلدی اول درزی لاغ ایلدی بوزری بالکله شکار ایلدی  
 اول ترك غافل کوزی باغلمش عقلی صیغرامش وله نمش اول ترك مدعی فقهه دن  
 مست و بیهوش اولمش مولهه وله دندر و لهلمش معنایه چونکم اول ترك  
 غافلک لاغ و لطیفه زیاده اشتغالندن چشم بسته و عقلی بسته و سر مست  
 و حیران اولدی یعنی اول درزی کوردی پس او چنجی که قبادن شاخ او غورلدی که  
 ایلک خند سندن درزی خر سزاق ایلکه میدان فراخ بولدی قبادن مراد بونده  
 اطلسدر اطلسه باعتبار مایول الیه قبادن درزی یعنی درزی اول ترك اطلسدن  
 او چنجی کرده بر پاره دخی او غورلدی زیرا اول ترك کولم سندن او غریلق  
 ایلکه واسع میدان بولدی \* مشوی \* چون چهارم بار آن ترك خطا \* لاغ  
 از آن استاهمی کرد اقتضا \* چونکم اول خطا شهر بک زری در دنجی که اول  
 استادن لاغ اقتضا ایلدی یعنی اول درزیدن لاغ و لطیفه سوبلکی در دنجی دفعه

لایه و تضرع طلب ایدوب کرم ایل بر مضحکه دخی سوبله دیوب بلوار دی  
 \* رحم آمدن استاد بر آن ترك \*

\* مشوی \* رحم آمد بروی آن استاد \* کرد در بانی فن و پیدادرا \* گفت  
 مولع کشت این مقنون درین \* بی خبر کین چه خسارت و غین \* بوسه افشان  
 کرد بر استاد او \* که بمن بهر خدا افسانه کو \* اول استادک اول ترك اوزره رحی  
 کلدی فن و پیدادی باقیده ایلدی یعنی چونکم اول استاد ترك زیاده غافل  
 اولدی یعنی کوردی انصافه کلدی و اول ترك که مرحمت و شفقت قیلدی فنی و ظلی  
 باقیده ایلدی یعنی اکا بتکدن فراغت ایدوب فن ظلی غیر یلر حقیقه ایلکه نیت  
 ایلدی دیک اولور بانی بونده غیری معنایه اولور و اول استاد کندوسنه دیدی  
 بومقنون بولاغ و لطیفه به مولع اولدی بی خبر که بولاغ نه خسارت و نه غیندر  
 مولع حر بص معنایه در یعنی بو استاد ایلدی بومقنون و مغرور بو کونه مضاحکه  
 و مطایبه دکلکه حر بص اولدی خبری بوقکه بوا کانه ضرر و نه زیاندر و بونک  
 نمحتده اکا نه مرتبه خسارت واردر اول ترك کندونک خسارتندن غافل اولوب  
 استاد اوزره بوسه صاچدی یعنی اول استادک بوزینی و کوزینی او بکلکری  
 ایلک اوزرینه نثار ایلدی بویله دیوب که خدای تعالیدن اوزری اولسون بکا افسانه  
 سوبله والله رضا بیچون اولسون بکار لاغ دخی ایل \* مشوی \* ای فسانه  
 کشته و محواز وجود \* چند افسانه بخواهی آزمود \* خندمین تر از تو هیچ  
 افسانه نیست \* برب کور خراب خویش ایست \* پس قصه دن حصه بیوردر  
 و دیرلر که ای افسانه اولمش و وجوددن محو اولمش نیجه به دیک افسانه بی تجربه  
 ایلک استرسن یعنی ای وجودنه خبر و نفع اولندن محو اولمش و عند العقلا حکایه  
 اولمش غافل نه زمانه دیک افسانه لری صنفق و لاغ و لطیفه دکلک استرسن اگر نظر  
 اولسه سندن زیاده کولدر یچی هیچ افسانه نه بوقدر انکیچونکه سن کندیکه انفع  
 و اولی اولان نسنه دن غافل اولوب بی معنی ره لاغ و لطیفه دکلکه مشغول اولمش سن  
 اگر خسارنده و خذلانده قالمق استر ایلک کندی خراب اولان قبرک کنارنده  
 طور یعنی لعب و ایهو مشغول اولقندن و بیهود ره عمر یکی ضایع قلمقندن رجوع  
 و فراغت ایدوب کندی و بران اولان مقبره کی عبادت و طاعتله تعمیر ایلکه مقید  
 اول و کندیک اول قبرک کنارنده طور مش بلکسه قبره داخل اولمش فرض ایل  
 \* مشوی \* ای فرورفته بکور جهل و شک \* چند جویی لاغ و دستان  
 فلک \* تابکی نوشی تو عسوه این جهان \* که نه عقلت ماند بر قانون نه جان \*  
 ای جهل و شک قبرنه بامش و آشفه کشمش و کندونک عقل و ادراکنی مرده قیلش



غافل نیچه به دك بوفلكك لاغ و دستانی استرس و بجهانك لطیفه و شیرین کارلانی نه  
زمانه دك طلب ایلرسن سن بوجهانك عشوه و فریبنی نیچه به دك نوش ایلرسن  
یعنی بود نیانك یوزه کولسنی و مکر و خدعه قیلسنی نه و قته دك کوش ایلرسن  
سنك قانون اوزره نه عقلك و نه جانك قالدی یعنی بود نیانك برمر تبه مقتونی اولمش  
و عقل و روحکی بوجهانه اولقد مشغول قیلش سنكه عقلك قانون عقلادن چقمش  
و روحك فائده انسانیدن خارج اولوب بی عقل و بی روح اولمش سن و نتیجه کاردن  
و کندیکه نافع اولان کرداردن بی بهره و غافل قالمش سن \* مثنوی \* لاغ  
این چرخ ندیم کرد و مرد \* آب روی صدهزاران چون تو برد \* بو کرد و مرد  
اولان چرخ ندیمك لاغی سنك کی یوزیک کسه لک آب روینی ایلندی کرد و مرد  
یونده حقیر معناسنه در یعنی بو حقیر و غدار اولان مصاحب چرخك لاغ قیلسنی  
و یوزه کولسی نیچه یوزیک سنك کی غافل و بجاهلک یوزی صوبن بره و کدی  
و عرض و ناموسنی کیدروب حقیر و دون ایستدی \* مثنوی \* می دردی  
دوزدان درزی عام \* جامه صد سالکان طفل خام \* لاغ او کر باغهار اداد  
\* چون دی امد داده را بر باد داد \* پیر طفلان شسته پیشش بهر که \* تاب و محس  
اولاغی کند \* بو عام درزیسی بر تارود کر طفل کی خام اولان یوز سالک  
جامه سنی درزی عامدن مراد فلک اولسه ده جائز در عامه ناسك جامه وجود لری  
بر توب دکنه سبب اولدیغی اعتبار به اما عام دیرل بوتقدیر چه درزی عام درزی  
سال دیمك اولور هر سال دخی نیچه کسه نك وجودنك دگلسنه و نیچه سنك دخی  
بر توب پاره لکنه سبب اولدیغی اعتبار به خیاطه تشبیه اولمشدر و تقدیر کلام  
بو به دیمك اولور که بو خیاط سال و یا خود خیاط فلک نیچه یوزیک خام او غلجقار  
کی اولان سالک لک جامه عمری و لباس جسمی بر تارود کر اول درزی سالک  
فصل بهارده لاغ ایلمسی اگر باغله داد و یردی ایسه و عطا و لطافت ابر کوردی  
ایسه چونکم شتاکلدی داده بی باده و یردی یعنی اول ییل درزیسی فصل بهارده  
باغله هر نه قدر لطافت و یردی ایسه چونکم قیش کله اول و یردیکی لطافت لری به  
و یرر و اول رونق و مسرت لری محو و فانی ایلر او غلجقار پیری اول درزی  
سالک او کنده اوتورمش احتیاجدن اوتری تانك سعد و نحسیله بر لاغ ایله درزی  
عامدن مراد درزی سال اولدیغی تقدیر اوزره اکادخی سعد و نحسی استادانك  
صحیح اولور زیرا بعض سنه اولور که سعد اوزره اولور مثلاً اول سنه ده او جراق  
و بولاق و اول سنه ده خاق تن درست اولق و خوف اعدادن بری اولوب قتال  
و جدالیدن امان بولق کی و بعض سنه اولور که نحسست اوزره اولور مثلاً قحط  
و غلا اولق و خلقه خسته لك اصابت قتل و انلر اوزره اعدام اساط اولق کی پس

اهل دنیا که او غلجقار کیدر انلرک پیری عقل معاشی اولان کسه لر اولور پس  
فقر و احتیاجدن اوتری اوتوزوب بودرزی عامك نحوست و سعادته لاغ ایدوب  
عمری بو سنه بویه اولدی و بویل شو بویه اولدی دیمکه خرج و صرف ایلر و اگر  
درزی عامدن مراد فلک اولور سه پیر طفلان مراد منجم اولق مناسبدر که اصحاب  
دنیا اطفال کیدر و بونلرک اکثری منجمینه معتقد و مائل اولدقلری جهندن منجملر  
بونلرک پیری کی اولشدر پس بو اطفال سیرت اولان اهل دنیا ک پیری و اهل تدبیری  
منزله سنده اولان منجم فلک محتاج اولدیغندن اوتری انك رصدنده اوتورمش  
تا کم اول خیاط فلک نحوست و سعادته بر لاغ و لطیفه ایله واندن بر کذب و دروغ  
اخذ ایدوب کندو به مائل و معتقد اولان اطفاله انی سو بویه و انلری بو کام مشغول قیله  
\* گفتن درزی ترک را همی خاموش کا کر مضاحك دیگر کوم قباتك آید \*

\* مثنوی \* گفت درزی ای طواشی بر کدر \* وای بر تو کر کنم لاغی دکر \*  
پس قبات تنك آید باز پس \* این کند باخویش تن خود هیچ کس \* خنده چه  
رمزی اردانیستی \* تو بجای خنده خون بگریستی \* درزی اول ترک ایستدی  
ای طواشی کج طواشی یونده نامرد معناسنه استعاره اولور یعنی ای نامرد بو گونه  
لاغ و لطیفه به مائل اولمندن فراغت ایت وای سنك اوزر که اگر رغبری لاغ دخی  
ایلم و سکا بر آخر مطایبه دخی سو بیلیم پس سنك قفتانک کیر و صکره تنك کلور  
بودخی وجه در پس کیر و صکره قباتك کلور هیچ کسه خود بونی کندی به ایلری  
بونی خود هیچ کسه کندیسته ایلزیدی خنده نه در اگر بر رمن بلیدک سن خنده  
برینه خون اغلردک یعنی اگر بنم سکا لاغ سو بیلدیکمک نتیجه سنن بر رمن بلیدک  
واندن مقصود نه ایدیکنه عالم اولدیک نه خنده ایلمک سن خنده برینه فان اغلردک  
دیو کنایت ایلدی پس بو ترکدن مراد نه ایدو کنه اشارت ایدوب بوسرخ  
شریفی بیور لر

\* در بیان انکه بیکاران و افسانه جویان مثل ان ترک اندو عالم غرار غدار \*  
\* همچو آن درزی و شهوات زنن مضاحك گفتن این دنیاست و عمر همچو آن \*  
\* اطلس بیش این درزی جهت قبای بقا و لباس تقوی ساختن \*  
بوسرخ شریف و بویات لطیف انک بیانده در که بیکار و افسانه جویار  
اول ترک مثلی در لر یعنی بطال و حکایات دکلجی و مطایات استیجی بیکار اول ترک  
کیدر لر و بو عالم غرار غدار اول درزی کیدر یعنی بو بالغیه قدر و خیانت  
قلجی و الدایجی جهان همان اول درزی غدار کیدر و بودنیا خیاطنك شهوات  
زنن مضاحکی دیمه سیدر یعنی محبوبه اولان زنلر و مشتهیات جسمانی بودنیا



خیاطتک مضحکه لرسمویلی و کندی اهلته لافلاطیفه ایلی کیدر و عمر  
ایسه اول اطلس مذکور کیدر اوطالم درزیسنک اوکنده قبا یقاجه شدن  
ولباس تقوی دوزم کلکدن اوتری یعنی انسانی قبا یقاسیچون ودخی افات اخروی  
وصقوبات الهیدن کندیننی حفظ وصیانت قطفدن اوتری لباس دوزمک ایچون  
اطلس کیدر بوطالم خیاطتک اوکنده اگر برکسه کندی عمری اطلسنی بوطالم  
خیاطتک اوکنه اول ترک غافل کی براضوب خیاط روزگارک لاغ ولطیفه سی کی  
اولان مشتهیاته مشغول اولورسه بوخیاط عالم مقراض شهور وایام ایله انک  
اطلس عمرندن هر کون بر پاره بی کسوب اوغورلر بس بویه کسبه قبا یقاولباس  
تقوی میسر اولور واطلس عمرندن کندی اندامنه مناسب برخلمت اخروی کیز  
دیک اولور ﴿ مثنوی ﴾ اطلس عمرت بمقراض شهور \* بردپاره پاره خیاط  
غرور ﴿ سنک عمرک اطلسنی شهرل مقراضله غرور خیاطی پاره پاره ابلندی شهور  
شهرک جیعدر آیه دیرلر بونده هر آی انسانک عمرنی قطع ایلدیکی مناسبته  
مقراضه تشبیه اولمشدر غرور غینک قحله سیله مبالغیله الدایچی دیمکدر بونده  
دنیا مراد اولور شیطانه دخی غرور دیکلری زیاده الدایچی اولدیفیچوندر  
﴿ مثنوی ﴾ توتنامی بری کاخترمدام \* لاغ کردی سعد بودی بردوام  
ای مغرورسن نمنا ایلورسنکه اختر دایم لاغ ایلدی علی الدوام سعد اولیدی  
یعنی ای غافل سن همیشه بوکونه نمنا ایلورسنکه سنک ستاره و طالعک مدام سکا  
طایفه ولطیفه قیلیدی و یوزیکه کولیدی و همیشه سعد اولیدی اصلا نحس  
اولمیدی و سنی غمناک و آزرده قیلیدی ﴿ مثنوی ﴾ سخت می تولی زریعات او  
\* وزدلال و کینه و افات او ﴿ ای منجم سن اول اخترک تر یعلندن محکم اینجنور  
و غضب ایلورسن وانک دلالتدن و کینه سندن و افلندن خشتانک اولورسن تولی  
ضم ثالله تولیدن لفظندن مشفقدر تولیدن غضب ایلکه و اینجمنکه دیرلر دلال  
فتح دال الیه شوره و عشو به دیرلر زریعات تر یعل جعیدر تر یعل عسداهل انجوم  
اکا دیرلر که جن ابکی کوکب بر برجدن بر دقیقه بر درجده جمیع اولسه بویکی  
کوکب بر برجدن بر درجده جمیع اولملری قران اولور اگر قران شمسله قریایند  
واقع اولورسه اکا اجتماع شمسیه اطلاق اولور واکر قران شمسله خسه  
متحرکدن بر سنک مایبند و واقع اولورسه اکا احتراق نسیمه اولور اول کوکب  
محترق اولور اولور و خسه متحرکدن مراد زهره و عطارد و مریخ و مشتری  
وزحل درجن ابکی کوکب درجه لری و دقیقه لری ابکی بر برجده متساویه  
اولسه انک بریسی اخترک اوچقیسی اولور و بوکه تسدیس نسیمه اولور زریا  
بویکی کوکب مایبند بعد سدس فلکله حاصل اولور و اگر اول ابکی کوکب

برسی رابع اخر اولورسه اکثر بیع نسیمه اولورته کم ابونصر طوسی تقویم رساله  
سنک اون ابکی فصلنده بویه دیشدر وانک قولی جلدناشده دعوی باز بطانرا  
سرخنده جز کسی کاندر قضا اندر کر یخت بیتک شرحنده بحریر اولمشدرانده  
طلب اوانه تر یعل واقع اولسه زیاده نحوست و نکبه دلالت ایدر و خوزیرتک  
وقتل ظهور ایدر دیرلر بس حضرت مولانا قدس سره الاعلی منجم اولناره و اهل  
نجومه اعتقاد قیلنره بوکونه خطاب ایدوب پیورای منجم مذهبده اولان و نجومه  
اعتقاد قبلان کسه سن اول نجومک سبب نحوست اولان تر یعلندن و عشو  
و شوبه لندن و کینه و افلندن محکم غرضه کلورسن و مضطرب اولورسن و مثالم  
اولورسن ﴿ مثنوی ﴾ سخت می رنجی و خاموشی او \* وز نحوست و قبض  
و کین کوشی او \* که چرازهره طرب دررقص نیست \* بر سعد رقص و سعد  
او ایست ﴿ اول اخترک خاموشلغندن محکم رنجیده اولورسن وانک کین کوشلکندن  
و قبضندن و نحوستندن اینجنورسن بویه دیو که نیچون طرب زهره سی رقصده  
دکادرای غافل اول زهره نک سعدور ققصندن حاصل اولان سعودی اوزره طورمه  
سعد مصدر در ابولکه و مبارکله دیرلر سعدود دخی مصدر در اول دخی ابولک  
و مبارکک معناسنده در سعدود رقصه اضافتی بیایه اولور بمعنی لام اولسه ده جائزدر  
کین کوش وصف ترکییدر کینه سی ایدیمی مضانه قبض بسطک ضدیدر  
نحوست سعدودک ضدیدر اخترک خاموشلغندن مراد مساعد اولمی و طبعه ملائم  
و معاونت قیلمسیدر یعنی کندی طالع و ستاره شنه اعتقاد قیلن و نحوست و سعادت  
کندی اخترندن یلن اول ستاره نک سکا خاموش اولسندن و یوزیکه کولیوب  
و مساعد قطبوب سکا هانت قیلسندن وانک نحوستدن و متبسطا و لیوب و متقبض  
اولسندن و سکا کین ایتکه سی ایلسندن محکم اینجنورسن و مثالم اولورسن و بویه  
دیرمنکه نیچون عیش و طرب زهره سی رقص و حرکنده اولیه و دولت و سعادت  
بهره سی نیچون بکا کلیه و بی شاد و خندان قلبه اگر عاقل ایسک زنه ار اول زهره  
طربک سعدی اوزره و دخی انک رقص و حرکنندن حاصل اولان سعود اوزره  
توقف ایتکه انک سنک یوزیکه کولسی معشده سکا ضرر و سکا مساعد اولمی  
فی الحقیقه سکا عین زیاندر که سن انک مضاحکه سنه و عیش و طربنه مشغول  
اولدیفه اطلس عمر کدن هر کون بر پاره ضایع اولقده در ﴿ مثنوی ﴾ اخترت  
کو ید که کرافزون کم \* لاغ راپس کلیت مغبون کم ﴿ اخترک سکا دیر که اگر لاغی  
افزون ایلیم بس سنی کلی مغبون ایلیم بو خطاب درزی حکایه سنی ایراد ایتکه  
قاضی طرفنده صوفیه اولسه ده جائزدر دخی طالع بکا مساعد قیلن و دنیا  
بکا همیشه کشاده رواولر و یوزیکه و کوزیکه کولزین کسه له هم اولق جائزدر



پس طالعم بکامساعد اولمز ولاغ واطیفه قلن تا کم بودنیاده خندان اولدم و ذوق  
وسرور الیه استراحت قیلیم دین کسبه طالعی دخی در اکر بن سکا کشاده رواولسم  
ولاغ واطیفه بی زیاده قیلسم پس سنی کلینه مغنون ایلم اول جهندن که سن  
بنم یوزه کادو که مغنون اولور سن و بنم لاغی کرچک صانور سن واکا اشتغال  
قیلور سن پس اطاس عمر کدن سن یوغفات ایچره عبس و طربه مشغول ایکن نیجه  
پارهل ضایع اولور پس سکا بولاغدن کلی ضرر و زبان کلور ❦ مشوی ❦  
تومین قلابی این اختران ❦ عشق خود بر قلب زین ای مهان ( سن اختر  
قلا بلغنی کورمه کندی عشق کی ای خور و حقیر زنک قلبی اوزره کورا خسترک  
قلا بلغدن ظاهر محبو به اولان زنلر و نفسانی اولان شهوتلر لاغ ایلمی و مساعد  
قیلمی اولور ته کم بوسرخده شهوات زنان مضاحک کفتق این دنیا ست  
دیو بو معنایی مؤید و تحقیق و تصریح بیور مشلدر مهان ضم میله خور و حقیر  
معنا سنه در مصرع ناییده اولان زدن مراد عورت و زنک قلبی زدر بوند معما  
طریق اوزره تر تصحیف اولوب تراولور پس قلب زدن مراد طریق معما  
قاعد تصحیف اوزره زدر بونی محقق بل معما علمه عالم اوللر یلورل که قلب کله  
و تصحیف انلرک قاعده سننددر و بومحله مناسب اولان معنی تحقیق بودر که سباق  
و سیاق کلام دلالت و شهادت ایلمر ته کم بوینده مناسبله بومشلی بیور مشلرو بومشله  
بو معنایی مؤید اولور ( بیت ) در او اطه می فتنداز قحط زن ❦ فاعل و مفعول  
رسوای زمن ❦ دیو بوینله تصریح ایتمشدر اکر سوال اولسه که حضرت  
مولانا قدس الله سره الاعلی مصرع ناییده معما اختیار ایتمکدن و مفعولی  
قلب زن ایله تعبیر قلملرندن نکته ندر نکته کلاملری دخی اول فعله دلالت ایلمن  
اسمدن تبعید ایلمک و دخی اتی مستور قلمغه و کتابله سوبلکه تعایم قلمقدر واکر  
سوبلتمی برای مصلحت واجب و لازم کاورسه غیر بلرسانندن اتی تعبیر ایلمکدر  
ته کم بومشله اول زنلر طائفه سنندن برینک اسانندن نقل قلمشدر و بوراده  
شارحلرک بوینته ویردکاری معنی شقای صدر دن دور و محله مناسب اولمقدن  
مهجورد ته کم جان عالم مر حوم قلب زدن مراد نحو ست ایله تأثیر ایلمدن کو کبدر  
دیمشدر خبری سن بو که کوره قیاس ایله پس توضیح معنی و تفسیر فحوی بوبله  
دیمک اولور که ای صوفی سن بواخترلر و محبو به اولان زنلر و نفسیه خوشکان  
قلمله قلابلی ایدوب خلق الدانیلری کورمه و انلرک بو گونه تزویرنه بقمه بوندن  
دخی بدتر و قبحتر و خور و حقیر تر اوزره کندی عشق کی کورنی الحقیقه حق تعالی  
بود کاوز نلر خلق ایتمش ایکن شهوات نفسانیله نلر اجرا اولمسنه محل و محرت  
انلروار ایکن انلری قویوب ارککه میل و محبت ایلمک عقلیدن و شرعدن قتی دور

و عمری بوز نلرک لاغنه خرج و صرف ایلمدن نلرک عشقهنده و لاغنه خرج  
و صرف ایلمن کسه دیندن و رجحت رجاندن دخی زیاده بعید و مهجورد ❦ مشوی ❦  
ان یکی مشدره سوی دکان ❦ پیش ره رابسته دید او از زنان ❦ پای اوی سوخت  
از تعجیل و راه ❦ بسته از جوق زنان ❦ همچوماه ❦ رویک زن کرد و کفت ای  
مستهان ❦ هی چه بسیاریدای دختر چکان ( مثلا اول برکسه بولده دکان  
جانبه کندی و کندی کار کاهی سخته عزیمت ابتدی بولک او کنی اول کسه  
زنلردن بغلش کوردی اول اهل دکانک پای تعجیلدن یاندی و بولی ایسه ماه  
کی اولان زنلردن بغلشدی تعجیلدن اول مردک اباغی بانمسی زیاده سرعتله  
یورومسندن و حرکت ایلمسندن کثایت اولور ته کم برکسه زیاده سرعتله یوروسه  
بر زمانه نصکره انک طبانلری قزو او دکی یاز پس پای اوی سوخت دیملری زیاده  
کر میله و حرارتله تعجیل ایدوب یورومکدن عبارت اولور یعنی اول مرد زیاده  
عجله دن کر میله یور یوب کلوردی بومر تبسه ده که ابافلری آتش اوزره ایدی  
کور دیکه بولی ماه کی زنلردن طوئش و نسا طائفه سنک کثرتدن دکان بولی  
بسته اولمش پس اول اهل دکان بوزونی بر زنه ایلدی واکا بوبله دیو سوبلدی که  
ای خور و مستهان ای دختر جکلر نه چوقلمز دختر چه ده چه لفظی ادات تصغیر  
و کان لفظی ادات جمدن مستهان خور و حقیر قلمش دیمکدر چونکم اول اهل  
دکان اول نسواندن بر بته جله سنی صراحه و کثایه تعقیر ایتمکله خور و حقیر  
اولان دختر جکلر نه چوق سکزد بو خطاب ایلمی اول مخاطبه اولان زن اول اهل  
دکانک تعقیر و تصغیر ایله کندورله خطاب ایلمدن انک زن قسمته مائل اولدیغنی  
و نسوانله معاشرت و انلره میل و محبت قلمد یعنی یلوب اکا بو گونه تویخ و تفریح  
ایدوب دیدی ❦ مشوی ❦ روید و کردان زن و کفت ای امین ❦ هیچ بسیاری  
مانکرمین ❦ بین که باب بسیاری مادر بساط تنک می اید شمار ابساط ❦ در او اطه  
می فتنداز قحط زن ❦ فاعل و مفعول رسوای زمن ( اول زن اهل دکانه  
توجه ابتدی واکا خطاب و غلامپاره اوللره تبر یض و تویخ ایتمکله دیدی ای  
امین هیچ بزم چوقلمز باقه و کثرتی کورمه اول زنک اکا امین دیمسی زنادن  
امین اولدیغنی کثایت اولور یعنی ای زنادن امین اولان کسه بزم چوقلمز  
کورمه و وفرتمز و کثرتی نظر ایر کورمه بونی قوطورسون اتی کور که بزم چوقلمز  
بیله بساط زمینده سزه بزمه ابساط ایلمک تنک کاور یعنی سن بزم و فرث و کثرتی  
کور رسن بونی قوطورسون اتی کور که بزم بوقدر و فرتمز و کثرتی واریکن و حق  
تعالی حضرتلری بری رجال ایچون خلق ایلمش و انلری بزم ایله معامله قیاسون  
دیورندن بری تحت نکاحنه الون و کندی سنی زنا و او اطه دن حافظ و صابن اولسون



دیو امر ایلمش و حضرت رسول دخی تانکوا تاسلاو دیوسویش ایکن بو بساط  
زمینده برمله معاشرت و انبساط قلیق سزه تنک کلور و بزم بقدر کثرت و ازایکن  
بزدن بریسنی اول حینده کورمبوب و بزم چوقلمره نظر ایر کورمبوب حق  
آعالی حضرتلری بزم ایچون بقدر نسوان خلق انلشد که بولرده و بازارلده  
انلرک وفرت و کثرتدن کچلمز انلردن بری کندی نفسنی ز ناولوا طه دن صیانت  
قتلی ایچون تحت نکاحه آلهیم و تزوج قیلهیم دیوبوب کویا فطرزن اولدیغندن  
لواطیه دوشرسز قاعل و مفعول رسوای زمن اولورل و قاعلکز و مفعولکز ملعون  
اولوب رحمت حقین محروم قالورسز قاعلک ملعون اولدیغنه (لعن الله من عمل  
عمل قوم لوط) حدیثی دلالت ایدر و مفعولک دخی ملعون اولدیغنه (لعن الله  
المخثین من الرجال و المترجلات من النساء) حدیث شریفی دلالت ایلر و راه البخاری  
و ابوداود و الترمذی عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما چونک قاضی صوفی به  
مقدما چونک نولیدی بوجهان برقرار اولیدی و بونک عیش و نوشی و نعمت و لذاتی  
پایدار قالیدی و بونک بهاری قیشدن و نوشی نیشدن بری اولیدی نه اولوردی  
و خالق جهان بونی تیدلادن و تغیرلادن مصون قیله و بودنیانک اهلی خوفلردن  
و انلردن مأمون اولسه انک کمال لطفنه نقصان کلوردی دیوسو بیلدی و قاضی  
افتدین بونک سرنی و کشفنی سوال ایلدی قاضی افتدی دخی اکا اولابس تهی  
روصوفیسن و درونک خالی کویا رکاف کوفیسن دیو تو بیخ ایلد کد نصکره  
خیاط حکایه سنی مناسبتله کتوروب انک مؤالنه کوره جواب و برک قالش ایلدی  
شمیدی اکا جواب و برک اوزره بو ییلتلری ایراد ایلدوب یوررلر **مثنوی**  
تومین این واقعات روزگار \* کرفلک میکرد ایچانا کوار \* تومین تخشیر روزی  
و معاش \* تومین این قحط و خوف و آرتاش \* بین که با این جله تلخیصهای او  
\* مرده او یس و ناپروای \* او چونک قاضی افتدی صوفیک بهوده اولان  
سوالنی دکلدی و نولیدی بوروزده ناکوار واقعه ل اولیدی و جهان برقرار ثابت  
اولیدی دیکبکی سوزلری استماع ایلدی اکا جواب و بروب بو کونه سولدی بیکه ای صوفی  
سن روزگارک بو واقعاتنی کورمه که فلکدن بونده ناکوار اولور یعنی ای صوفی سن  
روزگارک بویه اولان واقعه زنی و عیش و راحت و نوش و نعمته نقصان و زوال ایر کورن  
حادثه لری کورمه که فلکدن بودنیاه کلور و بونده ناکوار اولور و هضم اولوبوب  
خلق اندن نفرت قیلور ای صوفی سن روزی و معاشک بی لب اولسنی و ناقص و دون  
اولسنی کورمه و سن بو خط ارزاقی و خوفی و آرتاشنی کورمه تخشیر ضم خاه معجه  
ایله اولان خشاره دندر که خشاره حقیر و دون اولان شینه و بی لب اولان شعیبه  
دخی دیرلر بونده حقارت و قلت و بی حقیقت معشاری مراد اولور یعنی ای صوفی

سن رزقک و معاشک دون و حقیر اولدیغنی و بی حقیقت و بی ثبات اولدیغنی کورمه  
سن بو خط و غلابی دخی خط و غلابدن و فقر و فاقه دن خوف ایلکی و خوف  
خطر دن مر تمش اولغنی و لرزه قیلغنی هم کورمه قوطور سون بونی کور که اول  
روزگارک بوجه تلخیصلر بیه و بوجهان غدارک بقدر بلا و مصیبتلری و محنت  
و آفتلر بیه ایلک مرده سنی و انک ناپروای سنی ناپروا قایر مقسز دیکدر یعنی ای  
صوفی سن دیرسنکه نولیدی بوجهانک تلخیصی اولیدی و بوروزگارده محنتلر  
و آفتلر ظهور قیلیدی و بونک نعمت و راحت زوال قیلیدی بویه دیکر جهان  
شوقدیر اوزره اولیدی اکامیل و محبت قلیق و بی پروا عاشق اولیق لایق اولوردی  
دیکر اشعار ایلر اما سنی و سنک مشربکده اولان کسه لری کور جهانک بقدر  
تلخیصلر بیه و محنتلری و آفتلر بیه ایلک بوجهانک بوجهانک قایر مقسز عاشق اولیق سنی  
پس جهانک بویه تلخیصلری و محنتلری حکمت اوزره اولور و چوق عاقل روزگارک  
بو اوضاع ناهمواری کوروب اندن نفرت قیلور تا کم محل امن اولان دار حقیقتیه  
و سرای سعادت و وصول بولور **مثنوی** رحمتی دان امتحان تلخ ترا \*  
نعمتی دان ملک مرو و بلخ ترا \* تلخه امتحانی بر نعمت ییل ملک مروی و ملک بلخی  
بر نعمت ییل بلخ بر شهرک اسمیدر که اول دارالسلطنه ابدی مروی و دخی بر شهرک  
اسمیدر که اول دخی بر زمان دارالسلطنه ابدی یعنی الله تبارک و تعالی حضرتلری  
بوجهاند تلخیصکاه امتحان قیلیمی و نیجه آفت و محنتله اتی مختبر اولیمی محضا  
رحمتدر سن تلخیصکاه متعلق اولان امتحانی بر نوع رحمت ییل که اول دنیاده تلخیصک  
و محنت سبب عیش آخرت اولور و ملک مرو و ملک بلخ مالک اولغنی و بو عملکنلرده  
بادشاهاق قیاقی و عیش و نوش و مشغول اولغنی حق جانندن سن بر نعمت ییلکه  
(اللهم لا عیش الا عیش الآخرة) حدیثک حسبجه عیش دکلدر الا عیش  
آخرتدر و بو عیش دنیا صورتا عیش و معیبه نعمت و نکبتدر انکچون انبیا و اولیا  
بونک دوات و عزتدن قاج شلر و بو که میل و محبت ایلکدن کچمه شلر **مثنوی**  
آن براهیم از تلف زکریخت و ماد \* آن براهیم از شرفی بکر بخت و راند \*  
آن نوزدان بسوزد ای عجب \* نعل مه کوسست در راه طلب انبیای عظامدن  
او حضرت ابراهیم علیه السلام تلفدن قاجدی و قالدی و اولیای کرامدن بو ابراهیم  
شرفدن قاجدی و سوردی اول یانز و بو ابراهیم یازای عجب راه طلبده نعل مه کوس  
وارد اولدی ابراهیمدن مراد انبیای عظامدن اولان حضرت ابراهیم خلیل  
الرحمن در که اول حضرت وجودیک نار صور بده یا نه سندن و تلف اوله سندن  
قاجدی پس اولوب قالدی و نار صوری اکا بر دوسلام اولدی اول حضرت نار  
ایچره کل و کلزار ذوقنی بولدی و یانوب راحت بولدی و مصرع آید اولان



ابراهیم بن مراد اولیای کرآمدن اولان ابراهیم بن ادهم حضرت تری بدر که شرف  
دنیویدن و کارزار صور بدن قاجدی و نار عشق و محبت طرفه اسب همتی سوردی  
و آتش عشق خدایه دوشدی ای عجب غرابت بونده در که انبیای عظامدن اولان  
حضرت خلیلی آتش ایجره القابندار اول یامدی و یو اولیای کرآمدن اولان  
ابراهیم بن ادهم حضرت تری شرف دنیادن قاجوب آتش عشق خدایه سوروب  
کندیسنی القابندی مع هذا یاندی و فقر و فاقه ایله کوبندی وفائی اولدی بونک  
سرو حکمتی بود که طریق طلبده نعل معکوس وارد یعنی حق تعالی حضرت تری بونک  
طلبی یولی و تیره واحد اوزره مطرده دکادر بلکه بعضی شرفدن قاجر و نار  
عشق دوشنار عشق آتی یاقوب یاندروب وجود مجازیدن پکوروب بی وجود  
وفائی ایله و بعضی دخی تلفدن قاجوب بی باک کنیدیسنی دست دوسته تسلیم ایله  
پس آتش آتی یاقوب سلامت یو اور و نیجه شرف و عزتله دخی دنیوی و اخروی  
و صوری و معنوی و اصل اولور مثلا انبیای عظامدن حضرت خلیل علیه السلام  
کبی که اول تلفدن قاجدی و نارائی یاقدی و نارادن چیقوب نیجه زمان باقی قالدی  
و دنیوی و اخروی و نیجه شرفله واصل اولدی و اولیای کرآمدن دخی بوشرب  
و سیرت اوزره و لیلر قتی چوقدر بونلرهم آتش عشقه القا اولدقدده الله اذنیله آتش  
محبت و نار فقر و محنت بونلربرد و سلام اولور و بونلر آتش محبت و نار محبت و رطه سندن  
چقوب فنا مرتبه سندن قورتلوب بقای الهیه ایله باقی اولور و دنیوی و اخر وی  
و نیجه شرفله و ترقیلر یو اور ل و بونلر دنیانک شرفدن بومرتبه ده قاجزل زیرا  
دنیانک شرف و عزتی بونلری یاقز و ضرر دخی و یرمز اما اولیاسدن برکروه دخی  
وارد که انلر ابراهیم بن ادهم حضرت تری بونک مشربنده درل اثار بود نیانک شرف  
و ترفندن قاجر و نار عشقه سوروب کنیدیسنی القابندار و آتش عشق بونلری  
یاقوب و یاندروب بی وجود وفائی ایله بعد القاب بونلر صحوه کلزل و بوطالده شرف  
و ترف صاحبی اولز و ارشاد و دعوتله نقید قتلزل الحاصل حق تعالی حضرت تری بونک  
طلبی بولنده معکوس نعل وارد برینی کوررسن فنا و تلفه قرشو کیدر تلف اولیوب  
شرف و ترف یو اور و برینی دخی کوررسن شرف و ترف صور بدن قاجوب صورنا  
محو و تلف اولور و معینده نیجه شرف و ترف یو اور پس راه طلبده نعلهای  
معکوس اولور فافهم

باز مکرر کردن صوفی سوال را

مشوی گفت صوفی قادرست آن مستعان که کند سودای مازانی  
زبان آنکه آتش را کند و در و شجر هم تواند کرد این را بی ضرر آنکه

کل آرد برون از عین خار هم تواند کرد این دی را بهار پس صوفی تکرار  
سواله شروع ایدوب قاضی افندی به دیدی ای افندی اول مستعان حضرت تری  
قادر در که اور حیم و رحمان بزم سودا رزم سودمزی بی زبان ایله اول خدای  
متعال که انشی کل و شجر ایله هم بود نیانک سودتی بی ضرر ایله که قادر در اول قادر  
و غفار اولان پروردگار که کلی عین خاردن طشره کنور و زمین خواردن نیجه  
از هار و لاله زار بتور هم بوقشی بهار ایله که قادر و خارق عاده نیجه شیلری  
اظهاسر ایله که ماهر در بزم سودمزی حق تعالی حضرت تری بونک کمال قدر شده در  
قدرت حقه هیچ بر محال یوقدر هر نهی استه حق تعالی اتی اشلکه قادر در  
مشوی آنکه زوهر سر و آزادی کند قادرست ارغصه راشادی  
کند آنکه شده موجود از وی هر عدم کردار دافیش اورا چه کم اول الله که  
اندن هر سر و آزاده لک حاصل ایله آزادی کند آزادی حاصل کند تقدیرنده  
اولور قادر در اگر غصه بی شاد بیک ایله سروک ازاده لکنندن مراد خزان ازاد اولسی  
و همیشه سیر اولسی اولور یعنی اول خدا که اندن هر سر و خزان اولقدن ورنکی  
صولقدن ازاده لک حاصل ایله اول پادشاه اعظم قادر در که عین غصه بی سرور  
و شاد بیک ایله اول الله که هر عدم اندن موجود اولدی اگر اول عدم موجود اولقدن  
صکره آتی باقی طوئسه اکاله نقصان خود بونده حق تعالی حضرت تری بونک شان  
شریفه اصلان نقصان یوقدر بر شئی عالم عدمدن وجوده کنورن خدا اول شئی  
دایم و باقی طوئسه و آتی موت و فنادن مصون استه عجب دکدر بو خصوصده  
خود نصوص کثیره وارد رجله دن بری (انما امره اذا اراد شیئان بقول له کن  
فیکون) پیور می و دخی فعال لما یرید و دخی بفعل الله مایشاء و یحکم ما یرید  
پیور می و دخی (اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق  
مثلهام بلی و هو الخلاق العلیم) پیور می بدر (فقیه واحد اشد علی الشیطان من  
القاباد) حدیث شریفنک شرحنده کتاب لقط المرجان فی اسئله الجن اسمیله  
مسمی اولان نگاده قاضی بدر الدین بویه یاز مشدر که شیطان عالم ایله عابدک مابین  
فرق و تمیز قیلقدن اوزری برکون بر عابده کاوب دیمشکه حق سبحانه و تعالی  
حضرت تری بوبدی قات کوکری ویدی قات برزی یوقدر طاعلر و شجرلر و حجر  
و مدرلر و حجرلر و فخر یله و الحاصل بوجه اجرام و اجسامی شو و سخته بر طاق  
بر طه سنک ایچنه صفدره قادر میدر که اول طاق بر طه سی یننه همان بونک  
اولیوب حد ذاتنده اولدینی کبی بر جریده اوله و کذلک بوبدی قات کوکری ویدی  
قات برلرهم کوچک اولیوب حالا حد ذاتنده نیجه واسع بایهنا ایسه جالی اوزره  
طوره و حق تعالی یوقدر اجسام و اسعه و اجرام عالیه بی بر کوچک طاق بر طه سنه



صغیرہ ہوگا حق تعالیٰ قادر بر سزائے دیرین دیدی عابد دوشنب دیدی اگر  
 بر طہ بیک و آسمان وزمین کوچک اولسه قابلدر اما بویکی ضدینی جمع ایلک  
 نیجه ممکندر بن بوکا اینانیم دیدی بر طہ دخی بوسه نی بویه سوال ایلدی  
 اول دخی بینه بومکن دکلدر محالدر دیوجواب و بر دی الحاصل بیک دانه عابد دیک  
 بوکونه سوال ایلدی بجه سی بومکن دکلدر محالدر محالی ایسه نیجه تصدیق و اعتقاد  
 ایلدم دیوجواب و بر دیل صکره بر طہ کاسدی و اکادخی بوکونه سوال قیادی  
 و دیدیکه ای عالم سنک خلاق جهانه اعتقاد و ایمانک نیجه در بوزمین و آسمانی بوند  
 عظم شانله بر کوکبک بر طہ ایچره صغیرمه قادر میدر اول عالم جواب و بر وب  
 دیدیکه بر بر طہ لدر حق تعالیٰ حضرتلری جمیع آسمان وزمین بوسه نی بویه  
 بر خردل دانه سنک ایچره صغیرمه قادر در که اول خردل دانه سی اصل کنندی  
 ذاتمه صورتا بیک اولیه اول حینده شیطان کنیدیسته دیدیکه های های بیک  
 دانه عابدی اضلال ایلک بر طای اضلال ایلکدن هروجه اسهل و بر عالم بکایک  
 عابدن اشد واقوی در دیدی ایس حق تعالیٰ حضرتلری بیک قدرتته اصلا  
 بر محال بوقدر **﴿ مشوی ﴾** آنکه نزاراجان دهد تاسی شود \* کریم براند  
 زبانسی شود \* خودجه باشد کریمشد آن جواد \* بنده را مقصود جان بی  
 اجتهاد ( اول خدا که خانی اولان بدنه جان و بر تا کم اول بدنی اولور و حرکت  
 قیور اگر اول بدنی اولدر عز ایسه اکافن زبان اولور یعنی برتنی روحه جان  
 و بر وب تا آنی بومرته زنده و حیات قدرتله و علم و ارادته فرخنده قیلان پادشاه  
 اول بدنی اولدرمه و اکا اصلا نقصان و زوال و غصه و ملال کنورمه اکا بوندن  
 بجن زبان اولور و انک قدرتته نه نقصان کاور خودنه اوله اگر اول جواد طاق  
 بخش ایلیم بنده بی اجتهاد مقصود جانی یعنی بر بنده زمان باو شدن موده دیک  
 اصلا سی و اجتهاد قیاسه و طاعت و عبادته مشغول اولسه بلکه همان ذوق  
 و راحت و صحت و نعمت ایچره آسوده اولوب فی الم واضطراب زند کانیلک قلیسه  
 و هیچ اولسه و آخرته بوله جانی جانی و قرب حق بود نیاده بوجسد منصرفه  
 بولسه و او اورسده نام او اور کی فی الحال اولسه و فوری جسته دخول قلیسه و قرب  
 حقه و اصل اولسه حق تعالیٰ و هاب مطلقدر انک موهبت و عطاستده علت و فرض  
 بوقدر اگر بر قوائمه مقصود جانی بی کافت و بی اجتهاد محضاکر مند بخش  
 ایلسمه نه اولور و انک شانته نه نقصان کاوردی **﴿ مشوی ﴾** دوردارداز  
 ضعیف ن در کین \* مکر نفس و فتنه دیولین ( خودنه اوله ضعیف لدرن کینده  
 اولان نفسک مکرنی و دیوایک فتنه سی دور طوطه بومعلومدر که حق تعالیٰ و خاق  
 الانسان ضعیفا بیوردی پس کینده اولان نفسک مکرنی و شیطان لعینک فتنه سی

ضعیف اولان انساندن بعید طوطه و ضعیف اولان انسانی بونلرک شروق سادندن  
 امین اتسه و انسانی بنده مقصود جانیه بونلرله اجتهاد ایلک سز و اصل اتسه اول کریم  
 و جوادک اطاف و کرمنه نه نقصان کاوردی دیدی و بوکونه سوال ایلدی صوفینک  
 بوسه نی حق تعالیٰ بیک قدرت و ارادته کوره اولدیخی بقدرجه هب برنده در که  
 حق تعالیٰ قادر مطلقدر که اصلا انک قدرتته نسبتله بر محال سی بوقدر که هر نه بی  
 مراد ایلسمه آنی ایشلکه قادر در اما بوکونه سوالر من وجه حکمتدن خالیدر زیر  
 حق تعالیٰ بیک قدرتتی ارادته تابعدر و ارادتی دخی علمته تابعدر و اول الله علیم  
 و حکیمدر و علیم و حکیم اولان مراد ایلن الا کنندی علمک مقتضاسنی پس هر نه  
 مراد ایلسمه و هر نه کاری ایشلسمه عین حکمت اوزره ایشلرا کر چه صوفینک  
 بودید کاری محلاتی ایشلکه قادر در اما کنندی حکمتته بخلاف اولدقد نصکره  
 او مراد ایلر و هم ایشلر بلکه حق تعالیٰ مراد ایلدیکی حالا بواشیا هر نه ک  
 اوزرینه قائم اولدیه و هر نیجه ظهوره کادیسه همان اولدر پس عالم اولدر که  
 تولیدی بوکار بود نیاده شویله اولیدی دیمز بلکه هر بر کار که موجود اولشدر  
 و ظهوره کاشدر عبث و باطل دکلدر کما قال ابن الفارض بیت ( فلاحی و الخلق  
 لم یخافوا سدی \* و ان لم تکن افسالهم بالسدیده ) و کما قال ابو مدین بیت ( لا تنکر  
 الباطل فی طوره \* فانه بعض ظهوراته ) پس عالم اولان هر شیک نیچون مخلوق  
 اولدیفنی و نه دن اوزری ظهوره کادیکی بلکه سی قیور و بیلد کد نصکره دخی  
 مائل اوللرک مشکافی حل ایلیم نه کم حقایق اشباه عالم اولان قاضی صوفینک  
 مشکلاتنی حل ایلکه شروع ایدوب بوکونه شانی جواب و بر دی

﴿ جواب دادن قاضی صوفی را ﴾

**﴿ مشوی ﴾** گفت قاضی کر نبودی امر مر \* ورنبودی خوب وزشت و سنک و در  
 \* ورنبودی نفس و شیطن و هوا \* ورنبودی زخم و چالیش و وفا \* پس بجه نام  
 و لقب خوانندی ملک \* بدکان خویش را ای منهک ( قاضی صوفی به جواب  
 و بر وب دیدی اگر آتی امر اولمیدی یعنی حق تعالیٰ کنندی قوللری اوزره تلخ  
 اولان امری و مشقتاو و زحمتاو اولان تکلیفی اولمیدی حتی انک قوللری امر و نهی  
 قیدندن ازاد اوله لردی و دخی خوب وزشت و سنک و در اولمیدی یعنی انسان  
 اوزره خوب وزشت اولان حال و خصال و هر کی غلظت و شدت لرو در کی لطیف  
 حالتلر اولمیدی یا خود انسان ایچره خوب وزشت کسه ل کی غلیظ و در کی  
 لطیف کسه ل اولمیدی و دخی نفس غرار و شیطان غدار و هوای مکار اولمیدی  
 و دخی زخم و چالیش و وفا اولمیدی و غا جنکه و چالیش نزاع و جدله دیر یعنی  
 انسانک جسمته بر زخم اولمیدی و بر انسان بر آخر انسانله نزاع و جدال و جنک



وقال قلییدی ملک مقدر کنیدی بندگی ای منهک نه نام ولقبایله او قوردی  
منهک پرده سی بر تلش دیکدر یعنی ای پرده سی بر تلش و حجابدن قورتلش صوفی  
اگر بود کر اولان صفات و حالتر اولیدی حق تعالی حضرتلری کنیدی بندگی  
نه نام او قوردی و نه لقبایله انلری کنیدی به او قوردی \* مثنوی \* چون بکفتی  
ای صبور وای حلیم \* چون بکفتی ای شجاع وای حکیم \* صابرین وصادقین  
و منقین \* چون بدی بی رهن و دیولین ( اگر تکالیف شافه و محنت و مصیبت  
اولیدی و بعض بندگی دخی حق تعالی تکلیف پیوردیگی تکلیف و کوندردیگی بلا  
و مصیبت صبر قلییدی حق تعالی نیجه ای بنده صبور دیردی و دخی اگر بعض عاقل  
کسه لدن ناهوار صفات و طبعه مخالف کار و نفسک حظ ایلدیگی کردار لظهوره  
کسه و اول عاقل دخی انک اوضاع ناهوار نه تحمل قلمه و بردبار اولسه اکا حق  
تعالی نیجه ای حلیم دیردی نه کم حضرت ابراهیم علیه السلام حقند ( ان ابراهیم  
لاواه حلیم ) دیدی اگر بین الناس حق تعالی بوجک وجدالی و حرب و قتالی  
خلق ایلیدی و ابکی خصم بری بر لبه بخار به و مقال قلییدی و بعض کسه دل  
بوجه نک ایچنده شجیع و دلاور اولیدی نیجه ای شجاع دیریدی و بوجک ایچنده  
بر نیجه کسه دلاری و علملری اتقان قلمه و فعله و قولده اصابت ایلدی حق  
تعالی حضرتلری نیجه ای حکیم دیردی حکیم علانی و علنی محکم ایلین و قولده  
و فعلده اصابت قیلان عاقله دیر صابرین و صادقین و منقین رهنسز و دیولین  
سر نیجه اولوردی اگر رهن اولسه و دیولین اضلال و اغوا قلمه صابرلرک  
صبری و صادقلرک صدق و منفقلرک اتقاق ثابت اولم و ظهور بولردی زیر اصبارک  
صبری و صادق صدق و منفق اتقاق رهنله و دیولین ایه ثابت و متحقق اولور  
نه کم حق تبارک و تعالی کلام مجیدنه ( الصابرین و الصادقین و القانتین و المنقین  
و المستغفرین بالاسحار ) دیو کنندیک صابر و صادق و قانت و منفق و سحر زده  
مستغفر اولان قوللری مدح قبولر اگر رهن نفس و ابلیس خبیث اولیدی بولر  
بومدحه لایق اولوردی \* مثنوی \* رستم و جزه و محنت یک بدی \* علم و حکمت  
باطل و مندی بدی \* علم و حکمت بهر راهی رهست \* چون همده باشند  
حکمت نهست ) اگر چالش و وفا اولیدی رستم و جزه و محنت بر اولوردی رستم  
و جزه دن مراد بونده شجیع و دلاور اولان کسه لدن یعنی بوجراب و قتال مخلوق  
اولسنده حکمت بودر که بواسطه ایه شجیع اولنرجبان القلب اولنردن و مردل  
محنت طبیعت اولنردن نماز اولور و تعین بولور اگر بوجراب و قتال اولسیدی  
دلیر و دلاور اولنرجبان و محنت اولنله برابر اولوردی و علم و حکمت باطل و مندی  
اولوردی مندی متلاشی یعنی حق تعالی یک علمی و حکمتی باطل و متلاشی اولم

لازم کلوردی بو خود بویه دکادر بلکه الله تعالی حضرتلری علم و حکیم درو علم  
و حکیم ایه هر شبی حکمت اوزره قیلر علم و حکمت بری رهک راهندن اوتردیر  
و یا خود معنی بی راهلرک راهندن اوتردیر دیک اوله و بوتقدیر چه بام صدریه اولور  
چونکم دوکلی یول اوله اول حکمت نهیدر و بعض نسخه ده زاهله بی رهی  
مایند و او عاطفه واقع اولشدر بوتقدیر اوزره معنی علم و حکمت راهدن و بی  
راهلکدن اوتردیر چونکم دوکلی یول اوله اول حکمت نهیدر علم حقایق اشیایی  
مع اوصافها و لوازمها بیلکدر و حکمت حقایق اشیایی مع اوصافها و لوازمها  
بیلک و هر شیک حقیقتک اقتضا ایلدیکنه کوزه عمل قلمدر پس علم الهی بعض کسه نک  
حقیقتی مظهر هدایت و بعضیست حقیقتی مظهر ضلالت اولمه مستعد ایلدی  
پس حکمتله بولرک حقیقتلرینک اقتضا ایلدیگی اوزره بولری فعله کتوردی  
و ظهور مرتبه سنه بتوردی پس علم و حکمت بی راهلرک راهندن اوتری اولدی  
اگر اصلنده دوکلی طریق بر اولسیدی و جله اهل طرق مختلف اولیوب طریق  
هدایت اوزره اتقاق و اتحاد قلییدی اول حکمت اولردی بلکه حکمتدن خالی  
اولوردی انکی چونکه حکمت حقایق اشیایه عالم اولم و اول حقایق اقتضا  
ایلدیکنه کوزه عمل قلمدر پس دوکلی طرق مختلفه اگر فرضی طریق واحد  
اولسه و جله خلائق مختلف اولیوب بر صفت و بر حالت اوزره اتقاق و اتحاد قلیسه  
علم و حکمتدن خالی و باطل اولم لازم کلوردی انکی چونکه بعض کسه نک حقیقتی  
هدایت اقتضا ایتمک و بعضیست دخی ضلالت اقتضا ایتمک و بعضیست دخی  
اهل نور اولم و بعضیست دخی اهل نار اولم اقتضا ایتمک لازم کلوردی  
پس انظام عالمه خال کلوردی و بواشیانک بویه اولسنی اقتضا ایلر چونکم بواشیانک  
بویه اولسنی حکمتدن خالی و نهی اولیه کر کدر که قلبی اعتراضدن بری ایلوب  
نولیدی شو بویه اولیدی و یا خود بو بویه اولیدی دیمه سن که زیر اصحاب  
سلوک و مشایخ صوفیه طریقند اولنله بوسوه ادب و عظیم ضرر و پررنته کم  
مولانا جامی قدس الله سره فتحات الانسده سید احمد رفای رضی الله عنه  
حضرتلرینک منقبه سنده بویه دیر که شیخ ابوالحسن علی که شیخ احمد رفای  
رضی الله عنهک خواهر زاده سیدر بویه نقل ایلر که بر کون شیخ احمد رفای  
رضی الله عنه حضرتلرینک خلوتخانه سی قیوسنده اوتورمش ایدمکه انک او کنده  
بر کسه نک آوازی اشدتم چونکم نظر ایلدم کوردمکه انک او کنده بر کسه  
اوتورمش هرگز اول کسه بی بن اول زمانه دک کورمش ایدم بر ساعت مقداری  
بری بر یله و افرسوز سوبلشدیلر پس اول شخص بعد زمان خلوتخانه نک پر روزه سندن  
چیتدی و برق خاطف کی هوا جاننده پرواز ایلوب کنیدی پس شیخ احمد



حضرت نرینگ او کته گانم و دیدم که باشیج بو کسه کیدر شیخ احمد حضرت نری  
 بکادیدیکه سن اول کسه بی کوردکی بن دیدمکه نم کوردم پس شیخ احمد حضرت نری  
 بکادیدیکه اول کسه رجا اریده دن بر عز زدر که حق تعالی آئی دریای محیط  
 اوزره موکل قش و در بارانک تحت تصرفه کشته در اما اوچ کوندر که کندی  
 مرتبه شدن بر زات واسطه سبله دوشمش و جدا اولشدن بن شیخ احمد حضرت نری نه  
 دیدمکه با عزیزی و یاسیدی اول عزیزک کنیدی مرتبه شدن دور و هجور اولسته  
 سبب ندر شیخ حضرت نری بکادیدیکه اول عزیز جزیره لدن رخالی جزیره نوطن  
 قلمش و مقام طوئشدر حکمت اللهک اول خالی جزیره ده اوچ کون اوچ کجه علی  
 التوالی یغور یاغدی و اول عزیزک خاطرینه بو کسبیکه نوایدی بو یغوری حق  
 تعالی حضرت نری معمر اولان دیارله یاغدریدی خاطرینه بو خاطر خطور یاغدی  
 سببیکه کنیدی مرتبه شدن دور و هجور اولدی و بن شیخ احمد حضرت نری نه  
 دیدمکه یاسیدی بو حالدن اول کسبه خبر و یردگی شیخ بکادیدیکه اندن استیجا  
 ایندوب اکاسن مرتبه کدن دوشدک دیو خبر و یردم دیدی بن شیخ دیدم نوایدی  
 بن اتی کوردم اکا خبر و یردم شیخ مصلحتدر آمدی کوز یکی یوم دیدی پس  
 بن کوزی یوادم کوزی آچدیغم کی کنیدی رخالی جزیره ده کوردم بر قاج قدم  
 ایلری سیر قیدم کوردمکه اول عزیز بر موضوده او تور را کاسلام و یردم سلامی  
 الدقد نصرکه اکا کنیدی حالندن خبر و یردم فی الحال اول مر دیکایین و یردی  
 و دیدیکه لطف ایله باشیج هر نه سکادرسم بنم سوز بی قبول ایله پس بن اکادیدم  
 نوله بیور کوردم اول دخی دیدیکه بو بنم ردامی بو غازه طاق و او جونی الیکه  
 الوب بو اطرافه ندا ایله که هر کم حکیم مطلق اولان حق تعالی ک کار شریفه  
 اعتراض ایله انک سیاسی و حال بودردی بن اکا مخالفت ایجاب انک رداسنی بو غازه  
 طاقدم و بوبله دیوندا ایلد کده هساندن بر آواز کادی بوبله که ای علی اتی  
 قوملائکه آسمان انک حقته خروشه کادیلر وزاری قیلدیلر و خدای تعالی اندن  
 خشنود و راضی اولدی بن آوازی اشند کسه یهوش اولدم چونکم هوشه  
 کادم کنیدی شیخ احمدک حضورنده بولدم دیدی و شرح حکمه شارح نفی دیر که  
 قال بعض السادات اذنبت ذنبا وانا ابکی علیه منذ سنین سنة واجتهدت فی العبادة لاجل  
 التوبة من ذلك الذنب فقل له ما هو قال قلت مر قلشی لینه کان کذا و قال بعض المشایخ  
 لو فرض جسمی بالمقار یض کان احب الی ان اقول بشی قضاء الله لینه لم یقضه  
 مشوی بهران دکان طبع شوره آب \* هر دو عالم را رواداری خراب  
 ای صوفی بوشوره آب اولان دکان طبیعتدن اوزی هرابی عالی خراب اولغی روا  
 طور سن استفهام اولوب هرابی مالک خراب اولسنی روا طور مین دبعک هم

جائزدر یعنی بو طبیعت که بر طوز لوصول و چور اقلی دکان کیدر مجرد بو طوز ل  
 صولی و چور اقلی اولان طبیعت دکانک عمارتندن و حفظندن اوزی دنیا و آخرتک  
 خراب اولسنی روا طور مین که هر نسته بود نیاده طبیعتک مقتضای اوزره اولیدی  
 و هر شی طبیعتک استبدیکنه کوره ظهوره کلیدی هم دنیا و هم آخرت خراب اولغی  
 اولیدی انتظام عالم خلل کلیدی و بونلر کی دخی نیجه فساد ظاهر اولیدی سن  
 بونی خود روا طور مین دیدی مشوی من همی دایم که تو پای نه خام  
 \* و بن سؤالت هست از بهر عوام ای صوفی بن یلورمکه سن بو کونه حاللردن  
 و مقتضالردن پاک و صافین خام و ناپاک دگاسن و بوسه و آلک عواندن او تریدر  
 یعنی قاضی افتدی صوفیک بو کونه استله دن کنیدی پاک اولسنی یلیدی  
 و بو کونه یهوده تمیلاردن انک عوامه تعریض ایلیدی کنی و عوامک مراد لری  
 شوبله درد بو کنایه قیلیدی یلوب دیدیکه ای صوفی اهل صفای تحقیق یلورمکه  
 سن خام و ناپخته صوفیلردن دگاسن و بو کونه عابانه سؤالر قلمندن و اعتراضه  
 مشابه سائل اولمندن پاک و یرسن ولیکن بوسه نیک سؤالک عوام کالهومه  
 تعریض قلمندن و بواسطه ایله انلر جواب اولغی طریق اوزره جانب علم و معرفت  
 اولمندن او تریدر دیدی مشوی جور دوران و هران رنجیکه هست  
 \* سهلتر از بهد حق و غفلت \* زانکه اینه بکذر ندان نکذرد \* دولت ان دارد که  
 جارا که رد \* جور دوران و هر شول بر رنج که دنیا ده وارد حق تعالی ک  
 بهندن و غفلتندن سهلتر در زیر بونلر کچر و اول کچر دولتی اول کسه طور که  
 جان اکاه ایله یعنی بوفلکک جوری و بودنیانک هر بر رنج المیکه وارد حق تعالی دن  
 بعد اولغی و غافل اولغی رنجندن سهلتر در و حق تعالی دن غافل و بعد اولغی رنجی  
 جیع رنجلردن صعبتر و شدید تر در زیر بوجه دنیوی و جسمی اولان رنجلر کچر  
 و اول بعد و غفلت وجهالت و کدورت رنجلری کچمبوب انستله یله قاور سهادت  
 و دولتی اول انسان طور که حق تعالی حضرت نری غفلت وجهالتدن پاک اولمش  
 بر عالم و اکاه جان ایلر کما قال الله تعالی بوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم

حکایت در تفران که صبر در رنج کار سهلتر از صبر در فراق بار

مشوی ان یکی زن شوی خود را گفت هی \* ای مروت رایت در  
 کرده طی \* هیچ بیمار نمیداری چرا \* نابکی باشم درین خواری چرا \* مثلاً اول  
 رختون کنیدی ارینه دیدی می ارای مروتی بالکایه طی ایاش اکاه اول هیچ  
 بنی بیمار طور مین نیچون تا کم بو خوار بقده نیجه دک اولم نیچون یعنی بو خوار بقده  
 بن نیجه دکن اولدم نیچون بکایار انمز و بر خوش بهماز سن دیدی مشوی



گفت شومن نفقه چاره می کنم \* گرچه عورم دست و پای میرتم \* نفقه  
و کسوه است واجب ای صنم \* از منت این مرد هست و نیست کم (خاتونه ابتدای  
بن نفقه به چاره ایلم اگرچه عورم یعنی عاری و فقیرم لکن رال وایاق اوروم  
وقادر اولدیغم مرتبه نفقه و کسوه بی کسب و تحصیل قبلورم ای صنم اره واجب  
اولان نفقه و کسوه در یعنی عورتک ار اوزره حق و ارک اوزرینه واجب اولان  
ای محبوبه انجیق نفقه و کسوه در که اندن مراد اوشومیه جک و اجفیه جق قدر بیه جک  
و که جکدر بندن سکا بوا یکسی خود وارد را کسک دکلدر پس بکا لازم اولی  
بن ادا قش اولورم سکا لازم اولان بوقدرله اکتفا و قناعت ایلمکدر دیدی \* منوی \*  
آستین پیرهن بنودزن \* بس درشت و پروسخ بد پیرهن \* گفت از سختی تم  
رامی خورد \* کس کسی را کسوه زن سان آورد زن کوملکینک بکسی ارینه  
کوستردی انک پیرهنی زیاده درشت و خوش و پروسخ ایدی یعنی انک کوملکی  
زیاده کیرک و درشت و غایط ایدی انک بکسی ارینه کوستردی دیدی بو کوملک  
سختقددن و درشتلکدن بنم تنی و بنم بدنی آزرد قلوب خوشوندن بکا الم و بر  
پرکسه پرکسه به بواسل و بده کسوه کتورری یعنی بن نفقه و کسوه به قانع ام اما  
کتوردیکک کسوه به اشته باقی کورشو کونه در پرکسه کنده زوجه سته بو کونه  
کسوه بی کتورری و بوبله کسوه بی کتوردکد نصکوه بنم اوزریمه واجب اولان  
انجیق نفقه و کسوه در بن اوزریمه واجب اولی ادا ایلمد دخی سکا نه کرک دیرمی  
و بو کونه نویخ ایدی \* منوی \* گفت ای زن بک سوال می کنم \* مرد درویشم  
همین آیدقم \* این دوشنست و غلیظ و ناپسند \* لیک بندیش ای زن  
اندیشه مند \* این درشت و زشت تر با خود طلاق \* این ترا مکروه تر با خود فراق (چونکم  
اول عورتدن بو کونه نویخ و تقریبی اشتدی اگایتدی ای زن سکا بر سوال ایلم  
بن مرد درویشم بنم فتم همین بوقدر کاور و بی بر فقیر و دل بزم بندن انجیق بوقدر  
حاصل اولور پس اگر بو پیراهن درشت و غلیظ و ناپسندیده در و لیکن اندیشه مند  
اولان زن فکر و اندیشه الیه بندیش بندیش شدن محفف امر در بو پیراهنی  
درشت و زشت تر در با خود طلاق سکا مکروه تر در با خود فراق یعنی ای زن بن انجیق  
بو کافادرم اما اختیار سنک الکه اولون ایکسندن رنی قبول الیه کور  
بوخشن اولان پیراهنی سکا درشت و تلخ کاور یا خود طلاق درشت و تلخ کاور  
بونی فکر و اندیشه الیه بندن ابرقمی سکا مکروه تر کاور یا خود بوقدرله قناعت  
ایدوب بوبلاره و مختلره راضیه اولقمی سکا صبر و مکروه تر کاور پس بوقصه دن  
حصه نه اولدیغی بیان ایلمکه شروع ایدوب بیورر \* منوی \* \* \*  
ای خواجه تشنیع زن \* از بلا و فقر و از رنج و محن \* لاشک این ترک هوا نیلی دهست \*

لیک از نیلی \* بعد حق بهست (بونیچ این ای تشنیع زن اولان خواجه بلادن  
و فقردن و رنج و محنتدن یعنی ای بلا و فقر و رنج و محنتدن اوزری تشنیع اورن تولیدی  
بوقفر و بلا و رنج و محن اولیبیدی و طبیعت بونلردن الم واضطراب کلیدی دین  
و بو کونه طعن ای این خواجه لاشک و لاشبه بو ترک هوا ایلمک اگرچه تلخک  
و بریحی و مشتهای نفسی قومق انسانی الم واضطراب مرتبه لاینه ایر کور مجیدر  
ولیکن بو ترک هواک تلخکی حق تعالی ک بعد و فراقک تلخکندن بهدر زرا  
بو هوا ای طبیعی و مشتهای نفسی ترک ایلمک تلخکی چوق قالیوب بکراما تلخی \* بعد  
الهی ایدی قالور پس انک تلخکی چکرم فراقک بو تلخکی چکرم کندن هر وجهه لیک  
او اورنه کم دیشلدر (یت) بی تو ای آرام جام زندگانی مشکست \* بی نمشای جالت  
شادمانی مشکست \* منوی \* \* \* \* \*  
بعد نمخن \* رنج کی ماند می که ذوالمن کویدت چونی تو ای رنجور من \* ورنکویده کتنه  
ان فهم وقتست \* لیکن آن ذوق تو برش کردنت (اگرچه جهاد و صوم  
سخت و خشندر ولیکن بو نمخن اولان خدائک بهدندن بهتر در رنج شول برده  
چین قالور که متلرو نعمت صراحی سکا ای بنم رنجورم نیجه سن دیه و اگر حق تعالی  
بو یله دیمزه که اول سکافهم و فن دکلدر لیکن اول سنک ذوقکی برش ایلمکدر  
نمخن کسر حایله اسم فاعل صیغه سی اوزره مبتلی معنایه در یعنی اگرچه نفس  
اوزره مجاهده قلیق و صام اولق و تکالیف شاقه اوزره هم صبر قلیق سخت و حشن  
و صبر در ولیکن بو تکالیف شاقه الیه بنده لری امتحان ایدی بنی خدائک بعد و فراقک  
تلخکندن بو تکالیف شاقه نک تلخکی بهتر و سهولتر در رنج و محنت شول برده  
چین قالور که متلرو نعمت صراحی اولان خدای تعالی سکا ای بنم رنجورم سنک  
حالت نیجه در دیه و سکا نواز شله و بو کونه لطفه برش ایلمه و اگر حال بود نیساده  
سکا بوبله سوبلز و بو کونه برش و نوازش ایلمزه که حق تعالی نک اول نوازش  
ورشتی سنک فهم و عقلکه کلز و سکا فن اولمز ایسه و سنک اول خطاب حق فهم  
و درک ایلمکه استعدادک بوق ایسه لیکن سنک حضرت حق جانیندن اولان  
صفا و ذوقک معنیه سنی صور مق و خاطری بوقلق و سکا اول طرف اهلادن  
چونی ای رنجور من دیو نوازش و برش قیلقدن تنه کم بنده نک ذوقله الله دیمسی  
حق تعالی نک بنده به لیک صبدی سل نعط دیمسی موقعته واقع اولمشدر کذلک  
سنک ذوق درونک هم حق تعالی نک سنی صور سنی منزله سنده کلشدر \* منوی \*  
آن ملایکه طیبیان دلند \* سوی رنجوران برشش مایند \* ورحذر از نک  
وازانمی کنند \* چاره سازند و بیغمی کنند \* ورنه در دلشان بود آن مفکر \* نیست  
معشوق ز عاشق بی خبر) اول ملایکه که کوکل طیبیلیدر یعنی اول جیل و لطیف



اولان دایرل که قلبک حیدلری و کولاردی دینک طایرلیدر انلر رنجورل طارده  
برسش قیلغه مایلاردی یعنی کندیلرک خسته لری صورمه و نوازش قیلغه میل  
ایدیچیلردی و اگر اول طیبیان دل تنک و نامدن حذر ایله لری یعنی کال استغفارلندن  
برقبر و خسته نك خاطرنی صورملردن ناملرینه نقصان کله دیو حذر ایله لری و مارایده  
لرینه چاره دوزرل و بهر حال اکابر حاله پیغام ایلرل و اگر کندی عاشق خسته لری  
صورمه و بر پیغامله تطیب خاطر قیلغه اقدام ایلرلرله انلرک کولارلنده اول  
عاشق خسته نك خاطرنی صورمق و کار عایت قیلق افتکار اولمش و تصور و تفکر  
قائمشدن هیچ بره مشوق کندی عاشقندن بی خبر دکلدر بهر حال هر معشوق  
کندی عاشق دلخسته سندن خبر طور **مثنوی** ای توجوبای نوادر داستان  
هم فسانه عشق بازارا بخوان ای سن نوادر داستان دیلجی هم عشق باز  
فسانه سنی اوقو یعنی ای نادر اولان افسانه لری دیلجی و عجیبه و غریبه اولان  
حکایتلری اوقومغه طاب اولجی کسه هم عشق باز فسانه سنی و محبت یولنده سر  
افراز اولنر حکایه سنی اوقی و اهل عشق اولنر حقیقه اگر نظم و اگر نثر تصنیف  
و تالیف اولنن کتابلری تدیع و قرائت الیه نایله سنکه لایه بر معشوق کندی  
دلخسته سندن اگا و خبردار اولمشدر و اگر بحسب الظاهر اندن عار طوتدی  
و استغنا ایتدیه باطنده اکامیل و مرحت قیلشدن و هر بر عاشق دخی کندی  
معشوق یولنده جان و یاش فدا ایتش و معشوق رضایی و مرادی جانبده کتشدن  
و کوندن کونه انک وصاله سعی ایدوب و نیجه کوشش و مجاهده لری قیلوب طاقت  
بر ایله کندی معشوقنک اشتیاقه و قربیه و انفاتنه مظهر اولمشدر **مثنوی**  
بس بچوشیدی در بن عهد مدید **ترک جوشی** هم نکستی ای قدید ( چونکم  
اول عشق باز اولان عاشق لردیک محبتده قینادیلر و هر ربیسی بخت اولدیله عاقبت  
کال بولدیله امان بوعهد مدید ایچره چوق قینادک ای قدید **ترک جوش** اولدک  
قدید قوری ایه دیلر **ترک جوشی** ده اولان یا وحدت ایچوندر **ترک جوش** وصفی کیدیر  
**ترک قانچی** معنانه **ترک تانک** ضمه سبله تانار معنانه در **ترک جوش** تاناری قینامش  
و تاناری بشمش معنانه در که تانار لخی مقدار قینادوب و نیم بخت اولدقدن صکره اخراج  
ایدوب اکل ایدرل بس **ترک جوش** بونده تاناری بشمش و نیم بخت اولمش معنانه در  
اما جان عالم هر حوم یوم معنایی فهم ایدمه یوب خلط کلام ایلشدن یرنده دکلدر  
زیرا **ترک جوش** اداسی مشویک رفاق محبتده وارد و مراد همان نیم بخت و تاناری  
بشمش دیگدر غیری دکلدر بس توضیح معنی بویه **ترک** اولور که ای قدید کی  
سخت و غلیظ اولان و خشک و یابس قالان بوعهد بعید و زمان مدید ایچره روزگار  
چولمکنده چوق قینادک و لکن هم **ترک جوش** یعنی نیم بخت اولدک بس بوعهد

مدید ایچره نیجه زمان قینادک و بودیک طریقت ایچره نیجه مدت جوش و خروش  
قینادک سکانه حاصل اولدی روزگارده بوقدر عمر سوروب و قینامقندن و بر طریقه  
کیزوب انده نیجه زمان جوش و خروش ایلمکدن مقصود خاملق کیدوب کالیله  
بخت اولاق باری نیم بخت اولاق مرتبه سنی بولقدن چونکم نیم بخت اولاق مرتبه سنی  
دخی بولیه سن و قدید کی قالب خاملقدن کدر قیلده سن سکا بوقدر زمان  
قینامک اصلانفع و فائده سی اولمش اولور دیک افاده قیلور **مثنوی**  
دیدم عمری نوداد داوری \* وانکه از نادیدگان ناشی تری \* هر که شاگردیش  
گردا ستاد شد \* توسپس ز رفقه ای کورلد \* خود نبود از والدیت اعتبار  
هم نبودت عبرت از لیل و نهار) سن بر عمر د اورلک دادک کورمشن و اندن صکره  
نادیده لردن ناشی تر سن داوریده اولان یا مصدر یه در داد عدالت و حکومت  
معنانه در ناشی بیکانه معنانه در یعنی ای خام و نابخت اولان بر عمرده عملک  
مقابله سنده حضرت حقندن نیجه عدالت و نیجه حکومت کورمش سن و نیجه  
راحت و محنت کوروب کندیکی روزگارده بوقدر وصاله ایردیرمشن و مع هذا  
اندن صکره نادیده اولنلردن و روزگارک کرم و سردنی کورمیتلردن نا محرم تری بیکانه  
تر سن هر شول کسه که اول شاگردک ابتدی استاد اولدی اما سن زیاده اردنه  
کندک ای قیحق احق لدشید معنانه در یعنی هر شول کسه که بر صنعتدن بر استاده  
شاگردک ایلدی نیجه زمانند صکره عاقبت استاد اولدی اما غرابت بونده در که  
ای شدید اولان احق سن کندیکه استاد اولق ایکن موی ناب شاگردی کی کندیکه  
اردنه اردنه کتدک و کوندن کونه تنزل ایتدک بوقدر بجه شاگرد بشده اولان  
ضمیر هر کیه راجعدر هم فسانه عشق بازارا بخوان مصرعنده اولان عشقه راجع  
اولسه ده جائزدر و بوقدر اوزره معنی هر شول کسه که اول عشقه شاگردک  
ایلدی استاد اولدی دیک اولور خود سکا والدینکدن اعتبار اولدی هم لیل  
و نهاردن عبرت اولدی یعنی خود سکا ابو شکندن دخی عبرت المق و متصح اولق  
اولدی **ترک** ای دیکه پدر کندن و مادر کندن عبرت پذیر اولدک که انلر بودنیان اخرته  
کتدیله و نیجه زمان عمر سوروب عاقبت بودنیایی **ترک** ایتدیله بس سندخی طاقت  
بودنیایی **ترک** ایتدک کر کدر اویله اولجی بولنلردن سکا اعتبار آلق لازمدر اگر  
والدینک صحنه ایسه باری لیل و نهاردن عبرت پذیر اولاق **ترک** ایدی هم سکا  
کیجه دن و کوندزدن دخی عبرت اولدی کور که بوقدر عمر کده نقدر لیل و نهار  
کلوب کندی بویل و نهاردن همان مراد احوال منصفه اده اولور زیر هر نقدر  
احوال مختلفه و ارایسه اول دخی لیل و نهار کی کلوب کتسه کر کدر مثلاً غم و شادی  
و فقر و غنا و راحت و عساک و بلوی و بونلر امثال حالات منصفه اده لایل



ونهار کبی کاوب کنسه کر کدر ( لکلا ناسوا علی مافاتکم ولانفرحوا بما آتاکم )  
آیت کریمه سنک حسبه نه فوت اولان نعمت و راحت محزون اول ونه عطا اولان  
دوات و ژوته فرحناک اول بوجه احوال مختلفه بی شب و روزه قیاس ایدوب انلردن  
عبرت اله کور شب و روزدن بر کونه عبرت المی دخی بودر که لایه بودیا بر کجه کبی  
ویوم کیدر چونکم کجه کیدوب و کوندز کلدیکی و شب ظلمانی کیدوب روز روشن  
کلد که هر شیک اشکالی والوانی ظهور قیلد بخی کبی لایه بودیا کجه سی کیدوب  
صبح آخرت کلسه کر کدر ویوم آخرت هر شیک حقایق و هر کسک ضمائر و سر آری  
ظهور قیلسه کر کدر و لیل و نهاردن بر کونه عبرت المی دخی بودر که لایه هر شب  
ظلمانی کیدوب روز نورانی ظهور ایلدیکی کبی انسانک شبانی دخی شب ظلمانی  
کبی و شبی روز نورانی کیدر نه کم صابک و صفاک سواد ظلمتی ندر بجه کیدوب  
صبح صادق کبی صاب و صفاک افرغه باشلر نه کم دیشلردر ( بیت ) صبح  
صادق کبی ای خافل اغردی صفاک خبرک یوق سنی بنیله بو غزل اجلاک چونکم  
صبح صادق کبی صاب و صفاک اغاروب بیاض اوله ولیکن طبیعت و درون هنوز  
نور اسلامه منور اولوب ظلمت و غفلته قاله اول کسه هنوز دخی لیل و نهاردن  
عبرت المی و شب شبابت و نور شیتدن محصول بولمش و مقصود نه ایدو کبی  
یلمشدر العیاذ بالله ظاهرده صاب و صفاک صبح صادق کبی اغروب بیاض  
ویا طنده روح و قلب ظلمت کفر و ضلالتده قاله بوندن زیاده خذلان و خسارت اولر

مثل

مثنوی عارفی رسیده ازان پیر کشیش \* که توی خواجه مسن  
تریا که ریش \* گفت فی من پیش ازوزایده ام \* بی زریشی بس چهار ایدام  
بر عارف اول پیر کشیشدن صور دی یعنی بر عارف و کامل بر کون برانی صفا الو پیر  
اولش کشیشه راست کلدی و اندن بویه دیو سوال ایلدیکه ای خواجه سنی مسن  
ترسن یا خود سنک صفاکمی اول کشیش اول عارفه دیدی یوق صفاک بدن مسن  
تر کلد بر بن صفاکدن اول طوغش صفاکمز جهاتی بن چوق کورشم و نیجه  
مدت صفاکمز ساده رخ صر سورشم پس بن صفاکدن مسن ترم دیدی  
مثنوی \* گفت ریش شد سپید از حال کشت \* خوی زشت تونکر دیدست  
وشت \* او پس ازتوزاد و ازتوب کذرید \* توجنین خشکی زسودای ژید  
اول عارف کامل اول کشیش جاهله دیدی سنک صفاک سپید اولدی حالندن  
دوندیکه اولکی حالی انک سیاه ایدی دونوب بیاض اولدی سنک زشت اولان  
خویک دوغش دروشت سکاوشت قح و او و سکون شین و تالیه شول بر صوت  
و نفسدر که استهرا زماننده و یا نحیف و در یغ ایلک وقتده اغزدن صفاک کبی  
ظهور ایلر و بل معاشه دخی استعمال اولور نکر دیدست کاف فارسیله کر دیدن

لفظندن اسم مفعول منفیدر دوغمشدر معاشه استعمال اولور و عارفدن مراد  
حضرت مولانا ک کلدی وجود شر بقاری اولسه دخی جائزدر که منقبه لرنده بو که  
مشابه بر منقبه لری وارد یعنی اول عارف کامل اول کشیش قافله دیدی ای جاهل  
سنک ریشک بیاض اولدی و سواداق اندن دونوب نورانیت بولدی اما سنک خوی  
قیچک حالادو غمشدر و یل و وشت سکاو صفاک سندن صکره طوغدی و سندن  
ایلری یکدی یعنی نیجه زمان سندن صکره ظهوره کلدی و اغاروب نورانیت  
مرتب سن بولدی اول سندن مرتبه ده ایلر و یکدی اما سن ژید سودا سندن بونک  
کبی قوروسن ژید ترید دید کاریدر یعنی اوسندن نیجه زمانده صکره ظهوره کله  
و سندن ایلر و اسلام صفتیه متصف اولوب نورانیت بولغه سرعت قیله سن  
ژیدیک سودا سندن اوتری نیچون ایمان و اسلام نواسندن بویه قور و قالد کلدی  
مثنوی \* تو بران رنکی که اول زاده \* بک قدم زان پیشتر تنهاده  
\* همچنان دوغش در معدنی \* خود نکر دی زو غلص روغنی ( ای جاهل  
و خافل سن اول رنک اوزره طوغش سن که اول حالدن ایلر و یک بر قدم قومش سن  
یعنی انادن نیجه طوغش و ظلمت غفلته نیجه متصف اولش ایسک حالا اول رنک  
و اول حالندن بر قدم ایلر و یک قومش سن انجلین اکشی ایران سن بر معدنه خود  
اول دوغدن بر روغنی مخلص ایتشمسن یعنی سن شول بر معدنه اولان اکشیش  
ایرانه بکر رسن که اندن یاغی تخلص اولمشدر سن هم بویدن معدنی ایچره  
بوغرت ایرانی کبی اکشیوب قالمسن و نفسکدن اسلام و ایمان روغنی تخلص  
ایدوب طاعت روحانیت یاغنی بوقدر زمانده صکره اخراج و اظهار ایتشمسن  
مثنوی \* هم خبری خبره طینه دری \* کرچه عمری در تنور اذری  
هم طینک خبره سنده خبر سن اگرچه بر عمر آذرک تنورنده سن مصرع اولده درمی  
معاشه اکتمصل اولان یا خطاب ایچوندن و خبریده اولان یا وحدت ایچوندن  
و بمصرعک تقدیری هم خبره طینی تقدیرنده در خبره جاء میجه نک ضمه سیله  
کو بچک معاشه در و آذر آتش معاشه در بیت پرست اولان آزره دخی ایهام  
اولمقدن خالی دکلدر و طینتدن مراد جسد بالجیدر و خبره طینتدن مراد جسددر  
یعنی ای خافل و جاهل سن جسد بالجینک کو پنده کلدی جسد کده بر مستور  
و مخاوط اولش و نا پخته اولان خبر کبی اکشیوب قالمسن اگرچه بر عمر آتش متعلق  
اولان تنورده سن تنور آذریدن مراد بابت پرستارک و یا آتش پرستارک کلباسیدر  
آذریدن مراد بیت پرست اولد بخی تقدیرجه کلباس آتش تنورنه تشبیه اولمشدر  
کفر آتش مسکن اولد بخی اعتباریه اول آذریدن مراد آتش اولور سه آتش پرستارک  
کلباسی شب و روز آتش مفر اولد بخی ملاپسه ابله تنوره مشابه اولمشدر اصل



ای جاهل و غافل اگر چه بوقدر عمریت پرست و آتش پرست اولئک کایا سنده  
ساکن اولوب عبادت ایلرسن ولیکن هم طینت جسد مرتبه سنده قالب و پراکشی  
خیرکی اولوب بوانه دک پخته اولمش و ایمان و وفادان بهره بولمش سن دبدی  
﴿ مثنوی ﴾ چون حبشی بابکل بر پشته \* کرچه از باد هوس سرکشته \*  
بر پشته اوزره بابکل بر حبشیش اکی سن اگر چه باد هوسدن سرکشته سن یعنی  
سک مثاک ای غافل و جاهل برده اوزره ایغی بالحقده اولان و کوی کاده فلان  
اوت کبی سن که اصلا اول اوت یرندن حرکت ایلز اگر چه باد هواندن سرکشته  
اولوب حرکت ایلرسده سن هم بوجسد پشته سنده پای در کل قالمش و مقید اولمش  
اول کیه کبی سن اگر چه هوای نفسانیه دن سرکشته اولور سن و مقتضای  
جسمانیه ایله حرکت قیالورسن ولیکن هرگز طبیعت و طور بشر بدن تجاوز  
ائیکه قادراوله میوب کفر مرتبه سندن ترقی قیلمش و جهل و غفلت زمینندن  
یکممش سن ﴿ مثنوی ﴾ همچو قوم موسی اندر حریسه \* مانده بر جای  
چل سال ای سفیه \* می روی هر روز تاشب هروله \* خویش می یی در اهل  
مرحله \* نکذری زین بعد سیصد ساله تو \* تا که داری عشق از کوساله  
\* تا خیال عجل از جانشان زفت \* بدریشان تیه چون کرداب زفت \* حضرت  
موساک قومی کبی تیه ک حرارتندن فرق ییل ای سفیه بر رده قالمش سن یعنی  
حضرت موسی علیه السلام قومی اولان بنی اسرائیل تیه صحرای حراتندن  
بر رده قالد فیری کبی ای سفیه سن هم بودنیای تیهندن بر مرتبه قالمش و صحرای  
عالم طبیعتده محبوس اولمش سن هر کون هروله ایله کجه به دک کیدرسن یعنی سرعده  
قوم موسی کبی هر کون اخشامه دک سیر ایدرسن صباحن کنیدیکینه اول  
مرحله ده کوررسن اگر چه کنیدی زعمکجه وافر منزل و مرحله یکم دیرسن  
اما هنوز تیه کفر و ضلالت منزله سندن و جهل و غفلت مرحله سندن تجاوز  
قطبش و بواج بوز یلاق بعددن یکممش سن تا کم سن اول کوساله نک عشق  
طورسن سیصد ساله دن مراد بونده تکثیر اولور تحدید اولز و عجلدن مراد  
بویتنده روح حیوانیدر یعنی ای کنیدیکنک عجل کبی اولان روح حیوانیه سنده  
پرستش قیلان و اکاماشق اولان جاهل و غافل مادامکه اول عجل کبی اولان نفسکه عاشق  
اولفدن یکمیه سن بجه بوز یلاق بعددن و بی شمار اولان مسافه بیده دن کجه مز سن  
و شراب توحیدیه بجه مز سن اکر طریق الهیده اولان بوقدر مسافه  
بیده بی کچمک و شراب توحیدی ایچمک استرایبک اول کوساله نفسکه میل  
و محبت قطفدن کچ تا کم بوجهل و غفلت تیهندن فورته سن و مسجد اقصای علم  
و عرفانه و اصل اوله سن تا کم اول قوم موساک جانلندن خیال عجل کنیدن انلرک

اوزرینه صحرای تیه عظیم کرداب اولدی بنی اسرائیلک تیه صحرای سنده محبوس  
اوللرینه سبب و علت ایکی وجه دیشلردر اکثرک قولی بودر که بلع بن باعور  
دعا ایلدی انک دعای سببیه قوم موسی صحرای تیه ده فرق ییل محبوس اولدیلز  
و بعضنک قولی بودر که بنی اسرائیل سامریکنک اله انخاذا ایلدی عجله چونکم  
پرستش ایدوب انی معبود انخاذا ایلدیلر پس انلرک اول قباحندن توبه ایللریکنک  
قبولی ( فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ) آیت کریمه سنک حسبه بری برلرینی  
تغله قتل ایلک اولدی چونکم بونلر امر حقه امثال ایدوب صباحدن اخشامه دک  
کوساله پرستردن التمش بیک کسه بری برلرینی قتل ایلدیلر حضرت موسی علیه  
السلام دعا و شفاعت ایدوب حق تعالی حضرتلری انلردن تیغی رفع ایلدی  
ما بقیه سیوف اوللرینک اکثرینک قلوبنده ( و اشر بوائی قلوبهم العجل ) آیتنک  
مفهومی هنوز دخی زائل اولوب قالمش ایدی چونکم انلر حضرت موسی علیه  
السلام ایله جبارل اوزرینه غزا ایچکه قصد و توجه ایلدیلر صحرای تیهه کلد کلرنده  
حق تعالی حضرتلری انلری اول صحراده قیلرنده اکثرینک محبت عجل ثابت  
و موجود اولدیفندن اوتری فرق ییل حبس ایلدی تا انلرک چانندن محبت عجل  
کنجه انلر اول صحرادن خلاص اولدیلر و قدس شریفه کلدیلر پس بوعالم  
طبیعت صحرای تیه کیدر و روح حیوانی سامریکنک معبود انخاذا ایلدیکی کوساله  
کیدر او بر روح حیوانی صاحبی اولان و همیشه اکامیل و محبت قیلان کوساله  
پرست اولان قوم موسی علیه السلام کیدر چونکم برکسه نک چاننده کنیدیکنک  
روح حیوانیسنه زیاده میل و محبتی اوله اول بوتیه طبیعتدن خلاص اوله مز و جهل  
و غفلت صحراسندن نجات بوله مز و مسجد اقصای طاعت حقه کله مز و اهل  
طاعت و اصحاب هدایت زمزمه سنه و اصل اوله مز ﴿ مثنوی ﴾ غیابن عجلی  
کزو یابیده \* بی نهایت لطف و نعمت دیده \* بو بر عجلدن غیریکه اول خدادن  
بولمشن نهایت سز نعمت و لطف کورمشن بونده عجلدن مراد روح حیوانی  
و شهوت جسمانیدر یعنی ای شهوت پرست وای شراب جسمانیه مست بو عجل  
کبی اولان جسمکدن و روح حیوانیکدن غیریکه بونی اول خدادن بولمشن بوندن  
ماعداد دخی نهایت سز اول نعم حقیقیدن بجه لطف و نعمت کورمشن ( و ما بکم  
من نعمه فن الله ) آیتنک موجب بجه سز هرنه کونه نعمت حاصل اولدیه اول  
اللهنددر الحاصل ( وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ) آیتنک حسبه اکر اللهک  
نعمتونی شمارا یلسه کز احصایه قادراولرسز چونکم بویه در نیچون اول منعمی  
و اول نعمتونی خاطریکه کتور میوب کوساله نفسکه میل و محبت ایلرسن  
﴿ مثنوی ﴾ کاو طبعی زان نکو بیهای زفت \* از دلت در عشق این کوسوله



رفت ) کا وطبع سن اول سپیدن زفت اولان ایلکار بو کوساله نك عشقنده سنك  
قلبکدن کندی یعنی ای تی پرست و هوای نفسانه ايله مست سن کا وطبیعت و حیوان  
سیرتسن اول اجلدن منع حقیقتك زفت اولان ایلکاری و عظیم اولان لطف  
واحسانلری بو کوساله بدنه عشق و تعاق ایلکده قلبکدن کندی و عقلک اول  
منع حقیقتك لا بعد و لا یخصی اولان انعام و احسانی فراموش ایتدی و اکا عشق  
و محبت ایلکی قو یوب عجل پرستلر کی بو کوساله نفسه بیل و محبت قلبدی  
مشوی \* باری اکنون توز هر جزوت پیرس \* صد زبان دارند این اجزای  
خرس \* ذکر نعمت های رزاق جهان \* کی نهان شدن در اوراق زمان )  
باری شمعی سن جزو کدن صور بوسنك اخرس اولان جزو کزک یوز زبان طو تر  
خرس ضم خا به به ايله اخرسك جمیدر اخرس بی زبان اولان کسده به دیرل  
یعنی اگر سنك قلبکدن منع حقیقتك اول اولو نعمت لری و عظیم احسانلری کتیده  
باری شمعی هر بر عضو کدن و جزو کدن اول نعمت لری سؤال ايله بوسنك بی زبان  
اولان جزو کزک و بی لسان اولان عضو کزک یوز زبان حال طو تر و زبان حالده  
بر جزو کزک نعمت حقه پرورش بوالیده و طاف الهی ايله موجود اولوب ظهوره  
کادیکنه دلالت و شهادت ایدرلر رزاق جهانك نعمت لری کزک اول اوراق  
زمانده فچن نهان اولدی یعنی اول رزاق جهانك نعمت لری کزک اول اوراق زمانده  
نهان اولدی بلکه زمانده اولان هر بر اوراق اول نعمت لری کزک دکرنی  
ایلر کون و مکنده اولان هر برک و اوراق و بار بر لسان اولوب هوشیار اوللر انك  
احسان و کرمی سو یلر اجزای عالم و اعضای بنی آدم شب افسانه کزک تریه سیه  
مربی ا و لقمه و انك حیات و یر مسیه و جله به آنا فانا نعمت و جودی ایر کور مسیه  
نشوو و نما بولمده در هر شی انك نعمته مستغرق اولمده و جودات و جودی  
ونشوو و نما همان اندن بولمده که رب العالمین اولدر \* مشوی \* روز و شب  
افسانه جو بانی تو چست جزو جزو نوسانه کوی نیت \* جزو جزوت تابست  
از عدم \* چند شادی دیدم و چند غم \* زانکه فی لذت زوید هیچ جزو \* بلکه  
لاغر کرد از هر هیچ جزو ) کیه و کوندن سن چست و افسانه جو یانسن اما سنك  
جزو کزک جزو سنك افسانه کو یکدر افسانه جو یان بوند افسانه دیاهی معانده در  
صفت مشبه اولوق اولیدر اکامصل اولان یا خطاب ایچوندر یعنی ای نادان و فافل شب  
وروز سن چست و چاک غیر یلرک افسانه سنی دیاهی و انلرک حکایه سنی استماع ایلکه  
رغبت ایاهی سن سنك جزو کزک جزو و بدنه کزک هر عضو سکا افسانه سو یلچی و منع

حقیقتك نعمت لری لسان حالیه حکایه ایلیچیدر سن جزو کزک جزو و جسمک  
هر عضو عدمن بدن ری نیجه شادی و دخی نیجه غم کورمشلردر و بو آنه  
کلجه به دک نیجه سر پروراحت و نیجه درد و الم چکمشلردر زرا که هر بر جزو لذتسن  
بتر هیچ بر عضو نعمت و راحتسن نیکون ایلر بلکه هر هیچسن جزو لاغر اولور اکثر  
نسخه ده بیخای عربیک کسز به و خا به ايله واقع اولمش سر یخ کو که واصله  
دیرل بو تقدیر اوزره معنی زرا هیچ بر جزو لذت و بی نعمت فریه اولوب بتر بلکه  
بی نعمت و بی لذت هر کو کدن واصله بدن جزو لاغر اولور و نعمت و راحتسن لا بد  
نحیف و زار اولوب هر بر جزو کزک اصنه ضعیف کاوروبه غش نسخه ده دخی هیچ  
واقع اولمش در باه قارسیه و جله به هیچ اصلنده طولانمده و کاه اولور که درد و الم  
معنارینه دخی استعمال ایدرلر نه کم و ستانک بو بدنه درد و الم معنایسته استعمال  
اولمشدر \* بیت \* کرافند یک لقمه در بوز هیچ \* همه عمر نادان بر آید به هیچ و بیخ  
اولدیغی وجه ازده معنی زرا لذتسن هیچ بر جزو بتر بلکه درد و المسن جزو لاغر  
اولور دیک اولور \* مشوی \* جزو ماندن خوشی از یاد رفت \* بی رفت ان خفیه  
شد از هیچ و هفت ) جزو قالدی و اول خوشلق یاددن کندی بلکه کندی اول  
پیچ جسدن و هفت اندامدن خفیه اولدی یعنی سنک هر جزو کزک حق تعالی نك  
نعمت لریدن حاصل اولان خوشلق لره بتدی و ظهور ایتدی اما اول خوشلق لرسنك  
خاطر کدن کندی و اول جزو لر برنده قالدی بلکه اول خوشلق لری فی الحقیقه کندی  
انجیق بعض عوارض واسطه سیه حواس نك ادرا کندن ویدی اندامک  
احسانسن مخفی اولدی و اول خوشلق لری حواس نك حواس نك ده و اعضای  
سینه ده باقی قالدی \* مشوی \* همیچو تابستانکه ازوی پنبه زاده ماند پنبه رفت  
تابستان زیاد ) خوشلق لری کزک و آب آناری اعضا و اجزای باقی قالدی اکا بکرز که  
یازایی که اندن پنبه طوقی پنبه قالدی تابستان خاطرین کندی یعنی نعمت لری  
ولدت لری کندی و انک اولرینت اعضا ده باقی قالدی یازا بولمده پنبه نك بتمسی و یاز  
آباری کندی کزک صکره پنبه نك قالدی و یازا بولمده خاطرین کندی ککیدر  
مشوی \* یا مثال پنج که زاید از شتا \* شد شتا پنهان و ان پنج پیش ما \* هست  
ان پنج زان صعبوت یاد کار \* یاد کار صیف دردی این نمار ) یا خود شول بوز مثالی که  
شدان طوفر شتا پنهان اولدی اول پنج بزم او کرده قالدی اول پنج صعبوت بدن یاد کار  
قالدی صیفک دیده یاد کاری بو نماردر یعنی شتانک صیفده آثار و یاد کاری  
وار و صیفک دخی شتاده آثار و یاد کاری واردر صیفک شتاده اولان یاد کاری  
و آثار پنبه و نمار کیدر و شتانک دخی صیفده اولان آثار و یاد کاری برف و پنج  
کیدر پس حق تعالی حضرت لری نك نعمت لری نك آثار لری شول برف و پنج مثالیدر که



شتادن و برودت هوادن طوغور و شتا پنهان اولوب اول برف و یخ بزم اوکزدده  
قالور اول یخ قیش زماننده اولان صوبت و برودتدن بزم یادکار در نه کم بوانمار  
قبش ایچنده بزم صیفک یادکاریدر پس بوعضول و جزول جله سی حضرت شفق  
نعمتلرندن حاصل اولدی اول نعمتلر کندی ایسه انلرک اناری اولان اعضا و جوارح  
بزم انلردن یادکار قالدی و هر بر جزو و فر اول نعم سابقه بی مذكر اولدی **مثنوی**  
همچنان هر جز و جزوت ای فتنه در نیت افسانه کوی نعمتی (انجیلین سنک  
هر بر جزو ک ای فتنه سنک تنکده بر نعمتی افسانه ایلچیدر یعنی بو ذکر اولان صیف  
و شتاک اثرلی صیف و شتادن افسانه سوبلیجی و حکایه ایلچیی اولد قاری کبی  
ای جوان سنک هر جزو ک جزوی و بدنک هر عضو سنک تنکده نعم الهیه دن  
بر نعمتک حکایه سنی ایلچیدر و بن حق تعالینک شویله نعمتلرندن حاصل اولدم  
دیولسان حالیه سوبلیجیدر **مثنوی** چون زنی که بیست فرزندش بود  
\* هر یکی حاکم حال خوش بود (مثلا بر صورت کبی که انک بکرمی فرزند  
اوله هر بر بیسی حال خوشنک حاکسی اولور یعنی فی المثل بر صورتک بکرمی اوغلی  
اولسه انک هر بر اوغلی اول خاتونک مقدا اولان خوش حالتدن و کندی زوجیه  
بجامت قیلدینی حالتدن حکایت ایلچیی اولور اولو قاع و جاع قوت نعمت  
و راحتدن حاصل اولور چونکم اول نعمت و راحتدن حاصله اولان قوت شهویه  
ایکسندیه غلبه قیله بری بر یله بجامت ایدر پس اول خوشاقدن حاصل اولان  
نعمدن بر فرزند حاصل اولور و اول فرزند مقدا مر و رایلین خوش حالت دلالت  
قیلور **مثنوی** حل بودی زمستی وزلاخ \* بی بهاری کی شودز اینده  
باغ \* حاملان و بچکان شان بر کار \* شد دلیل عشق بازی بابهار (مستاک سنر  
ولاغیر حل اولر بهار سبز باغ فغن طوغر یجی اولور باغده اولان حاملار  
وانلرک کارلرند اولان بچکاری اول حاملرک بهارله عشق بازلفته دلیل اولدی یعنی  
بر خاتونک حل مستی اولق سبز ولاغ قتلق سبز اولر کذلک بر اردخی مست شهوت  
اولسه و طبعنده جاعه بر قوت بولسه کندی خاتونیه ملاعبه ولاغ قیلر لایب  
شهوت ایسه نعمت و راحتدن حاصله اولور چونکم زوجیه زوجیه وجودلرینه  
نعمت و راحتدن حاصله اولان شهوت غلبه ایلکسی بیه مست شهوت  
اولور اول مستلکدن ولاغدن بری بر یله بجامت و مقارنت قیلور پس اول  
مقارنتدن خاتون حامله اولور نه کم باغده اولان اشجار بهار ایلک بجامت و مقارنت  
ایلر پس بهار ایلک اولان مقارنتدن باغده اولان افاجلر میوه طوغر یجی اولور  
بهار فی المثل ارلر کیدر و شجر لر زلر کیدر زلر کندی ارلر یله جفت اولسه لر  
و مقارنت قیلسه لر حامله اولد قاری کبی اشجار دخی بهار ایلک جفت اولسه لر

زاینده اولر و برک و باری طوغور مز لردی پس باغده اولان اشجار حامله وانلرک  
کارلرند اولان برک و باردن طوغور دقاری میوه جگر انلرک بهار ایلک عشق باز  
اولدینه و مقارنت و بجامت قیلد قارینه دلیل اولدی و هر افاجلر میوه سی اول  
افاجلر ربیع ایلک مصاحبت قیلدینه شهادت قیلدی **مثنوی** هر درختی  
در رضاع کودکان \* همچو مریم حامل از شاهی نهان (هر بر درخت کودکلرک  
رضاعنده مریم کبی بر شاهدن نهان حاملدر یعنی حضرت مریم علیها السلام  
جبرائیل علیه السلام حضرتلرندن نهانده حامل اولدینی و بعد وضع حل  
کندی حلی قوجاغنه الوب انی امر ز دبیکی کبی هر درخت دخی شاه بهاردن  
حامله اولوب کندی برک و باری ظهوره کتور دكد نصکره انی امر رمکده  
واکاتریه ایدوب نشو و نماده اولور پس بهار پیدر کبی و هر شجر مادر کبی  
اولوب پدر و مادر کندی پسرلری بسلوب تریه قیلد قاری کبی بهار ایلک اشجار  
دخی اناری بسلوب تریه قیلور و هر شجر بو عمری مادر پسرینی امر ز دبیکی  
کبی امر زوب نشو و نما و پرور وانی کال مر تبه سنه ایر کورر **مثنوی**  
کرچه دراب آتشی پوشیده شد \* صد هزاران کف بر جوشیده شد \*  
کرچه آتش سخت پنهان می تند \* کف بده انکشت اشارت میکند (اگرچه  
آبد بر آتش پوشیده اولدی نیچه یوزیک کف اول آب اوزره جوشیده اولدی  
اگرچه آتش قتی پنهان طوغور کف اون پر مغله اول آتش اشارت ایلرند  
اصلنده طوغور مغناسنه در بونده تاثیر ایلر مغناسنه استعاره اولور بو بیتلر مؤثرک وجودی  
مخفی اولدینه و انک اناری انک وجودنه دلالت قیلدینه مثال اولور و تقدیر کلام  
بویله دیک اولور که حضرت مریمک نفخ جبریلدن حامل اولدینه حضرت  
عسی دلیل اولدی و اشجارک دخی بهار ایلک مقارنت قیلدینه و بهاردن حامله  
اولدینه انلردن ظهوره کلان نمار دلالت و شهادت قیلدی نه کم آبلک التده بر آتش  
اگرچه فرضی پوشیده و مخفی اولدیه ده نیچه یوزیک کوپوکلر اول آبلک اوزرند  
جوشیده اولدی و ظهوره کلدی و اول کوپوکلر اول آبلک التده پوشیده و مخفی  
اولان انشک وجودنه دلالت و شهادت قیلدی فرضا اگرچه آتش قتی پنهان  
و مخفی تاثیر ایلر آتشده فی سامش صوبیک اوزرند اولان کف اون پر مغله اول  
مؤثر اولان آتشک وجودنه اشارت ایلر کفک اون پر مغندن مراد آب جوشان  
اوزره کفلردن ماعدا ظهوره کلان و مر فی اولان هیئت اولور و کانه هر بر کف  
شکل اصابعه آب کرم اوزره ظاهر اولان هیئتله آتشک وجودنه دلیل اولور  
و اشارت قیلور **مثنوی** همچنین اجزای مستان وصال \* حامل از نمناهای  
حال وقال \* در حال حال و اما نه دهان \* چشم غائب کشته از نقش جهان (



مستان وصالک اجزاسی دخی بونجیلین حال و قالک تمثالیندن حاملدر بونلرکدهانی  
بجال حالک مشاهده سنده آچق قالش بونلرک کوزی نقش جهانن غائب اولمش یعنی  
اشجار بیهاردن حضرت مریم و حضرت جبریل علیه السلامدن حامله اولدیغی  
کبی مستان وصال الهینک جزوئی و عضوری دخی همچنین تمایل حالدن و برمعانی  
اولان صور مقالیدن حامله دررل روح القدس حضرت تازی مریمه صورت بشریه ده  
تمثل ایدوب حضرت مریم اندن حامله اولدیغی کبی ذوق و حاک پرستی دخی  
مستان الهینک قلبلرند تمثل ایدوب صورت باغلد قدسه آبلرک هر بر جزوی اول  
تمایل حالیه و صور مقالیه دن اولاد معنویه به حامله اولورل وادل حال و قال ایله  
موانست و مقارنت فیلورل و اول تمایل حالیه نک تمایشاننده و اول صورت روحانیه  
و معنویه نک بجالی مشاهده سنده بونلرک آفری آچق قالش و بونلرک حسن  
سیرنده واله و حیزان اولمشدر انکیچون بونلرک کوزی نقوش جهانن غائب اولمش  
و بواشکال والوانک تمایشانندن اعراض قلمشدر ﴿ مشوی ﴾ آن موالیدازده  
این چار نیست \* لاجرم منظور این ابصار نیست \* آن موالیداز نجلی زاده اند  
\* لاجرم مستور پرده ساده اند \* اول موالید بوجار بوندن دکدر لاجرم  
بوابصارک منظوری دکدر اول موالید معنوی نجلی الهیدن طوغشلردر لاجرم  
پرده ساده نک مستوری درل عناصر اربعه به امهات اربعه درل و معادنه و نباتانه  
و حیوانانه امهات اربعه دن طوغش قری ایچون موالیدلرک تمهیدلر هر نه کم  
اول امهات اربعه دن ظهوره کلمشدر لاجرم اول بوابصار ایله منظور و مشهود  
اولمشدر اما بومستان وصالک اجزاسندن توادایلین موالید معنویه بوابصار ظاهره  
ایله منظور و مرئی اولن انکیچون که بوموالید معنویه بوجار عنصر بوندن کلمش  
و طبایع اربعه دن ظهور قلمشدر اول موالید حالیه و نباتی روحانیه که مستان  
الهینک اجزاسندن ظهوره کلمشدر انلر نجلی ربایه دن طوغشلردر لاجرم بی رنگ  
وصافی اولان پرده نک مستور لیدر زیرا مستان الهی بی رنگلک وصافی و ساده لکله  
اتصافی قلمشدر نجلیات الهیه واسطه سیله انلرک اجزای شریفه سندن ظهوره  
کلان موالید حالیه و مواجید روحانیه انلرک صافی و ساده لکی پرده ستنک التمه  
مستور و مخفی اولمشدر و انلرک صافلیکی و ساده لکی انلردن طوغان حالات  
شریفه به و موالید لطیفه به حجاب اولوب انکیچون ابصار ناس انلری کور مکدن  
اعنی قالشدر ﴿ مشوی ﴾ زاده کفیم و حقیقت زان نیست \* وین عبارت  
جزی ارشاد نیست \* هین بخش کن تابکوید شاه قل \* بلبلی مفروش با این  
جنس کل \* این کل کو یاست پرچوش و خروش \* بلبلرک زبان کن باش کوش  
زاده دبیک و حقیقه زاده دکدر و بوعبارت ارشاددن غیر ایچون دکدر یعنی

اول مستان وصالک اجزاسندن طوغان موالید نجلی الهیدن طوغشلردر دیدک  
اول موالیدک نجلی الهیدن طوغش لری حقیقت اوزره طوغش دکدر بکله بوعبارت  
فهمی قصیر اولان کسه لره ارشاد و تفهیم ایچوندر ارشاد و تفهیمدن غیر  
ایچون دکدر بخش بر امر معنوی محسوس منزله سته تغزیل اولتسه و محسوس اولان  
امر اطلاق اولان حکم اکاهم اطلاق اولتسه اول امر معقولک طالبه فهم  
ایلی آسان اولور و امر معقول محسوسه تمایل ایلمک همان طالبه ارشاد  
و تفهیم ایچون اولور غیر دکل زنهار خوش اول تا کم شاه قل دبه بوجنس کله  
بلبلک صاعمه یعنی آگاه اول و بکونه سوزل سوزلکدن سکوت قبل شوزمانه دک که  
ناسکا اول شاه حقیقی سوبله دیو امر ایلیه بوجنس کله بلبلک صاعمه وانک  
اذنی اولنجه بکونه کفت و کوی بیان ایلمک شروع ایتمه بلبل صفت اولان  
ماشقه لازم اولان معشوقک مشاهده سنده خوش اولق وانک کلام حیات بخشنه  
قولق طوتوب استماع قلمشدر زیرا بومعشوق حقیقی پرخروش و جوش کل کو یادر  
ای بلبل قولق اول ترک زبان ایله کلدن مراد باغ حقیقتنه بتن انسان کامل اولور  
جنان چنانده ظهور ایدن تجلیات جالیله اولسه دخی و جهدر یعنی بونجلیات  
جالیله فی المثل پر جوش و خروش کل کو یادر ای بلبل صفت اولان عاشق زبان  
مقالی ترک ایدوب کوش هوشکی اول کل کو یایه طوت و اندن نیجه معانی و اسرار  
استماع ایت باخود معنی بو خلیفه الهیه حقیقه حقیقتنه بخش فی المثل پر جوش  
و خروش بر کل کو یادر ای بلبل صفت اولان عاشق زبانی ترک ایله و قولق اولوب  
همان انک کلام لطیفی دکله دیک اولور ﴿ مشوی ﴾ هر دو کون تمثال با کبره  
مثال \* شاهد عدلدر بر سر وصال \* هر دو کون حسن لطیف هر ترضی \* شاهد  
احبال (حشر ماضی) هر ایکی کونه تمثال با کبره مثال سر وصال اوزره شاهد  
عدلدر هر ایکی کونه ارتضالشمس حسن لطیف ماضی ده اولان حشر بو کلر بنک  
شاهد بدر حشر بونده جمع معنایه در احبال حیلک جمیدر حیل بو کدر حل کبی  
یقال حیل المرأة اذا حلت فهی حلی مر ترضی بر کزیده معنایه در و هر دو کون  
تمثالیدن مراد تمثال حالیه و قالیه در احبال عهد معنایه اولان حیلک جمعی اولسه  
دخی جائزدر که حیل عهد دخی درل پس احبال بونده عهد معنایه اولور  
و تقدیر کلام بویه دیمک اولور که تمثال حالیه و تمثال قالیه دن هر ایکی کونه با کبره  
مثال یعنی برانساندن ظهور ایلین اگر صورت حالیه و اگر صوره قالیه در بونلرک  
هر ایکیسی وصال الهینک سری اوزره ایکی عادل شاهددرلر هر ایکی کونه  
مر ترضی و بر کزیده اولان حسن لطیف یعنی اگر حسن حال اولسون و اگر حسن  
مقال اولسون شوایکی نوع اوزره اولان حسن لطیف ماضی ده اولان جمعک



و جلدن حاصل اولان يوكلرك شاهدل بدر ماضی دن مراد اصل عالم الست اولسه  
اولدر یعنی اگر حسن مقال بکشم زمانده اولان جمع اولنك وحضرت حقدن  
حسن حال و مقال و اطف خصال ايله يوكلو اولنك شاهدل بدر بو حسن حال  
و حسن مقال حق تعالیك تجلیات جالبه و اطفیه شدن طوفر اگر احبال همود  
معناسته اولورسه معنی بویه دیمك اولور که هرایی کونه برکزیده اولان حسن  
لطیف که انلردن مراد حسن حال و مقالدر بکشم زمانده اولان عهدلک و تجلیات  
الهیة ايله اولان جمعیتك شاهدل بدر که برهونك اگر حسن حالی و حسن مقالی  
حضرت حقه اولان همود سابقه بی کوزند یکنه و جناب حقه آشنا اولوب  
جمع اولدیفته دلالت و شهادت ایدرل برکسهك سرنی بطکه و دروننده اولان  
علمه و شهودنه استدلال قیغه خارجه ایکی شاهد وارد اگر اول ایکی شاهد  
عادل اولوب هر بری احسن صورتده اولورسه انک سری و سیرتی لابد احسن  
صورتده اولور و سروسیرت احسن اولر الاتجلیات جالبه و اطفیه ايله اولور و اول  
خارج اولان ایکی شاهدك بری حسن حال و بری دخی حسن مقالدر بویکیسی  
برکسهك روحنك حضرت حقه اولان آشناقنه و اتدن نیجه احوال حسنه  
بولدیفته و حضرت حقه جمع اولدیفته دلیل و شاهد اولور ﴿ مشوی ﴾ همچون  
کادر تموز مسجد \* هر دم افسانه زمستان میکند \* ذکران ارباح سردوز مهریر  
\* اندران ایام و ازمان عسیر \* مسجد اولان هموزده شول یخ کبی که هر دم  
زمستانك افسانه سن ایلر مسجد جدید قیلمش معناسته در ننه کم اسجده دیرل  
صبره جدیدا معناستی و برلر یعنی حسن حال و خرم مقال بکشم زمانده اولان  
حشرک و احوالك شاهدل بدر شول جدید قیلمش هموز وقتده موجود اولان  
برف و یخ کبی که اول برف و یخ هر دم لسان حاله بکشم زمانده واقع اولان  
زمستانك حکایه سنی ایلر اول ایام بارده و ازمان عسیره و زان اولان رباح سردك  
وزمهریرك ذکرنی و حالنی سویل ﴿ مشوی ﴾ همچون میوه که در وقت شتا  
\* میکند افسانه لطف خدا \* قصه دور تبسمهای شمس \* وان عروسان  
چترالمس و طمس ) شول میوه کبی که شتا وقتده لطف خدانك افسانه سن ایلر  
شمسك تبسملرینك دورینك قصه سنی و اول چنك عروسلرینه لمس و طمسك  
قصه سنی ایلر بویک مصرع ثابده اولان میکند لفظنك تحت حکمنده داخل  
اولور و بوکادخی سهولت معنی ایچون میکند افظی تقدیر اولور و بویک مصرع  
ثابمی و قصه ان عروسان چتراتقدیرنده اولور طمس افتده بخوایدوب اسکمه  
دینور و تقدیر کلام بویه دیمك اوور که مستان الهینك اجزا و اعضاستده تجلیات  
الهیة دن ظهوره کلوب و تجلیات الهیه کتد کدنصکره باقی قلان حسن حال و حسن

قال و اطف خصال فی المثال شتا وقتده اولان شول لطیف میوهل کیدر که اول  
میوهل لطف خدانك حکایه سن ایلر دخی شمسك تبسملرینك و کشاده روی اولمیرینك  
دورینك قصه سنی و اول چن عروسلرینه شمسك تبسمك و انلره تعلق قیلمشك  
وانلری اسکمه سنیك و تغیر و تبدیل ایتسك قصه سنی سویل ﴿ مشوی ﴾  
حال رفت و ماند جزوت یاد کار \* باز و واپرس و یاخود یادار ) حال کندی و سنك  
جزوک یاد کار قالدی یا اول جزوکدن صور و یاخود یاد که کتور یعنی هر بر جزوک  
و عضوک نعمت الهیه دن بتمش و اطف و کرم ربانیه دن ظهور ایتسدر اگر حال  
نعمت و راحت کندی ایسه سنك جزوک اتدن یاد کار قالدی و هر عضوک  
اول نعم الهیه بی مذکر اولدی یا حال نعمتی و وقت راحتی اول جزوکدن سـؤال  
ایله و یاخود اول نعم سابقه و الطمانی سالفه بی یاد که کتور و تذکر ایله و الحمد لله  
علی کل حال دیوب قلت و مضایقه و محنت زماننده دخی جد و شکر سویل  
تاکفران نعمت اولیه سن و حق تعالیك نعمتلرنی فراموش قیلمیه سن  
﴿ مشوی ﴾ چون فرو کبر دغمت کر چستی \* زان دم نومید کن و اجستی  
\* کتبش ای غصه منکر بحال \* راتبه انعامها رازان کال ) چونکم غم سنی  
طونه اگر سن چست ایسك اول نومید کن اولان دمندن کبر و صحرار سن بوتقدیرجه  
واجستی ده جیم مفتوح اوقنور اما مصرع اولده و مصرع ثابده هم  
چیلر مضموم اوقنوب معنی بویه اولق دخی جائدر چونکم غم و الم سنی اخذ ایلیه  
اگر سن چست و چاپك ایسك اول نومید کن اولان دمندن کبر و چست و جوابلر سن  
واکا بویه دیوس و بلسنکه ای حال رجته و نعمته منکر اولان غم و غصه اول  
کالسن انعاملر راتبه سنه منکر اولان غصه جواب بویکساردن حاصل اولور  
﴿ مشوی ﴾ کریم دم نت بهارو خرمیست \* همچو چاش کل لذت آسار  
چست \* چاش کل ن فکر تو همچون کلاب \* منکر کل شد کلاب اینك عجاب )  
اگر هر دم سکا بهار خرمك دکل ایسه کل چاشی کبی سنك تنك نهك انباریدر  
چاش چیم دبدکلریدر یغن معناسته ن چاش کل سنك فکرک کلاب کبی منکر کل  
اولدی کلاب اشسته عجاب راتبه بونده وظیفه معناسته در و بوجه ایات اربعهك  
محصول بویه دیمك اوور که چونکم حزن و غم و محنت و الم سکا کله و سنی طونه  
و محزون و مغموم قیله اگر عقل و فکر نده سن چست و چاپك ایسك اول نومید دمندن  
کبر و صحرامق ایله یاخود معنی اول نومید کن اولان وقتدن کبر و چست و جوابله  
واکا بویه دیوس و بویه که ای نعمت و راحت حالده منکر اولان غصه و غم و غمی  
اول کال صاحبیدن و اول جلال و جمال مالکیندن و انعام و احسانلر خالقندن اگر سنك  
عارض اولدیغك بدنه بهار و خرمك و هر دم کشادهك و شادیک اولمیدی سنك



کل چیچی کی اولان بدنگ نه شینک انبار بدر بومقرر در که سنک بدنگ نهبت و لطف و مکرمت انبار بدر فی المثل سنک بدنگ کل یغیدر که هر عضوک کل کی نعمت الهیه ایله و بهار لطفیه ایله بتشدر و سنک فکرک اول کل بغنی کی اولان بدنگ حاصل اولدینی اعتباریه کلاب کیسدر عجب بودر که کلاب کلدن ظهور ایش ایکن کلک وجودنه و لطافتیه منکر اوله یعنی عجب بودر که کلاب کی اولان فکر کل کی اولان بدنگ ظهور ایش ایکن و بدن دخی بهار لطف الهی ایله کل کی تروتازه اولوب یش ایکن فکره بر مقدار غم و الم عارض اولغله بدنگ لطف حققه ظهور ایتدیکنه و نعمت و راحتیه بتدوکنه انکار ایلیه و کفران نعمت اولوب بن بودنیاده نعمت و راحت کور مردم دیو سوبلیه ﴿ مشوی ﴾ از کی خویان کفران که در یغ ﴿ ربی خویان نثار مهر و میغ ﴾ ان لجاج و کفر قانون کیست و ان سپاس و شکر مناج نیست ﴿ با کی خویان نهنگهاچه کرد ﴾ بانی رویان نسکهاچه کرد کفران النعمه اولان میون خویلدن صمان در بغدر یعنی شول کسدر میون خویلو و حیوان صفتا و کافر بالنعمه اوله اکاصمان و بر مک یله باز قدر که اول صمانک دخی لایق دگلدر امانی خویلو اوزره مهر و میغ نثاردر مهر و میغ ذکر سبب اراده مسبب قیامدن اولوب معنی بویه دیمک اولور که انلر که یغیر سیرتو شاگردر انلر اوزره کونش و محاب واسطه سیله ظهوره کلان نعمتک ورز قارک جله سی مبذول و نثار اولغله لایقدر که اول عناد و کفر نعمت میون طبیعت اولان اهل نفاق قانون وقاعده سیدر و اول سپاس و شکر بی علیه السلام طریقتدر یعنی سراده و ضراده و شدتده و رخاده شکر ایلک و الحمد لله علی کل حال دیو سوبلیک نبی مکرم علیه السلام حضرتلرینک طریقت علیه و سنت سینه سیدر لایق یغیر طریقتیه سالک اولان عزیز دخی البته هر حالده جد و شکر قطعله متصف اولمشلدر ای عاقل نظر ایلوب کور میون خویلو اولنلر پرده لری بر تلق نه ایلدی تهتک پرده بر تلغه دیرلر بونده اقتضاح و رسوای اولق معنانه در یعنی کافر بالنعمه اولوب شکر دن اعراض ایلین میون خویلو کور رسوای اوللری نه ایلدی و نبی یوزلور نسکری یعنی تعبدلری کورنه ایلدی مقصود یغیر علیه السلام خویلو اولان شاکره عبادت قطلری و شا کر اوللری کورنه ایلدی دیمک اولور حق تعالی حضرتلری (لن شکرتم لازیدنکم) یوز دینی آیت کریمه اوزره نبی خویلو اولان شا کرله صوری و معنوی نیچه نعمتلر زیاده ایلدی (ولن کفرتم ان عذابی لشدید) یوز دینی قول شریف اوزره کی خویلو اولنلر عذاب شدید ایله عذاب ایتدی ﴿ مشوی ﴾ در عمارتها ساکنند و عقور ﴿ در خرا بهاست کج عزونور ﴾ عمارتلر سکندر و عقورلر وارد خرابقلر در کج عز و نور عمارتلر دن

مراد نعمت و راحت و دولت و ژوله بدنلری معمور اولان اهل دنیا و اهل هوادر و خرابقلر دن مراد بدنلری درد و محنت و کلفت و مشقتله خراب اولان اهل بلا و اصحاب ولادر یعنی بدنلری نعمت و راحتله معمور اولان کسدرک وجودنه کلاب صفیلری و مبالغه ایله عمارتدیی حیوان خویلری واردر که بونلرک اکثری کلاب عقور کیدر و بدنلری کلفت و محنتله و بران اولان کسدرک وجودنه کج عزت و خزینه نور واردر انکیچون او کی خویلرده شکر و حمد صفیلری حاصل اولمز بلکه کلابک و عقورلک صفیلری حاصل اولور اما بونی رویلرده الحمد لله علی کل حال دیوب شکرل و نثار حاصل اولور و قلبلری کج عزت و نور معرفته محل و مخزن اولور ﴿ مشوی ﴾ کریمدی این بزوغ اندر خسوف ﴿ کم نکردی راه چندی فیلسوف ﴾ زبرکان موشکاف از کرمی ﴿ دیدم بر خرطوم داغ ابلهی ﴾ اگر خسوف ایچره بزوغ اولمیدی بوقدر فیلسوف راهی کم ایتدی سوق حکمت عقلیه دیرلر فیه اهله و محله دیرلر فیلسوف دیمک اهل حکمت دیمکد بزوغ طلوعه دیرلر خت و وف قرق نورینک زائل اولسنه دیرلر یعنی اگر بونی نورلک و خراباق ایچره مراد اولق و طلوع و ظهور قیاق کج عزت و شرفی بولق اولمیدی بوقدر اهل حکمت و اصحاب فطنت بول بترمز لردی و طریق ایزلردی زیر ابونلر بولی شول جهندن توره شلدر که کنجی عمارتده بیلش و نوری همان طلوعده کورمشلدر بوشیدن زیر کلمر و موشکافلر کراهلقلر دن خرطوملری اوزره ابلهک داغی کورمشلدر خرطوم بورونه دیرلر بونده مراد مطلق سیما اولور و توضیح معنی بویه دیمک اولور که زیر کلمر و عقلیات و نقلیات موشکاف اولان مدققلر حقیقت کاره عارف و نعل باز کونه اولان اسرار و واقف اوله میوب مجرد مقتضای عقللری اوزره حرکت قیلدقلری و کراه اولدقلری جهندن هر بریسی سیمالری اوزره ابلهک داغی و نادانلق نشان کورمشلدر و کجینه و خزینه ظن ایلدکاری محله خزینه چقمیوب و خزینه بوقدر دید کلمری پرده خزینه چقدیغنی مشاهده قیلدقلری و قنده کندیلرک بلاهت و عدم معرفتیه اعتراف قیلشلدر و کنجی بوللر و خزینه واصل اولنلر بونلرک بکنمکلمری شول فقیر و نظر حقارله باقدقلری حقیرلدر که روز و شب حضرت حق دما ایلک و راه قنایه کتمکله کتر لایقنای بولشلر و کج روان و خزینه بی پایانه واصل اولشلدر

﴿ قصه فقیر روزی طلبی واسطه کسب ﴾

﴿ مشوی ﴾ ان یکی بیچاره مفلس زدرد ﴿ کزنی چیری هزاران زهر خورد ﴾ لایه کردی در غماز و در دعا ﴿ ای خداوند و نکهبان رعا ﴾ بی زجهدی



افزیدی مر مرا \* بی فتن من روزیم دوزین سرا ( اول بیچاره مفاس درد  
وغدن که بی چیر لکدن هزاران زهر بردی یعنی پرشی اولوب فقیر الحال اولدیغدن  
زهر کبی هزاران درد و غلر بردی اول فقیر سازده و دعاده لایه و تضرع ایلردی  
و بویله دیوسو یلردیکه ای خداوند وای راعیلرک نکهبانی رعا کسر اناله راعیلرک  
چمیدر راعی چوبانه و حافظه دیرل یعنی اول درویش دیردیکه ای حافظلرک  
نکهبانی وای راعیلرک و نکهبانلرک همین و حافظی وای خداوند زمین و زمان  
وای خلاق کون و مکان تحقیقانی برجهد سز و بی فتن خاق ایندک بنم کسب  
بوسر ای دنیادن رزقی و نصیبی بکاورد دیردی و الهی خلقتی مجانا وارزقنی مجانا  
وارحنی مجانا قولک مفهومینی وردایدنوب سو یلردی \* مثنوی \* پنج  
کوهر دادیم درد درج سر \* پنج حس دیگری هم مستر \* لایع این داد و لایحی  
ز تو \* من کالم از بیانش شرم رو \* چونکه در خلاقم تنهاتوی \* کار رزاقیم  
تو کن مستوی ( الهی و خلاق درج سرده بکاش کوهر و یردک اندن غیری هم  
مستر بش حس و یردک درج حقه به دیرل بونده سر حقه به تشبیه اولمشدر درج  
سرده اولان پنج کوهر دن مراد حواس خسته ظاهره در که انک بری قوه ساهه  
و ایکجینی قوه باصره و اوچجینی قوه و در دنجینی قوه ذائقه و بشجینی  
قوه لامسه در و بوقوه لامسه بدک جیع اعضا بدنی و دخی حواس ظاهره نک اکثره  
سرده اولسی سر رئیس جیع اعضا اولدینی و دخی حواس ظاهره نک اکثره  
باش محل اولدینی اعتبار به در والا جیع اعضا قوه لامسه نک محلیدر و حواس  
باطنه نک محلیر هیاکله ده اولان شرح زده ذکر اولمشدر انده طالب اولنه و مصرع  
تائیده اولان پنج حس مستردن مراد حواس خسته باطنه در و حواس خسته  
باطنه نک اولی حس مشترک ایکجینی قوه و اهمه اوچجینی قوه فکریه در دنجینی  
قوه خیالیه بشجینی قوه حافظه در بونلرک دخی محلی و تحقیق اول ترجمه ده  
نحر بر اولمشدر پس تقدیر کلام بویله بدک اولور که اول فقیر حضرت حقه  
بو کونه مناجات و عرض حاجات ایدوب دیردی الهی و سیدی باش حقه سنده  
بکا کوهر کبی رایکان بش حس و یردک و بونشدن غیری همتا مجانا مستر و محنی  
بش حس دخی و یردک بو کوهر لک هر بر یستی اصلا بن کسب ایندم بلکه اول  
کوهری خزینة قدر نکدن سن بکا عطا ایلدک ای وهاب مطلق شدن بوداد  
و عطا لایع و لایحی اولان نعمت لک شرح و بیاندن شرم رو و کلیل اللسان و بی نطق  
و بی زبانم که بوقدر لایع اولان نعمت لک بوز بانه شرح ایلک ممکن دکدر کلیل  
زبانک کند اولسی و حاجز قالمسینه دیرل الهی و خلاق چونکم بی خلاق اولمده

تنهاسن سن اصلا بنی خلق و ایجاد ایلکده و عدم مدن وجوده کتور مکده  
غیر بنک شرکتی بوقدر بنم رزاقلم کارنی سن مستوی ایله یعنی بنم خالق اولمده  
اصلا کسندنک شرکتی بوقدر استر مکده بنم رزاق اولق کارنی هم خالق اولق کارنه  
مستوی و برابر ایله سن که رزاق اولمده دخی اصلا غیر بلر مشارکت قلیله  
و غیر یلرک متی بنم اوزریمه اولیه بلکه هم خلاق هم بلا واسطه رزاق محان  
سن اوله سن دیردی الحاصل ( بیت ) اسباب من سوخته و سر کردان \* بی محنت  
مخلوق مبسر کردان \* مضمونی اوزره جناب حقه دعا ایلردی \* مثنوی \*  
سالها زواین دعا بسیار شد \* عاقبت زاری او بر کار شد \* همچوان شخصی که  
روزی حلال \* از خدای خواست بی کسب و کلال \* کاو اوردش سعادت عاقبت \*  
عهد دادود لدنی معذات ( نیجه یلار اول فقیردن بو کونه دعا ایلک چوق اولدی  
عاقبه الامر اول بی چاره نک دعا و زاری بی بر کار اولدی یعنی اجابته قریب اولوب  
حق تعالی اتی قبول قیلدی مثلاً شول بر شخص کبی که حلال رزق خدای تعالی  
حضرت لرندن بی کسب و بی کلال و بی ملال استدی و حق تعالی هم انک دعاسنی  
قبول ایلدی عاقبت اول شخصه سعادت و نعمت کلسنه کاو سبب اولدی و اول  
شخص حضرت حقه بودعایی ایلر کن فی الحال بر کاوانک قبول شدن ایجری کادی  
و اول شخص اتی بی توقف ذبح قیلدی و بوقصه نک ظهوری لدنی معدلت اولان  
و عدالتی الله فتنده ظهوره کلان داود بنی علیه السلام حضرت لر بنک عهد  
شریفنده ایدی و بونک قصه بر حصه سی اوچجینی دفترده تفصیلا نظمه کلسدر  
و مثنوی خوان اوللرک فتنده مشهور اولشدر بیانه حاجت بوق \* مثنوی \*  
این منیم نیز زاری بهس نمود \* هم زمیدان اجابت کور بود \* گاه بدظن می شدی  
اندر دعا \* از بی تأخیر پاداش و جزا \* بازار جا خداوند کریم \* در دلش بشار کشتی  
وزیم ( بونیم دخی زار یلکدر کوستردی هم اجابت میداندن طوبی قایدی  
قیم باب تفعلدن مذال معناسنه در نه کم تیم الحب فلانادرل فتن بر کسه بی محبت  
قول و ذلیل ایلسه یعنی بوبنده ذلیل دخی داود بنی علیه السلام زماننده اولان  
شخص علل کبی حق تعالی حضرت لرینه زار یلکدر کوستردی و تضرع قیلدی  
بوهم اجابت عرصه سنده کوی قایدی اما دعا ایلکده کاهی بدظن اولوردی  
پاداش و جزانک تأخیرندن اوزری یعنی جناب حضرته اگر چه دعا و تضرع ایلردی  
اما ایلدیکی دعانک پاداشی و جزای اکا فوری کلیوب تأخیر و توقف ایلدیکنندن  
قوه و اهمه اکامستولی اولوب عدم اجابت خیالی قلبیه کتوروب بنم دعا  
و تضرع مقبول حضرت اولز دیوگاه کاه دعا ایلکده سو ظن ایلردی و قلبیه  
ضعف کلوب دعاده سخی و الحاح ایلردی کیر و خداوند کریم رجاری انک



کوکنده بشار و کفیل اولوردی زعم کفله وضامنه دیرل ارجا فتح همزه ايله  
رجانک جمیدر و کسر همزه ايله رجا و برک و راجی قنلق معناسنه اولور بونده  
ایکی وجه ايله یله جائزدر یعنی اگرچه اول فقیر و ذلیل پاداش و جزا تاخیر قلسندن  
گاه بدظن اولور و دعا ایتمکدن فراغت قبلوردی اما کبر و اول خداوند کریمک  
رجاری واتی راجی ایلمسی انک کوکنده اکامبالغه ايله بشارت و یریمی اولوردی  
و اجابته تکفل قبلوردی و گناه اکادیردیکه نیچون دعا و زاری ایلمکده سست اولور سن  
واصلی ندر که اول خداوند کریمدن امید و رجا جیلنی قطع قبلور سن کلام  
میچینده خبیثه خطابا ( و اذ اسألت عبداً عنی فانی قریب اجیب دعوه  
الداع اذا دعاه \* دعایمی و دخی ام من یحب المضر اذا دعاه \* یور مدیمی  
و دخی \* ادعونی استجب لکم \* دپودعا ایلمکه امر قیل مدیمی پس نیچون  
بدظن اولور سن الامور مرهونه باوقاته سا حدیثک حسبجه هر امر البینه بروفته  
مرهوندر سباعی کلد که مبر اولور و ظهوره کاور امدی دعا و تضرعدن تکامل  
ایلمک عبده لایق دکادر بیلکه بنده لایق اولان اول خداوند کریم دعا ایلمکدر  
دردی \* مشوی \* چون شدی نومید در جهد از کلال \* از جناب حق  
شیده که تعال) چونکم کلال جهنمندن جهد ایلمکده نا امید اولیدی جناب حقدن  
ایشدردیکه تعال یعنی چونکم اول دعا ایلمی فقیر کلال و ملال کاوب سعی و جهد  
ایلمکده نا امید اولیدی و دعا ایلمکدن فراغت قیلیدی جناب حقدن انک قلبه تعال نداسی  
کلوردی و انک کوش و هوشی حضرت حقدن قلبه کلان تعال خطابی استماع قبلوردیکه  
( و هو الذی یزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته و هو الولی الحمید)  
آیت کریمه سنک فخراسی اوزره اول قابض و باسط و خافض و رافع اولان خدای  
تعالی بنده یرنک کندی جنابندن بالکلیه مایوس و مقنوط اولدیفنی استر هر بار که  
قولری مقنوط اولق مرتبه سنه و ارسدر بعد البأس و القنوط اول ولی حمید  
اولان خدا صاحب رحمتی نثریلر و باران فیض و عطاسنی تنزیل ایلمکه قابض و باسط لک  
و خافض و رافع لک صفتلر یرنک آثاری و احکامی بونکاه ظهوره کلور که هر بار که  
بنده یرنک مرادنی و یرموب قبض ایلمکده قول انک نتیجه سنه عالم اولدیفنندن  
بدظن اولور و نا امید اولق مرتبه سنه و ادر پس اکابسط و اطفاه دخی تجلی قیلور  
فی الحال اول بنده امیدوار او اور و انک جنابنه توجه قیلور همیشه کار الهی  
و شان ربانی بویله اولمقدن خالی اولمز \* مشوی \* خافضت و رافعت این  
کر دکار \* بی ازین دو بر نیابد هیچ کار \* خفص ارضی بین و رفع آسمان  
\* بی ازین دونیست دورانش ای فلان \* خفص و رفع این زمین نوعی دکر \* نیم  
سال شوره و نمیمی سبزوتر \* خفص و رفع روزگار با کرب \* نوع دیگر نیم روز و نیم  
شب \* خفص و رفع این مزاج ممزوج \* کاه صبح کاه رجوری مضج \* بو

کردگار خافض و رافع در كنه حق تعاليتك بوايكی اسم اسماء حسنا هستند  
اول بادشاه لم يزل همیشه قابض و باسط اولديغی كي هم دائماً خافض و رافع در  
بوايكی سز هيچ كار كنار و هيچ بر زمان اول خداي متعال خافض و رفع ايلكدن  
خال اولز تنه كم ابو موسی حضرت ناری بو حديث شريفی حضرت رسول اکرم  
صلي الله عليه وسلم بن روايت بيورر قال عليه الصوة والسلام ان الله لا ينام  
ولا يفتني له ان ينام يخفض القسط و يرفعه و يرفع اليه عمل الليل قبل عمل النهار و عمل  
النهار قبل عمل الليل الى اخره يعني الله تعالى حضرت ناری او يومز واکا او يومز لا بق اولز  
قولار ينك رزقي و حظي خافض اولور و رافع اولور و بعض بنده زيني ظاهرا  
مخفوض بعضني دخي باطنا الحق و بعضني يوكك قبلور و بعضني دخي  
مرتبه سنی و شانی بر زمان سفلي و بر زماند فصره علوی ايلر الحاصل عالم بواستمارك  
احكام و آثارندن خالی دكادر بوجه دن عالم محسوساتده زمينك خفضي و آسمانك  
رفعي كورو بوايكبسته برخوش نظرايله كه اول خافض كور زميني نيجه مخفوض  
ايلدي و اول رافع كور صورتا آسمانی نيجه مرفوع قبلدي ای فلان عاقل اول  
آسمانك دورانی هم بوايكبسته دكادر يعني اگر چه زمين بحسب الصورة و المرتبة  
مظهر اسم خافضدر و آسمان هم من حيث الصورة و المرتبة مظهر اسم رافعدر  
وليكن زمين مطابق مظهر اسم خافض دكادر و آسمان دخي مجرد مظهر اسم  
رافع دكادر بلكه آسمانك وجودند دخي همیشه اسم خافضك و اسم رافعك  
حكما بری و اثری پیدا و ظاهر اولمقددر كه اول آسمانك دورانی بو خفص سز و رفص سز  
اولمقدن خالی دكادر تنه كم اعلايه اولان جرم و نجم بر نيجه ساعتد نصكره اسفله  
اينوب مخفوض اولور و مخفوض اولان جاني دورا بدوب مرفوع اولور و مرتبه  
اعلايه كاور پس آسمانك دورانی بوايكبدن خالی اولز و بو زمينك خفص و رفعي  
دخي بر نوع ديكر در كه زمين اگر چه من حيث المرتبة مخفوضدر وليكن نظر اولتده  
بعض جاني مخفوض و سفلي و بعض جاني مرفوع و عاليتر و بوندن ماعدا  
برسندك نصفي شوره يعني قورا قلق و نصفي دخي سبز و تر در يعني بريبلده بوزمين  
التي آي مقداری سبز و تر اولور و نباتاته و اثماره طول و التي آي مقداری دخي  
يا بس اولوب شوره يركي سبز و تر اولمقدن خالی قالور پس التي آي شوره خالی  
اولسي علامت خفص و التي آي مقداری دخي سبز و تر اولسي علامت رفعدر كه  
زمين نباتاتدن و اثماردن خالی اولمقدده شانی مخفوض اولور و نباتات و اثماره  
طولمقدده شانی مرفوع اولور يا كبر روز كارك خفص و رفعي يعني بو غصه او  
و كر بتلو اولان روز كارك دخي خفضي و رفعي وارد بو غصه او و غملاو اولان  
روز كارك مخفوض و مرفوع اولسي نوع ديكر در نصفي روز و نصفي



شبه در شب علامت خفص و نه بار علامت رفعدر بوامتراج ایدیحی مزاجك  
دخی خفص ورفعی وارد در بوامتراج ایدیحی مزاج جسمانیك خفصی  
ورفعی گاه صحت وگاه ناله ایدیحی رنجورلقدر مضج ایدیحی وناله قبلدر یحی  
معناستدر یعنی بویدن حیوانی که چارصددن عترج اولشدر پس بومتراج اولان  
مزاجك دخی گاه ارتفای اولور وگاهى انخفاضی اولور هر بار که مزاج اعتدال  
وصحت اوزره اوله اگاسبت مرتفع اولشدر وهر بار که علت وسقامت اوزره اوله  
مزاجك پست والحق اولشدر **منوی** **همچنین دان جله احوال جهان**  
خط وجذب واصل وچك وافتان) جله احوال جهانی بونجیلین پیل خط وجذب  
واصل وچك وافتاندر جذب دال مهمله ایل خطه درلر پس بونده قعطك عطف  
نفسیری اولور افتان امتحان وایلامعناستدر جذب بعضی نسخه ده ذال معجه ایل  
واقع اولشدر قعط و عدم نباتادن وجذب انی چكوب برینه كنورمكدن وارزان  
اولمقدن كابت اوور یعنی جمیع احوال جهان مخفوض و مرفوع اولمقدن خالی  
اولز كورمز بین گاهی قعط و غلا اوور که اول اثر خفص و قبضدر و گاهی برکات  
وارزانی ظهور قبلور که اول اثر رفع و بسطدر و گاهی احوال عالم جنك و فتنه  
اوزره اوور که اول قابض و خافض اسمارینك آثار بدر و گاهی صلح و صلاح  
اوزره اوور که اول باسط و رافع اسمارینك آثار بدر الحاصل حق تعالی حضرت تری  
بوجهانی و جهان خلقی خفص و رفع و قبض و بسطله افتان و امتحان ایلکدن  
خالی اولز پس محبوب حقیقی سالکاری دخی بواسماء متضاده ایله تریه ایلکدن  
وانلره بواسمالره تجلی قلمقندن خالی اولز اثر قابض و خافض و خشیت و مکت  
ومذلتدر و اثر باسط و رافع رجا و انبساط و عزت و شرف و بونلرامثال اولان صفت  
و حالتدر **منوی** **این جهان باین دو پراندر هواست** \* زین دو جانها  
موطن خوف ورجاست) بوجهان بوایکی قناده هوا ده در بوایکی سندن جانلر  
خوف ورجاموطنیدر یعنی بوخفص و رفع فی المثل ایکی قناده کبدر و بوجهان  
برقوش کبدر و قیام و نظام هوا کبدر بوجهان قوشی بوخفص و رفع قنادر ایل  
یله هوای انتظامده در و کذلک بوخافض و رافع اسمارندن جمیع جانلر خوف ورجا  
موطنیدر که خوف اثر خفص و قبضدر ورجا اثر بسط و رفعدر پس جانلرده اولان  
قبض و بسط و خوف ورجا و غم و شادی هر نه ایسه بوخافض و رافع و قابض  
و باسط اسمارندن ظهوره کلور (رباعی) يك نيم رخست الست منكم یبعید يك نيمه  
ذكر ان عذابك شدید \* كرددولت نبشته یحی و بعیت \* من مات من العشق فقد  
مات شهید **منوی** **تاج جهان لزان بودماندرك** \* در شمال و در سموم  
بعث و مرگ) تا كم بوجهان مانند رگ لزان اوله شمالده و سموم بعث و مرگده

بعث به الموت قیودن قو بار بلوب حیات بوانه بواعمالك جزا سنی كورمكدن  
اوزری حشر اوله درلر بونده بعثه مرگ باد سموم و تشبیه اولشدر و حیات باد شماله  
تمثیل قیلمشدر و جهان قدرت باغنده بر رگ کبدر پس تقدیر کلام بویه دیمك  
اولور که الله تبارك و تعالی همیشه بوایکی صفت متضاده ایله جهان خلقه تجلی  
قیامده در تا كم بوجهان بر رگ کی لزان اوله حیات دنیویهك شمالده که اول  
حالت بسط و رفعدر و دخی بعث و مرگ سمومده که اول حالت خفص و قبضدر  
جهان خلقی بوایکی ضد اولان صفتك و جاتلرك حکمند و تصرفنده مضطرب  
اولمقدن ولز قلمقندن خالی اولیه **منوی** **تاخم یگرینکی عیسی ما**  
بشکند زخ خم صدرنك را \* کان جهان همچون نمکرار آمدست \* هر چه  
انجارت بی تلون شدست) تا كم بزم عیسی مرگ یگرینکی کوی صدرنك اولان  
خك زخنی صیه که اول جهان نمکرار کی کلددر هر نه کم انده کنیدی بی تلون  
اولشدر عیسی مایورد قیودن مراد خدای تعالی حضرت لر بدر و اول خالق  
بیچونه عیسی تعبیر ایللری موقولی محوسه تمثیل و عیسی علیه السلام حضرت لرینك  
احیای اموات ایلکده صفت حقانیه ایله متصف اولدینی و خم صدرنكدن مراد  
الوان مختلفه بی ظهوره كنوردی ملاحظه سیله در و صدرنك اولان خدن مراد  
بوعالم كترندر و خم یگرینكدن مراد مرتبه وحدتدر و بو حضرت عیسی علیه  
السلامك صباغ اولمك یگرینك اولان کوی بدن کونا کون لونلر اخراج قلمك  
قصه سی جلد اولده بیان آنکه این اختلافات در صورت روشت سر خنده اوز يك  
رنکی عیسی بونداشت یتك شرحنده مرور ایلشدر انده طلب اولنه و بونده  
بو بین شریفینك تحقیق بویه دیمك اولور که بوجهان خوف ورجا قنادر ایل  
هوای انتظامده پران اوله و بوایکی سندن جانلر دخی طوله و بوصفات متقابله  
و حالات متضاده دن جهان خلقی مانند رگ بوعالم كترنده لزه قیله شول زمانه  
دککه بزم عیسی مرگ یگرینکی کوی و صدرنك اولان عالم كثر کوی پندك زخنی  
و رونقی که سربلیه یعنی بزم واحد حقیق اولان صباغره یگرینك اولان خم وحدتی  
بونجه بوز الوان مختلفه و اشکال متنوعه ایله پر اولان عالم كثرک رواجی و رونقی  
محو و فانی ایلوب مرتبه وحدتک تجلی و حکمی ظهوره کله که اول جهان فی المثل  
طوزلق کی کلددر هر نه که اول علمه کی اولان جهان حقیقه کنیدی بی تلون  
اولدی و صیغه الله ایله منصبع اولوب اختلاف و مغایرت رنگلرندن خلاص  
ونجات بولدی زیرا مرتبه وحدتک حکمی غیر و سوی رنگلرینی محو و ازاله ایدیحیدر  
و اول مرتبه و اصل اولان کنیدی لکندن فانی اولوب نور وحدتک يك رنگ اولیچی  
و اتحاد قیلمیدر مثلا علمه ل وارد که اکاشتر و خرواحب و استر جیفه لری القسا



ایله لر بر نیجه زمانه نصره انلرک مرده اولان جسدری تبدیل اولوب یالک و اطیف  
نمک اولور و جله نمکرار ایله یکرنگ اولوب اتحاد قیور \* منوی \* خاک را بین  
خلق رنگارنگرا \* میکند یکرنگ اندر کورها \* این نمکرار جسم ظاهرست \*  
خود نمکرار معانی دیگرست \* آن نمک زار معانی معنویست \* از ازل آن نالبد اندر  
نویست \* مثلاً سن بوخاک کور رنگارنگ اولان خلق قیورده یکرنگ ایله معنی  
خاکده دخی بو خاصیت وارد که کونا کون اولان مخلوقک جسملری اکا داخل  
اولدقده و قبر ایچره نیجه زمانه قالدقده اول اجسام مختلفه واجساد متنوعه  
چور یوب عاقبت خاک اولور و یکرنگ اولق مرتبه سن بولور بو خاک ظاهر اولان  
جسملرک نمکرار بدر که انلردن مغایرت و اختلافی کیده روب جله سنی یکرنگ ایله  
خود نمکرار معانی یونک غیر بدر اول نمکرار معانی حسی و صوری دکلدر بلکه معنویدر  
قنا و زوال ظاهر اولن ازلدن ایله دک اول یکیلکده در و نمکرار معناییدن مراد عالم  
و حدتدر که انده عقول و ارواح و افهام رنگلری اولن و اول مرتبهده بوجهله  
موجودات مختلفه تک تعینلری قالن مثلاً حضرت عیسی علیه السلام بر کوبدن  
بوز کونه رنگلو جامه لر اخراج ایدوب و بینه بوجهله بی اکا داخل اید کده بیاض  
وساده اولد یغی کی صباغ حقیقی دخی بو قدر اشکال مختلفه و موجودات متنوعه بی  
مرتبه و حدتدن بو عالم کثره اخراج ایلدی بعده یونلری بینه افتا و اماته ایلوب عالم  
باطنه ادخان ایلد کده یونلرک جسملری و شکللری نیجه قانی اولور سه انوار وحدتک  
غلبه سیله یونلرک معنوی اولان وجودلری دخی نحو وفانی اولور پس خاک نمکرار  
جسوم اولد یغی کی مرتبه وحدت هم نمکرار معنای اولور \* منوی \*  
این نور اکهنکی ضدش بود \* و آن نوی بی ضد و بی عدد \* آنچنان کر صقل  
نور مصطفی \* صدهزاران نوع ظلمت شد ضیا ) یونولکه کهنه دک انک ضدی  
اولور و اول نولک بی ضد و بی ند و بی عدد اولور یعنی بو عالم صورتده اولان  
یکلک و تازله لکک ضدی اسکیلک و فرسوده لکدر که بو عالم کون و قسادر اما اول  
عالم وحدت همیشه ضد و نددن و کثرت و عددن بری و طار بدر انکی چون اول همیشه  
تازه و نودر اصلاً انک صفاسنه خلل و کدر کلز انجیلین که حضرت مصطفی صلی الله  
علیه وسلم نور شریفنک صفاندن یعنی صفاور و شالکندن نیجه بوز یک انواع  
ظلمات ضیا اولدی صقل لغتده پاصدن اچغه دیرلر بونده صفا معناسنه استعاره  
اولنشدن ظلمتک انواعی واردر مثلاً شک و شبهه و ریب و جهل و غفلت و شرک  
و کفر و معصیت کی بوجهله سی ظلمات معنویه در اول حضرت علیه الصلو  
والسلامک نورنک صفاسندن انواع ظلمات زائل اولوب ضیا به تبدیل اولدی و اول  
انواع ظلماتی بو بینله تفسیر ایدوب بیوردر \* منوی \* از جهود و مشرک

و ترسا و مع \* جلکی یکرنگ شدزان الب الخ ) جهود دن و مشرکدن و ترسادن  
و مغدن جله سی یکرنگ اولدی اول دلاور اولان پادشاه اعظمسدن الب بهلوانه  
دیرلر الخ اولو خانه دیرلر مع آتش پرسته و انلرک کشیشلر بینه دیرلر و بودکر اولسان  
طائفه تک هر بریسی انواع ظلماتدن نیجه ظانلره مثلاً اولشلردی و حقیقت کاری  
کوره مدکارندن اختلاف و تفرقه ده قالمشردی چونکم اول سلطان عالیشان ظهوره  
کلدی و انک نور شریفی یو طوایف مختلفه تک اوزر بینه بر توصلادی یونلرک میانندن  
اختلاف و مغایرت کیدوب و یونلرک هر بریسی ایمان و اسلام اختیار ایدوب  
یکرنگ اولوب موحد اولدیلر و کفوس واحده ایمان و اسلام طریقهده اتحاد قیلدیلر  
\* منوی \* صدهزاران سایه کوتاه و دراز \* شدی کی در نوران خورشید راز \*  
نه درازی مانده کی کونه نه پهن \* کونه کونه سایه در خورشید رهن ) اوزون  
وقصه نیجه بوز یک سایه اول خورشید رازک نورنده بر اولدی سایه دن مراد بونده  
عقیده و ملتدر که عقیده و ملت عقلاک سایه سی کیدر یعنی سایه کی کوتاه و دراز  
اولان نیجه بوز یک عقاید مختلفه و ملل متنوعه هر نه ایسه اول خورشید رازک  
نورنده جله سی بر ملت اولدی و بر عقیده اوزره اتفاق و اتحاد قیلدی و یکرنگ  
اولق مرتبه سن بولدی و یونلرک عقیده لرند و ملت و مذهب لرند نه اوزونلق و نه  
قصه اق و نه هر بضاق قالدی قالدی زیر یونلرک اکثری اول طریق مستطیله  
صاحب لری ایدی و بعضی دخی مشبهه و بعضی دخی مجسمه ایدی پس یونلرک  
هر بر یسنک عقیده سی و مذهبی دراز و کونه و عریض سایه لر کی ایدی پس  
بو کونا کون اولان ظلال معنوی اول خورشید الهیده رهن اولدی و انک نور پاکله  
زوال بولدی پس جله سی نور تو حیده مستغرق اولوب صراط توحید اوزره  
اتحاد قیلدی \* منوی \* لیک یکرنگی که اندر محشرست \* بریدو برینک  
کشف و ظاهرست \* که معانی آن جهان صورت شود \* نقشها مان درخور  
و خصلت شود ) لیکن یکرنگلکله محشرده وارد رابو و کوتو اوزره مکشوف  
و ظاهر در زیر اول جهان حقیقتک معانیسی صورت اولور بزم نقشلر بزم  
خصلتسه لایق اولور یعنی بود نیساده اول خورشید راز حضرت نلرینک  
نورندن صدهزاران کونا کون سایه لر یکرنگ اولدی و اتحان قیلدی و مؤمن و موحد  
اولق مرتبه سنی بولدی و لیکن شول یکرنگلکله روز محشرده واقع اولسه  
کر کدر اول یکرنگلک ایوو کوتو هر نه قدر اهل محشر و ارایسه انلرک جله سته  
مکشوف و ظاهر اولق مقرر در ورور محشرده اولان یکرنگلکدن مراد وحدت  
مطلقه تک ظهور قلمسی و جمیع اهل محشره ظاهر و مکشوف اولنی  
و جمیع اهل محشر اکر مشرک و اکر کافر و اکر جاهل و اکر غافل الحاصل تک



بود واصل و افسد هر نه ایسه بکرتک اولوب مؤمن و موحده اولق و جلا سی  
و حدایت حق مشاهده و معاینه قیاق مقرر و محقق در اصلا اول کونده بر کافر  
و بر مشرک قالیه و حضرت حق و انبیا عظامه بر انکار ایلر اولمیه ز بر اول جهان  
حقیقتک معنای روز محشرده مصور اوله و حالا معقول اولان و روحانی اولان  
او صنف و اسرار و احوال عیان کله اول کون بزم نقاش بزم و شکل بزم خصلتمزه  
لابق و مناسب اوله مثلا کور حیوان خصلتلرندن قنغی حیوانک خصایق و صفی  
غالبه ایسه اول صفت غالبه اوزره و صوفیه نقش و صورت و پرز و اگر حیوان  
صفتلرندن و خصلتلرندن قورتلش و صفای و ساد و اواش کسه ایسه انسان  
صورتنده حشر اوله و انسانک صورتلرنده دخی بودنیاده تفاوت اولدیغی کی  
انده دخی تفاوت اوله **مثنوی** کرد آنکه فکر نقش نامهها **ابن بطائنه**  
**روی کار جامها** اول وقتده فکر نامه لک نقشی اولور بواسطه تار جامه لک کاری  
و یوزی اولور نامه نامه نك جامها جامه نك جمیدر نامه لردن مراد دقار اعمال  
و جامه لردن مراد اجساد نسوان و رجال اولور بطائنه استاره دینور و انسانک  
بودنیاده اولان فکری و ذکر فی المثل جامه لک استاری کیدر و اشکال ظاهره  
جامه لک یوزی کیدر بر کسه فی المثل جامه لک ایچنی طشره به طشره سنی ایچرو به  
دوندردیکی کی حق سبحانه و تعالی حضرتلری هم هر کیک باطنی ظاهره کتور  
و سرار و ضمائر بی عیان مرتبه سینه بتور بودنیاده هر کس صور محسوسه بی  
نیجه کورر و معاینه قبول ایسه اول کونده هم احوال باطنیه و افکار کانه بی  
هم ظاهر و پیدا مشاهده و معاینه قبول نه کم بومعاینه اشارت ابدوب پورر  
اول وقتده قلبه مستقر و ثابت اولان فکر و ذکر صحایف اعمالک نقشلری اولور  
( **بیعت الناس علی نياتهم** ) حدیثک موجبجه ناس قیلرند ثابته اولان فکر لک  
و نیتلر نك اوزرینه بیعت و حشر اولور پس فکرن مراد بونده صحیفه دلده  
ثابت اولان فکر و درون جاننده قرار قیلان نیت و ذکر اوور و دخی ( **بیعت الناس**  
**علی ما ماتوا علیه** ) حدیث شریفک حسبجه هر نه حالت و هر نه کونه فکر و نیت  
اوزره اولسه انک اوزرینه حشر اولور پس حالا بودنیاده وجود جامه لک  
استاری کی اولان نیتلر و فکرلر بوم قیامنده وجود جامه لک کارل نك یوزی  
اولور و باطنده اولان ( **یوم تبلی السرائر** ) آیت کریمه سنک فحواشی اوزره  
ظهوره کلور **مثنوی** این زمان سرها مثال کاویس **دوک نطق**  
اندر ملل صدرنک ریش ( **بوزمان سرل کاوه پس مثالدر نطق ای مللرا ایچره**  
صدرنک اگر یجیدر پس اصلنده ابرصه دیرل بونده الاجه معنایی مراد اوور  
و نطق بونده ایکه تشبیه و تطبیق ظهوره کلان انواع کلمات کونا کون و رنکارنک

اولان ایلکله تمثیل قیلنشد پس تحقیق معنی نیوله دیمک اوور که بوزمان بودنیاده  
سرل و قیلر آلاجه صغیر کیدر و نطق ایك کیدر و ناطق ایك اکیرن کسه  
کیدر پس هر ملت ایچره بونطق ایك کیدر نك دروننده اولان عقیده سنی  
و فکر و نیتی اکیروب ظهوره کتور یجیدر فی المثل بریده بر نیجه بوز ایك اگر یچی  
کسه اولسه انلرک هر بریسی بر کونه ایك اگر دیکی کی بریده هم یتش ایکی  
ملتک اهلی اولسه لاید انلرک دهساندن صدور ایلین کلمات هم کندی سرل نك  
و عقیده ل نك مقتضای اوزره اولسه کر کدر چونکم ملل مختلفه نك عقاید  
و اسرار لاید بری برلینه متغایر اولدیسه انلرک لسانندن ظهور ایلین کلمات  
دخی بری برلینه متغایر و مخالف اولور و انسانک لسانندن ظهوره کلان کلمات  
و الفاظ دروننده اولان اسرار و افکاره دلالت قبول و بولسان عاقل و عارف  
اوللره ترجیح اسرار نهان اولور **المره مخفی تحت لسانه** حدیثی هم بومعاینه  
شهادت قبول چن عاقل و عارف بر کسه نك عقیده سنی و سرنی نك و مرتبه سینه  
و صورت باطنیه سینه عالم و آگاه اولق ایستنه سنی نطقه کتور پس ای نطقه  
کتوروب نه کونه رشته انفاظی اکیرسه انک فکرنی و سرنی اندن یلور پس عارف  
و عاقله اسرار حشر بر قاج و جوه ایله بودنیاده معلوم اولور جله و جهلردن  
بریسی لسانندن ظهوره کلان قول و بریسی دخی اعضادن صدور ایلین  
فعلدر اگر خلقک اغزلری مخنوم اولسه و هر بری نطقه کلیوب سکوت قلبه  
انلرک الری و ایقلرندن صدور ایلین فعل و حرکت باطنلرینه دلالت قبول  
و عارف و عاقله اسرار کانه بی افعال ظاهره مخبر و معلوم اولور **مثنوی**  
نوبت صدر نکبت و صدولی **عالم یکر نك ی کرد دجلی** ( **بوزمان صدرنک**  
و صدولک نوبتیدر عالم یکر نك چن جلی اولور یعنی بودنیاشدی یوز دراو  
اولق و کونا کون عقیده ایله پراکنده دل اولق و هر ملت بری برلینه اختلاف  
قیاق و حق بودر و بزم مذهب و مسلکمزودین و ایتمز مقبولدر دیوادم ایك  
اوزره در پس یکر نكک عالمی و وحدت مطلقه مرتبه سنی بوطالم اضداد و کثرته  
چن منجلی اولور و نیجه ظهوره کلور **مثنوی** نوبت ز نکست و روی شد  
نهان **ابن شبست و آفتاب اندر رهان** نوبت کرکست و یوسف ز پرچاه  
نوبت قبطست فرعونست شاه) حالا نوبت ز نکیدر و روی نهاندر بودنیاشد  
و آفتاب رهاندر در ز نکیدن مراد شمول قاره یوزلو اولان ظلماتلر و جماعتلر  
و شیطانیلر در و رویدن مراد اول بیاض یوزلو اولان روحانیلر و نورانیلر و ربانیلر  
پس شمعی بودنیاهالا جماعتلرک و ظلماتلرک و شیطانیلرک ظهور و غلبه سنک  
و کروفرنک و صرمت و شرفنک وقتی و نوبتیدر آق یوزلو اولان روحانیلر نهان



و مخفی در بودنیانی مثل شب مظلم کیدر زیر آفتاب حقیقتك طلوع و ظهوری  
 رهنده در شول دمکه آفتاب حقیقی طلوع ایله صبح آخرت ظهوره کلور و اول  
 کونده سرایر و ضمایر هر نه ایسه پیدا و آشکار اولور شمدی بودنی قوردر نو بیدر  
 و یوسف ز برجاهده در بودنیانوبت قبطلر و فرعون شاهد کر کدن مراد  
 حقود و حسود اولان و سباع و ذباب اوصافیه انصاف قیلان کسه اولور  
 و یوسفدن مراد صورت باطنه لری جیل و ملیح اولان و محبوبیت مرتبه سن بولان  
 و اوصاف الهیه ایله انصاف قیلان کسه اولور و قطیدن مراد اهل نفس  
 و فرعوندن مراد نفس اماره اولور تقدیر کلام بویه دبع اولور که بودنیاشمدی  
 قوردر کی درنده اولان حقودلک و صفات سباعیه ایله انصاف قیلان حسودلک  
 رونقی و غلبه سی نو بیدر یوسف علیه السلام کی جیل الشکل اولان روحایار  
 و نورانیلر چاه مسکن ایچره قالمشله و اختفا و تستر قلمشله بودنیاشمدی نفس اماره  
 اولان قبطی سیرتلك ظهوری و تفاخری و قیدر زیر فرعون کی قوی و مغرور  
 اولان نفس اماره بالسوء بودنیاده شاه و حاکمدر پس هر کیم تابع نفس اماره  
 او اورسه محسوس اولان دولنده و شرفده و نعمتده و راحتده و بمکده و ایچمه کده  
 و معیشتده و خوش بکیمکده اهل آخرت و اصحاب حقیقت اوزره فالبردر زیر  
 بودنیانلرک نو بی دکلدر انلرک نو بی یوم آخرتده کلور ﴿ مثنوی ﴾ تازر زرق  
 بی دریغ خیره خند ﴿ ابن سکترا حصه باشد روز چند ﴾ تا کم خیره خند اولان  
 رزق بی دریغدن بو کلا به برقاج کون حصه اوله خیره خند بیهوده و بی معنی  
 کواچی دبعکدر و سکردن مراد اهل نفس و اهل دنیا و اصحاب زرق و ریادر و رزق  
 بی دریغدن مراد رزق جسمانیدر که اهل کفر و اهل ایمان و جمیع انسانه و حیوانه  
 دریغسز و برلشدر و بونلردن هر بریسنه قسمت اولان حصه معینه لری هر نه ایسه  
 یوما فیوما ایر کورلشدر و بورزق بی دریغ خیره خند اولسی بوسک سیرت اولان  
 طائفه ک یهوده بیر یوزلرینه کولسی و بونلرک انک ظاهر نه باقوب بخدوع اولسی  
 اعتبار یله در پس توضیح معنی بویه دبع اولور که بودنی اگر نیچون کرکان  
 و سکنانک مرزوق اولسنک و حبش و نوش قلمسنک و قتی و نوبتی اولدی در ایسنک  
 تا کم بیهوده بیر یوزه کواچی و احقر الدایچی اولان دریغسز رزق عامدن  
 بو کو پکاره برقاج کون بودنیاده حصه اوله و بونلر بورزق جسمانی ایله برایکی  
 کون زندگانیک قیله و کثرت ارزاق و اموال و فخر و ناز ایلمکه مشغول اولوب ارزاق  
 الهیدن و دولت ابدیدن غافل و جاهل قاله ﴿ مثنوی ﴾ در درون پیشه شیران  
 منتظم ﴿ تاشود امر تعالوا منتشر ﴾ پس برون آیندان شیران زمهرج ﴿ بی حجاب  
 حق نماید دخل و خرج ﴾ پیشه ایچره شیرلر منتظر در تا کم امر تعالوا منتشر اوله پس

اول شیرلر مر جدن اول زمانده طشره کلورلر بر حجاب سز حق تعالی حضرتلری  
 دخل و خرجی کوستر شیرلر دن مراد صالحلر و متقلدر در مر ج چراگاهه دیرلر بونده  
 مر جدن مراد بودنیانلر و لور ته کم پیشه دن مراد هم بودنیانلر اولور اولور درون پیشه دن  
 مراد مقابر اولمقده جائزدر و درون دنیا اولمقده جائزدر یعنی بودنیانلر پیشه سنک  
 دروننده آخرت شیرلری و حقیقت میدانک دلبرلری منتظر اولمشله و ترصد  
 قلمشله در تا کم حق سبحانه و تعالی حضرتلرینک بوجه یه بو چراگاهه دنیادن میدان  
 عرصانه کلک دیوار ایلمی منتشر اوله چونکم بو حقیقت شیرلرینه و آخرت  
 میدانک دلاورلرینه و دلبرلرینه حق سبحانه و تعالی حضرتلریندن ای بنم صالح  
 اولان بنده لم اول دنیا مر طارندن بو آخرت سراینه کلک دیوار اوله و دعوت  
 قیله پس اول حقیقت ارسلانلری مر ج دنیادن چیقوب آخرت صحرا سنه طشره  
 کلورلر و میدان عرصانه و اصل اولورلر حق تعالی حضرتلری جمیع حجابی رفع  
 ایلیوب بلا حجاب انلره دخلی و خرجی کوستر دخلدن مراد محصول اخروی  
 و خرجدن مراد مصروف دنیوی اولور یعنی حق سبحانه و تعالی حضرتلری  
 بونلر دنیاده نه خرج و مصرف ایلدیلر نه و بازار آخرتده بونلر نقد درخله و محصوله  
 و اصل و نازل اولدیلر سه بی حجاب و بی نقاب جله سنی بونلر عیان و بیانه کنور و  
 کوستر ﴿ مثنوی ﴾ جوهر ایشان بکبر درو بحر ﴿ پیشه کاوان بسلان  
 روز نحر ﴾ روز نحر رستخیز سهرنک ﴿ مؤمنانرا عید و کاوان اهلک ﴾ بونلرک  
 کوهری برو بحری طونار الاجه صغرلر روز نحرک بسلانلر بدر سهرنک اولان رستخیزک  
 نحری کونی مؤمنلره عید و کاوانه هلاکدر روز نحر قریان پیرامنک صلات قلدن بی  
 واضحه ذبح اولدینگی کونه دیرلر روز قیامت عید اضحیه ک یوم نحری کیدر  
 اولاحیوان سیرت لرا ند تیغ قهر ایله قتل اولوب هلاک اولدقلری ملائسه ایله و ثانیاً  
 اصناف خلایق انده جمع اولوب کیمی کریان کیمی خندان و کیمی نالان و کیمی دخی شادان  
 اولدینگی و بعضلری کونا کون نعمتلر و درلو درلو راحتله تعیش قلدینگی و بعضلر  
 دخی قهر و کدالر کی دردلر و غلرده قالدینگی اعتبارله چونکم روز رستخیزی  
 یوم نحره تشبیه ایندیلا کا مناسب بودنیاده اولان ایچلری الاجه صغرلر اول  
 کونده حاللری نیجه اوله جفتی بوینلرله بیان ایدوب بیوررلری اول حقیقت  
 شیرلری و عرصه قیامتک دلبرلری اولان انبیا و اولیا و صلحا و مؤمنک جوهر  
 روحانیلری برصوری و بحر معنایی طونار و بونلرک شرف و دولتی ظاهر و باطنی  
 احاطه ایدر اما انلرک که ایچلری سوء عقیده و افکار فاسده ایله آلاجه و قراجه صغرلر  
 کیدر اول نحر و قتل کونی اولان روز قیامتک مذبحلری و کشته لری بدر اول  
 سهرنک و هولنک اولان قیامتک یوم نحری مؤمن و متقی اوله عید و عاصی و کافر



اولان حیوان سیرتاره قهر و هلاک کونیدر یونلر اول کونده بالکلیه اولوب کتیمهلر بلکه بر مریه تیغ قهرله مذبوح و کشته اولهلر که بالیتها کانت القاضیه دیوموتی تمنی قبلهلر اندنصکره شول نار کبرایه داخل اولهلر ( لایعوت فیها ولا یحیی ) آیتنک حسبنه انده نه اولهلر ونه حیات بولهلر ﴿ منوی ﴾ جله مرغان آب آن روز نحر ﴿ هیچو کشتیهاروان بر روی بحر ﴾ تا که بهلاک من هلاک عن ینسه \* تا که ببحر من نجاواستیفنه ( جله صوفوشلری اول نحر کونی کشتیلر کی روی بحر اوزره روان اولورلر اما صوفوشی اولیلر اول کونده غرق و هلاک اولورلر تا که هلاک اوله شول کسه که ینسه دن هلاک اولدی تا که ناجی اوله شول کسه که ناجی اولدی و مستیقن اولدی بو بیت سوره انفالده اولان بو آیت کریمه به اشارت اولور قال الله تعالی ( ليقضی الله امری لکان مفعولا ) یعنی تا که الله تعالی حکم الیه شول امریکه ازل ازالده انک اشلیمسی لایق و جدیر اولمشدی اول ازالده مفعول اولان امر اولیا به نصرت و اعدایه قهر و تقمندر ( لیهلاک من هلاک عن ینسه ) لام مفعول لافظنه متعلقدر و معنی اول امر انکی چون مفعول اولدی که تا هلاک اوله شول کسه که حجت واضحده دن هلاک اولدی ( و یحیی من حی عن ینسه ) و دخی حی اوله وزند کایلاک بوله شول کسه که حجت واضحده دن حی اولدی بونده هلاک عذاب و عقابدن و حیات نجات و ثوابدن استعاره دردیملر یعنی اول امر مفعول اولدی تا که حجت واضحده دن عذابه لایق اولان معذب اوله و دخی اول حجت واضحده دن عذابه مستحق اولمین عذابدن نجات بوله و حیات ابدیه به واصل اوله اگر چه بو آیت کریمه قتال حقنده وارد و نازل اولمشدر اما حضرت مولانا قدس سره آخرنده اولان قتله و حیاته و هلاک و نجاته حل ایدوب انبیا و اولیا و صلحا و اتقیا و جمیع مؤمنلری صوفوشلرینه تشبیه ایدرلر و مشرکلی و کافرلی و عاصیلری و فاسقلری هم کنایت طریقیله در بایه آشنا اولمین قوشلره تمثیل ایدوب روز قیامتیه در بایه بکره دوب پیورلر جمیع صوفوشلری کی اولان انبیا و اولیا و صلحا و اتقیا اوزنج و هلاک کونی کشتیلر دریا اوزره نیجه روان اولورلر و سیر قیلورلر ایسه انلرک جله سی اول در بای قهر و بحر جلال و هیبت اوزره سفینه لر کی روان اولورلر و سلامتله سیر و حرکت قیلورلر اصلا بونلره اول بحر قهر و غضب ضرر و زیان و بر من و اول بوم محنت و تعب بونلره الم واضطراب ایر کور من اما اول کسه لر که بودنیاده صوفوشلری اولیه و در بای حقیقتله آشالی قیلهلر انلر مرغ خاکی در بایه دوشد کده عذاب چکدیککی و هلاک اولدیغی کی عذاب چکوب و هلاک اولورلر و اول کونک ظهوری و اول روز نحر و قهرک بروزی انکی چوندر که حجت واضحده دن هلاک اوله و عذاب و عقابه کرتار کله

اول کسه علم الله ده هلاک اولدی و عذابه مستحق اولدی ابدی و دخی حجت بالغه دن حیات ابدیه بوله و قهر و عذابدن خلاص اوله شول کسه که ازل ازالده علم الله ده حی اولدی و عذاب خدادن نجات بولدی ابدی ( فله الحجة البالغة ) آیتنک مصداقجه الله تعالینک خلق اوزره ینسه سی و حجت بالغه سی وارد و خلقک الله اوزره ینسه سی و حجت بالغه سی بوقدر پس هر شول کسه که اول بوم نحر و قهرده مقهور و هلاک اوله کندیکنک اول قهره و هلاک مستعد و مستحق اولدیغی سی یلور ز بر ینسه دن و حجت بالغه دن هلاک اولور اول دکلدر که بلا ینسه و لاجه هلاک اوله و شول کسه لر که عذاب خدادن نجات بولهلر و حیات ابدیه به واصل اولهلر انلرهم ینسه دن نجات بولورلر و کندیکنک اول نجاته مستحق اولدقلرنی کایله یلورلر و بونلر حالا بودنیاده ایکن هم اول کونه استیقان ایلدی و اساتله دخی بن اول کونه وانک احواله مؤمن و موقم دیوسو یلدی و استیقنده اولان ضمیر بیت اولده اولان روز نحر راجع اولور ﴿ منوی ﴾ تا که بازان جانب سلطان روند \* تا که زاغان سوی کورستان روند \* کاسخنوان و اجرای سرکین همچونان \* نقل زاغان آمدست اندر جهان ( تا که بازار سلطان جائینه کیده لر تا که زاغلر کورستان جائینه کیده لر که اسخنوان و سرکین اولان اجزای نان کی جهان ایچره زاغلرک نقلی کلشدر بازلردن مراد عاوم و معارف و حکم و لطایف صبدایین و پادشاه حقیقی ایله آشنا اولان و جیفه خوار اولقدن و اکل سحت قیلقدن اجتناب قیلان و زاغلردن مراد جیفه خوار اولان و اکل سحت قیلان و مالایمنی سوبیلن اهل دنیا و اصحاب نفس و هوادرلر کورستان مراد بودنیادر که اهل دنیا سارمرده لر حکمنده در و بودنیا انلره مسکن اولدیغی اعتبار ایله کورستان کیدر و زاغلر اکثر کورستانه مائل اولوب انده جیفه و سرکین بدکلری کی اهل دنیا هم بودنیاه مائل اولوب جیفه و سرکین بیکدن خالی اولزلر پس تقدیر کلام و تعبیر مراد بوله دیمک اولور که اول بوم نحر دن و قهر دن مقصود اندن کر کسه بودنیاده اولان بوم قتال اولسون و کر کسه بوم قیامتیه اولان عذاب و نکال اولسون انکی چون ظهور ایلر تا که علوم و معارف شکار ایلین بازان معنوی سلطان حقیقت جائینه کیده و اول بوم نحرک ظهور ایلدیکی واسطه ایله جناب عزت طرفته پرواز ایده تا که زاغلر دخی بودنیا جائینه کیده لر و جیفه خوار اولمغه میل و محبت ایده لر زیر اکیکلر و سرکین و ملوث اولان جزولر نان کی زاغ سیرت اولان اهل دنیا نکل و غداسی کاسدی بوجه سنده انلرک تعشی و نقلی ایچق کلاب کی کیکک باله مقدر ﴿ منوی ﴾ قند حکمت از کجا زاغ از کجا \* کرم سرکین از کجا باغ از کجا ( قند حکمت قندن زاغ قندن کرم سرکین قندن باغ قندن یعنی بونلرک مایندده اصلا مناسبت بوقدر



حکمت که تحقیق علمه و اتقان عملده و قولده و فعلده اصابت قلمند عبارتند  
فی المثل قند کیدر و شکر روحانیدر و اهل دنیا که زانغ سیرتدر و بوشکر روحانی  
اولان حکمتدن نیجه غذا پذیر اولورلر که حکمتله انلرک ماییتند مناسب بوقدر  
و علم و معرفت باغ کیدر و اهل نفس و اهل شهوت نجاست بوجکی کیدر نجاست  
یکه مبتلا اولان اهل شهوت علم و معرفت باغندن حظ الیز که علم و معرفت باغی  
بودنیاده ریاض جنت کیدر پس کرم سر کینه باغک مناسبی اولدیغی کبی  
اهل دنیا و اهل شهوتله دخی علم و معرفتک و ریاض جنتک مناسبی اولور **مثوی**  
نیست لایق غزونفس و مردغر \* نیست لایق عود و مشک و کون خر ( غزونفس  
و مردغر لایق دکلدر و عود و مشک و کون خره لایق دکلدر غزونفس غزای نفس  
دیکدر که اندن مراد نفس کافرا یله جهاد اکبر قیلقد و مردغر مردغر دخیه دیکدر  
مراد شر یقند و طریقتند مخت طبعیت اولان و نفس و هوا به اطاعت قیلان  
نامر دلدر یعنی نفس کافرا یله غزایتمک و مجاهده قیلند مخت طبعیت اولان  
مردغر لایق دکلدر نه کم عود و مشک اشک دیرینه لایق دکلدر علم و حکمت  
و حق تعالی به طاعت عود و مشک کیدر و اهل نفس و اهل شهوت و اصحاب جهل  
و غفلت اشک دیرلی کیدر انلر لایق اولان نجاست و سرکین محلی اولقد و علم  
و عمل عود و مشک و انلر مناسب و لایق دکل زیرا انلر مخت سیرت و خفه طبعیتدر  
اولا کسب علم ایتمک و علمیه عمل ایتمک نفسله غزا و مجاهده ایتمک نفسله غزا و مجاهده  
ایتمک ایسه هر مخت طبعیت و زن سیرت اولان کسه به سیرت اولور **مثوی**  
چون غزاند هذرا را هیچ دست \* کی دهدانکه جهادا کبرست ( چونکم زنلره  
غزایتمک هیچ ال و رمز اول که جهادا اکبر در جن ال و زور یعنی کافرله غزا  
ایتمک و فی سبیل الله مجاهده قیلن عورتلر میسر دکلدر و شرع شر یقند انلر هم  
کفارله غزایتمک تکلیف اولنماددر پس نفسله مجاهده ایتمک انلر نیجه میسر اولور  
کذاک زن سیرت و مخت طبعیت اولنلر هم جهادا اصغر ایتمک میسر اولور پس  
جهادا اکبر ایتمک نیجه ال و زور و نه حاله میسر اولور چونکم غزاند هذرا را  
هیچ دست بیوردیلر بویه دیکدن زنلر ایچره خود مرتبه کاله ایرمش و معنیده نیجه  
یک رجالدن ایلو و کوب رستم سیرت و پهلوان طریقت اولمش سعادت مشکون  
خاتونلر واردر دیک سوالی لازم کلدی بوسواله کوره بویتلرله جواب و پروب  
بیورلر **مثوی** **حز** نادر در زن رستی \* کشته باشد جفیه همچون  
مریمی \* آچنانکه درق مردان زبان \* حمیه اندو ماده از ضعف جنسان  
زن ننده بر رستم بر مریم کبی خفیه اولمش نادر دن غیزی دکل نادر در انجلی بن که  
مرد ننده زنلر خفیه درلر و ضعف جنانندن ماده درلر یعنی نسا صورتند رستم

کبی رجال مرتبه سنه بالغ اولمش و کال بولاش و مریم حضرتلری کبی زن ننده خفیه  
و پنهان اولمش خاتون فتی نادر در ( النادر کالعدم ) مفهومیجه نادر ایسه معدوم  
حکمتند در کذاک بونک کبی مردلر صورتند نیجه زنلر خفیه و پنهان درلر  
و عورتلر کبی قیلری ضعیف و قورفاق اولد قیلری جهندن ماده حکمتند اولشلر در  
پس نسیادن کاله ایرمش آزر جالندن کاله ایرمش جو قدر نه کم بوحديث شریف  
بومضوته دلالت ایلمق قیل صلی الله تعالی علیه وسلم ( کل من ال رجال کثیر ولم یکمل  
من النساء الا آسیه امرأ فرعون و مریم بنت عمران و ان فضل عائسه علی النساء  
کفضل الثريد علی سائر الطعام ) رواه احمد و مسلم و البخاری و الترمذی و ابن ماجه  
عن ابی موسی رضی الله عنهم **مثوی** **حز** آن جهان صورت شودان مادی \*  
هر که در مردی ندید آمادی ( اول جهاند اوماده ک صورت اولور هر شول  
کسه مردلرکه آماده ک کورم ی ماده دیشی آماده مهیام مناسبه در یعنی هر شول  
کسه که بومر دلاک بدند عالم آخرته مهیام اولق کورمه و رونق قیامت ایچون  
مستعد و مناهب اولیه اول کسه صورتا مرد ایسه ده باطن ماده حکمتند در اول  
جهاند ( بوم تلی السرار ) خواستجه انک معنوی اولان مختلطکی صورت باغلر  
و حال درونی هر نه ایسه ظهور ایلمر و اکوره جزاسن بولور **مثوی**  
روز عدل و عدل داددر خورست \* کفش آن با کلاه آن سرست ( روز عدلدر  
و عدل در خوری و بر مکدر مثلا کفش پایک لایق و کلاه باشک لایقیدر یعنی اول  
یوم نحر و بحر قهر که مراد اندن جهنان آخرت و یوم قیامتدر اول کون یوم  
عدالتدر و عدالت هر شبه لایق و مستحق اولدیغی شانی و بر مکدر مثلا پایه لایق  
اولان کفش و باشه لایق اولان تاجدر پس عدالت هر حق مستحقند و بر مک  
اولیحق پایه کفشی و بر مک و باشه تاجی ابر کور مک عدالت اولور پس یوم دینه  
هر کس نه مرتبه لایق ایسه آتی بولور و اول عادل پادشاه هر کس نه لایق ایسه  
اول کسه بی اکابر کورر **مثوی** **حز** تا طلب در رسد هر طالبی \*  
تا بغرب خود رود هر غاری \* نیست هر مطلوب از طالب دریغ \* جفت تابش  
شمس و جفت آب مرغ ( تا کم هر بر طالب مطلبنه ایریشه تا کم هر بر غارب کندی  
غریبه کیده هر مطلوب طالبندن دریغ دکلدر مثلا شمس جفت تابش و آب  
جفت میقدر یعنی عادل اولان حق تبارک و تعالی حضرتلری هر شی نیه مستعد  
و مستحق ایسه انی اکا و پر و هر کس نه ک طالبی ایسه انی اکا و پر تا کم هر  
بر طالب لابد کند و مطلبنه ایریشور و هر غارب اولان لابد کند و مغریبه کیدر  
وانده غروب ایدر هر بر مطلوب کندینک طالبندن دریغ دکلدر نه کم بوعالم  
صورتند تابش قرص آفتابه هر وجهه طالب و اکا طالب اولغه مستعد در پس



ایراقده و یقینده هر نه ایسه شمس تابشه و تابش دخی شمه جنت و مقارند  
بری برلندن مقارنلری اولز و کذاک آب دخی معیده سحابک طالبیدر پس انلر  
دخی بری برلینه جنت و مقارند کور که حق تعالی ابی آفتابه و تابشی سحابه  
و یرمدی بلکه ابی سحابه و تابشی آفتابه و یردی و هر شیشه کندی لایقنی ابر کوردی  
کذاک هر طاله مطاوانی ابر کور یجیدر \* مثنوی \* هست دنیا قهر خانه  
کرد کار \* قهر بین چون قهر کردی اختیار \* استخوان و موی مقهوران نکر  
\* تیغ قهر افکند اندر بحر و بر \* دنیا قهر خانه کرد کار در چونکم قهر اختیار  
ایلدک قهر کور مقهورلک استخوانی و موی نه نظر ایله تیغ قهر انلری برو بحر بر اقدی  
یعنی بودنیادار محنت و سرای قهر آفتدر چونکم کرد کار حضرتلرینک قهر  
خانه سنی اختیار ایلدک پس طاقت قهر و هلاک اولغی کور و اگر شمدی سن مقهور  
اولدک ایسه بو قهر خانه اولان دنیای اختیار ایلوب طاقت مقهور اولان طائفه نک  
کیکارینی و قبللرنی دیدم عبرتله کور که حق تعالی حضرتلری (فسیروانی الارض  
فانظروا کیف کان طاقت المکذبین) بیوردی لازم کلدیکه بر یوزنده سیرایله سن  
و مفسد و مکذب اولان طائفه نک طاقتلری نیجه اولدیغنه نظر قیله سن که حق  
تبارک و تعالی حضرتلرینک تیغ قهری انلرک بعضی بیجه راغوب هلاک ایتدی  
مثلا نوح قوی کبی و بعضی دخی برده هلاک ایلوب ساکن اولدقلری یردن بحر  
چقاردی مثلا اوط قوی کبی که اول بحر هنوز دخی قدس شریفه قریب بر یرده  
موجود و ظاهر در و بعضی دخی برده هلاک ایلدی عاد و نمود قوی کبی بونلرک  
اثرلری و علامتلی هنوز دخی روی زمینده باقیدر و بو مقهورلرک اول اثرلری  
و علامتلی موی و استخوانی کبی در عاقل اولان بونلرک اثرلندن و علامتلندن  
صبرت پذیر اولق مقرر در \* مثنوی \* پروبال مرغ بین بر کرد دام \* شرح  
قهر حق کتده بی کلام) دامک اطراف اوزره مرغک پرنی و بالی کور حق تعالی نک  
قهر نک شرحی اید یجیدر بی کلام یعنی بودنیای فی المثل قوشلر طوزاغی کیدر  
و بونلرک دانه سنه فرشته اولان اهل دنیا دامه طوئیلان و بعده باشی کسباوب  
پروبال دام اطرافنده فلان قوشلر کیدر پس بردامی کورسک و انک قتده بر نیجه  
قوشک باشلری کسباوب ایاقلندن بقیه و اثر قالدیغنی مشاهده قیلک اول قتادر  
و ایاقلر بی حرف و صوت لسان حاله صیادک مکر و قهر نک شرحی ایلر کذاک  
بودنیاهم بویله در اکر عاقل ایسک بصیر بصیرتله بودنیای دامک جوانب و اطرافنه  
نظر ایله کور بودام دنیایک اطرافنده نه قدر قوشلرک باشلری کسلش و پایلری  
دو کلوب قالددر بودنیای قوشلرینک پروبال منصب و مال و پایلری خیل و بغالدر  
بونلر روی زمینده خیل و بغال واسطه سیله بورلر و منصب و مال واسطه سیله اوج

هو او هوسده پرواز قیلورلر پس منصب و مال بونلر پروبال کبی و خیل و بغال پای  
خوش رفتار کبی اولور چونکم بونلر دام دنیایه گرفتار اولدیلر تیغ قهر الهی  
بونلرک باشی کسب و مقهور و مقتول ایلد کد نصکره بونلرک منصب و مالی و خیل  
و بغالی بودام دنیایک اطرافنده دو کلوب قالدی پس سن بونلرک منصب و مال و خیل  
و بغاله نظر ایله بونلرک هر بری بی حرف و بی کلام لسان حاله حق تعالی نک  
مکر و قهر نک شرحی ایلر و سکا بویله سویلر که ای مرد عاقل بن بر نیجه بهوش  
قوشک پروبالی مشابه سنده ایدم بمله اوج هوا و هوسده خیلی زمان اوچدی  
و نیجه مدت بیوب ایچدی و خوش بکدی طاقت بودام دنیایه گرفتار اولوب تیغ  
قهر ایله مقتول اولوب بودار ضرور دن دار سروره خائب و خاسر اولدیغنی حالده  
انتقال ایلوب کوچدی دیوسویلر و دخی الدنیایدار من لادار له و مال من لامال له  
و بهایغتر من لاعقل له مفهومی تعیر ایلر \* مثنوی \* مرد او بر جای  
خرشته نشاند \* و انکه کهنه کشت هم پشته نماند) اول اولدی بر نه خرشته  
دیگدی و اول کسه که کهنه اولدی هم پشته قالدی یعنی اول دنیا دامنه گرفتار  
اولان و بونلرک مال و منصبیله تفاخر قیلان مغرور اولدی و انک برینه حق تعالی  
طریق بیغنی نصب قیلدیکه اولد کد نصکره انک قبرینک اوزرینه خرشته قورلر  
و خاکدن بر یغین اول مرد مرده نک علامتی اولمش و برینه طور مشدر و اولککه  
مدفون اولدقد نصکره مرور ایله کهنه اوله انک پشته سی و بیغنی دخی قانز بلکه  
خاکه برابر اولوب انک کندی و قبری زمیندن فرق اولز \* مثنوی \* هر کسی  
راجعت کرده عدل حق \* پیل رابایل و یق راجنس بق) هر بر کسه بی عدل  
حق کند و جنسه جفت ایلدی بیلی پله و یق جنس بقه بق بعوضیه دبرل یعنی  
عدل الهی هر بر کسه بی کندی جنسه جفت و مقارن قیلدی تنه کم فیلی فیله  
و پشه بی جنس پشه جفت و مقارن قیلدی و هر کس دخی کندی جنسه نائل  
و طالب اولدی جنسیت البتة علت انضمام کلدی تنه کم دینلدی (بیت) کند  
هر جنس باهم جنس پرواز \* کبوتر با کبوتر باز باباز \* مثنوی \* مونس احد  
بمجلس چاربار \* مونس بوجهل عتبه ذوالحمار) احد حضرتلرینک مجلسنده  
موننی چهاربار کزیندر رضوان الله علیهم اجمعین که اول چهاربار کزین  
نورانیلر و روحانیلر و ربانیلر اولدقلری جهندن حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه  
وسله انیس و جلس اولدیلر و اول حضرت ایله انحصار و الفت قیلدیلر امام مونس  
ابوجهل عتبه و شبیه و ذوالحمار اولدیلر که بونلر ظلماتیلر و شیطانیلر اولدقلری  
جهندن ابوجهلی کندیلر جنس بولدیلر انکی چون اکائیس اولوب انکله انحصار  
و الفت قیلدیلر \* مثنوی \* کعبه جبریل جانها سدره \* قبله عبد البطون



شد سفره) جانلر جبريلنك كه به سي سدره اولدى هر عبد البطونك قبله سي سفره  
اولدى بطون بطونك جبريل در اكل و شروب اولان كسه نك هر بر بفرسخي  
بر بطن كي اولد ينجون جمله اراد ايدوب عبد البطون ديشدر يعني هر شينك  
كندى شانه لايق بر مطلب اعلى و بر مقصد اقصا سي وارد كه اول مطلب اعلى  
انك روح و عقلنه كسه و قبله كي اولشدر و اول كسه شب و روز قبله به توجه ايلر  
كي اول جانب به توجه قياشدر پس بوا اعتبار له هر كك كندى شانه لايق بر قبله سي  
اولور جبريل عليه السلام سبرت و ملك خصلت اولان جانلر ككه و قبله سي  
سبع سموات اوزره اولان سدره المنتهى يعني مرتبه اعلى اولدى و بطون قول  
اولان و فرج يكاويه خدمت قيان كسه نك قبله سي بر سفره اولدى كه اول كسه  
شب و روز همان سفره جاننه يوب ايچمكن اوزرى توجه قيلدى پس هر كك  
شانه لايق ركونه قبله سي اولد ينجي بيان ايلكه شروع ايدوب بيوردرل ﴿ مشوى ﴾  
قبله عارف بود نور وصال ﴿ قبله عقل مفلسف شد خيال ﴾ عارفك قبله سي  
وصال اولور عقل مفلسفك قبله سي خيال اولدى يعني عارف بالله اولان اصحاب  
شهودك هميشه توجه لى حق تعالى حضرتلر ينك و صاللك نورنه اولدى و انلر  
نور وصال الهى مطلب و مقصد كادى اما فلسفه صاحبك عقلنك قبله سي خيالات  
عقلبه و تصورات ذهنيه اولدى و اهل فلسفه نك هر ريسنك عقلى مرتبه اوهام  
و خيالاتدن ايلر و بجه محبوب هر برى عقل و خيال مرتبه سنده قالدى اگر چه واجب  
الوجوددن وانك صفاتندن و افعالندن دخی بونلر ك هر بر ريسى عقارى يتديكي  
قدر بحث ايلد يلو ذات و صفات الهيه به متعلق چوق سوزلر سويلد يلر اما جمله سنك  
سوزى دارة عقل جزو يده داخلدر و حقيقت عارف اولد قلرندن اوهام و خيالات  
كي باطل و بلا طائلدر ﴿ مشوى ﴾ قبله زاهد بود يزدان بر ﴿ قبله مطمع  
بود هميان زر ﴾ زاهدك قبله سي بروح حسن اولان يزداندر اما مطمعك قبله سي  
هميان زردر بر بانك فقه سيله محسن معناسنه در كه حق تعالىنك اسماء  
حسناسندندر مطمع ميم اولك ضمي و ميم ثابتنك كنس ريله افعال بايندن اسم  
فاعل صيغه سي اوزره ذو طمع معناسنه مطمع ميمك فقه سيله اوقنوب محل  
طمع اولان كسه نك قبله سي هميان زردر ديمك دخی جائزدر و مصدر ميم اولوب  
مضاف مقدر اولوب اهل طمع اولان كسه نك قبله سي التون كسه سيدر  
دينسه دخی و جهدر پس تقدير كلام بويله ديمكدر كه تارك دنيا اولان و عقبا ي  
اختيار قيان زاهدك قبله سي بار و نعم اولان يزدان حضرتلر بدر كه هميشه  
انك عقل و روحنك توجهي منع حقيقي اولان يزدان حضرتلر بيه در اما صاحب  
طمع اولان حريصك قبله سي التون كسه سيدر وانك عقل و روحنك

توجهي اكادر ظن فاسدى بودر كه (يخسب ان ماله اخله) آيتنك حسبجه  
مال كندوبى دنيا دى بخلد ايله و نيجه بلا و مضايقه كلكده مال اكادستكبر اوله  
غوم و هموسدن و افات و بختدن آزاده قبله بوسكونه ظن فاسد اكاتب  
اولد يفتندن اوزرى جمع امواله سعى ايلر و اتى در كسه ايدوب عقل و روحنه  
قبله كاه ايدنور و عبيد در هم و دينار اولور لعن عبد الدرهم لعن عبد الدينار ﴿  
حديثنك مفهومت مظهر اولوب ملعون و مطرود اوله لايق كاور ﴿ مشوى ﴾  
قبله معنى و ران صبر و درنك ﴿ قبله صورت پرستان نقش سنك ﴾ معنى و رنك  
قبله سي صبر و درنكدر صورت پرستلر ك قبله سي نقش سنكدر يعني اصحاب معنيك  
و ارباب تقوانك قبله كاهى على طاعة الله صبر ايلك وعن معصية الله برهيز قتل  
و كاردنيويه ده توقف و تاخير ايلكدر اما صورته طيان كسه نك قبله كاهى حيردن  
يا بانش صورتلر و بتلر نقشيدر كه معنيك خبر لى اولد ينجون اول نقشلرى  
كنسديلر معبود اخلاذ ايدنوب اكاتبه ايدرل ﴿ مشوى ﴾ قبله باطن  
نشينان ذوالمن ﴿ قبله ظاهر پرستان روى زن ﴾ باطن نشينلر ك قبله سي منلر  
صاحبدر ظاهر پرستلر ك قبله سي زنلر ك يوزيدر معنى ساكن باطن اولان و صورت  
مانندن كذر قيان مايلر ك قبله سي منلر و نعملر صاحبي اولان منع حقيقيدر  
و اما ظاهر طائلر و صور ملحه به مائل اولنلر ك قبله كاهى مرتبه جيله نك يوزيدر كه  
انك توجهي هميشه اول جانب در و بكونه كسه به عبد فرج دينور لعن عبد  
بطنه بيورلد ينجي كي لعن عبد فرجه دخی بيور بلوب بكونه كسه به دخی لعن  
اولشدر ﴿ مشوى ﴾ همچنين برى شمر تازه و كهن ﴿ و رملول روتو كار  
خويش كن ﴾ بونچلين تازه و كهن هر نه ايسه عدل ايله و اگر ملول ايسك يورى  
سن كندى كارك ايله تازه دن مراد هر كك كندى زماننده اولان كهندن  
مراد كچمش زمانده اولان و كذر قيان كسه ل اولور معنى هر كس اگر  
كچمش زمانده و اگر بوزمانده بر ككارى و بر مرادى لايك كند و سنه  
قبله و مقصود ايدنوب اول جانب به عزيمت قتلش و متوجه اولشدر  
اول جانبدن حظ المش و لذت و غذا بولشدر نه كم بزرقاج نوعى سكاعد و شمار  
ايلك همچنين سندن دخی اگر كندى زماننده تازه اولان و اگر كهنه اولوب كذر  
قيان كسه لدر بونك كي عدد و شمار ايله كه هر كس اگر شديكي حالده و اگر كچمش  
زمانده بر جانب به متوجه اولش و اول جانبدن حظ و غذا بولشدر و اگر بونلرى عدد  
و شمار ايلمكن ملول ايسك و بونلرى عدائيك و هر كك اگر شديكي حالده و اگر  
كچمش زمانده اولان قبله كاهى بيلك بكا لايقدر و لازمدر ديسك سكالازم  
اولان كار هر نه ايسه پس سن آنى اختيار ايله و مستعد اولد ينج جانب هر نه ايسه



آتی قبله اید بنوب اکا متوجه اول و اندن حظ ال ولدت ول ﴿ منوی ﴾  
 رزق مادر کاس زرین شد عقار • و آن سکارا آب تنج از نغار ( بزم رزق زرین  
 کاسه عقار اولدی و اول سکاره نغاردن آب تنج اولدی عقار ضم عینه شرابه  
 دیر کاسه زرین بدن مراد عشق و محبت له صفت روی و خالص خوی اولان  
 جسد و عقار بدن مراد شراب محبت و باده علم و معرفت اولور سکردن مراد سک  
 سیرت اولان اهل دنیا و اصحاب نفس و هوا اولور و تقدیر کلام بویه دیک او اور که  
 هر کس کند بویه مناسب بر کونه قبله سی اولدیغی کی بر کونه رزق و غداسی دخی  
 او اور بزم رزق کاسه زرین کی اولان بدن ایچره عقار محبت و شراب علم و معرفت  
 اولدی و بزم روحیه قوت و غذا شراب الهی بدن کلدی اما سک سیرت اولان اهل  
 دنیا و کلاب طبیعت اولان اصحاب نفس و هوا ایچون رزق و غذا نغار مثابه سنده  
 اولان کاسه بدن تنج صوبی اولدی و بونک کی نفسانی و جسمانی اولان فساد  
 کلدی ﴿ منوی ﴾ لایق آنکه بدو خود داده ایم • در خور آن رزق بفرستاده ایم  
 • خوی آنرا عاشق نان کرده ایم • خوی این را مست جانان کرده ایم ( انک لایقیکه  
 انکه خواستش اول رزق لایق کوندلش انک خوینی عاشق نان ایشش و بونک  
 خوینی مست جانان ایشش یعنی بزم رزق کاسه زرینده عقار روحانی و شراب  
 ربانی اولدی انک لایق و مناسبی اول رزاق مطلق و خلاق عالم اولان حضرت  
 حقه خوی قبلش و اندن اولشش پس اول خویه و هنر لایق رزق کوندلش  
 و شاعر مناسب و مشرب بزمه موافق مرزوق اولشش در اول سک سیرت اولان و نغار  
 کی اولان کاسه بدن حظ و نصیب ان کسه رک خوینی و نامنی عاشق نان ایشش  
 و بونک زریندن عقار الهی نوش ایان و کندی هوای نفسی فراموش قیلان  
 کسه رک خوینی و بقیینی مست جانان ایشش ﴿ منوی ﴾ چون بخوی خود  
 خوشی و خرمی • پس چه از در خور خویتی می رمی • مادی خوش ایدت  
 چادر بیکر • رستی خوش آیدت خبیر بیکر ( چونکم کندی خوی کلاه خوش  
 و خرم من پس در خور خوبیدن نیچون اور کرسن ماده لك خوش کاورسه چادر  
 طوت رستناك خوش کاورسه خبیر طوت یعنی هر کس کندی خوی نه و خصلته  
 لایق بهر حال بر لباس و هیئت و شکل و صورت و حالت و آلت و یراش و خلق  
 اولشدر اگر کندی خوی و خصلته مناسب اولان لباس و هیئت قویوب غیر لیک  
 لباس و هیئت اور تونسه لایق صند الانبیا و الاولیا مذهب اولق مقرر در پس ای  
 مر دعاقل سندی چونکم کندی خوبگاه خوش و خرم اوله سن و کندی اخلاق  
 و اوصاف کله الفت و انسیت قبله سن پس کندی خوبکه و خصلته لایق و مناسب  
 اولان لباس و صورت بدن و هیئت و آلت بدن نیچون اور کرسن و ندن اوتری اجتناب

ایلرسن اگر سکا دیشک وزن سیرت اولق خوش کلدی ایسه چادر طوت و انلرک  
 لباس و هیئت هر نه ایسه انی اختیار ایتکه زنه مناسب اولان چادر بورنگ و غزا  
 و مجاهده دن کبرو قالوب خانه ده او تور مقدر یوق اگر رستم ایسک خبیر و شمشیر  
 طوت که رستم سیرت و حیره طبیعت اولان اولره مناسب و لایق اولدر که لباس  
 تقوایی کیه و غزای اکبره سعی ایله و جهاد اکبرک نیجه خبیرلر و شمشیرلری  
 یه زنه اربنهارا اگر رستم ایسک زنلر تشبه قله و انلر لایق اولره و غنث ایسک  
 هم اولر لباسی کیه و ایلرک دعواسنی ایله که حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه  
 وسلم پیور مشلدر لادن الله المحسنین من الرجال و المترجلات من النساء رواه احمد  
 و الترمذی و ابوداود عن ابن عباس رضی الله عنهما کذا فی الجامع الصغیر و صبی  
 سیرت ایسک تشیخ و شیخ ایسک هم تصابی ایله که بویا کیسی دخی مذموم و بار در  
 کما قیل ( بیت ) شیطان عجبیان همان ابرد من یخ • شیخ تصابا و صبی  
 بنشیخ • تفحات الانسده مولانا جامی رحمه الله علیه روز بهان بقلی حضرت بلربنک  
 منقبه سنده بویه نقل ایلشدر که روز بهان بقلی حضرت بلربنک مشایخخانه لباس  
 و صوفیانه هیئت کعبه مکرمه ک زبانه کلدی اسواق ایچره کرر کن حکمت  
 الله ک کوزی بر جیه جاریه راست کلدی فی الحان اول جاریه ک هوا سینه  
 میلا اولدی و انک ذکر و فکری انک قبله طولدی پس کعبه مکرمه اقامت قتلش  
 عزیزلر دن بر کسه و ارادی شیخ بقلی حضرت بلربنک مجلسنه کلدی و اکادیدیکه  
 ای مر شد اهل طریقت وای مقتدای اهل شریعت بنم بو کتوه و لباس سنک  
 حضور کده امانت اولشونکه بو کتوه رجال و لباس اصحاب کالدر و بنده شمعی  
 بر خوی و حال ظهوره کلدیکه بو کتوه و بویا سینه مناسب و لایق دکلدر بلکه  
 اهل هوا اولان اصحاب شهونه مناسبدر پس بکا شمعیکی حاده انلرک خرقه  
 و کتوه سنی کیمک انب و اولادر تا اهل نفاق و اهل ریا زمره سینه داخل اولیم  
 و لباس صلحاده اهل هوا خلقیله تخلف قیام دیوب لباس و کتوه سنی اول عزیزک  
 او کنده قویوب کندی و اول هوا به مناسب اولان لباس و کتوه سنی کیدی  
 و بر قاج کون حضرت حقه نضر ع و نیاز ایددی جناب حق اول هوا و هو سی  
 شیخ قلبندن بالکلیه اخراج ایدوب اولکی مرتبه سنی و صفاسنی بولدقده  
 اول عزیزک او کتوه کلوب شمعی بو کتوه رجال و لباس اهل کلاه سینه مستحق اولدم  
 اما نمی بکاسپارش ایله دیدکده اول عزیز روز بهان بقلی حضرت بلربنک خرقه  
 و کتوه سنی تیجه جد و ثنا ایله اکا نسیم قیلدی و پسند ایدوب خیر دعا ایلدی  
 پس اهل انصاف اولان کندی خوینی بوقلیوب اکا کوره لباس کیمک اولدر  
 ﴿ منوی ﴾ این سخن پایان ندارد و ان فقیر • کشته است از زخم درویشی



عقیر) بوسوز پایان طومر یعنی بونک کی معارف واسرار سونک نهایت قبول  
ایمز بونک اوتسی قتی چوقدر بوراده بوقدرله اکتفا اولوبسون واول فقیر که  
برانک قصه سنی بویانک اولنده بر مقدار ذکر ایلدک وحق تعالی حضرت تبارک  
بی کسب و بی تعب رزق استکه دعا ایلدی دیو حکایه ایلدک اول فقیر درویشلاک  
زنجندن عقیر اولدی یعنی سکرلی کسسیلایوب و کوجی وقوقی اوز یلوب عاجز  
و مضطر قالدی

قصه ان کج نامه که در بهلوی قبه روی بقبله

کز و تدر کانه و بنداز آنجا که افتد کجست

بوسرخ شریف و سر سخن لطیف اول کج نامه نیک قصه سیدر که اول  
دعا بیلین فقیر واقعه سند بویله دیواشارت ایلدیکر که مقبره ز ایچنده فلان قبه نیک  
پهلوسنده بوز یکی قبله به الله و تیری کانه قو و آت اوق اول بیر که دوشر کجدر  
مشوی دیددر خواب اوشی و خواب کو \* واقعه بی خواب صوفی راست  
خو) اول فقیر بر کجه خواب کوردی و خواب قتی خوابسز واقعه صوفی ایچون  
خویدر یعنی اول فقیر بر کجه اول کجنامه بی رؤیاده کوردی وانک او یخوسی  
قتی که اول عوام ناس کی خوابه واروب او بقوا ایچره اول رؤیای کور شدی  
بلکه خوابسز عالم مثال ا کاشکشف اولوب بین النوم والیقظه بورویایی کوردیکه  
خوابسز واقعه کورمک صوفی اوللره خوی اولش وعادت کلشدر مشایخ  
صوفیه نیک کوردکاری رؤیا اکثر بین النوم والیقظه عالم مثال ظهوره کاور  
واو یورجه سند او اوب اول حالته حق تعالی حضرت تباری طرفندن اشارت اواندر  
ته کم بوقبره دخی بویله اشارت قبلندی مشوی هائی کفتش که ای دیده  
تعب \* رفته در مشق وراقان طلب \* خفته زان وراق کت همسایه است \* سوی  
کاغد باره اش آور تودست \* رفته شکاش چنین رنگش چنین \* پس  
بخوان از انخلوت ای حزین) برهاتف اول فقیر دعا کویه دیدیکه ای تعب  
کجورمش یعنی عالم غیبدن ا کابر آواز کلوب بویله دیدیکه ای رزق بی زحمت  
خصوصنده چوق تعب و زحمت کورمش فقیر وراقلرک مشق ایچره بر رفته طلب  
ایله اول وراقندن کیر اول سکا همسایه در انک کاغد پارهای جانینه سن ال کتور  
بر رفته که انک شکلی بونجیلین ورنکی بونجیلین در چونکم اول رفته بی انک وراقلری  
ایچره بوله سن والکه الوب اویکه کله سن پس ای حزین اتی جلونده اوقی وراق  
کتابه ده دیرل اما اصل صحافه دیرل بونده وراقندن مراد صحاف او اور یعنی اول  
فقیر هاتف عالم غیبدن بویله آواز و بروب دیدیکه ای فقیر سنک همسایه

اولان صحافک وراقلری و کتابلری ایچره بر رفته پارهای واردر که انک شکلی ورنکی  
شو کونه در وراق اول رفته بی انک اوراقی ایچندن ال پس کلوب برخلوت ایچره اول  
ای غلو وائی اوقومنه مشغول اول مشوی چون بدزدی آن زوراق  
ای پسر \* پس برون روز انبهی و شور و شر \* تو بخوان از انخلود در خلوتی \*  
هین بخو در خواندن ان شرکتی \* ورشودان فاش هم غمکین مشو \* که نیاید غبر  
توزان نیم جو \* ورکشد آن دیر هین زینهار تو \* ورد خود کن دم بدم (لاتقطوا)  
چونکم اول رفته بی وراقندن ای پسر او غورلایوب یعنی اخذ ایلده سن بدزدی  
بونده اخذ کنی مناسبه استعاره اولمشدر یعنی ای اوغل چونکم صحافندن اول  
کجنامه بی اخذ ایلده سن پس اینهلکدن و شور و شریدن طشره کیت یعنی شرط  
اولدر که چونکم اول کجنامه بی انک اله سن جاعتدن و شور و شر منبجی اولان  
کتریدن طشره کیدوب اختلاط ناسی ترک ایدوب عزات و خلوت اختیار ایله  
اند نصکره سن اول کجنامه بی برخاونده کندکله اوقو زینهار اتی اوقومفلقد  
غیر یله شرکت استه که نامحرم و بیگانه اوللرک مضرت و فساد چوق اولور  
وسکا محرم و همد م اولین کسه بی ا کرکندی خلوت که قوسک و مشغول  
اولد یفک علمه اتی شرک ایلدک بهر حال بروجهله سکا مانع او اور و یا خود سنک  
سرورازی افشا قیلور و ا کر اول فاش اولور سه ده هم غمکین اوله که سندن غیر یسی  
اول کجنامه دن نیم چوقدر بهره بولز واندن مقصود و مرام نه اید وکنه واقف  
اولز و ا کر انک حصولی کج چکر سه یعنی اول کجنامه نیک ایچنده مسطور اولان  
معانیات مفهومی کج حاصل اولور سه و سنی اراق چکر سه آگاه اول زینهار سن  
انک کج حاصل اولد یفندن مأیوس و مقنوط اوله بلکه دم بدم (لاتقطوا)  
من رحمة الله) آیت کریمه سن کندیکه وردایله بو آیت کریمه ک تفسیری جلد اولده  
سبب حرمان اشقیای سر خنده مرور ایلدی وراقندن مراد کلاب و صحاف ایدوکنی  
یلدک کلام کجندن و کجنامه دن مراد هم نه ایدوکنی یل و برخوش معلوم قیل  
کجندن مراد کج وحدت و خزینة حقیقت و کجنامه اولان رفته دن مراد شول  
کابلدر که انده کج وحدت متعلق عملار بازش واسرار حقیقه مخصوص اولان  
معنای تحریر اولش اوله و طلب ارزاق معانی اولان درویش ایکی قسمدر بری  
بودر که بر مرشد کامله ملاقی اولور اول مرشد کامل اتی کج حقیقه ارشاد  
و هدایت قیلور و آتی ارزاق روحانیه ایله غنی القلب ایلر بویله کجنامه لازم  
اولز انک مرشد کاملی اکا کجنامه لک ایلر و بردرویش دخی واردر که ارزاق  
معانی به هر وجهله محتاجدیر و استر که کتر حقیقه واصل اوله و غنای حقیقی وابدی  
بوله ولیکن اول کتر حقیقه موصل برهادی و رهبر بوله من پس همیشه قاعنی



الحاجات جانبته مناجات ایدوب دعا ایلم که آلهی بو فقیر بنده می بواجتاج  
و کمال کدن قورروب بکائی زحمت و بی تعب اولان ارزاق روحانیه بی میسر ایله  
دیر اگر آنک استعدادی مرشد کماله واصل اولقی دکل ایسه و اول مرشدک  
ارشادیه مرادنی بولقی مقدر اولدینه لابد حق تعالی حضرت تباری اجیب دعوه  
الداع اذادمان بیوردیغی آیت کریمه نک مفهومی اوزره دعا ایلم بنده لک دعاسنی  
قبول ایلم پس بو گونه فقیرلی شول کنج حقیقتک عمارلی یازاش و اسرار و حدنک  
معانی و کلماتی بحر بر او افش نامه ره هدایت قبولور که انلرائی اوقومغه و اوقود قلمری  
اوزره عمل قلمغه و انلره توفیق آلهی بو بوز دن اولمغه اول کتابلرک ایچینده  
مسطور اولان کترو حدنی عاقبت بولور و اندن مستفید اولورلر ته کم بوسرخ  
شر بنده ذکر ایلمد کلمری فقیر بوقیلدن اولوب نیجه زمان دعا ایلمد کدنصکره  
اکا عالم غیبیدن اشارت اولدیکه و ارسنک همسایه ک اولان فلان صحافک اوراقی  
مایینده شوهینله موصوف برکنجه نامه واردر آئی آتوب ناسدن خلوت و عزلت  
اختیار ایله وار برتههارده اوتوروب آئی اوقومغه مشغول اول و اول کتاب شریفک و نامه  
لطیفک ایچینده هر نه مسطور اولدیه ایسه انکه عمل ایله تاکم مراد و مقصودک اولان  
خزینته واصل اوله سن و غنا و دوات بوله سن و اگر مرادک فی الحال حاصل اولوب  
نیجه مدت مدیده و عهد بعیده کچرسه و سنی چوق زمانه سور رسه هم غم نیجه  
و مأیوس اوله که حق تعالی (لا تقنطوا من رحمة الله) بیور مشدر و دخی (لا یأسوا  
من روح الله انه لا یأس من روح الله الا القوم الکافرون) دیشدر پس حق تعالی نک  
روح و رحمتدن مفنوط و مأیوس اواق طالبه لایق و مناسب دکادر بلکه الامور  
مرهونه باوقاتها دیوب مطاوب اولان امرک وقتی کانجه به دک سعی و همت ایلمک  
لازمدر \* **منوی** \* این یکفت و دست خودان مزدور \* بر دل او زد که  
روزجت ببر) بونی دیدی و کندی الی اول مرده و اول فقیرک کوکانه اوردی  
بویله دیو که بوری سن زحمتی ایات یعنی عالم غیبیدن طالب رزق اولان فقیر آواز  
و یرن بشیر بود کر اولان سوزلری دیدی و انک قلبه و سینه سنه ال اوردی و اکا  
بشارت و یرن بویله دیدیکه بوری شمدنصکره کند کدن زحمت و مشقتی کیدر  
کتسون و سکاژده اولسونکه مرادک حاصل اولدی دیدی انک قلبه ال اوردی  
دیمک اکا ز یاده بشارت و یردی دیمکدن کنایه اولور \* **منوی** \* چون بخوبش  
آمد ز غیبت آن جوان \* می کنجید از فرح اندر جهان \* زهره او میدریدی از قلق  
\* **کر نبودی رفق و حفظ و لطف حق** (چونکم اول جوان غیبتدن کند و به کادی  
یعنی کندی به برحالت مستولی او افله کندی غائب او اش ایلمی و کندی غائب  
اولدینی مرتبه ده حضرت حق طرفدن اکا بو قدر اشارت اولدی چونکم غیبت

طالبین کند بنده کادی و محو مرتبه سندن قورتلوب صحو مرتبه سنه واصل اولدی  
کال فرحتدن جهانه صغمدی بر مرتبه شاد و فرحناک اولدیکه انک درونی قلق  
و اضطرابه دوشدی انک زهره سی قلقدن برتلاوردی اگر حق تعالی نک لطف و حفظی  
ورقی اولمیدی یعنی اول فقیر زیاده سرور و شاد بیلکندن اضطراب و قلقه دوشدی  
شوا قدر که انک زهره سی چاک اولقی مرتبه سنه واریدی اما حق تعالی حضرت تباری  
اصکالطف و رفق ایلمی و آئی چاک و هلاک اولمقدن حفظ ایدوب صاقلدی  
\* **منوی** \* بک فرح آن کز بی شصده حجاب \* کوش او بشنید از حضرت  
جواب \* از حجب چون حس شمس در گذشت \* شد سزاوار روز کردون  
بر گذشت) بر فرح اول که الی بوز حجابک پشندن انک قولقی حضرت حقندن  
جواب اشندی حجب ایلردن چونکم انک سمع نک حسی کجیدی سزاوار اولدی  
و کردوندن کجیدی یعنی اول دعاسی مستجاب اولان فقیر برقاج وجه اوزره شاد  
و فرحناک اولدی جله فرح ایلردن بری اولکه نورانی و ظلمانی اولان الی بوز حجابک  
ور اسندن انک کوش هوشی حضرت حق تعالی دن جواب اشندی حق تعالی  
طرفندن جواب اولقی و قلبه الهام کلک بنده نک دعاسته و سؤاله جواب کلکدر  
چونکم اول فقیرک سمع نک ادراکی حجب نورانی و ظلمانی بدن ایلر و کجیدی حقک  
خطابنی اشتمکه لایق و سزاوار اولدی و کردوندن ایلر و کجیدیکه کردون دخی  
حجابلردن بر حجابدر \* **منوی** \* که بود کان حس چشمش ز اعتبار \* زان  
حجاب غیب هم باید گذار \* چون گذاره شد حواسش از حجاب \* کوش  
او بشنید از حضرت خطاب) که او اور که انک چشمک حسی اعتباردن اول  
حجاب غیبدن هم کچمک بوله چونکم انک حواسی حجابدن گذاره اولدی پس  
انک کوشی حضرت حقندن بی حجاب خطاب اشندی بعض نسخه ده بومصرع  
\* **پس پسای کردش دید و خطاب** \* واقع اولشدر بو تقدیر اوزره معنی اکادید  
و خطاب پیایی اولور دیمک اولور یعنی انک ادراک سمعی حجابلردن کجیدی و خطاب  
حق کوش ایندی تا اوله که انک کوزینک ادراکی دخی اعتبار جهتدن اول حجاب  
غیبدن هم کچمک بوله و لقای حق مشاهده قبله بو خصوصده سمع بصیردن مقدم  
کشاده اولور و سمعک خطاب باری بی استماع ایلمی بصیرک رؤیت و مشاهده به  
مستعد اولسته سبب و علت اولور قرآنده سمع بصیر اوزرینه هر موضعه تقدیم  
اولدینی هم بونکنه بی اشعار قیور انکچون بو پینده لفظ که بیت اوله بواجتار ایله  
علت واقع اولور چونکم اول فقیر دعا کو یک حسری حجاب تورانی و ظلمانی بدن  
کچمش اولدی حضرت حقندن انک کوش هوشی خطاب اشندی و اول خطابک  
مفهومی دل و جانله قبول ایندی و امر اولدینی جانب روان اولوب کندی



﴿ مشوی ﴾ جانب دکان وراق آمد او • دست می برد او بشفش سو بسو •  
 پیش چشمش آمد آن مکتوب زود • باعلاماتی که هاتف گفته بود • در بغل زد  
 گفت خواجه خیر باد • این زمان وای رسم ای استاد • اول فقیر دعا کوی  
 هاتف غیبیک اشارت ایلدیک اوزره • قلوب و عزیمت ایدوب وراق دکانی جانیده  
 سو بسو ال ایلدی یعنی اشارت اولان صحافک اول فقیر دکانه کلدی واک مشغری  
 و کاغذی ایچره طرف بطرف ال ایلدی واول کجنامه بی جست وجو ایلدی  
 فوری اول مکتوب سعادت محسوب اشارت اولدیغی اوزره انک کوزیک اوکته  
 کلدی شول بر علامت که هاتف دیبیدی و مشیر غیبی انک علامتی و نشانی اگا  
 پلدرمشدی اول هاتف غیبیک دیدیک علامت اوزره اول کجنامه اول صحافک  
 اوراق ایچره ظهوره کلدی هماندم اول کجنامه بی قوتوغنه اوردی صحافه ای  
 خواجه سکاخیر اولسون بوزمان کترو ایشورم ای استاد دیدی یو بیت شریف  
 دلالت التزامیه ایله شومضاره دلالت ایلر و بالالتزام یویتدن شو معنای مراد  
 اولور که اول کجنامه اول صحافک اوراق پریشانی ایچره نیجه مدت قالمش  
 و صحافی انک قدر و قیمتی یلیوب سائر کاغذ پاره له آتی قیاس ایلش چونکم اول  
 طالب کجنامه آتی بولدی و بجان و دل قبول قلوب قوتوغنه اوردقه هم صحافک  
 قنده اول کجنامه نک اصلا قدر و قیمتی اولدیغندن اول فقیردن انکچون بر قیمت  
 دخی استمش و اول طالب نامه اولان فقیر ای خواجه سکاخیر اولسون دیودا ایتمکله  
 همان قناعت قلمش و کویا اول طالبه دیمشکه یو کاغذ پاره له بینی بیلرسن دی کورهم  
 اول طالب دخی اکادیدیکه ای استاد یتنه بوجانبه ایشورم اول زمانده سکا بونک  
 اصلان دیم دیوب هزار حد و شکرله کنسیدی مقام و منزلته رجوع قلمش  
 ﴿ مشوی ﴾ رفت کج خلوتی و آرا بخواند • و زنجیر واله و حیران بمالد •  
 که بدین سان کجنامه بی بها • چون فتاده ماند اندر مشقهها • باز اندر خاطرش  
 این فکر جست • کز بی هر چیز بزدان حافظست • کی گذارد حافظ اندر اکتاف  
 • که کسی چیزی ریاید از کراف • اول فقیر دعا کوی بر خلوت یو جاغنه کندی  
 واول کجنامه بی او قودی اولندن آخر یتنه دک اکامطالعہ ایلدی و انده اولقدر اسرار  
 شریفه و معانی لطیفه بولدی و تحیردن واله و حیران قالدی بویله دیو که یو کونه  
 بی بها اولان کجنامه یا الهی مشغله و کاغذ ل ایچره یو حاله دوشوب قالدی یعنی  
 یواسلوب بدیع و طرز رفیعله بی قیمت و بی بها اولان کجینه اسرار الهی و خزینه  
 جواهر معانی یو کونه ورقلر و کاغذ ل ایچره نه عجب دوشوب قالدی و هر کسک  
 نظر ندن نه حاله بوسامی نامه محتق و مستر اوادی بو آنه دک برکسه نک کوزی بوی  
 کورمک و بر عالمک نظری بو عالی نامه به ابرمک عجب حکمت و غریب سر و حالندر

دیدی اول فقیر دعا کویک کبر و خاطر نه بوفکر صحرا دی یعنی قلبه بوفکر و اندیشه  
 کلدیکه هر شیدن اوژی ای درویش یزدان پاک حافظ در حافظ اکتافده سخن  
 قور که کسه کراف جهندن برشی انک اذن و ارادت اولدن قایه بودخی و جدد  
 اکتافده اولان حافظ سخن قور که برکسه کراف ایله اندن برشی قایه اکتاف کشف  
 دندر کشف حفظ ایتمک و سترایتمک دبرل اکتاف هم استار و احتفاظ معنای  
 ارلور و لهذا هریری قصور نظری اولدیغی یلیوب یونده نه ذوق و معنی وارد  
 دیو یهوده سو بیلرلر و جواهر جایله و معانی جز یله دن حظ و بهره بوله میوب صناد  
 وجهلارندن اعراض و اجتناب ایلرلر ﴿ مشوی ﴾ کر بیابان رشود زرو تقود  
 • بی رضای حق جوی نتوان ر بود • ورنحوای صد صحیف بی سکنه •  
 بی قدریادت نمائد نکته • اگر فرضی بیابان زرو تقود ایله پراوله یعنی صحرا لدر اهرام  
 و دنا تیرایله طوله بی رضای حق اندن برار به قدر قایم ممکن اولز یعنی حق تعالینک  
 رضای اولنجیه التون و کومش ایله طلو اولان صحرا لدر برار به قدر التون یا کومش  
 آلفه برکسه قدرت و طاقت طو تمز بلکه اول التون و کومشه کثرت حرص وار  
 ایکن یله ارادت حق اولنجیه آتی کورسه هم آتی آلفه الیمز و اگر بی سکنه  
 یوز صحیف او قوبه سن قدر من سنک یاد کده بر نکته قالمز قدر بونده تقدیر  
 معنای در و سکنه توقف معنای در یعنی اگر سن ای کتاب او قویان کسه نیجه  
 یوز صحیف بر توقفسر او قوبه سن و نیجه یک کتابی بلاتأخیر تنبع ایلیه سن سنک  
 حاطر کده تقدیر الهی اولنجیه بر نکته قالمز و ارادت ربانی اولنجیه تنبع ایلدیکلک  
 کتب و صحیفدن سنک فلکده بر مسئله جایگیر اولمز و سنک روحک اول کتب  
 و صحیفده مسطور اولان کلمات و عباراتدن مقصود و مرادنه ایدو کنی هم بیلز  
 ﴿ مشوی ﴾ ورنکنی خدمت نحوای یک کتاب • علمهای نادره •  
 یابی زجیب • واکر خدمت ایلیه سن بر کتاب او قومیه سن جیبیدن  
 نادره علملر بولور سن یعنی اگر حضرت الهیه خلوصه خدمت و عبادت  
 ایلیه سن اما بر کتاب او قومیه سن جیب قبلکده نادره علملر بولور سن و چشمه جانکده  
 یشایع حکمی ظهور ایلش و لسانکدن جاری اولور کوررسن کا قال صلی الله  
 تعالی علیه وسلم من اخلاص لله اربعین صباحا ظهرت یشایع الحکمة من قبله علی  
 اسانه شیخ زین الدین حافی رحمه الله بیوررلر و العجب بمن دخل فی هذه الطریقه  
 و اراد ان يصل الی الحقیقه و قد حصل من الاصطلاحات ما یستخرج به المعانی من  
 کلام الله و احادیث رسوله صلی الله علیه وسلم ثم اشتغل بذکر الله و مراقبته و طاعته  
 و الاعراض عما سوا مان لا تصب علی قلبه العلوم اکثر من الذی لو عاش الف سنة  
 فی تدريس الاصطلاحات و تصنیفها لم یشم منها راحة و لا یشاهد من آثارها و انوارها



لغة ﴿ مشوی ﴾ شد ز جیب آن کف موسی ضوفشان \* کان فزون  
آمد ز ماه و آسمان \* کانکه می جستی ز چرخ بانهیب \* سر بر آوردست ای موسی  
ز جیب ( جیبیدن اول کف موسی علیه السلام ضوفشان اولدیکه اول ضو  
ماهدن و آسمانن زیاده کلدی و موسی علیه السلام حضرت ترینه بویه دیو اشارت  
اولدیکه اول نسته بی که نهیله اولان چرخدن استرسن ای موسی جیب کدن باش  
یوقاری کتور مشدر یعنی حضرت موسی صلوات الله علی نبینا وعلیهک ید مبارکاری  
کندی باقل نندن نور و ضیاء اچیقی اولدیکه اول نور و ضیاء ماهک نور نندن  
و آسمانک ضیاستدن زیاده کلدی حق سبحانه و تعالی طرفندن کلیم الله حضرت ترینه  
بویه دیو الهام و اشارت اولدیکه ای موسی اول نور و ضیائی که نهیب و مهیب  
لکله منصف اولان چرخ سنیدن استرسن اول نور و ضیاء ای موسی سنک قوینکدن  
باش یوقار و کتور مشدر ( اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سو ) الی اخره  
آیت کریمه سنک مفهوموی اوزره الکی قوینکه ادخال الیه تا کم بیاض و نورانی  
چیفه و بر آیت اخری اوله پس حضرت موسی علیه السلام مبارک الی قوینته  
ادخال ایدوب آتی چیقارد قدی بر بیاض نورانی ال چیقیدیکه عالمه ضیاء صالیدی  
وما و آفتابک نوزنه غالب اولدی پس هر موسی مشرب اولان و قلب موسی علیه  
السلام اوزره سیرقلان عالم ربانیده دخی بوصفت بولور و انک وجودنده بد پیضادن  
مراد شول فکر نورانی اولور که هر بارانی عالم ربانی اولان کامل جیب قلبیه  
ادخال ایدوب اندنصره الفاظ و حروف واسطه سیله آتی دهانندن اخراج ایلسه  
ماتندید بیضا عالمه نور باش اولوب ظلمات جهالت و غفلتی و کفر و ضلالتی و شک  
ور یبیتی و بونلرک امشالی اولان ظلمتی اول بد پیضا کی اولان فکر نورانی ازاله ایلر  
پس اول نور و ضیاء انسانک کندی قلبنده درانی خارجدن استمکدن کندی  
جیب قلبندن استمک اولدیر که بو عالم آفاقه هر نه استرسه کندی نفسندن خود  
اول دخی زیاده بولور کافال الله تعالی ( و فی انفسکم افلا تبصرون ) ﴿ مشوی ﴾  
نایداتی آسمانهای سمی \* هست عکس مدرکات آدمی \* نی که اول دست  
بزدان مجید \* ازدو عالم پیشتر عقل آفرید ( تاییله سنکه سمی و عالی اولان آسمانلر  
آدمینک مدر که لربنک عکس بر بویه دکلیدر که بزدان مجیدک دست قدرتی اول  
ایکی عالمدن ایلرورک عقل براندی یعنی اول نسته بیکه کندی عصرنک موسی  
اولان آسمانلردن استرسن اول سنک جیب قلبکدن باش یوقار و کتور مشدر تاییله  
سنکه بوبلندو عالی اولان اجرام سماویه آدمینک قوت مدر کلدی اولان عقلک  
عکس و بر تو بیدر و عقل آدمی اصلدر بو خود مقرر در که ایکی عالمدن مقصدن  
و سابقتر بزدان مجیدک دست قدرتی اول عقلی براندی کافال علیه الصلو و السلام

اول ما خلق الله العقل و بوعلقدن مراد عقل کلدیر که حقیقت انسانیه در پس  
عقول عشره و نفوس سماویه و اجرام فلکیه بو حقیقت انسانیه اولان عقل  
کلک عکس و فرعیدر و حقیقت انسانیه بوجهله به نسبتبه اصل واقع اولمشدر تنه کم  
عقل کلک و عقول عشره نک شرح و بیانی جلد ثالثک دیباجه سنده هم مرور قلمش  
و بواجرام سماویه نک عکس اولدینی آنده دخی ثبوت بولمشدر چونکم بر آدمی  
کندی حقیقتنی بوله و عقلک قایمنه و اصل اوله اول کسنه بواجرام سماویه نک  
عکس و اثری اولدینی یلور و بواسیا کندی فرعی اولدینی مشاهده قیلور پس  
هر نه استرسه اول کندی دروننده بواور ﴿ مشوی ﴾ ابن سخن پیدا و پنهانست  
پس \* که نباشد محرم عنقامکس \* باز سوی قصه باز آئی بمر \* قصه کج و فقیر  
آور بمر ( بوسوز من وجه پیدا و من وجه زیاده پنهاندر یعنی اهله بوسوز زیاده  
پیدا و هویدا در و نااهله بغایت پنهان و مخفیدر ز برامکس عنقایه محرم اولمز بگونه  
کلام حقیقت انجام ایسه عنقا سیرت اولان طرفلرک غیاسیدر و بوسوزله اثر  
محرم اولور و مکس طبیعت اولان عوام کالهوام بگونه سوزله محرم اولوب  
مخبر قاور و مضطرب اولور تنه کم دینلیدی ( بیت ) طوطیان در شکر سستان  
کامرانی میکنند \* وزنجیر دست بر سر میزند مسکین مکس \* چونکم مکس  
طبیعت اوللر عنقا سیرت اوللر محرم اولمز و انلرک کلمات معارف مشهونی فهم  
و ادراک قیلرلر پس بواهله پیدا و عیان و نااهله پوشیده و نهان اولان سوز  
بوزاده طررسون تکرار ای بمر قصه جاننه کبر و کل قصه کج و فقیری باشه  
کتور یعنی ای اوغل تکرار ذکر اولنان قصه جاننه کبر و کل و اول کهننامه بولان  
قبرک مطلوبی اولان کجک قصه سنی باشه کتور و تمام ایدوب بشور دیمک اولور

﴿ تمامی قصه آن قبر و نشان جای آن کج ﴾

﴿ مشوی ﴾ اندران رقصه نبشته بود این \* که برون شهر کجی دان دفین  
\* آن فلان قبه که دروی مشهدست \* پشت اودر شهر و در فرقدست ( اول  
طالب کج اولان فقیرک بولدینی رقصه ایچره بویازلمش ایدیکه شهرک طشره سنده  
دفن اولنمش بر کج بیلکه خارج شهرده اول خزینه مدفون اولمشدرانی معلوم  
قیل اول فلان قبه که آنده مشهد و اودر اول قبه نک پشتی شهره و بوزی فرقد  
جاننه در فرقدان قبله جاننده بری برینه قریب ایکی یلدزک اسمیدر که واحدنه  
فرقد دیرلر بعضی نسخده فرقد برینه فدقد و افع اولمشدر فدقد فلاته دیرلر  
یعنی پیسابانه دیرلر مشهد محل شهوده دیرلر بونده مراد مزار اولور و مزار  
مشهد دیدکاری شهید اولان کسه نک محل اولدینی اعتبار ابله در ﴿ مشوی ﴾



پشت باوی کن تور و در قله آر \* وانکهسان از قوس تیری در گذار \* چون  
فکندی تیر از قوس ای سعاد \* بر کن آن موضع که تیرت افتاد (پشتی سن  
اول قبه به ایله و یوز یکی قبه به کتور و اند نصکره کاندن بر تیر کتور یعنی اول  
قبه به صمرت و یروب یوز یکی قبه به دوندر کد نصکره یاندن بر اوق آت چونکم  
تیری قوسدن طرح ایدوب ای اهل مساعده القابلیه سن اول موضعی قاز که  
سنگ تیرک اول موضعه دوشدی یعنی سنگ تیرک هر نه موضعه دوشرسه اول یری  
قاز تا کجی انده بولور سن دیش سعاد کسر سنله مفاصله یانک مصدر نانیسی  
اولوب مساعده معانسه اولق اولندر و بونده کجنامه دن مراد کج وحدتک  
علوم و اسراری مسطور اولان و طالب اولره انک وصوله سبب اولان اعمالی  
تعلیم ایلین کتب اولور و کجندن مراد ایسه حقیقت انسانیه اولور و حقیقت  
انسانیه خزینه سی شهر طبیعتک و راستده مدفوندر انک طالبی اولان انسان اول  
شهر طبیعتدن طشره چغنی اکلاز مدر و ایچنده مشهد اولان قبه دن مراد عقل  
جزوی اولور که عقل جزوی فی الشکل بر قبه کبیدر که انده مشهد روح حیوانی  
و ادراک جسمانی وارد و اهل ایمان اولان کسملرک عقل جزوی سی قبه سنگ  
ظهوری شهر طبیعت و یوزی قبه حقیقی جاننده اولان نجم هدایت در پس حقیقت  
انسانیه خزینه سنی طالب اولنه لازم اولان بودر که شهر طبیعتدن چیه و عقل  
جزوی قبه سنی و رای ظهرنه آلوب اکا صمرت و یره و روی قلبی قبه وحدت  
جاننده کتوره اند نصکره تیر همتی قوس مجاهدیه قویه و قوس مجاهدیه دن  
تیر همتی آت و انک تیر همتی هر نه مقامه ابریشوب دوشرسه کندونک کثر حقیقتی  
انده بوله تنه کم بو ذکر اولنان فقیر بو کونه اشارت اولوب اشارت اولندینی اوزره  
عمل ایتمکه شروع ایدوب تیر ائغه قصد و عزمت ایلدی \* مشوی \* پس  
کان سخت اوردان فنا \* تیر پرانیدر صحن فضا \* زو تیر آورد و بیل اوشاد  
شاد \* کندان موضعه تیرش افتاد \* کسند شدهم اوو هم بیل و تیر  
خو ذندید از کج پنهانی اثر) پس اول فتی محکم کان کتوردی و بر فتی بابی اله الوب  
تیری صحن فضا ده اوچوردی اول جوان شاد شاد فوری بیل و تیر کتوردی  
اول موضعی قازدیکه انک تیری اول موضعه دوشدی یعنی صمرت قبه به و یروب  
یوزی قبه به دوندر و یارب و یارب بازویه کتور و یارب اول فتی کاندن بر اوق اندی  
و شاد اولوب فوری بیل و تیر کتور و کندی اوق دوشدیکه موضعی خزینه سی  
بولق امید اوزره قازدی هم اوو هم بیل و تیر کند اولدی خود کج نهابیدن  
اثر کورمدی یعنی اول موضعی اولقدر قازدیکه هم انک بیل و تیری آشیوب کند  
اولدی و کندی سی دخی بوردی و عاجز قالدی خود اول نهائی و مخفی اولان

خزینه دن بر اثر کورمدی \* مشوی \* همچنین هر روز تیر انداختی \* لیک جای  
کج را شناختی (بوتجلین هر کون اول جوان تیر انداختی لکن جای کجی اکلردی  
یعنی بو ذکر اولنان قاعده اوزره اگر چه هر کون تیر انداختی و اوقی دوشدیکه یری  
قازدی و لیکن موضع کجی فهم ایدوب بیلشم ایدی بونده اشارت و تنبیه  
وارد رشو معناره که کج بر طالب کج حقیقت بر کجنامه بی اله کتور سه و اول  
کجنامه نیک ایچنده مسطور اولان الفاظ و کلمات معناری و واقف و عالم اولسه  
و اکا کوره عمل قیسه به کندی حقیقی کجی صحرای وجودده بولمسه قادر  
اوله من مکر که بر مرشدک تعلیم و ارشادی ایله و یا خود اشارت الهی و الهام ربانی  
ایله و بونک سبب علنی اولدر که اگر چه بر کسه بر کتبی اوقور و انک الفاظندن  
مقصود اولان معناری استخراج و اشتباط قیلور و انده هر نه یوردی ایسه انکله  
عامل اولور و اکا کوره کار قیلور و لیکن علمه یا افراط ایلر یا تفریط ایلر عدالت  
و استقامت مرتبه سنی بیه من بواجلدن کج مقصودی بوله من و خزینه حقیقه  
واصل اوله من \* مشوی \* چونکه این رایشه کردا و بردوام \* خجی در شهر افتاد  
و عوام) چونکم اول فقیر علی الدوام تیر ائغی و بر قازمغی کند و سینه یشته ایدی شهر  
ایچره و عوام میانه بر خجیه دوشدی یعنی شهر خلقک و عامه ناسک ایچنه بر فسلدی  
و دیدی و قودی واقع اولدی بوله دیو که فلان فقیر بر کجنامه بولمش انک موجب  
هر کون عمل ایدوب بعضی موضعی اول کجی بولق امید اوزره قازمده در

فاس شدن خبران کج و رسیدن بکش پادشاه

\* مشوی \* پس خبر کردند سلطانرا ازین \* آن کرویه که بدنداندر کین  
\* عرضه کردند آن سخن راز بردست \* که فلانی کج نامه یافتست (پس سلطان  
شهری بوقصه دن خبردار ایلدی شول بر کرویه که کینه ایدیلر یعنی اول فقیرک  
بوصوسنده طوران دشمناری شاطسان شهره بوقصه دن خبر و بر دیار ال التندن  
بوسوزی سلطان شهره عرضه ایدیلر بوله دیو که فلان کسه بر کجنامه بولمشدر  
\* مشوی \* چون شنید آن شخص کین باشه رسید \* جز که تسلیم و رضا چاره ندید \* پیش  
ازان کاشکجه پند زان قباد \* رقه را آن شخص پیش شه نهاد (چونکه اول  
شخص اشتدی که بوقصه پادشاهه ایرشیدی تسلیم و رضا دن غیر چاره  
کورمدی و اول قباددن شکجه کورمزدن اول رقه بی اول شخص پادشاهک  
او کنه قودی و بوندن دخی بو معناره رمز و اشارت اولور که سلطان شهر دن  
مراد شهر طبیعتک سلطانی اولان نفس اماره و اهل نفس اولور و عوامدن مراد  
اهل نفس و قوای نفسانیه اولور کج سالت راه الهی و طالب کج ربانی



بر کجنامه بولسه و انك ايجنده مسطور اولئان اوزره عمل قیلمه مشغول اولسه قوای  
نفسا تبه اتی نفسه عرض ایدرل پس نفس اتی عقلدن الوب برقاچکون انكاه  
عمل قیلور چونکم کندی مشتبهاسی اوزره اولان کجی بولدقده انكاه عمل ایلکدن  
اوصاتوب فراغت قیلورل و خارجده دخی شهر طبعك سلطاتی مثابه سنده اولان  
نفس اماره صاحبی طالب کنج الهی اولان فقیرلک بولدیغی و روزوشب انك مقتضاسی  
عمل قیلدیغی کتایی انلردن الورل و برقاچکون اگاهطامه قیلورل و انكاه عمل  
ایدرل کوررل کندیلرک هرادی اولان کنج انك دیدیگی اوزره بولمز پس اندن  
وانكاه عمل قیلقدن فارغ اولورننه کم بومعالیه اشارت ایدوب پیوررل  
﴿ مثنوی ﴾ گفت تا این رفته را یا بیده ام \* کنج نی وزنج بی حدیده ام \*  
خود نشدیک حبه از کنج آشکار \* لبک پیچیدم بسی من همچو مار \* مدت ماهی  
چنینم تلخ کام \* که زبان و سود این برهن حرام \* برک بخت برکنند زین کان غطا \*  
ای شه پیر و زجنگ و در کشا ( اول فقیر شاهه ایندی ای شاه جهان نابورقه بی  
بولدنبی و بولکجنامه به واصل اولدبغم زماندن بوآنه دک کنج بوق و بی حدزجت  
کورشم خود برجه کجیدن آشکار اولدی و بنم جانم بونده اومذکور اولان  
خزینهدن بردانه بولدی ولیکن بن مارکی چوقلق طولشم و مضطرب اولشم  
کجه نسبت مارذکری خوب واقع اولدر الحاصل برای مدتی بونجیلن تلخ کام  
یعنی برای مقداری وارد که بوذکر ایلدیکم کبی دماغم آبی اولوب بی آراءکه  
بولکجنامه نك زبان و سودی بنم اوزریمه حرامدر بولایکه سنک بخت سعادتک  
وطالع همایونک بولکان و دینه نك بوزندن غطایی قوپره و پردی کیده ای چنکی  
پیروز و قلعه کشای اولان پادشاه پیروز جنگ پیروزدر جنگ معنسانه در درکشای  
وصف زکیندر قلعه آجیچی معنسانه یعنی ای قاعه آجان و جنگده مظفر اولان  
پادشاه بولایکه سنک طالع همایونک بومعدندن حجابی رفع ایدوب بونک حقیقت  
ونتیجه سی بولته دیدی ﴿ مثنوی ﴾ مدت شش ماه و افزون پادشاه \*  
تیری انداخت و برمیکنند چاه \* هر کجا سخنه کانی بود جست \* تیرداد انداخت  
و هر سو کنج جست \* غیر تشویش و غم و طاماتنی \* همچو عنقا نام فاش و ذاتنی  
پادشاه دخی اتی آی مدت و زیاده اوق اتدی و قیو قازدی هر قنده که برسخنه  
کان و ارایدی جست یعنی هر قننی موضعه جست و چابک برکاتی وقتی یایی چکن  
کانکش و ارایسه شاه اکابر و پردی اول سخنه کان اتدی و هر جانیده کنج اسندی  
سخنه کان قتی یایی جکیچی دیمکد رکا ته متصل اولان یاوحدت ایچوندن مصرع  
اولده اولان جست چابک و استاد معنسانه در مصرع نائیده اولان جست  
طالب ایندی معنسانه در تیرداد دیمک اذن و اجازت و پردی دیمک معنسانه هم

جائزدر شوا اعتبارایله که عجم شاهلری اول بر کسه به برجانیه کتکه اذن و پرسه لری  
اکابر اوق و پردی اول کسه اول تیرایله انك ملکستدن هر نه جانیه کتسه کسه اگامان  
اولردی صکره اول قاعده کتسه کد نصکره باغوشعرا تیرداد دیمکی اجازت و پردی دیمک  
مخلنده استعمال ایلدیلر و محصول یت بویله دیمک اولور که پادشاه اتی آی مقداری  
والتی آیدن دخی زیاده اوق اتدی و برقازدی و هر نه برده بر استاد کانکش  
و ارایسه اگا اذن و اجازت و پردی اول دخی اوق اتدی و هر جانیده خزینهدی  
طلب ایندی تشویشدن و غدن و طاماتدن غیری اولدی عنقا کبی نامی فاش و ذاتی  
بوق ایندی یعنی عنقا موجود الاسم و معدوم الجسم اولدیغی کبی اول کجک دخی  
اسمی و ارایدی ولیکن ذاتی و حقیقتی بوق ایندی و بونلره اول کجیدن و کجنامه دن  
تشویشدن و غدن و غصه دن و رسیدن غیری برنسته حاصل اولدی و بونده سخنه  
کاندن مراد عقل و اذعانده قوی اولان کسه و شاهدن مراد عقل جزوی  
صاحبلری اولورننه کم من قریب تحقیق و تفصیلی ذکر اولور

﴿ نوید شدن پادشاه از یادت آن کنج و ملول شدن او ﴾

﴿ مثنوی ﴾ چونکه تعویق آمد اندر عرض و طول \* شاه شد زان کنج دلیر  
و ملول \* دشهارا کر کران شده چاه کند \* رفته را از خشم پیش اوفکند  
چونکم کجک عرض و طول شده تعویق کلدی یعنی چونکم اول کجنامه ده  
مسطور اولان خزینه و دینه نك السنده عوق اینک کلدی و بونلر موضع کجه  
اصابت قیلقدن تعویق الهی ایل محروم اولدی شاه اول کجیدن دلیر و ملول  
اولدی یعنی اول دینه نك طلبیدن کوکلی اوصاندی و فراغت قیلدی اول پادشاه  
دشاری کرکز قوی قازدی یعنی اول شاه آرشون آرشون صحرالده قوی قازدی  
واق هر نه بیره دوشرسه اولیری قازوب چیفور دوزدی کوردیکه رفته ده  
مسطور اولان دینه دن اصلا اثر و نشان یوقدر خشمه کلوب اول رفته بی  
خشمندن اول کجنامه بولان فقیرک اوکنه برافدی ﴿ مثنوی ﴾ گفت کیراین  
رفته کش اثار نیست \* نو بدین اولبیزی کت کار نیست \* نیست این کار کسی کش  
هست کار \* که بسوز دکل بکردد کر دغار ( شاه اول فقیره ایندی ای فقیر طوط  
بورقه بی که آنک اثار و نتیجه سی یوقدر و زجت و نعی چوقدر سن بورقه به  
اولبزشکه سنک ایشک و غیری تشویشک یوقدر بوشول کسه نك کاری دکلد که  
انک کاری و شغلی اوله که کل یانه و اول خارجاننه طولنه کلدن مراد راحت و اهم  
والزم اولان مصلحتدر و خاردن مراد زجت و بی نفع وفائده اولان مصلحتدر  
یعنی اول پادشاه اول فقیره برسیل طعن و توبیخ بویله دیدیکه ای درویش



بو گونه ایش شول برکشینک ایشی دکلدر که انک بوندن غیر ی اهرم والزم کار  
و مصلحتی وارد که اول کسه اگر بوکاره طولورسه کل کبی کندویه نافع و لطیف  
اولان مصلحتی یا فروخار کبی برزجت و بی منفعت اولان کار و مصلحتک اطرافته  
طولور بزم کل کبی لطیف کاریمز و ارایکن انی فو بوب بوخار کبی برزجت اولان  
کاره مشغول اوله مرز و حاضر و نقدی قو بوب مفقود اولان شیشه سعی و کوشش  
قیله مرز ﴿ مشوی ﴾ نادر افتد اهل این ماخولیا \* منتظر که روید از آهمن کیا  
نادر دوشر بو ماخولیا انک اهلی منتظر در که دموردن کیا به ماخولیا خیالات  
سوداویه به دیرل بر مر ضرر که بر کسه اکامبتلا اولسه خیالات فاسده و توهومات  
مهمله به دوشر اصلا انک تجمل ابلدیکی شیده بر معنی و نتیجه اولمز پس شاه اول  
کچنامه ابله عمل ابدنلری ماخولیا هر ضنه مبتلا اولان خیالات فاسده صاحب لری انک  
مرتبه سنه تنزیل ابدوب اول فقیر نوینخا دیدی بو گونه ماخولیا انک اهلی و بوتوع  
اوزره اولان خیالات فاسده انک اصحابی بوجه سائده آرزو اقع اولور مثلا بونلر  
منتظر در که دموردن اطیف او تار به و اندن بونلر منتفع اوله بو خود محالدر کذلک  
بو کچنامه ایچره مسطور اولان معنارک حقیقتی بولق وانک نتیجه سنه و اصل  
اولفدن اوزری کیچ و کوندلر عمل قلیق بو کابکر دبدی ﴿ مشوی ﴾ سخت  
جانی باید این فن راجوتو \* نو که داری جان سخت این راجوتو \* کرنیابی نبودت  
هر کز ملال \* و ریایی آن تو کردم حلال ) بوفن ایچون سنک کبی بر سخت جان  
کر کدر سنکه جان سخت طو تر سن بونی طلب ابله اگر بولیه سن هر کز سکا ملال  
اولمز و اگر بولور ابله انی سکا حلال ابدنم بو کچنامه دن مقصود کچ حقیقتک  
علومی مسطور اولان کتابلر اولدیغنی بیلدک ایسه مثلا بو مشوی شریف کبی  
پس طالب کچ اولان قسیردن مراد کچ حقیقتک اسرار و علومه محل اولان  
کتابلری مطالعه قیلان فقیر اولور و کیچ و کوندلر اول کتابلر نه یاز لدی ایسه  
آنک موجب طریقتده عمل ابدوب اول مسطور اولان معنارک نتیجه سنه و حقیقته  
روز و شب سعی و کوشش قیلور چونکم بر طالب کچ الهی اولان فقیر بویه  
بر کچنامه بویه و اند مسطور اولان معنارک موجب عمل ایتمک اشتغال قیله عقول  
جزویه صاحب لری آتی کورد کلرنده کندی لری شاه و ریسی اولان عقل معاشده  
قوت و قدرت بولان کسه لره انی عرض ایدرلر انلر دخی هوا لری نه خوش کلوب  
انده مسطور اولان دغینه بی بولورلر ظن ایلوب تیر فکرنی کان عقله قو بوب اتارلر  
و تیر فکرنی هر نه محله واقع اولورسه اندن بحث ایدرلر که بحثک معنای قاز مقدر  
بر قاج مدت اصحاب حقیقتک نامه لری نه مطالعه ابدوب فکرنی تیردیکی برون

بحث ایشکی کندی لره عادت قیلورلر و بوکاره مشغول اولورلر کورلر که بوکاردن  
انلره نفع حاصل اولمز و بواجبات کشیردن بر نتیجه یوز کوسه مرز الا که بولق  
پس بو بولق قلدن اعراض ابدوب کنیدی عقلارینه و مشربلرینه نافع اولان  
وراحت و یرن کار و کرداره مشغول اولورلر و بو گونه عملاری و کتابلری فقیر  
و بیکار اولان کسه لره بوسره مناسبدر دیونچه نوینخا استهزا ابله تسلیم قیلورلر  
و دیرلر که بونلر عجب بیکار و بی عقل طائفه در که مشغول اولدق لری علم و عمارت  
نتیجه سی بولق قدر بزدخی بونلرک مطالعه ابدکلری کتابه مطالعه ابدک و اول  
کتابک ایچنده مسطور اولان اقوالی موجب نتیجه مدت سعی و کوشش قیلدق  
و عقل و فکر مزیدی بیکار بونلرک مطالعه ابدکلری نتیجه سنه بولق قدر بزدخی  
بونلرک کچنامه سنک گفتار بیک نتیجه سی و بونلرک اول گفتار موجب نتیجه اولان کار  
و کردارلر بیک عاقبت و نهایی همان بولق و وارر ابدی بزه بوی امیدک بولنه  
کتمک و بومعدوم و مفقود اولان خزینه بی طلب ایتک لازم دکلدر بواهنه مبارک  
اولسون دیو اصحاب حقیقتک نامهلر بی مطالعه قیلقدن و اهل عشق و محبتک  
طریقته سالک اولفدن رجوع ابدوب فراغت قیلورلر نه کم بومعنازه اشارت ابدوب  
بیورلر ﴿ مشوی ﴾ عقل راه نا ابدی کی رود \* عشق باشد کان طرف  
بر سر رود \* لایالی عشق باشد فی خرد \* عقل آن جوید کز سودی برد ) عقل  
نا امیدک بولنه سخن کیدر عشق اولور که اول طرفه باشی اوزره بلر لایالی عشق اولور  
خرد کل عقل انی استر که اندن بر سود ابلته یعنی البته بر کسه اسیر عقل جزوی  
اولسه و عقل معاش مرتبه سنه فالسه اول کسه نا امیدک بولنه کتمز و فقر و فنا  
طریقته سیر اتمز بلکه هر نه یرده امید و ارایسه عاقل اول جانبی کیدر و کنیدی  
نفسه قوت و عزت و یرن جانبی سیر ایدر اهل عشق اولور که اول نا امیدک  
طرفه باشی اوزره بلر و بولق طریقته مشیا علی الهام لاعلی الاقدام نک و بویابر  
لایالی و بی باک امل عشق اولور اهل عقل اولمز که اهل عقل لابد کنیدی قایلر بیجی  
اولور و کنیدی به نافع اولمین و فائده و برمین نسته اردن حذر قیلور عقل همان  
آتی استر که اندن بر نفع اله عقل برشیدن کنیدی وجود نه نفع کلجه جگنی  
و فائده حاصل اولیه جغنی بیلد کد نصکره اصلا اول جانبی مایل اولمز و اول شیشه  
رغبت قیلر بلکه عاشق قدر که سودوزیان قیدنده اولوب کنیدی معشوقی اگر  
بولق بولنده ایسه اول بویه کتمکدن و محو وجود ایتکدن رو کردان اولمز نه کم  
شیخ عطار قدس الله سره حکایه ابدوب بیورلر بر کون ایکی کسه بر کتابی او قود بلر  
اول کتابده بویه دیشکه فلان یرده برخیزنه و اردر که اصلا د و کترو انک قتده  
شوصقتله بر محبوب وارد که اول محبوبک صفتری شرح و بیان کلر و اگر اول یرده



اول محبوب بولمز ایسه اول مقامدن بره دارایلرو کیده سن بویول کلارنده اوج  
میل وارد اول اوج میلده هر نه یازلدی ایسه اناری اوقو یوب انکله عل اید سن  
دیمش حکمت اللهک اول ایکی کسه دن بریسی قولقدن اول خزینه به و باخصوصه  
اول محبوب جبهه عاشق اولش و بریسی دخی عاقل ایمش کندینه دیمش که  
بو کتاب بلان سو یلز حاضر خزینه و حاضر محبوب اول موضعه اکر بونلری  
بولورسقی یوک نعت و زیاده دولتر دیوب عاشقه عاقل اول موضعه دیک سیر و سلوک  
ایتمش اول موضعه اول کتابه یازیلان خزینه دن و محبوبدن برنشان بوله  
میوب بره مقدار دخی ایلری کیشلر کورمشلر که یول اوج بلوک اولش و اول بلوک  
هر برینک باشنده بر میل دیکلمش اولار میاده یازلمشکه ای راهروا کر بویوله کیدر  
ایسک بونده خزینه و محبوب بولمز اما بر شهر و اررسن و انده ایستدیکک کی کار  
قیلورسن و بر میلده دخی یازلمش که ای راهروا کر بویوله کیدر ایسک باغجو بی  
بوله سن یا خود بوله سن احتمالدن و شبهه دن خالی دکلدرو بر میلده دخی یازلمشکه  
ای راهروا کر بویوله کیدر ایسک نابود و ناپیدا اولورسن و کندیک و نام و نشانی  
لا بد محو و فانی قیلورسن پس عاقل ایله عاشق مشاوره ایدوب بری برلینه دیمش  
باخی قنغی بوله کیده لم عاقل دیمشکه بونا امیدلک بولندن و بوقلق طریقندن  
نعوذ بالله بن او بوله کتر مسکه انده محو و فانی اولم و بواورنه بوله دخی کتر مسکه انک  
نتیجه سی نامعلومدر و احتمالدن خالی دکلدرو پس بر بولک که نتیجه سی معلوم اولمه  
اکا کتک عاقلک شاندن دکلدرو بن شول بوله کیدر مسکه انک نتیجه سننده بر شهر  
عظیم وارد رای رفیق کل بکامت است ایله نتیجه سی معلوم اولان طریقه کیده لم  
دیدى عاشق ابتدی بن بوانه دیک جائدن بیر ار اولدم بکاء عشق و شوق بر مرتبه  
غلبه ایلدیکه صبر و آرامه بحالم قالدی چونک اولکی موضعه ده مقصودی بوله مدتم  
بویله یهوده بیر کریمکدن نابود و ناپیدا اولق بکا اولی و محو و فنا بولنه کتک  
بکاء علادر دیوب عاقل شهر بولنه عاشق محو و فیه بولنه کندی اول عاشق اگر چه  
محو و فنا بولنه کندی و رقاچ قدم عشق و شوقله بی وجود ترکناز ابتدی هماندم  
کندی محبوبی وصف اولساندن زیاده بولدی و اول کز لا یتنا به دخی و اصل  
اولدی **منوی** ترکناز جانکداز و بی حیا \* در بلا چون سنک زب آسیا  
\* سخت روی که ندارد هیچ پشت \* بهره جوی رادرون خویش کشت \*  
عاشق ترکناز و جانکداز و بی حیا در بلاد دکر منک آلت طاشی کیدر یعنی عاشق  
معشوق بولنده چاپمده و جان از تنکده و عرض و نامه سی کیدر و عار سز و حیا سز  
اولمده در و بلا و محنت دکر منک آلت طاشی کی ثابت اولمده و باشنه نیجه دکر من  
طاشلر بن دوندرسک صبر ایلیوب تحمل قیلنده در عاشق بر سخت رویدر که هیچ

آرقه طومز بهره جویلیک کندی دروننده اولدردی یعنی عاشق اولان برقی  
بوزلور بی پشت و پناه برکسه در که معشوق جانبندن اکا هر نه کلورسه رو کردان  
اولز و کیرود بر آخر کتسه به طایوب اکا اعتماد و استناد قیلر بلکه بوزنی بکیدوب  
هر وجهه معشوق جانبنه ایلر و سورر یا خصوصه اندن هیچ بر نفع و فائده  
امیدن طومز اول عاشق کندی دروننده بهره جویلیک ازاله قیلدی  
و عاقل کبی فائده و منفعت امیدله خدمت قیلقدن بری و طاری اولدی  
**منوی** پاک می باز نباشد مردجو \* انجانکه پاک میکرد ز هو \* عاشق پاک  
اوینادر مردجو اولمز انجیلین که هودن پاک طومز مراد هویت الهیه در یعنی عاشق  
میدان محبت ایچره هر نه اوینادر سه خالصا لوجه الله بی غرض و بی علت اوینادر  
و اصلا اجرت و عوض استیجی اولمز و بعد اجبر کی محبوبی بولنده اول کار  
و خدمت قیلر انجیلین هویت الهیدن اول هر نه طومزه پاک و طاهر طومز کذلک  
هر نه بذل ایدر سه پاک و بی علت بذل و صرف ایدر اصلا مرد و اجرت و سود  
و منفعت طلبنده اولمز **منوی** می دهد حق هیش بی علتی \* می سپارد  
بازی علت فتی \* که فتوه دادن بی علتست \* پاک بازی خارج هر ملتست \*  
حق سبحانه و تعالی حضرتلری اول عاشقه و ارانی بر علت سز و بر یعنی حال  
و اغراضدن پاک و طاهر اکا وجود عطا ایلر صاحب فتوت اولان دخی اول  
وجودی کبرو حقه علت سز و بر یعنی فتوه صاحبی اولان عاشق دخی کندی  
و ارانی حضرت حقه حال و اغراضدن پاک و طاهر اولد یعنی حالد تالیم قیلور  
ز برا عند المشایخ فتوت بی علت و یرمک و غرض و عوض آرزو سندن کندی  
نفسی پاک و طاهر ایدوب حضرت حقندن کندی نفسی نیجه طاهره و پاکیزه الدیه  
یه او بوله طاهره و پاکیزه ای اکا تسلیم قیلقدن کاسال موسی علیه السلام ره عزوجل  
عن الفتوة قال الله تبارک و تعالی الفتوة ان ترد نفسك الى طاهرة كما قبلتها مني طاهرة  
الحاصل پاکبازلق خارج هر ملتدر پاکبازلق فتوت و مجرددن عبارتدر خلاصه  
کلام فتوت و مجرد طریق محبتده هر نه بذل و صرف ایلر سه بی عوض و بی غرض  
بذل و صرف ایلک کدرو و پاکبازلک و مجردلک نفس الامر ده هر ملل خارجدن  
و جیع اهل ملتک مرتبه لزدن و مجرد و فتوت مرتبه سی ایلرودر **منوی**  
زانکه ملت فضل جوید یا خلاص \* پاکبازانند قربانان خاص \* فی خدازا امتحانی  
میکشد \* فی درسود و زیانی می زنند \* زیرا که اهل ملت فضل دیلر یا خلاص  
دیلر اما پاکبازلر قربانان خاصدر لری جیع اهل ملت ابتد کیری عبادت و خدمتی  
یا فضل و کرم الهی بولق و یا خود عذاب و عقاب الهیدن خلاص اولق امیدى  
اوزده ایدر اما پاکبازان طریقت و ارباب عشق و محبت خاص قربانلر در کندی



نفسا ربك مرادند اوتری بکشتار و خوف و رجا مرته شدن ایلری کیدوب  
فتاشرایی ایچمشار و هر نه خدمت و طاعت ایدر لر سه اوجه الله و لمحبة الله ایشلردر  
نته کم تاج الرجال اولان رابعه عدویه رضی الله عنها حضرتلری حضرت حق  
تعالی به خطاب ایدوب دیدیکه الهی بعزتک وجلالتک ما عبدتک خوفا من تارک  
ولارغبة فی جنتک بل لمحبتک ولوجهک الکریم بونلر نه خدای امتحان ایدر لر نه  
سودوزیان قیوسی اورر لر یعنی یواریاب قوت و اصحاب محبت شول طائفه علیه در که  
ایتد کازی عبادت و طاعتده خدای تعالی حضرتلری بی امتحان ایلر لر بویله دیو که  
بزحق تبارک و تعالی حضرتلر نه بوقدر عبادت و طاعت ایلر لر کور لم  
بونک مقابله سنده بزنه اجر و عوض و بر و بویله دخی امتحان ایتر لر که بونلر  
نیجه مدت سود و منفعت امیدی اوزره و خدمت ایتسه لر و بونلر ضرر و زیان  
اصابت ایلر نه عجب بزخود خیر و حسنات ایشلکه در بوضرر و زیانک اصلی ندر  
دیمر لر بلکه اصلا سود و زیان بابی دق ایتیب و خوف و رجا یوانه کتیب هر رری  
( ترک کام خود کرفتم تا یراید کام دوست ) دیوب کنندی مراد لرنی دوستک مرادنده  
فانی قیلور لر ( وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ) دیوب هر بری کنندی  
امرنی حق تعالی حضرتلر نه تفویض ایدوب کتاب الهده هر نه بازلدی و هر نه  
امر قیلندی ایسه انک موجبجه عمل ایتمکه سعی و کوشش قیلور لر نته کم اول  
فقیر اول کچناده ده مـ طور اولان احکام اوزره عمل ایلکه مشغول اولدی

﴿ باز دادن بادشاه ان کچناده را با آن فقیر که بکیر ما از سر این برخاستیم ﴾

﴿ مثنوی ﴾ چونکه رفته کعب بر آشوب را \* شه مسلم داشت آن مکروب را \*  
کشت این اوز خصمان و زنیاش \* رفت وی بپیدر سودای خویش \* بار کرد  
او عشق درد اندیش را \* کلب لبسد خویش ریش خویش را ( چونک بر آشوب  
اولان کجک رفته سنی شاه اول مکرویه مسلم طوتدی یعنی چونک برفته  
و خفا اولان کجک نامه سنی پادشاه اول محزون و مغمومه تسلیم ایتدی اول  
فقیر و دل ریش خصمان و نیشدن امین اولدی یعنی ا کا خصومت ابدیچی و نیش  
و زحمت اور یچی کسه قالیوب اول شر خصماندن خلاص اولدی و نجات بولدی  
کنندی و کنندی سودا سته صارادی و طولاشدی اول فقیر دل ریش عشق درد اندیشی  
کند بسنه یار ایتدی و کنندی در ونه مشغول اولوب کنندی یاره سته تیمار و علاجه  
باشلدی که مشهور مثلدر کلب کنندی یاره سنی کنندی یار و بومثل بر فقیر ذلیلک  
کنندی درد نه کنندی درمان ایلنندن کثابت اولور و بویله مشلدن عاشقک  
شانی تحقیر ایلک لازم کلز بلکه من وجه مدح و توقیر ایلک لازم کاور که حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و سلم (طوبی لمن کان عبسه کعبش الکلب) پیور مشدر  
بوفقیر و ذلیلک دخی عیشی عیش کلبه مشابه و کنندی یاره سته کنندی علاج  
ایلکه کلبه کلبه ممائل اولدیغی اعتبارله بوضرب مثل بومحله رواوسزا کور لمشدر  
﴿ مثنوی ﴾ عشق را در یچیش خود یار نیست \* محرم درده یکی دیار نیست (عشقک  
عشقک کنندی بپیشنده یاری یوقدر کوبده بر دیارک محرمی دکلدی یعنی عشق  
شول افراط محبتدر انک طولشده سنده و بر عاشقه صار شده سنده یاری یوقدر بلکه  
عاشقه یار و همدم همان ینه عشقدر بوجهان کوبنده عشق اهلته بر احد محرم  
دکلدی بلکه عشق اهلک محرمی نه عشقدر ﴿ مثنوی ﴾ نیست از عاشق  
کسی دیوانه تر \* عقل از سودای او کورست و کر \* زانکه این دیوانگی و عام  
نیست \* طب را ارشاد این حکام نیست ( عاشقین دیوانه تر بر که یوقدر عقل  
انک سودا سندن کورو کر در زرا که بر عاشقک دیوانه لکی عامک دیوانه لکی دکلدی طبیک  
بوا حکامه ارشادی بوقدر یعنی عند الله عقل عاشقین زیاده دیوانه بر کسه یوقدر که انک جمیع  
احوالی عقل جزوینک ادرا کنندن خارجدر عقل جزوی اول عاشقک سودا سندن کور  
وصاغر در عاشقک شانی عقلاء بی انزوانک دیوانه لکی نه کونه دیوانه لکدر بوهوشله فهم  
قیلر لر زرا که بومعاشقک دیوانه لکی عامه ناسک دیوانه لکی کبی دکلدی طبیک و طبیک عامه ناسک  
دیوانه لکته بر تدبیری و علاجی وارد که انده کونا کون دیوانه لکدر دوا یاز مشلر و طبیب  
حاذق اولنلرانی بیلشدر در و اما طبیک و طبیک بومعاشقک دیوانه لکته متعلق اولان حکمره  
ارشادی یوقدر انکچون اصلا طب کتابلرنده مرض عشقه متعلق علاج یاز لمشدر  
بلکه اطباء عشق بوقدر دیوانکار ایشلدر در و بر محبت بر محبه اولان افراط محبتی وانک افراط  
محبتدن اولان جنونی غبه سودا دن حاصل اولور دیشلر وانک دواسی محبتک وصال  
واقاسیدر دیو تحقیق ایشلدر در ﴿ مثنوی ﴾ کر طیبی راز سدرین کون جنون  
\* دفتر طب را فروشید بخون \* طب جله عقلها منقوش اوست \* روی جله  
دلبران رو پوش اوست ( اگر بر طبیه بو کونه دن جنون ابر شه طب دفتری قائله بو یار یعنی  
اگر بر طبیب و عاقله بوعشق جنونشدن جنون ابر شه و اول طبیب بر معشوقک  
عاشق دیوانه سی اوله اول طبیب طب گابلرنی کنندی قائله بو یار شو اعتبار ایلر که  
اول عشق انک کوزلرنی خونبار ایلر و خون آلود اولان کوز باشیله اول دفتر طبی  
بو یار و جگر دن دخی بر خون ایلر جگر قائله دخی بومق ممکن اولور الحاصل دفتر  
طبی خونه بومق کوزلرنی قائلو یاش دو کوب اتی محو ایتکدن و اتی قویوب  
راه عشقه کتکدن کنانه اولور جله عقلک طی اول عاشقک منقوشیدر یعنی جمیع  
عقلک طب و شفا به متعلق نه قدر علملری و ارایسه عاشقک ذاتک منقوشیدر اگر چه  
عشق بر کونه مرضدر اما جسمانی و روحانی جمیع مرضله اندن دوا و شفا وارد  
پس جله عقلک طبی بوا اعتبار ایلر اول عشق منقوشی اولور نته کم ( بیت )



ای طیب نخت ناموس ما \* ای توافلاطون و جالینوس ما \* پیورد فلری محله  
 بورایه متعلق اولان شرح و بیان بر مقدار مرور ایشدر جله دایرلک یوزی انک  
 رو پوش و حجابیدر بود ابران مجازینک و محبوبان صورتینک فی الحقیقه حجابی  
 و نقای کیدر بوم مصرعه اوست ضمیر عشقه راجع اولمده جائزدر اگر عشقه  
 راجع اولور سه عشق یعنی عشق اولور پس روی جله دایران اول معشوق  
 حقیقتک رو پوشیدر دیمک اولور و عاشقه راجع اولمده جائزدر بوقدر اوزره  
 معنی جله دایرلک یوزی اول عاشقه رو پوشدر اول دایرلری کندی محبوبه نقاب  
 و پرده بپشدر دیمک اولور ﴿ مشوی ﴾ روی در روی خود آرای عشق  
 کیش \* نیست ای مقنون ترا جز خویش خویش (ای عشق مذهب یوزیکی  
 کندی یوزیکه کتورای مقنون سکا کندکن غیر اقرای بوقدر یعنی ای عشق  
 و محبتی کندینه مذهب و ملت قیلان عاشق توجهی کندی ذاتکه ایل و هر نه  
 سویلرسک کندیکه سویله ای مقنون عشق سنک کندی ذاتکن غیر سکا بار  
 و قریب بوقدر اگر غیر یوز کتورسک یوزیکه باقرل و اگر عقلا به حالکی سویلرسک  
 جنون و سفاهته حل ایدوب سوزیکی دیکله مزل لازم کلدیکه هر نه حالک  
 و ارایسه همان کندی ذاتکه سویله سن و حالکی بطرز دن عزات اختیار ایلده سن  
 ﴿ مشوی ﴾ قبله ازل ساخت آمد در دعا \* لبس للانسان الاماسی (اول  
 کچنامه بولان و طاب کچ اولان عاشق کوکلدن قبله دوزدی دعایه کلدی ذرا  
 (لبس للانسان الاماسی) در بوم مصرع سوره نجمده اولان آیت کریمه به اشارتدر  
 و بآیت کریمه نک تفسیری جلد خامده و جلد رابعده تفسیر کنت کتر اسرخنده  
 هر وراثدی انده طاب اولنه یعنی اول عاشق صادق کوکل جانندن قبله دوزدی  
 و حضرت حقسه متوجه اولدی و دعایه کلدی و سبیلر قیلدیکه حق تعالی کلام  
 مجیدنده انسان ایچون بوقدر الاسی ایلدیکه شی وارد دیدی پس اول دخی  
 دعا قلغه و ساعی اولغه شروع ایلدی ﴿ مشوی ﴾ پیش از آنکه پاسخی  
 بشنیده بود \* سالها اندر دعا ایچیده بود) اندن اولکه اول بر پاسخ ایشتمش  
 ایدی نیجه یلار دعاده طو لشمش ایدی یعنی اول عاشق صادق کچندن برخبر  
 ایشتمش و کچنامه ده انک خبرنی اوقیوب کوش ایشتمش ایدی اندن اول نیجه یلار  
 دعا ایلکه طو لشمش و صارلمش ایدی نیجه یلار و ایلر طلب رزقه دعا قیلدقدنصرکه  
 اول کچنامه رؤیاسنده اکا اشارت اولندی پس او کچنامه بی اشارت اولندیغی اوزره  
 بولوب انی اوقیوب کچک پاسخی و جوابنی اول کچنامه دن اشدی بوخبری  
 اشرزدن اول خود انک کاری و عادت دها ایلک ایدی ﴿ مشوی ﴾ بی اجابت  
 دردعا اومی نئید \* از کرم لیک پنهان می شنید) اجابت سر دعا اوزره طوقندی

یعنی اورلدی و طولندی کرم الهیدن پنهان لیک ایشدی لیکک شرح و تحقیق  
 ایکنجی دفترده گرفتار شدن باز میان جفدان سرخنده این سخنها خود یعنی یار  
 نیست ییلرینک شرحده مرور ایشدر انده طلب اولنه و جناب حق عبده  
 لیک دیمی (اجبتک اجابة بعد اجابة) دیمکدن عبارت اولور و بونک معنای یاری  
 دیودعا ایلینک جسته بی حرف و بی صوت حق جانندن کلور و دعا ایدن قولک  
 جائی اول زوقی یلور و بوکه لیک پنهانی دینور یعنی اول عاشق حق تعالی آنک  
 دعا سنی اجابت قیلزدن اول دعا ایلکه اورلدی و طولندی حق تعالی  
 حضرتلرینک کرمندن پنهانی لیک عبدی سل تعط دیمکی انک کوش هوشی  
 امتناع قیلدی ﴿ مشوی ﴾ چونکه بی دف رقص میسر کردن علیل  
 ز اعتماد جود خلاق جلیل \* سوی اونی هاتفتونی یک بود \* کوش امیدش  
 پراز لیک بود \* بی زبان میگفت امیدش تعالی \* از داش می رفت ان دعوت  
 ملال) چونکم اول علیل و ذلیل دفسر رقص ایدردی یعنی چالمدن اویشاردی  
 خلاق جلیلک جودنه اعتماد ایلدیکه جهندن یعنی اول علیل و ذلیل خلاق  
 جلیل و رزاق جلیلک جود و عطاسنه اعتماد ایلدیکدن اوزری دفسر رقص  
 ایلر و چالمدن اویشاردی با خصوصکه دخی اکا اشارت و بشارت اولمزدن اول  
 انک جاننده هاتفت غیبی ونه یک الهی و ارایدی ونه انک کچندن و کچنامه دن  
 خبری و ارایدی مع هذا عاشق کوش امیدی لیکدن پرایدی یعنی اول عاشق  
 صادق دخی اکا هاتفت کلزدن و اشارت الهی اولمزدن مقدم یلور دیکه بر قول یاری  
 دیسه حق تعالی اکا البته لیک عبدی سل تعط دیر بوحديث شریفک مفهومه  
 اول عاشقک یقینی اولدیفندن هر بار که یاری دیسه لیک عبدی دیمکدن انک  
 کوش هوشی را و لمش ایدی انک حضرت حق و رزاق مطلق جاننده اولان امیدی  
 و رجاسی بی زمان اکا تعالی دیدی و انک روز و شب اول ایلدیکه دعوت انک  
 کوکلندن غبار ملالی سپورردی با خود معنی انک امیدنک بی زمان اکا تعالی دیمی  
 وانی حضرت حقسه دعوت قلمی انک قیلدن ملالت غبارینی سپوروب ازاله  
 ایدردی ﴿ مشوی ﴾ آن کیوتر را که بام آموختست \* تو بخوان میرانش کان  
 پردوختست) اول کیوتر که بام آموخته درس اوقومه آنی سور که اول پردوخته  
 در یعنی مثلا شول ککو کرچینی که اول طامه او کر نمشدر اول باخانه به آموخته  
 اولان حمامه بی خانه به دعوت ایلده سن انی طامدن سور لایداول ینه کلور که  
 اول قنادی دیکلمش اول خانه به او کر نمشدر هر نه قدر سورسک رزماندنصرکه  
 ینه اول خانه به کلور قوز کذلک درگاه حقه آموخته اولان عاشق دخی اول  
 در کاهدن وهم و خیال آنی سورسه و شیطان دخی مانع اولسه و اول درگاهدن



ا کادعوت اولمسه او کو کرچین کی اول درگاهدن ایرلز واول باب سعادتدن  
مفارقت قیلر کذلک ولی کامل و مرشد فاضل خانه سته آموخته اولان طالب دخی  
هم کو تر بام آموخته کیدر که اول درگاهدن هر نه قدر جفا کورسه عاشق صادق  
کی دور و جسد اولز **مشوی** ای ضیاء الحق حسام الدین برانش \*  
کر ملاقات تو برستت جاننش \* کر برانی مرغ جاننش از کزاف \* هم بگرد بام  
تو آرد طواف \* چینه و نقاش همه بر بام تست \* بر زنان براوج مست دام تست)  
ای حق تعالینک ضیاسی اولان حسام الدین سور اول کسه بی که سنک  
ملاقاتکدن انک جانی بتشدیر سنک ملاقاتکدن انک جانتک پری بتشدیر دیمک دخی  
وجه در بوتقدیر اوزره پر بام فارس سله واولکی وجه اوزره بام عربی ایله اوفتور  
یعنی ای حق تعالینک ضیاسی اولان شیخ حسام الدین چلبی شول مرید صادق که  
سنک ملاقاتکدن جانی بتش و سنک صحبت شریفکدن انک جانی پروبال حاصل  
ایتمشد ر امنهاندن اوتری انی کندی باب سعادتکدن و خانه پادولتکدن سور اگر  
اول مرید صادق سن باب سعادتکدن سور سن انک مرغ جانی کزافدن یعنی  
ظاهرا دعوت اولمسنر وانی برکسه جذب قیلمسنر هم سنک بام سعادتک اطرافنه  
مرغ جانی طواف کنور و بهر حال سنک بام سعادتکه طولوب کندینی سنک  
جناب دولته کنور زیرا اول مرید صادق مرغ جاننک چینه و نقلی دوکلی  
سنک بامک اوزره در یعنی انک مرغ جاننه قوت و غذا اولان معانی و علوم ربانی  
و ارزاق روحانی و ادواق جانی دوکلی سنک بام طریقک و خانه متابعتک اوزره  
در اول مرید صادق مرغ جانی اوج هوا اوزره بر زنان سنک دام بیعتک  
مستیدر سنک ارادت خدمتک دامنه انک اوج هوا اوزره پروازایلین مرغ جانی  
صید و شکار اولخی نمی و آرزو قیلمده در کجه کوندر استر که اوج هوا دن نزول ایدوب  
سنک خدمتک و ارادتک دامنه مقید اوله **مشوی** کردی منکر شود دزدانه  
روح \* در ادای شکر ای فتح و فتوح \* شهنه عشق مکرر کینه اش \* طشت  
آتش می نه در سینه اش \* که پیاسوی مه و بکدر ز کرد \* شاه عشقت خواند زور  
باز کرد) اگر بر دم دزدانه اولان روح طالب منکر اوله شکر نعمتی ادا ایلکده  
ای فتح الهی و فتوح الهی و روحانی اولان حسام الدین مصرع اولده بویه  
دیمک دخی وجه در اگر روح طالب بر دم سنک شکر نعمتی ادا ایلکده دزد کی  
منکر اوله و بنده انک نعمتی و لطفی بوقدر دیوانکار قبله ای فتح ربانی و فتوح  
الهی اولان حسام الدین چلبی انک مکرر کینه اولان عشق صوباشی بوم  
وجه در اکا مکرر کینه اولان عشق صوباشی انک سینه سی اوزره طشت آتش  
هجران قور و آتی باقوب یاندیرر بویه دیو که ای کندی شهنه منکر اولان کل اول ماه

معنوی جاتنه و کرد نفسانیدن و غبار جسمانیدن کج عشق شاهی سنی اوفودی  
علی الفور کیرودون بونده عشق مکرر کینه اولان شهنه تشبیه اولمشد رشو  
مناسبتله که بر عاشق معشوقندن بر مدت مفارقت ایلسه اکا حضور و راحت و بر میوب  
انک سینه سنی باقوب یاندیروب شکجه ایلکدن خالی اولز پس خلاصه کلام  
و محصول مرام بویه دیمک اولور که ای حق تعالینک ضیاسی اولان حسام  
الدین بن برطاب سنک درگاهکه کاسه و سنک ملاقات شریفکدن بر زمان حظ  
و نصیب الهی اندنصکره بهض اغراض نفسانینک اکا غلبه قلمی واسطه سله سنک  
صحبتکدن و خدمتکدن بر زمان مفارقت قیله انک مکرر کینه لو اولان شهنه عشق  
انک سینه سی اوزره طشت آتش فراقی قور و انک قلب و روحنه شکجه قیلور و اکا درونندن  
بویه دیر که بو کدورات نفسانیدن و غبار جسمانیدن کجوب اول شاه طریقت  
و ماه فلک معرفت جاتنه کل عشق پادشاهی سنی کندی جاتنه دعوت ایلر  
فوری کیرودون و الا بویلا و فرقت و بودرد و محنت شکجه لرنده و الم و حسرت  
بنجه لرنده قالور سن دیر **مشوی** کرد این بام و کبوتر خانه من \* چون  
کبوتر بر زم مستانه من \* جبریل عشقم و سدره من نوبی \* من سقیم عیسی مریم  
توی) بو بامک و کبوتر خانه نک چوره سته بن کبوتر کی بن مستانه پر اوروریم بن جبرائیل  
عشقم بنم سدره منسن بن سقیم عیسی بن مریم سنسن کبوتر خانه دن مراد حسام  
الدین افندی حضرت تلیزینک مجمع عقول و ارواح اولان مجلس شریف و مقسام  
لطیف لری اولور و بامدن مراد هم انلرک مقاملرینک اعلی طرفی اولور و سدره  
حضرت جبرائیل علیه السلام مقام و قرار کاهیدر امر حقه هر نه جاتنه کسه  
آخر الامرینه کلوب انده قرار ایلر و عیسی ابن مریم صلوات الله علی نبینا وعلیه  
حضرت تلیزینک شان شریفی اول ایدیکه (واری الا که والارض) آیت کریمه  
سنک مفهومی اوزره باذن الله اکه و ابرصی و انواع امر اضمه مبتلا اولان خستلری  
نفس حیات بخشیده ابر او مرده لری احبایلردی پس بو اولیلی مجدیه ایچره هم  
عیسی نفس و لیلر اولور که دم حیات بخشیده مرده دللری زنده و خستلره شفاودوا  
و بر مکله فرخنده ایدرلر بوجه دن حسام الدین افندی قدس الله سره  
حضرت تلیزینک عیسی عیسی نفس و هر خسته و شکسته اولان عاجزه  
فریادرس بر طیب الهی و حبیب روحانی ایدی قطیبت و غوثیت مرتبه سنی پولش  
و مرآت الهی مرتبه سته و اصل اولمش ایدی و حضرت مولانا قدس الله سره  
الغریز اول حضرت مقدسه نک شیخ لری و امتداد ایدر ولیکن حسام الدین  
افندی حضرت تلیزین مدح ایلدیکی اعتبارات لطیفه دن حسام الدین افندی  
حضرت تلیزین مولانا قدس الله سره العزیزک شیخی اولقی معنای مفهم اولتور و بونک



تحقیق بر قاج موضوعه مرارا و کرارا مرور المفسر اما بونده دخی اجمالا بیان  
اولی لازم اولدی و بونک سری بود که جن بر مرید صادق کمال مرتبه سن  
بولسه و ذاتی مرآت کبی مجلا ایدوب و شیخ کمالک اوصافه و علوم و اسرار نه  
آینه اولسه شیخ کامل انده اولان علوم و اسرارنی و اوصاف و کردارنی مشاهده  
ایلد که اکا عاشق اولور و محبت و تعظیم قیلور شول مرتبه که کو یار عاشق  
معشوقه خدمتاز و محبت قیلور وانی مدح ایتمک حقیقتیه کنیدی مدح ایتمک واکا  
عاشق اولاق معناد کنیدی به عاشق اولاق اولور و قیری طالبه دخی انک نه مرتبه ده  
اولد یعنی اعلام قیلور و دخی صاحب کمال اولور قیلور برکسه نک شانی یلدر مکن  
اوتری کنیدی برینی انک مایه ایدوب ایدوب قیلور و اول مدوحه تعظیم و تکریم  
ایلمک طالب اول مدوحه اولو یله تعظیم و تکریم یلدر و اول صاحب کمال  
سویلدیکی مدح و ثناء کبی بومحله دخی خداوند کار حضرتلری حسام الدین  
افندی حضرتلرینک عظم شانی طالبه یلدر مکن اوتری کنیدی برینی طلبه  
و عشاق منزله سنه ایدوب حسام الدین افندی حضرتلرینه خطابا  
یورر ای حسام الدین چلی بوسنک کبوترخانه کبی اولان مجلس شریفک  
و مقام لطیفک اطرافه و اوسته بن بانه او کرشم کبوتر کبی مستانه پرو بال اور یرم  
وسنک مقام شریفه قونوب قرار قیلورم فی المثل بن جبرائیل عشقم و بنم سدره  
و مقام سنن که روح سنه قرار ایلم و بنم درونم در دو محمله سقیم و خسته در  
بوعصرده عیسی نفس سنن بنم درونم درمان سنک دم حیات بخشیدن حاصل  
اولور که هر بار که سنک کلام حیات بخشی استماع ایلم جانم صحت و راحت  
بولور و قلبم درد و المدن فورنلور ﴿ مشوی ﴾ جوش ده آن بحر کوهر بار را  
\* خوش پیرس امر و زاین بیمار را \* چون توانی اوشدی بحر آن اوست \* کرچه  
این دم نوبت بحران اوست ( ای ضیاء حق اولان حسام الدین اول کوهر بار  
اولان بحره جوش و پرو کون بویباری خوش صور چونکم سن اول بیمارک لایق  
اوله سن بحرانک لایقیدر اگرچه بودم انک نوبت بحرانیدر بحران خسته نک مزاجی  
متغیر اولد یعنی زمانه دیرلر و مزاجک بوزلسی معناسند هم استعمال ایلمر بحر  
کوهر باردن مراد بوند حسام الدین افندی نک باطنی اولان بحر معانی و اسراریدر که  
اول بحر معنی بوقدر علوم اسرار کوهرنی یا غدرهش و نثار قشادر پس  
حضرت خداوند کار قدس سره العزیز اول بحر کوهر باره بوکونه خطاب  
ایدوب یورر ای حق تعالی نک ضیائی و کواکب دردنک دوا و شفای اولان  
حسام الدین اول علوم و اسرار کوهرلری ایشار ایدیمی اولان معنی بحره جوش  
و خروش و پرسن بوخته دلی بوکونه خوش سوال ایله واکا خاطر نوازک قبل

چونکم سن اول بیمارک آن ولایتیسن اول دریای معنی انکدر اگرچه بودمده  
اول بیمارک متغیر اولسنک و تبدیل مزاج قیلنک زمانیدر ﴿ مشوی ﴾ این  
خود آن نالست کو کرد آشکار \* آنچه پنهانست یارب ز پنهان (بو خود اولان در که  
او حسام الدین آشکاره ایدی اول سنه که نه اندر یاری زنه اولان دن مراد بوند  
حضرت مولانا قدس الله سره العزیزک دهان شریف یلدرنن ظهوره کلان مشویات  
و علوم و اسرار متعلق اولان کلمات و ایاتدر که فی الحقیقه انک بحرک و مهبجی معنیده  
حسام الدین افندی حضرتلریدر و اصحاب حقیقت مرتبه سنه و اصل اولد قدس ذکره  
کمال اتحاد ایله اتحاد قیلورلر و نفس واحد قلب واحد اولاق مرتبه سن  
بولورلر تنه کم حضرت شمس الدین و چلی حسام الدین و حضرت مولانا قدس الله  
اسرار هم بر مرتبه اتحاد قیلنلر ایدیکه انک باطنی بر اولمش و مایه نلرند بر قیل قدر  
فرق قائمشدی اما بوند توضیح معنی بویه دیک اولور که بومشویات خود اول  
نالدر که انی اول معشوق روحانی و محبوب ربانی اظهار و اشکار ایلدیکه فی الحقیقه  
یوناله و بو کلامک بنم باطنی و مظهری اولدر اول سنه که بنم باطنیه  
پنهاندر یاری زنه سن انی اشکارا ایله که انی هر گوش استماع ایتمک قادر  
اولر و هر هوش دخی انی فهم و ادراک قیلن طاقط طومر پس انک ظاهر و آشکارا  
اولمشی هر وجهه اول اولور کافا ابهریره رضی الله عنه حفظت من رسول  
الله صلی الله علیه وسلم و عاتین من العلوم فبیئت احدهما ولم ایشف الاخر فلو بیئته  
اقطع هذا العلوم منی ﴿ مشوی ﴾ دودهان دارم کرباهمچونی یک دهان  
پنهانست در لهای وی \* یک دهان نالان شده سوی شما \* های و هوئی  
درفکنده در هوا \* لیک داند هر که اورا منظرست \* که فغان این سری هم زان  
سرسست) زنی کبی سربلیچی ایکی دهان طور زرد دهان اول محبوبک بلرند  
پنهاندر و بردهان سنک جائیکه نالان اولدر هوا به برهای و هوئی برافشیدن  
لیکن یلور هر شول کسه که انک نظری وارد که بو طرفک فغانی هم اول طرفدن در  
یعنی بز حسام الدین چلی ایله ایکی نفس واحد حکمنده شول برنی کبی ز که اول  
نی ایکی دهان طور سربلیچی نایک بردهانی نای زنگ بلرند پنهاندر و نایک  
بردهانی دخی فی المثل ای معن سنک جائیکه نالان اولدر کذلک حسام  
الدین افندی نک نفس روحانی و نفقه ربانی بلرند پنهان اولمش بنم دهان جائیدر که  
حق تعالی حضرتلری بنم دهان جائم اولان حسام الدین افندی به علوم اسرار  
نفخ و فیض ایلمر و اول جائیدن بنم باطنیه طراوب بودهاغدن ای معن و طالبین  
سنک جائیکه بوکونه صیبت و صدال و لطیف نمسلر و خوش ادا و بوکونه  
های و هوئی بو هوا ده بر اغمش اولور و ظهوره کلور ولیکن شول کسه که انک



فطری و درون دلدۀ بصری وارد اول کسه بونی بیاور که بوطرفه منسوب  
اولان فغان و تاله هم اول طرفدن و اول صاحب شرفدن که حق تعالی انک روحنه  
نفخ و فیض ایلروانک روحنک استعدا و اقتضاسیله بنم باطندن بو گونه نعمات  
شریفه و کلمات طیبه ظهوره کلوب مستمع اولنلر بوندن حظ الورلر و بهره بواورلر  
﴿ مشوی ﴾ دمدۀ این نای از دمه های اوست \* های و هوئی روح از بهی های  
اوست \* کرنودی پالیش نی راسم \* نی چهارا پر نکردی از شکر ( بونک دمدۀ سی  
اول محبوب ذاتینک دملرندن روحک های و هوئی انک بهیاندنر اگر نایک  
لی ایله سمری اولمیدی نی جهانی شکردن پرایلیدی شکردن مراد بونده معارف  
اسرار اولور و نیدن مراد انسان کاملک وجودی اولور ته کم تحقیق بیت اولده  
مرور ایلدی و های و هو پیدن مراد عبارات شریفه ایله اولان اشارات  
لطیفه در اوست ضمیری حضرت حقه راجعدر وانک لیدن مراد عالم روحدر که  
عالم روح لب دریای حقیقت اولدنی اعتباریله اکالرب تعبیر اولمشدر و دملرندن  
مراد نعمات الهیه اولور و تقدیر کلام بویله دیک اولور که بونی که حسام الدین  
چلبی ایله بنم وجودمدن عبارتدر بو وجود نایک دمدۀ و آوازه سی اول نافع  
حقیق و فایض از لیک نفحات طیبه و فیوضات قدسیه سندن روحک اشارات  
لطیفه سی و عبارات شریفه سی اول محبوب ذاتی و معشوق از لیک اشارات  
طیبه سندنر اگر وجود انسانی نایک اول محبوب ذاتینک لی مثابه سنده اولان  
عالم ارواحله سامره قیسی و اندن حکایت اشتمی و کلام اخذ اتیمی اولمیدی  
بو وجود انسانی نای شکر معانی و شهد روحانیدن جهانی پرایلیدی و برانسانک  
وجودی شیرین و لذیذ اول عالمدن بر معنی سو بیلیدی هر شیرین سخن و شکردهن  
اولان عارفک شکردن احلاسوز سو یلسی انک مانتدن اولان وجودینک اول  
محبوب حقیقتک لینه اقتراب ایلندن حاصل اولور و اول محبوب حقیق انک مانتدن  
اولان وجودینه نفخ و فیض ایتکله انک دهانتدن شهد و احلی اولان نعمات لذیذ  
و کلمات نفیسه ظهوره کلور ﴿ مشوی ﴾ یا که حقی و زجه بهلو خاستی \*  
که چنین پرچوش چون در یاستی ( ای حسام الدین کیمکله یاندک ونه بهلودن  
قالقدک که بونجیلین در یا کبی پرچوش سن یعنی ای ضیاء الحق اولان فدوة العارفین  
بو کیمکله بیتوت ایلدک و کیمک قشندن قالقدک که بونجیلین در یا کبی پرچوش  
و خرشه کلدک و مبت و مستغرق اولدک و انوار الهی و اسرار ربانی ایله طوادک  
﴿ مشوی ﴾ یا ایت عندری خواندی \* در دل دریای آتش راندی ( بونینک  
مصرع اول اتی است کا حدکم ایت عندری بطمعنی و یسقینی حدیثه اشارت  
اولمشدر و بو حدیث شریفک شرح و تحقیق جلد رابعده بیان انکه طارفا

غدا یست از نور حق سرخسده و دخی جلد اولک آخرینه قریب حضرت علی  
رضی الله عنه حکایه سندن مرور قشدر انده طلب اولنه و بونده معنای بیت  
ای فدوة العارفین اولان حسام الحق و الدین یا خود ایت عندری حدیثک  
مفهومی او قودک و ربک قشده کیمکله لدک اول قادر مطلق سکا نورانی و روحانی  
قوتلر و بردی تا کم آتش در یاستک قلبه سوردک یعنی آتش در یاسی کبی اولان  
بحر قهره بی باک و لا ابالی کنیدی ابر کوردک ﴿ مشوی ﴾ نعره یانار کونی  
باردا \* عصمت جان تو کشت ای مقتدا ( بویت سوره انبیاده اولان ( قلنا یانار  
کونی بردا و سلاما علی ابراهیم ) آیت کریمه سنده اشارت اولور و بونک تفسیری  
مواضع کثیرده مرور ایلمشدر معنی بیت یانار کونی باردا نداسی ای مقتدای  
انام سنک عصمت جانک اولدی یعنی ته کم حق تعالی غرودک ایقاد ایلدیکی ناره  
( یانار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم ) دیو نعره و ندا ایلوب اول ناره حضرت  
ابراهیم علیه السلام برد و سلام اولدی اتی حفظ و عصمت قیلدنی کبی ای مقتدای  
عارفین و پیشوای سالکین حضرت رب العالمین طرفندن یانار کونی باردا نداسی  
و نعره سی کلوب سنک جان شریفی غرود سیرت اولان اعدانک آتش عداوتلرندن عاصم  
اولدی و انلرک ناره بغض و عداوتی سکا برد و سلام کلدی ﴿ مشوی ﴾ ای ضیاء  
الحق حسام الدین و دل \* کی توان اندود خورشیدی بکل \* قصد کردستند این  
کل پارها \* که پو شاستند خورشید ترا ( ای حق تعالیک ضیائی و دین و دلک  
شمسیر قاطعی بر خورشیدی بلخفه صوامق نیجه ممکن اولور سن اول ضیای حق  
اولان خورشید لامع و شمشیر قاطع سنکه سنک نور ساطعی منکر لطف و انکار  
بلخفه سقراطیکه نیجه قادر اولورلر بو کل پاره لر قصد ایلشدر که خورشیدی  
اورتلر حضرت مولانا نایک توابع و احبسی آخر عمر لینه قریب فنی چوق اولوب  
بعضاری سلطان ولد حضرت ترینه مائل اولوب و بعضاری دخی حسام الدین  
افندی به مائل اولدیلر چونکم حضرت مولانا نایک حسام الدین افندی حضرت ترینه  
کمال محبتلرینی وز یاده رغبتلری کوردیلر بو کروه دن بعض کسدر حسام الدین  
افندی حضرت ترینه حسد ایدوب انکار قیلدیلر حتی بری برلری مایشته بو نیجه  
ضیاء الحق اولور ونه حالله خورشید الهی اولغه مشابه کلور دیدیلر و بو گونه  
طعن و انکارله اول حضرتک تورائیتی و کمال شائنی سقائیک و دیده طالیندن  
اتی اورتمک و منع ایتک استدیلر بو کالیسه قادر اوله مدیلر پس کل پاره لر دن مراد  
انلر اولور شو اعتبارله که انلر هنوز دخی آب و کل مرتبه سندن ترقی قلمشدر و صفای  
درونی بولوب اهل یقیندن اولمشدر ایدی پس حضرت مولانا حسام الدین  
افندی حضرت ترینه خطاب و هر عصرده اولان اصحاب بقیه و عارفینه تسلیه



بیوردر ای دین و دلک شمشیر قاطعی وای حق تعالیٰ ک ضیاء ساطعی رخورشید  
لامعی بالحقه صوامق بختی ممکن اولور که بویالقی باره لری وکل باره لری قصد  
ایلدیلر که سنک خورشید ذاتکی و انوار صفاتکی سترایله لوسنک طالبک و دیده ور  
اولان عاشقکه سنک نور باطنکی کوسرتمیدر ﴿ مثنوی ﴾ دردل که اعلیٰ هادلال  
تست ﴿ باضها از خنده مالا مال تست ﴾ کوهک قابنده اعلیٰ سنک دلالکدر  
باغله خنده دن سنک مالا مالکدر کوهدن مراد مرتبه طاعتده ثابت وراسخ  
اولان اهل تمکیندر لمدن مراد جواهر معانی و اعلیٰ روحانیدر و باغله دن  
مراد قابوب نورانیدر پس نو ضیح معنی بویله دیک اولور که اول بالحق باره لری  
وکل باره لری اولان حساد اگر طمن و انکار اینکاه سنک شان شریفکی سترایله  
قصد ایلدیلر سه مرتبه طاعتده و مقصود معرفتده کوه کی ثابت وراسخ اولان  
اهل تمکینک قلبنده که جواهر معانی و اعلیٰ روحانی سنک خورشید ذاتکه  
دلالت ایلدیلر و سندن اثر پذیر اولوب آب و تاب بوالد قلیشه شهادت قلیچیلردر  
قلوب صافیه باغله سنک نورانیتکدن خنداز و شادان اولمقدن طوایش و ارشاد  
و هدایتکدن تاز لک و کشاده لکله مالا مال اولمقدن بواهل تمکینک قابنده اولان  
جواهر معانی سنک سکادلال اولمی و بوقلوب صافیه باغله سنک نورکدن  
خنده ایله طولمی سنک کمالکه شاهد کافی و برهان و افیدر و سکا انکار ایلین  
فی الحقیقه ظالم و جافیدر ﴿ مثنوی ﴾ محرم مریدت را کورستی • ناز صد  
خر من یکی جو گفتی • چون بخواهم کز سرت اهی کم • چون علی سر را  
فرو چاهی کم • ای حسام الدین سنک مر دلککه محرم قتی بر رستم تا کم یوز  
خر مندن بی برجو قدر دیدم یعنی ای کزیده رجال وای زنده اصحاب کمال سن  
شول مر دبالغن سنک رجولیتک شرح و بیان کلمه و مر دانه لکک دهان ولسانه  
صفیر سنک مر دلککه محرم رستم کی برار قتی ناسنک کالاتک خر منلردن  
برار به قدر سوبلیدم و خصائل و فضائلکدن ربی اکیان ایلیدم که لایعرف  
ذا الفضل الاذووه • حسبجه فضیلت صاحبی بیلز الاینه فضیلت صاحبی  
ولایعلم اهل الکمال الا صاحب الکمال ولایفهم اسرار الرجال الا من بلغ مرتبه  
الرجال کلامک موجبیه اهل کمال بیلز الا صاحب کمال اولنلر و اسرار رجال فهم قیلز  
الامر تبه رجاله ابرن اولنلر و مقام حقیقی کورنلرای قدوة العارفین وای حسام الحق والدین  
چونکم سنک سرکدن استیکه بر آ ایلم حضرت علی کرم الله وجهه کی باشمی برقیوبه  
اشغه ایلم و سمری مکر که اول چاهه سوبلیم یوخسه سنک سمری سوبلیمکه  
ورازکی تعمیر ایلمکه بو طایفه ایچره بر محرم یوقدر اگرچه اهل طریقت و اصحاب  
حقیقت شکنده اولان قتی چوقدر الحق راز سوبله جک همدم یومصرده قتی

از بولنور و اسرار درونه محرم قتی نادر واقع اولور (قطعه) همدی نیست با که  
کویم راز • محرمی نیست تا بنالم زار • درخروشم ز صیت آن • مشوق • در سماع  
بصوت ان مزمار • حضرت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم سر هویتی و راز  
حقیقی علی ابن ابی طالب رضی الله عنه حضرت ترینه سوبلیدیلر و بوسری زنهار  
برکسته یه صفین دیمه دیوتنییه و تاکید ایلدیلر پس حضرت علی کرم الله وجهه  
اول سر هویتی حضرت نبی علیه السلامدن اشتد کد نصره درونلری طولدی  
آخر الامر ای فقط و ضبط ایلمکه قادر اوله میوب واروب اتی برخالی چاهه سوبلیدیلر  
و اول چاهه دن الله امر یله بری ظهور ایلدی اول نابی برجویان کسوب چالغه  
باشلدی حضرت نبی علیه السلام اول صدایی کوش ایلد کلرنده حضرت  
علی کرم الله وجهه سنک سر هویتی سوبلیدیلر معلوم ایلدینوب سن اول کتی  
واجب اولان سمری باعلی سوبلشسن که بونای اندن اخبار ایلد بیور دیلر و بونک  
قصه سی دردنجی دفترده شخصی بوقت استیجا سر خنده نیست وقت مشورت  
هین راه کن ییتک شر خنده مر و رایلدی انده طلب اولنه ﴿ مثنوی ﴾ چونکه  
اخو از ادل کینه ورست • یوسفم راقع رجه اولیتست • چونکم زمانده اولان  
اخوان ایچون دل کینه ور وارد ریم یوسفمه قعرجه اولیتدر ته کم یوسف علیه  
السلام حضرت نلرینک برادرلرینک سینلری یوسف علیه السلام حضرت ترینه  
کینه لویلدیلر پس یوسفه انلرله اولمقدن چاهه اولی اولدی امدی بنم  
حسام الدینم سن بنم یوسفم و بن سنک یعقوبکم چونکم اخوان طریقت و خلان  
شریعت شکنده اولان طایفه ک سکا کوللری کین قلیچی و درونلری بغض  
ایلدیلر چاهه تسترواختفا قمری ای بنم یوسفم سکا اولیتدر پس اول حضرتنه  
بو کونه تسلی و رد کلرند نصره تمام بی باک و لایالی نه جله به انکاه کال انحداتی  
مستانه وار بیان ایلمکه شروع ایلدوب بیوردر ﴿ مثنوی ﴾ مست کشتم  
خویش بر غوغا زتم • چه چه باشد خیمه بر صحرایم • بر کف من نه شراب آتشین •  
وانکاه ان کروفر مستانه بین • مست اولدم کندیمی غوغا اوزره اورورم چاهه اوله  
خیمه بی صحرایه اورورم بنم الیه قو آتشین اولان شرابی و اندن نصره مستانه اولان  
کروفری کور یعنی ای ساقی شراب روحانی بن عقل قیدله مقید اولوب بنم یوسفمه  
قعرجه اولیتدر دیمش ایدم شمدی یوسفوزدن فراغت قیلدم و تمام سنک شراب  
شوقکله مست و مستغرق اولدم امدی اهل انکارک دغا سندن و اصحاب حسدک  
جنگ ووغا سندن خوف و حذر ایتمیوب کندیمی غوغایه اورورم قیو دبتده اختفا  
و استتار ایلمکه لازمدر خیمه مدح و ثنای صحرای ظهور و اشتهاور اورورم و علی  
ملاء الناس بی باک سکا مدح لری قیلورم و سنک عظم شانکی طالب اولنلر یلدیرمکه



هر وجهه ساهی اولورم که بر اهل حق مدح قطلق همان حضرت حق مدح  
قیلقدیر و انک شائنی اعلان و اظهار ایلک معنیده اعلای دین ایلک و شان حق  
اعلان و اظهار ایلکدر آمدی ای ساقی اهل یقین آتشین اولان شراب عشق  
و گرمیت و یرن یاده حق بنم کف روجه قو و اندنصره مستانه اولان اول کورفری  
کور که بن اصحاب طریقت شکلنده اولان حاسدله و اهل دین و طاعت هیئتده  
اولان منکرله و فاسدله علی رغم انقهم نه سوزلر سویلم و انلره کلام آتشبارمه  
نه کونه جکرلر بن داغلم اکر انلر سنی بران ذم ایتدیلرسه و انکار یولنه کتدیلرسه  
همیشه مذموم اولقدن خالی اولزلر و دنیا و آخرتده رزالت و حقارتدن قورتلزلر  
﴿ مثنوی ﴾ منتظر کو باش بی کج از فقیر \* زانکه ما غرقیم این دم در عصیر  
منتظردی اولسون کجمن اول فقیر زیر ایز بودم عصیرده غرق عصیر بونده  
معصور معنایند در که مراد وجود انسان کاملدن ظهوره کلان ذوق و نشسته  
اولور عصیر طاهر معنایند اولوب اندن مراد شراب محبتی ظهوره کتورن  
مرشد اولسنه هم جائز اولور و بوییت سؤال مقدره جواب اولق موقفنده  
دینلشدر کان اول حضرت دینلش اولدیکه بو کونه معارف سوللکده و حسام  
الدین افندیك شان شریفی و حال اطمینانی بیان ایلکده تطویل کلام ایتدیکز  
و اول طالب کج اولان فقیرك قصه سنی و انک حالی بیان ایلکده اونوتدیکز اول  
فقیر خود منتظر در پیورلر ای بویه دین سن اول فقیر کجمن بر زمان منتظر  
اول ساعتی کله به دهك و کجک موضعی بیان اول کجه به دهك ترقب و ترصد قبل  
دی اول سیدنکه بر غنبر و حایندن معصور اولان شراب معنویندن مست و مستغرق  
شمدی او کجی سوبلک بزه ال و یرمن ولسانم اول کجک احوالی سوبلکده  
و ارمن پس غایندن مخاطبه التفات ایدوب اول فقیر خطابا پیورلر ﴿ مثنوی ﴾  
از خدا خواه ای فقیر این دم پناه \* از من غرقه شده یاری بخواه \* که مرا پروای  
آن استاد نیست \* از خود و وزیرش خویشم یاد نیست \* ای فقیر بودم خدادن  
پناه ایسته بن غرقه اولشدن یاربلك ایسته که بکا اول استادك پروای بوقدر  
کندمدن و کندمدن صغلمدن بکایاد بوقدر استاد بونده استادی تقدیرنده  
مصدر در اسم دکل و نوله اوقیوب معنای اکا کوره و یرمک غلطدر مناسب دکلدر  
و فقیردن مراد بونده طالب کج حقیقی اولان مسترشد اولور و اولیای کرامک  
ایکی مرتبه سی وارد برینه محو و فنا دینور و غلبه و استغراق دخی تعبیر اولور  
بو محو و استغراق مرتبه سنده ایکن ولی کامل طالبلره ارشاد ایلز و ارشاده دخی  
صالح اولزل و طالب مر شده فنا مرتبه سنده ایکن اقتدا قبله مقصودنه وصول  
بولمز و بر مرتبه دخی وارد اکا محو و بقا دینور و فرق ثانی دخی تعبیر اولور

ولی کامل سکردن قورتلوب صحوه کلد که ارشاد ناسه صالح اولور و طالب  
اول مرتبه سده ایکن اندن بهره و نصیب بولور و مقصودنه قاز و حاز اولور  
حضرت مولانا قدس الله سره العزیزه اکثر محو و فنا و سکر و استغراق حالی  
غالب اولوردی اول حینده طالب کج حقیقت اولان مسترشدی مرتبه صحوده  
اولان حسام الدین اقدی حضرتلر بنه کوندرلر دی اول حضرتی حال حیاتلر بنه  
کندی مقابلر بنه خلیفه نصب ایلک لودی طالب کج اولان فقیرلر واروب اول  
حضرتدن مستفید اولورلر و تر به بولورلر دی چونکم حضرت مولانا قدس الله سره  
العزیزه غلبه عشق و شوقله مرتبه محو و فنا و واردیلر و مستغرق اولدیلر  
پس طالب کج حقیقی اولان فقیر بو کونه جواب و پروای پیورلر که ای طالب کج  
اولان فقیر و محتاج بودمده پناه و معاونتی غنی مطلق اولان خدای تعالی بدن استه  
بن بحر فایه غرق اولشدن معاونت ایسته که بن دریای فنا و شمدی محو و مستغرق  
اولشدن که بکا بوقفنده اول استادك و مرشدك پروای بوقدر که بن سکاره بر اولم  
و موضع کجه دلالت و ارشاد قیل بنم شمدی کنددی وجودمدن و زینت  
و جهم اولان ریش و سلتمدن تذکر الیم بوقدر ریشدن مراد بونده محاسن صوری  
و رسوم ظاهری اولور یعنی صورت ظاهرده اولان محاسن و مرسمدن و کندی  
ذاتمدن هم خبرم بوقدر قنده قالدیکه سنک مطلب و مقصود که مناسب سوز  
سویلم و سنی اول وادی به ارشاد ایلیم دینک اولور ﴿ مثنوی ﴾ یاد سبلیتی  
بکجده و آب رو \* در شرابی که نکجده تارمو \* یاد سبلیت و آب رو چن صغار شول  
بر شرابه که اکافیل تلی صغمن تارمو قیل تلی معنایند در سبلمدن مراد بونده رسم  
صوری و آیین ظاهری اولور و آیین صوری شول بر شراب فایه چن صغار که انده  
بر قیل تلی قدرشی صغمن و بر ذره قدر بقیه وجودی اولان اول شراب فایه ایچنلر  
ریش و سبلیت و رسم و عادت قیدندن بلکه بالکلیه کتدیلر بی کور مکدن کچنلر در  
﴿ مثنوی ﴾ درده ای ساقی یکی رطل کران \* خواجه را از ریش و سبلیت  
و ارهان \* نخوتش بر ما سبلی میزند \* لیک ریش از رشک مابری کند \* مات او  
و مات او و مات او \* که همی دانیم تزویرات او \* ای ساقی بر رطل کران و بر  
خواجه بی ریش و سبلمدن کبر و قورلر اگر چه انک کبر و نخوتی بزم اوزر یزمه بر بول  
اور و لیکن کندی صفاتی بزم رشکمزدن قو پار مات او و در مات او که  
بر انک تزویراتی بیلورلر رشکدن صقال بولق کال تحسیری غایت تله فدن کتایت  
اولور نه تم بر کسه بر مر قوب و مقبول شئی بواسه حسود اگر چه اکا بحسب الظاهر  
طعن ایدوب بیق بورسه نه هاستنده اکا زباده رشک و غبطه سندن صقالن بولار و همی  
نولیدی آتی بن بولیدم دیو تحسیر و غمی ایلر رطل کراندن مراد باده نوشی تمام



مست ایلین ساغر روحانی و شراب معنوی اولور و ساقیدن مراد می باقی طایفه  
 انااله ایلین مرشد کامل اولور بونده حسام الدین افندی حضرت نوری مراد اولسه  
 مناسبدر و خواجه دن مراد حسام الدین افندی حضرت نرینه انکار و حسد قیلان  
 بلکه مطلقا اهل دله منکر و حسود اولان کسه اولور پس توضیح کلام و تفسیر  
 طرام بویه دیمک اولور که ای می محبت ساقی اولان و باده توحید و اتحادی طایفه  
 انااله قیلان می شد کامل ریش و سبک قیدنده و رسم و عادت بندنده قیلان خواجه به  
 بررطل کران و پروا کاول شراب روحانیدن بر ساغر ایر کور اول افندی بی ریش  
 و سبک و رسم و عادت قیدندن کبر و قورتر ناک اصحاب فنایک شانه بر مقدار عالم  
 اوله وانلرک حالندن و مستلکندن بر چاشنی بوله تابورسم و عادت و کبر و نخوت  
 و رطه لرندن گذر قیله نم اول خواجه نک کبر و نخوتی اگر چه بر مقدار بزم یولری  
 اورور و کشدنک منصبه و عزتیه اعتماد ایدوب بزه تحقیر و اهانت قیلور ولیکن بزم  
 ذوقیه و شامزه کمال رشک و غیرتندن و غبطه و رغبتندن تنهاده صفایان یول  
 فی الحقیقه اوما ندر اوما ندر اوما ندر یعنی معنی بوزنده مقهور و مغلوبدر هم بعد زمان  
 مات و مغلوب اولسی مقرر در زیر اناکه تزویرلری یلورز اول کسه که اهل دل حقیقه  
 تزویرلریله عاقبت اناکه مات و مستهلک اولسی مقرر اولور اگر چه نیجه زمان  
 شرف و عزت صوری ابله صحبت و نعمت ایچره زندگانیلک قیلور سده مشوی  
 از پس صدساله آنچه آیدازو \* بیر میبند معین موبو \* اندر آینه چه بیند  
 مردام \* که نیند پیراندر خشت خام ( یوز یلندنصکره اول نسته که اول خواجه  
 متکبردن کاور پیرانی موبو معین کورر یعنی بزانک تزویرانی یلورز که اول خواجه  
 مات و مستهلکدر دیمشردی بوندن بر سوال ناشی اولدیکه اول سوال بودر اول  
 خواجه نک بعد زمان مات اولسی ندن یلندنیکر دیمکدر بوسوال مقدره جواب طریقیله  
 بیورر یوز یلندنصکره اول حالله اول رسم و عادت صاحبی اولان خواجه دن  
 ظهور کاور پیر طریقت اولنلر و مقام مشیخته وصول بولنلرانی موبو کوررلر  
 مردام آینه دهنه کورر که پیرانی خشت خامده کورمه آینه دن مراد صورت نما  
 اولان شیلدر و خشت خامدن مراد کثیف و ظلماتی اولان و صورت کوسه ترمین  
 شیلدر و توضیح معنی آینه کی صورت نما اولان شیلدره عوامدن اولان مرد  
 صورت محسوسه بی نیجه کورر سه خواصدن اولان پیر کامل کثیف اولان خام  
 کر بیجه صورت حالی اویله کورر و نتیجه مائی صورت محسوسه کی بصیرت بصریله  
 مشاهده قیلور و حقیقه عارف اولور مشوی \* آنچه حیاتی بخانه خودندید  
 \* هست بر کوسه یکایک او بدید ( اول نسته بی که قیاصقالو کندی خانه سنده  
 کورمدی کوسه اوزره اول یکایک بدید اولدی حیاتی قیاصقالو دیمکدر بونده

ابله و احق دیمکدن کنایت اولور که قیافتنامه لده قیاصقال اولان کسه اکثر  
 احق اولور دیمشردر و کوسج خفیف الحیه اولان کسه به دیرلر اکثر کوسج اولنلر  
 زیرک و عاقل اولور دیمشردر و بین الناس مشهور مثل اولشدر که قیاصقال احق  
 کندی اوند اولانی یلندیکنی کوسه اناکه اوند اولنی یلور دیرلر و احق کندی خانه  
 دروننده اولان حالتی یلیوب عاقل اناکه احوالندن خبردار اولد بفتندن بونی ضرب  
 مثل ایدرلر و بونده لحیانیدن مراد وجه باطنی لحیه ما سوی ابله مستور اولان غافلر  
 و کوسجندن مراد وجه باطنی موی ما سوادن عاری و طاهر اولان عارف و عاقلر  
 اولورلر پس هر وجه باطنی موی چهل و غفلتدن پاک اولان عارف و عاقل جاهل  
 و غافلک خانه قیلنده اولان احوالی کور و بیلور دیمک اولور مشوی  
 رو بدریایی که ماهی زاده \* همچو خس در ریش چون افتاده \* خس نه دوراز  
 نورشک کوهری \* در میان موج بحر اولیری ( یوری شول بر در یابه که ماهی  
 زاده سن خس کی ریشه نیچون دوشمشسن خس دکلسن سندن اوراق اولسون  
 رشک کوهرسن بحرک موجی میاننده اولیرسن یعنی ای اهل صورت وای اسیر رسم  
 و عادت بورسم و عادت قیدندن فراغت قیل و بوسورت مرتبه سندن ایلر و کچوب  
 شول بر در یای حقیقه کیت که سن اول در یای حقیقتک ماهی سنک نسلین شو  
 اعتبار ابله که آدم پیغمبر علیه السلام در یای حقیقتک ماهی سندن ابله سنک آدم  
 علیه السلام زاده سن پس ماهی زاده اولورسن دخی ( انا من نور الله و المؤمنون  
 من نوری ) حدیث شریفک حسبجه هر مؤمنک روحی روح میدن و هر مساک  
 نوری نور محمدی صلی الله علیه وسلمدن تواد ایلشدر بوعتبارله دخی ای مؤمن  
 سکاماهی زاده دینور پس سنک در یای حقیقه کتاک و بحر وحدت ایچره سیر ایتاک  
 لازم کاور خس و خاشاک کی سن ریش و سبک اوزره نیچون دوشدک یعنی بوتزین  
 صورت و ترتیب رسم و عادت ایتاک فی المثل ریش و سبک دوزلتنک کیدر سن بولنره  
 خس و خاشاک کی نیچون دوشوب مبتلا اولدنک سن خود فی الحقیقه خس و دخی  
 دکلسن بوخس و دخی اولقی سنک ذاتکدن قتی دور و بعیددر بلکه سن کوهرلرک  
 رشک و مغبوطیسنکه ( ولقد کرمتنا ) تکریمله مکرم اولمش ( و فضلناهم علی کثیر  
 من خلقنا تفضیلا ) تشریفیه شرف و عزت بولشندر پس بحر حقیقتک امواج  
 فیوضاتک میاننده اولقه سن اولیرسن بر بحر مستغرق اولکله اول بحر دهن  
 ظلمات معنویدن و کدورات قلییه دن شکوک و شبهات نفسانیه دن خلاص اولوب  
 نجات بوله سن مشوی \* بحر وحدانست و جفت و زوج نیست \* کوهر  
 و ماهی غیر موج نیست ( بحر واحد در جفت و زوج دکدر اناکه کوهری و ماهی  
 غیر موج دکدر وحدان غفران و زننده واحد معنانه در بحر دهن مراد ( والله بکل



شیء محیط آیت کریمه سنک فوا سجد هر شیء محیط اولدینی اعتبار ایلله الله تعالی  
 حضرت نریدر که واحد در وائک جفتی و زوج و شر یکی بوقدر و اول بحر وحدتک  
 کوهری و ماهیسی انک موجندن غیری دکلدر که انک کوهرندن مر ادر و حلو و عقل  
 و ماهیدن مر اد نبیلر و ولیلر و عارفان و صفیالردر که بونلر اول بحر وحدتک اموایی  
 کی اولان تجلیات الهیة دن و اسماء و صفات ریایه دن ظهوره کاشلرا اگر چه تعیناری  
 جهتندن در یادن غیری کبیر امارد یای وحدتندن ظهوره کلد کلری و همیشه  
 انکله سی و قائم اولدقلری و ارادت و قدرتی و علم و حکمتی الحاصل هر بر حالت و هر بر  
 صفتی اندن بولدقلری جهتندن عین در یاکبی اولمشلر و غیر و سوی کور مکدن  
 نجات بولمشلر **مشوی** ای محال و ای محال اشراک او \* دورازان در یا  
 و موج پاک او \* نیست اندر بحر شرک و بیج بیج \* لیک با حول چه گویم بیج  
 بیج ای محال و ای محال انک اشراکی اول در یادن وائک موج پاکسندن دوردر  
 بحره شرک و طولشق بوقدر لیکن احوله نه سویلم هیچ سویلم یعنی ای  
 مائل اول در یایه اشراک محال اندر محالدر اول در یای وحدتندن وائک موج پاک  
 کی اولان اصحاب نبوت و ارباب ولایتندن شرک قتی دوردر که بونلرک جله سی  
 موحدلدر نه بحر وحدته شرک و نه بونلر میسانده تفرقه وارددر بحر وحدتک  
 وجودنده اصلا شرکندن بر اثر بوقدر وائک وحدت مطلقه اولسندن شهادت  
 و شکو کدن طولشقی و فرشتی بوقدر درست بین اولان کسه نک فتنه وجودده  
 اندن غیری بوقدر و غیر و سوی شکلنده اولان اشیا نک وجودده و ملکده اکا  
 شرکتی و طولشمی بوقدر و غیر و سوی شکلنده اولان اشیا فی الحقیقه هیچ و هیچ  
 بر امر و همیدر لیکن احوال اولان کسه هیچ اولان شئی موجود کورر و اول  
 کوردیکی شئی دخی موجود صانور حال بو که وجود حقیقته بر در و اول وجودندن  
 غیری بر آخر وجود کورمی انک رویتندن حاصل اولور بر امر و همیدر پس موحد  
 اولان عارف احوال اوللرک مرتبه سنه نزل ایدوب غیر و سوا به متعلق سوز سو بیک  
 هیچدن سو بیکدر زیر اغیر و سوی خود فی الحقیقه بوقدر نه کم حضرت نبی  
 علیه السلام (کان الله ولم یکن معه شیء) پیوردی و حضرت جنبید قدس سره  
 الان کاکان دیدی جای هم بوینله بومعنا به اشارت ایلدی (یت) آن کان  
 حسن بود و نبود از جهان نشان \* فالان ان عرفتم علی ما علیه کان **مشوی**  
 چونکه جفت احوالیم ای شمن \* لازم اید مشرکانه دم زدن) چونکم ای شمن  
 احوال اوللرک جفتی یز احوال کی دم اورمق لازم کلدی یعنی بودنیاده بزم اکثر  
 مجالست و مقارن بصر بصیرتاری احوال اولوب ایکی کورن و غیر و سوانک  
 وجودنه اعتقاد قیلان طائفه ایلدر فتنی بر احوال فی التل بر شیشه نظر قیسه

لابدانی ایکی کوررسن اکا اول شیء بر در دیک اول سکا اعتقاد و اعتقاد ایغیوب  
 یابو نیم کوردیکم آخر شیء نه در ایسته انک دخی وجودی وارددر پس بو گونه  
 احوال اولان کسه لره احوال کی دم اورمق و مشرکانه سوز سو بیک لازم کلورن تا کم بونلر  
 موحد اولان کسه ایلله الفت و انبیت قیلر والا کندیلرک اعتقادنه کوره جنک وجدل  
 قلعندن خالی اولرل **مشوی** آن یکی زن سوی وصفست و حال \* جزدوی ناید  
 عیدان مقال) اول برک اول وصف و حال جانبندن میدان مقاله ایکیلکدن  
 غیری کلری یعنی شمول توحید ایلککه موحدک حق تعالی بی وحدانیتله وصف قیلمی  
 جانبندن و حال جانبندن ظاهر در ایکیلکدن خالی اولر و میدان مقاله ایکیلکدن  
 غیر کلر زیر ابر موحد و بر دخی موحد الله اولور و موحد اولان بی حق تعالی بی توحید ایلرم  
 در پس وصف حال جهتندن اولان برک سوز کلد کده لابد ایکیلکی موهم  
 و مشر اولور و اها قال شیخ الاسلام (یت) ما و حد الا واحد من واحد \* و کل من و حده  
 جاحد **مشوی** باجوا حول این دوی رانوش کن \* مادهان بر دوز و خوش  
 خاموش کن \* یابو بت که سکوت و که کلام \* احواله طبل می زن و السلام  
 ای موحد اولان با حول کی بوا یکیلکی نوش ایلله یعنی بومورث اثنیت اولان  
 توحید متعلق اولان کلامی احوال کی کوش ایدوب قبول ایلله یا خود دهانکی  
 توحید متعلق سوز سو بیکدن دیک و خاموش ایلله که اصل توحید سکوتله  
 حاصل اولور کما قال الشیخ فی الفتوحات التوحید فی الحقیقه سکوت خاصه ظاهرا  
 و باطنا فهما تکلم و حد و اذا وحد اشرك من وجه و السکوت صفة عدمیة چونکم  
 حقیقت توحید سکوت ایلک و موهم شرک توحیددن سوز سو بیکدر پس طاب لره  
 تعلیم ایچون اگر سوز سو بیک لازم کلورسه یا بودر که توبتله سکوت و توبتله  
 کلام اوله هرگاه که سکوت ایلله سن عارفلر توحیدین ایلرسن و هرگاه که تعلیم  
 طالبین ایچون توحید ذاتیدن سوز سو بیلرسن احوال کی طبل چال و السلام  
 زیر اهرنه قدر کلامه توحید ایلک اثنیتی موهم اولقندن خالی اولر و ایکیلکده  
 قلاتلر توحید ذاتی ندر بتازل و بونکته بی فقه قیلرل **مشوی** چون  
 یلینی محرمی کوسرجان \* کل یلینی نعره زن چون بلبلان) چونکم بر محرم کوره سن  
 سرجانی اکا سویله کل کوررسن بلبلر کی نعره اور یعنی احوالنه دم اورمق احوالر  
 ایچره دوشد کده و مشرکانه طبل چالقی شرک خفی صاحببری سنک یانکه کلوب  
 باشکه اوشد کده لازم اولور چونکم سن سر حقیقته بر همدم و علم وحدنه بر محرم  
 کوره سن جان سرنی اکا سویله و کنج وحدتندن اکا کشف راز ایلله که خزینة  
 حقیقی اول فقیر کی بیانده ارامه هیچ سنکه مقصود اصلی هر نه ایلله جان ایچره در  
 کل کی بر محرم کوره سن بلبلر کی نعره اور که اول سکا آینه اولورسن انک ذاتی



وصفاتی نطق و کلام که بیان ایش اولور سن اول سکاوسن اکا هر نه دیسک  
 لایق و جا زدر **﴿ مشوی ﴾** چون بینی مشک بر مکر و مجاز \* لب بیند  
 و خو بستن را خنب ساز \* دشمن آست پیش او مجنب \* ور نه سستک چهل  
 او بشکست خنب چونکم بر مکر و بر مجاز اولان مشک کی کوره سن لبکی باغله  
 و کندیکی کوب دوز آتک دشمن در انک او کنده حرکت ایله یو خسه انک جهلی  
 طاشی **﴿ کو بی ﴾** صدی یعنی ای اهل راز اولان موحد چونکم بر محله  
 بر کسه نك مشک قابنی مکر و مجازله طولو کوره سن ادب اولدر که لبکی سوزدن  
 باغله کندیکی صو کو بی کی دوز درونک علوم و اسرارله پراولسون و لبک خشک  
 اولسون زیرا اول مکر و مجازله پراولان حیلله باز معرفت الهیه آتک دشمن در  
 او کنده آب حیات معنوی بدن حرکت قله و دم اورمه و اگر درونکده اولان آب حیات  
 حقیقتدن لبکی نحر یک آتاک اولور سک انک جرجهالتی و سنک غیاوتی سنک خم  
 وجودی کسر ایلر بس جاهل و غافلله بتدیکی بدن سوز سوبلک همان کندیکه  
 جفا و ایذایی اختیار ایلکدر فافهم **﴿ مشوی ﴾** با سیاستهی جاهل صبر کن  
 \* خوش مدارا کن بعقل من لدن \* صبر انا اهل اهلانرا جلبست \* صبر صافی  
 میکند هر جاد بست (جاهلک سیاستنه صبر ایله عقل من لدن ایله خوش مدارا  
 ایله زیر انا اهل صبر ایتک اهل اولنره جلادر صبر هر نه برده که بر دل وارد در صافی  
 ایلر صبردن مراد تحمل و حبس نفس ایتکدر مدارا ظاهر ا یوزه کولک و باطننا  
 بفض قیقدر نه کم مدارا نك شرحی جلد نائیده حله بدن سک بر کور کداسرخنده  
 کر ضرورت دم خررا آن حکیم بیتک شرحنده هر ور ایلشدر انده طلب اولنه  
 عقل من اندندن مراد حق تعالی نك فتده مؤید اولان عقلدر و توضیح معنی  
 بویه دیک اولور که لایق جهل مر کب اولان طاشقه عارف و سردان و معدن  
 علم و عرفان اولان کسه لره ضد و دشمندر ای عارف و سردان و موحد اولان اهل  
 عرفان حق بر جاهل و غافلله ایله بر رده مصاحبت ایلک و سوز سوبلک واقع اوله  
 اول جهل مر کب سیاستلرینه صبر و تحمل ایله مؤید من عند الله اولان عقله  
 اول جاهله خوش مدارا ایله و انک یوزینه کو اوب مشربنه کوره سوبله نا اهلله  
 صبر ایلک و جاهلک اوضاع نا هموارینه تحمل قیاق اهل اولنره جلادر هر نه  
 برده که بر دل وارد در صبرانی کدورات بشریتدن صافی ایلر اصل بوند جاهلندن  
 مراد جهل بسط صاحبی دکلدر که انلر عاجز زدر بلکه شول جهل مر کب  
 صاحب بر در که فی الحقیقه یلر ایکن کندیلری یلور مرتبه سنده قویوب حق  
 بر عالم و عارف بر معنی سوبلسه انک حقیقتنه واقف اوله میوب اکاطن و انکار  
 ایلر و مالله سوز سوبلرین صانوب مالاینی و عبث سوبلرین عالم اولنه لازم

اولان بو گونه جاهل و غافلک سقا هتته و سیاستنه همان صبر و تحمل ایلکدر که  
 اولو العزم اولان انبیای عظام صلوات الله علیهم خاملرک جفسالرینه صبر  
 ایلشدر نه کم یومعنا به اشارت ایدوب بیوررل **﴿ مشوی ﴾** آتش نمرود  
 ابراهیم را \* صفوت آینه آمد در جلا \* جور کفر نوحیان و صبر نوح \* نوح  
 راشد صیقل مرآت روح (نمرودک آتشی ابراهیم علیه السلام حضرتلرینه  
 جلاده صفوت آینه دل کلدی یعنی نمرودک حضرت ابراهیمدن اوتری ایتقاد نار  
 ایلوب ابراهیم علیه السلام حضرتلری اول ناره القا قیلدیغی اول حضرتک  
 قلب شریفنه ژنکار ماسوادن جلا و صیقل و بر مکده صفوت کلدی آنک آینه  
 قلبی ماسوادن بر مرتبه بجلی اولدیکه حتی حضرت جبرائیل امینه علیه السلام  
 یله استعانت ایتوب بالکلبه کندیستی حضرت حقه تسلیم و تقویض ایلدی  
 نوحیلرک کفرینک جووری و نوح حضرتلرینک انلرک جور و جفاسته صبر نوح  
 علیه السلام حضرتلرینک مرآت روحنه صیقل اولدی و انلرک جور و جفاستی  
 حضرت نوح علیه السلام روحانی اولان ذوق و صفاسنی زیاده قیلدی پس  
 هر عصرده نمرود سیرت و فرعون طبیعت نیجه معاند و متکبر غافل و جاهلر اولور که  
 وارث نبی علیه السلام و قائم مقام مصطفوی اولان اهل دله انکار قیقدن و انلرک  
 قلبی رنجیده ایلکدن خالی اولرل و انلر دخی انبیای عظام علیهم السلام کی  
 انلرک جور و جفسالرینه صبر و تحمل ایلدوب هر وجهله مدارا ایلکدن و خبر  
 سوبلکدن و از کلزلر نه کم حسن خرقانی قدس سره العزیز کندی خانه سنده اولان  
 خا تونک جور و اذا سننه صبر و تحمل ایدرلر دی نه کم انبیای عظام علیهم  
 السلام دن دخی حضرت نوح و حضرت لوط علیهما السلام خا تونلری کافره  
 اولوب و خیانت قیلوب حضرت نوح و حضرت لوط علیهما السلام انلرک جفسالرینه  
 صبر ایدرلر دی نه کم حق تعالی حضرتلری کلام مجیدنده انلرک خا تونلرینک  
 خاینه اولد قلدن خبر و ربوب (و ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة  
 لوط کانتا تحت عیدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنی عنهما من الله شیئا)  
 دیملکه انلرک حالی بیان بیوررل **﴿ کمت اللهک بوامت ایچره حسن خرقانی ﴾**  
 حضرتلرینک خا تونلری هم مکر بویه ایش انلر دخی انک جفاسته صبر ایدرلر  
 ایش نه کم حکایت ایدوب بیوررل

**﴿ حکایت مرید شیخ حسن خرقانی قدس الله سره ﴾**

**﴿ مشوی ﴾** رفت درویشی ز شهر طالقان \* بهر صیت بوالحسن خارقان  
 \* کوهها بیر بدوادی دراز \* بهر دید شیخ با صدق و نیاز \* آنچه در ره دید از رخ



و بنم \* گرچه در خور دست کوتاه میکنم) بر درویش طالقان شهرندن  
ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تباریک صیتدن اوتری خارقانه کندی  
خرقان سمرقند قریه لیدن برقریه تک اسمیدر خارقانه الف وزن ایچون زیاده  
اولمشدر طالقان ایکی شهردر بری بلخله مر واورته سنده وبری دخی غزوبله ابهر  
اورته سنده در دیشار وشیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تباریک تفحات  
الانسده مسطور اولدیغی اوزره نام شریفی علی و پدرلرینک نامی جعفردر  
ابوالحسن قدس الله سره العزیز اول حضرتک کشتلریدر ابوالحسن دخی کتبت  
ایدرلر ته کم بعضی نسخده مصرع ثانی بهر صیت ابوالحسن خارقان واقع اولمشدر  
امایو کتبت غیر مشهور قالش و ابوالحسن کتبی مشهوره اولمشدر یعنی چونکم  
شیخ ابوالحسن خرقانی قدس الله سره العزیز حضرت تباریک کرامات علیه سنک  
صیت وصداسی جهانه طولدی طالقان شهرندن بر درویش اول حضرته محب  
وعاشق و مرید صادق اولدی پس ائک زیارتندن اوتری طالقان شهرندن  
چیقوب خرقان شهرینه توجه و عزیمت قیلدی چوق طاقار واوزون وادباری  
شیخی صدق و نیازله کورمکن اوزری قطع ایلدی و بوقدر منازل و مر اخی  
یکجوب شیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تباریک جلال پاکانی کورمکن  
اوزری خرقان شهرینه کلدی اول سنه بی که ریج و ستمدن و دود و المین اول درویش  
بولده کوردی اگرچه آنی ذکر ایلک لایق و سزاواردر ولیکن سوزی کوتاه ایلر مکه  
اختصار مطلوبدر ﴿منوی﴾ چون بقصد آمد اوزره آن جوان \* خانقاه شاه  
راجست او نشان \* چون بصد حرمت بزد حلقه درش \* زن برون کرد از در خانه  
سرش \* که چه میخواهی بگوای بوالکرم \* گفت بر قصد زیارت آمدم) چونکم  
اول جوان بولدن مقصد کلدی و مطلبی اولان شهره واصل اولدی اول شاه  
معنویک اول مرید خانه ولایت آشیا نه لرینک نشانی بعضی کسه لردن طلب  
وسؤال ایلدی و شیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز حضرت تباریک خانه سعادت لری  
نه برده در دیو سوبلیدی پس اول حضرتک باب سعادت نه کلدی چونکم بوز حرمت  
و ادب له اول باب سعادتک حلقه سنی اوردی و ائک او کتبه نیجه بوز خضوع  
و خشیتله بنده وار قائم اولوب طوردی شیخ حضرت تباریک زنی در خانه دن باشی  
طشمره ایلدی و اکابوبله دیو سوبلیدی ای بوالکرم نه استرس سوبله و مر ادک  
ندر و نیچون کلدک بیان ایله اول مرید صادق ابتدی شیخ حضرت تباریک زیارتی  
قصده کلدیم و اول حضرتک خیر دعاسی المقتدن اوتری و ائک خدمت علیه سنه  
و اصل اولمقدن اوتری کندی دیار مدن سفر و سیاحت قیلیم دیو جواب و بردی  
﴿منوی﴾ خنده زدنکه خه خه ریش بین \* این سفر کبری و این تشویش

بین \* خود ترا کاری نبود آن جایگاه \* که بیهوده کنی این عزم راه \* اشتهای  
کول کردی آمدت \* یا ملولی \* وطن غالب شدت \* یا مکر دیوت دوشاخه بر نهاد \*  
بر تو وسواس سفر را در کشاد) زن خنده اوردی بوبله دیو که زهی زهی صفال  
کور بوسفر کیرلکی و بوتشویشی کورخه خه زهی زهی دیمکدر گاه تحسین محلده  
و گاهی استهزا محلده استعمال اولور بونده استهزا مراد اولور ریش بین دیمک  
تحمیق و تسفیه ایلکدن کتایه اولور ته کم ترکیده دخی بر کسبه بی حیاقت و سفاهته  
منسوب ایلدر بقه شوونک صفالک و یاخود کوره شوونک صفالنی دیرلر یعنی  
اول طعانه اولان زن چونکم مریدک بوقعظیم و توقیرنی کوردی قهقهه ایلله برخنده  
اوردی و دیدیکه زهی زهی حیاقت و غیاوت و شوونک صفالنی کور بره آدم بوقدر صاج  
و صفال صاحبی اوله سن سنده هیچ بر ذره قدر عقل اثری بوقدر کور بوناد ائک  
بوسفر طومانی و بوکونه تشویش فکر ایتمسی ای بطل روزگار سنک اول جایگاهده  
خود بر کارک اولدیمیکه بیهوده لکه بوعزم راهی ایلرسن و صبت یره بوقدر زحمت  
چکوب بونده کاوب اوتانمیدن بوبله سو یلرسن سکا کول کردک اشتها سی کلدی  
یاخود و طئک ملولنی سکا غالمی اولدی کول کرد و صف تر کیدر کول طولانی  
و ابلهانه و کولانه حرکت و سیر ایدیمی مناسبه اکانتصل اولان یا مصدریه در  
یعنی ای ابله کولر کی طولمقلقه و کرمکاکه سکا آرزو و اشتها ایلکمی کلدی  
یاخود کندی موطن و مقامکدن اوصتی و ملول اولاق سکا غالب اولدیده انکیچونمی  
یاوه تاز اولدک دیدی یاخود سکا شیطان دوشاخه می قودی سنک اوزریکه  
وسواس سفر اچدی دوشاخه شول یواشیه درلر که خرله و اسبلره و استرله نعل  
اوردقاری زمانده نعلیندر ائلرک بورونلرینه اوررلر یاخود ایلین بر تلبیس سنک  
برونکه مکرله یواشیه قودی تا کم سنک اوزریکه سفر و سوسه سنی اچدی و سنی بوکونه بی  
معنی کرتاره دوشردی دیو طعن امیز سوزلر سوبلیدی ﴿منوی﴾ گفت نافر جام  
و فحشی و دمدمه \* من نتانم باز گفتن آن همه \* از مثل وزیریش خندنی حسیت \*  
آن مرید افتاد از غم در نشیب) اول طعانه نافر جام و فحشی و دمدمه دیدی  
یعنی ناشایسته و فاحش و بیهوده سوزلر سوبلیدی بن اول دو کلبه سنی بومحلده آشکارا  
سویلمکه قادر دکلکه انی سوئیک تطویل مقاله و سامت و ملاله باعث اولور الحاصل  
بی حساب اولان ریش خند و استهزا دن و مثلدن اول مرید غمدن الحفه دوشدی  
مقدما سرور و شادیلکله بر اصل حالده ایدی چونکم بوقدر یاوه امثال و ریش خند  
و استهزایی ایشتدی زیاده غمدن اسفله دوشدی و بوقفتار آتشیندن جگری  
یانوب پشدی



رسیدن آن وارد از حرم شیخ که شیخ کجاست  
کجا جویم و جواب نافر جام گفت آن حرم

مشوی \* اشکش از دیده بخت و گفت او \* با همه آن شاه شیرین نام کو  
گفت آن سالوس و زرقا نهی \* دام کولان و کشد کرمی \* صد هزاران  
خام ریشان همچو تو \* اوفتاده ازوی اندر صدعتو \* اول بولدن کلان مرید  
چونکم شیخ حضرت تریک حرم شدن بوکونه نافر جام اولان کلامی اشتندی انک  
اشکی کوزندن طشره صحره دی و جوش ابتد و اول مرید حرم شیخه دیدی  
بود و کایله یله اول شیرین نام اولان شاه معنوی قی اندن بکا بر خبر برین کوریم  
آنی خاتون ابتد اول سالوس و زرقا نهی کولارک دایمی و کراهلرک کشندی بونک  
کپی نیجه یوزیک خام ریشلر یعنی عقله سر بر تشویشلرینی کیشلر انک یوزندن  
صدعتو و طغیان دوشملردن و بوکونه یوزمانده هم اوامه سیرت و طمانه طبیعت  
کسملر وارد که یار عزیزه همسایه اولورل و با خود انک اقربا و نهلفاتی ایچنده  
بوانورل پس یغن بر مرید صادق و محب عاشق انک زیارته قصه و عنایت  
و صحبتند و خدمتده اولغه نیت فیلسفه و بویله فاسد اولکلردن بری انک حالنی  
پلیسه و مرادنه واقف اولسه یوزن کی لابد آتی تحقیق و تفسیه ایلر و شیخه دخی  
نیجه نهملر اسناد ایدوب حقیقه هر زلر سویلر و زیار اولنه خبر خواه اولق شکلنده  
بوکونه پند فاسد ایدوب دیر \* مشوی \* کرنه پندیش و سلامت و آروی \* خبر  
نویاشد نکردی زوغری \* لاف کبشی کاسه لبسی طبل خوار \* بانک طباش  
رفته اطراف دیار \* اگر سن آتی کورمیه سن و سلامته کبر و کیده سن سکاخیر اولور  
زیرا سن اندن ازغون و کراه اولیه سن وانک مکر و فسادندن اگر بویله ایدرسن  
ضرر و زیان کورمیه سن اول بزلاف کیش و بر کاسه لبس و طبل خوارانک بانک  
طبل اطراف دیاره کتشد یعنی اول زیارته قصد ایلدیکن کسه بلاق مذهلو  
و کزانی عادتلو و بر کاسه بلایچی و مفت ییچیدر طبل آوازی کی بانک و صداسی  
اطراف دیاره کتشی و جهانی طومشدر سن بو قوری صبت و صدایه بقر سن  
اگر بونلرک قوری صبت و صداسه بقرایک معنیده همان بر بقر سن \* مشوی \*  
سبطی انداین قوم و کوساله برست \* در چین کاوی چای مالدوست  
بو کوساله برست اولان قوم سبطیلردن و بونجیلن بر کایمه ال سبورلر کاردن  
و کوساله دن مراد شیخ حضرت تری اولور و بو قوم دیمندن مراد شیخ حضرت تری  
تابع اولان قوم اولور و شیخ حضرت تری بی کاره و کوساله به تشبیه ایتش اولور  
و منشأ غلط و سبب سوظن اصل اولدر که یغن بر مرید کامل مرتبه مشیخته و اصل

اولسه از سو بلایچی و کج سو بلایچی و سو بلدیکی کلامی دخی بلا تصنع تغییر ایلیمی  
اولور پس الفاظ و عبارات اسیری اولان غافل و جاهل اول کمالک حاله عارف  
اولدیغندن آتی شول جسد عجله تشبیه ایلر که انک خواری اوله پس مریدلر بونک  
و بونلر بونک ا کمال متابعت و اتقیدلرینی کوروب سبوه ظن برله دیر که بواجقلر  
نه عجب عقله سر طائفه در که بویله بر کاه و تبرکات و تینال سورلر و تعظیم و خدمت  
قیلورلر بلکه بر قوری صبت و صداسی اولان و جسد عجل کی اولان کسه به  
سبیطیلر کوساله به طبدقلری کی طبلر وانک الن و یاغن اوپرلر بو شیخ دیدکلی  
کوساله بونلره بر صبت و صدا ایلکدن قبری عجب نه سو بلر که علیم و کلیم اولان  
کسملره تابع اولغی قویوب بویله بر اداسی و لهجه سی اولین و سوزنی بیلین کسه به  
اطاعت و اتقید قیلورلر \* مشوی \* جیفه الیلبت و بطلال النهار \* هر که  
اوشد غره این طبل خوار \* ایلک جیفه سی و نههارک بطلالیر هر شول کسه که  
بو طبل خوارک مغروری اولدی یعنی هر شول کسه که بو مفت ییچی شیخک مغرور  
و مفتونی اولدی کوندزلده کاردن و کسبیدن بطلالیر و کیمیلر ده هم میت کی  
بانوب مجاهده دن و ذکر و تسبیحدن بر بلردن و منشأ غلط اولدر که شیخ کامل  
مرتبه سته واصل اولدقد نصکره کوندزلده کار و کسه به اهل دنیا کی حریص  
اولوب اشتغال ایلر زیر حضرت حقه توکل ایلک مرتبه سندن بونلرک مرتبه سی  
دخی هم عالی تر در حضرت حق بونلره هر نه کوندلر سه انکله قناعت ایدوب  
آتی برلر پس بونلرک مرتبه سنی و حالی بطلین اهل صورت وزن سیرت بونلرک مفت  
بدیکنی کوروب بواجب ارله طبل خوار دیرلر و بونلرک هر کون بی کار و کسب  
اولدقلرن کوروب و بونلرک حضرت حقه اولان توکلندن بی خبر اولوب بواجلندن  
هم انلره بطلال النهار دیرلر و اکثر مقام معرفته واصل و مقام حقیقی مشاهده  
قیلان کاملرهای و هو یله اولان ذکر و تسبیحدن و ریاضتده ایلله اولان عملین  
یکوب کمال اخلاص حاصل اولسون دیوا کر ظلمت ایلده ایسه ده عملار بی اغیاردن  
اخفا ایلشدر بلکه کشندی نفسلرندن بلکه خبر و شری کتابت ایلین ملکیندن  
یله اخفا ایدوب افضل اعمال اولان عمل قلبه مشغول اولشدر که حضرت نبی  
علیه السلام (افضل الاعمال عمل القلب) پیور مشلردن (مصرع) بزم عرفان  
نوری بزه عین ریاضتندر \* دیوب جسد شیرین بقرینه دخی ریاضت و بر مکدن  
وسعی و کوشش و تعب و زحمت ابر کورمکدن ترقی قیلشدر و همان ادای فراموشی  
ایکله بدن عبادتده اکتفاء ایدوب اغیار و سوا بی دروندن سورمه و کمال صفایی  
بولغه درون یوزندن متوجه اولمشلر و اشتغال قیلشدر بونلرک شانه و کمال عرفان  
واقف و عارف اولین نادانلر بونلرک جسدلر بونلرک ظاهر اکیچه ایلله کوشش و مجاهده ده



اولدینغی وهای وهوی قلمدینغی کوروب انلری سار عوام کی جیفه الیل صانور  
وهمان مقبول حق اولنر مبتدیان سلوک کی وعباد وزهاد کی کیجه لری احیا  
ایدنلری وکوندزاده کارو کسبه کیدنلری صانورلر بونلرک حالنی بیلدیکندن بوکونه  
قدحاز و مذلر قیلورلر \* مشوی \* هشتنه اتیان قوم صدعلم وکال  
\* مکر و تزویری گرفته کینست حال ) بو قوم یوز علم وکال قومشاردر بر مکر  
و تزویری طوعشاردر که حال بودر که فی الحقیقه بو قوم نیجه یوز علوم رسمیه  
و کالات صوریه و اعتباریه بی قومشار و احوال شریفه و واردات قلبیه حبلی  
طوعشاردر اما علوم رسمیه طالبی اولنر و کالات صوریه بی زعم قیلنر بونلرک احوال  
شریفه سندن بی خبر اولوب آتی مکر و تزویر صانورلر و درلر که کورک بو اهل تزویر بکه  
بو قدر یوز علملر او قومنی قویوب و تحصیل کالات ایلکدن فارغ اولوب وجد  
و حال دیوتر هسات و رطه لرینه دوششار و بو همان خلایق الدمقندن اوزری بر مکر  
و تزویر در دیرلر \* مشوی \* آل موسی کور ریفا تا کنون \* عابدان عجل  
رار بر نده خون ) در ریفا آل موسی قنی شمدی عجل عابدلرک قاننی دو کور آل  
بونده اهل معاشنه در اول زن طعنه زنک عجلدن مرادی شیخ و عابدان عجلدن  
مرادی مریدان شیخ و آل موسیدن مرادی اهل نبی و ورثای محمدیدر صلی الله  
علیه وسلم ته کم حضرت موسی علیه السلام عصر شریفه کوساله پرست  
اولنر قتله مستحق اولدیلر و بری برلر بنی قتل قیلدیلر پس بو مریدلر دخی اول زن  
طعنه زنک قتله کوساله پرست اولنر مشابه اولدیه و بونلر دخی قتله انک زعمجه  
مستحق کلدیه انلره بوکونه طعن ایدوب دیر که ای در بغا بو عصرده اهل نبی  
و قوم مصطفوی اولان عالم قنی که تائمدی بو عابدان عجل کی اولان کسه رک  
قاننی دو که و بونلری قتل ایلدیلر که بونلر کندی شیخلرینه معبودلرینه عبادت  
ایلر کی عبادت و خدمت ایلرلر و بعضی دخی (لولا المرئی لما عرفت ربی)  
دبوسو یلرلر اصل سبب شو که شیخ کامل کندی مرتبه سندن و حقیقتدن سوز  
سویلوب قصور فهمی اولنر انلرک کلامنک سرنی یله مدکاری اولور ته کم شیخ  
ایوا حسن خرقانی قدس سره حضرتلری (لوعرفتمونی لسجدتمولی) بیور مشلدر  
و بو کلامله کندیلرک کال فناسنه و حضرت حق انلرک مرآت وجودنده نیجلی  
ایسنه اشارت قیلشدر اول زن طعنه زن کی حقیقه عارف اولن کسه لر  
بونه سوزدر بونده مسجودلک و معبودلک ادعا ایلک لازم کلور پس بو یله دینی کسه یه  
اعتقاد و انقیاد ایلن مریدلر کوساله پرست کی اولورلر دیوب اول زن طعنه زن کی  
سوءظن ایدرلر حال بو که بوکونه ظن انلرک شان شریفه و مریدلرینه عارف  
اولمقندن ناشی اولور \* مشوی \* شرع و تقوی رافکنده سوی پشت \*

کوعر کو امر معروف درشت \* کین اباحت زین جاعت فاش شد \* رخصت  
هر مفسد فلاش شد \* کوره پیغمبر و اصحاب او \* کونماز و سجه و آداب  
(او) بو قوم و بونلرک مقصداسی اولان شیخ شرع و تقوی و رای ظهرنه  
براقشدر قنی غر فاروق رضی الله عنه قنی درشت اولان امر معروف که نابوقومه  
امر معروف ایلد و بونلره ای بی راهلر سز شرع و تقوی قبول ایلک والاسری  
قتل ایلنر دیوسو یلیه زیرا بو بین الناس شایع اولان اباحت بو جاعتدن فاش  
اولدی هر فلاش اولان مفسدک رخصتی اولدی یعنی بونلره خلیفه رسولدن  
برطالم و عادل کسه نك درشت و غلیظ امر معروف الیسی انکچون لازمدر که  
بو اباحت و ضلالت بو جاعت صوفیه دن فاش و آشکارا اولدی و بونلرک ترک  
پر هیز ایلوب مباحی اولملری هر مفسد و فلاشه رخصت اولدیکه اکثر دینده مفسد  
اولان فلاشر بونلری کوروب مشایخ صوفیه دن بوکاری بو یله ایشلر و بو یوله  
شویه لایالی و بی قید کتشلر (والتوحید اسقاط الاضافات) دیوب کندیلر دن  
اسقاط اضافات ایشلر در و بونی محکم ایدوب ترک مزایم ایدرلر و رخصت و اباحت  
یولنه کیدلر قنی پیغمبر علیه السلام بول و قنی انک اصحابنک بول قنی اول پیغمبر  
علیه السلام نمازی و نسبی و آدابی اگر بونلر امت محمد اولدی و انک اصحابنه  
اقتدا قیلیدی انلر کی صلات و تسبیح قیلورلر و انلرک آدایله مؤدب اولورلر دی  
دیدنی الحاصل اول زن طعن زن کی هر عصرده ناقصات العقل سوءظن صاحب لری  
واردر که لابد مشایخ صوفیه حقیقه بوکونه طعن و انکاری ایدیلر در بونلرک سوء  
ظنه باعث اولان حالات بو طائفه علیه نك بی ریا و لایالی اولان روشلری و رسوم  
و عاداتی ترک ایدوب طریق حقه بی تکلف و بی تصنع کیدلریدر اما زن کی ناقص  
العقل و المعرفه اولان کسه لر بونلرک طوشاننی و امرار جانی یله مدکارندن بونلری  
اسقاط تکلیفات ایدن و اباحت و ضلالت یولنه کیدن جاعتدن صانورلر حال بو که  
بونلر اسقاط جاه و منزلت ایدن و طریق حقه بی رسم و بی عادت و بی ریا و بی  
شهرت کیدن طائفه در خلاصه کلام بونلرک مقامات علیه سی و مراتب رفیعہ سی  
بجرد عقل جزوی ایله بیلنر و علم نقلی ایله هم بونلرک حالنه عالم و آگاه اولنر همان  
اولی اولان سوءظنندن پر هیز قتل و حفظ لسان ایلکدر اگر چه فی زمانه سوءظن  
و قدحه و ذم و هجوم مستحق طائفه صوفیه شکنده کسه لر حقوق ایسه ده زیرا  
(ان بعض الظن اثم) بیورلش و دخی ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث دینلشدر  
پس مؤمنه لایق اولان خیر سو یلکدر و الله اعلم

جواب گفتن مرید و زجر کردن مریدان طعنه را از کفر و پیروده گفتن او \*



﴿ مشوی ﴾ بانك زدیروی جوان و گفت بس \* روز روشی از کجا آمدی من \*  
 نور مردان مشرق و مغرب گرفت \* آسمانها سجده کردند از شکفت اول جوان  
 اول طعنه زن اولان زنه بانك آوردی و دیدی ای ناقص العقل بس در خانوش اول  
 روشن کون عس قندن کادی عس ظلمت شده اولق لایقدر روزر و شسته  
 نیک و بد ظاهر و پیدا در عس نه احتیاج وارد مردان الهینک نوری مغرب  
 و مشرق طوتدی وزمین و آسمانی احاطه ایدی اسمانلر مردان الهینک اتوار  
 باطنه انجب ایلد کاردن سجده ایدیلر یعنی آسمان و اهل آسمان مردان خدایه میل  
 و اقتیاد قیلدیلر کال ابوالحسن الشاذلی قدس الله سره العزیز سمعت شیخنا ابوالعباس  
 قدس سره ( قال او کشف عن نور الولی ابدالان اوصافه من اوصاف الله ونعونه  
 من نعوت الله ) ﴿ مشوی ﴾ آفتاب حق برآمد از جیل \* زیر چادر رفت  
 خورشید از خجیل ( آفتاب حق جلدن یوقاری کادی خورشید خجلدن چادر  
 الله کندی چادر خانولرک اوزرلر نه کبد کلری ونسیر ایلد کلری شبیه دیلر  
 بوراده سحاب مراد اولور یعنی شیخ کامل آفتاب الهیدروانک مقام عدالتدن طلوع  
 ایدوب خلق عالمه ضیا کسرا اولسی بو آفتاب صوریک حل بر جنددن طلوع  
 ایدوب عالمه بر توصلسی و اشجار و ازهار ی احیای قلسی کیدر چونک آفتاب حق  
 اولان شیخ کاملک نور باطنی برج عدالتدن وحل هدایتدن خلق عالم اوزره ظهور  
 ایلدی خورشید صوری شرم و خجالتدن چادر کبی اولان سحاب الله کندی  
 و کانه اوتاند یقندن سحابی بوزنه نقاب ایدیکه ( ان الله عبادا فلو بهم انور  
 من الشمس ) بیورلشدیر که یونلرک قلبک نوری شمعک نورندن هر وجهله اعلی  
 واقوادرتنه کم دردنجی دفترک اول پشته بورابه مناسب تحقیق اولمشدر انده  
 طلب اولنه ﴿ مشوی ﴾ رهات چون تو ابلسی مرا \* کی بگرداند ز خاک  
 این سرا \* من بیادی نامدم همچون سحاب \* تابکردی باز کردم زین جناب ( چونک  
 شیخ حضرت نلرک شان شریفی اظهر من الشمس و ولایت و کرامتی این  
 من الیوم والا مسدر پس سنک کی بر ابلسک ترهاتی و طعن امیر اولان کلانی بنی  
 بوسرایک خاکندن چن دوندردن بزباد هوا یله کلدیم سحاب کبی تا کم بر قبصار  
 سبیلله بوجناب طالبدن کبر و دغم فی الحقیقه مرید صادق بویله کر کدر اولور اولر  
 زن سیرت اولان طعنه زنلرک و ابلس طبیعت اولان بدظنلرک رهاتندن النیه و مغیر  
 اولوب شیخک در کاهندن کبر و دغمه که مریدلرک صدق و ثباتی امتحانندن اوتری  
 ولی کامل اولان عزیزلرک در کاهنده و محلاتنده بو گونه طعنه زنلر و بدظنلر جوق  
 اولور و اکازیارت و بیعت قصدی ایدن محسره هر بری مذمت و ملائله قیور  
 انلر که صدق و ثباتی یوقدر لائملرک لومندن کبر و دغوب فوری فراغت قیلور

انلر که صدق و ثباتی وارد بر یومرید صادق کبی لائم و عاذل اوللره بو گونه جوابلر  
 و برر ﴿ مشوی ﴾ عجل با آن نور شد قبله کرم \* قبله بی آن نور شد کفر و صم ( عجل  
 اول نور سبیلله قبله کرم اولدی قبله اول نور سنز کفر و صم اولدی عجلدن  
 مراد بونده سامرینک بنی اسرائیلله اخراج ایلدی یکی جسد عجلدر و اول نوردن  
 مراد که اول نور سبیلله اول عجل جسدی قبله کرم اولدی حضرت جبریلک  
 فرس الحیات نام اسبنک تراندن حاصل اولان نور و حیساتدر که اول جسد عجل  
 زنده ایدوب صیت و صدا ایلکه کنوردی و یونک قصه سی بودر که سامرینک  
 اوائل حالنده کاری سده سنیه حضرت موسی علیه السلام ملازمت و خدمت  
 ایلک ایدی پس حضرت جبرائیل علیه السلام فرس الحیات نام آتیه حضرت  
 موسی علیه السلام کلد کده سامری آتی احساس ایدوب مشاهده قیلدیکه  
 هر نه برده حضرت جبریل علیه السلام فرسی قدیم قویه سیر اولور و حیات  
 بولوردی و قنکم اول سامری ارواحک عنصر یانده تأثیرین کوروب یلدیسه  
 حضرت جبریل علیه السلام اثرندن و موضع قدمندن براوج خاکی قبض  
 قیلدیه پس اول خاکی صا قلیوب حضرت موسی علیه السلام طوره کند کده  
 قومک خجلی سیم وزرین جمع ایدوب اتی اریدوب جسد عجل شکنده آتی ساخته  
 ایدوب اول مقبوض اولان ترابی صورت عجله ری قیلدیده اول جسد عجل حی  
 اولوب کوسله کبی آواز ایلدی پس اول قوم انده یوحیانی و بوصوق کوروب  
 ایشد کلری کبی آتی قبله ایدوب انک جائینه عبادت و خدمت قطع باشلدیلر پس  
 اول کوساله نک اول قومه قبله اولسی حضرت جبریل علیه السلام نوری و اول  
 جسد عجل صوت ایلکه کنوردی و اول اثر رسولدن حیات بولان عجل جسدینک  
 قبله کرم اولسی قبله صاحب کرم و یاخود قبله طالب کرم تقدیرنده اوله که  
 مضایق قدر اوانق قاعده بلاغندر صاحب کرم تقدیر اولنور سه صاحب کرمندن  
 مراد سامری اولور که سخا و کرم صاحبی برکسه ایدی حتی اکثر اهل تفسیر  
 ( فاذهب فان لك في الحياة ان تقول لا ماس ) آیت کریمه سنده باز مشلردر عجل  
 پرستلر حقنده ( فاقتلوا انفسکم ) امر شریفی وارد اولدیده حق تعالی موسی  
 علیه السلام حضرت نلرینه دیدی سامری اگر چه ضال و مضل اولدی لیکن انده  
 سخا و کرم خصلتی وارد پس انده بوصفت اولد یقندن اوتری یوقومک ایچنده آتی  
 هلاک ایلدم انکیچون عذابه بر موعده آخر وارد یوردی پس حضرت موسی علیه  
 السلام آتی یلد کد نصکره ( فان لك في الحياة ان تقول لا ماس ) دیو آتی قستندن  
 رد ایلدی و بددما قیلدی طالب کرم تقدیر اولنور سه مراد اول قوم اولور که انلر  
 اول عجلدن لطف و کرم طالبی اولوب آتی قبله ایدمشلر ایدی پس خلاصه کلام



اول عجله که قبله صاحب کرم اولدی و بر نیجه کرم طالبی آتی معبود اتخاذ قیلدی  
اول نور حیات سیبیه قبله اولدی و قبله اول نور الهی سیز فرض اولدقدن کفر و ستم  
اولدی یعنی مثلاً کعبه مکرمه شرفها الله تعالی که اول جاعت مسلمینک جله سنک  
قبله سیدر شول اعتبارله که آتی جله من قبله اید نمکه امر الهی وارد اولمش و آتی  
قبله ایدنلر حق رضا سندن اوتری قبله قتلشدر حق تعالی که امر شریفی و رضای  
لطیفی ایسه بر نوردر که جان و دلره ضیا و بر یجیدر و کعبه مکرمه بی دخی بویه نور  
و عزیز اید یجیدر اگر فی المثل کعبه مکرمه بی حق تعالی که امر ندن و رضا سندن  
بعید و خالی فرض ایلوب انک زیارتته امر حق وارد اولیدی و اکانعظیم ایدنلردن  
حق تعالی راضی اولیدی اول دخی سائر کفر و ستم قیلنلردن اولوردی پس  
قبله بی بویه معزز و مکرم ایلن نور الهی و امر ربانیدر اول نور الهی و امر ربانی ایسه  
اصل اهل دل اولان انسانک وجودنده در پس درونی نور الهی و امر ربانی ابله  
بر اولان انسان نیچون قبله طالبین اولغه لایق اولیسه که حق تبارک و تعالی  
حضرتلری و نفعته فیه من روحی دیمکه ائی تشریف الیش اوله **مشوی** \*  
**هست اباحت کز هوا آمد ضلال** \* هست اباحت کز خدا آمد کمال اباحتکه  
هوا دن کلدی ضلال اولدی اباحتکه خدا دن کلدی کال اولدی یعنی فی الحقیقه  
اباحت مطلق مذمومه دکلدر انکیچون حق تبارک و تعالی بر یوزنده نه قدرشی  
و ارایسه جمیعاً آتی اذن ایچون اصلنده مباح ایلدی کافال الله تعالی هو الذی  
خاق لکم ما فی الارض جمیعاً صکره انلره ضرر اولی حرام ایلدی پس بر اباحتکه  
نفسک هوا و مشتھاسی جانیندن کله و نفس امر حق قوبوب هوا ستمه او یوب  
بر شئی حرام ایکن کندوستمه مباح ابله اول ضلالت اولدی و مذموم اولان  
اباحت بواحتدر اما شول اباحت و رخصتکه خدای تعالی حضرتلردن بشده لینه  
کلدی و آتی الله قوی اوللره قبول الملکه رخصت اولدی اول کال اولدی و مدوح  
و مقبول کلدی \* کافال صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان تؤتی رخصه کایحب  
ان تؤتی عزائمہ رواه احمد و البیهقی عن ابن عمر رضی الله عنهما و ابضا قال علیه  
السلام ان الله تعالی یحب ان تؤتی رخصه کایکره ان تؤتی معصیتہ رواه البیهقی  
عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما و قال ایضا ان الله تعالی یحب ان تقبل رخصه  
کایحب العبد معقره ربه رواه البصری عن ابی الدرداء و ائله و ابی امامه و انس  
کذا فی الجامع الصغیر \* فچون بر عید صالح الله تعالی حضرتلرینک ا کا مباح  
قیلدیفنی و رخصت و یردیکنی اشلسه و قبول ایلسه اول عید صالحک دینده کامل  
اولدیفنه و کال مرتبه سن بولدیفنه دلالت ایلر زیر بر بندنک حق تعالی عزایمی  
ایشلمنی نیجه سورسه و نیجه دینلرله مباح ایلدیکنی ایشلمنی دخی اولیله نور پس

الله دوستی اولان ولیلر حق تعالی حضرتلرینک اباحت و رخصت و یردیکنی  
شیلری اشلکه محبتی اولدیفنی بیلدکلردن اوتری اول امر مباحی اشلر کر کسه  
ناس انلری جاهلکلردن انکار ایللر و نلر نقل اولنور که قطب العارفین یازید  
بسطامی قدس سره رمضان شریفده سفر ایدوب بر شهره قریب اولدقلرنده  
اول شهر خلق انک شهره کله چکندن خبر الوب ا کار و اعیان نه قدر کسه  
و ارایسه تعظیماً آتی استقباله چقمشار یازید حضرتلرینه انلر قریب کلدکده  
یازید حضرتلری بر مریدنه دیمشار که بکار نمان پاره و ارایسه و بر اول شیمک  
الینسه بر بتون رغیف و یرمش یازید حضرتلری اول ثانی یمکه باشلمش  
اعیان شهر کلوب آتی کوردکلرنده بقی بونیجه شیخ اولور که رمضان  
شریفده اورج بر حیفا بر بونی بر دیندار مسلمان کسه صانوردق دیوب  
اعراض ایشلدر هریری کندی اولری جانیته کتمشار یازید حضرتلری کندی  
مریدلرینه ایش کورک بوقومک جهالترینی بر بونلره مسئله شریعتدن  
دینه متعلق بر مسئله او کرتدک وائی اجرا ایشدک بونلر بره انکار ایدوب فرار ایلدیلر  
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم (ایس من امیر اصحاب فی امسفر)  
بیورمشلدر بر مسافرز بره صائم اولق بروخیبر دکلدر بلکه بره خیبر لو اولان  
رمضانی یمکدر که حق تعالی رمضانی یمکی بره رخصت و یردی بر انکیچون بدک  
بونلر بومسئله دن غافل اولدقلری ایچون بره انکار ایلدیلر غیری احوال المز طعن و انکار  
ایلکارنی بوکا کوره قیاس ایلک بیوردیلر **مشوی** \* کفر ایمان کشت  
و دیوا سلام یافت \* آن طرفکه نور بی اندازه تافت کفر ایمان اولدی و دیوا سلام  
بولدی اول طرفده که نور بی اندازه یلدرای نور بی اندازه دن مراد توحید الهی  
نور یلدر و فی الحقیقه هر نه طرفده که توحید الهی نوری طلوع قیلسه و اول بی  
اندازه بی نهایت اولان ضیای الهی هر نه جانبیه بر توحید الهی و تعجلی اولسه لابد اید  
کفر قائلر ظلمت کفر بالکلیه کیدوب نور ایمان ظاهر و باهر اولور و دخی طاصی  
و معاند اولان دیونفس اسلام و انقیاد بولور دیوک معاند و مستکبر اولسی توحید  
الهی دن محروم و بی بهره اولدیفنچوندر اگر شیطان نور توحیدی بولیدی و اندن  
حظ و بهره الیدی محقق عناد و استکبار کیدوب مسلم و متقاد اولوردی و بر کافرک  
قلبه نور توحید الهی طلوع قیلیدی اصلانده کفر قالیوب و ثمن و موحد اولیدی  
چونکم شیخ کامل نور الهینک معدنی و ضیای نامتاهینک منبیدر کفر و معصیت  
و اباحت و ضلالت هنوز دخی نور بی اندازه دن بهره بولین اهل نفس و اهل  
هوا ده و اصحاب زرق و ریاده اولسه جائزدر **مشوی** \* مظهر عز ستم  
و محبوب بحق \* از همه کرویشان برده سبق \* سجده آدم را بیان سبق اوست



• سجده آرد مغز را پیوسته پوست) بوشیخ کامل و انسان فاضل عزت مظهر بدر  
 وحقك محبوب بدر بوجه اوزره بحقه باز آمد اولوب و محبوب حقست تقدیرنده  
 اولور زائد اولوب حقه محبوب بدر دیمك دخی جازدرد وکلی کرو بیلردن سبقت  
 ایلتشدر کرو بیلز مهمیون دیدکری جبروت ملکر بدر آدم علیه السلام حضرت تارینه  
 ملکرک سجده سی اول آدمك من حیث مرتبه سبقتی بیاندرد پیوسته مغزه پوست  
 سجده کنور بغير عکس مغزیدن مراد بودند شریف و دوستدن مراد دوند  
 وتوضیح معنی بویه دیمك اولور که ای حقیقت انسانیه دن بی خبر و فاضل اولان  
 ناقص العقل والمعرفه بوشیخ کامل کندی حقیقتی اولان ومظهر عزت خدا  
 اولان حق تعالیك محبوب بدر برکسه که کندی حقیقتی بویه وحضرت حقه محبوب  
 اوله من حیث المرتبه دوکلی فلککردن وجله ملکرکردن سبقت ایلش وایلرو کتشدرد  
 نته کم بومعنا به دلیل و برهان جیع ملائکهك آدم علیه السلام حضرت تارینه  
 سجده قطری اول آدمك من حیث المرتبه ساجد اولان جیع ملائکه به سبقت  
 ایتسی وایلرو کتسی بیان وعبان ایلرز را همیشه دون اولان شریف و عالی  
 اوله سجده ایلر یوخسه شریف و عالی اولان دون اوله سجده ایلک مناسب اولماز  
 نته کم اهل تفسیر دخی (واذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا) بآیت کریمه  
 آدم علیه السلام حضرت تارینك ملائکه دن افضل اولسه دلالت ایلر دیمشدر  
 کما قال البضاوی رحمه الله تعالی فی تفسیر هذه الآیة والآیة تدل علی ان آدم  
 افضل من الملائكة المأمورین بالسجود پس هرکسه که حقیقت انسانیه بی بولسه  
 همان کندی عصرنده اول خلیفه الله در که حضرت آدمك وسائر انبیانك جله سنك  
 اسرارینه وعلومنه وارث اولوب انلرك قائمقامی اولور پس انلر نبیه مسجود  
 ملائکه اولدیه اول ولی کامل و خلیفه الهی اولان شیخ واصل دخی همچنین مسجود  
 ملائکه اولور و سیر و مرتبه ملکرکردن ترقی وسبقت قبلور شیخ ابوالجساب نجم  
 الدین الکبری رحمه الله علیه حضرت تری کندی رساله سنده وحسین میندی دخی  
 دیوان علی شریعتده حضرت شیخ ابوالحسن قدس الله سره العزیز خرقانیدن  
 بویه نقل ایدرلر که قال ابوالحسن الخرقانی قدس الله سره العزیز صعدت الی  
 العرش لا طوف به فطفت به الف طواف ورأیت حوالیه قوما یطوفون حول  
 العرش فحببوا من سرعة طوافی وما اعجبنی طوافهم فقلت من اتم وما هذه الرودة  
 فی الطواف قالوا نحن ملائكة ونحن نور وهذا طوافنا ومن انت وما هذه السرعة  
 فقلت انا آدمی وفی نوره وناره وهذه السرعة من تلایح نار الشوق • مثنوی •  
 شمع حقیق را پف کنی توای عجبوز • هم توسوزی هم سرت ای ککده پوز  
 • کی شود در باز پوزسک نجس • کی شود خورشید از پف منطس (ای عجبوز

سن شمع حقه پف ایلرسن هم سن بنارسن هم سنک باشن بناری اغزی قوقش  
 یعنی شیخ کامل فی النل برشمع الهیدر وسنک اکاطن وقوح ایلک پف ایلک کیدر  
 ای عجبوز سن الله نورنی اوفورمکه اطفا ایلک استرسن سن آنی سو بندر مکه  
 قادر اوله من سن بلکه هم سن بنارسن ای اغزی قوقش هم سنک باشن بنار وحق  
 تعالی آنی کندیکه انعام واکال ایلر کر چه سن آنی کر به کور رسکده نته کم حق  
 تعالی کندی نوری اولان قرآن حقه وکندیکنک پیغامبری حقه پیورر  
 (بریدون ایلطفا نور الله بانواهم والله منم نوره واکره الکافرون) دریا کلبک  
 اغزندن فین نجس اولور خورشید پف دیمکدن فین منطس اولور یعنی شیخ  
 کامل در بای منیدر اکاطن ایلین منکرلر کلب دیمدر کلب دینک اغزندن دریا  
 نجس و مر دار اولد بخی کی اول بحر معنی دخی کلب سیرت اولان طاعن ولائک یاره  
 سوبلسندن وتفهو ایللسندن ناپاک اولر نته کم خورشید انوردها له پف دیمکدن  
 سوبنر کذلک شمس الهی اولان ضیا کسترهم دهاله پف دیمکدن واکتابل مالا  
 یعنی سوبلکدن منطی اولر • مثنوی • حکم رظاهر اگرهم میکنی • جست  
 ظاهر تر بکوزین روشنی • جله ظاهر هایش این ظهور • باشد اندر غایت  
 نقص وقصور (اگر ظاهر اوزره هم حکم ایلرایسک) ونحن نحکم بالظاهر  
 ونفوض سره الی عالم السرائر) دیوسوبلرایسک بوروشنلکدن ظاهر تر بویه  
 ندر که حق بو کامل وجودندن هر ظاهر دن واضعتر و ظاهر تر در جله ظاهرل  
 بوظهور الهینک قنده غایت نقص وقصور ایچنده اولور یعنی نحن نحکم بالظاهر  
 دیوظاهر دن مرادک شیخک وجودندن حاصل اولان سنک عقلکه وسنک کی  
 ناقص العقل اوللرک عقل وفهمه مخالف کلان اقوال وافعال واحوال اولور  
 ایه بوشیخک وجودی بنور الهی وظهورر بایندر سنک کبیرک عقلته مخالف اولان جله  
 ظاهرل بوظهور الهینک حضورنده غایت نقصانده وقصورده در بونک بوقدر کرامات  
 علیه سی ظاهره و باهره ایکن سنک عقلک قنده اکامناقص اولان ظاهر عین نقصان  
 وقصور در پس من نه وجهله (نحن نحکم بالظاهر) دیوب بو کونه نور الهینک ترور یعنی  
 مراد ایلرسن وانک حقه بونک کی مالایه سی وهرن سوبلرسن • مثنوی • هر که  
 برشمع خدا آرد پفو • شمع می میرد بسوزد پوزاو) هر شول کسه که شمع خدا  
 اوزره پف کتور شمع فین سوزانک پوزی بنار یعنی حق تعالیك ولیلری وسراج  
 دین اولان عالمی و صغیری شریعت طریقتده شمع منیر کیدر لر پس هر شول  
 کسه که اول شمع الهی کی اولان پیرله پف ایلایه وانلر حقه طعن وانکاره  
 متعاق سوزسه وبایه اول شمع الهی اولان پیرل سوبنر بلکه انلر حقه پف دین  
 وهرزه بین منکر وطاعتک اغزی بنار وقلی وروحی کوبور • مثنوی •  
 چون تو خفا شان بسی بلند خواب • کین جهان ماندیم از آفتاب (سنک کی



خفاش را خوابیده چو قاق کور در بوم و جبه در چو قاق خواب کور در که بوجهان  
آفتابند بنیم قالور و بومالند روشنالك كيدوب زائل اولور و شب ظلماتی جهانی  
احاطه قیور و اول خفاش را ظلمت شده است کوری کی هر بری پرواز قیور و بگونه  
خواب انلرك كندی باطل اولان قصورلندن و خیاللندن حاصل اولور و بگونه  
و قعده خیال فاسده و احلام شیطانی دینور \* ع \* زهی تصور باطل زهی  
خیال محال \* مثنوی \* موجهای تیر در باهای روح \* هست صد چند آنکه  
بد طوفان نوح \* لیک اندر چشم کنعان موی رست \* نوح و کشتی را بهشت  
و کوه جست \* کوه و کنعان را فرورد آن زمان \* نیم موجی تابعدار منتهان  
روح در بال ینك تیر اولان موجلری بوز اولق سدر وارد که طوفان نوح علیه  
السلام اولدی ولیکن چشم کنعانده قبل بتدی و حقیقت کاری کورمکن انی کور  
ایتدی انکچون نوحی و کشتی بی قودی و کوهی طلب ایتدی کوهی و کنعانی  
اول زمان آشفه ایتدی بر بارم موج امتهانك قعر نه دک امتهان مهاندند راهانت  
و احتضار معنانه یعنی ای کوردل وای منکر اولان جاهل و غافل طوفان نوح  
علیه السلام بوعالی نیجه طوتدی و نه گونه احاطه ایتدی ایسه روح دریاری  
اولان عن بزلک و شغلرک قهرلک و خشماری موجی بوجهانی بوز اولق سدر زیاده  
طوتدی ولیکن اکامنکر و معارض اولان کنعانك چشم عقلمده قبل بتدی یعنی  
انك بصیرت بسمیرنده فکر فاسد موی بی تبوب حقیقت کاری کورمکن آئی نابینا  
ایتدی بس نوح و انك کشنیشنی قویوب (سأوی الی جبل یعصمی من الماء)  
دیوب طافه تحصن و التجا ایلکی طلب ایتدی کذلک هر کنعان سیرتک دخی  
چشم قابنده فکر فاسد موی بتدیکنندن کندی عصرنده اولان دریای روحك  
طوفانی کوره میوب آئی و انك سفینه طریقه دخول ایلکی قویوب کنسبتک  
عقل و فکری کوهنه التجا ایلر چونکم کنعان نوحی و سفینه نوحی قویوب طافه  
کندی اول زمان (وحال ینهم الموح فکان من المغربین) آیت کریمه سنك  
حسبجه بر بارم موج کلوب کوهی و کنعانی قعر حقارت و اهانتدك آشفه  
ایتدی کذلک کنعان سیرت اولان کسلر کندی عصرنده اولان دریای روحك  
موجلندن قور قیوب انك متابعتی کشتی سنه داخل اولمشه و کنسبتک عقل و فکری  
کوهنه التجا قیلسه و اکامنکر اولسه لابد قهر روحانی و طوفان معنوی موجلندن  
بر موج کلوب انی و انك التجا ایلدیکی کوه عقل و تدبیرینی قعر حقارت و قهره دک  
آشفه ایلنور \* مثنوی \* مدفشاند نور و سک و عوع کند \* سک ز نورهای  
مرتج کند \* شب روان و همراهم \* ترک رفیق کی کشداز بانک سک  
ماه نوری صابرسک و عوع ایل سک ماهك نورندن قیچ مرتج ایلر مرتج محل

رنگ اولسه ده جائزدر مصدر میی اولوب یعنی رنگ اولق دخی جائزدر رنگ اولمشه  
دیرل یعنی فلک طریقتک ماهی اولان شیخ کامل قدس الله سره العزیز جلهك  
اوزرینه نوری شار ایلروسک سیرت اولان کسلر مقتضای طبیعتلری اوزره و عوع  
ایدلر و انك نورندن استاره و استفاده ایتمیوب اکافر شو اورلر سک طبیعت اولان  
نکبتلر ماه طریقت اولان شیخ نور معرفتندن و ضیاعی هدایتندن قیچن اولرلر  
و منتفع اولورلر یعنی سک سیرت اولنلر انك نور هدایتندن مستفید و منتفع اولرلر  
واوزر می دخی ترک ایلرلر کذلک شبرور و بلکه ماهه همره اولرلر کلبك صداسندن  
اوزر قیچن یوله کتمکلی ترک ایدلر یعنی بوشب دنیاده راه حقه کیدیجیلر و جله  
سرعتله ماه طریقت اولان شیخه مرافقت و همراهی ایدیجیلر سک سیرت اولان  
منکرلک عوعوایتمسندن و یهود پیره صبت و صدا ایتمسندن اوزر طریقی حقه  
کتمکی و ماه طریقت اولان شیخه متابعت ایتمکی هم ترک ایلرلر کلبك عادت بی معنی  
پیره عوعوایتمک ایسه راهورلک دخی عادت بی بهر حال طریقی حقه کتمکدر  
\* مثنوی \* جز و سوی کل روان مانند تیر \* کی کند وقف از بی هر کند پیر  
جز و کل جانبیه اوق کی کیدیجیلر هر کند پیردن اوزر قیچن طورر یعنی  
طوروب توقف ایلر بعضی نسخهده تیر برینه شبر واقع اولمشه در اما صبح اولان  
تیردر یعنی (کل شیء یرجع الی اصله) موجنبه لابد هر جز و کندی کلی و اصلی  
جانبیه قتی بایدن انلش اوق کی کیدرونی باک و لا ابالی کندی مرکز نه دک سیرایدلر  
بر نیجه قوقش قریلر اولسه اول جزو ک کل جانبیه کنسندن اینجمنسه اول جزو  
هر قوقش قریتک اینجمنسندن و اول جزوه سوزاتمسندن اوزر اول جزو  
کندی اصلی جانبیه کنسندن هیچ توقف ایلر بی بومقرردر که ایلر کذلک هم بر  
بر جزیم و بنیم کلم و اصل شیخ حضرتلر بدرین اول جانبیه کتمکدن سنك کی قوقش  
قرینک سوزندن اوزر بیچون توقف ایلر دیدی \* مثنوی \* جان شرع  
و جان تقوی عارفست \* معرفت محصول زهد سالفست \* زهداندر کاشتن  
کوشیدنست \* معرفت آن کشت رارویدنست (شرعك جائی و تقوائك جائی  
عارفدر معرفت ایسه محصول زهد سالفدر زهد مرتبه سی اککاک و سعی قلیقلق  
ایچره در معرفت ایسه اول کشتی بچمکدر یعنی شرعك و طریقهك جسدی  
وارور و حی وارد شرعیدن مراد احکام شرعی و اوامر و اعمال مرعیه در فی المثل  
شرع شریفکه اهل شریعتک معلومیدر بر قالب بی روح کیدر و انك روحی عارف  
بالله در عارف بالله ایسه شول معرفت صاحبیه دیرلر که حق تعالی حضرتلرینك  
ذاتی و اسماء و صفاتی و استمرار قضا و قدرنی یله و احکامه دخی عالم اوله بومعرفت  
ایسه سلفده اولان زهد و تقوائك محصولیدر زیرا برکده همان مکلف اولدینی



کبی کمال معرفه دلی افور واصل اولمز بلکه اولان نفسک نیجه هواسنی ومشتهاسنی  
ترك ایلر زهد اول نفسک هواسنی ومشتهاسنی ترك الیكدن عبارت اولور وتقوی  
دخی صغیر و کبیردن برهبر ونفسنی صیانت قیلتدر بودخی زهدك بر شهبه سیدر  
زیرا زهد نفسک حظنی ترك ومشتهاسنی ترك الیكدرانده تقوی دخی بولنوروزهد  
وتقوی ایسه سبب سز و کوشش سز مبر اولمز پس سلك که هنوز دخی مقام زهدده  
اوله لابد اول هنوز دخی اعمال تخمنی مزرحه طریقه اکمکه وسعی ومجاهده  
قیلقد در پس بوتخم زهد ومجاهده نك رنغ ومحصولی معرفه الله در پس سلفده  
بر کسه تقدر تخم زهد اگر سه انك محصولنی اضاعف مضاعف عاقبت حاصل ایلر  
معرفه الله اول اکدیکی کشتی بچمک کیدر خلاصه کلام شرع شریفك اعانتك  
رکن اعظمی وزیده می زهد وتقوادر که ترك الدنیا رأس کل عبادة یورلمشدر  
وزهد وتقوی مرتبه سنده اولان ایسه هنوز دخی سعی انك واکمک و دیکمک  
مرتبه سنده در معرفت ایسه بوجه سلفده اولان انك محصول ونیجه سیدر  
چونکم بر کسه اکدیکی تخمک محصولنی اله و دیکدیکی آغاجک میوه سنی تناول قبله  
انك کبرو زجت چمکه واکین اکمکه و دیکمکه نه احتیاجی فالور اول خود  
مقصودنی بولشد مکر برای مصلحت نیجه کسه لری ارشاد ایچون زهد وتقوی  
مرتبه سنده وجهد و کوشش طبقه سنده نزل ابابوب انلره موافقت کوس ستره  
مثنوی \* پس چون باشد جهاد واعتقاد \* جان این کسنت نبات  
وحصاد \* پس جهاد واعتقاد تن کبی اولور بواکمک کلک جانی نبات وحصاد در  
حصاد بچمکه دیرل یعنی بو طریق الهی سنی واجتهاد ایلک وانك نتیجه سنده  
وجزاسنده اعتقاد قیلقی فی المثل تن کبی واکین اکمک کیدر واکینک جانی نبات  
عرفانیدر و آتی بچمکدر خلاصه نلام اجتهاد واعتقاد ایلک هنوز دخی جان سترن  
ووقت کسنت انك محصول اولدیغنی کبی اجتهاد واعتقادك دخی جانی وتخم  
اعمالک نبات ومحصولی علم و عرفاندر حضرت نبی علیه السلام (العلم خیر من العبادة)  
و بر آخر حدیثده (العلم خیر من العمل) پیوردی علم و عرفان اعمال شریعه نك  
محصول و جانیدر پس عالم و عارف شرع وتقوانك جانی که اولدیغنی مقرر در  
مثنوی \* امر معروف اووهم معروف اوست \* کاشف اسرارهم مکشف  
اوست \* شاه امروزینه و فردای ماست \* پوست بنده مغز نفرتش دامن است  
امر معروف اولدر وهم معروف اولدر کاشف اسرار اولدر مکشف اولدر  
بوکونی کونیمزك و بزم یارنکی کونیمزك شاهیدر پوست انك دائما نغز اولان  
مغز نك بنده سیدر معروف شرعه و عقیده محبوب و مستحسن اولان شایر  
دیرل که منکرک ضدیدر و معروف عارفك معلومنه دخی دیرل بونده ابکی معنی یله

مراد اولور و حقیقت انسانیه جمیع حقایق جامعه بر حقیقتدر مثلا امر معروف  
اولغی و ماور معروف اولغی و دخی کاشف اسرار و دخی مکشف اولغی  
و واصل و موصوف اولغی و الحاصل نه قدر حقایق و ارایسه آتی حقیقت  
انسانیه محیط و حاوی اولمشدر چونکم بر انسان کامل کندی حقیقتنه واصل اوله  
و کمال مرتبه سن بوله و کندی حقیقتنه یله امر معروف وهم عارف وهم معروف  
اولدر و دخی سرلری کشف ایدییچی اولدر من وجه مکشف اولان سرهم  
اولدر که حق تعالی حدیث قدسیده (الانسان سر من اسرار) پیوردی  
کندی حقیقتنی بولان انسان و مرتبه کاله بالغ اولان صاحب عرفان بزم بوکونیمزك  
و یارنیمزك شاهیدر که ملک معنوی و پادشاه اخرویدر قشر کبی اولان صورت  
عالمی دائما اول صاحب سعادتك نغز و لطیف اولان حقیقتك بنده و افکنده سیدر  
مثنوی \* چون انا الحق گفت شیخ و پیش برد \* پس کوی جله کورائرا  
فشرده (چونکم ابایزید قدس سره العزیز حضرتلری انا الحق دیدی و سوزنی  
ایلر اولمشدر پس جله کورلک بوغازنی صدقی انا الحق دین شیخدن مراد ابایزید  
قدس الله سره العزیز حضرتلری اولسه ده جازدر که \* سبحانی ما اعظم شانی  
لا اله الا انا عابدونی \* دیمشدر و مجلسنده حاضر اولنلر بوسوزی ایشدوب  
اکا انکار قیلتدر بو تقدیر چه کورلر دن مراد اکا انکار ایلین مریدلر اولور قصه سی  
در دنجی دفترده مرسوم و مشهور اولمشدر اراده حاجت بوقدر \* انا الحق \*  
دین شیخدن مراد حضرت منصور قدس سره اولغی هم جازدر که اصل اول  
انا الحق دیدی و سوزندن دو محبوب ایلر اولمشدی و اکا انکار ایلین کوردلرک  
جمله سلك بوغازنی صدقی و انا الحق دین شیخ ابو الحسن خرقانی قدس الله سره  
العزیز اولسه و کوردل اولنلرک بویه دیمکه بوغازنی صدقه هم جازدر که کوردل  
اولنلرک بر بنده عارف انا الحق دیمشدر بوغازنی صدقلمی مقرر در پس بونلرک  
انا الحق دیملری نه جهندن اولدیغنی منکر اولنلره بیان ایلکه شروع ابدوب  
پیوردر مثنوی \* چون انای بنده لاشداز وجود \* پس چه ماند تو بیندیش  
ای جمود \* کر ترا چشمیت بکشادر نکر \* بعد لا آخر چه می ماند دکر )  
چونکم وجود مجازیدن بنده نك بنلکی لا اولدی پس سن اندیشه ایل ای جمود  
نه قالدی جمود انکار ایدییچی دیمکدر اگر سنک چشم حقیقت بینک و ارایسه  
آج و نظر ایله لادنصر که آخر غیری نه فالور یعنی بنده نك موهومی و اعتباری بر بنلکی  
وارد که کندوسنی اول نك واسطه سیه کندوده منجلی اولان و ظهور قبلان  
حضرت حقندن محبوب و غافل ایلمشدر چونکم اول بنده نك موهومی اولان  
انامی وجود مجازیدن لا اولدی وانك باطنندن اصلا و مجازا بر بن دییچی قالدی



پس بوند نصیره ای بخود اول بنده نک وجود دنده نه فالورسن فکر الیه بومقرر در که  
وجود مجازی کند که نصیره وجود حقیقی فالور پس انا الحق دین اول وجود حقایق  
اولور اگر سنک بصر بصیرتک و ارایسه انی آج ونظر الیه لادنصرکه آخرنه فالور  
الا الله فالور چونکم لاله نک سری بنده نک وجود دنده ظاهر اوله که اول بنده نک  
موهومی اولان اناسی قانی اولقدر چونکم سر لا آنک وجود دنده ظهوره کادی اول  
کیدوب سر الا الله قالدی و اول بنده (و بی بسمع و بی بصیر و بی بیتی و بی بیطش)  
مرتبه سنی بولدی اوله اولیحق (من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة)  
حدیث شریفک موجب هر کیم اول ول خدایه اهانت ایلسه معاده حضرت  
حقه اهانت ایلوب انکه محاربه امتش اولور ﴿ مشوی ﴾ ای بریده ان لب  
و خلق و دهان • که کند تف سوی به با آسمان • تف پرو بش باز گردد بی شکی •  
تف سوی کردن نباید مسلکی • تاقیامت تف پرو بارد زرب • همچو نیت پروان  
بولهب (ای اول لب و دهان و کلو کسلش اولسونکه اول لب و دهان آسمانده  
اولان ماه جانبیه پف و تفایلر آسمانده اولان ماهدن مراد مرتبه سی آسمان کبی  
رفع اولان ماه فلك روحانی اولور که بوشب عالمه سالکانه راه حق اولانله  
بول کوسره و نور باطنیه مظلم اولان دلری منور ایلیه کسلش اولسون اول کسه نک  
حلقوم و دهانی که بویه بر آسمان منزلت بدر کاه و صدر فاضله قرشوتف ایلیه  
و هرزه سوبیه بر شکم تو کرک انک پوزینه کیر و دوز تف کردن جانبیه بر مساک  
بوله من یعنی بویه بر ادبسن نادانک تحقیر و اهانتی اول ماه آسمان معنوی جانبیه  
وارمن و انک نفی کردن جانبیه بول بولز بلکه (ولا یحیی المکر السی الا باهله)  
آیت کریمه سنک حسبجه کیر و همان انک روی ناپا کنه رجوع ایلر و اول اهانت  
و تحقیر همان انک ذاتی لایق اولور قیامتک رب العالمین حضرت تارندن انک اوزرینه  
تف و خسارت یغار ابوالهیک روانی اوزره نیت کبی نیت سوره سنک تفسیری او چنجی  
دفتره تشبیه بند دام قضا سر خنده مرور ایلشددر انده طلب اولنه نیت دیک  
هلاکت و خسرت دیک معناسنه در ودعا علیه در یعنی ابوالهیک نفسی هلاک  
اولسون و خسارت بولسون و انک نفسی هلاک اولدی ماضی ایله تعبیر اولنسی  
وقوعی متحقق اولدیغندن اوزریدر پس ابوالهیک حضرت مصطفی صلی الله  
تعالی علیه و سلم اهانت ایدوب تبالت یا محمد لهذا دعوتنا دیو تحقیر ایلدیه  
حضرت رب العالمیندن قیامتک انک جانی اوزره تبابت و خسارت یغار که  
هر مؤمنکه بونی اوقویه لایب داندک طرفه تبابت و خسارت کیدر و انک روانی  
هلاک و خاسر ایدوب و دنیاده دخی بوقدر عیاد الله ایچنده هر کون مذموم  
و مغرور اولور کذلک وارث حضرت نبی علیه السلام و قائم مقام مصطفوی اولان

شبهه بر مشکر هم تحقیر و اهانت ایدوب تف دیسه قیامتک تف و اهانت انک  
اوزرینه رب العالمیندن یغور کبی یغار و اهل حق اولان و طریق حق سلوک قیلان  
طالبلر و سالکارانک انکارنی و اهل حقندن استکبارنی استماع ایلدکارندن نه عجب  
جاهل و نادان ایشکه بویه بر عزیزه تحقیر و اهانت قیاس و منکر اولمش دیو هجو  
و مذمت ایدرلر پس خلیفه رسوله اهانت همان حضرت رسول اکرم صلی الله  
وسلمه اهانت کبی اولور نه کم بومعنائی اشعار ایلکدن اوتری وارث نبی اولنه اهانت  
ایلکدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلمه اهانت ایلین کسه لک حالنی  
پیسانه شروع ایدوب و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلمه علوش اننی  
توصیفه باشایوب یوررلر ﴿ مشوی ﴾ طبل و رایت هست ملک شهریار • سک  
کسی که خواند اورا طبل خوار • آسمانها بنده ماه ویند • شرق و مغرب جله  
ناخواه ویند • زانکه اولاکت بر توفیق او • جله در انعام و در توزیع او  
طبل و علم شهریارک ملکیدر سک بر کسه که کا طبل خوار اوقودی یعنی اول شهریار  
معنوی اولان حضرتک ظاهر او باطن طبل و علم ملکیدر امیر و کون اولدر کلب  
سیرت اول کسه در که انک وارثی و قائم مقامی اولان شیخ دینه و پیشوای بقیه مفت  
خوار دیدی و بو گونه قدح و مذمت ایلدیکه حقیقته بر شیخ دینه اولان اهانت  
همان رسوله اهانت اولور آسمانلر اول حضرتک ماه و حنک بنده سی دررلر مشرق  
و مغرب جله انک ناخواهی دررلر یعنی آسمانلر جله اول حضرتک ماه و حنک  
بنده و ارم طبع و متقادر در و اهل شرق و غرب اول حضرتن اکم استیجی و رزق  
طلب ایلجیلر در زرا که اول حضرتک توفیق همایونی اوزره اولاک و اردر و جله  
انک انعامنده و توزیه مندر توفیق نشان شاهه دیرلر بونده مراد پادشاه حقیقتک  
اول حضرتک وجود شریفنده اولان آیت و نشاید یعنی اهل شرق و اهل  
غرب جله سی اکا محتاجدر اول سیلردنکه انک توفیق وجودی اوزره (اولاک اولاک  
لما خلقت الافلاک) کلامی واقع اولشددر پس جله عالم و بنی آدم انک انعامنده  
و توزیه مندر لولاک خطاب حضرت حق جانبندن حقیقت حضرت محمد صلی الله  
علیه و سلمه در اول حقیقت ایلسه همیشه باقیه در و بر کسه بر عصره کسه  
و اول حقیقته مظهر و آینه اولسه اکا قطب الاقطاب و غوث الاکبر و قائم مقام محمدی  
و وارث اکمل احدی تعبیر اولور پس اولاک مفهومی بواعث ایلر اکادخی لایق  
اولور زیرا وارث محمدی و خلیفه احدی در عند المحققین خلیفه مستخلفان عیندر که  
خلیفه نک وجودنده اولان علوم و احکام فی الحقیقه مستخلفان کبر همان خلیفه  
اطاعت مستخلفه اطاعتدر و مستخلفک مالک اولدیغنه خلیفه دخی مالک اولدی  
جائزدر پیغمبرک صدقته مجزه دلالت ایلدی کبی انک وارثی اولان ولی کاملک



صدقه دخی خارق عادت و نیجه کشف و کرامت دلالت یلر \* مشوی \*  
 کرنودی اونبایدی فلک \* گردش نور و مکان \* ملک \* کرنودی اونبایدی  
 بحار \* هیت و ماهی و درشا هوار \* کرنودی اونبایدی زمین \* در درون  
 نه کج و بیرون یاسمین) اگر اول حضرت علیه الصلوة والسلام ودخی انک  
 وارث اکتلی اولان و یلر اولبیدی فلک گردش و نوری و ملکه مکان اولقلغی  
 بولمزدی بوفلک لک دوران قطبی اول حضرتک و انک قائم نامی اولان و یلرک  
 وجودی واسطه سیله در اگر اول حقیقت محمدیه و اول حقیقت محمدیه صلی الله  
 علیه و سلم مظهر لی اولبیدی بحر هیتی و حوتی و درشا هوار ی بولمزدی  
 بحرک هیت و ماهی و درشا هوار ی بولدیغی هم اول حضرتک وجودی واسطه  
 سیله در اگر اول حضرت و هر عصرده اکام مظهر و آینه اولان اصحاب ولایت  
 اولبیدی زمین دروننده کج و دفین و بیروننده کل و یاسمین بولمزدی بوزمینک  
 دروننده خزینه و دفینه و خارچنده کل و لاله و یاسمین بولدیغی اول حضرتک  
 و اکافام مقام اولان اهل ولایتک وجودی واسطه سیله در \* مشوی \* میوهال  
 خشک باران ویند \* رزقها هم رزق خواران ویند) میوهل انک بارانک لب  
 خشکیدر محتاج و مفتقر معنانه استعاره اولنور باراندن مراد فیوضات اوور یعنی  
 صور معنوی اولان رزق لری تقدیر و اراده اول حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم  
 رزقن یجیلر یعنی اندن حظ الجیلر و غذا بولمزدی در جمیع میوهلک باران فیض  
 و عطاسنک محتاج و مفتقر یدر که فی الحقیقه اول و آخر و دخی باطن قطب الاقطاب  
 اول حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم اما ظاهر هر عصرده اکاب و امتدن برکده  
 مظهر اوور و انک خلیفه سی اوور اول عصرده اکا قطب الاقطاب و غوث  
 الاکبر دنیور که اول کندی عصرینک پیغمبری کیدر که اکایعت همان حضرت  
 علیه السلام بیعت و اکامتابعت همان حضرت پیغمبر علیه السلام متابعتدر  
 و بوقطب الاقطاب اولان اهل ولایتک مشربلری و سیرت لری مشرب محمدی صلی  
 الله علیه و سلم اوزر در اکثر اول حضرتک شان شریفی فقریله فخر ایتمک ایدی  
 و زکات و صدقه بی مؤمنلر دن آلوب مستحق اولنلر صرف و خرج ایتمک ایدی  
 (خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم) امر شریفنک موجب عباد الله دن  
 زکات و صدقه بی آلور و زکات و صدقه و برمینلر مالک لک زکات و صدقه سن  
 و یرک دیواسلر دی کذلک اول حضرتک خلیفه سی اولان ولی کامل دخی کندی  
 عصرنده بوسیرت محمدیه صلی الله علیه و سلم اوزر ناسله معامله قیلوردی اگرچه  
 حقیقتده خلقه صدقه و برن و نعمت و دولت ابر کورن اول خلیفه الهیدر ولیکن  
 رای حکمت و لاجل مصلحت ظاهر او ناسدن زکات و صدقه آلور و طاب

قبولر \* مشوی \* هینکه معکوسست در امران کره \* صدقه بخش  
 خویش را صدقه بده \* ارفقیرست هم ز روح بر \* هین غنی راده زکاتی ای فقیر  
 اکاه اول بوامر ده عقد معکوسدر کنیدیک صدقه بخشنه صدقه و بر یعنی  
 حقیقتده قولرینه نعمت و صدقه و برن خدای تعالی در که یلر و و یلر اول صدقه  
 بخش اولان منم حقیقتک مظهری و خلیفه سیدر که اصحاب نعمت و اهل مال  
 و ثروته حق تعالی بولر واسطه سیله رزق و نعمت و بر و بولر حق تعالی حضرت لرینه  
 وقایه و رو پوش اولشلر و قرب فرايض و قرب نوافل مرتبه سنی بولر لردر چن  
 برکده بولر طعام و برسه و یا خود شراب و برسه و یا خود بر نعمت و بر صدقه  
 ابر کورسه معینده حضرت حقه شراب و طعام و برمش و نعمت و صدقه ابر کورمش  
 کیدر و کتاب الله و سنده بومعایه دلیل و آیات و احادیث قتی چوقدر جمله دن  
 (ان تنصروا الله ينصركم) آیت کریمه سنک ودخی (واقرضوا الله قرضا حسنا)  
 آیت کریمه سی کبی بو آیت لک تفسیری بشنجی دفترده شیخ محمد سررزی  
 حضرت لرینک حکایه سنده مرور ایلشد رانده طلب اولنه و حدیث رسول که حدیث  
 قدس سیدر حق تعالی بیورر (یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی یا ابن آدم استطعنتک فلم  
 تطعمنی و استسقینتک فلم تسقنی) و بو حدیث شریفک دخی شرحی ایکنجی دفترده  
 چوبان حکایه سنده مرور ایلشد در چونکم بومقدمه معاومک اولدی پس بر فقیر  
 معنوی اولان ولی بر نیجه کسه دن نصرت و صدقه و رزق و نعمت استه سه اکاه  
 اولکه نفس الامرده بوبرعکس بر کرهدر معنای ای فقیر و محتاج اولان سکا  
 ناصر اوانه و صدقه و برنه و انعام قیلنه سن ناصر اول و صدقه و یروب انعام قیل  
 تا کم منصور و مظهر اوله سن واضعاف رزق و نعمت بولنه سن دیمک اولور  
 ای غنی دوکلی ز روح بر سکا فقیر دندر اکاه اول غنی اولنه ای فقیر بر زکات و راز  
 فقیرست از فقیرست ترا فقیر دند در بو فقیر دن مراد فقیر معنوی اولان و یلر و صغیردر که  
 وجود لری فانی ایتمکله فقر نام مرتبه سنی بولشلر و هیون ناسده ضعیف اولشلر در  
 اما ناس بولر سیله مرزوق و بولر واسطه سیله منصور اولورل \* کافال صلی  
 الله علیه و سلم ابغونی فی ضعفائکم فانما ترزقون و تنصرون بضعفائکم \* رواء  
 ابوالدرداء کور که حضرت نبی علیه الصلوة والسلام بنی ضعفاکر ایچنده طلب  
 ایلک زیرا سر مرزوق و منصور اولر سزالاضعفا کر سیله بیوردیلر بر آخر حدیث  
 شریفده دخی بیورر و عباد بن صامت روایت قبولر \* الابدال فی امتی ثلاثون  
 بهم تقوم الارض و بهم یطرون و بهم ینصرون \* ابدالدن مراد دخی فقیر  
 معنوی اولان و یلر اوور پس توضیح معنی بیت بوبله دیمک اولور که ای صورتا  
 غنی و معینده فقیر اولان سنک دوکلی سیم و زک و لباس و حریرک صورتا فقیر



وضعیف اولان کسه جهندندر اگاه اول معینه غنی اولان فقیرله ای صورنا  
غنی ومعینه محتاج وفقر اولان برزکات وصدق و بزرگ حقیقتده اول زکات  
و صدقه بنده سکا عاده او اور و اول ضعیف و فقیر کوردیکک ولی معینه غنی اول  
زکات و صدقه بی بنده سکا چون قبول قبول پس هر صوره اولان فقر نام صاحبی  
اولان ولی قائم مقام نبویدر ایغونی فی ضمه فائکم نکتته سنی بر خوش فهم ابله  
و یوقیر و ضعیف اولان شیخله و هر بزرگ اول زن طعنه زن کی سوی ظن ایلکدن  
و حذرله هرزه و قدحه متاع سوز سوزیکدن حذر و برهیز ابله شیخ ابو الحسن  
خرقانی قدس سره حضرتلری صورنا فقر الحال ایدی امام معینه غنی القلب  
خليفة الهی قائم مقام نبوی ایدی اول زن ناقصه العزلی آنک شان شریفنه عارف  
اولدیغندن و آنک ها و مرتبه سنی بیلدیگندن آنی طبل خوار صائب سارکدار  
کی قیاس ایدی اول حضرتک شان شریفنه لایق اولمین بو کونه یا و لری سوبادی  
و اول مرید صادق دخی حقیقتده عارف اولدیغندن ایا بو کونه جواب با صواب  
و ربوب دیدی ﴿ مشوی ﴾ چون تونکی جفت آن قبول روح ﴿ چون  
عیال کافران در عقد نوح ﴾ سنک کی برنکک اول قبول روح جفتی نوح  
علیه السلام حضرتلرینک دقد نکاحنده اولان عیال کافر کیدر عیال عبلاک  
جکیدر جیباد جیدک جیحی اولدیغی کی به سنی اول مرید اول زنه دیدی اول  
مقبول روح اولان شیخک ای زن سنک کی برنکک و برصیب جفتی حضرت نوح  
علیه السلام دقد نکاحنده اولان کافر عیالی کیدر که حضرت نوح علیه  
السلامک تحت نکاحنده اولان خاتونی کافره و خانه ایدی کافره حضرت نوح  
علیه السلام حقیقتده بو مجنون و دیوانه در پردی و بیهوده و ناشایسته سوز سوبادی  
و کذاک حضرت اوط علیه السلام کدخی تحت نکاحنده اولان خاتون کافره  
و متافقه ایدی اول کافره و صدوره حضرت اوط علیه السلام عیبتی سوبار  
و احوالی نقل ایلدی تنه کم الله تبارک و تعالی سوره تحریمده بونلرک حالتی ضرب  
مثل ایدوب پیورر ﴿ و ضرب الله مثلا الذین کفروا امرأة نوح و امرأة اوط کانتا  
تحت عبدين من عبادنا فلما اتاهما فلما اتاهما فلما اتاهما من الله شهابا و قیلا  
ادخلا النار مع الداخلین ﴾ مشوی ﴿ کر نبودی نسبت توزین سرا ﴿ پاره  
پاره کردی ایندم ترا ﴿ دادی آن نوح را از تو خلاص ﴿ تا مشرف کشتی اندر  
قصاص ﴿ اگر بوسرای سعادتدن سنک نسبتک اولیدی بودم بن سنی پاره پاره  
ایدردم اول نوح زمانه سندن خلاص و پردم تابندخی قصاصده مشرف  
اولیدم یعنی چونکم اول مرید صادق اول زن متافقه دن بو کونه مذمتلری  
استماع ایلدی پس خبرته کلوب اکابو کونه سوبلدیکه ای خانه اگر سنک بوسرایه

نسبتک اولیدی و بو خانه سعادت سنک انسابک اولیدی بودم بن سنی قتل ایدوب  
پاره پاره ایلردم قتل ایلکدن بر فائده بودر که اول نوح زمانه اولان معدن علم و عرفانه  
سنک ایذا و جفا کدن خلاص و بریدم و بر فائده دخی بودر که بنی سنی قتلدن اوزی  
قصاص ایدی لردی تابن شیخیم یولیدم قصاص اولمقدده مشرف اولیدم  
و مشرف شهادت یولیدم بوند تنبیه اولدر که مرید صادق کندی شیخی  
حقیقتده بوقدر غیور کر کدر که طاعن و لائم اولنله خصوصت ایدوب بومرته  
مجادله قیله اما کر طاعن و لائم شیخک کندی خانه سنده اولورسه ادب کوزده  
آنک خاندانه و حرمت سوز ظن ایلکدن حذر ایلد ﴿ مشوی ﴾ لیک باخانه  
شهنشاه زمن ﴿ اینچنین کستاخی ﴿ ناید زمن ﴿ رودعا کن که سنک این موطنی ﴿  
ورنه کنون کردی من کردنی ﴿ لیکن زمان شهنشاهنک خانه سنده یعنی قطب  
دوران و شاه کون و مکان اولان شیخ کاملاک خانه سعادت آشیانه سنده بندن بونک کی  
کستا خلق کلز و بنم المدن بویه فعل صادر اولن بوری دعا ایلد که بوموطن  
شریفک کلکی سن بوخسه شمیدی بن اشلیمی واجب و لازم اولنی ایلردم که اول  
اشلمی لازم اولان سنی قتل قیلق ایدی ولیکن بوخانه به منسوب اولدیغک ایچون  
بندن کستا خلق صادر اولم دیدی بوند مرید اولنله و بر شیخه اتقیاد قبلن  
تنبیه و تعلیم واردر که آنک خانه سنده اولنلرا کر شول مرتبه ادب سزایسدرده  
بنم مریدک الدن بلکه داندن هم بر کستاخانه فعل و بی ادبانه قول صادر اولد  
هر و جهله شیخک حریمی حایثه زیاده حرمت اوزره اوله

﴿ وا کشتی مرید از وثاق شیخ و برسدن از مر دمان و نشان ﴾  
﴿ دادن ایشانکه شیخ بسوی فلان پیشه رفته است ﴾

﴿ مشوی ﴾ بعد ازان برسان شد اواز هر کسی ﴿ شیخ رای جست ازهر  
سویسی ﴿ پس کسی گفتش که آن قطب دیار ﴿ رفت تاهیرم کشد از کوهسار ﴿  
اند فصره اول مرید هر برکده دن برسان اولدی یعنی شیخ حضرتلرینک  
خاتونه بوقدر سوز سوبلوب اول خانه دن شیخک طلبی ایچون توجه ایلد کدن  
صره هر راست کادیکی کسه دن سوال قیلدی شیخ ابو الحسن قدس الله سره  
حضرتلرینی هر طرفدن چوقلق جست و جوابلیدی پس برکسه اول مرید دیدیکه  
اول دیارک قطبی کندی تا کوهساردن هیرم چکه یعنی آخر الامر اول طالبه  
برکسه بو کونه جواب و ربوب دیدیکه ای درویش اول قطب دیار و مرکز روزگار  
کندی صریله طاغردن اودون چکه که کندی و آنک کاری کندی آرقه سبله  
طاغردن اودون کتورمک و شهرده آنی صغندر دیدی ﴿ مشوی ﴾



آن مرید ذوالفقار اندیشه تفت \* در هوای شیخ سوی بشه رفت \* داوی آورد  
 پیش هوش مرد \* وسوسه تاخفه کرده ز کرد \* کین چنین زن را چرا این شیخ  
 دین \* دارد اندر خانه یار و همشین \* ضد را با ضد ایناس از کجا \* یا امام الناس نسنا  
 از کجا \* اول ذوالفقار اندیشه اولان مرید شیخک هوا سینه پیشه جانته کنده  
 ذوالفقار اندیشه اولی انک تیر فکر اولستدن وانک اندیشه سی ذوالفقار کی  
 باطل و فاسد اولتری قطع قلمندن کنایت اولور پس اول مرید تیر فکر میشه لک  
 جانته شیخ حضرت نرینک هوا و طلبنده سیر ایتدی اما اول مریدک هوشی او کته  
 دیولمین فی الحال وسوسه کتوردی تا کم ماه غباردن خفه و پنهان اوله یعنی  
 اگر چه اول مرید شیخ جانته کر میله کنده ولیکن ابلیس بر تلیس آنک هوشی  
 او کته وسوسه کتوردی تا کم اول دیوک غبار وسوسه سندن شیخک ماه کی  
 روشن اولان صدق و حقیقی مسنور و پنهان اوله دیو اول مریدک هوشی او کته  
 بویله دیو وسوسه کتوردیکه بوشیخ دین بونجیلین زنی نیچون خانه ایچره کنده به  
 یار و همشین طور ضده ضده ایناس و ایلاف قندندر امام ناسله نسنا قندندر  
 نسنا آدم خوار آدم شکنده بر نوع مخلوقدر دیشلردر و یا خود نصف آدم کی  
 بر کوزی وار بالی وار و آیی وار بر نوع طائفه در دیو تحقیق ایلسلردر نه کم  
 دردنجی دفته حکایت آن مرد نشسته سر خنده لک اکتهم ناس من نسنا فی بیتک  
 شرحنده تحقیق و بیان قلمشدر انده طلب اولنه و بونده معنی اول مریدک  
 خاطرنه بو وسوسه کلوب بویله دیدیکه اول شیخ دین امام ناس و بوزن بر کین  
 نسنا کیدر ایکی ضدا سیه بر رده جمع اولسه و بری بری ایله استیناس قلمسه  
 کرک ایدی بلکه بری بریله انیس و جلین اولان کسه نک مایتنده بهر حال قدر  
 مشترک بر جنسیت اولوردی پس بویکی ضد بری بریله برخانه ده انسیت قیاق  
 ندن حاصل اولدی و اول بونی خانه سعادتنده نیچون کندیسته زوجه اتحاد  
 قیلدی \* مشوی \* باز اولاحول میکرد آتشین \* کا عراض من برو کفرست  
 و کین \* من که باشم با نصرفهای حق \* که بر آرد نفس من اشکال ودق \* کبرو  
 اول مرید آتشین لاحول ایتدی یعنی آتشناک وسوزناک لاحول و لا قوه الا بالله  
 العلی العظیم کله سنی ذکر ایتدی بویله دیو که بنم اول شیخ دین اوزره اعتراض  
 الیم معاده کفر و کیندر زرا حول وقوت الله تعالی که در با خصوصکه اول کاملاک  
 وجودنده نصرف حقیقی همان حقدر بن کیم اولمکه حق تعالی حضرت نرینک  
 نصرفلرینه که بنم تقسم اشکال ودق کتوره یعنی اول کاملاک وجودنده اولان  
 حول وقوت اللهک اولیحق وانک وجودنده نصرفلری حضرت حق قلیحق  
 پس بن کیم اولم و بنم تقسم نه شی اوله که اول شیخک اوزر بنه شک و شبهه کتوره

و وطن ودق ایراد ایلله دیدی \* مشوی \* باز نفس حله می آورد زود \*  
 زین تعرف دردیش چون گاه دود \* که چه نسبت دیورا با جبریل \* کی بود  
 با او بصفت هم مقبل \* چون تواند ساخت یا آزر خلیل \* چون تواند ساخت بار هن  
 دلیل \* کبر و اول مریدک نفسی اکافوری حله کتوردی بو تعرفدن انک کوکلنده  
 گاه کی دود کتوردی گاه کاف صبحی ایله قیو جیلرک پوته سینه دیرل بونده بو معنی  
 اولسه ده جائزدر زرا اول پوته یه قیو جیلر رنسته اکدکاری زمان فوری اول  
 بردخان پیدا ایلر و گاه صمان معانسه اولسه ده جائز اولور که صمان باندقه دخان  
 کتورر یعنی وسوسه شیطانیدن لاحول و لا قوه الا بالله دیمکه و حله حول وقوتی  
 حضرت حقه اسناد ایلکله قورتلندی اما کبرو آنک نفسی بو تعرفدن یعنی شیخک  
 درون خانه ده اولان زوجه سنک سوء حالتی و بد خصلتی یلدیکندن انک نفسی  
 فوری آنک کوکلنده حله کتوردی گاه دود کتوردیکی کی بویله دیو که جبرائیل  
 علیه السلامک دیو ایله نه نسبتی وارد دیو اول جبرائیل علیه السلام ایله مصاحبتده  
 یقین هم مقبل اولور مقبل قیلوله دندر قیلوله اصلکده ضحوه کبراد نصکره اولان  
 نومه دینور تحقیق جلد اولک دیواجه سنده و احسن مقبلا قولنک شرحنده مرور  
 ایتدی بونده هم مقبل هم خوابه معانسه در یعنی انک نفسی کبرو اکادیدیکه حول  
 وقوت بالکلیه اللهکد را ماد یوک جبرائیل علیه السلام ایله نه مناسبتی وارد که  
 مصاحبتده انکله هم خوابه اوله و مقارنت و مجامعت قیله آزر ایله خلیل نیجه ممکن  
 اولور دوزیله و کذلک رهن ایله دلیل نیجه ممکن اولور که دوزیله و بریره جمع اوله  
 و اتحاد قیله بوزن رهن و شیخ قدس الله سره حضرتلری دلیل بر فطن کیدر  
 کذلک آزر ایله خلیل و دیو ایله جبرائیل علیه السلام کیدر ایکی ضد بر رده جمع اولسه  
 کر کدر اگر بونلرک مایتنده ضدیت اولیدی نیچون بر رده جمع اولورلردی و نیجه  
 زند کانبلاک قیلورلردی گاه مریدک نفسی شیخ حضرت نرینک اکانوعا ضدیتی  
 یوقدر دیمکی ایهام ایلک مراد ایلر اصل بو وسوسه و نفسک بو گونه خاطره لرینه  
 دوشوب آتی دفع ایده مدی

بافتن مرید مراد را و ملاقات او با شیخ نزدیک ان پیشه

\* مشوی \* اندرین بود او که شیخ نامدار \* زود پیش افتاد بر شیری سوار \*  
 شیر خزان هر مش را می کشید \* بر سر هر زم نشسته آن سعید \* ناز بانش مارز بود  
 از شرف \* مادر ابکر فنه چون خرزن بکف \* بوفکرده ایدی اول مرید که شیخ  
 نامدار حضرتلری فوری او کته واقع اولدی بر شیر اوزره سوار یعنی اول مریدک  
 مرادی اولان شیخ اول مریدک او کته کلدی نامدار ابو الحسن خرقانی حضرتلری



بر شیر اوزره سوار اولمش فوری اول مریدك او كنه كلدی اگر بیچی شیر اول شیخك  
 هیزمنی چكردی اول سعید ایسه هیزمك اوزرنده اوتورمش دی شرف کرامتدن  
 آنك تاز بانه سی براركك مارایدی ماری خرزن کی کفله طومش ایدی خرزن  
 برلنجه دیرل الحاصل اول شیخ کامل اول مریدك او كنه شو حاکمه کلدی که بر قفان  
 ارسلانك اوزرینه وافر اودون بو کلمش و کندی بی دخی اول اودونك اوزرینه  
 اوتورمش الله براركك بولک یلانی قاجی ایدمش و برلنجه کی آئی الی ایل طومش  
 چیه کلدی پس بو عزیزدن سارکال مرتبه سنه واصل اولان ولیدره دخی  
 بوقوت و بو کرامت اولدیغنی بیان ایلکه شروع ایدوب بیوردر **مشوی**  
 تو یقین می دانکه هر شیخی که هست **هم سواری میکند بر شیر مست** \* کرچه آن  
 محسوس و این محسوس نیست \* لیک ان بر چشم جان ملبوس نیست \* صد هزاران  
 شیر بر انشان \* پیش دیده غیدان هیزم کشان \* لیک يك را خدا محسوس  
 کرد \* تا که بیند نیر او که نیست مرد \* سن یقین بیلکه هر بر شیخ کامل که  
 وارد هم شیر مست اوزره سوارك ایلر شیر مستدن مراد نفس اماره در یعنی همان  
 شیر مست اوزره سوار اولمش و آنك اوزرینه باری تحمیل قیاق همان شیخ ابو الحسن  
 قدس سره حضرت ترینه مخصوص دکلدر سن بونی یقین بیلکه هر عصرده که  
 بر شیخ کامل وارد اول هم مست ارسلان اوزره سوارك ایلزوانی ز بر راتنه الوب  
 و آنك اوزرینه ینوب کیف مایشاء انده تصرف ایلر **کرچه اول محسوس**  
 و بو محسوس دکلدر لیکن او چشم جان اوزره ملبوس دکلدر نیجه بوز یک شیر  
 بونلرک او بلوغی التده غیبیدن اولان کوزك او کنده هیزم چکیچیلردر یعنی  
 اگرچه او شیخ ابو الحسن قدس سره حضرت تریك شیر سوار اولمشی والله ماری  
 قاجی المسی محسوس و متصوردر و بو هر بر شیخك شیر مست اوزره سوار اولمشی  
 والله قاجی المسی محسوس و متصور دکلدر ولیکن بو هر عصرده اول شیخك  
 سوار اولمشی چشم جانی کشاده اولان کسهل اوزره ملبوس و مستور دکلدر  
 نیجه بوز یک ارسلان کی نفس اماره صاحبی بو شیخك ز بر تصرفنده غیب  
 بیلچی کوزك او کنده اودون چکیچیلردر خلاصه کلام نفس اماره شیر زبان  
 کیدر فخر بر شیخ کندی بو کئی بر نفس اماره صاحبك اوزرینه بو کلمش وانی تحت  
 تصرفنه الله و استخدام قیسه همان شیر زبان اوزره باری بو کلمش واکا سوار  
 اولمش کیدر پس هر عصرده بو کونه شیخ ایسه چوقدر دیده غیدانك او کنده  
 بوقتی ظاهر و اشکارادر بوده جائزدر که شیردن مراد شیخك کندی نفسی و صد  
 هزاران اولمندن مراد نفسك صد هزاران صفاتی و مشتهیاتی اوله فی الحقیقه  
 شیخ اولدر که کندی شیر نفسی ز بر راتنه الله و انده تصرف قیله و شول شیخك

صد هزاران مشتهیاتی اولان نفسی تحت تصرفنه الله واکا سوار اوله دیده غیدانك  
 او كنه صد هزاران شیر تریك ز بر راتنه هیزم چکیچیلر اولمش کورینور ولیکن  
 بعض عصرده بر بر خدای تعالی محسوس ایددی تا کم اول کسه که مر دکلدر اول دخی  
 کوره یعنی بعض زمانده خدای تعالی ولیدرک شیر سوار اولمشی محسوس ایلمی اندن  
 اوزریدر **که تا کم غیب بین اولین مر در دخی ولیدرک شیر سوار اولمشی والله**  
 ماری قاجی المسی کوزدر بوخسه بو محسوس اولان کرامت چشم جانی کشاده  
 اولان واحوال غیبی مشاهده قیلان اهل بصیرت ایچون دکلدر ز بر چشم جانی  
 کشاده اولان و غیبی مشاهده قیلان اهل بصیرت بونی بوبله کوردر که شیخ  
 اول کندی نفسی شیرینه سوار اولسه و اماره صفتلری دست عقیده طومش و بعض  
 اماره صاحبی دخی ز بر حکیمه الله و انلرک وجودنده تصرف قیسه و انلر اوزره  
 باری تحمیل ایلک لازم کسه اول شیخ ظاهرده اولان ارسلان اوزره هم پان الله  
 باری بو کلدوب سوار اولغه قادر اولور که نفس اماره اوزره سوار اولمشی و نفس  
 اماره صاحبی تحت تصرفنه المی هر وجهله ارسلان اوزره سوار اولمندن اشد  
 واقوادر و ارسلان سوار اولمش و ماری الله قاجی المی اندن اسهل و ابسر در  
**مشوی** دیدش از دور و بخندید آن خدیو \* گفت آرمش نوای مقنون  
 دیو \* از ضمیر او بدانت آن جلیل \* هم ز تور دل بلی نعم الدلیل \* اول مریدی  
 اراقدن اول اولوشاء کوردی و کولدی دیدی ای مقنون دیو آئی انشه یعنی  
 ای شیطانك مقنون و مغلوبی اول زن طعنه زنك سوو بیلدیکی سوزلی کوش  
 ایتمه و قلبکدن دیو اعینك سکا بیلدیکی و سوسه لری هم استماع ایتمه اول جلیل القدر  
 و صاحب ولایت اول مریدك ضمیرندن هم نور دلدن بیلدی بلی اول نور دل  
 نعم الدلیلدر یعنی اول جلیل و عالی اولان صاحب کشف کوکل نورند که  
 اول کوکل نوری فی الحقیقه ضمیر و اسرار درونه کوزل دلیلدر بیلدی و عالم  
 و آکا اولدی **مشوی** خواند بروی يك يك آن ذوقون \* آنچه در ره  
 رفته بروی تا کنون \* بعد ازان در مشکل انکار زن \* بر کشاد آن خوش سراننده  
 دهن \* کان تحمل از هوای نفس نیست \* آن خیال نفس تست آنجام نیست  
 اول فخر صاحبی اول مریدك اوزرینه اول نسته که بولده واقع اولمشدی  
 شمه دهك بر بر او قودی یعنی اول مریده کندی و طشتدن چیه قوب شیخه ملاقی اولدیغنی  
 وقته کلمجه دهك بولده هر نه حالت ظاهره و باطنا واقع اولدی ایسه بر بر اول  
 صاحب فنون او قودی اندن صکره زنك انکاری خصوصنده اولان مشکله اول  
 خوش سراننده اولان شیخ دهن آجیدی و مشکل کشا اولوب معنی کوهر زن اول  
 درو بشك اوزرینه صاحبی بوبله دیو که ای درویش اول زنك جفا سنه تحمل



هوای نفسدن دکلدر اویله ظن ایله که بنم اکانفسانی زیاده میل و محبت اوله اول  
واسطه ایله نفسم ایند او جفا سنه صبر و تحمل قیله اول سنک نفکک خیالیدر اوراده  
طورمه و مشیخت مرتبه سنه واصل اولان صافیلرک نفسنی کندی نفککه قیاس  
قیله که قیاس النفس علی النفس جائز دکلدر \* مشوی \* کرنه صبرم  
بر کشیدی بارزن \* کی کشیدی شیر ز پیکارمن \* اشتزان بخیم اندر سبق  
\* مست و بی خود زیر مجله های حق ) ای حقیقتدن غافل اکر بنم صبرم اول  
زن طعنه زنک باری چک میدی وانک یو کنی کونور میدی قچن شیر بنم پیکاری  
چکردی بنم شیر عسکر چکدیک بنم اول زنک بلا و جفا سنه صبر و تحمل  
ایلدیکم واسطه ایله در پیکار بونده چری معانسته در کو باهر ملری چری منزله سنه  
تنزیل ایلمش اولور ای درویش بن سبقه مست و بخود حق مجملاری التده  
بختی اشتزلم بختی بسرک کزیده دوهیه دیرل مصرع اولده ادات تشبیه اولان  
چون لفظی مقدر اولور نسخه بخیم اولدیغی اوزره بعض نسخه ده بخیم واقع  
اولشدر نفس منکم مع الفیر صیغه سی اوزره بونسخه اوزره حرف تشبیه تقدیر  
اولغی لازم کلز را معنی بن سبقه مست و بخود حق تعالینک مجملاری التده  
بختی دوهلر ز دیمک اولور یعنی ای مر بدن ازلده و یا خود قوافل اهل سلوی  
تقدم و سبقت ایلمکه حق تعالینک یوکلری التده مست و بخود اولان بسرک  
دوهلر کی بم اصلا بار کراندن الم واضطراب چکمرن \* مشوی \* من نیم  
در امر و فرمانیم خام \* تا بندیشم من از تشنیع عام \* عام ما و خاص ما فرمان  
اوست \* جان ما برودوان جوان اوست ) بن امر و فرمانده نیم اتمام دکلیم تا کم  
بن عامک تشنیعندن اندیشه ایلم یعنی بن حق تعالینک امر شریفی و فرمان شریفی  
طوئغه نیم پخته ونیم خام دکلیم سائر اهل اقتصاد کی که انلردخی هنوز وسط  
سلو که فالشدر و سابق بالخیرات اولمشدر ( والسابقون السابقون اولنک  
المقربون ) قولله اشارت اولنان مقربلر مرتبه سن بولمشدر در بن بوقومدن  
دکلکه عوامک طعن و تشنیعندن فکر و اندیشه ایلم بلکه بز شول مقربلر دز که  
بنم عامن و خاصن اول خدانک فرمانیدر بنم جائز یوز اوزره بلیجی انک طالبیدر  
و بنم فکرمن و اندیشه من همان اولدر یوخسه بی معرفت اولان عوام کالموامک  
بنم فخرده تشنیه مدح و ثنای برادر \* مشوی \* فردی ما جفتی مانه  
از هواس \* جان ما چون مهره در دست خداست \* ناز آن ابله کشیم و صد چواو \*  
نی ز عشق رنگ و نی سودای بو ) بنم فرد لکمن و جفتلکمن هواندن دکلدر یعنی  
بنم تنها عرب اولمز و زوج ابدوب برخاتونله جفت اولمز هم مجرد هوای  
نفسدن اوتری دکلدر بلکه بنم جائز خدای تعالی حاضر تریک دست ارادتده

مهره کیسدر مهره کاغده و بن صیقل اورد قلمی مصقله دیرل و مشعبدلرک  
یووالقربینه هم دیرل بونکه ایکی معنی یله ممکن اولور یعنی بنم روح و قلبن  
حق تعالینک ارادت و قدرتی التده مصقله والت کی و حقه بازک التده اولان  
یووالقربلر کیسدر کا اولور که بزی تک ایلمر و کا اولور که جفت ایلمر و کا جمع ایلمر  
و کا می فرد ایلمر و کا می بوجهلر عیون ناسدن غالب ایلمر بوطه وزدانه حقه نک  
التده بساط زمین اوزره همیشه بو کونه بازی عجب ایلمکدن خالی اولمز شول  
هوا و هوسدن کچن و توحید شرابنی ایچن کسه لر که اول ایلمک نازی و بونک  
کی ایله و نادانلرک نازی چکر زنه زنک عشقندن اوزری و نه بوی سودا سندن اوزری  
بز اول خانونک رنگ روینه و خوش بوینه عاشق و سودا زده اولنلردن دکلر بلکه  
رضای حق انک جور و جفا سنه تحمل قیلقده و دخی انک کی ایله و نادان اولنلرک  
اهانت و ایذا سنه صابر اولمقده کور برز پس بالضروری بونلرک نازی چکرز  
وزهرنی نوش ایدر بنم \* مشوی \* این قدر خود درس شاگردان ماست \* کر  
و فر ملحه ماتا بکاست ) بوقدر خود بنم شاگردلرک در سیدر بنم ملحه منک  
کروفری تاقنده در یعنی بوقدر هر ابله و نادانک نازی چکک وانلرک جور و جفا سنه  
تحمل ایلمک بنم شاگردلرک و مریدلرک درسی و سقیدر استاد کامل و شیخ  
واصل اولنک مرتبه سی هر وجهله بوندن ارفع و اعلا در بزه مقرران در کا  
حق بنم محاربه وجد الملرک کروفری تاقنده اوله قیاس ایله ملحه جنکه دیرل  
\* مشوی \* تاجکا انجا که جارا راه نیست \* جز سنابرق مه الله نیست ) تاجکا دیدی بکمر  
اول بر که انده جایه بول بوقدر الله الهک ماعنک سنابرق سندن غیری بوقدر  
سنابرق روشنلکه وضایه دیرل و توضیح معنی بنم کروفری نه بره دکلر که انده  
محل و مقامه بول بوقدر اول مرتبه ده الله ماعنک ضیاسندن غیری بر نسته بوقدر  
الله ماهندن مراد روح اعظم اولور که ( یکاد سنابرقه یذهب بالابصار ) آیت  
کریمه سنک معانی باطنی مراد اولدیغی اوزره اول ماعنک سنابرق ابصار  
اذهاب ایلمر که عیون ادراک ناس اکانظر قیلقه قادر اوله من \* مشوی \*  
از همه او هام و تصویرات دور \* نور نور نور نور نور ) دوکلی او هام  
تصویراتدن اول مرتبه دوردر که کوزک نور بنک نور بنک نور بنک نور بنک  
نوریدر نورک لغوی اولان معنای جلد اولده خرکوش حکایه سنده نور بخشنده  
و جلد ثانیده دخی بیان اولمشدر انلرده طاب اوله و خلاصه کلام اول مرتبه که  
انده جایه راه اولیه و سنابرق ماه الهیدن غیری بر نسته اولیه اول مرتبه دوکلی و هملردن  
و تصویرات ذهنی دن بعیددر جمیع نورلرک اصلی و جمله ضیالرک حقیقتیدر که  
صوری و معنوی تقدرا نوار وار ایسه بوجهله سنک او معدنیدر \* مشوی \*



بهر توار بست کردم گفت و گو تا بسازی بارفیک زشت خو \* تا کشتی خندان  
و خوش بار حرج \* از پی الصبر مفتاح الفرج) ای درویش سندن اوتری گفت  
و گویی اگر بست ایلمه مراد تار فیک زشت خوابله دوز بله سن بعض نسخه ده  
از زاه مجبه ایله واقع اولمشدر بوتقدیر اوزره معنی ای رفیق بن سندن اوتری گفت  
و گویی بستندن ایلمه و ایلمدن سو بدم تا کم سن زشت خوی اولان رفیقه  
دوز بله سن و بر خوش دوزنلک قیله سن کور که بن کندی بولد ایشله نیجه دوزنلک  
ایده رم و نه مرتبه حسن معاشرت قیلورم اگر سکا دخی خلق محمدی و اوصاف  
اولیای احمدی ایله مخلوق اولقی و انصاف قیلقی کر که به بهر حال کندی زشت  
خو اولان بولداشکله بر خوشجه دوزنلک ایله و انک اخلاق سببه سنه باقیوب تحمل  
قیل تا کم خندان و خوش بار حرجی چکه سن وزحی ارتکاب ایلمه سن الصبر مفتاح  
الفرج مفهوم سندن اوتریکه زحمت و حرجه صبر ایلمک فرجک مفتاحی اولور  
و صبر قیلان عاقبت نیجه درجه دل بولور \* مشوی \* چون بسازی باخشی \*  
این خسان \* کردی اندر نور سنهارسان) چونکم بوخسان دنیانک برخسبله  
دوزبله سن سنلرک نوره ایریشجی اولور سن یعنی بودنیانک ادانی و اسافلندن  
برخس و دنی کسه ایله دوزنلک ایله سن واکا خوش مدار اقیلوب انکله حسن  
معاشرت قیله سن اول خس کر که سنک حاتونک اولسون و کر که اجنیدن  
واقار بدن اولسون الحاصل ذکور و انانیدن بریله مقارنت و مصاحبت ایلمک  
لازم کلسه و اول حد ذاتده خس و نادان و بد طبیعت اولسه سنک انکله حسن  
معامله ایتمک لک و انکله دوزنلک قیلقلقلک انبیای عظام علیهم السلام سنلرینک  
نورنه سنی ایرشدر بجی اولور \* مشوی \* کانیا نور خسان پس دیده اند \*  
از چنین ماران بستی پیچیده اند) که انبیای عظام علیهم السلام خسارک رنجی  
چوق کور مشلردر بونجیلین مارلردن چوقلق طولشماردر یعنی الله تعالیانک اولوا  
العزم اولان نیکبازی دنیا خسارندن چوق رنجلر کور مشلردر که انک حد و حصری  
یوقدر بونجیلین موذی بالطبع اولان مارلردن قتی چوقلق طولشمار و متالم و مضطرب  
اولمشلردر باخصوصکه سید المرسلین صلی الله علیه وسلم حضرتلری (ماوودی  
النبی مثل ماوذیت) بیور مشلردر ادانی و اسافلندن حد و حسابه کلر اذا وجفا  
کور مشلردن مع هذا (اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون) دیوهیشله انلر حقنده  
خیردعال قیلشدر پس انبیای عظامه اقتدا قیلان و امت محمدن اولان سالکله  
لازم اولور که کندی عصرنده اولان ادانی و اسافلک جفالینه و سفهای  
روزگارک طعن و قدحارینه صبر و تحمل ایلمه علی الخصوص بوزمانه ده اولان  
اسافل و ادانی و سفها وجهلا اولقدر چوقدر که کلادن زیاده و ذیاب ذی نابدن

ضرر روز یانده ارتقدر پس عاقله لازم اولان ممکن اولدیغی مرتبه بونلرله حسن مدارا  
ایدوب انیایکی صبر و تحمل ایلمک اوزره اوله \* مشوی \* چون مراد و حکم  
یزدان غفور \* بوددر قدمت تجلی و ظهور \* بی رضدی ضدرا نتوان نمود \* وان شه بی  
مثل رضدی نبود) چونکم یزدان غفور حضرتلرینک مرادی و حکمی قدمت تجلی  
و ظهور اولدی ضد سرلقدن ضدی کوسترمک ممکن اولمز و اول بی مثل اولان شاهه  
برضد اولدی یعنی چونکم یزدان غفور حضرتلرینک قدمده مراد شریفی و حکم  
لطیفی تجلی قیلقی و ظهور ایلمک اولدی تاغیب هویتدن و کثر تخفیلک مرتبه سندن  
عیانه کله و سودیکی بیلنه برضد سزدن آخر ضدی کوسترمک ایسه ممکن اولمز که  
الاشیاء تنکشف باضدادها موجبجه هرشی لابد کندی ضدل یله تنکشف اولور  
و اول بی ضدو بی ندا اولان بادشاهک ایسه وجودده اصلا مثلی وضدی  
اولدی که حتی کندی ضدیله بیلنه اما اسماء متقابله و اوصافی  
متضاده ایله بومظاهر موجوداته تجلی قیلوب  
کندوبی مخالفته بیلدردی و بوجهل دن  
آدمی کندی اسماء و صفاتی  
متقابله سنه مظهر ایدوب  
انی خلیفه قیلدی

م

م

تم الجلد السادس و بلیه تکملته



Süleymaniye U. Kütüphanesi  
Eski Hacı Hacı P.  
Yeni  
Eski 802